بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید الاولین والآخرین محمد وآله الذین اذهب الله عنهم

چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنهما بیاری توفیق الهی و فرمان
حضرت ظل اللهی اعنی نواب اشرف اقدس اعلا مروج مذهب حق ائمه هدی مظهر الطاف سبحانی مهبط
یزدانی هازم جنود ظلم و عدوان هادم بنیان کفر و طغیان فارس مضمار دین پروری حارس حصن ملت
رافع لوای عدل و داد باسط بساط آسایش عباد زیبنده سریر جهانبانی ابو المظفر شاه عباس حسینی صفوی ثانی
امن الله عباده فی ظل دولته وسلطنته و حفظ بیضة الاسلام تحت جناح عدله و جهانبانیه در شوال سنه هزار و شصت و
چهار هجری شروع در شرح کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی رضی الله عنه که مرجع متین حصن دین و
درج فرائد احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است نموده شرح اصول آن که مشتمل است بر کتاب التوحید
و کتاب الحجه و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعا و کتاب فضل القرآن و کتاب العشرة در عرض پنج سال پیرایه اتمام
پوشید و چون اصول کتاب مذکور تخمینا ربع الثلث است اتمام شرح آن در مدت مذکوره با آنچه منقول است که مصنف
رحمه الله تعالی کافی را در عرض بیست سال باتمام رسانیده مطابق افتاد اکنون که شوال سال هزار و شصت و نه هجری است
شروع در شرح بقیه آن نموده توفیق انجام آنرا بر وجهی که شاید از قبله حاجات مسئلت مینماید والله الموفق والمستعان

[کتاب الطهارة] الطهارة بفتح طا مصدر باب حسن و ظهر پاکی و وزن فعاله بفتح فا در مصدر باب حسن مطرد است و مراد
اینجا پاکیست که الله تعالی آنرا اعتبار کرده برای طهر در نماز مثل پاکی از جنب و از حدث چنانچه توبه و مانند آنرا اعتبار کرده برای
پاکی باطن [تنبیه] این کتابیست که در آن احادیث متعلقه بطهارت مذکور میشود و درین کتاب چهل و شش باب است

[اول] باب طهور الماء [دوم] باب الماء الذی لا ینجسه شیء [سوم] باب الماء الذی فیه قلة والماء الذی فیه الجیف والرجل
یأتی الماء و یده قذرة [چهارم] باب البئر وما یقع فیها [پنجم] باب البئر تکون الی جنب البالوعة [ششم] باب الوضوء من سؤر
الدواب والسباع والطیر [هفتم] باب الوضوء من سؤر الحائض والجنب والیهودی والنصرانی والناصب [هشتم] باب
الرجل یدخل یده فی الماء قبل ان یغسلها والحد فی غسل الیدین من الجنابة والبول والغائط والنوم [نهم] باب اختلاط ماء المطر بالبول وما
یرجع فی الاناء من غسالة الجنب والرجل یقع ثوبه علی الماء الذی یستنجی به [دهم] باب ماء الحمام والماء الذی تسخنه الشمس [یازدهم]
باب المواضع التی یکره ان یتغوط فیها او یبال [دوازدهم] القول عند دخول الخلاء وعند الخروج والاستنجاء ومن نسیه والتسمیة عند باب القول
الوضوء [سیزدهم] باب الاستبراء من البول وغسله ومن لم یجد الماء [چهاردهم] باب مقدار الماء الذی یجزی للوضوء والغسل و
من تعدی فی الوضوء [پانزدهم] باب السواک [شانزدهم] باب المضمضة والاستنشاق [هفدهم] باب صفة الوضوء [هجدهم]
باب حد الوجه الذی یغسل والذراعین وکیف یغسل [نوزدهم] باب مسح الرأس والقدمین [بیستم] باب مسح الخف
[بیست و یکم] باب الجبائر والقروح والجراحات [بیست و دوم] باب الشک فی الوضوء ومن نسیه او قدم او اخر [بیست و سوم] باب
ما ینقض الوضوء وما لا ینقضه [بیست و چهارم] باب الرجل یطأ علی العذرة او غیرها من القذر [بیست و پنجم] باب المذی و
الودی [بیست و ششم] باب انواع الغسل [بیست و هفتم] باب ما یجزی الغسل منه اذا اجتمع [بیست و هشتم] باب وجوب الغسل یوم

الجم

الجمعة [بیست و نهم] باب صفة الغسل والوضوء قبله وبعده والرجل یغتسل فی مکان غیر طیب وما یقال عند الغسل وتحویل الخاتم
عند الغسل [سی ام] باب ما یوجب الغسل علی الرجل والمرأة [سی و یکم] باب احتلام الرجل والمرأة [سی و دوم] باب الرجل والمرأة لا
یغتسلان من الجنابة ثم یخرج منهما شیء بعد الغسل [سی و سوم] باب الجنب یأکل ویشرب ویقرأ ویدخل المسجد ویختضب ویدهن
ویطلی ویحتجم [سی و چهارم] باب الجنب یعرق فی الثوب او یصیب جسده ثوبه وهو رطب [سی و پنجم] باب المنی والمذی یصیبان
الثوب والجسد [سی و ششم] باب البول یصیب الثوب والجسد [سی و هفتم] باب ابوال الدواب وارواثها
[سی و هشتم] باب الثوب یصیبه الدم والمدة [سی و نهم] باب الکلب یصیب الثوب او الجسد وغیره مما یکره ان یمس شیء منه
[چهلم] باب صفة التیمم [چهل و یکم] باب الوقت الذی یوجب التیمم ومن تیمم ثم وجد الماء [چهل و دوم] باب الرجل
یکون معه الماء القلیل فی السفر [چهل و سوم] باب الرجل یصیبه الجنابة ولا یجد الا الثلج او الماء الجامد [چهل و چهارم] باب التیمم
بالطین [چهل و پنجم] باب الکسیر والمجدور ومن به الجراحات ویصیبهم الجنابة [چهل و ششم] باب النوادر [فوائد] در اینجا هشت
مقدمه است [اول] اینکه آنچه میگوییم در توضیح آیات متشابهات و احادیث متشابهات محض اظهار احتمال است [دوم]
اینکه در شرح احادیث عبادات و مانند آنها احتیاج بذکر سند نیست مگر بقدری که توضیح معنی حدیث موقوف بر ذکر آن
باشد بنابر کلام مصنف رحمه الله تعالی در خطبه که این کتاب مشتمل است بر آثار صحیحه و سنن قائمه که بر آنست مدار عمل شیعه امامیه
و کلام مصنف اینست که وقلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم ویرجع
الیه المسترشد ویأخذ منه من یرید علم الدین والعمل به بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام والسنن القائمة التی علیها العمل وبها
یؤدی فرض الله عز و جل وسنة نبیه ... وقد یسر الله وله الحمد تالیف ما سالت وارجو ان یکون بحیث توخیت
و بیان شد در شرح خطبه [سوم] اینکه بنابر آنچه منقول شد از مصنف که در خطبه ذکر کرد تقسیم بعضی احادیث کافی را بصحیح و موثق و حسن
و ضعیف خوب نیست بنابر اعتماد بر شهادت ثقة الاسلام شیخ کلینی که اینها همه صحیح و عمل بر آنها لازم است زیرا که این کتاب کافی بنظر
صاحب الزمان علیه السلام رسیده باشد چون در زمان سفرا بوده سوای کتاب الروضه که آن جزو کافی نیست و ظاهر بعضی سندها آن آنست
که تصنیف محمد بن احمد بن الجنید که مشهور بابن الجنید است باشد و میتواند بود که تصنیفی علیحده از مصنف باشد پیش از وصول او بصحبت
سفرا و ناحیه مقدسه و شاگردان مصنف الحاق آن بکافی کرده باشند والله اعلم و مصنف رحمه الله تعالی در بعضی مواضع کافی و فی روایة
اخری و مانند آن گفته و آن نقل است از صاحب الزمان علیه السلام مگر آنکه قرینه معارضه باشد واین قسم تصنیفی نسبت به
مصنف قبل و بعد ندارد زیرا که آخر وصایای او وصیت نماز است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم
باب اول که نماز آخر وصایای انبیاست و اشتمال بعض احادیث این کتاب بر فاسق معارضه با این نمیکند زیرا که بسا
حدیثی که از فاسق منقول شده باشد و معتمد علیه میان شیعه امامیه باشد برای خصوصیتی که معلوم ایشان بوده [چهارم]
اینکه بنابر آنچه منقول شد در کتاب کافی دو حدیث معارض یکدیگر نیست و اگر در جایی کسی خیال معارضه کند از
کمی فکر و کوتاهی بصیرت اوست و مصنف رحمه الله تعالی گاهی اشعار بمرجع منافات میکند بقول او که وروی
ایضا و مانند آن مثل آنچه می آید در حدیث دهم باب سی و سوم و هر حدیثی که در کتب دیگر باشد و معارض
حدیثی باشد که در کافی است مطروح است بنابر حصری که مفهوم میشود از تقدیم ظرف در قول ثقة الاسلام
شیخ کلینی رحمه الله تعالی در خطبه که علیها العمل وبها یؤدی فرض الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله ومع هذا
مصنف رحمه الله تعالی در خطبه برای خلاص از حیرت ناشی از احادیث صحیحه متعارضه گفته از روی احتیاط که در عبادات

در زمان غیبت صغری نوشته و در بغداد
مجاور سفرا بوده که این کتاب ...

معمول به

صح

و مانند آنها که میان دو کس نزاع برای منافع دنیا در آنها می باشد ترجیح سند احادیث صحیحه بعضی بر بعضی در کافی ثبت
و خلاف احتیاط است و عبارت مصنف در خطبه چنین است که فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز شیء مما اختلف
الروایة فیه عن العلماء علیهم السلام برأیه الا علی ما اطلقه العالم بقوله علیه السلام اعرضوها علی کتاب الله فما وافق کتاب الله
جل وعز فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه وقوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم وقوله علیه السلام خذوا بالمجمع
علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه ونحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله ولا نجد شیئا احوط ولا اوسع من رد
علم ذلک کله الی العالم علیه السلام وقبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایهما اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان این مفصلا
شد در شرح خطبه پنجم اینکه بنا بر آنچه منقول شد در کافی حدیثی که مضمون آن از روی تقیه باشد نیست اگر چه احادیث
امر بتقیه و احادیثی که ادای مضمون آنها بر فرد یا داشته برای تقیه بسیار است ششم آنکه جمعی جاهلان در فروع فقه
نوشته اند و از ظرافتی ... مدت طویله رکیکه عجیبه کرده اند و آن کتابها کتب فقه نامیده اند و تسمیه آنها
بکتب جهل اولی است و ما احتراز از آن طریقت میکنیم مگر اندکی از گفتگو در جایی که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و توضیح ظاهر آن
موقوف بر اندک گفتگوی از ظرافتی باشد هفتم اینکه گاهی گفته میشود که ظاهر این حدیث این است و آن از قبیل فتوی در مسئله
نیست زیرا که جواز فتوی موقوف است بر علم بحکم واقعی و علم بظاهر حدیثی باعث آن نمیشود و ... مستلزم جواز عمل بان حدیث
نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی باشد و چون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود که ... باشد ظاهر مجموع آن دو حدیث
چیزی دیگر باشد هشتم اینکه در جاها با چند احتمال ذکر کنیم آنچه را که ظاهرتر است مقدم میداریم بر ترتیب باب اول اصل باب
طهور الماء شرح الطهور بضم طا ... مصدر باب نصر ... و مصدر بر وزن فعول ... بمعنی مطهر است در امثال این مقام و اگر بفتحش از باب ...
باشد منع باشد مثل قعود وجلوس و قنوع یعنی این باب بیان پاک بودن آب است درین باب پنج حدیث است اول اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله الماء یطهر ولا یطهر شرح یطهر در اول بصیغه معلوم باب تفعیل است و در دوم بصیغه
مجهول باب تفعیل است و واو عاطفه است و میتواند بود که حالیه باشد و مراد این باشد که آب طاهر و مطهر بالاصالة است
یعنی گفت رسول الله که آب پاک میکند چیزی را که غیر آن است و پاک کرده نمیشود بچیزی که غیر آن است مراد این است
که غیر آب پاک نمیکند آب نجس را مثل زوال تغییر آن بوزیدن بادها یا بوقوع مشک یا کافور یا مانند اینها در آن بدانکه میتواند
بود که این نیز داخل مراد باشد که آب هر چند که پاک و کر یا جاری باشد پاک نمیکند آب نجس را بنا بر آنکه حقیقت پاک کردن در
صورتی است که آنچه پاک کرده شود باقی ماند ... بعد از پاک شدن و حال آنکه چون آب مخلوط شود یا متصل شود بمثل خود هر کدام آنها
معدوم میشود و موجودی دیگر حادث میشود ... انها و نظیر این گذشت در کتاب ... در شرح حدیث سیوم ... و این منافات
ندارد با آنچه می آید در حدیث اول باب سیزدهم که ان الماء ... یطهر بعضه بعضا زیرا که آن مجاز است و این احتمال مبنی بر بطلان
دو مذهب است اول اینکه آب مرکب باشد از اجزای لا یتجزی دوم اینکه آب بزرگ مرکب باشد از آبهای کوچک که
هر کدام آنها قابل قسمت ذهنیه باشد و قابل قسمت خارجیه نباشد موافق آنچه مذهب ذی مقراطیس است دوم اصل قال
ابو عبد الله ع الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر شرح یعلم بصیغه مجهول غایت ... الاصلاح ... بر چیزی که ...
مثل تغییر آب در رنگ یا بو یا در طعم و میتواند بود که یعلم از ... مجرد باشد و بنا بر این ظاهر یعنی خبر است که در حکم پاک باشد خواه
پاک واقعی باشد و خواه نه القذر بفتح قاف و کسر ذال و ضم و فتح ... و سکون ذال با نقطه ... ناپاک یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
جمیع افراد آب پاک است مگر وقتی که متغیر شود بنجاست یا مراد این است که در حکم پاک است مگر وقتی که دانسته شود که آن نجس است

آن نجس است سیوم اصل عن ابی عبد الله ع قال الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر شرح این موافق سابق است
چهارم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله ع قال سألته عن ماء البحر اطهور هو قال
نعم شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای دلالت بر این است که تغییر آب بغیر نجاست باعث خروج آن از
اصل تطهیر بآن نمی شود چه جای خروج آن از اصل طهارت الطهور بفتح طا ... آنچه بآن پاک کرده شود چیزی مثل سحور
بفتح سین که بمعنی چیزی است که در سحر خورده شود یعنی روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از آب دریا که شور و تلخ شده آیا پاک کننده است آن امام گفت که آری پنجم اصل سألت ابا
عبد الله ع عن ماء البحر اطهور هو قال نعم شرح این موافق سابق است باب دوم اصل باب الماء الذی لا ینجسه شیء
شرح این ظاهر می شود از شرح حدیث اول این باب در این باب شش حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله ع
یقول اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء شرح کر بضم کاف و تشدید را بی نقطه پیمانه ایست معین نزد اهل عراق
که بزرگ است و از بزرگی آن نمی تواند بود که یکبار پیمانه شود بلکه از چند پیمانه کوچکتر از آن جمع می شود مثل هزار و دویست رطل
که مذکور می شود در حدیث ششم لم ینجسه شیء از قبیل وضع سبب در موضع مسبب است زیرا که یعنی لم یغیره نجس ... است
و مقصود بیان حکم آب مشکوک التغیر است باینکه کر اگر کر باشد استعمالش جایز است و الا فلا پس آنچه معلوم باشد تغیرش یا عدم تغیرش
از این حکم خارج است پس مفهوم این حدیث دلالت میکند بر نجاست آب کم از کر بمجرد ملاقات نجس چنانچه جمعی توهم کرده اند یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت اگر باشد آب بقدر کر نجس نمیکند آن را چیزی بدانکه جمعی استدلال کرده اند بمفهوم
شرط در امثال این حدیث بر اینکه کمتر از کر بملاقات نجس نجس میشود خواه معلوم باشد که متغیر شده و خواه محل اشتباه باشد و ابن ابی
عقیل و موافقانش منع این کرده اند و در سند آنچه گفتیم کافیست و بر تقدیر تسلیم میتوانند گفت که لم ینجسه شیء سالبه کلیه است
و صورت علم بتغیر بیرون رفته بدلیل اجماع پس باقی میماند دو صورت یکی صورت علم بعدم تغیر دیگری صورت اشتباه در تغیر
و عدم تغیر و چون نقیض سالبه کلیه موجبه جزئیه است اعتبار مفهوم شرط می شود باینکه در صورت اشتباه نجس شود اگر چه
صورت علم بعدم تغیر نجس نشود و میگویند این ظاهر می شود از ملاحظه امثال این حدیث با احادیثی که دلالت میکند بر اینکه
کمتر از کر بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده و مثل آنچه می آید در حدیث شانزدهم
باب چهل و ششم و مثل حدیثی که ظاهر است در اینکه اگر گچ نجس باشد و در آب قلیل تر کرده شود و برای اینکه جایی را که ...
کنند پاک می شود و چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب ما یسجد علیه وما یکره که باب بیست و هفتم است و احادیث
امر باجتناب و نهی از استعمال اگر با احادیث تجویز استعمال جمع شود لا علاج امر را بر ندب و نهی را بر تنزیه حمل باید کرد نه بر وجوب
و نه بر تحریم زیرا که حمل تجویز بر تحریم ممکن نیست دوم اصل سألت ابا عبد الله ع عن الماء الذی تبول فیه
الدواب وتلغ فیه الکلاب ویغتسل فیه الجنب قال اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء شرح تلغ بکسر
و فتح لام و غین با نقطه بصیغه مضارع غایبه معتل الفاء واوی باب حسب و منع و علم است الولوغ زبان زدن سگ مانند
آن در چیزی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که در سر راهست بول میکنند در آن ستوران و زبان میزنند
در آن سگان و غسل میکند در آن جنب امام گفت که اگر باشد آب بقدر کر نجس نمیکند آن را چیزی توضیح مفهوم شرط شد
در شرح حدیث سابق سیوم اصل عن زرارة قال اذا کان الماء اکثر من راویة لم ینجسه شیء تفسخ فیه
او لم یتفسخ فیه الا ان یجیء له ریح یغلب علی ریح الماء شرح زراره از راویان امام محمد باقر و امام جعفر

که متغیر نشده و خواه معلوم باشد م

صادق علیه السلام است الراویة شتر آبکش اکثر من راویه میتواند بود که بمعنی دور راویه باشد و میتواند بود که شامل یکی راویه و بکسر تای
التفسخ بفا و سین مهمله و خاء با نقطه مصدر باب تفعل پراکنده شدن موی میته و نسبت آن بمیته مجازست یعنی روایتست از زراره
که امام گفت اگر باشد آب شتر از راویه نجس نمیکند آنرا چیزی از میته خواه متفرق شده باشد موی آن چیز در آن آب و خواه متفرق
نشده باشد در آن مگر آنکه آید از آن چیز در آب بوی که غالب شود بر بوی آب مثل بوی مزاج و بوی کبریت که در بعض
چشمهای آب در هند باشد و مثل بوی که از آفتاب و مانند آن کسب کرده بدانکه صورت عدم غلبه اعم از آنست که معلوم باشد
که اگر آب بوی میته داشت متغیر بالفعل میشد و توضیح مفهوم شرط شده در شرح حدیث اول این باب بدانکه جمعی از مجتهدان حکم کرده اند
باینکه احادیثی که در باب کر واقع شده تحقیقیست پس اگر قطره کم شود کر نخواهد بود و جمعی این را تسلیم نمیکنند و ظاهر اینحدیث
و حدیث هشتم این باب اسند خود ساخته اند و میگویند ظاهر اختلاف این دو حدیث با احادیث دیگر در مقدار کر آنست که کر را
مقادیر مختلفه باشد و اقل مقادیر کافی باشد و اوسط افضل از آن باشد و اکثر افضل از اوسط باشد در موضعی که تعدد ممکن باشد
و اما در موضعی که انحصار باشد هر کدام که برسد کافیست و عدول از آن بتمم جایز نیست و الله اعلم چهارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا کان الماء فی الرکی کرا لم ینجسه شیء قلت و کم الکر قال ثلثة اشبار
و نصف عمقها فی ثلثة اشبار و نصف عرضها شرح الرکی بضم راء بی نقطه و کسر کاف و تشدید یا جمع رکیه بفتح راء و کسر کاف
و تشدید یا چاهها و نصف در اول مرفوع بعطف بر ثلثه است عمقها مرفوع و عطف بیان ثلثه است ضمیر عمقها راجع برکی است و نصف
در دوم مجرورست و عرضها نیز مجرورست ضمیر عرضها راجع برکی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد
آب در چاهها کر نجس نمیکند آنرا چیزی گفتم و چه مقدارست کر گفت سه شبر و نیم که عمق مواضع آب از آن چاهها باشد در سه شبر و نیم
فراخی قطرها باشد مخفی نماند که چون چاه دوری میباشد سه شبر و نیم عمق آن در سه شبر و نیم قطر آن نزدیک بیست شبر در سه شبر
مربع میشود پس منافات نیست میان اینحدیث و حدیث هفتم این باب بنابر آنکه مقادیر کر در احادیث تقریبی باشد و مختلف در
فضیلت باشد چنانکه مذکور شد در شرح حدیث سابق پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الکر من الماء کم یکون
قدره قال اذا کان الماء ثلثة اشبار و نصف فی مثله ثلثة اشبار و نصف فی عمقه فی الارض فذلک الکر
من الماء شرح ثلثه در اول منصوبست خبر اول کان است و در دوم منصوبست خبر دوم کان است و نصف و جا معطوفست بر ثلثه و جر
آن بنابت شباهتست نظیر سلاسلا و قواریرا فی در فی مثله برای ظرفیتست و ظرف صفت ثلاثه است یا لغوست و متعلق بکانست
باعتبار خبر اول و ضمیر راجع بالماء است المثل بفتح میم و فتح ثاء سه نقطه صفت چیزی و صورت آن و مراد اینجا سطح مربع آبست و مقصود
بودن آب سه شبر و نیم در هر یک از عرض و طول است فی در فی عمقه برای ظرفیتست و ظرف صفت ثلثه است که خبر دوم کانست یا لغو
و متعلق بکانست باعتبار خبر دوم فی الارض بدل فی عمقه است و در بعض نسخ من الارض است مضمون اینحدیث موافق حدیث
سابق است و منافات با حدیث هفتم این باب ندارد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کر از جمله آب که چند می شود
قدر آن گفت چون باشد آب سه شبر و نیم در سطح ظاهر آن آب سه شبر و نیم در جانب عمق آن آب در جانب زمین پس آن کرست
از آب بدانکه بعضی مثله را بکسر میم و سکون ثاء سه نقطه و بمعنی مضروب در سه شبر و نیم گرفته اند و آن خوب نیست زیرا که بر این تقدیر
ظاهر این بود که مثلها بضمیر مؤنث راجع بثلثه اشبار و نصف باشد و ایضا بر این تقدیر اگر ثلثه در دوم منصوب خبر دوم کان است
اختلاف سیاق میان فی مثله و میان فی عمقه خواهد بود زیرا که اول برای ضرب در جزئیست و دوم برای محض ظرفیت است و اگر
در دوم مجرور بدل مثله است اختلال در نظم این روایت بهم میرسد چنانچه استادی شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل

بعد از طعن در سند گفته که ربما یطعن فی متنها ایضا لخلوه عن بیان قدر العمق کما قاله شیخنا الشهید الثانی فی کتاب شرح
الارشاد و انت خبیر بان الاکتفاء فی المحاورات بالمقام و دلالة سوق الکلام شایع علی انه یمکن توجیهها علی وجه یسلم من هذا باعادة الضمیر
فی قوله علیه السلام فی مثله الی ما دل علیه قوله علیه السلام ثلثة اشبار و نصف ای فی مثل ذلک المقدار لا فی مثل الماء اذ لا یحصل له و کذا الضمیر
فی قوله علیه السلام فی عمقه ای فی عمق ذلک المقدار من الارض و هو اما حال من مثله او نعت لثلثة اشبار الذی هو بدل من مثله
و لولا الحمل علی هذا لصار قوله فی عمقه من الارض کلاما منقطعا متهافتا و حاشا مثلهم عن التلفظ بمثله ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الکر من الماء الف و مائتا رطل شرح رطل بفتح و کسر راء بی نقطه و سکون طاء بی نقطه پیمانه ایست معین چنانچه
ظاهرست از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب فیه فصل ما بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب شصت دوم است که
ارطال بکیال العراق و آن در عراق عرب نه یک صاعست و در مدینه شش یک صاع است چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث نهم از
هفتاد و پنجم که باب الفطره است و چون لفظ کر مخصوص لغة اهل عراقست چنانچه صاحب قاموس گفته که الکر بالضم مکیال للعراق ظاهر
اینست که مراد برطل در اینحدیث رطل عراقی باشد و کر صد و سی و شش صاع و سه تسع صاع باشد و اگر مراد رطل مدنی باشد کر دویست
صاع خواهد بود و صاع پیمانه ایست که چهار مد جو و مانند آن در آن گنجد و زیاده بر آن نگنجد و مد بضم میم و تشدید دال بی نقطه قدریست
از جو و مانند آن که در دو دست کشیده متصل بیکدیگر گنجد و بیشتر از آن نگنجد و گاهی همچون رطل جو را نیز رطل میخوانند خواه در
عراق عرب و خواه در مدینه و بنا بر این صاحب مدارک شرح شرایع در بیان اینحدیث گفته که اختلف الاصحاب فی تعیین الارطال
فقال الاکثر و منهم الشیخ فی النهایه و المبسوط و المفید فی المقنعة انها عراقی و قدره مائة و ثلثون درهما علی الاشهر و قال المرتضی
فی المصباح و ابن بابویه فی من لا یحضره الفقیه انه مدنی و قدره مائة و خمسة و تسعون درهما و ذکر علی الاشهر اشارتست بقول
بعضی که گفته اند که وزن رطل صد و بیست و هشت درهم است چنانچه مطرزی در مغرب از ابو عبیده نقل کرده و مراد بدرهم
همو زن چهل و هشت دانه جو میانه است بدانکه چون وزن آبها تفاوت میدارد پس اگر رطل در این حدیث از قبیل پیمانه باشد
وزن کر تفاوت خواهد کرد و اگر از قبیل وزن باشد مساحت کر تفاوت خواهد کرد و موافق باقی احادیث این باب آنست
که رطل اینجا از قبیل پیمانه باشد و مؤید اینست ظاهر حدیثی که گفتیم که می آید در کتاب الصیام در باب الفطره زیرا که صاع البته
پیمانه ایست و اوزان اجناس آن مختلف میشود چنانچه بیان می شود در شرح آن لیکن جماعت مصنفان مشهور میگویند که در اینحدیث
تحدید کر بحسب وزن شده و الله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کر از آب هزار و دویست رطل است
بدانکه مکرر جو میانه را کشیدیم در اصفهان و قزوین وزن چهل و هشت جو موافق نیم مثقال صیرفی شد و چون صد و بیست و هشت را
شصت و چهار مثقال صیرفیست پس وزن کر بحساب رطل عراقی و بنا بر آنکه مراد برطل وزن باشد صد و سی من بوزن تبریزست
که در این زمانه متعارفست در بلاد عجم لیکن چون جو متوسط عراق عرب و مدینه سنگین تر است بیشتر می شود پس تتبع اینست که
اشرفی طلای رومی را معیار سازیم زیرا که آن موافق مثقال شرعی است و موافق چهار دانگ و نیم مثقال صیرفیست
پس چهار اشرفی سه مثقال صیرفیست و چون هفت مثقال شرعی بوزن ده درهم است پس میگوییم وزن رطل عراقی موافق
نود و یک اشرفی است و وزن نود و یک اشرفی موافق شصت و هشت مثقال صیرفی و یک دانگ و نیم مثقال صیرفیست پس کر بحساب
رطل عراق صد و سی و شش من و نیم بوزن تبریزست ~~مضروب و خبر دوم کان است اختلاف سیاق میان فی مثله و میان فی عمقه~~
~~خواهد بود زیرا که~~ هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الماء الذی لا ینجسه شیء قال کر قلت و
ما الکر قال ثلثة اشبار فی ثلثة اشبار شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که نجس نمیکند آنرا چیزی گفت

که گرت گفتیم که وجیست کر کفت که شبر و ر شبر با نیمی که هر یک از عرض و طول و عمق آن شبر است در حوض مربع و بر نقشای آن
ساحت کرا گر حوض مربع نباشد هشتم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ الْكُرُّ مِنَ الْمَاءِ نَحْوُ حُبِّي هَذَا وَ أَشَارَ
إِلَى حُبٍّ مِنْ تِلْكَ الْحِبَابِ الَّتِي تَكُونُ بِالْمَدِينَةِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کر از جمله آب مانند این
خم منست و اشارت کرد بخمی از آن خمهایی که می باشد در مدینه میتواند بود که مراد مساحت آب آن خم باشد در وقتی
که پر باشد یا مراد مساحت مجموع خم و آب آن باشد باب سیوم حدیث باب الماء الذی فیه قلة و الماء الذی فیه الجیف و الرجل
یأتی الماء و یده قذرة شرح القلة بضم قاف و تشدید لام کوزه کوچک الجیف بکسر جیم و فتح یاء دو نقطه در پایین جمع جیفه
یعنی حیوانی که مرده باشد و بو گرفته باشد یعنی این بابیست در آن آبیست که در آن کوزه کوچکی باشد مثل تغار خیرات که بر سر راه
عام گذاشته می شود و آبی که در آن مردار ها باشد و مردی که می آید نزد آب کم از کر و دست او نجس است در این باب هفت
حدیث است اول حدیث سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا أَتَيْتَ مَاءً وَ فِيهِ قِلَّةٌ فَانْضَحْ عَنْ يَمِينِكَ
وَ عَنْ يَسَارِكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَوَضَّأْ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون رسیدی در راه با آبی
و در آن آبست کوزه کوچکی پس بپاش بجانب دست راست خود و بجانب دست چپ خود و پیش خود و وضو بساز شاید که
مراد این باشد که مقید باین نباید بود که این آب برای آشامیدنست و بس بلکه انتفاع از آن جایز است در تر کردن ابریق خود
برای آب پاشیدن و جاروب کشیدن دور خود و وضو ساختن یا مراد این باشد که مقید این نباید بود که این قسم آبها البته
ملاقات با نجاست میکند چنانچه طریقت وسواسیانست که از این قسم آبها اجتناب میکنند یا مراد این باشد که مقید باین
نباید بود که شاید که مسافری دیگر بعد از من وارد اینجا شود و تشنه باشد و آب آخر شده باشد پس بغیر تشنگی صرف باید
کرد و تیمم باید کرد مخفی نماند که تقریر اول و سیوم مبنی بر اینست که امر برای اباحت باشد مثل و اذا حللتم فاصطادوا و از تقریر
دوم میتواند بود که امر برای استحباب باشد نظر اینکه حرج شرب از مشرب عام واقع شده و جمعی معنیهای دیگر برای این حدیث
گفته اند دوم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ الْجُنُبِ يَنْتَهِي إِلَى الْمَاءِ الْقَلِيلِ فِي الطَّرِيقِ وَ يُرِيدُ
أَنْ يَغْتَسِلَ مِنْهُ وَ لَيْسَ مَعَهُ إِنَاءٌ يَغْرِفُ بِهِ وَ يَدَاهُ قَذِرَتَانِ قَالَ يَضَعُ يَدَهُ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ هَذَا
مِمَّا قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ شرح یغرف بغین با نقطه و راء بی نقطه و فا بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر و ضرب است یده بلفظ مفرد اشارتست باینکه افضل اینست که هر دو دست را نگذارد بلکه یک دست را
دیگر و سایر مواضع نجس نیست را بیرون آن کند پس هذا اشارتست بجنس آب قلیل بملاقات نجاست است من برای تعلیل
یا مصدریه است و مراد اینست که اگر آب قلیل بملاقات نجاست نجس شود حرج لازم می آید زیرا که اکثر چیزهای روی زمین نجس خواهد
بود و این معلوم هر کسی هست که اختلاط با مردمان کرده و احوال خلایق را دریافته و این منافات ندارد با حسن احتیاط اجتناب
از آن در خصوص وضو و نماز و آشامیدن یا مطلقا در غیر موضع انحصار آب در آن مخفی نماند که مانند این گفتگو می آید در حدیث
هفتم باب نهم و در حدیث چهارم باب بیست و یکم و منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب نهم
که باب فی ان الائمة شهداء الله عز و جل علی خلقه است که مخاطبان درین آیت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله اند و حرج بمعنی جهل
از مسائل دین نیست زیرا که قرآن را معانی متعدده می باشد سیوم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد جنب بر سر آبی
کمتر از کر در راه و میخواهد که غسل کند از آن آب قلیل و نیست با آن مرد ظرفی که بردارد از آن آب بآن ظرف و دو دست آن مرد
نجس است امام گفت میگذارد آن مرد یک دست خود را در آن آب بعد از آن می شوید نجس خود را بعد از آن غسل می کند این

میته پراکنده موشود یا متغیر شود مزه آب پس کافیست تا کشیدن پنج دلو پس اگر متغیر شده طعم آب پس بگیر از آن آب چندانکه برطرف
شود بوی آن آب چهارم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ لَا يُفْسِدُ الْمَاءَ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ نَفْسٌ سَائِلَةٌ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نجس نمیکند آب را از میته حیوانات مگر آنچه باشد برای آن خون روان از رگ او و جهت که میته ماهی
و مانند آن هر چند که بو و طعم آب را متغیر کند باعث نجاست آب نمی شود پنجم حدیث عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي السَّامِّ أَبْرَصَ
يَقَعُ فِي الْبِئْرِ قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ حَرِّكِ الْمَاءَ بِالدَّلْوِ شرح السام بسین بی نقطه و الف و تشدید میم مجرور و مضاف است مبنی
بر فتح است و بنا بر اول الف و لام را اهل مضاف نشده بلکه مدخول آن مجموع من حیث المجموع مضاف و مضاف الیه است ابرص بفتح همزه و با
یک نقطه ساکنه و فتح را بی نقطه و صاد بی نقطه مفتوح است و عدم کسر با وجود الف و لام برای عدم اتصال الف و لام است بآن در ظاهر مراد از سام
ابرص کرباسه است و آن جانوریست مانند سوسمار فرق اینست که سوسمار باریک اندام است و آن پهن است جوهری گفته و سام ابرص من کبار
الوزغ و هو معرفة الا انه تعریف جنس و هما اسمان جعلا واحدا ان شئت اعربت الاول و اضفته الی الثانی و ان شئت بنیت الاول
علی الفتح و اعربت الثانی باعراب لا ینصرف یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در کرباسه که می افتد در چاه آب گفت چیزی
که ضرر کند بجنبان آب را بدلو یا بمعنی که استعمال کن آن آب را بعد از کشیدن یک دلو ششم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام
عَمَّا يَقَعُ فِي الْآبَارِ فَقَالَ أَمَّا الْفَأْرَةُ وَ أَشْبَاهُهَا فَيُنْزَحُ مِنْهَا سَبْعُ دِلَاءٍ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ الْمَاءُ فَيُنْزَحُ حَتَّى
يَطِيبَ فَإِنْ سَقَطَ فِيهَا كَلْبٌ فَقَدَرْتَ أَنْ تَنْزَحَ مَاءَهَا فَافْعَلْ وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ فِي الْبِئْرِ لَيْسَ لَهُ دَمٌ
مِثْلُ الْعَقْرَبِ وَ الْخَنَافِسِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه می افتد در چاههای
آب پس گفت اما موش و مانند آن از حیوانات کوچک پس کشیده می شود بسبب آن هفت دلو مگر آنکه متغیر شود طعم یا بوی آب پس کشیده
میشود تا وقتی که پاکیزه شود چنانچه گذشت در حدیث سیوم پس اگر افتاد در چاه سگی پس قدرت بهم رسانیدی که بکشی آب آن چاه را
پس چنان کن مراد کشیدن آب آن چاه کشیدن مقدار آنست پس اگر دم بدم بجای آنچه کشیده میشود آبی دیگر آید ضرر ندارد
و هر چیزی که افتاد در چاه بر حالی که نیست او را خونی مثل عقرب و این جانور کان سیاه و مانند آن پس پروای نیست هفتم حدیث
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِذَا سَقَطَ فِي الْبِئْرِ شَيْءٌ صَغِيرٌ فَمَاتَ فِيهَا فَانْزَحْ مِنْهَا دِلَاءً وَ إِنْ وَقَعَ فِيهَا
جُنُبٌ فَانْزَحْ مِنْهَا سَبْعَ دِلَاءٍ فَإِنْ مَاتَ فِيهَا بَعِيرٌ أَوْ صُبَّ فِيهَا خَمْرٌ فَلْتُنْزَحْ شرح الجنب بضم جیم و ضم نون و با یک نقطه
کسی که واجب است برا او غسل جنابت و گاهی مستعمل میشود در بیگانه چنانچه در سوره نساء گفته و الجار ذی القربی و الجار الجنب و بنا بر این مراد
اینجا کافریست که فرمان دین نبرد و مثل اصب صب بصاد بی نقطه و تشدید با یک نقطه بصیغه مجهول یا معلوم باب نصر است الصب ریختن
و ریخته شدن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون افتد در چاه چیزی که کوچک است پس مرد در آن چاه پس بکش
از آن چاه چند دلو و اگر فرود آمد در آن چاه جنبی پس بکش از آن هفت دلو پس اگر مرد در آن شتری یا ریخته شد در آن شرابی
که مسکر است و حال آن از انگور است پس باید که کشیده شود آب آن چاه چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق هشتم حدیث عَنْ عَلِيِّ
بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ شَاةً فَاضْطَرَبَتْ فَوَقَعَتْ فِي بِئْرِ مَاءٍ وَ
أَوْدَاجُهَا تَشْخُبُ دَماً هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْ تِلْكَ الْبِئْرِ قَالَ يُنْزَحُ مِنْهَا مَا بَيْنَ الثَّلَاثِينَ إِلَى الْأَرْبَعِينَ دَلْواً ثُمَّ
يُتَوَضَّأُ مِنْهَا وَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی
که ذبح کرد گوسفندی را پس اضطراب کرد آن گوسفند پس افتاد در چاه آبی و رگهای گردن آن گوسفند خون میپاشید آیا وضو
ساخته می شود از آن چاه امام گفت کشیده می شود از آن چاه میان سی دلو تا چهل دلو مراد اینست که می باید که زوال تغییر شود

وآن گاهی بیست دلو و گاهی بزیاده از آن تا چهل دلو می باشد غالبا بعد از آن وضو ساخته می شود از آن چاه و نیست پر واضح
آن حل قال وسألته عن رجل ذبح دجاجة او حمامة فوقعت في بئر هل يصلح ان يتوضأ منها
قال تنزح منها دلاء يسيرة ثم يتوضأ منها وسألته عن رجل يستقي من بئر فيرعف فيها هل
يتوضأ منها قال تنزح منها دلاء يسيرة شرح علی بن جعفر گفت و پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که ذبح کرد
مرغ خانگی را یا کبوتر را پس افتاد در چاه آب آیا خوبست اینکه وضو ساخته شود از آب آن چاه امام گفت کشیده می شود از آن
چاه میان سی دلو تا چهل دلو چند دلو کم یعنی زیاده از ده و کمتر از ده بعد از آن وضو ساخته می شود از آن و پرسیدم امام
از مردی که آب میکشد از چاهی پس خون از بینی او میرود در آن چاه آیا وضو ساخته می شود از آن چاه امام گفت کشیده می شود
از آن چاه چند دلو کم نهم حل عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت بئر تخرج في مائها قطع
جلود قال ليس بشيء ان الوزغ ربما طرح جلده وقال يكفيك دلو من ماء شرح روایت از کسی مذکور کرد
حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را چاهی بیرون می آید در آب آن که دولوت پاره چای پوست
امام گفت نیست چیزی باکی یعنی که پروای آن نیست بدرستی که گرباسه بسا که انداخته باشد پوست خود را و امام گفت کافیست
ترا یک دلو از آب که از آن چاه کشیده شود دهم حل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الحبل يكون من
شعر الخنزير يستقى به الماء من البئر هل يتوضأ من ذلك الماء قال لا بأس شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از ریسمان که می باشد از موی خوک کشیده می شود بآن آب از چاه آیا وضو ساخته
می شود از آن آب گفت پروایی نیست بدانکه در اینجا چند احتمال است اول اینکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود چنانچه ابن
ابی عقیل و موافقانش میگویند دوم اینکه ذلک الماء اشارت باشد بآبی که بعد از استقاء در چاه باقی سیوم اینکه هر چیز تا
طول در آن نکند از نجس العین پاک باشد چنانچه سید مرتضی رحمه الله میگوید یازدهم حل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن
العذرة تقع في البئر قال ينزح منها عشر دلاء فاذا ذابت فاربعون او خمسون دلوا شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از نجاست آدمی که می افتد در چاه آب گفت کشیده می شود از آن چاه ده دلو پس اگر منعدم شده
در آن آب پس کشیده می شود چهل یا پنجاه دلو دوازدهم حل عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام بئر يستقى
منها ويتوضأ به ويغسل منه الثياب ويعجن به ثم يعلم انه كان فيها ميت قال فقال لا بأس
ولا يغسل منه الثوب ولا تعاد منه الصلاة شرح روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که چاهی آب کشیده میشود از آن و وضو ساخته می شود بآن آب و شسته می شود از آن آب جامها و خمیر کرده می شود بآن آب
بعد از آن دانسته می شود که بوده در آن چاه مرده راوی گفت که پس امام گفت که پروایی نیست و شسته نمی شود بسبب آنچه گفتی آن جامه
که بغسل آلوده آن شده و اعاده کرده نمی شود بسبب آن نمازی که بآب آن چاه وضوی آن ساخته شده سیزدهم حل باب البئر
تكون في جنب البالوعة شرح البالوعة بباء یکنقطه و الف و ضم لام و سکون واو و عین بی نقطه چاه آبریز یعنی چاهی که برای بول
کردن و مانند آن کنده میشود تا فرو برد آنچه را که در آن میریزند یعنی این باب بیان چاهیست که می باشد در پهلوی آبریز
در این باب چهار حدیث است اول حل عن الحسن بن رباط عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن البالوعة
تكون فوق البئر قال اذا كانت فوق البئر فسبع اذرع واذا كانت اسفل من البئر فخمس اذرع
من كل ناحية وذلك كثير شرح اذرع بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و ضم راء بی نقطه و عین بی نقطه جمع ذراع

وآن

وآن از آرنج است تا سر انگشت میانین یا از آرنج است تا بند دست و آن مونث مستعمل میشود و تذکیر آن نیز جایز است من كل
ناحية برای بیان هر دو شق است مشار الیه ذلک مضمون و اذا كانت اسفل من البئر است و آن برای رفع تعجب اینست که چاهی
که بآب نرسیده باشد عمیق تر باشد از چاهی که در پهلوی آنست و بآب رسیده و زیرا که بعض زمین را رگ آب میباشد که در پهلوی آن
نیست خواه زمین هموار باشد مثل چاه زمزم که بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام
و خواه ناهموار چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده یا مشار الیه ذلک خمس اذرع است باعتبار آنکه مذکور است و اشارتست باینکه
چهار ذراع و سه ذراع نیز کافیست چنانچه می آید در حدیث آینده و این افضل است یعنی روایتست از حسن بن رباط بکسر راء
بی نقطه و باء یکنقطه و طاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از چاه آبریز که میباشد بالای چاه آبکش
امام گفت اگر باشد بالای چاه آبکش پس هفت ذراع دوری لازم است و اگر باشد پایین تر از چاه آبکش پس پنج ذراع لازم است
از هر طرف که باشد خواه جانب شمال و خواه جانب جنوب و خواه غیر آنها و پایین تر بودن آبریز از آبکش بسیار است دوم حل
عن زرارة ومحمد بن مسلم وابي بصير قالوا قلنا له بئر يتوضأ منها يجري البول قريبا منها اينجسها قال
فقال ان كانت البئر في اعلى الوادي والوادي يجري فيه البول من تحتها وكان بينهما قدر ثلاثة
اذرع او اربعة اذرع لم ينجس ذلك شيء وان كان اقل من ذلك نجسها وان كانت البئر في
اسفل الوادي ويمر الماء عليها وكان بين البئر وبينه تسعة اذرع لم ينجسها وما كان اقل
من ذلك فلا يتوضأ منه شرح ضمیر له راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است ینجسها بیاء یکنقطه و فاء با نقطه و سین بی نقطه
معلوم باب منع است النجس نقص کردن و اگر بنون و جیم از باب تفعیل باشد یعنی معنی مراد خواهد بود ضمیر قال راجع بامام جعفر
صادق علیه السلام است ضمیر فقال راجع بامام محمد باقر علیه السلام است و فاء فصیحه است بتقدیر فسئل عن هذا فقال یعنی روایتست از زراره
و محمد بن مسلم و ابو بصیر گفتند که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که چاهی که وضو ساخته می شود از آن جاری می شود بول مردم در نزدیکی
آن آیا نقص میکند آن چاه را امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیده شد پدرم از این پس گفت اگر باشد چاه در بالای وادی و وادی
جاری شود بول در پایین آن چاه و باشد میان بول و آب آن چاه مقدار سه ذراع یا چهار ذراع نقص نمیکند آن چاه را چیزی
از بول و اگر کمتر از سه ذراع یا چهار ذراع باشد نقص میکند آن بول چاه را زیرا که ترشح بول بجا بالا و پهلو میرود و با آن آمیخته می شود
و اگر باشد چاه در پایین دره بر حالی که گذر کند بول بر بالای آن و باشد میان چاه و میان بول نه ذراع نقص نمیکند
آنرا و آنچه باشد کمتر از نه ذراع پس وضو نمی سازیم از آن آب سیوم حل قال زرارة فقلت له فان كان يجري البول
بلزقها وكان لا يثبت على الارض فقال ما لم يكن له قرار فليس به بأس وان استقر منه قليل فانه
لا يثقب الارض ولا تعد له حتى يبلغ البئر وليس على البئر منه بأس فيتوضأ منه انما ذلك اذا
استنقع كله شرح فان كان جمله شرطیه است و جزای آن محذوف است بتقدیر اینجسها اللزق بکسر لام و سکون زاء با نقطه
و قاف بلوها در ما لم یکن شرطیه زمانیه میتواند بود و موصوله میتواند بود استنقع بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغه ماضی
باب استفعال است الاستنقاع جمع شدن آب در جایی کله مرفوع و فاعل است و ضمیر راجع بجولانست و کل بمعنی کثیر است بقرینه
مقابله آن با قلیل و میتواند بود که کله منصوب و نائب مفعول مطلق باشد و ضمیر راجع بمصدر استنقع باشد و در استنقع ضمیر مستتر
راجع ببول باشد یعنی گفت زراره که پس گفتم امام علیه السلام را که پس اگر باشد جایی که جاری میشود در آن بول در پهلوی
چاه و چسبانیده باشد آن بول بر آن زمین که پهلوی چاه است یعنی که زمین بر نشیب باشد و بول نرود و روان شود بجایی دیگر

فلا نتوضأ بصیغه متکلم مع الغیر و بصیغه غایب مجهول و بصیغه نهی حاضر میتواند بود

آیا نجس میکند آن چاه را پس امام گفت چند انکه نباشد بول را قراری در پهلوی چاه پس نیست باکی آن بول پروایی و اگر قرار گرفت
از ان بول در پهلوی چاه اندکی پس برسی که آن بول سوراخ نمیکند آن زمین را تا جایی که آب دارد و فرو رفتن نیست
آن بول را تا اینقدر که رسد به آب چاه و نیست بران چاه از ان بول پروایی پس وضو ساخته می شود از آن آب چاه و غرض
این نیست که آن پروا و قمی است که جمع شده باشد در پهلوی چاه بسیار بول سیوم حدیث عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سألته کم ادنی ما یکون بین البئر بئر الماء و البالوعة فقال ان کان سهلا
فسبع اذرع و ان کان جبلا فخمس اذرع شرح میرکان رو جاه رابع باکیون است یعنی روایتست از بعض یاران
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که چند ست کمتر آنچه می باشد میان چاه که چاه آب باشد و چاه آب ریز که برای
بول و مانند آن است پس گفت اگر باشد آنچه میان آنهاست نرم پس هفت ذراع و اگر باشد آنچه میان آنهاست سخت پس پنج
ذراع حدیث ثم قال الماء یجری الی القبلة الی یمین و یجری عن یمین القبلة الی یسار القبلة و یجری
عن یسار القبلة الی یمین القبلة و لا یجری من القبلة الی دبر القبلة شرح الماء عبارت از آب چشمهاست
مراد بالقبلة همه جا جانبی است که بنای مسجد مدینه موافق آنست و آن نقطه جنوبست الی یمین حال القبلة است و مراد جهتست که
قبله مسجد مدینه که نقطه جنوبست با جهتست سوی یمین از جانبی که توجه سوی آن در مسجد مدینه مستحب است بقدر
چنانچه بیان میشود در کتاب الصلوة در شرح قیل لابی عبد الله علیه السلام لم صار الرجل ینحرف فی الصلوة الی الیسار تا آخر حدیث
اینست که آب چاه و مانند آن از جانب نقطه شمال سوی نقطه جنوب میرود و از جانب نقطه مشرق اعتدال سوی نقطه مغرب
اعتدال میرود و از جانب نقطه مغرب اعتدال سوی نقطه مشرق اعتدال میرود و از جانب نقطه جنوب سوی نقطه شمال نمیرود و آنکه
مابین این چهار جهتست درین حدیث مذکور نشده و شاید که در طرف هر یک ازین چهار نقطه تا چهل درجه در حکم آن نقطه
داشته باشد و میتواند بود که این قاعده مبنی بر غالب شده یا مخصوص زمین مدینه باشد و الله اعلم یعنی بعد از آن امام علیه السلام گفت آب
که در بالای سطح زمین باشد میرود سوی قبله بر حالی که آن قبله مایل سوی یمین باشد نسبت بجانبی که توجه سوی آن مستحبست
و میرود از جانب دست راست قبله سوی دست چپ قبله و میرود از جانب دست چپ قبله سوی دست راست قبله و نمیرود از جانب
قبله سوی مخالف قبله چهارم حدیث عن ابی الحسن علیه السلم فی البئر یکون بینها و بین الکنیف خمسة اذرع او
اقل او اکثر یتوضأ منها قال لیس یکره من قرب و لا بعد یتوضأ منها و یغتسل ما لم یتغیر الماء
شرح یکون صفت البئر است چون القائم البئر ای تعهد ذهنی است و آن در حکم نکره است یتوضأ بصیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعیل صفت دیگر البئر است یا بتقدیر استفهام است یکره بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع
التکره حرام کردن و نفی حرام کردن منافی استحباب بعید نیست پس این حدیث منافات با احادیث سابقه ندارد و تقدیم
اقل بر اکثر و قرب بر بعد عادت عربست نظیر امثال آیت سوره یونس و لا اصغر من ذلک و لا اکبر یعنی روایتست
از امام رضا علیه السلم در چاه آب که می باشد میان آن و میان چاه چرک پنج ذراع یا کمتر یا بیشتر وضو ساخته می شود از آن
چاه آب گفت نیست کثیف نجس نمیکند در نزدیکی و نه دوری و وضو ساخته می شود از آن چاه آب و غسل کرده می شود چند انکه
تغیر نیافته باشد آب چاه برنگ یا طعم یا بوی نجاست باب ششم باب الوضوء من سؤر الدواب و السباع و الطیر شرح
السؤر بضم سین بی نقطه و سکون همزه و آخر رای بی نقطه باقی مانده حیوانی یعنی آبی که حیوانی ملاقات آن کرده
باشد یعنی این باب بیان وضو از باقیمانده چرندگان و درندگان و پرندگان است و درین باب هفت حدیث است

در حدیث ششم باب النوادر که باب هفدهم است

اول حدیث

اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا بأس بان یتوضأ مما یشرب منه ما یؤکل لحمه شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پروایی نیست باینکه وضو ساخته شود از آبی که آشامد ازان حیوانی که خورده شود گوشت آن
دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال فضل الحمامة و الدجاجة لا بأس به و الطیر شرح و الطیر بفتح طا و
سکون یا جمع طایر مجرورست بعطف بر الحمامة و الدجاجة و مراد سایر الطیرست و فایده تخصیص اولا و تعمیم ثانیا اشارتست بانکه
طیر دو قسمست اول ماکول اللحم مثل حمامه و دجاجه و در فضل آن باکی نیست اصلا دوم غیر ماکول اللحم و فضل آن واسطه است میان
فضل ماکول اللحم و میان فضل غیر ماکول اللحم از جمله غیر طیر پس میتوان گفت که در ان باکی نیست چنانچه در حدیث پنجم است و میتوان گفت
که در ان باکی هست چنانچه در آخر این باب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باقیمانده کبوتر و مرغ خانگی پروایی
نیست بآن و باقیمانده مرغهای دیگر پروایی نیست بآن سیوم حدیث عن سماعة قال سألته هل یشرب سؤر شیء
من الدواب و یتوضأ منه قال اما الابل و البقر و الغنم فلا بأس شرح روایتست از سماعه گفت
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا آشامیده میشود باقیمانده چیزی از چرندگان و وضو ساخته می شود ازان باقیمانده
سماعه گفت که امام گفت اما شتر و گاو و گوسفند پس پروایی نیست مفهوم این آنست که در غیر آنها از چاروایان پروا هست
فی الجمله چهارم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فی کتاب علی علیه السلم ان الهر سبع فلا بأس بسؤره
و انی لاستحیی من الله ان ادع طعاما لان هرا اکل منه شرح کتاب علی علیه السلم عبارت از جامعه است که بخط
علی و املاء رسول الله است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب پنجاهم که باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة
علیها السلم است الهر بکسر ها و تشدید را بی نقطه گربه السبع بفتح سین بی نقطه و سکون با یک نقطه و عین بی نقطه حیوانی که ازان غافل
و آنچه خواهد کند و ازان ماخوذست سبع بضم با یک نقطه یعنی حیوان درنده زیرا که در وقت صید خود را پنهان میکند غالبا
قاموس گفته یوم السبع عید لهم فی الجاهلیة کانوا یشتغلون فیه بلهوهم عن کل شیء و روی بضم الباء فا برای تفریعست برای اشارتست
باینکه احتراز از سؤر هر قسم حیوانی بسیار مشکلست و انی لاستحیی تا آخر می تواند بود که کلام امام جعفر صادق علیه السلام باشد و میتواند بود
که مجموع در کتاب علی علیه السلام باشد ان ادع بتقدیر فی ان ادع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
کتاب علی علیه السلام اینست که گربه درنده است پس نیست پروایی بباقیمانده آن و بدرستی که من هر آینه شرم دارم از الله تعالی که ترک کنم
خوردن طعامی را برای آنکه گربه خورده باشد ازان اشارتست باینکه این عمل از جمله کرامتست پنجم حدیث عن عمار بن موسی عن
ابی عبد الله علیه السلم قال سئل عما تشرب منه الحمامة فقال کل ما اکل لحمه فتوضأ من سؤره و اشرب
و عما شرب منه باز او صقر او عقاب فقال کل شیء من الطیر یتوضأ مما یشرب منه الا ان تری فی
منقاره دما فان رأیت فی منقاره دما فلا تتوضأ منه و لا تشرب شرح روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت پرسیده شد از آنچه می آشامد ازان کبوتری پس گفت هر چه خورده می شود گوشت آن پس وضو
بساز از باقیمانده آن و بیاشام و امام پرسیده شد از آنچه آشامید ازان بازی یا چرغی یا عقابی پس امام گفت هر چیز از
پرندگان پس وضو میسازی از آنچه می آشامد ازان مگر آنکه ببینی در منقار آن خونی پس اگر دیدی در منقار آن خونی
پس وضو مساز ازان و میاشام توضیح امثال این نهی شد در شرح حدیث دوم باب سیوم و حدیث دوم باب پنجم مخفی نماند که
استعمال شرب در مرغان بعنوان مجازست و چون در کلام سائل واقع شده امام علیه السلم موافق آن گفته و صاحب قاموس
در فصل حا بی نقطه و سین بی نقطه و واو گفته حسا الطیر الماء حسوا و لا تقل شرب ششم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلم

عَنْ جَرَّةٍ وُجِدَ فِيهَا خُنْفُسَاءُ قَدْ مَاتَتْ قَالَ أَلْقِهِ وَتَوَضَّأْ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ عَقْرَباً فَأَرِقِ الْمَاءَ وَتَوَضَّأْ
مِنْ مَاءٍ غَيْرِهِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سبویی که یافته شد در ان جانور سیاه کوچک معروف که بتحقیق مرده
امام گفت بیرون انداز آنرا و وضو بساز از ان و اگر باشد عقرب پس بریز آب را و وضو بساز از آبی غیر آن اشارتست بآنکه
آن ریختن برای اثر زهر و مانند آنست نه برای نجاست آن چنانچه ظاهر شد از حدیث چهارم باب چهارم پس اگر آب محفوظ
باشد ریختن لازم نیست چهارم حدیث وَعَنْ رَجُلٍ مَعَهُ إِنَاءَانِ فِيهِمَا مَاءٌ وَقَعَ فِي أَحَدِهِمَا قَذَرٌ لَا يَدْرِي أَيُّهُمَا هُوَ
وَلَيْسَ يَقْدِرُ عَلَى مَاءٍ غَيْرِهِ قَالَ يُهَرِيقُهُمَا جَمِيعاً وَيَتَيَمَّمُ شرح القذر بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب علم
نجاست و وقوع آن در احدا این عبارتست از متغیر شدن یکی از اوصاف ثلثه آب آن بملاقات نجس العین لا یدری یعنی برانست که
گاهی تغیر آب زایل می شود بسبب وزیدن بادها و مانند آن و در ان وقت مشتبه میشود و ازین تقریر ظاهر میشود که این حدیث دلالت نمی کند
بر نجاست آب قلیل بمجرد ملاقات نجس یهریقها بضم یا و سکون ها و کسر را بی نقطه و سکون یا و قاف نقطه در پایین و قاف مرکب است از
یریقها و یهریقها که معلوم باب افعالست و بمعنی یصبهما است و مقصود ازان تجویز صرف آبهاست در غیر وضو و غسل مثل آشامیدن
ستور زیرا که ریختن آن دو آب دخل در صحت تیمم ندارد یعنی و پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که با او دو ظرف
کوزه آنها آبست واقع شده در یکی از آنها نجاست نمیدانند که کدام آن دو است آنکه نجاست در ان واقع شده و قدرت
ندارد بر آبی غیر آن آب که دارد در ان دو ظرف امام گفت میریزد آن دو آب را همگی و تیمم میکند هفتم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ سُؤْرَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او نفرت میکرد از
باقیمانده هر چیز که خورده نمی شود گوشت آن یعنی که وضو ازان نمی ساخت با وجود پاکی آن باب هفتم حدیث باب الوضوء من سؤر
الحائض والجنب واليهودي والنصراني والناصب شرح الجنب بضم جیم و ضم نون بی نقطه و کسی که غسل جنابت بر او واجب
باشد و مراد اینجا معنی دوم است الناصب بکسر صاد بی نقطه دشمن اهل البیت علیهم السلم و آن کسی است که خود را از اهل اسلام می شمرد
و اختیار مذهب مخالف مذهب شیعه امامیه کرده با وجود آنکه مستضعف نیست یعنی که فهمیده که ایشان چه میگویند و
مخالفان ایشان چه میگویند و بیان مستضعف شد در کتاب الایمان والکفر در باب المستضعف که باب صد و هفتاد و دوم است
یعنی این باب بیان وضو از باقیمانده حایض و جنب یهود و ترسا و دشمن اهل البیت علیهم السلم است در این باب شش حدیث است
اول حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اشْرَبْ مِنْ سُؤْرِ الْحَائِضِ وَلَا تَوَضَّأْ مِنْهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بیاشام از باقیمانده زن حایض و وضو مساز ازان در صورتی که آب منحصر در ان نباشد زیرا که نهی اینجا
و امثال اینجا برای تنزیه است نه تحریم دوم حدیث عَنِ الْعِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ
يَغْتَسِلُ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ فَقَالَ نَعَمْ يُفْرِغَانِ عَلَى أَيْدِيهِمَا قَبْلَ أَنْ يَضَعَا أَيْدِيَهُمَا فِي
الْإِنَاءِ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ سُؤْرِ الْحَائِضِ فَقَالَ لَا تَوَضَّأْ مِنْهُ وَتَوَضَّأْ مِنْ سُؤْرِ الْجُنُبِ إِذَا كَانَتْ مَأْمُونَةً
وَتَغْسِلُ يَدَيْهَا قَبْلَ أَنْ تُدْخِلَهُمَا فِي الْإِنَاءِ وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَغْتَسِلُ هُوَ وَعَائِشَةُ
فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ وَيَغْتَسِلَانِ جَمِيعاً شرح روایتست از عیص بن قاسم گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا غسل
میکنند مرد و زن از یک ظرف آب پس گفت آری با ریزش که می شویند دستهای خود را پیش از آنکه گذارند دستهای خود را در ان
ظرف آب عیص گفت و پرسیدم امام علیه السلم را از باقیمانده زن حایض پس گفت وضو مساز ازان و وضو بساز از باقیمانده
زن جنب بشرط اینکه محل اعتماد باشد و می شسته باشد دستهای خود را پیش از آنکه داخل کند آنها را در ظرف آب و حالت

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که غسل میکرد او و عایشه در یک ظرف آب با هم غسل میکردند یعنی که در یکزمان بود و تقدیم
و تاخیر نبود سیوم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَائِضِ يُشْرَبُ مِنْ سُؤْرِهَا قَالَ نَعَمْ وَلَا يُتَوَضَّأُ
مِنْهُ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن حایض که آیا آشامیده می شود از باقیمانده او گفت آری و وضو ساخته
نمی شود از باقیمانده او چهارم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَتَوَضَّأُ الرَّجُلُ مِنْ فَضْلِ الْمَرْأَةِ قَالَ إِذَا كَانَتْ
تَعْرِفُ الْوُضُوءَ وَلَا يَتَوَضَّأُ مِنْ سُؤْرِ الْحَائِضِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا وضو میسازد مرد از باقیمانده
زن امام گفت بشرط اینکه آن زن شناخته باشد وضو را یعنی که داند که در آب وضو سفارش بسیار از آبهای دیگر
و داند که ازان آب وضو ساخته خواهد شد مثل اینکه مرد با و گفته باشد که آب وضو بیار و وضو نمی سازد از باقیمانده حایض
پنجم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سُؤْرِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ فَقَالَ لَا شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از باقیمانده جهود و ترسا پس گفت نه یعنی که وضو ساخته نمی شود ازان چنانچه مناسب عنوان این بابست یا یعنی که مباشرت
با آن نمیشود در وضو و غیر وضو ششم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَرِهَ سُؤْرَ وَلَدِ الزِّنَا وَسُؤْرَ الْيَهُودِيِّ
وَالنَّصْرَانِيِّ وَالْمُشْرِكِ وَكُلِّ مَا خَالَفَ الْإِسْلَامَ وَكَانَ أَشَدَّ عِنْدَهُ سُؤْرُ النَّاصِبِ شرح کره بصیغه ماضی معلوم
باب علم یا باب تفعیل است التکریه حرام و المؤمن شمل کرها الیکم الکفر والفسوق والعصیان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
اینکه او حرام شمرد در وضو و غسل استعمال باقیمانده ولد الزنا را و باقیمانده جهود را و ترسا را و بت پرست را و هر کرا که مخالفت دین
اسلام کرده بود بدتر از همه نزد او باقیمانده دشمن اهل البیت علیهم السلام که بیان شد در شرح عنوان این باب مخفی نماند که حرام بودن
استعمال آبی در وضو و غسل منافات با جواز نماز با لباسی که قطره از ان آب بآن چکیده باشد ندارد و توضیح این می شود در شرح
حدیث اول باب دهم باب هشتم حدیث باب الرجل يدخل يده في الماء قبل أن يغسلها والحد في غسل اليدين من الجنابة
والبول والغائط والنوم شرح این باب بیان مرویست که داخل میکند دست خود را در آب پیش از آنکه شوید آنرا و بیان قرار
دادن شستن دو دست است بسبب جنب شدن در وقت غسل و بسبب بول و بسبب غایط و بسبب خواب در وقت وضو و درین باب
شش حدیث است اول حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَدْخَلْتَ يَدَكَ فِي الْإِنَاءِ قَبْلَ أَنْ تَغْسِلَهَا
فَلَا بَأْسَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَصَابَهَا قَذَرُ بَوْلٍ أَوْ جَنَابَةٍ فَإِنْ أَدْخَلْتَ يَدَكَ فِي الْإِنَاءِ وَفِيهَا شَيْءٌ مِنْ
ذَلِكَ فَأَهْرِقْ ذَلِكَ الْمَاءَ شرح جنابه بفتح جیم اینجا بمعنی منی است یعنی روایتست از ابو بصیر که از ائمه معصومین علیهم السلام
ابو بصیر گفت چون داخل کردی دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه شویی دست خود را پس پروایی نیست مگر آنکه برخورده
باشد آن دست را ناپاکی که بول است یا منی است پس اگر داخل کردی دست خود را در ظرف آب و در دست تو چیزی از بول
و منی هست پس بریز آن آب را بدانکه جمعی استدلال میکنند باین حدیث بر نجاست آب قلیل بملاقات نجاست و میگویند بول
او جنابه بعنوان مثالست و امر باهراق در صورت عدم احتیاج بآن آب و انحصار آن در وضو ریکی است و دیگران
در منع آن میگویند شاید که امر باهراق بعنوان استحباب موکد باشد و مراد باهراق صرف آن در مصارف دیگر غیر
وضو و غسل و آشامیدن باشد مثل ریختن آب برای شستن دستها در خارج آن برای رفع کراهت و مؤید
اینست ظاهر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب المسجد طلیه و ما یکره که باب بیست و هفتم است که اگر کج نجس
باشد و در آب قلیل ترکرده شود برای آنکه طاهر گردد پاک کند پاک میشود دوم حدیث عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَةَ
قَالَ سَأَلْتُ الشَّيْخَ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَيْقِظُ مِنْ نَوْمِهِ وَلَمْ يَبُلْ أَيُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ قَبْلَ أَنْ

يغسلها قال لا لانه لايدري حيث كانت يده فليغسلها شرح روايتست از عبد الكريم بن عتبه كفت پرسيدم امام موسى
كاظم عليه السلام را از مردى كه بيدار ميشود از خواب خويش و بول نكرده آيا داخل ميكند دست خود را در ظرف آب پيش از آنكه شويد دست
خود را كفت نه زيرا كه او نميداند كه كجا بوده دست وپس بايد كه شويد آنرا اشارتست بانكه ممكن است كه بدن خود را و جهان
خاريده باشد و دست خود را خونين كرده باشد سيوم حديث عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل الجنب يسهو فيغمس يده
في الاناء قبل ان يغسلها انه لا باس اذا لم يكن اصاب يده شيء شرح بنابر آنكه آب قليل بمحض ملاقات نجاست
نجس نشود لا باس واحتمال دارد اول اينكه براى نفى كراهت باشد دوم اينكه براى اشعار باين باشد كه اگر دست او منى ملاقات
كرده باشد جايز نباشد اغتسال و بآن آب اينها هرچند كه پاك باشد نظير مفهوم آنچه مى آيد در حديث سيوم باب هم كه باب آب حمام
والماء الذي تسخنه الشمس يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام در مرد جنب كه فراموش ميكند پس فرو ميبرد دست خود را
در ظرف آب پيش از آنكه شويد دست خود را اينكه پروا نيست اگر برنخورده باشد دست او را چيزى از منى چهارم حديث عن محمد بن
مسلم عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن الرجل يبول ولم يمس يده شيء أيغمسها في الماء قال نعم
وان كان جنبا شرح ~~روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام در مرد جنب كه فراموش ميكند پس فرو ميبرد دست خود را در ظرف~~
~~آب پيش از آنكه شويد دست خود را~~ از محمد بن مسلم از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليه السلام راوى كفت پرسيدم او را از مردى
كه بول ميكند و ملاقات نكرده دست او را چيزى از نجاسات آيا فرو ميبرد دست خود را در ظرف آب براى شستن بول خود مثلا
كفت آرى هرچند كه جنب باشد پنجم حديث عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل كم يفرغ الرجل على
يده قبل ان يدخلها في الاناء قال واحدة من حدث البول وثنتين من الغائط وثلثة من
الجنابة شرح روايتست از حلبى از امام جعفر صادق عليه السلام راوى كفت كه امام پرسيده شد كه چند بار آب ميريزد مرد بر دست
خود پيش از آنكه داخل كند دست خود را در ظرف آب كه از آن وضو يا غسل ميكند امام كفت يكبار ميريزد پيش از وضو بسبب
حدث بول و دو بار ميريزد پيش از وضو بسبب حدث غايط و سه بار ميريزد پيش از غسل بسبب حدث جنابت ششم حديث قلت لابي
عبد الله عليه السلام الرجل يضع الكوز الذي يغرف به من الحب في مكان قذر ثم يدخله الحب قال
يصب من الماء ثلثة اكواز بذلك الكوز شرح قذر بفتح قاف وكسر وضم وفتح وسكون دال با نقطه و راء بي نقطه است
يعني كفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه مردى ميگذارد كوزه را كه آب برميدارد بآن از خم در جاى نجسى مثلا در جايى
كه ناپاكست بعد از آن داخل ميكند آن كوزه را در خم آب امام كفت كه ميريزد از آن آب خم سه كوزه آب بهمان كوزه بدانكه ظاهر اين حديث
اينست كه آب قليل بمحض ملاقات نجاست نجس نشود و ريختن سه كوزه آب براى رفع كراهت باشد ومناسبت اين حديث بعنوان
اين باب باعتبار آنست كه ذكر كوز از قبيل مثال است چنانچه ذكر رجل از قبيل مثالست پس دست و كاسه و مانند آنها حكم كوز
دارد و چون بنا بر ملاقات كنند چنانچه از اين حكم مروى دارد باب نهم حديث في اختلاط ماء المطر بالبول وما يرجع في الاناء من
غسالة الجنب والرجل يقع ثوبه على الماء الذي يستنجى به شرح اين باب بيان مخلوط شدن آب باران است ببول و بيان حكم آب
كه برميگردد در ظرف آب از جمله آب غسل جنب و بيان مرديست كه مى افتد جامه او بر بالاى آبى كه استنجا از غايط ميكند بآن و در اين
هشت حديث است اول حديث عن ابي عبد الله عليه السلام في ميزابين سالا احدهما بول والآخر ماء المطر
فاختلطا فاصاب ثوب رجل لم يضره ذلك شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام در دو ناودان كه روان شد
يكى از آنها بولست و ديگرى آب باران است پس داخل يكديگر شدند پس برخورد جامه مردى را اينكه ضرر نرسانيد آنرا

باينمعنى

باينمعنى كه جامه او نجس نشد مراد صورتيست كه معلوم نباشد كه آن مجموع متغير شده به بول خواه معلوم باشد عدم تغير و خواه نه بنابر آنكه
آب باران در وقت باريدن حكم كر و حكم آب جارى دارد دوم حديث عن ابي عبد الله عليه السلام قال لو ان ميزابين
سالا احدهما ميزاب بول والآخر ميزاب ماء فاختلطا ثم اصابك ما كان به باس شرح اگر مراد از آب آب باران است
چنانچه مناسب عنوان اين باب است مضمون اين موافق سابق خواهد بود واگر مراد اعم است شايد كه در صورتى باشد كه معلوم باشد
عدم تغير مجموع به بول بقرينه احاديث كر كه گذشت در باب دوم والله اعلم يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت
اگر اينكه دو ناودان روان مى شد يكى از آنها ناودان بول ميبود و ديگرى ناودان آب ميبود پس داخل يكديگر مى شد بعد از آن ميخورد
ترا نمى بود بآن پروا باينمعنى كه نجس نميكرد ترا سيوم حديث عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت
امر في الطريق فيسيل علي الميزاب في اوقات اعلم ان الناس يتوضؤن قال قال ليس به باس
لا تسأل عنه شرح اوقات بي تنوين است ومضاف بجمله است يا با تنوين است وجمله نعت آنست وعايد مقدر است بتقدير يتوضؤن
فيها زيرا كه شرط است در جمله كه نعت باشد اشتمال بر عايد چنانچه شرط است در جمله كه مضاف اليها باشد خلو از عايد و يتوضؤن كنايت از
بول است زيرا كه غالب وضو مقارن بول كردن مى باشد و لهذا جاى تخلا را متوضا نيز ميگويند يعني روايتست از مردى
از امام جعفر صادق عليه السلام راوى كفت ميگذرم در راه پس روان مى شود بر من ناودان در اوقاتى كه ميدانم كه مردمان بول
ميكنند براى وضو راوى كفت كه امام كفت نيست بآن پروائى سوال مكن اهل آن خانه را از آب آن ناودان كه آيا بول بود
يا چيزى ديگر حديث قلت يسيل علي من ماء المطر ارى فيه التغير وارى فيه آثار القذر فتقطر القطرات
علي وينتضح علي منه والبيت يتوضأ على سطحه فيكف على ثيابنا قال ما بذا باس لا تغسله كل شيء
يراه ماء المطر فقد طهر شرح من آم است بمعنى بعض و فاعل يسيل است ارى در اول و دوم بفتح همزه و راء بي نقطه و الف
وجمله حال آب المطر است كه مضاف اليه فاعل است ضمير فيه در دو جا راجع بآب المطر است الآثار جمع اثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه
القذر بفتح قاف وفتح ذال با نقطه مصدر باب علم نجاست ومراد اينجا غايط است تنتضح بنون وضاد با نقطه وحاء بي نقطه بصيغه
غايبه معلوم باب افتعال است وضمير مستتر راجع بقطرات است الانتضاح پاشيده شدن من در منه براى تبعيض است وضمير راجع بآب
المطر است جمله والبيت عطف است بر جمله يسيل پس واو حاليه نيست فيكف بفتح ياء مضارعه وكسر كاف وتخفيف فاء بصيغه مضارع غايب
القاء و اوى باب ضرب است وضمير مستتر راجع بالبيت است الوكف بفتح واو وسكون كاف چكيدن خانه ها و ما بذا باس نفى است
واين مبنى بر آنست كه تغير و آثار قذر در بعض ديگر از آب باران بوده يراه بياء دو نقطه در پايين وتخفيف راء است يعني
كفتم روان مى شود بر من بعض آب باران بر حالى كه مى بينم در آن آب باران تغير را و مى بينم در آن بقاياى غايط را پس ميچكد
چند قطره بر من و پاشيده مى شود آن قطرات بر من از جمله آن آب و كفتم خانه بول كرده مى شود براى وضو بر بام آن پس
در وقت باران چكه ميكند آن خانه بر جامهاى ما امام كفت نيست باينكه كفتى در دو سوال پروائى مشو آزار بيان اين حكم
هر چيزى كه مى بيند آنرا آب باران پس تحقيق پاك شد چهارم حديث عن ابي الحسن عليه السلام في طين المطر انه لا باس به ان
يصيب الثوب ثلاثة ايام الا ان تعلم انه قد نجسه شيء بعد المطر فان اصابه بعد ثلاثة ايام
فاغسله وان كان الطريق نظيفا لم تغسله شرح ان يصيب بدل ضمير است ثلاثة در اول ظرف لا باس است يعني روايتست
از امام موسى كاظم عليه السلام در گلى كه بباران گل شده باشد اينكه نيست پروائى باينكه برخورد جامه را در سه روز مگر آنكه دانى
كه آنرا بتحقيق نجس كرده چيزى بعد از باران پس اگر آن گل برخورد جامه را بعد از سه روز پس بشو آن جامه را باينمعنى كه پروا

می باید کرد و این منافات با استحباب شستن ندارد و اگر باشد راه با کره نمی شود یا همه را پنجم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام اخرج من الخلاء فاستنجی بالماء فیقع ثوبی فی ذلک الماء الذی استنجیت به فقال لا بأس به
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بیرون می آیم از بیت الخلا پس استنجا میکنم با آب پس می افتد جامه من در آن آبی که استنجا
کردم با آن گفت نیست پروایی با آن ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الجنب یغتسل فیقطر الماء
عن جسده فی الاناء و ینتضح الماء من الارض فیصیر فی الاناء انه لا بأس بهذا کله شرح اناء بکسر همزه و
نون و آخر ضمیر شان مقول قال فی الجنب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در جنب که غسل میکند
پس میچکد آب از بدن او در ظرف آب و پاشیده می شود آب از زمین پس داخل میشود در ظرف آب بدرستی که نیست پروا
بجمیع آنچه مذکور شد خواه از بدن در ظرف رود و خواه از بدن بر زمین رود و از زمین بظرف رود هفتم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال فی الرجل الجنب یغتسل فینتضح من الماء فی الاناء فقال لا بأس ما جعل علیکم فی
الدین من حرج شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که شخص گفت در مرد جنب که غسل میکند پس پاشیده می شود بعض
آن آب در ظرف آب یعنی که نقل مذاهب مخالفان در آن کرد پس گفت نیست پروایی نکرد اینکه و الله تعالی بر شما در
هیچ تنگی بیان این آیت شد در حدیث دوم باب یوم هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اغتسل فی
مغتسل یبال فیه و یغتسل من الجنابة فیقع فی الاناء ما ینزو من الارض فقال لا بأس به شرح
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را اگر غسل میکنم در غسل خانه که بول کرده می شود در آن و غسل کرده می شود از جنابت پس می افتد
در ظرف آب آنچه میجهد از زمین پس گفت نیست پروایی با آن باب دهم اصل باب ماء الحمام و الماء الذی تسخنه الشمس شرح
این باب بیان آب حمام است و بیان آبی است که گرم میکند آن را آفتاب در این باب پنج حدیث است اول اصل عن
ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تغتسل من البئر التی تجتمع فیها غسالة الحمام
فان فیها غسالة ولد الزنا و هو لا یطهر الی سبعة آباء و فیها غسالة الناصب و هو شرهما
ان الله لم یخلق خلقا شرا من الکلب و ان الناصب اهون علی الله من الکلب شرح لا تغتسل بصیغه
مخاطب و بصیغه مجهول مضارع غایب می تواند بود و حاصل هر دو یکی است لا یطهر بصیغه معلوم باب نصر و حسن یا مجهول
باب تفعیل از قبیل وضع سبب در موضع مسبب و بمعنی لا یؤمن فلا یطهر است الی بمعنی انضمام است موافق آنچه گفته شده در
آیت سورة آل عمران من انصاری الی الله و ظرف حال ضمیر لا یطهر است سبعه عدد تام است و تعبیر آن می شود از
عدد بسیار مطلقا مراد با آبا اجداد است ... آن سوی حق از روی اشتقاق است مثل انبیا و اوصیا و مراد این است که چون کفر
در ولد الزنا مستحکم شده ارشاد راهنمایان بهر باب او را پاک نمیکند نظیر این کلام می آید در کتاب المعیشه در حدیث ششم
باب بیع اللقیط و ولد الزنا که ... و در وجه تعجب میکنند در آنکه ولد الزنا ناپاک باشد با وجود آنکه او را دخلی در
زنای پدر و مادر نیست جواب این است که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که کدام از مکلفان مؤمن خواهد شد باختیار خود خواه
از پدر و مادر زانی حاصل شود و خواه نشود و دانسته که کدام از مکلفان کافر خواهد شد باختیار خود خواه از پدر و مادر زانی
حاصل شود و خواه نه پس مناسبت جمیع قسم اول را از پدر و مادر پاکیزه از زنا حاصل کرده و بعض قسم دوم را از پدر و مادر زانی
حاصل کرده بیان ناصب گذشت در شرح عنوان باب ... شر بودن کلب یعنی شر بودن آن جنس است از باقی اجناس پس منافات
ندارد با اینکه صنفی از باقی اجناس بدتر باشد از جنس کلب و شاید که شر بودن جنس کلب بعض نجاست و بد اعتباری آن باشد

زیراکه

زیراکه هر جانوری ماوایی دارد سوای کلب که اکثر آن بی ماوی و خوار است و از هر جا رانده می شود یعنی روایت است از عبد الله
بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت غسل مکن از آب چاهی که جمع می شود در آن چاه آب شسته
حمام چه بدرستی که در آن چاه آب شسته فرزند زنا هست و او پاک نمیشود بر حالی که منضم باشد سوی هفت را اجداد پدران
و در آن چاه هست آب شسته ناصبی و او بدتر آن دو کس است که یکی ولد الزنا است و دیگری ناصبی بدرستی که الله تعالی نیافرید
مخلوقی را که بی اعتبارتر از سگ باشد و بدرستی که ناصبی بی اعتبارتر است نزد الله تعالی از سگ برای اینکه سگ کافر نیست
و او کافر دانسته است مخفی نماند که بعض ناصبیان اکثر اموال و اولاد و مانند آنها در دنیا داشته باشند عجب نیست زیراکه بعض
پادشاهان دشمن خود را لباس زربفت می پوشانند برای سیاست تا سیاست ایشان قوی تر شود اصل قلت اخبرنی
عن ماء الحمام یغتسل منه الجنب و الصبی و النصرانی و الیهودی و المجوسی فقال ان ماء الحمام کماء النهر یطهر بعضه بعضا (کالیهودی خ)
شرح مراد بماء الحمام آب کریست که کمتر از کر است و ماده دارد که جاری میشود در آن یطهر بصیغه معلوم باب تفعیل است و مراد
این است که ماده آن مانع است از تغیر آن بملاقات نجس پس طاهر و مطهر است یعنی گفتم خبر ده مرا از آب حمام زیراکه غسل میشود
از آن آب جنب و طفل و جهود و ترسا و گبر امام گفت بدرستی که آب حمام مانند آب نهر است پاک میکند بعض آن بعض دیگر را
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ماء الحمام لا بأس به اذا کانت له مادة شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق
سیوم اصل سمعت رجلا یقول لابی عبد الله علیه السلام انی ادخل الحمام فی السحر و فیه الجنب و غیر ذلک
فاقوم فاغتسل فینتضح علی بعد ما افرغ من مائهم قال الیس هو جار قلت بلی قال لا بأس شرح
ما مصدریه است افرغ بفا و را بی نقطه و غین با نقطه است بصیغه متکلم معلوم باب نصر و منع و علم است من ... بعض
و فاعل ینتضح است اسم لیس ضمیر شان مستتر در آن است هو مبتدا است و راجع است بمائهم جار بجیم و الف و را بی نقطه
اسم فاعل باب ضرب خبر مبتدا است و جمله خبر لیس است و مراد بجاری این است که متغیر بنجاست نشده و لیس ماده آن یعنی شنیدم
از مردی که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من داخل حمام می شوم در سحر و در حمام است جنب و غیر جنب پس
می ایستم و غسل میکنم پس پاشیده می شود بر من بعد از فارغ شدن من از غسل خودم بعض آب ایشان که با آن غسل میکنند
امام گفت آیا نیست شان اینکه آن آب جاریست چهارم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن الماضی علیه السلام
قال سئل عن مجتمع الماء فی الحمام من غسالة الناس یصیب الثوب قال لا بأس شرح مجتمع بصیغه اسم مکان است
من برای تعلیل است و ظرف متعلق بمجتمع است لا بأس مبنی بر این است که آن آب نجس نیست اگر چه اغتسال از آن منهی عنه است
چنانچه گذشت در حدیث اول این باب یعنی روایت است از بعض یاران ما از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت امام پرسیده شد
از جمع شده آب در حمام از آب شسته مردمان که آن بر میخورد بجامه گفت نیست پروایی با آن پنجم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الماء الذی تسخنه الشمس لا توضئوا به و لا
تغتسلوا به و لا تعجنوا به فانه یورث البرص شرح لا تعجنوا بعین بی نقطه و جیم و نون نهی حاضر باب نصر و ضرب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آبی که گرم میکند آن را آفتاب وضو
مسازید با آن و اغتسال مکنید با آن و خمیر مکنید با آن چه بدرستی که آن آب باعث برص میشود بدانکه هر یک از وضو و اغتسال
میتواند بود که محمول بر لغوی باشد یعنی شستن دست و رو و شستن بدن و میتواند بود که محمول بر شرعی باشد و تعلیل
مؤید احتمال اول است زیراکه ضمیر فانه راجع بالماء است بدانکه جمعی این نهی را حمل بر تنزیه کرده اند بنا بر اینکه بحث

کنم که گفت نیست پروایی با آن

برص شدن یعنی این شاید که گاهی باعث می شود و دائمی یا اکثری نیست فرق میان برص و بهق سفید با وجود آنکه هر دو از ریخته شدن بلغم در زیر پوست می باشد این است که در برص فرو رفتن و براق می باشد و اگر سوزن بران موضع زنند خون ظاهر نمی شود و زرد آب بخلاف بهق سفید **باب یازدهم حدیث باب الموضع الذی یکره ان یتغوط فیه او یبال**

شرح این باب بیان موضعیست که مکروه است که غایط کرده شود در ان یا بول کرده شود و در این باب شش حدیث است

اول حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ اَنْ یَرْتَادَ مَوْضِعاً لِبَوْلِهِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از زیرکی و کمال دانایی مرد اینست که انتخاب کند جایی را برای بول خود مثل جایی که از نظرها نهان و از وزیدن باد و از برگشتن بول از زمین بجامه و بدن و مانند اینها محفوظ باشد

دوم حدیث قَالَ رَجُلٌ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَیْنَ یَتَوَضَّأُ الْغُرَبَاءُ فَقَالَ یَتَّقُونَ شُطُوطَ الْاَنْهَارِ وَ الطُّرُقَ النَّافِذَةَ وَ تَحْتَ الْاَشْجَارِ الْمُثْمِرَةِ وَ مَوَاضِعَ اللَّعْنِ فَقِیلَ لَهُ وَ اَیْنَ مَوَاضِعُ اللَّعْنِ قَالَ اَبْوَابُ الدُّورِ **شرح** توضؤ اینجا کنایه از بول کردن و غایط کردن است یتّقی بصیغهٔ غایب مجهول باب افتعال است شطوط و نظایرش مرفوع و نایب فاعل است المثمره بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال درختان صاحب میوه و درختان میوه دهنده و بنا بر اول میوه موجود است در آنوقت و بنا بر دوم لازم نیست که در ان وقت موجود باشد ابواب منصوب و مفعول فیه است و میتواند بود که مرفوع و خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هی **یعنی** گفت مردی امام زین العابدین علیه السلام را که کجا بول و غایط میکنند غریبان که بیت الخلا ندارند پس امام گفت پرهیز میکنند کناره‌های نهرها و راههای عام و زیر درختان میوه دار و جاهای دشنام پس گفته شد امام را که و کجاست جاهای دشنام گفت در سراهاست مخفی نماند که مقصود حصر در اینها نیست بلکه چون سوال در میان در آمد از باقی افراد ساکت شد چنانچه می آید در حدیث پنجم

سیوم حدیث سُئِلَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا حَدُّ الْغَائِطِ قَالَ لَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ لَا تَسْتَدْبِرْهَا وَ لَا تَسْتَقْبِلِ الرِّیحَ وَ لَا تَسْتَدْبِرْهَا وَ رُوِیَ اَیْضاً فِی حَدِیثٍ آخَرَ لَا تَسْتَقْبِلِ الشَّمْسَ وَ لَا الْقَمَرَ **شرح** الغایط بصیغهٔ اسم فاعل باب ضرب کسی که داخل چیزی شود و پنهان شود و مراد اینجا داخل بیت الخلاست لا تستقبل و نظایرش نهی حاضر باب استفعال **یعنی** پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام که چیست قرار داد کسی که داخل بیت الخلا شود امام گفت رو مکن بجانب قبله و پشت مکن بجانب قبله و رو مکن بجانب باد و پشت مکن بجانب باد و روایت کرده شده نیز در حدیثی دیگر با بعضی که در حدیثی دیگر زیاده بر آنچه گذشت این نیز روایت شده که رو مکن بجانب آفتاب و نه بجانب ماه

چهارم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَی النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَنْ یَطْمَحَ الرَّجُلُ بِبَوْلِهِ مِنَ السَّطْحِ اَوْ مِنَ الشَّیْءِ الْمُرْتَفِعِ فِی الْهَوَاءِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد نبی صلی الله علیه و آله از آنکه در وقت بول کردن در هوا اندازد مرد بول خود را از بام یا از موضع مرتفع مانند بام مراد نهی از بول کردن از موضع بسیار مرتفع است زیرا که لازم دارد که آن بول را حرکت کند در مسافتی دور و آن بی شرمی است

پنجم حدیث خَرَجَ اَبُو حَنِیفَةَ مِنْ عِنْدِ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ اَبُو الْحَسَنِ مُوسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ وَ هُوَ غُلَامٌ فَقَالَ لَهُ اَبُو حَنِیفَةَ یَا غُلَامُ اَیْنَ یَضَعُ الْغَرِیبُ بِبَلَدِکُمْ فَقَالَ اجْتَنِبْ اَفْنِیَةَ الْمَسَاجِدِ وَ شُطُوطَ الْاَنْهَارِ وَ مَسَاقِطَ الثِّمَارِ وَ مَنَازِلَ النُّزَّالِ وَ لَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ بِغَائِطٍ وَ لَا بَوْلٍ وَ ارْفَعْ ثَوْبَکَ وَ ضَعْ حَیْثُ شِئْتَ **شرح** مراد بالمساجد سرا است موافق حدیث دوم این باب و این تعبیر مبنی بر آنست که گذشت در کتاب العشرة در حدیث اول که

الانجار و الاحجار که باب پنجست و دوم است که آن الموس مجلس سجده و صومعه چیست **یعنی** بیرون آمد ابوحنیفه که اختیار مذهب باطل کرده از نزد امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده بود و او پسر موی رو بود پس گفت او را ابوحنیفه که ای پسر کجا میکذارند غریب که بیت الخلا ندارد غایط را در شهر شما پس امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرهیز کن از فضاهای درهای مسجدها و کنارهای نهرها و جاهای سقوط میوه ها از درختها و جاهای فرود آمدن مسافران و رو مکن بقبله بغایط و نه ببول و بردار جامهٔ خود را که در وقت نشستن در زمین نباشد و بگذار آنجا که اختیار کردی

ششم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثَلَاثٌ مَلْعُونٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ الْمُتَغَوِّطُ فِی ظِلِّ النُّزَّالِ وَ الْمَانِعُ الْمَاءَ الْمُنْتَابَ وَ سَادُّ الطَّرِیقِ الْمَسْلُوکِ **شرح** این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم و دوازدهم باب سیصد و پانزدهم که بابیست در اصول الکفر و ارکانه است اگر ثلث مبتدا است و ملعون من فعلهن خبر است پس المتغوط مرفوع و بدل التفصیل ثلث است یا خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هن المتغوط و اگر ملعون من فعلهن صفت ثلث است پس المتغوط خبر مبتدا است و بر هر تقدیر المتغوط بتقدیر مضاف است بتقدیر خصلة المتغوط و بر این قیاس است المانع و ساد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه خصلت ملعونست هر که کرد آنها را اول خصلت غایط کننده در سایه که مسافران فرود می آیند و دوم مانع آبی که بنوبت مردم بسر آن می آیند و سیوم سد و کننده راهی که مردم آمد و شد در ان میکنند و متروک نشده

باب دوازدهم حدیث باب القول عند دخول الخلاء و عند الخروج و الاستنجاء و من نسیه و التسمیة عند الوضوء **شرح** این باب بیان نحوی است که نزد دخول بیت الخلا باید گفت و نحوی که نزد خروج از بیت الخلا باید گفت و بیان استنجاست و بیان کسی است که فراموش کرده باشد استنجا را و بیان نام بردن الله تعالی نزد وضو است و درین باب هفت حدیث است

اول حدیث سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِذَا دَخَلْتَ الْمَخْرَجَ فَقُلْ بِسْمِ اللهِ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ الرِّجْسِ النِّجْسِ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ فَاِذَا خَرَجْتَ فَقُلْ بِسْمِ اللهِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَافَانِی مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ وَ اَمَاطَ عَنِّی الْاَذَی وَ اِذَا تَوَضَّأْتَ فَقُلْ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون داخل شدی در جای خروج بول و غایط از آدمی پس بگو بنام خدا شروع میکنم در کار خود باسم الله خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از زشت زشت کننده و مراد از پلید که شیطان سنگسار کرده شده باشد اشاره زشت باینکه اگر خیالات فاسده در ان وقت بخاطر رسد یا تقصیری در احتراز از نجاست یا در استنجا و مانند آنها واقع شود با ضلال شیطان میشود پس احتراز از شر او متضمن احتراز از جمیع آنهاست پس چون بیرون آمدی پس بگو شروع میکنم در کار خود باسم الله و سپاس الله راست که خلاصی داد مرا از زشت زشت کننده که شیطانست و دور کرد از من آزار را یعنی که از درون بدن من دفع کرد چیزی را که اگر دفع نمیکرد آزار حاصل می شد و از ظاهر بدن باستنجا رفع کرد نجاستی را که اگر رفع نمیکرد آزار دنیا یا آزار آخرت نیز میبود و چون وضو سازی پس بگو گواهی میدهم که مستحق عبادتی نیست مگر الله خداوندا بگردان مرا از جملهٔ جمعی که بغایت بازگشت کنندگان از باطلند و بگردان مرا از جماعتی که بغایت پاکیزگی کنندگانند و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار است بر کل اهل جهت

دوم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا سَمَّیْتَ فِی الْوُضُوءِ طَهُرَ جَسَدُکَ کُلُّهُ وَ اِذَا لَمْ تُسَمِّ لَمْ یَطْهُرْ مِنْ جَسَدِکَ اِلَّا مَا مَرَّ عَلَیْهِ الْمَاءُ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بسم الله گفتی در وضو پاک شد بدن تو همگی آن و چون بسم الله نگفتی در وضو پاک نشد از بدن تو مگر آنچه گذشت بر آن آب وضو مراد از

وشاید که بعضی سیر و بعضی را از شامل باشد **سیوم اصل** سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَام یَقُولُ تَسْتَنْجِي وَتَغْسِلُ مَا ظَهَرَ مِنْهُ
عَلَى الشَّرَجِ وَلَا تُدْخِلْ فِيهِ الْأَنْمُلَةَ **شرح** الشرج بفتح شین با نقطه و فتح را بی نقطه و جیم حلقه دبر است و انمله بفتح و کسر همزه و
نون و ضم و فتح و کسر میم لغتی و اول و دوم بمعنی سر انگشت و ست که ناخن در آنست **یعنی** شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت
استنجا میکنی و میشوئی آنچه را که ظاهر شده از غائط بر کنار موضع مخصوص و داخل نمیکنی در آن سر انگشت را **چهارم اصل**
عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْتَنْجِيَ
بِالْمَاءِ يَبْدَأُ بِالْمَقْعَدَةِ أَوْ بِالْإِحْلِيلِ فَقَالَ بِالْمَقْعَدَةِ ثُمَّ بِالْإِحْلِيلِ **شرح** ذکر ثم تنبیه بر توسط استبراست
بالاحلیل یعنی ثم بالاحلیل است و این از قبیل مشاکله است مثل علفته تبنا و ماء باردا **یعنی** روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حال مردی چون خواهد که استنجا کند به آب آیا ابتدا میکند بنشستگاه یا بذکر
پس گفت ابتدا میکند بنشستگاه بعد از آن ختم میکند بذکر **پنجم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ نَهَى رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَسْتَنْجِيَ الرَّجُلُ بِيَمِينِهِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول
الله صلی الله علیه و آله از آنکه استنجا کند مرد بدست راست خود و شاید که این حکم شامل زن نیز باشد والله اعلم **ششم اصل**
عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي الْفَصِّ يُتَّخَذُ مِنْ حِجَارَةِ زَمْزَمَ قَالَ لَا بَأْسَ
بِهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَادَ الِاسْتِنْجَاءَ نَزَعَهُ **شرح** روایتست از علی بن الحسین بن عبد ربه که از وکلای امام علی نقی
علیه السلام بوده گفت گفتم او را که چه میگوئی در نگینی که تراشیده می شود از سنگی که از چاه زمزم بیرون آمده باشد در میان لوی
مثلا گفت پروائی نیست بآن ولیکن صاحبش چون اراده کند استنجا را بیرون میکند آنرا از دست خود اگر در دستی باشد
که استنجا بآن می شود زیرا که معلومست یا مظنونست بظن بغایت قوی که آن سنگ از مسجد الحرام مخلوق شده بخلاف سایر
سنگها که از جاها نقل شده و در بعض نسخ بجای زمزم زمرد است **هفتم اصل** عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام
قَالَ الِاسْتِنْجَاءُ بِالْيَمِينِ مِنَ الْجَفَاءِ وَرُوِيَ أَنَّهُ إِذَا كَانَتْ بِالْيَسَارِ عِلَّةٌ **شرح** روی بصیغه مجهول است
و روی عن ابی عبد الله علیه السلام است و آن کلام سکونی است انه بکسر همزه است و ضمیر راجع باستنجای بیمین است اذا
برای ظرفیت است و ظرف خبر انست **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت استنجا بدست راست
از دوری و نافهمیدگیست و روایت کرده شده آنکه بدرستی که استنجا بدست راست در وقتیست که باشد بدست چپ علتی
هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ إِذَا انْقَطَعَتْ دِرَّةُ الْبَوْلِ فَصُبَّ الْمَاءَ **شرح** الدره بکسر دال بی نقطه و تشدید
را بی نقطه روان شدن بحاجت بعد کسی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بریده شد روانی بول
پس بریز آب را برای استنجا مراد بعد از استبراست و مقصود ابطال مذهب جمعی است که بعد از بول چند قدم حرکت
میکنند و تنحنح و مانند آنها میکنند و بعد از آن استنجا میکنند **نهم اصل** عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ قُلْتُ لَهُ لِلِاسْتِنْجَاءِ حَدٌّ قَالَ لَا يُنَقَّى مَا ثَمَّةَ قُلْتُ فَإِنَّهُ يُنَقَّى مَا ثَمَّةَ وَيَبْقَى الرِّيحُ
قَالَ الرِّيحُ لَا يُنْظَرُ إِلَيْهَا **شرح** روایتست از عبد الله بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه از امام موسی کاظم علیه السلام
راوی گفت او را که برای استنجا قراردادی هست که چه مقدار آب صرف باید کرد گفت نه بیان این آنکه پاک میشود
آنچه آنجاست مراد اینست که پاک شدن منظورست نه مقدار معین از آب گفتم پس بدرستی که شان اینست که گاهی
پاک میشود آنچه آنجاست و باقی میماند بوی نجاست که از دستی که استنجا بآن شده بمشام میرسد امام گفت بو نظر کرده

نمی شود

نمی شود سوی آن بآنمعنی که پروائی نیست بآن اشارتست بآنکه آن بو از قبیل اجزای صغیره غایطست که در استنجای باحجار
بماند **دهم اصل** سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام عَنِ الرَّجُلِ يَبُولُ فَيُصِيبُ فَخِذَهُ قَدْرُ نُكْتَةٍ مِنْ بَوْلِهِ
فَيُصَلِّي ثُمَّ يَذْكُرُ بَعْدُ أَنَّهُ لَمْ يَغْسِلْهُ قَالَ يَغْسِلُهُ وَيُعِيدُ صَلَاتَهُ **شرح** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام
از حال مردی که بول میکند پس میرسد بران او بمقدار نقطه از بول و پس نماز میکند بعد از آن یاد میآورد
از نماز زیرا که نشسته بوده آنرا امام گفت میشوید آنرا و اعاده میکند نماز خود را **یازدهم اصل** عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَسْتَنْجِيَ كَيْفَ يَقْعُدُ قَالَ كَمَا يَقْعُدُ لِلْغَائِطِ وَقَالَ إِنَّمَا عَلَيْهِ أَنْ
يَغْسِلَ مَا ظَهَرَ مِنْهُ وَلَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ بَاطِنَهُ **شرح** روایتست از عمار از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
گفتم او را مردی میخواهد استنجا کند چگونه می نشیند گفت چنانکه می نشیند برای قضای حاجت اشارتست بآنچه گذشت در حدیث
سیوم باب سابق و امام گفت جز این نیست که واجبست بران مرد که شوید آنچه را که بیرونست از جمله موضع مخصوص و واجب
نیست بر او آنکه شوید درون آنرا **دوازدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ
لِبَعْضِ نِسَائِهِ مُرِي نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَسْتَنْجِينَ بِالْمَاءِ وَيُبَالِغْنَ فَإِنَّهُ مَطْهَرَةٌ لِلْحَوَاشِي وَمَذْهَبَةٌ
لِلْبَوَاسِيرِ **شرح** هر یک از مطهره و مذهبه بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم اسم مکانست برای کثرت **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام آنکه نبی صلی الله علیه و آله گفت بعض زنان خود را که امر کن زنانیرا که شوهرهای ایشان مؤمنند بآنکه استنجا
کنند به آب و کد باشند در استنجا بآب چه بدرستی که استنجای آب باعث پاکیزگی اطرافست و باعث بر طرف شدن
بواسیر اگر بهم رسیده باشد و باعث عدم حدوث آنست اگر نشده باشد مخفی نماند که اگر مراد بحواشی اطراف فرجست بنابر آنکه
در زنان فرج ایشان نزدیکتر میباشد از دبر مردان بذکر ایشان مراد اینست که گاهی عضو شوهرهای ایشان
بآنجا میرسد و بوئی از ان بایشان نمیرسد و نفرت نمیکنند و اگر مراد اطراف دبرست مراد اینست که در استنجا بغیر آب بود
که در اطراف آن چیزی مانده باشد و آن اگر چه ضرر بنماز نمیرساند اما ناخوشی دارد و بر هر تقدیر باعث بواسیر میشود گاهی
سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ
قَالَ كَانَ النَّاسُ يَسْتَنْجُونَ بِالْكُرْسُفِ وَالْأَحْجَارِ ثُمَّ أُحْدِثَ الْوُضُوءُ وَهُوَ خُلُقٌ كَرِيمٌ فَأَمَرَ بِهِ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَنَعَهُ وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ
الْمُتَطَهِّرِينَ **شرح** الکرسف بضم کاف و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فا پنبه و مراد احجار کلوخیست که از پنبه ساخته
شده و احدث بصیغه مجهولست و وضو اینجا بمعنی استنجا بآبست و واو در وهو حالیست و عامل آن احدث است کریم
وصفت خلق است فا در فامر سببیه است یا برای تفریع بر آنست خلق کریم است و عامل هر دو کلامست **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت در قول الله عز و جل در سوره بقره بدرستی که الله دوست میدارد بسیار باز گشت کنندگان را
از گناه و دوست میدارد دوری کنندگان را از نجاست امام در حل این در این آیت گفت که بودند مردمان که استنجا
میکردند با پنبه و سنگها میکردند بعد از ان حادث کرده شد استنجا آب بر حالیکه آن استنجا خصلتی خوب بود پس بیان
این آنکه امر کرد بآن رسول الله صلی الله علیه و آله مردمان را و خود کرد آنرا و فرو فرستاده بود آنرا الله تعالی در کتاب
خود در سوره بقره که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین **چهاردهم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ تَوَضَّأْتُ يَوْمًا
وَلَمْ أَغْسِلْ ذَكَرِي ثُمَّ صَلَّيْتُ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام فَقَالَ اغْسِلْ ذَكَرَكَ وَأَعِدْ صَلَاتَكَ

یعنی روایتست از زراره که گفت که از روی فراموشی شسته بودم ذکر خود را بعد از بول بعد از آن نماز کردم پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حکم آن گفت بشو ذکر خود را و اعاده کن نماز خود را ظاهرا مراد باعاده اینست که قبل از خروج وقت باشد و الا میگفت قضا کن نماز خود را والله اعلم **بیست و دوم حدیث** عَنْ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الرَّجُلِ یَبُولُ فَیَنْسیٰ غَسْلَ ذَکَرِهِ ثُمَّ یَتَوَضَّأُ وُضُوءَ الصَّلٰوةِ قَالَ یَغْسِلُ ذَکَرَهُ وَلَا یُعِیدُ الْوُضُوءَ **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که بول میکند پس فراموش میکند شستن ذکر خود را بعد از آن وضو نماز میکند امام گفت می‌شوید ذکر خود را و اعاده نمی‌کند نماز را و اعاده نمی‌کند وضو را ظاهرا اعاده نجاستست که مذکور شد در شرح حدیث چهاردهم **بیست و سوم حدیث** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا دَخَلْتَ الْغَائِطَ فَقَضَیْتَ الْحَاجَةَ فَلَمْ تُهَرِقِ الْمَاءَ ثُمَّ تَوَضَّأْتَ وَنَسِیتَ اَنْ تَسْتَنْجِیَ فَذَکَرْتَ بَعْدَ مَا صَلَّیْتَ فَعَلَیْکَ الْاِعَادَةُ وَاِنْ کُنْتَ اَهْرَقْتَ الْمَاءَ فَنَسِیتَ اَنْ تَغْسِلَ ذَکَرَکَ حَتّٰی صَلَّیْتَ فَعَلَیْکَ اِعَادَةُ الْوُضُوءِ وَالصَّلٰوةِ وَغَسْلُ ذَکَرِکَ لِاَنَّ الْبَوْلَ مِثْلُ الْبَرَازِ **شرح** مراد بغایط بیت الخلاست قضای حاجت عبارتست از اخراج براز و مراد از عدم اهراق آب عبارتست از نکردن بولست مراد باستنجا ازالهٔ نجاست از دبرست اعاده عبارتست از اعادهٔ نماز بعد از استنجاست اهرقت الماء یعنی بول کردی فنسیت ان تغسل ذکرک یعنی اینست که بعد از نسیان استنجای دبر و بعد از استبرا مقرر که لازم دارد رسانیدن دست را بدبر و نجس شدن آنرا فراموش کردی شستن ذکر تو را فعلیک اعادة الوضوء مبنی بر اینست که شرطست در صحت وضو طهارت اعضای وضو پس منافات ندارد این حدیث با احادیث گذشته و غسل منصوب و معطوف است لان البول مثل البراز تعلیل است التمثیل لتصویر چیزی بروشی که دیده میشود البراز بکسر با یکنقطه و را بی‌نقطه و زای با نقطه فضلهٔ طعام که از دبر آدمی بیرون می‌آید و مراد اینست که بول باعث این شده که دست آلوده ببراز شود در وقت استبرا پس وضو که پیش از تطهیر دست باشد باطل شود **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شدی در بیت الخلا پس براز کردی پس بول نکردی بعد از آن وضو کردی و فراموش کردی که استنجا کنی پس بیاد آوردی عدم استنجا را بعد از آن که نماز کردی پس واجبست بر تو اعادهٔ نماز بعد از استنجا و اگر که بول کرده باشی پس بعد از استبرا فراموش کرده باشی که بشوئی ذکر خود را تا آنکه نماز کرده باشی پس واجبست بر تو اعادهٔ وضو و نماز و شستن ذکر خود زیرا که بول آنچنان گردانیده دست ترا مثل براز در وقت استبرا

سیزدهم حدیث باب الاستبراء من البول و غسله و من لم یجد الماء شرح لم یجد بجیم و دال بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم معتل الفاء واوی بابش ضرب است الوجود و جست و قدرت مثل آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث شانزدهم باب ... و التسبیح ... آخر است که استغفار من لایجد لنفسه ضرا ولا نفعا و مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در کلام مصنف در آخر باب چهاردهم که باب اطلاق القول بانه شی و فی الاخبار ... آخره است که و کان ذلک جمیعا علی الوجود مراد بالماء اینجا بول و مانند آنست قدرت بر آب دو قسمست اول اینکه خواهد که آب بیابد و دوم اینکه نخواهد که آب بیابد و محتمل است که مراد بآب آب استنجا باشد **یعنی** این باب بیان طلب بری بودن از بولست بر وجهی که باختیار نیاید و بیان شستن بولست و بیان کسی است که وسعت و قدرت بر آب ندارد ... اگر خواهد که دیگر بول و آید نیابد ... بیرون نیاید ... از مقعد بیرون ... در این باب ده حدیث است **اول حدیث** قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ بَالَ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهُ مَاءٌ فَقَالَ یَعْصِرُ اَصْلَ ذَکَرِهِ اِلٰی طَرَفِهِ ثَلٰثَ عَصَرَاتٍ وَیَنْتُرُ طَرَفَهُ فَاِنْ خَرَجَ بَعْدَ ذٰلِکَ شَیْءٌ فَلَیْسَ مِنَ الْبَوْلِ

وَلٰکِنَّهُ مِنَ الْحَبَائِلِ **شرح** ینتر بنون و تا دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب نصر است النتر کشیدن از روی قوت الحبائل بفتح حای بی‌نقطه و با یکنقطه و الف و همزه جمع حبال بفتح حا و تخفیف با رگهای ذکر **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی بول کرد و نبود با او آبی باینمعنی که دیگر بول و نیامد چه باید کردنش از استنجا گفت میفشرد بیخ ذکر خود را بر حالی که متوجه باشد سوی سر ذکر سه فشردن و بقوت میکشد سر ذکر را پس اگر بیرون آید بعد از آن چیزی پس نیست آنچیز از بول ولیکن آن از رگهای ذکرست **دوم حدیث** سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ وَقَامَ اِلَی الصَّلٰوةِ فَوَجَدَ بَلَلًا قَالَ لَا یَتَوَضَّأُ اِنَّمَا ذٰلِکَ مِنَ الْحَبَائِلِ **شرح** ذکر شد مبنی بر توسط استبرا و استنجا میان بول و وضو است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بول کرد بعد از آن وضو نماز کرد و ایستاد بنماز پس یافت تری را امام گفت از سر نگیرد وضو را چرا این نیست که آن آب از رگهای ذکرست **سیوم حدیث** سَاَلَ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ وَاَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ اِنَّ بِی جُرْحًا فِی مَقْعَدَتِی فَاَتَوَضَّأُ وَاَسْتَنْجِی ثُمَّ اَجِدُ بَعْدَ ذٰلِکَ النَّدیٰ وَالصُّفْرَةَ مِنَ الْمَقْعَدَةِ اَفَاُعِیدُ الْوُضُوءَ فَقَالَ وَقَدْ اَنْقَیْتَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ لَا وَلٰکِنْ رُشَّهُ بِالْمَاءِ وَلَا تُعِدِ الْوُضُوءَ **شرح** جرحا بضم جیم و سکون را بی‌نقطه و حای بی‌نقطه بمعنی جراحتست فی مقعدتی بمعنی فی باطن مقعدتی است واو در و استنجی عاطفه است و مضارع بمعنی ماضی است موافق آنچه از ... در تصریح شرح توضیح در بحث حال ثابت بعبد القاهر داده در قول شاعر فلقتها ... و اقتل قومها و ممکن است که مضارع بمعنی خود باشد و تقدیم اتوضأ بر استنجی مبنی بر شرط نبودن استنجا در صحت وضو باشد الندی بفتح نون و دال بی‌نقطه و الف منقلبه از واو یا یا تری اندک واو در وقد حالیه است و عاملش تری است و تقدیر استفهام است انقیت بنون و قاف و یا دو نقطه در پایین بصیغهٔ مخاطب معلوم باب افعال است بمعنی ازالت الغایط من باطن و برکه عند جرحک **یعنی** پرسید امام رضا علیه السلام را مردی و من حاضر بودم پس آن مرد گفت بدرستی که بمن جراحتیست در نشستگاه من باینمعنی که در درون آنست پس وضوی نماز می‌کنم و استنجا کرده‌ام بعد از آن می‌یابم بعد وضو تری اندک را که زردی است از نشستگاه بیرون آمده آیا پس اعاده کنم وضو را پس امام علیه السلام گفت آیا میبینی تری اندک بر حالی که بتحقیق پاکیزه کرده بودی باطن نشستگاه را باستنجا باینمعنی که چیزی از غایط در جراحت بند نشده بود گفت آری پاکیزه کرده بودم امام گفت اعاده مکن وضو را ولیکن بپاش آنرا بآب برای تطهیر خوناب و اعاده مکن وضو را باینمعنی که آنچه بیرون آمده غایط نیست پس ناقض وضو نیست **چهارم حدیث** سَمِعْتُ رَجُلًا سَاَلَ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ رُبَّمَا بُلْتُ وَلَمْ اَقْدِرْ عَلَی الْمَاءِ وَیَشْتَدُّ عَلَیَّ ذٰلِکَ فَقَالَ اِذَا بُلْتَ وَتَمَسَّحْتَ فَامْسَحْ ذَکَرَکَ بِرِیقِکَ فَاِنْ وَجَدْتَ شَیْئًا فَقُلْ هٰذَا مِنْ ذَاکَ **شرح** واو در و لم اقدر عاطفه است و مراد بالماء بول و مانند آنست الاشتداد زور آوردن بکسی علی بحرف جر و ضمیر متکلم است مشار الیه ذلک الماء است التمسح دست بر خود کشیدن و مراد اینجا دست کشیدن از مقعد تا بیخ ذکرست پس این حدیث مشتمل است بر مضمون حدیث اول این باب مع شیء زاید که استحباب مسح است مسح را مسح بمعنی مجموع دست کشیدن از بیخ ذکر تا سر ذکر و گرفتن سر ذکرست که آنرا نتر میگویند چنانچه گذشت در حدیث اول الریق بکسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف قوت مشار الیه هذا شیء است من ابتدائیه است مشار الیه ذاک ذکرست و مراد حبائل ذکرست چنانچه گذشت در حدیث اول و می‌تواند بود که مراد بالماء آب استنجا باشد و بنابراین مراد باشتداد صعوبت بر نفس است و مراد بذلک فقد آب استنجاست و مراد تمسح استبراست و مراد بریق آب دهن است و مراد بشیء صعوبت بر نفس است و مشار الیه هذا صعوبت بر نفس است و مراد بذاک شیطانست و مقصود اینست که چیزی را در نفس

نافع نیست سوای دفع شیطان از نفس پس قول او و فامسح ذکرک بریقک مانند قول الله تعالی است در سوره حج فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده ما یغیظ یعنی شنیدم از مردی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از پیروش که گفت که بول کردم و توانایی نداشتم بر آب یابم یعنی که هر چند سعی کردم دیگر بول نیامد و نورمی آورد بعد از آن بر سر آن آب یابیسی که بی اختیار از ذکر من می آید پس امام گفت چون بول کردی و دست بر خود مالیدی پس دست کش ذکر خود را بزور خود یابیمی که در اثنای مسح بانگشت کشتی دیگر را در مقابل آن کذا رو قوت کن تا اگر بول در مجرای آن مانده باشد بیرون آید و بعد از آن استنجا کن پس اگر بعد از آن یافتی آبی را که آید بی اختیار تو پس بگو این آب از حبایل ذکر است نه از مثانه

پنجم اصل عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعتریه البول ولا یقدر علی حبسه قال فقال لی اذا لم یقدر علی حبسه فالله اولی بالعذر یجعل خریطة شرح العذر بفتح وضم عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه قبول اعتذار کسی الخریطه بفتح خاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه کیسه از پوست که بندی در گشته باشد و مراد اینجا آنست که دسته داشته باشد که خصیتین در آن رود بترتیب و یکبار بند و پس بند می شود یعنی روایت است از منصور بن حازم گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را اگر مردی عارض میشود او را تقاضای بول و توانایی ندارد بر نگاه داشتن آن را او گفت پس امام گفت چون توانایی نداشته باشد بر نگاه داشتن بول پس الله تعالی اولی است باینکه قبول عذر خواهی آن نوع کند کیسه از پوستی سازد تا بول منتشر نشود و نماز باطل نشود آمدن آن بول در اثنای نماز

ششم اصل کتبت الی ابی الحسن علیه السلام فی خصی یبول فیلقی من ذلک شدة و یری البلل بعد البلل قال یتوضأ ثم ینتضح فی النهار مرة واحدة شرح ذکر ثم باعتبار امتداد زمان انتضاح است نظیر آیت سوره بقره ثم اتموا الصیام الی اللیل ینتضح بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است و ضمیر راجع بخلل است الانتضاح ترشح تری بدن یک مرة واحدة متعلق بیتوضأ است و مراد آنست که برای نمازهای روز یک وضو کافیست تجدد و تری بول ضرر نمیرساند و همچنین برای نمازهای شب یک وضو کافیست و تجدد تری بول ضرر نمیرساند یعنی نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلام در خواجه سرائی که بول میکند پس از آن بر میخورد تحیر ابهی آمدن بی اختیار و می بیند تری بعد از تری را امام گفت که وضو میسازد بعد از استنجا بعد از آن ترشح میکند تری بول در روز

هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن البول یصیب الجسد قال صب علیه الماء مرتین شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بول که برسد بر بدن او گفت بریز بر آن آب را دو بار

هشتم اصل و روی انه یجزی ان یغسل بمثله من الماء اذا کان علی رأس الحشفة وغیره شرح و روی کلام مصنف است و بصیغه مجهول است و شاید که راوی یکی از سفرای اربعه باشد و مروی عنه قائم علیه السلام باشد و مقصود بیان آنست که مرتین در حدیث سابق محمول بر استحباب است اذا بفتح و کسر همزه می تواند بود و ضمیر کان راجع ببول و ضمیر شان میتواند بود اذا برای محض ظرفیت است پس اذا کان تا آخر برای تعمیم است یعنی و روایت کرده شده از امام علیه السلام اینکه بول کافی است اینکه شسته شود بقدر او در خودش از آب خواه و قتی که باشد آن بول بر سر سنت گاه و خواه بر غیر سر سنت گاه

نهم اصل و روی انه لیس بوسخ فیحتاج ان یدلک شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام اینکه بول نیست چرک بدن و مانند آنها تا حاجت داشته باشد در تطهیر باینکه دست مالیده شود اشارتست باینکه در شستن بول الحشفه ریختن آب کافیست

دهم اصل عن عبد الله بن عثمان عن روح بن عبد الرحیم قال بال ابو عبد الله علیه السلام

وانا قائم

قوله وانا قائم علی رأسه ومعی اداوة او قال کوز فلما انقطع شخب البول قال بیده هکذا الی فناولته الماء فتوضأ مکانه شرح اداوه بکسر همزه و دال بی نقطه است او بمعنی بر شک عبد الله است الشخب بفتح شین با نقطه و سکون خاء با نقطه و باء یکنقطه مصدر باب منع و نصر است بمعنی جهانیدن مراد بقول در قال قول فعلی است یعنی اشاره کرد اول است در وقت این سخن دست خود را جنبانیده بوده بر شوخی جنبانیدن امام دست خود را الی تشدید یاء دو نقطه در پایین مفعول قال است بتقدیر ارفع الی توضأ اینجا عبارت از مجموع استبرا و استنجا است یعنی روایت است از عبد الله بن عثمان از روح بفتح راء و سکون واو ابن عبد الرحیم گفت بول کرد امام جعفر صادق علیه السلام و من ایستاده بودم بر سر او و با من مطهره بود یا روح گفت که کوزه بود پس وقتی که بریده شد جهانیدن بول گفت بدست خود چنین که بده سوی من پس دادم او را آب پس استبرا و استنجا کرد همان جا یعنی که چنانچه بعض مخالفان چند قدم حرکت میکنند و بعد از آن استنجا میکنند او نکرد

باب چهاردهم اصل باب مقدار الماء الذی یجزی للوضوء والغسل ومن تعدی فی الوضوء شرح این باب بیان مقدار آبیست که کافیست برای وضو و برای غسل و بیان کسی است که تجاوز کرد در وضو از حد خود و درین باب نه حدیث است

اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یأخذ احدکم الراحة من الدهن فیملأ بها جسده والماء اوسع من ذلک شرح الراحه براء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه کف دست و مراد اینجا چیزیست که یک کف دست را پر کند الف و لام الماء برای جنس است یا برای عهد خارجیست و اول موافق است با آنچه می آید در آخر باب صفة الوضوء که باب هفدهم است و در وسعت مقدار ریزش آب است که مقرر شده برای وضو مثل ریختن آب و برای غسل مثل صفحه پنج که می آید در حدیث پنجم یعنی روایت است از امام محمد باقر گفت فرا میگیرد یکی از شما مقدار پری یک دست را از روغن پس تر میسازد بآن جمیع اعضای جسد خود و میرساند آنرا و آب لطیفتر و رساتر از روغن است اشارتست بابطال اعتقاد وسواسیان که آب را زیاده از قدر میریزند با وجود آنکه مانند روغن مالی کافیست چنانچه می آید در حدیث آینده

دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انما الوضوء حد من حدود الله لیعلم الله من یطیعه ومن یعصیه وان المؤمن لا ینجسه شیء انما یکفیه مثل الدهن شرح لیعلم بصیغه معلوم مجرد است یا از باب افعال است و حاصل هر دو یکی است و مراد دانستن مقربان درگاه الهی است چنانچه تحقیق شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب البداء مثل الدهن یعنی شبیه بدهن است و شبه به اقوی در کمی است یا موافق است الدهن بفتح دال و سکون هاء روغن مالی یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که وضو قرار داده است از قرار دادهای الله تعالی تا داند الله تعالی که کدام کس اطاعت او میکند و کدام کس عصیان او میکند و بدرستی که مؤمن نجس نمیکند او را چیزی چنانچه کافر را پاک نمیکند چیزی مراد آنست که تأثیر حدیث و خبث در مؤمن بعنوان عاریت و سریع الزوال است جز این نیست که کافیست او را مانند روغن مالی مخفی نماند که ظاهر لا ینجسه شیء آنست که مثل ریم و کافر و مانند آنها هر نجاستی که عین آن محسوس نباشد

سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان ابی کان یقول ان للوضوء حدا من تعداه لم یؤجر وکان ابی یقول انما یتلدد فقال له رجل وما حده قال تغسل وجهک ویدیک وتمسح رأسک ورجلیک شرح یتلدد بتاء و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب تفعل است التلدد گردن کاری که شبیه بخصومت است و التفات بجانب چپ و راست برای حیرت و خطر نفس و حدیث نهم این باب مؤید احتمال اول است و بعض نسخ بدو ذال با نقطه است و معنی آن ظاهر است ضمیر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و می تواند بود که راجع بابی باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی

که به دم میگفت بدرستی که برای وضو قرار داده است که هر که تجاوز کند از آن ماجور نمی شود و به دم میگفت که آنکه تجاوز میکند
جز این نیست که ضمونت آن را بر خود می بندد یا جمعی که داخل میکند در عمل شرعی چیزی را که عمل شرعی نیست پس که بقصد شرعی بودن
این بدعت است و اما آن عمل شرعی از فضیلت می افتد اگر باطل نشود یا مراد اینست که اضطراب نفس و وسواس میورزد در احکام
الهی و صاحب یقین نیست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام را مردی که وجهست قرار داد وضو گفت یعنی که شویی روی خود را و
خود را و مسح کنی سر خود را و دو پای خود را مراد اینست که همانست که در قرآنست و زیاده بر آن خوب نیست و توضیح این می شود
ذیل حدیث نهم باب ششم هم چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنب ما جری علیه الماء من جسده قلیله
وکثیره فقد اجزأه شرح الجنب مبتدا است ما مصدریه است و مصدر مبتدای دوم است و جمله خبر مبتدای اول است و ضمیر علیه
راجع بجنب است من برای بیان ضمیر علیه است جسده یعنی جمیع بدنه است و برای احتراز از جریان آب بر بعض جسد است قلیله مرفوع
و مبتدای سیوم است و ضمیر راجع بمصدر است و کثیره منصوب و مرفوع می تواند بود و بنا بر اول واو بمعنی مع است و خبر مبتدای
سیوم است پیش از واو بتقدیر مستو و بنا بر دوم واو عاطفه بر مبتدای سیوم است و خبر مبتدا مقدر است بعد از آن بتقدیر
مستویان نظیر آنچه نحویان گفته اند در کل رجل وضیعته و جمله خبر مبتدای دوم است فا در فقد برای تفریع است ضمیر اجزا راجع
بقلیله است و مراد اینست که جریان قلیل از آب کافیست و احتمال بعید دارد اینکه ما شرطیه غیر زمانیه باشد و قلیله بدل تفصیل
الماء باشد و ضمیر راجع بالماء باشد و فا در فقد اجزا جزائیه باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جنب هر که
جاری شود بر او آب که تمام بدن اوست کم جریان مساوی است با بسیار جریان این تحقیق کافیست قلیل جریان پنجم اصل عن محمد
بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن وقت غسل الجنابة کم یجزی من الماء فقال کان رسول
الله صلی الله علیه و آله یغتسل بخمسة امداد بینه و بین صاحبته و یغتسلان جمیعا من اناء
واحد شرح الوقت بفتح واو و سکون قاف حد چیزی یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
راوی گفت پرسیدم او را از قرار داد غسل جنابت که چه مقدار کافیست از جمله آب پس امام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله
این بود که غسل میکرد به پنج مد آب که مشترک بود میان او و میان زنی که با او بود و غسل میکردند هر دو از یک ظرف آب خواه در یک وقت
چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم باب ششم و خواه بترتیب مخفی نماند که مد بضم میم و تشدید دال بی نقطه چهار یک صاع است و صاع هزار
و صد و هفتاد درهم است و درهم وزن چهل و هشت جو میانه است و ما جو میانه قزوین و اصفهان را کشیدیم چهل و هشت
بوزن نیم مثقال صیرفی شد و بنا بر این صاع از من تبریز کمتر است بپانزده مثقال صیرفی و اگر جو متوسط عراق عرب
سنگین تر باشد بیشتر میشود چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم باب دوم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یجزیک من الغسل و الاستنجاء ما بلت یمینک شرح من برای تبعیض است ما مصدریه است و مصدر فاعل
یجزیک است بلت بتشدید لام مضاعف باب نصر است یمینک مرفوع و فاعل است و مراد اینست که واجب نیست در غسل
و استنجا اینکه بظرف آبی باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافیست ترا از جمله غسل جنابت و مانند آن و از جمله
استنجا بول تر کردن دست راست تو هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی الوضوء قال اذا مس جلدک الماء
فحسبک شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در وضو که گفت چون رسید بپوست تو آب پس بس است ترا مخفی نماند که ظاهر
این حدیث اینست که مو را تخلیل باید کرد مطلقا مگر اینکه ذکر جلد که بعنوان مثال باشد و مراد نفی حاجت بر ریختن آب بسیار
باشد و بر تقدیر ظهور حدیث دوم باب ابد هم مخصوص است هشتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام

قال قلت له

قال قلت له الرجل یجنب فیرتمس فی الماء ارتماسة واحدة و یخرج یجزیه ذلک من غسله
قال نعم شرح الارتماس فرو بردن کسی جمیع اعضای خود را در آب خواه مجتمعا و خواه متفرقا و ارتماسة برای
وحدت است و احتراز است از سه ارتماس که اول بقصد شستن سر باشد و دوم بقصد شستن جانب راست باشد
سیوم بقصد شستن جانب چپ باشد واحدة احتراز است از اینکه یک ارتماس بترتیب واقع شود و جمع نشود جمیع اعضا
باهم در آب در یک زمان مثل اینکه سر را فرو برد در آب و بیرون آورد و جانب راست را فرو برد و بیرون آورد و جانب
چپ را فرو برد مخفی نماند که محالست که حدوث این ارتماس بعنوان دفعه حقیقی باشد زیرا که حدوث مجموع من حیث المجموع
در وقت حدوث جزء اخیر می شود و حدوث جزء اخیر در آن غیر منقسم بفعل می آید و جمعی از وسواسیان خیال کرده اند که
ارتماس واحده اینست که خود را پرتاب کرده از هوا در آب اندازد و گمان اینکه چون حدوث بعنوان دفعه حقیقی ممکن
نیست در دفعه عرفی واقع شود یعنی روایت است از سکونی بفتح سین بی نقطه و نون از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت که گفتم او را اگر مرد جنب می شود پس فرو میبرد جمیع اعضای خود را در آب یکبار فرو بردن که جمیع اعضا جمع شوند باهم در آب
و بیرون می آید آیا کافیست او را آن از جمله غسل او گفت آری نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لله
ملکا یکتب سرف الوضوء کما یکتب عدوانه شرح السرف بفتح سین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا تجاوز از
قدر لایق یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی را فرشته ایست که می نویسد زیادتی
آب وضو را مانند آنکه مینویسد عداوت با الله تعالی را بیان این مضمون شد در شرح حدیث سیوم این باب باب پانزدهم
باب السواک شرح السواک بکسر سین بی نقطه و المسواک بکسر میم دندان مال خواه چوب و خواه مانند آن که مالیده می شود
بر دندان و دهان بی دندان یعنی این باب بیان فضیلت مالیدن مسواک است در این باب شش حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دو رکعت که بعد از مسواک باشد بهتر است از هفتاد رکعت بی مسواک مثل آنها مخفی نماند
که گفت یک رکعت بمسواک بهتر از سی و پنج رکعت بی مسواک است تا توهم استحباب مسواک در میان نماز نشود اصل قال
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک مع کل صلوة شرح امر اینجا
بمعنی ایجاب و فرض است مع اینجا بمعنی عند است خواه مدخول آن مقدم باشد در زمان و خواه موخر باشد در زمان و خواه متحد
باشد در زمان یعنی امام گفت که و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر نه این میبود که مشکل کنم بر امت خود هر آینه امر میکردم
ایشان را بمسواک نزد هر نمازی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سنن المرسلین السواک شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله سنتهایی که مشترک میان جمیع رسولان است مسواک است سیوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله ما زال جبرئیل علیه السلام یوصینی بالسواک حتی خفت ان احفی
او ادرد شرح احفی بحای بی نقطه و فا و یا بصیغه مضارع معلوم متکلم معتل اللام واوی از باب افعال است الاحفاء استیصال
بمعنی کندن چیزی از بیخ و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد و فاعل محذوف السواک باشد و همچنین است ادرد و دال
و را بی نقطه و دال بی نقطه الادراد برطرف کردن دندانها ذکر او در انجام چند احتمال دارد اول اینکه خصوص
نبی صلی الله علیه و آله احفی گفته و بعضی احفی گفته و بعضی ادرد گفته چنانچه شراح غریب حدیث نقل کرده اند دوم اینکه ادرد
اینجا بمعنی برطرف کردن بعض دندانها باشد و او برای تردید باشد و موید اینست آنچه می آید در کتاب الزی و التجمل

والمرؤة در حدیث سیوم باب چهل و دوم که حتی خشیت ان ادرد واحفی سیوم اینکه احفا اینجا بمعنی برطرف کردن بعض
دندانها باشد و او بمعنی بل ترقی باشد چهارم اینکه ذکر او مبنی بر تجنیس بعض راویان باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت که جبرئیل علیه السلام سفارش میکرد مرا بمسواک کردن یا امر میکرد بمسواک کردن تا آنکه
ترسیدم که احفا کنم دندانهای خود یا دندانهای امت را یا گفت که ادرد کنم دندانهای خود . یا دندانهای امت را چهارم
اصل علی بن ابرهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر عمن ذکره عن ابی جعفر علیه السلام فی السواک قال لا تدعه
فی کل ثلث و لو ان تمره مرة شرح ثلث بضم تاء سه نقطه و ضم و سکون لام و تاء سه نقطه عبارتست از سحر که ثلث اخیر شب است
چنانچه مفهوم میشود از حدیث هفتم این باب و آنچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث چهارم باب الدعا للعلل و الامراض که باب ...
و ششم است که اذا کان ثلث الاخیر من اللیل الخ اول فتوحنا تا آخر و اگر ثلث بفتح تاء نقطه و لام و الف و تاء سه نقطه باشد بمعنی ساعت
یا سنانها خواهد بود یعنی روایت از علی بن ابرهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الله بن بکیر از آنکه مذکور کرد ابن بکیر او را که
او روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام در مسواک که امام گفت و اگذار مسواک را در هر سحر هر چند باین روش باشد که یکبار
پنجم اصل علی باسناده قال ادنی السواک ان تدلک باصبعک شرح تدلک بدال بی نقطه بصیغه مخاطب است
یعنی علی بن ابرهیم بسند او که در حدیث سابق مذکور شد روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام که گفت کمتر مراتب مسواک است
که مالی دندان خود را بانگشت خود ششم اصل سالت اباعبد الله علیه السلام عن السواک بعد الوضوء فقال الاستیاک
قبل ان یتوضا قلت ارایت ان نسی حتی یتوضا قال یستاک ثم یتمضمض ثلاث مرات شرح ان توضا
بصیغه غایب معلوم است و ضمیر راجع بمکلف است یا بصیغه مجهول است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است و همچنین است چهار نظیرش
ثم بفتح تاء سه نقطه اسم اشاره است جمله یتمضمض استیناف بیانی است و افاده این میکند که استیاک در وضو بمعنی تمضمض است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مسواک بعد از وضو پس گفت مسواک کردن پیش از آنست که وضو سازد
گفتم خبر ده مرا که اگر مکلف فراموش کند مسواک کردن را تا آنکه وضو سازد گفت مسواک میکند همان جا چنان این آنکه آب در دهن
میگرداند سه بار اشارتست باینکه مضمضه در وضو پیش از وضو نیز سه بارست هفتم اصل و روی ان السنة فی السواک
فی وقت السحر شرح و روایت کرده شده از امام زمان علیه السلام بتوسط سفرا که سنت در مسواک در وقت آخر شب است
برای نماز شب یا بمعنی که مبالغه در استحباب آن بیشترست باعتبار اینکه خواب باعث تغیر در دهن میشود و ایضا اثر مسواک آن
وقت میماند برای هر نماز تا وقت خوابی دیگر هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا قمت باللیل فاستک فان
الملک یاتیک فیضع فاه علی فیک و لیس من حرف تتلوه و تنطق به الا صعد به الی السماء فلیکن فوک
طیب الریح شرح استک بسکون کاف بصیغه امر معتل العین باب افتعال است عین الفعل برای التقاء ساکنین افتاده یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون برخاستی در شب پس مسواک کن پیش از شروع در سخن و تلاوت چه بدرستی که فرشته می آید
نزد تو پس میگذارد دهن خود را بر دهان تو و نیست هیچ حرفی که خوانی آنرا از قرآن و سخن گویی بآن در دعا و مانند آن
مگر آنکه بالا میبرد آنرا بسوی آسمان پس باید که باشد دهان تو خوشبو باب سیزدهم اصل باب المضمضة و الاستنشاق
شرح این باب بیان کردانیدن آب در دهان و بر دمیدن آب در بینی است برای وضو مخفی نماند که ظاهر حدیث ششم باب سابق
اینست که استحباب مضمضه برای وضو سه بارست و در این باب سه حدیث است اول اصل عن حکم بن حکیم عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سالته عن المضمضة و الاستنشاق امن الوضوء هی قال لا شرح هی راجع بهر یک از مضمضه

واستنشاق است

و استنشاق است و تانیث باعتبار تانیث والا نهاست یعنی روایت است از حکم بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف ابن حکیم بضم حاء از امام جعفر
صادق علیه السلام که او گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو است آن یا بمعنی که آیا فریضه است در بمعنی اولوا
وجوبکم ... گفت نه دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن المضمضة و الاستنشاق
قال لیس هما من الوضوء هما من الجوف شرح اسم لیس ضمیر شان است هما مبتدا است من در اول و دوم برای تبعیض است یا در دوم
برای تعلیل است و بنا بر احتمال اول جوف بفتح جیم و فتح واو است بمعنی فراخی و مراد اینست که آنها از جمله اسباغ وضو است و بنا
بر احتمال دوم جوف بسکون واو است بمعنی باطن و مراد اینست که آنها برای شستن درون دهن و درون بینی است و آنها
از جمله ... پس مضمضه و استنشاق جزو وضو نیست یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام او گفت پرسیدم او را
از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو است یا نه گفت نیست شان اینکه آنها از وضو باشد بیان این آنکه آنها از جمله فراخی وضو است
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس علیک مضمضة و لا استنشاق لانهما من الجوف شرح مخفی
این ظاهرست از شرح اول و دوم باب چهاردهم اصل باب صفة الوضوء شرح صفت اینجا بمعنی کیفیت است یعنی این باب بیان کیفیت
وضو است که از رسول علیه السلام و اوصیای او علیهم السلام ظاهر شده و درین باب ده حدیث است اول اصل حکی لنا ابو جعفر
علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بقدح فاخذ کفا من ماء فاسدله علی وجهه
ثم مسح وجهه من الجانبین جمیعا ثم اعاد یده الیسری فی الاناء فاسدلها علی یده الیمنی ثم مسح جوانبها
ثم اعاد الیمنی فی الاناء فصبها علی الیسری ثم صنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح بما بقی فی یده راسه
و رجلیه و لم یعدهما فی الاناء شرح الاسدال بسین بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب افعال فرو ریختن و استعمال اعاده در راه اول
باعتبار اصل دست بی قبل ... الیسری و لهذا الیه در اول مذکورست و در دوم مذکور نیست یا باعتبار اینست که مراد باعاده او ...
موافق آنچه گفته شده در آیت سوره اعراف و ابراهیم او لتعودن فی ملتنا یا باعتبار مشاکله با اعاد الیمنی است که بعد
از آنست موافق آنچه گفته شده در آیت سوره نور فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین ذکر مسح برای اشعار بانست
که آب را بباطن لحیه رسانید ضمیر فاسدلها راجع بیده الیسری است و مضاف محذوفست بتقدیر فاسد ل ماء او ... و ضمیر ...
فصبها راجع بیده مفردست و ارجاع ضمیر تثنیه در لم یعدهما بآن شده باعتبار اینکه در معنی دو است والله اعلم یعنی حکایت
کرد برای ما امام محمد باقر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله را پس طلب کرد از کسی ظرف آبی را که از چوب بود پس گرفت مشتی
از آب را پس فرو ریخت آنرا بر روی خود بعد از آن دست مالید روی خود را از دو پهلو چنانکه روی خود را آب بهمه جای آن
رسید بعد از آن برگردانید دست خود را که چپ است در ظرف آب پس فرو ریخت آبی را که بدست چپ گرفته بود بر دست
راست خود بعد از آن دست مالید پهلوای دست راست را تا آب بهمه جای آن رسید بعد از آن برگردانید دست راست
خود را در ظرف آب پس ریخت آبی که بآن گرفته بود بر دست چپ بعد از آن بجا آورد با دست چپ چنانچه بجا آورده
بود با دست راست بعد از آن مسح کرد بآنچه باقیمانده بود در دست او از تری سر خود را و دو پای خود را و برنگردانید ...
نگردانیده بود دو دست خود را در ظرف آب دوم اصل عن بکیر بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال الا
احکی لکم وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فاخذ بکفه الیمنی کفا من ماء فغسل به وجهه
ثم اخذ بیده الیسری کفا من ماء فغسل به یده الیمنی ثم اخذ بیده الیمنی کفا من ماء فغسل
به یده الیسری ثم مسح بفضل یدیه راسه و رجلیه شرح الفضل بفتح فاء و سکون ضاد با نقطه تری که

باقیمانده در چیزی بعد از شستن آن چیز و ازین ظاهر میشود که فضل اسب در روایت معمر بن خلاد که قال سالت ابا الحسن علیه السلام
ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل راسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید فقال برأسه نعم یعنی آبیست که در سر مانده بود بسبب شستن
جزئی از سر از باب مقدمه در وقت شستن رو و چون آن داخل آب وضو نیست مسح بآن جایز نیست زیرا که مسح بآن مسح بآب
جدید است یعنی روایتست از بکیر بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام که او گفت که آیا نقل نکنم برای شما وضوی رسول الله
صلی الله علیه و آله را پس گرفت بدست راست خود مقداری یکدست از آب پس شست بآن آب روی خود را بعد از ان گرفت
بدست چپ خود مقداری یکدست از آب پس شست بآن آب دست راست خود را بعد از ان گرفت بدست راست خود مقداری
یکدست از آب پس شست بآن آب دست چپ خود را بعد از ان مسح کرد بباقیمانده تری در دو دست او سر خود را و دو پای
خود را سیوم حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمُ الرَّاحَةَ مِنَ الدُّهْنِ فَيَمْلَأُ
بِهَا جَسَدَهُ وَ الْمَاءُ أَوْسَعُ شرح این گذشت در حدیث اول باب چهاردهم حدیث أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ وَ لَمْ يَغْسِلْ يَدَهُ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَصَبَّهُ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ
مَسَحَ جَانِبَيْهِ حَتَّى مَسَحَهُ كُلَّهُ ثُمَّ أَخَذَ كَفّاً آخَرَ بِيَمِينِهِ فَصَبَّهُ عَلَى يَسَارِهِ ثُمَّ غَسَلَ بِهِ ذِرَاعَهُ الْأَيْمَنَ
ثُمَّ أَخَذَ كَفّاً آخَرَ فَغَسَلَ بِهِ ذِرَاعَهُ الْأَيْسَرَ ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ بِمَا بَقِيَ فِي يَدَيْهِ شرح و لم یغسل یده
دلالت بر عدم استحباب غسل یدین پیش از وضو نمیکند زیرا که در ان تفصیلیست چنانچه می آید در حدیث آینده و ایضا مقصود
تصویر فریضه وضو است و نظیر این می آید در حدیث اول باب چهلم منافاتی نیست میان ثم اخذ کفا آخر بیمینه فصبه علی یساره
و میان آنچه می آید در حدیث سابق گذشت که ثم اخذ بیده الیسری کفا چه حکایت سابق در گرمی هوا بوده و این در سردی هوا
یا حکایت سابق در وقتی بوده که آب تا کم عمق بوده و این در بسیاری عمق آب بوده و اشارتست باینکه رسول الله صلی
الله علیه و آله گاهی چنان میکرد و گاهی چنین و هر کدام در وقتی افضل است الذراع بکسر ذال با نقطه از آرنج تا سر انگشتان یعنی
آیا حکایت کنم برای شما وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را گفتیم بلی حکایت کن محمد بن مسلم گفت پس داخل کرد دست خود را در
ظرف آب بر حالی که نشسته بود دست خود را پس گرفت مشتی از آب پس ریخت آن را بر روی خود بعد از ان دست مالید دو جانب
رو را تا آنکه دست مالید روی خود را همگی روی خود بعد از ان گرفت مشتی دیگر را بدست راست خود پس ریخت آن را بر دست
چپ خود بعد از ان شست بآن مشت آب ذراع راست خود را بعد از ان گرفت مشتی دیگر را از آب پس شست بآن ذراع
چپ خود را بعد از ان دست مالید سر خود را و دو پای خود را یعنی بعض آنها را که معلومست بآنچه مانده بود در دست او از
تری چهارم حدیث عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ فَقُلْنَا بَلَى فَدَعَا بِقَعْبٍ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعَيْهِ ثُمَّ غَمَسَ فِيهِ كَفَّهُ
الْيُمْنَى ثُمَّ قَالَ هَكَذَا إِذَا كَانَتِ الْكَفُّ طَاهِرَةً ثُمَّ غَرَفَ مِلْأَهَا مَاءً فَوَضَعَهَا عَلَى جَبْهَتِهِ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ
وَ سَدَلَهُ عَلَى أَطْرَافِ لِحْيَتِهِ ثُمَّ أَمَرَّ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ ظَاهِرِ جَبِينِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيُسْرَى
فَغَرَفَ بِهَا مِلْأَهَا ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْيُمْنَى وَ أَمَرَّ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ ثُمَّ
غَرَفَ بِيَمِينِهِ مِلْأَهَا فَوَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْيُسْرَى فَأَمَرَّ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى
الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ وَ مَسَحَ مُقَدَّمَ رَأْسِهِ وَ ظَهْرَ قَدَمَيْهِ بِبِلَّةِ يَسَارِهِ وَ بَقِيَّةِ بِلَّةِ يُمْنَاهُ شرح
القعب بفتح قاف و سکون عین بی نقطه و با یک نقطه کاسه چوبین بزرگ حسر بحا بی نقطه و سین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم

صلی الله

باب نصر

باب نصر
و ضرب است کلمه اما بیان سبب جزای اذا کانت است و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر الحال کذا ملا بکسر میم و سکون لام و همزه است
آخر منصوب و تمیز ملا است چنانچه بفتح میم و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون است ضمیر منصوب در سدله
راجع بملا است ذکر اطراف لحیه و ذکر مرة واحدة برای اشعار بانیست که آب را بباطن لحیه نرسانید جبینه بفتح جیم و سکون
نون و فتح با یک نقطه تثنیه جبین است الساعد بسین بی نقطه و الف و کسر عین بی نقطه و دال بی نقطه میان آرنج و بند دست ببله
متعلق است بمسح باعتبار اینکه عامل در ظهر قدمیه است نه در معطوف علیه نیز البله بکسر با و تشدید لام تری و تقدیم یسار بر یمنی
اشارتست بعدم اعتبار ترتیب است میان پاها لیکن این در کلام راویست و ظاهر تتمه حدیث رعایت ترتیب است و ذکر بقیه
و بقیه بلة یمناه اشارتست باینکه مسح سر را بدست راست کرده است یعنی روایتست از زراره که گفت که امام محمد باقر
علیه السلام آیا حکایت کنم برای شما وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را پس گفتیم بلی حکایت کن پس طلبید کاسه چوبین بزرگی
که در ان اندکی از آب بود پس گذاشت آن را در پیش خود بعد از ان دور کرد جامه خود را از دو ذراع خود بعد از ان فرو برد
در ان آب دست راست خود را بعد از ان گفت حال چنین است اگر باشد دست پاکیزه یعنی که اگر نجس یا چرکین باشد
میباید که شسته شود پیش از داخل کردن در آب بعد از ان جدا کرد قدر پری دست راست خود را از آب پس گذاشت
دست راست خود را بر پیشانی خود بعد از ان گفت بسم الله و فرو ریخت آن آب را بر جانبهای محاسن خود بعد از ان
کشید دست خود را بر روی خود و ظاهر دو پهلوی روی خود یکبار بعد از ان فرو برد دست چپ خود را پس جدا کرد
بآن قدر پری آن از آب بعد از ان گذاشت آن آب را بر آرنج راست خود و کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه
روان شد آب بر جانبهای انگشتان او بعد از ان جدا کرد بدست راست خود قدر پری آن از آب را پس گذاشت آن آب را
بر آرنج چپ خود پس کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه روان شد آب بر جانبهای انگشتان او و مسح کرد پیش سر خود را
بدست راست خود و پشت دو پای خود را بتری دست چپ خود و باقیمانده تری دست راست خود حدیث قال و قال ابو
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ وَتْرٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ فَقَدْ يُجْزِئُكَ مِنَ الْوُضُوءِ ثَلَاثُ غُرَفَاتٍ وَاحِدَةٌ لِلْوَجْهِ وَ اثْنَتَانِ
لِلذِّرَاعَيْنِ وَ تَمْسَحُ بِبِلَّةِ يُمْنَاكَ نَاصِيَتَكَ وَ مَا بَقِيَ مِنْ بِلَّةِ يَمِينِكَ ظَهْرَ قَدَمِكَ الْيُمْنَى وَ تَمْسَحُ بِبِلَّةِ
يَسَارِكَ ظَهْرَ قَدَمِكَ الْيُسْرَى قَالَ زُرَارَةُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ وُضُوءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَحَكَى لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ شرح الوتر بکسر و فتح واو یک و عددی که نصف صحیح
نداشته باشد و هر دو اینجا مناسب است فا در فقد برای جزاست یجزئک بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال است و مقصود بیان اینست که گاهی که هوا بسیار گرم نباشد و آب غرفه بسیار کم نباشد وفا میکند هر غرفه
بتمام عضو مغسول پس حاجت بتکرار نخواهد بود و تکرار مکروه خواهد بود و این اشارتست باینکه گاهی بسبب کمال حرارت هوا
یا کمی آب تکرار واجب یا مستحب میشود غرفات بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه جمع غرفه بفتح غین و سکون را است یعنی
مشتی از آب واحدة مرفوع و مبتدا است و تمسح بصیغه مخاطب عطفست بر جمله ان الله وتر یحب الوتر عطف است
بر یجزئک و بنا بر اول خبر یعنی اثنتان است و دلالت بر وجوب مسح ببله چنانچه مذکور شد میکند و استیناف آب جدید
جایز نیست و بنا بر دوم خبر یعنی چه درست است و مقصود اینست که گاهی غرفتین اخریین وفا بغسل یدین و مسح سر و قدمین
میکند و در آن وقت حاجت بتکرار هیچکدام از غرفتین نیست و این اشعار است بوجوب مسح ببله و بعضی برای منع
این دلالت میگویند شاید که منصوب یا مرفوع بتقدیر ان و معطوف بر ثلث غرفات باشد و این محل اشکالست زیرا که

اشارة الی ذکر ... اجمل ...

معطوف بر مدخول فا مساید که مثل معطوف علیه آن مربوط با قبل فا باشد و این چنان نیست و ما بقی بتقدیر و علی بعض آت
و در اینجا عطف بر معمولین عاملین مختلفین شده و لیکن اول مجرور است یعنی زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام
بدرستی که الله تعالی یکیست دوست میدارد یکی را مراد در دوم یکیست در موضعی که تصریح بتعدد نکرده باشد نظیر آنکه میگویند
مطلق منصرف بفرد کامل میشود بیان این آنکه کافی میشود ترا مشت آب یکی برای رو و دو برای دو ذراع
مراد اینست که چون در آیت تصریح بتکرار غسل نشده پس یک کف برای هر یک بهتر است باعتبار وتر بودن و زیاده از آن
داخل مستحب نیست و لغو مکروهست چنانچه می آید در ذیل حدیث نهم این باب و مسح میکنی بتری دست راست خود پیش سر خود را
و مسح میکنی بانچه مانده از تری دست راست خود پشت پای راست خود را و مسح میکنی بتری دست چپ خود پشت پای چپ
خود را گفت زراره که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پرسید مردی امیر المؤمنین علیه السلام را از وضوی رسول الله صلی الله
حکایت ۳ علیه و آله پس امیر المؤمنین علیه السلام کرد برای آن مرد مثل آنچه مذکور شد در صدر الحدیث پنجم حسن عَنْ زُرَارَةَ وَبُكَيْرٍ
أَنَّهُمَا سَأَلَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وُضُوءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَعَا بِطَسْتٍ أَوْ تَوْرٍ فِيهِ مَاءٌ
فَغَمَسَ يَدَهُ الْيُمْنَى فَغَرَفَ بِهَا غُرْفَةً فَصَبَّهَا عَلَى وَجْهِهِ فَغَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ ثُمَّ غَمَسَ كَفَّهُ الْيُسْرَى
فَغَرَفَ بِهَا غُرْفَةً فَصَبَّهَا فَأَفْرَغَ عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُمْنَى فَغَسَلَ بِهَا ذِرَاعَهُ مِنَ الْمِرْفَقِ إِلَى الْكَفِّ لَا يَرُدُّهَا إِلَى الْمِرْفَقِ ثُمَّ غَمَسَ كَفَّهُ الْيُمْنَى
فَأَفْرَغَ بِهَا عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُسْرَى مِنَ الْمِرْفَقِ وَصَنَعَ بِهَا مِثْلَ مَا صَنَعَ بِالْيُمْنَى ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ وَقَدَمَيْهِ
بِبَلَلِ كَفِّهِ لَمْ يُحْدِثْ لَهُمَا مَاءً جَدِيداً ثُمَّ قَالَ وَلَا يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ تَحْتَ الشِّرَاكِ شرح طست بفتح طا و سکون
شین با نقطه و بی نقطه ظرفیست معروف از مس تور بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون واو و را بی نقطه ظرفیست
برای آب خوردن غرفه بفتح غین با نقطه و سکون را بی نقطه و تا وحدت مصدر باب نصر و ضرب است که مستعمل میشود در معنی
اسم مفعولست بقرینه ارجاع ضمیر فصبها سوی آن پس منصوبست و مفعول به است چنان ثم غمس کفه الیسری شد در شرح حدیث
سیوم این باب لا یدخل بصیغه نفی غایب معلوم باب افعالست و ضمیر راجع برسول الله است و آن عطفست بر مقدر و آن
اینست که کان رسول الله یتوضأ بهذا اصابعه منصوب و بمعنی اصابع قدمیه است الشراک بکسر شین با نقطه و را بی نقطه
بند نعلین مراد بیان اینست که اگر شراک اصابع قدم را پوشانده متصل میشود و مسح از سر قدم تا کعبین و نه عکس آن
پس وضو صحیح نیست یعنی روایتست از زراره و بکیر که ایشان پرسیدند امام محمد باقر علیه السلام را از کیفیت وضوی رسول الله
پس طلب کرد از کسی طشتی را یا جامی را که در ان آب بود پس فرو برد دست راست خود را پس چه اگر و بان دست یک مشت آب را
پس ریخت بر روی خود پس شست بآن یک مشت آب روی خود را بعد از ان فرو برد دست چپ خود را پس چه اگر و بان یک مشت
آب را پس ریخت بر ذراع راست خود پس شست بآن ذراع خود را از آرنج تا دست بر حالی که بر نمیگردانید دست چپ خود را بسوی
آرنج دست راست در اثنای شستن آن تا مبادا که آب بر بالا رود بعد از ان فرو برد در آب دست راست خود را پس فرو ریخت
بان دست راست آب را بر ذراع چپ خود از آرنج و بجا آورد بان مثل آنچه بجا آورد با دست راست بعد از ان مسح کرد
سر خود را و دو قدم خود را بتری دست خود تازه نکرد برای سر و پا آبی را که نو باشد بعد از ان گفت امام محمد باقر علیه السلام
که داخل نمیکرد رسول الله صلی الله علیه و آله انگشتان قدم خود را در زیر بند نعلین قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَدَعَ شَيْئاً مِنْ
وَجْهِهِ إِلَّا غَسَلَهُ وَأَمَرَ بِغَسْلِ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَدَعَ شَيْئاً مِنْ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ

إِلَّا غَسَلَهُ

إِلَّا غَسَلَهُ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ اغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ قَالَ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ
وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَإِذَا مَسَحَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْسِهِ أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ قَدَمَيْهِ مَا بَيْنَ الْكَعْبَيْنِ إِلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ
فَقَدْ أَجْزَأَهُ شرح ضمیر قال راجع بزراره است برای اشارت باینکه که بکیر این مضمون را بلفظ دیگر روایت کرده یا هر دو
بکلام واحد است فا در فاذا مسح برای تفریع است باعتبار آنکه با در برؤسکم برای الصاق است و در الصاق شمول بجزو کل
معتبر نیست احاطه بلکه گاهی مستعمل میشود با در الصاق مجازی مثل مررت بزید ما در ما بین موصوله و بدل شیء من قدمیه است
و بین بمعنی من است و مراد اینست که مسح بر آن شیء می باید که متصل باشد از کعبین تا سر انگشتان یعنی زراره گفت که نقل کرد از
امام محمد باقر علیه السلام در بیان اینکه کل وجه و یدین مغسولست و بعض راس و رجلین ممسوحست بدلالت قرآن قطع نظر از وضوی
پیغمبر گفت که بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره مائده چون برخاستید سوی نماز پس شستید روهای خود را و دستهای
خود را پس جایز نیست مکلف را اینکه واگذارد چیزی را از روی خود مگر اینکه شسته باشد آنرا و امر کرد بشستن دو دست
بر حالی که آن دو دست تا دو آرنج باشد پس جایز نیست مکلف اینکه واگذارد چیزی را از دو دست خود تا دو آرنج مگر آنکه
شسته باشد آنرا چه بدرستی که الله عز و جل میگوید بشویید روهای خود را و دستهای خود را بر حالی که آن دستها تا آرنجها
باشد بعد از ان الله تعالی گفته که مسح کنید برای سر خود و پاهای خود بر حالی که آن پاها تا دو کعب باشد پس اگر مسح کند بچیزی
سر خود یا بچیزی از روپای خود آنچه میان دو کعب و سرهای انگشتان باشد پس کافیست او را و مخفی نماند که چون مقصود اینجا اکتفا
بقدر ظاهر از قرآنست نزد هر کس متعرض ابتدای غسل و انتهای آن نشد و می آید در حدیث پنجم باب آینده حل قال
فَقُلْنَا أَيْنَ الْكَعْبَانِ قَالَ هَاهُنَا يَعْنِي الْمَفْصِلَ دُونَ عَظْمِ السَّاقِ فَقُلْنَا هَذَا مَا هُوَ فَقَالَ هَذَا مِنْ
عَظْمِ السَّاقِ وَالْكَعْبُ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ شرح در تعیین کعبین در آیت وضو اختلاف بسیار است و اهل کوب بریک
عربیتی برآمده است ذکر ههنا در جواب این الکعبان صریح است در اینکه در هر پا دو کعب است موافق آنچه مفهوم میشود از تثنیه
کعبین با وجود جمع مرافق در آیت وضو و ظاهر جمع میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الحدود در حدیث مقدم باب
حد القطع و کیف هو که باب سی و ششم است که انما یقطع الرجل من الکعب و یترک له من قدمه ما یقوم علیه منطبق است بر اینکه مراد از کعبین
دو برآمدگی در دو جانب قدم باشد یعنی الی بمعنی مع حتی و چون الی الکعبین ظرف مستقر است مانند الی المرافق چنانچه بیان میشود
در شرح حدیث پنجم باب آینده پس کعبین منتهای رجلی است که بعض آن ممسوح است بیان این آنکه رجل چند معنی دارد یکی آنچه میان
سر انگشتان و مفصلست که دو کعب در آنست و آن نصف قدم است تقریبا و آن مراد است در آیت وضو پس مراد
بمفصل در این حدیث مفصل میان نصف پیش قدم و پس قدم است که مذکور شد و بودن کعبین در مفصل بمعنی اتصال آن
دو است بمفصل و دون بمعنی عند است یا بمعنی تحت است مشار الیه هذا اما چون کعبین از جمله عظم ساق است اهل مرفوعست و مراد
اینست که کعبین با وجود آنکه متصل است بدو عظم یک ساق جزو قدم است موافق آنچه کلام اهل لغت دلالت بر آن میکند
صاحب قاموس گفته که الکعب کل مفصل للعظام و العظم الناشز فوق القدم و الناشزان من جانبیها و ایضا گفته النجیان
کمحرر و منبر عظمان ناتیان من ناحیة القدم و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که نمی تواند بود که مراد بمفصل در این حدیث مفصل میان
ساق و قدم باشد چنانچه جمعی بسیار توهم کرده اند زیرا که میان ساق و قدم مفصلی ظاهر نیست یعنی زراره گفت که پس گفتیم
که کجاست آن دو کعب امام گفت که اینجا میخواست بآن امام اشاره بمفصل میان نصف مقدم و نصف موخر قدم را تقریبا
که نزد استخوان ساق است پس گفتیم که این چه چیز است پس گفت که این از استخوان ساق است و کعب که ممسوحست پایین تر از انست

منتهای جلیست که بعض آن م

پس نقلنا أصلحك الله فالغرفة الواحدة تجزئ للوجه وغرفة للذراع قال نعم إذا بالغت فيها
والثنتان تأتيان على ذلك كله شرح بالغت فيها یعنی حفظها من التلف است موافق آنچه می آید در حدیث سیوم
آینده و حمل بر مبالغه در بری طلایم نیست با حدیث آخر باب و آنچه گذشت در حدیث دوم باب چهاردهم و تأتیان بهمزه و تاء
دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در پایین بصیغه تثنیه غایب معلوم باب ضرب است مشار الیه ذلک عضو مغسول است کله مجرور و تأکید
و ضمیر راجع بذلک است یا منصوب و مفعول مطلق است و ضمیر راجع بمصدر تأتیان است و مراد این است که اگر بعض عضو بیک غرفه
و بعض دیگر بغرفه دیگر شسته شود جایز است و احتیاج بمبالغه ندارد یعنی پس گفتیم که نگاهدارد ترا الله تعالی پس یک مشت آب
کافیست برای رو و یک مشت برای هر یک از کف و ساعد امام گفت که آری اگر مقید با آن شوی و تلف نکنی و دو مشت آب برای
یک شستن عضو که زمیکند بر عضو بکل آن ششم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الوضوء للصلاة فقال مرة
مرة شرح مرة مرة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو مرة مرة یعنی پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از وضو برای
نماز پس گفت آن یکبار یکبار است یعنی که اعضای مغسوله را یکبار میباید شست و اعضای ممسوحه را یکبار میباید مسح کرد هفتم اصل
عن أبي جعفر عليه السلام قال الوضوء واحدة واحدة ووصف الكعب في ظهر القدم شرح واحدة واحدة مرفوع
و خبر مبتدا است و موصوف آن محذوف است بتقدیر مرة واحدة مرة واحدة کعب یعنی مرتفع است في ظهر القدم ظرف لغو متعلق
بالکعب چون مشتق است یا ظرف مستقر و حال الکعب و بر هر تقدیر مراد این است که امام علیه السلام بیان کرد مرتفع در پشت پا را با آنکه
داخل مراد بکعبین در آیت وضو نیست زیرا که آن در هر پا یکیست و کعب آیت وضو در هر پا دو است چنانچه بیان شده در شرح حدیث
پنجم این باب یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که وضو یک شستن یک شستن است و امام علیه السلام بیان کرد برآمده در
پشت پا را با آنکه آن داخل مراد در آیت وضو نیست هشتم اصل عن حماد بن عثمان قال كنت قاعدا عند أبي
عبد الله عليه السلام فدعا بماء فملأ به كفه فعم به وجهه ثم ملأ كفه فعم به يده اليمنى ثم
ملأ كفه فعم به اليسرى ثم مسح على رأسه ورجليه وقال هذا وضوء من لم يحدث حدثا
يعني به التعدي في الوضوء شرح با در به در اول و پنجم برای آلت است و در سه جای دیگر برای تعدیه است لم یحدث بصیغه
معلوم باب افعال است حدثا بفتح حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و ثاء سه نقطه است یعنی با آنچه عبارت است ضمیر به راجع بحدثا است
في الوضوء اشارت است بآنکه این منافات ندارد با استحباب مضمضه و استنشاق و مانند آنها زیرا که آنها داخل در وضو نیست
و از مقدمات آنست چنانچه بیان شده در باب سابق یعنی روایت از حماد بن عثمان گفت بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام
پس طلب کرد آبی را پس پر کرد با آن آب دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع روی خود بعد از آن پر کرد دست
خود را پس رسانید آن آب را بجمیع دست راست خود بعد از آن پر کرد دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع دست
بعد از آن پر کرد دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع دست چپ بعد از آن مسح کرد بر سر خود و دو پای خود و گفت
این وضوی کسی است که احداث نکرده در عمل شرعی منقول از رسول علیه السلام امری تازه را مراد امام علیه السلام با تازه
اینجا تجاوز است از آنچه منقول شده در وضو خواه تجاوزی که مکروه باشد و باعث بطلان وضو نشود و خواه تجاوزی که حرام
چنانچه مذکور می شود در ذیل حدیث آینده مخفی نماند که ظاهر این است که یک شستن بدو غرفه نیز مکروه باشد والله اعلم نهم اصل
عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عبد الكريم قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الوضوء فقال ما كان
وضوء علي عليه السلام إلا مرة مرة شرح عبد الكريم عبارتست از عبد الكريم بن عمرو بن صالح الخثعمي که نجاشی گفته که او ثقة ثقة عین

بقرینه آنکه

ای نصر ظهرم

بقرینه آنکه او است که اصحاب رجال گفته اند که احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از او روایت میکند یعنی روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر
از عبد الکریم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وضو که هر یک از رو و دست راست و دست چپ چند بار می باید
پس گفت نبود وضوی امیر المؤمنین علیه السلام مگر شستن یکبار یکبار اصل هذا دليل أن الوضوء إنما هو مرة مرة لأنه صلى
الله عليه وآله كان إذا ورد عليه أمران كلاهما لله طاعة أخذ بأحوطهما وأشدهما على بدنه
وأن الذي جاء عنهم عليهم السلام أنه قال الوضوء مرتان إنه هو لمن لم يقنعه مرة واستزاده فقال مرتان
ثم قال ومن زاد على مرتين لم يؤجر وهو أقصى غاية الحد في الوضوء الذي من تجاوزه أثم
ولم يكن له وضوء وكان كمن صلى الظهر خمس ركعات ولو لم يطلق عليه السلام في المرتين لكان سبيلهما سبيل
الثلاث شرح این کلام عبد الکریم است شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب حبل المتین بعد از آنکه از مصنف رحمه الله تعالی نقل
کرده استدلال باید کرد و بر هر تقدیر صیغه برای بیان مکروه بودن دو بار شستن در وضوست حصر مفهوم در انما باعتبار
افضل افراد است مرة مرة مرفوع و خبر مبتدا است و ان الذی بفتح همزه و تشدید نون عطف بر ان الوضوء است و الذی
بمعنی من است ضمیر عنهم راجع بائمه هدی است انه در اول بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر با آنه است و با برای تعدیه است و حذف
حرف جار از ان و ان قیاسی است و ضمیر راجع بعلی علیه السلام است انه در دوم بکسر همزه است و این جمله خبر ان الذی است و ضمیر
راجع بالذی است یا ضمیر شان است هو ضمیر فصل است برای فائده حصر یا مبتدا او راجع بالذی است لم یقنعه بقاف و نون و عین بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم باب افعال خبر آنه است یا خبر هو است نظیر آیت سورة البروج انه هو یبدئ و یعید مرة مرفوع و فاعل لم
یقنعه است و مراد این است که علی علیه السلام الوضوء مرتان را گفته و ائمه هدی از او روایت کرده اند بلکه آن مخرج الذی
جاء است و استزاده برای با نقطه و الف و دال بی نقطه عطف بر لم یقنعه است و ضمیر منصوب راجع بوضو است الاستزاده
کوتاه شمردن چیزی و طلب زیاده بر آن فاء در فقال برای تفریع است و ضمیر راجع بالذی است ثم قال عطف است بر فقال کان ضمیر
راجع بابی عبد الله علیه السلام است لم یؤجر بهمزه و جیم و راء بی نقطه مجهول باب نصر یا باب افعال است الاجر و الایجار ثواب دادن بعمل
و این کلام مبنی بر این است که صاحب ترتیب ماجور است لیکن باعتبار مرة اولی زیرا که مرة ثانیه بدعت است اگرچه مبطل وضو نیست
چنانچه بیان می شود هو راجع بمرتین است و افراد باعتبار خبر است الذی صفت اقصی است اثم بثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم
علم است و لو لم یطلق ابتدا کلامی دیگر از عبد الکریم است و فعلش بصیغه معلوم باب افعال است و ضمیر راجع بابی عبد الله علیه السلام است
سبیل الثلاث یعنی مانند حکم سه بار شستن است در ابطال وضو بنابر استلزام مسح سر و دو پا با آب تازه یعنی این حدیث که
منقول شده از امام جعفر صادق علیه السلام دلیل این است که افضل افراد وضو شستن یکبار یکبار است و لیس یعنی که شستن دوم
مکروه است زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام را عادت این بود که چون بر میخورد او را دو کار که هر کدام آنها برای الله تعالی
طاعت بود عمل میکرد بدشوارتر آنها از جهت تحمل آنها بر بدن او و ایضا دلیل این است که آنکه آورده از جانب ائمه هدی این را
که علی علیه السلام گفته که وضو شستن دو بار است بدرستی که او او است که قانع نکرد او را شستن یکبار پس گفت که وضو شستن
دو بار است و طلب زیادتی وضو کرد بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که زیاد کرد بر دو بار ماجور نشده
و آن شستن دو بار نهایت آخر قرار داد آنچه است در وضو آنچه هر که در گذشت از آن گناهکار شده و نشده برای او وضو
صحیح باشد و آنکس شده مانند کسی که گزارد نماز ظهر را پنج رکعت و اگر رخصت نمیداد امام جعفر صادق علیه السلام در دو شستن
هر آینه میبود حکم دو شستن مانند حکم سه شستن در آنکه وضو را باطل میکرد دهم اصل ورد في رجل كان معه

مستتر راجع بالذی است و ضمیره

مِنَ الْمَآءِ بِمِقْدَارِ كَفٍّ وَحَضَرَتِ الصَّلٰوةُ قَالَ فَقَالَ يَقْسِمُهُ أَثْلَاثًا ثُلُثٌ لِلْوَجْهِ وَثُلُثٌ لِلْيَدِ الْيُمْنٰى
وَثُلُثٌ لِلْيُسْرٰى وَيَمْسَحُ بِالْبِلَّةِ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ شرح و منقول شد از صاحب الزمان علیه السلام بتوسط یکی از علما
یا از دیگری از ائمه علیهم السلام در مردی که بوده باو از آب بقدر یک مشت و حاضر شد وقت نماز راوی گفت که پس امام علیه السلام
گفت قسمت میکند آن آب را سه حصه برابر یک حصه برای رو و یک حصه برای دست راست و یک حصه برای دست چپ و مسح میکند
بتری دست سر خود و دو پای خود را اشارتست بآنکه اگر تواند رسانید بجمیع این عضو بروشی که اقل شستن مثل روغن مالیدن
بفعل آید بهتر و الا در وقت ضرورت شستن بعض هر یک از اعضا موافق است با ظاهر لفظ قرآن که و لم تجدوا ماء از تیمم و ترک
وضو بالکلیه چنانچه مشهورست که ما لا یدرک کله لا یترک کله باب هجدهم اول باب حد الوجه الذی یغسل والذراعین و
کیف نغسل شرح یغسل در اول بصیغه مجهول غایب است و در دوم بصیغه مجهول غایب است چون راجع بچند چیزست و میتواند بود
که بصیغه غایب باشد و راجع بکل واحد باشد الذراع بکسر ذال با نقطه مرکب از کف و ساعد بمعنی عضوی که ابتدای آن از سر انگشت
و انتهای آن سر انگشتان است یعنی این باب بیان قرار داد روییست که واجبست که شسته شود و قرار داد دو دست
که واجبست که شسته شود و بیان آنکه چگونه شسته میشود این اعضا در این باب ده حدیث است اول حدیث عن زرارة
قَالَ قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ حَدِّ الْوَجْهِ الَّذِي يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَضَّأَ الَّذِي قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الْوَجْهُ
الَّذِي أَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِغَسْلِهِ الَّذِي لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَزِيدَ عَلَيْهِ وَلَا يَنْقُصَ مِنْهُ إِنْ زَادَ عَلَيْهِ لَمْ يُؤْجَرْ
وَإِنْ نَقَصَ مِنْهُ أَثِمَ مَا دَارَتْ عَلَيْهِ السَّبَّابَةُ وَالْوُسْطٰى وَالْإِبْهَامُ مِنْ قُصَاصِ الرَّأْسِ إِلَى الذَّقَنِ وَمَا جَرَتْ
عَلَيْهِ الْإِصْبَعَانِ مِنَ الْوَجْهِ مُسْتَدِيرًا فَهُوَ مِنَ الْوَجْهِ وَمَا سِوٰى ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ الْوَجْهِ قُلْتُ الصُّدْغُ
لَيْسَ مِنَ الْوَجْهِ قَالَ لَا شرح الحد بفتح حای بی نقطه و تشدید دال بی نقطه کنار الذی در اول نعت حد است ینبغی بیای با نقطه
و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب انفعال است الابتغاء بمعنی صاحب قاموس گفته که ابتغی الشیء تیسر و
تسهل لام در له برای بیعت است و ضمیر راجع بحدست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل ینبغی است یتوضا
بواو و ضاد با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ماخوذ است از وضاءه بفتح واو و الف و همزه بمعنی
نظافت و پاکیزگی الذی در دوم نائب فاعل یوضا است قال الله بتقدیر قاله الله است و قول اینجا بمعنی ذکرست مقصود سوال
از حدیست که اگر کسی آنرا اندک یا بیش نشستن آنکه مامورست بشستن آن در آیت وضو یعنی که در عرض است که کم یا زیاد
کند الذی در سوم نعت الوجه است و در چهارم نعت بعد از نعت است لا ینبغی از باب انفعال است و مراد با ینبغی اینجا سزاوار
بودنست و او در ولا ینقص سه احتمال دارد اول آنکه برای عطف بر لا ینبغی باشد دوم آنکه حالیه باشد سیوم آنکه برای عطف بر
یزید باشد و لا برای تکرار نفی باشد و بنا بر دو احتمال اول مرفوعست و بنا بر سیوم منصوبست جملهٔ ان زاد علیه الخ استینافیه بیانی جمله
لا ینبغی است و نفس تعریف است ما موصوله و خبر الوجه است ذکر سبابه بمنزله آنست که مردمان مستوی الخلقه مختلف میباشند
در لین و بعض اهل و بعضی که لین داشته باشند انفراج میان سبابه و ابهام بقدر امتداد میان قصاص راس تا ذقن است
و در بعضی که بیش داشته باشند آن انفراج کمترست و انفراج میان وسطی و ابهام بقدر امتداد میان قصاص راس
تا ذقن است و او ساط بر یکسان است و لهذا تفسیر آن کرده بقولش من قصاص الراس الی الذقن پس من قصاص متعلق
ما دارت است برای تفسیر آن و توضیح آن کرده بقولش و ما جرت تا آخر پس اصبعان یعنی سبابه و ابهام در بعض و وسطی و ابهام
در بعض دیگر است و در روایت دیگر ابن بابویه در فقیه سبابه مذکور نیست و بنا بر دقیقه که بیان شد میباید القصاص

بضم و کسر و فتح قاف باشد و دو صاد بی نقطه رستنگاه موی پیش سر الذقن بفتح ذال با نقطه و فتح قاف زنخ من الوجه
چهار جا مذکورست و الف لام در اول برای جنس است و الوجه بمعنی پایواجهین التخاطب است و الف لام در دوم و سیوم
و چهارم برای عهد خارجیست و الوجه عبارت از ما امر الله بغسله اولا است مستدیرا بکسر دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب استفعال صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر جریانا و مراد آنست
که وسط ان انفراج ثابت باشد در وسط امتداد میان قصاص و ذقن و دو طرف آن حرکت دوری کند الصدغ
بضم صاد بی نقطه و سکون دال بی نقطه و غین با نقطه کوی که در میان بالای گوش و آخر ابروست و گاهی اطلاق
میکنند بر جایی که در بالای گوش است و موبران میروید و جزو سرست و زلف را از زنان و اطفال از آنجا میکذارند
چنانچه شاعر گفته شعر صدغ الحبیب و حالی کلاهما کاللیالی شعر و نزد بعضی مراد اینجا معنی دوم است و بعضی میگویند مراد
معنی اولست و الله اعلم یعنی روایتست از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که خبر ده مرا از کنار روئی
که میرسد شود و سبب آن کنار آنکه شسته شود آن رو که ذکر کرده آنرا الله عز و جل در آیت وضو پس امام گفت روئی
که امر کرده الله تعالی بشستن آن روئیکه سزاوار نیست هیچکس را آنکه زیاد کند بران و کم از آن حقسه و کم نمیکند
ازان بیان این آنکه اگر زیاد کند بران ماجور نمیشود و اگر کم کند ازان گناهکار میشود عضویست که دور زده باشد
بران انگشت سبابه و انگشت میانین و انگشت شست از رستنگاه موی سرست تا طرف زنخ و آنچه جاری شده بران
دو انگشت مذکور از جمله رو جایی که دوری باشد پس آن از جمله آن روست و هر چه غیر آنست پس نیست از جمله آن
رو گفتم که آیا زلف کاکل نیست از جمله آن رو گفت نه دوم حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الرَّجُلِ يَتَوَضَّأُ أَيُبْطِنُ لِحْيَتَهُ قَالَ لَا شرح یبطن بیای یک نقطه و طای بی نقطه و نون بصیغه معلوم باب افعال است
ماخوذ است از بطن که مصدر باب نصر است بمعنی دخول جوهری گفته بطنت الوادی دخلته لحیته منصوب و مفعول
دوم است بتقدیر ایبطن الماء لحیته یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت
پرسیدم او را از مردی که وضو میسازد آیا داخل میکند آب را در زیر لحیه خود که بنظر مردمان نمی آید گفت نه
سیوم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَضْرِبُوا وُجُوهَكُمْ
بِالْمَاءِ إِذَا تَوَضَّأْتُمْ وَلٰكِنْ شُنُّوا الْمَاءَ شَنًّا شرح شنوا بضم شین با نقطه و تشدید نون بصیغه امر باب
نصر است الشن متفرق کردن آب و مانند آن در چیزی بروشی که همه آن حرف آنجز شود یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مزنید روهای خود را با آب چنانچه آب از آنها برگشته
و ریخته شود چون وضو سازید و لیکن متفرق کنید آب را در اجزای رو نوعی از متفرق کردن که هموار باشد
تا یک مشت آب رو سیراب شود چهارم حدیث كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ حَدِّ الْوَجْهِ فَكَتَبَ
مِنْ أَوَّلِ الشَّعْرِ إِلٰى آخِرِ الْوَجْهِ وَكَذٰلِكَ الْجَبِينَيْنِ شرح کذلک اسم فعل است بمعنی قس علی ذلک بقرینه
نصب الجبینین بفتح جیم و کسر بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح نون و علامت تثنیه که عبارتست
از دو پهلوی پیشانی که از سر دو ابروست تا نزعتین بفتح نون و فتح زای با نقطه و عین بی نقطه که عبارتست
از دو پهلوی ناصیه که مو در آنها نیست در بعض مردمان و مشار الیه در کذلک جبهه است و مراد آنست که حد بالا
جبینین معلوم میشود از حد بالای جبهه بمحاذات و این موید مذهب کسانیست در اجزای هر جا دو جور با شرط اختلاط

در مجرای مسموع از جمله اسماء افعال ماخوذه از ظروف در عمل نصب چنانچه ازهری گفته در تصریح شرح توضیح در بحث
اسماء الافعال یعنی نوشتم سوی امام رضا علیه السلام پرسیدم او را از قرار داد رو گفت از اول موی سر تا
آخر روی که طرف بین زنخ است و قیاس کن بر آن دو جبین را ترجمه اصل سألت أبا عبد الله علیه السلام عن
قول الله عز وجل فاغسلوا وجوهکم وأیدیکم إلی المرافق فقلت هکذا ومسحت من ظهر
کفی إلی المرفق فقال لیس هکذا تنزیلها إنما هی فاغسلوا وجوهکم وأیدیکم من المرافق
ثم أمر یده من مرفقه إلی أصابعه شرح کذا در اول تقدیر استفهام است و در دوم خبر لیس است
تنزیل عبارت از تفسیر یا بمعنی بیان مدلول مطابقی یا تضمنی است و در مقابل او تأویل است که بیان مدلول التزامی است
موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث نوزدهم باب بیست و هشتم و در این حدیث اشارتست باینکه اگر الی المرافق
ظرف لغو متعلق باغسلوا می بود چنان می بود که سایل خیال کرده لیکن آن محال است چنانچه توضیح می آید پس ظرف مستقر
و حال ایدیکم است و تفاوتی میان الی المرافق و میان من المرافق درین مقام نیست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره مائده پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را که تا آرنجها است پس
گفتم آیا چنین است و دست کشیدم از پشت دست خود تا آرنج پس امام گفت نیست چنین فرود آوردن آن آیت
جز این نیست که آن اینست که پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را در حالی که از آرنجهاست بعد از آن
امام علیه السلام کشید دست خود را از آرنج خود تا انگشتان خود بدانکه این آیت معرکه آرای موافق و مخالف است
و تحقیق این آیت و این حدیث بتوضیح چند بحث میشود اول آنکه ایدی در دو آیت تیمم یکی در سوره نساء و دیگری
در سوره مائده و در آیت سرقه در سوره مائده بمعنی اکف است و آن از سر انگشتان است تا بند میان ساعد و بمعنی
دست و استعمال ایدی درین معنی حقیقت است و در معنیهای دیگر مجاز است و بیان این میشود در حدیث دوم باب پنجاه
و بعضی میگویند مشترکست و بر هر تقدیر استعمال ایدی در اعضائی که یکطرف آنها روس اصابعست و طرف دیگر آنها مرفقست
احتیاج بضم قرینه دارد مثل اینکه گوییم ایدیکم الی المرافق یا گوییم ایدیکم من المرافق و تفاوتی در معنی میان این دو مثال
نیست لیکن اول بهتر است باعتبار اینکه متعارف اینست که طرفی اگر منفصل از غیر خود باشد و ملحوظ باشد در جمیع استعمالات
لفظ مبدأ اسناد نند و طرف دیگر را منتها سازند و درین صورت الی برای انتها خواهد بود چنانچه اظهر معانی آنست یا بمعنی مع
خواهد بود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب اختیار آن کرده و چند مثال برای آن ذکر کرده و بر تقدیر اول اگر مخاطبان
اشتباهی در معنی مثال اول بهم رسد تفسیر آن بمثال دوم در کمال بلاغت است دوم اینکه جار و مجرور دو قسم است یکی آنچه محلی
از اعراب دارد مثل اینکه خبر مبتدا است مثل توکلی علی الله یا صفت است مثل رأیت طائرا علی الغصن یا حالست مثل
فخرج علی قومه فی زینته و درین هنگام آنرا ظرف مستقر بفتح قاف مینامیم و متعلق بمحذوفست مثل اینکه توکلی علی الله بتقدیر
توکلی توکل علی الله است دیگری آنچه محلی از اعراب ندارد و آنرا ظرف لغو مینامیم و متعلق است بمذکور مثل مررت
بزید یا آنچه در حکم مذکورست مثل بزید در جواب بمن مررت سوم اینکه الی هرگاه بمعنی انتها باشد و ظرف لغو باشد
و متعلق بفعلی باشد که متضمن معنی توجه یا رغبت یا مانند آنها نباشد از قبیل کتبت هذا الی زید و رغبت زیدا الی الشیء
و اوصلته یدا الی بکر و مفعولی داشته باشد مثل صحبته یدا الی بکر می باید که آن فعل بعنوان تعلق بآن مفعول منحصر بود
و منتهی شود بمدخول الی پس اگر کسی مصاحبت زید را در اثنای راه واگذاشته باشد و مصاحب دیگری شده باشد

نمی تواند گفت صحبته یدا الی بکر بقصد ظرف لغو و بنابراین میگوییم الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا نمی تواند بود
زیرا که الی برای انتهاست و چون با که حرف جرست داخل ممسوح شده و در محل مفعول شده بتکلف غسل جمیع ید و مسح بعض
محل است و غسل مجموع ید منتهی نمی تواند شد تا مرفق خواه مراد بید معنی حقیقی آن باشد و خواه معنی مجازی و علمای مخالفان
نیز اقرار باین کرده اند چنانچه ظاهر میشود از تأمل در آنچه ابن هشام که از نحویان مخالفانست گفته در کتاب مغنی اللبیب
در باب خامس در جمله مواضع غلط اهل اعراب بسبب رعایت ظاهر نحو و عدم رعایت معنی کلام که الحادی عشر قوله تعالی فاغسلوا
وجوهکم وایدیکم الی المرافق فان المتبادر تعلق الی باغسلوا وقد رده بعضهم بان ما قبل الغایة لابد ان یتکرر قبل الوصول الیها
نحو ضربته الی ان مات ویمتنع قتلته الی ان مات وغسل الید لا یتکرر قبل الوصول الی المرفق لان الید شاملة لرؤس الانامل الی المنکب
وما بینهما قال والصواب تعلق الی باسقطوا محذوفا ویستفاد من ذلک دخول المرافق فی الغسل لان الاسقاط قام الاجماع علی انه
لیس من الانامل بل من المناکب فقد انتهی الی المرفق والغالب ان ما بعد الی یکون غیر داخل بخلاف حتی واذا لم یدخل فی الاسقاط
بقی داخلا فی المامور بغسله وقال بعضهم الایدی فی عرف الشرع اسم للاکف فقط بدلیل آیة السرقة واذ قد صح الخبر باقتصاره
علیه الصلوة والسلام فی التیمم علی مسح الکفین فکان ذلک تفسیرا للمراد بالایدی کما فی آیة التیمم قال وعلی هذا فالی غایة للغسل لا للاسقاط
قلت وهذا ان سلم فلا بد من تقدیر محذوف ایضا ای ومدوا الغسل الی المرافق اذ لا یکون غسل الا ورأس الکف غایة للغسل الکف
مخفی نماند که این سرگردانیهای مخالفان و تقدیرات رکیکه برای اینست که بتعصب ادراک نمیکنند که الی با وجود آنکه برای انتها
باشد ظرف مستقر و حال ایدیکم باشد بی حاجت بتقدیری و الی المرافق قرینه مراد باشد و ایدیکم الی المرافق نظیر این باشد
که گوید اذرعکم الی رؤس الانامل باعتبار اینکه ذراع مشترکست میان ساعد و مرکب از ساعد و کف و استعمال مشترک در احد
معنیین احتیاج بضم قرینه دارد چهارم اینکه هرگاه الی المرافق ظرف مستقر و حال ایدیکم باشد و الی برای انتها باشد معنی ایدیکم
الی المرافق موافق معنی اذرعکم بمعنی مرکب خواهد بود و بنابراین در شستن ذراع شروع از مرفق باید کرد چنانچه در شستن
رو شروع از بالای رو می باید کرد اگرچه صریح در آیت نشده و برای اعتماد بر اینکه معروف در شستن هر عضوی اینست که
شروع از بالای آن کنند نه از پایین آن و اگر کسی شکی را این کند رجوع کند باینکه در وقت غسل جنابت ذراع را و سایر
اعضای خود را چگونه میشوید و توضیح این می آید در حدیث آینده و اگر الی بمعنی مع باشد وجوب شروع از مرافق ظاهرتر میشود
زیرا که مدخول مع متبوع می باشد چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده پس مدخول الی در آیت
وضوء تقدم دارد باعتبار وجوب شروع از آن در فعلی از افعال وضوء که منسوب بضمیر شده پس بر هر تقدیر کشیدن امام
دست خود را از مرفق تا اصابع برای بیان معنی من ابتدائیه نیست زیرا که تفاوتی میان من و الی در این مقام نیست پنجم اینکه
اگر الی بمعنی انتها باشد وجوب غسل جزئی از عضد از باب مقدمه است و اگر بمعنی مع باشد بعنوان اصالتست ششم
اینکه از آنچه گفتیم ظاهر شد که ظرف در آنچه مذکور شده در حدیث اول باب سیزدهم که بعضی اصل ذکره الی الطرف لغو نمی تواند بود
بلکه حال و خبر مستقر و بعید است بتقدیر متوجها الی الطرف زیرا که معلوم است از خارج که سر ذکر منتهای محل ذکر نیست و امثال این
بسیار است در کلام عرب و منافاتی ندارد با آنچه گفتیم زیرا که درین آیت دلیلی از خارج نیست بر وجوب تقدیر جزئی بلکه
بر این و وجوب اطاعت امام مفترض الطاعه در هر زمان و عمل قائلان بوجوب امام مفترض الطاعه بشروع از مرافق بر طبق احادیثی که از
ائمه اهل البیت منقولست مثل این حدیث و حدیث آینده موجب علم بتقدیر است هفتم اینکه اگرچه الی الکعبین نظر با حرف جر
که افاده تبعیض میکند و داخل ما قبل آن شده ظرف لغو می تواند بود و مانعی که مذکور شده در بحث سیوم اینجا جاری نیست

لیک نظر بنسبت الی المرافق کہ ظرف مستقر است ظاهر است کہ این نیز مستقر باشد پس امر در مسح رجلین موسع است
چنانچه می آید در حدیث هفتم باب آینده **هشتم اصل** عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَرَضَ اللَّهُ عَلَى النِّسَاءِ
فِي الْوُضُوءِ لِلصَّلَاةِ أَنْ يَبْتَدِئْنَ بِبَاطِنِ أَذْرُعِهِنَّ وَفِي الرِّجَالِ بِظَاهِرِ الذِّرَاعِ **شرح** الاذرع بفتح همزه
و سکون ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و عین بی نقطه جمع ذراع مثل اسلحه و سلاح **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت
که مستحب کرده الله تعالی بر زنان در وضو برای نماز اینکه ابتدا کنند در شستن ذراعها بطرف اندرون ذراعهای
ایشان و در مردان اینکه ابتدا کنند بطرف پشتی ذراع **مراد** این تقریر موافق فهمیده مجتهد است و بعضی ایشان میکویند
که معنی ابتدا اینست که این حکم در هر دو ذراع جاریست و بر هر تقدیر بنابر این فهمیده در این حدیث چند اشکالست **اول**
اینکه لفظ فرض مناسب نمی نماید **دوم** اینکه بجای ظاهر باطن و ظاهر بطن و ظهر مناسبتر می نماید **سوم** اینکه بجای فی علی مناسبتر
می نماید **چهارم** اینکه بجای الذراع اذرع از عدم مناسبتر می نماید پس بهتر اینست که کوییم این حدیث برای بیان آنست که گفتیم در شرح
حدیث سابق در بحث چهارم و مراد بباطن اذرع تا مرافق و سواعد است باعتبار اینکه واجبست بر زنان پوشیدن آنها
در نماز و مانند آن بخلاف اکف و جلود فی الرجال بظاهر الذراع عالیه است و تقدیر و هو فی الرجال بظاهر الذراع است
و ضمیر راجع با ابتدا است و مراد بظاهر اعلای چیزی است چنانچه میکویند ظواهر الارض یعنی اعالی الارض و مراد اینست که متعارف
در مردان اینست که چون خواهند که یکدیگر ذراع خود را مشلا شویند در غیر وضو برای نجاستی یا چرکی شروع از اعلای آن
میکنند پس این حدیث برای دفع خیال کسی است که کوید که وجوب شروع از مرافق مدلول ظاهر آیت وضو نیست زیرا که داخل
موضوع له الفاظ آن نیست و حاصل دفع اینست که چنانچه زنان داخل موضوع له الذین آمنوا نیستند و داخل مدلول
ظاهر آیت عرفا هستند وجوب شروع از مرافق در مردان مدلول ظاهر آیت است عرفا و بتوسط آن وجوب شروع از مرافق
در زنان داخل مدلول ظاهر آیت است عرفا و نظیر این از مدلولات عرفیه در کلام عرب و عجم بسیار است مثل اقرا سورة
الفاتحه که دلالت میکند بر وجوب شروع از اول سوره **نهم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَقْطَعِ الْيَدِ وَالرِّجْلِ قَالَ يَغْسِلُهُمَا **شرح** اقطع بفتح الف در اصل مقطوع است و مقطوع جزئیست
که بعض اجزای آن از بعض دیگر جدا کرده شده باشد آلتی چنانچه تحقیق می شود در حدیث دوم باب چهلم و در اینجا دو احتمال
اول اینکه مراد این شخصی است که دست و پا بریده شده باشد دست از بیخ چهار انگشت و پا از کعب بنابراین ضمیر تثنیه در یغسلهما
راجع بدو دست است بمعنی که آن دست را اگر بریده نشده و آنچه را که باقی مانده از دست بریده می شوید زیرا که آن
برای او بمنزله مجموع دست است و مسح ساقط است **دوم** اینکه مقطوع بمعنی مجروح باشد و ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بالید و الرجل
و مراد این باشد که پیش از شستن وضو دست خود را می شوید و پیش از مسح وضو پای خود را می شوید که مخفی نماند که اگر
جراحت پا در موضع مسح است امر شستن بر سبیل وجوبست و الا استحباب میتواند بود و بر هر تقدیر مشعر و دلالت
بعدم خوف ضرر **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حال کسی که بریده شده
باشد دست و پای او گفت می شوید دو دست را و در وضو و مسح ساقط است **دهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَقْطَعِ قَالَ يَغْسِلُ مَا قُطِعَ مِنْهُ **شرح** ما موصوله است و عبارتست از کعب زیر و ساعد است
از اعضای عضو وضو است یا عبارت از ید یعنی کف است که کار در بریان آن کذاشته می شود در سرقه چنانچه تحقیق
می شود در حدیث دوم باب چهلم قطع بصیغه ماضی مجهول از باب منع است القطع جدا کردن بعض اجزای چیزی از بعض دیگر

ضمیر مستتر

مخصوص ذراع است بمعنی و در ذراع عکس
این است و بعضی اکر میکویند که این معنی نزاد
عکس ایی حکم م

بمعنی

ضمیر مستتر راجع بما است من برای تبعیض است ضمیر منه راجع بالاقطع است مخفی نماند که اگر ضمیر مستتر در قطع راجع
بالاقطع باشد و من ابتدائیه باشد و ضمیر منه راجع بما باشد دلالت بر این میکند که شستن محل کار کافی باشد و این خوبست
مگر آنکه محل کار در مرفق باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حال کسی که بریده شده باعتبار اینکه دست او بریده باشد
و بعض آن جدا از باقی آن شده گفت در وضو می شوید آن عضو وضو را اگر بریده شده از جمله آنمرد یا یعنی که می شوید تتمه آنرا که مانده
چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب **نهم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ
سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ الْمِرْفَقِ كَيْفَ يَتَوَضَّأُ قَالَ يَغْسِلُ مَا بَقِيَ مِنْ عَضُدِهِ **شرح** مقطوع بودن از المرفق
بمعنی اینست که کار در بریدن تا از مرفق کذاشته شده و بعض ید باقی مانده چنانچه بیان می شود در شرح حدیث دوم باب چهلم من المرفق
حال ید است نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب ما بقی عبارتست از بعض ید من در من عضده برای ابتدا است و مدخول
آن خارج است از معمول لها صاله اگرچه بعض آن داخل باشد از باب تغلیب **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر
علیهما السلام گفت پرسیدم او را از حال مردی که بریده شده دست او بر حالی که آن دستش از آرنج است چگونه وضو میسازد گفت می شوید
آنچه را که باقی مانده از جمله دست او ابتدا میکند در شستن از بازوی او **دهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أُنَاساً يَقُولُونَ
إِنَّ بَطْنَ الْأُذُنَيْنِ مِنَ الْوَجْهِ وَظَهْرَهُمَا مِنَ الرَّأْسِ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمَا غُسْلٌ وَلَا مَسْحٌ **شرح** پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را اینکه مردمانی از مخالفان که مسح مجموع سر را لازم میشمرند میکویند بدرستی که حکم دو گوش که بسوی رخ گوش را آنست که داخل
روست و پشت دو گوش داخل سر است پس امام گفت نیست بر دو گوش شستن و نه مسح اشارتست باینکه بطن آنها داخل رو
و ظهر خواه از سر باشد و خواه نباشد که محل مسح نیست **باب نوزدهم اصل باب مسح الرأس والقدمین شرح** این باب
بیان محل مسح سر و مسح رو پاست و در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُجْزِي مِنَ الْمَسْحِ
عَلَى الرَّأْسِ مَوْضِعُ ثَلَاثِ أَصَابِعَ وَكَذَلِكَ الرِّجْلُ **شرح** یجزی بجیم و زای با نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه غایب
معلوم باب حسب است بمعنی بس باشد ثواب میشه من برای تبعیض است موضع مصدر میمی است و مراد اینست که وضع سه اصبع از جمله
مسح سر و مسح بر پا افضل است از اکتفا بوضع کمتر از سه اصبع **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که باعث ثواب میشود
می شود از جمله افراد مسح سر که نکاشتن سه انگشت و همچنان است پا **دوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
الْأُذُنَانِ لَيْسَا مِنَ الْوَجْهِ وَلَا مِنَ الرَّأْسِ قَالَ وَذَكَرَ الْمَسْحَ فَقَالَ امْسَحْ عَلَى مُقَدَّمِ رَأْسِكَ وَامْسَحْ عَلَى الْقَدَمَيْنِ
وَابْدَأْ بِالشِّقِّ الْأَيْمَنِ **شرح** روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دو گوش داخل رو نیست و داخل سر نیز نیست
اشارتست بآنچه گذشت در حدیث دهم باب سابق محمد بن مسلم گفت امام علیه السلام مذکور کرد مسح را پس گفت مسح کن بر بالای پیش سر خود
و مسح کن بر بالای دو پای خود یعنی که وسط پیش سر را و وسط پشت پا را رعایت کن چنانچه گذشت در حدیث سابق و ابتدا کن
در مسح پا بطرف راست **سوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ تَوَضَّأَ وَهُوَ مُعْتَمٌّ فَثَقُلَ عَلَيْهِ نَزْعُ الْعِمَامَةِ
لِمَكَانِ الْبَرْدِ فَقَالَ لِيُدْخِلْ إِصْبَعَهُ **شرح** البرد بسکون را سرما و بفتح را تگرگ **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی
دو دستار داشت برای وضو ساختن بر حالی که عمامه دار است پس مشکل شد بر او بر داشتن عمامه برای بودن سرما یا بودن
تگرگ پس گفت باید که داخل کند انگشت خود را برای مسح سر **چهارم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا
تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرِّجْلَيْنِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ **شرح** علمت بصیغه ماضی مخاطب معلوم از باب علم

میتواند بود قال ر دوم بتقدیر قاله است یعنی روایت است از زراره که گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا خبر نمیکنی مرا
که از کجا دانستی و گفتی که مسح در وضو ببعض سر است و بعض پاها است پس امام علیه السلام خنده کرد برای اضطرابی که زراره داشت
بسبب مباحثه که با مخالفان کرده بود در ان مسئله و باعث این تکلم گفتگو شده بود زیرا که مالکیان مسح جمیع سر را واجب
میدانند و بعضی مسح جمیع رجلین را واجب میدانند و آن مذهب طبری و جبائی است بعد از ان گفت ای زراره گفت
آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و نازل شد بآن قرآن از جانب الله تعالی اصل لِاَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا اَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي اَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ فَصَلَ بَيْنَ
الْكَلَامِ فَقَالَ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ بِرُؤُسِكُمْ اَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّاْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ
شرح زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره مائده پس بشوئید روهای خود را پس دانستیم باتفاق است که رو همگی آن می باید
شسته شود بعد از ان گفت و بشوئید دستهای خود را بر جائی که تا آرنجها باشد بعد از ان جدائی در اسلوب میان سخن
بهم رسانید و گفت و مسح کنید برسهای خود پس دانستیم وقتی که گفت برسهای خود ایرا که مسح ببعض سر است برای وجود باء اصل این استدلال
مبنی بر این نیست که باء برای تبعیض است بلکه استدلال است بتغییر اسلوب زیرا که اگر مراد مسح مجموع سر میبود آنرا نیز پی در پی می آورد
چنانچه در روها و دستها کرده خواه باء برای تبعیض نیامده باشد در لغت عرب چنانچه از سیبویه منقولست در هفده موضع از
کتاب خود و خواه آمده باشد چنانچه از اصمعی منقولست زیرا که آمدن باء برای الصاق متفق علیه است و آن کافیست در انفهام
بانضمام قرینه تغییر اسلوب زیرا که در الصاق که مفهوم می شود از باء وسعتی است حتی آنکه باء در مررت بزید برای الصاق است
با وجود آنکه مرور بعنوان اتصال نیست مخفی نماند که اگر مراد امام این میبود که باء اینجا برای تبعیض است نقل قبل آن و
بعد آن لغو میبود و ایضا زراره ایرا با مخالفان نمی توانست گفت زیرا که مجال منع برای مخالفان واسع می شد
و ایضا بر این تقدیر بجای قول زراره و قول امام المسح ببعض الرأس گفتن المسح علی بعض الرأس مناسبتر میبود زیرا که المسح ببعض
الرأس بمعنی المسح علی بعض بعض الرأس میشد مگر آنکه بعض را تاکید مدلول باء گیریم و تاسیس بهتر است از تاکید اصل ثُمَّ وَصَلَ
الرِّجْلَيْنِ بِالرَّاْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ فَقَالَ وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا
بِالرَّاْسِ اَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا ثُمَّ فَسَّرَ ذٰلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ لِلنَّاسِ فَضَيَّعُوهُ
شرح تشبیه در کما وصل دلالت بر عطف بر رؤسکم میکند خواه ارجلکم مجرور باشد و خواه منصوب زیرا که عطف بر محل
جایز است و اگر واو بمعنی مع باشد دلالت بر عدم وجوب تقدیم مسح رأس بر مسح رجلین میکند فعرفنا بصیغه ماضی معلوم
غایب باب تفعیل و متکلم باب ضرب میتواند بود فضیعوه بضاد با نقطه و یاء دو نقطه در پایین از باب تفعیل یا بصاد
بی نقطه و نون از باب منع است یعنی بعد از ان ربط داد دو پا را بسر چنانچه ربط داد دو دست را برو یا یعنی
که در برو و فقره واو عاطفه است و معطوف علیه فی کتحدید است و معطوف تحدید دارد بیان این آنکه گفت
مسح کنید بپاهای خود تا دو بر آمدگی که بیان شد در حدیث پنجم باب هفدهم که باب صفة الوضوء است پس شناختیم
ما وقتی که ربط داد ارجل را بر راس اینکه مسح ببعض ارجل است بعد از ان تفسیر کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله
برای مردمان پس ضایع کردند آنرا باختیار غسل یا اختیار مسح جمیع اصل ثُمَّ قَالَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا
طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ مِنْهُ فَلَمَّا وَضَعَ الْوُضُوءَ اِنْ لَمْ تَجِدُوا الْمَاءَ اَثْبَتَ بَعْضَ
الْغَسْلِ مَسْحًا لِاَنَّهُ قَالَ بِوُجُوهِكُمْ ثُمَّ وَصَلَ بِهَا وَاَيْدِيَكُمْ ثُمَّ قَالَ مِنْهُ اَيْ مِنْ ذٰلِكَ التَّيَمُّمِ

لانه

لِاَنَّهُ عَلِمَ اَنَّ ذٰلِكَ اَجْمَعَ لَمْ يَجْرِ عَلَى الْوَجْهِ لِاَنَّهُ يَعْلَقُ مِنْ ذٰلِكَ الصَّعِيدِ بِبَعْضِ الْكَفِّ وَلَا يَعْلَقُ بِبَعْضِهَا
ثُمَّ قَالَ مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَالْحَرَجُ الضِّيقُ شرح التیمم قصد چیزی کردن الصعید روی زمین
و در این لفظ اشارتست باینکه آنچه دست بر ان میزند می باید که اجسام صغیره منفصله از ما تحت خود باشد بروشی که چسبیدن
آنها بدست ممکن باشد پس سنگ عظیم و مانند آن کافی نیست و الا میگفت فتیمموا ارضا طیبة اثبت بتاء سه نقطه و باء یک نقطه
و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال بمعنی جعل است هر یک از غسل مسح اینجا مصدر بمعنی اسم مفعولست لانه قال الی آخره
بر تبعیض سه دلیل اول [illegible] در بوجوهکم دوم عطف ایدیکم بر هر دو و مخفی نماند که ذکر واو در وایدیکم اینجا با وجود اینکه مقصود ربط
ایدیکم است برای اهتمام بنقل لفظ قرآنست برای اشعار باینکه در اینجا دو تبعیض است یکی باعتبار وصل و دیگری باعتبار عدم ذکر الی المرافق
و حقیقت ایدی کفها است چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم و اشارتست باین شیخ در شرح حدیث پنجم باب سی سیوم ذکر
منه بنا بر اینکه من برای تبعیض است و ضمیر راجع بصعید طیبست التیمم اینجا عبارتست از صعید طیب پس مصدر بمعنی اسم مفعولست ضمیر لانه
علم راجع بالله تعالی است و این کلام تعلیل است برای دلیل سیوم و توضیح آنست ظرف متعلق بقال منه است و اشارتست باینکه
تبعیضی که مفاد دلیل سیوم است غیر تبعیضی است که مفاد دلیل اول و دوم است زیرا که مفاد دلیل سیوم برای رفع حرج است پس چسبیدن
غیر باشد که خاک تیمم بر دست چسبید و افشانده نشود بهتر است و اگر حرج نمیبود آن تبعیض جایز نمی شد بخلاف مفاد دلیل اول
و دوم بدانکه جمعی از مجتهدین حکم باستحباب نفض یعنی فشاندن دست پیش از مسح وجه و یدین کرده اند بجهة اول مجرد لفظی
که می آید در حدیث اول باب چهلم و جواب آن بیان می شود دوم روایاتی که در کتب دیگرست مثل روایت زراره عن ابی جعفر علیه السلام
قال قلت کیف التیمم قال هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین و جوابش اینست که
میتواند بود که نفض اینجا عبارت از مسح بر رو و دو دست باشد و مرة تا آخر متعلق بما بعد ثم باشد پس عدول از عمل بظاهر آیت
و مرجع این حدیث بحمل اینها مشکل است مشار الیه ذلک التیمم است اجمع تاکید ذلک است لم یجر بسکون جیم و فتح راء بصیغه مضارع
مجهول معتل اللام از افعال برای تعریض است و اگر از باب ضرب باشد یا از باب افعال برای تحقیق باشد لا تجری میبایست چنانچه در بعض
کتب است ضمیر لانه ضمیر شان است و تعلیل برای لم یجر است و در تحت معلوم داخل است یا تعلیل برای علم است و در تحت معلوم داخل نیست و
حاصل و یکیست یعلق بمعنی چسبد و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است من اسم است بمعنی بعض و فاعل یعلق است و مرجع ضمیر مستتر
در لا یعلق است ثم قال برای توضیح تعلیل مذکور در لانه علم است یعنی بعد از ان الله تعالی در سوره مائده گفت پس نیافتید آب را
پس قصد کنید سطح روی زمین را اگر پاکیزه باشد پس مسح کنید بروهای خود و بدستهای خود از جمله آن صعید طیب بیان این
آنکه وقتی که ساقط کرد از مکلفان وضو را اگر نیابند آب را گردانید بعض مغسول آب در وضو را ممسوح بصعید در تیمم بدلیل اول اینکه
بدرستی که الله تعالی گفته بوجوهکم و باء دلالت بر تبعیض میکند چنانچه بیان شد در فقره که متعلق بوضو است دوم اینکه بعد از ان ربط داد
بوجوهکم ایدیکم را تا افاده تبعیض بیشتر از تبعیض سابق کند سیوم اینکه بعد از ان گفت منه یعنی اینکه از جمله آن مقصود که صعید طیبست تا من
تبعیضیه افاده تبعیض بیشتر از دو تبعیض سابق کند این گفتن منه برای افاده تبعیض ثالث بواسطه اینست که بدرستی که الله تعالی دانسته که آن مقصود
همگی در رو این درآورده نشده که جاری شود بر رو که اول ممسوحات در تیمم است چه جای دست که بعد از رو ممسوح میشود و بدرستی
که میچسبد بعض آن صعید ببعض دست که بر آن زده می شود و نمی چسبد آن بعض صعید ببعض دیگر دست بعد از ان الله تعالی برای فرق
میان تبعیض سیوم و دو تبعیض سابق گفته در تتمه آیت که اراده ندارد الله تعالی برای اینکه گرداند بر شما هیچ حرجی و حرج عبارت
از ضیق است که حاصل میشود از تکلیف بجاری ساختن کل خاک دست بر ان زده بر رو و دستها پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ

أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَرْأَةُ يُجْزِيهَا مِنْ مَسْحِ الرَّأْسِ أَنْ تَمْسَحَ مُقَدَّمَهُ قَدْرَ ثَلَاثِ أَصَابِعَ وَلَا تُلْقِي عَنْهَا خِمَارَهَا

شرح روایتست از زراره که گفت که امام محمد باقر علیه السلام گفت که زن را بس است از جملهٔ مسح سر اینکه مسح کند پیش سر را بمقدار سه انگشت و نمیندازد از سر پوشش خود را و مراد بمقدار سه انگشت همانست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب

ششم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الْقَدَمَيْنِ كَيْفَ هُوَ فَوَضَعَ كَفَّهُ عَلَى الْأَصَابِعِ فَمَسَحَهَا إِلَى الْكَعْبَيْنِ إِلَى ظَاهِرِ الْقَدَمِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَالَ بِإِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِهِ هَكَذَا فَقَالَ لَا إِلَّا بِكَفِّهِ

شرح احمد بن محمد بن ابی نصر وضع کف بر اصابع متحقق میشود بوضع یک انگشت نیز بر انگشتان چنانچه اگر کسی چیزی را که از دو سنگی میان سنگها باشد میگویند که گذاشت آنرا بر سنگها فمسحها راجع بقدم است الی الکعبین ظرف مستقر و حال مفعول مسحها است نظیر الی المرافق و مراد اینست که مسح کرد نصف مقدم از قدم را که منتهی میشود بکعبین و این تصریح باینکه در هر قدمی دو کعب است الی ظاهر القدم بدل الکعبین است نیز ظرف مستقر است و تفسیر الکعبین است و مراد بظاهر القدم بلندی قدم است که نزدیک استخوان ساق است چنانچه بلند بهای زمین را ظواهر الارض میگویند و آن اینجا عبارتست از مفصل میان نصف مقدم و نصف مؤخر قدم تقریباً چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب صفة الوضوء که باب هفدهم است قول اینجا بمعنی اشارتست و استعاره قول برای اشارت اولیست از استعاره قول برای فعل مطلق چنانچه میگویند که قول اینجا بمعنی فعل مطلق است و مراد بکفه کف اشتن جمیع دست است والله اعلم الی ظاهر القدم بدل ~~الکعبین مسح اشتمال الی الکعبین~~

یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام راوی گفت که پرسیدم اورا از مسح بر بالای دو پا که چگونه است آن پس کف دست خود را بر انگشتان پا پس مسح کرد قدم را بر حالی که تا دو کعب بر حالی که تا بلندی قدم است پس گفتم قربانت شوم اگر اینکه مردی اشارت کند بدو انگشت از انگشتان خود یکی برای پای راست و دیگری برای پای چپ یعنی بدو که دست را بپا نرساند بلکه نزدیک پا بگذراند چنانچه در الصاق مجازی میگویند هر چیزی که در مکان یقرب من مکان زید پس امام گفت جایز نیست مسح مگر بگذاشتن دست خواه یک انگشت و خواه بیشتر

هفتم اصل أَخْبَرَنِي مَنْ رَأَى أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِنًى يَمْسَحُ ظَهْرَ قَدَمَيْهِ مِنْ أَعْلَى الْقَدَمِ إِلَى الْكَعْبِ وَمِنَ الْكَعْبِ إِلَى أَعْلَى الْقَدَمِ وَيَقُولُ الْأَمْرُ فِي مَسْحِ الرِّجْلَيْنِ مُوَسَّعٌ مَنْ شَاءَ مَسَحَ مُقْبِلًا وَمَنْ شَاءَ مَسَحَ مُدْبِرًا فَإِنَّهُ مِنَ الْأَمْرِ الْمُوَسَّعِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

شرح الامر صیغه فعل امر مانند آن و کار رمده و هر دو اینجا مناسبست ذکر ان شاء الله برای تیمن و برکت است یعنی خبر داد مرا کسی که دید امام موسی کاظم علیه السلام را در منی بر حالی که مسح میکرد پشت دو پای خود را گاهی از سر پا تا کعب و گاهی از کعب تا سر پا و میگفت امر در مسح دو پاست صاحب وسعت هر که خواست مسح کرد سر بپا بالا و هر که خواست مسح کرد بر نشیب زیرا که امر در امسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین از جمله امریست که مقارن تضییق نیست ان شاء الله بخلاف امر در فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق که در آنجا شروع از مرافق لازم است و تحقیق این شد در شرح حدیث پنجم باب بیست

هشتم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ لِي لَوْ أَنَّكَ تَوَضَّأْتَ فَجَعَلْتَ مَسْحَ الرِّجْلَيْنِ غَسْلًا ثُمَّ أَضْمَرْتَ أَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْمُفْتَرَضُ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِوُضُوءٍ ثُمَّ قَالَ ابْدَأْ بِالْمَسْحِ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فَإِنْ بَدَا لَكَ غَسْلٌ فَغَسَلْتَ فَامْسَحْ بَعْدَهُ لِيَكُونَ آخِرُ ذَلِكَ الْمُفْتَرَضَ

شرح روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است راوی گفت که امام گفت اگر اینکه تو وضو ساخته باشی پس کرده باشی مسح دو پا را شستن یعنی که دست را بدن در جنس غسل بفعل آورده باشی یا یعنی که بجای مسح آنها غسل را ادا کرده باشی مثل اینکه آب را با دست بپا رسانیده باشی از ابریق آب بپای خود ریخته باشی بعد از آن در دل خود قرار داده باشی که آنچه کردی همانست که ماموربه در قرآنست و از روی تقیه نیست نخواهد بود آنکه آنچه کردی وضوی صحیح اما در صورت دست مالیدن بپا ظاهر است و اما در صورت دست مالیدن زیرا که حکم باینکه شستن مفروض است

اختیار مذهب مخالف الهی اهل البیت است و مخالفان ایشان را هیچ جا دلی صحیح نیست و این وجه در صورت اول نیز جاریست بلکه آنکه امام گفت در موضع تقیه ابتدا اگر بدست مالیدن بر دو پا پیش از شستن آنها پس اگر ظاهر شود ترا که شستن پس از دست رسانیدن برای اینکه یکی از مخالفان در کمین نشسته اند و نگاه میکنند ترا پس بشو بر ساند پیش نشسته باشی یا پیش از دست مالیدن پس دست مال بعد از آن تا باشد آخر آن شستن آنچه ماموربه صریح در قرآنست اشارتست باینکه وجوب مسح آب باقیمانده اعضای وضو مدلول صریح قرآن نیست بلکه مدلول سنت رسول و ائمه اهل البیت علیهم السلام است پس در موضع تقیه چون مدلول سنت نیز باشد مدلول صریح قرآن را حفظ میباید کرد و از اینجا ظاهر میشود که نسبت میان غسل و مسح عموم و خصوص من وجه است

نهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ يَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ سِتُّونَ وَسَبْعُونَ سَنَةً مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً قُلْتُ فَكَيْفَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّهُ يَغْسِلُ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِمَسْحِهِ

شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گاهی میگذرد بر مرد شصت سال و هفتاد سال بر حالی که قبول نکرده الله تعالی از او نمازی را گفتم و چگونه است این گفت برای اینکه او میشوید بهوا و هوس و تاویل نامعقول آنچه را که امر کرده الله تعالی بمسح آن در صریح قرآن و بیان رسول علیه السلام

دهم اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَكُونُ خُفُّ الرَّجُلِ مُخَرَّقًا فَيُدْخِلُ يَدَهُ فَيَمْسَحُ ظَهْرَ قَدَمِهِ أَيُجْزِيهِ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ

شرح مخرقا بخا با نقطه و رای بی نقطه و قاف بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یا باب تفعیل است بمعنی فراخ کرده شده ماخوذ است از خرق بفتح خا و سکون را بمعنی زمین فراخ

یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم قربانت شوم گاهی میباشد موزه مرد فراخ کرده شده پس داخل میکند دست خود را پس مسح میکند پشت پای خود را آیا کافیست او را آن مسح گفت آری

یازدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَوَضَّأَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَذِرَاعَيْهِ ثُمَّ مَسَحَ عَلَى رَأْسِهِ وَعَلَى نَعْلَيْهِ وَلَمْ يُدْخِلْ يَدَهُ تَحْتَ الشِّرَاكِ

شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که وضو ساخت علی صلوات الله علیه پس شست روی خود را و دو ذراع خود را بعد از آن مسح کرد بر سر خود و بر نعلین خود و داخل نکرد دست خود را در زیر بند نعلین شاید که این در صورتی باشد که بند نعلین محیط بعرض پشت پا نشده باشد مثل اینکه از شست پا کشیده شده باشد بعقب پا و از آنجا بازگشته که یک جانب پس مراد اینست که در مسح با احاطه جمیع عرض پشت پا لازم نیست و میتواند بود که مراد در شراک بند بسته بر ساق پا باشد و مراد این باشد که محل آن داخل پشت پا نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب هفدهم

دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الَّذِي يَخْضِبُ رَأْسَهُ بِالْحِنَّاءِ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ فِي الْوُضُوءِ قَالَ لَا يَجُوزُ حَتَّى يُصِيبَ بَشَرَةَ رَأْسِهِ بِالْمَاءِ

شرح حنا بکسر حا بی نقطه و تشدید نون و الف ممدوده بر وزن فعال معروفست فی مستتر در یصیب راجع بالذی است با در بالما برای ملابست است یا برای تعدیه است

یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که رنگ میکند سر خود را بحنا یعنی که سر خود را میتراشد و حنا بران میگیرد و بعد از ان ظاهر میشود او را که وضو نشسته و وضو میباید ساخت پیش از تا نیر حنا آیا جایز است وضو و مسح بر بالای حنا یا نه امام گفت جایز نیست آن وضو تا وقتی که برخورد یعنی که دست رساند پوست سر خود را با آب یعنی تری که باقیمانده در دست از شستن اعضا

باب بیستم اصل باب مسح الخف

شرح الخف بضم خا با نقطه و تشدید فا پاپوشی از پوست که ساتر پشت پا نیز هست و در اکثر اوقات کشنده میشود و اکثر یا جمیع آن ساق را میباشد و استعاره شده از خف بعیر که جزء پای بعیر است

یعنی این باب بیان مسح دو خفست در وضو در این باب دو حدیث است

اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرِيضِ هَلْ لَهُ رُخْصَةٌ فِي الْمَسْحِ قَالَ لَا

شرح الرخصة بضم را بی نقطه و سکون و ضم خا با نقطه و صاد بی نقطه تخفیف الله تعالی در مفروض الفظ المسح برای عهد خارجیست و مراد مسحی است که ماموربه در آیت وضو است و رخصت در ان عبارتست

بر بیشتر گرسنان میشت کرم

از بگو بر مسح عمامه یا بخفین یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزی که آیا برای او تخفیف است در مسح گفت نه دوم اصل
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ فِي مَسْحِ الْخُفَّيْنِ تَقِيَّةٌ فَقَالَ ثَلَاثَةٌ لَا أَتَّقِي فِيهِنَّ أَحَداً شُرْبُ الْمُسْكِرِ وَمَسْحُ
الْخُفَّيْنِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ قَالَ زُرَارَةُ وَلَمْ يَقُلِ الْوَاجِبُ عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَتَّقُوا فِيهِنَّ أَحَداً شرح ارجاع ضمیر جمع
مؤنث بثلثه باعتبار اینست که مذکر غیر عاقل گاهی جاری مجرای مؤنث میشود مثل الجبال رأیتها و تغییر اسلوب کرد و نگفت و ترک
متعة الحج برای اشعار باینکه اختلاف در اینجا بمحض نیت است و مانند این می آید در کتاب الاشربه در حدیث دوازدهم باب
بیست و سیوم که باب من اضطر الی الخمر للدواء تا آخر است و بیان میشود یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را که آیا در مسح خفین تقیه است پس امام گفت سه چیز است که تقیه نمیکنم
در آنها از هیچ یک اول شرب مست کننده مثل نبیذ دوم مسح خفین سیوم تمتع حج گفت زراره که و امام نگفت که واجب
شماست اینکه تقیه نکنید در ان سه چیز از هیچ یک مخفی نماند که گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب نود و هفتم
که باب التقیه است که والتقیة في كل شيء الا في النبيذ والمسح على الخفين و در شرح آن مذکور شد که استثنا باعتبار ندرت حاجت
بتقیه در ان دو چیز است عدم وجوب تقیه بر امام در شرب مسکر و مسح خفین باعتبار اینست که مضطر بانها میشود کسی که اختلاط
با مردمان میکند و در مجالس ایشان حاضر میشود و عدم وجوب تقیه در متعه حج ظاهر است زیرا که تفاوت میان آن و آنچه
مخالفان میکنند بنیت است در نیت باب بیست و یکم اصل باب الجبائر والقروح والجراحات شرح الجبائر بفتح جیم و بآء
یکنقطه و الف و کسر همزه و رآء بی نقطه جمع جبیره بفتح جیم و کسر بآء و سکون یآء دو نقطه در پایین چوبهایی که بر دور استخوان
شکسته می بندند تا محکم شود القروح بضم قاف و ضم رآء بی نقطه و سکون واو و حآء بی نقطه جمع قرح بفتح و ضم قاف و سکون
رآء و حآء بی نقطه دملها و مانند آنها که از بدن بیرون می آید و چرک از ان می آید الجراحات بکسر جیم جمع جراحة بفتح
جیم زخمهایی که ماده ای قروح باشد یعنی این باب بیان چوبهای بسته بر استخوان شکسته و بیان دملها و مانند آنها و بیان زخمهاست
در این باب چهار حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الْكَسِيرِ تَكُونُ عَلَيْهِ الْجَبَائِرُ
أَوْ تَكُونُ بِهِ الْجِرَاحَةُ كَيْفَ يَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ وَعِنْدَ غُسْلِ الْجَنَابَةِ وَغُسْلِ الْجُمُعَةِ قَالَ يَغْسِلُ مَا
وَصَلَ إِلَيْهِ الْغَسْلُ مِمَّا ظَهَرَ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْهِ الْجَبَائِرُ وَيَدَعُ مَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا لَا يَسْتَطِيعُ غَسْلَهُ وَلَا يَنْزِعُ
الْجَبَائِرَ وَيَعْبَثُ بِجِرَاحَتِهِ شرح الكسير بفتح کاف و کسر سین بی نقطه و سکون یآء دو نقطه در پایین و رآء بی نقطه کسی
که استخوان او شکسته باشد ما موصوله و مفعول یغسل است ذکر وصل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب با وجود آنکه مقتضای ظاهر مقام
مضارعست برای اشعار بکمال احتیاط است در حفظ نفس محترمه یعنی اینکه اگر موضع جراحتی از بدن قبل از وضو و غسل آب بانجا رسیده
باشد برای اینکه کسی از خوف ضرر پس در وضو و غسل نیز نمیباید که آب بانجا رسد و این از کمال مهربانی الله تعالی است با بندهٔ
مؤمن من در مما ظهر تبعیضیه است و افاده این میکند که اگر کسی دو جراحت داشته باشد و آب یکی را ضرر نکند و دیگری را
خوف ضرر باشد اول را می شوید و دوم را نمی شوید مما ليس عليه الجبائر بدل مما ظهر است من در مما لا يستطيع بیانیه است
ولا ینزع بصیغه مضارع باب ضرب مجزوم بلاء ناهیه است و یعبث بصیغه مضارع معلوم باب علم مجزوم بعطف بر مدخول
لاء ناهیه است و میتواند بود که لا نافیه باشد و هر دو فعل مرفوع باشد و خبر بمعنی نهی باشد و حاصل هر دو احتمال یکیست
یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از حال شکسته استخوان که میباشد بر او چوبهای بسته یا می باشد با او جراحتی چگونه
میکند با وضو اگر در موضع وضو باشد و چه میکند نزد غسل جنابت و غسل جمعه امام گفت می شوید آنچه را که رسیده

بآن

بآن شستن پیش از وضو و غسل یعنی جایی که از شستن آن اصلا مضایقه ندارد اگرچه بالفعل شسته نشده باشد از جمله آنچه
ظاهر است از جمله آنچه نیست بر ان چوبهای بسته و وامیگذارد هرچه را که غیر آنست که چیزی است که پیش از وضو و غسل
وسعت ندارد شستن آنها را و باید که جدا نکند چوبهای بسته را و باید که بازی نکند با جراحت خود برسانیدن آب
بر ان با وجود احتمال ضرر دوم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ
الْجُرْحِ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ صَاحِبُهُ قَالَ يَغْسِلُ مَا حَوْلَهُ شرح جرح بضم جیم و سکون را اسم است یعنی روایتست از عبد الله
بن سنان بکسر سین بی نقطه و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از جراحت که چگونه میکند با آن
صاحب آن در وضو و غسل گفت میشوید دور آنرا و وامیگذارد آنرا بیان این شد در حدیث سابق سیوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ بِهِ الْقَرْحَةُ فِي ذِرَاعِهِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ مِنْ مَوْضِعِ الْوُضُوءِ
فَيَعْصِبُهَا بِالْخِرْقَةِ وَيَتَوَضَّأُ وَيَمْسَحُ عَلَيْهَا إِذَا تَوَضَّأَ فَقَالَ إِنْ كَانَ يُؤْذِيهِ الْمَاءُ فَلْيَمْسَحْ عَلَى الْخِرْقَةِ وَ
إِنْ كَانَ لَا يُؤْذِيهِ الْمَاءُ فَلْيَنْزِعِ الْخِرْقَةَ ثُمَّ لْيَغْسِلْهَا قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْجُرْحِ كَيْفَ أَصْنَعُ بِهِ فِي غَسْلِهِ
قَالَ اغْسِلْ مَا حَوْلَهُ شرح قرحه بفتح و ضم قاف … فرق میان قروح و جروح اینست
که غالب قروح اینست که آب ضرر نمیکند بلکه اگر آب گرم باشد نفع میکند و غالب در جروح اینست که آب ضرر میکند یعنی روایتست
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میباشد با او دملی مثلا در ساعد او یا مانند ساعد در موضع
شستن وضو پس می بندد آنرا با پارچه و وضو میسازد و مسح میکند بر ان پارچه چون وضو ساخت امام گفت اگر آزار میرساند
باشد او را آب پس باید که مسح کند بر پارچه و اگر ضرر نمیرساند با او را آب پس باید که جدا کند پارچه را بعد از ان باید بشوید
آن قرحه را راوی گفت و پرسیدم امام را از جراحت که چگونه کنم با آن در شستن آن امام گفت بشو دور آنرا و واگذار آنرا
چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَثَرْتُ فَانْقَطَعَ ظُفُرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ
بِالْوُضُوءِ قَالَ يُعْرَفُ هَذَا وَأَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ
مِنْ حَرَجٍ امْسَحْ عَلَيْهِ شرح عثرت بعین بی نقطه و ثآء سه نقطه و رآء بی نقطه بصیغه ماضی متکلم باب نصر و ضرب و علم و حسن است مراره زهره
… است … باید که امر بمسح در صورتی باشد که اجرای آب ضرر کند تعرف بصیغه امر باب تفعل است یا بصیغه مخاطب باب ضرب
یا باب تفعل است بحذف یکتا است و در بعض نسخ یعرف بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است هذا والاشباه منصوبست … مرفوع
گفتگو در این آیت گذشت در حدیث دوم باب سیوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که افتادم پس بریده شد ناخن دست
من پس نهادم بر انگشت خود زهره پس چگونه کنم با وضو گفت شناس این را و مانند این را از قرآن بیان این آنکه گفت الله عزوجل
در سوره حج که گردانیده الله تعالی بر شما در دین هیچ تنگی مسح کن بر بالای آنچه نهادی بر انگشت خود مخفی نماند که ظاهر این حدیث
که عمل بظاهر قرآن بی فتوی و قضا جایز است باب بیست و دوم اصل باب الشك في الوضوء ومن نسيه او قدم او اخر شرح این باب
بیان شک در وضو است خواه شک در بقای آن چنانچه در حدیث اول این باب است و خواه شک در وقوع بعض آن چنانچه
در حدیث دوم است و بیان حکم کسی است که فراموش کرد بعض وضو را یا کسی که مقدم داشت بعض اجزای وضو را بر آنچه تاخیر از ان
واجبست یا تاخیر کرد بعض اجزای وضو را بر آنچه تاخیر از ان واجبست یا تاخیر کرد بعض از ترتیب بروشی که موالات بفعل نیاید
در این باب حدیث است اول اصل قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا اسْتَيْقَنْتَ أَنَّكَ قَدْ أَحْدَثْتَ فَتَوَضَّأْ
وَإِيَّاكَ أَنْ تُحْدِثَ وُضُوءاً أَبَداً حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّكَ قَدْ أَحْدَثْتَ شرح وایاک تا آخر ابطال قول بعض مخالفانست

که میگویند آیت وضو دلالت میکند بر اینکه در هر نمازی وضوئی واجبست و بطلان توهم ایشان ظاهر میشود در شرح حدیث
اوّل باب آینده و احداث وضو یعنی نیّت رفع حدث یا استباحت صلوة در وضو است و آن در مقابل تجدید وضو است
که بی حدث جایز است برای هر نمازی **یعنی** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چون بعد از وضو یقین کردی که تو تحقیق حدث بول
و غایط و مانند آن کردی پس وضوی بساز و دور دار از یکدیگر خود را و اینکه بعد از وضو ساری دیگر وضو سازی بنیّت رفع
رفع حدث یا استباحت تا زمانیکه یقین کنی که تو تحقیق حدث کردی پس در صورت شک در حدث نیّت رفع حدث یا استباحت
صلوة نمی توانی کرد **دوم اصل** عَلِیُّ بْنُ اِبْرٰهِیمَ عَنْ اَبِیهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ اِسْمٰعِیلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعًا
عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسٰی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا کُنْتَ قَاعِدًا عَلٰی وُضُوْءٍ فَلَمْ تَدْرِ
اَغَسَلْتَ ذِرَاعَکَ اَمْ لَا فَاَعِدْ عَلَیْهِمَا وَعَلٰی جَمِیعِ مَا شَکَکْتَ فِیهِ اَنَّکَ لَمْ تَغْسِلْهُ اَوْ تَمْسَحْهُ مِمَّا سَمَّی اللّٰهُ مَا
دُمْتَ فِی حَالِ الْوُضُوْءِ فَاِذَا قُمْتَ مِنَ الْوُضُوْءِ وَفَرَغْتَ فَقَدْ صِرْتَ فِی حَالٍ اُخْرٰی فِی صَلٰوةٍ اَوْ غَیْرِ صَلٰوةٍ فَشَکَکْتَ
فِی بَعْضِ مَا سَمَّی اللّٰهُ مِمَّا اَوْجَبَ اللّٰهُ عَلَیْکَ فِیهِ وُضُوْءً فَلَا شَیْءَ عَلَیْکَ **شرح** اذا کنت قاعدا علی وضوء عبارت
از زمانیست که اگر بعض افعال وضوء در آن وضوء زمان بفعل آید منافات نداشته باشد با موالاتی که مذکور میشود در حدیث
پنجم این باب پس شامل حالت انقطاع آب نیز در وقت وضو نیز هست ضمیر علیهما راجع بذراع است و علی جمیع عطف بر علیهما است جمیع
ما شککت عبارت از ما بعد ذراع است زیرا که اگر غسل یا مسح آن بفعل آمده باشد نیز در حکم مشکوک فیه است باعتبار وجوب
ترتیب وضو انک تغسله یا تمسحه معمول است و ما شکّل حدا است یا بکسر همزه استیناف بیانی است و حال بر دو کیست و مراد آنست
که مذکور شده که شستن باقی یا مسح آن مانند عدم آنهاست بنا بر وجوب رعایت ترتیب او در او ... برای تقسیم است زیرا که بعض
آن جمیع مغسول است و بعضی ممسوح است ما در ما دمت مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است مثل رایته قدوم الحاج و ظرف متعلق
باعد است و این اشارتست باینکه اگر شک در حالت وضوء باشد و اعاده بعد از خروج از حالت وضوء باشد باطل است
حال الوضوء نیز عبارتست از وقتی که اگر بعض افعال وضوء در آن وقت بفعل آید منافات نداشته باشد با موالاتی که بیان کرده میشود
در حدیث پنجم این باب فرغت بفا و را و غین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب نصر و منع و علم است الفراغ بمعنی
خالی شدن و مراد اینجا خالی شدن از حالت وضوء است و از قبیل عطف تفسیری است فاء در فقد برای بیان فرعیت است فاء ضمیر
خلاف جزائیه است حال اخری عبارت از ضد حال الوضوء است فی صلوة بتقدیر سواء کنت فی صلوة است من در مما او جب برای بیان
بعض ما سمّی است فی در فیه برای ظرفیت است و وضوء عبارت از شستن و مسح است **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش و روایت
کرد محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان هر دو از حماد بن عیسی از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت هنگامی که تو باشی
در وضو دو صورت دارد **صورت اوّل** اگر باشی نشسته بر وضو و ندانی که آیا شستی ذراع خود را که مرکب از کف و ساعد است
یا نه پس کرد آن آب را بر ذراع و بر جمیع آنچه بعد از ذراع شک کردی در آن اینکه تو نشستی آنرا یا مسح نکردی آنرا از جمله آنچه
نام برده الله تعالی در آیت وضو آن اعاده را و وقتی که باقی مانده باشی در حالت وضو **صورت دوم** پس اگر برخاستی
از موضع وضو و خالی شدی از حال وضو بیان این آنکه بتحقیق گردیدی در حال دیگر که ضد حال وضوست خواه در نماز باشی
و خواه در غیر نماز پس شک کردی در بعض آنچه نام برده الله تعالی در آیت وضو که جزئیست که واجب ساخته الله تعالی بر تو در آن
چیزی شستن را پس نیست هیچ چیزی بر تو یعنی که التفات باین شک نباید کرد **اصل** وَاِنْ شَکَکْتَ فِی مَسْحِ رَاْسِکَ وَاَصَبْتَ
فِی لِحْیَتِکَ بِلَّةً فَامْسَحْ بِهَا عَلَیْهِ وَعَلٰی ظَهْرِ قَدَمَیْکَ وَاِنْ لَمْ تُصِبْ بِلَّةً فَلَا تَنْقُضِ الْوُضُوْءَ بِالشَّکِّ وَامْضِ

فا در فشککت برای تعقیب است
فا در فلا جزائیه است

فی صلوتک

فِی صَلٰوتِکَ وَاِنْ تَیَقَّنْتَ اَنَّکَ لَمْ تُتِمَّ وُضُوْءَکَ فَاَعِدْ عَلٰی مَا تَرَکْتَ یَقِینًا حَتّٰی تَاْتِیَ عَلَی الْوُضُوْءِ **شرح**
مراد از شک در مسح سر شک در آنست پیش از انتقال از حال وضو که بیان شد در شرح فقرات سابقه زیرا که حکم شک بعد از انتقال معلوم شود
از فلا تنقض الوضوء بالشک الخ ایضا استفاده میشود از حکم صورت دوم که در فقرات سابقه مذکور شد بطریق اولی فی لحیتک
اشارتست باینکه بقای تری در ریش کافیست و لازم نیست که در جمیع اعضا یا در عضوی که آخر شسته میشود باقی باشد
امض بصیغه امر از باب ضرب است اگر شک اینجا شامل تساوی طرفین و خلاف ظن است اصل یقین در مقابل آنست پس یقین در اینجا
شامل علم و ظن است و اگر شک شامل ظن نیز هست پس یقین شامل ظن نیست **یعنی** و اگر در حال وضو شک کردی در مسح سر خود یافتی به
در محاسن خود تری را پس مسح کن بآن تری بر سر خود و بر پشت دو پای خود و اگر نیافتی تری را که بعد مسح سر و مسح دو پا باشد
پس مشکن وضو را بشک اعتبار کن آن وضو را در نماز خود و اگر یقین کردی که تو تمام نکردی وضوی خود را یا یقین که ترک بعض افعال آن
یا ترک موالات کردی پس برگردان آب را بر آنچه ترک کردی از روی یقین تا آنکه کنی بر وضوی صحیح یعنی که اگر بعض مغسول را
ترک کردی و از حالت وضو نگذشتی همان را و ما بعد آنرا بجای آوری و اگر از حالت وضو گذشتی وضو را از سر بگیری و اگر بعض ممسوح را
ترک کردی و از حالت وضو نگذشتی و تری باقیست همان را و ما بعد آنرا اگر باشد بجای آوری و الا وضو را از سر بگیری والله اعلم
اصل قَالَ حَمَّادٌ وَقَالَ حَرِیزٌ قَالَ زُرَارَةُ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ تَرَکَ بَعْضَ ذِرَاعِهِ اَوْ بَعْضَ جَسَدِهِ فِی غُسْلِ الْجَنَابَةِ
فَقَالَ اِذَا شَکَّ ثُمَّ کَانَتْ بِهِ بِلَّةٌ وَهُوَ فِی صَلٰوتِهِ مَسَحَ بِهَا عَلَیْهِ وَاِنْ کَانَ اسْتَیْقَنَ رَجَعَ وَاَعَادَ عَلَیْهِ
الْمَاءَ مَا لَمْ یُصِبْ بِلَّةً فَاِنْ دَخَلَهُ الشَّکُّ وَقَدْ دَخَلَ فِی حَالٍ اُخْرٰی فَلْیَمْضِ فِی صَلٰوتِهِ وَلَا شَیْءَ عَلَیْهِ وَاِنِ
اسْتَبَانَ رَجَعَ فَاَعَادَ الْمَاءَ عَلَیْهِ وَاِنْ رَآهُ وَبِهِ بِلَّةٌ مَسَحَ عَلَیْهِ وَاَعَادَ الصَّلٰوةَ بِاسْتِیقَانٍ وَاِنْ کَانَ
شَاکًّا فَلَیْسَ عَلَیْهِ فِی شَکِّهِ شَیْءٌ فَلْیَمْضِ فِی صَلٰوتِهِ **شرح** قال حماد کلام ابراهیم و فضل است او بعض جسده شک راوی است
مسح بها علیه محمول بر استحباب است زیرا که اگر شک بعد از انتقال سوی حالت دیگر شد لازم موجب تدارک نیست چنانچه ظاهر میشود از تتمه
این کلام ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست فاء در فان برای بیانست زیرا که ما بعد آن تکرار ما قبل آنست برای
توضیح واو در وقد حالیه است حال اخری عبارت از نماز است و لا شیء علیه برای بیان اینست که مسحی که مذکور شد سابقا واجب
نیست بلکه مستحب است استبان یعنی استیقن الترک است و اعاد الصلوة عطف بر فاعاد الماء علیه است ان کان شاکا تکرار شق اول از
جمله شرطیه است که مذکور شد سابقا بقول او که فان تا آخر **یعنی** گفت حماد که و گفت حریز که گفت زراره که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را
که مردی ترک کرد بعض ذراع خود را یا بعض بدن خود را در غسل جنابت پس امام گفت که چون شک کرد بعد از آن بود با او تری
بر حالی که او در نماز خود است مسح میکند آن تری بر آن بعض و اگر باشد که یقین کرده باشد ترک آنرا برمیگردد و اعاده میکند
بر آن بعض آب را در وقتی که در نیابد تری را و اگر داخل شود او را شک بر حالی که بتحقیق داخل شده در حال دیگر پس باید که گذراند
در نماز خود و نیست چیزی بر او و اگر یقین کند ترک آنرا برمیگردد پس اعاده میکند آب را بر آن بعض و اگر ببیند آن بعض را بر حالی که
با او باشد تری مسح میکند بر آن و اعاده میکند نماز را بیقین در طهارت و اگر باشد شک کننده پس نیست بر او در شک او چیزی
پس باید که گذراند در نماز خود **سیوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنْ ذَکَرْتَ وَاَنْتَ فِی صَلٰوتِکَ اَنَّکَ قَدْ
تَرَکْتَ شَیْئًا مِنْ وُضُوْئِکَ الْمَفْرُوضِ عَلَیْکَ فَانْصَرِفْ وَاَتِمَّ الَّذِی نَسِیتَهُ مِنْ وُضُوْئِکَ وَاَعِدْ صَلٰوتَکَ
وَیَکْفِیکَ مِنْ مَسْحِ رَاْسِکَ اَنْ تَاْخُذَ مِنْ لِحْیَتِکَ بِبَلَلِهَا اِذَا نَسِیتَ اَنْ تَمْسَحَ رَاْسَکَ فَتَمْسَحَ بِهِ مُقَدَّمَ
رَاْسِکَ **شرح** فتمسح منصوب بعطف بر تاخذ است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر یاد آوردی بر حالی که تو در نماز خود

این را که تو تحقیق ترک کردی چیزی از وضوی خود را که بحکم قرآن واجبست بر تو پس برگرد و تمام کن آنرا که فراموش کردی
آنرا از جمله وضوی خود و اعاده کن نماز خود را و کافیست ترا از جمله مسح سر تو آنکه فرا گیری از محاسن خود تری آنرا چون فراموش
کرده باشی که مسح کنی بر خود، پس مسح کنی آن تری را پیش سر خود، و مراد از مسح مقدم راس است روایت پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا نسی الرجل ان یغسل یمینه فغسل شماله ومسح راسه ورجلیه فذکر
بعد ذلک غسل یمینه وشماله ومسح راسه ورجلیه وان کان انما نسی شماله فلیغسل الشمال
ولا یعید علی ما کان توضأ وقال اتبع وضوءک بعضه بعضا شرح اتبع بصیغه امر باب افعالست ومراد
بموالاتست وبعضی میگویند که مراد امر بترتیبست و دیگران منع این میکنند بدو سند اول اینکه ترتیب سابق معلوم شده و این پس
بتر از تاکیدست دوم اینکه اگر مراد امر بترتیب میبود ظاهر این بود که تعیین بعض کند در این فقره یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چون فراموش کرده باشد مرد که شوید ذراع راست خود را پس شسته باشد ذراع چپ خود را و مسح کرده
باشد سر خود و دو پای خود را و یاد آورده باشد بعد از ان واجبست که شوید ذراع راست خود را و ذراع چپ خود را و مسح
کند سر خود را و دو پای خود را و اگر فراموش کرده باشد مگر ذراع چپ خود را پس باید که شوید ذراع چپ را و بر نگرداند بر آنچه
شسته و امام گفت که پی در پی کن وضوی خود را بعض آنرا متصل بعضی دیگر کن یعنی باتصال عرفی پنجم اصل قال ابو جعفر
علیه السلام تابع بین الوضوء کما قال الله عز وجل ابدأ بالوجه ثم بالیدین ثم امسح الرأس والرجلین
ولا تقدمن شیئا بین یدی شیء تخالف ما امرت به فان غسلت الذراع قبل الوجه فابدأ بالوجه
واعد علی الذراع وان مسحت الرجل قبل الرأس فامسح علی الرأس قبل الرجل ثم اعد علی الرجل
ابدأ بما بدأ الله به شرح التابعة کم کردن ومراد اینجا رعایت ترتیب وموالاتست ومراد بموالات پی در پی کردنست
و آن ضد تفریقست و آن بمعنی تعیینست که می آید در حدیث هفتم کما قال الله تعالی مفعول مطلق برای نوع است ابدأ بالوجه الی آخره بیانست
بیانست ولا تقدمن بصیغه نهی باب تفعیل و نون تاکید ثقیله یا خفیفه عطف بر ابدأ است و برای امر بترتیبست شیئا عبارت
از جزء از وضوء است تخالف بصیغه مخاطب معلوم باب مفاعله حال فاعل تقدمن است امرت بصیغه مخاطب مجهولست و ضمیر راجع
موافقت منهی عنه که مذکورست در آیت حجرات بمخالفت مامور به شده برای آنکه نهی از تقدیم راجع بامر بموالات میشود
فا در فان غسلت برای تفریع بر وجوب رعایت ترتیبست یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام رعایت ترتیب وموالات
کن میان اجزای وضو چنانچه گفته الله عز وجل در آیت وضو بیان این آنکه ابتدا کن برو بعد از ان بدو دست بعد
مسح کن سر را و دو پا را و تقدیم مکن البته چیزی را پیش از چیزی بر حالی که مخالفت کنی چیزی را که مامور شدی بان در آیت
وضو پس اگر شستی ذراع را پیش از رو پس ابتدا کن برو برگردان شستن را بر ذراع و اگر مسح کردی پا را پیش
از پس مسح کن بر سر پیش از پا بعد از ان برگردان مسح را بر پا ابتدا کن بانچه ابتدا کرده الله تعالی بان در قرآن
هر جا که باشد خواه در آیت وضو و خواه در غیر آن مراد جائیست که قرینه از قرآن یا سنت بر خلاف آن نباشد
والله اعلم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان نسیت فغسلت ذراعیک قبل وجهک فاعد
غسل وجهک ثم اغسل ذراعیک بعد الوجه فان بدأت بذراعک الایسر قبل الایمن فاعد
غسل الایمن ثم اغسل الیسار وان نسیت مسح رأسک حتی تمسح رجلیک فامسح رأسک ثم
امسح رجلیک شرح فا در فغسلت برای بیانست ذراعیک دو جا بلفظ تثنیه است و در بعض نسخ ذراعک بلفظ مفردست

تغسل
اغسل

قبل وجهک

بر تمام غسل

قبل وجهک یعنی اتمام قبلیت وجهکست بقرینه فا در ذکر ثم مبنی بر تخلل زمان اتمام غسل وجهست میان اعاده آنچه شسته شده بود
از رو سابقا و میان شستن ذراع ذکر بعد الوجه با وجود ذکر ثم برای افاده اینست که شروع در غسل ذراع متصل بغسل رو
میباید تا رعایت موالات شده باشد فا در فان بدأت برای محض تعقیب ذکری است زیرا که تفریع مناسب نیست یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر فراموش کردی باین روش که شستی دو ذراع خود را پیش از روی خود پس برگردان شستن
روی خود را بعد از ان بشوی دو ذراع خود را بعد از رو حاصل پس اگر ابتدا کردی بذراع چپ خود پیش از ذراع راست خود
پس اعاده کن شستن راست را بعد از ان بشوی چپ را و اگر فراموش کردی مسح سر خود را تا آنکه مسح کنی دو پای خود را پس مسح
کن سر خود را بعد از ان مسح کن دو پای خود را مخفی نماند که در بعض نسخ بجای تمسح رجلیک تغسل رجلیک است و بجای ثم امسح
ثم اغسل است و این مبنی بر اینست که این فراموش کردنها غالبا در موضع تقیه است که باعث اضطراب و غلط کردن میشود و بنا
بر این این حدیث مخصوص خواهد بود بتقیه نزد جمعی از مخالفان که ترتیب مذکور را واجب میدانند یا واجب نمیدانند اما اعاده آنرا
علامت رفض میشمرند زیرا که جمعی از مخالفان ترتیب را واجب نمیدانند و اگر کسی مقید بان شود آنرا ارشاد میکنند والله اعلم هفتم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام اذا توضأت بعض وضوءک فعرضت لک حاجة حتی یبس وضوءک فاعد وضوءک
فان الوضوء لا یبعض شرح بعض مضمومست بنابر مفعول مطلق یبس با دو نقطه در پایین و با یک نقطه و سین بی نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب علم و حسب است و در بعض نسخ بجای آن تنشفت است بنون و شین با نقطه و فا بصیغه ماضی مجهول باب تفعل یا بصیغه
مضارع مجهول یا معلوم باب نصر و علم التنشف والنشف فرو بردن جامه و مانند آن آب را و دوم لازم نیز آمده بمعنی فرو رفتن
آب در جامه و مانند آن و وضوء در دوم بفتح واوست بمعنی آبی که بان دست نماز میکنند و بضم واو نیز بهمین معنی آمده چنانچه گذشت
بمعنی فعل دست نماز نیز آمده لا یبعض بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و در بعض نسخ بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب
تفعلست التبعیض تفریق بمعنی ضد موالات عرفی والتبعض مطاوع تبعیض یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون وضو ساختی
بعض وضوی خود پس رو داد ترا حاجتی تا آنکه خشک شد آب اعضای تو پس اعاده کن وضوی خود را چه بدرستی که وضو تفریق کرده
نمیشود اشارتست باینکه موالات می باید و علامت موالات خشک نشدن آب عضو سابقست در هوای معتدل که نه بسیار گرم باشد
و نه بسیار سرد و آب هر عضوی بکشت باشد که نه بسیار فراخ باشد و نه بسیار تنگ مثل آنچه گذشت در حدیث دهم باب پیشین گذشت
در موضع ضرورت برای هر عضو مشغول بسبب آن هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ربما توضأت فنفد الماء فدعوت
الجاریة فابطأت علی بالماء فیجف وضوئی فقال اعد شرح نفد بنون و فا و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
علم است یجف بجیم و تشدید فا بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و علم است وضوء بفتح یا ضم واوست یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که شروع در وضو کردم پس تمام شد آب پس خواندم کنیز را که آب بیارد پس دیر آورد ساعت بر من آب پس خشک میشود
آب وضوی من پس امام گفت که اعاده کن شستن آنچه را که شستی نهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل نسی
من الوضوء الذراع والرأس قال یعید الوضوء ان الوضوء یتبع بعضه بعضا شرح یتبع بصیغه مضارع
معلوم باب علم یا مجهول باب افعال است و بر هر تقدیر بعضه مرفوعست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فراموش
کرد از جمله وضو شستن ذراع و مسح سر را امام گفت اعاده میکند وضو را بیان این آنکه وضو متصل میباشد بعض آن بعضی دیگر
مراد اینست که این امر باعاده در جاییست که موالات فوت شده باشد و خشک شده باشد عضو سابق والا اعاده احتیاج نیست
آنرا که فراموش کرده و بعد از آنرا بجا می آورد باب جبیره وسیوم اصل باب ما ینقض الوضوء وما لا ینقضه شرح این باب

در بعض نسخ تنشف

بیان چیزیست که میشکند وضو را و آنچه نمی شکند وضو را و محافظان آنرا ناقض شمرند و در این باب هفده حدیث است **اول اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ طَرَفَيْكَ الْأَسْفَلَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنْعَمَ اللّٰهُ
عَلَيْكَ بِهِمَا **شرح** اسم لیس محذوف است و آن مستثنی منه است با مستثنا مفرغ جمله ینقض الوضوء خبر لیس است و تقدیر کلام اینست که لیس شیء ینقض
الوضوء الا ما خرج تا آخر بقرینه آنکه نوم ناقض است چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و ایضا می آید در کتاب الصیام در حدیث دهم باب
الصیام که باب یازدهم است اینکه کذب بر الله و رسولش و ائمه علیهم السلام ناقض وضو است و عموم مستثنی منه با استثنا مفرغ بحسب مقام است
زیرا که ما جاءنی الا زید بتقدیر ما جاءنی انسان الا زید است و ما جاءنی الا حمار بتقدیر ما جاءنی حیوان الا حمار است و ما جاءنی الا السیل بتقدیر
ما جاءنی شیء الا السیل است طرفیک الاسفلین احتراز است از اینکه دهان و بینی و مانند آنها ناقض وضو باشد اللذین انعم الله علیک بهما
احتراز است از اینکه خروج دم و قیح و کرم و مانند آنها از طرفین اسفلین ناقض وضو باشد زیرا که طرفین باعتبار خروج آنها از نعمت شمرده
نمی شود بلکه باعتبار خروج بول و غایط و ریح نعمت شمرده می شود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست آنچه بر آن آمد
شکننده وضو را مگر آنچه بیرون آمد از دو طرف پایین تو که انعام کرده الله تعالی بر تو بآنها مراد اینست که از جمله آنچه بیرون می آید
امر دیگر غیر بول و غایط و ریح ناقض وضو نیست **دوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّاسُورِ أَيَنْقُضُ الْوُضُوءَ
قَالَ إِنَّمَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ ثَلَاثٌ الْبَوْلُ وَالْغَائِطُ وَالرِّيحُ **شرح** الناسور بنون و الف و سین بی نقطه و کاهی بجای آن صاد بی نقطه
می باشد و سکون واو و راء بی نقطه جراحتی که در درون نشستگاه آدمی می باشد حصر در انما مبنی بر اینست که مراد ناقض اینجا
موجباتست و بی شک نیست موجب وضو نیست و شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول **سیوم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ
الشَّيْطَانَ يَنْفُخُ فِي دُبُرِ الْإِنْسَانِ حَتَّى يُخَيَّلَ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ مِنْهُ رِيحٌ فَلَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ إِلَّا رِيحٌ تَسْمَعُهَا
أَوْ تَجِدُ رِيحَهَا **شرح** ینفخ بنون و فا و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و نفخ ایجاد باد است از دهن و در وقت باد
شدن رگی بدو حوالی بر و مانند آن حتی یخیل حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایان و الف ستو تخییل بصیغه معلوم و مجهول باب تفعیل و
منصوب و مرفوع میتواند بود انه منصوب و مفعول است یا مرفوع و نایب فاعل است و ضمیر برای شیطان است یا راجع بمرجع ضمیر الیه است **یعنی**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که شیطان میدمد در نشستگاه آدمی تا آنکه بخیال آدمی می اندازد و ابرا که شاید که بتحقیق
بتحقیق بیرون آمد از او بادی پس نمی شکند وضو را مگر بادی که بشنوی آن را یا یابی بوی آن را مراد اینست که در وقت اشتباه و احتمال
نفخ شیطان این علامت منظور است نه مطلقا نظیر این می آید در کتاب المواریث در حدیث پنج و ششم باب میراث المستهل که ما ینکل
و نیم است و بیان می شود **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ فِي حَبِّ الْقَرَعِ وَالدِّيدَانِ الصِّغَارِ وُضُوءٌ
إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْقَمْلِ **شرح** الحب بفتح حاء و تشدید باء یک نقطه جمع حبه و انها القرع بفتح قاف و سکون راء و عین بی نقطه
که و حب القرع استعاره است برای کرمهای کوتاه و پهن الدیدان بکسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و الف و نون جمع
بضم دال و سکون واو کرمها الصغار بکسر صاد جمع صغیر که بجای صغیر و ما راجع به و مطلق است که مذکور است در ضمن دو نوع پس این حکم
شامل جمیع انواع است صاحب نهایه گفته که انواع کرم که اندر روده تولد کنند چهار نوع است یکی دراز است دوم گرد بود و کوتاه
سیوم پهن بود و کوتاه آنرا کدو دانه گویند و بتازی حب القرع گویند چهارم خرد است القمل بفتح قاف و سکون میم شپش **یعنی**
بضم قاف و تشدید میم معروف نیز گفته اند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست در بیرون آمدن کرمهای کدو دانه
و کرمهای کوچک وضو یا جز این نیست که کرم مانند شپش است در اینکه متولد از رطوبات میشود نه از غایط و بول و ریح تا وضو
شود که در حکم آنها باشد مثل خواب که بیان شده در شرح حدیث اول این باب ظاهر اینست که شپش پیش تر قبل از خروج از بدن حکم

الرّضاع

و موافق نیست قول اطبا را شارح اسباب و علامات گفته حدوث القمل یکون من فضول رطبة رديّة لا تصلح لتغذية البدن تدفعها
الطبيعة الى ظاهر الجلد لقربها منه فلا تخرج عن المسام لغلظها فتبقى في عمق الجلد و تعفن هناك فتصير حيوانا لان في مثل هذا الموضع
يمكن تولد الحيوان و تسخن و تعفن بعفونته باستيلاء الحرارة الغريبة عليها بسبب اعراض الطبيعة عنها حيث لا مطمع لها فيها فيتولد عنها
القمل **پنجم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَخْرُجُ مِنْهُ مِثْلُ حَبِّ الْقَرَعِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ وُضُوءٌ **شرح**
این ظاهر است از سابق فرق اینست که حب القرع در سابق استعاره بود و اینجا حقیقت است **اصل** وَ إِنْ تَلَطَّخَ
بِالْعَذِرَةِ أَعَادَ الْوُضُوءَ **شرح** تانیث ضمیر کانت باعتبار اینست که حب جمع حبه است و هر جمع مؤنث است **یعنی** و در روایت دیگر
شده از امام جعفر صادق علیه السلام و طریقی دیگر این تتمه که چون بشد حب القرع آلوده بنجاست آدمی اعاده میکند آن مرد وضو را مراد
اینست که کمی آن نجاست مانع نقض وضو نیست تا کسی خیال نکند که در حکم رطوبات مثل اجزای غایط که در برمیماند بعد از استنجا با حجار
ششم اصل قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ وَ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ فَقَالَا مَا يَخْرُجُ مِنْ طَرَفَيْكَ الْأَسْفَلَيْنِ
مِنَ الدُّبُرِ وَ الذَّكَرِ غَائِطٌ أَوْ بَوْلٌ أَوْ مَنِيٌّ أَوْ رِيحٌ وَ النَّوْمُ حَتَّى يُذْهِبَ الْعَقْلَ وَ كُلُّ النَّوْمِ يُكْرَهُ إِلَّا أَنْ
تَكُونَ تَسْمَعُ الصَّوْتَ **شرح** یکره بصیغه غایب معلوم باب افعال است الاکراه بیرون بردن کسی را از اختیار و فعل الابرای
استثنای مفرغ است ان مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست یکون بصیغه غایب و ضمیر راجع بنائم است یا بصیغه
مخاطب است و همچنین است تسمع **یعنی** گفتم امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام را که چه چیز میشکند وضو را خواه موجب آن باشد
و خواه نه گفتند آنچه بیرون می آید از دو طرف پایین تر تو که نشستگاه و ذکر باشد آنچه غایط باشد یا بول باشد یا منی باشد
یا باد باشد و خواب که ببرد عقل او هر خوابی اختیار میکند مگر اینکه باشد خواب کننده می شنیده باشد آواز را **هفتم اصل**
عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَسْتَدْخِلَ الدَّوَاءَ
ثُمَّ يُصَلِّيَ وَ هُوَ مَعَهُ أَيَنْقُضُ الْوُضُوءَ قَالَ لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَ لَا يُصَلِّي حَتَّى يَطْرَحَهُ **شرح** جمله اینقض الوضوء
استیناف بیانی سابق است پس حاصل کلام سایل یک سوال است و آن اینست که آیا استدخال میشکند وضو را تا جایز نباشد
برداشتن آن و نماز کردن یا نمی شکند پس جایز است برداشتن آن و نماز کردن و حاصل جواب امام اینست که وضو را نمی شکند
و مع هذا نماز با آن خوب نیست زیرا که با وجود بودن آن توجه سوی نماز کامل نمی شود **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش
امام موسی کاظم علیه السلام گفت سوال کردم او را از مردی که آیا می شاید او را اینکه در نشستگاه خود یا در احلیل خود بر دارد دوا را
مثل شیاف بعد از آن نماز کند و آن دوا با او باشد بیان این آنکه آیا آن برداشتن دوا میشکند وضو را امام گفت نمی شکند
وضو را و نماز نمی گذارد او تا آنکه اندازد آنرا از خود **هشتم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَجَشَّأُ
فَيَخْرُجُ مِنْهُ شَيْءٌ أَيُعِيدُ الْوُضُوءَ قَالَ لَا **شرح** یتجشا بجیم و شین با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آروغ میزند پس بیرون می آید از حلق او چیزی از طعامی که خورده
آیا اعاده میکند وضو را گفت نه **نهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَيْءِ هَلْ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ قَالَ لَا
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قی کردن که آیا می شکند وضو را گفت نه **دهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا قَاءَ الرَّجُلُ وَ هُوَ عَلَى طُهْرِهِ فَلْيَتَمَضْمَضْ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون قی کرد مرد و بر حال
که او بر وضوی خود است و ناقضی از او سر نزده پس باید که آب در دهن کرداند تا رفع کراهت آن شود **یازدهم اصل** عَنْ مُحَمَّدٍ
الْحَلَبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَى طُهْرٍ فَيَأْخُذُ مِنْ أَظْفَارِهِ أَوْ شَعْرِهِ أَيُعِيدُ

الوضوء فقال لا ولکن یمسح رأسه و اظفاره بالماء قال قلت فانهم یزعمون ان فیه الوضوء
فقال ان خاصموکم فلا تخاصموهم و قولوا هکذا السنّة شرح مخاصمه مخالفان در این مسئله اسنده الی آن
با موطنیه است مثل قیاس و اجتهاد و چون ابطال طریقه ایشان به آیات بینات محکمات شده بیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن
میشود و آن باعث بطلال امامت ائمه ایشان هرکجا میشود و آن ایشان را میشود رد امام نهی کرده از مخاصمه ایشان و امر کرده که بگفتن
باینکه طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله اینست و قولوا امر باشد بگفتن به خود برای تسلی یعنی روایتست از محمد حلبی که گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که حجامت شده بر وضو پس فرا میگیرد ناخنهای خود یا موی خود را آیا اعاده میکند وضو را پس امام گفت
ولیکن مسح میکند سر خود را اگر چیزی از آن گرفته و ناخنهای خود را به آب حلبی گفت که گفتم ایشان به راستی که مخالفان دعوی میکنند که
در گرفتن ناخن و مو وضو هست پس امام گفت که اگر مباحثه کنند با شما در این مسئله شما در جواب ایشان مباحثه نکنید و گوئید
چنین است طریقت رسول صلی الله علیه و آله دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی القبلة و لا مسّ الفرج
و لا المباشرة وضوء شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست در بوسه دادن و در دست مالیدن بر فرج زن یا فرج
خود و در بدن بر بدن زن مالیدن وضو یعنی که آنها ناقض وضو نیست سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن الرّعاف و الحجامة و کلّ دم سائل فقال لیس فی هذا وضوء انّما الوضوء من طرفیک
الّذین انعم الله تعالی بهما علیک شرح رعاف بضم را خون بینی است حجامه بکسر حا است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از خون آمدن از بینی و حجامت کردن و هر خونی که روان شود از حلق یا از زخم یا از ذکر
یا از نشستگاه و مانند آنها پس گفت نیست در اینکه مذکور کردی وضوئی جز این نیست که وضو از دو طرفست که انعام
الله تعالی بآنها بر تو بیان این شد در شرح حدیث اول این باب چهاردهم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل به
علّة لا یقدر علی الاضطجاع و الوضوء یشتدّ علیه و هو قاعد مستند بالوسائد فربّما اغفی
و هو قاعد علی تلک الحال قال یتوضّأ قلت له انّ الوضوء یشتدّ علیه لحال علّته فقال اذا خفی
علیه الصّوت فقد وجب الوضوء علیه و قال یؤخّر الظّهر و یصلّیها مع العصر یجمع بینهما و کذلک
المغرب و العشاء شرح الوسائد بسین بی نقطه و الف و همزه و دال بی نقطه جمع وساده بفتح و ضم و کسر واو بالشها که تکیه بر آنها میکنند
یا در زیر سر میگذارند اغفی بغین با نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب افعال است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از
مردی که با او است مرضی قدرت ندارد بر پهلو خوابیدن و مشکل است بر او وضو ساختن و او همیشه نشسته است تکیه داده است
بیالشها پس گاه خواب کرد بر حال که او نشسته است بران حال که تکیه کرده مراد اینست که ظاهر اینست که با وجود این نشستن بازی
از او حدث نشود آیا وضو وی را میشکند یا نه امام گفت وضو میسازد برای نماز بعد از خواب گفتم امام علیه السلام را که بدرستی که وضو مشکل
میشود بر او برای حالت مرض او پس امام گفت چون پنهان شد از او آواز پس تحقیق واجب شده وضو را و هرگاه با وجد اشود و خواه
نشود و امام گفت تاخیر میکند ظهر را تا آخر وقت فضیلت آن و میگذارد آنرا با عصر در اول وقت فضیلت آن و جمع میکند میان
آن دو و همچنانست نماز مغرب و عشا یعنی که مغرب را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن و با عشا جمع میکند برای احتمال و
ساختن یکبار بر او پانزدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الخفقة و الخفقتین فقال ما ادری
ما الخفقة و الخفقتان انّ الله یقول بل الانسان علی نفسه بصیرة انّ علیّا علیه السلام کان
یقول من وجد طعم النّوم قائما او قاعدا فقد وجب علیه الوضوء شرح الخفقه بفتح خا و بی نقطه

وسکون فا

وسکون فا و قاف و تا وحدت مصدر باب ضرب بحرکت دادن سر برای پینکی ادرری در انتقام بمعنی اینست که از ری
از لاول لهذا او توضیح این آیت شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث ششم باب آنکه باب و شانزدهم است و اینجا
میگوییم که از جمله مقال اینست که بل برای اضراب است از تجاهل انسان بچیزی که معلوم یقینی اوست از وجدانیات موافق آیت سوره نمل
و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم الانسان مبتدا است بصیرة خبر مبتدا است و آن اسم مصدر است بمعنی اطلاع و حمل آن برای
مبالغه است و ظرف متعلق ببصیرة است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از یکبار جنبانیدن سر برای پینکی و دو جنبانیدن
که آیا وضو را باطل میکند یا نه پس امام گفت نمیدانم که چیست یکبار جنبانیدن و دو جنبانیدن بدرستی که الله تعالی میگوید در
سوره قیامه که بلکه آدمی بر نفس خود در کمال اطلاع است بدرستی که علی علیه السلام میگفت هر که یافت مزه خواب را خواه ایستاده
و خواه نشسته پس تحقیق واجب شده بر او وضو ساختن باینکه در صورت خفقه و خفقتین رجوع باین معیار می باید کرد و آدمی
احوال خود را خود بهتر میداند شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذنان و عینان تنام العینان و لا
تنام الاذنان و ذلک لا ینقض الوضوء فاذا نامت العینان و الاذنان انتقض الوضوء شرح اذنان
مبتدا است و خبرش محذوفست بتقدیر للانسان اذنان تنام بتقدیر قد تنام است و او در و لا تنام حالیه است یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت آدمی را دو گوش و دو چشم است گاهی میخوابد دو چشم بر حالی که نمیخوابد دو گوش یعنی که چشمها از دیدن معطل میشود
و گوشها از شنیدن معطل نمیشود و آن خواب دو چشم نمی شکند وضو را پس چون خوابید دو چشم و دو گوش شکسته میشود وضو
هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل یقرض من شعره باسنانه یمسحه بالماء قبل ان یصلّی
قال لا بأس انّما ذلک فی الحدید شرح یمسح بتقدیر استفهام است و مراد استفهام از استحباب مسح است چنانچه گذشت
در حدیث دوازدهم این باب بجنس یعنی لا بأس فی ترک المسح است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
مردی میبرد بعض موی خود را بدندانهای خود آیا سنتست که مسح کند آنرا به آب پیش از آنکه نماز کند گفت باکی نیست در ترک
مسح به آب جز این نیست که آن مسح به آب در آهن سنت است باب بیست و چهارم اصل باب الرجل یطأ علی العذرة او غیرها
من القذر شرح القذر بفتح قاف و کسر و فتح و ضم و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه نجس یعنی این باب بیان مرویست که
پا میگذارد بر نجاست آدمی یا غیر آن از نجاسات و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
فی الرجل یطأ علی الموضع الذی لیس بنظیف ثمّ یطأ بعده مکانا نظیفا قال لا بأس اذا کان خمسة
عشر ذراعا او نحو ذلک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که پا میگذارد بر جایی که پاک نیست بعد از آن
پا میگذارد بعد از آن مکان مکانی دیگر را که پاکست گفت بر وی نیست باکی یعنی که پای او پاک شده اگر باشد آن مکان نظیف
پانزده ذراع مراد بذراع از آرنج است تا سر انگشت میان یا مانند پانزده ذراع مراد اینست که احتیاج بکردن نیست که این
کافیست دوم اصل کنت مع ابی جعفر علیه السلام اذ مرّ علی عذرة یابسة فوطئ علیها فاصابت ثوبه
فقلت جعلت فداک قد وطئت علی عذرة فاصابت ثوبک فقال الیس هی یابسة فقلت بلی فقال
لا بأس انّ الارض یطهّر بعضها بعضا شرح وطئ بطا بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و طئت بصیغه
ماضی مخاطب مضموم اللام باب علم است اسم لیس ضمیر شان مستتر و آنست جمله هی یابسة خبر لیس است ان بکسر همزه و تشدید نون
استینافیه است و مراد اینست که چون زمین عذره خشک را مانند غبار کنند و سبب پاکی آن اشکال کرد شود و بر جامه
نشیند آنرا از جمله زمین میکنند و پاک میکند نظیر آنکه اجزای صغیره از غایط که در درستنجی با حجار میماند پاک است یعنی

در لغت عرب ارض اطلاق مشهور بر هر چه در زمین
چنانچه صاحب قاموس گفته که الارض کل ما سفل
و شایع تدریس سره نیز در چند جا ملاحق آن اطلاق
در بنا بر این محمل است که مراد این باشد که بعض افراد ارض
پاک میکند بعض افراد دیگر ش را یعنی زیر قدم را دور
عصا و مانند آنرا و بعضها دیگر را که آنها الاقدام
سلمه

بردم با امام محمد باقر علیه السلام و قسم کرد که رکرد بر نجاست آدمی که خشک بود پس پا نهاد و بر آن پس پا شستن غبار مرتفع شد و طلاقات
کرد جامه او را پس گفتم قربانت شوم تحقیق پا نهادی بر نجاست آدمی پس برخورد جامه ترا گفت آیا نیست اینکه آن خشکست
گفتم بلی خشکست گفت پروا نیست بدرستی که زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را سیوم حدیث عن محمد الحلبي قال
نزلنا في مكان بيننا و بين المسجد زقاق قذر فدخلت على ابي عبد الله عليه السلام فقال اين نزلتم
فقلت نزلنا في دار فلان فقال ان بينكم و بين المسجد زقاقا قذرا او قلنا له ان بيننا و بين
المسجد زقاقا قذرا فقال لا بأس الارض يطهر بعضها بعضا قلت و السرقين الرطب اطأ عليه
فقال لا يضرك مثله شرح جمله بيننا حال ضمير نزلنا است الزقاق بضم زای با نقطه و قاف و الف و قاف کوچه الارض یطهر
بعضها بعضا مبنی بر اینست که میان زقاق قذر و مسجد زمینی بوده که اثر زقاق قذر را از نعل زایل میکرده پس گویا که آن زمین
زقاق قذر را پاک میکند السرقین بکسر سین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و کسر قاف و یا دو نقطه در پایین مو به سرکین بفتح سین
و آن مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی روایتست از محمد حلبی گفت فرود آمدیم در مدینه در جایی که میان ما و میان مسجد رسول
علیه السلام کوچه بود که نجس بود پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت کجا فرود آمدید پس گفتیم فرود آمدیم در سرای
فلان پس گفت بدرستی که میان شما و میان مسجد کوچه نجسی است یا ما گفتیم او را که بدرستی که میان ما و میان مسجد کوچه نجسی است پس امام
گفت پروا نیست یعنی که آن پا پوشها را اهل مسجد میتوان کرد بیان این آنکه زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را گفتم
و سرکین تر پا میگذارم بر آن پس امام گفت ضرر نمیرساند ترا مثل آن یعنی که وقتی که راه رفتن بعد از آن نعل آید پاک است چنانچه
می آید در احادیث باب پنجم و هفتم چهارم حدیث عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يطأ في العذرة او البول
ايعيد الوضوء قال لا و لكن يغسل ما اصابه شرح ذکر این بجای اهل شوریست با اینکه عذره رطب بوده پس اصابه یعنی
لصق به است و ضمیر منصوب در اصابه راجع با رجل است و این از شستن در صورتیست که بعد از آن راه نرود چنانچه ظاهر است
از آنچه گذشت در احادیث سابقه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که پا میگذارد در نجاست آدمی
یا در بول آیا اعاده میکند وضو را گفت نه و لیکن میشوید آنچه را از نجاست که رسیده باو پنجم حدیث و في رواية اخرى
اذا كان جافا فلا يغسله شرح و در روایتی دیگر این زیادتی هست که اگر خشک باشد پس نمیشوید موضعی را که ملاقی
آن شده و حاصل هر دو یکیست زیرا که در روایت سابقه این زیادتی مفهومست ششم حدیث سألت ابا عبد الله روایت ۲
عليه السلام عن الخنزير يخرج من الماء فيمر على الطريق فيسيل منه الماء امر عليه حافيا فقال
اليس وراءه شيء جاف قلت بلى قال فلا بأس ان الارض يطهر بعضها بعضا شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از خوکی که بیرون می آید از آب پس میگذرد بر راه پس روان می شود از آن خوک آبی که میگذرم بر آن آب پا برهنه
پس امام گفت آیا نیست در پشت آن راه راهی که خشک باشد و تری پاهای ترا برطرف کند براه رفتن در آن گفتم بلی هست
امام گفت پس پروا نیست بدرستی که زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را توضیح این شد در شرح حدیث سیوم بدانکه
ظاهر این حدیث اینست که ترتیب در زمین دوم طهارت والله اعلم باب بیست و پنجم حدیث باب المذی و الودی شرح
المذی بفتح میم و سکون ذال با نقطه و تخفیف یا و بفتح میم و کسر ذال و تشدید یا و بفتح میم و کسر ذال و تخفیف سکون یا
آنچه بیرون می آید از آدمی بعد از دست بازی و بوسه و مانند آنها مثل تصور آنها الودی بفتح واو و سکون دال بی نقطه
و تخفیف یا و بکسر دال و تشدید یا آنچه بیرون می آید از آدمی بعد از بول و مانند آن از او حالی که تصور شهوت در آن نیست

وبفتح واو

وبفتح واو و سکون ذال با نقطه آب کم و اینجا معنی اول مناسب‌تر است یعنی این باب بیان آنست که از طلبه و مانند آن آب
بعد از بول و مانند آنست تحقیق نماند که نشان که در خاطر باقی نمانده اینست که در مذی و طلبه هست و در ودی و بول
و در این باب چهار حدیث است اول حدیث عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان سال من ذكرك شيء من مذي
او ودي و انت في الصلوة فلا تغسله و لا تقطع الصلوة و لا تنقض له الوضوء و ان بلغ عقبيك
فانما ذلك بمنزلة النخامة و كل شيء يخرج منك بعد الوضوء فانه من الحبائل او من البواسير
و ليس بشيء فلا تغسله من ثوبك الا ان تقذره شرح لا تنقض بصیغه نهی حاضر از باب فعال است برای
مثل اطاع البعیر الانقاض در آوردن النخامه بضم نون و خا با نقطه و الف بلغمی که در دهن آید
از سینه یا از دماغ شیء در کل شیء عبارت از چیزیست که از جنس آب باشد پس شامل خون نیست و وضو اینجا عبارت از استبرا و
استنجاست یا عبارت از مجموع آنها و دست نماز است الحبائل جمع حباله بفتح حا رگهای ذکر البواسیر با یکنقطه مفتوحه و سین
بی نقطه و را بی نقطه جمع باسور بضم سین جراحتهای درون یا بیرون نشستگاه و بثور نیز همین معنی است تقذر بصیغه مضارع
مخاطب باب تفعیل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر روان شود از ذکر تو چیزی از مذی یا ودی که بیان
شد در شرح عنوان باب و تو در نماز باشی پس مشو آنرا و بر طرف مکن نماز را و شکسته مشمر برای آن وضو را هر چند که رسیده باشد
آنچه بدو پاشنه تو چه بدرستی که جز این نیست که آن مانند بلغمست و هر آبی که بیرون آید از تو بعد از استبرا و استنجا پس بدرستی
که آن از رگهای ذکرست از نشانه نیست یا از بواسیرست از معده نیست و آن چیزی نیست که باید شست پس مشو آنرا از جامه
خود مگر آنکه نجس یابی آنرا مثل اینکه خون باشد از بواسیر دوم حدیث سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المذي فقال
ما هو و النخامة الا سواء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که بعد از طلبه و مانند آن می آید
پس گفت نیست آن و بلغمی که از دهن انداخته میشود مگر برابر یعنی که نجس نیست و ناقض وضو نیست سیوم حدیث سأل
احدهما عليهما السلام عن المذي فقال لا ينقض الوضوء و لا يغسل منه ثوب و لا جسد انما هو بمنزلة
المخاط و النخامة و البزاق شرح المخاط بضم و فتح میم و تخفیف خا با نقطه و الف و طا بی نقطه آبی که از راه بینی
بیرون می آید البزاق بضم با یکنقطه و تخفیف زای با نقطه و الف و قاف آب دهن که غیر بلغم است یعنی پرسیدم امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که از ذکر بعد از طلبه و مانند آن بیرون می آید پس گفت نمی شکند وضو را و شسته
نمی شود از آن جامه و نه بدن جز این نیست که آن مانند آب بینی و آب دهن است چهارم حدیث سألت ابا جعفر عليه السلام
عن المذي يسيل حتى يصيب الفخذ فقال لا يقطع صلوته و لا يغسله من فخذه انه لم يخرج من
مخرج المني انما هو بمنزلة النخامة شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از آبی که بعد از طلبه و مانند آن بیرون
می آید از ذکر روان میشود تا آنکه برمیخورد به ران یعنی که تا منتهای ران میرسد پس امام گفت آن مردی که مذی از او
آمده نمیبرد نماز خود را و نمی شوید آن مذی را از ران خود بدرستی که آن مذی بیرون نیامده از جایی که منی از آنجا
بیرون می آید جز این نیست که مذی مانند بلغمی است که از راه دهن بیرون می آید باب بیست و ششم حدیث باب الجنب و الغسل
شرح این باب بیان اقسام غسل است و در این باب دو حدیث است اول حدیث عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله
عليه السلام قال سمعته يقول الغسل من الجنابة و يوم الجمعة و العيدين و حين تحرم و حين تدخل
مكة و المدينة و يوم عرفة و يوم تزور البيت و حين تدخل الكعبة و في ليلة تسع عشرة

وَلَیْلَةِ اِحْدیٰ وَعِشْرینَ وَثَلٰثٍ وَعِشْرینَ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ وَمَنْ غَسَّلَ مَیِّتاً ترجمه روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلام که راوی گفت شنیدم از او میگفت غسل چهارده است اوّل غسل از جنابت و دوم غسل در روز جمعه سوم غسل
ماه رمضان چهارم غسل عید قربان پنجم غسل در وقتی که اراده احرام عمره یا احرام حج بکنی ششم غسل در وقتی که اراده دخول
مکه میکنی در اول دخول پیش از عود از منی هفتم غسل در وقتی که اراده دخول مدینه میکنی هشتم غسل در روز عرفه بفتح عین بی نقطه و فتح
را بی نقطه و فا یعنی نهم ذیحجه نهم غسل در روزی که اراده زیارت خانه میکنی مراد طواف کعبه است بعد از عود از منی در عید یعنی
که مراد اعم از آن و زیارت رسول و زیارت یکی از اوصیای رسول الله شده زیرا که هر یک ایشان خانه علم و رحمت الله تعالی است
چنانچه می آید در کتاب الطهره در حدیث اول باب لاینقطع من البیت و ما ینقطع به منها که باب نهم است و تعبیر از خانه کعبه بعد از این
بلفظ کعبه مؤید احتمال دوم است دهم وقتی که اراده دخول کعبه میکنی یازدهم در شب نوزدهم از ماه رمضان دوازدهم در شب بیست
و یکم از ماه رمضان سیزدهم در شب بیست و سیوم از ماه رمضان چهاردهم غسل کسی که تغسیل کرد میتی را و دست بر او زد
که بعض اغسال اینجا مذکور نیست مثل غسل توبه و مثل اغسالی که می آید در حدیث آینده و مثل الف لام الغسل برای عهد خارجیست مراد اغسالی
که مخاطب را در کار بشده و معهود بوده مخفی نماند که بنابر این عدم ذکر غسل حیض او ماه رمضان برای این نیست که آن عمده نیست چنانچه تحقیق
این می شود در شرح حدیث آینده دوم اصل سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنْ غُسْلِ الْجُمُعَةِ فَقالَ واجِبٌ فِی السَّفَرِ
وَالْحَضَرِ اِلّا اَنَّهُ رُخِّصَ لِلنِّساءِ فِی السَّفَرِ لِقِلَّةِ الْماءِ ترجمه پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از غسل جمعه گفت واجبست
در سفر و حضر مگر اینکه رخصت داده شده برای زنان در ترک آن در سفر برای کمی آب مخفی نماند که اطلاق واجب بر فعلی که ترک آن بعنوان اصرار
گناه کبیره باشد خواه بی اصرار نیز کبیره باشد و خواه نه موافق اصطلاح اصولیین و فقهاست و مراد بواجب اینجا فعلی است که ترک آن بی عذر
باعث استحقاق سرزنش شود مثل آنچه می آید در حدیث ششم باب بیست و هشتم خواه باعث استحقاق عذاب آخرت نشود اصلا و خواه
و بر هر تقدیر واجب مقابل مستحب و مکروه و حرام و مباح است و معنی کبیره و صغیره گذشت در کتاب الایمان والکفر در باب الکبائر و باب
الاصرار علی الذنب لغت واجب یعنی ثابت لازم است و آن قدر مشترک میان واجب اصطلاحی و سنت مؤکده است بیان این آنکه مستحب
سه مرتبه دارد اول ادنی دوم اوسط و آنرا سنت مینامند سیوم اعلی آنرا واجب مینامند و جمعی این حدیث را حمل بر واجب اصطلاحی
میکنند و این منافی ظاهر حدیث هم باب بیست و هشتم است سیم اصل وَقالَ غُسْلُ الْجَنابَةِ واجِبٌ وَغُسْلُ الْحائِضِ اِذا طَهُرَتْ
واجِبٌ وَغُسْلُ الْمُسْتَحاضَةِ واجِبٌ اِذَا احْتَشَتْ بِالْكُرْسُفِ فَجازَ الدَّمُ الْكُرْسُفَ فَعَلَیْها الْغُسْلُ لِكُلِّ
صَلاتَیْنِ وَلِلْفَجْرِ غُسْلٌ وَاِنْ لَمْ یَجُزِ الدَّمُ الْكُرْسُفَ فَعَلَیْهَا الْغُسْلُ كُلَّ یَوْمٍ مَرَّةً وَالْوُضُوءُ لِكُلِّ صَلاةٍ وَ
غُسْلُ النُّفَساءِ واجِبٌ وَغُسْلُ الْمَوْلُودِ واجِبٌ وَغُسْلُ الْمَیِّتِ واجِبٌ وَغُسْلُ الزِّیارَةِ واجِبٌ وَغُسْلُ
دُخُولِ الْبَیْتِ واجِبٌ وَغُسْلُ الْاِسْتِسْقاءِ واجِبٌ شرح و امام علیه السلام تتمه غسل ها را ذکر کرد اهل واجب یعنی که مذکور شد
گفت اول غسل جنابت ثابت لازم است مخفی نماند که واجب بودن بمعنی که مذکور شد منافات ندارد با اینکه فرض منصوص علیه
در قرآن باشد دوم و غسل زن حائض چون پاکیزه شده باشد بانقطاع حیض و ثابت لازم است سوم و غسل زنی که خون زرد آب
می بیند برای کوفتی ثابت لازم است بیان این آنکه اگر برداشته باشد پنبه را پس اگر گذشته باشد خون از پنبه و خرقه را آلوده
هیچ کرده باشد پس لازم است بران زن غسل برای هر دو نماز که وقت آنها متصل بیکدیگر باشد و وقت مشترک میان آنها باشد
مثل نماز ظهر و عصر و مثل شام و خفتن و واجب است براو برای نماز صبح یک غسل مخفی نماند که الفاظ جنس را الفعل و اخل است
اشعار باینکه اگر جمع کند دو نماز را یا در میان دو نماز خوش باین عنوان نیاید یک غسل کافی است و الا دو غسل میباید برای

هر نمازی غسلی

هر نمازی غسلی اگر در میان گذشته باشد خون از پنبه یعنی که احاطه میان پنبه کرده اما خرقه را آلوده نکرده پس واجب است بران
زن غسل در هر روزی یکبار خواه عادت غسل را برای نماز صبح قرار دهد و خواه برای غیر آن و واجب است براو وضو برای هر نمازی
اگر خون مذکور را یا کمتر از آنرا بعد از نماز سابق دیده باشد چهارم و غسل نفسا بضم نون و فتح فا و سین بی نقطه و الف ممدوده
یعنی زنی که در وقت زاییدن خون بیند ثابت لازم است بدانکه جمعی میگویند که مراد خون بعد از ظهور جزئی از ولد است
و بعضی میگویند اعم از آن و از مقارن است و موافق این می آید در کتاب الحیض در حدیث سیوم باب چهاردهم که باب النفساء
تطهر است و بعضی میگویند اعم از آنها و از مقدم است و جمعی میگویند زادن عبارت از خروج مضغه و ما بعد آنست و بعضی میگویند
خروج علقه و نطفه که علامت شروع در استعداد فرزند در آن باشد داخل زادن است و بعضی مخالفان زادن بی خون را نیز
موجب غسل میشمرند پنجم و ششم و غسل آدمی در وقت ولادت و غسل او در وقت وفات او ثابت لازم است بر دیگران مخفی نماند
که در بعض نسخ واجب اینجا مکرر است و بنابر ترک آن شعار بکمال مناسبت میشود چنانچه گویا که هر دو یک غسل است هفتم و غسل زیارت
ثابت لازم است بیان این گذشت در شرح حدیث سابق هشتم و غسل اراده داخل شدن کعبه ثابت لازم است نهم و غسل طلب
باران در وقت [illegible] ان ثابت لازم است اصل وَغُسْلُ اَوَّلِ لَیْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ یُسْتَحَبُّ وَغُسْلُ لَیْلَةِ
اِحْدیٰ وَعِشْرینَ وَغُسْلُ لَیْلَةِ ثَلاثٍ وَعِشْرینَ سُنَّةٌ لاتَتْرُكْهُما فَاِنَّهُ یُرْجیٰ فی اِحْداهُنَّ لَیْلَةُ الْقَدْرِ وَغُسْلُ
یَوْمِ الْفِطْرِ وَغُسْلُ یَوْمِ الْاَضْحیٰ سُنَّةٌ لا اُحِبُّ تَرْكَهُما وَغُسْلُ الْاِسْتِخارَةِ یُسْتَحَبُّ الْعَمَلُ فی غُسْلِ الثَّلاثِ اللَّیالی
مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ لَیْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ وَاِحْدیٰ وَعِشْرینَ وَثَلاثٍ وَعِشْرینَ شرح ذکر غسل لیله تسع عشره نشده برای
باینکه در آن شب اصابت امیرالمؤمنین علیه السلام شده و در ذکرش طبع مؤمن کراهتی دارد ولیکن منع لیست و لهذا در مرجع ضمیر لاتترکهما
و احداهن بغسل است و ما در شرح بنابر آنچه مشهور است میکنیم و میگوییم در اینجا امام علیه السلام هفت قسم دیگر غسل را ذکر کرده است
فانه یرجی فی احداهن لیلة القدر مبنی بر جهل بخصوص لیلة القدر نیست زیرا که محالست که امام زمان که نزول ملائکه و روح در آن شب
بر او باشد برای تحدیث آن شب را نداند و گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب چهل و یکم که باب فی شأن انا انزلناه فی
لیلة القدر و تفسیرها است و در کتاب فضل القرآن در حدیث ششم باب النوادر که لیلة القدر شب بیست و سیوم است مخفی نماند که آنرا
لیلة الجهنی مینامند چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث دوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است باعتبار آنکه رسول الله
برای مردی از قبیله جهینه فضل آن شب را گفته و در مثل مشهور شده که وعند جهینة الخبر الیقین پس مقصود از این عبارت اینست
که این سه شب بیکدیگر مربوطند و عبادت در شب تمهید مقدمه ثالث است چنانچه اگر در یکی از آن دو عبادت مقبول شده
البته توفیق ادراک فضیلت شب قدر میشود پس گویا که هر یکی از آن دو نیز شب قدر است غسل الاستخاره مبتدا است یستحب
خبر مبتدا است یستحب الفضل العمل برای عهد خارجیست و اشارت بنمازهای مقرره در شبهای مذکوره است العمل منصوب بقراءت
بتقدیر ادرک العمل فی برای تعلیل است و مراد اینست که بسبب غسل فضیلت اعمال آن شبها در یابد یعنی هفت غسل از غیر مرتبه اعلی است
اول و غسل شب اول از ماه رمضان مستحب است دوم و سیوم و چهارم و غسل شب نوزدهم و غسل شب بیست و یکم و غسل شب بیست و
سیوم طریقت رسول علیه السلام و اوصیای او و شیعه ایشانست ترک مکن آن سنت را زیرا که امید داشته می شود در یکی
از آن سه شب که شب قدر باشد پنجم و ششم و غسل روز عید ماه رمضان و غسل روز عید قربان نیز سنت است دوست نمیدارم
ترک آنرا هفتم و غسل استخاره مستحب است در یافت فضیلت عمل صالح را بوسیله غسل آن سه شب که مذکور شد از ماه رمضان که شب
نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم باشد اشارتست باینکه غسل این سه شب علامت التصدیق بجای شب قدر است بعد از رسول علیه السلام

ونزول ملائکه و روح در آن شب بر امام معصوم مفترض الطاعه از اهل بیت رسول علیهم السلام است باب بیست و هفتم اصل باب ما یجزی
الغسل منه اذا اجتمع شرح ما موصوله و عبارت از انواع غسل است الف لام الغسل برای عهد ذهنیست پس در حکم نکره است
من در منه برای تبعیض است و ظرف نعت الغسل است ضمیر منه و ضمیر مستتر در اجتمع راجع بما است یعنی این باب بیان انواع غسل است
که بیان میکند غسلی که از جمله آنها است چون متعدد و مجتمع شود و در این باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة قال اذا
اغتسلت بعد طلوع الفجر اجزاك غسلك ذلك للجنابة والجمعة وعرفة والنحر والحلق والذبح و
الزيارة واذا اجتمعت عليك حقوق اجزاك عنها غسل واحد قال ثم قال وكذلك المرأة يجزيها
غسل واحد لجنابتها واحرامها وجمعتها وغسلها من حيضها وعيدها شرح در بعض نسخ الحجامه بجای الجمعة است
و در بعض الجمعه بفتح حاء حطی و تشدید میم است و آن مصدر باب نصر است بمعنی قصد و حاجت از هر غسلی که اراده آن داشته باشد
یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است امام گفت چون غسل کردی بعد از طلوع صبح
صادق کافیست ترا آن غسل برای جنابت و جمعه اگر موافق جمعه افتد و عرفه نیز اگر نهم ذیحجه باشد و اگر دهم ذیحجه باشد کافی است برای
شکافتن سینه شتر برای قربان کردن و تراشیدن سر و بریدن حلق گاو و گوسفند و طواف زیارت و چون جمع شود بر تو چند
غسل که هر کدام حق باشد یعنی که بکار آمدنی شد و باید کرد اگر تنها باشد کافیست از جمیع آنها یک غسل زراره گفت که بعد از آن
امام گفت که همچنانست زن کافیست او را یک غسل برای جنابت او و احرام او و جمعه او و غسل او از حیض او و عید او دیگر ظاهر این
حدیث اینست که اگر کسی جنب شده و نداند که جنب است و غسل جمعه کند مثلا و آخر داند که جنب بوده حاجت بغسل دیگر ندارد با وجود
آنکه در نیت او نبوده و در بعض روایات اینست که اگر خواب واسطه شود میان غسل و فعلی مثل نحر و حلق و ذبح و زیارت اعاده غسل
می باید کرد دوم اصل عن احدهما علیهما السلام انه قال اذا اغتسل الجنب بعد طلوع الفجر اجزأ عنه ذلك الغسل
من كل غسل يلزمه في ذلك اليوم شرح تعدیه اجزا بعن اینجا بتضمین معنی اسقاط است و الا اجزا متعدیست ذلك الغسل مرفوع
فاعل است من برای تبعیض است و ظرف حال از فاعل است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام آنکه او گفت چون
غسل کرد جنب بعد از طلوع صبح صادق ساقط کرد از او آن غسل هر غسلی که آن غسل از جمله غسلهاست ساقط کرده که لازم است او را در آن
روز بیان این مثل سابق است باب بیست و هشتم اصل باب وجوب الغسل يوم الجمعة شرح الواجب اینجا عبارتست از قدر مشترک
میان سنت مؤکد و آنکه ترک آن بعنوان اصرار گناه کبیره باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم یعنی این باب
بیان ثابت لازم بودن غسل در روز جمعه است در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال
سألته عن الغسل يوم الجمعة فقال واجب على كل ذكر وانثى عبد او حر شرح عبد مجرور و انثی ذکر است
انثی مذکور نشده برای اختصار یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام گفت پرسیدم او را از غسل در روز جمعه که چه حال دارد گفت
ثابت لازم است بر هر مرد و زن که غلام باشد یا آزاد مراد وقتی است که میسر باشد چنانچه ظاهر میشود از احادیث آینده دوم اصل
سألت الرضا علیه السلام عن غسل يوم الجمعة فقال واجب على كل ذكر وانثى عبد او حر شرح این موافق سابق است
سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الغسل يوم الجمعة واجب على الرجال والنساء في الحضر وعلى
الرجال في السفر وليس على النساء في السفر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل روز جمعه ثابت
لازم است بر مردان و زنان در مجاورت و بر مردان در مسافرت و ثابت لازم نیست بر زنان در مسافرت چهارم اصل
وفي رواية اخرى انه رخص للنساء في السفر لقلة الماء شرح و در روایت دیگر از امام علیه السلام اینست که شان اینست که

رخصت داده شده

والجمعة / والحجامة

رخصت داده شده برای زنان در سفر برای کمی آب مراد اینست که رخصتی که در روایت سابقه است باعتبار غالب است
پس اگر آب بسیار باشد برای ایشان نیز در سفر غسل برای ایشان نیز ثابت لازم است در سفر پنجم اصل سألت ابا الحسن
الاول علیه السلام کیف صار غسل يوم الجمعة واجبا فقال ان الله تبارك وتعالى اتم صلاة الفريضة
بصلاة النافلة واتم صيام الفريضة بصيام النافلة واتم وضوء الفريضة بغسل يوم الجمعة
ما كان في ذلك من سهو او تقصير او نسيان شرح اضافه صلوة بالفریضه و نظایر آن از قبیل اضافه نوع بجنس است
زیرا که فریضه اعم از صلوة و غیر صلوة است و مراد بفریضه عبادتیست که مامور به در قرآن باشد و بر ترک آن عقابی باشد
و مراد بنافله عبادتیست که مامور به باشد بدون عقابی بر ترک آن اتمام فریضه بنافله مقدم بر فریضه میباشد چنانچه در نافله صبح
و نافله ظهر و نافله عصر و بمؤخر از فریضه میباشد چنانچه در نافله شام و عشاست و ظاهر حدیث آینده اینست که اتمام وضوء
بغسل جمعه از قبیل اول باشد ما در ما کان شرطیه غیر زمانیه است و ان اسم و نایب مناب جواب ان شرطیه است من برای تبعیض است و فاعل
کان ضمیر راجع بما است یا من اسم است بمعنی بعض و فاعل کان است السهو تبدیل چیزی بچیزی دیگر ندانسته التقصیر کوتاهی در ادای چیزی
بر وجه کامل مثل ترک توجه تام بدرگاه الهی در اثنای عبادت النسیان ترک چیزی ندانسته یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
که چگونه گردید غسل روز جمعه با وجود آنکه در اصل نافله است ثابت لازم است مانند اینکه فرض باشد پس امام گفت بدرستی که
تبارک و تعالی کامل کرد نماز را که از جمله فریضه است بنماز از جمله نافله و کامل کرد روزه را از جمله فریضه بروزه از جمله نافله و کامل کرد وضو را
از جمله فریضه بغسل روز جمعه آنچه شده باشد در آن نماز فریضه و روزه فریضه و وضوی فریضه از جمله سهو یا تقصیر یا فراموشی مراد اینست
که وجوب غسل جمعه از قبیل وجوب نوافل یومیه است در اینکه چون برای تلافی فریضه است تاکید تام در آن هست و ترک آن موجب
استحقاق سرزنش است چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده و لهذا اگر فوت شود قضا دارد مانند نوافل یومیه ششم اصل
كان امير المؤمنين عليه السلام اذا اراد ان يوبخ الرجل يقول والله لانت اعجز من التارك الغسل
يوم الجمعة وانه لا يزال في طهر الى الجمعة الاخرى شرح الغسل مفعول معمول است یا مجرور و مضاف الیه است با
لفظیه و او در وانه حالیه است انه بکسر همزه است و ضمیر راجع بغسل یوم الجمعه است یا راجع بمغتسل یوم الجمعه است که مفهوم است از
کلام و بنا بر اول فی طهر بمعنی اینست که در کسب طهارت برای فاعلش یا نسبت مجازیست و بنا بر ثانی فاعل آنست یعنی بود امیر المؤمنین
علیه السلام که چون میخواست که سرزنش کند مردی را میگفت بخدا قسم هر آینه تو ضعیف عقل تری از ترک کننده غسل در روز جمعه و حال
آنکه آن غسل در کار پاکیزگیست برای صاحبش تا جمعه دیگر هفتم اصل عن الحسين بن موسى عن امه وام احمد بن
موسى قالتا كنا مع ابي الحسن عليه السلام بالبادية ونحن نريد بغداد فقال لنا يوم الخميس اغتسلا
اليوم لغد يوم الجمعة فان الماء بها غدا قليل فاغتسلنا يوم الخميس ليوم الجمعة شرح روایتست از
حسین بن موسی ابن جعفر علیهم السلام از مادرش و از مادر احمد بن موسی که کنیز امام موسی کاظم علیه السلام بوده آن دو زن
گفتند بودیم با امام موسی کاظم علیه السلام در بیابان در حالی که ما اراده بغداد داشتیم پس گفت ما را در روز پنجشنبه که غسل کنید
امروز برای فردا که روز جمعه است چه بدرستی که آب در بیابان فردا کمست پس غسل کردیم در روز پنجشنبه برای روز جمعه
مخفی نماند که حقیقت قیاس مردان بر زنان و قیاس کمی اسباب دیگر غسل بر کمی آب چنانست که می آید در حدیث دهم باب
سی و هشتم والله اعلم هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا بد من غسل يوم الجمعة في السفر والحضر
فمن نسي فليعد من الغد شرح نسی صیغه ماضی معلوم معتل اللام از باب علم است فلیعد بصیغه امر غایب معتل العین از باب افعال است

مذکوران بجای قلیقض برای اشارت باینست که برای غسل جمعه نوشته می شود در روز جمعه یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت چهار است از غسل روز جمعه در سفر و حضر پس هر که فراموش کرد پس باید که اعاده کند در روز دیگر پس اینکه غسل جمعه حکم نوافل
پوشیده دارد در قضا گذشت در حدیث پنجم و جمع این حدیث حکم میکند باینکه قضای غسل جمعه بعد از شنبه خوب نیست والله اعلم
نهم اصل وَقَدْ رُوِيَ فِيهِ رُخْصَةٌ لِلْعَلِيلِ شرح و روایت کرده شده است در قضای روز شنبه رخصتی برای بیمار
یعنی که بر بیمار قضای غسل جمعه ثابت لازم نیست و بر دیگران ثابت لازم است باب صفة الغسل والوضوء
قبله وبعده والرجل يغتسل في مكان غير طيب وما يقال عند الغسل وتحويل الخاتم عند الغسل شرح این باب بیان کیفیت غسل
و بیان وضوی پیش از غسل و وضوی بعد از غسل و بیان مردی که غسل میکند در مکانی که نجس است و بیان آنچه گفته می شود
از دعا نزد غسل و بیان استحباب گردانیدن انگشتر از دستی بدستی دیگر نزد غسل است در این باب هفده حدیث است اول
اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن غسل الجنابة فقال تبدأ بكفيك فتغسلهما ثم
تغسل فرجك ثم تصب على رأسك ثلاثا ثم تصب على سائر جسدك مرتين فما جرى عليه الماء فقد
طهر شرح کف عبارت از دست متعارف است که از آستین بیرون میباشد و ساعد جزو آن نیست و می آید در کتاب الجنائز در
پنجم باب هجدهم که باب غسل الميت است که ثم اغسل يديه ثلاث مرات كما يغسل الانسان من الجنابة الى نصف الذراع و حکمت
جمع اینکه الی بمعنی مع باشد و ظرف متعلق بغسل باشد و خارج باشد از شبه به … اینجا عبارت از مجموعیست که گردن جزو آنست
یعنی ثلث غرف یا ثلث اکف است چنانچه صریح میشود در حدیث سیوم این باب و اشارتست باینکه شستن سر و گردن بکمتر
از مقدار سه مشت آب در غیر موضع ضرورت خوب نیست در غسل جنابت چنانچه می آید در حدیث آینده و جمعی از این حدیث
گفته اند که جمیع سر و گردن را اول باید شست و ترتیب عبارت از جدا کردن جانب راست از جانب چپ و رعایت ترتیب است
و جمعی گفته اند که این حدیث و حدیث سیوم دلالت میکند بر اینکه هر یک از جانب راست و جانب چپ را دو بار باید شست و ظاهر فما جرى
تا آخر اباء از این دارد والله اعلم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را
از کیفیت غسل جنابت پس گفت ابتدا میکنی بدو دست خود پس میشوئی آنها را بعد از آن میشوئی فرج خود را از منی بعد از آن
میریزی بر سر و گردن خود سه مشت آب بعد از آن آب میریزی بر باقی بدن خود دو بار اول جانب راست از بالا تا پایین و دوم
جانب چپ از بالا تا پایین پس آنچه از بدن که جاری شد بر آن آب پس بتحقیق پاک شد از حدث اشارتست به چند چیز اول اینکه آب
غسل میباید که بجمیع بدن بترتیبی که مذکور شد رسد و الا بعض بدن جنب و ناپاکیزه است و آن باعث بطلان نماز است دوم
اینکه تکرار شستن هیچ موضع از بدن در کار نیست دوم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال يفيض الجنب على رأسه
الماء ثلاثا لا يجزيه اقل من ذلك شرح ثلاثا حال الماء است و بمعنی ثلث اکف است لا یجزیه … بصیغه معلوم باب افعال است و ضمیر راجع بالماء است … و ضمیر راجع بالجنب است و حاصل هر دو یکی است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میریزد جنب بر سر و گردن خود آب را سه مشت جاری میکند آنرا اگر از تحقیق
سه مشت مراد اینست که جمیع سر و گردن بکمتر از سه مشت شسته نمی شود در غیر وقت ضرورت تنگی آب و سایر جهت قیاس بر اینست و
قیاس غیر جنب بر جنب چنانست که می آید در حدیث دهم باب سی و ششم سیوم اصل عن زرارة قال قلت كيف يغتسل
الجنب فقال ان لم يكن اصاب كفه شيء غمسها في الماء ثم بدأ بفرجه فانقاه بثلاث غرف ثم
صب على رأسه ثلاث اكف ثم صب على منكبه الايمن وعلى منكبه الايسر مرتين فما جرى عليه

الماء

الماء فقد اجزأه شرح منکب بفتح میم و کسر کاف و سکون نون … آنچه لفظ است در بعض نسخ بعد از الایمن مرتین است و بنا
برین که نباشد بیان ترتیب و مابعد آن همانست که گذشت در شرح حدیث اول مفاد این کلام و جواب تقدیم ایمن بر ایسر است
نظیر آنچه در آیت وضو بیان شد در شرح حدیث پنجم باب چهارم و دوم ضمیر مستتر در اجزاه راجع بمصدر جرى است و ضمیر منصوب
راجع بالماء است یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که امام را گفتم چگونه
غسل میکند جنب پس گفت اگر نبوده باشد که دریافته باشد دستش را نجاستی فرو میبرد آنرا در آب مراد آب قلیل است بعد از آن
ابتدا میکند بفرج خود پس میشوید آنرا از ابتدا سه مشت آب بعد از آن میریزد بر سر خود سه مشت آب یا سر و گردن آنکه شسته شود بعد از آن
میریزد بر دوش راست خود و بر دوش چپ خود دو بار یعنی که رعایت ترتیب کند اول جانب راست را میشوید و بعد از آن تمام
آن جانب چپ را میشوید پس هر موضعی که جاری شد بر آن آب خواه از سر و خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ پس بتحقیق آن
جاری شدن کافیست آن موضع را و احتیاج بتکرار آب برای آن موضع نیست چهارم اصل عن علي بن الحكم عن بعض اصحابنا
قال تقول في غسل الجمعة اللهم طهر قلبي من كل آفة تمحق بها ديني وتبطل عملي وتقول في غسل
الجنابة اللهم طهر قلبي وزك عملي وتقبل سعيي واجعل ما عندك خيرا لي شرح علي بن الحكم از اصحاب امام
محمد تقی علیه السلام است و تعبیر کرده از بعض اصحابنا برای شدت تقیه در زمان او پس ضمیر قال اولا راجع بعلی بن الحکم است و ثانیا
راجع بامام محمد تقی علیه السلام است و محتمل است که علی بن الحکم عبارت از تلمیذ ابن ابی عمیر باشد که ملاقات کرده بسیاری از اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلام را پس بعض اصحابنا عبارت از بعض اصحاب ابی عبد الله است و ضمیر قال اولا راجع ببعض اصحابنا است و ثانیا
راجع بابی عبد الله است اختلاف میان دعای غسل جمعه و غسل جنابت مشعر باینست که در زمان مظلومی ائمه حق خطر عظیم است در روز
جمعه برای شیعیان یا مسلمان زیرا که گاهی بعض محبان ریاست نماز جمعه ادعا میکنند و جمعی بضرورت تقیه ترک نماز ظهر کرده اقتدا
بایشان میکنند و بطلان عمل ایشان لازم می آید بنابر آیت سوره جمعه فاسعوا الى ذكر الله و بیان می شود در کتاب الصلوة در شرح بعض
احادیث باب وجوب الجمعة و علی کم تجب که باب شصت و هشتم است تمحق بصیغه مخاطب مضارع معلوم است تبطل بصیغه مخاطب …
یعنی روایتست از علی بن حکم از بعض یاران ما گفت که گفت میگویی در غسل جمعه که خداوندا پاکیزه کن دل مرا از هر آفتی که محو میکنی بآن
آفت دین مرا و باطل میکنی عمل مرا و میگویی در غسل جنابت که خداوندا پاکیزه کن دل مرا از هر آفتی که محو میکنی و خالص کن عمل مرا و قبول
کن سعی مرا و دین و بگردان آنچه نزد تست از ثواب آخرت بهتر برای من یعنی که چنین کن که رغبت من در ثواب آخرت
بهتر [illegible] باشد یعنی که آنقدر از دنیا
مرا که باعث غفلت از ثواب آخرت و عدم ادراک آن شود پنجم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا ارتمس الجنب
في الماء ارتماسة واحدة اجزأه ذلك من غسله شرح این بیان شد در شرح حدیث هشتم باب چهاردهم ششم اصل
عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال سألته عن المرأة عليها السوار والدملج في بعض
ذراعها لا تدري يجري الماء تحته ام لا كيف تصنع اذا توضأت او اغتسلت قال تحركه حتى يدخل الماء
تحته او تنزعه شرح السوار بکسر سین بی نقطه و تخفیف الف و راء بی نقطه دست برنجن الدملج بضم دال بی نقطه و سکون میم
و ضم و فتح لام و جیم بازوبندی که زنان عرب در بازوی برهنه خود میکنند في بعض ذراعها حال دملج است و ذکر این برای اینست
که جای معتاد دملج ذراع نیست اما گاهی در ان میباشد بسبب پایین آمدن و مانند آن یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش
موسی بن جعفر علیهما السلام گفت پرسیدم او را از زنی که بر اوست دست برنجن و زیور بازو بر حالی که در بعض ذراع اوست …

شنیده اند که آیا جاری میشود آب در زیر آن پایه چگونه میکند اگر وضو سازد یا غسل کند گفت حرکت میدهد آنرا تا داخل شود آب در
زیر آن اگر ممکن باشد یا بیرون میکند آن را حدیث وَعَنِ الْخَاتَمِ الضَّيِّقِ لَا يَدْرِي هَلْ يَجْرِي الْمَاءُ تَحْتَهُ إِذَا تَوَضَّأَ أَمْ لَا
كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ إِنْ عَلِمَ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَدْخُلُهُ فَلْيُخْرِجْهُ إِذَا تَوَضَّأَ شرح ان علم بتقدیر یصنع ما یصنع ان علم است [illegible]
بلکه برای تفریع است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از انگشتر تنگی که جنبش نمیدهند که آیا جاری میشود آب در زیر آن
چون وضو سازد یا نه چگونه میکند جنبش امام گفت که میکند آنچه را که میکند اگر دانند اینرا که آب داخل زیر آن نمیشود پس باید که
بیرون کند آنرا چون وضو سازد حدیث هفتم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَقَامَ فِي الْمَطَرِ
حَتَّى سَالَ عَلَى جَسَدِهِ أَيُجْزِيهِ ذَلِكَ مِنَ الْغُسْلِ قَالَ نَعَمْ شرح ظاهر معنی سال علی جسده اینست که این مانند غسل ارتماسی باشد
و سقوط ترتیب یا بر آنکه جریان آب در جزو اخیر بدنش بعد از انقطاع جریان آب از سایر اعضا نیست پس جمع میشود جریان
بر جمیع اعضا در آن واحد خصوصا با ملاحظه کافی بودن مثل الدهن در جریان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد
که برخورد او را جنابت پس ایستاد در باران تا آنکه روان شد باران بر بدن او آیا کافیست او را از غسل جنابت گفت
آری حدیث هشتم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرَ بَأْسًا أَنْ يَغْسِلَ الْجُنُبُ رَأْسَهُ غُدْوَةً
وَيَغْسِلَ سَائِرَ جَسَدِهِ عِنْدَ الصَّلَاةِ شرح غدوه بضم غین با نقطه و سکون دال بی نقطه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستی که علی علیه السلام ندید پروایی از آنکه شوید جنب سر خود را اول روز و شوید باقی بدن خود را نزد نماز ظهر [illegible] از ظاهر
این سه چیز مستنبط شده اول آنکه موالات شرط نیست در غسل جنابت دوم آنکه غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه واجب [illegible]
و الا تاخیر بعض اجزای آن تا وقت نماز خواه وقت نماز رسیده باشد و خواه نه جایز نمی بود زیرا که تاخیر جزو لازم دارد تاخیر کل را
سیوم آنکه پیش از وقت نماز شروع در طهارتی که شرط آنست میتوان کرد و الله اعلم حدیث نهم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَنِ اغْتَسَلَ مِنْ جَنَابَةٍ فَلَمْ يَغْسِلْ رَأْسَهُ ثُمَّ بَدَا لَهُ أَنْ يَغْسِلَ رَأْسَهُ لَمْ يَجِدْ بُدًّا مِنْ إِعَادَةِ الْغُسْلِ شرح
غسل بضم غین است و بفتح غین میتواند بود و حاصل هر دو یکیست و مراد اینست که نیت را اعاده میکند و شستن جانب راست و جانب چپ
نیز اعاده میکند برای رعایت ترتیب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که غسل کرد از جنابت پس نشست [illegible] سر
خود را اول مرتبه بتوهم ضرری بعد از آن ظاهر شد او را آنکه شوید سر خود را بنا بر ظهور عدم ضرر نیافت چاره از اعاده غسل
حدیث دهم سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ أَيَغْسِلُ رِجْلَيْهِ بَعْدَ الْغُسْلِ فَقَالَ إِنْ كَانَ
يَغْتَسِلُ فِي مَكَانٍ يَسِيلُ الْمَاءُ عَلَى رِجْلَيْهِ فَلَا عَلَيْهِ أَنْ لَا يَغْسِلَهُمَا وَإِنْ كَانَ يَغْتَسِلُ فِي مَكَانٍ يَسْتَنْقِعُ
رِجْلَاهُ فِي الْمَاءِ فَلْيَغْسِلْهُمَا شرح بعد الغسل بفتح غین با نقطه است و مراد بعد از شستن دو پاست و حاصل جواب اینست
که شستن دو پا دو صورت دارد اول آنکه بسیلان آب غسل بر آنها باشد بر ترتیب پس پای راست پیش از پای چپ شسته شده
باشد دوم آنکه بعد از شستن دو پا در آب باشد که در مکان غسل ایستاده و آن پیش از شستن سر واقع شده و در صورت
اول احتیاج بتکرار شستن پاها نیست و در صورت دوم احتیاج بتکرار هست برای آنکه ترتیب بعمل آید یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که غسل میکند از جنابت آیا میشوید پاهای خود را بعد از شستن آنها پس امام گفت اگر غسل میکرده
باشد در مکانی که روان میشود آب بالای پاها بر پاهای او بر ترتیب پس پروایی نیست بر او از آنکه نشوید علیحده پاهای خود را
و اگر غسل میکرده باشد در مکانی که فرو میرود پاهای او در آب پس باید که بشوید پاها را بر ترتیب حدیث یازدهم عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَغْتَسِلُ فِي الْكَنِيفِ الَّذِي يُبَالُ فِيهِ وَعَلَيَّ نَعْلٌ سِنْدِيَّةٌ

و بعد از شستن پا هم

فقال

فَقَالَ إِنْ كَانَ الْمَاءُ الَّذِي يَسِيلُ مِنْ جَسَدِكَ يُصِيبُ أَسْفَلَ قَدَمَيْكَ فَلَا تَغْسِلْ قَدَمَيْكَ شرح سندیه بکسر سین
بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه از مواضع هندست و نعل آنجا از چوب میباشد و هر کدام دو پایه دارد تا از زمین
بلند باشد و آبی که در زمین باشد ملاقات پا نکند یعنی روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
گفتم او را اگر قربانت شوم غسل میکنم در بیت الخلایی که بول کرده میشود در آن و بر منست نعل سندی تا آن بول ملاقات پایین
آید پاهای خود را علیحده باید شست بعد از شستن بالا یا نه پس امام گفت اگر آبی که روان میشود از بدن تو بر میخورد به پایین
قدمهای تو ترا کفایت میکند از قدمها بر ترتیب آب [illegible] آنها رسد پس مشو قدمهای خود را علیحده یعنی احتیاج بشستن نیست حدیث دوازدهم
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْوُضُوءُ بَعْدَ الْغُسْلِ بِدْعَةٌ شرح ظاهر این حدیث اینست که غسل مطلقا مسقط
وضوی بعد از آنست اگر چه حدث اصغر نشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که وضو بعد از غسل بدعت و
شریعت حدیث سیزدهم عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ غُسْلٍ قَبْلَهُ وُضُوءٌ إِلَّا غُسْلَ الْجَنَابَةِ
وَرُوِيَ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْغُسْلِ فِيهِ وُضُوءٌ إِلَّا غُسْلَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ قَبْلَهُ وُضُوءًا وَرُوِيَ أَيُّ وُضُوءٍ
أَطْهَرُ مِنَ الْغُسْلِ شرح قبله وضوء یعنی است که قبل از هر غسل وضو راجح است خواه مستحب خواه واجب و این منافات ندارد
با آنکه وضو بعد از غسل بدعت باشد چنانچه گذشت در سابق و روی در اول و دوم بصیغه معلوم است و ضمیر راجع برجل است و آن
کلام ابن ابی عمیر است فیه وضوء یعنی مع وضوء واجب علی ذی الحدث الاصغر است پس منافی سابق نیست و وضو یعنی وضو واجب بر ذی الحدث
الاصغر است ای وضوء استفهام انکاریست اطهر افعل تفضیل است و اسناد مجازیست و مراد اینست که وضو بعد از غسل بدعت است
چنانچه گذشت یعنی روایت است از محمد بن ابی عمیر از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر غسلی پیش از آن وضوییست راجح
مگر غسل جنابت و روایت کرده آنمرد از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه شان اینست که نیست چیزی از غسل در آن وضویی واجب
مگر غسل روز جمعه پس بدرستی که پیش از آن وضویی واجبست و روایت کرده آنمرد از امام جعفر صادق علیه السلام که کدام وضو پاکتر است
از غسل حدیث چهاردهم سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَاتَمِ إِذَا اغْتَسَلْتُ قَالَ حَوِّلْهُ مِنْ مَكَانِهِ وَقَالَ فِي الْوُضُوءِ تُدِيرُهُ
فَإِنْ نَسِيتَ حَتَّى تَقُومَ فِي الصَّلَاةِ فَلَا آمُرُكَ أَنْ تُعِيدَ الصَّلَاةَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از انگشتر چون
غسل کنم گفت بگردان آنرا از جای خود یعنی که در وقت شستن جانب راست در دست چپ کن و در وقت شستن جانب
چپ در دست راست کن و گفت در وضو دور میدهی انگشتر را [illegible] و احتیاج بتحویل از جایی بجایی نیست فرق اینست
که چون عضوی که محل انگشتر است وسیعتر از عضویست که محل وضو است پس غسل محل غفلت از تحریک انگشتر است بخلاف وضو و اگر
فراموش کنی تحویل را یا اداره را تا وقتی که ایستی بنماز پس امر نمیکنم ترا باینکه اعاده کنی نماز را از مفهوم این مستنبط شده که
اگر پیش از شروع در نماز باشد اعاده لازم است و اگر بعد از آن باشد بنا بر ظاهر میتوان گذاشت که تخلیل و تحویل آب بزیر انگشتر
رسیده خواهد بود حدیث پانزدهم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اغْتَسَلَ أَبِي مِنَ الْجَنَابَةِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ أَبْقَيْتَ لُمْعَةً
فِي ظَهْرِكَ لَمْ يُصِبْهَا الْمَاءُ فَقَالَ لَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَّ ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللُّمْعَةَ بِيَدِهِ شرح اللمعه بضم لام و سکون میم
و عین بی نقطه پاره ای [illegible] است ضمیر کان راجع بمصدر ابقیت است علیک یعنی ضرر علیک است و اگر ما برای استفهام انکاری
باشد ضمیر کان راجع بما باشد ظاهر خواهد بود در نفی قائل از امثال این قول [illegible] مسح منافات ندارد با غلط قائل در آن قول
زیرا که برای تسلی او میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل کرد پدرم از جنابت پس گفته شد او را
بتحقیق باقی گذاشتی پاره [illegible] در پشت خود که در نیافته آنرا آب پس پدرم گفت [illegible] آن باکی [illegible] و بال بر تو اگر ساکت

جنشدی بعد از ان مسح کرد آن پاره را بدست خود شانزدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تنقض المرأة شعرها
إذا اغتسلت من الجنابة شرح النقض بفتح نون وسکون قاف وضاد با نقطه مصدر باب نصر از هم واکردن موی بافته
وریسمان تابیده ومانند آنها یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت وا نمیکند زن موی خود را چون غسل کند از جنابت
یعنی که لازم نیست واکردن موی بافته حکم جمعی میگویند که ظاهر الحدیث این است که شستن موی واجب نیست بلکه واجب شستن ته موی است و
بن این محل منع و خلاف ظاهر حدیث آینده است و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی در کتاب حبل المتین در شرح الحدیث با خوانه
گفته که استفاد بعضهم منه عدم وجوب ایصال الماء الی الشعر نفسه ولا دلالة للحدیث علی ذلک اذ لا یلزم من عدم وجوب نقضه عدم وجوب
غسله والحق ان القول بعدم وجوب غسل مطلق الشعر هو المعروف بین الاصحاب وربما یستدل علیه بکلیة زرارة الذی تمس وجوب غسل
ما جرى علیه الماء من سائر الجسد وانت خبیر بان ظاهر صحیحة حجر بن زائدة عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ترک شعرة من الجنابة متعمدا فهو فی النار
یعطی خلاف ذلک وقد روی الاصحاب مرسلا عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال تحت کل شعرة جنابة فبلوا الشعر وانقوا البشرة وحملها
الشهید فی الذکری علی الحدیثین علی ما اذا توقفت التخلیل علی ایصال الماء الی الشعرة وعلی الندب اخری وهو کما تری والحق انه ان
تحقق الاجماع علی عدم وجوب غسل الشعر فذاک والا فاثبات هذا الحکم مجرد ذلک مشکل من الکل والله اعلم هفدهم حدیث سألت اباعبد الله
علیه السلام عما تصنع النساء فی الشعر والقرون فقال لم تکن هذه المشطة انما کن یجمعنه ثم وصف
اربعة امکنة ثم قال یبالغن فی الغسل شرح اموصوله عما تصنع عبارتست از تولیت الشعر والقرون عطف تفسیر است
القرون بضم قاف وراء بی نقطه جمع قرن بفتح قاف وسکون راء یعنی دسته بافته از موی سر و قصه از قرن یعنی بفتح المشطة
بکسر میم وسکون شین با نقطه وطاء بی نقطه نوعی از آرایش سر زنان بعد از شانه کردن آن هذه المشطة عبارتست از قرون که
مذکور شد واز آنچه می آید در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع که باب غسل الحایض وما یجزیها من الماء است که ان النساء الیوم احدثن
مشطا تعمد احداهن الی القرامل من الصوف تفعلها الماشطة تصنعه مع الشعر ثم تحشوه بالریاحین ثم تجعل علیه خرقة رقیقة ثم تخیطه بمسلة ثم تجعلها فی رأسها ثم تصیبها الجنابة تا آخر اربعة امکنة عبارتست از مواضع قرون حادثه در سر زنان ومیتواند بود که عبارت از مواضع
جمع مو باشد که بیشتر بوده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه میکنند زنان در موها بافتها جواب گفت در زمان
رسول علیه السلام نبود این قسم شانه کی جز این نبود که جمع میکردند زنان موی خود را پس شته که گشودن آن آسان باشد پس از نقش بلندان
امام علیه السلام وصف کرد چهار جا از سر را که قرون حادثه در آنها ساخته میشود بعد از ان امام علیه السلام در جواب سوال گفت مبالغه
میکنند زنان در شستن آن قرون حادثه باب ما یوجب الغسل علی الرجل والمرأة شرح این باب بیان حرمت
که باعث وجوب غسل جنابت میشود بر مرد وزن در این باب شش حدیث است اول حدیث عن محمد بن مسلم عن احدهما
علیهما السلام قال سألته متی یجب الغسل علی الرجل والمرأة فقال اذا ادخله فقد وجب الغسل والمهر والرجم شرح
ضمیر منصوب در ادخله راجع باسم کرات وآن حشفه است و او خال است عبارتست از التقاء ختانین موافق حدیث دوم وسوم باب و
وآنچه می آید در کتاب الطلاق در بعض احادیث باب حد ولیکه باب ما یوجب المهر کلاهما است ومیتواند بود که راجع بذکر باشد و اوراش
مانند دخال میل در مکحله باشد وآن غایب کردن بهمه میل است پس ادخال مرد دکه یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را که چه وقت واجب میشود غسل جنابت بر مرد وزن پس امام گفت چون داخل کرد ذکر
در فرج زن پس تحقیق واجب شد غسل بر هر دو وجمیع مهر بر مرد وسنگسار کردن هر که ام ازمرد وزن که زنا کرده باشد ومحصن باشد دوم
حدیث سألت الرضا علیه السلام عن الرجل یجامع المرأة قریبا من الفرج فلا ینزلان متی یجب الغسل فقال اذا

التقى الختانان

التقى الختانان فقد وجب الغسل فقلت التقاء الختانين هو غيبوبة الحشفة قال نعم شرح الختان بکسر خاء با نقطه
وتخفیف تاء دو نقطه در بالا استنگاه مرد وزن یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند با زن در نزدیکی فرج
پس انزال منی نمیکنند یعنی لذت جماع را در نمی یابند چه وقت واجب میشود غسل بر ایشان پس گفت چون ملاقات کرد استنگاه مرد
استنگاه زن پس تحقیق واجب شد غسل بر هر یک از مرد وزن پس گفتم که ملاقات دو استنگاه عبارت از غایب شدن سر ذکر است
تا استنگاه گفت آری اشارتست باینکه اگر ملاقات آنها بمحض اشتباه پهلوی ذکر بر ظاهر فرج باشد باعث وجوب غسل نیست سیوم حدیث
سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل یصیب الجاریة البکر لا یفضي الیها ولا ینزل علیها أعلیها غسل وإن
کانت لیست ببکر ثم اصابها ولم یفض الیها أعلیها غسل قال اذا وقع الختان علی الختان فقد وجب
الغسل البکر وغیر البکر شرح البکر مبتداست وغیر البکر معطوف بر آنست وخبر مبتدا محذوفست بتقدیر سواء یعنی
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که در می یابد کنیز بکر را بر حالی که داخل نمیکند ذکر را در فرج او بروشی که بکارت زایل شود
وانزال منی بر آن کنیز نمیکند بلکه بعد از ان با زن خود آنچه باعث غسل است بجا می آورد آیا بر ان کنیز غسل واجبست یا نه واگر آن کنیز
بکر نباشد بعد از ان در یافته باشد آن کنیز را او داخل نکرده باشد ذکر خود را در فرج او بروشی که اگر بکارت میبود هر آینه زایل میشده
باشد آیا بر ان کنیز غسل واجبست امام گفت چون فرود آمد استنگاه مرد بر استنگاه زن چنانچه بیان شد در حدیث دوم پس تحقیق
واجب شد غسل بر ان کنیز بکر وغیر بکر برابر هستند در این حکم چهارم حدیث سألت اباعبد الله علیه السلام عن المفخذ علیه
غسل قال نعم اذا انزل شرح مفخذ بفاء وخاء با نقطه وذال با نقطه بصیغه اسم فاعل از تفخیذ است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از کسی که ذکر خود را در میان ران زن میمالد آیا واجب میشود بر او غسل گفت آری بشرط اینکه انزال منی کند پنجم حدیث سألت
الرضا علیه السلام عن الرجل یلمس فرج جاریته حتی تنزل الماء من غیر ان یباشرها یعبث بها بیده حتی
تنزل قال اذا انزلت من شهوة فعلیها الغسل شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که دست میرساند بفرج کنیز
خود را تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند بی آنکه جماع کند آن مرد با آن کنیز بیان این آنکه بازی میکند با آن کنیز بدست خود تا آنکه
آن کنیز انزال آب میکند امام گفت اگر آن کنیز انزال آب کرد از روی شهوت ولذت چنانچه در جماع متعارف میباشد
پس واجبست بران کنیز غسل و اگر از روی شهوت نیست پس آن آب منی نیست وغسل ندارد ششم حدیث سألت الرضا
علیه السلام عن الرجل یجامع المرأة فیما دون الفرج وتنزل المرأة علیها غسل قال نعم شرح دون بمعنی نزد
میباشد وبمعنی غیر میباشد وبنا بر دوم مراد و برست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند با زن در جای
نزدیک فرج است وزن انزال منی میکند آیا بر ان زن غسل واجبست گفت آری هفتم حدیث سألت ابا الحسن علیه السلام عن
المرأة تعانق زوجها من خلفه فتحرک علی ظهره فتأتیها الشهوة فتنزل الماء علیها الغسل أو لا
یجب علیها الغسل قال اذا جاءتها الشهوة فانزلت الماء وجب علیها الغسل شرح پرسیدم امام رضا
از زنی که بغل میگیرد شوهر خود را از جانب پشت شوهر پس آن زن می جنبد بر پشت شوهر پس می آید آن زن را لذت وذوق متعارف
پس آن زن انزال آب میکند آیا بران زن واجبست غسل یا واجب نمی شود بران زن غسل امام گفت اگر آمد آن زن را لذت
وذوق متعارف در جماع پس فرو ریخت آب را واجب شد بران زن غسل زیرا که آن آب منی است هشتم حدیث عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا اتی الرجل المرأة فی دبرها فلم ینزل فلا غسل علیهما وان انزل فعلیه
الغسل ولا غسل علیها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون آمد مرد نزد زن در نشست آن زن پس

آمیزد و انزال منی نکرد پس غسل بر آن مرد و زن و اگر آمیزد و انزال منی کرد پس واجب است بر آن مرد غسل و نیست غسل بر آن زن
بدانکه سید مرتضی رحمه الله و تابعان او امثال این حدیث را تاویل میکنند و حمل بر صورت عدم غیبوبت حشفه میکنند و نقل اجماع
بسیط بر وجوب غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر زن میکنند و مع هذا وجوب غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر مذکر را اثبات
میکنند باجماع مرکب دعوی آنکه هر که در اول قایل است بوجوب غسل در دوم نیز قایل است و هر که در اول قایل نیست در دوم نیز
قایل نیست و این اعتراف است بوقوع خلاف در اول و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب عدة الاصول گفته که سید مرتضی را
اوایل اعتقاد این بوده که هرگاه قول مشهور شود و مخالف ظاهر نشود مجمع علیه میشود و آخر از این اعتقاد برگشته مخفی نماند که ما
نتوانستیم مشخص کرد از تصانیف اهل علم که نزد جمعی که تجویز حکم از روی ظن و اجتهاد و بر روی ظن نمیکنند اجماع چه معنی و چه فایده
و نزد جمعی که تجویز حکم باجتهاد و بر روی ظن میکنند اجماع است چگونه معلوم میشود بلکه چگونه مظنون میشود خصوصا آنکه چنین نیز اهل
مراوبات باشند و از هر که پرسیدیم و مصر بر اظهار دانش بود بر چون و را رسیدیم نمیدانست و لا علاج گفتیم چنین است
که میگویی **باب سی و یکم اصل باب احتلام الرجل والمراة شرح** این باب بیان جنب شدن مرد و زن است در خواب و در این باب
هشت حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یری فی المنام حتی یجد الشهوة
فهو یری انه قد احتلم فاذا استیقظ لم یر فی ثوبه الماء و لا فی جسده قال لیس علیه الغسل
و قال کان علی علیه السلام یقول انما الغسل من الماء الاکبر فاذا رای فی منامه و لم یر الماء الاکبر
فلیس علیه غسل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می بیند جماع را در خواب تا آنکه می یابد لذت
جماع را پس او گمان میکند که او بتحقیق جنب شده در خواب پس چون بیدار شد ندید در جامه خود منی را و نه در بدن خود
امام گفت واجب نیست بر او غسل و گفت امام که علی علیه السلام میگفت جز این نیست که غسل جنابت در صورت خواب آب
بزرگتر است مراد منی است که از مذی و ودی بزرگتر است باعتبار اینکه آن ماده فرزند است بخلاف آنها پس اگر دید در خواب
جماع را و ندید آب بزرگتر را پس واجب نیست بر او غسل **دوم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن رجل احتلم فلما انتبه وجد بللا قلیلا قال لیس بشیء الا ان یکون مریضا فعلیه الغسل
شرح روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که در خواب دید که کاری
کرد پس وقتی که بیدار شد یافت تری را که بعد از بیدار شدن می بیند و پیشتر اصلا نیامده بوده پس امام گفت نیست آن
تری چیزی باین معنی که آن منی نیست مگر آنکه آن مرد بیمار باشد پس در این صورت بر اوست غسل جنابت **سیوم اصل** عن زرارة
قال اذا کنت مریضا فاصابتک شهوة فانه ربما کان هو الدافق لکنه یجیء مجیئا ضعیفا
لیس له قوة لمکان مرضک ساعة بعد ساعة قلیلا قلیلا فاغتسل منه **شرح** حدیث ... بجای است ساقط
بجای است **یعنی** روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که امام گفت چون باشی بیمار
پس برسد ترا لذت جماع در بیداری یا در خواب پس بدرستی که آبی که می آید بسا که آن آب جهنده باشد لیکن آن می آید
آمدنی ضعیف که نیست آن آمدن را قوت برای بودن بیماری تو در ساعتی بعد از ساعتی آهسته آهسته پس غسل کن
بسبب آن آب که چون شهوت با آن هست آب منی است **چهارم اصل** عن ابن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام الرجل یری فی المنام و یجد الشهوة فیستیقظ و ینظر فلا یجد شیئا ثم یمکث بعد
فیخرج قال ان کان مریضا فلیغتسل و ان لم یکن مریضا فلا شیء علیه قال فقلت له فما فرق

مابینهما

مابینهما فقال لان الرجل اذا کان صحیحا جاء الماء بدفقة بقوة و اذا کان مریضا لم یجیء الا بعد
شرح ما در اول استفهامیه است فرق بصیغه ماضی معلوم باب نصر است ما در دوم موصوله و مفعول فرق است و عبارت است از
ربط بینهما منصوب است بظرفیت و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و میتواند بود که فرق بسکون را مرفوع و مضاف الیه باشد و ما در دوم
زایده باشد و بینهما مجرور و مضاف الیه فرق باشد مثل لا سیما زید بدفقة بباء حرف جر برای سببیت و کسر دال و سکون
فا و قاف دفقه مصدر نوعی باب نصر و ضرب است الدفق بفتح دال و سکون فا ریختن آب و ظرف مستقر حال الماء است و مراد اینست که
دفقی است که متعاقب شد بقوة بباء حرف جر برای مصاحبت و ضم قاف و تشدید واو حال بعد از حال است و در بعض نسخ بجای با
واو است **یعنی** روایت است از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی جماع را می بیند در خواب و می یابد
لذت جماع را پس بیدار میشود و نظر میکند در جامه و بدن خود پس نمی یابد چیزی از اثر منی را بعد از آن درنگ میکند بعد از مدتی پس
بیرون می آید آب امام گفت اگر باشد بیمار پس باید که غسل کند برای وجدان شهوت و اگر نباشد بیمار پس هیچ چیز بر او نیست ابن ابی
یعفور گفت پس گفتم امام را که پس چه چیز جدا کرده ربطی را که میان بیمار و غیر بیمار است یعنی که این فرق برای چیست پس گفت امام
اینکه مرد چون باشد صحیح می آید آب منی بر حالی که بسبب نوعی از تند ریختن آب است بر حالی که با قوت است و چون باشد بیمار نمی آید
مگر بعد از مدتی **پنجم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المراة تری فی المنام ما یری
الرجل قال اذا انزلت فعلیها الغسل و ان لم تنزل فلیس علیها الغسل **شرح** روایت است از عبید الله بن علی حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که می بیند در خواب آنچه را که می بیند مرد یعنی که می بیند لذت جماع
امام گفت چون انزال آب منی کرد پس واجب است بر او غسل و اگر انزال نکرد پس نیست بر او غسل **ششم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن المراة تری ان الرجل یجامعها فی المنام فی فرجها حتی تنزل قال تغتسل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از زنی که می بیند که مرد جماع میکند او را در خواب در فرج او تا آنکه انزال منی میکند بعد از یافتن لذت جماع گفت
غسل جنابت میکند **هفتم اصل** و فی روایة اخری قال علیها غسل و لکن لا تحدثوهن بهذا فیتخذنه علة **شرح**
و در روایتی دیگر از امام علیه السلام اینست که گفت واجب است بر آن زن غسل و لیکن چون احتلامات در میان زنان نادر است خبر مکنید ایشان را
این حکم پیش از آنکه بر ایشان آید و خود سوال کنند از حکم آن زیرا که آن خبر دادن شما را برای خود علتی بهانه ای می سازند و احتلامات
کم میشود در ایشان **هشتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل ینام و لم یر فی نومه انه احتلم
فیجد فی ثوبه و علی فخذه الماء هل علیه غسل قال نعم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که میخوابد و ندید در خواب خود این را که او جنب در خواب شده باشد پس بعد از بیداری می یابد در جامه خود و بر ران خود
منی را آیا بر او غسل هست گفت آری **باب سی و دوم اصل باب الرجل و المراة یغتسلان من الجنابة ثم یخرج منهما**
الشیء بعد الغسل شرح این باب بیان حکم مرد و زن است که غسل میکنند از جنابت بعد از آن بیرون می آید از ایشان چیزی بعد
از غسل و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
رجل اجنب فاغتسل قبل ان یبول فخرج منه شیء قال یعید الغسل قلت فالمراة یخرج منها بعد
الغسل قال لا تعید قلت فما فرق ما بینهما قال لان ما یخرج من المراة انما هو من ماء الرجل **شرح**
بیان اعراب فما فرق ما بینهما شد در شرح حدیث چهارم باب سابق **یعنی** روایت است از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که جنب شد بانزال منی پس غسل کرد پیش از آنکه بول کند پس بیرون آمد از او چیزی

امام گفت اعاده میکند غسل را گفتم پس زنی که جنب شده بجماع و انزال منی بیرون می آید از او چیزی بعد از غسل جنابت امام گفت
اعاده نمیکند غسل را گفتم چه چیز جدا کرد ربطی را که میان مرد و زن است باین معنی که این فرق برای چیست گفت برای اینکه آنچه بیرون
می آید از زن جز این نیست که آن از آب مرد است غالبا یا دائما دوم حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سئل عن الرجل یغتسل ثم یجد بعد ذلک بللا وقد کان بال قبل ان یغتسل قال ان کان
بال قبل الغسل فلا یعید الغسل شرح روایت است از عبید الله بن علی حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
که امام پرسیده شد از مردی که غسل میکند بعد از آن می یابد تری را که بیرون می آید از او بعد از غسل و بتحقیق بول کرده بود
پیش از آنکه غسل کند امام گفت اگر بول کرده بود پیش از غسل پس اعاده نمیکند غسل را سیوم حدیث سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن المرأة تغتسل من الجنابة ثم ترى نطفة الرجل بعد ذلک هل علیها غسل قال لا شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که غسل میکند از جنابت بعد از آن می بیند آب منی مرد را که از آن زن
بیرون می آید بعد از غسل آیا بر آن زن واجبست غسل جنابت گفت نه چهارم حدیث عن سماعة قال سألته عن الرجل
یجنب ثم یغتسل قبل ان یبول فیجد بللا بعد ما یغتسل قال یعید الغسل وان کان بال قبل
ان یغتسل فلا یعید غسله ولکن یتوضأ ویستنجی شرح روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم را
از مردی که جنب شود بانزال منی بعد از آن غسل میکند پیش از آنکه بول کند پس می یابد تری را که بیرون می آید از او بعد
از آنکه غسل میکند امام گفت اعاده میکند غسل را و اگر بول کرده باشد پیش از آنکه غسل کند پس اعاده نمیکند غسل خود را ولیکن
وضو میسازد و استنجا میکند مخفی نماند که مراد صورتیست که استبرا نکرده باشد و بنا بر این اگر بران یا جاء مثلا رسیده باشد
آنرا می شوید باب سی و سیوم اصل باب الجنب یأکل ویشرب ویقرأ ویدخل المسجد ویختضب ویدهن ویطلی ویحتجم شرح
واو هر جا بمعنی او است یدّهن بتشدید دال مفتوحه بصیغه مضارع باب افتعال است یطّلی بتشدید طاء مفتوحه نیز از باب افتعال است
یعنی این بابیست در بیان حکم جنب است که چیزی خورد یا آشامد یا قرائت قرآن کند یا داخل مسجد شود یا حنا بر دست گذارد یا رنگ کند
یا روغن بر خود مالد یا نوره بر خود مالد یا حجامت کند در این باب سیزده حدیث است اول حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال
الجنب اذا اراد ان یأکل ویشرب غسل یده وتمضمض وغسل وجهه وأکل وشرب شرح روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام گفت جنب چون اراده خوردن و آشامیدن کند میشوید دست خود را و در دهن خود را و میشوید
روی خود را و بخورد و می آشامد دوم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب یأکل ویقرأ ویذکر الله
ما شاء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنب که آیا بخورد و می آشامد و قرائت قرآن میکند گفت آری بخورد
و می آشامد و قرائت قرآن می کند و ذکر الله تعالی میکند چندانکه خواسته باشد سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال للجنب ان یمشی فی المساجد کلها ولا یجلس فیها الا المسجد الحرام ومسجد الرسول صلی الله علیه
وآله شرح و یجلس مرفوع و جمله حالیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جایز است جنب را اینکه راه رود در
مساجد همگی و نشیند در آنها مگر مسجد صاحب حرمت که در مکه است و مسجد رسول صلی الله علیه وآله که در مدینه است که در
آنها راه رفتن یا نشستن نیز جایز نیست چهارم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب یجلس فی المساجد
قال لا ولکن یمرّ فیها کلها الا المسجد الحرام ومسجد الرسول صلی الله علیه وآله شرح مضمون این موافق
سابق است پنجم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عمن قرأ فی المصحف وهو علی غیر وضوء قال لا بأس

ویشرب ویقرأ قال نعم یأکل ویشرب

ولا یمس الکتاب

ولا یمس الکتاب شرح لا یمس بصیغه مضارع غایب باب علم بفتح سین است اگر لا ناهیه باشد و بضم سین است اگر لا نافیه باشد
و خبر بمعنی انشاء باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که قرائت قرآن کرد از روی مصحف بر حالی که وضو نداشت
گفت آری پروایی نیست و باید که دست نگذارد خط مصحف را خواه عدم وضوی بجنابت باشد و خواه بغیر آن ششم حدیث قلت
لابی عبد الله علیه السلام الجنب یدهن ثم یغتسل قال لا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را جنب روغن بر خود
میمالد بعد از آن غسل میکند گفت نه یعنی که این خوب نیست بلکه می باید که اول غسل کند تا آب بر بدن خوب جاری شود بعد از آن
روغن بر بدن مالد هفتم حدیث قلت للرضا علیه السلام الرجل یجنب فیصیب جسده ورأسه الخلوق والطیب
والشیء اللکد مثل علک الروم والطراز وما اشبهه فیغتسل فاذا فرغ وجد شیئا قد بقی فی جسده
من اثر الخلوق والطیب وغیره قال لا بأس شرح فیصیب بضم یاء دو نقطه در پایین و یاء یک نقطه بصیغه
معلوم باب افعال ماخوذ است از صاب الشیء مثل قال بمعنی نزل ضمیر مستتر راجع برجل است جسده منصوب و مفعول اول است الخلوق بفتح خاء با نقطه
و ضم لام و سکون واو و قاف منصوب مفعول دوم است و آن قسمی از طیب است که آنرا از اقسام طیب جمع میکنند و زعفران در وی و آنرا اجزاء
بفتح عین و کسر آن مینامند و بعضی میگویند هر یک از خلوق و عبیر نام زعفران است الطیب بکسر طاء و سکون یاء آنچه بوی خوش دارد و مراد اینجا
مشک است اللکد بفتح لام و کسر کاف و بکسر لام و سکون کاف و دال بی نقطه بصیغه صفت مشبهه باب علم چسبنده العلک بکسر عین بی نقطه
و سکون لام صمغ صنوبر و مانند آن که در وقت خاییدن آنرا میخایند و اگر بکاری چسبید بشستن بالکلیه برطرف نمیشود الطراز بکسر طاء بی نقطه
و راء بی نقطه و الف و زاء با نقطه معرب طراز است از چیزی سیاه که مخلوط بمشک میکنند و بر پیشانی دختران میچسبانند و بکحل
علم جامه است و آن مجرور بعطف بر علک و منصوب بعطف بر خلوق میتواند بود ضمیر اشبهه راجع بطراز است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام
مردی جنب میشود پس میرسد بدن او را و سر او را اثر خلوق و بوی خوش و چیز چسبنده مثل مصطکی روم و طراز و آنچه مانند آنست پس غسل
میکند پس چون فارغ شد یافت چیزی را که بتحقیق باقیمانده در بدن او از اثر عبیر خلوق و غیر آن گفت پروایی نیست مراد باثر آنها
چیزیست که مانع رسیدن آب ببشره نیست یا بشستن برطرف نمیشود بلکه بمرور ایام برطرف میشود غالبا والله اعلم هشتم حدیث
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب والحائض یتناولان من المسجد المتاع یکون فیه قال نعم ولکن
لا یضعان فی المسجد شیئا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنب و حائض که آیا بر میدارند از مسجد متاعی را
که می باشد از ایشان در مسجد گفت آری ولیکن نمیگذارند در مسجد چیزی را بیان وجه این می آید در باب سیم کتاب الحیض نهم حدیث
عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال لا بأس ان یختضب الجنب ویجنب المختضب ویطلی بالنورة شرح ضمیر مستتر
در یطلی راجع بجنب است باء بالنوره برای آلت است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پروایی نیست باینکه رنگ کند
محاسن خود را جنب و باینکه جنب شود کسی که رنگ بر محاسن خود گذاشته و باینکه جنب بر خود نوره مالد دهم حدیث وروی ایضا
ان المختضب لا یجنب حتی یأخذ الخضاب مأخذه واما فی اول الخضاب فلا شرح و روایت شد نیز این اشعار
باینست که توهم منافات میان سابق و این می شود اما منافات ندارد زیرا که سابق برای نفی حرمت است و این برای اثبات
کراهت در بعض صورت الخضاب بکسر خاء آنچه بآن رنگ کرده می شود چیزی مأخذ بفتح میم و سکون همزه و فتح خاء مصدر میمی مفعول
و مفعول مطلق است یا اسم مکان و مفعول فیه یا مفعول به است ذکر و اما آخر اشعار بتفاوت در کراهت است میان اول و وسط یعنی
و روایت کرده شده نیز اینکه صاحب خضاب جنب نمی شود تا وقتی که اثر کند خضاب قوی که مطلوب است از آن و اما در اول خضاب پس
اصلا خوب نیست یازدهم حدیث عن سماعة قال سألته عن الرجل یجنب ثم یرید النوم قال ان احبّ ان یتوضأ

وما اشبه ذلک

فَلْيَغْتَسِلْ وَالْغُسْلُ أَحَبُّ إِلَيَّ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ وَإِنْ هُوَ نَامَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ وَلَمْ يَغْتَسِلْ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ شرح مراد بوضوء اینجا آنست که مذکور می‌شود در حدیث سیزدهم این باب یا آنست که مذکور شد در حدیث اول
و بعضی حمل بر وضوی اصطلاحی میکنند ان شاء الله برای اشعار بدغدغه وضع است که می‌آید در حدیث سیزدهم این باب یعنی
روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که جنب می‌شود و بعد از آن اراده خواب میکند گفت اگر خواهد
ابا نداشته باشد که دست و رو بشوید و مضمضه کند پس باید که کند و غسل کردن پیش از خواب بهتر است سوی من یعنی که من آنرا
بران میکنم و فاضلترست از آن وضوء و اگر او خواهید و وضوء و غسل نکرد این نیست براو حرجی اگر خواسته باشد الله دوازدهم
حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَحْتَجِمَ الرَّجُلُ وَهُوَ جُنُبٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت پروائی نیست بآنکه حجامت کند مرد بر حالی که جنب باشد سیزدهم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ
يَخْتَضِبَ الرَّجُلُ وَيُجْنِبَ وَهُوَ مُخْتَضِبٌ وَلَا بَأْسَ أَنْ يَتَنَوَّرَ الْجُنُبُ وَيَحْتَجِمَ وَيَذْبَحَ وَلَا يَذُوقُ شَيْئاً
حَتَّى يَغْسِلَ يَدَيْهِ وَيَتَمَضْمَضَ فَإِنَّهُ يُخَافُ مِنْهُ الْوَضَحُ شرح واو در و یجنب برای عطف انتحالست پس تقدیر وان
یجنب نیست و هو حال فاعل یجنب است و مقصود اینست که پروائی نیست بآنکه مرد خضاب کرده جنب شود و پیش ازین
بتفصیلی که گذشت در شرح حدیث دهم این باب یخاف بصیغه مجهولست ضمیر منه راجع بذوق مذکور در ضمن لا یذوق است
یا راجع بشیء است الوضح بفتح واو و فتح ضاد با نقطه و حاء بی نقطه سفیدی برص و بهق سفیده مذکور شد در حدیث پنجم باب پنجم
و آن مرفوع و نایب فاعل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروائی نیست بآنکه خضاب کند مرد بر حالی که جنب شود
بر حالی که صاحب خضاب باشد و پروائی نیست بآنکه نوره بر خود مالد جنب و حجامت کند و ذبح گاو و گوسفند و مانند آنها کند
و نچشد جنب چیزی را تا وقتی که بشوید دو دست خود را و مضمضه کند چه بدرستی که از آن چشیدن خوف که سفیدی است باب
سی و چهارم اصل باب الجنب يعرق في الثوب ويصيبه ثوبه وهو رطب شرح یعرق از باب علم است جسده منصوب است
مرفوع است و او حالیه است ضمیر هو راجع بثوب است یعنی این باب بیان جنب است که عرق میکند در جامه یا برخورد بدن او را
جامه او بر حالی که جامه او ترست و در این باب شش حدیث است اول حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْجُنُبِ يَعْرَقُ
فِي ثَوْبِهِ أَوْ يَغْتَسِلُ فَيُعَانِقُ امْرَأَتَهُ وَيُضَاجِعُهَا وَهِيَ حَائِضٌ أَوْ جُنُبٌ فَيُصِيبُ جَسَدَهُ مِنْ عَرَقِهَا قَالَ
هَذَا كُلُّهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ شرح جسده منصوب است من در من عرقها اسم است بمعنی بعض و فاعل است و مراد عرق بیرون آمده از موضع
نجس بدن اوست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنب که عرق میکند در جامه خود یا غسل میکند پس بغل میگیرد زن خود را
و در بغل او میخوابد بر حالی که آن زن حائض است یا جنب است پس برخورد بدن او را بعض عرق آن زن امام گفت اینها همه چیزی نیست
آن عرقها را و باین معنی که هیچکدام آنها باعث سرایت نجاست نمی‌شود اما در صورتی که موضع عرق نجس نباشد ظاهر است و اما در صورتی
که نجس باشد باعتبار آنست که ملاقات نجس تا که باعث سرایت نجاست نمی‌شود و الله اعلم دوم حدیث قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
يُصِيبُنِي السَّمَاءُ وَعَلَيَّ ثَوْبٌ فَتَبُلُّهُ وَأَنَا جُنُبٌ فَيُصِيبُ بَعْضَ مَا أَصَابَ جَسَدِي مِنَ الْمَنِيِّ أَفَأُصَلِّي فِيهِ
قَالَ نَعَمْ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که برمیخورد مرا باران و بر من جامه است پس تر میکند آنرا بر حالی که من جنبم
پس برخورد آن جامه تر بعض منی را که برخورده جسد مرا آیا پس نماز میکنم در آن جامه گفت آری نماز میکنی در آن جامه بدانکه
این نظیر آنست که بیان شد در شرح حدیث دهم باب ... پس اگر مطلق است منافات ندارد ظاهرا با نجاست جامه اگر ترشح باشد
و اگر عام است چنانچه ظاهر جواب در حدیث آینده است منافات با آن دارد و ظاهرا مخصص معلوم نمی‌شود و الله اعلم سیوم حدیث عَنْ عَلِيِّ

و مانند آنها و فرق میان برص و بهق ...

بن ابی حمزة

بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ أَجْنَبَ فِي ثَوْبِهِ فَيَعْرَقُ فِيهِ فَقَالَ مَا أَرَى بِهِ
بَأْساً قِيلَ إِنَّهُ يَعْرَقُ حَتَّى لَوْ شَاءَ أَنْ يَعْصِرَهُ عَصَرَهُ قَالَ فَقَطَّبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي وَجْهِ الرَّجُلِ
وَقَالَ إِنْ أَبَيْتُمْ فَشَيْءٌ مِنْ مَاءٍ فَانْضِحْهُ بِهِ شرح قطب بقاف و طاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب
تفعیل است شیء مرفوع و مبتدا است و خبرش محذوفست بتقدیر کاف انضح بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است
و ضمیر منصوب راجع بثوب است اگر فی ثوبه ظرف مستقر و حال فاعل مستتر در اجنب باشد و مقصود سوال از سرایت نجاست از جامه
ببدن باشد یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام و من حاضر بودم از مردی که جنب شده
بر حالی که در جامه بود پس عرق میکند پیش از شستن بدن خود در آن جامه که پاک بود آیا آن جامه نجس می‌شود یا نه پس امام گفت نمی‌بینم
بآن پروائی پس گفته شد که بدرستی که او عرق میکند تا بحدی که اگر خواسته باشد که افشرد جامه را می‌افشرد و آب آن بیرون می‌آید
پس ترش روئی کرد امام جعفر صادق علیه السلام در روی آن مرد و گفت اگر طبع شما ابا کرد از آن پس چیزی از آب برای دفع کراهت
طبع کافیست پس بپاش آن جامه را بآن آب بدانکه ترش روئی کردن امام علیه السلام اشعارست بآنکه آن مرد از جاهلی بوده که در آن
زمان امثال ایشان بسیار است در آب ... و در اجتناب از حرام در مال و معاصی دیگر سستند و باکی
حاجت باین سوال نبود و آنچه گفته شد در جواب ... بود زیرا که ترک استفصال با وجود احتمال مفید عموم است و بنا
بر این ظاهر امثال این جواب اینست که عام باشد و الله اعلم چهارم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَا يُجْنِبُ الثَّوْبُ
الرَّجُلَ وَلَا يُجْنِبُ الرَّجُلُ الثَّوْبَ شرح جنابت اینجا بمعنی قذر مشترک میان منی و نجاست منی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت نجس نمیکند بنجاست منی جامه که در آن منی باشد مرد را بعرق و باران و مانند آنها و نجس نمیکند بنجاست منی مردی که
او منی باشد جامه را بعرق و مانند آن پنجم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الثَّوْبِ يَكُونُ فِيهِ الْجَنَابَةُ فَتُصِيبُنِي
السَّمَاءُ حَتَّى يَبْتَلَّ عَلَيَّ قَالَ لَا بَأْسَ شرح مراد بجنابت اینجا منی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جامه که بوده باشد
در آن منی پس برخورد مرا باران تا آنکه تر می‌شود بر بدن من گفت پروائی نیست ششم حدیث قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
الرَّجُلُ يَبُولُ وَهُوَ جُنُبٌ ثُمَّ يَسْتَنْجِي فَيُصِيبُ ثَوْبُهُ جَسَدَهُ وَهُوَ رَطْبٌ قَالَ لَا بَأْسَ شرح ثوبه مرفوع و فاعل است
و او حالیه است ضمیر هو راجع بثوب است رطب یعنی بنابرینست که آب استنجا پاک است و جامه او از آن تر شده و بموضعی از بدن او که منی
برخورده و پاکی آب استنجا گذشت در حدیث پنجم باب نهم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بول میکند و او جنب است بعد از آن
خود را میشوید پس برمیخورد جامه او بدن او را بر حالی که جامه او ترست گفت نیست پروائی باب سی و پنجم اصل باب المني والمذي
يصيبان الثوب والجسد شرح مناسبت میان منی و مذی اینست که منی بعد از وقوع شهوت و لذت می‌آید و مذی بفتح میم و سکون ذال
با نقطه بعد از ملاعبه و تصور شهوت می‌آید یعنی این باب بیان حکم منی و مذی است که برخورد آنها جامه و بدن را و در این باب شش
حدیث است اول حدیث عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَنِيِّ يُصِيبُ الثَّوْبَ
قَالَ إِنْ عَرَفْتَ مَكَانَهُ فَاغْسِلْهُ وَإِنْ خَفِيَ عَلَيْكَ مَكَانُهُ فَاغْسِلْهُ كُلَّهُ شرح روایتست از عبد الله بن ابی یعفور
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حکم منی که برخورد جامه را گفت اگر شناختی جای آنرا که آیا
در این شق جامه است یا در این نصف جامه است پس بشو آنرا و اگر مشتبه بالکلیه باشد بر تو جای آن پس بشو جمیع جامه را الله اعلم دوم
حدیث قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَمَرْتُ الْجَارِيَةَ فَتَغْسِلُ ثَوْبِي مِنَ الْمَنِيِّ فَلَا تُبَالِغُ غَسْلَهُ فَأُصَلِّي فِيهِ
فَإِذَا هُوَ يَابِسٌ قَالَ أَعِدْ صَلَاتَكَ أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ غَسَلْتَ أَنْتَ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ شرح بلغ بمعنی رسیدن است

از جهت ... اگر فی ثوبه ظرف لغو متعلق باجنب باشد و مقصود سوال از سرایت نجاست ...

و آن متعدی بنفس میشود و مبالغه اگر بمعنی ضد تقصیر است متعدی بفی میشود و اگر بمعنی بلوغ بعنوان تفحص است متعدی بنفس میشود و جا بجا
ابخاست بخیر غسله و ضمیر فیه و ضمیر هو راجع بمنی است و میتواند بود که راجع بثوب باشد و فاعل هر دو یکی است یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که او امر میکند کنیز را پس میشوید جامه مرا بسبب منی که ملاقی آن شده پس نمیرسد بشستن آن منی بانحوی که جائی دیگر را میشوید باطله
پس نماز میکنم در آن منی پس گاه آن منی خشک است بانحوی که معلوم می شود که کنیز غلط کرده و جای دیگر را شسته گفت اعاده کن نماز خود را
آگاه باش بدرستی که تو اگر شسته می بودی خود را و این غلط را میکردی نمی بود بر تو چیزی از اعاده نماز بدانکه ظاهر این است که اعتماد
بر کنیز در شستن منی جایز است و شاید که ذکر کنیز و منی بعنوان مثال باشد و نظیر این است افطار در ماه رمضان بعد از طلوع صبح باعتماد
بر قول غلط کنیز که گوید که صبح نشده و با اعتماد بر تفحص غلط خود زیرا که در اول قضای روزه لازم است بخلاف دوم چنانچه آنچه می آید در
کتاب الصیام در حدیث سیوم باب من اکل او شرب و هو شاک فی الفجر او بعد طلوعه **سیوم حدیث** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ
الْمَنِيِّ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ اغْسِلِ الثَّوْبَ كُلَّهُ إِذَا خَفِيَ عَلَيْكَ مَكَانُهُ قَلِيلاً كَانَ أَوْ كَثِيراً **شرح** مضمون این حدیث
مثل این باب است قلیلا خبر کان است و ضمیر کان راجع بمکانه یا راجع بمنی است **چهارم حدیث** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا احْتَلَمَ الرَّجُلُ فَأَصَابَ ثَوْبَهُ شَيْءٌ فَلْيَغْسِلِ الَّذِي أَصَابَهُ وَإِنْ ظَنَّ أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْءٌ وَلَمْ يَسْتَيْقِنْ
وَلَمْ يَرَ مَكَانَهُ فَلْيَنْضِحْهُ بِالْمَاءِ وَإِنِ اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَلَمْ يَرَ مَكَانَهُ فَلْيَغْسِلْ ثَوْبَهُ كُلَّهُ فَإِنَّهُ
أَحْسَنُ **شرح** لم یستیقن بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال بتقدیر لم یستیقن الاصابه است و مراد این است که بعد از حصول ظن بهم
فکر کرده در احوال یقین برای خود حاصل نکرده باصابت لم یر بفتح یا مضارع و فتح را بصیغه مضارع غایب معلوم
الیقین مثل اللام باب منع است و مراد این است که بعد از آنکه بفکر در احوال حاصل نشد او را یقین نظر کرده در جامه تا بدیدن یقین
حاصل کند و آن نیز نشد النضح بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و حا بی نقطه مصدر باب ضرب پاشیدن فرق میان نضح و غسل این است
که در نضح آب بجمیع اجزا نرسد و در غسل برسد احسن مبالغات ندارد با وجوب موافق آیت سوره نسا فردوه الی الله و الرسول
ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت سه مسئله را **اول** چون
محتلم شود مرد پس رسد بجامه او از آن منی پس باید که بشوید آنچه را که منی دریافته آنرا مراد این صورت است که دریافتن مکان یقینی باشد **دوم** و اگر
ظن کرد این را که شان این است که دریافته جامه را چیزی از منی و یقین نکرد دریافتن را و ندید مکان منی را پس باید که نضح کند جمیع آن جامه را
بآب بر سبیل استحباب **سیوم** و اگر یقین کرد این را که شان این است که بتحقیق دریافته منی آن جامه را و ندید مکان آنرا پس باید که
بشوید جمیع جامه خود را چه بدرستی که آن شستن بهتر است **ششم حدیث** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا تَرَى فِي
الْمَذْيِ وُضُوءاً وَلَا غَسْلاً مَا أَصَابَ الثَّوْبَ مِنْهُ إِلَّا فِي الْمَاءِ الْأَكْبَرِ **شرح** وضوء بضم واو بمعنی شستن بدانست که آن لفظ
مشترک است میان سه فرد اول آنچه در ازاله نجاست و چرکین میباشد دوم وضوی اصطلاحی که در آیت سوره مائده است
که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم تا آخر سیوم غسل پیش فی که بعد از جنابت و مانند آن می باشد غسلا بفتح غین است
منصوبست محلا و معطوف غسلا است و ضمیر مستتر در اصاب راجع بما موصوله است و الثوب مفعول اصاب است و ضمیر منه راجع بمذی است
برای استثنا آمده متصل است و متعلق است بهر دو جمله و مستثنی منه المذی است و میتواند بود که برای استثنا منقطع باشد و بنابر اول
فی بمعنی مع است مثل فرح علی قومه فی زینته و بنابر دوم برای ظرفیت است الماء الاکبر عبارت از منی است **یعنی** شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت که نمی بینیم ما اهل بیت رسول علیهم السلام در مذی وضوئی و نه شستن آنچه برخورد جامه را از جمله مذی مگر مذیی
که با منی باشد **باب سی و ششم اصل باب البول یصیب الثوب او الجسد شرح** این باب حکم بولست که برخورد جامه را یا بدن

پنجم حدیث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَذْيِ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ **شرح** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مذی که برخورد جامه را گفت نیست باکی

و در این باب ده حدیث است **اول حدیث** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الْجَسَدَ قَالَ صُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ
مَرَّتَيْنِ فَإِنَّمَا هُوَ مَاءٌ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ مَرَّتَيْنِ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيِّ
يَبُولُ عَلَى الثَّوْبِ قَالَ تَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ قَلِيلاً ثُمَّ تَعْصِرُهُ **شرح** فرق میان غسل چیزی و صب آب بر چیزی این است که غسل
فشردن معتبر است بخلاف دوم **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سه مسئله **اول** از بول آدمی بزرگ که برخورد به بدن گفت
بریز بر آن آب را دو بار پس بدرستی که آن بول آب است یعنی که چرکی نیست تا احتیاج بدست مالیدن
داشته باشد چنانچه گذشت در حدیث نهم باب سیزدهم **دوم** و پرسیدم او را از جامه که برخورد آنرا بول آدمی بزرگ گفت بشو
آنرا دو بار یعنی که بار که ام فشردن باشد **سیوم** و پرسیدم او را از طفل شیرخواره که شروع در خوردن طعام کرده که بول کند
بر جامه گفت میریزی بر آن آب را اندکی بعد از آن میفشری آنرا یعنی که در اینجا شستن با فشردن کافی است بخلاف
مسئله دوم که در آنجا دو شستن می باید مخفی نماند که حمل صبی بر شروع کرده در طعام شد بقرینه آنچه می آید در حدیث ششم این باب
و ظاهر آن این است که اگر شروع در طعام نکرده باشد فشردن در کار نیست **دوم حدیث** قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الطِّنْفِسَةُ وَالْفِرَاشُ
يُصِيبُهُمَا الْبَوْلُ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِمَا وَهُوَ ثَخِينٌ كَثِيرُ الْحَشْوِ قَالَ يُغْسَلُ مَا ظَهَرَ مِنْهُ فِي وَجْهِهِ **شرح** الطنفسه بفتح و ضم
و کسر طا بی نقطه و سکون نون و موافقت فا با طا و کسر طا و فتح فا و کسر سین بی نقطه لغت ثالثه است از پشم که پرزدار باشد مثل
قالی الفراش بکسر فا خوابگاه مثل توشک یصیبهما البول الخ یعنی است که بول خوابیده و عمق فراش را میرود و طنفسه پرسیده ضمیر هو راجع
بفراش است ثخین بفتح تا سه نقطه و کسر خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین بمعنی غلیظ است کثیر الحشو صفت ثخین است یغسل
بصیغه مجهول باب ضرب است ضمیر منه راجع بفراش است ضمیر فی وجهه راجع بولست و وجه بمعنی طریق است و مراد این است که آب که
می شود بر بالای فراش تا حدی که رسد بهر جائی که بول رسیده از جمله فراش و طنفسه **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را قالی و توشک
میخورد آنها را بول چگونه باید که کرده شود با آنها و حال آنکه توشک گنده است بسیار در وست گفت شسته می شود آنچه ظاهر شده
از آن در راه بول **سیوم حدیث** سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ فَيَنْفُذُ إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ
وَعَنِ الْفَرْوِ وَمَا فِيهِ مِنَ الْحَشْوِ قَالَ اغْسِلْ مَا أَصَابَ مِنْهُ وَمَسَّ الْجَانِبَ الْآخَرَ فَإِنْ أَصَبْتَ مَسَّ شَيْءٍ
مِنْهُ فَاغْسِلْهُ وَإِلَّا فَانْضَحْهُ بِالْمَاءِ **شرح** ینفذ بنون و فا و ذال با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الجانب الآخر
در اول و دوم عبارت از جای دیگر است که در تحت جامه اول است الفرو بفتح فا و سکون را بی نقطه و واو جبه پرپنبه که آستینهای
آن کوتاه باشد و آنرا لباده می نامند ما در ما اصاب عبارت از بول است و ضمیر مستتر در اصاب راجع بما است و مفعول اصاب
محذوف است بتقدیر اصاب الثوب و من در منه تبعیضیه است و ضمیر راجع ببول است یا عبارت از جزء ثوب است و ضمیر مستتر در
اصاب راجع ببول است و عاید با ضمیر منصوب محذوف است بتقدیر اصابه و من تبعیضیه است و ضمیر راجع بثوب است یا عبارت از جانب
و ضمیر مستتر در اصاب راجع ببول است و من ابتدائیه است و ضمیر راجع بما است مس در اول بفتح و ضم میم و تشدید سین بی نقطه بصیغه
امر مخاطب باب علم یا نصر است و در دوم بفتح میم مصدر است و مضاف بفاعل است شیء عبارت از بولست و من تبعیضیه است و ضمیر
راجع ببولست **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جامه که برخورد آنرا بول پس گذر میکند تا جانب دیگر و پرسیدم از
لباده پرپنبه و آنچه در آن است از درون کنده که بول برخورد آنرا گفت در هر دو صورت بشو آنچه را که بجامه رسیده از جمله
بول و در صورت دوم دست بکش بر جانب دیگر لباده پس اگر برخوردی ملاقات چیزی از بول را در آن جانب پس بشو
آن جانب را نیز و اگر برنخوردی پس بپاش آن جانب را آب **چهارم حدیث** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبُولُ فَلَا أُصِيبُ

الماء وقد اصاب يدي شيء من البول فامسحه بالحائط والتراب ثم تعرق يدي فامسح وجهي او بعض
جسدي او تصيب ثوبي قال لا بأس به شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بول میکنم پس نمی یابم آبی را که آن
استنجا کنم بر حالی که تحقیق رسیده باشد دست مرا چیزی از بول پس میمالم آن بول دست را بدیوار و خاک پس بعد از ان عرق
میکند دست من پس میمالم بر روی خود یا بعضی بدن خود یا آن دست عرق دار بر میخورد جامه مرا امام گفت نیست در [illegible] آن
باکی یعنی که سرایت نمیکند نجاست از دست بمواضع ملاقات بجز عرق دست نهم اصل فی کتاب سماعة قال سألته ابی
عبد الله علیه السلام ان اصاب الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح الصلوة فیه حتی تغسله شرح در کتاب
سماعه است با اسناد [illegible] آنرا تا امام جعفر صادق علیه السلام اینکه اگر برخورد جامه را چیزی از بول گربه پس درست نیست نماز در آن
جامه تا وقتی که شوئی آن جامه را دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن بول الصبی قال تصب علیه الماء
فان کان قد اکل فاغسله غسلا والغلام والجاریة فی ذلک شرع شرح [illegible] شین با نقطه و سکون [illegible]
[illegible] یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بول طفل شیرخواره
که شروع در خوردن طعام نکرده گفت میریزی بران آب و حاجت بفشردن نیست پس اگر تحقیق خورده باشد طعام را پس بشو آنرا
شستنی باینمعنی که فشردن نیز میباید چنانچه گذشت در مسئلهٔ سیوم حدیث اول این باب و پسر و دختر در آنچه مذکور شد برابر
بی تفاوت [illegible] چون ... [illegible]
و حدیث اول این باب ظاهر میشود که بول [illegible] اول بول آدمی که از شیر [illegible] شده و آن چون بجامه رسد [illegible]
با فشردن [illegible] دوم بول شیرخواره که شروع در خوردن طعام کرده و آن چون بجامه رسد [illegible] سیوم
بول شیرخواره که شروع در خوردن طعام نکرده و آن چون بجامه رسد [illegible] یازدهم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام انی اغدو الی السوق فاحتاج الی البول ولیس عندی ماء ثم اتمسح واتنشف
بیدی ثم امسحها بالحائط وبالارض ثم احك جسدی بعد ذلك قال لا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را اینکه من اول روز میروم سوی بازار پس محتاج میشوم سوی بول کردن و نیست نزد من آبی بعد از آنکه بول میکنم چیزی
بر خود میمالم و بری میشوم [illegible] آب را از خود بدست خود بعد از ان میمالم دست خود را بدیوار و بزمین تا خشک شود بعد از ان [illegible]
خود را بعد از آنچه گفتم امام گفت پروائی نیست دوازدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ادخل الخلاء وفی یدی
خاتم فیه اسم من اسماء الله تعالی قال لا ولا تجامع فیه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا داخل شوم بیت
الخلاء در حالی که در دست من انگشتری باشد که در ان نامی از نامهای الله تعالی نقش شده باشد گفت نه و جماع مکن با آن انگشتر
سیزدهم اصل وروی ایضا انه اذا اراد ان یستنجی من الخلاء فلیحوله من الید التی یستنجی بها شرح وروی
ایضا اشعار بانست که این منافی سابق نیست [illegible] منافی نیست بدو وجه اول اینکه نهی در اول تنزیهی و برای کراهت باشد
دوم اینکه امر بتحویل در دوم منافات با حرمت دخول با آن ندارد خواه فراموش کرده باشد و خواه عمدا مشروع کرده باشد
من بمعنی فی است و خلا بمعنی بیت الخلاء است یا من برای ابتدا و مجاز است و خلا بمعنی نجاست آدمی است یعنی روایت
شده نیز از امام علیه السلام که آنرا که آن انگشتر را با خود به بیت الخلا برده چون اراده استنجا در بیت الخلا کند پس باید بگرداند
از دستی که استنجا آن میکند اگر در ان باشد باب سی و هفتم اصل باب ابوال الدواب وارواثها شرح الدواب
جمع دابه آنچه حرکت کند بر روی زمین از حیوانات و غالب شده در آنچه [illegible] فایده آن [illegible] از جمله حیوانات [illegible]

شرح سنور گربه

و استر و دراز گوش است و مراد اینجا معنی اول است بقرینه ذکر حدیث هشتم و نهم این باب پس ذکر ارواثها از قبیل مجاز است
زیرا که آن در فضلهٔ حیوان غیر صاحب سم مستعمل نمی شود و مکرر ماء و ذکر حدیث هفتم درین باب بتقریب است باعتبار آنست
آب بینی دابه بول دابه والله اعلم یعنی این باب بیان بولهای انواع چرندگان و سرگینهای آنهاست در این باب ده
حدیث است اول اصل عن زرارة انهما قالا لا تغسل ثوبك من بول شیء یؤکل لحمه شرح روایتست از زراره
اینکه امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که مشو جامه خود را از بول چیزی که در متعارف خورده میشود گوشت آن
مثل گوسفند و گاو و شتر بخلاف اسب و استر و دراز گوش زیرا که اگر چه جایز باشد خوردن گوشت آنها اما متعارف نیست مراد از نهی
از شستن آنها بقصد ازاله نجاست است نه بقصد ازاله چرک بقرینه حدیث آینده دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن البان الابل والغنم والبقر وابوالها ولحومها فقال لا توضأ منه ان اصابك منه
شیء او ثوبا لك فلا تغسله الا ان تتنظف شرح ضمیر منه راجع به کورست که شامل چند چیز است او ثوبا عطف بر ضمیر در اصابك
فا در فلا تغسله برای جزا نیست یا برای تفریع است و ضمیر راجع بشیء است یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از شیرهای شتر و گوسفند و گاو و بولهای آنها و گوشتهای آنها که بجای آلوده باشد پس گفت خور و مشو از آنچه مذکور شد
اگر بر خورد ترا یا جامه ترا از ان چیزی بیان آنکه مشو آنچیز را مگر آنکه قصد ازاله چرک از خود کنی اصل قال وسألته عن ابوال
الدواب والبغال والحمیر فقال اغسله فان لم تعلم مكانه فاغسل الثوب كله وان شككت فانضحه
شرح مراد بدواب اینجا اسبان است یعنی محمد بن مسلم گفت و پرسیدم امام علیه السلام را از بولهای اسبان و استران و دراز
گوشان پس گفت بشو آنچه را که مذکور شد پس اگر ندانی جای آنرا پس بشو جامه را همگی آن و اگر شک داشته باشی که آیا برخورده یا
یا نه پس بپاش آب برآنچه شک داری سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اغسل ثوبك من ابوال ما لا یؤکل لحمه
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بشو جامه خود را از بولهای آنچه در متعارف خورده نمیشود گوشت آن چهارم اصل عن
زرارة عن احدهما علیهما السلام فی ابوال الدواب تصیب الثوب فکرهه فقلت الیس لحومها حلالا قال بلی
ولکن لیس مما جعله الله شرح دواب اینجا عبارت از اسبان و استران و دراز گوشانست یا عبارت از اسبانست
فا در فکرهه برای عطف بر محذوف و مقدر است سئل عنه فکرهه کرهه بصیغه ماضی غایب معلوم با تفعیل است مثل کره الیکم الکفر
والفسوق والعصیان یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در بولهای ستوران که بر میخورد
جامه را اینکه پرسیده شد از آنچه مذکور شد پس ممنوع ساخت آنچه را که مذکور شد پس گفتم آیا نیست گوشتهای آنها حلال گفت بلی
حلالست ولیکن نیست آنچه مذکور شد از جمله آنچه گردانیده آنرا الله تعالی برای خوردن اشارتست بآیت سوره نحل
والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی ابوال الدواب وارواثها
قال اما ابوالها فاغسل ان اصابك واما اروائها فهی اکثر من ذلك شرح دواب اینجا عبارتست از آنست
که در شرح حدیث سابق مذکور شد اکثر از قبیل التشدید است اشاره الیه ذلك مر غسل است که مفهوم میشود از فاغسل یعنی گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را چه میگوئی در بولهای [illegible] و سرگینهای آنها گفت اما بولهای آنها پس بشو اگر برخورد ترا و اما
سرگینهای آنها پس آنها بیشتر از انست که امر بغسل آن توان کرد اشارتست باینکه آنها بسبب [illegible] ان و زیادتی آنها
داخل خانها و اوانی و مانند آنها میشود در اکثر اوقات ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس
بروث الحمر واغسل ابوالها شرح الحمر بضم حا و ضم میم جمع حمار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروائی

ورد کله

نیست بر کهن و را از کونشان و بشو بر اهای آنها را هفتم حل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَخْرُجُ مِنْ مَنْخَرِ الدَّابَّةِ
يُصِيبُنِي قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح المنخر بفتح میم و خا با نقطه و ضم هر دو و کسر هر دو و فتح اول و کسر دوم و سکون نون در
چهار صورت یعنی منی و ابه ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه بیرون
می آید از بینی ستور در وقت فشاندن بینی بر من خورد امام گفت نیست باکی در آن هشتم حل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِنْ أَصَابَ الثَّوْبَ شَيْءٌ مِنْ بَوْلِ السِّنَّوْرِ فَلَا تَصْلُحُ الصَّلَاةُ فِيهِ حَتَّى تَغْسِلَهُ شرح این موافق حدیث چهارم باب
نهم حل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ يَطِيرُ فَلَا بَأْسَ بِبَوْلِهِ وَخُرْئِهِ شرح یطیر یعنی بول و خرء فی حال الطیران
و مراد خفاش و مانند آنست لا باس مبنی بر اینست که احتراز از این قسم بول و خرء بغایت مشکل است پس این حدیث مخصص
سیوم این باب است خرء بضم خا با نقطه و سکون را بی نقطه و همزه فضله که از هر حیوان بیرون آید یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر حیوانی که پرواز میکند در وقت بول و خرء پس دغدغه نیست بول آن و خرء آن یعنی که پاک است هر چند که آن
پرنده ما کول اللحم نباشد دهم حل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أُعَالِجُ الدَّوَابَّ فَرُبَّمَا خَرَجْتُ بِاللَّيْلِ وَقَدْ بَالَتْ
وَرَاثَتْ فَيَضْرِبُ أَحَدُهَا بِرِجْلِهِ أَوْ يَدِهِ فَيَنْضَحُ عَلَى ثِيَابِي فَأُصْبِحُ فَأَرَى أَثَرَهُ فِيهَا فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ
شَيْءٌ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من نگاهداری ستوران میکنم پس بسا که بیرون آمدم از خانه سوی ایشان
در شب بر حالی که تحقیق بول کرده اند و سرگین کرده اند پس میزند یکی از آنها پای خود یا دست خود پس پاشیده می شود آن چه
از ایشان جدا شده بر جامهای من پس صبح میکنم پس می بینم در آن جامها اثری از بول و سرگین ستوران ایشان گفت نیست
بر تو چیزی یعنی که امر باجتناب از بول آنها چنانچه گذشت در احادیث این باب برای کسی است که کار او با آنها نباشد
یا یعنی که نمازی که با آن کردی اعاده نداری چون در وقت نماز ندیده بودی و آخر نیستی والله اعلم باب سی و هشتم
اصل باب الثوب یصیبه الدم والمدة شرح المدة بضم میم و تشدید دال بی نقطه قطعه از زمان و بکسر میم و تشدید دال بی نقطه چرک خالص
از خون که در دملها میباشد و بنا بر اول عطف بر الثوب است و اشارتست با آنچه مذکور است در حدیث اول این باب که لا یجب
اغسل ثوبی حتی تبرأ و در حدیث دوم این باب که لا یغسل ثوبه کل یوم الا مرة و بنا بر دوم عطف بر الدم است و حکم آن
نیست در احادیث این باب صریحا و شاید که اکتفا شده باشد بانکه طهارت آن مفهوم میشود از حدیث دوم این
که ولا یغسل دمه زیرا که دلالت دارد بر اینکه اگر چرک خالص میبود احتیاج بشستن نمیداشت اصلا و امام در جواب تقریر آن کرده
یعنی این باب بیان حکم جامه ایست که برسد بآن خون و بیان مدتست درین باب نه حدیث است اول حل عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يُصَلِّي فَقَالَ لِي قَائِدِي إِنَّ فِي ثَوْبِهِ دَمًا فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ لَهُ
إِنَّ قَائِدِي أَخْبَرَنِي أَنَّ بِثَوْبِكَ دَمًا فَقَالَ إِنَّ بِي دَمَامِيلَ وَلَسْتُ أَغْسِلُ ثَوْبِي حَتَّى تَبْرَأَ شرح انصراف اینجا
بمعنی سلام بقصد خروج است یا بمعنی آنکه در آن رو بجانب راست میکرد اند و بیان این می آید در کتاب الصلوة در
شرح حدیث هشتم باب سی ام که باب التشهد فی الرکعتین الاولتین والرابعة والتسلیم است بجای لست اغسل الکفت سوالا اغسل
برای اشعار بانکال شستن و مراد اشعار بانکال شستن در هر ساعت است نه انکال شستن دیگر بار نه روز زیرا که تقریر
آنچه می آید در حدیث آینده یعنی روایتست از ابو بصیر که اعمی بود گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او نماز
میکرد پس گفت مرا عصاکش من که بدرستی که در جامه او خونی است پس وقتی که از نماز فارغ شد گفتم او را که بدرستی که
عصاکش من خبر داد مرا که در جامه تو خونی است پس امام گفت بدرستی که با من دملها است و نیستم اینکه بشویم جامه را تا وقتی

که آنها خوب شود دادنکه ظاهر این اینست که اگر بعضی از دملها خوب شود و بعضی باقی باشد شستن خون خوب شده و شستن خون
باقیمانده از یکی قبیل است والله اعلم دوم حل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ بِهِ الْقَرْحُ أَوِ الْجُرْحُ وَلَا يَسْتَطِيعُ
أَنْ يَرْبِطَهُ وَلَا يَغْسِلَ دَمَهُ قَالَ يُصَلِّي وَلَا يَغْسِلُ ثَوْبَهُ كُلَّ يَوْمٍ إِلَّا مَرَّةً فَإِنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَغْسِلَ
ثَوْبَهُ كُلَّ سَاعَةٍ شرح القرح بفتح و ضم قاف و سکون را بی نقطه و حا بی نقطه دمل و مانند آن الجرح بضم جیم و سکون را
بی نقطه و حا بی نقطه زخم یربط از باب نصر و ضرب است لا یغسل مرفوع است و لا نافیه است یا مجزوم است و لا ناهیه است
و محل هر دو یکی است و دلالت بر قبح شستن میکند پس استثنا در الا مرة دلالت بر محض عدم قبح میکند و دلالت بر وجوب
یا استحباب شستن هر روز یکبار نمیکند ظاهر تعلیل در فانه اینست که ارتکاب کسی چیزی را که وسعت در قدرت بر آن نه دارد
قبیح است مگر در جایی که دلیل علیحده بر حسن آن باشد یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
از مردی که با او دملی یا زخم هست و در جایی است که وسعت ندارد و آنکه چیزی بر آن ببندد تا خون آن بجامه نرسد
و نه آنکه بشوید خون آنرا امام گفت نماز میکند و نمی شوید جامه خود را هر روز الا یکبار چه بدرستی که وسعت ندارد آنرا
که بشوید جامه خود را در هر زمان که خون آلوده شود سیوم حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ الدَّمُ يَكُونُ فِي الثَّوْبِ
عَلَيَّ وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ قَالَ إِنْ رَأَيْتَهُ وَعَلَيْكَ ثَوْبٌ غَيْرُهُ فَاطْرَحْهُ وَصَلِّ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ غَيْرُهُ فَامْضِ
فِي صَلَاتِكَ وَلَا إِعَادَةَ عَلَيْكَ مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى مِقْدَارِ الدِّرْهَمِ وَمَا كَانَ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ رَأَيْتَهُ قَبْلُ
أَوْ لَمْ تَرَهُ وَإِذَا كُنْتَ قَدْ رَأَيْتَهُ وَهُوَ أَكْثَرُ مِنْ مِقْدَارِ الدِّرْهَمِ فَضَيَّعْتَ غَسْلَهُ وَصَلَّيْتَ فِيهِ صَلَاةً
كَثِيرَةً فَأَعِدْ مَا صَلَّيْتَ فِيهِ شرح ما مصدریه است و مصدر نایب فاعل ظرف زمانست و ظرف متعلق بهر یک از مضی و
اعاده است مقدار الدرهم بمعنی هم وزن درهم میتواند بود و بمعنی هم مساحت روی درهم میتواند بود و مراد بدرهم
اینجا مسکوکی است مدور از نقره که بوزن چهل و هشت جو متوسط است و آنرا درهم شامی و درهم اموی نیز مینامند مطرزی
در مغرب گفته که ذکر ابو عبیده فی کتاب الاموال ان هذه الدراهم کانت فی الجاهلیة بغلیة وطبریة والبغلیة ثمانیة دوانیق
والطبریة اربعة دوانیق والاسلامیة ستة دوانیق والجمع والضرب کان فی عهد بنی امیة مراد بدانق هم وزن هشت جو
میانه است و بیان انواع درهم می آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة
علی ما وضع است و ما کان برای بیان اینست که فاطرحه مخصوص صورتیست که خون مساوی مقدار درهم باشد و باین ظاهر
میشود که احتمالات اینجا شش است که تفصیل میشود از ضرب سه صورت خون که کمتر از درهم و مساوی درهم و زیاد
بر درهم است در دو صورت جامه که تعدد آن و وحدت آنست و حکم هر یک ظاهر میشود از آنچه درین حدیث یعنی روایتست
از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام را که خون گاهی میباشد در جامه که بر تنست بر حالی که من
در نمازم یعنی که در اثنای نماز معلوم من میشود که خون در آن بوده امام گفت اگر دیدی خون را بر حالی که بر تنست جامه
غیر جامه که خون دارد پس بینداز آنرا و نماز کن و اگر نباشد بر تو غیر آن جامه که ساتر عورت باشد پس روان شو در نماز
تو و نیست اعاده بر تو چند آنکه خون زیاد نشده باشد بر مقدار درهم و آن خون که باشد کمتر از مقدار درهم پس نیست
آن چیزی که دغدغه داشته باشد خواه دیده باشی آنرا پیش از نماز و خواه ندیده باشی مگر در اثنای نماز و اگر بوده
باشی که بتحقیق دیده باشی خون را در اثنای نماز و آن بیشتر از مقدار درهم باشد پس ضایع گذاشته باشی آنرا و کرده باشی
در آن جامه نماز بسیار پس اعاده کن آنچه را که گزاردی در آن جامه چهارم حل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ

کمتر از مقدار درهم باشد و اذا کنت تا آخر
برای بیان اینست که فاعل آن مخصوص صورتست
که خون م

شستن م

قال ان علیا صلوات الله علیه کان لا یری بأسا بدم ما لم یذک یکون فی الثوب فیصلی فیه الرجل یعنی
دم السمک شرح سکونی بفتح سین بی‌نقط منسوبست بسکون که به قبیله‌ایست از کنده و اسم سکونی اسمعیل است دم
مضافست بما موصوله لم یذک بذال با نقطه و تشدید کاف مفتوحه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب تفعیل است
التذکیه حلال کردن آدمی گوشت حیوان را با آلتی که استعمال آن با ذکر آلهیست مثل کارد در ذبح گوسفند و مثل
حربه در نحر شتر و مثل ارسال کلب بر صید یعنی السمک کلام سکونیست برای تفسیر لم یذک و مبنی بر اینست که ما موصوله
برای عهد خارجی باشد بمعنی حیوان ماکول اللحم یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که
علی صلوات الله علیه نمیدید پروایی بخون حیوان ماکول اللحمی که تسمیه نزد استعمال آلتی در ان نشده بر حالی که آن خون
بوده باشد در جامه پس نماز کند در ان جامه مرد و مراد امام جعفر صادق علیه السلام خون ماهیست که گوشت آن بی استعمال آله
و مانند آن حلال میشود پنجم اصل عن عمار الساباطی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل یسیل من
انفه الدم هل علیه ان یغسل باطنه یعنی جوف الانف فقال انما علیه ان یغسل ما ظهر منه
شرح یعنی جوف الانف عبارت عمار است و ضمیر مستتر راجع بابو بصیر است که مدلول سئلست یعنی روایتست از عمار ساباطی
گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که روان میشود از بینی او خون آیا واجبست بر او اینکه بشوید درون
آنرا امرا و ... بینی بود پس امام گفت جز این نیست که بر او است آنکه بشوید آنچه را که ظاهر است از بینی یا بمعنی که
اگر خون در میان بینی باشد نماز درست است و اگر چیزی ملاقی آن شود نجس نمیشود تا همراه آن بظاهر نیاید ششم اصل
عن علی بن ابی حمزة عن العبد الصالح علیه السلام قال سألته ام ولد لابیه فقالت جعلت
فداک انی اریدان اسألک عن شیء و انا استحیی منه قال سلی و لا تستحی قالت اصاب ثوبی
دم الحیض فغسلته فلم یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق حتی یختلط و یذهب شرح مشق بکسر و فتح
میم و سکون شین با نقطه و قاف است مطرزی در مغرب گفته که ثوب ممشق مصبوغ بالمشق ای بالمغرة و هی طین احمر یعنی
روایتست از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که پرسید او را کنیزی از خاصهای پدرش ...
که گفت که قربانت شوم بدرستی که من میخواهم که سوال کنم ترا از چیزی و من شرم میکنم از ان سوال گفت سوال کن و شرم
مکن کنیز گفت برخورد جامه مرا خون حیض پس شستم آن را پس نرفت رنگ آن پس امام گفت رنگ کن آن جامه را بگل
سرخ تا مخلوط با یکدیگر شود و رنگ خون از نظر غایب شود امر اینجا محمول بر استحبابست و اشارتست باینکه زوال عین
زوال رنگ در طهارت کافیست و نظیر اینست زوال عین بی زوال بو که گذشت در حدیث نهم باب دوازدهم
هفتم اصل عن احمد بن ابی عبد الله رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال دمک انظف من دم
غیرک اذا کان فی ثوبک شبه النضح من دمک فلا بأس و ان کان دم غیرک قلیلا او کثیرا فاغسله
شرح در این حدیث تقسیم خون کم از درهم است که مذکور شد در صورت چهارم از چهار صورت که مذکور شد در حدیث
سیوم این باب قلیلا او کثیرا اشارتست باینکه در شق اول قلیل معفوست و مراد بقلیل آنست که مجموع آنها کمتر از
مقدار درهم باشد نضح مصدر بمعنی اسم مفعولست بمعنی آبی که پاشیده شده باشد یعنی روایتست از احمد بن ابو عبد الله برقی
بالابرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت خون تو برای تو پاکیزه‌تر است از خون غیر تو بیان
این آنکه اگر باشد در جامه تو مانند آب پاشیده شده از خون تو که مجموع کمتر از درهم باشد و خواه نه پس بشو آن را

شده دم

پس برداشت و اگر باشد آن خون متفرق ... شده دم
خون غیر تو خواه مجموع آن کمتر از مقدار درهم

هشتم اصل

هشتم اصل عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن دم البراغیث یکون فی الثوب هل یمنعه
ذلک من الصلاة فیه قال لا و ان کثر فلا بأس ایضا بشبهه من الرعاف ینضحه فلا یغسله و روی ایضا ایضا ه
انه لا یغسل بالریق شیء الا الدم شرح فا در فلا بأس برای تعقیب ذکریست و در تهذیب بجای آن واو است
الشبه بکسر شین با نقطه و سکون با یکنقطه و بفتح شین و فتح با مانند من بیانیه است الرعاف بضم را آن خونی که از بینی
بیرون آید و بیرون آمدن خون از بینی و مراد اینجا معنی اول است ینضحه بنون و ضاد با نقطه و حا بی‌نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب یعنی ان رعاف نشست چون در حکم نکره است مثل و لقد امر علی اللئیم یسبنی و ضمیر مستتر راجع برعاف است
و ضمیر بارز راجع برعافست فلا یغسله عطف بر ینضحه است و فا برای تعقیب است و در تهذیب بجای آن واو است
و بر هر تقدیر ذکر این در این مقام برای اشعار بفرق میان دم براغیث و این دم منضوح است باینکه این دم نجس است یعنی
ملاقی آن برطوبت نجس است بخلاف دم براغیث اگرچه با هر دو نماز صحیح است هر چند بسیار باشد و روی بصیغه معلوم است
و ضمیر مستتر راجع بحلبی است ذکر ایضا مبنی بر آنست که مذکور شد که فلا یغسله اشعار دارد باینکه رعاف منضوح نجس است یعنی
لا یغسل بصیغه مجهول باب ضرب است الریق بکسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین قوت الف لام الدم برای عهد خارجیست
و عبارتست از رعاف منضوح و این اشارتست باینکه خون نجس چون مجتمع باشد شستن آن آسان‌تر است از خونی که متفرق
باشد زیرا که در عرضه آنست که از بعض آن غفلت واقع شود یعنی روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از خون کیکها که میباشد در جامه آیا مانع میشود صاحب جامه را آن خون از نماز در آن جامه گفت نه هر چند که بسیار شده باشد پس ...
نیست بیم باشد خون کیکها که رعافیست که پاشش میباشد و بر آن که نمیکند آنرا پس از ان نمیشوید آنرا و حلبی روایت کرد
ایضا که شان اینست که شسته نمیشود از روی قوت چیزی مگر آن خون متفرق که مانند خون کیک است نهم اصل عن محمد بن
الریان قال کتبت الی الرجل علیه السلام هل یجری دم البق مجری دم البراغیث و هل یجوز لاحد ان یقیس
بدم البق علی البراغیث فیصلی فیه و ان یقیس علی نحو هذا فیعمل به فوقع یجوز الصلاة فیه و الطهر علیه السلام
منه افضل شرح محمد بن الریان بفتح را بی‌نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین و الف از اصحاب ابو الحسن ثالث علیه السلام است
سایل در اینجا سوال کرده که راجع بدو سوال میشود اول نفس مسئله از مسایل فروع فقه است و دوم محل مسئله از مسایل اصول
فقه است بمعنی شامل از مسایل ... مسئله جواز قیاس برای عمل خود و سیوم نفس مسئله از مسایل اصول فقه است در باب عمل
خود و در باب فتوی یا قضا زیرا که معلوم است که قیاس را آنها منهی عنه است تجوز الصلوة فیه جواب سوال اول است والطهر
منه افضل تتمه جواب سوال اول است و میتواند بود که اشارت بجواب سوال دوم و سیوم باشد زیرا که هر دو فی الحقیقه
یک سوالست و دوم تمهید سیوم است و لهذا تکرار و هل یجوز در سیوم نشده و بنا بر احتمال اول سکوت امام از جواب سوال
دوم و سیوم اشارتست باینکه قیاس باطلست و بنا بر احتمال دوم مقصود آنست که اگر قیاس اینجا صحیح میبود طهر از آن
افضل نمیبود چنانچه طهر از خون کیک افضل نیست الطهر بضم طا بی‌نقطه و سکون ها پاکیزگی یعنی روایتست از محمد بن ریان
گفت نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلام مسئله اول اینکه شنیده شده از شما که نماز در خون کیکها جایز است آیا جاری میشود
خون پشه در جواز خون کیکها در اینکه نماز در آن جایز باشد دوم اینکه آیا جایز است برای کسی که حکم خون کیکها را شنیده
باشد از شما و حکم خون پشه را علیحده نشنیده باشد اینکه قیاس کند خون پشه را بر خون کیکها پس نماز کند در خون پشه سیوم اینکه
آیا جایز است برای کسی اینکه قیاس کند بر روش این قیاس خون پشه بر خون کیکها پس عمل کند بآن قیاس پس امام علیه السلام

نوشت که جایز است نماز در خون پشه و پاکیزگی از آن افضل است باب سی و نهم اصل باب الکلب یصیب الثوب او الجسد و غیره
مما یکره ان یمس شیء منه شرح این باب بیان حکم سگ است که بر بخورد جامه یا بدن را و حکم غیر سگ که بر خورده شیها از آنچه ناخوش
شمرده می شود در شریعت آنکه ملاقات کرده شود و چیزی از جمله آن در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا مس ثوبك الكلب فان كان يابسا فانضحه وان كان رطبا فاغسله شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون ملاقات کرد جامه ترا سگ پس اگر باشد آن سگ خشک پس بپاش آنجا را آب و اگر باشد آن سگ تر
پس بشو آنجا را دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الكلب يصيب شيئا من جسد الرجل قال يغسل
المكان الذي اصابه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سگی که بر میخورد چیزی از بدن مرد را امام گفت می شوید
جایی را که بر خورد سگ آن را از ملاحظه ظاهر این حدیث با حدیث سابق ظاهر میشود فرق میان ملاقات با جامه و ملاقات با بدن
مگر آنکه مراد بکلب اینجا سگ تر باشد والله اعلم سیوم اصل عن علي بن جعفر عن اخيه موسى عليه السلام قال سألته
عن الفأرة الرطبة قد وقعت في الماء تمشي على الثياب أيصلى فيها قال اغسل ما رأيت من اثرها
وما لم تره فانضحه بالماء شرح موش فارسی کوچک است چنانکه می آید در کتاب حج در حدیث سیوم باب ما یجوز للمحرم قتله
تا آخر که باب نود و هفتم است یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از موش
تر بر حالی که افتاده باشد در آب میرفته باشد بر روی جامها آیا نماز کرده می شود در آن جامها امام گفت بشو آنچه را که دیدی
اثر آن موش در آن جامها و آنچه ندیدی پس بپاش بر آن آب این محمول بر استحباب است موافق ظاهر آنچه
می آید در کتاب الاطعمه در حدیث چهارم باب الفأرة تموت في الطعام والشراب که باب چهاردهم است چهارم اصل عن
يونس عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته هل يحل ان يمس الثعلب او الارنب او
شيء من السباع حيا او ميتا قال لا يضره ولكن يغسل يده شرح روایت است از یونس بن عبد الرحمن از بعض
یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا بی دغدغه است اینکه دست کرده شود روباه یا خرگوش
یا چیزی دیگر از درندگان زنده یا مرده گفت ضرری نمی رساند او را و لیکن میشوید دست خود را پنجم اصل عن ابراهيم
بن ميمون قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يقع ثوبه على جسد الميت قال ان كان غسل
فلا تغسل ما اصاب ثوبك منه وان كان لم يغسل فاغسل ما اصاب ثوبك منه يعني اذا برد الميت
شرح این مضمون می آید در کتاب الجنائز در حدیث چهارم و هفتم باب غسل من غسل الميت تا آخر که باب سی و یکم است غسل
بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بجسد المیت است ما موصوله و در جا منصوب است محلا و مفعول
به است و عبارت است از رطوبتی که سرایت کرده باشد از جسد میت بجامه و جمعی میگویند که سرایت دو قسم است یکی حقیقی و آن
در صورت تر بودن جسد میت است و دیگری حکمی و آن در صورت خشکی جسد و تری جامه است مثلا عاید ما موصوله ضمیر مستتر
در اصاب است و ثوبک منصوب و مفعول اصاب است من منه در دو جا برای ابتدا است یا برای سببیت است و ضمیر راجع بجسد
المیت است یعنی اذا برد المیت کلام ابراهیم است یعنی روایت است از ابراهیم بن میمون گفت پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که می افتد جامه او بر بدن آدمی مرده امام گفت اگر غسل داده شده باشد پس مشو رطوبتی را که سرایت
کرده بجامه تو از جسد میت و اگر نشو آن رطوبت را مراد امام وقتی است که سرد شده باشد میت اشارتست باینکه وقوع
جامه پیش از سرد شدن اعتبار ندارد ششم اصل عن موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن الرجل يصيب

ثوبه

ثوبه خنزير فلم يغسله فذكر وهو في صلاته كيف يصنع قال اذا كان دخل في صلاته فليمض
وان لم يكن دخل في صلاته فلينضح ما اصاب من ثوبه الا ان يكون فيه اثر فيغسله شرح الا ان
یکون استثنا از هر دو شق است فیغسله مرفوع است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
از مردی که بر میخورد جامه او را خوکی پس نشست آن را تا وقتی دیگر شوید پس فراموش کرد و بیاد آورد در حالی که او در نماز خود
چگونه میکند امام گفت چون بوده باشد که داخل شده باشد در نماز خود بفعل قد قامت الصلاة یا بفعل تکبیر احرام پس باید که روانه شود
در نماز و برهم نزند آن را و اگر داخل نشده باشد در نماز خود پس باید که آبی بپاشد آنچه را که خوک بر خورده یافته آن را از جمله جامه او
مگر بوده باشد در جامه او اثر ملاقات خنزیر یعنی که خنزیر تر باشد و آب از جسم او بجامه آمده باشد پس میشوید آن را خواه اهل
نماز شده باشد و خواه نه باب چهلم اصل باب صفة التيمم شرح این باب بیان کیفیت تیمم است
این باب شش حدیث است اول اصل سألت ابا جعفر عليه السلام عن التيمم فضرب بيده الارض ثم رفعها فنفضها
ثم مسح بها جبينه وكفيه مرة واحدة شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کیفیت تیمم پس زد دست خود بر زمین
پس برداشت دست خود را پس افشاند دست خود را بعد از آن مسح کرد بدست خود پیشانی خود را و دو دست خود را یکبار
مخفی نماند که جمعی میگویند این حدیث دلالت بر استحباب نفض دارد و استحباب نفض دلالت بر عدم اشتراط علوق دارد و این
مشکل است زیرا که امام علیه السلام قصد تیمم نداشته تا روی خود را خاک آلود کند بلکه قصد صورت تیمم داشته تا اعضای تیمم
معلوم شود با اینکه با این جبین و ذراع و کف نیست و اینکه آنچه می آید در حدیث سیوم و چهارم این باب که عمار کرده لازم
و خوب نیست و نظیر اینست زدن دست بر خاک و بر پلاس که می آید در حدیث سیوم و چهارم و اگر کسی این را دلیل استحباب
نفض کند لازم میشود که آنچه را که گذشت در حدیث سیوم باب [illegible] ولم يغسل يده دلیل استحباب عدم غسل [illegible] پیش از
و این بغایت بعید است از حق و بهر حال حکم باستحباب نفض و قطع نظر از آنچه مذکور شد در حدیث چهارم باب نوزدهم که
علم ان ذلك كله على الوجه تا آخر بغایت عجیب است دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن التيمم
فتلا هذه الآية والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما وقال فاغسلوا وجوهكم وايديكم
الى المرافق قال فامسح على كفيك من حيث موضع القطع وقال وما كان ربك نسيا شرح ضمیر قال
راجع بامام است من در من حیث برای ابتدا است و حیث برای تعلیل است مراد بموضع القطع اینجا مقطوع است این
اشارتست بتحقیق حق در آیت سرقه که محل اشتباه مخالف اهل البیت شده و بیان این آنکه قطع در لغت عرب و برید در لغت
عجم و امثال آنها در لغات دیگر تعلق بچیزی میگیرد که بعض اجزای آن از بعضی دیگر جدا کرده شده باشد بانکه مثل کارد
پس مقطوع در آیت سرقه مجموع من حیث المجموع دست و اطلاق قطع بر ساقط و اطلاق مقطوع بر ساقط و جدا کرده شده
بر سبیل مجاز است و این ظاهر است در استعمالات عرب و عجم مثل اینکه عرب میگوید قطعت ثوبا و عجم میگوید بریدم خربزه را
موضع مرفوع و خبر مبتدای محذوف است الکف موضع زیرا که حیث مضاف بجمله می باشد مگر نادرا یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از کیفیت تیمم پس خواند از سوره مائده این آیت را که و هر مردی
که دزدی کند و هر زنی که دزدی کند پس ببرید دستهای ایشان را و امام گفت بعنوان نقل از سوره مائده که پس
بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را بر حالی که آن دستها تا آرنجها باشد امام گفت پس مسح بر این دو آیت مقتضای
دو آیت تیمم یکی در سوره نساء و دیگر در سوره مائده که فامسحوا بوجوهکم وایدیکم باشد اینست که مسح کن پشت دو کف خود

از این حقیقت که کف موضع قطع است در سرقه و امام گفت از سوره مریم که و نبود صاحب کال اختیار تو فراموش کار مراد است که در هر آیتی میداند که در آیت سابق بر آن چه گفته و در لاحق چه خواهد گفت و چیزی که موافق سابق و لاحق نباشد نمی گوید مکر با قرینه

فصل سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب انتصار و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان نقل اجماع شیعه امامیه کرده اند بر اینکه دست دزد از بیخ چهار انگشت بریده می شود و موافق اینست آنچه می آید در کتاب الحدود در ابواب حد القطع و کیفیته که باب سی و ششم است و مذهب علماء مخالفان اینست که محل کار دو در سرقه بند میان ساعد و پنجه دست است و مذهب خوارج اینست که محل کارد مرفقست و بعض ایشان موافق عامه اند و ظاهر این حدیث اینست که اگر کارد بر بند میان ساعد و پنجه دست گذاشته شود چنانچه مذهب علماء مخالفانست ذراع بریده شده نه ید و اگر بر مرفق گذاشته شود مرکب از ذراع و عضد بریده شده نه ذراع و ملاحظه این آیات باهم دلالت میکند بر اینکه حقیقت ید کف است و ساعد و مرفق و عضد خارجست از حقیقت ید و وجوب شستن مرفق و ساعد در آیت وضو از الی المرافق فهمیده می شود با آنکه آنها در حقیقت ایدی داخل شده و توضیح الی المرافق شده در شرح حدیث پنجم باب چهاردهم پس مذاهب مخالفان مبنی بر غلط در معنی قطع یا غلط در معنی ایدی است و اول کسی که این غلط کرد معاویه بود و چون عثمان بن عفان نقل کرد و فلان تحسین آن برای او کرده و آن را استمرار و معمول کرد چنانچه می آید در آخر باب حد القطع و کیفیته از کتاب الحدود و بدانکه سید مرتضی و تابعان او رحمهم الله استدلال کرده اند بر جمع علیه شیعه امامیه با اینکه کاهی مستعمل می شود در اصابع بدلیل آیت سوره بقره فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله و انتصار بر اول احتمالات در مثال این مقام بهتر است مخفی نماند که این استدلال محل بحث است به چند وجه از آنجمله اینکه بنا بر آنچه گفتیم در تقریر این حدیث این دلیل اگر تمام باشد منافی مدعای مستدل میشود زیرا که قطع اصابع بفعل نمی آید بلکه بگذاشتن کارد بر بیخ چهار انگشت بلکه بگذاشتن کارد بر بعض بندهای میان انگشتان بفعل می آید سیوم اصل عَنِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ التَّيَمُّمِ قَالَ فَضَرَبَ بِيَدَيْهِ عَلَى الْبِسَاطِ فَمَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ ثُمَّ مَسَحَ كَفَّيْهِ إِحْدَاهُمَا عَلَى ظَهْرِ الْأُخْرَى شرح البساط بکسر با و یک نقطه فرشی که در خانه و مانند آن اندازند می شود تا فاصله شود میان خاک زمین و آدمی و این دست بر برای اینست که مقصود کیفیت فعال تیمم است نه بیان آنچه تیمم بآن میشود در غیر موضع ضرورت زیرا که باب اول گذشت صعید طیب نیست حقیقه یعنی روایتست از کاهلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است که گفت پرسیدم امام علیه السلام را از کیفیت تیمم کاهلی گفت پس زد دو دست خود را بر فرش خانه پس مسح کرد بدو دست خود روی خود را بعد از آن مسح کرد دو دست خود را بر حالی که یکی بر پشت دیگری بود چهارم اصل عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ التَّيَمُّمِ فَقَالَ إِنَّ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَتَمَعَّكَ كَمَا تَتَمَعَّكُ الدَّابَّةُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَمَّارُ تَمَعَّكْتَ كَمَا تَتَمَعَّكُ الدَّابَّةُ شرح روایتست از ابو ایوب خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه و الف و زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از کیفیت تیمم پس گفت بدرستی که عمار بن یاسر دریافت او را جنابتی پس غلطید در خاک چنانچه می غلطد ستور پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله ای عمار غلطیدی در خاک چنانچه می غلطد ستور مالک این نقل در اینجا برای ایما و اشارت بطعن بر عمر بن الخطاب است چنانچه در کتب مخالفان مثل اخو مسلم اول صحیح مسلم نقل شده که این در سفری بوده و عمر نیز در آن سفر جنب شده بوده و نماز نکرده بوده و رسول علیه السلام تعلیم هر دو کرده کیفیت تیمم و بعد از وفات رسول عمر مصر بر ترک نماز با تیمم مانده و عبدالله بن عمر رواج آن داده و عمار چون این حکایت را پیش

عمر آورد تهدید او کرد و ابو موسی چون آیت سوره مائده را که فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا یاد عبدالله بن عمر آورد عبدالله بن عمر گفت اگر رخصت داده شود برای مردمان که عمل باین آیت کنند پس اگر آب سرد شود تیمم خواهند کرد و چون حکایت عمار را یاد او آورد مستند بعدم قبول عمر شد علیهم و علی اهل سنتهم ما علی الذین یحرفون الکلم عن مواضعه اصل فَقُلْتُ لَهُ كَيْفَ التَّيَمُّمُ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْمِسْحِ ثُمَّ رَفَعَهَا فَمَسَحَ وَجْهَهُ ثُمَّ مَسَحَ فَوْقَ الْكَفِّ قَلِيلاً شرح المسح بکسر میم پلاس و وضع بر مسح برای اینست که صورت تیمم را بیان میکرد پس دلالت بر جواز وضع ید بر مسح در تیمم در غیر موضع ضرورت ندارد یعنی پس گفتم او را که چگونه است تیمم پس گذاشت دست خود را بر پلاس بعد از آن برداشت آن را پس مسح کرد روی خود را بعد از آن مسح کرد بالای کف را اندکی از باب مقدمه مراد اینست که پشت دست را از آنجا تا سر انگشتان مسح کرد پنجم اصل عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا وُضُوءَ مِنْ مَوْطَإٍ قَالَ النَّوْفَلِيُّ يَعْنِي مَا تَطَأُ عَلَيْهِ بِرِجْلِكَ شرح مراد بوضو اینجا طهارتست و شامل تیمم است موطا بفتح میم و سکون واو و فتح طا بی نقطه و همزه اسم مکان باب علم است بمعنی جای پا گذاشتن صاحب قاموس گفته الموطأ موضع القدم کالموطإ و الموطئ و مشهور اینست که اسم مکان مثالی نمی باشد مگر بکسر عین و رسم الخط اینجا موافقت با آن ندارد و محتمل است که بضم میم و فتح واو و تشدید طا مفتوحه و همزه اسم مکان باب تفعیل باشد بمعنی جای پا گذاشتن بسیار یعنی روایتست از نوفلی از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه پاکیزگی حاصل نمی شود از روی زمینی که جای پا گذاشتن باشد گفت نوفلی که میخواهد بموطا جایی را که میگذاری بر آن پای خود مراد اینست که هیچ جا از روی زمین نیست که پای کسی بآنجا نرسیده باشد پس مراد اینست که در همان وقت پا بر آن گذاشته باشند ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْ يَتَيَمَّمَ الرَّجُلُ بِتُرَابٍ مِنْ أَثَرِ الطَّرِيقِ روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه از اینکه تیمم کند مرد بخاکی که جاده راه باشد مخفی نماند که خاک راه مخلوط می باشد بسرگین ستوران و اقسام پلید پس صدق صعید طیب بر آن بعید است باب چهل و دوم اصل باب الوقت الذی یوجب التیمم و من تیمم ثم وجد الماء شرح این باب بیان وقتی است که باعث وجوب تیمم می شود و بیان کسی که تیمم کرد و بعد از آن یافت آب را در این باب ده حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا لَمْ تَجِدْ مَاءً وَأَرَدْتَ التَّيَمُّمَ فَأَخِّرِ التَّيَمُّمَ إِلَى آخِرِ الْوَقْتِ فَإِنْ فَاتَكَ الْمَاءُ لَمْ تَفُتْكَ الْأَرْضُ شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت شنیدم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام میگفت چون نیافتی آبی را برای وضو یا غسل و خواستی که تیمم کنی پس تاخیر کن تیمم را تا آخر وقت نماز بیان این آنکه اگر فوت شد از تو آب فوت نمی شود از تو زمین میتواند بود که مراد آخر وقت فضیلت باشد و می تواند بود که آخر وقت اجزا باشد و بیان هر دو می آید در کتاب الصلوة در باب المواقیت اولها و آخرها و افضلها که باب چهارم است دوم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمُسَافِرُ الْمَاءَ فَلْيَطْلُبْ مَا دَامَ فِي الْوَقْتِ فَإِذَا خَافَ أَنْ يَفُوتَهُ الْوَقْتُ فَلْيَتَيَمَّمْ وَلْيُصَلِّ فِي آخِرِ الْوَقْتِ فَإِذَا وَجَدَ الْمَاءَ فَلَا قَضَاءَ عَلَيْهِ وَلْيَتَوَضَّأْ لِمَا يَسْتَقْبِلُ شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت چون نیافت مسافر آب را پس باید که طلب کند آب را چندانکه در وسعت وقت است پس چون ترسید که فوت شود از او وقت پس باید که تیمم کند و باید که نماز کند در آخر وقت پس چون یافت آب را پس قضای آن نماز بر او نیست و باید که وضو

برای آنکه رو بآن دارد از نماز سیوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا لَمْ يَجِدِ الرَّجُلُ طَهُوراً
وَكَانَ جُنُباً فَلْيَمْسَحْ مِنَ الْأَرْضِ وَلْيُصَلِّ فَإِذَا وَجَدَ مَاءً فَلْيَغْتَسِلْ وَقَدْ أَجْزَأَتْهُ صَلَاتُهُ الَّتِي صَلَّى
شرح طهور بفتح طا آبی یعنی آب طاهر مطهر است چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت چون نیابد مرد آبی را که بآن غسل کند و باشد جنب پس باید که مسح کند یعنی تیمم را از روی زمین و باید که نماز کند
پس چون یابد آبی را پس باید که غسل کند و تحقیق کافی شدن برای او آن نمازی که کرده چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ
عليه السلام يُصَلِّي الرَّجُلُ بِوُضُوءٍ وَاحِدٍ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ كُلَّهَا قَالَ نَعَمْ مَا لَمْ يُحْدِثْ ~~أَوْ يُصِبْ مَاءً~~ قُلْتُ
فَيُصَلِّي بِتَيَمُّمٍ وَاحِدٍ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ كُلَّهَا قَالَ نَعَمْ مَا لَمْ يُحْدِثْ أَوْ يُصِبْ مَاءً شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام
آیا میگذارد مرد بیک وضو نماز شب و روز را همگی آنها گفت آری چند انکه حدث نکرده باشد گفتم پس آیا میگذارد بیک تیمم نماز
شب و روز را همگی آنها گفت آری چند انکه حدث نکرده باشد مگر آنکه برخورد آبی اصل قُلْتُ فَإِنْ أَصَابَ الْمَاءَ وَرَجَا
أَنْ يَقْدِرَ عَلَى مَاءٍ آخَرَ وَظَنَّ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَيْهِ كُلَّمَا أَرَادَ فَعَسُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِ قَالَ يَنْقُضُ ذَلِكَ تَيَمُّمَهُ وَعَلَيْهِ
أَنْ يُعِيدَ التَّيَمُّمَ شرح گفتم پس اگر برخورد آب را و امید وار شود که قدرت بهم رساند بر آبی دیگر در اثنای راه مثلا و گمان
کرد که او قادر میشود بر آب هر وقت که اراده کند بخریدن و مانند آن پس دشوار گذشت آب بر او امام گفت می شکند آن برخوردن
آب تیمم او را و واجبست بر او بعد از تنگی آب آنکه اعاده کند تیمم را برای نمازی که میکند اصل قُلْتُ فَإِنْ أَصَابَ الْمَاءَ وَقَدْ دَخَلَ
فِي الصَّلَاةِ قَالَ فَلْيَنْصَرِفْ وَلْيَتَوَضَّأْ مَا لَمْ يَرْكَعْ فَإِنْ كَانَ قَدْ رَكَعَ فَلْيَمْضِ فِي صَلَاتِهِ فَإِنَّ التَّيَمُّمَ أَحَدُ الطَّهُورَيْنِ
شرح طهور بفتح طا مصدر است چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول یعنی گفتم پس اگر برخورد آب را در حالی که داخل شده در نماز
امام گفت پس باید که برگردد از نماز و باید که وضو سازد چند انکه رکوع نکرده باشد پس اگر رکوع کرده باشد پس باید که روانه شود در نماز
خود چه بدرستی که تیمم یکی از دو طهارت است اول آب دوم خاک پنجم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ
لَا يَجِدُ الْمَاءَ فَيَتَيَمَّمُ وَيُقِيمُ فِي الصَّلَاةِ فَجَاءَ الْغُلَامُ فَقَالَ هُوَ ذَا الْمَاءُ فَقَالَ إِنْ كَانَ لَمْ يَرْكَعْ فَلْيَنْصَرِفْ
وَلْيَتَوَضَّأْ وَإِنْ كَانَ قَدْ رَكَعَ فَلْيَمْضِ فِي صَلَاتِهِ شرح یقیم بصیغه مضارع باب افعال است و مفعول آن محذوف است
بتقدیر یقیم غیره فی الصلوة و مراد گفتن قد قامت الصلوة است چه آن برای ترغیب مردم در شروع در نماز است هو خبر ثان
و مبتدا است ذا مبتدای دوم است الماء خبر مبتدای دوم است و جمله خبر مبتدای اول است و میتواند بود که مبتدا باشد
و راجع باشد بآنچه مطلوب مرد بوده و نیافته و ذا خبر مبتدا باشد و مشار الیه آن چیزی باشد که آورده و آن آبست و الماء
منصوب باغرا باشد بتقدیر خذ الماء یا ادرک الماء و میتواند بود که مرفوع و مبتدا باشد و خبرش محذوف است بتقدیر الماء
حاضر و جمله استینافیه بیانی هو ذا باشد و میتواند بود که مرفوع و صفت ذا باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که نمی یابد آب را پس تیمم میکند و قد قامت الصلوة میگوید پس آمد غلام پس گفت آنچه میخواستی اینست دریاب آب را
پس امام گفت اگر رکوع نکرده پس باید که برگردد از نماز و باید که وضو سازد و اگر رکوع کرده پس باید که روانه شود در نماز خود
ششم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَكُونُ فِي السَّفَرِ وَتَحْضُرُ الصَّلَاةُ وَلَيْسَ مَعِي مَاءٌ وَيُقَالُ إِنَّ الْمَاءَ
قَرِيبٌ مِنَّا أَفَأَطْلُبُ الْمَاءَ وَأَنَا فِي وَقْتٍ يَمِيناً وَشِمَالاً قَالَ لَا تَطْلُبِ الْمَاءَ وَلَكِنْ تَيَمَّمْ فَإِنِّي أَخَافُ
عَلَيْكَ التَّخَلُّفَ عَنْ أَصْحَابِكَ فَتَضِلَّ فَيَأْكُلَكَ السَّبُعُ شرح هر یک از تضل و یأکلک منصوب است بتقدیر ان ناصبه
و السبع مرفوع است بتقدیر ان و اعمالش و بر هر تقدیر عطف بر التخلف است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که

(حاشیه: یُصِبْ ... و در بعض نسخ [illegible] است ... یعنی)

می باشم

میباشم در سفر و حاضر میشود نماز یعنی که رفقا در اثنای راه فرود می آیند و شروع در نماز میکنند و نیست با من آبی و گفته
می شود که بدرستی که آب نزدیکست با آیا پس طلب کنم آب را در حالی که من در وسعت وقت باشم در دست راست راه
و چپ راه یعنی هر جا که نشان دارند امام گفت نه طلب مکن آب را و لیکن تیمم کن و در وسعت وقت با رفقا نماز کن چه بدرستی
که من میترسم بر تو اینکه واپس مانی از رفقای خود پس گم شوی پس بخورد ترا درنده خواه آن وقت بطلب آب مشغول شوی و خواه
تاخیر تیمم کنی تا آخر وقت و بعد از آن تیمم کنی و نماز کنی و رفقا صبر نکنند برای تو هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالرَّكِيَّةِ وَلَيْسَ مَعَهُ دَلْوٌ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يَنْزِلَ الرَّكِيَّةَ إِنَّ رَبَّ الْمَاءِ هُوَ رَبُّ الْأَرْضِ
فَلْيَتَيَمَّمْ شرح الرکیة بفتح را و کسر کاف و تشدید یا دو نقطه در پایین چاه یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که گذر میکند بچاه آب و نیست با آن مرد دلوی مراد بوجود دلو وجود دلو و ریسمانست و مراد بعدم دلو عدم دلو و جاری
مجرای اوست چنانچه می آید در حدیث نهم امام گفت واجب نیست بر او که فرود آید در چاه آب بدرستی که رب آب همانست
رب زمین یعنی که آنکه وضو فرموده در وقتی همانست که تیمم فرموده در وقتی دیگر پس باید که تیمم کند هشتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام عَنْ رَجُلٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ مَاءٌ وَالْمَاءُ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَيَسَارِهِ غَلْوَتَيْنِ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ قَالَ لَا آمُرُهُ أَنْ
يُغَرِّرَ بِنَفْسِهِ فَيَعْرِضَ لَهُ لِصٌّ أَوْ سَبُعٌ شرح واو در و یساره بمعنی او است الغلوة بفتح غین با نقطه و سکون لام بمعنی که
مقدار یک تیر پرتاب باشد و غلوتین منصوبست بنیابت مفعول مطلق بتقدیر بعد غلوتین و عامل آن فعل مفهوم از عن است که برای
بعد و مجاوزت است پس گو منصوبست یغرر بغین با نقطه و دو را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب مضاعف باب تفعیل است
برای مبالغه زیرا که بازی دادن خود و کار بازی دادن است بار [illegible] زایده است یعرض بصیغه معلوم باب ضرب عطف بر یغرر است
اللص بفتح و کسر و ضم لام دزد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نمی باشد با او آبی و آب در جانب دست
راست یا دست چپ راه است بقدر دو تیر پرتاب یا مانند دو تیر پرتاب امام گفت امر نمیکنم او را باینکه خود را بازی دهد و در مهلکه
اندازد پس برخورد او را دزدی یا درنده نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا أَتَيْتَ الْبِئْرَ وَأَنْتَ جُنُبٌ
فَلَمْ تَجِدْ دَلْواً وَلَا شَيْئاً تَغْرِفُ بِهِ فَتَيَمَّمْ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّ رَبَّ الْمَاءِ وَرَبَّ الصَّعِيدِ وَاحِدٌ وَلَا تَقَعْ
فِي الْبِئْرِ وَلَا تُفْسِدْ عَلَى الْقَوْمِ مَاءَهُمْ شرح تغرف بغین با نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مخاطب باب نصر است
الوقوع اگر در یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون آمدی نزد چاه در حالی که تو جنب باشی و نیابی دلوی
و نه چیزی دیگر که آب را بدان کشی از چاه بوسیله آن مثل جامه که طرف آنرا اگر در آب رسانی و بفشری تا آب غسل حاصل شود پس تیمم کن
بخاک چه بدرستی که رب آب و رب خاک یکیست یعنی که آنکه غسل فرموده در وقتی همانست که تیمم فرموده در وقتی دیگر و فرو مشو
در چاه و ضایع مکن بر قومی که اهل آن چاهند آب ایشان را اشارت باینست که این چاه از چاههاست که آنجا حاضر نیستند
و بعد از آن بر سر آن خواهند آمد و چون تو در درون آن چاه مرده باشی ایشان را انتفاع از آب آن چاه مشکل خواهد شد
مخفی نماند که قرینه بر اینکه آن قوم آنجا حاضر نیستند عدم وجدان دلو و مانند آنست [illegible] جمعی حمل کرده اند این حدیث را بر اینکه
باعتبار اینست که غسل جنب آب چاه را نجس میکند یا در حکم نجس میکند خواه آن غسل صحیح باشد چنانچه خیال جمعی است و خواه باطل
باشد باعتبار اینکه نهی از آن شده و نهی از عبادت مستلزم بطلان آنست چنانچه خیال جمعی دیگر است یا فساد و باعتبار اینست
که آبی که ملاقات بدن جنب کند نجس است چنانچه در عرق جنب جمعی گفته اند یا فساد و باعتبار اینست که بدن جنب نجس بوده به نجاست
منی و مانند آن یا فساد و باعتبار بر هم خوردن آب و لای بهم رسانیدنست و اینها خالی از اشکالی نیست زیرا که آن قوم بگاه

حاضر نباشند و خواه جنب معلوم ایشان نمی شود پس نهی از افساد درین حدیث نظیر لا امر ان یغرر نفسه در حدیث سابق
است و مثل این گفتگو در آنچه گذشت در حدیث هفتم باب چهارم مذکور کرده اند و اشاره بآن شد. دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ فِي سَفَرٍ وَكَانَ مَعَهُ مَاءٌ فَنَسِيَهُ وَتَيَمَّمَ وَصَلَّى ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّ مَعَهُ مَاءً قَبْلَ أَنْ
يَخْرُجَ الْوَقْتُ قَالَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَوَضَّأَ وَيُعِيدَ الصَّلَاةَ شرح روایت است از ابو بصیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام
محمد باقر علیهما السلام را از مردی که بود در سفری و بود با او آبی که وضو بآن تواند ساخت پس فراموش کرد آن آب را و تیمم کرد
و نماز کرد بعد از ان بیاد آورد که با او آبی هست پیش از آنکه بیرون رود وقت نماز امام گفت واجب است بر او که وضو سازد
و اعاده کند نماز را اصل قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ تَيَمُّمِ الْحَائِضِ وَالْجُنُبِ سَوَاءٌ إِذَا لَمْ يَجِدَا مَاءً قَالَ نَعَمْ شرح ابو بصیر گفت
و پرسیدم امام را از تیمم حایض و جنب که آیا مساوی یکدیگرست در صورتی چون نیابند آبی را گفت آری باب چهل و
دوم اصل باب الرجل یکون معه الماء القلیل للوضوء ویخاف العطش مراد بآب قلیل آنست که وفا بطهارت نکند خواه وفا ببعض طهارت کند
مثل طاهر آنچه می آید در حدیث سیوم این باب و خواه نکند اصلا مثل آنچه می آید در حدیث چهارم این باب و یخاف العطش از قبیل
عطف افراد است و بتقدیر و الرجل یخاف العطش است و در بعض نسخ نیست و بنابر ان ما قلیل آب است از آنچه وفا بطهارت
نکند و آنچه وفا بمجموع طهارت و شرب نکند چنانچه در حدیث اول این باب است یعنی این باب بیان مردیست که می باشد با او
آب کم در سفر و مردی که می ترسد از تشنگی اگر آب را صرف طهارت کند در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فِي السَّفَرِ وَلَيْسَ مَعَهُ مَاءٌ إِلَّا قَلِيلٌ وَيَخَافُ إِنْ هُوَ اغْتَسَلَ أَنْ
يَعْطَشَ قَالَ إِنْ خَافَ عَطَشاً فَلَا يُهَرِيقُ مِنْهُ قَطْرَةً وَلْيَتَيَمَّمْ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّ الصَّعِيدَ أَحَبُّ إِلَيَّ شرح یعطش
از باب علم است العطش بفتح عین و فتح طا تشنگی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که برخورد او را
جنابت در سفر و نیست با او آبی مگر آب کم و ترسید اگر او غسل کند از تشنگی امام گفت اگر ترسید از تشنگی پس نریزد از آن آب
قطره را و باید که تیمم کند بخاک روی زمین چه بدرستی که خاک روی زمین محبوب ترست سوی من از آب در این وقت و مخفی نماند که
احب اینجا از قبیل اعلم من الجدار است و نکته درین مقام آنست که نزد جمعی از مخالفان غسل درین صورت محبوب ترست بنابر آنکه از آیت
تیمم فلم تجدوا ماء عطف بر کنتم مرضی او علی سفر تا آخر باشد و بیان این در شرح حدیث آینده می شود دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُجْنِبُ وَمَعَهُ مِنَ الْمَاءِ قَدْرُ مَا يَكْفِيهِ لِشُرْبِهِ أَيَتَيَمَّمُ أَوْ يَتَوَضَّأُ قَالَ يَتَيَمَّمُ أَفْضَلُ
أَلَا تَرَى أَنَّهُ إِنَّمَا جُعِلَ عَلَيْهِ نِصْفُ الطَّهُورِ شرح شرب بضم شین و نقطه و سکون را بی نقطه و با یک نقطه و خیر راجع بالرجل
و مراد شرب منسوب باوست تا وقتی که بآبی دیگر رسد خواه از خوردن خود او شود و خواه از دواب متعلقه او و یتوضأ ماخوذ است از وضو
بمعنی لغوی و مراد اینجا غسل است یتیمم در دوم بتقدیر ان ناصبه است و مبتدا است پس مرفوع و منصوب می تواند بود و افضل خبر مبتداست
و در بعض نسخ لفظ افضل نیست و بنابر این تیمم البته مرفوع است خبر مبتدای محذوف میتواند بود و راجع بما ذکر کرده است در
من الماء قدر ما یکفیه لشربه میتواند بود و مثل خبر علیه که راجع بما قبل است حصر که مدلول انما است دلالت بر این میکند که افضل اینجا
بر نسخه آنست از قبیل اعلم من الجدار است مثل احب در حدیث سابق طهور بفتح طا نقطه مصدرست چنانچه گذشت در شرح عنوان
باب اول و عبارت از طهارت است از وضو است نصف الطهور عبارت از تیمم است باعتبار آنکه اعضای آن نصف معمول اعضای
وضو است تقریبا یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جنب شد و با اوست در سفر از آب بقدر آنچه کافی است
او را برای آشامیدن او آیا تیمم میکند یا خود را می شوید بغسل گفت آنکه تیمم کند افضل است آیا نمی بینی که شان آنست که جز این نیست

کهٔ در قرآن

که در قرآن کرده شده و واجب بر مسافر نصف طهارت بی شرط عدم وجدان آب است جوابکه این استدلال است بآیت سوره آل
يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون ولا جنبا الا عابري سبيل حتى تغتسلوا وان كنتم مرضى او على سفر
او جاء احد منكم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهكم وايديكم ان الله كان عفوا غفورا
بنابر آنکه عابری سبیل یعنی مسافرین باشد چه ظاهر آیت اینست که بر ایشان غسل نباشد هرچند که آب داشته باشند بسبب آنکه مسافر
احتیاج بحفظ آب است پس وان کنتم مرضی او علی سفر برای بیان اینست که اگر مریض یا مسافر جنب شود واجب بر او تیمم است هرچند
که آب داشته باشد پس فلم تجدوا ماء عطف بر جاء احد منکم تا آخر است نه بر ما سابق آن و حکم مسافر جنبی که داند که احتیاج بحفظ آب
ندارد و مریض جنبی که باستعمال آب متضرر نشود و حکم جائی از غایط در حضر که آب داشته باشد و متضرر نشود باستعمال آب
سیوم اصل قُلْنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامُ قَوْمٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فِي السَّفَرِ وَلَيْسَ مَعَهُ مَاءٌ يَكْفِيهِ لِلْغُسْلِ
أَيَتَوَضَّأُ بَعْضُهُمْ وَيُصَلِّي بِهِمْ قَالَ لَا وَلَكِنْ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي بِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَ التُّرَابَ طَهُوراً
شرح طهور بفتح طا بیان شد در شرح عنوان باب ذکر یکفیه للغسل اشارتست باینکه با او قدری از آب هست که زیاد بر قدر شرب
او نیست و از تشنگی می ترسد و باین سبب این حدیث در تحت عنوان این باب ذکور است یعنی گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام
که پیشنماز جمعی برخورد او را جنابتی در سفر و نیست با او آبی که کافی باشد او را برای غسل و زیاد بر قدر شرب او باشد آیا وضو
می سازد بعض آن جمع و پیشنمازی میکند برای آن جمع امام گفت نه و لیکن آن پیشنماز تیمم میکند و پیشنمازی میکند برای آن جمع چه بدرستی
که الله عز و جل بتحقیق در قرآن کرده خاک را پاک کننده برای صاحب عذر جوابکه توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه
می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب من یکره الصلوة خلفه تا آخر که باب نهاده و یکم است که ولا صاحب التیمم المتوضئین
و جواب اینست که آنچه می آید محمولست بر صورتی که مرجحی که اقوی یا مساوی باشد معارضه نکرده باشد و در ما نحن فیه کرده زیرا که
مراد با امام قوم اقرا ایشانست و تقدیم غیر اقرا بر اقرا بسیار ناخوش است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب
نهاده و یکم که یتقدم القوم اقرأهم للقرآن تا آخر چهارم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ إِنْ كَانَتِ الْأَرْضُ مُبْتَلَّةً
لَيْسَ فِيهَا تُرَابٌ وَلَا مَاءٌ فَانْظُرْ أَجَفَّ مَوْضِعٍ تَجِدُهُ فَتَيَمَّمْ مِنْ غُبَارِهِ أَوْ شَيْءٍ مُغْبَرٍّ وَإِنْ كَانَ فِي حَالٍ لَا
تَجِدُ إِلَّا الطِّينَ فَلَا بَأْسَ أَنْ تَتَيَمَّمَ بِهِ شرح عبد الله بن مغیره از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است و از جمعیست که
کشی رحمه الله تعالی در هر یک از ایشان گفته که اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه والاقرار له بالفقه تا آخر یعنی آنکافیست تا شرب و طهارت
است پس اگر آب قلیل باشد و زیاد بر شرب نباشد و از تشنگی برسد تیمم کند و لهذا این حدیث در تحت عنوان این باب مذکورست
او شیء مجرور بعطف بر موضع است بتقدیر او انظر اجف شیء مغبر تجده فتیمم من غباره و ضمیر کان راجع بموضع است لا تجد بصیغه
مخاطب است و جمله صفت حال است و عاید محذوف است بتقدیر لا تجد معها ان تتیمم بصیغه مخاطب است یعنی روایت است از عبد الله
بن مغیره که گفت اگر باشد زمین کل بر وشی که نیست در ان خاکی و نه آبی که وضو یا غسل بآن توان کرد پس طلب کن خشک تر
موضعی اگر قدرت بران داری پس تیمم کن از غبار آن بعد از فشاندن و اگر آن موضع بر حالی باشد که نیابی با آن
حال بگل را یا بمعنی که نه موضع خشک بهم میرسد در ان و نه چیزی دیگر که غبار داشته باشد پس بر وا بی نیست باینکه تیمم
کنی بآن باب چهل و سیوم اصل باب الرجل تصیبه الجنابة ولا یجد الا الثلج او الماء الجامد شرح این باب بیان مردیست که برخورد
او را جنابت و نمی یابد مگر برف را یا یخ را و در این باب حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَجْنَبَ فِي سَفَرٍ وَلَمْ يَجِدْ إِلَّا الثَّلْجَ أَوْ مَاءً جَامِداً فَقَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الضَّرُورَةِ

يَتَيَمَّم وَلَا أرىٰ أنْ يَعُودَ إلىٰ هٰذِهِ الأرْضِ الَّتِي تُوبِقُ دِينَهُ شرح واو در ولم يكن حاليه است توبق بتاء يكنقطه
وقاف بصيغه مضارع غايبه باب افعال است الايباق هلاك كردن وحبس نمودن وهر دو اينجا مناسب است يعني روايت است
از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت پرسيدم او را از مردي كه دانسته جنب شده در سفري برحالي كه نيافت
مگر برف را يا يخ را پس گفت آنمرد در مقام ضرورت است يعني كه تكليف او بغسل تكليف لا يطاق است تيمم ميكند ونمي
بينم براي او اينرا كه عود كند سوي اين زمين كه هلاك ميكند دين او را واشارتست باينكه آن جنب شدن او دانسته ناشروع
واگر كسي در موضعي ناشروعي كرده باشد مكروه است كه باز عود كند بآن موضع بيضرورت چنانچه مشهور است كه عثمان بن عفان
چون ابو ذر غفاري رحمه الله تعالى را از مدينه اخراج ميكرد از او سوال كرد كه كدام موضع نزد تو مكروه تر است گفت ربذه
زيرا كه در ايام شرك پيش از اسلام آنجا ميبودم گفت ترا بربذه ميفرستم وبآنجا فرستاد او را والقصه آزار او وعداوت
بالله تعالى وبرسولش واهل بيت رسولش ونعم الحكم الله بدانكه جنب شدن باختيار با وجود علم بوجود سرما وممكن نبودن غسل
پنج صورت دارد اول اينكه هيچ وسيله تحصيل آب نتواند كرد وحكم اين در اينحديث مذكور است دوم اينكه بوسيله
تحصيل آب تواند كرد اما خوف ضرر استعمال آن داشته باشد وآن خوف بحد خوف تلف نفس نرسد بلكه كمتر باشد وحكم آن
در حديث دوم مذكور ميشود سيوم اينكه بوسيله تحصيل آب تواند كرد وخوف ضرر آن بحد خوف تلف نفس رسد وحكم اين در حديث
سيوم مذكور ميشود بنابر اينكه اصابت اعم از اختياري وغير اختياري باشد موافق ظاهر آنچه مي آيد در حديث سيوم باب چهل وپنجم بخلاف
اينكه اصابت مخصوص غير اختياري باشد مخفي نماند كه مي آيد در كتاب الصيام در آخر باب الرجل يجامع اهله في السفر تا آخر
كه باب پنجاه وچهارم است كه رخص للمسافر الذي لا يجد الماء اذا غلبته الشهوة ان ياتي الحلال قال ويوجره ذلك كما انه اذا
اتى الحرام اثم واز اين ظاهر ميشود كه حكم صورت غلبه شهوت حكم احتلام است وملحق بعدم اختيار است دوم اصل عَلِيُّ بْنُ إبْرَاهِيمَ
عَنْ أبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ إنْ أجْنَبَ فَعَلَيْهِ أنْ يَغْتَسِلَ عَلىٰ مَا كَانَ مِنْهُ وَإنِ احْتَلَمَ تَيَمَّمَ شرح ابراهيم
ابن هاشم قمي راوي امام رضا عليه السلام است پس ميتواند بود كه ضمير قال در اول راجع باو ودر دوم راجع بامام رضا عليه السلام
باشد اجنب يعني اجنب متعمدا است وضمير راجع برجل اجنب في سفر ولم يجد الماء الا الثلج است كه مذكور است در حديث سابق
يعني روايت كرد علي بن ابراهيم از پدرش نسبت داد حديث را سوي امامي كه روايت از او است راوي گفت كه امام
گفت اگر آنكس جنب شود دانسته پس واجب بر او كه غسل كند اگر بوسيله آب كردن برف ويخ ممكن باشد
او را تحصيل آب وخوف تلف نفس نباشد بنابر ناشروعي كه واقع شده از او باختيار واگر محتلم شده باشد تيمم ميكند
براي خوف ضرر هرچند كه بحد تلف نفس نرسد سيوم اصل عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَألْتُهُ عَنْ
رَجُلٍ أصَابَتْهُ الجَنَابَةُ فِي لَيْلَةٍ بَارِدَةٍ يَخَافُ عَلىٰ نَفْسِهِ التَّلَفَ إنِ اغْتَسَلَ قَالَ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي
فَإذَا أمِنَ مِنَ البَرْدِ اغْتَسَلَ وَأعَادَ الصَّلوٰةَ شرح روايت است از كسي روايت كرد حديث را از امام جعفر صادق
عليه السلام راوي گفت پرسيدم او را از مردي كه برخورد او را جنابتي باختيار او در شبي كه سرد است وتحصيل آب ممكن
او را اما ميترسد بر نفس خود تلف اگر غسل كند امام گفت تيمم ميكند ونماز ميكند پس چون ايمن شود از سرمايي كه باعث خوف
تلف نفس شود غسل ميكند واعاده نماز ميكند بنابر ناشروعي كه كرده خواه در خارج وقت بعنوان قضا وخواه در وقت
اگر باقي باشد باب چهل وچهارم اصل باب التيمم بالطين شرح اين باب بيان تيمم بگل است ودر اين باب
دو حديث است اول اصل عَنِ ابْنِ أبِي نَجْرَانَ عَنْ أبِي بَصِيرٍ عَنْ أبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إذَا كُنْتَ فِي حَالٍ

الا التيمم

لَا تَقْدِرُ إلَّا عَلَى الطِّينِ فَتَيَمَّمْ بِهِ فَإنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أوْلىٰ بِالعُذْرِ إذَا لَمْ يَكُنْ مَعَكَ ثَوْبٌ جَافٌّ أوْ لِبْدٌ
تَقْدِرُ أنْ تَنْفُضَهُ وَتَتَيَمَّمَ بِهِ شرح اللبد بكسر لام وسكون باء يكنقطه ودال بينقطه نمد منفضه بنون وفاء وضاد
بانقطه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است النفض بفتح نون وسكون فاء افشاندن مثل اينكه اطراف گليمي يا نمدي كه
بساط است افشانده شود تا در وسط آن غباري جمع شود يعني روايت است از علي بن رئاب بكسر راء بينقطه وهمزه والف وباء
يكنقطه از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون باشي در حالي كه قدرت نداري بر آن مگر بر گل پس تيمم كن بآن
گل چه بدرستي كه الله سبحانه سزاوار تر است بعذر خواهي از تو چون نباشد بقضا وقدر او با تو جامه كه خشك باشد
يا نمدي كه قدرت داشته باشي كه افشاني آنرا وتيمم كني بغبار آن دوم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أخْرىٰ صَعِيدٌ طَيِّبٌ وَمَاءٌ
طَهُورٌ شرح اين عبارت علي بن رئاب است ومراد اينست كه در روايت ديگر اين زيادتي هست يا مراد اينست كه در روايتي
ديگر اين بدل ثوب جاف او لبد تا آخر است يعني ودر روايتي ديگر غير روايت ابو بصير چنين است در تتمه اين حديث
كه گل در اينوقت ضرورت هم روي زمين پاكيزه است وهم آب پاك كننده است باين معني كه قايم مقام هر يك از آن دو است
باعتبار اينكه با نضمام آن دو با يكديگر بهم رسيده باب چهل وپنجم اصل باب الكسير والمجدور ومن به الجراحات وتصيبهم الجنابة شرح
وتصيبهم حال مفعول به است ومعني زيرا كه كسير بمعني من اصابه الكسر است والمجدور بمعني من اصابه الجدري است ومن به الجراحات
بمعني من اصابه الجراحات است واين حال براي احتراز است از غير بالغ از جمله اين صنف اللاصابه در يافتن مركسي را
خواه باختيار وخواه بي اختيار وغالب استعمال آن در غير اختيار است يعني اين باب بيان شكسته عضو وصاحب آبله وصاحب
زخمها است برحالي كه برخورد ايشان را جنابت در اين باب شش حديث است اول اصل سَألْتُ أبَا جَعْفَرٍ عليه السلام
عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ بِهِ القَرْحُ وَالجِرَاحَةُ يُجْنِبُ قَالَ لَا بَأسَ بِأنْ لَا يَغْتَسِلَ يَتَيَمَّمُ شرح القرح بفتح وضم قاف
وسكون راء بينقطه وحاء بينقطه دمل ومانند آن يتيمم بصيغه مضارع غايب مرفوع واستيناف بيانه لا بأس است بان
يغتسل است يا منصوب وبدل لا يغتسل است يعني پرسيدم امام محمد باقر عليه السلام را از مردي كه ميباشد با او دمل وزخم جنب
ميشود امام گفت نيست باكي در اين نيست باينكه غسل نكند ميبايد كه تيمم كند دوم اصل عَنِ ابْنِ أبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أصْحَابِهِ عَنْ أبِي
عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قَالَ يَتَيَمَّمُ المَجْدُورُ وَالكَسِيرُ بِالتُّرَابِ إذَا أصَابَتْهُ الجَنَابَةُ شرح روايت است از
محمد بن ابي عمير از بعض ياران خويش از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت كه امام گفت تيمم ميكند صاحب آبله وشكسته عضو كه
چون برخورد او را جنابت توضيح تيمم كسي كه مريض نيست ودر حكم مريض است شد در شرح حديث سابق سيوم اصل عَنْ عَلِيِّ
بْنِ أحْمَدَ رَفَعَهُ عَنْ أبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَألْتُهُ عَنْ مَجْدُورٍ أصَابَتْهُ جَنَابَةٌ قَالَ إنْ كَانَ أجْنَبَ هُوَ
فَلْيَغْتَسِلْ وَإنْ كَانَ احْتَلَمَ فَلْيَتَيَمَّمْ شرح روايت است از علي بن احمد بالا برد حديث را از امام جعفر صادق عليه السلام
راوي گفت پرسيدم او را از صاحب آبله كه برخورد او را جنابتي امام گفت اگر جنب شده باشد او باختيار خود پس بايد
غسل كند با وجود خوف ضرر واگر محتلم شده باشد پس بايد كه تيمم كند مخفي نماند كه مي تواند بود كه وجوب غسل در صورتي باشد كه
خوف ضرر بحد خوف تلف نفس نرسيده باشد ودر صورتي كه خوف تلف نفس باشد تيمم كند ونماز كند وچون ايمن شود غسل كند
واعاده نماز كند نظير آنچه گذشت در شرح حديث دوم وسيوم باب چهل وسيوم والله اعلم چهارم اصل عَنْ أبِي عَبْدِ اللهِ
قَالَ إنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُكِرَ لَهُ أنَّ رَجُلًا أصَابَتْهُ جَنَابَةٌ عَلىٰ جُرْحٍ كَانَ بِهِ فَأمَرَ بِالغُسْلِ
فَاغْتَسَلَ فَكُزَّ فَمَاتَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللهُ إنَّمَا كَانَ دَوَاءُ العِيِّ

السُّؤالَ شرح ذکر بصیغهٔ مجهول است جرح بضم جیم و سکون را است امر بصیغهٔ مجهول است کز بتشدید زای با نقطه بصیغهٔ معلوم
باب نصر است الکزاز بضم و الکز بضم کاف تشنج بمعنی انقباض اعصاب العی بکسر عین بی‌نقطه و تشدید یا مصدر باب
علم است بمعنی عاجز شدن در گفتگو و عبارتست از جهالت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که
نبی صلی الله علیه و آله گفته شد او را که مردی برخورد او را جنابتی و جراحتی که بود با او پس امر شد از جانب جمعی که
سوال از ایشان کرده بود حکم فوری به غسل بنا بر توهم اینکه ذکر وان کنتم مرضی در آیت تیمم بعنوان مثال است پس مفهوم آن را
بر وجوب غسل بر صاحب جراحت میکنند چنانچه اشارت به آن شد در شرح حدیث اول این باب پس غسل کرد پس تشنج کرد
پس مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آن جمع کشتند او را کشد ایشان را الله تعالی جز این نیست که علاج نفهمیدن
سوال از علما است یعنی که این حکم از روی ظن شده و آن نفهمیدگی است و حکم از روی آن حرمت است هفتم اصل عن محمد بن
مسکین وغیره عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل له ان فلانا اصابته جنابة و هو مجدور فغسلوه
فمات فقال قتلوه الا سألوا الا یمّموه ان شفاء العی السؤال شرح مضمون این گذشت در کتاب العقل در حدیث
اول باب دهم که باب سوال العالم و تذاکره است مسکین بکسر میم است و در کتاب رجال بی‌میم بلفظ مصغر است الا دو جا بفتح
و تشدید لام حرف تحضیض است و چون بر ماضی داخل شده برای تندیم است یعنی روایت است از محمد بن مسکین و غیر او از امام
جعفر صادق علیه السلام محمد بن مسکین گفت که گفته شد امام را که بدرستی که فلانکس جنب شد او را جنابتی بر حالی که او صاحب
آبله بود پس غسل دادند او را پس مرد پس امام گفت بکشتند او را چرا سوال نکردند از حکم این مسئله چرا تیمم ندادند او را
بدرستی که علاج نفهمیدگی سوال علما است هشتم اصل قال و روی ذلک فی الکسیر و المبطون یتیمم و لا یغتسل
شرح ضمیر قال راجع با ابن ابی عمیر است روی بصیغهٔ معلوم است ذلک فاعل روی است مشار الیه ذلک محمد بن مسکین
وغیره است یتیمم و لا یغتسل مفعول روی است و ضمیر مستتر راجع بکل واحد از کسیر و مبطون است یعنی ابن ابی عمیر گفت و روایت
کرد محمد بن مسکین در شکسته عضو و صاحب اسهال نیز اینکه تیمم میکند هر یک ایشان و غسل نمیکند باب چهل و ششم اصل
باب النوادر شرح این باب احادیث نادر متفرق است در این باب هفده حدیث است اول اصل عن الحسن
بن علی الوشاء قال دخلت علی الرضا علیه السلام و بین یدیه ابریق یرید ان یتهیأ منه للصلاة فدنوت
لاصب علیه فابی ذلک و قال مه یا حسن فقلت له لم تنهانی ان اصب علی یدک تکره ان اوجر
قال توجر انت و اوزر انا فقلت له و کیف ذلک فقال اما سمعت الله عز و جل یقول
فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا و ها انا ذا اتوضأ
للصلاة و هی العبادة فاکره ان یشرکنی فیها احد شرح الابریق بکسر همزه و سکون با ظرف آب ریز یعنی ظرفی
برای آب که از آن آب بریزند و مانند آن ریزند و آن لوله‌ای دارد یتهیأ بمعنی یتوضأ است من در منه برای ابتدا
یا برای سببیت است و ضمیر راجع با ابریق است مه بفتح میم و سکون ها اسم فعل است بمعنی لا تفعل هر یک از اوجر و توجر بصیغهٔ
مجهول با واو و بهمزه می‌تواند بود و توجر انت و اوزر انا بتقدیر استفهام انکاریست یا خبر محض است و بنا بر احتمال دوم
ظاهر این سه جزء است اول اینکه اگر کسی جاهل مسئله باشد در امثال این معذور بلکه ماجور است و نظیر هست آنچه
می‌آید در کتاب المعیشة در حدیث سیوم باب کسب الحجام که شخصی رسول علیه السلام را حجامت میکرد و خون را آشامید چون رسول
علیه السلام فارغ شد گفت خون کجاست گفت آشامیدم گفت حجابست تو را از آتش جهنم اما بعد از این چنین مکن دوم اینکه

استعانت

استعانت در بعض مقدمات نماز جایز نیست و مشهور کراهت آنست سیوم اینکه موقوف علیه نماز دو قسم است یکی آنکه
ربط تمام بنماز ندارد و در اکثر آن استعانت مکروه نمی‌شود مثل طلب آب برای وضو دوم آنچه ربط تمام دارد مثل ریختن
آب بر دست برای وضو و منهی عنه دوم است نه اول چنانچه می‌آید در حدیث ششم و نهم این باب تفسیر این آیت بوجهی
گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب صد و شانزدهم که باب ریا است ها حرف تنبیه است انا مبتدا است
ذا اسم اشاره و خبر مبتدا است ضمیر و هی راجع بالصلوة است و حصر مفهوم از و هی العبادة باعتبار اینست که نماز
عمده عبادات است فی در فیها دلالت بر این میکند که با در بعبادة بمعنی فی است و شریک شدن دیگری در عبادت بر دو
قسم است یکی اینکه اعانت در آن کند بی ضرورت و آن در این حدیث مذکور است دیگری اینکه معبود شود در آن عبادت
و آن در حدیث چهارم باب ریا مذکور شد یعنی روایت است از حسن بن علی نقاش جامها گفت داخل شدم بر امام رضا
علیه السلام بر حالی که نزد او ابریقی بود که میخواست که وضو سازد از آن برای نماز پس نزدیک رفتم تا بریزم بر او آب پس ابا کرد
از آن و گفت مکن ای حسن پس گفتم او را که چرا نهی میکنی مرا از اینکه بریزم آب بر دست تو آیا نمیخواهی که من ماجور
شوم بسبب خدمت تو و اعانت بر عمل صالح اشارتست بآنچه فهمیده از آیت سورهٔ مائده و تعاونوا علی البر و التقوی امام گفت
که آیا ماجور میشوی تو و گناهکار میشوم من پس گفتم او را که چگونه است آنچه گفتی پس امام گفت آیا نشنیدی از الله عز و جل که میگوید
در سورهٔ کهف پس هر که امید میداشته باشد که ملاقات صاحب کل اختیار خود کند یعنی که مقرب درگاه او شود
تحت آیت سورهٔ مطففین کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون در اول نجات شد پس باید که عمل صالح کند و شریک نکند در عبادت
صاحب کل اختیار خود هیچکس را و آگاه باش من اینک وضو میسازم برای نماز و نماز است عمده عبادت پس نمیخواهم که شریک شود
با من در نماز هیچکس دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله افتتاح
الصلاة الوضوء و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول
صلی الله علیه و آله اول مقدمات نماز که وقوع آنها با قصد قربت صحیح نیست وضو است برای صاحب حدث صغیر با شرائطش
فعلی که خارج از نماز است و فعل کثیر است بر نماز که از تکبیر است و باعث حلال شدن آن فعل بر نماز که از تسلیم است مخفی نماند که ظاهر
این در تسلیم است سیوم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فسأله رجل من المغیریة عن شیء من
السنن فقال ما من شیء یحتاج الیه احد من ولد آدم الا و قد جرت فیه من الله و من رسوله سنة
عرفها من عرفها و انکرها من انکرها شرح مغیره بن سعید لقب او ابتر بفتح همزه و سکون با یک نقطه و فتح تا
دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه است و بتریه بضم با و سکون تا از جمله زیدیه منسوب به وی‌اند و او از اعیان محمد بن عبد الله بن
الحسن بوده که احوال او مذکور شده در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب هشتادم که باب الفصل به بین دعوی المحق و المبطل
فی امر الامامة است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید او را مردی از زیدیه مغیریه از چیزی از آداب شریعه
پس امام گفت که نیست هیچ چیز که محتاج میشود سوی آن یکی از اولاد آدم مگر بر حالی که تحقیق جاری شده در آن از جانب الله تعالی
و از جانب رسول او روشی که شناخت آن روش را هر که شناخت آن را و نشناخت آن را هر که نشناخت آن را مراد آنست
که جمیع آنها محفوظ است نزد ائمه حق و مجهول است نزد ائمه جور چهارم اصل فقال رجل فما السنة فی دخول الخلاء
قال تذکر الله و تتعوذ بالله من الشیطان الرجیم فاذا فرغت قلت الحمد لله علی ما اخرج
منی من الاذی فی یسر و عافیة شرح پس گفت مردی که پس چیست روش در داخل شدن بیت الخلاء امام گفت اینکه

ذکر کنی الله تعالی را و پناه گیری بالله تعالی از شیطان مطرود پس چون فارغ شوی گوئی که سپاس الله راست برای آنچه بیرون کرد
از من از باعث آزار با آسانی و صحت مراد وجهه بیرون کردنست اصل قال الرجل فالانسان یکون علی
تلک الحال و لا یصبر حتی ینظر الی ما یخرج منه قال انه لیس فی الارض آدمی الا و معه ملکان موکلان
به فاذا کان علی تلک الحال ثنیا برقبته ثم قالا یا ابن آدم انظر الی ما کنت تکدح له فی الدنیا الی ما
هو صائر شرح ینظر مرفوعست و با در برقبته برای تقویت است تکدح بدال بی‌نقطه و حا بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع مخاطب است ما
استفهامیه است یعنی گفت آن مرد که پس آدمی میباشد بر آن حال و صبر نمیکند تا آنکه نگاه میکند سوی آنچه بیرون می‌آید
از او از بول و غایط اگر پیدا باشد امام گفت بدرستی که شان چنین است که نیست در زمین آدمی مگر بر حالی که با او دو
فرشته است که موکلند با او پس چون آدمی باشد بر آن حال کج میکنند گردن او را بعد از آن بزبان حال میگویند ای
فرزند آدم نگاه کن سوی آنچه سعی میکردی برای تحصیل آن در دنیا که سوی چه آن گردیده است چهارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال من توضأ فتمندل کانت له حسنة و ان توضأ و لم یتمندل حتی یجف
وضوؤه کانت له ثلاثون حسنة شرح وضو بفتح واو است بمعنی آبی که بر اعضا مانده و بضم واو میتواند بود و حال
هر دو یکیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که وضو ساخت پس خشک کرد اعضای خود را بدستمال
و مانند آن حاصل شد برای او یک حسنه و اگر وضو ساخت و خشک نکرد اعضای خود را تا آنکه خشک شد آب اعضای او حاصل
شد برای او سی حسنه پنجم اصل قال ابو الحسن موسی علیه السلام من توضأ للمغرب کان وضوؤه ذلک کفارة
لما مضی من ذنوبه فی نهاره ما خلا الکبائر و من توضأ لصلاة الصبح کان وضوؤه ذلک کفارة
لما مضی من ذنوبه فی لیلته الا الکبائر شرح ما در ما خلا مصدریه است و مضاف محذوف بتقدیر وقت
ما خلا و خلا بمعنی جاوز است و ضمیر مستتر راجع بمضمون سابق است یعنی وقت ما جاوز هذا الحکم الکبائر پس الکبائر منصوب است
بر مفعولیت و مراد استثناء است یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلام هر که وضو ساخت برای نماز شام خواه بعنوان احداث
و خواه بعنوان تجدید شد آن وضوی او کفاره برای آنچه گذشت از گناهان او در آن روز او مگر گناهان کبیره و هر که
وضو ساخت برای نماز صبح خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان تجدید شد آن وضوی او کفاره برای آنچه گذشت
از گناهان او در آن شب او مگر گناهان کبیره ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین
صلوات الله علیه قاعد و معه ابنه محمد اذ قال یا محمد ائتنی باناء من ماء فاتاه به فصبه
بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا ثم
استنجی فقال اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمها علی النار شرح بینا در اصل
بین بوده الف باشباع فتحه بهم رسیده و مضاف بجمله امر مبتدا است قاعد خبر مبتدا است اذ حرف مفاجات است
قال عامل در بینا است و در مثل این ترکیب قول دیگر نیز هست ائتنی بکسر همزه و سکون یا دو نقطه در پایین بصیغهٔ
امر مهموز الفا معتل اللام یایی باب ضرب است با در باناء برای تعدیه است الاناء بکسر همزه و تخفیف نون
والف ممدوده جام آبخوری که بگیرد آب در آن گنجد و مراد اینجا قدر اناء است که بگیرد است من برای تبعیض است
ضمیر منصوب در فصبه راجع باناء است طهور بفتح طا بمعنی اسم فاعل باب تفعیل است چنانچه گذشت در شرح حدیث
سیوم باب سیزدهم بکسر واو و در و لم یجعله حالیه است النجس بفتح نون و فتح جیم ضد طاهر و هر دو اینجا مصدر است

یعنی روایت

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میان آنکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه نشسته بود و با او بود
پسر او محمد که مشهور است بابن الحنفیة ناگاه گفت ای محمد بیاور نزد من ظرفی از جمله آبی را پس آورد نزد
او آن را پس ریخت آب آن را بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی که دست راست خود را در آن زد و آب
برداشت و بآن آب هر دو دست خود را پاکیزه کرد بعد از آن گفت سپاس الله راست که گردانید آب را پاک
کننده بر حالی که نگردانید آن را ناپاکی بعد از آن استنجا کرد یعنی که بول کرد و استنجا کرد پس گفت در وقت استنجا که خداوندا
محفوظ دار فرج مرا از حرام و محفوظ دار آن را از نالایق و بپوشان عورت مرا از نظر بیگانه و حرام کن آن را بر آتش
جهنم اصل ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و طیبها و ریحانها
ثم تمضمض فقال اللهم انطق لسانی بذکرک و اجعلنی ممن ترضی عنه شرح در تهذیب استنشاق
و دعای آن بعد از مضمضه و دعای آن منقول شده و گذشت در شرح حدیث ششم باب پانزدهم که مضمضه در وضو
سه بار است و عمل اصحاب در استنشاق نیز سه بار است الریح بکسر را و سکون یا نسیم و بو و هر دو اینجا مناسب است
و بنا بر دوم مراد بوی تزیین و عمارات بهشت است یعنی بعد از آن آب در بینی کرد پس گفت خداوندا حرام مکن
بر من نسیم بهشت را در قبر و مانند آن و بگردان مرا از جمله آنکه بو میکند نسیم بهشت را و خوشبوی آنکه در بهشت
میباشد و ریحانی که در بهشت میروید بعد از آن آب در دهان کرد پس گفت خداوندا گویا کن زبان مرا بذکر
تو و بگردان مرا از جمله آنکه راضی میشوی از او در روز سوال و جواب اصل ثم غسل وجهه فقال اللهم
بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ثم غسل یمینه
فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل شماله
فقال اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران
شرح فیه در تبیض فیه الوجوه اگر از غلط کاتبان نباشد فی بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته و ضمیر راجع بمصدر
تسود است زیرا که شرط است در جمله که مضاف الیه باشد خلو از عاید سوی مضاف مثل آیت سورهٔ آل عمران
یوم تبیض وجوه و تسود وجوه الخلد بضم خا با نقطه و سکون لام و دال بی‌نقطه بهشت و همیشگی در بهشت الیسار
بفتح یا دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه و الف و را بی‌نقطه سهولت و دست چپ و مراد اینجا زود داخل شدن
در بهشت بی مقدمات و درنگ در میان طوایف اهل حجاب که مذکور شده در کتاب الحجة در شرح حدیث نهم باب
هفتم در بیان آیت سورهٔ اعراف و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال المقطعات بقاف و طا بی‌نقطه و عین بی‌نقطه
بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل جمع مقطعه آتشها که جدا کرده شده از یکدیگر و هر کدام مخصوص گناه عضویست مثل
چشم و گوش و زبان و لب و نوع و لون آن مناسب آن گناه است و تانیث باعتبار اینست که نار مونث است
و مناسبت این دعا بدست چپ باعتبار اینست که فرشته دست چپ گناهان اعضا را می‌نویسد نیران بکسر نون
و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه جمع نار است و اضافه از قبیل اضافهٔ در خاتم فضه است یعنی بعد از آن
شست روی خود را پس گفت خداوندا سفید کن روی مرا روزی که سیاه میشود رویهایی و سیاه مکن روی مرا
روزی که سفید میشود رویها بعد از آن شست ذراع راست خود را پس گفت خداوندا بده بمن نامهٔ اعمال مرا
بدست راست من و بهشت را بسهولت من یا بدست چپ من یعنی که قلم عفو بر آنچه فرشته دست چپ نوشته بکش

و مرا زود داخل بهشت کن بعد ازان شست ذراع چپ خود را پس گفت خداوندا مده بمن نامه اعمال مرا بدست چپ
و مگردان دست چپ را غل کرده شده بگردن من پناه میگیرم بتو از پاره پاره کرده شدهای آتش اصل ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ
فَقَالَ اللّٰهُمَّ غَشِّنِي رَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوَكَ ثُمَّ مَسَحَ عَلَى رِجْلَيْهِ فَقَالَ اللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ
يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي شرح ضمیر فیه راجع بصراط است یعنی بعد ازان مسح کرد
سر خود را پس گفت خداوندا فرو گیران مرا رحمت تو یعنی که چنان کن که فرو گیرد مرا رحمت تو و برکتهای تو و بخشایش تو
بعد ازان مسح کرد بر دو پای خود پس گفت خداوندا استوار کن دو قدم مرا بر صراط در روزی که میلغزد در صراط قدمها
جمیع و بگردان سعی مرا در آنچه راضی میکند ترا از من اصل ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَضَّأَ بِمِثْلِ مَا
تَوَضَّأْتُ وَقَالَ مِثْلَ مَا قُلْتُ خَلَقَ اللّٰهُ لَهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكاً يُقَدِّسُهُ وَيُسَبِّحُهُ وَيُكَبِّرُهُ وَيُهَلِّلُهُ
وَيَكْتُبُ لَهُ ثَوَابَ ذٰلِكَ شرح بعد ازان رو آورد بسوی محمد بن الحنفیه پس گفت ای محمد هر که وضو ساخت بر روش
وضوی من و گفت مانند آنچه را که گفتم آفرید الله تعالی برای آنکس از هر قطره فرشته که حمد کند الله تعالی را و
تسبیح کند او را و تکبیر کند او را و تهلیل کند او را یعنی که لا اله الا الله گوید حالی که مکتوب شود برای آنکس ثواب آن
هفتم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ وَهُوَ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَكَّةَ صَلَّى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الْفَجْرَ ثُمَّ جَلَسَ مَعَ أَصْحَابِهِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَجَعَلَ يَقُومُ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا رَجُلَانِ
أَنْصَارِيٌّ وَثَقَفِيٌّ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لَكُمَا حَاجَةً تُرِيدَانِ
أَنْ تَسْأَلَا عَنْهَا فَإِنْ شِئْتُمَا أَخْبَرْتُكُمَا بِحَاجَتِكُمَا قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَانِي وَإِنْ شِئْتُمَا فَاسْأَلَانِي قَالَا بَلْ تُخْبِرُنَا
قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَكَ عَنْهَا فَإِنَّ ذٰلِكَ أَجْلَى لِلْعَمَى وَأَبْعَدُ مِنَ الْارْتِيَابِ وَأَثْبَتُ لِلْإِيمَانِ شرح اجلی بجیم افعل
التفضیل معتل اللام واوی باب نصر است الجلا بالفتح و دو برطرف شدن از جایی لام و للعمی و للایمان برای
تعدیه است العمی بفتح عین بی نقط و تخفیف میم و الف منقلبه از یا مصدر باب علم کوری یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام
میگفت بر حالیکه او حکایت میکرد مردمان را در مکه که گزارد رسول الله صلی الله علیه وآله نماز صبح را بعد ازان نشست
با یاران خود تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس شروع کرد برخاست مردی بعد از مردی تا آنکه نماند با او مگر دو مرد یکی از اهل
و دیگری از طائفه ثقیف که در طائف میباشند پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه وآله که تحقیق دانستم که شما را
حاجتی است که میخواهید که سؤال کنید از آن حاجت آن دو مرد گفتند بلکه خبر میکنی ما را پیش از آنکه سؤال کنیم ترا از آن حاجت
چه بدرستی که آن خبر کردن تو برطرف کننده تر است کوری دل او دور کننده تر است از شک در رسالت و محکم کننده
تر است ایمان را اصل فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَّا أَنْتَ يَا أَخَا ثَقِيفٍ فَإِنَّكَ جِئْتَ تَسْأَلُنِي
عَنْ وُضُوئِكَ وَصَلَاتِكَ مَا لَكَ فِي ذٰلِكَ مِنَ الْخَيْرِ أَمَّا وُضُوؤُكَ فَإِنَّكَ إِذَا وَضَعْتَ يَدَكَ فِي
إِنَائِكَ ثُمَّ قُلْتَ بِسْمِ اللّٰهِ تَنَاثَرَتْ مِنْهَا مَا اكْتَسَبَتْ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِذَا غَسَلْتَ وَجْهَكَ تَنَاثَرَتِ الذُّنُوبُ
الَّتِي اكْتَسَبَتْهَا عَيْنَاكَ بِنَظَرِهِمَا وَفُوكَ فَإِذَا غَسَلْتَ ذِرَاعَيْكَ تَنَاثَرَتِ الذُّنُوبُ عَنْ يَمِينِكَ وَشِمَالِكَ
فَإِذَا مَسَحْتَ رَأْسَكَ وَقَدَمَيْكَ تَنَاثَرَتِ الذُّنُوبُ الَّتِي مَشَيْتَ إِلَيْهَا عَلَى قَدَمَيْكَ فَهٰذَا لَكَ فِي
وُضُوئِكَ شرح پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اما تو ای برادر قبیله ثقیف پس بدرستی که تو آمدی سؤال میکنی
مرا از وضوی تو و نماز تو که چیست ترا در ان از جمله نفع اما وضوی تو پس بدرستی که تو چون گذاشتی دست خود را

در آن پس اگر خواهید خبر کنم شما را بحاجت شما پیش
از آنکه سؤال کنید مرا و اگر خواهید پس سؤال کنید م(؟)

در ظرف آب

در ظرف آب خود دم(؟)

بعد ازان گفتی بسم الله پراکنده شد از دست تو آنچه کسب کرده از گناهان پس چون شستی روی خود را پراکنده شد
گناهانی که کسب کرده آنها را دو چشم تو بنگاه آنها و گناهانی که کسب کرده آنها را دهان تو پس چون شستی دو
ذراع خود را پراکنده شد گناهان از دست راست تو و دست چپ تو پس چون مسح کردی سر خود را و دو پای خود را
پراکنده شد گناهانی که رفتی سوی آنها بر دو پای خود پس این نفعست برای تو در وضوی تو مخفی نماند که تتمه حدیث که
در بیان نفع نمازست و در بیان سؤال و جواب انصاری است اینجا نقل نشده برای عدم مناسبت باین باب هشتم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ الْوُضُوءُ شَطْرُ الْإِيمَانِ شرح الشطر بفتح شین با نقطه و سکون طاء بی نقطه و راء
بی نقطه جزء ایمان اینجا عبارتست از مجموع اعمالی که فرایض است و بیان شده در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب
هجدهم که باب ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وضو
جزء ایمانست نهم اصل كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ بَيْنَ يَدَيَّ وَجَلَسْتُ عِنْدَهُ
حَتَّى حَضَرَتِ الْمَغْرِبُ فَدَعَا بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ قَالَ لِي تَوَضَّأْ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا عَلَى وُضُوءٍ
فَقَالَ وَإِنْ كُنْتَ عَلَى وُضُوءٍ إِنَّ مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ كَانَ وُضُوؤُهُ ذٰلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي
يَوْمِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ وَمَنْ تَوَضَّأَ لِلصُّبْحِ كَانَ وُضُوؤُهُ ذٰلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي لَيْلَتِهِ إِلَّا
الْكَبَائِرَ شرح بوضوء بفتح واو است و ان کنت وصلیه است یعنی بودم نزد امام موسی کاظم علیه السلام پس گزارد نماز ظهر
عصر را نزد من یعنی که من اقتدا باو کردم در نماز و نشستم نزد او تا آنکه حاضر شد نماز شام پس طلب کرد آب وضو را
پس وضو ساخت برای نماز بعد ازان گفت مرا که وضو بساز پس گفتم قربانت شوم من وضو دارم پس گفت هر چند که
وضو داشته باشی و مضمون باقی ظاهرست از شرح حدیث پنجم این باب دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ
الطُّهْرُ عَلَى الطُّهْرِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ شرح الطهر بضم طاء و سکون ها مصدر باب نصر و حسن ضد نجاست و مراد
اینجا وضو و غسل است در صورتیکه باعثی برای آن نباشد رسیده باشد مثل وقوع نمازی بوضوی سابق و مثل غسل جمعه
بروز جمعه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت طهارت بر روی طهارت باعث ده حسنه است یازدهم
اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ إِذَا فَرَغَ أَحَدُكُمْ مِنْ وُضُوئِهِ فَلْيَأْخُذْ كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَلْيَمْسَحْ بِهِ
قَفَاهُ يَكُونُ ذٰلِكَ فَكَاكَ رَقَبَتِهِ مِنَ النَّارِ شرح الفکاک بفتح فا و گاهی بکسر میباشد مصدر باب نصر
آزاد کردن حمل فکاک یعنی مصدری بر ذلک مجازست باعتبار آنکه باعث فکاک الله تعالی است و لهذا در دعای
آن وقت منقولست که اللهم فك رقبتي من النار یا باعتبار آنکه باعث فکاک آنکس است رقبه خود را یا مراد از مصدر معنی اسم فاعل
و فکاک آن عمل است و براین تقدیر نیز نسبت مجازی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون فارغ شود
یکی از شما از وضوی خود پس باید که فرا گیرد یک مشت از آب در دست خود را بآن شوید چون جا رسیده و با محل
چرک میباشد غالبا پس باید که مسح کند بآن آب یعنی تری آن آب که باقی مانده در دست پس گردن خود را باید آن
این آنکه میباشد آن عمل باعث عتاق الله تعالی گردن او را از آتش جهنم دوازدهم اصل عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَغْتَسِلُ بِمَاءِ الْوَرْدِ وَيَتَوَضَّأُ بِهِ لِلصَّلَاةِ قَالَ لَا بَأْسَ بِذٰلِكَ شرح الورد بفتح
واو و سکون راء گل و غالب شده در گل سرخ که از ان گلاب میگیرند یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن
از امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام راوی گفت گفتم او را چیست که مردی غسل میکند بآب گل و وضو میسازد

علیه السلام

از آب گل برای نماز گفت پروائی نیست آن مترکه مراد آب گل اینجا آبی است مطلق که گلها در آن انداخته شده باشد مثل نی
که در آن گلها بر آن کنند و بنا بر این اشکالی نیست در این حدیث و می تواند بود که مراد گلاب باشد و بنا بر احتمال اول
میگویم که این مطلق است پس میتواند بود که محمول بر صورت تجدید باشد چنانچه گذشت در حدیث دهم این باب و بر تقدیر
عموم میتواند بود که مراد بآب الورد آبی باشد که مخلوط بگلاب باشد و مطلق باشد و بعضی میگویند که این عام است و مراد از آب
الورد محض گلاب است باعتبار اینکه فاغسلوا در آیت وضو و حتی تغتسلوا و فاطهروا در آیت غسل شامل شستن بگلاب است
بحسب لغت و بعضی میگویند الورد بکسر واو است بمعنی نصیب از آب و مراد اینست که آبی که چند کس از آن شریک باشند و نوبتی
برای آن قرار داده باشند هر کدام را در نوبت دیگران وضو و غسل از آن صحیح است والله اعلم سیزدهم اصل عن اسمعیل الجعفی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عمن یمس عظم المیت قال اذا جاز سنة فلیس به بأس شرح المیت بتخفیف
و تشدید یا مرده و بعضی میگویند که بتخفیف مرده است و بتشدید مشرف بر موت است مثل انک میت و انهم میتون
اذا جاز سنة اشارت است بنجاست یا مانند آن کثافت طاقی استخوان اسب و استر و مانند آنها پیش از یک سال اگر مذبوح شده
باشد و شاید که این باعتبار سرایت چربی استخوان باشد و اشارت باین میشود در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب السجود
و ما یکره که باب چیست و هشتم است یعنی روایتست از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را از حکم کسی که دست میکند استخوان مرده را امام گفت چون گذشت آن استخوان را یک سال پس
آن دست کردن پروائی چهاردهم اصل قال ابو جعفر علیه السلام اذا کان الرجل نائما فی المسجد الحرام او مسجد
الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فاحتلم فاصابته جنابة فلیتیمم و لا یمر فی المسجد الا متیمما حتی
یخرج منه ثم یغتسل و کذلک الحائض اذا اصابها الحیض تفعل کذلک و لا بأس ان یمرا فی سائر المساجد
و لا یجلسان فیها شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام چون باشد مرد خوابیده در مسجد حرام که در مکه است یا مسجد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که در مدینه است و در خواب چیزی ببیند پس بر خورد او را جنابتی پس باید که تیمم کند و نگذرد در آن
مسجد مگر تیمم کرده تا آنکه بیرون آید از آن مسجد بعد از آن غسل کند و همچنین است حایض چون بر خورد او را حیض در یکی از آن دو مسجد
بجای آن آنکه میکند آن زن چنانچه مذکور شد از تیمم و پروائی نیست باینکه گذر کنند در باقی مساجد بی تیمم و نمی نشینند در آن
مساجد جاها پانزدهم اصل عن ابی بصیر قال سألته عن جنب دخل حماما فیه ماء و خرجت منه قال ان
وجد ماء غیره فلیهرقه شرح روایتست از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفت پرسیدم امام را
از ماری که داخل شد در حمی که در آن آبی است و بیرون شد از آن امام گفت اگر صاحب آن خم می یابد آبی را اگر قرآن باشد
برای وضو و مانند آن پس باید که بریزد آن آب را برای احتمال زهر و استعمال آن موافق آنچه گذشت در شرح حدیث ششم
باب ششم شانزدهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل رعف فامتخط
فصار بعض ذلک الدم قطعا صغارا فاصاب اناءه هل یصلح له الوضوء منه فقال ان لم یکن شیئا
یستبین فی الماء فلا بأس و ان کان شیئا بینا فلا یتوضأ منه قال و سألته عن رجل رعف و هو
یتوضأ فقطر قطرة فی انائه هل یصلح الوضوء منه قال لا شرح رعف بصیغه معلوم باب نصر و علم و حسن میتواند بود
و بصیغه مجهول باب نصر نمی تواند بود بمعنی اصابه رعاف چنانچه میگویند جد بمعنی اصابه جد ری امتخط بخا با نقطه و طا بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الامتخاط میان بینی را پاک کردن القطع بکسر قاف و فتح طا جمع قطعه بفتح قاف و سکون طا

پاره القصار بکسر صاد جمع صغیره اینکه ابن ابی عقیل رحمه الله موافق اوست میگوید که ظاهر این حدیث اینست که آب قلیل بملاقات نجاسات
نجس نمی شود مگر آنکه بعض آن متغیر شود پس اگر متغیر و غیر متغیر بهم آمیخته شود و مشتبه شود جمیع آن نجس است والله اعلم یعنی
روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که خون از بینی او آمد پس
میان بینی خود را پاک کرد پس گردید بعض آن خون که از بینی فشانده شده بود پاره های کوچک پس بر خورد آن بعض ظرف آب
آن مرد را آیا جایز است او را وضوء از آن آب پس امام گفت اگر آن بعض نباشد چیزی که ظاهر شود در آب یعنی که محسوس نشود
متغیر شدن بعض آب بآن خون پس پروائی نیست و اگر باشد چیزی که ظاهر است در آب و محسوس است متغیر شدن بعض آب
بآن خون پس باید که وضو نسازد از آن آب مخفی نماند که گذشت در شرح حدیث اول باب دوم که اگر غافل شود و نداند
که کدام است واقع شده حکم نجس و علی بن جعفر گفت و پرسیدم امام را از مردی که خون از بینی او آمد بر جا که او وضو
می ساخت پس چکید قطره در ظرف آب او آیا جایز است وضوء از آن آب امام گفت نه زیرا که تغییر بعض آن آب محسوس میشود
هفدهم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل احتاج الی الوضوء للصلوة و هو لا یقدر علی الماء
فوجد بقدر ما یتوضأ به بمائة درهم او بالف درهم و هو واجد لها یشتری و یتوضأ او یتیمم
قال لا بل یشتری قد اصابنی مثل ذلک فاشتریت و توضأت و ما یسرنی بذلک مال کثیر شرح ما یسرنی
یسر بسین بی نقطه و تشدید را بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و در بعض نسخ یسوی بسین بی نقطه و واو و
و ما مال در ترکیب است زیرا که بنا بر اول مراد اینست که ما یسرنی بذلک مال کثیر و بنا بر دوم مراد اینست که دادن مال بسیار برای
آن آب را دوست نمی دارم بنا بر اول برای بدلیت است و بنا بر دوم برای سببیت است و بر هر تقدیر مال مرفوع فاعل است
یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که محتاج شد سوی وضو برای نماز یعنی که احداث وضو میخواهد نه تجدید و
او قدرت ندارد بر آب پس آب را بهم رسانید بقدر آنچه وضو سازد بآن بقیمت صد درهم یا هزار درهم و او قادر است
بر آن درهم و هزاری کمال و نیز رسانند داد آن آنها اصلا آیا خریداری میکند آب را و وضو میسازد یا تیمم میکند امام گفت نه
تیمم میکند بلکه خریداری آب میکند تحقیق بر خورد مرا مثل آنچه گفتی پس آب را خریداری کردم و وضو ساختم و خوشحال نمیکند مرا
عوض آن وضو ساختن مال بسیار اصل هذا آخر کتاب الطهارة من الکتاب الکافی للکلینی و یتلوه
کتاب الحیض ان شاء الله تعالی شرح این از الحاقات کاتبانست فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی
عفا الله عنه و عن والدیه و اخوته و من یعنیه امره من شرح
کتاب الطهارة فی یوم الخمیس السادس و العشرین من شهر
شوال سنة تسع و ستین و الف هجریة حامدا مصلیا
مسلما هزاران درود و هزاران سلام
نثار محمد و آلش تمام

هو
قوبل مع الاصل او النسخ التی فی هوامشها خط الشارح
طاب ثراه و فی اخرها بخطه ما صورته قوبل مع المسودة
و صحح الا ما زاغ عنه البصر فی اخر شوال سنة ۱۰۶۹
و کان الفراغ عصر یوم الخمیس ثانی عشر
ذی القعدة الحرام ۱۰۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا واهب العقل ومفيض الوجود ومعطي النعمة وملهم الجود ولك الشكر يا هادي عباده المؤمنين سبيل المعاش
والمعاد وموفقهم لما ينجيهم يوم التناد وصل على محمد اكرم انبيائك الاصفياء وعلى خلفائه الائمة الهداة النجباء لا سيما
مهديهم القائم المنتظر صلواتك عليهم الى يوم المحشر وبعد بنا بر تواتر احاديث صحيحه و تواتر اخبار صريحه مشتمله بر ترغيب انتشار آثار
ائمه اطهار و علوم و شرايع مرويه از هداة ابرار وقف و حبس شرعي نمودم كاتب الحروف محمد مهدي ولد المرحوم حاجي محمد كاظم اين مجلد
از جمله مجلدات شرح صافي خليلي بر كافي كليني رازي با ساير مجلدات اين شرح بر جمهور طلبه و مصلحين و علما در دار الموحدين قزوين
كه در وقت احتياج هر مجلدي را كه در كار داشته باشند از متولي آن گرفته قبض و رهن از زنده به متولي بدهند بعد از سه ماه باز آنرا
نزد متولي حاضر سازند و اگر ضرورتي باشد باز قبض را تازه نموده ببرند و الا قبض را گرفته مجلد را واگذارند و در عرض
سه ماه بي ضرورت از نزد خود نگاه ندارند و در محافظت آن كمال اهتمام و غمخواري نمايند و اگر كسي از خارج شهر از جمعي كه
اهليت و قابليت و استحقاق انتفاع داشته باشند مجلدي از آنها را خواهد متولي بعد از گرفتن رهن از زنده به شرط وعده يكسال
و وكالت شرعيه كه اگر در سر يكسال آنرا حاضر نسازد متولي رهن را فروخته مثل آن مجلد در همان سال استكتاب و وقف نمايد تا متولي
انتفاع را بدهد و متولي ساير كتب موقوفه خود را يعني سيادت و نجابت پناه فضيلت و كمالات دستگاه امير محمد مؤمن ولد (مرحوم)
امير محمد زمان كه با مور توليت بشروط مزبوره قيام نموده دقيقه فرو نگذارد و بعد از او اگر واقف با متولي را فرزندي بوده باشد
كه قابل توليت كتب مزبوره داشته باشد موجود يا متوقع باشد توليت با ايشان والا با برادر (?) سيادت و نجابت (?)
امير محمد رفيع باشد و بعد از او با اصلح و اورع و اعلم علماي قزوين باشد و اگر در استجماع اين صفات اختلافي بشود از جانب
مؤمنان (?) از جانب خودشان كه ادعاي افضليت و اورعيت و اعلميت نمايند بقرعه رفع نمايند فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه على الذين يبدلونه وكان ذلك في بيست هفتم شهر رجب سنه ١١٩٢ و تفصيل كتب موقوفه از شروح و غيران برين موجب است
شرح كتاب العقل والتوحيد شرح كتاب الحجة شرح كتاب الايمان والكفر شرح كتاب الدعا شرح كتاب فضل القرآن والعشرة
شرح كتاب الطهارة والحيض والجنائز والصلوة شرح كتاب الزكوة والصيام شرح كتاب الحج شرح كتاب الجهاد والمعيشة
شرح كتاب النكاح والعقيقة والطلاق شرح كتاب العتق والتدبير والمكاتبة والصيد والذبايح والاطعمة والاشربة والزي والتجمل والمروة
والدواجن جلد شرح كتاب الوصايا والمواريث والحدود والديات والشهادات والقضايا والاحكام والايمان والنذور والكفارات
شرح كتاب الروضة كتاب العقل و توحيد والحجة كتاب الايمان والكفر والدعا وفضل القرآن والعشرة كتاب الطهارة الى كتاب الجهاد
كتاب المعيشة الى آخر النكاح ومن الروضة كتاب التهذيب من اوله الى آخره كتاب نهج البلاغة كتاب مختصر نافع كتاب شرح شرائع
الى آخره كتاب تفسير فارسي كتاب من لا يحضره الفقيه من اوله الى آخره كتاب خصال

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین و بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مامور شده بود بشرح کافی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله تعالی و با تمام رسید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان و الکفر و کتاب الدعا و کتاب فضل القرآن و کتاب العشرة و کتاب الطهارة شروع نمود در شرح کتاب الحیض که کتاب نهم است بتاریخ شهر شوال سال هزار و شصت و هشت از هجری و الله المستعان اصل

کتاب الحیض شرح کتاب نهم از سی و سه یا سی و چهار کتاب که کتاب کافی ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی مشتملست بر آنها کتاب الحیض است متعلقه بحیض است در این کتاب بیست و پنج باب است اول ابواب الحیض دوم باب ادنی الحیض و اقصاه و ادنی الطهر سوم باب المراة تری الدم قبل ایامها او بعد طهرها چهارم باب المراة تری الصفرة قبل الحیض او بعد

پنجم باب اول ما تحیض المراة ششم باب استبراء الحائض هفتم باب غسل الحائض و ما یجزیها من الماء هشتم باب المراة تری الدم و هی جنب نهم باب جامع فی الحائض و المستحاضة دهم باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة یازدهم باب معرفة دم الحیض و العذرة و القرحة دوازدهم باب الحبلی تری الدم سیزدهم باب النفساء چهاردهم باب النفساء تطهر ثم تری الدم

الدم قبل ان تلد پانزدهم باب ما یجب علی الحائض فی اوقات الصلوة شانزدهم باب المراة تحیض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصلیها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانی فی الغسل هفدهم باب المراة تکون فی الصلوة فتحس بالحیض هجدهم باب الحائض تقضی الصوم و لا تقضی الصلوة نوزدهم باب الحائض و النفساء تقرآن القرآن بیستم باب الحائض تاخذ من المسجد و لا تضع

فیه شیئا بیست و یکم باب المراة یرتفع طمثها ثم یعود و حد الایاس من الحیض بیست و دوم باب المراة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها بیست و سوم باب الحائض تختضب بیست و چهارم باب غسل ثیاب الحائض بیست و پنجم باب الحائض تناول الخمرة او الماء بدانکه مقدمات شرح این کتاب نیز مثل مقدمات شرح کتاب الطهارة است و بر ای قرب عهد احتیاج

بتکرار آنها نیست باب اول اصل ابواب الحیض شرح ابواب بفتح نون جمع نوبه بفتح نون و سکون واو و با بمعنی نوبت و مهلت الحیض بضم حاء بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه جمع حائض و مراد با بیان اینست که نوبتهای حیض خالی نباشد بس اسقاط لفظ باب در صدر این عبارت از کاتبانست بتوهم اینکه ابواب با

بای یکنقطه است یعنی این باب بیان نوبتهای حایضانست غالبا در این باب دو حدیث است اول اصل سمعت

ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله تبارک و تعالی حد للنساء فی کل شهر مرة شرح لام در للنساء

برای انتفاع است زیرا که منع مردان از جماع و طلاق برای مصلحت زنانست تا شاید که رغبت مردان در زمان بیشتر شود و اگر اراده طلاق کرده باشند پشیمان شوند مرة مرفوع و مبتدا است و ظرف خبر مبتدا است و جمله استیناف

بیانی سابق است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله تبارک و تعالی تقدیر کرده برای زنان بیان آنکه در هر ماهی یکبار است دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن قول الله عز

و جل ان ارتبتم فقال ما جاز الشهر فهو ریبة شرح اختلاف بیان مویة بن حکیم و حسن بن سماعه در توجیه این آیت از سوره طلاق بیان میشود در کتاب الطلاق در باب بیست و چهارم که باب طلاق التی لم تبلغ تا آخر است

در ذیل حدیث پنجم در شرح کلام مصنف ما موصوله و مبتدا است و عبارتست از یکی زن از حیض است جاز بجیم و الف و زای بی نقطه است و ضمیر مستتر در آن عاید با ما موصول است الشهر منصوب و مفعول جاز است و مراد بشهر اینجا اعم از شهر حقیقی و حکمی است زیرا که تجاوز از اول وقت عادت باعث شک میشود و ایضا تجاوز از بیست و هفت روز باعث شک میشود زیرا که تفاوت میان آن و یکماه سه روز است که اقل زمان حیض است جمله فهو ریبة خبر مبتدا است و ضمیر راجع بمبتدا است ریبه بکسر راء و سکون یاء دو نقطه در پایین و با یکنقطه بتقدیر باعث ریبه است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره طلاق و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر و زنانی که بسبب رسیدن بسنی که در آن حیض نمی‌باشد نا امید شده اند از حیض از جمله زنان نکاحی شما حکم ایشان در طلاق اینست که اگر شک کنید در صدق دعوی ایشان که بآن سن رسیده اند و نا امید شده اند و احتمال آن بسنی و نا آن در ایشان و هید پس عدة آن زنان سه ماهست پس امام گفت هر ماهی که درگذرد از ماه پس آن باعث شوهر است مراد اینست که مقرری خون زنان در هر یکماه یکنوبت است بدانکه ظاهر این آیت چند چیز است اول اینکه عده حق شوهر است و محض دعوی زنان در نا امیدی از حیض مقبول نیست دوم اینکه اگر ریبه نباشد که معلوم شوهران نیز باشد کنا امیدی از حیض حاصل شده این علاج نیست سوم اینکه اگر نا امیدی از حیض حاصل نشده باشد و دعوی آن زنان باطل باشد و حیض عود کند پیش از انقضای سه ماه عده ایشان قسمی دیگر است باب دوم اصل باب ادنی الحیض و اقصاه

و ادنی الطهر شرح این باب بیان کمترا ایام حیض و بیشترا ایام حیض و کمترا ایام پاکی از حیض است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض فقال ثلثة و اکثره عشرة شرح ما موصوله است یکون از افعال تامه است من بیانیه است الحیض در اصل مصدر است و بتقدیر زمان الحیض است مثل آیت زید ابی الحاج یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از کمتر آنچه حیاست از زمان حیض پس گفت سه شبانه روز است و بیشتر آنچه میباشد از زمان حیض ده شبانه روز است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اقل ما یکون من الحیض ثلثة ایام و اکثر ما یکون عشرة ایام شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض قال ادناه ثلثة و ابعده عشرة شرح این ظاهر است چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یکون القرء فی اقل من عشرة ایام فما زاد اقل ما یکون عشرة من حین تطهر الی ان تری الدم شرح القرء بضم قاف و سکون راء بی نقطه و همزه پاکی از حیض و حیض و مراد اینجا معنی اول است و بیان حقیقت این می شود در کتاب الطلاق در شرح حدیث اول باب بیست و هفتم که باب معنی الاقراء است ما در ما زاد موصوله است و منصوب محلا و مفعول به فعل محذوف است بتقدیر فاذکر ما زاد از قبیل فصاعدا که بیان میشود در شرح حدیث اول باب هجدهم در شرح فقوه و انا جعل الوقت تا آخر و مراد اینست که کمتر از قدر مشترک میان ده و بالاتر از ده نمیباشد و فائده ذکر بالاتر تنبیه بر اینست که همیشه طهر منحصر در ده شبانه روز نیست اقل

مبتدا است ما مصدریه است و یکون از افعال تامه است ما یکون بتقدیر زمان ما یکون است چنانچه بیان شد در شرح حدیث
اول عشرة خبر مبتدا است من ابتدائیه است و ظرف مستقر است و صفة عشرة است حین مضاف بجمله است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت نمی باشد پاکی از حیض در کمتر از ده شبانه روز اما در بیشتر از ده شبانه روز میباشد
بیان این آنکه کمتر زمان بودن پاکی از حیض ده شبانه روز است از وقتی که پاک میشود زن از حیض تا آنکه ببیند خون حیض را
بخمسم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادنى الطهر عشرة ايام و ذلك ان المرأة اول ما تحيض
ربما كانت كثيرة الدم فيكون حيضها عشرة ايام فلا تزال كلما كبرت نقصت حتى ترجع
الى ثلثة ايام فاذا رجعت الى ثلثة ايام ارتفع حيضها شرح ادنى مبتدا است الطهر بضم طا و سکون
ها مصدر باب نصر و حسن است بمعنی پاکی و بتقدیر زمان الطهر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشرة مرفوع
و خبر مبتدا است مشار الیه ذلك ادنى الطهر است ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر لان است و مقصود بیان علت نیست
بلکه مقصود بیان باعث بر وقوع ادنى الطهر است بر این روش که چون زن گاهی در اول جوانی و غلبه حرارت بسیار خون
میباشد آن باعث این میشود که کم طهر باشد حتی اینکه گاهی ده روز حیض و ده روز طهر میدارد چنانچه در حدیث
واقع شده که تجلس شطر دهرها یعنی نصف دهرها اول منصوب است ما مصدریه است و بتقدیر زمان ما است ربما بضم را و
و تشدید و تخفیف با مفتوحه و چند لغت دیگر دارد رب برای تقلیل است و میتواند بود که برای تکثیر باشد اسم لا تزال
ضمیر مستتر راجع بمرأة است و خبر آن جمله است کبرت بصیغه ماضی معلوم از باب علم است نقصت بصیغه ماضی معلوم از باب
نصر است النقص کم کردن و کم شدن نصیب کسی از چیزی و هر دو اینجا مناسب است ترجع بصیغه مضارع غائبه معلوم از
باب ضرب مرفوع و منصوب میتواند بود الرجوع برگشتن و الرجع بفتح را و سکون جیم برگردانیدن یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کمتر زمان پاکی از حیض ده شبانه روز است و آن بسبب این است که زن در اول زمان
حایض شدن به که باشد بسیار خون پس میباشد حیض او ده شبانه روز و مساوی زمان طهر او میشود پس همیشه
اینحال او را که هرچند که بالا میرود سن او کم میکند حیض را تا اینکه بر میگردد آن زن سوی سه شبانه روز پس چون
برگشت سوی سه شبانه روز بر طرف میشود حیض او و بوصل بسن یأس اصل و لا يكون اقل من ثلثة ايام فاذا
رأت المرأة الدم فى ايام حيضها تركت الصلوة فان استمر بها الدم ثلثة ايام فهى حائض و ان
انقطع الدم بعد ما رأته يوما او يومين اغتسلت و صلت و انتظرت من يوم رأت الدم
الى عشرة ايام فان رأت فى تلك العشرة ايام من يوم رأت الدم يوما او يومين حتى يتم
لها ثلثة ايام فذلك الذى رأته فى اول الامر مع هذا الذى رأته بعد ذلك فى العشرة
هو من الحيض شرح فا در فاذا برای تفریع است ایام حیضها عبارت از ایامی است که ممکن است که خون آن ایام
حیض باشد مثل اینکه آن زن بسن حیض رسیده باشد و در دیگر گذشته باشد و آن خون زیاده بر ده روز نباشد
و از نجاست که فقها میگویند کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض یعنی که عمل حایض در آن واجب است اگرچه آخر کار
بهم رسد که حیض نبوده انقطاع دم معلوم میشود با ستبرا که می آید در باب [illegible] ما مصدریه است انتظرت یعنی نظرت است
من روجا ظرف مستقر و حال عشرة ایام است و چون بعض عشرة ایام گذشته است نمیتواند بود یوم دو جا مضاف بجمله است
الی ظرف لغو متعلق با نتظرت است حصر مفهوم از هو که ضمیر فصل است ثابت با بعد است پس بیان ذلك الذى رأته

که من ظرف لغو متعلق با نتظرت است اشتباه
مگر نوعی از مجاز و برای تقدیر انتظرت بمعنی
خود میتواند بود ح

و هذا الذى

و هذا الذى رأته نیز در اول حیض است زیرا که طهر کمتر از ده شبانه روز نمیباشد چنانچه مذکور شد در صدر این حدیث یعنی
و نمی باشد حیض در کمتر از سه شبانه روز متصل یا منفصل پس چون دید زن خون را در ایامی که ممکن است حیض او در آنها
ترک کند نماز را پس اگر مستمر شد بآن زن خون در سه شبانه روز پس آن زن حایض است یعنی که نماز او قضا ندارد و اگر
بریده شد خون بعد از دیدن او خون را یک روز یا دو روز غسل استحاضه میکند و نماز میکند و نظر میکند بدیدن خون تا
سوی ده روز بر حالی که آن ده روز از ابتدای روزی باشد که دید خون را پس اگر دید در آن ده روز بر حالی
که آن ده روز از ابتدای روزی باشد که دید خون را روزی یا دو روز تا آنکه تمام شود برای آن زن سه روز خون از
جمله آن ده روز پس آنچه دید آنرا در اول کار با آنکه دیده آنرا بعد از آن در ده روز آن از حیض است یعنی که نماز
آن استحاضه است اگر خون مستمر شود چنانچه می آید در تتمه حدیث که تمهید استحاضه قبل ما تعمل المستحاضة بعض اصل و ان مرّ بها من [illegible]
رأت الدم عشرة ايام فلم تر الدم فذلك اليوم و اليومان الذى رأته لم يكن من الحيض انما
كان من علة اما قرحة فى جوفها و اما من الجوف فعليها ان تعيد الصلوة تلك اليومين التى
تركتها لانها لم تكن حائضا فيجب ان تقضى ما تركت من الصلوة فى اليوم و اليومين شرح مر بصیغه ماضی
معلوم است من ابتدائیه است و ظرف مستقر است و حال عشرة است یوم مضاف بجمله است عشرة مرفوع و فاعل مر است فذلك
بتقدیر فعدم ذلك است و افراد اشاره برای تغلیب صفت بر معطوف بر صفت است واو در و الیومان بمعنی او است الذى صفت
دم مقدر است من در من الحیض تبعیضیه است جمله انما كان استیناف بیانی سابق است و ضمیر مستتر در كان راجع بدم مقدر است من در من علة
تعلیلیه است العلة بکسر مرضی آنچه عارض شود و بر خلاف مقتضای طبع معروف باشد اما دو جا بکسر همزه و تشدید میم است قرحة مجرور
و بدل تفصیل علة است القرحة بفتح و ضم قاف و سکون را ریش یعنی جراحت جوف دو جا بفتح جیم و سکون واو و فا است الجوف
اندرون شکم من در من الجوف تعلیلیه است و معطوفت بر فی جوفها پس بتقدیر و اما قرحة من الجوف است و مراد این است
که آن خون بسبب جراحتی است و آن دو قسم است یکی جراحتی که در درون شکم است دیگری جراحتی که در مجرای میان
جوف و فرج است که سببش حدث جزئیست که از جوف آمده تلك بکسر تا و دو نقطه در بالا و سکون لام و فتح کاف نعت
الصلوة است و اشارت بصلوتی که گذشت در فقره سابقه که ترکت الصلوة الیومین ظرف الصلوة است التی نعت
دوم الصلوة است و برای تغییر نعت اول است یعنی و اگر گذشت بآن زن از روزی که دید خون را ده روز و ندید
خون را در تتمه آن ده روز پس خون آن یک روز یا دو روز که دیده بود آن را نبوده است از جمله حیض چرا این نیست که
بوده است از عارضه که آن عارضه یا جراحتی است در درون آن زن یا جراحتی است که بسبب آن آن زن در مجری بهم رسیده
پس لازم است بر آن زن که قضا کند آن نماز در دو روز را آنها زیرا که ترک کرده آنرا زیرا که آن زن در آن وقت
نبوده است حایض پس واجب است که قضا کند آنرا که ترک کرده که نماز در آن یک روز یا دو روز باشد اصل و ان تم لها
ثلثة ايام فهو من الحيض و هو ادنى الحيض و لم يجب عليها القضاء و لا يكون الطهر اقل من
عشرة ايام شرح ضمیر هو دو جا راجع بدم ثلثة ایام است که مدلول سابق است ادنى اینجا بمعنی [illegible] است پس این
تکرار و لا یکون اقل من ثلثة ایام نیست اقل منصوب بر ظرفیت است و ظرف خبر یکون است مراد بعشرة ایام ده شبانه روز
متصل است بقرینه آنکه ذکر اقل طهر اینجا با وجود آنکه در صدر حدیث گذشت برای استدراک و رفع توهم قیاس
ادنى الطهر بر ادنى الحیض در تجویز تفرق یعنی و اگر ثابت شد برای آن زن سه روز از جمله آن ده روز یعنی که [illegible]

روز

متفرق از جمله ده شبانه روز خون دید پس آنچه دیده در عرض آن ده روز از حیض است و شبانه روز متفرق است تر
حیض است یا یعنی که ضعیف تر است از شبانه روز متصل و کم عدد ایام حیض است و واجب نیست بر آن زن قضای نماز
آن یک روز یا دو روز و نمی باشد پاکی از حیض کمتر از ده روز اصل وَاِذَا حَاضَتِ الْمَرْأَةُ وَكَانَ حَيْضُهَا خَمْسَةَ
أَيَّامٍ ثُمَّ انْقَطَعَ الدَّمُ اغْتَسَلَتْ وَصَلَّتْ فَاِنْ رَأَتْ بَعْدَ ذَلِكَ الدَّمَ وَلَمْ يَتِمَّ لَهَا مِنْ يَوْمِ طَهُرَتْ عَشَرَةُ
أَيَّامٍ فَذَلِكَ مِنَ الْحَيْضِ تَدَعُ الصَّلَاةَ فَاِنْ رَأَتِ الدَّمَ مِنْ أَوَّلِ مَا رَأَتِ الثَّانِيَ الَّذِي رَأَتْهُ تَمَامَ الْعَشَرَةِ
أَيَّامٍ وَدَامَ عَلَيْهَا عَدَّتْ مِنْ أَوَّلِ مَا رَأَتِ الدَّمَ الْأَوَّلَ وَالثَّانِيَ عَشَرَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ هِيَ مُسْتَحَاضَةٌ
تَعْمَلُ مَا تَعْمَلُ الْمُسْتَحَاضَةُ شرح واذا ابوا و است و در بعض نسخ بفا است الدم در اول مرفوع و فاعل انقطع است و در جای
دیگر منصوب و مفعول رأت است لم یتم بکسر تا و دو نقطه در بالا و تشدید میم مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است التمام بفتح و ضم و کسر تا صاحب تتمه شدن یوم مضاف بکلمه است طهرت بصیغه ماضی معلوم باب حسن است
عشرة ایام مرفوع و فاعل لم یتم است و مراد این است که صاحب تتمه نشد برای آن زن از روزی که پاک شده ده روز
یا یعنی که از روزی که پاک شد پنج روز دیگر نگذشت تا ده روز تمام شود الف لام الحیض برای عهد خارجی است یعنی حیض
اول او [illegible] مصدر [illegible] الثانی منصوب و مفعول رأت است الذی صفت الثانی است تمام منصوب بظرفیت [illegible]
و عامل آن رأته است و واو عطف بر رأت الدم است عدت بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب نصر جزای فان رأت است
الاول صفت الدم است و الثانی عطف بر الاول است عشرة منصوب و مفعول عدت است یعنی و چون حایض شود
زن و باشد حیض او پنج شبانه روز مثلا بعد از آن بریده شود خون غسل میکند و نماز میکند پس اگر ببیند بعد از آن
خون را و صاحب تتمه نشده باشد برای او از روزی که پاک از حیض شده ده شبانه روز پس آن خون از حیض است و [illegible]
نماز را پس اگر ببیند خون را از اول دیدن او خون دوم را که دیده آن را در تتمه ده شبانه روز و مستمر شود آن خون
دوم یا یعنی که از تتمه ده شبانه روز تجاوز کند میشمرد از اول دیدن او خون اول و دوم را ده شبانه روز یا یعنی که
خود را در آن ده شبانه روز حایض میشمرد بعد از آن آن زن مستحاضه است بیان این آنکه میکند آن را که میکند مستحاضه
و بیان می شود در باب نهم اصل وَقَالَ كُلُّ مَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ فِي أَيَّامِ حَيْضِهَا مِنْ صُفْرَةٍ أَوْ حُمْرَةٍ فَهُوَ مِنَ
الْحَيْضِ وَكُلُّ مَا رَأَتْهُ بَعْدَ أَيَّامِ حَيْضِهَا فَلَيْسَ مِنَ الْحَيْضِ شرح ایام حیضها اینجا بر عبارت [illegible] که مذکور شد
در صدر این حدیث زیرا که اگر مراد ایام عادت باشد منافات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده که
فاذا کان اکثر من ایامها [illegible] یعنی و امام گفت هر چه دید زن در ایام حیض خود پیش از انقضای ده شبانه روز از زردی
یا سرخی پس آن از حیض است و هر چه دید بعد از انقضای ده شبانه روز پس نیست از حیض باب سوم اصل باب المرأة
ترى الدم قبل ايامها او بعد طهرها شرح مراد با ایامها اینجا هم از قبل از انقضای ده روز و قبل از ایام عادت است و آنکه
بیان می شود در حدیث اول و دوم و مراد بعد طهرها هم [illegible] بعد از انقضای ده روز و انقضای عادت است
یعنی این باب زنی است که می بیند خون را پیش از ایام او یا بعد از انقضای ایام او که وقت پاکی اوست و در این باب
سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ اِذَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ الدَّمَ قَبْلَ عَشَرَةٍ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضَةِ
الْأُولَى وَاِنْ كَانَ بَعْدَ الْعَشَرَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
یعنی چون دید زنی که خونی دیده باشد خون را پیش از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم

از حیض است

از حیض است که گذشت یا یعنی که تتمه آنست و میان این و آن نیز داخل ایام حیض است یعنی و اگر باشد خون دوم
بعد از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از حیضی دیگر است بشرط آنکه میان آن
و پاک شدن از خون اول ده شبانه روز گذشته باشد چنانچه بیان شده در حدیث چهارم و پنجم باب سابق دوم اصل
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَرَى الدَّمَ قَبْلَ وَقْتِ حَيْضِهَا فَقَالَ اِذَا رَأَتِ الدَّمَ قَبْلَ وَقْتِ
حَيْضِهَا فَلْتَدَعِ الصَّلَاةَ فَاِنَّهُ رُبَّمَا تَعَجَّلَ بِهَا الْوَقْتُ فَاِذَا كَانَ أَكْثَرَ مِنْ أَيَّامِهَا الَّتِي كَانَتْ تَحِيضُ
فِيهِنَّ فَلْتَتَرَبَّصْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بَعْدَ مَا تَمْضِي أَيَّامُهَا فَاِذَا تَرَبَّصَتْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَمْ يَنْقَطِعْ عَنْهَا الدَّمُ
فَلْتَصْنَعْ كَمَا تَصْنَعُ الْمُسْتَحَاضَةُ شرح وقت حیضها عبارت از وقت عادت است تعجل بصیغه ماضی معلوم باب
تفعل است با در بها برای طلابست الوقت فاعل تعجل است فا در فاذا کان برای تعقیب ذکری است اسم کان ضمیر
مستتر راجع بالدم است اکثر بثا سه نقطه منصوبست بظرفیت و ظرف خبر کان است ضمیر فیهن راجع بالتی است و جمع
مؤنث باعتبار این است که التی عبارت از ایامها است و در غیر ذوی العقول گاهی جمع مؤنث می آورند [illegible]
فلتربص بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعل است بحذف یکی از دو تا امر در فلتربص برای اباحت و تجویز است یا یعنی که زیاده
بر سه روز خواهست چنانچه ظاهر می شود در حدیث هفتم باب نهم و در شرح مستطهر سوم یعنی روایت است از سماعه که از راویان
امام موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام علیه السلام را از زنی که می بیند خون را پیش از وقتی که عادت حیض
اوست ایا کیفیت دو مسئله اول چون دید خون را پیش از وقت عادت حیض خود پس باید که واگذارد نماز را چه بسیار
که شان این است که پیش افتاده باشد وقت عادت او یا یعنی که خون حیض پیش از وقت عادت آمده باشد
اشارت است بقاعده که در میان فقها مشهور است که کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض چنانچه اشارت بآن شده در
حدیث پنجم باب سابق مسئله دوم پس چون باشد خون زن در اکثر از ایام عادت او که حیض میدید در آن یا یعنی که در
ایام عادت و بعد از آن نیز خون آید پس باید که صبر کند و نماز نکند در سه شبانه روز بعد از گذشتن ایام عادت
او بشرط آنکه مجموع عادت و این سه شبانه روز زیاده بر ده شبانه روز نباشد پس چون صبر کرد سه روز و بریده نشد از او
خون پس باید که بجا آورد آنچه بجا می آورد مستحاضه که بیان میشود در باب نهم مخفی نماند که این امر از آنست که
پیش از انقضای ده روز باشد و این منافات ندارد با حدیث اول این باب زیرا که این در [illegible] است
و حدیث اول در غیر صاحب عادت است یا این در خون متصل است و حدیث اول در خون متفرق است والله اعلم سوم
اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ اِذَا كَانَتْ أَيَّامُ الْمَرْأَةِ عَشَرَةَ أَيَّامٍ لَمْ تَسْتَظْهِرْ فَاِذَا كَانَتْ أَقَلَّ
اسْتَظْهَرَتْ شرح الاستظهار [illegible] طلب ظهور کار که بکجا میرسد و مراد [illegible] است که مذکور
شد در حدیث سابق و در بعض نسخ بطا بی نقطه است بمعنی طلب پاکی از حیض و محتمل هر دو یکی است فا در فاذا برای
تفریع بر مفهوم سابق است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد ایام عادت زن در حیض
ده شبانه روز تربص که مذکور شده در حدیث دوم نمیکند پس چون باشد کمتر تربص میکند بعد سه روز یا کمتر اگر انقضای
ده روز پیش از انقضای سه روز باشد باب چهارم اصل باب المرأة ترى الصفرة قبل الحيض او بعده شرح
این باب زنی است که می بیند زردی پیش از ایام عادت حیض او و در این باب پنج حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ
اللهِ عليه السلام عَنِ الْمَرْأَةِ تَرَى الصُّفْرَةَ فِي أَيَّامِهَا فَقَالَ لَا تُصَلِّي حَتَّى تَنْقَضِيَ أَيَّامُهَا وَاِنْ رَأَتِ

یا بعد از ایام عادت حیض او

الصُّفْرَةَ

فی غیر ایامها توضّأت و صلّت شرح غیر ایامها یعنی بعد ایامهاست بقرینه احادیث آینده و وضو در توضات محمول بر معنی لغوی است و شامل ازاله نجاست و غسل نیز هست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که می بیند زردی را در ایام عادت حیض خود گفت نماز نمیکند تا آنکه آخر شود ایام عادت او و اگر ببیند زردی را بعد از ایام عادت خود را می شوید بازاله نجاست و بغسل یا وضو نماز میکند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة ترى الصفرة فقال ان كان قبل الحيض بيومين فهو من الحيض و ان كان بعد الحيض بيومين فليس من الحيض شرح ذکر یومین در دو جا مبنی بر غالب حال زنانست بقرینه بعض احادیث آینده و میتواند بود که تفصیل احادیث آینده باین شود و بر هر تقدیر آنچه مقدم باشد و قتی از حیض است که ایام طهر زن اکثر از ده شبانه روز باشد بعد از آنچه زردی و دیده ان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که می بیند زردی را یعنی که سوال کرده شد از حکم آن زن گفت اگر باشد آن زردی پیش از عادت حیض بدو روز پس آن حیض است و اگر باشد بعد از عادت حیض بدو روز پس نیست از حیض سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رأت المرأة الصفرة قبل انقضاء ايام عدتها لم تصل و ان رأت صفرة بعد انقضاء ايام قرئها صلّت العده بکسر عین بی نقط و تشدید دال بی نقطه آنچه شمرده میشود و از سه کمتر نیست و از ده زیاده نیست و اضافه در عدتها باعتبار اینست که مراد اینجا ایام عادت آن زنست القرء بضم قاف و سکون را بی نقطه و همزه حیض و پاکی از حیض و مراد اینجا معنی اولست یعنی روایتست از امام جعفر صادق که گفت چون ببیند زن زردی را پیش از آخر شدن ایام عادت خود نماز نمیگزارد خواه پیش از شروع در ایام عادت و خواه بعد از شروع و اگر ببیند زردی را بعد از آخر شدن ایام عادت حیض خود نماز میگزارد چهارم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام و انا حاضر عن المرأة ترى الصفرة فقال ما كان قبل الحيض فهو من الحيض و ما كان بعد الحيض فليس منه شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از حکم زنی که می بیند زردی را گفت آنچه باشد پیش از ایام عادت حیض پس آن از حیض است و آنچه باشد بعد از ایام عادت حیض پس نیست از حیض پنجم اصل محمد بن ابی عبد الله عن معوية بن حکیم قال قال الصفرة قبل الحيض بيومين فهو من الحيض و بعد ايام الحيض ليس من الحيض و هی فی ايام الحيض حيض شرح ظاهر اینست که بجای محمد احمد باید زیرا که ابو عبد الله کنیت محمد بن خالد برقی است و در کتب رجال راوی از معویه احمد بن ابی عبد الله است و الله اعلم ضمیر قال در اول راجع بمعویه است و در دوم راجع بامامی است که روایت از اوست پس حدیث مضمر است و میتواند بود که در اول راجع بمحمد یا احمد باشد و در دوم راجع بمعویه پس حدیث موقوف باشد فارر فهو مبنی بر تضمین معنی شرط است در سابق یعنی روایت کرد احمد بن ابی عبد الله برقی از معویة بن حکیم که از راویان امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است گفت که امام گفت اگر زردی باشد پیش از حیض بدو روز پس آن حیض است و بعد از ایام عادت حیض نیست از حیض و آن زردی در ایام عادت حیض حیض است باب پنجم اصل باب اول ما تحیض المرأة شرح این باب بیان اول حیض دیدن زنست در این باب سه حدیث است اول اصل عن سماعة بن مهران قال سألته عن الجارية البكر اول ما تحيض فتقعد في الشهر يومين و في الشهر ثلثة ايام يختلف عليها لا يكون طمثها في الشهر عدة ايام سواء قال فلها ان تجلس و تدع الصلوة ما دامت ترى الدم ما لم يجز العشرة فاذا اتفق شهران عدة ايام سواء فتلك ايامها شرح اول منصوبست بر ظرفیت و تم

صفت الجاریه است زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه اول است فا در فتقعد سببیه است تقعد بقاف و عین بی نقط بصیغه مضارع غایب باب نصر معطوف بر تحیض است یوم یومین و در ثلثة ایام دو احتمال دارد اول آنکه بمعنی شبانه روز باشد و این منافات ندارد با آنکه حیض در دو روز نمیباشد زیرا که زن در اول خون نمی بیند که زیاد از دو روز خون نخواهد آمد پس آنرا حیض میشمرد و بنابر این الطمث در لا یکون طمثها فی الشهر بر اجتماع است و مراد دو ماه و بیشتر از دو ماهست دوم آنکه بمعنی نوبت باشد مثل قول امیر که مذکور است در نهج البلاغه در خطبه شقشقیه شتّان ما یومی علی کورها و یوم حیّان اخی جابر یعنی شتان اسم فعل است بمعنی افترق فی المرتبة ما موصوله است یا بمعنی الشیء است و بر هر تقدیر محلا مرفوع است و فاعل شتان است و بر تقدیر اول یومی منصوب است تقدیرا بر ظرفیت و ظرف صله ما است و یوم حیان منصوبست لفظا بعطف بر یومی و بر تقدیر دوم یومی مرفوعست تقدیرا و صفت ما است و یوم مرفوعست لفظا بعطف بر یومی و بر تقدیر رفع یوم میتواند بود که زایده باشد علی کورها حالست از ضمیر یومی الکور بضم کاف و سکون واو و را بی نقطه پالان شتر که بی اسباب دیگر باشد ضمیر کورها راجع بناقه است که بر ان سوار بوده و در صحراها و کرانه تردد میکرده با کمال آزار حیان مردی بزرگ از بنی حنیفه بوده اخی مضاف بیاء متکلم صفت یا عطف بیان حیانست یعنی برادر من جابر بن مضاف بیاء متکلم صفت دیگر یا عطف بیان دیگر حیان است بمعنی تلافی کنند مهر آزار من و بعضی میگویند اخی بی یاء متکلم است و مضاف است بجابر که آن نیز بی یاء متکلم است و این محل اشکال است زیرا که مناسب مقام مدح حیان نیست آنکه او را برادر شخص تعریف کنند تختلف بصیغه مضارع معلوم غایب استیناف بیانی است یا جمله حالیه است و بر هر تقدیر ضمیر مستتر در ان راجع بمصدر تقعد یا مصدر تحیض است العدة بکسر عین عددی که کم از سه نباشد و زیاد از ده نباشد و لهذا در تمییز آن ایام بلفظ جمع واقع شده عده در اول خبر لا یکون است و در دوم تمییز از نسبت در اتفق شهران است سواء بفتح سین و جا مجرور و صفت ایام می تواند بود و منصوب و صفت عده میتواند بود و آن مصدر است و تذکیر و تأنیث در ان مساوی است و جمله شرطیه نمانیه است لم یجز بجیم و زای با نقط بصیغه مضارع غایب معتل العین معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالدم است روایتست از سماعة بن مهران بکسر میم گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از دختر بکر در اول حیض دیدن او با بیرون کی نشیند در ماهی دو روز و در ماهی سه روز مختلف میشود بر او نمی باشد حیض او در دو ماه چند روز برابر امام گفت پس جایز است آن دختر را آنکه نشیند و ترک نماز کند مادام که می بیند خون را چند آنکه در نگذشته باشد خون از ده شبانه روز پس چون مساوی شد دو ماه باعتبار عدد و عدد ایامی برابر پس آنها ایام عادت اوست دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام المرأة ترى الدم ثلثة ايام او اربعة قال تدع الصلوة قلت فانها ترى الطهر ثلثة ايام او اربعة قال تصلى قلت فانها ترى الدم ثلثة ايام او اربعة قال تدع الصلوة تصنع ما بينها و بين شهر فان انقطع الدم عنها و الا فهى بمنزلة المستحاضة شرح فرق میان این حدیث و حدیث اول اینست که اول در صورت اخلال با قل حیض است که سه روز باشد و این در صورت اخلال با قل طهر است که ده روز باشد گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زن در اول حیض دیدن می بیند خون را سه شبانه روز یا چهار گفت نماز میگذارد گفتم پس بدرستی که او می بیند خون را شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد نماز را با وجود آنکه اقل طهر نگذشته زیرا که ممکن است که خون اول حیض نباشد و این حیض شده و هر خونی که ممکن است که

وا میگذارد نماز را گفتم پس می بیند پاکی را در سه شبانه روز یا چهار گفتم

حیض باشد حکم حیض دارد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب دوم میکند آن زن آنچه را که مذکور شد میان ابتدای
خون دیدن او و میان انتهای یکماه پس اگر بریده شد خون از او بروشی که اقل طهر در میان دو خون ظاهر شود
خوب والا پس آن زن در مرتبه مستحاضه است یعنی که عمل مستحاضه میکند که بیان می شود در باب نهم سوم اصل عن سماعة
قال سألته عن جارية حاضت اول حيضها فدام دمها ثلثة اشهر وهي لا تعرف ايام اقرائها
فقال اقراؤها مثل اقراء نسائها فان كانت نساؤها مختلفات فاكثر جلوسها عشرة ايام واقله
ثلثة ايام شرح روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از دختری که حیض دید در اول حیض
دیدن او پس مستمر شد خون او در سه ماه و آن دختر نمی شناسد ایام حیضهای خود را یعنی که خون او همیشه یکرنگ است
و نمیتواند که باختلاف رنگ خون بعضی را حیض شمرد و بعضی را استحاضه چنانچه مذکور میشود در حدیث اول باب نهم در شق
سوم پس امام گفت حیضهای او مثل حیضهای اهل قبیله اوست که در سال او باشند پس اگر باشند آن اهل قبیله مختلف در
ایام حیض و وقت حیض پس بیشتر نشستن آن دختر ده روز است و کمتر نشستن او سه روز است بدانکه در اینجا چند احتمال است
اول اینکه چون اول باب نهم است در سنت سیوم که تلقی تحیضی فی کل شهر فی علم الله ستة ایام او سبعة مخفی نماند که بعضی طعن
بر این احتمال میکنند باینکه تخییر در فریضه معقول نیست جواب اینست که تخییر اینجا راجع باستحباب فریضه در روز هفتم
و اطلاق فریضه بر هفتم نماز باعتبار فرض بر اوست بلکه باعتبار فرض بر دیگرانست چنانچه اگر کسی گوید فریضه بر این زن
روز ششم حرامست بعین اعتبارست و توضیح این بوجهی دیگری شود در حدیث هفتم باب نهم در شرح مستظهره سوم
دوم اینکه در یکماه شش را تعیین کند و در ماهی دیگر هفت را مخیر است در ابتدا هر کدام که خواهد یعنی که مستحب است اختیار
شش در ماه اول نظیر آنچه مذکور شد در دفع طعن از احتمال اول و ممکن است حمل حدیث اول باب نهم بر این احتمال
سوم اینکه در یکماه سه روز را تعیین کند و در ماهی دیگر ده روز را چهارم اینکه اختیار دارد در هر ماهی میان سه تا ده در تعیین عدد
و در تعیین وقت مادام که مخالف عمل جمیع اهل قبیله او نباشد پنجم اینکه در هر ماه شش شبانه روز و نیم را تعیین کند
باب بیست و ششم اصل باب استبراء الحائض شرح این باب در رسیدن حایض است خود را که آیا بری
و پاک از حیض شده یا نه در این باب شش حدیث است اول اصل عن یونس عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سئل عن امرأة انقطع عنها الدم فلا تدري أطهرت ام لا قال تقوم قائما وتلزق بطنها بحائط
وتستدخل قطنة بيضاء وترفع رجلها اليمنى فان خرج على رأس القطنة مثل رأس الذباب دم
عبيط لم تطهر وان لم يخرج فقد طهرت تغتسل وتصلي شرح فاعتقلیه ... بصیغه غایب معلوم ... اللام
باب ... و در بعض نسخ فلایدری بصیغه غایب مجهول مکتوب بصورت الف است طهرت بطاء بی نقطه و را بی نقطه
بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب حسن بتقدیر استفهام است قائما حال مؤکده است تلزق از باب افعال است العبیط بفتح عین بی نقطه
و کسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و طا بی نقطه خالص سرخ یعنی اینکه زرد از باشد یعنی روایتست از یونس
از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیده شد از زنی که بریده شده از او خون و نمیداند که
آیا پاک شده از حیض یا نه امام گفت می ایستد ایستاده و میچسباند شکم خود را بدیوار و بر میدارد در خود پاره پنبه سفید
و بر میدارد پای راست خود را پس اگر بیرون آمد بر سر آن پاره پنبه مانند سر مگس خون خالص پاک نشده از حیض و اگر
بیرون نیامد پس بتحقیق پاک شده غسل میکند و نماز میکند دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا اراد الحائض

ان تغتسل

میان سه و ده و شش و نیم است در جای دیگر
اشکال دارد مجرب است میان تعیین شش
و تعیین هفت چنانچه ظاهر حدیث هم

فلا تدری

ان تغتسل فلتستدخل قطنة فان خرج فيها شيء من الدم فلا تغتسل وان لم تر شيئا فلتغتسل و
ان رأت بعد ذلك صفرة فلتتوضأ ولتصل شرح فلا تغتسل مجزوم است فلتوضأ بصیغه مضارع غایبه مجزوم اللام
باب تفعلت یکی تا حذف شده و همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی لغوی است یعنی روایتست از
از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهد حایض که غسل کند پس باید که بردارد در خود پاره پنبه را پس اگر بیرون آید
در آن پنبه چیزی از خون حیض پس باید که غسل نکند و اگر نبیند چیزی از حیض را پس باید که غسل کند و اگر ببیند بعد از آن
عمل زردی را بر روی پنبه یا علیحده پس باید که وضو را شوید یا زائل نجاست وغسل یا وضو و نماز کند سوم اصل عن شرحبیل
الکندی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت کیف تعرف الطامث طهرها قال تعمد برجلها الیسری
علی الحائط وتستدخل الکرسف بیدها الیمنی فان کان ثم مثل رأس الذباب خرج علی الکرسف
شرح تعمد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه غایبه معلوم باب نصر است العمد قصد چیزی کردن و مراد اینجا توجه بجای آن
با در برجلها برای تعدیه است منافات نیست میان الیسری اینجا والیمنی در حدیث اول زیرا که بعضی را اول
آسان ترست و بعضی را دوم و هر کدام در بعضی است و بنا بر اول دست چپ بکار باید فرمود تعدیه تعمد بعلی برای تضمین معنی وضع است
یعنی روایتست از شرحبیل بضم شین بانقطه و فتح را و حای بی نقطه و سکون حا و کسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در
پایین کندی بکسر کاف و سکون نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چگونه می شناسد حایض پاکی خود را
از حیض امام گفت متوجه میسازد و میگذارد پای چپ خود را بر دیوار و بر میدارد در خود پنبه را بدست راست خود
پس اگر باشد در آنجا که پنبه را داخل آن کرده مانند سر مگس از خون بیرون می آید بر پنبه چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
انه بلغه ان نساء كانت احديهن تدعو بالمصباح في جوف الليل تنظر الى الطهر فكان يعيب
ذلك ويقول متى كان النساء يصنعن هذا شرح متی استفهام انکاریست در کان ضمیر شان مستتر است و
جمله خبر کان است و در بعض نسخ کانت است باعتبار آنکه ضمیر شان گاهی تابع عمده در جمله میباشد در تانیث و تذکیر یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که خبر رسید باو که جمعی از زنان عادت ایشان این بوده که یکی از ایشان طلب میکرده
چراغ را در میان شب نظر میکرده سوی پاکی از حیض یعنی که پنبه میگذاشته و بیرون می آورده تا بدانند که پاک شده
یا نه پس امام علیه السلام مذمت میکرد آن عمل را و میگفت که کی در زمان سابق کار زنان این بود که میکردند این را
بیان وجه این می آید در حدیث آینده پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه كان ينهى النساء ان
ينظرن الى انفسهن في المحيض بالليل ويقول انها قد تكون الصفرة والكدرة شرح ضمیر انها راجع
بشان است و تانیث باعتبار آنست که عمده در جمله مؤنث است تکون از افعال تامه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام که او منع میکرد زنان را از اینکه نظر کنند سوی خودشان در موضع حیض بگذاشتن پنبه و بیرون آوردن آن
تا بدانند که آیا پاک شده اند از حیض یا نه در شب و میگفت بدرستی که حکایت اینست که گاهی می باشد زردی و تیرگی یعنی
که در شب بسبب چراغ معلوم نمی شود که آنچه بر سر پنبه بیرون آمده زردست یا تیره است و هر یکی حکمی علیحده دارد چنانچه ظاهر
شد در حدیث اول و دوم این باب ششم اصل عن محمد بن علی الحلبی قال سألت ابا الحسن الاخیر
علیه السلام وقلت له ان ابنة شهاب تقعد ايام اقرائها فاذا هي اغتسلت رأت القطرة
بعد القطرة قال فقال مرها فلتقم باصل الحائط كما يقوم الكلب ثم تأمر امرأة فلتغمز بين

وَدِرْکِیمًا عَمْرًا شَدِیدًا فَاِنَّهُ اِنَّمَا هُوَ شَیْءٌ یَبْقَی فِی الرَّحِمِ یُقَالُ لَهُ الْاِرَاقَةُ وَ اِنَّهُ سَیَخْرُجُ کُلُّهُ شرح
البصری بکسر با منسوب ببصره و بفتح با است شهاب بکسر شین با نقطه است تمّ تام مجزومست و در حالت وصل کسر و برای التقاء
ساکنین لاحق آن میشود فلتعز بفین با نقطه و زای با نقطه از باب ضرب است الورک بفتح واو و کسر و سکون را بی نقطه
و بکسر او و سکون را بالای ران و بفتح واو و فتح را استخوان بالای ران مجزوم است راجع بکاریح بعد از غسل است ارتح
بکسر همزه و را بی نقطه و الف و قاف در محل مصدر باب افعال است بمعنی ریختن کلمه مرفوع و فاعل است یا تاکید ضمیر مستتر در یخرج
یعنی روایتست از محمد بن علی بن مهزیار که ساکن بصره بود گفت پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را و گفتم او را که دختر شهاب
می نشیند در ایام حیضهای خود که ایام عادت اوست پس چون او غسل میکند می بیند قطره بعد از قطره را از خون محمد گفت
که پس امام گفت امر کن او را پس باید که بایستد در پیچ دیوار چنانچه می ایستد سگ در وقت بول کردن بمعنی که یکپای خود را
بر دارد و بعد از آن باید که امر کند زنی را پس باید که آن زن افشره میان بالای ران های او را فشردنی سخت پس بدرستیکه
آنچه می آید از قطره جز این نیست که آن چیزیست که میماند در رحمدان از بقیه حیض که آنرا اراقه مینامند و بدرستیکه آن زود
باشد که بیرون آید مجموع آن بسبب این عمل و مطالبه از آن در رحمدان نماند اصل ثُمَّ قَالَ لَا تُخْبِرُوهُنَّ بِهٰذَا وَ شِبْهِهِ
وَ ذَرُوهُنَّ وَ عِلَّتَهُنَّ الْقَذِرَةَ قَالَ فَفَعَلَتِ الْمَرْأَةُ الَّذِی قَالَ فَانْقَطَعَ عَنْهَا الدَّمُ فَمَا عَادَ اِلَیْهَا
الدَّمُ حَتّٰی مَاتَتْ شرح ففعلت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است المرأة مرفوع و فاعل است و در بعض نسخ بالمرأة
و بنا بر آن فاعل فعلت ضمیر مستتر راجع بالمرأة است که مذکور شده در فقره سابقه که تمّ تامر امرأة و بر هر تقدیر الذی مفعول فعلت است و ضمیر مستتر در قال راجع بامام است یعنی بعد از آن امام گفت خبر مدهید زنانی را که مخالف اما میه باشند
و مانند این از مسایل حیض و واگذارید ایشان را با علتهای ایشان که خبیث است نجاسات ایشان نیز اشارتست بآنچه
از مخالفان نماز و روزه و سایر عبادات مقبول نیست لیکن مسایل ایشان خبث است محمد گفت پس کرد آن زن آنچه را که امام
گفت پس بریده شد از او آن خون که قطره قطره می آمد پس برگشت سوی آن زن آن خون قطره قطره تا آخر عمر او باب هفتم
اصل باب غسل الحائض و ما یجزی بها من الماء شرح این باب بیان کیفیت غسل حائض است و آنچه کافیست او را از جمله آب این باب
پنج حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ یَحْیَی الْکَاهِلِیِّ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ
النِّسَاءَ الْیَوْمَ اَحْدَثْنَ مَشْطًا تَعْمَدُ اِحْدَاهُنَّ اِلَی الْقَرَامِلِ مِنَ الصُّوفِ تَفْعَلُهُ الْمَاشِطَةُ تَصْنَعُهُ
مَعَ الشَّعْرِ ثُمَّ تَحْشُوهُ بِالرَّیَاحِینِ ثُمَّ تَجْعَلُ عَلَیْهِ خِرْقَةً رَقِیقَةً ثُمَّ تَخِیطُهُ بِمِسَلَّةٍ ثُمَّ تَجْعَلُهُ
فِی رَأْسِهَا ثُمَّ تُصِیبُهَا الْجَنَابَةُ شرح المشط بفتح میم مصدر باب نصر است شانه کردن موی سر شانه کردن و پستن
و مانند آنها القرامل بفتح قاف و را بی نقطه و الف و کسر میم جمع قرمل بکسر قاف و سکون را و کسر میم طرهائی که از پشم
یا کج سیاه یا مانند آنها ساخته می شود و آنها را با موای سر زنان می بافند تا بیشتر و دراز نماید ضمیر تفعله راجع
بالقرامل است تصنعه بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه است و ضمیر مستتر راجع بماشطه است و ضمیر منصوب راجع بالقرامل
الصنعة کارگری و مراد اینجا بافتن است ضمیر مستتر و تحشوه راجع باحداهن یا راجع بماشطه است و ضمیر منصوب راجع بقرامل
اما باعتبار جنس یا باعتبار آنچه قرمل از آن عمل آمده زیرا که مراد اینجا آنست که بعض زنان عجم آنرا از کرمینا مینامند و آن غیر قرامل است
المسلّة بکسر میم و فتح سین بی نقطه و تشدید لام سوزن بزرگ یعنی روایتست از عبد الله بن یحیی که از قبیله کاهل است گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه زنان در این روزگار اختراع کرده اند نوعی از بستن را میان این که

بعد از قطره

ففعلت المرأة

قصد میکند یکی از ایشان سوی طرها از پشم که عمل می آید در آن پشم را مشاطه یعنی قرامل آن پشم را با موی سر زن بعد از آن
بر میکند پاره از پشم را از خوشبوییها بعد از آن میکرداند بر آن پشم پارچه نازکی را مثل دستار بعد از آن میدوزد
آن پشم را با آن پارچه و ریاحین بسوزنی بزرگ یعنی که از طرفی بطرفی دیگر مکرر میکنند تا مستحکم شود و بعد از آن
میکرداند آن پشم را که رنگ ساخته در سر زن بعد از آن برخورد آن زن را جنابت آیا حکم آن زن چیست اصل فَقَالَ
کَانَ النِّسَاءُ الْاُوَلُ اِنَّمَا یَمْتَشِطْنَ الْمَقَادِیمَ فَاِذَا اَصَابَهَا الْغُسْلُ تَقَدَّمَ اِلَیْهَا اَنْ تُرَوِّیَ رَأْسَهَا
مِنَ الْمَاءِ وَ تَعْصِرَهُ حَتّٰی یَرْوَی فَاِذَا ارْوَی فَلَا بَأْسَ عَلَیْهَا قَالَ قُلْتُ فَالْحَائِضُ قَالَ تَنْقُضُ الْمَشْطَ نَقْضًا
شرح ضمیر مستتر در کان ضمیر شان و اسم کان است و جمله خبر آنست النساء مبتدا است الاول بضم همزه و فتح واو جمع اولی
که مؤنث اول است و صفت النساء است ضمیر اصابها راجع باحداهن است تقدم بقاف و دال بی نقطه و را بی نقطه
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است ان تروی بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل است حتی یروی بصیغه غایبه
باب علم است و ضمیر مستتر راجع براس است یعنی پس امام گفت شان این بود که زنانی که در زمان سابق بودند جز این نبود
که شانه و زینت میکردند موهای پیش سر را پس چون برمیخورد یکی از ایشان را غسل قادر میبود بر آن غسل آسانی امر
کن یکی از ایشان را که عمل طرها و رنگ کرده باشند باینکه سیراب کنند سر خود را از آب و افشرد آنرا تا سیراب شود پس
چون سیراب شد پس پروائی نیست بر آن زن یعنی که احتیاج نیست بواکردن مو عبد الله گفت که گفتم پس حائض
چه حکم دارد امام گفت وامیکند آن مشط را وا کردنی مراد اینست که حائض در ابتدای حیض نقض میکند مشط را تا
مبادا اگر شوهرش طمع در او کند پس در وقت غسل خالی از مشط است یا مراد اینست که حکم او غیر حکم جنابت و مبالغه او در آن
بعنوان استحباب چنانچه ظاهر حدیث چهارم است یا بعنوان وجوب دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الطَّامِثُ
تَغْتَسِلُ بِتِسْعَةِ اَرْطَالٍ مِنْ مَاءٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حائض غسل میکند به نه رطل از آب
مخفی نماند که بیان شد در کتاب الطهاره در حدیث ششم باب دوم که رطل عراقی نه یک صاع است و رطل مدنی شش یک صاع است
و وزن رطل عراقی صد و سی درهم است و درهم بوزن چهل و هشت جو میانه است و وزن رطل مدنی یک نیم عراقیست و الله
اعلم سوم اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْحَائِضِ تَرَی الطُّهْرَ وَ هِیَ فِی السَّفَرِ وَ لَیْسَ
مَعَهَا مِنَ الْمَاءِ مَا یَکْفِیهَا لِغُسْلِهَا وَ قَدْ حَضَرَتِ الصَّلٰوةُ قَالَ اِذَا کَانَ مَعَهَا بِقَدْرِ مَا تَغْسِلُ بِهِ فَرْجَهَا
فَتَغْسِلُهُ ثُمَّ تَتَیَمَّمُ وَ تُصَلِّی قُلْتُ فَیَأْتِیهَا زَوْجُهَا فِی تِلْکَ الْحَالِ قَالَ نَعَمْ اِذَا غَسَلَتْ فَرْجَهَا وَ تَیَمَّمَتْ
فَلَا بَأْسَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حائض که می بیند پاکی از حیض را و او در سفرست و
نیست با او از آب آنقدر که کافی باشد او را برای غسل حیض او و بتحقیق حاضر شده نماز امام گفت اگر باشد با او
بقدر آنچه شوید بآن فرج خود را پس میشوید آنرا بعد از آن تیمم میکند و نماز میکند گفتم پس جماع میکند با او شوهر او در آن
حال گفت آری چون شست فرج خود را و تیمم کرد پس تیمم کند پس پروائی نیست بدانکه در اینجا چند مسئله است اول
اینکه مفهوم از اکان اینست که اگر آنقدر آب نیز نباشد که فرج خود را شوید تیمم کافیست دوم اینکه ظاهر الغسل تا آخر
مؤید قول سید مرتضی است که تیمم عوض غسل نمیکند بود و حدث پیش از وصول آب خواه حدث اصغر و خواه حدث اکبر
و الا لازم می آید که این زن بمجرد دخال حشفه در فرج او حائض شود سوم اینکه مفهوم از غسلت اینست که اگر فرج را نشسته
باشد یا تیمم نکرده باشد در جماع بأس هست مکرر در صورت شبق زوج که در آن صورت اکتفا بشستن فرج میشود چنانچه می آید

در کتاب النکاح در حدیث اول باب مجامعة الحائض قبل ان تغتسل که باب بیست و چهارم و کیم است و شاید که این مبنی باشد بر آیت
سوره بقره ويسألونك عن المحيض قل هو اذى فاعتزلوا النساء في المحيض ولا تقربوهن حتى يطهرن فاذا تطهرن
فأتوهن من حيث امركم الله ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين در این آیت چند احتمالست از آنجمله آنکه محیض
اینجا اسم مکان و عبارت از موضع حیض باشد و آن باطن فرج است چنانچه ظاهر شد در احادیث باب سابق و این منافات
ندارد با آنکه مراد بمحیض در آیت سوره طلاق حیض باشد چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب اول و مراد باذی
باعث آزار در آخرت یا دنیا برای شوهر است اگر جماع کنند در آن بقرینه فاء تفریعیه در فاعتزلوا و امر در فاعتزلوا
برای ایجاب است و نهی در ولا تقربوهن بمعنی نهی از جماع مطلق است خواه در فرج و خواه در دبر پس معطوفست بر هو اذی
تا آخر جمله نه بر آنکه اذی بودن محیض و علت در نهی از جماع در دبر نشد و پس نهی اینجا برای تنزیه است طهارت در یطهرن
عبارت از پاکی از حیض است و تطهر عبارت از غسل یا جاری مجرای غسل است و امر در فأتوهن برای رفع کراهت است یعنی بعد از طهارت
وقبل از غسل و جاری مجرای آن جماع مکروه است والله اعلم چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال الحائض ما بلغ
بلل الماء من شعرها اجزأها شرح الحائض مبتدا است جمله ما بلغ تا آخر خبر مبتدا است ما موصوله است و مبتدا است بلغ
بتقدیر بلغه است و ضمیر محذوف عاید موصولست بلل مرفوع و فاعل بلغ است من بیانیه است و برای بیان موصولست و منشوء آن
بود که من تبعیضیه باشد اجزأ خبر ما است و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر منصوب راجع بحایض است و نسبت اجزاء بشعر
که تر شده باشد نسبت مجازی است و مراد اجزای تری آن موست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت حایض
آنچه رسیده باو تری آب که موی سر او باشد کافیست برای او تر شدن آن موی برای غسل حیض پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
في الحائض تغتسل وعلى جسدها الزعفران لم يذهب به الماء قال لا بأس شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام در حایض که غسل حیض میکند و بر بدن او زعفران هست نبرده آن زعفران را آب غسل امام گفت پروایی نیست
یعنی که غسل او صحیح است و آن زعفران مانع صحت غسل نیست باب ششم اصل باب المرأة ترى الدم وهي جنب شرح
این باب بیان زنیست که می بیند خون حیض را و آن زن جنب است و در این باب سه حدیثست اول اصل عن عبد الله
بن يحيى الكاهلي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المرأة يجامعها زوجها فتحيض وهي في
المغتسل تغتسل او لا تغتسل قال قد جاءها ما يفسد الصلوة فلا تغتسل شرح المغتسل بضم میم و فتح سین
اسم مکان و مصدر میمی باب افتعال میتواند بود و تغتسل بتقدیر استفهامست یعنی روایتست از عبد الله بن یحیی کاهلی از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حکم زنی که جماع میکند با او شوهرش پس حیض می بیند و حال آنکه
او در موضع غسل جنابت است آیا غسل جنابت میکند یا غسل جنابت نمیکند امام گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه باطل میکند
نماز را پس غسل جنابت نمی کند بدانکه ظاهر این است که غسل جنابت واجب لنفسه نباشد بلکه وجوب آن برای این باشد که
شرط نماز است و موافق این گذشت در کتاب الطهارة در حدیث هشتم باب بیست و دوم که باب صفة الغسل تا آخر است
دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المرأة تحيض وهي
جنب هل عليها غسل الجنابة قال غسل الجنابة والحيض واحد شرح روایتست از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حکم زنی که حیض می بیند بر حالی که او جنب است آیا واجب است بر او
غسل جنابت در آن وقت امام گفت غسل جنابت و حیض یکی است یعنی که در آن وقت بر او واجب نیست غسل جنابت

بدانکه

بلکه بعد از پاکی

بلکه بعد از پاکی از حیض یک غسل میکند برای جنابت و حیض سوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام المرأة ترى الدم
وهي جنب تغتسل من الجنابة او غسل الجنابة والحيض واحد فقال قد اتاها ما هو اعظم من ذلك شرح
غسل منصوب مفعول مطلق است گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را زن می بیند خون حیض را و او جنب است آیا در
وقت غسل میکند از جنابت یا غسل میکند غسل جنابت و حیض پس امام گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه آن بزرگتر است از آنچه
گفتی یعنی که حدث حیض باطل است و در آن وقت چرا غسل میکند باب نهم اصل باب جامع في الحائض والمستحاضة این باب
که جمع کرده فواید بسیار را در بیان حکم زنی که حایض و مستحاضه شود و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن غير واحد
سألوا ابا عبد الله عليه السلام عن الحائض والسنة في وقته فقال ان رسول الله صلى الله عليه
وآله سن في الحائض ثلث سنن بين فيها كل مشكل لمن سمعها وفهمها حتى لا يدع لاحد مقالا فيه
بالرأي شرح مراد بحایض در اینجا زنی است که حیض او متصل باستحاضه شده و استمرار بهمرسانیده و در بعض نسخ بجای ام
الحیض است بضم حا و تشدید یا دو نقطه در پایین مفتوحه که جمع حایض است یا بفتح حا و سکون یا است ضمیر وقته راجع بمحیض
که در ضمن حایض مذکورست کل مشکل اشارت باینست که حکم زنی که حافظة العدد وناسية الوقت یا بر عکس باشد از مجموع
سنة اولى وسنة ثانيه مستنبط میشود لا یدع بصیغه غایب مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بمصدر
بین است و بنا بر دوم راجع برسول الله صلی الله علیه و آله است و بصیغه غایبه منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول
و دوم ضمیر مستتر راجع بثلث سنن است ضمیر فیه راجع بمشکل است یعنی روایتست از جمعی که پرسیدند امام جعفر صادق علیه السلام
از حایضی که مستمر شود خون او و از طریقت رسول علیه السلام در تعیین وقت حیض در این هنگام گفت بدرستی که رسول
صلی الله علیه و آله قرار داد در آن حایض سه طریقت که بیان کرد در آنها هر مشکل را برای کسی که گوش کرد آنها را
و فهمید آنها را تا بحدی که نمیگذارد در آن بیان برای هیچ کس حکمی را در مشکل از پیش خود اصل اما احدى السنن
فالحائض التي لها ايام معلومة قد احصتها بلا اختلاط عليها ثم استحاضت واستمر بها الدم وهي
في ذلك تعرف ايامها ومبلغ عددها شرح حل در فالحایض مجازی است و مراد اینست که آن سنت در آن حایض است
الاختلاط بخاء با نقطه و طاء بی نقطه ممزوج شدن و مراد اینجا مشتبه شدن است استحاضت اینجا و در بعض فقرات آینده
بصیغه معلوم معتل العین یایی باب استفعال است و مشهور اینست که بصیغه مجهول باشد چنانچه در بعض دیگر فقرات آینده است
و تحقیق این اینست که اصل حیض یعنی روان شدن خون از درون فرج زنست و غالب شده در روان شدن خون در ایام
مقرری و استحاضه یعنی طلب روان شدن خون است از درون فرج زن در غیر ایام مقرری و چون شیطان دعوت کرده او را
با آنچه باعث آمدن خونست در غیر ایام مقرری چنانچه مذکور میشود در فقرات بعد از این پس گویا که شیطان طلب آمدن خون از او
کرده در غیر ایام مقرری و چون این زن باختیار خود تابع شیطان شده و باعث آن خون را بعمل آورده پس گویا که از خود
طلب کرده روان شدن خون را در غیر ایام مقرری و بنا بر مذهب جمعی از اهل عربیت که میگویند استفعل مبالغه فعل است توجیه استحاضت
بصیغه معلوم آسانست زیرا که تجاوز از حد در آن شده یعنی اما یکی از آن سنتها پس در حایضی است که او را روزهای
حیض معلوم است بتحقیق نگاه گرفته آنها را بی اشتباهی بر او و بعد از آن صاحب استحاضه شده و باقی مانده با او خون استحاضه
بروشی که حیض و غیر حیض بهم متصل شده و آن زن در آن وقت می شناسد روزهای حیض خود را اگر از چند ماه شروع میشود
و می شناسد منتهای عدد حیض خود را اصل فان امرأة يقال لها فاطمة بنت ابي حبيش استحاضت فاتت ام سلمة

المحیض

سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن ذلك فقال تدع الصلوة قدر أقرائها وقدر حيضها
وقال انما هو عزف عامر وامرها ان تغتسل وتستثفر بثوب وتصلي ش حبیش بضم حاء بی نقطه و فتح با یک نقطه
وسکون یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه است و صاحب قاموس عبد الله بن حبیش را از جمله اصحاب شمرده و شاید
این فاطمه خواهر عبد الله باشد و چون شهرتی نداشته امام علیه السلام گفته که امراة یقال لها فاطمة بنت حبیش بخلاف فاطمه بنت
ابی حبیش که در سند ثانیه مذکور میشود زیرا که شهرت داشته سوی مخالفان نیز ذکر استحاضه او بسوال کرده اند قدر دو جا بفتح قاف
وسکون دال بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب منصوب و مفعول له است القدر شناختن اندازه چیزی اقرا
بفتح همزه وسکون قاف و را بی نقطه و الف ممدوده جمع قرء بفتح و ضم قاف وسکون را و همزه بمعنی اطهار است موافق آنچه
می آید در کتاب الطلاق در شرح عنوان و حدیث اول باب معنی الاقراء که باب بیست و هفتم است و گاهی قرء بمعنی حیضها
مستعمل میشود چنانچه در دو فقره آینده است و بنا بر آن وقدر حیضها عطف تفسیر است حیضها بکسر حا و فتح یا جمع حیضه بکسر حا و سکون
یا است و آن اسم حیضه بفتح حا است که برای مره است العزف بفتح عین بی نقطه وسکون زای با نقطه و فا آواز و غوغای شیطان
و از آن ماخوذ است معزف بکسر میم وسکون عین و فتح زا بمعنی سازی که آلت لهو است مثل عود و طنبور و آن را عزف نیز می گویند
عزف بتقدیر اثر عزف است و حقیقت این است که استحاضه آفتی است و هر آفتی و مصیبتی که بنزد مکلف می آید بکسب است
چنانچه گفته در سوره شوری ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در احادیث
باب صد و نود و نهم که باب ذنوب است و گفته در سوره نسا ما اصابک من سیئة فمن نفسک و هر گناهی بسبب غوغای ابلیس
و لشکر اوست چنانچه الله تعالی گفته و در سوره بنی اسرائیل و اجلب علیهم بخیلک و رجلک در بعض نسخ عرق بکسر عین بی نقطه
وسکون را بی نقطه و قاف است و صاحب مفاتیح شرح مصابیح گفته معناه ان ذلک الدم عرق انشق ولیس بحیض و صاحب قاموس
گفته المستحاضة من یسیل دمها لا من الحیض بل من عرق العاذل و گفته العاذل عرق یخرج منه دم الاستحاضة الاستثفار
بثای سه نقطه و فا و را بی نقطه لبستن زن پارچه بر میان و در ران خود و محکم کردن دو طرف آن بر بند ازار ماخوذ است
از ثفر بفتح ثا و فتح فا بمعنی پاردم که در پس پی ستور می باشد و بیان می شود در حدیث سیوم این باب یعنی چه بدبختی
که زنی گفته می شد او را فاطمه دختر حبیش صاحب استحاضه شد پس آمد برای عرض حال خود نزد ام سلمه رضی الله تعالی عنها که زوجه
مومنه رسول الله صلی الله علیه و آله بود پس ام سلمه پرسید رسول الله را صلوات از آنچه آن زن گفت پس رسول الله صلعم گفت که آن زن
وا میگذارد نماز را بنا بر شناختن طهرهای او و شناختن حیضهای او و رسول الله صلعم گفت جز این نیست که آنچه آن زن
گفت اثر غوغای شیطان است پس رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد آن زن را که بعد از ان ایام غسل کند و ببندد آن
موضع را با پارچه تا خون در اثنای نماز جاری نشود و نماز کند اصل قال ابو عبد الله علیه السلام هذه سنة النبي
صلى الله عليه وآله وسلم في التي تعرف ايام اقرائها لم تختلط عليها الا ترى انه لم يسألها كم يوم
هي ولم يقل اذا زادت على كذا يوما كانت مستحاضة وانما سن لها اياما معلومة ما كانت من
قليل او كثير بعد ان تعرفها ش كم استفهامیست و خبر مبتدا است که مقدم شده و مبتدا یوم مجرور است و جر آن باضمار
من نزد زجاج و بمن جاره است که مقدر است و جوبا نزد فرا و ابن السراج و جمعی دیگر هی مبتدا است و راجع بایام اقرائها است
کذا امر کب از کاف تشبیه و اسم اشاره است نزد جمعی و مشار الیه شش و یا هفت روز است که می آید در سنة ثالثه بقرینه آنچه
می آید در سنة ثانیه که کلام یا مرا الاولی خلک و میتواند بود که مشار الیه قدر مشترک میان این و ایام اقبال دم باشد که مذکور میشود

در سنة ثانیه یوما تمیز اسم اشاره است ما در ما کانت اسمی است نکره بمعنی ای شیء و آن منصوب است محلا و خبر کانت است مقدم شده
برای اینکه استفهام مقتضی تقدم در کلام است ضمیر مستتر در کانت ام است و راجع بایاما معلومة است من بیانیه است و برای بیان
ما است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این طریقت نبی است صلی الله علیه و آله در زنی که شناسا ایام حیضهای خود است مشتبه
نشده آنها بر آن زن آیا نمی بینی که نبی صلی الله علیه و آله نپرسید ام سلمه را که چند روز است ایام او و نگفت که چون زیاده کند
ایام را بر چنین عددی میشود مستحاضه و جز این نیست که قرار داد برای او معلوم آن زن چند روز زیرا که معلوم آن زن است هر چه باشد
از کم یا زیاد بعد از آنکه آن زن میشناخته باشد آن ایام را اصل وكذلك افتى ابي عليه السلام وسئل عن المستحاضة
فقال انما ذلك عزف عامر او ركضة من الشيطان فلتدع الصلوة ايام اقرائها ثم تغتسل و
تتوضأ لكل صلوة قيل وان سال قال وان سال مثل المثعب ش واو در وسئل حالیه است و در فقال برای عطف
بر سئل است عزف بفتح عین بی نقطه وسکون زای با نقطه و فا مرفوع و مضاف است و بیان حقیقت آن شد در شرح حدیث
سابقه عامر بعین بی نقطه و الف و کسر با یک نقطه و را بی نقطه مجرور و مضاف الیه است بمعنی شیطانی که در کمین است و این
موافق قول الله تعالی است در سوره اعراف طائف من الشيطان رکضة بفتح را بی نقطه وسکون کاف و ضاد با نقطه
و تا وحدت مرفوع و معطوف بر عزف است الرکض زدن سوار پای خود را بر پهلوی ستور تا تند تر رود و من ابتدائیه است
و ظرف صفت رکضة است و این اشارت است باینکه شیطان در اول آمدن نزد مکلف مانند غوغا و آواز میکند و اصلا از او
کاری دیگر نمی آید و چون مکلف از غوغای او متاثر شد اصلا شیطان از دور پی کار خود میرود و اگر مکلف اندکی متاثر
شد شیطان در پی او راه او اندک ضرری باو میرساند و عبور میکند چنانچه در سوره اعراف گفته اذا مسهم طائف من
الشيطان تذكروا و اگر بسیار متاثر شد شیطان لازم او میشود و بر او سوار میشود و چون کاهلی کند تند تر میکند ثم
تغتسل مجزوم است و مراد غسل حیض است و تتوضأ مرفوع است و یا مجزوم است و بر هر تقدیر لکل صلوة متعلق بتتوضأ است
و وجوب وضو برای هر نمازی منافات ندارد با وجوب غسل نیز در بعض نمازها یا در هر نمازی مثل المثعب منصوب است بر
نیابت مفعول مطلق و بتقدیر سیلانا مثل سیلان المثعب است پس موصوف مثل مقدر است و مضاف الیه المثعب نیز مقدر است
المثعب بفتح ثای سه نقطه وسکون و فتح عین بی نقطه و با یک نقطه آبراهی یعنی و همچنان فتوی داد پدرم امام محمد باقر ع
بر حالی که پرسیده شد از حکم مستحاضه پس گفت جز این نیست که آن استحاضه اگر اندک است اثر محض غوغای شیطان کنداکننده است
و اگر بسیار است از سوار شدن و مهمیز زدن بعد از غوغا از جانب شیطان است پس باید که وا گذارد نماز را در ایام حیضهای
او بعد از آن غسل حیض کند و وضو سازد برای هر نمازی گفته شد پدرم را که اگر چه خون روان شده باشد پدرم گفت اگر چه روان
شده باشد مانند آبراهی اصل قال ابو عبد الله عليه السلام هذا تفسير حديث رسول الله صلى الله عليه وآله
وهو موافق له فهذه سنة التي تعرف ايام اقرائها لا وقت لها الا اياما قلت او كثرت
ش مشار الیه هذا امر کب از دو چیز است اول انما ذلك عزف عامر او رکضة من الشيطان که تفصیل قول رسول است که انما هو عزف
بتقسیم آن بدو قسم چنانچه بیان شد دوم ثم تغتسل وتتوضأ لكل صلوة که توضیح قول رسول است که مفهوم میشود از امر او آن تغتسل بیان
اینکه آن مخصوص استحاضه کثیره است چون سوال آنجا واقع شده بود پس غیر آن گاهی اکتفا بوضو میشود و هو موافق
برای احتیاط است که مبادا کسی از تفاوت در لفظ تفاوت در معنی خیال کند یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این کلام
پدرم تفسیر حدیث رسول الله است صلی الله علیه و آله و آن موافق آن حدیث است پس اینکه مذکور است طریقت زنی است که می شناسد

ایام حیضهای خود را بیان این آنکه وقتی نیست برای حیض او مگر ایام عادت او خواه کم باشد و خواه بسیار باشد اصل وَأَمَّا السُّنَّةُ
الَّتِي قَدْ كَانَتْ لَهَا أَيَّامٌ مُتَقَدِّمَةٌ ثُمَّ اخْتَلَطَ عَلَيْهَا مِنْ طُولِ الدَّمِ فَزَادَتْ وَنَقَصَتْ حَتَّى أَغْفَلَتْ
عَدَدَهَا وَمَوْضِعَهَا مِنَ الشَّهْرِ فَإِنَّ سُنَّتَهَا غَيْرُ ذَلِكَ شرح اختلط بصیغه مجهول است علیها نایب فاعل است و در بعض
نسخ اختلطت بصیغه مؤنث است و بنابراین بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بایام است اغفلت بغین با نقطه و فا
بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاغفال ترک چیزی بفراموش کردن آن بالکلیه سنتها اقبل وضع ظاهر در موضع ضمیر است
مثل الحاقة ما الحاقة پس ضمیر راجع بالتی است و فان سنتها بجای فانها است و ضمیر راجع بسنت است یعنی و اما طریقت زنی
که بتحقیق بود او را روزهای حیض که پیشتر معلوم او بود بعد از ان اشتباه واقع شد بر او از درازی روزگار خون پس یکسان
خود گاهی زیاد کرد آن روزهای حیض را و یکسان خود گاهی کم کرد آنها را تا بحدی رسید که بالکلیه فراموش کرد عدد
آنها را و جای آنها را از جمله ماه پس بدرستی که طریقت آن زن غیر آنست که مذکور شد اصل وَذَلِكَ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ
أَبِي حُبَيْشٍ أَتَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ إِنِّي أُسْتَحَاضُ فَلَا أَطْهُرُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ لَيْسَ ذَلِكِ بِحَيْضٍ إِنَّمَا هُوَ عِرْقٌ فَإِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِي الصَّلَاةَ فَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ
الدَّمَ وَصَلِّي فَكَانَتْ تَغْتَسِلُ فِي كُلِّ صَلَاةٍ شرح فلا در بعض نسخ بواو است اطهر در نسخ بطا بی نقطه است و بنابراین
بتشدید طا و تشدید ها است بصیغه مضارع معلوم باب تفعّل است بمعنی لا اغتسل یا بتخفیف طا است بصیغه مضارع معلوم باب
حسن و نصر است الاقبال رو آوردن و مراد اینجا رنگین شدن است حیضة بفتح حا مصدر است برای مره و بکسر حا اسم مصدر است
و بر هر تقدیر مراد آنست که بصفت حیض باشد در رنگ یعنی و آنچه مذکور شد برای اینست که فاطمه دختر ابو حبیش بضم حا
بی نقطه و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و شین با نقطه آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت بخودش یا بو
وساطت ام سلمه رضی الله عنها که بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل نمیکنم و نماز نمیکنم پس گفت نبی صلی الله علیه و آله
که نیست آنچه می بینی حیض جز این نیست که آن اثر غوغای شیطانست پس چون رو آورد حیض پس واگذار نماز را و چون
رو گردان شود پس بشو از خود خون را و نماز کن بعد از غسل مراد اینست که هرچه لباس مایل است حیض است تا آنکه خلاف
آن ظاهر شود و هرچه غیر آنست استحاضه است تا آنکه خلاف آن ظاهر شود پس او بعد از شنیدن این جواب غسل میکرد در هر نمازی
یعنی که عمل بحکم استحاضه کثیره میکرد بدانکه این جواب مبنی بر اینست که غالب در زنی که عادتی داشته باشد و آنرا فراموش
کند اینست که اختلاف در کیفیت خون او میباشد و او چون صاحب تجربه است آنرا میشناسد و این منافات ندارد با اینکه
اگر اختلاف نباشد واجب باشد بر او اینکه رجوع بسنت ثالثه کند چنانچه می آید در آخر این حدیث اصل وَكَانَتْ تَجْلِسُ فِي
مِرْكَنٍ لِأُخْتِهَا وَكَانَ صُفْرَةُ الدَّمِ تَعْلُو الْمَاءَ شرح این برای بیان اینست که استحاضه او کثیره بوده مرکن بکسر میم و سکون
را بی نقطه و فتح کاف ظرفی است از سفال برای آب که بزرگ است و سوراخی در پایین دارد که بسته و گشوده میشود و
در ان جامها شسته میشود و آنرا در بعض لغات عجم شورنه میگویند یعنی و عادت آن زن بعد از شنیدن این جواب این بود
که برای ازاله نجاست از خود پیش از غسل می نشست در شورنه که از خواهرش بود و از بسیاری خون که بر بدن او بود زردی
خون ظاهر میشد در بالای آب آن شورنه اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا تَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
أَمَرَ هَذِهِ بِغَيْرِ مَا أَمَرَ بِهِ تِلْكَ الْأُخْرَى أَلَا تَرَاهُ لَمْ يَقُلْ لَهَا دَعِي الصَّلَاةَ أَيَّامَ أَقْرَائِكِ وَلَكِنْ قَالَ لَهَا إِذَا أَقْبَلَتِ
الْحَيْضَةُ فَدَعِي الصَّلَاةَ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْتَسِلِي وَصَلِّي فَهَذَا يُبَيِّنُ أَنَّ هَذِهِ امْرَأَةٌ قَدِ اخْتَلَطَ عَلَيْهَا

اختلطت

بانکه

تبین

أیامها

أَيَّامُهَا لَمْ تَعْرِفْ عَدَدَهَا وَلَا وَقْتَهَا أَلَا تَسْمَعُهَا تَقُولُ إِنِّي أُسْتَحَاضُ فَلَا أَطْهُرُ شرح هر یک از هذه و تلک
منصوبست محلاً و مفعول به است و مشار الیه بهذه فاطمه بنت ابی حبیش است و مشار الیه بتلک فاطمه بنت جحش است الا تراه استینافست
بیانیست الا تسمعها استدلال دیگرست بر مدعای دلیل سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا نمیشنوی از رسول الله
صلی الله علیه و آله که امر کرد این فاطمه دوم را بغیر آنچه امر کرد بآن فاطمه اول را بیان این آنکه آیا نمی بینی رسول علیه السلام را
که نگفت فاطمه دوم را که واگذار نماز را در ایام حیضهای خود و لیکن گفت او را که چون رو آورد حیض پس واگذار
نماز را و چون رو گردان شود پس غسل کن و نماز کن پس این کلام رسول علیه السلام ظاهر میکند که این فاطمه دوم زنی بوده که
بتحقیق مشتبه شده بر او روزهای عادت حیض و نمیشناخته عدد آنها را و نه وقت آنها را آیا نمیشنوی از فاطمه دوم که
میگوید که بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل و نماز نمیکنم اصل وَكَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّهَا اسْتُحِيضَتْ سَبْعَ سِنِينَ
فَفِي أَقَلَّ مِنْ هَذَا تَكُونُ الرِّيبَةُ وَالِاخْتِلَاطُ فَلِهَذَا احْتَاجَتْ إِلَى أَنْ تَعْرِفَ إِقْبَالَ الدَّمِ مِنْ إِدْبَارِهِ
وَتَغَيُّرَ لَوْنِهِ مِنَ السَّوَادِ إِلَى غَيْرِهِ وَذَلِكَ أَنَّ دَمَ الْحَيْضِ أَسْوَدُ يُعْرَفُ شرح این قرینه یا استدلال دیگرست
بر آنچه مذکور شد و بنابر اول ففی تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و بنابر دوم تتمه کلام امام محمد باقر علیه السلام است
و بر هر تقدیر فا برای بیانست و تغیر بصیغه مصدر باب تفعل مجرورست بعطف بر ادباره یا منصوبست بعطف بر اقبال
یعرف بیا بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و مراد اینست که شناخته میشود و غالباً نزد
زنی که صاحب تجربه است برنگ آن یا بانضمام از رنگ صفات دیگر که مذکور میشود در باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضه یا بکثرت
چنانچه می آید در حدیث دوم باب دوازدهم یعنی و پدرم میگفت که بدرستی که فاطمه دوم صاحب استحاضه شده هفت سال
بیان این آنکه در کمتر از هفت سال میباشد شک و اشتباه چه جای هفت سال پس برای اینست که محتاج شد فاطمه دوم سوی اینکه
شناسد رو آوردن خون را ممتاز از رو گردانیدن خون و از متغیر شدن رنگ خون از سیاهی سوی غیر سیاهی
و آنچه مذکور شد برای اینست که خون حیض سیاه است شناخته میشود برنگ آن اصل وَلَوْ كَانَتْ تَعْرِفُ أَيَّامَهَا مَا احْتَاجَتْ
إِلَى مَعْرِفَةِ لَوْنِ الدَّمِ لِأَنَّ السُّنَّةَ فِي الْحَيْضِ أَنْ تَكُونَ الصُّفْرَةُ وَالْكُدْرَةُ فَمَا فَوْقَهَا فِي أَيَّامِ الْحَيْضِ
إِذَا عُرِفَتْ حَيْضاً كُلُّهُ إِنْ كَانَ الدَّمُ أَسْوَدَ أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ فَهَذَا يُبَيِّنُ لَكَ أَنَّ قَلِيلَ الدَّمِ وَكَثِيرَهُ
أَيَّامَ الْحَيْضِ حَيْضٌ كُلُّهُ إِذَا كَانَتِ الْأَيَّامُ مَعْلُومَةً شرح الصفرة مرفوع و اسم تکون است ما موصوله است و مفعول
فعل محذوفست بتقدیر اذکر و بیان نظیر این گذشت در شرح حدیث چهارم باب دوم فوقها منصوب و ظرف و خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر هو فوقها و جمله صله ما است ضمیر فوقها راجع بکدرت است و مراد سواد است فی ایام حال از صفره است و از برای
محض ظرفیت است و ظرف حال دیگر الصفره است عرفت بصیغه مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بایام الحیض است
حیضا خبر تکون است کله منصوب و تاکید حیضا است و ضمیر راجع بحیضا است و این برای دفع توهم اینست که صفره
در ان ایام بعضی حیض دانند با بیزی تن که بعض احکام حیض در ان جاری دانند و بعضی را جاری ندانند ان کان الدم
تا آخر برای شرط نیست بلکه برای تعمیم است بمعنی سواء کان الدم ایام منصوبست کله اینجا مرفوعست اذا اینجا چنانچه
برای محض ظرفیت است میتواند بود برای شرط نیز میتواند بود و بر این تقدیر جزای آن محذوفست و دلالت بر
جزای آن میکند سابق آن یعنی و اگر میبود اینکه فاطمه دوم میشناخت ایام عادت حیض خود را محتاج نمیشد سوی شناختن
رنگ خون چه بدرستی که طریقت در حیض اینست که باشد زردی و تیرگی و آنچه آن بالای تیرگیست در ایام عادت

حیض وقتی که شناخته شده باشد آن ایام حیض یعنی آن خواه باشد خون سیاه و خواه غیر سیاه پس آنکه مذکور شد ظاهر میکند آنرا
تا اینکه اگر کم خون و بسیار خون در ایام حیض حیض است یعنی آن وقتی که آن ایام معلوم باشد **اصل** فَإِذَا جَهِلَتِ الأَيَّامَ وَعَدَدَهَا
احْتَاجَتْ إِلَى النَّظَرِ حِينَئِذٍ إِلَى إِقْبَالِ الدَّمِ وَإِدْبَارِهِ وَتَغَيُّرِ لَوْنِهِ ثُمَّ تَدَعُ الصَّلَاةَ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَلَا أَرَى
النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اجْلِسِي كَذَا وَكَذَا يَوْماً فَمَا زَادَتْ فَأَنْتِ مُسْتَحَاضَةٌ كَمَا لَمْ يَأْمُرِ الأُولَى
بِذَلِكَ **شرح** تغیر مجرور و معطوف بر ادبار است و مراد تغیر لون از سواد بغیر سواد است چنانچه در سابق گفت و تغیر لونه یعنی السواد
غیره ثم تدع عطف بر احتاجت است مشار الیه کذلک اقبال الدم است و ادبار و کذا بمعنی او است و اول عبارت از شش روز و دوم عبارت از
هفت روز است که در سنت اولی مذکور شد و مشار الیه بذلک مامور به در اجلسی او کذا یوما است چنانچه اشارت شد بآن در قول امام
سنة اول کرد لم یقل اذا زادت علی که ایوما کانت مستحاضة **یعنی** پس چون نداند خصوص بعض روزها را و عدد آنها را محتاج شود
سوی نظر در این هنگام سوی رو آوردن خون و رو گردان شدن آن و متغیر شدن رنگ آن بعد از آن وامیگذارد نماز را بقدر
آمدن خون و نمی بینیم نبی را صلی الله علیه و آله که گفته باشد بنشین چنین یا چنین روز پس آنچه زیاد شد پس تو مستحاضه داری دران
چنانچه امر کرد زن اول را بآنچه مذکور شد یا بمعنی که باو نیز نگفت که بنشین چنین یا چنین روز پس از آن استحاضه داری بلکه این امر
مخصوص سنت ثالثه است **اصل** وَكَذَلِكَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْتَى فِي مِثْلِ هَذَا وَذَلِكَ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِنَا اسْتُحِيضَتْ
فَسَأَلَتْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِذَا رَأَيْتِ الدَّمَ الْبَحْرَانِيَّ فَدَعِي الصَّلَاةَ وَإِذَا رَأَيْتِ الطُّهْرَ وَلَوْ سَاعَةً
مِنْ نَهَارٍ فَاغْتَسِلِي وَصَلِّي **شرح** بحرانی منسوب به بحر است بزیاده الف و نون و بیان این می آید در فقره و قوله البحرانی تا آخر
طهر بضم طا و سکون ها عبارت از استحاضه است و لو وصلیه است ساعة منصوب بر ظرف زمانست ذکر نهار بعنوان مثال است پس
اگر در شب باشد نیز همین حکم دارد **یعنی** و همچنانچه از رسول الله صلی الله علیه و آله منقول شد و توضیح آن شد پدرم علیه السلام فتوی داد
در مثل این سوال فاطمه دوم و آنچه گفتم برای اینست که زنی از مردم ما صاحب استحاضه شد پس سوال کرد پدرم را علیه السلام از آن
پس پدرم گفت چون دیدی خون مانند آب بحر عمیق را در کثرت و سیاهی رنگ پس واگذار نماز را و اگر دیدی پاکی را از حیض
هر چند که در یکساعت از روز یا شب باشد پس غسل کن و نماز کن **بدانکه** از اینجا ظاهر میشود که این قسم زنی میتواند بود که در ماهی یک ماه یا
باشد هفتاد و پنج بار نماز فریضه کند و هفتاد و پنج بار ترک نماز فریضه کند زیرا که آن ماهی سی شبانه روز است و در هر شبانه روز
پنج نماز فریضه است و حاصل ضرب سی در پنج صد و پنجاه میشود و نصف آن هفتاد و پنج است **بدانکه** در این حدیث وجوب قضای بعض
نمازها بر این قسم زنی مذکور نیست و در آن دو احتمالست **اول** اینکه چون مامور است باینکه رعایت اقل طهر و اقل حیض نکند
قضای نماز بر او واجب نباشد **دوم** اینکه قضای بعض نمازها کند و شاید که آن بعض بقدر نماز هشت یا ده شبانه روز یا بیست
شبانه روز باشد که مذکور میشود در سنت ثالثه و الله اعلم **اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَرَى جَوَابَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ
هَاهُنَا غَيْرَ جَوَابِهِ فِي الْمُسْتَحَاضَةِ الأُولَى أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ تَدَعُ الصَّلَاةَ أَيَّامَ أَقْرَائِهَا لِأَنَّهُ نَظَرَ
إِلَى عَدَدِ الأَيَّامِ وَقَالَ هَاهُنَا إِذَا رَأَتِ الدَّمَ الْبَحْرَانِيَّ فَلْتَدَعِ الصَّلَاةَ فَأَمَرَهَا هَاهُنَا أَنْ تَنْظُرَ إِلَى
الدَّمِ إِذَا أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ وَتَغَيَّرَ **شرح** تدع الصلوة ایام اقرائها نقل بالمعنی است و همچنین اذا رأت الدم البحرانی فلتدع
الصلوة و تغیر عطف بر ادبر است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که میبینم جواب پدرم علیه السلام را در اینموضع که بیان حکم
مستحاضه دوم است غیر جواب او در مستحاضه اول بیان این آنکه آیا نمی بینی اینرا که پدرم در مستحاضه اول گفت که وامیگذارد
نماز را در ایام عادت حیضهای او برای اینکه پدرم نظر کرد در مستحاضه اول سوی عدد ایام عادت یعنی که دانسته آن

ایام معلوم مستحاضه اولست و گفت در اینموضع که چون دید خون بحرانی را پس باید که واگذارد نماز را پس امر کرده زن را
در اینموضع باینکه نظر کند در خون در وقتی که اقبال کند خون و وقتی که ادبار کند و متغیر شود **اصل** وَقَوْلُهُ الْبَحْرَانِيُّ شِبْهُ
مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ أَسْوَدُ يُعْرَفُ وَإِنَّمَا سَمَّاهُ أَبِي بَحْرَانِيّاً لِكَثْرَتِهِ
وَلَوْنِهِ فَهَذِهِ سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الَّتِي اخْتَلَطَ عَلَيْهَا أَيَّامُهَا حَتَّى لَا تَعْرِفَهَا
وَإِنَّمَا تَعْرِفُهَا بِالدَّمِ مَا كَانَ مِنْ قَلِيلِ الأَيَّامِ وَكَثِيرِهِ **شرح** الشبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و آمده بفتح
شین و فتح با مانند و زیاد کردن لفظ شبه اینجا برای اشعار باینست که قول پدرم صریح معنی قول نبی نیست مانند دو لفظ که
مترادف باشند بلکه نزدیک بمعنی آنست و مراد بمعنی اینجا تفسیر لفظ است ضمیر لکثرته و ضمیر لونه راجع بدم الحیض است باعتبار اینکه اکثر
افراد حیض بسیار است و اکثر افراد استحاضه کمست چنانچه می آید در حدیث دوم باب دوازدهم یا راجع بحر است و مراد از اینست
که کثرت عمق آن باعث سیاه نمودن آنست و تشبیه در سیاهی است نه در کثرت نیز ظاهر الحدیث اینست که بحرانی منسوب
بحر است بزیاده الف و نون برای مبالغه مثل ربانی که منسوب برب است و مراد بحر اینجا دریاست و جوهری در صحاح گفته
البحر خلاف البر یقال سمی لعمقه و اتساعه و گفته و کل نهر عظیم و گفته و البحر عمق الرحم و منه قیل للدم الخالص الحمرة باحر و بحرانی و مخفی
نماند که بنابر ظاهر این لفظ بحر مشترکست و مقررست که ارتکاب حقیقت بهترست از ارتکاب مجاز و ارتکاب مجاز بهترست از
ارتکاب اشتراک لفظی ما در ما کان بمعنی ای شیء است و مفعولست محلا و خبر کان است و خبر کان ضمیر مستتر راجع بالدم است چنانچه
بیان نظیر این شد در شرح قول امام علیه السلام در حدیث در سنة اولی که ما کانت من قلیل او کثیر قلیل الایام بتقدیر قلیل الدم فی الایام است
و بنابر این اعتبار ارجاع ضمیر کثیره بدم شد پس میتواند بود که قلیل مضاف بالایام باشد و میتواند بود که با تنوین باشد و تنوین عوض
از مضاف الیه باشد و الایام منصوب بظرفیت باشد **یعنی** و قول پدرم که البحرانی مانند تفسیر قول نبی است صلی الله علیه و آله و سلم
که بدرستی که خون حیض شناخته می شود و جز این نیست که نامیده خون حیض را پدرم بحرانی برای کثرت آن و رنگ آن پس
مذکور شد طریقت نبی است صلی الله علیه و آله و سلم در زنی که مشتبه شد بر او ایام عادت حیض او تا بحدی که نمیشناسد آن ایام را
اصلا و جز این نیست که میشناسد آن ایام را بخون یعنی کیفیت خون هر چه باشد آن خون از کم خون در ایام و بسیار خون **اصل**
قَالَ وَأَمَّا السُّنَّةُ الثَّالِثَةُ فَفِي الَّتِي لَيْسَ لَهَا أَيَّامٌ مُتَقَدِّمَةٌ وَلَمْ تَرَ الدَّمَ قَطُّ وَرَأَتْ أَوَّلَ مَا أَدْرَكَتْ
فَاسْتَمَرَّ بِهَا فَإِنَّ سُنَّةَ هَذِهِ غَيْرُ سُنَّةِ الأُولَى وَالثَّانِيَةِ **شرح** الف لام الدم برای جنس است و ذکر ولم تر الدم تا آخر
بعنوان مثالست پس این حکم شامل زنیست که خون را مکرر دیده باشد اما در دو ماه متصل بهم یکسر روش نباشد و میتواند بود که الف
لام برای عهد خارجی باشد بمعنی خونی که عادت شده باشد و بنابر این بعنوان مثال نیست اول منفیست و مقصد زیست
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که و اما طریقت سیوم پس در زنیست که نیست او را ایام عادی که کامل شده باشد در زمان سابق و ندیده
خون را هرگز و دید خون را در اول دریافتن او خون را پس مستمر شد باو آن خون پس بدرستی که طریقت این زن غیر طریقت
زن اول و مختلفه دوم است **اصل** وَذَلِكَ أَنَّ امْرَأَةً يُقَالُ لَهَا حَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ أَتَتْ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ فَقَالَتْ إِنِّي اسْتُحِضْتُ حَيْضَةً شَدِيدَةً فَقَالَ احْتَشِي كُرْسُفاً فَقَالَتْ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ إِنِّي أَثُجُّهُ
ثَجّاً **شرح** حمنه بفتح حا بی نقطه و سکون میم و نون است جحش بفتح جیم و سکون حا بی نقطه و شین با نقطه است استحضت بصیغه ماضی متکلم
مثل العین یا بی مجهول یا معلوم باب استفعال است حیضه اینجا بمعنی اسم از حیض مقرری است مستعمل شده و بیان آن شده در این حدیث در
شرح فقرات اول در سنت اولی احتشی بحا بی نقطه و شین با نقطه بصیغه امر حاضره مثل الثلاثی و اوی باب افتعال است الا حتشاء

برداشتن زن پنبه و مانند آن را از فرج خود کرسف بضم کاف و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فا است الثجّ بفتح ثای سه نقطه و تشدید جیم مصدر باب نصر روان کردن آب مانند آن و مفعول مطلق اینجا برای نوع عظیم است در کثرت که اتفاق در آن نباشد تا رجوع به تمیز توان کرد چنانچه می آید در آخر این حدیث یعنی و آنچه مذکور شد برای این است که زنی که گفته می شد او را دختر جحش آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت به درستی که من صاحب استحاضه شدم نوعی از روان شدن خون که سخت است پس رسول علیه السلام گفت بردار پنبه را زن گفت به درستی که آن خون سخت تر از آن است که برداشتن پنبه بیرون نماید بیان این که به درستی که من روان میکنم خون را روان کردنی عظیم اصل فَقَالَ تَلَجَّمِي وَتَحَيَّضِي فِي كُلِّ شَهْرٍ فِي عِلْمِ اللهِ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً ثُمَّ اغْتَسِلِي غُسْلًا وَصُومِي ثَلَاثَةً وَعِشْرِينَ أَوْ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ وَاغْتَسِلِي لِلْفَجْرِ غُسْلًا وَأَخِّرِي الظُّهْرَ وَعَجِّلِي الْعَصْرَ وَاغْتَسِلِي غُسْلًا وَأَخِّرِي الْمَغْرِبَ وَعَجِّلِي الْعِشَاءَ وَاغْتَسِلِي غُسْلًا شرح التلجّم بجیم مصدر باب تفعّل محکم بستن زن پارچه را بر خود در بالای پنبه که برداشته التحیّض مصدر باب تفعّل خود را حایض کردن مقرّری فی علم الله یعنی فی مشیّة الله است زیرا که مشیت مشتمل است بر علم چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب المشیّة والارادة است در شرح شاذان لایکون شیء الّا بعلم و مراد اینجا این است که اختیار در تعیین وقت حیض و در تعیین یکی از این دو عدد از جمله ما به دست تست هر وقت و عددی که در علم الله تعالی است گذشته باشد والله تعالی آن را خواسته باشد تعیین خواهی کرد ظاهر ثمّ اغتسلی غسلا وصومی این است که غسل حیض پیش از طلوع صبح شرط صحت روزه است و اغسال دیگر که برای استحاضه است شرط صحت روزه نیست بلکه شرط صحت نماز است والله اعلم ثلثة وعشرین او اربعة وعشرین نشر بر عکس ترتیب لف است واو در واغتسلی غسلا برای ترتیب نیست زیرا که غسل استحاضه شرط نماز و مقدم بر آن است یعنی پس رسول علیه السلام گفت محکم بر خود ببند پارچه را بالای پنبه و خود را حایض شمر در خواهش الله تعالی در هر ماهی شش شبانه روز یا هفت بعد از آن غسل کن غسلی که برای حیض است و روزه دار بیست و سه روز یا بیست و چهار روز و غسل کن برای نماز صبح غسلی که برای استحاضه است و تاخیر کن نماز ظهر را تا آخر وقت فضیلت آن یعنی اینکه آخر آن مقارن آخر ربع سیوم روز شود و تعجیل کن عصر را در اول وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی که برای استحاضه است برای آن دو نماز و تاخیر کن نماز شام را تا آخر وقت فضیلت آن و تعجیل کن نماز خفتن را در اول وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی که برای استحاضه است بدانکه در اینجا چند مسئله است اول اینکه جمع این مضمون با حدیث سیوم باب پنجم باین روش است که حمنه قبیله نداشته که رجوع بزنان ایشان تواند کرد و اگر زنی قبیله داشته باشد که رجوع بزنان ایشان تواند کرد حکم او این نیست دوم اینکه بعضی میگویند که او در سته ایام او سبعه برای تخییر نیست زیرا که تخییر در واجب معقول نیست و تحقیق جواب این شد در شرح حدیث سیوم باب پنجم سیوم اینکه میتوانند بود که این حکم مبنی بر غالب باشد در زنان نو رس که تجربه کار نیستند و تمیز نمی توانند پس اگر زنی که عادتی نداشته باشد هرگز خون او مختلف در رنگ نبوده و تمیز کند حکم زن دوم داشته باشد چنانچه مفهوم است از لفظ سائل در حدیث سیوم باب پنجم که وهی لاتعرف ایام اقرائها چهارم اینکه این تاخیر و تقدیم در صورتی است که برای زن مشکل باشد که پنج غسل با چهار غسل کند و ایضا بعنوان استحباب است چنانچه ظاهر شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم باب انواع الغسل است پنجم اینکه او جوب غسل برای نماز ظهر و عصر مثلا در صورتی است که بعد از غسل صبح و پیش از آن نماز استحاضه کبری آمده باشد اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرَاهُ قَدْ سَنَّ فِي هٰذِهِ غَيْرَ مَا سَنَّ فِي الْأُولَىٰ وَالثَّانِيَةِ وَذٰلِكَ لِأَنَّ أَمْرَهَا مُخَالِفٌ لِأَمْرِ هَاتَيْنِكَ أَلَا تَرَىٰ أَنَّ أَيَّامَهَا لَوْ كَانَتْ أَقَلَّ مِنْ سَبْعٍ وَكَانَتْ خَمْسًا أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذٰلِكَ مَا قَالَ لَهَا تَحَيَّضِي سَبْعًا فَيَكُونَ قَدْ أَمَرَهَا بِتَرْكِ الصَّلَاةِ أَيَّامًا وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ غَيْرُ حَائِضٍ وَكَذٰلِكَ

به انکه

لوکان

لَوْ كَانَ حَيْضُهَا أَكْثَرَ مِنْ سَبْعٍ وَكَانَتْ أَيَّامُهَا عَشْرًا أَوْ أَكْثَرَ لَمْ يَأْمُرْهَا بِالصَّلَاةِ وَهِيَ حَائِضٌ شرح سنّ فی آخر ما سنّ فی الاول والثانیة مدعا این است که دو جزو دارد و بر جزو اول دلیل علیحده مذکور میشود و آن وذلک تا آخر این فقرات الامر فرمودن و کار بعده و هر دو اینجا مناسب است الّا تیکه مرکب از سه کلمه است اول ما که حرف تنبیه است دوم تین بفتح تا و دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر نون که اسم اشاره به دو زن است سیوم کاف مفتوحه که حرف خطاب است سبعا بی تمیز مثالث و بمعنی سبع لیال است و لیالی جمع لیله است و این اشارت است باینکه مراد به یوم در حدیث رسول علیه السلام شبانه روز است و تعبیر از آن بلیله نیز میتوان کرد لیکن منصوب است و او در و هی حالیه است او اکثر از جنگ راویست و مراد اکثر ایام حیض است و آن ده شبانه روز است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس میبینم رسول علیه السلام را که به تحقیق قرار داده در این زن غیر آنچه را که قرار داده در زن اول و دوم و آنچه گفتم برای این است که فرمان این زن بر خلاف فرمان آن دو زن است آیا نمی بینی این را که ایام عادت زن سیوم اگر میبود کمتر از هفت و میبود مثلا پنج یا کمتر از آن نمی گفت او را که خود را حایض شمر هفت شبانه روز مثلا تا میبادا که به تحقیق امر کرده باشد او را به ترک نماز در چند روز بر حالی که او مستحاضه باشد حایض نباشد و همچنان اگر میبود عادت حیض او بیشتر از هفت و میبود ایام عادت او ده شبانه روز یا اکثر ایام حیض امر میکرد او را به نماز بر حالی که او حایض باشد مراد این است که این تحیّض حکم رسول علیه السلام شده که در زن اول گفته بود وقت الحیض در اقوال رسول علیه السلام کمالست اصل ثُمَّ مِمَّا يَزِيدُ هٰذَا بَيَانًا قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهَا تَحَيَّضِي وَلَيْسَ يَكُونُ التَّحَيُّضُ إِلَّا لِلْمَرْأَةِ الَّتِي تُرِيدُ أَنْ تُكَلَّفَ مَا تَعْمَلُ الْحَائِضُ أَلَا تَرَاهُ لَمْ يَقُلْ لَهَا أَيَّامًا مَعْلُومَةً تَحَيَّضِي أَيَّامَ حَيْضَتِكِ شرح ثمّ برای تراخی در مرتبه است و برای عطف بر وذلک لان تا آخر است و این استدلال است بر هر دو جزو مدعی بنا بر اینکه در صورتی که گاهی خون بر انی باشد تکلفی نیست پس در تمام برای تبعیض است بیانا تمیز نسبت در یزید هذا است و او در ولیس حالیه است تکلّف بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعّل است و یکی محذوف شده الا تراه استدلال است بر اینکه باب تفعّل اینجا برای تکلّف است به بیان اینکه اینجا قرینه صارفه از اراده تکلّف نیست این اشارت است بآنچه اهل عربیت گفته اند که ظاهر باب تفعّل برای تکلّف است مگر آنکه قرینه صارفه باشد که برای مبالغه و مانند آن است ایاما ظرف تحیّضی است که محذوف است اینجا و مذکور است در قول رسول علیه السلام که تلجّمی وتحیّضی و مراد این است که بجای فی کلّ شهر تا آخر گفت ایاما معلومة جمله تحیّضی ایام حیضتک معطوف بر جمله سابقه که تحیّضی در آن محذوف است حیضتک بفتح و کسر حا و سکون یا و فتح ضاد و تا تانیث بتقدیر اقبال حیضتک است که مذکور شده در زن ثانیه که فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة و در بعض نسخ حیضتک بی تا تانیث است یعنی بعد از آن از جمله آنچه زیاده میکند بیان این کلام قول رسول علیه السلام است برای زن سیوم که خود را حایض شمار و حال آنکه نمی باشد حایض شمردن خود مگر برای زنی که بر خود ببندد آنچه را که میکند حایض آیا نمی بینی رسول علیه السلام را که نگفت زن سیوم را که خود را حایض شمار در چند یوم معلوم چنانچه در زن اول گفت و ایضا نگفت زن سیوم را که خود را حایض شمار در ایام اقبال حیضه تو چنانچه در زن دوم گفت مقصود این است که اگر یکی از این دو را می گفت قرینه این میبود که مراد اینجا تکلّف نیست اصل وَمِمَّا يُبَيِّنُ هٰذَا قَوْلُهُ لَهَا فِي عِلْمِ اللهِ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ لَهَا وَإِنْ كَانَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا فِي عِلْمِ اللهِ شرح ضمیر لانّه و ضمیر مستتر در کان راجع بر قول که در ضمن تحیّضی مذکور است لام در لها برای ملکیت است و ظرف خبر کان است و ان وصلیه است یعنی و از جمله آنچه بیان میکند این کل مدعی را قول رسول علیه السلام است زن سیوم را که فی علم الله زیرا که دلالت میکند بر اینکه حایض شمردن خود به تحقیق باختیار او بود هر چند که بوده چیزها بکل آنها در علم الله تعالی مراد این است که از این معلوم میشود که زن سیوم عادت معلومه نداشت

حیضته

بجرانی نیز ندارد و الا باختیار او نمی بود زیرا که مختار بودن او منافات دارد با آنچه در زمان او گفت با آنچه در زمان

اصل ممّا بیّن و اوضح انّ هذه لم تکن لها ایّام قبل ذلک قطّ و هذه سنّة التی استمرّ بها الدم اوّل ما رأته اقصى وقتها سبع و اقصى طهرها ثلاث و عشرون حتی یصیر لها ایّام معلومة فتنتقل الیها شرح بیّن بفتح با یکنقطه و تشدید یا و تکرار این بمعنی آشکار است و ذکر و اوضح برای تاکید است ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر فی ان است و هذه بتقدیر ان هذه … منصوبست بر ظرفیت مصدریه و اقصى طهرها بتقدیر و اقصى طهرها جمله … است منصوبست فتنتقل نیز منصوبست یعنی پس بیّن آشکار است در آنکه این زن سیوم را ابتدا ایام عادت پیش از آنچه نقل کرده نزد رسول علیه السلام هرگز یا بمعنی که نه عادت معلوم داشته و نه عادت … معلوم داشته … این طریقت نیست که مستمر شده با او خون در اول دیدن او خون را پس نهایت وقت حیض او هفت شبانه روز است و … طهر او در این هنگام که اختیار … حیض کرده بیست و سه شبانه روز است تا زمانی که حاصل شود برای او ایام عادتی که معلوم او شود پس منتقل شود سوی آن ایام عادت … زن اول بحسب مذهب اصل فجمیع حالات المستحاضة یدور علی هذه السنن الثلاث لا تکاد ابدا تخلو من واحدة منهنّ ان کانت لها ایّام معلومة من قلیل او کثیر فهی علی ایّامها و خلقها الذی جرت علیه لیس فیه عدد معلوم موقّت غیر ایّامها شرح یدور بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بجمیع است لا تکاد بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بمستحاضه است و همچنین است تخلو الخلق بضم خا با نقطه و ضم و سکون لام و قاف عبارت و عادت و بهر دو اینجا مناسبست الموقّت بصیغه اسم مفعول باب تفعیل معین یعنی پس جمیع احوال زنی که خون او بیشتر از ده شبانه روز آید راجع میشود باین سه طریقت نزدیک نمی شود هرگز که خالی شود مستحاضه از یکی از آن سه طریقت بیان این آنکه اگر باشد او را ایام عادت که معلوم باشد خواه از جمله کم بسیار نیست و خواه از جمله بسیار که از ده بیشتر نیست پس او بر ایام خود است و بر عبارت خود است که عمل کرده او بآن نیست در عبارت او عددی که معلوم معین باشد غیر عدد ایام عادت او یعنی که ایام عادت او معلوم شود از ایام عادت او اصل فان اختلطت الایّام علیها و تقدّمت و تأخّرت و تغیّر علیها الدم الوانا فسنّتها اقبال الدم و ادباره و تغیّر حالاته شرح ضمیر مستتر در تقدمت و تاخرت راجع بایام است و اشارت بآنست که با وجود اختلاط اگر خون در دو ماه موافق باشد در ابتدا یا در انتها یا در هر دو آن ایام عادت فی الجمله معلوم میشود یعنی پس اگر مشتبه شود ایام عادت حیض بر او و گاهی پیش افتد آن ایام عادت و گاهی پس افتد آن ایام عادت و متغیر شود بر آن زن خون باعتبار رنگها پس طریقت آن زن رعایت رو آوردن خون و رو گردانیدن خون و متغیر شدن احوال خونست یعنی که هر چه بسیاهی مایل است حیض است و غیر آن استحاضه است اصل و ان لم تکن لها ایّام قبل ذلک و استحاضت اوّل ما رأت فوقتها سبع و طهرها ثلاث و عشرون فان استمرّ بها الدم اشهرا فعلت فی کلّ شهر کما قال لها شرح و اگر نبود … برای آن زن ایام عادت یعنی پیش از آن که او در آن گشت صاحب استحاضه شد در اول دیدن خون پس وقت حیض او هفت شبانه روز است و ایام طهر او بیست و سه شبانه روز است یعنی که نماز شش شبانه روز را قضا میکند زیرا که در ماه اول اگر خون مستمر شود نماز در ده شبانه روز متروک میشود و واجب نیست بر او قضای نماز چهار شبانه روز پس اگر مستمر شود با آن زن خون در چند ماه که اقل آن دو ماه چنانچه ظاهر میشود از قول امام و اما جعل تا آخر میکند در هر ماه مثل آنچه را که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله او را یعنی که مختار میشود در تعیین وقت و در تعیین عدد شش شبانه روز یا هفت شبانه روز چنانچه در قصه حمنه مذکور شد اصل فان انقطع الدم فی اقلّ من سبع او اکثر من سبع فانّها تغتسل ساعة تری الطهر و تصلّی فلا تزال کذلک حتی

تنظر

تنظر ما یکون فی الشهر الثانی فان انقطع الدم لوقته فی الشهر الاوّل سواء حتی توالی علیها حیضتان او ثلاث فقد علم الآن انّ ذلک قد صار لها وقتا و خلقا معروفا تعمل علیه و تدع ما سواه و تکون سنّتها فیما تستقبل ان استحاضت قد صارت سنّة الی ان تجلس اقراءها شرح مراد بسبع هفت شبانه روز است که زنی که مستمر شده است خون او در چند ماه مخیر است میان اختیار آن و اختیار شش شبانه روز از جمله آن و شروع در … او در اوّل اکثر من سبع مبنی بر شک راویان از امام جعفر صادق علیه السلام است یا مبنی بر خلاف ایشان در روایت … حق در این مقام احتمال اول است زیرا که مناسب این مقام نیست که رفع توهم بطلان انقطاع اختیار در صورت انقطاع خون در کمتر از سبع شود خصوصا اینکه کمتر از سه نیز باشد پس ما در تقریر اسقاط این تردید میکنیم … تنوین و مضافست بجمله … الطهر ما در ما یکون میتواند بود که استفهامیه باشد بعنوان تعلیق یعنی ابطال عمل تنظر در ان و میتواند بود که موصوله و مفعول تنظر باشد … عبارت از ماهیست که بعد از ماه انقطاع دم است و متصل بآنست لام در لوقته بمعنی فی است و ضمیر راجع بانقطاع است الشهر الاوّل عبارت از ماهی است که بریده شده خون آن زن در آن ماه و بریده شده بود در ماههای سابق بر آن سواء بفتح سین الف ممدوده منصوبست بنیابت مفعول مطلق بتقدیر انقطاعا سواء توالی بصیغه ماضی معلوم باب تفاعل است علم بصیغه مجهول است الآن منصوب بظرفیت است … ذلک انقطاع است یکون بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بانقطاع است سنّتها منصوب و خبر یکون است تستقبل بصیغه معلوم مضارع غایبه باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بآن زن است ان … جمله شرطیه است و جزای آن مضمون یکون سنّتها فیما تستقبل است صارت بمعنی انتقلت است و ضمیر مستتر راجع بآن زن است سنّة منصوب و تمیز ضمیر مستتر در صارت است الی ظرف لغو متعلق بصارت است یعنی پس اگر در ماهی بریده شود خون زنی که مستمر شده باشد خون او در چند ماه در کمتر از هفت شبانه روز پس … که آن زن غسل میکند در ساعتی که دید پاکی … میکند مراد این نیست که اگر در شش شبانه روز بریده شود تخییر باطل میشود و اگر در کمتر از شش شبانه روز بریده شود اختیار … باطل میشود پس مستمر میماند آن زن همچنان یعنی که نماز میکند هر چند که خون آید و غسل کند تا آنکه نظر کند که چه می شود در ماه دوم پس اگر بریده شد خون در وقت بریده شدن در ماه اول بریده شدنی که بی تفاوت است تا آنکه موافق یکدیگر آید … دو حیض یا سه حیض پس تحقیق دانسته شد در آن دم آنکه آن بریده شدن گردیده برای آن باعث تعیین وقت حیض و عادت که شناخته شده است بیان این آنکه عمل میکند بر آن و وا میگذارد آنچه را که غیر آنست و می باشد آن بریده شدن خون آن زن در آنچه او بآن میرود اگر صاحب استحاضه شود بیان این آنکه تحقیق منتقل شد طریقت آن زن سوی اینکه بنشیند و ترک نماز کند در ایام حیضهای خود بدانکه … زنی صاحب عادت باعتبار آخرست نه باعتبار اول و آخر اصل و انّما جعل الوقت ان توالی علیها حیضتان او ثلاث لقول رسول الله صلی الله علیه و آله للتی تعرف ایّامها دعی الصلاة ایّام اقرائک فعلمنا انّه لم یجعل القرء الواحد سنّة لها فیقول لها دعی الصلاة ایّام قرئک و لکن سنّ لها الاقراء و ادناه حیضتان فصاعدا شرح جعل بصیغه مجهول است الوقت منصوب و مفعول دوم جعل است ان بفتح همزه و سکون نون مفعول اول جعل و نایب فاعل است تقدیم مفعول دوم بر اول برای طول مفعول اول و حصر … و میتواند بود که جعل اینجا ماخوذ از جعل بسیط باشد و یک مفعول داشته باشد بمعنی کردن چنانچه مشهور است که جعل دو قسم است یکی جعل مرکب و دیگری جعل بسیط مثل و جعل الظلمات و النور و بنابراین الوقت مرفوع و نایب فاعل است و ان بکسر همزه شرطیه است و جزای آن مضمون جعل الوقت است و مفعول منصوب … راجع بلفظ اقراء است … آن …

صاعدا مفعول فعل محذوف تقدیر فاذکر صاعدا مثل دیار الاحبة که تقدیرش اذکر دیار الاحبه است الصاعد آنچه در بالا است
مثل رسبت و شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در بحث حال صاعدا را حال شمرده و گفته در بیان مواضع وجوب حذف عامل
حال قیاسا که و من المواضع التی یحذف منها قیاسا علی الوجوب ان یبین الحال ازدیاد او نقص شیئا فشیئا مقرونة
بالفاء او ثم تقول اخذته بالثمن بعته بدرهم فالبواقی باکثر و تقول فی غیر الثمن قرأت کل یوم جزءا من القرآن فصاعدا او ثم
زایدا ای ذهبت القراءة زایدة بان کانت کل یوم ... الزیادة مخفی نماند که این نحو مناسب حدیث و آنچه گذشت
در حدیث چهارم باب دوم نیست یعنی و جز این نیست که گردانیده شده باعث تعیین وقت حیض آنکه موافق یکدیگر آمده
باشد بر سر او و حیض را حیض برای قول رسول الله صلی الله علیه و آله زنی را که میشناسد ایام عادت حیض خود را که واگذار
نماز را در ایام حیضهای خود خواه ابتدای حیض و انتهای حیض مشخص باشد و خواه نه پس شنیدیم که رسول علیه السلام نکرده بنده
یک حیض را طریقت برای آن زن که گفتیم باشد که واگذارد نماز را در ایام حیض خود و لیک طریقت نکرده برای آن زن حیضها
و اقل لفظ حیضها و مرادفات آن در حیض است پس مثل دکس بالای در حیض را یعنی که آن بالا و اقل نیست اصل فان
اختلط علیها ایامها و زادت و نقصت حتی لا تقف منها علی حد و لا من الدم علی لون عملت باقبال
الدم و ادباره و لیس لها سنة غیر هذا لقول رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اقبلت الحیضة
فدعی الصلاة و اذا ادبرت فاغتسلی و لقوله ان دم الحیض اسود یعرف کقول ابی علیه السلام اذا رأیت
الدم البحرانی شرح زادت و نقصت اگر از متعدیست ضمیر مستتر راجع بزن است و مراد از رد و آن زن است چنانچه میگویند
کار از او تقدم رجلا و تؤخر اخری و اگر از لازم است ضمیر مستتر راجع با یامها است و حاصل هر دو یکیست و بر هر تقدیر ضمیر مستتر
در لا تقف بصیغه غایبه راجع بزن است و من در منها و من الدم برای نسبت است و ضمیر منها راجع با یامها است لون
بمعنی لون حد است و مراد اینست که سیاهی آن مستمر نباشد در ایامی که ممکن است که حیض باشد در هر ماه مثل آنکه در بعض ماهها
سیاه و در بعض زرد است و در بعضی ... یعنی و اگر مشتبه شود بر زن ایام عادت او و گاهی زیاد کند ایام عادت را بکار و گاهی
کم کند ایام عادت را بکار تا آنکه آن زن نمی ایستد نسبت به آن ایام بر حدی که زیاد و کم نشود و نمی ایستد نسبت بخون بر یک رنگ
عمل میکند آن زن برعایت رو آوردن خون یعنی رنگین شدن خون و رو گردانیدن خون یعنی زرد شدن خون و نیست آن زن را
طریقی غیر این رعایت اقبال و ادبار خون بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه و آله در فاطمه دوم که چون رو آورد حیض پس بگذار
نماز را و چون رو گردان شود حیض پس غسل کن و بدلیل قول رسول الله علیه السلام که بدرستی که خون حیض سیاه است شناخته می شود و بدلیل
مانند قول پدرم علیه السلام که چون دیدی خون بحرانی را تا آخر اصل فان لم یکن الامر کذلک و لکن الدم اطبق علیها
فلم تزل الاستحاضة دارة و کان الدم علی لون واحد و حالة واحدة فسنتها السبع و الثلث و العشرون
لان قصتها کقصة حمنة حین قالت انی اثجه ثجا شرح این بازیافت اینست که زنی که صاحب عادت باشد و فراموش
کرده باشد عادت خود را وقتی بسنة ثانیه عمل میکند که مختلف شود بر او رنگ خون پس اگر مختلف شود عمل بسنة ثالثه میکند و ظاهر
اینست که زن سیوم نیز اگر مختلف شود بر او رنگ خون عمل بسنة ثانیه میکند و تخصیص ذکر سنة ثانیه با فاطمه دوم و ذکر سنة ثالثه
با زن سیوم باعتبار غالب احوال آن دو قسم زن است اطبق بطاء بی نقطه و باء یک نقطه و قاف بصیغه ماضی مجهول باب افعال
و فاعل محذوف الله تعالی است الاطباق پوشانیدن بمعنی مشتبه کردن فا در فلم برای بیان است و کان الدم علی لون واحد
از تتمه بیانست و عطف بر لم تزل است و میتواند بود که اطبق بصیغه معلوم باشد الاطباق پوشانیدن بمعنی احاطه جمیع اوقات چنانچه

صاعدا او ثم زائدا ای فذهب الثمن صاعدا او زائدا ای اخذ الثمن زائدا و قیل زائدا فی الازدیاد بیع بدرهم

درجای طبقه

در جای طبقه و در جیون مطبق می باشد و بنا بر این و کان الدم علی لون واحد از تتمه بیانست و عطف بر الدم اطبق علیها است
یا جمله حالیه است بتقدیر قد دارة بدال بی نقطه و الف و راء بی نقطه و تشدید راء بی نقطه خبر لم تزل است الدر بفتح دال و تشدید راء مصدر
باب نصر و ضرب کثرت روان شدن خون شیر و مانند آنها از بدن حیوان ذکر السبع و الثلث و العشرون بعنوان مثال است
پس منافات ندارد با تجویز شش و بیست و چهار چنانچه در قصه حمنه بیان شد یعنی پس اگر باشد کار چنانچه مذکور شد و لیکن مشتبه
کرده شد بر آن زن تمیز و شش بسبب استحاضه روان شده بوده خون بر یک رنگ و یک حال یعنی که مختلف در رنگی و زیادتی تیزی نشده
پس طریقت آن زن در هر ماه حائض شمردن خود را هفت شبانه روز و پاک شمردن خود را بیست و سه شبانه روز است مثلا چه بدرستیکه
حکایت آن زن مانند حکایت حمنه است وقتی که حمنه گفت بدرستی که من روان میکنم خون را روان کردنی عظیم که میسری در آن
نیست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المستحاضة تنظر ایامها فلا تصلی فیها و لا یقربها بعلها
فاذا جازت ایامها و رأت الدم یثقب الکرسف اغتسلت للظهر و العصر تؤخر هذه و تعجل هذه
و للمغرب و العشاء غسلا تؤخر هذه و تعجل هذه و تغتسل للصبح و تحتشی و تستثفر و لا تحنی و تضم
فخذیها فی المسجد و سائر جسدها خارج و لا یأتیها بعلها ایام قرئها و ان کان الدم لا یثقب الکرسف
توضأت و دخلت المسجد و صلت کل صلاة بوضوء و هذه یأتیها بعلها الا فی ایام حیضها شرح لا یقربها از باب
علم است و آن مرفوع و مجزوم میتواند بود و مراد بقرب اینجا جماع است خواه در فرج و خواه در دبر و این نفی محمول بر تنزیه است
محل باعتبار دبر نزد جمعی بقرینه ذکر آن علیحده در آیت سوره بقره فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن و نزد جمعی دیگر
تحریم است ایامها مرفوع و منصوب میتواند بود یثقب بثاء سه نقطه و قاف و با یک نقطه از باب نصر است چنانچه استظهار می آید در حدیث
آینده و لا تحنی بحاء بی نقطه و نون و همزه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیل است التحنئة چیزی را برنگ حنا کردن و اینجا کنایت از دخول
مسجد است و اشارت است بآنکه داخل مسجد شدن او باعث آلوده کردن مسجد بخون نشود و بعضی میگویند از باب تفعل است یعنی آنکه خضاب
بر خود نمی بندد و بنا بر این کتابت آن با خلاف رسم الخط است مگر آنکه همزه آن منقلب بالف شده باشد فرق میان لا یأتیها بعلها ایام قرئها
و میان یأتیها بعلها الا فی ایام حیضها اینست که اول اشارتست بکراهت جماع در غیر ایام قرء و دوم اشارتست بعدم کراهت آن
و تفصیل برای علم کراهت در این صورت می آید در حدیث چهارم این باب توضأت و دخلت المسجد آخر عطف محمول بر عموم نیست
بلکه برای اشارت باینست که بعض صور این شق این حال دارد بخلاف شق اول که اصلا و صور آن نیست چنان این آنکه زنی
که خون او کرسف را سوراخ نکند دو قسم است یکی صاحب استحاضه قلیله دیگری صاحب استحاضه متوسطه و این حکم در قسم اول است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که زن مستحاضه میپاید ایام عادت حیض خود را پس نماز نمیکند در آنها و جماع نمی کند با او شوهر او
پس چون گذشت ایام عادت و خون او گویه خون استحاضه را که سوراخ میکند پنبه را یعنی که آلوده میکند پارچه را که بر بالای
پنبه بر خود بسته غسل میکند برای نماز ظهر و عصر بر حالی که تاخیر میکند ظهر را و تعجیل میکند عصر را و غسل میکند برای مغرب و عشا غسلی
بر حالی که تاخیر میکند مغرب را و تعجیل میکند عشا را و غسل میکند برای صبح و بر مینهد در فرج خود پنبه را و پارچه را بر خود می بندد و دور نمیکند
نمی کند مسجد را یعنی که فرج خود را داخل مسجد نمیکند تا مبادا که خون آلوده کند مسجد را و بهم می آورد دو ران خود را با دو ساق خود
در مسجد بر حالی که باقی بدن او در بیرون مسجد باشد مراد بیرون بودن باقی در وقت غیر سجده است چه در وقت سجده از ناف تا سر
در مسجد است و فرج و حوالی آن بیرونست چنانچه می آید در حدیث دوم باب بیستم که اقوم خارجا عنه و اسجد فیه و جماع نمی کند با او
شوهر او در ایام حیض او و اگر خون سوراخ نمی کرده باشد پنبه را وضو میسازد و داخل مسجد می شود و میگزارد هر نماز را بوضوئی علحده

واین زن را جماع میکند شوهر او مکرر در ایام حیض او سوم اصل عن محمد الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تستحاض فقال قال ابو جعفر علیه السلام سئل رسول الله صلی الله علیه وآله عن المرأة تستحاض فأمرها ان تمکث ایام حیضها لا تصلی فیها ثم تغتسل و تستدخل قطنة و تستذفر و تستثفر بثوب ثم تصلی حتی یخرج الدم من وراء الثوب وقال تغتسل المرأة الدمیة بین کل صلاتین و الاستذفار ان تطیب و تستجمر بالدخنة و غیر ذلک و الاستثفار ان تجعل مثل ثفر الدابة شرح حیضها بفتح حا و سکون یا زیرا است پس این لفظ شامل هر قسم حائض است بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول این باب و میتواند بود که بکسر حا و فتح یا باشد یعنی صاحب عادت مذکوره بعنوان مثال و حال بر دو تقدیر لا تصلی مرفوع است تقدیر او جمله حالیه است یا منصوب و بدل انکث است ثم تغتسل منصوبست و همچنین است چهار فعل دیگر که معطوف بر آنست استذفار بذال با نقطه و فا و را بی نقطه ماخوذ است از ذفر بفتح ذال و فتح فا که مصدر باب علم است یعنی بغایت خوشبو بودن چنانچه مشک خوشبو را مشک اذفر نامند و بیان استذفار رشد او این که حدیث اول این باب حتی یخرج متعلق بمجموع پنج فعل مذکور بعد از ثم در اولست یا فعل سیوم زیرا که استذفار برای مقاربت با شوهر است تا جماع واقع شود و جماع در وقت استحاضه کثیره مکروه است چنانچه اشارت بآن شد در حدیث ابی عمیر و قال راوی با امام جعفر صادق است و میتواند بود که راجع بامام محمد باقر باشد علیه السلام و میتواند بود که راجع برسول صلی الله علیه وآله باشد اغتسال زن یعنی شستن جمیع بدنست برای رفع آلودگی ظاهر تا جماع شوهر مسلمان با او جایز باشد یا مکروه نیز نباشد مثل زنی که مستحاضه شود یا شوهر او مسلمان شود و خودش مسلمان نشده باشد ظاهر بین کل صلوتین اینست که اکتفا باغتسال خوب نباشد هر چند که او کثیره نباشد والاستذفار تا آخر میتواند بود که کلام امام جعفر صادق یا امام محمد باقر باشد و میتواند بود که کلام راوی باشد الدخنة بفتح دال بی نقطه و سکون خا با نقطه و نون قسمی از خوشبو که چون در مجمره میگذارند دود آن خانه را خوشبو میکند و آخر او بفتح ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه نیز میآید و غیر مجرور و معطوف بر الدخنة است مثال ذلک الوقت الدخنات باعتبار آنکه مذکور است یعنی روایت است از محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که مستحاضه می شود پس امر کرد آن زن را که ترک کند در ایام حیض خود هر جا که نماز نکند در آنها بعد از آن غسل کند و بردارد پنبه را و استذفار کند و استثفار کند بپارچه بعد از آن نماز کند تا آنکه بیرون آید خون از پس آن پارچه یعنی که آن پارچه را آلوده و صریح کند چنانچه اگر نازک باشد از پس آن بیرون آید و امام گفت که سراپای خود را می شوید زنی که از اهل ذمه باشد و شوهر او مسلمان باشد میان هر دو وقت فضیلت نماز یعنی که چون آن زن نماز میکند جمع میان دو نماز را او منظور نیست و استذفار اینست که خود را خوشبو کند و عود را بر مجمره دارد و بذریره و غیر آن و استثفار اینست که سازد برای خود مانند پاردم ستور چهارم اصل عن سماعة قال قال المستحاضة اذا ثقب الدم الکرسف اغتسلت لکل صلاتین و للفجر غسلا وان لم یجز الدم الکرسف فعلیها الغسل کل یوم مرة و الوضوء لکل صلاة وان اراد زوجها ان یأتیها فحین تغتسل هذا ان کان دمها عبیطا وان کانت صفرة فعلیها الوضوء شرح غسلا مفعول مطلق اغتسلت است و یعنی غسلا واحدا است العبیط بفتح عین بی نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و طا بی نقطه خالص سرخ و اینجا کنایت است از ضد قلت زیرا که غالب اینست که خون استحاضه اگر کمست زرد است و اگر سرخ رنگین است و بر بیقیاس است صفره یعنی روایت است از سماعه که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که امام گفت مستحاضه چون سوراخ کند خون پنبه را یعنی که پارچه را آلوده و صریح کند یکغسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند آنها را و یکغسل میکند

گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله از زنی که مستحاضه شود و ...

برای نماز صبح

برای نماز صبح و اگر نگذشته باشد خون از پنبه یعنی که پارچه را آلوده و صریح کند یکغسل نکرده باشد پس واجب است بر او غسل در هر شبانه روزی یکبار از وقت حدوث آن خون و واجبست بر او وضو برای هر نمازی مراد از نمازیست که بعد از غسل پیش از آن خون آمده باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب بیست و نهم کتاب الطهارة که الوضوء بعد الغسل بدعة زیرا که مراد او غسلی که موجب وضو با هم رسیده باشد بعد از آن غسل و تحقیق معنی ناقض وضو و موجب وضو حقیقة یا حکما گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث اول باب ما ینقض الوضوء وما لا ینقضه که باب بیست و سیوم است و اگر خواهد شوهر او که با او جماع کند پس وقتی است که غسل کرده باشد مراد اینست که اگر غسلی بر او واجب شده و نکرده باشد حکم حائض دارد در منع از جماع آنچه مذکور شد که غسل واجبست و جماع بی غسل جایز نیست بشرط اینست که باشد خون او سرخ رنگین یعنی کم نباشد و اگر محض زردی باشد یعنی که کم باشد پس غسل نیست بر او و وضو یعنی که غسل بر او واجب نیست و جماع مطلقا جایز است پنجم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال المستحاضة تغتسل عند صلاة الظهر و تصلی الظهر و العصر ثم تغتسل عند المغرب فتصلی المغرب و العشاء ثم تغتسل عند الصبح فتصلی الفجر ولا بأس ان یأتیها بعلها اذا شاء الا ایام حیضها فیعتزلها زوجها قال و قال لم تفعله امرأة قط احتسابا الا عوفیت من ذلک شرح مراد مستحاضه اینجا مستحاضه باستحاضه کثیره است بقرینه حدیث سابق شاید که نکته در ذکر واو در و تصلی الظهر و ذکر فا در فتصلی در دو نظیرش اشعار باشد بانکه بعد از زوال پیش از فریضه نافله است پس فاصله واقع میشود بخلاف دو نظیر موافق آیت سوره هود که اقم الصلوة طرفی النهار چنانچه بیان میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است لا بأس برای نفی حرمت است بقرینه آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب فیعتزلها مرفوعست یعنی روایت است از عبد الله بن سنان که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحاضه که خون او بسیار باشد غسل میکند نزد نماز ظهر و میگزارد نماز ظهر و عصر را بعد از آن غسل میکند نزد شام پس میگزارد نماز شام و خفتن را بعد از آن غسل میکند نزد صبح پس میگزارد نماز صبح را و حرام نیست آنکه جماع کند با او شوهر او چون خواهد مگر در ایام حیض او پس در آن ایام دوری میکند از جماع با او شوهر او عبد الله گفت که امام گفت که نکرد آنچه را که مذکور شد از واجبات مستحاضه زنی برای رضای الله تعالی مگر آنکه شفا داده شد از آن آفت استحاضه اشارتست بآنچه مذکور شد در حدیث اول در سته او اینکه استحاضه آفتی است و هر آفتی باغوای شیطان و در لالت و بر نامشروعی که واقع شده بهر سبب و اینکه این عبادت کفاره آن نامشروعست و باعث رفع آن آفتست ششم اصل عن صفوان بن یحیی عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت جعلت فداک اذا مکثت المرأة عشرة ایام تری الدم ثم طهرت فمکثت ثلثة ایام طاهرة ثم رأت الدم بعد ذلک أتمسک عن الصلوة قال لا هذه مستحاضة تغتسل و تستدخل قطنة بعد قطنة و تجمع بین صلاتین بغسل و یأتیها زوجها ان اراد شرح ثم در رأت برای تعجب است قطنة بعد قطنة مستند حکم فقها بوجوب تغییر قطنه است در هر نمازی یعنی روایت است از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام گفت که گفتم امام را که قربانت شوم اگر درنگ کند زن در ده شبانه روز می بیند خون را در آنها بعد از آن پاک شود پس درنگ کند سه شبانه روز پاک از خون با وجود آن ببیند خون را بعد از آن پاکی آیا خود داری میکند از نماز امام گفت نه چه آنکه این زن مستحاضه است غسل میکند و در هر نمازی تغییر پنبه میکند و جمع میکند میان دو نماز بیک غسل بنابر آنکه استحاضه کثیره داشته باشد و جماع میکند با او شوهر او اگر خواهد یعنی که حرام نیست هفتم اصل عن داود مولی ابی المغراء العجلی عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تحیض ثم یمضی وقت طهرها و هی تری الدم قال فقال تستظهر بیوم ان کان

حَيْضِهَا دُونَ الْعَشَرَةِ أَيَّامٍ فَإِنِ اسْتَمَرَّ الدَّمُ فَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ وَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ اغْتَسَلَتْ وَصَلَّتْ شرح مستظهر
بیوم ان کان حیضها دون العشرة ایام می آید در حدیث سیوم باب دهم نیز و این دو حدیث منافی مینماید بحسب ظاهر با آنچه گذشت در
حدیث دوم باب سیوم که فلتحتط بثلثة ایام و آنچه می آید در حدیث چهارم باب سیزدهم که تستظهر بیومین و حدیث اول و دوم باب
سیزدهم که در آنها ترک استظهار است و جمع میان این احادیث باین روش ممکنست که امر باستظهار که مفهوم میشود از بعض احادیث
برای اباحت باشد و استظهار مطلقا مکروه نباشد و تا سه روز جایز باشد پس در دو روز بهترست از سه روز و در یک روز بهتر از دو روز است
پس فریضه در این روزها مستحب است و ترک آن جایز است و تحقیق نظر این در شرح حدیث سیوم باب پنجم و محتمل است رفع منافات
میان این دو حدیث و احادیث امر باستظهار ثلثه ایام یا استظهار بیومین باین روش که دون اینجا بمعنی تحت نباشد بلکه بمعنی تمام
بفتح همزه باشد پس دون العشرة محذوف است یعنی روایتست از داود مولی ابو المغرا بفتح میم و سکون غین با نقطه و را بی نقطه و
الف ممدوده عجلی کرمین بی نقطه و سکون جیم از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از زنی که حیض
می بیند بعد از آن میکند روز وقت پاکی و از حیض که عادت او آن وقت و آن زن می بیند خون را راوی گفت که پس امام گفت جایزست
او را ترک نماز در یک روز اگر حیض او کمتر از ده روز باشد پس اگر مستمر شد خون بعد از یک روز نیز پس او مستحاضه است یعنی که عمل
استحاضه میکند که مذکور شد در احادیث سابقه و اگر بریده شود خون غسل میکند و نماز میکند اصل قَالَ قُلْتُ لَهُ فَالْمَرْأَةُ يَكُونُ
حَيْضُهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ أَوْ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حَيْضُهَا دَائِمٌ مُسْتَقِيمٌ ثُمَّ تَحِيضُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ يَنْقَطِعُ عَنْهَا الدَّمُ
وَتَرَى الْبَيَاضَ لَا صُفْرَةً وَلَا دَماً قَالَ تَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي قُلْتُ تَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي وَتَصُومُ ثُمَّ يَعُودُ الدَّمُ
قَالَ إِذَا رَأَتِ الدَّمَ أَمْسَكَتْ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ شرح راوی گفت که گفتم امام را که پس زن میباشد حیض او هفت
شبانه روز یا هشت شبانه روز باین روش که حیض او مستمرست بر یک حالت بعد از آن در ماهی حیض می بیند سه شبانه روز بعد از آن
بریده می شود از او خون و می بیند سفیدی یعنی استبرا را از زردی و نه خون رنگین امام گفت غسل میکند و نماز میکند گفتم غسل
میکند و نماز میکند و روزه میدارد بعد از آن عود میکند خون در ایام عادت او امام گفت چون بیند خون را نگاه میدارد
خود را از نماز و روزه اصل قُلْتُ فَإِنَّهَا تَرَى الدَّمَ يَوْماً وَتَطْهُرُ يَوْماً قَالَ فَقَالَ إِذَا رَأَتِ الدَّمَ أَمْسَكَتْ وَ
إِذَا رَأَتِ الطُّهْرَ صَلَّتْ فَإِذَا مَضَتْ أَيَّامُ حَيْضِهَا وَاسْتَمَرَّ بِهَا الطُّهْرُ صَلَّتْ فَإِذَا رَأَتِ الدَّمَ فَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ
قَدِ انْتَظَمَتْ لَكَ أَمْرُهَا كُلُّهُ شرح گفتم پس بدرستی که آن زن در ایام عادت خود می بیند خون را در روزی و پاک میشود در روزی
راوی گفت که پس امام گفت چون می بیند خون را در ایام عادت خود نگاه میدارد خود را از نماز هر چند که یک ساعت باشد زیرا که ممکن
که مستمر خواهد شد تا اقل حیض یا نه و ممکنست که مستمر شود و چون می بیند پاکی را نماز میکند زیرا که نمیداند که خون عود خواهد کرد
یا نه پس چون میکند در ایام عادت حیض او مستمر می شود با او پاکی نماز میکند پس اگر ببیند خون را که مستمر شد بعد از ایام عادت
پس آن زن عمل استحاضه میکند تحقیق در رشته تقریر کشیدم برای تو کار مستحاضه صاحب عادت را که خون او در ایام عادت او
متفرق باشد بهمگی آن یعنی که هیچ شقی از تفرق آن نماند که حکم آن بیان نشده باشد باب دهم اصل باب معرفة دم الحيض من دم الاستحاضة
شرح من برای تمیزست مثل آیه سوره بقره و الله يعلم المفسد من المصلح این باب شناختن خون حیض است بروشی که جدا کند
از خون استحاضه و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ قَالَ دَخَلَتْ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
امْرَأَةٌ فَسَأَلَتْهُ عَنِ الْمَرْأَةِ يَسْتَمِرُّ بِهَا الدَّمُ فَلَا تَدْرِي حَيْضٌ هُوَ أَوْ غَيْرُهُ قَالَ فَقَالَ لَهَا إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ
حَارٌّ عَبِيطٌ أَسْوَدُ لَهُ دَفْعٌ وَحَرَارَةٌ وَدَمُ الِاسْتِحَاضَةِ أَصْفَرُ بَارِدٌ فَإِذَا كَانَ لِلدَّمِ حَرَارَةٌ وَدَفْعٌ وَ

سَوَادٌ

وَسَوَادٌ فَلْتَدَعِ الصَّلَاةَ قَالَ فَخَرَجَتْ وَهِيَ تَقُولُ وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ امْرَأَةٌ مَا زَادَ عَلَى هَذَا شرح حفص بفتح حا بی نقطه
و سکون فا و صاد بی نقطه است بختری بفتح با یکنقطه و سکون خا با نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه و تشدید یا است ان در
لو کان بفتح همزه و تخفیف نون است و زائده است یعنی روایتست از حفص بن بختری گفت داخل شد بر امام جعفر صادق علیه السلام زنی
پس سؤال کرد او را از زنی که مستمر میشود با او خون پس نمیداند که حیض است آن یا غیر حیض است حفص گفت پس امام گفت او را بدرستی
که خون حیض گرمست خالص سرخ است یعنی که آب در میان نیست تا زرد شود سیاه است آنرا تندی و گرمی هست و خون استحاضه
زرد است خنک است پس چون باشد خون را حرارتی و دفعی و سوادی پس باید که واگذارد نماز را حفص گفت پس آن زن بیرون
رفت و او میگفت بخدا قسم که اگر او زن میبود زیاده نمیکرد بر این نشان که گفت در ارشاد تحسین جواب است دوم اصل قَالَ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ دَمَ الِاسْتِحَاضَةِ وَالْحَيْضِ لَيْسَا يَخْرُجَانِ مِنْ مَكَانٍ وَاحِدٍ إِنَّ دَمَ الِاسْتِحَاضَةِ بَارِدٌ
وَإِنَّ دَمَ الْحَيْضِ حَارٌّ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که خون استحاضه و خون حیض نیستند چنین که بیرون آیند
از یکجا مراد اینست که خون حیض از رحم است و خون استحاضه از غیر آنست مثل رگی مسمی بعاذل بعین بی نقطه و الف و کسر ذال با نقطه
و تخفیف لام بیان این آنکه بدرستی که خون استحاضه سرد است و بدرستی که خون حیض گرمست بگرمی رحم سیوم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ
جَرِيرٍ قَالَ سَأَلَتْنِي امْرَأَةٌ مِنَّا أَنْ أُدْخِلَهَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنْتُ لَهَا فَأَذِنَ لَهَا فَدَخَلَتْ
وَمَعَهَا مَوْلَاةٌ لَهَا فَقَالَتْ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ مَا عَنَى بِهَذَا
فَقَالَ لَهَا أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَضْرِبِ الْأَمْثَالَ لِلشَّجَرِ إِنَّمَا ضَرَبَ الْأَمْثَالَ لِبَنِي آدَمَ سَلِي عَمَّا تُرِيدِينَ
شرح روایتست از اسحق بن جریر بفتح جیم و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه گفت طلب کرد از من زنی از
کسانم که داخل کنم او را بر امام جعفر صادق علیه السلام یعنی طلب رخصت کردم برای آن زن پس رخصت داد برای او پس داخل شد و با او کنیزی از او
بود پس آن زن گفت ای ابو عبد الله قول الله تعالی در تعریف شجره مبارکه در سوره نور که یکدرخت زیتون است نه شرقیه است و نه
مغربیه است چه خواسته باین پس امام علیه السلام گفت ای زن بدرستی که الله تعالی نزده این مثلها را اگر برای توضیح نور خود
زده در این آیات برای درخت حقیقی که مردم میفهمند جز این نیست که زده این مثلها را برای اولاد آدم سؤال کن از آنچه میخواهی
که سؤال کنی از ضروریات مسائل خود چنانکه بیان شد در کتاب الحجه در حدیث پنجم باب سیزدهم که این مثلها برای ابراهیم و ذریت
اوست که اهل البیت معصومین اند و چون زنان ناقص عقل میباشند و زود سر را فاش میکنند بتفصیل برای او بیان نکرده
اصل فَقَالَتْ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوَاتِي بِاللَّوَاتِي مَا حَدُّهُنَّ فِيهِ قَالَ حَدُّ الزِّنَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أُتِيَ
بِهِنَّ وَقَدْ أُلْبِسْنَ مُقَطَّعَاتٍ مِنْ نَارٍ وَقُنِّعْنَ بِمَقَانِعَ مِنْ نَارٍ وَسُرْوِلْنَ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلَ فِي أَجْوَافِهِنَّ
إِلَى رُءُوسِهِنَّ أَعْمِدَةٌ مِنْ نَارٍ وَقُذِفَ بِهِنَّ فِي النَّارِ شرح اللواتی دو جا بفتح لام و واو و الف و کسر تا دو نقطه در بالا
و تخفیف یا دو احتمال دارد اول آنکه در اصل اللاتات بتشدید تا دو نقطه در بالا باشد چنانچه در املات امیت میگویند و بنا
بر این جمع لاتیه است که در اصل لاته بتشدید تا است الت بفتح لام و تشدید تا رحمی بمعنی سائیدن و بنا بر این باللواتی متعلق
به اللواتی است و مراد اینست که هر کدام ایشان هم فاعل می شوند و هم مفعول و لهذا این عمل را مساحقه مینامند دوم آنکه
جمع التی باشد که اسم موصول برای مؤنث است و بنا بر این بعض صله اول و مجموع صله دوم محذوفست بتقدیر اللواتی یفعلن
یفعلن و حذف صله جایزست در موضعی که قرینه باشد مثل قول شاعر و ان اربع اللواتی من اناس الطالعین لن اربع
الدنیا و این مستحسن است در موضعی که معمول صله فحیح و شنیع باشد مثل اینجا پس مراد زنانیست که میکنند آنچه میکنند بآن زنان

باللواتی یفعلن یفعلن م

دیگر که ایشان نیز میکنند آنچه میکنند با زنان اول و قال هر دو احتمال یکیست یوم منصوب و مرفوع میتواند بود اتی بصیغه مجهول باب ضرب است و با برای تقدیر است و ظرف نایب فاعل است البس بآ یکنقط بصیغه ماضی جمع مؤنث مجهول باب افعال است المقطعات بصیغه اسم مفعول باب تفعیل جمع مقطعه پاره پاره کرده شده از جمله آتش که هر که اعضای گناه عضویست و نوع و لون آن مناسب آن گناهست چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث ششم باب چهل و ششم که باب النوادر است پس مجموع آنها مانند لباسیست برای بدن قمص بقاف و عین بی‌نقط بصیغه ماضی مجهول جمع مؤنث باب منع است القمع بفتح قاف و سکون میم میل آهن بر کردن کسی که اشتر و قهر کردن و خوار کردن و هم اینجا مناسبست المقامع بفتح میم اول و کسر میم دوم جمع مقمعه بکسر میم و سکون قاف و فتح میم دوم میلهای آهن و مراد اینجا غلهاست و این بجای زرینه کردن غوجیستن سربلن نیست بی‌نقط و را بی‌نقط و بآ یکنقط بصیغه ماضی مجهول باب تفعلل است السربال بکسر سین و سکون را پیراهن و اینجا که لباس وسط بدنست و هیدای آن از روشنی است الحمده بفتح همزه و سکون عین جمع طورست و این بجای لباس پایین بدن و مانند آنست و اشارتست باینکه کلام در زنانی است که ساحقه ایشان با آلیست که معروفست قذف بقاف و ذال با نقطه و فا بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است بمعنی نایب فاعل است یعنی پس آنزن گفت خبرده مرا از زنان طبق زن با یکدیگر که چیست حد آنان در این عمل گفت حد زنا یعنی که اگر شوهر دارند سنگسار کردنست و الا صد تازیانه زدنست بدرستی که شان اینست که چون شود جهان در روز قیامت آنزنان آورده شوند بوصلات و پوشانیده میشوند پاره پاره کرده از جمله آتش عظیم و غل کرده می‌شوند بغلها از آتش عظیم و پوشانیده میشوند از آتش و داخل کرده میشود در فرجهای ایشان میلهای از آتش عظیم و انداخته می‌شوند در آتش اصل ایَّتُهَا الْمَرْأَةُ مَنْ عَمِلَ هٰذَا الْعَمَلَ قَوْمُ لُوطٍ فَاسْتَغْنَى الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ فَبَقِيَ النِّسَاءُ بِغَيْرِ رِجَالٍ فَفَعَلْنَ كَمَا فَعَلَ رِجَالُهُنَّ لِيَسْتَغْنِيَ بَعْضُهُنَّ بِبَعْضٍ شرح قوم لوط عبارت از زنان قوم لوطست و او در استغنی حالیست بتقدیر قد و ذکر آن برای اشارت باینست که مقصود افاده کمی گناه قوم لوطست در این عمل نسبت بغیر ایشان زیرا که قوم لوط نزدیک باضطرار حالی داشته اند بغیر رجال راجع بقوم لوطست النسآء مرفوع و بدل ضمیرست بغیر حال از ضمیرست و اگر بقین از افعال ناقصه باشد النسآء منصوب و بغیر رجال خبر بقین میتواند بود و مرفوع و بدل ضمیر میتواند بود و بنا بر احتمال دوم بغیر خبر بقین است و مضمون بعضی از این حدیث می‌آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب السحق که باب صد و هشتاد و هشتم است و در آنجا فبقی النسآء است و آن بهترست یعنی ای زن بدرستی که اول آنکه این عمل کرد زنان قوم لوط بودند برحالی که بتحقیق مستغنی شدند مردان بلواطه با مردان پس ماندند آنزنان بی مردان پس کردند چنانچه کردند مردان ایشان یعنی که چنانچه مردان در غیر محل شرعی شهوت را محل شهوت خود کردند زنان نیز کردند تا مستغنی شوند بعضی ایشان ببعضی اصل قَالَتْ لَهُ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ مَا تَقُولُ فِي الْمَرْأَةِ تَحِيضُ فَتَجُوزُ أَيَّامَ حَيْضِهَا قَالَ إِنْ كَانَ أَيَّامُ حَيْضِهَا دُونَ عَشَرَةِ أَيَّامٍ اسْتَظْهَرَتْ بِيَوْمٍ وَاحِدٍ ثُمَّ هِيَ مُسْتَحَاضَةٌ شرح تجوز بصیغه غایب مجردست و ضمیر مستتر راجع بمرأه است که از تحیض فهمیده میشود و در بعض نسخ بالصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بالحیضه است و برای تقدیر ایام تحقیق استظهرت بیوم واحد شد در شرح حدیث هفتم باب نهم آنزن گفت نگاهدارد ترا الله تعالی چه میگویی در زنی که حیض می‌بیند پس در میگذرد خون او از ایام حیض او و امام گفت اگر باشد ایام حیض او کمتر از ده روز ترک نماز میکند یکروز بعد از آن عمل مستحاضه میکند که مذکور شد در باب سابق اصل قَالَتْ فَإِنَّ الدَّمَ يَسْتَمِرُّ بِهَا الشَّهْرَ وَالشَّهْرَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ كَيْفَ تَصْنَعُ بِالصَّلَاةِ قَالَ تَجْلِسُ أَيَّامَ حَيْضِهَا ثُمَّ تَغْتَسِلُ لِكُلِّ صَلَاتَيْنِ شرح آنزن گفت پس بدرستی که خون

مستمر میشود

مستمر میشود با او یکماه و دو ماه و سه ماه چگونه میکند با نماز امام گفت ترک نماز میکند در ایام عادت حیض خود بعد از آن غسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند اصل قَالَتْ لَهُ إِنَّ أَيَّامَ حَيْضِهَا تَخْتَلِفُ عَلَيْهَا وَكَانَ يَتَقَدَّمُ الْحَيْضُ الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ وَيَتَأَخَّرُ مِثْلَ ذٰلِكَ فَمَا عِلْمُهَا بِهِ قَالَ دَمُ الْحَيْضِ لَيْسَ بِهِ خَفَاءٌ هُوَ دَمٌ حَارٌّ تَجِدُ لَهُ حُرْقَةً وَدَمُ الِاسْتِحَاضَةِ دَمٌ فَاسِدٌ بَارِدٌ و سا در فما استفهامیست علمها بکسر عین و سکون لام است و تقدیر باعث علمهاست شرح آنزن گفت او را که بدرستی که ایام حیض آنزن مختلف میشود برای آن زن و بود که پیش می افتاد حیض او یکروز و دو روز و سه روز و پس می افتاد مثل آنچه مذکور شد یعنی که اگرچه حیض بسیار دیده اما دو ماه متصل بهم موافق یکدیگر نبوده و صاحب عادت نشده پس چیست باعث علم آنزن بحیض خود یعنی که بچه علامت میتواند شناخت حیض خود را امام گفت خون حیض خفائی در آن نیست خونیست گرم آنزن می‌یابد برای خون حیض سوزشی را و خون استحاضه خونیست کم رنگ سرد اصل قَالَ فَالْتَفَتَتْ إِلَى مَوْلَاتِهَا فَقَالَتْ أَتُرَاهُ كَانَ امْرَأَةً مَرَّةً شرح اترا بهمزه استفهام و صیغه مخاطب مضارع معلوم باب منع یا مجهول باب افعالست و تذکیر مبنی بر اینست که کنیز گاهی در حکم مذکر میباشد و لهذا او را خادم میگویند و ایضا جایزست ارجاع ضمیر مذکر بسوی مؤنث بتاویل شخص چنانچه جایزست عکس آن بتاویل نفس جمله کان امرأة مرة مفعول دوم اتراه است که آیا میبینی یعنی آنگاه گفت پس آنزن رو آورد بسوی کنیز خود پس گفت که آیا می‌بینی او را اگر بوده باشد زن در باری مراد اشتر تحسین جوابست بعنوان مبالغه باب یازدهم اصل باب معرفة الحیض والعذرة والقرحة شرح العذره بضم عین بی‌نقط و سکون ذال با نقطه و را بی‌نقط بکارت القرحه بفتح و ضم قاف و سکون را بی‌نقط و حا بی‌نقط دمل مانند آن یعنی این باب شناخت خون حیض و بکارت و دمل و مانند آنست در این باب دو حدیثست اول اصل عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْكُوفِيِّ قَالَ تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمِثْ فَلَمَّا اقْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلاً لَا يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَةِ أَيَّامٍ قَالَ فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَمَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يُبْصِرُ ذٰلِكَ مِنَ النِّسَاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ هٰذَا مِنْ دَمِ الْحَيْضِ وَقَالَ بَعْضٌ هُوَ مِنْ دَمِ الْعُذْرَةِ شرح المعصر بعین بی‌نقط و صاد بی‌نقط و را بی‌نقط بصیغه اسم فاعل باب افعال و تفعیل دختر نورسیده و آن مخصوص مؤنث است و لهذا بی تا استعمال میشود مثل حایض تطمث بطا بی‌نقط و ثا سه نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب نصر و علم است اقتضها بقاف و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی مضاعف باب افتعال است و گاهی بجای قاف فا می‌باشد و هر دو یکمعنی است اروا بفتح را از باب افعال است و ضمیر جمع راجع بخویشان دخترست اگرچه مذکور نشده صریحا و میتواند بود که راجع باصحابنا باشد یعنی روایتست از خلف بن حماد کوفی گفت خواست بعض یاران ما از شیعه کوفه دختری نورسیده را که حیض ندیده بود پس چون ازاله بکارت او کرد روان شد خون پس آن باقی ماند روان بریده نمی‌شد نزدیک ده شبانه روز خلف گفت پس نمودند آن دختر را بماماچگان و هر که گمان داشتند که میشناسد آنرا از جمله زنان پس اختلاف کردند با یکدیگر پس گفتند بعضی که این از خون حیض است و گفتند بعضی که آن از خون بکارتست اصل فَسَأَلُوا عَنْ ذٰلِكَ فُقَهَاءَهُمْ كَأَبِي حَنِيفَةَ وَغَيْرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا هٰذَا شَيْءٌ قَدْ أَشْكَلَ وَالصَّلَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَلْتُصَلِّ وَلْيُمْسِكْ عَنْهَا زَوْجُهَا حَتَّى تَرَى الْبَيَاضَ فَإِنْ كَانَ دَمَ الْحَيْضِ لَمْ تَضُرَّهَا الصَّلَاةُ وَإِنْ كَانَ دَمَ الْعُذْرَةِ كَانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرِيضَةَ فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ ذٰلِكَ شرح ضمیر سالوا راجع بخویشان دخترست و میتواند بود که راجع باصحابنا باشد و بنا بر اول میتواند بود که مرجع آن ضمیر و ضمیر فقهاءهم یکی باشد بنا بر آنکه خویشان دختر از مخالفان باشند و میتواند بود که غیر یکدیگر باشند و بنا بر دوم غیر یکدیگرست زیرا که ضمیر فقهاءهم راجع بمخالفانست الواجب ثبات

واین اشارت است باستدلال باستصحاب حال ابتدا و اینک اشارت باستدلال بتعارض احتمال حرمت و اباحت و ترجیح جانب حرمت است
هر چند که اباحت مظنون باشد لم یفرغا از باب افعال و باب نصر میتواند بود و آن اشارت است باینکه در صورت تعارض دو
رعایت جانب آنچه عمده تر است می باید کرد یعنی پس سوال کردند از این مشکل مجتهدان مخالفان را مانند ابوحنیفه و غیر او از مجتهدان
مخالفان پس گفتند که این جزئیست که بتحقیق مشکل شده و نماز فریضه است پس باید که وضو سازد و باید که نماز کند و باید که شوهرش
نگاه دارد از جماع با او شوهر او تا آنکه چند که خون نمی آید پس اگر باشد خون حیض هر آینه ضرر رسانیده او را نماز و اگر باشد خون بکارت
ادا کرده خواهد بود فریضه را پس بجا آورد آن دختر آنرا که مجتهدان گفتند [illegible] لالات ریکه و فتوی بر طبق آنها داده
مجتهدان مخالفان لیس ارت و ایشان باینها تفاخر میکنند از کمال جهالت ایشان اصل وَحَجَجْتُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمَّا صِرْنَا
بِمِنًى بَعَثْتُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنَّ لَنَا مَسْأَلَةً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعًا
فَاِنْ رَاَيْتَ اَنْ تَأْذَنَ لِي فَآتِيَكَ وَاَسْأَلَكَ عَنْهَا فَبَعَثَ اِلَيَّ اِذَا هَدَأَتِ الرِّجْلُ وَانْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَاَقْبِلْ
اِنْ شَاءَ اللهُ شرح منی بکسر میم و نون و الف غیر منصرف و منصرف نیز مستعمل میشود ضقنا بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی متکلم
العین از باب ضرب است ضمیر بها راجع بمسئله است ذرعا تمیز نسبت در ضقنا است الذرع بفتح ذال با نقطه و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه
مقدار دو دراع و اینجا طاقت است و اصل معنی ذرع مرفق است تا سر انگشتان که بآن مقدار چیزها را معلوم میکنند در بعض ... ان
جمله شرطیه است فآتیک بهمزه و الف و کسر تا در دو نقطه در بالا و سکون یا و دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم منصوب الفا
معطل اللام از باب ضرب منصوب بعطف بر تأذن و اسالک نیز منصوب است و جزای شرط محذوف است بتقدیر فهو حسن هدأت بدال بی نقطه
و همزه بصیغه ماضی معلوم از باب منع است الهدء بفتح ها و سکون دال ساکن شدن و خوابیدن و مانند آن الرجل بکسر را بی نقطه و
جیم جمع راجل و طایفه بزرگ از جمع ملخ و بنابر دوم جمع است و مفرد نیز دارد و مانند این در کلام عرب بسیار است و اینجا استعاره شده برای
بزرگ از مسافران که گرا هستند مانند طایفه بزرگ ملخ که می دانند که از کجا بکجا میروند و گاهی بکنار دریا میروند و جمیع غرق
میشوند اقبل بصیغه امر از باب افعال است یعنی و حج کردم در آن سال پس چون رسیدیم بمنی بعد از عود از عرفات پیغام فرستادم سوی
امام موسی کاظم علیه السلام با پرسش که گفتم قربانت شوم بدرستیکه ما اهل کوفه را مسئله ایست که بتحقیق تنگ شده بآن طاقت ما پس اگر
آن مسئله مشهور شده میان مردم کوفه و ایشان راه خلاص از اشکال آن نیافتند پس اگر صلاح دانی که رخصت دهی مرا پس آیم
تو و سوال کنم ترا از آن مسئله پس آن خوبست پس پیغام فرستاد سوی من که چون ساکن شود پای مردان از رفتار و بریده
شود راه آمد و رفت ایشان پس بیا انشاء الله اصل قَالَ خَلَفٌ فَرَعَيْتُ اللَّيْلَ حَتَّى اِذَا رَاَيْتُ النَّاسَ قَدْ قَلَّ
اخْتِلَافُهُمْ بِمِنًى تَوَجَّهْتُ اِلَى مَضْرِبِهِ فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيبًا اِذَا اَنَا بِاَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ مَنِ الرَّجُلُ
فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ فَقَالَ مَا اسْمُكَ قُلْتُ خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ فَقَالَ اُدْخُلْ بِغَيْرِ اِذْنٍ فَقَدْ اَمَرَنِي اَنْ
اَقْعُدَ هٰهُنَا فَاِذَا اَتَيْتَ اَذِنْتُ لَكَ شرح گفت خلف که پس پاییدم شب را تا آنکه چون دانستم مردمان را که بتحقیق کم
آمد و رفت ایشان در منی متوجه شدم سوی جایی که خیمه او آنجا زده شده بود پس وقتی که شدم نزدیک خیمه ناگاه رسیدم غلامی
سیاه که نشسته بود بر سر راه پس گفت کیست این مرد پس گفتم مردی از حج گزاران پس گفت چیست نام تو گفتم خلف بن حماد
گفت داخل خیمه شو بی رخصتی طلبیدن این آنکه بتحقیق مهتر من امر کرده مرا که بنشینم در اینجا پس چون تو آیی رخصت دهم ترا
اصل فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحْدَهُ مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ فَلَمَّا صِرْتُ
بَيْنَ يَدَيْهِ سَاَلَنِي وَسَاَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقُلْتُ لَهُ اِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعْصِرًا لَمْ تَطْمَثْ

فلما

فَلَمَّا افْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشَرَةِ اَيَّامٍ وَاِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِي
ذٰلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ دَمُ الْحَيْضِ وَقَالَ بَعْضُهُنَّ دَمُ الْعُذْرَةِ فَمَا يَنْبَغِي لَهَا اَنْ تَصْنَعَ شرح پس داخل خیمه شدم
و سلام کردم پس جواب سلام گفت و او نشسته بود بر بالای جامه خواب خود تنها نبود در خیمه غیر او پس وقتی که رسیدم نزد او سوال کرد
مرا از چیزها و سوال کردم او را از حال او پس گفتم او را که بدرستیکه مردی از شیعه تو خواست دختری نو رسیده را که حیض ندیده بود
پس وقتی که ازاله بکارت او کرد روان شد خون پس ماند روان بی بریده شدن نزدیک ده روز و بدرستیکه ماماچگان کوفه
اختلاف کردند در آن خون با یکدیگر پس گفت بعض ایشان که خون حیض است و گفت بعض ایشان که خون بکارت است پس چه چیز سزاوار
آن دختر را که بجا آورد اصل قَالَ فَلْتَتَّقِ اللهَ فَاِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتُمْسِكْ عَنِ الصَّلٰوةِ حَتّٰى تَرَى الطُّهْرَ وَ
لْيُمْسِكْ عَنْهَا بَعْلُهَا وَاِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللهَ وَلْتَتَوَضَّأْ وَلْتُصَلِّ وَيَأْتِيهَا بَعْلُهَا اِنْ اَحَبَّ ذٰلِكَ
شرح امام گفت پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی با این روش که اگر معلوم او شود بسوال اهل ذکر علیهم السلام که آن از خون حیض است
پس باید که نگاه دارد خود را از نماز تا آنکه چند پاکی از حیض را و باید که نگاه دارد خود را از جماع او شوهر او و اگر معلوم شود که آن
از خون بکارت است پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی و باید که وضو سازد و باید که نماز کند و جماع میکند با او شوهر او
اگر خواهد آنرا اصل فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ لَهُمْ اَنْ يَعْلَمُوا مَا هُوَ حَتّٰى يَفْعَلُوا مَا يَنْبَغِي قَالَ فَالْتَفَتَ يَمِينًا وَشِمَالًا
فِي الْفُسْطَاطِ مَخَافَةَ اَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ اَحَدٌ قَالَ ثُمَّ نَهَدَ اِلَيَّ فَقَالَ يَا خَلَفُ سِرُّ اللهِ سِرُّ اللهِ فَلَا تُذِيعُوهُ
وَلَا تُعَلِّمُوا هٰذَا الْخَلْقَ اُصُولَ دِينِ اللهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ شرح استفهام است و در بعض
نسخ ما هو است و اثبات الف آن با حرف جر شاذ است نهد بنون و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب منع است النهد بفتح نون و سکون
ها متوجه شدن از روی جد سر الله خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا سر الله و تکرار برای تاکید است و مخفی نماند که این تاکید
و مبالغه برای شهرت این اشکال در کوفه است و این جواب باعث اظهار آن سر الله شده زیرا که اگر در آنجا اظهار گفته شود باعث
ضرری عظیم میشود برای امام و شیعه او از حسد مخالفان چنانچه در آخر شد لا تعلموا از باب افعال است الاعلام خبر دادن اشاره
بهذا الخلق فقهای کوفه است اصول دین الله عبارت از ائمه معصومین علیهم السلام است و مقصود این است که مبادا که در کوفه
از برای تفاخر بعلم امام خود اینرا اظهار کنید رضا بکفر دو قسم است اول رضا باصل آن و این منهی عنه است چنانچه گذشت
کتاب التوحید در حدیث پنجم باب پنجم و سی کم باب المشیة والاراده است که شاء و اراد و لم یحب و لم یرض دوم رضا بقضای
آن و مراد اینجا قسم دوم است یعنی پس گفتم او را اگر و چگونه حاصل میشود برای ایشان اینکه دانند که چیست آن خون تا کنند آنچه را
که سزاوار است خلف گفت پس نگاه کرد در جانب راست و جانب چپ در خیمه از ترس اینکه شنود سخن او را کسی و خبر بکوفه رسد خلف گفت
بعد از آن خوب متوجه شد سوی من پس گفت این جواب که ایشان با آنچه راضی شده میگویم سر الله تعالی است سر الله تعالی است
پس فاش مکنید آنرا و خبر مکنید این خلق گمراه را اجمال ائمه هدی بلکه راضی شوید برای ایشان با آنچه راضی شده الله تعالی برای ایشان
از گمراهی اصل قَالَ ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيُسْرٰى تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدَعُهَا مَلِيًّا ثُمَّ تُخْرِجُهَا
اِخْرَاجًا رَفِيقًا فَاِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقًا فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَاِنْ كَانَ مُسْتَنْقِعًا فِي الْقُطْنَةِ
فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ شرح عقد بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب ضرب است العقد و انمون صورت
عددی بدست صورت نود که آن است که سر انگشت شهادت دست راست بر بیخ شست آن نهند تا صورت حلقه کوچکی بهم رسد و اگر
این صورت در دست چپ باشد برای خصومت و کلام را اوی مبنی بر این است که این در دست چپ نیز صورت نود باشد

مخفی نماند که مقصود امام علیه السلام از این عقد تصویر سوراخ فرج زن است و در این وقت انگشت شهادت دست راست داخل
آن حلقه کرده بوده تا بیان کند که پنبه بر میدارد و می‌باید که طولانی باشد و سر آن پنبه از محل بکارت تجاوز کند تا فرق زود ظاهر شود
المتی بفتح میم و کسر لام و تشدید یا ساعت طویل الرفیق بفتح را بی نقطه و کسر فا و سکون یا و قاف آهسته المطوق بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل طوق ساخته شده و آنچه طوق بر او نهاده شده است و مراد اینجا معنی اول است و مراد در حدیث دوم معنی دوم است
المستنقع بنون و کسر قاف و عین بی نقطه چیزی که غیسانده چیزی دیگر را شرح گفت بعد از آن و انحو دیدست چپ نزد صورت
نور را بعد از آن گفت بر میدارد و دو رخود پنبه را بعد از آن وا میگذارد آن پنبه را زمانی که ماند که خون در آن زمان
آمده است بعد از آن بیرون می آورد آن پنبه را بیرون آورد و نه کجوار باشد پس اگر باشد خون طوق زده و در پنبه شکل الحلقه
پس آن از بکارت است و اگر باشد غیسانده در پنبه پس آن از حیض است مخفی نماند که این مبنی بر اینست که آنزن در سن حیض بوده
چنانچه صدر حدیث دلالت بر آن میکند با اعتبار اختلاف فتوا پس اگر چنین نباشد استحاضه و مانند آن خواهد بود اصل قال
خلف فاستخفنی الفرح فبکیت فلما سکن بکائی قال ما ابکاک قلت جعلت فداک من کان یحسن هذا
غیرک قال فرفع یده الی السماء و قال والله انی ما اخبرک الا عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن
جبرئیل علیه السلام عن الله عز و جل شرح استخفنی بخا با نقطه و تشدید فا است الاستخفاف سبک کردن و مراد اینجا
بار گران غم از دل برداشتن است بوسیله التضاد میان غم و فرح و در و فرح کسر با بی نقطه و سین بی نقطه و نون بصیغه مضارع
معلوم باب افعال است غیر برای استثنا است و مرفوع و منصوب میتواند بود رفع ید سوی سما برای اشارت بمخلوق عظیم الله تعالی
تا معلوم شود که قسم باو عظیم است یا برای اشارت بنزول وحی از آسمانست که بعد از آن مذکور شده یعنی گفت خلف که پس از آن
در آورد مرا خوشحالی پس گریه خوشحالی کردم پس چون ساکن شد گریه من امام گفت چه چیز باعث گریه تو شد گفتم قربانت شوم که
میتوانست که خوب دریافت کند این جواب را اشارتست باینکه این جواب از کمال تندی ذهن معلوم تو شد خلف گفت پس امام علیه السلام
دست خود را بسوی آسمان گرفت بخدا قسم که براستی که من خبر نمیدهم تو را باین جواب مگر از رسول الله صلی الله علیه و آله از
جبرئیل علیه السلام از الله عز و جل فائده غلط در مسئله از قبیل غلط در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل غلط در محل حکم شرعی است مثل
اینکه غلط نکند در اینکه آبی که کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود اما غلط کند در حساب مساحت آب فلان حوض و خیال کند که کر است
و کر نباشد یا بر عکس و کلام امام علیه السلام افاده این میکند که الله تعالی برحمت خود با رسول و اوصیاء او و بعضی از محال احکام شرعیه
که علم آنها احتیاج بطول فکر دارد علیحده وحی کرده برسول علیه السلام و او با اوصیا رسانیده تا کار ایشان مشکل نشود و در
مسایل تاخیر نکنند والله اعلم دوم اصل سئل ابو جعفر علیه السلام عن رجل اقتض امرأته او امته فرأت
دما کثیرا لا ینقطع عنها یوما کیف تصنع بالصلوة قال تمسک الکرسف فان خرجت القطنة
مطوقة بالدم فانه من العذرة تغتسل و تمسک معها قطنة و تصلی فان خرج الکرسف منغمسا
بالدم فهو من الطمث تقعد عن الصلوة ایام الحیض شرح اقتض بقاف و با فا و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب افتعال است فا در فان خرجت القطنة برای تعقیب است و در فان خرج الکرسف برای تفریع است زیرا که ما بعد آن
مفهوم شرطیست که در ما قبل مذکورست بیان مطوق گذشت در شرح حدیث سابق در فقره ثم عقد یعنی پرسیده شد امام محمد باقر
از مردی که ازاله بکارت کرد زن خود را یا کنیز خود را پس آن زن یا کنیز دید خون بسیار که بریده نمی شود از او در روزی چگونه
میکند با نماز امام گفت بر میدارد پنبه را پس اگر بیرون آید آن پنبه طوق بر آن نهاده شده از خون پس مرسی که آن خون

از بکارت است غسل جنابت میکند و بر میدارد با خود پنبه تا خون بیرون نیاید پس او را آلوده نکند و نماز میکند پس اگر بیرون
آید پنبه آغشته بخون پس آن خون از حیض است ترک نماز میکند در ایام حیض بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول باب مخفی
نماند که این مبنی بر غالب است پس اگر آن زن یا کنیز بسن حیض نرسیده باشد آن خون استحاضه و مانند آن خواهد بود
سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام فتاة منا بها قرحة فی جوفها و الدم سائل لا تدری من
دم الحیض او من دم القرحة فقال مرها فلتستلق علی ظهرها ثم ترفع رجلیها و تستدخل اصبعها
الوسطی فان خرج الدم من الجانب الایمن فهو من الحیض و ان خرج من الجانب الایسر فهو من القرحة
شرح الجانب الایمن عبارتست از جانب راست انگشت که جانب چپ بدنست بنا بر مشهور که حیض از جانب چپ بدن می آید
و اینکه هر خونی که محتمل است که حیض باشد پس آن حیض است پس منافات ندارد با اینکه قرحه در جانب چپ نیز کاهی باشد می تواند بود که مراد
جانب راست بدن باشد و الله اعلم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که جوان زنی از ما با اوست دملی در درون او و خون
میبیند از جمله خون حیض است یا از جمله خون دمل است پس امام گفت امر کن او را پس بر پشت خود بخوابد بعد از آن باید که بردارد
دو پای خود را و باید که در قبل خود کند انگشت میان خود را پس اگر بیرون آید خون از جانب راست انگشت که جانب چپ بدن است
پس آن خون از جمله حیض است و اگر بیرون آید از جانب چپ انگشت که جانب راست بدنست پس آن از دمل است باب دوازدهم
اصل باب الحبلی تری الدم شرح این باب بیان زن آبستن است که می بیند خون را و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن
الحسین بن نعیم الصحاف قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان ام ولدی تری الدم و هی حامل کیف
تصنع بالصلوة قال فقال لی اذا رأت الحامل الدم بعد ما یمضی عشرون یوما من الوقت الذی
کانت تری فیه الدم من الشهر الذی کانت تقعد فیه فان ذلک لیس من الرحم و لا من الطمث فلتتوضأ
و تحتشی بکرسف و تصلی شرح ما در ما یمضی مصدریه است مفهوم عشرون یوما اینست که اگر کمتر از آن باشد از حیض است من
من الوقت ابتدائیه است و مراد من ابتداء الوقت است من در من الشهر تبعیضیه است و مراد از شهر سی یا بیست و نه شبانه روز
که از ابتدای حیض باشد تا ابتدای حیض دیگر خواه موافق ماه هلالی باشد و خواه بعض آن از ماهی باشد و بعضی دیگر آن از ماهی
دیگر باشد و فائده ذکر این اینست که در صورتی که عادت حیض و طهر او در کمتر از سی روز یا بیست و نه روز باشد این حکم
و شاید که در آن صورت کمتر از بیست شبانه روز حکم بیست شبانه روز داشته باشد بشرط اینکه آن کم موافق مقدار عادت مجموع
حیض و طهر او باشد و الله اعلم لیس من الرحم یعنی لیس من النفاس است و بیان اینکه خونی که پیش از ولادت باشد داخل نفاس نیست می آید در حدیث
سیوم باب چهارم و تحتشی مجزوم است بعطف بر تتوضأ و تصلی مرفوع و معطوف بر تتوضأ است و خبر بمعنی امر است و نکته در عدول
از جزم برفع اینجا اینست که طلب خبر بمعنی امر بعنوان مبالغه است بخلاف طلب امر صریح پس مراد اینست که وضو و حشو کاهی
ساقط می شود در صورت عدم وجدان آب و پنبه بخلاف صلوة و در بعض نسخ تحتشی نیز مرفوعست یعنی روایتست از حسین بن
نعیم بضم نون و فتح عین صحاف گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کنیز خاصه من می بیند خون را و او آبستن است چگونه
میکند با نماز حسین گفت که پس امام گفت مرا که چون دید آبستن خون را بعد از گذشتن بیست شبانه روز از ابتدای وقتی که
میدید در آن خون حیض را از جمله ماهی که ترک نماز میکرد در آن پس بدرستی که آن خون از نفاس نیست چون پیش از ولادت است
و از حیض نیز نیست پس باید که وضو سازد و بردارد پنبه را و نماز میکرد اصل و اذا رأت الحامل الدم قبل الوقت
الذی کانت تری فیه الدم بقلیل او فی الوقت من ذلک الشهر فانه من الحیضة فلتمسک عن الصلوة

عَدَدَ أَيَّامِهَا الَّتِي كَانَتْ تَقْعُدُ فِي حَيْضِهَا فَإِنِ انْقَطَعَ الدَّمُ عَنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ فَلْتَغْتَسِلْ وَلْتُصَلِّ شرح
این بمنزله استثنا است از لیس من الرحم و لا من الطمث مراد تعلیل کردن و دو روز است موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب
چهارم که باب المراة تری الصفرة تا آخر است و تمسک بعض ظنون کن خاطر او علی الامساک است بقرینه فا در فان انقطع که برای تعقیب است
یعنی و چون رسید آبستن خون را پیش از وقتی که عادت او این بود که میدید در آن وقت خون را از جمله آن ماهی که ترک نماز میکرد
در آن پس میرسی که آن خون از حیض است پس باید که قرار دهد خاطر خود را بر اینکه نگاه دارد خود را از نماز در عدد ایام خود که
ترک نماز میکرد در آنها در حیض خود اشارتست باینکه غالب اینست که خون آبستن منقطع میشود در ایام عادت و مقارن انتهای آنها پس بریده میشود
پس اگر بریده شود خون از او پیش از عدد ایام او پس باید که غسل حیض کند و باید که نماز کند اصل وَإِنْ لَمْ يَنْقَطِعِ الدَّمُ عَنْهَا إِلَّا
بَعْدَ مَا تَمْضِي الْأَيَّامُ الَّتِي كَانَتْ تَرَى الدَّمَ فِيهَا بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ فَلْتَغْتَسِلْ ثُمَّ تَحْتَشِي وَتَسْتَثْفِرُ وَتُصَلِّي
الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ ثُمَّ لِتَنْظُرْ فَإِنْ كَانَ الدَّمُ فِيمَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ لَا يَسِيلُ مِنْ خَلْفِ الْكُرْسُفِ فَلْتَتَوَضَّأْ
وَلْتُصَلِّ عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ مَا لَمْ تَطْرَحِ الْكُرْسُفَ فَإِنْ طَرَحَتِ الْكُرْسُفَ عَنْهَا فَسَالَ الدَّمُ وَجَبَ عَلَيْهَا
الْغُسْلُ وَإِنْ طَرَحَتِ الْكُرْسُفَ وَلَمْ يَسِلِ الدَّمُ فَلْتَتَوَضَّأْ وَلْتُصَلِّ وَلَا غُسْلَ عَلَيْهَا شرح الا بعد مبنی
بر غالب است و مراد اینست که خون منقطع نشده بعد از گذشتن عدد ایام عادت پس ظاهر اینست که انقطاعش بعد از
گذشتن ایام عادت خواهد شد پس استمرار خون در یک روز یا دو روز خواهد بود پس در اینصورت بعد از گذشتن عدد ایام
و پیش از گذشتن ایام عادت غسل میکند و باقی آن را بجا می آورد تحتشی مجزوم است بعطف و در بعض نسخ تحتشی بر نسخ است و تستثفر
مجزوم یا مرفوعست و تصلی مرفوعست و نکته در عدول از جزم برفع در مثال این بیان شده در شرح صدر الحدیث و ذکر ظهر و عصر
بعنوان مثال و مبنی بر غالب است و اشارتست باینکه غالب زنانی که صاحب عادتند آخر عادت ایشان در میان صبح
و ظهر است زیرا که زمان میان وقت نماز صبح و میان وقت نماز ظهر و عصر بیشتر است از وقت میان نماز ظهر و عصر و میان
شام و خفتن و همچنین است در شب و پیش از نصف روز اعتبار ندارد چنانچه گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب ششم پس پاکی
پاکی از حیض غالبا در میان صبح و ظهر میباشد و آن آخر عادتست در اکثر برای زنی که صاحب عادات شده و ضمیر بینها بمغرب
راجع بآن زنست و مراد ما بین غسلهاست و در بعض نسخ بینها بضمیر تثنیه راجع بظهر و عصرست و بنا بر این اگر استحاضه کثیره در
اثنای آن در نماز آید این حکم نخواهد داشت و این بعیدست و الله اعلم سیلان خون در خلف کرسف عبارت از استحاضه کثیره است
کل صلوة عبارت از باقیمانده بعد از ظهر و عصرست از جمله پنج نماز در یک شبانه روز زیرا که در استحاضه متوسطه در وقت ظهر
عصر روزی دیگر غسل باید کرد و قرینه بر این مراد قول امام است در تتمه الحدیث که فی کل یوم و لیلة ما لم تطرح الکرسف منافات
ندارد با وجوب تغییر قطنه که مذکور شد در حدیث ششم باب نهم زیرا که تغییر قطنه گاهی متعذر میشود بسببی از اسباب و در آن وقت
واجب نخواهد بود برای ضرورت ظاهر فان طرحت الکرسف تا آخر اینست که مدار کثرت و توسط و قلت استحاضه بر خروج
خون از فرج است حقیقة یا حکما مثل اینکه پنبه بآن نشسته باشد بسیار یا میانه یا اندکی پس اگر خون بسیار در پس پنبه مانده باشد
و اندکی داخل پنبه شده باشد آن استحاضه قلیله است یعنی و اگر بریده نشود خون از آن زن مگر بعد از گذشتن ایامی که عادت
میدید خون را در آنها بیکروز یا دو روز پس باید که غسل حیض کند بعد از آن باید که پنبه بردارد و پاره دم بر خود ببندد و بگزارد
ظهر و عصر را بعد از آن باید که نظر در حال خود کند پس اگر خون در میان غسل آن زن و میان شام روان نشود از پس پنبه
پس باید که وضو سازد و نماز کند نزد هر نمازی که ظهر روزی دیگر زیرا که در استحاضه متوسطه در شبانه روزی یک غسل کافی است

وآن بغسل آمده

۲۷۱

وآن بغسل آمده و در استحاضه قلیله غسل نیست مطلقا بلکه غالبا بوضو میکند چند انکه خیسانده است از خود پنبه را پس اگر اندرخت پنبه را
و روان شود خون واجب شده بر او غسل و اگر اندرخت پنبه را و روان نشد خون پس باید که وضو سازد و باید که نماز کند و غسل واجب نیست
بر او اصل قَالَ وَإِنْ كَانَ الدَّمُ إِذَا أَمْسَكَتِ الْكُرْسُفَ يَسِيلُ مِنْ خَلْفِ الْكُرْسُفِ صَبِيباً لَا يَرْقَى فَإِنَّ عَلَيْهَا
أَنْ تَغْتَسِلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَتَحْتَشِي وَتُصَلِّي تَغْتَسِلُ لِلْفَجْرِ وَتَغْتَسِلُ لِلظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَتَغْتَسِلُ
لِلْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ قَالَ وَكَذَلِكَ تَفْعَلُ الْمُسْتَحَاضَةُ فَإِنَّهَا إِذَا فَعَلَتْ ذَلِكَ أَذْهَبَ اللَّهُ بِالدَّمِ عَنْهَا شرح
وان کان عطف بر ان کان الدم فیما بینها تا آخرست صبیبا بصاد بی نقطه و دو بای یک نقطه فعیل بمعنی مفعولست لا یرقی براء بی نقطه
و قاف و الف منقلبه از همزه بصیغه معلوم مضارع باب منع است و در بعض نسخ بهمزه است تحتشی منصوبست تصلی مرفوع
و منصوب میتواند بود تغتسل سه جا مرفوعست تفصیل خبر بمعنی امرست برای تاکید فانها استدلال بر مضمون تاکید است باذهب
بالدم برای تقویت است یعنی امام گفت و اگر باشد خون باین روش که چون نگاه دارد با خود پنبه را روان میشود از پس پنبه
بر حالی که ریخته شده است بند نمیشود یعنی که استحاضه کثیره است پس بدرستی که بتحقیق واجب است بر آن زن اینکه غسل کند در هر روز و شب
سه بار و اینکه پنبه بردارد و نماز میکند بیان این آنکه غسل میکند برای صبح و غسل میکند برای ظهر و عصر و غسل میکند
برای مغرب و عشا امام گفت و چنان میباید که کند صاحب استحاضه چه بدرستی که او چون کند آن را بر طرف میکند الله تعالی بالکلیه خون
استحاضه را از او و بیان این شد در شرح حدیث پنجم باب نهم دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْحُبْلَى قَدِ اسْتَبَانَ حَبَلُهَا تَرَى مَا تَرَى الْحَائِضُ مِنَ الدَّمِ قَالَ تِلْكَ الْهِرَاقَةُ
مِنَ الدَّمِ إِنْ كَانَ دَماً أَحْمَرَ كَثِيراً فَلَا تُصَلِّي وَإِنْ كَانَ قَلِيلاً أَصْفَرَ فَلَيْسَ عَلَيْهَا إِلَّا الْوُضُوءُ شرح الحبل
بفتح حاء بی نقطه و فتح بای یک نقطه مصدر باب علم آبستنی الهراقة بکسر ها منقلب از همزه یا قائم مقام همزه محذوفه و را بی نقطه و
الف و قاف در اصل مصدر باب افعالست بمعنی ریختن و مراد در اینجا معنی اسم مفعولست ان کان جمله شرطیه است و جزای آن مضمون تلک
الهراقة من الدم است فا در فلا تصلی برای تفریع است و ان کان عطف بر تلک الهراقة تا آخرست فا در فلیس جزائیه است و ذکر کثیرا
و ذکر قلیلا مبنی بر غالب است و دخل معیاری نیست و الا و رنگ دیگر میانه که حکم آن مذکور نباشد یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از زن آبستن که بتحقیق ظاهر شده آبستنی او می بیند آنچه را که
می بیند حایض از جمله خون امام گفت آن خون باقیمانده در رحم است که ریخته میشود اگر خون سرخ بسیار باشد پس بنا بر این نماز
نیکند و اگر باشد خون کم زرد پس واجب نیست بر او مگر وضو زیرا که استحاضه قلیله است سوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْحُبْلَى تَرَى الدَّمَ كَمَا كَانَتْ تَرَى أَيَّامَ حَيْضِهَا مُسْتَقِيماً فِي كُلِّ شَهْرٍ
فَقَالَ تُمْسِكُ عَنِ الصَّلَاةِ كَمَا كَانَتْ تَصْنَعُ فِي أَيَّامِ حَيْضِهَا فَإِذَا طَهُرَتْ صَلَّتْ شرح کما کانت تری تشبیه بحرف است
مستقیما فی کل شهر بیان موافقت در وقت و عددست یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
راوی گفت پرسیدم امام را از آبستنی که می بیند خون سرخ چنانچه میدید در ایام حیض خود بی اختلاف در اول و آخر
در هر ماهی پس امام گفت ترک نماز میکند چنانچه میکرد در ایام حیض غیر آبستنی پس چون پاک شود نماز میکند چهارم اصل سَأَلْتُ
أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبْلَى تَرَى الدَّمَ وَهِيَ حَامِلٌ كَمَا كَانَتْ تَرَى قَبْلَ ذَلِكَ فِي كُلِّ شَهْرٍ هَلْ تَتْرُكُ الصَّلَاةَ
قَالَ تَتْرُكُ إِذَا دَامَ شرح دام بدال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرست و ضمیر مستتر راجع بدم است و مراد به دوام خون
که صفات حیض که سواد و حرقت و کثرتست در هر ماه پیش از حمل داشته باقی باشد در این خون اگر چه در اول دیدن نباشد موافق

و در بعض نسخ تحتشي بر نسخ است

لا يرقى

آنچه گذشت در حدیث اول این باب دو از سهم در فقره و اذا رأت الحامل الدم و در حدیث دوم این باب و می آید در حدیث
آینده یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از آبستن که می بیند خون ابر حالی که او آبستن است چنانچه می بیند پیش از آن
در هر ماهی آیا ترک میکند نماز را امام گفت ترک میکند چون بسیار شود باعتبار صفات حیض پنجم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام انه سئل عن الحبلى ترى الدم اتترك الصلوة فقال نعم ان الحبلى ربما قذفت بالدم شرح
القذف الدم دو جا برای عدد خارج است با در با تقدم برای تقویت تقدیر است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او پرسیده شد از آبستن که می بیند خون را اگر برنگ حیض است آیا ترک میکند نماز را پس امام گفت آری بیان این آنکه آبستن
بسا که اندازد خون حیض را اشارت است بقاعده کلیه که کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض چنانچه مذکور شد در حدیث پنجم باب پنجم
در شرح فقره و لا یکون اقل من ثلثة ایام ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک الحبلى ربما طمثت
فقال نعم و ذلک ان الولد فی بطن امه غذاؤه الدم فربما کثر ففضل عنه فاذا فضل دفعته
فاذا دفعته حرمت علیها الصلوة شرح الحبلى بتقدیر استفهام است و میتواند بود که استفهام مقدر نباشد و مقصود سوال
از حکم باشد رب دو جا برای تقلیل است و ذلک ان بتقدیر و ذلک لان است طمثت بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است فضل
بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا آبستن بسا که حیض میبیند پس امام
گفت آری و آن برای اینست که غذای فرزند در شکم مادر خون است پس بسا که بسیار شود خون پس زیاد آمد از فرزند پس چون
زیاد آید دفع میکند آن زن آن خون را از رحم خود پس چون دفع کند آن خون را حرام میشود بر آن زن نماز هفتم اصل وفی
روایة اخرى اذا کان کذلک تاخر الولادة شرح می آید در کتاب العقیقه در حدیث دوم باب بدو خلق الانسان
و تقلبه فی بطن امه که باب ششم است که فکلما رأت المرأة الدم الخالص فی حملها فانها تزداد بعدد الایام التی رأت فی حملها
من الدم و بیانش میشود یعنی و در روایتی دیگر اینست که چون زن آبستن حیض بیند پس مهلت افتد زائیدن او باب سیزدهم
اصل باب النفساء شرح النفساء بضم نون و فتح فا و سین بی نقطه و الف ممدوده و بفتح نون و سکون و فتح فا زنی که زائیده
باشد این باب بیان حکم نفساء است در این باب شش حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلام قال النفساء
تکف عن الصلوة ایام اقرائها التی کانت تمکث فیها ثم تغتسل و تعمل کما تعمل المستحاضة شرح
روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت زنی که زائیده خود داری میکند از نماز در ایام حیضهای خود که
عادت او این بود که درنگ میکرد در آنها بعد از آن غسل میکند و عمل میکند چنانچه عمل میکند مستحاضه مخفی نماند که ظاهر این حدیث
اینست که استظهار واجب نباشد و تحقیق این در شرح حدیث هفتم باب نهم دوم اصل عن عبد الرحمن بن اعین
قال قلت له ان امرأة عبد الملک ولدت فعد لها ایام حیضها ثم امرها فاغتسلت و احتشت
و امرها ان تلبس ثوبین نظیفین و امرها بالصلوة فقالت له لا تطیب نفسی ان ادخل المسجد
فدعنی اقوم خارجا عنه و اسجد فیه شرح ظاهر این حدیث نیز اینست که استظهار واجب نباشد و ظاهر امر رسول
و امیر المؤمنین علیهما السلام اینست که استظهار نکرده باشد عد بصیغه ماضی معلوم است و ضمیر مستتر راجع بعبد الملک است احتشت به
نون و کسر فا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فا مانند چرکین امر بپوشیدن دو ثوب نظیفین کنایت از امر نهیا
برای رفتن سوی مسجد است زیرا که زنان در خانه مقید بپاکی جامه از چرک نمی باشند و در بیرون رفتن مقید باین میباشند
لا تطیب بطا بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه نفی غایب باب ضرب است ان بتقدیر بان است چون

عبد الملک

عبد الملک نمیدانسته که آن زن استحاضه کثیره دارد و خیال قلیله کرده بوده امر به دخول مسجد نیز کرده بوده و لهذا امر به استثفار
نکرده و این کلام زن اشارت است باینکه استحاضه کثیره است پس رخصت در عدم دخول مسجد و اختیار توسط باید کرد و موافق
این گذشت در حدیث دوم باب نهم که و لا تحتبی و تضم فخذیها فی المسجد و سائر جسدها خارج روایت از عبد الرحمن بن اعین
که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است و برادر عبد الملک بن اعین است گفت که گفتم امام علیه السلام را که زوجه
عبد الملک بن اعین زائیده پس عبد الملک شمرد برای او ایام عادت حیض او را بعد از آن امر کرد او را پس غسل حیض کرد
و خرقه بر داشت بسبب اینکه استحاضه می آید و امر کرد او را که بپوشد دو جامه پاکیزه چنانچه زنانی که از خانه خود بیرون میروند
آنرا می پوشند و امر کرد او را بنماز در مسجد پس آن زن گفت او را که قرار نمی یابد نفس من باینکه داخل مسجد شوم یعنی که استحاضه
من کثیره است میترسم که مسجد را آلوده کنم پس بگذار مرا که بایستم در بیرون مسجد و سجده کنم در مسجد مقصود طلب رخصت از عدم
دخول مسجد است اصل فقال قد امر به رسول الله صلى الله علیه و آله قال فانقطع الدم عن المرأة و
رأت الطهر و امر علی علیه السلام بهذا قبلکم فانقطع الدم عن المرأة و رأت الطهر فما فعلت صاحبتکم
قلت ما ادری شرح قبلکم بکسر قاف و فتح با عبارت از کوفه است چون امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه میبود و عبد الرحمن کوفیست
یعنی پس امام گفت بتحقیق امر کرد زنی را آنچه امر بآن کرد عبد الملک رسول الله صلى الله علیه و آله امام غسل پس بریده شد خون
استحاضه از آن زن رسول الله صلى الله علیه و آله و دید پاکی را و امر کرد زنی را علی علیه السلام باین در نزد شما پس بریده شد خون
از آن زن و دید پاکی از استحاضه را پس چه کرد آن زن که با شما بود مراد زن عبد الملک است یعنی که حال او چه شد آیا
بریده شد خون از او یا نه گفتم نمیدانم سوم اصل سألت امرأة ابا عبد الله علیه السلام فقالت انی کنت اقعد
فی نفاسی عشرین یوما حتى افتونی بثمانیة عشر یوما فقال ابو عبد الله علیه السلام و لم افتوک
بثمانیة عشر یوما فقال رجل للحدیث الذی روی عن رسول الله صلى الله علیه و آله قال لاسماء
بنت عمیس حین نفست بمحمد بن ابی بکر شرح فا در فقالت برای تعقیب است و مضمون سوال و جواب منقول شده اینجا
و ظاهر حدیث اینست که سوال از عدد ایام قعود در نفاس بوده و جواب این شد که بقدر ایام حیض است فی برای سببیت است و
می تواند بود که برای ظرفیت باشد بمعنی فی زمان نفاسی النفاس بکسر نون زائیدن و خونی که بسبب زائیدن می آید و نفست
بصیغه معلوم است و در بعض نسخ بجای آن روی بصیغه مجهول است جمله قال لاسماء صله دیگر موصول است و بتقدیر قاله است عمیس بضم
عین بی نقطه و فتح میم و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است نفست بصیغه مجهول باب علم است بمعنی اصابها النفاس
چنانچه در آفات متعارف است مثل جد بمعنی اصابه الجدری و حم بمعنی اصابه الحمی و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد یعنی سوال کرد زنی
امام جعفر صادق علیه السلام را و جوابش شنید پس آن زن گفت بدرستی که من ترک نماز نمیکردم برای زائیدن بیست روز تا آنکه
فقهای مخالفان فتوی دادند مرا بهیجده روز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام و چرا فتوی دادند ترا بهیجده روز پس گفت
مردی از حاضران که برای حدیثی که روایت کرده اند از رسول الله صلى الله علیه و آله که گفت آنرا با اسماء بنت عمیس وقتی که مبتلا
بنفاس شد بسبب زائیدن محمد بن ابی بکر اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام ان اسماء سألت رسول الله صلى
الله علیه و آله و قد اتى بها ثمانیة عشر یوما و لو سألته قبل ذلک لامرها ان تغتسل و تفعل
ما تفعل المستحاضة شرح پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که اسماء پرسید رسول الله صلى الله علیه و آله را
بر حالی که بتحقیق گذشته بود باو هیجده روز و اگر میپرسید او پیش از آن هر آینه امر میکرد او را باینکه غسل کند بعد از ایام

عادت حیض خود پیش از ایام استظهار استحبابا و بعد از آن وجوبا و کند آنچه را که میکند صاحب استحاضه چهارم اصل عن زرارة قال قلت له النفساء متى تصلي قال تقعد بقدر حيضها وتستظهر بيومين فان انقطع الدم والا اغتسلت واحتشت واستثفرت وصلت فان جاز الدم الكرسف تعصبت واغتسلت ثم صلت الغداة بغسل والظهر والعصر بغسل والمغرب والعشاء بغسل وان لم يجز الدم الكرسف صلت بغسل واحد شرح تحقیق استظهار بیومین شده در شرح حدیث هفتم باب نهم تعصبت بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت و چون این باب برای تکلف است مراد اینست که مبالغه در بستن میکند فغسلت یعنی و غسلت نفسها علی الاغتسال است بقرینه ثم در ثم صلت و میتواند بود که مراد این باشد که در شبانه روزی که پاک شده از حیض برای نمازی که نزد آن پاک از حیض شده غسل میکند و این نماز را میکند و بعد از آن با این تفصیل غسل می کند برای پنج نماز خواه بعض آنها در آن شبانه روز باشد و خواه جمیع آنها بعد از آن باشد و خواه بترتیبی که مذکور است باشد و خواه با مثل اینکه نماز ظهر و عصر پیش از نماز صبح باشد مراد از اینجا بعدم تجاوز دم از کرسف صورت استحاضه متوسط است بقرینه صلت بغسل واحد یعنی روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را زنی که زائیده باشد کی نماز میکند امام گفت ترک نماز میکند بقدر عادت حیض خود و جایز است او را که استظهار کند بدو روز مثلا پس اگر بریده شد خون حکم او طهارت است والا غسل حیض میکند و چیزی بر میدارد و یا ردم می بندد و نماز میکند پس اگر گذشت خون از چیزی استحاضه کثیره شد مبالغه در بستن یا ردم میکند و قرار غسل استحاضه با خود میدهد بعد از آن میکند از نماز صبح را بغسلی و نماز ظهر و عصر را بغسلی و نماز مغرب و عشا را بغسلی و اگر درنگذرد خون از چیزی یعنی که استحاضه متوسط شود نماز میکند بیک غسل در هر شبانه روزی و در چهار نماز باقی وضو میسازد دوم اصل قلت فالحائض قال مثل ذلك سواء فان انقطع الدم عنها والا فهي مستحاضة تصنع مثل النفساء سواء ثم تصلي ولا تدع الصلاة على حال فان النبي صلى الله عليه وآله قال الصلاة عماد دينكم شرح فالحائض مرفوعست بتقدير فما الحائض و حكمها شامل حکما و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر مثل سوآء بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده و در جا منصوبست و مفعول مطلق مثل است بتقدیر لفظ آن و برای نوعست و میتواند بود که حال باشد السوآء بی تفاوت بودن و بی تفاوت مثل بودن دوم منصوبست و حال از ضمیر مستتر در تصنع است پس مفعول تصنع محذوفست بتقدیر تصنع ما ذکرت و میتواند بود که مثل مفعول تصنع باشد و مثل النفساء بتقدیر مثل صنیع النفساء باشد العماد بکسر عین ستون خیمه و مانند آن یعنی گفتم پس حایض چیست حکم او امام گفت مثل آنچه گفتم در نفساء بی آنکه تفاوتی باشد مثلا پس اگر بریده شد خون از او بعد از ایام حیض و استظهار حکم او طهارتست والا پس او صاحب استحاضه است میکند آنچه را که مذکور شد کردم مثل نفساء بی آنکه تفاوتی باشد اصلا بعد از آن نماز میکند و وا نمیگذارد نماز را در هر حالی خواه استحاضه او قلیله باشد و خواه متوسطه و خواه کثیره و خواه غسل میسر شد او را و خواه تیمم کند و خواه بر دوختن چیزی و بستن یا ردم میسر شد و خواه نه چه بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله گفت که نماز ستون دین شماست چنانچه خیمه بی ستون بر پا نیست دین بی نماز در وقت وجوب آن بر پا نیست پنجم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول تجلس النفساء ايام حيضها التي كانت تحيض ثم تستظهر وتغتسل وتصلي شرح ایام حیضها عبارت از عدد عادت حیض است خواه در وقت موافق باشد و خواه نه تحقیق استظهار شد در شرح حدیث هفتم باب نهم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق میگفت ترک نماز میکند زنی که صاحب نفاس باشد در عدد ایام حیض خود که عادت حیض داشت در آنها بعد از آن جایز است او را

ترک نماز در یک روز و دو روز و سه روز و غسل نفاس میکند و نماز میکند ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال تقعد النفساء ايامها التي كانت تقعد في الحيض وتستظهر بيومين تحقیق استظهار بیومین در حدیث هفتم باب و مضمون با و موافق سابق است باب چهاردهم اصل باب النفساء تطهر ثم ترى الدم او رات الدم قبل ان تلد شرح تطهر بصیغه مضارع معلوم غایب باب حسن است و میتواند بود که از باب تفعل شده بحذف یکی یعنی این باب بیان زنان زائیده است که پاک از خون میشود بعد از ولادت بعد از آن می بیند خون را یا دید خون را پیش از ولادت مخفی نماند که نکته در تغییر سیاق و آوردن بلفظ مضارع اولا و ماضی ثانیا باعتبار اینست که وقت ولادت جاری مجرای زمان حال است در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابي الحسن الاول عليه السلام في امرأة نفست فتركت الصلاة ثلاثين يوما ثم طهرت ثم رات الدم بعد ذلك قال تدع الصلاة لان ايامها ايام الطهر قد جازت مع ايام النفاس شرح نفست بصیغه مجهول و معلوم باب علم آمده بود و ثم برای تعجب است ایام الطهر منصوب و بدل یا عطف بیان ایامها است مع افاده تقدم مدخول آن میکند چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در زنی که زائید پس ترک کرد نماز را در سی شبانه روز بعد از آن غسل کرد باینمعنی که پاک شد و غسل کرد با وجود آن دید خون را بعد از غسل امام گفت وا میگذارد نماز را برای اینکه ایام او که ایام پاکی از نفاس است بتحقیق در گذشته بعد از ایام نفاس او دوم اصل سألت ابا ابراهيم عليه السلام عن امرأة نفست فمكثت ثلاثين يوما او اكثر ثم طهرت وصلت ثم رات دما او صفرة قال ان كان صفرة فلتغتسل ولتصل ولا تمسك عن الصلاة شرح لا تمسک مجزوم و مرفوع میتواند بود و حال هر دو یکیست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنی که زائید پس درنگ کرد در خون سی شبانه روز یا بیشتر از آن بعد پاک شد و نماز کرد بعد از آن دید خون رنگین را یا زردی را امام گفت اگر باشد زردی پس باید که غسل کند مراد وضو است که آن زردی قلیله یا میانه باشد و باید که نماز کند و باید که نگاه ندارد خود را از نماز مخفی نماند که مفهوم این آنست که اگر خون رنگین باشد ترک نماز میکند سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في المرأة يصيبها الطلق اياما او يوما او يومين فترى الصفرة او دما قال تصلي ما لم تلد فان غلبها الوجع ففاتتها صلاة لم تقدر ان تصليها من الوجع فعليها قضاء تلك الصلاة بعد ما تطهر شرح الطلق بفتح طاء بی نقطه و سکون لام آزار در ولادت شاید که تقدیم ایاما بر یوما او یومین باعتبار این باشد که قضیه که واقع شده بوده در اول سائل ویست این سوال شده در ایام بوده باشد پس مقصود اصلی سوال از آن باشد ظاهر تصلی مالم تلد وجود آنکه سائل او را گفته است که طلق مستثنی باشد از قاعده که مذکور شد در حدیث دوم باب دوازدهم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که برمیخورد او را درد زائیدن چند روز یا یک روز یا دو روز پس می بیند زردی را یا خون رنگین را امام گفت نماز میکند چند انکه نزائیده باینمعنی که جزئی از فرزند بیرون نیامده یا باینمعنی که مجموع فرزند بیرون نیامده و خلاف در این مسئله گذشت در کتاب الطهاره در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم که باب انواع الغسل است پس اگر غالب شود بر او درد پس فوت شود از او نمازی که قدرت نداره که گزارد آنرا از درد پس بر او واجبست قضای آن نماز بعد از پاک شدن او باب یازدهم اصل باب یجب على الحائض في اوقات الصلاة شرح این باب بیان چیزیست که لازم است بحائض بعنوان استحباب موکد در اوقات نماز و در این باب چهار حدیث است اول اصل سألت اباعبدالله عليه السلام عن الحائض تطهر يوم الجمعة وتذكر الله قال اما الطهر فلا ولكنها توضأ في وقت الصلاة ثم

تَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ وَ تَذْكُرَ اللّٰهَ شرح تطهر بتشدید ابصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یکی و بتقدیر استفهام است و الطهر بضم طاء و سکون ها پاکیزگی و مراد اینجا غسل جمعه است و شارت آنچه گذشت در کتاب الطهاره در حدیث ششم باب وجوب الغسل یوم الجمعه که باب بیست و هشتم است که و اته لایزال فی طهر الی الجمعة الاخری یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حایض که آیا غسل میکند در روز جمعه و ذکر الله تعالی میکند گفت اما غسل جمعه پس نکند و لیکن وضو میسازد در وقت نماز بعد از آن رو بقبله می آورد و ذکر الله تعالی میکند دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَتَوَضَّأُ الْمَرْأَةُ الْحَائِضُ إِذَا أَرَادَتْ أَنْ تَأْكُلَ وَ إِذَا كَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ تَوَضَّأَتْ وَ اسْتَقْبَلَتِ الْقِبْلَةَ وَ هَلَّلَتْ وَ كَبَّرَتْ وَ تَلَتِ الْقُرْآنَ وَ ذَكَرَتِ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وضو میسازد زن حایض چون خواهد که چیزی بخورد و چون شود وقت نماز وضو میسازد و رو بقبله می آورد و لا اله الا الله میگوید و الله اکبر میگوید و تلاوت قرآن میکند و یاد الله عز و جل میکند بر بودیت مراد بذکر الله اینجا صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث دوم باب بیست و یکم که باب ما یجب من ذکر الله عز و جل فی کل مجلس است که ان ذکر نا من ذکر الله عز و جل و میتواند بود که مراد اعم از آن باشد سوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَنْبَغِي لِلْحَائِضِ أَنْ تَتَوَضَّأَ عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ ثُمَّ تَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ وَ تَذْكُرَ اللّٰهَ مِقْدَارَ مَا كَانَتْ تُصَلِّي شرح هر یکی از تستقبل و تذکر منصوب و مرفوع میتواند بود و ما موصوله است و عبارت از نماز است یا عبارت از وقت است و عاید محذوف است بتقدیر تصلیه او تصلی فیه یعنی شنیدم امام جعفر علیه السلام میگفت سزاوار است برای حایض اینکه وضو سازد نزد وقت هر نمازی بعد از آن رو بقبله کند و یاد کند الله تعالی را بقدر نمازی که عادت داشت آن را چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ طَامِثاً فَلَا تَحِلُّ لَهَا الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهَا أَنْ تَتَوَضَّأَ وُضُوءَ الصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ ثُمَّ تَقْعُدَ فِي مَوْضِعٍ طَاهِرٍ فَتَذْكُرَ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُسَبِّحَهُ وَ تُهَلِّلَهُ وَ تَحْمَدَهُ كَمِقْدَارِ صَلَاتِهَا ثُمَّ تَفْرُغُ لِحَاجَتِهَا شرح تقعد و پنج فعل بعد از آن منصوب و مرفوع میتواند بود و مراد بذکر در تذکر صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم و تسبیح از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و کمقدار برای اشارت بتخمین است پس اگر اندکی کمتر باشد قصوری ندارد و تفرغ از باب نصر و منع و علم است یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت چون شود زن حایض پس حلال نیست برای او نماز و لازم است بر او بعنوان استحباب موکد اینکه وضو سازد مثل وضوی نماز نزد هر وقت نمازی بعد از آن بنشیند در جایی که پاک باشد پس یاد کند الله عز و جل را بر بودیت بوسیله صلوة بر محمد و آل محمد یا بوسیله اعم از آن مثل تکبیر و دعا و یا دعتهای آلهی و شکر بر آنها و مانند اینها و سبحان الله گوید و لا اله الا الله گوید و الحمد لله گوید ماننده مقدار نماز بعد از آن فارغ شود برای کار خود باب شانزدهم اصل باب المرأة تحيض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصليها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانى في الغسل شرح و تطهر قبل دخول وقتها اشارت بمثال آنچه در حدیث اول این باب است و مراد بوقت که پاک شود پیش از دخول وقت نمازی که آن دخول متصل است بانقضای وقت نمازی دیگر بقرینه فتتوانی فی الغسل و آن در میان ظهر و عصر و در میان مغرب و عشا متصور است در نماز مغرب زیرا که پیش از وقت نماز فجر و پیش از وقت نماز ظهر وقت فریضه نیست که متصل آنها باشد و پیش از دخول وقت نماز عصر وقت نماز ظهر منقضی نمی شود و بر این قیاس است نماز عشا پس مقصود بیان اینست که اگر زن پیش از دخول وقت مغرب و بعد از دخول وقت ظهر پاک شود چه مقدار تواند در غسل سستی کرد آیا بقدری که ظهر و عصر در میان غسل و میان مغرب کنجد یا بقدری که نماز عصر کنجد و بس یعنی این باب بیان نیست که حایض میشود بعد از دخول وقت نماز

پیش از آنکه گزارد آن را یا پاک از حیض میشود پیش از دخول وقت نماز پیش از انقضای وقت نماز سابق بر آن پس سستی و کاهلی میکند در غسل در این باب پنج حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ الْمَرْأَةُ تَرَى الطُّهْرَ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ كَيْفَ تَصْنَعُ بِالصَّلَاةِ قَالَ إِذَا رَأَتِ الطُّهْرَ بَعْدَ مَا يَمْضِي مِنْ زَوَالِ الشَّمْسِ أَرْبَعَةُ أَقْدَامٍ فَلَا تُصَلِّي إِلَّا الْعَصْرَ لِأَنَّ وَقْتَ الظُّهْرِ دَخَلَ عَلَيْهَا وَ هِيَ فِي الدَّمِ وَ خَرَجَ عَنْهَا الْوَقْتُ وَ هِيَ فِي الدَّمِ فَلَمْ يَجِبْ عَلَيْهَا أَنْ تُصَلِّيَ الظُّهْرَ وَ مَا طَرَحَ اللّٰهُ عَنْهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَ هِيَ فِي الدَّمِ أَكْثَرُ شرح ما در یمضی مصدریه است اقدام جمع قدم بفتح قاف و فتح دال بی نقطه است و مراد بقدم اینجا مقداریست که میان پاشنه پا و سر انگشت مهین است و گاهی قدم مستعمل میشود بمعنی سبع شاخص و انجام او آن نیست و گذشتن سایه شاخص از چهار قدم علامت خروج وقت ظهر است بدو شرط اول اینکه مقدار شاخص یک ذراع باشد بنا بر آنکه شاخص رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر یک ذراع بوده باعتبار آنکه رحل او یعنی زین شتر او یک ذراع بوده و آن را در پیش روی خود میگذاشته تا ستره باشد و آن تشخیص وقت فضیلت و وقت اجزای نماز ظهر و عصر میکرده چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب چهاردهم که باب ستره المصلی ممن یمر بین یدیه است که کان طول رحل رسول الله صلی الله علیه و آله ذراعا و کان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر بین یدیه و مراد بذراع مقداریست که میان سر استخوان آرنج و سر انگشت میان دست است و قد آدمی موافق چهار ذراع خود شخص است چنانچه موافق هفت قدم خود شخص است در این زمانها و این منافات ندارد با آنچه مذکور است در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که ذراع آدم علیه السلام دو سبع قامت او بوده و همچنین ذراع حوا که قامت او یک خمس و دو ثلث خمس آدم بوده زیرا که اختلاف استوای خلقت بسبب اختلاف زمانها ممکن است پس چهار قدم موافق دو ذراع و دو سبع ذراع است پس موافق شاخص نیز دو سبع ذراع است پس اگر سایه شاخصی که یک ذراع باشد دو ذراع شود هنوز وقت ادای نماز ظهر نگذشته چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب وقت الظهر و العصر دوم اینکه این چهار قدم سوای مقدار سایه باشد که در وقت زوال باقی مانده در جانبی که آفتاب بسمت الرأس نکند رو چنانچه مفصل میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث هفتم باب وقت الظهر و العصر و او در و ما طرح عاطفه است و حالیه میتواند بود و بر هر تقدیر ما نافیه است و من تبعیضیه است و اکثر بتاء سه نقطه افعل التفضیل است و مفضول محذوف است و مفضل علیه محذوف است برای ظهور بتقدیر اکثر مما اوجب الله علیها من الصلوة و هی فی الطهر و این اشارت است بدو چیز اول آنکه اکثر حیض در هر ماه ده شبانه روز است و اقل طهر در هر ماه ده شبانه روز است پس طهر و حیض زن یا مساوی یکدیگر است یا طهر بیشتر از حیض است دوم آنکه چون ایام حیض زیاده بر ایام طهر نیست پس مضایقه نمی باید کرد در ادخال حیض یعنی در نمازهای ایام حیض یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم زن می بیند پاکی از حیض را پیش از غروب آفتاب چگونه میکند با نماز گفت چون بیند پاکی را بعد از گذشتن سایه شاخصی که یک ذراع باشد از ابتدای زوال آفتاب بقدر چهار قدم پس نگزارد مگر نماز عصر را بسبب آنکه وقت ظهر داخل شده بر او و او در حیض بوده و بیرون رفته از او آن وقت و او در حیض بوده پس واجب نشده بر او اینکه گزارد نماز ظهر را و نه انداخته الله تعالی از آن زن از جمله نماز در حالی که او در حیض باشد بیشتر از آنچه واجب ساخته الله تعالی بر او از جمله نماز در حالی که او در پاکی از حیض شده اصل قَالَ وَ إِذَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ الدَّمَ بَعْدَ مَا يَمْضِي مِنْ زَوَالِ الشَّمْسِ أَرْبَعَةُ أَقْدَامٍ فَلْتُمْسِكْ عَنِ الصَّلَاةِ فَإِذَا طَهُرَتْ مِنَ الدَّمِ فَلْتَقْضِ صَلَاةَ الظُّهْرِ لِأَنَّ وَقْتَ الظُّهْرِ دَخَلَ عَلَيْهَا وَ هِيَ طَاهِرٌ وَ خَرَجَ عَنْهَا وَقْتُ الظُّهْرِ وَ هِيَ طَاهِرٌ فَضَيَّعَتْ صَلَاةَ الظُّهْرِ فَوَجَبَ عَلَيْهَا قَضَاؤُهَا شرح امام علیه السلام گفت که و چون دید زن حیض را بعد از گذشتن چهار قدم از زوال آفتاب در وقتی که نماز ظهر نکرده پس باید

کشود را نگاه دارد از نماز پس چون پاک شود از حیض لازم است که قضا کند نماز ظهر را چه بدرستی که وقت ظهر داخل شده بر او در حالی که او بی حیض
بود پیش از طلوع و بدر رفت از او وقت ظهر در حالی که او بی حیض بود پس ضایع کرده است نماز ظهر را پس واجب است بر او قضای آن دوم
اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَائِضِ تَطْهُرُ عِنْدَ الْعَصْرِ تُصَلِّي الْأُولَى قَالَ لَا إِنَّمَا تُصَلِّي الصَّلَاةَ الَّتِي تَطْهُرُ
عِنْدَهَا شرح عند العصر عبارت است از وقتی که چون زمان غسل بگذرد سایه شاخص چهار قدم شده باشد و تفصیل این گذشت در شرح
اول این باب الاولی عبارت از نماز ظهر است و اشارت است به آنچه می آید در کتاب الصلوة در اول باب وقت الظهر و العصر که ان اول صلوة
افترضها الله علی نبیه صلی الله علیه و آله الظهر یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از حایض که پاک از حیض شود نزد نماز عصر آیا میگزارد نماز
ظهر را گفت نه جز این نیست که میگزارد نمازی را که پاک شده نزد آن سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ
الطُّهْرَ وَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهَا وَقْتُ الصَّلَاةِ ثُمَّ أَخَّرَتِ الْغُسْلَ حَتَّى يَدْخُلَ وَقْتُ صَلَاةٍ أُخْرَى كَانَ عَلَيْهَا قَضَاءُ
تِلْكَ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَّطَتْ فِيهَا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ببیند زن پاکی از حیض را در حالی که به تحقیق داخل
شده باشد بر او وقت نماز بعد از آن تاخیر کند غسل را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر واجب میشود بر او قضای آن نمازی که تفریط
و تقصیر کرده در آن مقصود دفع توهم دو چیز است اول آنکه زنی که در اول وقت نمازی حایض باشد آن نماز بر او واجب نمی شود
اصلا دوم آنکه زنی که غسل حیض نکرده باشد در حکم حایض باشد در جواز ترک نماز اصل وَ إِذَا طَهُرَتْ فِي وَقْتِ وُجُوبِ الصَّلَاةِ فَأَخَّرَتِ
الصَّلَاةَ حَتَّى يَدْخُلَ وَقْتُ صَلَاةٍ أُخْرَى ثُمَّ رَأَتْ دَماً كَانَ عَلَيْهَا قَضَاءُ تِلْكَ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَّطَتْ فِيهَا شرح
تغییر اسلوب به ذکر طهرت اینجا و ذکر رأت المرأة الطهر در سابق مشعر است به آنکه طهرت به معنی تیقنت الطهر است و آن به چیز است اول انقطاع
خون دوم انقضای ایام عادت سیوم استبرا او و ظاهر شدن اثر خون در پنبه چنانچه مذکور شد در باب ششم که باب استبراء الحائض است و میتواند
بود که طهرت به معنی تیقنت الطهر و غسلت باشد به قرینه ذکر فاخرت الصلوة اینجا و ذکر ثم اخرت الغسل در سابق و ایضا تغییر اسلوب به ذکر
فی وقت وجوب الصلوة اینجا و ذکر و قد دخل علیها وقت الصلوة در سابق مشعر است به آنکه وجوب الصلوة به معنی ضیق وقت الصلوة است
مثل وقتی که میان آن و میان مغرب گنجایش زیاده بر چهار رکعت با شروط نداشته باشد و ما عبارت از طرقی که مانند خروج حیض است
و صفات و مقصود از این کلام دفع توهم این است که خون دوم نیز حیض باشد پس زمانی که میان دو خون است داخل ایام حیض است
بنابر آنکه ایام طهر کمتر از ده روز نمی باشد و حاصل این است که خون دوم استحاضه حساب باید کرد پس قضای آن نماز می باید کرد هر چند که
ایام عادت سه روز باشد و زمان فاصله میان دو خون مقدار چهار رکعت با شروط باشد و زیاده از آن نباشد یعنی و چون زن پاک شود
در وقت وجوب یعنی تنگی وقت نماز پس تاخیر کند نماز را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر بعد از آن ببیند خون را که مانند حیض است واجب میشود
بر او قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن چهارم اصل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
أَيُّمَا امْرَأَةٍ رَأَتِ الطُّهْرَ وَ هِيَ قَادِرَةٌ عَلَى أَنْ تَغْتَسِلَ فِي وَقْتِ صَلَاةٍ فَفَرَّطَتْ فِيهَا حَتَّى يَدْخُلَ وَقْتُ
صَلَاةٍ أُخْرَى كَانَ عَلَيْهَا قَضَاءُ تِلْكَ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَّطَتْ فِيهَا شرح واو در وهی حالیه است و حال مقدره است یعنی اراده
بقدرت ظن قدرت باعتبار علم یا ظن به وسعت وقت و حصول اسباب غسل بنابر آنکه حقیقت قدرت بنده قبل از وقت فعل نمی باشد
چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب الاستطاعة و میتواند بود که مراد حقیقت قدرت باشد بنابر اجرای مجاز در زمان و در مجرای
مقارنت در زمان که مفهوم از واو حالیه است فی وقت متعلق بتغتسل است و مراد به وقت صلوة اینجا و در فقره آینده وقتی است
که بعد از آن گنجایش صلوة در وقت موسع است یعنی روایت است از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که
هر زنی که ببیند پاکی را و او قادر است بر فارغ شدن از غسل کند در وقت نمازی پس تقصیر کرد در آن نماز به ترک اغتسال تا آنکه داخل شود

وقت نمازی دیگر

وقت نمازی دیگر واجب است بر آن زن قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن اصل وَ إِنْ رَأَتِ الطُّهْرَ فِي وَقْتِ صَلَاةٍ
فَقَامَتْ فِي تَهْيِئَةِ ذَلِكَ فَجَازَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَ دَخَلَ وَقْتُ صَلَاةٍ أُخْرَى فَلَيْسَ عَلَيْهَا قَضَاءٌ وَ تُصَلِّي
الصَّلَاةَ الَّتِي دَخَلَ وَقْتُهَا شرح و اگر دید پاکی را در وقت نمازی پس برخاست برای جمع اسباب آن غسل پس گذشت وقت نماز
و داخل شد وقت نمازی دیگر پس واجب نیست بر او قضایی و میگزارد نمازی را که داخل شده وقتش پنجم اصل سَأَلْتُ
أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَكُونُ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ قَدْ صَلَّتْ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تَرَى الدَّمَ قَالَ تَقُومُ مِنْ مَسْجِدِهَا
وَ لَا تَقْضِي الرَّكْعَتَيْنِ وَ إِنْ كَانَتْ رَأَتِ الدَّمَ وَ هِيَ فِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَ قَدْ صَلَّتْ رَكْعَتَيْنِ فَلْتَقُمْ مِنْ مَسْجِدِهَا
فَإِذَا طَهُرَتْ فَلْتَقْضِ الرَّكْعَةَ الَّتِي فَاتَتْهَا مِنَ الْمَغْرِبِ شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زنی که می باشد
در نماز ظهر در حالی که به تحقیق گزارده دو رکعت را بعد از آن می بیند حیض را گفت برمیخیزد از جای نماز خود و قضا نمی کند آن
دو رکعت باقیمانده را و اگر ببیند حیض را در حالی که او در نماز شام است در حالی که به تحقیق گزارده دو رکعت را پس باید که برخیزد از جای
نماز خود پس چون پاک از حیض شود پس باید که قضا کند آن رکعت را که ترک کرده از نماز شام بدانکه در اینجا دو احتمال است
زیرا که وجه فرق میان ظهر و شام دو چیز میتواند بود اول آنکه در ظهر نافله گزارده است و نافله تلافی نقصان فریضه می کند
چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب بیست و هشتم که باب وجوب الغسل یوم الجمعة است و نافله ظهر پیش از ظهر است
بخلاف نافله شام دوم آنکه اهتمام به رکعت شام بیشتر از اهتمام به دو رکعت ظهر است و لهذا اول در سفر ساقط نمیشود بخلاف دوم
و بر هر تقدیر تکلیف به قضا میتواند بود که به عنوان استحباب باشد و می تواند بود که به عنوان وجوب باشد و بر هر تقدیر قضای جزء نماز
می تواند بود که به معنی قضای کل باشد و میتواند بود که تجدید باشد و میتواند بود که به معنی قضای نافله تلافی کننده باشد و الله اعلم
باب هفدهم اصل باب المرأة تكون فی الصلوة فتحس بالحيض شرح تحس به تاء نقطه دار و تشدید سین بی نقطه به صیغه مضارع
معلوم غایب باب علم و نصر است احس بالشیء به فتح حاء یقین کرد آن به چیزی و مراد اینجا ظن غالب است یعنی این باب بیان حکم زنی است
که می باشد در نماز پس ظن غالب میکند که حیض او آمد در این باب یک حدیث است اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
الْمَرْأَةِ تَكُونُ فِي الصَّلَاةِ فَتَظُنُّ أَنَّهَا قَدْ حَاضَتْ قَالَ تُدْخِلُ يَدَهَا فَتَمَسُّ الْمَوْضِعَ فَإِنْ رَأَتْ شَيْئاً انْصَرَفَتْ
وَ إِنْ لَمْ تَرَ شَيْئاً أَتَمَّتْ صَلَاتَهَا شرح در حال فتظن تحقیقیه در مظنون برای افاده غلبه ظن است تمس به فتح میم از باب علم است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که می باشد در نماز پس ظن غالب بهم میرساند که او حایض شده است گفت
داخل لباس خود میکند دست خود را پس مس میکند آنجا را پس اگر دید چیزی از حیض را برمیگردد از نماز و اگر ندید چیزی را
تمام میکند نماز خود را باب هجدهم اصل باب الحائض تقضی الصوم و لا تقضی الصلوة شرح الحائض مرفوع و مبتداست و جمله
مضاف الیه باب است و بنابر آنکه مشهور است که غیر ظرف زمان مضاف بجمله حقیقی نمی شود مراد اینجا لفظ الحائض تا آخر و جاری
مجرای آن از الفاظ مرادفات آنست و آن در حکم مفرد است و می تواند بود که الحائض مجرور و مضاف الیه باب باشد
و تقضی صفت الحائض باشد بنابر آنکه اللام الحائض برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا تقضی حال باشد
بنابر آنکه حال از غیر فاعل و مفعول جایز باشد یعنی این باب بیان حایض است که قضا میکند روزه را و قضا نمیکند
نماز را و در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَا الْحَائِضُ
تَقْضِي الصِّيَامَ وَ لَا تَقْضِي الصَّلَاةَ شرح روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند حایض قضا میکند
روزه را و قضا نمی کند نماز را دوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَائِضُ تَقْضِي الصَّلَاةَ قَالَ لَا

قُلْتُ تَقْضِي الصَّوْمَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مِنْ أَيْنَ جَاءَ هَذَا قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ شرح سوال در مثل این جا
بد او مانند این دو قسم است اول آنچه بعنوان استفهام انکاری است یا جاری مجرای آن نیست مثل استفهام تعجبی دوم آنچه
محض استفهام است مثل آنچه می آید در باب بیستم و مراد سائل اینجا قسم اول است چنانچه مذهب بدیه است و می آید در حدیث چهارم
و لهذا امام علیه السلام در جواب سرزنش کرده یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را حایض قضا میکند نماز را گفت نه گفتم قضا میکند
روزه را گفت آری گفتم از کجا آمد این فرق گفت اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود و بیان این شد در کتاب العقل در حدیث بیست
و ششم باب بیستم که باب البدع و الرای و المقاییس است سوم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَضَاءِ الْحَائِضِ الصَّلَاةَ
ثُمَّ تَقْضِي الصِّيَامَ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا أَنْ تَقْضِيَ الصَّلَاةَ وَ عَلَيْهَا أَنْ تَقْضِيَ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ
فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ كَانَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ الْمُؤْمِنَاتِ و کان یامر
شرح مشار الیه ذلک در اول قضای صوم است و در دوم امر فاطمه است یعنی که مقصود با مر فاطمه عمل فاطمه نبود بلکه مقصود تبلیغ
فاطمه بود بنابر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلام که ان بنات الانبیاء لا یطمثن بکسر میم و اقل
حمل یا نمرده است و در دوم برای آلت است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قضای حایض نماز را که واجب نیست بر او که
قضا میکند روزه را امام گفت واجب نیست بر او که قضا کند نماز را و واجب است بر او که قضا کند روزه ماه رمضان
مراد این است که سوال از سر احکام آن چیزها است چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث شانزدهم باب بیستم که باب البدع
و الرای و المقاییس است بعد از آن رو آورد بر من پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله امر میکرد بقضای روزه
فاطمه علیها السلام را و امر میکرد بوسیله آن امر فاطمه زنان مومنات را و در بعض نسخ بجای و کان یامر در دوم چنین است و کانت
تامر یعنی که فاطمه امر میکرد بآن زنان مومنات را چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ رَوَى
عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ إِنَّ الْحَائِضَ تَقْضِي الصَّلَاةَ فَقَالَ مَا لَهُ لَا وَفَّقَهُ اللَّهُ شرح مغیره از زیدیه است و از اعیان اصحاب محمد
بن عبد الله بن الحسن که احوال او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب شصت و ... ام بوده و در دروغ بر ائمه جری می بسته گفتم امام
محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که مغیره ابن سعید روایت کرده از تو که تو گفتی او را که بدرستی که حایض قضا میکند نماز را پس امام گفت
چیست او را یعنی که چه میخواهد از آنکه این دروغها را بر ما میبندد توفیق ندهاد او را الله تعالی اصل إِنَّ امْرَأَةَ عِمْرَانَ
نَذَرَتْ مَا فِي بَطْنِهَا مُحَرَّراً وَ الْمُحَرَّرُ لِلْمَسْجِدِ يَدْخُلُهُ ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ أَبَداً فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ
إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى شرح در سوره آل عمران چنین است فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها
انثی و الله اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی پس اسقاط واسطه برای اشارت بحیثیت که آن واسطه کلام الله تعالی است
و ما قبل و ما بعد کلام امرأة عمران است و مثل این گذشت در کتاب الحجة در باب مولد ... پنجم یعنی بدرستی که زن عمران
نذر کرد آنچه را که در شکم داشت آزاد از کار دنیا برای نماز در مسجد و آزاد کرده شده برای نماز در مسجد داخل مسجد میشود
بعد از آن بیرون نمی آید بقدر حاجت از آن هرگز پس چون زایید آن را که در شکم داشت گفت ای صاحب کل اختیار
من بدرستی که من زاییدم او را ماده و نیست نر مانند ماده یعنی که ماده در رسول خدمت مقتدای مردان نمیشود چنانچه بیان شد
در کتاب الحجة در باب مولد ... پنجم اصل فَلَمَّا وَضَعَتْهَا أَدْخَلَتْهَا الْمَسْجِدَ فَسَاهَمَتْ عَلَيْهَا الْأَنْبِيَاءُ فَأَصَابَتِ وضعتها
الْقُرْعَةُ زَكَرِيَّا فَكَفَلَهَا فَلَمْ تَخْرُجْ مِنَ الْمَسْجِدِ حَتَّى بَلَغَتْ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَا تَبْلُغُ النِّسَاءُ خَرَجَتْ فَهَلْ كَانَتْ
تَقْدِرُ عَلَى أَنْ تَقْضِيَ تِلْكَ الْأَيَّامَ الَّتِي خَرَجَتْ وَ هِيَ عَلَيْهَا أَنْ تَكُونَ الدَّهْرَ فِي الْمَسْجِدِ شرح وضعتها در اکثر نسخ

بواو است

بواو است و در بعض نسخ وضعتها بر آن حفظ است و بر هر تقدیر مراد این است که از کنار خود گذاشت او را یعنی که طفل او
مستقل شد و احتیاج نماند بگرفتن برای دادن شیر و قضای حاجت و مانند آنها المسجد عبارت از مسجد بیت المقدس است
که در شام میباشد و آن را بیت المقدس نیز مینامند المساهمة طلب جمعی نصیب خود را از یکدیگر بعنوان قرعه و مانند آن
ماخوذ است از سهم بفتح سین و سکون ها یعنی نصیب و مفاعله اینجا برای مغالبه است الانبیا فاعل ساهمت است القرعه فاعل
اصابت است زکریا با الف مقصوره و ممدوده مفعول اصابت است کفلها از باب نصر است حتی برای نهایت است و ما بعد آن
داخل در حکم ما قبل است و مراد ببلوغ رسیدن بحد تکلیف است و میتواند بود که حتی برای استثنا باشد و ما بعد داخل در حکم ما قبل
نباشد و مراد ببلوغ بلوغ بحیض باشد که بعد از آن مذکور میشود هل برای استفهام انکاری است و مراد بقدرت استطاعت
یعنی وسعت در کاری و بی مشقت در آن بودن است زیرا که استطاعت فی الجمله مناط تکلیف است چنانچه گفته در سوره
بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها و او در و هی حالیه است و مقصود نفی وسعت در قدرت بر قضا از مریم است فی الجمله با وجود
آنکه حیض در مسجد میبوده تا معلوم شود حال زنانی دیگر که در خانه‌ها میباشند و محل شهوت شوهرانند هر وقت که شوهران اراده
کنند و ضروریات خانه و اشغال زیاد بر اشغال مردان متعلق بایشان است و عدم وسعت در قدرت باعتبار این است که صاحب شرع بهیچ شغل
مشغول نمی تواند شد دائم که قضای او تمام نشده باشد هی مبتدا است و راجع بمریم است یا ضمیر شان است و راجع بقصه است
و بر هر تقدیر جمله خبر مبتدا است علیها خبر مقدم بر مبتدا است ان تکون مبتدا است الدهر منصوب و ظرف زمان است یعنی پس وقتی
که از کنار گذاشت مریم را او را در مسجد داخل کرد پس قرعه انداختند بر سر او انبیایی که در مسجد حاضر بودند تا که کدام کفالت
و قیام بحفظ مریم کند پس رسید قرعه زکریا را پس کفالت مریم کرد پس مریم بیرون نیامد از مسجد تا وقتی که بحد تکلیف رسید
پس وقتی که رسید بحیضی که میرسند زنان بآن بیرون آمد پس آیا مریم قدرت داشت بر آنکه قضا کند بعد از عود بمسجد نماز آن ایامی را
که بیرون رفته بود از مسجد و حال آنکه بر مریم واجب بود که همیشه باشد در مدت عمر خود در مسجد سوای ایام ضرورت حاصل کلام آنست
که چون نماز با شغلهای دیگر جمع نمیشود و روزه جمع میشود و هر روز را نمازی علیحده است قضای نماز گذشته اشکالی دارد
و قضای روزه گذشته آن اشکال ندارد و لهذا الله تعالی قضای نماز ایام حیض را بر زنان واجب نکرده و چون پیغمبر نیز تقریر
کرده اند آن را و موافق این آنکه اکثر فساقی که نماز نمیکنند در ماه رمضان مضایقه در روزه گرفتن ندارند بلکه بطفیل آن
در آن ایام بعضی نماز نیز میکنند و از این تقریر ظاهر میشود که مقصود قیاس احکام این شرع بر شرع موسی یا قیاس زنان این
شرع بر مریم با عدم وصول استطاعت مریم بحد تحت تکلیف بقضای نماز نیست تا منافات لازم آید مخفی نماند که توهم منافات
میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلام که ان بنات الانبیاء لا یطمثن بنا بر آنچه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب سی و پنجم که باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه تا آخر است که ان الله
اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا چه ظاهر آن است که عمران که پدر مریم است نبی بوده و دفع منافات ممکن است بتخصیص
بنات الانبیا به بنات انبیای اولوا العزم که پنج کسند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یا انبیای صاحب شریعت
علیحده که شش کسند و آدم نیز داخل است لیکن ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معانی اسماء محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین
علیهم السلام گفته که النبی صلی الله علیه و آله سئل ما البتول فانا سمعناک یا رسول الله تقول ان مریم بتول و فاطمة بتول فقال البتول التی
لم تر حمرة قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء و این ضرری نمیرساند زیرا که مقصود اظهار عدم منافات میان
احادیث کافی است باب نوزدهم اصل باب الحائض و النفساء تقرآن القرآن شرح این باب پانزده حدیث است

که قرآن قراءت کنند و این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحائض تقرأ القرآن
وتحمد الله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حایض میخواند قرآن را و حمد میکند الله تعالی را دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقرأ الحائض القرآن والنفساء والجنب ایضا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت میخواند حایض قرآن را و زن زاییده و جنب نیز خواه آن جنب زن باشد و خواه مرد سوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام
عن الطامث تسمع السجدة فقال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از زن حایض که میشنود آیت سجده را پس امام گفت اگر باشد آن آیت از چهار سوره که سجده در آنها واجبست و آنها سوره
الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ است پس باید که سجده کند چون بشنید آن آیت را و می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم
بیست و دوم که باب عزائم السجود است که شرط وجوب این سجده اصاخت است چهارم اصل عن منصور بن حازم عن
ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن التعویذ یعلق علی الحائض فقال نعم اذا کان فی جلد او فضة
او قصبة حدید شرح تعویذ بذال با نقطه اینجا عبارت از آیت قرآنست که نوشته میشود و بر کسی آویخته میشود برای حفظ
او از آفات یعنی روایت است از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از تعویذ که آیا آویخته شود
بر حایض یا نه پس گفت آری اگر باشد در پوستی یا در نقره یا در لوله آهنی شکافدار و جست که می باید که دست یا بدن او بخط آن نرسد
پنجم اصل عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن التعویذ یعلق علی الحائض قال نعم
لا بأس قال وقال تقرأه وتکتبه ولا تصیبه یدها شرح روایت است از داود بن فرقد از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از تعویذ قرآن که آیا آویخته می شود بر حایض یا نه گفت آری باکی نیست راوی گفت و امام گفت که
میخواند آن تعویذ را و مینویسد آنرا و نمیرسد دست او آنرا ششم اصل وروی انها لا تکتب القرآن شرح و روایت
از امام علیه السلام اینکه زن حایض نمی نویسد قرآن را و منافاتی نیست میان این و حدیث سابق زیرا که این نهی محمول بر کراهت است
باب بیستم اصل باب الحائض تأخذ من المسجد ولا تضع فیه شیئا شرح این باب بیان آنست که حایض فرا میگیرد از مسجد
چیزی را و در مسجد چیزی را [illegible] و این باب یک حدیث است اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته کیف صارت
الحائض تأخذ ما فی المسجد ولا تضع فیه فقال لان الحائض تستطیع ان تضع ما فی یدها فی غیره ولا
تستطیع ان تأخذ ما فیه الا منه شرح روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که چگونه شده
حایض بر این حال که فرا میگیرد آنچه را که در مسجد است ولی نمی گذارد چیزی را در مسجد پس گفت برای آنکه حایض میتواند که گذارد آنچه را که
در دست اوست در غیر مسجد و نمیتواند که فرا گیرد آنچه را که در مسجد است مگر از مسجد و اینست که برای رعایت جانب اطاعت است که اکثر
اوقات میباشد باب بیست و یکم اصل باب المرأة ترتفع طمثها ثم یعود وحد الایاس من المحیض شرح الایاس
بفتح همزه مصدر باب افعال است و نا امیدی یعنی این باب بیان آنست که بر طرف میشود حیض او بعد از آن برمیگردد و بیان اول نا امیدی
ایام حیض است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة ذهب طمثها سنین
ثم عاد الیها شیء قال تترک الصلوة حتی تطهر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که بر طرف شده حیض
او چند سال بعد از آن برگشت سوی او چیزی که احتمال حیض دارد امام گفت ترک میکند نماز را تا پاک شود دوم اصل قال
ابو عبد الله علیه السلام المرأة التی قد یئست من المحیض حدها خمسون سنة شرح حد با تقدیر [illegible] ایاسست
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام زنی که بتحقیق نا امید شده از دیدن حیض اول نا امیدی او پنجاه سالست سوم اصل وروی

ستین سنة

ستین سنة ایضا شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام شصت سال نیز و این منافی سابق نیست زیرا که مزاجهای زنان
مختلف میباشد در گرمی و سردی و هر کدام در حق جمعی است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا بلغت المرأة
خمسین سنة لم تر حمرة الا ان تکون امرأة من قریش شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
زن به پنجاه سال رسید نمی بیند خون حیض را مگر آنکه باشد زنی از قریش که اهل مکه اند زیرا که مزاج ایشان گرمست پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال حد التی قد یئست من الحیض خمسون سنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب
باب بیست و دوم اصل باب المرأة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها شرح تسقی بصیغه مجهول
باب ضرب است و سقی در شرب مستعمل میشود در خورانیدن و خوردن دوا هر چند که جامد باشد یعنی این باب بیان زنی است که بر طرف
میشود حیض او بسبب علتی آشامیده میشود دوا تا عود کند حیض او و در این باب سه حدیث است اول اصل سألت ابا
الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قلت اشتری الجاریة فتمکث عندی الاشهر لا تطمث ولیس ذلک من کبر
واریها النساء فیقلن لی لیس بها حبل فلی ان انکحها فی فرجها فقال ان الطمث قد تحبسه الریح
من غیر حبل فلا بأس ان تمسها فی الفرج قلت فان کان بها حبل فما لی منها ان اردت قال ما
دون الفرج شرح این حدیث با اندک تغییر در لفظ می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب صد و سی نوزدهم که باب الحد فی شراء
الرجل الحبلی است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم میخرم کنیز را پس درنگ می کند نزد من چند ماه که حیض نمی بیند و نیست
آن از پیری و مینمایم او را بزنان پس میگویند مرا که نیست با او آبستنی پس آیا مرا جایز است اینکه جماع کنم با او در فرج او پس امام
گفت بدرستی که حیض گاهی محبوس میکند آنرا باد بی آنکه آبستنی باشد پس پروایی نیست باینکه جماع کنی با او در فرج گفتم اگر
باشد با او آبستنی پس چه چیز جایز است مرا از او اگر خواهم گفت غیر فرج مخفی نماند که ظاهر این شامل دبر است دوم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام اشتری الجاریة فربما احتبس طمثها من فساد دم او ریح فی رحم فتسقی
دواء لذلک فتطمث من یومها افیجوز لی ذلک وانا لا ادری من حبل هو او من غیره فقال لی
لا تفعل ذلک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میخرم کنیز را پس گاه که محبوس میشود حیض او بسبب فاسد شدن خون یا بسبب بادی
که در رحم است پس آشامیده میشود دوا برای آن پس حیض می بیند همان روز آیا پس جایز است مرا آن دوا دادن بر حال
که بدرستی که من نمیدانم که آیا آبستنی است آن محبوس شدن حیض یا بسبب غیر آنست پس امام گفت مکن آن کار را یعنی
که دوا دادن در این حالت جایز نیست یا مکروهست اصل فقلت له انه انما ارتفع طمثها منها شهرا ولو کان
ذلک من حبل انما کان نطفة کنطفة الرجل الذی یعزل فقال لی ان النطفة اذا وقعت فی الرحم
تصیر الی علقة ثم الی مضغة ثم الی ما شاء الله وان النطفة اذا وقعت فی غیر الرحم لم یخلق
منها شیء فلا تسقها دواء اذا ارتفع طمثها شهرا وجاز وقتها الذی کانت تطمث فیه شرح پس گفتم امام را
که جز این نیست که بر طرف شده حیض او از او یکماه و بر فرضی که باشد آن آبستنی جز این نخواهد بود که باشد نطفه مانند نطفه
مردی که بیرون ریزد نطفه خود را در وقت جماع با کنیز خود و آن جایز است پس چرا این جایز نباشد پس امام گفت مرا که چون
نطفه قرار گیرد در رحم خون بسته میشود بعد از آن مثل گوشت خاییده میشود بعد از آن آنچه خواسته باشد الله تعالی میشود و تفصیل
این می آید در کتاب العقیقه در حدیث حارث باب بدو خلق الانسان وتقلبه فی بطن امه که باب ششم است و بدرستی که نطفه چون
قرار گیرد در غیر رحم مخلوق نمی شود از آن چیزی پس میاشامان او را دوایی چون بر طرف شود حیض او یکماه و بگذرد وقتی که

کنیزکه رسید بحیض را در ان وقت سوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً مُدْرِكَةً
فَلَمْ تَحِضْ عِنْدَهُ حَتَّى مَضَى لِذَلِكَ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَلَيْسَ بِهَا حَبَلٌ قَالَ إِنْ كَانَ مِثْلُهَا تَحِيضُ وَلَمْ يَكُنْ
ذَلِكَ مِنْ كِبَرٍ فَهَذَا عَيْبٌ تُرَدُّ مِنْهُ شرح المدرکه بصیغه اسم فاعل از باب افعال زنی که رسیده باشد بحد بلوغ یا او و آن در سالگی
حیض او کسی بتکلیف زنانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید کنیزی را که بالغ شده و حیض ندید
نزد او تا آنکه گذشت بر ان شش ماه و نیست با او آبستنی امام گفت اگر باشد مثل او در سن بر احتمال که حیض میدید و نباشد
آن حیض ندیدن بسبب پیری پس این عیبست بر گردانیده میشود بصاحبش بسبب آن مخفی نماند که ربط این حدیث بعنوان این باب
جز او است و بس آشنا شدن در او محل نداره و این حدیث با اندک تغییری در لفظ می آید در کتاب المعیشه در حدیث اول باب
من یشتری الرقیق فیظهر به عیب و ما یرد منه و ما لا یرد که باب نود و دوم است و بان کمال مناسبت دارد باب بیست و سوم اصل
باب الحائض تختضب شرح الاختضاب بخا با نقطه و ضاد با نقطه و با یک نقطه خود را رنگین کردن بوسمه ابرو و حنا دست و مانند
آنها و باعث رنگ خضاب بکار میاید یعنی این باب بیان حایض است که رنگ میکند خود را بخضاب در این باب دو حدیث است
اول اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْمَرْأَةِ تَخْتَضِبُ وَهِيَ حَائِضٌ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح پرسیدم امام موسی کاظم یا
رضا علیه السلام را از زنی که خضاب میکند بر حالی که او حایض است گفت پروایی نیست آن دوم اصل قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام
تَخْتَضِبُ الْمَرْأَةُ وَهِيَ طَامِثٌ فَقَالَ نَعَمْ گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که خضاب میکند زن بر حالی که او حایض
پس گفت آری باب بیست و چهارم اصل باب غسل ثیاب الحائض شرح این باب بیان شستن جامهای حایض
در وقت اراده شروع او در نماز بعد از پاکی از حیض در این باب سه حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
عَنِ الْمَرْأَةِ الْحَائِضِ تَغْسِلُ ثِيَابَهَا الَّتِي لَبِسَتْهَا فِي طَمْثِهَا قَالَ تَغْسِلُ مَا أَصَابَ ثِيَابَهَا مِنَ الدَّمِ وَتَدَعُ
مَا سِوَى ذَلِكَ قُلْتُ لَهُ وَقَدْ عَرِقَتْ فِيهَا قَالَ إِنَّ الْعَرَقَ لَيْسَ مِنَ الْحَيْضِ شرح لام بکسر لام و فتح میم استفهام است
پس حکم جمله است و او در وقد حالیه است من در من الحیض برای تبعیض است و حاصل جواب این است که موجب عدم نجاست
عرق حایض وارث رفت و آنکه هر چه معلوم نیست نجاست آن بخطاب شارع و مانند آن نیست و خطابی و مانند آن از شارع
در نجاست عرق حایض علیحده واقع نشده پس علم بنجاست انجا منحصر است در اینکه معلوم شود که عرق حایض قسمی از حیض است
و این ظاهر البطلانست پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حایض که آیا واجبست بعد از پاکی از حیض که
شوید جامهای خود را که پوشیده بود در وقت حیض و گفت واجبست که شوید آنچه را که رسیده بجامهای او از جمله خون حیض
و وا میگذارد غیر آنرا خواه جامه باشد که خون آن رسیده باشد و خواه بعض جامه باشد که خون ببعض دیگر آن رسیده
گفتم چرا نشوید و حال آنکه بتحقیق عرق کرده در ان جامها گفت بدرستی که عرق نیست از جمله حیض دوم اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ الْحَائِضُ تُصَلِّي فِي ثَوْبِهَا مَا لَمْ يُصِبْهُ دَمٌ شرح مادام بصیغه شرطیه و جزا نیست
و ظاهر نیست که حرفیه باشد و جمعی از نحویان آنرا از اقسام اسمیه شمرده اند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حایض
نماز میکند در جامه خود مادامی که نرسیده آن جامه را خون حیض سوم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ
عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام قَالَ سَأَلَتْهُ أُمُّ وَلَدٍ لِأَبِيهِ فَقَالَتْ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ
وَأَنَا أَسْتَحْيِي مِنْهُ قَالَ سَلِي وَلَا تَسْتَحْيِي قَالَتْ أَصَابَ ثَوْبِي دَمُ الْحَيْضِ فَغَسَلْتُهُ فَلَمْ يَذْهَبْ أَثَرُهُ فَقَالَ
اصْبُغِيهِ بِمِشْقٍ حَتَّى يَخْتَلِطَ وَيَذْهَبَ شرح این گذشت در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب سی و ششم که

باب الثوب

باب الثوب یصیبه الدم و المدة است باب بیست و پنجم اصل باب الحائض تناول المخمرة او الماء شرح تناول
بنون بصیغه مضارع غایبه باب تفاعلست الخمره بضم خا با نقطه و سکون میم و را بی نقطه حصیری کوچک که می ساختند از برای
سجده بران در نماز در بالای فرش و مانند آن یعنی این بابست بیان حایض است که میدهد بمرد محل سجده را یا آب را در این باب
یک حدیث است اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَائِضِ تُنَاوِلُ الرَّجُلَ
الْمَاءَ فَقَالَ قَدْ كَانَ بَعْضُ نِسَاءِ النَّبِيِّ عليه السلام تَسْكُبُ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَهِيَ حَائِضٌ وَتُنَاوِلُهُ الْخُمْرَةَ
شرح روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زن حایض که میدهد بمرد آب را پس امام
گفت بتحقیق بعض زنان نبی علیه السلام میریخت بر او آب را برای ازاله نجاسات و مانند آن بر حالی که آن زن حایض بود
و میداد بنبی علیه السلام محل سجده را اصل تَمَّ كِتَابُ الْحَيْضِ مِنَ الْكِتَابِ الْكَافِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
شرح این از زیادتی کاتبانست یعنی تمام شد کتاب حیض از
کتاب کافی و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار
هر کس هر چیزست فرغ الشارح خلیل بن الغازی
القزوینی عفی عنهما من شرحه فی سنه
سبعین و الف هجریه هزاران
درود و هزاران سلام نثار
بر محمد و آلش تمام

مم

بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا واهب العقل ومفيض الوجود ومعطي النعم وملهم الجود ولك الشكر يا هادي عباده المؤمنين لسبل المعاش والمعاد وموفقهم لما ينجيهم يوم التناد صل على محمد اكرم انبيائك الاصفيار وعلى خلفائك الائمة الهداة النجباء ولا سيما مهديهم القائم المنتظر صلوات الله عليهم الى يوم المحشر وبعد بنابر تواتر احاديث صحيحه وتواتر اخبار صريحه مشتمله بر ترغيب انتشار آثار ائمه اطهار وعلوم وشرایع مرویه از قدوه اخيار وقف وحبس شرعی نمود توفيق آثار حاج الحرمين الشريفين حاجی محمد مهدی ولد المرحوم حاجی محمد كاظم اين مجلد را از مجلدات شرح صافی خليلی بر كافی كلينی رازی با ساير مجلدات آن شرح بر جمهور طلبه و صلحا و علما دار الموحدين قزوين و شرط نمود که در وقت احتياج هر مجلدی را که در کار داشته باشند از متولی آن گرفته قبض و رهن از زنده بمتولی بدهند و بعد از سه ماه باز آنرا نزد متولی حاضر سازند و اگر ضرورتی باقی باشد باز قبض تازه نموده بر زند والا قبض را گرفته مجلد را واگذارد و در عوض سه ماه نیز بضرورت در نزد خود نگاه ندارند و در محافظت آن کمال اهتمام و غمخواری نمایند و اگر کسی از خارج شهر از جمعی که اهليت و قابليت و استحقاق آنها داشته باشند مجلدی از آنها خواهد متولی بعد از گرفتن رهن از زنده هلی شرط وعده یکسال و وکالت شرعیه که اگر در یکسال آنرا حاضر نسازد متولی مرهون را فروخته مثل آن مجلد در همان ال ا و وقف نمايد و متولی آنها كردانيد متولی ساير كتب موقوفه خود را اعنی سيادت و نجابت پناه فضيلت و کمالات دستگاه امیر محمد مؤمن ولد المرحوم امير محمد زمان که بامور توليت و شروط مزبوره قيام نموده دقيقه فرو نگذارد و بعد از او اگر وقف با متولیرا فرزندی بزینه که قابلیت کتب مزبوره داشته باشد یا متوقع باشد تولیت با ایشان والا با برادرش اعنی سیادت و نجابت پناه امیر محمد رفیع باشد و بعد از او با اصلح و اورع و اعلم علمای قزوین باشد و اگر در استجلاع این صفات اختلافی باشد از جانب مؤمنان نه از جانب خود ایشان که ادعای افضلیت و اورعیت و اعلمیت نمایند بقرعه رفع نمایند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه وكان ذلك في بيست وهفتم شهر رجب المرجب سنه ١٠٩٢ و تفصيل كتب موقوفه از شروح و غيرها اين بدين موجب است

شرح كتاب العقل والتوحيد جلد
شرح كتاب الحجة جلد
شرح كتاب الايمان والكفر جلد
شرح كتاب الدعاء جلد
شرح كتاب فضل القرآن والعشرة جلد
شرح كتاب الطهارة والحيض والجنائز والصلوة جلد
شرح كتاب الزكوة والصيام جلد
شرح كتاب الحج جلد
شرح كتاب الجهاد والمعيشة جلد
شرح كتاب النكاح والعقيقة والطلاق جلد
شرح كتاب العتق والتدبير والكتابة والصيد والذبايح والاطعمه والاشربه والزي والتجمل والمروة والدواجن جلد
شرح كتاب الوصايا والمواريث والحدود والديات والشهادات والقضايا والاحكام والايمان والنذور والكفارات جلد
شرح كتاب الروضه جلد
كتاب العقل والتوحيد والحجة جلد
كتاب الايمان والكفر والدعاء وفضل القرآن والعشرة جلد
كتاب الطهارة الى كتاب الجهاد جلد
كتاب المعيشة الى آخر الكافي وهو الروضه جلد
كتاب التهذيب من اوله الى آخره چهار جلد
كتاب نهج البلاغه جلد
كتاب مختصر نافع جلد
كتاب شرح شرايع من اوله الى آخره جلد
كتاب تفسير فارسى جلد
كتاب من لا يحضره الفقيه من اوله الى آخره دو جلد
كتاب خصال جلد

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتي

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على محمد و آله اجمعين و بعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني امورشد بجانب كافي
شرح كافي ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن يعقوب كليني رازي رحمه الله تعالى و بانجام رسيد شرح كتاب العقل و كتاب التوحيد و كتاب الحجة
و كتاب الايمان و الكفر و كتاب الدعا و كتاب فضل القرآن و كتاب العشرة و كتاب الطهارة و كتاب الحيض شروع نمود در شرح
كتاب الجنائز كه كتاب دهم است بتاريخ صفر سال هزار و هفتاد و هجري و الله المستعان اصل كتاب الجنائز شرح الجنائز
بفتح جيم و نون و الف و همزه و زاي با نقطه جمع جنازه بفتح و كسر جيم بمعنى ميت يا بفتح جيم بمعنى ميت است و بكسر جيم بمعنى تابوت است
يا عكس است كتاب دهم از جمله سي و سه يا سي و چهار كتاب كه جزء كتاب كافي ابوجعفر محمد بن يعقوب كليني رحمه الله تعالى
كتاب احاديث متعلقه باموات است و در اين كتاب نود و پنج باب است و بنابر نسخه از نسخي كه بنظر رسيد نود و چهار باب است
زيرا كه عنوان و احاديث باب بيست و ششم در ان نسخه مذكور نيست چون نزديك بمضمون باب هفتاد و دوم اول باب علل
الموت و ان المؤمن يموت بكل ميتة دوم باب ثواب المرض سوم باب آخر منه چهارم باب حد الشكاة پنجم باب المريض يؤذن
به الناس ششم باب في كم يعاد المريض و قدر ما يجلس عنده و تمام العيادة هفتم باب هشتم باب صبر المريض نهم باب
تلقين الميت دهم باب ان اعرض على الميت الموت و اشتد عليه النزع يازدهم باب توجيه الميت الى القبلة دوازدهم باب ان المؤمن
لا يكره على قبض روحه سيزدهم باب ما يعاين المؤمن و الكافر چهاردهم باب اخراج روح المؤمن و الكافر پانزدهم باب تعجيل الدفن
شانزدهم باب در هفدهم باب الحائض تمرض المريض هجدهم باب غسل الميت نوزدهم باب تحنيط الميت و تكفينه بيستم باب تكفين المراة
بيست و يكم باب كراهية تجمير الكفن و تسخين الماء بيست و دوم باب ما يستحب من الثياب للكفن و ما يكره بيست و سوم باب حد الماء الذي يغسل به الميت
و الكافور بيست و چهارم باب الجريدة بيست و پنجم باب الميت يموت و هو جنب او حائض او نفساء بيست و ششم باب المراة تموت و في بطنها
ولد يتحرك بيست و هفتم باب كراهية ان يقص من الميت ظفر او شعر بيست و هشتم باب يخرج من الميت بعد ان يغسل بيست و نهم باب
الرجل يغسل المراة و المراة تغسل الرجل سي ام باب حد الصبي الذي يجوز للنساء ان يغسلنه سي و يكم باب غسل من غسل الميت
و من مسه و هو حار و من مسه و هو بارد سي و دوم باب العلة في غسل الميت غسل الجنابة سي و سوم باب ثواب من غسل مؤمنا سي و چهارم
باب ثواب من كفن مؤمنا سي و پنجم باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا سي و ششم باب حد حفر القبر و اللحد و الشق و ان رسول الله صلى الله عليه
لحد له سي و هفتم باب ان الميت يؤذن به الناس سي و هشتم باب القول عند رؤية الجنازة سي و نهم باب السنة في حمل الجنازة
چهلم باب المشي مع الجنازة چهل و يكم باب كراهية الركوب مع الجنازة چهل و دوم باب من يتبع جنازة ثم يرجع چهل و سوم باب

ثواب من مشى مع جنازة چهل و چهارم باب ثواب من حمل جنازة چهل و پنجم باب جنائز الرجال و النساء و الصبيان
و الاحرار و العبيد چهل و ششم باب في در چهل و هفتم باب الموضع الذي يقوم الامام اذا صلى على الجنازة چهل و هشتم باب من
اولى الناس بالصلوة على الميت چهل و نهم باب من يصلي على الجنازة و هو على غير وضوء پنجاهم باب صلوة النساء على الجنازة
پنجاه و يكم باب وقت الصلوة على الجنازة پنجاه و دوم باب علة التكبير خمس على الجنازة پنجاه و سوم باب الصلوة على الجنائز في المساجد
پنجاه و چهارم باب الصلوة على المؤمن و التكبير و الدعاء پنجاه و پنجم باب انه ليس في الصلوة على المستضعف و على من لا يعرف
الميت دعاء موقت و انه ليس فيها تسليم پنجاه و ششم باب من زاد على خمس تكبيرات پنجاه و هفتم باب الصلوة على المستضعف
و على من لا يعرف پنجاه و هشتم باب الصلوة على الناصب پنجاه و نهم باب الجنازة توضع و قد كبر على الاولى شصتم باب في وضع
الجنازة دون القبر شصت و يكم باب در شصت و دوم باب دخول القبر و الخروج منه شصت و سوم باب من يدخل القبر و من لا يدخل شصت
و چهارم باب سل الميت و ما يقال عند دخول القبر شصت و پنجم باب ما يبسط في اللحد و وضع اللبن و الآجر و الساج شصت
و ششم باب من حثا على ميت و كيف يحثى شصت و هفتم باب تربيع القبر و رش الماء و ما يقال عند ذلك و قدر ما يرفع من الارض
شصت و هشتم باب تطيين القبر و تجصيصه شصت و نهم باب التربة التي يدفن فيها الميت هفتادم باب التعزية و ما يجب على
صاحب المصيبة هفتاد و يكم باب ثواب من عزى حزينا هفتاد و دوم باب المراة تموت و في بطنها صبي يتحرك هفتاد و سوم باب غسل
الاطفال و الصبيان و الصلوة عليهم هفتاد و چهارم باب الغريق و المصعوق هفتاد و پنجم باب من يموت في السفينة و لا يقدر
على الشط او يصاب و هو عريان هفتاد و ششم باب الصلوة على المصلوب و المرجوم و المقتص منه هفتاد و هفتم باب ما يجب على الجيران
لاهل المصيبة و اتخاذ الماتم هفتاد و هشتم باب المصيبة بالولد هفتاد و نهم باب التعزي هشتادم باب الصبر و الجزع و الاسترجاع
هشتاد و يكم باب ثواب التعزية هشتاد و دوم باب في السلوة هشتاد و سوم باب في زيارة القبور هشتاد و چهارم باب ان الميت يزور اهله
هشتاد و پنجم باب ان الميت يمثل له ماله و ولده و عمله قبل موته هشتاد و ششم باب المسألة في القبر و من يسأل و من لا يسأل
هشتاد و هفتم باب هشتاد و هشتم باب في ارواح المؤمنين هشتاد و نهم باب نودم باب في ارواح الكفار نود و يكم باب نود و دوم
باب الاطفال نود و سوم باب النوادر بدانكه آنچه ميگوييم در توضيح آيات و احاديث متشابهات از قبيل اظهار احكامست بنابر
مقدمات اجتهاد مقدماتيست كه در اول شرح كتاب الطهارة مذكور شد و الله اعلم باب اول اصل باب علل
الموت و ان المؤمن يموت بكل ميتة شرح ميتة بكسر ميم و سكون يا و دو نقطه در زير و اين مصدر باب نصر و ضرب
و علم براي نوعست يعني اين باب بيان اسباب مرگست و بيان اينست كه مؤمن ميميرد بهر نوع مردن و در اين باب ده حديث است
اول اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ النَّاسُ يَعْتَبِطُونَ اِعْتِبَاطاً فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ يَا رَبِّ اجْعَلْ لِلْمَوْتِ عِلَّةً يُؤْجَرُ بِهَا الْمَيِّتُ وَ يُسَلَّى بِهَا عَنِ الْمُصَابِ قَالَ فَاَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ
اَلْمُومَ وَ هُوَ الْبِرْسَامُ ثُمَّ اَنْزَلَ بَعْدَهُ الدَّاءَ شرح يعتبطون بعين بي نقطه و با يك نقطه و طا بي نقطه بصيغه
مضارع مجهول باب افتعال است الاعتباط كشتن ذبيحه و مانند آن در وقت صحت آن يعني بي علتي كه در ان باشد اعتباطا
مفعول مطلق براي تاكيدست و مقصود حصر در آنست يوجر بهمزه يا بواو منقلب از همزه بصيغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب
وجه استعمال اجر اينجا با آنكه مرض بي اختيار بنده مي باشد بيان ميشود در احاديث باب دوم يسلى بسين بي نقطه بصيغه
مضارع مجهول معتل اللام واوي باب نصر و علم است السلو بفتح سين و سكون لام و تخفيف واو و بضم سين و ضم لام
و تشديد واو فراموش كردن و آن متعدي ميشود چنانچه اينجا است و گاهي متعدي بعن ميشود بهانا يب فاعل است و فاعل

محذوف حیث ان میشد و نزد بعض نحاة نایب فاعل مصدر لیلی است و بر این تقدیر میتواند بود که لیلی بصیغه مجهول باب افعال
باشد و فاعل محذوف جمعی باشند که برای تعزیه می آیند مصاب بضم میم مصدر میمی باب افعال است یعنی بر خوردن مرگ کسی را
موم بضم میم و سکون واو است برسام بکسر با و یک نقطه و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه و الف مرضی است که باعث هذیان
میشود و این غیر سرسام است زیرا که این از ورم حجابیست که میان جگر و معده است و سرسام از ورم حجاب دماغ است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت این بود که مردمان میرنجیده در وقت صحت میشدند میرانیدی در وقت صحت
پس وقتی که شد زمان امامت ابراهیم علیه السلام گفت باذن الهی که ای صاحب کمال اختیار من بگردان برای مرگ سببی که
مزد داده شود بآن میت و فراموش کرده بآن شود از بر خوردن مرگ امام گفت پس او را فرود آورد الله عز و جل موم را
و آن مرضی است که باعث هذیان میشود بعد از آن فرود آورد در پی این اقسام دیگر مرض را دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال کان الناس یعتبطون اعتباطا فقال ابرهیم یا رب لو جعلت للموت علة یعرف بها و یسلی عن
المصاب فانزل الله عز و جل الموم و هو البرسام ثم انزل الداء بعده شرح لو برای تمنی است یعرف بصیغه مضارع
مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بموت است تسلی بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع بعلة است
و مضمون این ظاهر است از شرح سابق و تفاوت سهل است سوم اصل عن عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول بن سنان عن ابی عبد الله
الحمی رائد الموت و هی سجن الله فی الارض و هی حظ المؤمن من النار شرح رائد برا بی نقطه و الف و همزه
و دال بی نقطه است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت تب پیشرو
مرگست غالبا و آن زندان الله تعالی است در زمین و آن نصیب مؤمنست از آتش جهنم مراد اینست که گرمی آن از جهنم است
و مؤمن بغیر آن نصیبی از جهنم ندارد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
مات داود النبی علیه السلام یوم السبت مفجوءا فاظلته الطیر باجنحتها و مات موسی علیه السلام کلیم الله
فی التیه فصاح صائح من السماء مات موسی و ای نفس لا تموت شرح این حدیث مناسب باب ان المؤمن یموت بکل میتة است فصاح ٢
المفجوء بفا و جیم و همزه بصیغه اسم مفعول باب منع و علم کسی که ناگاه بخشم برسر او آمده باشد فاء در فاظلته برای تعقیب است و اشارت
باینکه اگر چه داود علیه السلام در ماندگی وفات یافت اما لشکر او فرج بعد از شدت یافته در تحت حکم سلیمان آمدند که صاحب
ملک عظیم و فرمان فرما بر مرغان و جن و انس بود التیه بفتح و کسر تا دو نقطه و نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین
مصدر باب ضرب راه گم کردن در بیابان و مانند آن و بکسر تا دو نقطه در بالا بیابانی که راه در آن گم میشود و هر دو اینجا
مناسب است و اشارتست بآنچه مشهور و در قرآن مذکور است که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه گم کردند و سرگردان گشتند
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وفات یافت داود پیغمبر علیه السلام روز
شنبه برحال کرب لشکر و خشم بر سر او ناگاه آمده بود پس بال مرغان سایه کردند او را مرغان ببالهای خود و وفات
یافت موسی علیه السلام که الله تعالی با او بی واسطه فرشته سخن گفته بود در اثنای راه گم کردن بنی اسرائیل در بیابان
پس فریاد زد و فریاد زننده از ملائکه آسمان که وفات یافت موسی و کدام جان دار وفات نمی یابد حاصل کلام می تواند بود که این
فریاد از قبیل تحدیث باشد یعنی تذکیر معلوم چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب پنجاه و چهارم که باب ان الائمة محدثون
مضمون است پس شنیدن آن مخصوص انبیا نباشد و میتواند بود که از قبیل اعلام باشد و شنیدن آن مخصوص انبیا باشد
و میتواند بود که نسبت ببعضی از قبیل تحدیث و نسبت ببعضی دیگر از قبیل اعلام باشد پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال

قال ر
رسول الله صلی الله علیه و آله ان موت الفجاءة تخفیف عن المؤمن و اخذة اسف علی الکافر
شرح الفجاءة بضم فا و جیم و الف و همزه و تا مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن و بمعنی آنچه ناگاه آید نیز مستعمل میشود و اینجا هر دو
مناسب است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که مرگ ناگهانی سبک
کردن الله تعالی است آزار را از مؤمن و یک گرفتن از روی غضب است بر کافر ششم اصل عن الرضا علیه السلام قال اکثر
من یموت من موالینا بالبطن الذریع شرح بطن بفتح با یک نقطه و سکون طا بی نقطه است ذریع بفتح ذال با نقطه
و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت بیشتر آنکه
میمیرد از خواص شیعه ما باسهال تند میمیرد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله الحمی رائد الموت و سجن الله فی ارضه و فورها من جهنم و هی حظ کل مؤمن من النار شرح
الفور بفتح فا و سکون واو و را بی نقطه مصدر باب نصر جوشش یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که تب پیشرو مرگست و زندان الله تعالی است در زمین او و جوشش آن از جهنم است یعنی گرمی
آن از جهنم و آن نصیب هر مؤمنست از آتش جهنم هشتم اصل قال ابو جعفر علیه السلام ان المؤمن یبتلی بکل بلیة
و یموت بکل میتة الا انه لا یقتل نفسه شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی که مؤمن مبتلا میشود بهر بلا
و میمیرد بهر نوع مردنی غیر آنکه نمیکشد خود را مراد اینست که ترک تقیه نمیکند یا مراد اعم از آنست نهم اصل سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن میتة المؤمن فقال یموت المؤمن بکل میتة یموت غرقا و یموت بالهدم و یبتلی
بالسبع و یموت بالصاعقة و لا تصیب ذاکر الله تعالی شرح این حدیث گذشت در کتاب الدعا در حدیث سیوم
باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا و در حدیث دوم باب مذکور گذشت که قلت و ما الذاکر قال من قرأ مائة آیة غرقا بفتح
غین با نقطه و فتح را بی نقطه مصدر باب علم مفعول له است الهدم بفتح ها و سکون دال بی نقطه مصدر باب علم فرو ریختن دیوار
و اطراف چاه و مانند آنها و بسکون دال مصدر باب ضرب فرود آوردن کسی خانه را و مانند آن را یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از نوع مردن مؤمن پس گفت میمیرد مؤمن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق شدن و میمیرد بسبب فرو ریختن دیوار و مانند آن
و گرفتار میشود بدرنده و میمیرد بصاعقه و بر نمیخورد صاعقه کسی را که در ذکر الله تعالی باشد دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان الله جل و عز یبتلی المؤمن بکل بلیة و یمیته بکل میتة و لا یبتلیه بذهاب عقله
اما تری ایوب کیف سلط ابلیس علی ماله و علی ولده و علی اهله و علی کل شیء منه و لم یسلط
علی عقله ترک له یوحد الله عز و جل به شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
بیست و دوم باب صد و ششم که باب شدة ابتلاء المؤمن است و منصوب میتواند بود بتقدیر ان ناصبه و آن با
مدخولش مفعول له است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل گرفتار میکند مؤمن را
بهر بلائی و میمیراند مؤمن را بهر نوع مردن و گرفتار نمی کند مؤمن را برفتن خرد او آیا نمی بینی ایوب علیه السلام را که چگونه
مسلط شد ابلیس بر مال او و فرزندان او و بر زوجه او و بر همه چیز از او و مسلط نشد بر خرد او و اگذاشته شد خرد
برای او تا توحید کند الله عز و جل را بخرد خود باب دوم اصل باب ثواب المرض شرح ثواب تفعیل است که در مقابل المریض
فعل اختیاری است حقیقة یا حکما در بعض نسخ مرض بصیغه مصدر است و در بعضی مریض بصیغه فعیل است و بنا بر اول اضافه
از قبیل اضافه مسبب بسبب است و مقصود بیان نوعی از ثواب است که باعث آن مرض است باعتبار اینکه برای فعل کرده است

کو در حکم گروه است یعنی این باب بیان ثواب بیماری است در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَتَبَسَّمَ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْنَاكَ رَفَعْتَ رَأْسَكَ إِلَى السَّمَاءِ فَتَبَسَّمْتَ قَالَ نَعَمْ عَجِبْتُ لِمَلَكَيْنِ هَبَطَا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ يَلْتَمِسَانِ عَبْداً صَالِحاً مُؤْمِناً فِي مُصَلًّى كَانَ يُصَلِّي فِيهِ لِيَكْتُبَا لَهُ عَمَلَهُ فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ فَلَمْ يَجِدَاهُ فِي مُصَلَّاهُ فَعَرَجَا إِلَى السَّمَاءِ فَقَالا رَبَّنَا عَبْدُكَ فُلَانٌ الْمُؤْمِنُ الْتَمَسْنَاهُ فِي مُصَلَّاهُ لِنَكْتُبَ لَهُ عَمَلَهُ لِيَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ فَلَمْ نُصِبْهُ فَوَجَدْنَاهُ فِي حِبَالِكَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اكْتُبَا لِعَبْدِي مِثْلَ مَا كَانَ يَعْمَلُهُ فِي صِحَّتِهِ مِنَ الْخَيْرِ فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ مَا دَامَ فِي حِبَالِي فَإِنَّ عَلَيَّ أَنْ أَكْتُبَ لَهُ أَجْرَ مَا كَانَ يَعْمَلُهُ إِذْ حَبَسْتُهُ عَنْهُ

شرح عجبت بصیغه ماضی معلوم متکلم باب علم است مؤمن یعنی کامل و ایمان است بیان صالح اعم از مؤمن است علی روجا یعنی عمله فی مصلاه فی یومه و لیلته یعنی اینست که اگر دو ملک متعلق بروز نوعمل روز را مینویسند و اگر دو ملک متعلق بشب عمل شب را مینویسند لام در لیومه بمعنی فی است الحبال بکسر حاء بی‌نقطه و با یکنقطه جمع حبل بفتح حاء و سکون با بند اما کان یعمله دو احتمال دارد اول اینکه عبارت از آن عمل باشد مطلقا دوم اینکه عبارت از آن عمل باشد بشرط اینکه الله تعالی داند که اگر صحیح میبود میکرد و اذ برای تعلیل و برای ظرفیت می‌تواند بود یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین و تخفیف نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله برداشت سر خود را سوی آسمان پس لب خنده کرد پس گفته شد او را که ای رسول الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را سوی آسمان پس لب خنده کردی گفت آری تعجب کردم برای دو فرشته که بحکم الهی فرود آمدند از آسمان سوی زمین طلب میکردند بنده را که صلاحیت و اخلاص داشت مؤمن بود در مصلایی که عادت او آن بود که نماز میکرد در آن تا نویسند برای آن بنده عمل او را در روزش و شبش در مصلای او پس نیافتند او را در مصلای او پس بالا رفتند سوی آسمان پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما بنده تو فلان که مؤمنست طلب کردیم او را در مصلای او تا نویسیم برای او عمل او را در مصلای او در روزش و شبش پس برنخوردیم او را آنجا پس یافتیم او را در بندهای تو که بسبب بیماری بر اعضای او بود پس گفت الله عز و جل بنویسید برای بنده من مثل آنچه را که میکرد در تندرستی او از عمل خیر در مصلای خود در روزش و شبش چند آنکه در بندهای منست چه بدرستی که لازم است بر من که نویسم برای او ثواب آنچه را که میکرد آن را برای اینکه منع کردم او را از آن دوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا غَلَبَهُ ضَعْفُ الْكِبَرِ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَلَكَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُ فِي حَالِهِ تِلْكَ مِثْلَ مَا كَانَ يَعْمَلُ وَهُوَ شَابٌّ نَشِيطٌ صَحِيحٌ وَمِثْلَ ذَلِكَ إِذَا مَرِضَ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكاً يَكْتُبُ لَهُ فِي سُقْمِهِ مَا كَانَ يَعْمَلُ مِنَ الْخَيْرِ فِي صِحَّتِهِ حَتَّى يَرْفَعَهُ اللَّهُ وَيَقْبِضَهُ وَكَذَلِكَ الْكَافِرُ إِذَا اشْتَغَلَ بِسُقْمٍ فِي جَسَدِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مِنْ شَرٍّ فِي صِحَّتِهِ شرح الکبر بکسر کاف و فتح با یکنقطه مصدر باب علم پیری النشیط بفتح نون و شین با نقطه و یا دو نقطه در پایین و طا بی‌نقطه کسی که بجد باشد در کار مثل منصوبست بنیابت مفعول مطلق و کل الله بتقدیر او کیلا مثل ذلک است و مرض ظرف است و جمله شرطیه است و کل الله جمله جزائیه است اشتغل بشین با نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است و شاید که تنکیر شر و تعریف الخیر اشارت باشد باینکه اضداد در بکرات خیر نمی‌باشد و شر میباشد زیرا که جمع میان ضدها ممکن نیست در یکزمان و ترک ضدها ممکن است در یکزمان و خیر در هر زمان متعین است بخلاف شر یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که چون مسلمان را غالب شود بر او ناتوانی پیری امر میکند الله عز و جل فرشته را باینکه نویسد برای او در آن حال و مثل آنچه را که عمل میکرد در حالی که او جوان صاحب جد در عبادت تندرست بود و همچنان چون بیمار شود موکل میکند الله

با و فرشته را

پس لب خنده کرد پس گفته شد او را که ای رسول الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را سوی آسمان هم

با و فرشته را که نویسد برای او در بیماری او آنچه را که عمل میکرد از خیر در تندرستی او تا آنکه بردارد او را الله تعالی از میان مردم و قبض روح او کند و مانند آنست که مذکور شد کافر بیان این آنکه چون ترک چیزی میکرد کند بسبب بیماری در بدن او مینویسد الله تعالی برای او آنچه را که میکرد از جمله شر در تندرستی او و مخفی نماند که از دو احتمال که در شرح حدیث اول گذشت اینجا احتمال دوم ظاهر است والله اعلم سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِالْمُؤْمِنِ إِذَا مَرِضَ اكْتُبْ لَهُ مَا كُنْتَ تَكْتُبُ لَهُ فِي صِحَّتِهِ فَإِنِّي أَنَا الَّذِي صَيَّرْتُهُ فِي حِبَالِي شرح خطاب در کنت تکتب مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است زیرا که هر روز و هر شب ملکی دیگر موکل میشود بر بنده است و همچنین بر دست چپ و می‌تواند بود که مبنی بر احتمال دوم باشد از دو احتمال که مذکور شد در شرح حدیث اول یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میگوید الله عز و جل فرشته را که موکلست بمؤمن چون بیمار شود آن مؤمن که بنویس برای او آنچه را که می‌نوشتی برای او از خیر در تندرستی او چه بدرستی که من منم آنکس که گردانیدم او را در بندهای خود که برا اعضای اوست بسبب بیماری چهارم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهَرُ لَيْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام بیداری شبی بسبب بیماری فاضلترست از عبادت سالی با تندرستی و ذکر ما نفی که در مقابل آنست داخل عوض عالی از ثواب است پس این حدیث مناسب عنوان این باب است که بیان نوع ثواب بهترست از نوع عوض عالی از ثواب و در حکم ثواب شده چنانکه از لفظ اجور در حدیث ششم ظاهر شود پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا صَعِدَ مَلَكَا الْعَبْدِ الْمَرِيضِ إِلَى السَّمَاءِ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ يَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا ذَا كَتَبْتُمَا لِعَبْدِي فِي مَرَضِهِ فَيَقُولَانِ الشِّكَايَةَ فَيَقُولُ مَا أَنْصَفْتُ عَبْدِي إِنْ حَبَسْتُهُ فِي حَبْسٍ مِنْ حَبْسِي ثُمَّ أَمْنَعُهُ الشِّكَايَةَ اكْتُبَا لِعَبْدِي مِثْلَ مَا كُنْتُمَا تَكْتُبَانِ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ فِي صِحَّتِهِ وَلَا تَكْتُبَا عَلَيْهِ سَيِّئَةً حَتَّى أُطْلِقَهُ مِنْ حَبْسِي فَإِنَّهُ فِي حَبْسٍ مِنْ حَبْسِي شرح صعد از باب علم است عند کل مساء یعنی بر نهایت که دو ملک بر سایر غیره و ملک سائی دیگرست فیقولان مبنی بر اجرای شخص فاعل در مجرای فاعلانست باعتبار مجاورت و رضا بفعل او زیرا که نوشتن حکایت بکی از شبین مخصوص ملک دست چپ است و همچنین است اکتبا زیرا که نوشتن اعمال صالحه مخصوص ملک دست راست است و اما ما کنتما تکتبان پس مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بالا روند دو فرشته که موکل بر بنده بیمارند سوی آسمان نزد هر شامی میگوید صاحب کل اختیار تبارک و تعالی که چه چیز نوشتید برای بنده من در بیماری او پس میگویند اظهار درد پس میگوید انصاف ندادم بنده خود را اگر وا داشته باشم او را در بندی از جمله بندهای خود بعد از آن منع کنم او را از اظهار درد بنویسید برای بنده من آنچه را که می‌نوشتید برای او از خیر در تندرستی او و منویسید بر او بدی تا وقتی که رها کنم او را از بند خود چه بدرستی که او در بندی از جمله بندهای منست ششم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَهَرُ لَيْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ أَوْ وَجَعٍ أَفْضَلُ وَأَعْظَمُ أَجْراً مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ شرح این ظاهرست از شرح حدیث چهارم هفتم اصل سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا مَرِضَ الْمُؤْمِنُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى صَاحِبِ الشِّمَالِ لَا تَكْتُبْ عَلَى عَبْدِي مَا دَامَ فِي حَبْسِي وَوَثَاقِي ذَنْباً وَيُوحِي إِلَى صَاحِبِ الْيَمِينِ أَنِ اكْتُبْ لِعَبْدِي مَا كُنْتَ تَكْتُبُ لَهُ فِي صِحَّتِهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ شرح الوثاق بفتح و کسر واو بندی که با آن چیزی بسته میشود و واو در ویوحی عاطفه است و شاید که نکته در عدول از ماضی سوی مضارع اشارت باتصال ذنب بمرض باشد غالبا و آن ترک رضا بقضای الله تعالی است در احداث مرض و این بخلاف حسنه است زیرا که آن دوام ندارد بلکه در اوقات معینه میباشد و شاید که نکته در ترک آن مغفره در اول

وحضرت این عوض بهترست از حضرت ای ثواب چنانکه نوع عوض بهتر از نوع ثواب است و بعضی از افراد عوض بهتر از فرد دیگر باشند پس بنا بر عیب رای این عوض از ثواب هم

بر بیماری و ذکر آن در دو دوم این شد که دفع ضرر اهم از جلب نفع است پیش شب در بیان رفع ضرر بهتر است مناسب آنچه در دیگر گذشته یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت چون بیمار شد مؤمن وحی کرد الله عز و جل سوی فرشته دست چپ بنویس بر بنده من چند انکه در منع من و بند منت گناهی را او وحی میکند سوی فرشته دست راست که بنویس برای بنده من آنچه را که مینوشتی برای او در تندرستی او از حسنات **هشتم اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجَسَدُ اِذَا لَمْ يَمْرَضْ اَشِرَ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا يَمْرَضُ بِأَشَرٍ **شرح** اشر بکسر شین با نقطه و آخر بفتح همزه و فتح شین باور با شر برای طالبت است و ظرف صفت دوم جسد است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدن آدمی چون بیمار نشود متکبر میشود و خیر نیست در بدنی که بیمار نشود با تکبر باشد مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار این است که مرض سبب کسب ثواب میشود بعد از صحت **نهم اصل** وَعَنْ اَبِي حَمْزَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حُمَّى لَيْلَةٍ تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَحُمَّى لَيْلَتَيْنِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَنَتَيْنِ وَحُمَّى ثَلَاثِ لَيَالٍ تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَبْعِينَ سَنَةً قَالَ قُلْتُ فَاِنْ لَمْ يَبْلُغْ سَبْعِينَ سَنَةً قَالَ فَلِاُمِّهِ وَاَبِيهِ قَالَ قُلْتُ فَاِنْ لَمْ يَبْلُغَا قَالَ فَلِقَرَابَتِهِ قَالَ فَلِجِيرَانِهِ **شرح** لیلتین یک تب مستعمل میشود و بمعنی یک شبانه روز مستعمل میشود و اینجا هر دو محتمل است تعدل اول بین منقطوره المهملة بصیغه مضارع معلوم غایبه با تفعیل است التعدیل استقامت دادن چیزی بروشی که خالی از تفریط و افراط شود و یکی چیز میشود و اگر از باب ضرب باشد بمعنی آنکه هموزن میشود و سوال و جواب بعد از آن ما خوش هم است و الله اعلم **یعنی** روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت تب یکشب یک سالهٔ عبادت یکساله صاحبش را بمعنی که اگر عیبی و نقصانی در بعض اجزای آن شب باشد تلافی و تدارک آن میکند و تب دو شب یکشب میکند عبادت دو ساله صاحبش را و تب سه شب میکند عبادت هفتاد ساله صاحبش را یعنی نماند که از این مستفاد میشود که زیادتی آزار شب سیوم بر هر یک از شب اول و دوم بشصت و هشت برابر است و شاید که سر این آن باشد که ضعف قوای صاحبش و حاجت بطبیب او در اکثر اینها باعتبار شب سیوم است و در روز شب سابق تفاوت نیست والله اعلم ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر صاحبش نرسد بهفتاد سال یا بمعنی که عبادت ناقص او بقدر هفتاد سال نباشد چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای مادر او و پدر او است ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر ایشان نرسند آن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای خویشان او است ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر خویشان او نرسند آن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای همسایگان او است مخفی نماند که گذشت در کتاب العشرة در باب حد الجوار است که قد همسایگی چهل خانه است و شاید که مراد اینجا او سع از آن باشد خواه متصل باو باشند و خواه دورتر و دیگر باشند بشرط الاقرب فالاقرب و الا اینجا نیز گنجایش سوال است و ایضا در جمیع مراتب صلاحیت شرط است **دهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حُمَّى لَيْلَةٍ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَلِمَا بَعْدَهَا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق گفت تب یکشب کفاره است برای گناهان پیش از آن شب و برای گناهان بعد از آن شب **اگر گویم** اخبار بکفاره ما بعد بودن باعث اصرار بر کبائر گفت پس معلوم است معاصی میشود و این قبیح است **گویم** بقای ایمان شرط است و معاصی دو قسم است کبائر و صغائر و چون اصرار بر کبائر گذشت پس معلوم است که مستثنی است و اخبار باعث اصرار بر صغائر قبیح نیست زیرا که در آیات و احادیث بسیار اخبار بعفو از آن شده در حق مؤمن و سر آن این است که در آیات و احادیث دیگر بیان شده که در مراتب ثواب بار که آن و مرتکب آن تفاوت بسیار است **باب سیوم اصل باب آموزنده شرح** این باب دیگر است از تتمه باب سابق زیرا که احادیث این باب در بیان ثواب بیماری است که اظهار درد خود نزد زائران نکند و در این باب شش حدیث است

عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللهُ جَلَّ وَعَزَّ مَنْ مَرِضَ ثَلَاثًا فَلَمْ يَشْكُ اِلَى اَحَدٍ مِنْ عُوَّادِهِ اَبْدَلْتُهُ لَحْمًا خَيْرًا مِنْ لَحْمِهِ وَدَمًا خَيْرًا مِنْ دَمِهِ فَاِنْ عَافَيْتُهُ عَافَيْتُهُ وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَاِنْ قَبَضْتُهُ قَبَضْتُهُ اِلَى رَحْمَتِي **شرح** ثلاثا عبارت از ثلاث لیال است یا عبارت از ثلاثة ایام است بیان حقیقه ابدلته لحما آخر می آید در حدیث ششم این باب **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول صلی الله علیه و آله که گفت الله جل و عز در حدیث قدسی هر که بیمار شد سه شب پس شکایت بیماری خود نبرد سوی هیچیک از جمع کسی بپرسش او می آیند بعوض میدهم او را گوشتی که بهتر است از گوشت او که پیش از بیماری داشت مراد این است که گوشت این بیماری از گوشت تندرستی سابق بر این زیرا که با گوشت تندرستی گناه محسوب میشد و با این گوشت گناه محسوب نمی شود خواه بعد از این تندرستی بهم رسد و خواه نه بلکه کفاره گناهان ایام تندرستی سابق نیز هست چنانچه گذشت در حدیث آخر باب سابق و عوض میدهم او را خونی که بهتر است از خون او که پیش از بیماری داشت پس اگر تندرست کردم او را تندرست کردم او را در حالی که نیست گناهی او را و اگر از دنیا بردم او را بردم او را سوی رحمت خود **دوم اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا مِنْ عَبْدٍ اِبْتَلَيْتُهُ بِبَلَاءٍ فَلَمْ يَشْكُ اِلَى عُوَّادِهِ اِلَّا اَبْدَلْتُهُ لَحْمًا خَيْرًا مِنْ لَحْمِهِ وَدَمًا خَيْرًا مِنْ دَمِهِ فَاِنْ قَبَضْتُهُ قَبَضْتُهُ اِلَى رَحْمَتِي وَاِنْ عَاشَ عَاشَ وَلَيْسَ لَهُ ذَنْبٌ **شرح** بلا اعم از مرض است و باقی مضمون این نزدیک بسابق است فرق این است که در این حدیث قید ثلاثا نیست و در سابق بود و منافات نیست میان این دو حدیث زیرا که تفاوت در کمال و نقصان ثواب خواهد بود **سیوم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَيُّمَا عَبْدٍ اِبْتَلَيْتُهُ بِبَلِيَّةٍ فَكَتَمَ ذَلِكَ عُوَّادَهُ ثَلَاثًا اَبْدَلْتُهُ لَحْمًا خَيْرًا مِنْ لَحْمِهِ وَدَمًا خَيْرًا مِنْ دَمِهِ وَبَشَرًا خَيْرًا مِنْ بَشَرِهِ فَاِنْ اَبْقَيْتُهُ اَبْقَيْتُهُ وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَاِنْ مَاتَ مَاتَ اِلَى رَحْمَتِي **شرح** کتم ذلک کتم شده ذلک است البشر بفتح با یکنقطه و فتح شین با نقطه و آخر را بی نقطه ظاهر پوست آدمی و مراد اینجا پوست آدمی است و باقی مضمون این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل** عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَرِضَ لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ عِبَادَةَ سِتِّينَ سَنَةً قُلْتُ مَا مَعْنَى قَبُولِهَا قَالَ لَا يَشْكُو مَا اَصَابَهُ فِيهَا اِلَى اَحَدٍ **شرح** قبلها بصیغه ماضی باب علم است و ضمیر راجع بلیله است باعتبار آنچه در آن واقع شده لا یشکو بتقدیر ان لا یشکو است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و میتواند بود که بتقدیر ان لا یشکو نباشد بلکه جمله خبریه بمعنی انشا باشد و این احتمال ظاهر است در حدیث آینده باعتبار عطف جمله فاذا اصبح تا آخر بر یصبر و بر این تقدیر مرفوع است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بیمار شد یکشب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب نوشت الله عز و جل برای او عبادت شصت سال را گفتم چیست معنی قبول لایق آن شب گفت اینکه شکایت نبرد آزار بیماری که بر خود دید او در آن شب سوی احدی **پنجم اصل** عَنِ الْحَسَنِ الزَّيْدِيِّ عَنْ اَبِيهِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ اشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَاَدَّى اِلَى اللهِ شُكْرَهَا كَانَتْ كَعِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قَالَ اَبِي فَقُلْتُ لَهُ مَا قَبُولُهَا قَالَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا وَلَا يُخْبِرُ بِمَا كَانَ فِيهَا فَاِذَا اَصْبَحَ حَمِدَ اللهَ عَلَى مَا كَانَ **شرح** عرزمی بفتح عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و فتح زای با نقطه اسم یکی از پدران عبد الرحمن بن محمد است اشتکی بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است ضمیر قبلها و ضمیر شکرها راجع بلیله است باعتبار آنچه در آن واقع شده و یصبر از باب ضرب است و بیان اعراب آن شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از عرزمی از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بیمار شد در یکشب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق

آنشب و تا ربه کرد رسول الله تعالی شکر آنرا شد آنشب مانند عبادت شصت سال گفت پدرم که پس گفتم امام را که جهت
قبول الهی آنشب گفت میباید که صبر کند بران شب و خبر نکند بآنچه شد در ان شب پس چون بصبح رسد حمد کند الله تعالی را
بر آنچه شد ظاهر این است که میان شکر و حمد عموم و خصوص من وجه است و این علاوه اجتماع آنها باشد بنابر آنکه شکر تعظیم منعم است
برای نعمتش خواه بزبان و خواه بغیر آن و حمد تعظیم بزبان است در مقابل فعل اختیاری خواه در مقابل نعمت و خواه غیر آن پس این
عمل در صحیح شکر است باعتبار آنکه تعظیمی است در مقابل نعمت اخروی زیرا که آزار دنیوی نعمت اخروی است و حمد است باعتبار
اینکه وصف جمیل است بزبان در مقابل فعل اختیاری **ششم اصل** عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه قال قال
علیه السلام من مرض ثلاثة ایام فکتمه و لم یخبر به احدا ابدل الله عز و جل له لحما خیرا من لحمه
و دما خیرا من دمه و بشرة خیرا من بشرته و شعرا خیرا من شعره قال قلت جعلت فداک و کیف
یبدله قال یبدله لحما و شعرا و دما و بشرة لم یذنب فیها **شرح** روایت است از ابن ابی عمیر از بعض یاران او گفت که
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که بیمار شود سه روز پس پنهان کند آنرا و خبر نکند بآن هیچکس را یعنی که شکایت آن نکند
بدل بعوض میدهد الله عز و جل برای او گوشتی بهتر از گوشت سابق بر جای او و خونی بهتر از خون سابق او و پوستی بهتر از پوست او
و مویی بهتر از موی او راوی گفت که گفتم قربانت شوم و چگونه عوض میدهد او را راوی پرسید که آیا باعتبار تغییر در ذوات
گوشت و خون و پوست و موست یا باعتبار تغییر در وصف آنهاست امام گفت عوض میدهد او را گوشتی و مویی و خونی و پوستی که گناه
نکرده در آنها مرا و اختیار شق دوم است که تغییر در وصف آنهاست باعتبار اینکه گناهی که در گوشت و مو و خون و پوست سابق
بر جاری شده مغفور شده خواه تغییر در ذات آنها شده باشد و خواه نه و گناهی در بیماری محسوب نمیشود **باب چهارم اصل**
حد الشکاة شرح الشکاة بفتح شین با نقطه اظهار آزار و خود نزد کسی **یعنی** این باب در مرتبه شکایت مذموم است و در این باب
یک حدیث است **اصل** عن جمیل بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن حد الشکاة للمریض فقال ان الرجل
یقول حممت الیوم و سهرت البارحة و قد صدق و لیس هذا شکاة و انما الشکوی ان یقول لقد
ابتلیت بما لم یبتل به احد و یقول لقد اصابنی ما لم یصب احدا و لیس الشکوی ان یقول سهرت
البارحة و حممت الیوم و نحو هذا **شرح** حممت بحاء بی نقطه بصیغه مجهول مجرد است سهرت بسین بی نقطه و راء بی نقطه
بصیغه معلوم باب علم است البارحه بباء یکنقطه و الف و کسر راء بی نقطه و حاء بی نقطه شب گذشته که متصلست بامروز صدق
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التصدیق اظهار راستی اعتقاد یا خبر و اگر صدق از باب نصر باشد ذکر و لیس الشکوی
تا آخر مضمون ان الرجل تا آخر خواهد بود پس حاصل جواب اینست که شکایت سه مرتبه دارد **اول** ادنی و آن در صورتیست
که مخاطب اعتقاد مضمون آن کرده باشد **دوم** اعلی و آن در صورت مبالغه است **سوم** اوسط و آن اعدا که نهایت دوم
مذموم است بخلاف دو مرتبه دیگر شکوی بفتح شین با نقطه و سکون کاف بمعنی شکاة است ابتلیت بصیغه مجهول متکلم باب افتعال
لم یبتل بفتح لام بصیغه مجهول غایب باب افتعال **یعنی** روایت است از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
امام پرسیده شد از مرتبه شکایت مذموم برای بیمار پس امام گفت به پرستی که مرد میگوید تب کشیدم امروز و بیداری کشیدم دوش
بر حالی که بتحقیق تصدیق اعتقاد مخاطب کرده و نیست این از قبیل شکایت مذموم و جز این نیست که شکایت مذموم است که
گوید هر آینه بتحقیق مبتلا شدم ببلایی که مبتلا نشد بآن بلا احدی و گوید هر آینه بتحقیق بر خورد مرا آنچه بر نخورد احدی را
و نیست شکایت مذموم آنکه گوید بیداری کشیدم دوش و تب زده شدم امروز و مانند این **باب پنجم اصل باب المریض یؤذن به**

الناس

ابو عبد الله م

گفتار م

به الناس شرح یؤذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال یا باب تفعیل است الایذان اعلام التأذین اکثار اعلام
یعنی این باب بیان بیماری است که اعلام کرده می شوند باو مردمان و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن عبد الله بن سنان
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ینبغی للمریض منکم ان یؤذن اخوانه بمرضه فیعودونه
فیؤجر فیهم و یؤجرون فیه قال فقیل له نعم هم یؤجرون فیه لمشاهم الیه فکیف یؤجر فیهم
قال فقال باکتسابه لهم الحسنات فیؤجر فیهم فیکتب له بذلک عشر حسنات و یرفع له عشر درجات
و یمحی بها عنه عشر سیئات **شرح** روایت است از عبد الله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت
سزاوار است برای بیمار از جمله شما شیعیان اینکه اعلام کند برادران مؤمن خود را به بیماری خود پس ایشان بسبب اعلام او عیادت
او میکنند پس اجر داده میشود در آن بیمار بسبب ایشان و ایشان اجر داده میشوند بسبب او عبد الله گفت پس گفته شد امام را که آری ایشان اجر داده میشوند
بسبب او برای رفتن ایشان سوی او پس چگونه و بچه سبب او اجر داده میشود بسبب ایشان عبد الله گفت که پس امام گفت بسبب
در کسب او برای ایشان حسنات را پس اجر داده میشود بسبب ایشان بیان این آنکه نوشته می شود برای او بسبب آن اکتساب حسنات ده حسنه
و بر داشته می شود در بهشت برای او ده درجه و بر طرف کرده می شود بسبب آن ده سیئات ایشان که او باعث آنها شده از او ده سیئه
دوم اصل قال ابو الحسن علیه السلام اذا مرض احدکم فلیأذن للناس یدخلون علیه فانه لیس من احد الا
و له دعوة مستجابة **شرح** گفت امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام چون بیمار شود یکی از شما پس باید که رخصت دهد مردمان را که داخل
شوند بر او و عیادت او کنند چه به درستی که نیست هیچیک از مردمان خواه صالح و خواه غیر صالح که او را یکدعای مستجاب نباشد
که آن دعا نصیب بیمار شود **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا دخل احدکم علی اخیه عائدا له فلیسأله
یدعو له فان دعاءه مثل دعاء الملائکة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شود یکی از شما مؤمنان
بر برادر مؤمن خود بر حالی که عیادت کننده او باشد پس باید که طلب کند از آن بیمار مؤمن که دعا کند برای او چه به درستی که دعای بیمار
مؤمن مثل دعای ملائکه است در اینکه مستجاب میشود **باب ششم اصل باب فی کم یعاد المریض و قدر ما یجلس عنده و تمام العیادة شرح**
باب بی تنوین است مضاف است بمضمون جمله که در حکم مفرد است کم استفهامیه است یعاد بصیغه مجهول باب نصر است و قدر مجرور و معطوف
بر مضمون جمله است ما مصدریه است یجلس بصیغه مجهول باب ضرب است عنده نایب فاعل است العیادة بکسر عین و یاء منقلب از واو مصدر
نصر رفتن بدیدن صاحب آفت **یعنی** این باب بیان اینست که در چند روز دیده می شود بیمار و بیان مقدار جلوس نزد او و بیان
کمال عیادت در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا عیادة فی وجع العین
و لا تکون عیادة فی اقل من ثلاثة ایام فاذا وجبت فیوم و یوم لا فاذا طالت العلة ترک المریض
و عیاله **شرح** لا عیادة مجاز است زیرا که عیادت متحقق می باشد در درد چشم و اقرب مجازات بر فع ذات رفع جمیع
احوال شرعیه است مثل ثواب و شایعت ملائکه شاید که وجه این آن باشد که صاحب درد چشم متضرر میشود غالبا در آمد و رفت
مردمان پس اگر متضرر نشود از عیادت شخصی بلکه مطلوب و مرغوب او باشد چنین نیست مثل آنچه می آید در حدیث دهم باب النوادر
که آخر ابواب است تکون بصیغه غایبه از افعال تامه است عیادة مرفوع و فاعل تکون است و مقصود اینست که عیادت مریض قبل
از انقضای سه روز از اول مرض مستحب نیست یا مقصود اینست که عیادت صاحب درد چشم قبل از انقضای سه روز مستحب
نیست و مؤید اولست ذکر او در و لا تکون و مؤید دوم است ظاهر آنچه می آید در حدیث دهم آخر ابواب مراد بثلثة ایام
تمام اول مرض است پس در پی الوجوب ثبوت و استقرار اعم از اینکه بعنوان طول است باشد یا نباشد یوم دو جا مجرور بحرف جر مقدر است

بتقدیر فی یوم یکون وفی یوم لا یکون بقرینه آنچه می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث دوم باب کراهة ادمان الدهن که باب پنجاه و هفتم است که یوم و یومین لا و بیان میشود و عیادة منصوبست و واو بمعنی مع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق گفت احکام عیادت نیست در درد چشم و عیادت نمی باشد در کمتر از سه روز از اول مرض پس چون سه روز شود علت یا بیماری از سه روز شود پس روزی عیادت می باشد و روزی نمی باشد یا بمعنی که یک در میان عیادت مستحب است نه هر روز و اگر طول شود علت و اگر مشتبه شود بیمار یا عیادت باشد بمعنی که دیگر عیادت نیست دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ الْعِيَادَةُ قَدْرُ فُوَاقِ نَاقَةٍ أَوْ حَلْبِ نَاقَةٍ شرح الفواق بضم و فتح فا و تخفیف واو و قاف دوشیدن بعض شیر که باقی مانده در پستان ناقه بسبب عادت ناقه یا الا کشیدن بعض شیر در وقت شروع در دوشیدن آن ناقه و فرو گذاشتن آن بعد از ترک دوشیدن باندک زمانی و زمان فواق ناقه کمترست از زمان حلب ناقه و گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب ششاد و یکم که باب تذاکر الاخوان است که و لیقم ولو حلب شاة او فواق ناقه و بیان شد و ظاهر از حلب ناقه بجای حلب شاة است که او از حالت راوی یا وحی بوده مراد این باشد که اول اقل و دوم اکثر عیادت است اگر بیمار طلب نشستن زیاده نکند موافق آنچه می آید در حدیث ششم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عیادت بقدر فواق شتر ماده است یا بقدر دوشیدن شتر ماده است سوم اصل أَخْبَرَنِي مَوْلًى لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ مَرِضَ بَعْضُ مَوَالِيهِ فَخَرَجْنَا إِلَيْهِ نَعُودُهُ وَنَحْنُ عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِي جَعْفَرٍ فَاسْتَقْبَلَنَا جَعْفَرٌ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لَنَا أَيْنَ تُرِيدُونَ فَقُلْنَا نُرِيدُ فُلَاناً فَقَالَ لَنَا قِفُوا فَوَقَفْنَا فَقَالَ مَعَ أَحَدِكُمْ تُفَّاحَةٌ أَوْ سَفَرْجَلَةٌ أَوْ أُتْرُجَّةٌ أَوْ لُعْقَةٌ مِنْ طِيبٍ أَوْ قِطْعَةٌ مِنْ عُودِ بَخُورٍ فَقُلْنَا مَا مَعَنَا شَيْءٌ مِنْ هَذَا فَقَالَ أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْمَرِيضَ يَسْتَرِيحُ إِلَى كُلِّ مَا أُدْخِلَ بِهِ عَلَيْهِ شرح نعوده روا بتقدیر ان نعوده است پس رفع و نصب در آن جایز است و مفعول له است الاترج بضم همزه و سکون تا و دو نقطه در بالا و ضم را و جیم نقطه و تشدید جیم ترنج اللعقه بضم و فتح لام و سکون عین بی نقطه و قاف اندکی از چیزی که بکابرد آنرا توان اندکه بر خود مالد یا در برد برای تطییب است تقویت است یعنی خبر داد مرا پیروی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیمار شد بعض پیروان او پس بیرون رفتیم سوی آن بیمار تا عیادت کنیم او را و ما چند کس از پیروان جعفر بودیم پس برخورد ما را جعفر در اثنای راه پس گفت ما را که کجا اراده دارید پس گفتیم اراده داریم فلان کس را تا عیادت کنیم او را پس گفت ما را بایستید پس ایستادیم پس گفت ما را آیا با یکی از شما سیبی یا بهی یا ترنجی یا اندکی از خوشبویی یا پاره از عود که بخور میکنند هست پس گفتیم نیست با ما چیزی از این جنس پس گفت آیا نمی دانید که بیمار میل میکند سوی هر چه داخل کرده شود از روی رغبت برا و چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ تَمَامُ الْعِيَادَةِ لِلْمَرِيضِ أَنْ تَضَعَ يَدَكَ عَلَى ذِرَاعِهِ وَتُعَجِّلَ الْقِيَامَ مِنْ عِنْدِهِ فَإِنَّ عِيَادَةَ النَّوْكَى أَشَدُّ عَلَى الْمَرِيضِ مِنْ وَجَعِهِ النوکی بفتح نون و سکون واو و الف بعد از کاف جمع انوک احمقان شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کمال عیادت مریض را اینست که گذاری دست خود را بر ساعد او و زود برخیزی از نزد او چه بدرستی که عیادت احمقان که بسیار می نشینند و هرزه میگویند یا سوالهای بیجا و حرفهای خنک میکنند مشکل ترست بر بیمار از دردی که دارد مراد اینست که آنقدر آزرده از آن می شود که درد خود را فراموش میکند پنجم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام تَمَامُ الْعِيَادَةِ أَنْ تَضَعَ يَدَكَ عَلَى الْمَرِيضِ إِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام کمال عیادت اینست که گذاری دست خود را بر بیمار چون داخل شوی بر آن بیمار مراد گذاشتن بر زرعست چنانچه در حدیث سابق

گذشت

گذشت و آن افضل است ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ قَالَ إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْعُوَّادِ أَجْراً عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَمَنْ إِذَا عَادَ أَخَاهُ خَفَّفَ الْجُلُوسَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمَرِيضُ يُحِبُّ ذَلِكَ وَيُرِيدُهُ وَيَسْأَلُهُ ذَلِكَ شرح ذکر اراده بعد از محبت اشارت باینست که کسی چیزی را دوست میدارد و اما پرهیز از آن میکند پس اراده آن ندارد و ذکر سوال بعد از اراده اشارت باینست که احمقان خوار القلوب و مراد بی حس در هر وقت چیزی نمی پرسند و بی سوال می نشینند و این خوب نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت بدرستی که از جمله بزرگترین عیادت کنندگان باعتبار ثواب نزد الله عز و جل هر آینه کسی است که چون عیادت کند برادر مؤمن خود را اندک کند نشستن را مگر آنکه بیمار دوست دارد طول نشستن را و اراده آن داشته باشد و طلب کند آن طول نشستن را اصل وَقَالَ عليه السلام مِنْ تَمَامِ الْعِيَادَةِ أَنْ يَضَعَ الْعَائِدُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى أَوْ عَلَى جَبْهَتِهِ شرح ضمیر یدیه راجع بعائدست الاخری بضم همزه و سکون خا با نقطه و فتح را بی نقطه و الف عیادت از دست دیگر بیمار است و مراد اینست که دست راست را بر دست چپ بیمار گذارد و یا دست چپ را بر دست راست بیمار گذارد یعنی و گفت امیر المؤمنین علیه السلام که از جمله کمال عیادت اینست که گذارد عیادت کننده یکی از دو دست خود را بر دستی دیگر بیمار یا بر پیشانی بیمار باب هفتم اصل باب شرح این بابیست در عنوان و در آن بیان کمال و نقصان عمر و کمال و نقصان بیماریست در این باب دو حدیث است اول اصل كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ مَاتَ دُونَ الْأَرْبَعِينَ فَقَدِ اخْتُرِمَ وَقَالَ مَنْ مَاتَ دُونَ أَنْ يَمْرَضَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَمَوْتُهُ فَجْأَةٌ شرح اخترم بتا با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است الاخترام بریدن چیزی پیش از وصول آن بکمال خود و کمال آدمی در قوتهای نظری و عملی در چهل سالگیست چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث هشتم باب نود و که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن است و در حدیث چهارم مولد الحسین بن علی علیهما السلام فجاءه بضم فا و جیم و الف ممدوده و یا یعنی عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که میگفت هر کس مرد پیش از چهل سالگی پس تحقیق بریده شده از کمال خود و امام گفت هر که مرد در کمتر از چهار ده روز بیماری پس مرگ او مرگ مفاجاه است یا بمعنی که بکمال بیماری نرسیده و تقصیر او در روز تر بخشیده می شود از تقصیر رسیده و بچهارده روز دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَنْ مَاتَ فِي أَقَلَّ مِنْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْماً كَانَ مَوْتُهُ فَجْأَةً شرح این ظاهرست از شرح سابق باب هشتم اصل باب ثواب عيادة المريض شرح العیاده بکسر عین و یا منقلب از واو مصدر باب نصر رفتن بدیدن صاحب آفت یعنی این بابیست در ثواب زیارت بیمارست در این باب ده حدیث است اول اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ عَادَ امْرَأً مُسْلِماً فِي مَرَضِهِ صَلَّى عَلَيْهِ يَوْمَئِذٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِنْ كَانَ صَبَاحاً حَتَّى يُمْسُوا وَإِنْ كَانَ مَسَاءً حَتَّى يُصْبِحُوا مَعَ أَنَّ لَهُ خَرِيفاً فِي الْجَنَّةِ شرح یمسوا بسکون میم و ضم سین بی نقطه بصیغه مضارع معتل اللام واوی باب افعال از افعال تامه است و بر این قیاس است یصبحوا الخریف بفتح خا با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فا فعیل بمعنی مفعول باب نصرست بمعنی جدا کرده شده و مراد کوشه است چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب و تسمیه سه ماه پاییز بخریف از قبیل تسمیه ظرف باسم مظروفست زیرا که میوهای جدا کرده شده از درختان در آن فصل بسیارست یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر که عیادت کند مرد مسلمانی را در بیماری او درود میکنند بر او در آن روز هفتاد هزار فرشته اگر بوده باشد آن عیادت در اول روز در رود ایشان تا وقتی است که

روز رسند و اگر در آخر روز است تا وقتی است که اول روز فردا رسند با اینکه آن عیادت کننده را گوشه ایست در بهشت
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عاد مریضا شیعه سبعون الف ملک یستغفرون له
حتی یرجع الی منزله شرح یستغفرون استینافیه یا حالیه است یا نعت سبعون است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر که عیادت کند بیماری را همراهی میکنند او را هفتاد هزار فرشته طلب آمرزش میکنند برای او تا وقتی که برگردد سوی منزل خود
سیوم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما مؤمن عاد مؤمنا خاض الرحمة خوضا فاذا جلس
غمرته الرحمة فاذا انصرف وکل الله به سبعین الف ملک یستغفرون له و یسترحمون علیه و یقولون
طبت و طابت لک الجنة الی تلک الساعة من غد و کان له یا ابا حمزة خریف فی الجنة قلت ما الخریف
جعلت فداک قال زاویة فی الجنة یسیر الراکب فیها اربعین عاما شرح روایت است از ابو حمزه ثمالی از امام محمد
باقر علیه السلام گفت هر مومنی که عیادت کند مومنی را فرو میرود در رحمت فرو رفتنی تمام از اینکه بعض باشد یا تمام پس چون بنشیند
فرو میگیرد جمیع او را رحمت پس چون برگردد موکل میکند الله تعالی باو هفتاد هزار فرشته را طلب آمرزش میکنند برای او
و طلب رحمت میکنند بر او و میگویند که پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت یعنی که خوش شدی و خوش شد برای تو
بهشت اینحالت برای او باقیست تا همان ساعت از فردا و می باشد برای او ای ابو حمزه خریفی در بهشت گفتم چه چیز است
خریف قربانت شوم گفت گوشه ایست در بهشت که حرکت میکند سوار در آن گوشه چهل سال اطلاق خریف بمعنی جهه اگر شده
و زاویه بمعنی گوشه باعتبار اینست که باغی علیحده است که در محل اهل منزل نیست بلکه در بعض اطراف منزلست چهارم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مؤمن عاد مؤمنا فی الله عز و جل فی مرضه وکل الله به
ملکا من العواد یعوده فی قبره و یستغفر له الی یوم القیمة شرح روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت هر مومنی که عیادت کند مومنی را برای الله عز و جل در بیماری او موکل میکند الله تعالی باو فرشته را از جمله عیادت
کنندگان در قبر او عیادت میکند او را در قبرش و طلب آمرزش میکند برای او تا روز قیامت پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال من عاد مریضا من المسلمین وکل الله به ابدا سبعین الفا من الملائکة
یغشون رحله و یسبحون فیه و یقدسون و یهللون و یکبرون الی یوم القیمة نصف صلوتهم
لعائد المریض شرح ابدا بفتح همزه و فتح با یکنقطه و دال بینقطه بمعنی همه عمر او است و این برای بیان وسعت
مملکت و رحمت الله تعالی و کثرت عدد ملائکه اوست و مراد اینست که اگر کسی مدت عمر خود در عیادت چندین هزار مریض کرده
برای هر بار هفتاد هزار ملک علیحده موکل میشوند و این مخصوص بعض عمر او نیست یغشون بغین با نقطه و شین با نقطه مضموم بصیغه
مضارع معلوم معتل اللام یائی از باب علم است الرحل بفتح را بینقطه و سکون حا بینقطه مسکن ضمیر رحله راجع بمن موصوله است ذکر
صلوتهم اینجا باعتبار اینست که آن از کار تمهید صلوة است و صلوة اینجا عبارت از استغفار است چنانچه گفته در سوره مومن یسبحون
بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا الی متعلق بهر پنج فعل سابق است و بنابر بعض نسخ که یسبحون فیه واو است متعلق
بچهار فعل سابق است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری از مسلمانان را موکل میکند الله تعالی
باو همه عمر هفتاد هزار فرشتگان را با یزورش که فرو میگیرند منزل آنکس را و سبحان الله میگویند در آن منزل و الحمد لله میگویند
و لا اله الا الله میگویند و الله اکبر میگویند تا روز قیامت نصف درود و استغفار ایشان برای عیادت کننده بیمارست و نصفی
دیگر برای سایر مومنانست ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما مؤمن عاد مؤمنا مریضا فی

مرضه

مرضه حین یصبح شیعه سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة و استغفروا الله عز و جل له
حتی یمسی و ان عاده مساء کان له مثل ذلک حتی یصبح شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر مومنی که عیادت
کند مومنی بیمار را در وقت بیماری او در وقتی که در اول روز برسد همراه میباشند او را هفتاد هزار فرشته پس چون بنشیند نزد آن
بیمار فرو میگیرد جمیع او را رحمت و طلب آمرزش از الله عز و جل میکنند برای او تا آخر روز رسد و اگر عیادت کند در آخر روز
میباشد برای او مثل آن تا اول روز فردا رسد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عاد مریضا وکل الله
عز و جل به ملکا یعوده فی قبره شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری را موکل میکند
الله عز و جل باو فرشته که عیادت میکند او را در قبر او هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مؤمن عاد
مؤمنا حین یصبح شیعه سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة و استغفروا له حتی یمسی و ان
عاده مساء کان له مثل ذلک حتی یصبح شرح این موافق حدیث ششم این بابست نهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال کان فیما ناجی به موسی ربه ان قال یا رب ما بلغ من عیادة المریض من الاجر فقال
الله عز و جل اوکل به ملکا یعوده فی قبره الی محشره شرح ما در ما بلغ استفهامیه است و مفعول
بلغ است ضمیر مستتر در بلغ راجع بانسان است که مرکوز خاطر ماست من در اول برای بیانست و در دوم برای تبعیض است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی صاحب کل اختیار خود را اینکه گفت ای صاحب
کل اختیار من که چه چیز رسید آدمی را بسبب عیادت بیمار از جمله ثواب پس گفت صاحب کل اختیار عز و جل موکل میکنم بآن آدمی فرشته را
که عیادت میکند او را در قبر او تا روز حشر او دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله من عاد مریضا نادی مناد من السماء باسمه یا فلان طبت و طاب ممشاک بثواب من
الجنة شرح ممشی بفتح میم اول و سکون میم دوم مصدر میمی است شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله هر که عیادت کند بیماری را آواز آواز کننده از آسمان بنام او که ای فلان پاکیزه شدی و خوش شد رفتن تو بثواب
از بهشت که الله تعالی بتو داد بسبب رفتن بعیادت بیمار باب نهم اصل باب تلقین المیت شرح التلقین تفهیم الکلام
و مراد اینجا بزبان کسی کنانیدن چیزیست که بمیت آن لازم است یعنی این باب بیان روش تلقین میت است نزدیک موت و این
باب ده حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حضرت المیت قبل ان یموت
فلقنه شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله
شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حاضر شدی نزد میت پیش از موت او پس تلقین کن او را گواهی
اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها یعنی او نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست صلی الله علیه و آله تفصیل این ظاهر میشود
از شرح حدیث آینده دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام و حفص بن البختری عن ابی عبد الله
علیه السلام قال انکم تلقنون موتاکم عند الموت لا اله الا الله و نحن نلقن موتانا محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله شرح بختری بفتح با یکنقطه و سکون خا با نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و را بینقطه و یا نسبت اسم
شخصی است و در اصل بمعنی منسوب بخوش رفتار است انکم تلقنون جمله خبریه است بمعنی انشا و مقصود امر شیعه الامامیه است که ازو
رسول الله صلی الله علیه و آله نباشند باکتفا بتلقین لا اله الا الله در حضور مخالفان بنابر اینکه ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله
صلوة بر او ممنوعست و صلوة بر او بی صلوة بر آل او نیز ممنوعست چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث نوزدهم و بیست یکم

باب تلقین المیت

باب الصلوة علی محمد و اهل بیته که باب سیم است و مخالفان صلوات بر آل محمد را در غیر تشهد نماز علامت رفض میشمرند از غیر کسی که از اولاد
رسول الله صلی الله علیه و آله باشد زیرا که در آنکه از قبیل مفاخرت بیند را میشمرند که متعارفست میان اکثر مردمان و نحن نلقّن جملة
بمعنی آنست و مقصود اینست که ما اینرا نیز ضم میکنیم بتلقین لا اله الا الله برای تصریح ببعض مجمل و عدم تصریح بذکر ائمه علیهم السلام با وجود
آنکه مستحب است چنانچه می آید در حدیث ششم این باب بنابر اینست که مخالفان آنرا علامت رفض میشمرند مطلقا پس در صورت تقیه
اکتفا باید کرد بآنها و لا اله الا الله میباید کرد یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و از حفص بن بختری از امام جعفر صادق
که هر یک گفت بدرستی که شما تلقین میکنید مردگان خود را در نزد مرگ لا اله الا الله یعنی که در حضور مخالفان اکتفا بآن کنید و ما تلقین میکنیم
مردگان خود را بمحمد رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در حضور مخالفان سوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ادرکت
الرجل عند النزع فلقّنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین
شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون دریابی مرد را نزد جان کندن پس تلقین کن او را چند کلمه که باعث گشایش
و نجات از عذاب است آنها اینست که نیست مستحق عبادتی مگر الله که گذراننده بدیهاست بخشاینده است نیست مستحق عبادتی مگر الله که بلند مرتبه
بزرگست ای تنزیه میکنم صاحب کل اختیار بلندیهای هفتگانه است و صاحب کل اختیار پستیهای هفتگانه است این اشارتست بآیت سوره
طلاق الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن و بیان شد مفصلا در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث هفتم باب اوّل
و اینجا مجملا میگوییم که سما بمعنی مرتفعست و ارض بمعنی منخفض است و سموات سبع عبارت است از هفت قبه از مدار کواکب هفتگانه که
بالای همدیگرند بحقیقی که بسیط است و ارضین سبع عبارتست از هفت طبق از مدار کواکب هفتگانه که در پایین افق حقیقی که بسیط است و تسمیه
ساکنست و حرکت کواکب هفتگانه در آنها بروشی که اهل رصد و حساب معلوم کرده اند مانند حرکت ماهی در آب و مرغ در هوا است و صاحب
کل اختیار آنچه در آن سموات و ارضین است مثل ملائکه و کواکب مانند آنها و آنچه میان آن سموات و ارضین است مثل انواع جن و انس
زمین مانند آنها و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگست که عبارت از جمیع مخلوقات باشد و عظمت آن باعتبار اینست که خلق هر کدام
از آن مشتمل است بر مصالح لا تعد و لا تحصی که معلوم غیر الله تعالی نمی تواند شد چنانچه گفته در سوره انبیاء لا یسئل عما یفعل و سبحان الله رب
که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است اصل و فضلک قال و قال ابو جعفر علیه السلام لو ادرکت عکرمة عند الموت لنفعته
فقیل لابی عبد الله علیه السلام بما ذا کان ینفعه قال یلقّنه ما انتم علیه شرح عکرمه بکسر عین بی نقطه و سکون کاف و کسر را
بی نقطه مذکور میشود در حدیث پنجم این باب یعنی زراره گفت که و گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر دریابم عکرمه را نزد موت او
نفع میکردم او را پس گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که چه چیز نفع میکرد او را گفت تلقین میکرد او را آن دینی که شما شیعه امامیه
بر آنید چهارم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال مرض رجل من اهل بیتی فاتیته عائدا له فقلت له یا ابن اخی
ان لک عندی نصیحة اتقبلها فقال نعم فقلت قل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له فشهد بذلک
فقلت قل و ان محمدا رسول الله فشهد بذلک شرح حضرمی بفتح حا بی نقطه و سکون ضاد بانقطه و فتح را [illegible]
بحضرموت یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی گفت بیمار شد مردی از خانواده من پس آمدم نزد او بر حالی که عیادت کننده
او را پس گفتم او را ای برادرزاده من بدرستی که ترا نزد من نصیحتی است خالص آیا قبول میکنی آنرا پس گفت آری پس گفتم بگو گواهی میدهم
اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تنهایی او شریکی نیست او را پس گواهی داد بآن پس گفتم بگو و اینکه محمد فرستاده الله تعالی است
پس گواهی داد بآن اصل فقلت له ان هذا لا تنتفع به الا ان یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین

فقلت

فقلت قل اشهد ان علیا وصیه و هو الخلیفة من بعده و الامام المفترض الطاعة من بعده
فشهد بذلک شرح طلب یقین در شهادت برسالت با وجود ترک طلب یقین در شهادت بوحدانیت اشارتست بآنکه
گاهی شهادت برسالت باعث تزلزل خاطر در آن میباشد و آن در صورتیست که ایمان ببعض قرآن و کفر ببعضی دیگر باشد و آن
در جمعیتیست که شهادت بوصایت علی علیه السلام در ایشان نیست زیرا که منکر میشوند آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن
آمره بسؤال اهل الذکر را پس طلب شهادت بوصایت علی از قبیل طلب محقق شهادت برسالت و یقین در آنست پس شهادت
آن انتفاعی بشهادت سابقه نیست زیرا اگر بر نهج یقین نیست یعنی پس گفتم او را بدرستی که این بهره مند نمی شوی بآن مگر آنکه
باشد نسبت بتو بر نهج اطمینان خاطر تو بآن پس ذکر کرد که آن نسبت باو بر نهج کمال اطمینان خاطر است پس گفتم بگو گواهی
میدهم اینکه علی وصی اوست و اوست جانشین در زمان بعد از او و امامی که لازم کرده شده است فرمان برداری او بنص قرآن
در زمان بعد از او پس گواهی داد بآن اصل فقلت له انک لن تنتفع بذلک حتی یکون منک علی یقین فذکر انه
منه علی یقین ثم سمیت الائمة له علیهم السلام رجلا رجلا فاقر بذلک و ذکر انه علی یقین فلم یلبث
الرجل ان توفی فجزع اهله علیه جزعا شدیدا شرح لم یلبث بباء یک نقطه و تاء سه نقطه مضارع غایب معلوم باب
علم است ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر الی ان است توفی بفا بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب تفعل است و بنا بر دوم بتقدیر
توفی رزقه یا اجله است جزع بجیم و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الجزع بفتح جیم و فتح زای ضد صبر یعنی
پس گفتم او را بدرستی که تو هرگز بهره مند نمی شوی بآن مگر آنکه باشد نسبت بتو بر نهج یقین پس ذکر کرد که آن نسبت باو
بر نهج یقین است بعد از آن نام بردم امامان را برای او علیهم السلام مرد مرد پس اقرار کرد بآنچه گفتم و مذکور کرد که آنچه
گفتم بر نهج یقین است پس درنگ نکرد آن مرد بیمار تا آنکه گرفته شد از دنیا یعنی که هلاک شد وفات یافت پس بیتابی کردند اهل
آن مرد برای او بیتابی سختی اصل قال فغبت عنهم ثم اتیتهم بعد ذلک فرأیت عزاء حسنا فقلت کیف تجدونک
کیف عزاءک ایتها المرأة فقالت و الله لقد اصبنا بمصیبة عظیمة بوفاة فلان رحمه الله و کان
مما سخی بنفسی لرؤیا رأیتها اللیلة شرح العزاء بفتح عین بی نقطه و زای با نقطه و الف ممدوده صبر اصبنا بصیغه ماضی
مجهول متکلم مع الغیر باب افعال است ضمیر مستتر در کان راجع بفلان است من در مما تبعیضیه است سخی بسین بی نقطه و خاء با نقطه
بصیغه ماضی معلوم مثل اللام یائی باب منع و علم است با در بنفسی برای تعدیه است یعنی ابو بکر گفت پس غایب شدم از ایشان بعد از آن
آمدم نزد ایشان بعد از آن بمدتی پس دیدم صبری نیکو پس گفتم چگونه می یابید خود را چگونه است صبر تو ای زن پس گفت که قسم
که هر آینه بتحقیق مبتلا شدیم ببلایی عظیم بسبب وفات فلان رحمت کناد او را الله تعالی و شد فلان از جمله آنچه صاحب کننده کرد
نفس مرا از آن سبب خوابی که دیدم آن خواب امشب اصل فقلت و ما تلک الرؤیا قالت رأیت فلانا تعنی
المیت حیا سلیما فقلت فلان قال نعم فقلت له اما کنت مت فقال بلی و لکن نجوت بکلمات لقّنیهن
ابو بکر و لو لا ذلک لکدت اهلک شرح تعنی المیت کلام ابو بکر است که در میان کلام آن زن در آمده برای تفسیر فلان خبر
مبتدای محذوف است بتقدیر انت فلان و استفهام مرادست اما حرف استفهام و حرف نفی است کدت بکسر کاف و سکون دال
و ضم تا از افعال مقاربه است اهلک مضارع متکلم باب ضرب و منع و علم و فرح است یعنی پس گفتم و چیست آن خواب گفت دیدم
فلان کس را میخواست میت را بر حالی که زنده بی آزار بود پس گفتم آیا تو فلان کسی گفت آری پس گفتم او را آیا نبودی که مرده بودی
پس گفت بلی و لیکن نجات یافتم از آزار بچند کلمه که تلقین کرد مرا آن چند کلمه ابو بکر و اگر نمی بود آن تلقین نزدیک میبود که هلاک شوم

یعنی که از اهل جهنم شوم مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب برای این نیست که ثواب راجعت کنند بلکه برای این است که آنچه آنکه
حضرت تلقین کرده از پیش خود نکرده بلکه شنیده از امامان ائمه هدی علیهم السلام پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام
قال کنا عنده و عنده حمران اذ دخل علیه مولی له فقال له جعلت فداک هذا عکرمة فی الموت
و کان یری رأی الخوارج و کان منقطعا الی ابی جعفر علیه السلام فقال لنا ابو جعفر علیه السلام انظرونی
حتی ارجع الیکم فقلنا نعم شرح عکرمه مولای عبد الله بن عباس است و اصل او از بربر است و یکی از فقهای مکه است و در کتب
تفاسیر نقل از او بسیار است و وفات او در سال صد و هفت یا صد و شش یا صد و پنج بوده و کان یری رأی الخوارج تا آخر کلام
ابو بصیر است مذهب خوارج این است که امام هر چند که عادل باشد مفترض الطاعه نیست پس مخالفت او یا اجتهاد میتوان کرد پس خروج
بر امام غیر عادل یا اذن امام عادل جایز است منقطعا الی ابی جعفر یعنی بتقدیر منقطعا عن الناس متوجها الی ابی جعفر است انظرونا
بنون و قاف یا نقطه و در آخر فقط بصیغه امر باب نصر است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام ابو بصیر گفت بودیم نزد
امام علیه السلام و بود نزد او حمران وقتی که داخل شد بر او چاکری از او پس گفت او را قربانت شوم اینک عکرمه در حالت مرگ است
و مذهب عکرمه موافق مذهب خوارج بود و عکرمه جدا بود از اختلاط مردم و متوجه اختلاط امام محمد باقر علیه السلام بود برای سؤال
مسائل مشکله و اعتراف بفضل او پس گفت ما را امام محمد باقر علیه السلام جا بپایید ما را تا آنکه برگردم سوی شما پس گفتیم آری انتظار میکشیم اصل
فما لبث ان رجع فقال اما انی لو ادرکت عکرمة قبل ان تقع النفس موقعها لعلمته کلمات
ینتفع بها و لکنی ادرکته و قد وقعت النفس موقعها فقلت جعلت فداک و ما ذلک الکلام
فقال هو و الله ما انتم علیه فلقنوا موتاکم عند الموت شهادة ان لا اله الا الله و الولایة شرح وقوع النفس
در موقع آن عبارت از فرود آمدن در جای برهوت است که جا بیست در حضرموت و آن محل ارواح منافقان و کافران است
و می آید در حدیث سیوم و چهارم و پنجم باب نوزدهم که باب فی ارواح الکفار است یا عبارت از وصول آن بحلقی است که توبه
عاملی در آن وقت مقبول نیست چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث سیوم باب شانزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه
یا عبارت از مفارقت روح از بدن است یعنی پس درنگ نکرد تا آنکه برگردید یا بخیمی که زود برگردید پس گفت آگاه باشید
بدرستی که من اگر در می یافتم عکرمه را پیش از آنکه فرود آید جان او در فرود آمدنگاه خود هر آینه تعلیم میکردم او را چند کلمه که
بهره مند میشد بآنها و لیکن من در یافتم او را در حالی که بتحقیق فرود آمده بود جان او در فرود آمدنگاه خود پس گفتم قربانت
و چیست آن سخن که مرکب از آن چند کلمه است پس گفت آن بخدا قسم چیزیست که شما شیعه امامیه بر آنید مراد اقرار بامام مفترض الطاعه
در هر زمانیست یکی بعد از دیگری پس تلقین کنید مردگان خود را در دم مرگ گواهی باینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اقرار بامام
مفترض الطاعه در هر زمانی اگر گویا چرا عکرمه بآن سخن منتفع نشده بود در زمان انقطاع او بسوی امام محمد باقر علیه السلام و منتفع
می شد در دم مرگ گوییم برای اینکه در زمان سابق ضمیر او هوس بود و در دم مرگ آن ضمیر بر طرف شده ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ما من احد یحضره الموت الا وکل به ابلیس من شیاطینه من یأمره بالکفر
و یشککه فی دینه حتی تخرج نفسه فمن کان مؤمنا لم یقدر علیه فاذا حضرتم موتاکم فلقنوهم
شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یموت و فی روایة اخری
قال فلقنه کلمات الفرج و الشهادتین و تسمی له الاقرار بالائمة علیهم السلام واحدا بعد واحد حتی
ینقطع عنه الکلام شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ کس که حاضر شود او را مرگ مگر آنکه موکل

میکنند با عزازیل از جمله شیاطین خود کسی را که امر میکند او را بکفر و بشک می اندازد او را در دین حق خود تا وقتی که بیرون
آید جان او پس هر که باشد بر حقیقت ایمان قدرت بهم نمیرساند آن شیطان بر او پس چون حاضر شوید نزد مردگان خود
پس تلقین کنید ایشان را گواهی باینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه محمد فرستاده الله تعالی است سوی خلایق صلی الله
علیه و آله تا وقتی که بمیرد یکی از ایشان و در روایتی دیگر از امام علیه السلام این است که امام گفت که پس تلقین کن یکی از ایشان را کلمات فرج
که مذکور شد در حدیث سیوم این باب و دو گواهی که معلوم است و نام میبری برای او اقرار را بائمه علیهم السلام یکی بعد از یکی
تا وقتی که بریده شود از او سخن و حاصل هر دو روایت یکیست بنا بر آنچه گفتیم در شرح حدیث دوم هفتم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا حضر احدا من اهل بیته الموت قال له قل
لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما بینهما و رب
العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین فاذا قالها المریض قال اذهب فلیس علیک بأس شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون حاضر میشد یکی از خانواده او را مرگ میگفت او را
که بگو لا اله الا الله تا آخر که ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب پس چون میگفت آنها را بیمار میگفت برو باکی نیست بر تو یا کی هشتم
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام و الله لو ان عابد وثن وصف ما تصفون عند خروج نفسه ما طعمت النار
من جسده شیئا ابدا شرح طعمت بصیغه ماضی معلوم باب علم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بخدا قسم اگر گروهی
بت پرستی گوید آنچه را که شما میگویید که اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی باشد نزد بیرون آمدن جان او نمیخورد آتش
جهنم از بدن او چیزی را هرگز مراد این است که باعث ایمان میشود و آتش جهنم نمیرساند هیچ ستیزه یا مراد این است که ایمان بر طرف
میکند کفران زمان کفر را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل
علی رجل من بنی هاشم و هو یقضی فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله قل لا اله الا الله العلی
العظیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما بینهن
و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین فقالها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی
استنقذه من النار شرح یقضی بقاف و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است القضاء بآخر رسانیدن چیزی و مراد
اینجا بآخر رسانیدن اجل است چنانچه گفته در سوره احزاب منهم من قضی نحبه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول
صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از بنی هاشم بر حالی که آخر بآخر میرسانید عمر خود را پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله
که بگو لا اله الا الله تا آخر که ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب پس گفت آنها را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ستایش الله راست
که نجات داد او را از آتش جهنم دهم اصل عن سالم بن ابی سلمة عن ابی عبد الله علیه السلام قال حضر رجلا الموت
فقیل یا رسول الله ان فلانا قد حضره الموت فنهض رسول الله صلی الله علیه و آله و معه ناس
من اصحابه حتی اتاه و هو مغمی علیه قال فقال یا ملک الموت کف عن الرجل حتی اسائله فافاق
الرجل فقال النبی علیه السلام ما رأیت قال رأیت بیاضا کثیرا و سوادا کثیرا قال فایهما کان اقرب
الیک فقال السواد فقال النبی صلی الله علیه و آله قل اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک و اقبل منی
الیسیر من طاعتک فقاله شرح روایت است از سالم ابن ابی سلمه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حاضر شد مردی را مرگ پس کسی گفت
ای رسول الله بدرستی که فلان کس را حاضر شده مرگ پس برخاست رسول الله صلی الله علیه و آله و با او بودند مردمانی از یاران او

آمد نزد آنمرد و آنمرد بیهوش بود امام گفت که پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای ملک الموت باز دار خود را از اینمرد تا بپرسم احوال او را پس بهوش آمد آنمرد گفت نبی علیه السلام چه دیدی گفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی بسیار را گفت پس کدام از آن دو بود نزدیکتر سوی تو گفت سیاهی گفت نبی صلی الله علیه و آله بگو خداوندا بیامرز برای من بسیار را از جمله معصیتهای تو و قبول کن از من اندک را از طاعت تو پس آنمرد گفت آنرا اصل ثُمَّ اُغْمِیَ عَلَیْهِ فَقَالَ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ خَفِّفْ عَنْهُ اُسَائِلْهُ فَاَفَاقَ الرَّجُلُ فَقَالَ مَا رَاَیْتَ قَالَ رَاَیْتُ بَیَاضاً کَثِیراً وَ سَوَاداً کَثِیراً قَالَ فَاَیُّهُمَا اَقْرَبُ اِلَیْکَ فَقَالَ الْبَیَاضُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ غَفَرَ اللهُ لِصَاحِبِکُمْ قَالَ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام اِذَا حَضَرْتُمْ مَیِّتاً فَقُولُوا لَهُ هٰذَا الْکَلَامَ لِیَقُولَهُ شرح بعد از آن آنمرد بیهوش شد پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای ملک الموت سبک کن مرگ را از او تا بپرسم احوال او را پس بهوش آمد آنمرد پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت چه دیدی گفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی بسیار گفت پس کدام از آن دو نزدیکتر بود سوی تو پس گفت سفیدی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاران آنمرد که آمرزید الله تعالی گناهان را برای یار شما سلام گفت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون حاضر شدید نزد میتی پس گویید او را این سخن تا گوید آنرا

باب دهم اصل باب اذا عسر علی المیت الموت و اشتد علیه النزع شرح یعنی این باب تنوین است از اظرفیه محضه است عسر بصیغه ماضی معلوم باب علم و حسن است یعنی این باب بیان وقتیست که دشوار شده بر میت مردن و سخت شده بر او جان کندن و در این باب پنج حدیث است

اول اصل قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اِنَّ اَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِیَّ کَانَ مِنْ اَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ کَانَ مُسْتَقِیماً فَنَزَعَ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ فَغَسَّلَهُ اَهْلُهُ ثُمَّ حُمِلَ اِلٰی مُصَلَّاهُ فَمَاتَ فِیهِ شرح خدری بضم خاء با نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه و یاء نسبت منسوبست بخدره و آن اسم طایفه ایست از انصار یعنی گفت امام زین العابدین صلوات الله علیه بدرستی که ابو سعید خدری بود از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و بود راست در محبت امیر المؤمنین علیه السلام پس جان کند سه روز پس شستند او را اهل او برای ازاله نجاست و بعد از آن برداشته و برده شد سوی جای نماز او پس مرد در آنجا دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ اِذَا اَعْسَرَ عَلَی الْمَیِّتِ مَوْتُهُ وَ نَزْعُهُ قُرِّبَ اِلٰی مُصَلَّاهُ الَّذِی کَانَ یُصَلِّی فِیهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دشوار شود بر میت مرگ و جان کندن او نزدیک کرده می شود سوی جای نماز او که عادت او این بود که نماز میکرد در آن مراد بتقریب سوی مصلی که اشتمن در آنجاست اگر میسر باشد و که اشتمن در نزدیک آنست اگر که اشتمن در آن میسر نباشد سوم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ اِذَا اشْتَدَّ عَلَیْهِ النَّزْعُ فَضَعْهُ فِی مُصَلَّاهُ الَّذِی کَانَ یُصَلِّی فِیهِ اَوْ عَلَیْهِ شرح روایتست از زراره که از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است گفت چون سخت شود بر آدمی جان کندن پس بگذار او را در جای نمازی که عادت او این بود که نماز میکرد در آن یا بر آن مراد اینست که اگر میسر باشد نقل او بموضعی از خانه او مثلا که در آن نماز میکرد او را در آنجا باید گذاشت و اگر میسر نشد کسی که در سفرست پس او را در فرشی یا حصیری مثلا که بر آن نماز میکرده می باید گذاشت چهارم اصل عَنْ لَیْثٍ الْمُرَادِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ قَالَ اِنَّ اَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِیَّ قَدْ رَزَقَهُ اللهُ هٰذَا الرَّاْیَ وَ اِنَّهُ اشْتَدَّ نَزْعُهُ فَقَالَ احْمِلُونِی اِلٰی مُصَلَّایَ فَحَمَلُوهُ فَلَمْ یَلْبَثْ اَنْ هَلَکَ شرح روایتست از لیث مرادی از امام جعفر صادق علیه السلام لیث گفت که امام گفت بدرستی که ابو سعید خدری بتحقیق روزی کرد او را الله تعالی این دین و تصدیق کردن بحق امام زمان علیه السلام و بدرستی که شان اینست که سخت شد جان کندن او پس گفت بردارید و نقل کنید مرا سوی جای نماز من پس برداشتند و بردند او را پس درنگ نکرد تا آنکه مرد پنجم اصل رَاَیْتُ اَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ لِابْنِهِ الْقَاسِمِ قُمْ یَا بُنَیَّ فَاقْرَاْ

عِنْدَ رَاْسِ

عِنْدَ رَاْسِ اَخِیکَ وَ الصَّافَّاتِ صَفّاً حَتّٰی تَسْتَتِمَّهَا فَقَرَاَ فَلَمَّا بَلَغَ اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقاً اَمْ مَنْ خَلَقْنَا قَضَی الْفَتٰی فَلَمَّا سُجِّیَ وَ خَرَجُوا اَقْبَلَ عَلَیْهِ یَعْقُوبُ بْنُ جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ کُنَّا نَعْهَدُ الْمَیِّتَ اِذَا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ یُقْرَاُ عِنْدَهُ یٰس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ فَصِرْتَ تَاْمُرُنَا بِالصَّافَّاتِ فَقَالَ یَا بُنَیَّ لَمْ تُقْرَاْ عِنْدَ مَکْرُوبٍ مِنْ مَوْتٍ قَطُّ اِلَّا عَجَّلَ اللهُ رَاحَتَهُ شرح معنی قضی مذکور شد در شرح حدیث نهم باب سابق سجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه ماضی مجهول معتل اللام باب تفعیل است التسجیه پوشانیدن میت ببرده و مانند آن نعهد بنون بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر از باب علم است و جمله نعهد تا الحکیم خبر کنا است یقرا بصیغه مجهول غایب باب منع جزای اذا است و مضمون مجموع شرط و جزا مفعول نعهد است یا بنی از قبیل تلطف و مهربانی است یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را میگفت پسرش قاسم را که برخیز ای پسرک من پس بخوان نزد برادرت سوره والصافات صفا را تا تمام کنی آنرا پس قاسم خواند پس وقتی که رسید بفقره اهم اشد خلقا ام من خلقنا بآخر رسید آن جوان عمر خود را پس وقتی که پوشانیده شد و مردم بیرون رفتند رو آورد بر امام علیه السلام یعقوب بن جعفر پس گفت امام را که می دیدیم در زمان سابق برای میت که چون نازل میشد باو مرگ خوانده می شد نزد او سوره یس و القرآن الحکیم پس گردیدی تو با بیرون کش که امر میکنی ما را بخواندن سوره والصافات پس امام علیه السلام گفت ای پسرک من خوانده نشد سوره والصافات نزد خسته از مرگ هرگز مگر آنکه شتاب کرد الله تعالی راحت او را

باب یازدهم اصل باب توجیه المیت الی القبلة شرح این باب بیان متوجه کردن میت است سوی قبله در وقت موت و بعد از موت و در این باب سه حدیث است

اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ فِی تَوْجِیهِ الْمَیِّتِ تَسْتَقْبِلُ بِوَجْهِهِ الْقِبْلَةَ وَ تَجْعَلُ قَدَمَیْهِ مِمَّا یَلِی الْقِبْلَةَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در متوجه کردن میت سوی قبله در وقت موت که مقابل میکنی روی او را بقبله و میگردانی پاهای او را در طرف قبله ذکر قید دوم برای اینست که روی میت را بقبله کردن دو شق دارد اول آنکه بر پشت خوابانیده شده باشد و سر او در جای بلند باشد و پاهای او در طرف قبله باشد دوم آنکه بر پهلو خوابانیده شده باشد و روی او بطرف قبله باشد دوم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنِ الْمَیِّتِ فَقَالَ اسْتَقْبِلْ بِبَاطِنِ قَدَمَیْهِ الْقِبْلَةَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از میت در وقت موت پس گفت مقابل کن کف دو پای او را بقبله سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یَقُولُ اِذَا مَاتَ لِاَحَدِکُمْ مَیِّتٌ فَسَجُّوهُ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ وَ کَذٰلِکَ اِذَا غُسِّلَ یُحْفَرُ لَهُ مَوْضِعُ الْمُغْتَسَلِ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ فَیَکُونُ مُسْتَقْبِلاً بِبَاطِنِ قَدَمَیْهِ وَ وَجْهِهِ اِلَی الْقِبْلَةِ شرح المیت بفتح میم و تشدید یا مکسوره مرده آدمی و مراد اینجا آدمی مشرف بر موت است مثل آنکه میت و انهم میتون و آن احتراز است از مرده غیر آدمی و بجای میت نگفت احد برای اینکه آدمی مشرف بر موت است سجوه بفتح سین بی نقطه و ضم جیم مشدده بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است التسجیه پوشانیدن میت بجامه و مانند آن التجاه بضم و کسر و ضم تاء دو نقطه در بالای منقلب از واو و جیم و الف بر ابر رو و نصب آن بر ظرفیه از مفعول سجوه است و اضافه آن لفظیت زیرا که در اصل مصدر باب مفاعله است و اینجا بمعنی اسم فاعل است بمعنی مواجه القبله و کذلک قایم مقام جزای اذا غسل است غسل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یحفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و جمله یحفر تا آخر استیناف است برای بیان و کذلک اذا غسل و از بیان آن حال سابق بران نیز ظاهر میشود المغتسل بفتح سین بصیغه اسم مکان باب افتعال آنجا میت را بران خوابانند و شویند مثل تخته که میت را بران میخوابانند و آن چهار پایه دارد و در طرف سر آنها بلندتر و در طرف پا و آنها کوتاهتر و برای آب گودی کنده می شود تا آن تخته بر پهلو نیفتد و آن گودی موضع غسل است و صاحب ظاهر گفته المغتسل کالمقعد و منزل و المغتسل موضع

غسل الميت وصاحب كتاب الحبل المتين گفته والظاهر ان المراد بموضع المغتسل الحفرة التي تجمع فيها ماء الغسل يعنی حال
از موضع غار زنگیون برای بيانست مستقبل بفتح باء مصدر ميمی است الی القبلة خبر يكون است يعنی شنيدم از امام جعفر صادق
ميگفت چون مرده شد یکی از شما مشرف بر موت پس برده و بر رو پوشانيد بر حال که او مواجه قبله باشد و همچنان بپوشانيد
او را مواجه قبله بتكفين و مانند آن بعد از غسل داده شده باشد بيان اين آنكه كنده می‌شود و برای گچ‌کاری كنده بر حالی كه آنجا
مواجه قبله باشد باين روش كه باشد استقبال كف رو پای آن ميت و روی او سوی قبله مراد اينست كه در وقت غسل مواجه
قبله واجبست و در وقت تكفين تغيير آن نمی‌بايد داد و بر اين قياس در وقت احتضار مواجه قبله واجبست و در وقت تسجيه
پيش از غسل تغيير آن نمی‌بايد داد باب دوازدهم اصل باب ان المؤمن لا يكره على قبض روحه شرح يكره بصيغه
مضارع مجهول باب افعال است يعنی اين باب بيان اينست كه مؤمن مجبور نمی‌شود بر قبض روح او يعنی كه قبض روح او برضای او
می‌شود و در اين باب دو حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله لو أن مؤمنا أقسم على ربه أن لا يميته ما أماته أبدا ولكن إذا كان ذلك أو إذا
حضر أجله بعث الله عز وجل إليه بريحين ريحا يقال لها المنسية وريحا يقال لها المسخية فأما
المنسية فإنها تنسيه أهله وماله وأما المسخية فإنها تسخي نفسه عن الدنيا حتى يختار ما عند الله
شرح اقسم بصيغه ماضی معلوم باب افعال است الاقسام قسم خوردن بچیزی و چون متعدی بعلی شود مراد قسم نهادن بر کسی است
بمعنی طلب چیزی از کسی بعنوان جد و توسل بچیزی که عظیم باشد مثل آنکه میگوییم خدایا بیامرز ما را بحق محمد و آل محمد ذلك اشاره بقبض
مصدر اماته است او از شک بعض راویانست يعنی روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه گفت رسول الله صلى الله
عليه وآله اگر آنكه مؤمنی الحاح كند بر الله تعالی برای آنكه نميراند او را نمی‌ميراند او را هرگز وليكن چون شود آن ميرانيدن
چون حاضر شود انتهای عمر او ميفرستد الله عز وجل سوی او دو نسيم را النسيم گفته می‌شود آنرا از هوش كارسازنده و نسيمی
گفته می‌شود آنرا اصحاب گذشت سازنده پس اما فراموش كار رسانند پس بدرستی كه آن فراموش كار می‌سازد او را اهل
و مال او اما صاحب گذشت سازنده پس بدرستی كه آن صاحب گذشت می‌كند نفس او را از زندگی دنيا تا آنكه اختيار كند
ثوابی را كه نزد الله تعالی است دوم اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك يا ابن رسول الله هل
يكره المؤمن على قبض روحه قال لا والله إنه إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك
فيقول له ملك الموت يا ولي الله لا تجزع فوالذي بعث محمدا لأنا أبر بك وأشفق عليك من
والد رحيم لو حضرك افتح عينيك فانظر قال ويمثل له رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير
المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام فيقال له هذا رسول الله صلى
الله عليه وآله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة عليهم السلام رفقاؤك شرح
هذا مبتدا است رسول الله مبتدای دوم است رفقاؤك خبر مبتدای دوم و معطوفات بر آنست و جمله خبر هذا است
عايد بمبتدا اينجا ترك شده مثل ترك عايد در قول هو الله احد است بنا بر آنكه هو ضمير شان باشد و نظم كلام متعارفست در جایی كه
مقصود نفی شك و شبهه باشد مثل است زعمت ان زيدا الباكی و هذا جار زيد يعنی گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه آيا
ای پسر رسول الله آيا مجبور می‌شود مؤمن بر قبض روح او گفت نه بخدا قسم بدرستی كه شان اينست كه چون آيد نزد او ملك الموت
برای قبض روح او بی تابی میكند نزد آن پس میگويد او را ملك الموت ای دوست خدا بی تابی مكن بيا الله آنكه قسم بآنكه فرستاد

محمد را كه هر آينه من مهربانترم بتو و ترسانتر از ضرر بر تو ام از پدری صاحب رحم اگر حاضر میبود آن پدر نزد تو بگشا دو چشم
خود را پس نگاه كن امام گفت و در صورت مثالی در آورده می‌شوند برای او رسول الله صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين و فاطمه و حسن
و حسين و باقی امامان عليهم السلام رفيقان تواند بيان صورت مثالی گذشت در شرح حديث اول كتاب فضل القرآن اصل
قال فيفتح عينيه فينظر فينادي روحه مناد من قبل رب العالمين العزة فيقول يا أيتها
النفس المطمئنة إلى محمد وأهل بيته ارجعي إلى ربك راضية مرضية بالثواب فادخلي في
عبادي يعني محمدا وأهل بيته وادخلي جنتي فما شيء أحب إليه من استلال روحه واللحوق
بالمنادي شرح يا أيتها النفس المطمئنة در سوره فجر است يعنی امام گفت پس مؤمن ميگشايد دو چشم خود را پس نگاه می‌كند
پس آواز ميكند روح آن مؤمن را آواز كننده از جانب صاحب كل اختيار عزت باين روش كه ميگويد ای جان قرار يافته
سوی محمد و ائمه اهل بيت او برگرد از بدن خود سوی صاحب كل اختيار خود بر حالی كه راضی باشی بامامت محمد و آل او و راضی
كرده شده باشی بثواب پس داخل شو در بندگان من يعنی مراد بلفظ عبادی محمد و اهل بيت او را او داخل شو در بهشت من
پس نيست چيزی محبوبتر سوی آن مؤمن از كشيده شدن روح او و از بخشش و رسيدن بآنكه آواز كرد باب سيزدهم اصل
باب ما يعاين المؤمن والكافر شرح اين باب بيان چيزيست كه می‌بيند بچشم خود مؤمن و كافر در وقت مردن و در اين باب
شانزده حديث است اول اصل عن علي بن عقبة عن أبيه قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا عقبة
لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الأمر الذي أنتم عليه وما بين أحدكم وبين أن
يرى ما تقر به عينه إلا أن تبلغ نفسه إلى هذه ثم أهوى بيده إلى الوريد ثم اتكأ وكان
معي المعلى فغمزني أن أسأله فقلت يا ابن رسول الله فإذا بلغت نفسه هذه أي شيء يرى
فقلت له بضعة عشر مرة أي شيء فقال في كلها يرى لا يزيد عليها شرح عقبه بضم عين و سكون قاف
و باء يكنقطه است الامر بفتح همزه و سكون ميم كار عمده تقر بفتح قاف بصيغه مضارع معلوم باب علم است غمز بفتحتين و زای
با نقطه بصيغه ماضی معلوم باب ضرب است الغمز اشارت كردن بچشم و ابرو و مانند آنها و زدن سر انگشت دست
بر كسی ان بفتح همزه و سكون نون مفسره است يا مصدريه است بتقدير لان و بنا بر اول اساله بصيغه امر است و بنا بر دوم
بصيغه متكلم وحده مضارع البضعه بفتح و كسر باء يكنقطه و سكون ضاد با نقطه و عين بی نقطه كسری كه بعد از ده و پيش از بيست است
يعنی روايتست از علی بن عقبه از پدرش گفت كه گفت مرا امام جعفر صادق عليه السلام ای عقبه قبول نمی‌كند الله تعالی از بندگان
در روز قيامت مگر اين كار عمده را كه شما بر آنيد و نيست ميان يكی از شما و ميان آنكه چند چيز ببيند كه روشن شود بآن چشم او
مگر زمان آنكه برسد جان او سوی اين بعد از آن برد دست خود را سوی شاه رگ خود بعد از آن تكيه كرد و بود با من معلی
پس اشاره كرد مرا آنكه بپرسم از او كه آخر چه چيز است پس گفتم ای پسر رسول الله صلى الله عليه وآله پس چون رسد جان او باينجا
چه چيز را می‌بيند پس گفتم او را ده بار و كسری كه چه چيز را می‌بيند پس گفت در هر بار كه می‌بيند زياده نميكرد بر آن كلمه چيزی اصل
ثم جلس في آخرها فقال يا عقبة فقلت لبيك وسعديك فقال أبيت إلا أن تعلم فقلت نعم
يا ابن رسول الله إنما ديني مع دينك فإذا ذهب ديني كان ذلك كيف لي بك يا ابن رسول
الله كل ساعة وبكيت فرق لي فقال يراهما والله قلت بأبي وأمي من هما قال ذلك رسول
الله صلى الله عليه وآله وعلي عليه السلام شرح لبيك تثنيه لب بفتح لام و تشديد باء يكنقطه است كه مصدر باب

و باقی ائمه كه از اولاد او است عليهم السلام كه معهود
آن مؤمن را كه امامت آل الله است اعتقاد كرده
بالولاية مثل امير المؤمنين و فاطمه و حسن و حسين

بمعنی ثابت قدم بودن یا بمعنی رو آوردن و قصد چیزی کردن یا بمعنی دوستی یا بمعنی اخلاص و بر هر تقدیر مضاف شده بضمیر [illegible]
و نصب آن بتقدیر حرف نداست یا بتقدیر اسالک است و مشهور این است که مفعول مطلق فعل محذوف است و بتقدیر اول
لبیک است و بر هر تقدیر تثنیه اینجا برای تکرار بعنوان استمرار و دوام است و اضافه بضمیر مخاطب برای افاده اختصاص
و بر این قیاس است سعدیک بفتح سین بی نقط و سکون عین بی نقط و دال بی نقط که تثنیه سعد است که مصدر باب علم است بمعنی اعانت
مجری مضاف بضمیر مخاطب شده و برای افاده معنی استمرار بر مصادق [illegible] آزاری در ان نباشد فاء در فاذا جواب برای
توقیت کان از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمعبد [illegible] خبر است و می تواند بود که تامه باشد ذلک بضم لام
با نقط و تشدید لام و کاف ضمیر است و آن مضموم است یا مرفوعست و میتواند بود که فا برای تعقیب باشد و کان تامه باشد و ذلک بصیغه
اسم اشاره باشد موافق بعض نسخ که ذلک بلام است و مشار الیه آن ترک سؤال امام از مجهولات باشد کیف استفهام انکاری است
و خبر مبتدای محذوف است زیرا که بک بتقدیر اللحوق بک است نظیر قول الله تعالی در سوره فجر انی له الذکری کل منصوب بظرف
زمان است یعنی بعد از ان [illegible] در آخر [illegible] گفت ای عقبه گفتم لبیک و سعدیک پس گفت خواستی [illegible]
در همین مجلس گفتم آری ای پسر رسول الله بیان این آنکه جز این نیست که دین من موافق دین تست پس چون [illegible]
باینمعنی که اختیار مذهب مخالفان [illegible] شود دین من [illegible] اشارتست بآنچه مذکور است در سوره
آل عمران وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون حاصل
اینکه کفار برای خواری رسول علیه السلام بیاران خود گفتند که ایمان بقرآن آورید در اول روز و منکر آن شوید در آخر روز
تا بدنام و سست شود دین محمد در نظر مردم و شاید که از وی برگردند چگونه [illegible] مرا رسیدن بتو ای پسر رسول الله در [illegible]
برای سؤال که داشته باشم و گریه کردم پس امام علیه السلام [illegible] که ابراهیم [illegible] آن دو کس [illegible]
تو با [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است اصل یا عقبة لن تموت
نفس مؤمنة ابدا حتی تراهما قلت فاذا نظر الیهما المؤمن ایرجع الی الدنیا فقال لا یمضی امامه
اذا نظر الیهما مضی امامه فقلت له یقولان شیئا قال نعم یدخلان جمیعا علی المؤمن فیجلس رسول
الله صلی الله علیه و آله عند رأسه و علی علیه السلام عند رجلیه فیکب علیه رسول الله صلی الله
علیه و آله فیقول یا ولی الله ابشر ~~انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحب اما لانفعنک ثم~~
رسول الله انی خیر لک مما ترکت فی الدنیا ثم ینهض رسول الله صلی الله علیه و آله فیقوم علی علیه السلام
حتی یکب علیه فیقول یا ولی الله ابشر انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحب اما لانفعنک شرح یعنی
استیناف است برای بیان لا یحلا [illegible] استیناف است برای بیان استیناف و القولان بتقدیر [illegible] جمله یدخلان
استیناف است برای بیان نعم یکب بیای بی نقط مشدده بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعال است ابشر بیای بی نقط
و شین با نقط بصیغه امر باب افعال است ینهض بنون و ضاد با نقط بصیغه مضارع معلوم باب منع است یکب در دوم [illegible]
مرفوعست اما بفتح همزه و تخفیف میم است لانفعنک بفتح لام موکده بنون تاکید ثقیله است یعنی ای عقبه البته نمی میرد هیچ انداری
که مؤمن باشد هرگز تا آنکه ببیند آن دو کس را گفتم پس چون نظر کند سوی ایشان مؤمن آیا برمیگردد سوی دنیا پس گفت نه
بیان این آنکه میرود برای که در پیش دارد بیان این آنکه چون نظر کرد سوی ایشان میرود برای که در پیش دارد پس
گفتم او را آیا میگویند چیزی گفت آری بیان این آنکه داخل میشوند هر دو بر مؤمن پس می نشیند رسول الله صلی الله علیه و آله

در بالای سر
سر او و علی علیه السلام در پایین در پای او پس برشیب میشود بر او رسول الله صلی الله علیه و آله پس میگوید ای دوست خدا
بشارت باش من رسول الله ام بدرستی که من بهترم برای تو از آنچه واگذاشتی در دنیا بعد از ان برمیخیزد رسول الله
صلی الله علیه و آله پس برمیخیزد علی علیه السلام تا آنکه برشیب میشود بر او پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت باش من علی بن
ابی طالبم که دوست میداشتی آگاه باش هر آینه نفع میرسانم البته ترا اصل ثم قال ان هذا فی کتاب الله عز و جل فقلت
این جعلنی الله فداک من کتاب الله عز و جل قال فی یونس قول الله عز و جل ههنا الذین آمنوا و کانوا
یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم شرح قول
مجرور و بدل یونس است ههنا اشارتست بآیه مذکور بعد از انست بیان آیت سوره یونس گذشت در کتاب [illegible] در شرح حدیث
هشتاد و سیم باب [illegible] یعنی بعد از ان گفت بدرستی که این بشارت [illegible] مذکور است در کتاب الله عز و جل پس گفتم
کجاست گردانید مرا الله تعالی فدای تو این از جمله کتاب الله گفت در سوره یونس در قول الله عز و جل در اینجا که آنانکه مؤمن
شدند و شان این بود که اجتناب میکردند از عبادت جبت و طاغوت که عبارتست از فلان و فلان برای ایشان است
بشارت در زندگی دنیا و در زندگی آخرت [illegible] تغییری نیست سخنان الله تعالی را که در وعد و وعید گفته آنچه مذکور شد برای مؤمن
متقی آنست مطلب سیدن بزرگ مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست که آنچه در این حدیث مذکور است تفسیر لهم البشری فی الحیوة الدنیا
است و تفسیر بشری در آخرت می آید در حدیث آینده که فاذا اخرجت النفس من البدن فیعرض علیها کما عرض علیه و هی فی الجسد
و در کتاب الروضه در تحت حدیث الاعلام و الحجة علی اهل ذلک الزمان و در کتاب من لا یحضره الفقیه تفسیر بشری حیوة الدنیا
بروایای حسنه شده و اصل دوم عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا حیل بینه و بین الکلام
اتاه رسول الله صلی الله علیه و آله و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن
یمینه و الآخر عن یساره فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک
و اما ما کنت تخاف منه فقد امنت منه ثم یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة
فان شئت رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا فعند ذلک یبیض
لونه و یرشح جبینه و تقلص شفتاه و تنتشر منخراه و تدمع عینه الیسری فای هذه العلامات
رایت فاکتف بها شرح حیل بکسر حای بی نقط و سکون یای دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول معتل العین و اوی باب نصر است
و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمعبد و آنست بین منصوبست بظرفیت و میتواند بود که بین نایب فاعل باشد و بر این تقدیر مرفوع
و منصوب می تواند بود زیرا که از اسماء لازمة الظرفیة است ضمیر بینه راجع بمؤمنست که مذکور بوده در کلامی که سابق بر این بوده
و اینجا نقل نشده من شاء الله عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلام عن یمینه و عن یساره منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
سابق که عند رأسه و عند رجلیه زیرا که هر کدام در دو موضع می نشینند اول آنچه در حدیث سابق است و دوم آنچه در این حدیث است
تا از جهات جانب بشارت بمؤمن رسد اما دو جا بفتح همزه و تشدید میم است یفتح بصیغه مضارع مجهول باب منع است یرشح برای
بی نقط و شین با نقط و حای بی نقط بصیغه مضارع معلوم باب منع است تقلص بقاف و صاد بی نقط بصیغه مضارع غایبه باب
تفعل بحذف یک تاء است چنانچه می آید در حدیث شانزدهم و می تواند بود که از باب ضرب باشد اشارتست بآنکه کسی خوشحالت
لبهای خود را جمع میکند و کسی که آزرده است آنها را می آویزد المنخر بفتح میم و فتح خاء با نقط و را بی نقط و ضم میم و ضم خاء
و کسر میم و کسر خاء و بفتح میم و کسر خاء بر سه مبنی تدمع بدال بی نقط و عین بی نقط بصیغه مضارع غایبه باب منع و علم است ای بفتح همزه

وتشدید یا. کلم ترطب ومنصوبست یعنی روایتست از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون جدا کرده میشود میان
مؤمن و میان سخن در وقت مردن می آید نزد او رسول الله صلی الله علیه وآله و آنکه خواسته او را الله تعالی پس می نشیند
رسول الله صلی الله علیه وآله در جانب دست راست او و آن دیگری در جانب دست چپ او پس میگوید او را رسول الله صلی الله
علیه وآله اما آنچه امید میداشتی پس آن اینک در پیش روی تست اما آنچه میترسیدی از آن پس ایمن شدی از آن پس گشوده
میشود برای آن مؤمن دری بسوی بهشت پس میگوید رسول الله که این جای تست از بهشت پس اگر خواهی برمیگردانیم ترا بسوی دنیا بجای
که ترا باشد در دنیا طلا و نقره پس میگوید مؤمن که نیست حاجتی مرا در دنیا پس نزد آن سفید میشود رنگ او و عرق میکند پیشانی او
و در هم کشیده می شود دو لب او و ورم میشود دو پره بینی او و اشک میبارد چشم چپ او پس هر کدام این علامتها را دیدی اکتفا
کن بآن علامت در دلیل بر سعادت محبوب اصل فَاِذا خَرَجَتِ النَّفْسُ مِنَ الْبَدَنِ فَیُعْرَضُ عَلَیْها کَما عُرِضَ عَلَیْهِ
وَهِیَ فِی الْجَسَدِ فَتَخْتارُ الْآخِرَةَ فَتُغَسِّلُهُ فِیمَنْ یُغَسِّلُهُ وَتُقَلِّبُهُ فِیمَنْ یُقَلِّبُهُ فَاِذا اُدْرِجَ فِی اَکْفانِهِ
وَوُضِعَ عَلی سَرِیرِهِ خَرَجَتْ رُوحُهُ تَمْشِی بَیْنَ اَیْدِی الْقَوْمِ قُدُماً وَتَلَقّاهُ اَرْواحُ الْمُؤْمِنِینَ یُسَلِّمُونَ
عَلَیْهِ وَیُبَشِّرُونَهُ بِما اَعَدَّ اللهُ لَهُ جَلَّ ثَناؤُهُ مِنَ النَّعِیمِ فَاِذا وُضِعَ فِی قَبْرِهِ رُدَّ اِلَیْهِ الرُّوحُ اِلی
وَرِکَیْهِ ثُمَّ یُسْأَلُ عَمّا یَعْلَمُ فَاِذا جاءَ بِما یَعْلَمُ فُتِحَ لَهُ ذلِکَ الْبابُ الَّذِی اَراهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ فَیَدْخُلُ عَلَیْهِ مِنْ نُورِها وَبَرْدِها وَطِیبِ رِیحِها شرح علیها ای بالمعروض وهمچنین علیه وضمیر مذکر راجع
بوقت تغسله در اول بصیغه مضارع غایبه باب ضرب یا باب تفعیل است و در دوم بصیغه غایب است تقلبه در اول بصیغه مضارع
غایبه باب ضرب یا باب تفعیل یا باب افعالست و در دوم بصیغه غایب است القدم بضم قاف وسکون وضم دال بی نقطه و بفتح قاف
و فتح دال شجاع تلقاه بتشدید قاف بصیغه مضارع غایبه باب تفعلست بحذف یکی تا یعنی پس چون بیرون آید جان از بدن پس القا کرده میشود
بر آن جان چنانچه القا کرده شده بر مؤمن در حالی که جان در بدن بود پس اختیار میکند آن جان آخرت را پس جان می شوید مؤمن را
در جماعتی که میشویند او را و میگردانند مؤمن را از پهلوی به پهلوی دیگر در جماعتی که میگردانند او را پس چون پیچیده شود در
کفنهای خود و گذاشته شود بر تابوت خود بیرون می آید از غسل خانه جان او میرود در پیش جماعتی که مشایعت جنازه میکنند در حالی که
صاحب جرأتست و استقبال میکنند مؤمن را جانهای مؤمنان سلام میکنند بر او و بشارت میدهند او را بآنچه مهیا کرده الله
برای او از نعمت پس چون گذاشته شود در قبر خود برگردانیده می شود بسوی او جان از سر تا دو استخوان ران او بعد از آن
پرسیده میشود از چیزی که او میداند پس چون آورد آنرا که میداند گشوده میشود برای او آن دری که نموده آنرا رسول الله
صلی الله علیه وآله پس داخل میشود بر آن مؤمن از روشنی بهشت و خنکی بهشت و خوشی بوی بهشت اصل قالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِداکَ
فَاَیْنَ ضَغْطَةُ الْقَبْرِ فَقالَ هَیْهاتَ ما عَلَی الْمُؤْمِنِینَ مِنْها شَیْءٌ وَاللهِ اِنَّ هذِهِ الْاَرْضَ لَتَفْتَخِرُ عَلی هذِهِ لتفخر
فَتَقُولُ وَطِئَ عَلی ظَهْرِی مُؤْمِنٌ وَلَمْ یَطَأْ عَلی ظَهْرِکِ مُؤْمِنٌ وَتَقُولُ لَهُ الْاَرْضُ وَاللهِ لَقَدْ
کُنْتُ اُحِبُّکَ وَاَنْتَ تَمْشِی عَلی ظَهْرِی فَاَمّا اِذا وُلِّیتُکَ فَسَتَعْلَمُ ما اَصْنَعُ بِکَ فَتُفْسَحُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ اذ
شرح وطی ابطاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب علم است ما در ما اصنع استفهامیه است و ابطال عمل مستعمل کرده یا موصول کیمکات م
و مفعول مستعمل است تفسح بفا و سین بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب منع یا باب افعال یا باب تفعیل یا
بصیغه مجهول باب منع است یعنی ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم پس کجاست فشردن قبر با تنگی که خواهد آنرا گفتی امام گفت
خیال تو بیان این آنکه نیست بر مؤمنان از جمله فشردن قبر چیزی بخدا قسم بیان این آنکه این جزو زمین اگر مؤمنی بر آن

هر آینه فخر میکند

هر آینه فخر میکند بر این جزو دیگر زمین اگر مؤمنی بر آن نرود با نیروش که میگوید بزبان حال که پا نهاده بر پشت من مؤمنی
و پا نه نهاده بر پشت تو مؤمنی و میگوید مؤمن را بزبان حال زمین قبر او که بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا ای حالی
که تو میرفتی بر پشت من خواه نزدیک بمن و خواه دور از من پس اما وقتی که متصل بتو شدم پس زود باشد که دانی که چه کار میکنم با تو
پس فراخ میشود زمین قبر او برای او چند آنکه چشم او کار کند سیوم اصل عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ یَسارٍ
اَنَّهُ حَضَرَ اَحَدَ ابْنَیْ سابُورَ وَکانَ لَهُما فَضْلٌ وَوَرَعٌ وَاِخْباتٌ فَمَرِضَ اَحَدُهُما وَلا اَحْسَبُهُ
اِلّا زَکَرِیّا بْنَ سابُورَ قالَ فَحَضَرْتُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَبَسَطَ یَدَهُ ثُمَّ قالَ ابْیَضَّتْ یَدِی یا عَلِیُّ قالَ
فَدَخَلْتُ عَلی اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قالَ فَلَمّا قُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ ظَنَنْتُ اَنَّ
مُحَمَّداً یُخْبِرُهُ بِخَبَرِ الرَّجُلِ فَاَتْبَعَنِی بِرَسُولٍ فَرَجَعْتُ اِلَیْهِ فَقالَ اَخْبِرْنِی عَنْ هذَا الرَّجُلِ الَّذِی
حَضَرْتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ اَیُّ شَیْءٍ سَمِعْتَهُ یَقُولُ قالَ قُلْتُ بَسَطَ یَدَهُ وَقالَ ابْیَضَّتْ یَدِی یا عَلِیُّ فَقالَ
فَقالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام رَآهُ وَاللهِ رَآهُ وَاللهِ رَآهُ وَاللهِ شرح یسار بفتح یا و دو نقطه در پایین و سین
بی نقطه است انه بفتح همزه است حضر بحا بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است احد
منصوبست ابنی تثنیه ابن است وکان لهما تا سابور از کلام یونس بن یعقوب جمله معترضه است اخبات بکسر با نقطه و با یک نقطه
و تا دو نقطه در بالا بصیغه مصدر باب افعالست فمرض بصیغه ماضی معلوم باب علم عطفست بر کان تا آخر قال ابیضت
برای بیان حضر احد ابنی سابور فحضرته عطفست بر جمله سابق بر آنکه در اینجا نقل شده و ضمیر منصوب در حضرته راجع است
باحد ابنی سابور ابیضاض ید عبارتست از کمال قرب سفیدی و بعد سیاهی است که مذکور شده در حدیث دهم باب نهم که باب
تلقین المیت است یا بمعنی که سفیدی چنین نزدیک شده که دست من آن رسیده و میتواند بود که ید عبارت از دست چپ
او باشد و سفید شدن آن عبارت از محو گناهان باشد یعنی روایتست از یونس بن یعقوب از سعید بن یسار که گفت سعید حاضر
شد نزد مردن یکی از دو پسر سابور و بود آن دو پسر را فضیلتی و پرهیزکاری و خشوعی پس بیمار شد یکی از آن دو و گمان
ندارم او مگر اینکه زکریا بن سابور باشد پس حاضر شد سعید بن یسار که سعید بن یسار گفت پس حاضر شدم نزد یکی از دو پسر سابور
وقت مردن او پس پهن کرد دست خود را بعد از آن گفت سفید شده دست من ای علی سعید گفت پس داخل شدم
بر امام جعفر صادق علیه السلام و نزد او محمد بن مسلم بود سعید گفت پس چون برخاستم از نزد امام علیه السلام گمان کردم که محمد بن
مسلم خبر خواهد داد امام را از آنچه نزد یکی از دو پسر سابور رفته پس امام علیه السلام بطلب من فرستاد رسولی را پس برگشتم
بسوی او پس گفت خبر ده مرا از این مردی که حاضر شدی نزد او در وقت مردن چه چیز شنیدی که میگفت سعید گفت گفتم
پهن کرد دست خود را و گفت سفید شده دست من ای علی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بخدا قسم که دید علی را بخدا قسم که
دید علی را بخدا قسم که دید علی را چهارم اصل حَدَّثَنِی مَنْ سَمِعَ اَبا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یَقُولُ مِنْکُمْ وَاللهِ یُقْبَلُ
وَلَکُمْ وَاللهِ یُغْفَرُ اِنَّهُ لَیْسَ بَیْنَ اَحَدِکُمْ وَبَیْنَ اَنْ یَغْتَبِطَ وَیَرَی السُّرُورَ
افعا وَقُرَّةَ الْعَیْنِ اِلّا اَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هیهُنا وَاَوْمَأَ بِیَدِهِ اِلی حَلْقِهِ شرح یغتبط بغین با نقطه و تا دو نقطه
و طا بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعالست الاغتباط ... مثل مرتبه کسی کردن القره بضم القاف و
تشدید را بی نقطه مصدر باب ضرب و علم خنکی در یافتن و آنچه آدمی مشتاق آنست یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنید
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت از شما بخدا قسم قبول میشود طاعت و برای شما بخدا قسم بخشایش کرده میشود گناه

بدرستی کرشان اینست که نیست وعده کاه میان یکی از شما و میان آنکه آرزو کرده شود مثل مرتبه او و چند کسی اکو باعث
خوشحالی وخنکی چشم است مکر وقتی آنکه رسد جان او باینجا و بشارت کرده بدست خود سوی حلق خود اصل ثُمَّ قَالَ اِنَّهُ اِذَا
كَانَ ذَالِكَ وَ احْتُضِرَ حَضَرَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجِبْرَئِيْلُ وَمَلَكُ
الْمَوْتِ فَيَدْنُوْ مِنْهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُوْلُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ هٰذَا كَانَ يُحِبُّنَا اَهْلَ الْبَيْتِ فَاَحِبَّهُ وَ
يَقُوْلُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ يَا جِبْرَئِيْلُ اِنَّ هٰذَا كَانَ يُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَاَهْلَ
بَيْتِ رَسُوْلِهِ وَيَقُوْلُ جِبْرَئِيْلُ لِمَلَكِ الْمَوْتِ اِنَّ هٰذَا كَانَ يُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَاَهْلَ بَيْتِ رَسُوْلِهِ
فَاَحِبَّهُ وَارْفُقْ بِهٖ شرح ضمیر انه ضمیر شانست یا راجع باحدکم است مشار الیه ذلک رسیدن جان بحلق است احتضر بکا بنقط
وضاد با نقطه ورا بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع باحدکم است و فاعل حضره رسول است
یا ملک الموت وما نند اوست از ملائکه یا اعم از ایشان و از رسول واو صیات احبه دو جا بفتح همزه و کسر حا بی نقطه و فتح
با یکنقطه مشدده و ضمیرست ارفق برا بی نقطه وفا و قاف بصیغه امر باب نصر و علم و حسن است یعنی بعد از ان امام گفت بدرستی
کرشان اینست که چون شود آنچه کفتیم و حاضر شود او را امر که حاضر شود نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جبرئیل
و ملک الموت پس نزدیک میشود باو علی علیه السلام پس میکوید ای رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که این مرد دوست میداشت ما
خانواده رسول را پس دوست دار او را و میکوید رسول الله صلی الله علیه و آله ای جبرئیل بدرستی که این مرد دوست میداشت
الله تعالی را و رسولش را و خانواده رسولش را و میکوید جبرئیل ملک الموت را بدرستی که این مرد دوست میداشت الله تعالی
و رسولش را و خانواده رسولش پس دوست دار او را و مهربانی کن با او اصل فَيَدْنُوْ مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُوْلُ
يَا عَبْدَ اللّٰهِ اَخَذْتَ فِكَاكَ رَقَبَتِكَ اَخَذْتَ اَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكْتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرٰى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
شرح اخذت و نظایر آن بتقدیر استفهام است الفکاک بفتح و کسر فا مصدر باب نصر آزاد کردن فکاک رقبت کرفته شده از
آیت سوره بلد فک رقبة و بیان شده در کتاب الحجة در باب هفتم و هفتم در حدیث چهل و نهم الامان بفتح همزه مصدر باب علم ایمن
بودن البراءة بفتح با یکنقطه و را بی نقطه و الف و همزه مصدر باب علم بی عیب بودن و مراد اینجا بی نفاق بودن
العصمه بکسر عین بی نقطه و سکون صاد بی نقطه مصدر باب ضرب نگاه داشتن چیزی از فساد و مراد اینجا دوستی ایمانست که باعث
نگاه داشتن ایمانست از فساد و کبری بضم کاف و سکون با یکنقطه و را بی نقطه و الف مقصوره مونث اکبرست یعنی
پس نزدیک میشود باو ملک الموت پس میکوید ای بنده خدا آیا فرا کرفتی آزادی و ساختن کردن خود را اکر و آتش دوزخ آیا
آیا فرا کرفتی سند خلاص بودن بری بودن ترا از آتش جهنم آیا چسپیدی بدوستی بزرکتر ایمان در زندکی دنیا اصل فَيُوَفِّقُهُ
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُوْلُ نَعَمْ فَيَقُوْلُ وَمَا ذَالِكَ فَيَقُوْلُ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ فَيَقُوْلُ صَدَقْتَ اَمَّا
الَّذِيْ كُنْتَ تَحْذَرُهٗ فَقَدْ اٰمَنَكَ اللّٰهُ مِنْهُ وَاَمَّا الَّذِيْ كُنْتَ تَرْجُوْهُ فَقَدْ اَدْرَكْتَهٗ اَبْشِرْ
بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ مُرَافَقَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح مشار الیه ذلک هر یکی فکاک و امان
و عصمت است زیرا که هر سه عبارت از یک چیزست السلف بفتح سین و فتح لام کذشتکان و بلفظ مفرد مذکور شده برای
آنکه در اصل مصدر باب نصرست بمعنی کذشتن و افراد الصالح برای موافقت با موصوف در لفظ است مرافقة منصوب
او منون است و تمیز نسبت صالح بسلف است نظیر و حسن اولئک رفیقا رسول الله مجرور و بدل التفصیل السلف است یا مرافقه
مجرور بی تنوین است و بدل اشتمال السلف است و رسول مضاف الیه است یعنی امام گفت پس توفیق میدهد آنرا الله عز و جل

پس میکوید آری پس ملک الموت میکوید و چیست آنکه کفتم پس میکوید دوستی و غلامی علی بن ابی طالب است بمعنی تصدیق معتقد
الظاهر بودن او پس ملک الموت میکوید راست کفتی اما آنچه میترسیدی از ان پس بتحقیق ایمن کرد ترا الله تعالی از ان
و اما آنچه امید میداشتی آنرا پس بتحقیق دریافتی آنرا بشارت در باب بکذشتکان نیکانند باعتبار رفاقت که رسول
و علی و فاطمه علیهم السلام باشند اصل ثُمَّ يَسُلُّ نَفْسَهٗ سَلًّا رَفِيْقًا ثُمَّ يَنْزِلُ بِكَفَنِهٖ مِنَ الْجَنَّةِ وَحَنُوْطِهٖ مِنَ
الْجَنَّةِ بِمِسْكٍ اَذْفَرَ فَيُكَفَّنُ بِذَالِكَ الْكَفَنِ وَيُحَنَّطُ بِذَالِكَ الْحَنُوْطِ ثُمَّ يُكْسٰى حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ
الْجَنَّةِ شرح یسل بسین بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع معلوم باب نصرست و نفسه مفعول است یا بصیغه مجهول است و نفسه نایب
ینزل بنون و زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب ضرب یا باب فعالت بار بکفنه بمعنی مع است من الجنة متعلق به ینزل
و حنوط بفتح حا بی نقطه و نون و طا بی نقطه عطف بر کفنه است الحنوط خوشبوئی که بمیت کنند مثل کافور با در بمسک برای
تعدیه است یا برای تقویت است و بر هر تقدیر ظرف نایب فاعل ینزل است الاذفر بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و فتح فا
و را بی نقطه بغایت خوشبو حلة منصوب و مفعول دوم یکسی است الحلة بضم حا بی نقطه و تشدید لام لباسی که آستر دارد
و طلعتی که مرکب از رو و آستر و لنگ باشد مانند آنها باشد صفرا اینجا مانند قول الله است در سوره بقره صفراء فاقع لونها تسر الناظرین
یعنی بعد از ان ملک الموت میکشد جان او را کشیدنی هموار بعد از ان فرود آورده میشود در کفن او از بهشت و فرود آورده
میشود در کافور او از بهشت مشکی بغایت خوشبو پس کفن کرده میشود بآن کفن مشک دار و حنوط کرده میشود بآن حنوط مشکدار
بعد از ان پوشانیده میشود حله زرد از حلهای بهشت مخفی نماند که می تواند بود که با در بمسک برای تعدیه یا تقویت باشد و این
ظرف نایب فاعل باشد و با در بمسک برای ظلابت باشد و مراد این باشد که کفن دیکر و حنوطی دیکر برای او از بهشت
آورده میشود لیکن بر این تقدیر التباس میاید که بجای بکفنه کوید بکفن و بجای حنوطه کوید و حنوط له و توجیه امثال این بعد
نقرات بعد از این معلوم میشود و الله اعلم اصل فَاِذَا وُضِعَ فِيْ قَبْرِهٖ فُتِحَ لَهٗ بَابٌ مِنْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ
عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرَيْحَانِهَا ثُمَّ يُفْسَحُ لَهٗ عَنْ اَمَامِهٖ مَسِيْرَةَ شَهْرٍ وَعَنْ يَمِيْنِهٖ وَعَنْ يَسَارِهٖ ثُمَّ
يُقَالُ لَهٗ نَمْ نَوْمَةَ الْعَرُوْسِ عَلٰى فِرَاشِهَا اَبْشِرْ بِرَوْحٍ وَرَيْحَانٍ وَجَنَّةِ نَعِيْمٍ وَرَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ فرشها
شرح نم بفتح نون و سکون میم امر معتل العین واوی باب علم است و روح بفتح عین بی نقطه و ضم را بی نقطه مستعمل میشود در مرد و زن
چند اکر از ازواج ایشان تازه است الفراش بکسر فا و تخفیف را بی نقطه جامه کسترده می شود برای خواب روح بفتح
را بی نقطه و سکون واو است یعنی پس چون کذاشته میشود در قبرش کشوده میشود برای او دری از درهای بهشت داخل میشود
بر او از نسیم بهشت و بوی خوش بهشت بعد از ان فراخ کرده میشود برای او در جانب پیش روی او راه و از جانب راست
او و از جانب دست چپ او یعنی که آن دو جانب نیز یکماهه راه فراخ میشود مخفی نماند که این فراخی مانند فراخی مکان خفتن است
که در خواب مکان خود را بسیار وسیع بیند پس منافات ندارد با آنکه در جانب چپ او که طرف سطح ارض است محسوس است که
زمین شکافته نمی شود و ایضا منافات ندارد با آنکه دیکری در پهلوی او مدفون باشد و برای او فراخ نشود مانند دو کس که در
پهلوی هم خوابیده باشند و یکی فراخی در خواب بیند و دیکری تنکی بعد از ان کفته میشود او را که خواب کن مثل خواب عروس بر جامه
خواب او و نوید در یاب بنسیم و بوی خوش بهشت و نعمتی و صاحب کمال اختیاری که غضبناک نباشد مراد اینست که اینجا
برای تو همیشه خواهد ماند اصل ثُمَّ يَزُوْرُ اٰلَ مُحَمَّدٍ فِيْ جِنَانِ رَضْوٰى فَيَاْكُلُ مَعَهُمْ مِنْ طَعَامِهِمْ وَيَشْرَبُ
مَعَهُمْ مِنْ طَعَامِهِمْ وَيَشْرَبُ مَعَهُمْ مِنْ شَرَابِهِمْ وَيَتَحَدَّثُ مَعَهُمْ فِيْ مَجَالِسِهِمْ حَتّٰى يَقُوْمَ قَائِمُنَا اَهْلَ الْبَيْتِ

علیهم السلام فاذا قام قائمنا بعثهم الله فاقبلوا معه یلبّون زمرا زمرا فعند ذلک یرتاب المبطلون و
یضمحلّ المحلّون و قلیل ما یکونون شرح الجنان بکسر جیم جمع جنه باغهای درختان خرما و غیر خرما رضوی بفتح راء بی‌نقط
و سکون ضاد با نقطه و الف مقصوره بعد از واو کوهیست نزد ینبع و میان آن و مدینه چهار مرحله است و در بعض روایات
اینست که رضوی از کوههای بهشت است و همچنین کیسانیه معتقدند که محمد بن الحنفیه در رضوی است و زنده و مرزوق است و ظاهر
این حدیث اینست که ارواح ائمه علیهم السلام آنجاست و تحقیق باغهای آنجا مثل آنست که گذشت در شرح فقره سابقه و میتواند بود
که مراد باغهای ینبع باشد زیرا که در ینبع صد و هفتاد چشمه است و امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا باغات بسیار داشته اقبلوا
بصیغه ماضی معلوم باب افعال از افعال ناقصه است و یلبّون بضم یاء مضارعه و فتح لام و تشدید باء یکنقطه معلوم بصیغه مضارع
معلوم مضاعف اصلی موصل اللام عارضی باب تفعیل خبر اقبلوا است و ماخوذ است از تلبیه که حقیقت آن بیان می‌شود در کتاب الحج در شرح
عنوان باب التلبیه که باب سیزدهم و نهم است و مراد اینجا اینست که اجابت دعوت داعی می‌کنند موافق آنچه می‌آید در حدیث
سی و ششم آخر ابواب چنانچه کسی را احرام حج می‌کند الزمر بضم زای با نقطه و فتح میم و راء بی‌نقط جمع زمره بضم زای و سکون
میم طوائف و ذکر جمع برای آنست که مؤمنان یکزمان رجعت نمی‌کنند اعلی و اوسط و ادنی و تکرار برای تعدد ازمنه است
یرتاب براء بی‌نقط و الف و باء یکنقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین واوی باب افتعال است الارتیاب حیران شدن
و مانده شدن و فاسد العقل شدن المحلّون بضم میم و کسر حاء بی‌نقط و تشدید لام بصیغه اسم فاعل باب افعال است الاحلال
ضد احرام و مراد اینجا بی‌اعتبار کردن شعائر الهیست و اشارتست بقول الله تعالی در سوره مائده یا ایها الذین آمنوا لا تحلّوا
شعائر الله ما در ما یکونون مصدریه است و مصدر اینجا نایب ظرف زمان است یعنی بعد از آن زیارت میکنند ائمه علیهم السلام
را در باغهای رضوی پس میخورند با ایشان از طعام ایشان و می‌آشامند با ایشان از آشامیدنی ایشان و همزبانی میکنند
با ایشان در مجالس ایشان تا اینکه ظاهر شود ایستاده کننده بجمیع احکام الهی و رواج دهنده آنها در جمیع خلایق از
جمله آنکه اهل بیت رسولیم پس چون ظاهر شود قائم علیه السلام بر می‌انگیزد ایشان را الله تعالی پس رو می‌آورند با او
طوائف طوائف پس نزد آن حیران میشوند اهل دین باطل و بی‌اعتبار می‌شوند جمعی که بی‌اعتبار کرده‌اند احکام الهی را و
زمان بودن ایشان در دنیا یعنی که زود بیایند بقهر قائم علیه السلام میشوند اصل هلکت المحاضیر و نجا المقرّبون
من اجل ذلک قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام انت اخی و میعاد ما بینی و
بینک وادی السلام شرح چون کلام منجر شد بذکر ظهور قائم علیه السلام شد این فقره برای مذمت جمعی از شیعه است که در انتظار ظهور
او استعجال میکنند بترک تقیه و ذکر مختصر عبارتست چنانچه مذکور است در کتاب الروضه در حدیث دوم از احادیث که
ابی جعفر علیه السلام قال الغبرة علی من اثارها هلک المحاضیر قلت جعلت فداک و ما المحاضیر قال المستعجلون المحاضیر بفتح میم و حاء بی‌نقط
و الف و کسر ضاد با نقطه و راء بی‌نقط جمع محضر بفتح ضاد که اسم مکان باب علم است الحضر بفتح حاء و فتح ضاد تنگی سینه و بی
در کتاب الروضه بیاء میان ضاد و راء است و آن جمع محضور است و راجع بآن معنی میشود و آنچه اینجاست بهتر است مشار الیه
ذلک مذموم بودن استعجال و ممدوح بودن تسلیم است المیعاد بکسر میم وعده گاه و زمان وعده و مراد اینجا معنی اول است
ما موصوله است و عبارتست از احکام الهی که جمیع آن را رسول علیه السلام بامیر المؤمنین علیه السلام تعلیم کرده وادی السلام عبارت از ظهر
کوفه است که وادی فرات آنجاست چنانچه می‌آید در شرح حدیث اول باب نوادر و قائم علیه السلام در اول ظهور از مکه بآنجا
خواهد آمد و اقامت حدود الهی کما هو حقه خواهد کرد و گذشت در کتاب الحجه در حدیث سیوم باب ما عند الائمة علیهم السلام من

آیات الانبیاء

آیات الانبیاء علیهم السلام که باب سی و هفتم است و اشارت بآن شد در حدیث چهلم مولد النبی صلی الله علیه و آله و فاتوا یعنی
هلاک شدند جمعی که جا ای تنگی سینه اند و بی‌تابی بترک تقیه بخیال اینکه قائم علیه السلام موافق اشتهای ایشان ظهور خواهد کرد و نجات بیکنند
یافتند از فتنها مقربان درگاه الهی که اهل تسلیم رضا بقضای الهی اند از برای آنچه مذکور شد گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله علی را علیه السلام که تو برادر منی و وعده گاه رواج آنچه میان من و تست از احکام الهی وادی السلام است مراد اینست
که چون بینی که حدود الهی معطل شود و ظالمان مسلط شوند استعجال مکن و واگذار تا وقت ظهور قائم علیه السلام در وادی
السلام اصل قال و اذا احتضر الکافر حضره رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و جبرئیل و
ملک الموت علیهم السلام فیدنو منه علی فیقول یا رسول الله ان هذا کان یبغضنا اهل البیت
فابغضه و یقول رسول الله صلی الله علیه و آله یا جبرئیل ان هذا کان یبغض الله و رسوله
و اهل بیت رسوله فابغضه و یقول جبرئیل یا ملک الموت ان هذا کان یبغض الله و ر
سوله و اهل بیت رسوله فابغضه و اعنف علیه شرح اعنف بسین بی‌نقط و نون و فاء بصیغه امر باب افعال است
حسن است یعنی امام گفت و چون حاضر شود کافر را مرگ حاضر می‌شود نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و جبرئیل و ملک
الموت علیهم السلام پس نزدیک میشود باو علی علیه السلام پس میگوید ای رسول الله بدرستی که این دشمن میداشته ما اهل بیت را
پس دشمن دار او را و میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله ای جبرئیل بدرستی که این دشمن میداشت خدا را و رسول
خدا را و اهل بیت رسولش را یعنی که دشمنی اهل بیت لازم دارد دشمنی خدا و رسول را چنانچه دشمنی شیعه اهل بیت را لازم
دارد دشمنی اهل بیت را پس دشمن دار او را و میگوید جبرئیل ای ملک الموت بدرستی که این دشمن میداشت خدا را و
رسولش را و اهل بیت رسولش را پس دشمن دار او را و ناهمواری کن بر او اصل فیدنو منه ملک الموت فیقول
یا عبد الله اخذت فکاک رهانک اخذت امان براءتک تمسکت بالعصمة الکبری فی الحیوة
الدنیا فیقول لا فیقول ابشر یا عدو الله بسخط الله عز و جل و عذابه و النار اما الذی
کنت تحذر فقد نزل بک شرح الرّهان بکسر راء بی‌نقط جمع رهن بفتح راء و سکون هاء گرو و مراد اینجا جمیع
اعضاست که هر کدام گرو آتش جهنم است بسبب معاصی یعنی پس نزدیک می‌شود باو ملک الموت پس میگوید ای بنده خدا
آیا فرا گرفتی آزاد ساختن گروهای خود را آیا فرا گرفتی ایمنی بری بودن تو از آتش جهنم را آیا چسپیدی به پشت
بزرگتر ایمان در زندگی دنیا پس میگوید نه پس ملک الموت میگوید نوید در یاب ای دشمن خدا بغضب الله عز و جل و عذاب
و آتش جهنم اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق فرود آمد بتو اصل ثم یسلّ نفسه سلاً عنیفا ثم یوکّل بروحه
ثلثمائة شیطان کلهم یبزق فی وجهه و یتاذّی بریحه فاذا وضع فی قبره فتح له باب من
ابواب النار فیدخل علیه من قیحها و لهبها شرح یوکّل بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است یبزق بباء یکنقطه
و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است باء در بروحه برای سببیت است یا برای تعدیه است الفیح بفتح فاء و سکون
یاء دو نقطه در پایین و حاء بی‌نقط بوی بد یعنی بعد از آن می‌کشد جان او را کشیدنی ناهموار بعد از آن موکّل میشود
بروح او سیصد شیطان هر یک از شیاطین آب دهن می‌اندازد در روی او و آزار میکشد بسبب مجاورت روح او
پس چون گذاشته شود در قبر خود گشوده می‌شود برای او دری از درهای آتش جهنم پس داخل می‌شود بر او از بوی بد آتش
جهنم و زبانه آتش جهنم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام حدثنی صالح بن میثم عن عبایة الاسدی انه

سمع علیاً علیه السلام یقول لا والله لا یبغضنی عبد ابداً یموت علی بغضی الا رآنی عند موته حیث یکره
ولا یحبنی عبد ابداً فیموت علی حبی الا رآنی عند موته حیث یحب فقال ابو جعفر علیه السلام
نعم ورسول الله صلی الله علیه وآله بالیمین شرح میثم بکسر میم وسکون یا دو نقطه در پایین وفتح تا دو نقطه
عبایه بفتح عین بی‌نقط وبا یکنقطه والف ویا دو نقطه در پایین است ابد ظرف لا یبغضنی است در میان موصوف وصفت
آمده ورسول منصوبست بعطف بر محذوف بتقدیر یراه ویری رسول الله ومی تواند بود که واو حرف قسم باشد ورسول مجرور باشد
بالیمین کلام امام است ویمین بمعنی دست راست است یا کلام راویست ویمین بمعنی قسم است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام حکایت
کرد مرا صالح بن میثم از عبایه اسدی اینکه او شنید از علی علیه السلام میگفت بخدا قسم که دشمن نمیدارد مرا بنده هرگز پس بمیرد
بر دشمنی من مگر آنکه ببیند مرا در وقت مردن خود در جایی که نخواهد بودن مرا آنجا و دوست نمیدارد مرا بنده هرگز پس بمیرد بر دوستی
من مگر آنکه ببیند مرا نزد مردن خود در جایی که میخواهد بودن مرا آنجا پس گفت امام محمد باقر علیه السلام آری می‌بیند علی را و
می‌بیند رسول الله صلی الله علیه وآله را در جانب دست راست هشتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
فی المیت تدمع عیناه عند الموت فقال ذلک عند معاینة رسول الله صلی الله علیه وآله
فیری ما یسره ثم قال اما تری الرجل یری ما یسره وما یحب فتدمع عینه لذلک ویضحک شرح
تدمع بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع وعلم است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در میتی که اشک میدهد
دو چشم او نزد مردن پس گفت آن نزد دیدن رسول الله صلی الله علیه وآله است پس می‌بیند چیزی را که خوشحال میکند او را
امام گفت آیا نمی‌بینی مرد را که می‌بیند چیزی را که خوشحال میکند او را وچیزی را که دوست میدارد پس اشک میدهد چشم او برای آن
دیدن وخنده میکند نهم اصل عن عامر بن عبد الله بن جذاعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
ان النفس اذا کانت وقعت فی الحلق اتاه ملک فقال له یا هذا او یا فلان اما ما کنت ترجو فأیس
منه وهو الرجوع الی الدنیا واما ما کنت تخاف فقد امنت منه شرح فایس بسکون همزه وفتح یا دو نقطه
در پایین وسین بی‌نقط بصیغه امر باب علم است همزه وصل افتاده در صورت خط نیز وهمزه بجای یا ویا بجای همزه است
پس وزن آن فاعل است یعنی روایتست از عامر بن عبد الله بن جذاعه بضم جیم وذال با نقطه وعین بی‌نقط از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت بدرستی که جان مؤمن چون رسید بحلق آمد نزد او ملکی پس گفت او را ای
حاضر یا ای فلان اما آنچه در ایام بیماری امید میداشتی پس نا امید شو از آن وآن برگشتن سوی دنیاست یعنی زوال مرض
واما آنچه میترسیدی از آن که اهوال بعد از مرگ است پس بتحقیق ایمن شدی از آن دهم اصل عن عقبة انه سمع
ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الرجل اذا وقعت نفسه فی صدره یری قلت جعلت فداک و
ما یری قال یری رسول الله صلی الله علیه وآله فیقول له رسول الله انا رسول الله ابشر ثم
قال ثم یری علی بن ابی طالب علیه السلام فیقول انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبه تحب ان
انفعک الیوم قال قلت له ایکون احد من الناس یری هذا ثم یرجع الی الدنیا قال لا اذا
رای هذا ابداً مات واعظم ذلک قال وذلک فی القرآن قول الله عز وجل الذین آمنوا و
کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله شرح عقبه بضم عین
بی‌نقط وسکون قاف وبا یکنقطه است تحب در نسخ بتا دو نقطه وتشدید با یکنقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب [illegible]

وآن تقدیر

وآن تقدیر چون است ومی تواند بود که کلام مقدر نباشد وان انفعک مفعول تحب باشد ومی تواند بود که تحب بکسر حا وتخفیف با
بصیغه معلوم غایب مستقبل [illegible] واوی باب ضرب باشد وان انفعک فاعل آن باشد ابد ظرف مات است ودر اول جزای شرط است
اعظم بصیغه ماضی معلوم باب افعال است وضمیر مستتر راجع بامام است واین کلام راویست قال استیناف بیانی اعظم ذلک است
قول مجرور وبدل القرآن است وبدل بعض است وتوضیح آیت شد در حدیث اول این باب یعنی روایتست از عقبه اینکه او شنید
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که مرد مؤمن چون رسد جان او بسینه او می‌بیند گفتم قربانت شوم وچه چیز را می‌بیند
گفت می‌بیند رسول الله صلی الله علیه وآله را پس میگوید او را رسول الله که من رسول الله ام نوید دریاب بهشت ونعمتهای آن را
امام گفت که بعد از آن می‌بیند علی بن ابی طالب علیه السلام پس میگوید من علی بن ابی طالبم که دوست میداشتی او را دوست میداشتی
برای اینکه نفع رسانم ترا امروز عقبه گفت که گفتم او را آیا می‌باشد یکی از مردمان که ببیند اینرا بعد از آن برگردد سوی دنیا گفت
چون ببیند آنرا میرد همیشه وامام علیه السلام بزرگ شمرد آن نوید رسول وامیر المؤمنین را بیان این آنکه امام گفت وآن نوید در قرآن است
در قول الله عز وجل در سوره یونس آن جمعی که مؤمن شدند وشان ایشان این بود که اجتناب میکردند از عبادت جبت وطاغوت
برای ایشانست نوید در زندگی دنیا ودر زندگی آخرت نیست تغییری برای کلمات الله تعالی یازدهم اصل عن ابن ابی یعفور
قال کان خطاب الجهنی خلیطاً لنا وکان شدید النصب لآل محمد وکان یصحب نجدة الحروری قال
فدخلت علیه اعوده للخلطة والتقیة فاذا هو مغمی علیه فی حد الموت فسمعته یقول ما لی ولک یا علی
فاخبرت بذلک ابا عبد الله علیه السلام فقال ابو عبد الله علیه السلام رآه ورب الکعبة رآه ورب الکعبة
شرح نجده بفتح نون وسکون جیم ودال بی‌نقط اسم مردیست رئیس خوارج بوده حروری بفتح حا بی‌نقط وضم را بی‌نقط وسکون واو
ورا بی‌نقط والف ممدوده وگاهی مقصوره می‌باشد دهیست در کوفه که محل اجتماع خوارج بوده یعنی روایتست از عبد الله بن
ابی یعفور گفت بود خطاب جهنی بضم جیم وفتح ها ونون شریک ما در تجارت ودر امر کسب معاش وبغایت دشمن بود آل محمد را وصحبت
میکرد با نجده حروری ابن ابی یعفور گفت پس داخل شدم براو در بیماری او که عیادت کنم او را برای شراکت ورفع ضرر پس ناگاه
او بیهوش در حال مردن بود پس شنیدم از او که میگفت چه کار داری با من ای علی پس خبر دادم آنرا امام جعفر صادق علیه السلام
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام دید علی را قسم بکعبه دید علی را قسم برب کعبه دوازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
اذا بلغت نفس احدکم هذه قیل له اما ما کنت تحذر من هم الدنیا وحزنها فقد امنت منه ویقال
له رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمة امامک شرح مشار الیه هذه در یدست موافق آنچه گذشت
در حدیث اول این باب وآن مؤنث است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون رسد جان یکی از شما شیعه امامیه
بشاهرگ گردن گفته می‌شود او را از جانب ملائکه که اما آنچه میترسیدی از آن که غم دنیا واندوه آنست که از جانب ظالمان میرسد
پس بتحقیق ایمن شدی از آن وگفته می‌شود او را از جانب ملائکه که رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمه پیش توانند یعنی
که ایشان حاضرند چشم واکن تا دیده شوند یا یعنی که دیگر چون جان بحلق رسد می‌بینی ایشان را یا یعنی که ایشان
شفاعت تو خواهند کرد سیزدهم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان آیة المؤمن اذا حضره الموت بیاض
وجهه اشد من بیاض لونه ویرشح جبینه ویسیل من عینیه کهیئة الدموع فیکون ذلک خروج
نفسه وان الکافر تخرج نفسه سلاً من شدقه کزبد البعیر او کما تخرج نفس البعیر شرح آیة المؤمن
یعنی نشان دیدن مؤمن محبوب خود را است وباین اعتبار این حدیث در تحت عنوان این باب مذکور است اشد منصوب و[illegible]

مطلق محذوف است بتقدیر یا فا اشد یرشح بر آ بی‌نقط و شین با نقط و حا بی‌نقط بصیغه مضارع معلوم از باب منع یا از
افعال است الدموع بضم دال بی‌نقط جمع دمع بفتح دال و سکون میم اشکها سال حال نفس است و مصدر یعنی هم مفعول است و ممکن است
بود که مفعول له باشد بنا بر این که تجرح بصیغه مجهول از انفعال باشد یا بنا بر مذهب بعضی که شرط نکرده اند در مفعول له این را که فاعل
آن و فاعل عامل آن یکی باشد القذی بکسر و فتح شین با نقط و سکون دال بی‌نقط و قاف پهلوی دهن الزبد بفتح زای با نقط
و فتح با یک نقط و دال بی‌نقط کف او برای حک را و ایست یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت به درستی که علامت مؤمن
چون حاضر شود او را مرگ سفیدی روی اوست سفیدی که بیشتر است از سفیدی رنگ او که در سابق بود و عرق میکند پیشانی او و روان
می‌شود از چشم او چیزی مانند اشکها پس میباشد آن روان شدن بیرون آمدن جان او یعنی که جان او مانند نکهت و از چشم او
بیرون می‌آید یا یعنی که روان شدن اشک علامت بیرون آمدن جان از چشم اوست و به درستی که کافر بیرون می‌آید جان او
بر حالی که کشیده شده باشد از پهلوی دهن او مانند کف دهن شتر یا امام بجای کف بد البعیر گفت چنانکه بیرون می‌آید جان شتر

دوازدهم اصل [۱۲] عَنْ عبد الصمد بن بشير عن بعض اصحابه عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللهُ
مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللهِ أَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ اللهِ أَبْغَضَ اللهُ لِقَاءَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَوَاللهِ
إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ فَلَيْسَ شَيْءٌ
أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ وَاللهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ وَهُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللهِ حِينَئِذٍ وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ
فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ اللهِ وَاللهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ شرح ذکر و هو یکره لقاء الله حینئذ با وجود آنکه از کلام سابق
معلوم شد برای تصریح بمحل توهم معترض است و لهذا ذکر نظیر آن نشده در شق دوم که بیان حال کافر است یعنی روایت است از عبد الصمد
بن بشیر بفتح با یکنقط از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی آیا حق است این که
هر که دوست داشت بر خوردن با الله تعالی را پس از مرگ خود دوست داشت الله تعالی بر خوردن با او را یا یعنی گرامی داشتن او
مانند آنکه انتظار کسی کشیدن باشد و هر که دشمن داشت بر خوردن با الله تعالی را دشمن داشت الله تعالی بر خوردن با او را یعنی
خوار کرد امام گفت آری حق است گفتم پس بخدا قسم که به درستی که ما هر آینه نمیخواهیم مرگ را پس امام گفت نیست مضمون آن کلام آنجا
که میروی یا یعنی که آنچه ذهن تو با آن میرود که ایام زندگی دنیا باشد مضمون آن کلام آنجا نیست جز این نیست که مضمون آن کلام در نزد
دیدن ملک الموت است بیان این آنکه چون در آن هنگام دید آنچه را که دوست میدارد از ثواب پس نیست چیزی محبوب‌تر نزد او
از آنکه پیش رود و بر نگردد سوی دنیا و الله تعالی دوست میدارد بر خوردن با او را و او دوست میدارد بر خوردن با الله تعالی
و در آن هنگام و چون بیند آنچه را که نمیخواهد از عذاب پس نیست چیزی مبغوض‌تر سوی او از بر خوردن با الله تعالی و الله تعالی دشمن میدارد
بر خوردن با او را سیزدهم اصل [۱۳] قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ بَعْضِ شِيعَتِكَ
وَمَوَالِيكَ يَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ قَالَ وَمَا هُوَ قُلْتُ زَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ أَغْبَطُ مَا يَكُونُ امْرُءٌ بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ
إِذَا كَانَتِ النَّفْسُ فِي هَذِهِ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ نَبِيُّ اللهِ وَأَتَاهُ عَلِيٌّ وَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ وَأَتَاهُ مَلَكُ
الْمَوْتِ عليه السلام فَيَقُولُ ذَلِكَ الْمَلَكُ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ إِنَّ فُلَاناً كَانَ مُوَالِياً لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ فَيَقُولُ نَعَمْ كَانَ
يَتَوَلَّانَا وَيَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّنَا فَيَقُولُ ذَلِكَ نَبِيُّ اللهِ لِجَبْرَئِيلَ فَيَرْفَعُ جَبْرَئِيلُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح حدیث ذلک
مبتدا است با وجود آنکه نکره است بسمعته تا آخر خبر مبتدا است اغبط بغین با نقط و با یکنقط و طا بی‌نقط افعل التفضیل است از
الغبط بکسر غین و سکون با خوشحالی یا مصدر است یکون از افعال ناقصه است و مصدر مضاف الیه است به نوعی از مجاز در نسبت زیرا

کمراد

که مراد از خوشحالتر بودن کون خوشحالتر بودن کائن است لیک چون کائن اینجا متعدد نیست و کون او متعدد است بتعدد اوقات
خوشحالتر مضاف بکون شده و تعدد آن جاری مجرای تعدد کائن شده باد را برای سببیت است و ما موصوله است و ظرف
متعلق با غبط است کن از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که امام بجای نحن گفته انتم و می‌تواند بود که از قبیل
تغلیب نباشد بنا بر آنکه مذهب امام و مذهب شیعه امامیه یک چیز است راجع می‌شود اذا و اذا کانت النفس برای محض ظرفیت است
و خبر مبتدا است ذلک الملک عبارت است از فرشته که کاتب عمل است در دو وش راست بنده و در آخر و ز و می‌تواند بود که عبارت از
ملک الموت باشد و بنا بر دوم ان فلانا بتقدیر استفهام است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم حدیثی شنیدم
آنرا از بعض شیعه امامیه تو و دوستان تو بر حالی که روایت میکرد آنرا از پدرت امام محمد باقر علیه السلام گفت و چیست آن حدیث
گفتم آن بعض دعوی کردند که امام محمد باقر علیه السلام میگفت خوشحالتر بودن مردی بآن مذهبی که ما بر آنیم در وقتی است که باشد جان
در ساعت کردن پس گفت آری این حدیث حق است بیان این آنکه چون شود آن می‌آید نزد او پیغمبر خدا و می‌آید نزد او علی و می‌آید
نزد او جبرئیل و می‌آید نزد او ملک الموت علیه السلام پس میگوید آن ملک که در شیر است علی را که ای علی به درستی که فلان کس بود دوست تو
و اهل بیت تو پس علی میگوید آری دوست میداشت ما را و دوری میکرد از دشمنان ما پس میگوید آن گفتگو را پیغمبر خدا برای جبرئیل
پس بالا میبرد آن گفتگو را جبرئیل سوی الله عز و جل یا یعنی که ملائکه مقربین را که در طبقات سموات اند خبردار از آن گفتگو میکند
چهاردهم اصل [۱۴] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُ أَحَدِكُمْ هَذِهِ وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى الْحَلْقِ
قَرَّتْ عَيْنُهُ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون رسد جان یکی از شما شیعه امامیه اینجا و اشارت کرد به دست
خود سوی حلق خود باعتبار و رسید روشنی می‌شود چشم او به دیدن محمد و آل محمد علیهم السلام پانزدهم اصل [۱۵] قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام
قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ إِلَى قَوْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَقَالَ إِنَّهَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ
ثُمَّ أُرِيَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ رُدُّونِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أُخْبِرَ أَهْلِي بِمَا أَرَى فَيُقَالُ لَهُ لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ
سَبِيلٌ شرح اینجا اشارت است به پنج آیت از سوره واقعه اول فلولا اذا بلغت الحلقوم دوم و انتم حینئذ تنظرون سوم و نحن اقرب
الیه منکم و لکن لا تبصرون چهارم فلولا ان کنتم غیر مدینین پنجم ترجعونها ان کنتم صادقین در این آیات چند احتمال است از
آنجمله که مناسب ظاهر حدیث است که فا در فلولا اذا برای تفریع است بر تکذیب زیرا که سابق این آیات چنین است افبهذا الحدیث
انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون یعنی که آیا پس از قسم عظیم بر سر گفتگوی اینکه آنچه نازل بر رسولست قرآنست مشتمل بر محکمات
ناهیه از پیروی ظن است در میان متشابهی که در معنی یا به معنی آنرا محکمی که آیت تطهیر در ایشان یا امثال ایشان نازل شده
با بی گفتگو شما سهل انکار را میدانید تعظیم غیر بظن خود و میکردانید راه رزق خود را اینکه تکذیب میکنید برهان رب العالمین را
و شریک میشوید در حکم از پیش خود یا جهاد و فتوی از روی ظن و آنرا وسیله انعامات و وظایف پادشاهان جایر میکنید
لولا در اصل برای تحضیض فعلیت که ممکن الوقوع است و چون فعل آن ماضی باشد برای تندیم است و چون فعل آن مضارع باشد
برای طلب است و اینجا استعاره شده برای تبکیت زیرا که فعل آن ممتنع است و چون فعل آن مضارع است برای تمنیه
طلب است و فعل آن محذوف است بقرینه فعلی که گذشته بتقدیر فلولا تکذبون اذا بلغت الحلقوم مثل قول شاعر تعدون
عقر النیب افضل مجدکم بنی ضوطری لولا الکمی المقنعا که بتقدیر لولا تعدون عقر الکمی است فا در فلولا ان کنتم برای تعقیب است
زیرا که سابق آن خطاب با مسلمان با سلام است باعتبار ایام زندگی و تحت ایشان و خطاب آن با ایشان است باعتبار حالت
احتضار ایشان و فعل لولا اینجا ترجعونها است جمله شرطیه است در ترجعونها ان کنتم صادقین جزای ان کنتم غیر مدینین است و

در اول و ذکران در این دو جا برای تحقیق وقوع شرط اول و عدم وقوع و لذت وقوع شرط دوم و سیوم است و مراد بجای این
اهستگویان در دعوی ایمانست و ایشان شیعه امامیه اند ترجمه پس چرا تکذیب ربوبیت ما نمی کنید و چا عاجزی شوید چون جان محتضر
رسد بحلقوم و شما در آن هنگام نظر میکنید سوی آن حالت و ما باعتبار ثواب و عقاب و باعتبار علم مثل نبی و اوصیای او نزدیکتریم
سوی محتضر از شما ولیکن شما نمی بینید پس از آن چرا اگر مربوبان نیستید بر نمیگردانید نفس محتضر را از حلقوم خود اگر بشید صادقین
در دعوی ایمان و جای خود را در بهشت دیده تا مردم خود را بآن خبر دهید یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را یعنی آن
قول الله عز و جل فلولا اذا بلغت الحلقوم تا قول و ان کنتم صادقین مراد کیش سوال از معنی آیت چهارم و پنجم است و ذکر آیت
سابق برای کمال ربط آن دو آیت است پس امام گفت به درستی که چون روح کسی که صادق باشد در دعوی ایمان رسد بحلق بلند او
نموده شود جای و منزل او از بهشت پس میگوید ملائکه موت را که برگردانید مرا سوی دنیا تا خبر دهم اهل خود را با آنچه می بینم پس گفته میشود
او را نیست با آنچه گفتی راهی اشاره است باینکه آن برگردانیدن خارق عادت است و چون از کسی ظاهر شود معجزه خواهد بود چنانچه
گذشت در حدیث دهم باب نهم اگر گویند این حدیث منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم که هیچ
چیز در آن هنگام نزد مؤمن محبوبتر از کشیده شدن روح او نیست گوییم مراد با آنچه گذشت اینست که زندگی دنیا را چنانچه
بود نخواهد اصلا و این منافات ندارد با اینکه برگردیدن یکدم و پس از آن خواهد سیزدهم اصل سهل بن زیاد عن غیر واحد من
اصحابنا قال قال اذا رأیت المیت قد شخص ببصره و سالت عینه الیسری و رشح جبینه و تقلصت
شفتاه و انتشرت منخراه فای شیء رأیت من ذلک فحسبک بها و فی روایة اخری و اذا ضحک ایضا
فهو من الدلائل قال و اذا رأیته قد خمص وجهه و سالت عینه الیمنی فاعلم انه شرح غیر واحد من اصحابنا
عبارتست از سه کس که نقل از صاحب الزمان علیه السلام کرده اند یا عبارتست از جمعی دیگر که نقل از امامی دیگر کرده اند شخص
بشین بانقطه و خا بانقطه و صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الشخوص بضم شین ارتفاع بصر
تقدیر است مراد اینست که چشم را باز بکند در وقتی و بر هم زدن آن را بر طرف کند تقلصت بقاف و صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب تفعلت فا در فای برای جزای اذا است ای کلمه شرطست و منصوب و مفعول رأیت است فا در فحسبک برای جزای
ای است حسب بفتح حا بی نقطه و سکون سین بی نقطه و ضم با اسم فعل است بمعنی اکتف و ضمیر بها راجع بای است باعتبار اینکه علامت
نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم و فی روایة اخری اشارتست باینکه بعض راویان فقره فاذا ضحک ایضا فهو من الدلائل را
نقل کرده و دیگران نقل نکرده اند و در ما قبل و ما بعد جمیع ایشان متفق اند انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بتقدیر فانه
ملک الموت است یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از متعدد از یاران امامان متعدد گفت که امام علیه السلام گفت چون دیدی محتضر
بر موت را که بتحقیق بالا برده چشم خود را و بر هم نمیزند و روان شده چشم چپ و عرق کرده پیشانی او و در هم کشیده شده دو لب
وی و پراکنده شده دو سوراخ بینی او پس هر چیز را دیدی از آنچه مذکور شد پس اکتفا کن بآن علامت در دلیل بر معاینه محبوب و در
روایتی دیگر اینست که و چون بیند با آنچه مذکور شد خنده نیز کرد پس آن خنده او از جمله دلایلست بر بهشت برای او یعنی که
مفید ظن نیست بلکه مفید یقین است امام گفت در هر دو روایت که و چون دیدی او را با بیرون کشیده شدن روی او و روان
شده چشم راست او پس بدانکه او از اهل جهنم است باب چهاردهم اصل باب اخراج روح المؤمن و الکافر
شرح این باب بیان کیفیت بیرون آوردن روح مؤمن و کافر است و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ادریس القمی
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز و جل یأمر ملک الموت فیرد نفس المؤمن لیهون

ترجمه

اگر گویی

باب ... اخراج روح المؤمن و الکافر

علیه

علیه و یخرجها من احسن وجهها فیقول الناس لقد شدد علی فلان الموت و ذلک تهوین من الله
عز و جل علیه و قال یصرف عنه اذا کان ممن سخط الله علیه او ممن ابغض الله امره ان یجذب
الجذبة التی بلغتکم بمثل السفود من الصوف المبلول فیقول الناس لقد هون علی فلان الموت شرح
یا م بمعنی قد یا مرست فیرد بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یهون بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع
بملک الموت است یخرج منصوب و معطوف بر یهون است ضمیر مستتر در و قال راجع بامام است یصرف بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بالله است و مفعولش محذوف است بتقدیر یصرف السوء ضمیر عنه راجع بمؤمن است و این نظیر آیت
سوره حج است که ان الله یدافع عن الذین آمنوا و جمله استیناف بیانی و ذلک تهوین من الله است جمله اذا کان استیناف
بیانی استیناف سابق است و ضمیر مستتر راجع بمحتضر است که مفهوم است از کلام سابق سخط بسین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم
او ... ابغض بتقدیر ابغضه است امره بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضمیر راجع بملک الموت جزای شرط است
ان بتقدیر بان است یجذب بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بملک الموت است الجذبة بفتح جیم و سکون
ذال با نقطه منصوب و مفعول مطلق است و تا برای وحدت است بلغتکم بیا ... و غین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است
و مخاطبان شیعه امامیه اند و اشارتست بآنچه گذشت در حدیث پنجم باب اول که ان موت الفجاة تخفیف عن المؤمن و اخذة اسف
علی الکافر بمثل بیا حرف جر که برای آلت است و کسر میم و سکون ثا سه نقطه متعلق بیجذب است و ظرف حال فاعل بلغتکم است السفود
بفتح سین بی نقطه و تشدید فا مضمومه و سکون واو و دال بی نقطه سیخ آهن که گوشت را بآن بریان می کنند پس ...
پس چون آن ... از صوف مبلول ... یعنی روایتست از ادریس
قمی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که به درستی که الله عز و جل گاهی امر میکند ملک الموت را پس
بر میگرداند و بتدریج قبض میکند روح مؤمن را تا آسان کند کار را بر مؤمن و بیرون کند روح را از بهترین راه آن پس
میگویند مردمان نادان که هر آینه بتحقیق سخت کرده شد بر فلان کس و آن قبض روح بتدریج آسان کردنست از جانب
الله عز و جل بر آن مؤمن و امام گفت که بر میگرداند الله تعالی بد را از مؤمن بیان این آنکه چون باشد محتضر از جمله آنکه غضب
کرد الله تعالی بر او یا امام گفت از جمله آنکه دشمن داشت الله تعالی او را امر میکند ملک الموت را باینکه کشد روح او را بیک
کشیدن که رسید بشما بر حالی که مانند سیخ آهن گرم از ابریشم تر کرده شده است پس میگویند مردمان نادان که هر آینه
بتحقیق آسان کرده شد بر فلان کس دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل رسول الله صلی الله
علیه و آله علی رجل من اصحابه و هو یجود بنفسه فقال یا ملک الموت ارفق بصاحبی فانه مؤمن
فقال ابشر یا محمد فانی بکل مؤمن رفیق و اعلم یا محمد انی اقبض روح ابن آدم فیجزع اهله
فاقوم فی ناحیة من دارهم فاقول ما هذا الجزع فوالله ما تعجلناه قبل اجله و ما کان لنا
فی قبضه من ذنب فان تحتسبوه و تصبروا تؤجروا و ان تجزعوا تأثموا و توزروا و اعلموا ان
لنا فیکم عودة ثم عودة فالحذر الحذر شرح الحذر بکسر حا بی نقطه و سکون ذال با نقطه و بفتح حا و فتح ذال
و را بی نقطه مصدر باب علم احتراز از ضرر و مراد اینجا تقوی است که احترازست از ضرر آخرت و آن منصوب باغرا است
بتقدیر خذوا الحذر و تکرار آن برای تأکید است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل شد رسول الله
صلی الله علیه و آله بر مردی از یاران خود و او در کار جان دادن بود پس گفت ای ملک الموت مدارا کن با من ...

که او مؤمن است پس گفت ملک الموت خوشدل باش ای محمد چه بدرستی که من با هر مؤمنی همواره کارم و بدان ای محمد که من که حاضر قبض میکنم روح فرزند آدم را پس چون تأمل میکنند اهل اولیس مرا پس میروم در طرفی از جانب خانه ایشان پس میگویم چه جهت این بانگ
بجان این آنکه کردیم که زود بردیم او را پیش از اجلی که مقرر شد برای او و نشد برای ما در گرفتن او هیچ گناهی پس اگر
باعث مطلب ثواب آخرت حمد کنید او را و شکیبایی کنید اجر میشوید و اگر بی تابی کنید گناهکار میشوید و صاحب وبال
میشوید و بدانید که برای ما است و شما بر گشتنی بعد از آن گشتنی تا هیچکدام از شما نماند پس فرا گیرید تقوی را فرا گیرید تقوی را

اصل إنه ليس في شرقها ولا في غربها أهل بيت مدر ولا وبر إلا وأنا أتصفحهم في كل يوم خمس مرات
ولأنا أعلم بصغيرهم وكبيرهم منهم بأنفسهم ولو أردت قبض روح بعوضة ما قدرت عليها حتى
يأمرني ربي بها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله إنما يتصفحهم في مواقيت الصلاة فإن كان
ممن يواظب عليها عند مواقيتها لقنه شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله صلى الله
عليه وآله ونحى عنه ملك الموت إبليس شرح از تا حتى يأمرني ربي بها در تحت مقول فاقول است بلکه کلامی علیحده است
با رسول علیه السلام بقرینه آنکه ضمیر متکلم در سابق جمع المتکلم است و در اینجا وحده است و بقرینه آنکه در حدیث آینده در اثنای این کلام
یا محمد مذکور است و می تواند بود که در تحت مقول فاقول باشد ضمیر شرقها و غربها راجع بارض است اهل بیت مدر اهل شهرها و ور
واهل بیت وبر صحرا نشینان که در خیمهای مو میباشند ضمیر منهم و انفسهم راجع بر جمع ضمیر صغیرهم و کبیرهم است و می تواند بود که
راجع بصغیرهم و کبیرهم باشد و حاصل هر دو یکیست مواقیت جمع موقوت بمعنی محدود است و مراد وقت محدود است و آن اول
وقت فضیلت هر نمازی است یا جمع میقات بمعنی وقت است یعنی و بدرستی که شان این است که نیست در شرق زمین و نه در غرب زمین
اهل خانهای خشتی و نه اهل خانهای مویی مگر اینکه من وارسیم ایشان را در هر روزی پنج بار و هر آینه من دانا ترم بکوچک ایشان
و بزرگ ایشان از ایشان بخودشان و اگر خواهم قبض روح پشه را توانایی ندارم بر آن تا آنکه امر کند مرا صاحب کل
اختیار من بآن پشه پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که ملک الموت وارسید ایشان را در اول وقتهای فضیلت
نماز پس اگر باشد مکلف از جمله کسی که محافظت میکند بر نماز در نزد مواقیت نماز ملک الموت در وقت مردن او بزبان
او میگذارد گواهی اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و دور میکند از او ملک الموت
عزرائیل را با سایر شیاطین سوم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال حضر رسول الله صلى الله عليه وآله رجلا
من الأنصار كانت له حالة حسنة عند رسول الله صلى الله عليه وآله فحضره عند موته فنظر
إلى ملك الموت عند رأسه فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله ارفق بصاحبي فإنه مؤمن فقال
له ملك الموت يا محمد طب نفسا وقر عينا فإني بكل مؤمن رفيق شفيق شرح طب بکسر طای بی نقطه و سکون بای
یک نقطه بصیغه امر باب ضرب است نفسا تمیز از نسبت است قر بکسر و فتح قاف و تشدید رای بی نقطه مفتوح و مکسور بصیغه
مضاعف باب ضرب و علم است عینا تمیز از نسبت است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حاضر شد رسول الله
نزد مردی از اهل مدینه و بود آن مرد را مرتبه خوب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بجان این آنکه حاضر شد نزد وی نزد
هنگام آمدن وقت مردن او پس نظر کرد سوی ملک الموت نزد سر آن مرد پس گفت ملک الموت را رسول الله صلی الله علیه و آله که مدارا
کن با یار من چه بدرستی که او مؤمن است پس گفت او را ملک الموت ای محمد خوش باش بخوشی باعتبار خاطر و خنک باش باعتبار چشم
چه بدرستی که من با هر مؤمنی همواره کارم مهربانم اصل واعلم يا محمد أني لأحضر ابن آدم عند قبض روحه فإذا

قبضته

قبضته صرخ صارخ من أهله عند ذلك فأتنحى في جانب الدار ومعي روحه فأقول لهم والله
ما ظلمناه ولا سبقنا به أجله ولا استعجلنا به قدره وما كان لنا في قبض روحه من ذنب فإن
ترضوا بما صنع الله وتصبروا تؤجروا وتحمدوا وإن تجزعوا وتسخطوا تأثموا وتوزروا وما لكم
عندنا من عتبى وإن لنا عندكم أيضا لبقية وعودة فالحذر الحذر شرح سبقنا بسین بی نقطه و بای یک نقطه
و قاف بصیغه ماضی متکلم باب ضرب است با در به برای تعدیه است و لسبب آن این فعل دو مفعول شد و پس اجله منصوب
و مفعول دوم است با در استعجلنا بمعنی الی است القدر بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و رای بی نقطه تقدیر الهی در قبض روح کسی
و مانند آن العتبی بضم عین بی نقطه و سکون تای دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و الف مقصوره رضامندی و مضمون این
ظاهر است از شرح حدیث سابق اصل فما من أهل بيت مدر ولا شعر ولا وبر إلا وأنا أتصفحهم
في كل يوم خمس مرات عند مواقيت الصلاة حتى لأنا أعلم منهم بأنفسهم ولو أني يا محمد أردت
أن أقبض نفس بعوضة ما قدرت على قبضها حتى يكون الله عز وجل هو الآمر بقبضها وإني
لملقن المؤمن عند موته شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله
شرح مضمون این نیز ظاهر است از شرح حدیث سابق باب یازدهم اصل تعجيل الدفن شرح این باب بیان وجوب تعجیل
دفن میت است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله يا معشر الناس لا ألفين رجلا مات له ميت ليلا فانتظر به الصبح ولا رجلا مات له
ميت نهارا فانتظر به الليل لا تنتظروا بموتاكم طلوع الشمس ولا غروبها عجلوا بهم إلى مضاجعهم
يرحمكم الله فقال الناس وأنت يا رسول الله يرحمك الله شرح لا ألفين بهمزه الف و فای بی نقطه و یای دو نقطه
با پایین و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع متکلم وحده از معتل اللام واوی باب افعال است الالفاء یافتن و نهی کسی خود را
از فعلی راجع بنهی مخاطب است از موجبات آن فعل با در به دو جا و در بموتاکم برای ملابست است یا برای تعدیه است یرحم
مرفوع است و جمله دعائیه است و می تواند بود که مجزوم و جواب امر باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله ای گروه مردمان باید که نیابم البته مردی را که مرده باشد از او مشرف بر موتی در شب پس
بضرورت انتظار کشیده باشد با آن میت صبح را و نه مردی را که مرده باشد از او مشرف بر موتی در روز پس بضرورت
انتظار کشیده باشد با آن میت شب را انتظار مکشید با مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آفتاب را تعجیل کنید با ایشان
سوی خوابگاههای ایشان رحمت کناد شما را الله تعالی پس گفتند مردمان و تو ای رسول الله رحمت کناد ترا الله تعالی
بدانکه ظاهر این حدیث تحریم نقل میت است از راه دور بمشاهد مشرفه اگر کوید آنچه مذکور است در کتاب الروضه در حدیث الذی
اضاف رسول الله صلی الله علیه و آله بالطایف که موسی علیه السلام نقل عظام یوسف علیه السلام کرد از مصر سوی شام معارض است گوییم
قیاس بر آن در این شریعت محل اشکال است دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله إذا مات الميت فلا يقيل إلا في قبره شرح لا يقيل خبر بمعنی نهی است و نهی میت راجع
بنهی اولیای میت است یقیل بقاف و یای دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معتل العین واوی باب ضرب است القیل
خواب نیمروز یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون مرد مشرف بر موت
پس خواب نیمروزی نکند مگر در قبر خود مراد این است که اگر در اول روز مرده باشد انتظار عصر نمی باید کشید باب شانزدهم اصل

باب نادر شرح وقطع باب مضاف بنادر است یعنی این باب چیزی است غریب نادر در این باب یک حدیث است اصل عن ابی
عبدالله علیه السلام قال لیس من میت یموت و یترک وحده الا لعب الشیطان فی جوفه شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مشرف بر موتی که بمیرد و واگذاشته شود تنها پس از دفن تنهایی او مگر آنکه بازی میکند
شیطان در درون آن میت مراد آنست که تنها گذاشتن او باعث تغافل و تاخیر در دفن او می شود و این فعلی است که شیطان میخواهد
چنانچه مشاهده است در جمعی که میت خود را امانت در کنجی میگذارند تا نقل نمایند باب هفدهم اصل باب الحائض تمرض المریض
شرح تمرض بر آء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیل است التمریض بیمارداری این باب بیان آن
حایض است که بیمارداری میکند بیمار را در این باب یک حدیث است اصل قلت لابی الحسن علیه السلام المرأة تقعد عند
رأس المریض و هی حائض فی حد الموت فقال لا بأس ان تمرضه فاذا خافوا علیه و قرب ذلک
فلتتنح عنه و عن قربه فان الملائکة تتأذی بذلک شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را آیا زن می نشیند نزد سر
بیمار در حالی که آن زن حایض است در نزدیکی مرگ آن بیمار پس امام گفت پروایی نیست در اینکه آن زن حایض بیمارداری او کند چون ترسند
بر بیمار و نزدیک شد آمدن مرگ پس باید که آن زن حایض دور شود از او و از نزدیکی او یعنی که در آن خانه نباشد خواه نزد
او و خواه در کنجی چه بدرستی که ملائکه آزرده می شوند از حضور زن حایض باب هجدهم اصل باب غسل المیت شرح
الغسل بفتح و ضم غین با نقطه و سکون سین بی نقطه مصدر باب ضرب شستن و بعضی میگویند بضم غین اسم مصدر است این
باب بیان شستن میت است در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اردت غسل
المیت فاجعل بینک و بینه ثوبا یستر عنک عورته اما قمیص و اما غیره ثم تبدأ بکفیه و رأسه
ثلث مرات بالسدر ثم سائر جسده و ابدأ بشقه الایمن فاذا اردت ان تغسل فرجه فخذ خرقة
نظیفة فلفها علی یدک الیسری ثم ادخل یدک من تحت الثوب الذی علی فرج المیت فاغسله من
غیر ان تری عورته فاذا فرغت من غسله بالسدر فاغسله مرة اخری بماء و کافور و شیء من حنوطه
ثم اغسله بماء بحت غسلة اخری حتی اذا فرغت من ثلث غسلات جعلته فی ثوب ثم جففته
شرح تبدأ با بی نقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بغسل المیت است و باء
فاعل است باء بکفیه برای ملابست است و ظرف حال ضمیر مستتر تبدأ است و رأسه مجرور بعطف بر کفیه است بالسدر متعلق بضمیر
مستتر در تبدأ است چون راجع بمصدر است و معنی غسل بسدر می آید در شرح حدیث سیوم این باب … مجرور است
و عبارتست از ما عدای رأس پس حاصل غسل کفین بعد از رأس می باید کرد بنابر اینکه غسل کفین پیش از رأس استحبابست
و میده بودن غسل رأس و غسل سایر جسد مبنی بر اینست که غسل بسدر اول از جمله غسل میت است و ابدا برای بیان بر
جسده است بشقه بکسر شین و تشدید قاف متعلق بابدأ است شیء بفتح شین با نقطه و یاء و همزه است الحنوط بفتح حاء بی نقطه
و ضم نون و سکون واو و طاء بی نقطه خوشبویی که باهمیت کنند حنوط عبارتست از … درهم و ثلثی از کافور …
نگاه داشتن آن با کفن برای روز مرگ چنانچه می آید در حدیث چهارم و بیست و سیوم که باب حد الماء الذی یغسل به المیت
و الکافور است و مراد اینست که چیزی از آن کافور نگاه داشته را ضم کن با کافوری دیگر در غسل دوم و آب غسل بسدر … البحت
بفتح باء یک نقطه و سکون حاء بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا خالص یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده
کنی شستن میت را پس حایل کن میان تو و میان او جامه را که بپوشاند از تو عورت او را آن جامه یا پیراهن است یا غیر آنست

بعد از آن

بعد از آن ابتدا کرده می شود شستن بر حالی که متعلق به دو دست او و سر او باشد سه بار به سدر بعد از آن متعلق به باقی
بدن او باشد و ابتدا کن در شستن باقی بدن بجانب راست او پس چون اراده کنی که بشویی فرج او را خواه با جانب راست خود
و خواه با جانب چپ پس فرا گیر پارچه را که پاک باشد پس بپیچ آنرا بر دست چپ خود بعد از آن داخل کن دست خود را در پایین
که بر فرج میت است پس بشو فرج او را بی آنکه ببینی عورت او را پس چون فارغ شوی از شستن او به سدر پس بشو او را بار دیگر
به آبی و کافوری و چیزی از حنوط میت که آنرا برای روز مرگ خود نگاه داشته بوده بعد از آن بشو او را به آبی خالص شستنی دیگر
تا آنکه چون فارغ شوی از شستن که یکی آب سدر است و دیگری آب کافور است و دیگری آب خالص میگردانی او را در جامه بعد از آن
خشک میکنی او را آن جامه که غیر کفن اوست دوم اصل عن ابن مسکان عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن
غسل المیت فقال اغسله بماء و سدر ثم اغسله علی اثر ذلک غسلة اخری بماء و کافور و ذریرة
ان کانت و اغسله الثالثة بماء قراح قلت ثلث غسلات لجسده کله قال نعم قلت یکون علیه ثوب
اذا غسل قال ان استطعت ان یکون علیه قمیص فغسله من تحته و قال احب لمن غسل المیت ان
یلف علی یده الخرقة حین یغسله شرح الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه و کسر همزه و سکون ثاء … بی نقطه بعد بمعنی
بمعنی که بقیه باقی هنوز بر طرف نشده باشد الذریرة بفتح ذال با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
ریزه کرده شده و مراد ذریره گیاهی است خوشبو که از هندی می آورند ضمیر مستتر در ان کانت راجع بذریره است یا راجع بغسیل است
و حاصل هر دو یکیست زیرا که اگر اولیای میت ذریره برای غسل میت حاضر کرده باشند موضع تقیه خواهد بود چنانچه می آید در حدیث
سیزدهم باب آینده که اما الحنوط الکافور و لکن اذهب فاصنع کما یصنع الناس لانه منصوب وصف مفعول مطلق محذوفست
بتقدیر الغسل الثالثة القراح بفتح قاف و راء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه خالص فغسله بصیغه امر باب تفعیل خواهی ثلاث
و در بعض نسخ تغسله بصیغه مخاطب باب تفعیل یا باب ضرب است و بنابر آن خبر بمعنی امر است و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت از
عبدالله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از شستن میت گفت بشو
او را بآب سدر بعد از آن بشو او را بر پی آن شستن شستنی دیگر به آب کافور و ذریره اگر حاضر شده باشد و بشو او را بار سیوم
به آب خالص گفتم سه شستن برای جمیع بدن اوست یعنی که هر یک از آنها برای جمیع بدنست گفت آری گفتم می باشد بر آن میت
جامه چون شسته شود گفت اگر توانی که باشد بر آن میت پیراهنی بپوشان او را در پایین آن پیراهن و امام گفت دوست
میدارم برای کسی که شست میت را اینکه بپیچد بر دست خود پارچه در هنگامی که میشوید او را اما برای غیر عورت زیرا که چون که او را
بهتر بر طرف میشود و اما برای عورت ملاقات عورت نشود نیز سیوم اصل قال ابو عبدالله علیه السلام یغسل المیت
ثلث غسلات مرة بالسدر و مرة بالماء یطرح فیه الکافور و مرة اخری بالماء القراح ثم یکفن
و قال ان ابی کتب فی وصیته ان اکفنه فی ثلثة اثواب احدها رداء له حبرة و ثوب آخر
و قمیص قلت و لم کتب هذا قال مخافة قول الناس و عصبناه بعد ذلک بعمامة و شققنا له الارض
من اجل انه کان بادنا و امرنی ان ارفع القبر من الارض اربع اصابع مفرجات و ذکر ان رش
القبر بالماء حسن شرح یغسل بصیغه مضارع مجهول غایب باب ضرب است بالسدر اشعار باستحباب کثرت سدر است و مفید
رحمه الله تقدیر آن برطل کرده و ابن البراج تقدیر آن برطل و نصف کرده و اگر آب مضاف شود منافاتی نیست یطرح بصیغه مضارع
مجهول غایب باب منع است یکفن بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است الحبرة بکسر حاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و بفتح حاء و فتح باء

کانه … غسله

منفرجات

و آء بنقطه قسمی از اقسام بروییدنی و می آید در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم عصبا بعین بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه و بای یک نقطه بصیغه
ماضی معلوم متکلم باب ضرب است العمامه بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف میم آنچه پیچیده شود بر سر ترک ذکر حنوط در این بند برای اشارت باین است
که آن از تتمه غسل میت است چنانچه اشارت بآن می‌شود در حدیث پنجم این باب البادن بباء یک نقطه و دال بی‌نقطه و نون بصیغه اسم فاعل
باب حسن و نصر و در ترک بیان ذکر منفرجات منافات ندارد با اینکه منفرجات اصل مستحب باشد چنانچه ظاهر می‌شود از حدیث دوم باب بیست
و هفتم که باب تربیع الجنازه است و غیر مستتر در ذکر راجع بامام جعفر صادق و امام محمد باقر میتواند بود و بنا بر اول ذکر کلام راوی است و بنا بر دوم
کلام امام جعفر صادق علیه السلام است الرش بفتح راء بی‌نقطه و تشدید شین با نقطه مصدر باب ضرب پاشیدن یعنی گفت امام جعفر صادق
شسته می‌شود میت بشستن باری بسدر و باری بآب و انداخته می‌شود در آن کافور و باری دیگر بآب خالص بعد از آن کفن کرده
می‌شود و گفت بدرستی که پدرم نوشت در وصیت او اینکه کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردای او بود که حبره بود و آن برد یمنی است
چنانچه ظاهر می‌شود از حدیث اول باب بیست و چهارم و جامه دیگر که لنگ شود و پیراهنی گفتم چرا پدر تو نوشت اینرا گفت از ترس آنکه بگویند مردمان
که کفن را نه یا ده پارچه می‌کنند پس بستیم او را عمامه اشارت باینکه عمامه داخل کفن نیست و بلند کردیم برای او زمین را برای اینکه او بر
جسد وی دست او را که می‌دانیم باید بلند کنیم قبر را از زمین بقدر چهار انگشت گشاده و مانند کوهان شتر و پاشیدن قبر را بآب بگو است چهارم اصل
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ غُسْلِ الْمَيِّتِ فَقَالَ اسْتَقْبِلْ بِبَاطِنِ قَدَمَيْهِ الْقِبْلَةَ حَتَّى يَكُونَ وَجْهُهُ
مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ ثُمَّ تُلَيِّنُ مَفَاصِلَهُ فَإِنِ امْتَنَعَتْ عَلَيْكَ فَدَعْهَا ثُمَّ ابْدَأْ بِفَرْجِهِ بِمَاءِ السِّدْرِ وَالْحُرُضِ
فَاغْسِلْهُ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ وَأَكْثِرْ مِنَ الْمَاءِ فَامْسَحْ بَطْنَهُ مَسْحاً رَفِيقاً شرح باء در بباطن برای تعدیه است حتی یکون وجهه
مستقبل القبله اشارت باینکه کسی که بر پشت خوابیده باشد استقبال روی او قبله را منحصرست در صورت استقبال کف پای او
قبله را باعتبار اینکه جای سر او بلند ترست از جای پای او یا باعتبار اینکه اگر نشیند روی او بقبله خواهد بود تلین بصیغه مضارع
مخاطب باب تفعیل خبر بمعنی امرست بقرینه تقدیر مثل فرجه است الحرض بضم حاء بی‌نقطه و سکون و ضم راء بی‌نقطه و ضاد با نقطه
نوعی از اشنان که بهترست و ذکر آن محمولست بر استحباب برای مبالغه در ازاله چرک و نجاست یا بر صورت وجوب تطهیر و مستور
بوده او اینجا بمعنی او باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شستن میت پس گفت رو بقبله کن کف رو پای او
بر پشت خوابیده تا شود روی او برابر قبله بعد از آن نرم گردان مفصل های او را مثل آرنج و زانو پس اگر نرم نشود پس
آنها را بعد از آن ابتدا کن بشستن فرج او بآب سدر و اشنان پس بشوی فرج او را سه شستن و بسیار کن از ریختن آب و مسح کن
بالای شکم او دست ملایم هموار اصل ثُمَّ تَحَوَّلْ إِلَى رَأْسِهِ وَابْدَأْ بِشِقِّهِ الْأَيْمَنِ مِنْ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ ثُمَّ ثَنِّ
بِشِقِّهِ الْأَيْسَرِ مِنْ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ وَوَجْهِهِ فَاغْسِلْهُ بِرِفْقٍ وَإِيَّاكَ وَالْعُنْفَ وَاغْسِلْهُ غَسْلاً نَاعِماً
ثُمَّ أَضْجِعْهُ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْسَرِ لِيَبْدُوَ لَكَ الْأَيْمَنُ ثُمَّ اغْسِلْهُ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ وَامْسَحْ يَدَكَ عَلَى
ظَهْرِهِ وَبَطْنِهِ ثَلَاثَ شرح لحیه بکسر لام و سکون حاء است ثن بفتح ثاء سه نقطه و تشدید نون مکسوره بصیغه امر معتل اللام
یائی باب تفعیل است اضجعه بصیغه امر باب افعال است القرن بفتح قاف و سکون راء بی‌نقطه و نون بلند ترین اجزای سر و شاخ
و مراد اینجا سر و دوش است باعتبار اینکه کسی که بر پهلو خوابیده باشد سر و دوش او بلندتر از باقی اعضای اوست یا باعتبار اینکه
دو دوش در آدمی بر آمده است مانند دو شاخ در حیوان و استعمال قرن در سر و دوش باعتبار دیگری می‌آید در کتاب الزی
والتجمل والمروة در بعضی احادیث باب الخضاب بعد النورة که باب چهل و هفتم است بدلالت آنکه پهلوی پیش سر آدمی را نیز قرن می‌گویند
و شاید که یونس بن عبد الرحمن این حدیث را حمل بر این کرده باشد چنانچه می‌آید در شرح حدیث آینده قدمیه بلفظ تثنیه است

غسلاوب م

اینجا و در فقره آینده

اینجا و در فقره آینده و در تهذیب قدمه بلفظ مفرد است و بنابر آن شاید که ضمیر اغسله و ضمیر قرنه و ضمیر قدمه راجع بالایمن باشد و بنا
بر اینجا اشارت است باینکه پاهای میت را بر روی یکدیگر گذارد زیرا که باعث وضع میت است و در این هنگام پای بالایین تر
فی الجمله شسته می‌شود اگر چه مقصود نباشد چنانچه بلفظ مفرد می‌آید در تتمه این حدیث ثلث منصوب بر ظرفیت است و متعلق
بامسح است زیرا که مضاف بمصدر و در حکم مصدر است و مصدر نایب ظرف زمان می‌شود مثل رایته قدوم الحاج یا ثلث
مفعول مطلق اغسله است و بنا بر اول اشارت است باینکه تثلیث غسلات در سر و جانبین مقررست و احتیاج بیان ندارد زیرا
که در غسل فرج تثلیث مقرر شد با وجود استحباب چنانچه مذکور شد پس اینجا که فرض است بطریق اولی است یعنی بعد از آن بگردان روی
و ابتدا کن در شستن او بآب سدر و حرض که مذکور شد پس اینجا بنصف راست او از ریش او و سر او بعد از آن دوباره
بشستن نصف چپ از ریش او و سر او و روی او پس بشو آنرا بهموار و دور دار خود را از ناهموار زیرا که باید کردن
شستنی نرم بعد از آن بخوابان او را بر نصف چپ تا ظاهر شود برای تو نصف راست او بعد از آن بشو او را از سر و دوش
او تا دو پای او و بمال دست خود را بر پشت او و شکم او در شستن اصل ثُمَّ رُدَّهُ عَلَى جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ لِيَبْدُوَ لَكَ
الْأَيْسَرُ فَاغْسِلْهُ بِمَاءٍ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ وَامْسَحْ يَدَكَ عَلَى ظَهْرِهِ وَبَطْنِهِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ بِمَاءِ
الْكَافُورِ وَالْحُرُضِ وَامْسَحْ يَدَكَ عَلَى بَطْنِهِ مَسْحاً رَفِيقاً شرح شاید که مراد بماء الکافور و الحرض آنچه الحرض آب
باعتبار تشبیه زیرا که سدر شباهتی بکافور دارد در خوشبویی و شباهتی باشنان دارد در ازاله چرک نظیر آنچه گفته‌اند
در تفسیر آیت سوره انبیا و جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام که المعنی جعلناهم جامعین لما تا کلون الحمید و الحمود یعنی و
در و الحرض برای عطف انتساب و برای عطف افراد میتواند بود و الا بجای الکافور السدر میبایست موافق صدر حدیث
بدانکه این حدیث در تهذیب منقولست از محمد بن یعقوب و بعد از ثلث غسلات و پیش از بماء الکافور و الحرض این زیادتی است
کم ثم رده علی قفاه فابدء بفرجه بماء الکافور فاصنع کما صنعت اول مرة اغسله ثلث غسلات و بنا بر این استحبابی است
زیرا که این مقدم غسل دوم است که بکافورست اما در نسخ بسیار کافی که بنظر رسیده نیست والله اعلم بعد از آن
برگردان او را بر پهلوی راست او تا ظاهر شود برای تو پهلوی چپ او پس بشو او را بآب از سر و دوش او تا دو پای او
و بمال دست خود را بر پشت او و شکم او در شستن پهلوی چپ بآب سدر که مانند کافور و اشنان است و بمال دست خود را بر شکم او
بالیدنی هموار اصل ثُمَّ تَحَوَّلْ إِلَى رَأْسِهِ فَاصْنَعْ كَمَا صَنَعْتَ أَوَّلاً بِلِحْيَتِهِ مِنْ جَانِبَيْهِ كِلَيْهِمَا وَرَأْسِهِ
وَوَجْهِهِ بِمَاءِ الْكَافُورِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ ثُمَّ رُدَّهُ إِلَى الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ حَتَّى يَبْدُوَ لَكَ الْأَيْمَنُ فَاغْسِلْهُ
مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ ثُمَّ رُدَّهُ إِلَى الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ حَتَّى يَبْدُوَ لَكَ الْأَيْسَرُ فَاغْسِلْهُ
مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ وَأَدْخِلْ يَدَكَ تَحْتَ مَنْكِبَيْهِ وَذِرَاعَيْهِ وَيَكُونُ الذِّرَاعُ
وَالْكَفُّ مَعَ جَنْبِهِ كُلَّمَا غَسَلْتَ شَيْئاً مِنْهُ أَدْخَلْتَ يَدَكَ تَحْتَ مَنْكِبَيْهِ وَفِي بَاطِنِ ذِرَاعَيْهِ
شرح المنکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و بای یک نقطه سر بازو که بشانه متصل است و مراد اینجا بازوست یعنی بعد از آن
بگرد بسوی سر او پس بکن چنانچه کردی در بار اول بریش او از دو جانب و هر کدام آنها و سر او و روی او بآب کافور سه شستن
بعد از آن برگردان او را بسوی جانب چپ تا ظاهر شود برای تو جانب راست پس بشو او را از سر و دوش او تا پای او سه شستن
بعد از آن برگردان او را بسوی جانب راست تا ظاهر شود برای تو جانب چپ پس بشو او را از سر و دوش او تا پای او سه شستن
و داخل کن دست خود را در پایین دو بازوی او و دو ساعد او و می‌باشد ساعد او و دست او با پهلوی او تا باشد

بهگو

غرت میت باشد هر بار که شستی چیزی از او را خواه جانب راست و خواه جانب چپ خواه در شستن اول و خواه در شستن دوم
و خواه در شستن سیوم داخل کردی دست خود را در پایین دو بازوی او و در شکم و ساعد او اصل ثُمَّ يَدَهُ عَلَى
ظَهْرِهِ ثُمَّ اغْسِلْهُ بِمَاءٍ قَرَاحٍ كَمَا صَنَعْتَ وَلَا تَبْدَأْ بِالْفَرْجِ ثُمَّ تَحَوَّلْ إِلَى الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ وَالْوَجْهِ حَتَّى
تَصْنَعَ كَمَا صَنَعْتَ أَوَّلًا بِمَاءٍ قَرَاحٍ شرح تحول بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعّل است بحذف یکی تا پس مرفوع است
یعنی بعد از آن برگردان او را بر پشت او بعد از آن بشو او را به آب خالص چنانچه کردی در اول بیان این آنکه ابتدا
میکنی از شستن فرج بعد از آن میکردی سوی سر و ریش و روی کنی چنانچه کردی در اول به آب خالص اصل ثُمَّ أَزِّرْهُ بِالْخِرْقَةِ
وَيَكُونُ تَحْتَهَا الْقُطْنُ تَذْفِرُهُ بِهِ إِذْفَارًا قُطْنًا كَثِيرًا ثُمَّ تَشُدُّ فَخِذَيْهِ عَلَى الْقُطْنِ بِالْخِرْقَةِ شَدًّا شَدِيدًا
حَتَّى لَا تَخَافَ أَنْ يَظْهَرَ شَيْءٌ وَإِيَّاكَ أَنْ تُقْعِدَهُ أَوْ تَغْمِزَ بَطْنَهُ وَإِيَّاكَ أَنْ تَحْشُوَ فِي مَسَامِعِهِ شَيْئًا
فَإِنْ خِفْتَ أَنْ يَظْهَرَ مِنَ الْمَنْخِرَيْنِ شَيْءٌ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُصَيِّرَ ثَمَّ قُطْنًا وَإِنْ لَمْ تَخَفْ فَلَا تَجْعَلْ فِيهِ
شَيْئًا وَلَا تُخَلِّلْ أَظْفَارَهُ وَكَذَلِكَ غُسْلُ الْمَرْأَةِ شرح ازّر بهمزه و زای با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه امر باب
تفعیل یا باب افتعال ماخوذ است از ازار بکسر همزه و زای و الف و را بمعنی غلاف تا زیر و الایزار کسی را صاحب ازار
کردن بپوشانیدن عورت او و مانند آن تذفر بذال با نقطه منقلب تا سه نقطه و فا و را بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب افعال است و جمله حال از فاعل ازرّست الاذفار و الاثفار بستن پاردم بر حیوان مجرّد راجع بصیغه را ازرّست و با برای
ملابست یا برای سببیت است و بر هر تقدیر مراد اینست که اکتفا بستر عورت پیش مکن بلکه مخرج را استر عورت پس برکن اذفارا
مفعول مطلق برای نوع است قطنا منصوب بنزع خافض است بتقدیر بقطن و با محذوف برای ملابست است و ظرف
صفت اذفارا است تغمز بغین با نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است تحشو بحا بی‌نقطه و شین
با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم معتل اللام واوی باب نصر مفعول است المسامع بفتح میم جمع مسمع بکسر میم گوشها جمع مثل
در اثنین شده نظیر آنچه گذشت در کتاب الحیض در آخر باب جامع الحایض و المستحاضه که رستن لها الاقرآء و از آنجمله است
المنخرین بفتح میم و سکون نون و فتح خا با نقطه و را بی‌نقطه و بضم میم و ضم خا و بکسر میم و خا و بفتح میم و کسر خا سوراخ بینی تصیّر
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است ثم بفتح تا سه نقطه و تشدید میم اسم اشاره است لا تخلل بخا با نقطه بصیغه نهی مخاطب
باب تفعیل است یعنی بعد از آن مستور العوره کن او را با رچه‌ای باشد در پایین آن پاره پنبه بر حالی که پاردم بسته
میکنی او را با آن ستر عورت پاردم بستنی که با پنبه بسیار باشد یا بمعنی که در پایین سرا سر پاردم از پنبه باشد بعد از آن برهم
می بندی دو ران او را بر بالای پنبه که که اصلا چیزی باقی مانده پارچه که پاردم کردی بستنی سخت تا آنکه نترسی که ظاهر شود از عورت
او چیزی از نجاست و دور دار خود را از آنکه بنشانی او را یا دست فرو کنی بر شکم او و دور دار خود را از آنکه درون کنی
در گوشهای او چیزی پس اگر ترسیدی که ظاهر شود از دو سوراخ بینی او چیزی از خون پس باکی نیست بر تو از اینکه
گردانی در آنجا پنبه و اگر نترسیدی پس مکن در آنجا چیزی و بیرون مکن چرک بیخ ناخنهای او را بچوب زیرا که بیخ ناخن
داخل باطن جسد است و همچنانست که گفتیم از اول حدیث تا اینجا شستن میتی که زن باشد نیز اصل عَنْ يُونُسَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا أَرَدْتَ غُسْلَ الْمَيِّتِ فَضَعْهُ عَلَى الْمُغْتَسَلِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ فَأَخْرِجْ
يَدَهُ مِنَ الْقَمِيصِ وَاجْمَعْ قَمِيصَهُ عَلَى عَوْرَتِهِ وَارْفَعْهُ مِنْ رِجْلَيْهِ إِلَى فَوْقِ الرُّكْبَةِ وَإِنْ لَمْ
يَكُنْ عَلَيْهِ قَمِيصٌ فَأَلْقِ عَلَى عَوْرَتِهِ خِرْقَةً وَاعْمِدْ إِلَى السِّدْرِ فَصَيِّرْهُ فِي طَسْتٍ وَصُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَاضْرِبْهُ

حديث اول

بِيَدِكَ حَتَّى تَرْتَفِعَ رَغْوَتُهُ وَاعْزِلِ الرَّغْوَةَ فِي شَيْءٍ وَصُبَّ الْآخَرَ فِي الْإِجَّانَةِ الَّتِي فِيهَا الْمَاءُ شرح یونس بن
عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است و ضمیر قال راجع بیونس است پس عنهم اشارتست باینکه
یونس در کتاب خود گفته بعنوان نقل از یکی از ائمه علیهم السلام است و با جتهاد و ظن خود نگفته است المغتسل بفتح سین موضع
شستن میت است اعمد بمیم بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه امر باب نصر است الطست بفتح طا بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و تا
دو نقطه در بالا منقلب از سین بی‌نقطه ظرفی است از مس مثل طاس و لغتست الرغوه بفتح و ضم و کسر را بی‌نقطه و سکون غین با نقطه
اعزل بعین بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب ضربست الآخر بفتح خا و دیگر و بکسر خا پس مانده و هر دو اینجا مناسبست الاجانه
بکسر همزه و تشدید جیم و الف و نون ظرفی بزرگ از سفالست و در آن رخت میشویند و آنرا اسوز می گویند یعنی روایتست
از یونس از ائمه معصومین علیهم السلام که گفت چون اراده کردی شستن میت را پس بگذار میت را بر تخته رو بقبله بمعنی که کف
دو پای او بجانب قبله باشد چنانچه گذشت در حدیث سابق پس اگر باشد بر آن میت پیراهنی پس بیرون کن دست او را از آن
پیراهن و جمع کن پیراهن او را بر عورت او بمعنی که دو دوش او را تا ناف و از گریبان پیراهن بیرون کن تا مانند لنگ شود
و بردار دامن پیراهن او را از دو پای او تا بالای زانو و اگر نباشد بر میت پیراهنی پس بینداز بر عورت او پارچه که ساتر
آن باشد و متوجه شو سوی سدر پس بریز آنرا در طاس و بریز بر آن سدر آب او بزن آنچه را که در طاس است بدست خود
تا آنکه بالا آید کف و جدا بکن از آن کف را در ظرفی و بریز آن دیگر را که در طاس باقی مانده در سوز که در آن آب غسل میت است
اصل ثُمَّ اغْسِلْ يَدَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كَمَا يَغْسِلُ الْإِنْسَانُ مِنَ الْجَنَابَةِ إِلَى نِصْفِ الذِّرَاعِ ثُمَّ اغْسِلْ فَرْجَهُ وَ
نَقِّهِ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَهُ بِالرَّغْوَةِ وَبَالِغْ فِي ذَلِكَ وَاجْتَهِدْ أَنْ لَا يَدْخُلَ الْمَاءُ مَنْخِرَيْهِ وَمَسَامِعَهُ
ثُمَّ أَضْجِعْهُ عَلَى جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ وَصُبَّ الْمَاءَ مِنْ نِصْفِ رَأْسِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَادْلُكْ بَدَنَهُ
دَلْكًا رَفِيقًا وَكَذَلِكَ بَطْنَهُ وَظَهْرَهُ ثُمَّ أَضْجِعْهُ عَلَى جَانِبِهِ الْأَيْمَنِ وَافْعَلْ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ شرح الی در الی
نصف و در فقره آینده الی المرفقین برای انتهاست و مع هذا افاده شروع از مدخول آن می‌کند چنانچه تحقیق شده در کتاب
الطهاره در حدیث پنجم باب چهارم که باب صد الوجه الذی یغسل و الذراعین و کیف تغسل است نقه بفتح نون و تشدید قاف
مکسوره امر معتل اللام باب تفعیل است با در بالرغوه برای ملابست است و مراد اینست که آب به رشته شود در رغوه مانند صابون
باشد من نصف راسه الی قدمیه دو احتمال دارد اول اینکه مدخول من خارج باشد و مدخول الی داخل باشد و مراد از نصف آنکه معتدل
نصف بدنست که اول آن از گوی بالای سینه است تا مهره کردن دوم اینکه مدخول من خارج باشد و مدخول الی داخل باشد و مراد
داخل باشد و این نقل بالمعنی باشد و امام من قدمه الی قدمه گفته باشد و یونس از آن بمعنی فهمیده باشد چنانچه بیان شد در شرح
حدیث سابق ادلک بدال بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است کذلک معطوف بر دلکا رفیقا است پس مفعول
مطلق است بطنه و ظهره منصوب و مفعول به ادلک است یعنی بعد از آن بشو دو دست میت را سه بار چنانچه دست خود را
آدمی بسبب جنابت تا نصف ذراع بعد از آن بشو فرج میت را و پاک بشو آنرا بعد از آن بشو سر میت را با آب سدر
با آن کف مبالغه کن در آن شستن و جهد کن که داخل نشود آن آب سدر در دو سوراخ بینی او و گوشهای او بعد از آن
بخوابان میت را بر جانب چپ و بریز آن آب سدر را از طرف نصف سر او تا پای او سه بار و بمال بدن او را مالیدنی
هموار و همچنان بمال مالیدنی هموار شکم او را و پشت او را بعد از آن بخوابان او را بجانب راست او و بکن با او مثل
آنچه مذکور شد بمعنی که نصف چپ که کردی او را تا قدم او بشو هموار بمال اصل ثُمَّ صُبَّ ذَلِكَ الْمَاءَ مِنَ الْإِجَّانَةِ

وَاغسِلِ الاِجّانَةَ بِماءٍ قَراحٍ وَاغسِل يَدَيكَ اِلَى المِرفَقَينِ ثُمَّ صُبَّ الماءَ فِي الآنِيَةِ وَاَلقِ فِيهِ حَبّاتِ كافُورٍ وَافعَل بِهِ كَما فَعَلتَ فِي المَرَّةِ الاُولَى اِبدَأ بِيَدَيهِ ثُمَّ بِفَرجِهِ وَامسَح بَطنَهُ مَسحاً رَفِيقاً فَاِن خَرَجَ مِنهُ شَيءٌ فَاَنقِهِ ثُمَّ اغسِل رَأسَهُ ثُمَّ اَضجِعهُ عَلَى جانِبِهِ الاَيسَرِ وَاغسِل جَنبَهُ الاَيمَنَ وَظَهرَهُ وَبَطنَهُ ثُمَّ اَضجِعهُ عَلَى جَنبِهِ الاَيمَنِ وَاغسِل جَنبَهُ الاَيسَرَ كَما فَعَلتَ اَوَّلَ مَرَّةٍ شرح بعد از آن

بریز با قیمانده آن آب را از سر او و بشو سر او را با آب خالص و بشو دو دست خود را و آن آب را بریز بعد از آن بریز آب را در ظرف آب که شسته است و بریز در آن آب چند دانه کافور و بکن با میت آنچه کردی در بار اول ابتدا کن اول بشستن

دو دست او با نصف ذراع بعد از آن بشستن فرج او و دست بمال شکم او را آهسته اگر بیرون آید چیزی از نجاست پس پاک بشو آن را بعد از آن بشو سر او را بعد از آن بخوابان او را بر جانب چپ و بشو

پهلوی راست او را و پشت او را و شکم او را بعد از آن بخوابان او را بر جانب راست او و بشو پهلوی چپ او را چنانچه کردی در اول بار یعنی کر پشت او و شکم او را نیز بشو اصل ثُمَّ اغسِل يَدَيكَ اِلَى المِرفَقَينِ وَالآنِيَةَ وَصُبَّ فِيها ماءَ القَراحِ

وَاغسِلهُ بِماءِ القَراحِ كَما غَسَلتَهُ فِي المَرَّتَينِ الاُولَيَينِ ثُمَّ نَشِّفهُ بِثَوبٍ طاهِرٍ وَاعمَد اِلَى قُطنٍ فَذُرَّ عَلَيهِ شَيئاً مِن حَنُوطٍ وَضَعهُ عَلَى فَرجِهِ قُبُلٍ وَدُبُرٍ وَاحشُ القُطنَ فِي دُبُرِهِ لِئَلّا يَخرُجَ مِنهُ شَيءٌ وَخُذ خِرقَةً طَوِيلَةً عَرضُها شِبرٌ فَشُدَّها مِن حَقوَيهِ وَضُمَّ فَخِذَيهِ ضَمّاً شَدِيداً وَلُفَّها فِي فَخِذَيهِ ثُمَّ اَخرِج رَأسَها مِن تَحتِ رِجلَيهِ اِلَى الجانِبِ الاَيمَنِ وَاغرِزها فِي المَوضِعِ الَّذِي لَفَفتَ فِيهِ الخِرقَةَ وَتَكُونُ الخِرقَةُ طَوِيلَةً تَلُفُّ فَخِذَيهِ مِن حَقوَيهِ اِلَى رُكبَتَيهِ لَفّاً شَدِيداً شرح اضافه در آب القراح اضافه موصوف

بصفت است یعنی در بین است نشف بنون و شین با نقطه و فا بصیغه امر از باب تفعیل است التنشیف بیا خشکانیدن ذر بضم ذال با نقطه و تشدید را و آبی نقطه مفتوحه امر است قبل مجرور منون است و به التفصیل فرج است الحقو بفتح و کسر حاء بی نقطه و سکون

قاف استخوان بر آمده از بالای ران در پایین تهی گاه و هم بفتح خاء با نقطه و تشدید میم مفتوحه امر است لف بضم لام و تشدید فا مفتوحه امر است اغرز بغین با نقطه و را بی نقطه و زای نقطه بصیغه امر از باب ضرب است یعنی بعد از آن بشو دو دست خود را

با دو آرنج و بشو آن آبرا که سوده است و بریز در آن ظرف آب نمک را و بشو میت را با آب خالص چنانچه شستی او را در دو بار اول بعد از آن خوب خشک کن او را بجامه که پاک باشد و متوجه شو سوی پنبه پس بپاش بر آن پنبه چیزی از خوشبوی میت که کافور

و بگذار آن پنبه را بر فرج او قبل و دبر و فرو کن پنبه را در دبر او تا بیرون نیاید از آن چیزی از نجاست و بگیر پارچه را که دراز باشد پهنای آن پارچه یک وجب باشد پس ببند آن پارچه را از سر دو استخوان ران او و بهم آور دو ران او را

در هم آوردنی سخت و بپیچ آن پارچه را بر دو ران او بعد از آن بیرون آور سر آن پارچه را از میان دو پای او در پیش زانو سوی جانب راست و فرو کن آن را در جایی که پیچیدی در آن آن پارچه را و می باشد آن پارچه دراز که بپیچد

دو ران او را از دو استخوان سر ران او تا دو زانوی او پیچیدنی سخت مخفی نماند که ظاهر این گفتگو است که خرقه طرفی از تمه غسل باشد و داخل کفن نباشد چنانچه اشارت بآن شد در شرح حدیث سیوم این باب ششم اصل عَن عَلِيِّ بنِ جَعفَرٍ عَن اَخِيهِ اَبِي الحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ سَاَلتُهُ عَنِ المَيِّتِ هَل يُغَسَّلُ فِي الفَضاءِ قالَ لا بَأسَ وَاِن سُتِرَ بِسِترٍ فَهُوَ اَحَبُّ اِلَيَّ شرح الفضاء بفتح فا و ضاد با نقطه و الف ممدوده زمین بی سقف و زمین بی حصار مثل صحرا و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از میت که

آیا

آیا شسته می شود در زمین بی سقف گفت مضایقه ندارد و اگر پوشیده شود بپرده که بجای سقف باشد پس آن محبوب تر است نزد من

باب هژدهم اصل باب تحنیط المیت و تکفینه شرح التحنیط بحاء حطی و نون و یا و دو نقطه در پایین و طا بی نقطه مصدر باب تفعیل خوشبو کردن میت پس ذکر المیت بجای بر تجرید است یعنی این باب بیان خوشبو کردن میت و کفن کردن میت است و این باب شانزده حدیث است اول اصل عَن يُونُسَ عَنهُم عَلَيهِمُ السَّلامُ قالَ فِي تَحنِيطِ المَيِّتِ وَتَكفِينِهِ قالَ ابسُطِ الحِبَرَةَ بَسطاً ثُمَّ ابسُط عَلَيها الاِزارَ ثُمَّ ابسُطِ القَمِيصَ عَلَيهِ وَتَرُدُّ مُقَدَّمَ القَمِيصِ عَلَيهِ ثُمَّ اعمِد اِلَى كافُورٍ مَسحُوقٍ فَضَعهُ عَلَى جَبهَتِهِ مَوضِعِ سُجُودِهِ وَامسَح بِالكافُورِ عَلَى جَمِيعِ مَفاصِلِهِ مِن قَرنِهِ اِلَى قَدَمِهِ وَفِي رَأسِهِ وَفِي عُنُقِهِ وَمَنكِبَيهِ وَمَرافِقِهِ وَفِي كُلِّ مَفصِلٍ مِن مَفاصِلِهِ مِنَ اليَدَينِ وَالرِّجلَينِ وَفِي وَسَطِ راحَتَيهِ شرح ضمیر قال راجع بیونس است چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سابق تکرار قال برای بیان آنست که یونس در بحث تحنیط و تکفین میت از کتاب خود مسایل بسیار گفته و از آن جمله این را گفته که اینجا مذکور میشود ابسط بصیغه امر از باب نصر است حبره بیان می شود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم الازار بکسر همزه و زای با نقطه و الف و را بی نقطه عفت و با عفت مثل آنچه ساتر عورت است و مراد اینجا لنگ است و ضمیر علیه در اول راجع بازار است و در دوم راجع بقمیص است موضع مجرور و بدل جبهته است یعنی روایت است از یونس بن عبد الرحمن از ائمه معصومین علیهم السلام یونس گفت در کتاب خود در بحث تحنیط میت و تکفین میت یونس گفت پهن کن برد را که قسمی از بردهای یمنی باشد اگر میسر شود پهن کردنی که در برش بدوزد در وقت گذاشتن میت بر آن یعنی پهن کردن و دو پهلوی آن لازم نیست بعد از آن پهن کن بر بالای آن برد تا سری لنگ را بعد از آن پهن کن پیراهن را بر بالای لنگ و برمیگردانی نصف بالای پیراهن را بر پیراهن یعنی که دامن پیش پیراهن را بر هم می پیچی تا گریبان پیراهن بعد از آن متوجه شو سوی کافوری که سائیده شده باشد پس بگذار آن کافور را بر پیشانی میت جای سجود او و دست بمال بآن کافور سائیده شده بر جمیع بندهای میت از فرق سر تا پای او و در سر میت و در گردن میت و در دوش او و آرنجهای او و در هر بندی از بندهای او از دو دست و دو پا و در میان دو کف دست او اصل ثُمَّ يُحمَلُ فَيُوضَعُ عَلَى قَمِيصِهِ وَيُرَدُّ مُقَدَّمُ القَمِيصِ عَلَيهِ وَيَكُونُ القَمِيصُ غَيرَ مَكفُوفٍ وَلا مَزرُورٍ وَيُجعَلُ لَهُ قِطعَتَينِ مِن جَرِيدِ النَّخلِ رَطباً قَدرَ ذِراعٍ تُجعَلُ واحِدَةٌ بَينَ رُكبَتَيهِ نِصفٌ مِمّا يَلِي السّاقَ وَنِصفٌ مِمّا يَلِي الفَخِذَ وَيُجعَلُ الاُخرَى تَحتَ اِبطِهِ الاَيمَنِ وَلا تُجعَلُ فِي مَنخِرَيهِ وَلا فِي بَصَرِهِ وَمَسامِعِهِ وَلا عَلَى وَجهِهِ قُطناً وَلا كافُوراً ثُمَّ يُعَمَّمُ يُؤخَذُ وَسَطُ العِمامَةِ فَيُثنَى عَلَى رَأسِهِ بِالتَّدوِيرِ ثُمَّ يُلقَى فَضلُ الشِّقِّ الاَيمَنِ عَلَى الاَيسَرِ وَالاَيسَرِ عَلَى الاَيمَنِ ثُمَّ يُمَدُّ عَلَى صَدرِهِ شرح یحمل بصیغه مجهول غایب است بمناسبت یکل یا بصیغه معلوم مخاطب باب نصر است بمناسبت تجعل المکفوف بدو فا اسم مفعول باب نصر است الکف دوختن سجاف بر جامه مزرور بزای با نقطه و دو را بی نقطه اسم مفعول باب نصر است الزر دوختن بند بر پیراهن و بستن بند پیراهن واحده بین رکبتیه تا ابطه الایمن مخالف حدیثی است که می آید در باب بیست و چهارم که باب الجریده است پس ممکن تواند بود که این در صورت وجوب تقیه باشد بنابر آنکه چون در غیر موضع معقرت مخالفان متوجه آن می شوند و اطلاع بر آن نرسانند و مؤید این است لفظ تحت در تحت ابطه الابط بکسر همزه و سکون و کسر با یک نقطه و طا بی نقطه زیر بغل یعنی بعد از آن برداشته میشود پس کفن شسته می شود و بر پیراهن او و برگردانیده می شود نصف پیراهن که پیش آنست بر بالای میت و می باشد آن پیراهن بی سجاف و بی بند و میگردانی برای میت دو پاره از شاخ خرما بر حالی که آن شاخ خرما تر باشد بر حالی که هر یک از آن دو پاره

بقدر مجموع ساعد و دست باشد میگردانی برای او یکپاره را میان دو زانوی او نصفی در پهلوی ساق باشد و نصفی در پهلوی
ران باشد و میگردانی پاره دیگر را در پایین بیخ بغل راست او که متصل است به پشت او تا پنهان باشد و مخالفان مطلع بر آن نشوند و
و بگردان در در و سوراخ بینی او و نه در چشم او و گوشهای او و نه بر روی او چنانکه راوند کافور را بعد از آن عمامه کرده می شود چنان
این آنکه گرفته می شود میان عمامه پس پیچیده می شود آن عمامه بر سر او بدور فرمودن عمامه با همین که ساتر فرق میت می شود و بعد از آن
انداخته می شود زیادتی نصف راست عمامه بر جانب چپ میت و نصف چپ عمامه بر جانب راست میت بعد از آن کشیده می شود
بر سینه میت دوم اصل سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَ كُفِّنَ قَالَ فِي
ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ ثَوْبَيْنِ صُحَارِيَّيْنِ وَبُرْدٍ حِبَرَةٍ شرح این مضمون گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب أنه ليس شيء من الحق
في يدي الناس إلا ما خرج من عند الأئمة تا آخر که باب صدم است صحار بضم صاد بی نقطه و حاء بی نقطه و الف و راء بی نقطه [illegible]
در یمن که در آن جامه‌های خوب بافته می شود البرد بضم باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه جامه وسیع که در یمن بافته می شود
بهتر از جاهای دیگر الحبره بکسر و فتح حاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه قسمی از بردهای یمن و بیان می شود در شرح
نهم باب بیست و دوم ذکر منافات نیست میان این حدیث و میان حصر مفهوم از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب
ما يلبس المحرم من الثياب و ما يكره له لباسه که باب شصت و سیوم است که عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان ثوبا رسول الله صلى الله
عليه و آله اللذان احرم فيهما يمانيين عبري و اظفار و فيهما كفن زیرا که می تواند بود که ثوبین صحاریین عبارت باشد از یکی از دو
احرام که آن را دو قطعه کرده باشند یکی برای پیراهن و دیگری برای لنگ یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از رسول الله
صلی الله علیه و آله که به چه چیز کفن کرده شده گفت در سه جامه دو جامه صحاری که یکی پیراهن او بود و دیگری لنگ بود و در جامه وسیع
یمنی کرانبهای آن بود و سرتاسری او بود سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَفَّنْتَ الْمَيِّتَ فَذُرَّ عَلَى
كُلِّ ثَوْبٍ شَيْئاً مِنْ ذَرِيرَةٍ وَكَافُورٍ شرح ذریره بضم ذال با نقطه و فتح و کسر راء و راء بی نقطه مشدده در باب [illegible]
در شرح حدیث دوم باب سابق که ذریره از جمله حنوط مخالفانست پس این حدیث در صورت وجوب تقیه است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت چون کفن کنی میت را بپاش بر هر جامه چیزی از ذریره و کافور چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُحَنِّطَ الْمَيِّتَ فَاعْمِدْ إِلَى الْكَافُورِ فَامْسَحْ بِهِ آثَارَ السُّجُودِ مِنْهُ وَمَفَاصِلَهُ
كُلَّهَا وَرَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ وَعَلَى صَدْرِهِ مِنَ الْحَنُوطِ وَقَالَ حَنُوطُ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ سَوَاءٌ وَقَالَ أَكْرَهُ أَنْ يُتْبَعَ بِمِجْمَرَةٍ
شرح الآثار بهمزه و الف و ثاء سه نقطه و الف و راء بی نقطه جمع اثر بفتح همزه و فتح ثاء [illegible]
چیزی برای خود و مراد اینجا که زیده شده الله تعالی است برای خود و اضافه آن بسجود باعتبار اینست که [illegible]
که آلت سجود آنها شده و واو در و علی صدره حالیه است و ظرف خبر مبتدا است من الحنوط [illegible]
برای عهد خارجیت و مراد کافور است یتبع بصیغه مضارع مجهول از باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمیت است المجمره بکسر میم و سکون
جیم و فتح میم دوم و راء بی نقطه ظرفی که در آن اخگر گذارند برای بخور و آنرا عود سوز میگویند یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون اراده کنی خوشبو کردن میت را پس متوجه شو سوی کافور پس دست بمال با کافور مواضع سجده را [illegible]
و شکم و دست و سر دو زانو و سر دو شت پاست و بندهای او را همگی آنها و سر او و ریش او را و بر حالی که بر سینه میت باشد
بعض آن خوشبویی و امام گفت خوشبوی مرد میت و زن میت برابر است و امام گفت که دوست نمیدارم که از پی میت عود سوز
برده شود پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَا قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعِمَامَةُ لِلْمَيِّتِ مِنَ الْكَفَنِ هِيَ قَالَ

إِنَّمَا الْكَفَنُ

تمام

إِنَّمَا الْكَفَنُ الْمَفْرُوضُ ثَلَاثَةُ أَثْوَابٍ وَثَوْبٌ تَامٌّ لَا أَقَلُّ مِنْهُ يُوَارَى فِيهِ جَسَدُهُ كُلُّهُ فَمَا زَادَ فَهُوَ سُنَّةٌ
إِلَى أَنْ يَبْلُغَ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ فَمَا زَادَ فَهُوَ مُبْتَدَعٌ وَالْعِمَامَةُ سُنَّةٌ وَقَالَ أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ بِالْعِمَامَةِ وَعُمِّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ شرح الکفن مبتدا است المفروض خبر مبتدا است الف و لام المفروض برای
حصر میکند و بیان حصر می آید در حدیث آینده ثلاثة خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو ثلاثة و ضمیر محذوف راجع بالمفروض
و می تواند بود که ثلاثة بدل یا عطف بیان المفروض باشد ثوب مبتدا است و بتقدیر ثوب منها است تام خبر مبتدا است لا نافیه است
اقل مرفوع است و لا اقل خبر دیگر مبتدا است و ضمیر منه راجع بتام است یواری بصیغه مضارع مجهول باب مفاعله است فا در فما زاد در اول
برای تعقیب ذکری است و در دوم برای تفریع است و می تواند بود که برای تعقیب باشد و بنا بر اول مبتدع بفتح دال قدر مشترک
میان حرام و مکروه و مباح است و می تواند بود که حرام باشد بنا بر آنکه چون سنت نیست تضییع مال است و آنچه می آید در حدیث دوم
باب شصت و چهارم که شقران در قبر رسول علیه السلام قطیفه انداخت موید احتمال سابق است و بنا بر دوم حرام است و می تواند بود قدر
مشترک باشد یعنی روایت است از زراره و محمد بن مسلم گفتند که گفتیم امام محمد باقر علیه السلام را که آیا عمامه برای میت از جمله کفن است
شان نیست که اگر داخل کفن باشد چرا نه گفت در احادیث کفن رسول الله مثل حدیث دوم این باب و اگر داخل نیست [illegible]
میکنید امام گفت داخل کفن نیست بیان این آنکه جز این نیست که مراد بکفن مفروض است و شامل مستحب نیست آن مفروض سه جامه است و یک
از آن سه جامه سرتاسری است نه کمتر از سرتاسری پوشیده می شود به آن سرتاسری بدن میت همگی آن بدن پس آنچه زیاد باشد از این
پس آن سنت است تا آنکه برسد به پنج جامه یعنی که عمامه و خرقه ران بند داخل سنت است پس آنچه زیاد شود بر پنج جامه پس آن بدعت کرده
شده است و عمامه سنت است و امام گفت امر کرد نبی صلی الله علیه و آله مردم را بعمامه و عمامه کرده شد نبی صلی الله علیه و آله اصل
وَبَعَثَ إِلَيْنَا الشَّيْخُ وَنَحْنُ بِالْمَدِينَةِ لَمَّا مَاتَ أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءُ بِدِينَارٍ وَأَمَرَنَا أَنْ نَشْتَرِيَ لَهُ حَنُوطاً
وَعِمَامَةً فَفَعَلْنَا شرح این کلام زراره و محمد بن مسلم است الشیخ بفتح شین با نقطه مراد بزرگوار و مراد اینجا امام جعفر صادق
علیه السلام است الحذاء بفتح حاء بی نقطه و تشدید ذال با نقطه و الف ممدوده کفشگر یعنی و فرستاد سوی ما شیخ ما امام جعفر صادق
علیه السلام در حالی که ما در مدینه بودیم چون وفات یافت ابو عبیده حذاء دیناری را و امر کرد ما را که خرید کنیم برای ابو عبیده خوشبو
و عمامه را پس کردیم آنچه فرمود ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمَيِّتُ يُكَفَّنُ فِي ثَلَاثَةٍ سِوَى الْعِمَامَةِ
وَالْخِرْقَةِ تَشُدُّ بِهَا وَرِكَيْهِ لِكَيْلَا يَبْدُوَ مِنْهُ شَيْءٌ وَالْخِرْقَةُ وَالْعِمَامَةُ لَا بُدَّ مِنْهُمَا وَلَيْسَتَا مِنَ الْكَفَنِ شرح
تشد بصیغه مضارع مخاطب باب نصر است و جمله صفت الخرقه است چون در حکم نکره است زیرا که الف لام برای عهد ذهنی است
و می تواند بود که جمله استیناف بیانی باشد الورک بفتح و کسر واو و سکون راء بی نقطه و بفتح واو و کسر راء بالای ران که سرین است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میت کفن کرده می شود در سه جامه غیر عمامه و غیر خرقه که می بندی به آن خرقه دو سرین
او را تا آنکه ظاهر نشود از میت چیزی از نجاسات و خرقه ران بند و عمامه چاره نیست از آنها با همین که سنت موکد است و نیست
آن دو از جمله کفن بیان این در حدیث آینده است هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَتَبَ أَبِي فِي وَصِيَّتِهِ أَنْ
أُكَفِّنَهُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ أَحَدُهَا رِدَاءٌ لَهُ حِبَرَةٌ كَانَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَثَوْبٌ آخَرُ وَ
قَمِيصٌ فَقُلْتُ لِأَبِي لِمَ تَكْتُبُ هَذَا فَقَالَ أَخَافُ أَنْ يَغْلِبَكَ النَّاسُ وَإِنْ قَالُوا كَفِّنْهُ فِي أَرْبَعَةٍ أَوْ
خَمْسَةٍ فَلَا تَفْعَلْ وَعَمِّمْنِي بِعِمَامَةٍ وَلَيْسَ تُعَدُّ الْعِمَامَةُ مِنَ الْكَفَنِ إِنَّمَا يُعَدُّ مَا يُلَفُّ بِهِ الْجَسَدُ شرح
حبره بیان میشود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم ولیس یعد تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است جسد بفتح جیم و فتح

سین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه اینجا عبارتست از تنه که عمده‌تر و ضخیم‌تر اعضای حیوانست و آن صندوقست و آن از آخر گردنست
تا اول سرین و از آن بیرونست گردن و دو بازو و دو ران و مناسب این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم مولد ابی عبد الله
علیه السلام که با جیب و عقد هم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نوشت پدرم در وصیت او اینکه آگاه کفن کنم او را
در سه جامه یکی از آنها ردائی بود او را که حبره بود تا نماز میکرد در آن روز جمعه و جامه دیگر که ... شد و پیراهنی پس گفتم
پدرم را که چرا می‌نویسی این را گفت میترسم که غلبه کنند بر تو مردمان و اگر مردمان گویند که کفن کن او را در چهار جامه یا پنج جامه
پس مکن و عمامه کن مرا با عمامه و شمرده نمی‌شود عمامه از جمله کفن بیان این آنکه جز این نیست که شمرده می‌شود از کفن آنچه پیچیده می‌شود بآن
آدمی چنانچه می‌آید در حدیث اول و پنجم باب ... که اگر اعضای آدمی متفرق شده باشد نماز بر تنه است نه بر باقی اعضا و این
بر آنست که تنه محل حرارت غریزیست و لهذا در ایام زندگی گر تنه پوشیده باشد از سرما و گرمای مفرط حیوان محفوظ میماند غالبا اگرچه
باقی اعضا پوشیده نباشد و مگر نیست مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که می‌باید که لنگ فرو گیرد زانو میت را هشتم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام انی اغسل الموتی قال وتحسن قلت انی اغسل فقال اذا غسلت فارفق به ولا
تغمزه ولا تمس مسامعه بکافور واذا عممته فلا تعممه عمة الاعرابی قلت کیف اصنع قال خذ
حد العمامة من وسطها وانشرها علی راسه ثم ردها الی خلفه واطرح طرفیها علی صدره شرح
تحسن بتاء و سین بی‌نقطه و نون بصیغه مضارع مخاطب باب افعالست و بتقدیر استفهامست الاحسان نیکو بجا آوردن کاری
العمه بکسر عین بی‌نقطه و تشدید میم روش عمامه بر سر خود بستن الحد بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه جانب تا جامه یعنی گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من میشویم ... آن معلوم نیست پس امام گفت چون شوی پس هموار کن با ...
و دست ناهموار بر بدن او فرو مکن ... و چون عمامه کنی او را پس عمامه مکن او را بروش عمامه بر سر بستن
نشین عرب گفتم که چگونه کنم گفت بگیر جانب عمامه را از میان عمامه و ... و افکن عمامه را بر سرش یا بمعنی که نصف عمامه را از طرف
راست سر او کن و نصف دیگر را از طرف چپ سر او کن بعد از آن برگردان عمامه را بسوی پس سر میت و بیفکن دو طرف عمامه را
میت مراد اینست که مثل نشین عرب دو طرف عمامه را بر سینه خود نمی‌اندازد نهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف
اصنع بالکفن قال تؤخذ خرقة فیشد بها علی مقعدته ورجلیه قلت فالازار قال انها لا تعد شیئا
انما تصنع لتضم ما هناک لئلا یخرج منه شیء وما یصنع من القطن افضل منها ثم یخرق القمیص
اذا غسل وینزع من رجلیه قال ثم الکفن قمیص غیر مزرور ولا مکفوف وعمامة یعصب بها
راسه ویرد فضلها علی صدره شرح فالازار خبر مبتدای محذوفست بتقدیر فما الازار و استفهام مقدرست و می‌تواند
بود که مقدر نباشد ما در ما یصنع موصوله و مبتداست یصنع بصاد بی‌نقطه و نون و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب باب
منع است من بیانیه است افضل خبر مبتداست یخرق بخاء با نقطه و راء بی‌نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب باب نصر و ضرب است
ثم بضم ثاء سه نقطه است الکفن مبتداست قمیص خبر مبتداست و واو در و عمامه برای عطف بر قمیص است بنا بر آنکه کفن در معنی ...
و افاده این میکند که عمامه بعد از قمیص و پیش از ازار است و می‌تواند بود که واو برای استیناف نحوی باشد پس عمامه مبتداست
یعصب بعین بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر صفت عمامه است یا خبر مبتداست یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه کنم با کفن یا بمعنی که بچه ترتیب قرار دهم اجزای آن را آیا شروع از پیراهن کنم یا از لنگ
گفت گرفته میشود پارچه پس بسته می‌شود بآن پارچه بر نشستنگاه میت و دو پای او یعنی دو ران او گفتم پس آیا آن خرقه لنگ ... یعنی

مراد کاتب را امام گفت ... شد
گفتم بدرستی که من میشویم

که حاجت

که حاجت بلنگ علیحده نیست امام گفت بدرستی که آن خرقه شمرده نمی‌شود چیزی یعنی که داخل اجزای کفن نیست و لنگ داخل آنهاست
پس علیحده می‌باید جز این نیست که ساخته می‌شود آن خرقه برای میت تا در هم رفته شود آنچه آنجاست یعنی دبر و قبل میت برای
اینکه بیرون نیاید از آن چیزی از نجاست و آنچه ساخته می‌شود برای میت که پنبه است که بر قبل و دبر میت میگذارند بهتر است از آن
خرقه مراد اینست که وجود آن خرقه برای محکم ماندن آن پنبه است پس مقصود بالعرض است و اگر پنبه محکم ماندی بی آن خرقه حاجت
بآن خرقه نشدی و این اشارتست باینکه اگر خرقه از اجزای کفن می‌بود پنبه نیز از اجزای کفن می‌بود بطریق اولی بعد از
بستن خرقه پاره کرده می‌شود گریبان پیراهن میت چون میت غسل داده شود یا بمعنی که خرقه نیز بسته شود زیرا که خرقه از تتمه غسل
میت است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سیوم و پنجم باب سابق و کنده می‌شود آن پیراهن از جانب دو پای میت امام گفت
بعد از آن کفن پیراهنی است که نه بند دارد و نه سجاف و عمامه ایست که بسته میشود بآن سر میت و برگردانیده می‌شود زیادتی عمامه بر سینه
میت مراد از کفن در آنچه مذکور است میت بلکه مراد اینست که شروع از پیراهن میباید کرد و بعد از عمامه لنگ بر بالای پیراهن
میباید بست و سر تا سری بعد از آنهاست دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی العمامة للمیت فقال حنکه شرح حنکه
بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید نون مکسوره و سکون کاف بصیغه امر باب تفعیل و ضمیر راجع بمیت است التحنیک گردانیدن عمامه بپایین زنخ
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در عمامه برای میت پس امام گفت چیزی از عمامه را در پایین زنخ میت کن مراد اینست که
طرف راست عمامه را بر طرف چپ سینه او انداز و طرف چپ عمامه را بر طرف راست سینه او انداز تا پایین زنخ او پوشیده شود
چنانچه گذشت در حدیث اول این باب یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکفن المیت فی خمسة اثواب قمیص
لا یزر علیه وازار وخرقة یعصب بها وسطه وبرد یلف فیه وعمامة یعتم بها ویلقی فضلها علی
صدره شرح تکفین در اینجا مستعمل شده در معنی اعم از آنچه مذکور شد در حدیث هشتم این باب و شاید که مجاز باشد یزر بزاء
با نقطه و تشدید راء بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بقمیص است که مذکر است و گاهی مونث
مستعمل میشود یعصب بصیغه مجهول باب نصر است وسط عبارت از سرین و حوالی آنست یعتم بعین بی‌نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع مجهول
غایب باب افتعال است الاعتمام ... و مانند آن یا در بها برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت کفن کرده میشود میت در پنج جامه پیراهنی که بسته نمی‌شود بر میت یا بمعنی که بند ندارد و تا بسته تواند شد
و لنگی و پارچه که بسته شود بآن پارچه سرین میت تا زانو و بردی یمنی که میت پیچیده شود در آن و سر تا سری میت باشد و عمامه
که دراز کرده شود ... زیادتی آن عمامه بر سینه میت مراد اینست که می‌باید که عمامه بقدری دراز باشد که وسط آن بر سر
پیچیده شود و دو طرف آن زیاد ماند و بر سینه میت انداخته شود دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکافور
هو الحنوط شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافور آنست و بس خوشبوی میت یعنی که ذریره و مانند آن از
بدعتهای مخالفانست سیزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لی فی کفن ابی عبیدة الحذاء انما الحنوط
الکافور ولکن اذهب فاصنع کما یصنع الناس شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام مرا در کفن ابو عبیده حذاء که جز
این نیست که خوشبوی میت کافورست و بس ولیک برو پس بکن چنانچه میکنند مخالفان یعنی که ذریره نیز در کفنهای ایشان ...
چهاردهم اصل عن داود بن سرحان قال مات ابو عبیدة الحذاء وانا بالمدینة فارسل الی ابو عبد الله
علیه السلام بدینار وقال اشتر بهذا حنوطا واعلم ان الحنوط هو الکافور ولکن اصنع کما یصنع
الناس قال فلما مضیت اتبعنی بدینار وقال اشتر بهذا کافورا شرح روایتست از داود بن سرحان بکسر سین بی‌نقطه

وسکون راء مهمله و حاء مهمله و فتح نون گفت وفات یافت ابوعبیده حذاء و من در مدینه بودم پس فرستاد سوی من امام جعفر
صادق علیه السلام دیناری از طلا و پیغام داد که خریداری کن باین خوشبوی میت را و بدانکه خوشبوی میت کافور است و لیکن
ولیکن بکن چنانچه میکنند مخالفان یعنی که ذریره و کافور خریداری کن و او را گفت پس چون رفتم بیازار از پی من فرستاد
دیناری دیگر و پیغام داد که خریداری کن باین کافور را تا کافور بیشتر از ذریره شود پانزدهم اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام
عَنِ الْحَنُوطِ لِلْمَيِّتِ فَقَالَ اجْعَلْهُ فِي مَسَاجِدِهِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خوشبوی برای میت
بعد از غسل پیش کفن گفت بگردان آن خوشبوی را به مواضع سجده او که پیشانی و دو کف دست و دو سر زانو و دو سر انگشت پاست
بنا بر آنچه گذشت در حدیث اول این باب مراد اینست که کافور را به اینها و جز آن سنت است شانزدهم اصل عَنْ
اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى اَنْ يُوضَعَ عَلَى النَّعْشِ الْحَنُوطُ شرح روایت است از امام
صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه گذاشته شود بر تابوت میت خوشبوی میت بخیال اینکه میت خوشبوی
حاجت بآن ندارد و آن برای مردمست پس بر بالای تابوت باشد بهتر است و شاید که اهل جاهلیت چنین میکردند و بدعت
عرف میکردند والله اعلم و بیستم اصل باب تکفین المراة شرح این باب کفن کردن زنست در این باب سه حدیث است اول اصل
سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي كَمْ تُكَفَّنُ الْمَرْاَةُ قَالَ تُكَفَّنُ فِي خَمْسَةِ اَثْوَابٍ اَحَدُهَا الْخِمَارُ شرح الخمار بکسر خاء
با نقطه و الف و راء بی نقطه آنچه زن سر خود را بآن میپوشاند یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که در چند جامه کفن
کرده می شود زن گفت کفن کرده میشود در پنج جامه یکی از آنها سرپوش زنست که بجای عمامه مردست دوم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا
رَفَعَهُ قَالَ سَاَلْتُهُ كَيْفَ تُكَفَّنُ الْمَرْاَةُ فَقَالَ كَمَا يُكَفَّنُ الرَّجُلُ غَيْرَ اَنَّا نَشُدُّ عَلَى ثَدْيَيْهَا خِرْقَةً تَضُمُّ الثَّدْيَ
اِلَى الصَّدْرِ وَتُشَدُّ عَلَى ظَهْرِهَا وَيُصْنَعُ لَهَا الْقُطْنُ اَكْثَرَ مِمَّا يُصْنَعُ لِلرِّجَالِ وَيُحْشَى الْقُبُلُ وَالدُّبُرُ بِالْقُطْنِ
وَالْحَنُوطِ ثُمَّ يُشَدُّ عَلَيْهَا الْخِرْقَةُ شَدًّا شَدِيدًا شرح مفعولست سند مستثنای منقطع تضم بصیغه معلوم غایب باب
ضربست و ضمیر مستتر راجع بخرقه است تشد بصیغه مجهول غایبه است و ضمیر مستتر راجع بخرقه است و یضع در دو جا بصیغه مجهول غایب
منع است یعنی روایت است از بعض یاران ما بالا برد سند روایت را تا امامی که از و شنید راوی گفت پرسیدم امام را که چگونه کفن کرده
می شود زن پس گفت چنانچه کفن کرده می شود مرد یا بعضی که در پنج جامه کفن کرده می شود تفاوت اینست که ما می بندیم بر پستان او پاره
که بچسباند آن پستانرا سوی سینه و بسته می شود آن خرقه بر پشت زن و ساخته می شود برای زن پنبه بر حالی که بیشتر باشد
از پنبه که ساخته می شود برای مردان و آگنده کرده می شود قبل و دبر زن به پنبه و خوشبوی میت بعد از آن بسته می شود بر آن زن
پارچه را بستنی سخت سیوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ يُكَفَّنُ الرَّجُلُ فِي ثَلَاثَةِ اَثْوَابٍ وَالْمَرْاَةُ اِذَا كَانَتْ
عَظِيمَةً فِي خَمْسَةٍ دِرْعٍ وَمِنْطَقٍ وَخِمَارٍ وَلِفَافَتَيْنِ شرح مراد بتکفین اینجا معنی اخص است که مذکور شد در حدیث هفتم
باب سابق پس مراد بجامه است که وسیع باشد سینه و دو شانه و پشت را و تا سر پوشاننده باشد الدرع بکسر دال بی نقطه و سکون
راء بی نقطه و عین بی نقطه پیراهن المنطق بکسر میم و سکون نون و فتح طاء بی نقطه کمربند زن و مراد اینجا کمرست اللفافه بکسر لام
تخفیف فاء آنچه بآن چیزی را بپیچند و مراد اینجا سرتاسری جامه است و فتح لام و تشدید فاء مناسبتر می نماید زیرا که مبالغه مطلوبست
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت کفن کرده می شود مرد در سه جامه که هر کدام دور تنش او را بپوشد و باشند فی الجمله و زن چون
باشد بزرگ مرتبه کفن کرده می شود در پنج جامه که هر کدام دور تنش او را بپوشیده باشد فی الجمله اول پیراهن دوم لنگی سیوم سرپوش
و سیوم چهارم و پنجم دو سرتاسری باب بیست و یکم اصل باب کراهة تجمیر الکفن و تسخین الماء شرح التجمیر بجیم و راء بی نقطه مصدر باب

تفعیل چیزی را بر روی مجمره داشتن تا خوشبو شود یعنی این باب مکروه بودن بخور کردن کفن و گرم کردن آب غسل میت با آتش است
در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ لَا يُجَمَّرُ الْكَفَنُ شرح یجمر بصیغه مضارع غایب
مجهول باب تفعیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بخور کرده نمی شود کفن دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام
قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَا تُجَمِّرُوا الْاَكْفَانَ وَلَا يُسَخَّنُ الْمَاءُ لِلْمَيِّتِ لَا يُعَجَّلُ لَهُ النَّارُ وَلَا يُحَنَّطُ بِمِسْكٍ
شرح لا یعجل بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل استیناف بیانست و خبر بمعنی نهی است و از قبیل نهی از فال بد است بلکه از قبیل نهی
از آزار کردن میت است چنانچه ظاهر می شود از شرح حدیث آینده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت با آتش گرم کرده
نمی شود آب برای غسل میت بیان این آنکه شتابان کرده نمی شود برای میت آتش و خوشبو کرده نمی شود میت بمشک بیانش
این می آید در شرح حدیث آینده سیوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَا تُجَمِّرُوا الْاَكْفَانَ وَلَا
تَمْسَحُوا مَوْتَاكُمْ بِالطِّيبِ اِلَّا بِالْكَافُورِ فَاِنَّ الْمَيِّتَ بِمَنْزِلَةِ الْمُحْرِمِ شرح فان تعلیل هر کدام از دو نهی است الطیب بکسر طاء
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه خوشبوی المحرم بضم میم و سکون حاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال
کسی که بر خود حرام کرده باشد لذتهای دنیا را و جه مشابهت اینست که میت را لذتی نیست در تجمیر اکفان و مسح بطیب تا سند آنها پس امثال
آنها اکتفا باید کرد بقدری که شارع فرموده و آن مسح بکافور است و این مبنی بر اینست که خرج زیاد بر قدر فرموده برای میت تضییع
کرده و اسراف شده و ترک مستحب از قبیل اسراف است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام بخور مکنید
کفنها را خواه بکافور و خواه بغیر آن و ممالید مردگان خود را بخوشبوی مگر بکافور بدرستی که میت مانند کسیست که بر خود حرام
کرده باشد لذتهای دنیا را چهارم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى اَنْ يُتْبَعَ جَنَازَةٌ
بِمِجْمَرَةٍ شرح یتبع بتاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه بصیغه مضارع مجهول باب علم است التبع بفتح تاء و سکون باء و اتباع بفتح تاء
رفتن همراه چیزی یا در پس چیزی الجنازه بفتح و کسر جیم میت و تابوتش یا مجمره برای طالبست المجمره بکسر میم و سکون جیم و فتح میم
دوم و راء بی نقطه جای آتش برای خوشبوی و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که چون تابوت میت بر دوش مردان
باشد مجمره در آن مقرر برای آنکه دود آن بکفن میرسد و بدعت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی
صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه متابعت کرده شود جنازه با مجمره وجه این ظاهر شد از شرح حدیث سابق باب بیست و دوم
اصل باب ما یستحب من الثیاب للکفن و ما یکره شرح این باب بیان چیزیست که سنت است از جمله جامها برای کفن و چیزی که مکروه است
در این باب دوازده حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ اَجِيدُوا اَكْفَانَ مَوْتَاكُمْ فَاِنَّهَا
زِينَتُهُمْ شرح اجیدوا بجیم و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه امر باب افعالست یعنی روایت است از امام جعفر صادق
گفت نیکو گردانید کفنهای مردگان خود را به درستی که آن کفنها آرایش ایشانست در قیامت چنانچه می آید در حدیث ششم این باب
دوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكُمْ شَيْءٌ اَحْسَنَ مِنَ
الْبَيَاضِ فَاَلْبِسُوهُ مَوْتَاكُمْ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست از جمله پوشش
شما خواه در زندگی و خواه در مردگی چیزی بهتر از سفیدی یعنی سفید پس بپوشانید آنرا مردگان خود سیوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ
عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكُمْ شَيْءٌ اَحْسَنَ مِنَ الْبَيَاضِ فَاَلْبِسُوهُ وَكَفِّنُوا فِيهِ مَوْتَاكُمْ
شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ قَالَ يُسْتَحَبُّ
اَنْ يَكُونَ فِي كَفَنِهِ ثَوْبٌ كَانَ يُصَلِّي فِيهِ نَظِيفٌ فَاِنَّ ذٰلِكَ يُسْتَحَبُّ اَنْ يُكَفَّنَ فِيمَا كَانَ يُصَلِّي فِيهِ شرح

شرح عبد الله بن مغیره از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است ضمیر اصحابه راجع بامامست که روایت از او است
یا راجع بعبد الله است ضمیر قال راجع بامام است یا راجع ببعض اصحاب است نظیف بفتح نون و کسر ظا با نقطه و سکون یا و فا
و فاء صفت مشبهه است و مرفوعست النظافه بفتح نون مصدر باب حسن پاکیزگی فاء در فان برای تعلیل و استدلال است مشار الیه
ذلک ثوب نظیف ست یکفن بصیغه مجهول باب افعال برای تعریض است مثل باع البعیر و ضمیر مستتر راجع بذلک است فیها حال
ضمیر مستتر در یکفن است با برای عموم است حاصل اینست که مستحب است برای میت زنده کفن اینکه آماده کند برای کفن خود ثوبی نظیف ازرمالهم
که در ان نماز میکرده و این دلیل اینست که مستحب است برای کسی که تجهیز او بعد از موت میکنند اینکه داخل کنند در کفن او آن ثوب را
یعنی روایت از عبد الله بن مغیره از بعض یاران او گفت مستحب است که باشد در کفن میت جامه که بوده که نماز میکرده در ان جامه مثل
ردا و عمامه احرام عمره و حج آن جامه پاکیزه باشد چه بدرستی که جامه پاکیزه مستحب است اینکه آماده کرده شود برای کفن بر حالی که داخل
در جمله آنچه بوده که نماز میکرده در ان نهم اصل سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَی مِنْ کُسْوَةِ الْکَعْبَةِ شَیْئاً
فَقَضَی بِبَعْضِهِ حَاجَتَهُ وَ بَقِیَ بَعْضُهُ فِی یَدِهِ هَلْ یَصْلُحُ بَیْعُهُ قَالَ یَبِیعُ مَا اَرَادَ وَ یَهَبُ مَا لَمْ یُرِدْ وَ یَسْتَنْفِعُ بِهِ
وَ یَطْلُبُ بَرَکَتَهُ قُلْتُ اَ یُکَفَّنُ بِهِ الْمَیِّتُ قَالَ لَا شرح الکسوه بضم کاف و سکون سین بی نقطه جامه یعنی پرسیدم امام موسی
کاظم علیه السلام را از مردی که خرید از جامه کعبه چیزی پس بجا آورد ببعض آن حاجت خود را مثل رمضان دادن و ماند بعض آن در دست
او آیا می شاید فروختن آن امام گفت میفروشد آنچه را که خواسته باشد فروختن آنرا و می بخشد آنچه را که نخواسته باشد فروختن آنرا
و طلب نفع میکند بآن و طلب میکند برکت آنرا گفتم آیا کفن کرده میشود بآن میت گفت نه شاید که برای این باشد که از کتانست
چنانچه می آید در حدیث هفتم یا برای سیاهی آن باشد چنانچه می آید در حدیث یازدهم ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ تَنَوَّقُوا فِی الْاَکْفَانِ فَاِنَّکُمْ تُبْعَثُونَ بِهَا شرح تنوقوا بنون و قاف بصیغه امر باب تفعلست التنوق مبالغه در خوبی بالاکفان
لباس یا طعام یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوبی لباس بجوئید در کفنها چه بدرستی که شما مبعوث میشوید در روز
قیامت بآن کفنها هفتم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْکَتَّانُ کَانَ لِبَنِی اِسْرَائِیلَ یُکَفَّنُونَ بِهِ وَ الْقُطْنُ
لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ شرح یکفنون استینافی بیانی است و ضمیر راجع ببنی اسرائیل است یعنی روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت کتان بود در شریعت موسی برای بنی اسرائیل بیان این آنکه با قیاس کان بنی اسرائیل کفن میکردند
مردگان خود را بکتان اگر میسر شود و پنبه برای امت محمد صلی الله علیه و آله است مراد اینست که کتان بهتر از غیر آن بود در شریعت موسی
خواه در کفن و خواه در غیر کفن و در شریعت محمد صلی الله علیه و آله پنبه بهتر از غیر آنست خواه در کفن و خواه در غیر کفن هشتم اصل عَنْ یُونُسَ
بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الْاَوَّلِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ اِنِّی کَفَّنْتُ اَبِی فِی ثَوْبَیْنِ شَطَوِیَّیْنِ کَانَ یُحْرِمُ
فِیهِمَا وَ فِی قَمِیصٍ مِنْ قُمُصِهِ وَ عِمَامَةٍ کَانَتْ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ وَ فِی بُرْدٍ اشْتَرَیْتُهُ بِاَرْبَعِینَ
دِیْنَاراً لَوْ کَانَ الْیَوْمَ لَسَاوَی اَرْبَعَمِائَةِ دِیْنَارٍ شرح شطا بفتح شین با نقطه و طا بی نقطه و الف مقصوره و تا
تأنیث دهیست در مصر و نسبت الف منقلب بواو شده و تا افتاده البرد بضم با یکنقطه و سکون را بی نقطه جامه که برای عرض
بافته شده باشد ایحدیث با اندک تغیری گذشت در کتاب الحجة در حدیث آخر مولد ابی عبد الله علیه السلام یعنی روایت از یونس جعفر بن محمد
بن یعقوب از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام علیه السلام میگفت که بدرستی که من کفن کردم پدرم را در دو جامه که منسوب
بشطاة بود احرام میکرد در ان دو جامه مراد اینست که یکی لنگ وش و دیگری خرقه سر [illegible] و در پیراهنی از پیراهنهای او و عمامه
که بود از امام زین العابدین علیه السلام و در بردی یمنی مراد اینست که آن برد سرتاسری او شد که خریدم آنرا بچهل دینار طلا

اکرمیبود امروز هر آینه می ارزید بچهار صد دینار طلا نهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ کَفَّنَ
اُسَامَةَ بْنَ زَیْدٍ بِبُرْدٍ اَحْمَرَ حِبَرَةٍ وَ اَنَّ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلَامُ کَفَّنَ سَهْلَ بْنَ حُنَیْفٍ بِبُرْدٍ اَحْمَرَ حِبَرَةٍ شرح احمر یعنی
سرخ آمده و بمعنی سفید آمده الحبره بکسر و فتح حا بی نقطه و فتح با یکنقطه جامه که بیاء عرض بافته شده باشد و در او نقشها بافته شده باشد
مثل نقش کتابت و مانند آن و آن در یمن بافته می شود از پنبه و گاهی جای نقش آن از کتان و بوم آن از پنبه می باشد و حبره
منصوبست بر تمیز اگر مراد باحمر سرخ باشد و مجرور و صفت برد است اگر مراد باحمر سفید باشد و حاصل هر دو یکی است و مراد اینست که بوم
آن سفید بود و نقش آن سرخ بود یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام اینکه حسن بن علی علیهما السلام کفن کرد اسامه بن زید را ببردی
که سرخ بود نقش آن که حبره شده بود و اینکه علی علیه السلام کفن کرد سهل بن حنیف بضم حا بی نقطه و فتح نون را بهمانچه مذکور شد دهم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْکَفَنُ یَکُونُ بُرْداً فَاِنْ لَمْ یَکُنْ بُرْداً فَاجْعَلْهُ کُلَّهُ قُطْناً فَاِنْ لَمْ تَجِدْ عِمَامَةَ
قُطْنٍ فَاجْعَلِ الْعِمَامَةَ سَابِرِیّاً شرح السابری بسین بی نقطه و الف و کسر با یکنقطه و را بی نقطه و تشدید یا دو نقطه
پایین نوعی از جامه که سفید و نازکست و آنرا اکثر رومی مینامند یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کفن میباشد جامه [illegible]
[illegible] تا زنده است باشد پس اگر نباشد چنان جامه و احتیاج بدوختن شود پس بگردان کفن را همگی پاره های آن که بر هم
دوخته میشود از پنبه پس اگر نیابی عمامه پس بگردان عمامه مراد اینست که اگر دستاری که تمام باشد برای عمامه بهم
یکتا از پنبه باشد عمامه کن زیرا که چون عمامه چین دار [illegible] تمامی آن بر طرف میشود و الله اعلم یازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ
اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا یُکَفَّنُ الْمَیِّتُ فِی السَّوَادِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کفن کرده نمیشود میت
با جامه سیاه دوازدهم اصل عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ ثِیَابٍ تُعْمَلُ بِالْبَصْرَةِ عَلَی عَمَلِ الْعَصْبِ الْیَمَانِی
مِنْ قَزٍّ وَ قُطْنٍ هَلْ یَصْلُحُ اَنْ یُکَفَّنَ فِیهَا الْمَوْتَی قَالَ اِذَا کَانَ الْقُطْنُ اَکْثَرَ مِنَ الْقَزِّ فَلَا بَأْسَ شرح
العصب بفتح قاف و فتح صاد بی نقطه و با یکنقطه جامه نرم که از دو جنس بافته شده باشد یکی پنبه و دیگری کتان یمانی منسوب بیمن است
الف و نسبت و در بعض نسخ العصب بفتح عین بی نقطه و سکون صاد است ابن اثیر در نهایه گفته که العصب برود یمانیة یعصب غزلها ای
یجمع و یشد ثم یصبغ و ینسج فیأتی موشیا لبقاء ما عصب منه ابیض لم یأخذه صبغ و صاحب قاموس گفته که العصب ضرب من برود
و میتواند بود که مراد بعصب یمانی حبره باشد که پیش گذشت در شرح حدیث نهم این باب القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه ابریشم
یعنی روایت از حسین بن راشد که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از جامه هایی که بافته میشود
در بصره بر روش حبره تفاوت اینست که آنچه در بصره بافته میشود از ابریشم و پنبه است آیا میشاید که کفن کرده شوند در آنها مردگان
امام گفت چون باشد پنبه اکثر از ابریشم پس پروایی نیست باب بیست و [illegible] اصل باب حد الماء الذی یغسل به المیت و الکافور
شرح یغسل بصیغه مجهول باب ضرب است و الکافور مجرور و معطوف بر الماء است یعنی این بابیست در مقدار آبی که شسته میشود
بآن میت و بیان مقدار کافور برای میت است در این باب پنج حدیث است اول اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
جُعِلْتُ فِدَاکَ هَلْ لِلْمَاءِ حَدٌّ مَحْدُودٌ قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَالَ لِعَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَیْهِ اِذَا اَنَا مِتُّ فَاسْتَقِ لِی سِتَّ قِرَبٍ مِنْ مَاءِ بِئْرِ غَرْسٍ فَاغْسِلْنِی وَ کَفِّنِّی وَ حَنِّطْنِی فَاِذَا فَرَغْتَ
مِنْ غُسْلِی وَ کَفْنِی وَ تَحْنِیطِی فَخُذْ بِمَجَامِعِ کَفْنِی وَ اَجْلِسْنِی ثُمَّ سَلْنِی عَمَّا شِئْتَ فَوَاللهِ لَا تَسْأَلُنِی عَنْ
شَیْءٍ اِلَّا اَجَبْتُکَ فِیهِ شرح ایحدیث با اندک تغیری گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهاردهم باب [illegible]
ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است القرب بکسر قاف و فتح را بی نقطه و با یکنقطه جمع قربه

وسکون را آنجهارا وشاید که اینجا عبارت از زلوای بزرگ باشد عرس بفتح عین بانقطه وسکون را جنقطه وسین بی نقطه جامه است
در مدینه کفنی در اول بتشدید نون امر باب تفعیل است و در دوم بفتح کاف وسکون فا مصدر باب نصر بمعنی کفن پیچیدن است ذکر
تحنیط بعد از کفن اشعار باینست که مراد بحنوط غیر آن باشد که در آب غسل انداخته می شود منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت
در حدیث چهارم باب پنجم هم که وایاک ان تقعده زیرا که جلوس شستن برای بیمار نیست ومراد بقعود نشستن بی بیمار نیست
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قرابت خوم آیا برای آب غسل میت حدی معین هست گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
گفت علی را صلوات الله علیه چون من وفات یابم بکش برای آب شستن من که بلاد آب چاه غرس پس بشو مرا و کفن کن مرا و کافور کن مرا
پس چون فارغ شوی از شستن من و کفن کردن من و کافور کردن من پس بگیر کنارهای کفن مرا و بنشان مرا بعد از آن سوال کن
مرا از هر چه خواستی پس بخدا قسم که سوال نکنی مرا از چیزی مگر آنکه جواب گویم ترا و سران یعنی که البته جواب میگویم دوم اصل
عن حفص عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام یا علی اذا انا مت فاغسلنی
بسبع قرب من بئر غرس شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق و از کسب است در سابق و سبع اینجا شاید که بنی
بر این باشد که رست برای اصل غسل است وسبع برای مجموع غسل ومقدمات غسل است مثل وضو و سدر شستن و رنجن یا بنی
بر این باشد که رست سنت مؤکد است وسابع سنت غیر مؤکد است والله اعلم سوم اصل محمد بن یحیی قال کتب محمد بن
الحسن الی ابی محمد علیه السلام فی الماء الذی یغسل به المیت کم حده فی قع حده غسل المیت یغسل حتی
یطهر ان شاء الله تعالی قال وکتب الیه هل یجوز ان یغسل المیت ماؤه الذی یصب علیه
الی بئر کنیف او الرجل یتوضأ وضوء الصلوة ان یصب ماء وضوءه فی بئر کنیف فوقع علیه السلام
یکون ذلک فی بلالیع شرح البلالیع جمع بالوعه یکنقطه جمع بلاعه و بلوعه بفتح با و تشدید لام چاههایی که برای آب باران
کنده شده و آبها را فرو میبرد یعنی روایت کرد محمد بن یحیی گفت نوشت محمد بن حسن سوی امام حسن عسکری علیه السلام در آبی که شسته
میشود بآن میت چند است حد آن آب پس امام نوشت که حد غسل میت اینست که شسته می شود میت تا آنکه پاکیزه شود اگر خواسته باشد
الله تعالی مرا و بنیت که مختلف میشود باختلاف اموات در نجاسات و مانند آن راوی گفت و محمد بن حسن نوشت سوی امام علیه السلام
آیا روا است اینکه شسته شود میت و آب او که ریخته می شود بر او داخل میشود رسوی چاه بیت الخلا یا مردی وضو میسازد وضو ئی
که برای نماز ساخته میشود آیا روا است اینکه ریخته شود آب وضوی او در چاه بیت الخلا پس امام علیه السلام نوشت که می باشد آن آب غسل از میت
در بالوعها مراد اینست که دخول آن در بیت الخلا مکروه است و در بالوعها مستحب است چهارم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه
قال السنة فی الحنوط ثلثة عشر درهما وثلث اکثره وقال ان جبرئیل علیه السلام نزل علی رسول الله
صلی الله علیه وآله بحنوط وکان وزنه اربعین درهما فقسمها رسول الله صلی الله علیه وآله
ثلثة اجزاء جزء له وجزء لعلی وجزء لفاطمة علیهم السلام شرح مراد بحنوط اینجا غیر آنست که در آب غسل انداخته میشود
چنانچه گذشت در حدیث اول یا مراد اعم از آنست و بهر تقدیر مراد اینجا کافور است درهم بوزن چهل وشت جو میانه است و
درهم بوزن هفت مثقال شرعیست و مثقال شرعی یکدینار طلااست و بیان اینها می آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب
سیوم که باب العلة و وضع الزکوة علی ما وضع است اکثره خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذه اکثره یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از
پدرش بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از اوست امام گفت سنت در حنوط مت سیزده درهم و دو دانگ درهم است
این اکثر مسنونات است یعنی که زیاد بر این بدعت است و امام گفت بیان این آنکه بدرستی که جبرئیل علیه السلام فرود آورد بر رسول الله

صلی الله علیه وآله حنوطی و بود وزن آن حنوط چهل درهم پس قسمت کرد آن چهل درهم را رسول الله صلی الله علیه وآله سه حصه برابر
حصه برای خود وحصه برای علی وحصه برای فاطمه علیهم السلام مراد اینست که اگر زیاد بر سیزده درهم و ثلث بدعت نمی بود جبرئیل حق و آوردی
تر پنجم اصل وفیه عن ابن ابی نجران عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال اقل ما یجزئ من الکافور
للمیت مثقال وفی روایة الکاهلی وحسین بن المختار عن ابی عبد الله علیه السلام قال القصد من ذلک
اربعة مثاقیل شرح نجران بفتح نون و سکون جیم و را بی نقطه است و فی روایة تا آخر کلام ابن ابی نجران است یعنی روایت از
عبد الرحمن بن ابی نجران از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اقل آنچه کافیست از کافور برای میت وزن یکمثقال
که دینار طلا باشد و در روایت کاهلی و حسین بن مختار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت میانه از جمله کافور برای میت چهار مثقال
بدانکه بنابر حدیث سابق قدر افضل کافور سیزده مثقال و ثلث مثقالست پس میانه حقیقی قدر مجزی و قدر افضل چهار مثقال و سدس مثقال
ومراد بقصد اینجا میانه تقریبی بحسب فضل است و قدر مجزی فارغ از آن مرتب وعلیحده است و باین حکم آن پنج مثقال می شود باب
جب و چهارم اصل باب الجرید شرح الجرید بفتح جیم و کسر را بی نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه شاخ درخت خرما
که برگ برآ شده یعنی این بابیان استحباب جریده است برای میت و در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن الحسن بن
زیاد الصیقل عن ابی عبد الله علیه السلام قال توضع للمیت جریدتان واحدة فی الیمین والاخری فی الایسر
قال قال الجریدة تنفع المؤمن والکافر شرح روایت است از حسن بن زیاد جلاء دهنده شمشیر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گذاشته می شود برای میت دو جریده یکی در راست و دیگری در چپ راوی گفت که امام گفت که جریده نفع میکند مؤمن را
بر فع شران قبر و مانند آن که از گناهان جرم میرسد و کافر را بتخفیف تا آخر عذاب جهنم مراد او که جریده رطوبتی دارد دوم اصل عن
یحیی بن عبادة المکی قال سمعت سفیان الثوری یسأله عن التخضیر فقال ان رجلا من الانصار هلک
فاوذن رسول الله صلی الله علیه وآله بموته فقال لمن یلیه من قرابته خضروا صاحبکم فما اقل
المخضرین قال وما التخضیر قال جریدة خضراء توضع من اصل الیدین الی الترقوة شرح عباده بضم عین
بی نقطه وتخفیف با یکنقطه است التخضیر بتا و با نقطه وضاد با نقطه و را بی نقطه مصدر باب تفعیل چیز را سبز کردن القراب بفتح قاف
و را بی نقطه و با یکنقطه خویشان و خویشی و بنابر اول من برای تبعیض است و بنابر دوم من برای سببیت است خضروا اینجا با فقط خا
با نقطه و را بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است فا برای بیانست ما نافیه است اقل بصیغه ماضی مجهول باب افعال صیغه تعجب است و این
اشارت بمخالفت فعل انصار در آنست و او می تواند بود که ما نافیه باشد و اقل بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال باشد الاقلال
حقیر شمردن المخضر بخا با نقطه وضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال سبز شده تغییر کننده بجریده خضرا توضع ما تحکی
ومراد بتغییر بوضع جریده خضرا آنست که مفهوم میشود از کلام الیه از سر انگشتان تا بندی که میان کف و ساعد است و تحقیق این میشود در کتاب
الطهارة در شرح حدیث دوم باب چهلم که باب صفة التیمم است الترقوه بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون را بی نقطه وضم قاف و فتح
واو چنبر گردن یعنی روایت از یحیی بن عباده مکی که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت شنیدم از سفیان ثوری که می پرسید
امام علیه السلام را از سبز کردن میت که دلیل آن چیست و تحقیقات آن چیست پس امام گفت بدرستی که مردی از اهل مدینه وفات یافت
پس خبر کرده شد رسول الله صلی الله علیه وآله بوفات او گفت با آنکه کار سازی میکنند آن میت را از جمله خویشان میت که سبز
کنید یار خود را چه کم اند سبز شدگان سفیان گفت و چیست سبز کردن امام گفت شاخیست از درخت خرما که برگ آن کنده شده می شود
از بیخ دو دست تا چنبر گردن مراد اینست که در دو پهلوی جسد میت دو جریده سبز می باید گذاشت بروشی که طول آنها موافق طول

تفسیرم

پس جبرئیل کاید

باشد تا چنان شود که گویا جمیع جسد سبز شده و معنی جسد بیان شد در حدیث هفتم باب نوزدهم سوم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ
بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُبَادَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تُؤْخَذُ جَرِيدَةٌ رَطْبَةٌ قَدْرَ
ذِرَاعٍ فَتُوضَعُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ مِنْ عِنْدِ تَرْقُوَتِهِ إِلَى يَدِهِ تُلَفُّ مَعَ ثِيَابِهِ قَالَ وَقَالَ الرَّجُلُ لَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدُ فَسَأَلْتُهُ عَنْهُ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ حَدَّثْتُ بِهِ يَحْيَى بْنَ عُبَادَةَ شرح روایت است از عبد الله بن مغیره از مرد
از یحیی بن عباده از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت گرفته می شود جریده که تر باشد بقدری که از آرنج تا سر انگشتان دست باشد
پس گذاشته میشود و امام اشاره کرد بدست خود از نزد چنبر گردن او تا بندی که میان ساعد و کف است بیان این در شرح حدیث
سابق پیچیده میشود آن جریده با کفنهای میت عبد الله گفت که و گفت آن مرد که برخوردم امام جعفر صادق علیه السلام را بعد از آن
پس پرسیدم او را از آنکه مذکور شد پس گفت آری بتحقیق که خبر دادم آن یحیی بن عباده را چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَرَأَيْتَ الْمَيِّتَ إِذَا مَاتَ لِمَ تُجْعَلُ مَعَهُ جَرِيدَةٌ قَالَ يَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ وَالْحِسَابُ مَا دَامَ الْعُودُ رَطْباً
قَالَ وَالْعَذَابُ كُلُّهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَدْرَ مَا يَدْخُلُ الْقَبْرَ وَيَرْجِعُ الْقَوْمُ وَإِنَّمَا جُعِلَتِ
السَّعَفَتَانِ لِذَلِكَ فَلَا يُصِيبُهُ عَذَابٌ وَلَا حِسَابٌ بَعْدَ جُفُوفِهِمَا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى شرح ارایت بفتح همزه و فتح
را بی نقطه و فتح همزه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح تا دو نقطه در بالا یعنی اخبرنی است المیت مرفوع و مبتدا است اذا برای
محض ظرفیت است لم بکسر لام و فتح میم است که ما فی بجیم و فا و الف بصیغه مضارع مجهول باب تفاعل است التجافی جدا کردن العذاب مرفوع
و نایب فاعل است و الف لام آن برای عهد خارجیست یعنی عذاب القبر الحساب بکسر حا بی نقطه و الف لام آن برای عهد خارجیست یعنی
حساب القبر و آن عبارتست از پرسیدن دو ملک اصول دین را و روایت سوال میت از آنها الف لام العود برای عهد خارجیست کله
بضم کاف عبارتست از مجموع عذاب قبر است تاکید و بدل یا عطف بیان ساعت است یا منصوب و ظرف زمانست ما مصدریه است
السعفتان بفتح سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و فا شاخ درخت خرما یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را خبرده مرا که میت چون بمیرد چرا
می شود با او شاخی از درخت خرما امام گفت جدا کرده می شود از میت عذاب قبر و حساب قبر چندانکه آن چوب تر است امام گفت عذاب
قبر همه اش در یک روز است در یک ساعت است بقدر دخول میت در قبر و برگشتن مردمان و جز این نیست که گردانیده شده است آن دو شاخ
درخت خرما برای آن اشکال پس بر نمی خورد میت را در قبر عذابی و نه حسابی بعد از خشک شدن آنها اگر خواسته باشد الله تعالی پنجم اصل
عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ قَالَ الْجَرِيدَةُ قَدْرُ شِبْرٍ تُوضَعُ وَاحِدَةٌ مِنْ عِنْدِ التَّرْقُوَةِ إِلَى مَا بَلَغَتْ مِمَّا يَلِي الْجِلْدَ وَ
الْأُخْرَى فِي الْأَيْسَرِ مِنْ عِنْدِ التَّرْقُوَةِ إِلَى مَا بَلَغَتْ مِنْ فَوْقِ الْقَمِيصِ شرح جمیل بفتح جیم است دراج بضم دال بی نقطه و
تشدید را بی نقطه و الف جیم است الشبر بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و را بی نقطه وجب و این محمول بر وقت ضرورت
مثل تقیه چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و مثل فقدان جریده که بقدر ذراع باشد یعنی روایتست از جمیل بن دراج که از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام گفت جریده قدر یک وجب است گذاشته میشود یکی پیوسته از نزد چنبر گردن
تا هر جا که رسید در پهلوی پوست بدن و جریده دیگر گذاشته می شود در جانب چپ از نزد چنبر گردن تا هر جا که رسید در بالای پیراهن
میت ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُوضَعُ لِلْمَيِّتِ جَرِيدَتَانِ وَاحِدَةٌ فِي الْأَيْمَنِ وَالْأُخْرَى
فِي الْأَيْسَرِ شرح این ظاهر است از سابق هفتم اصل قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَيِّ شَيْءٍ تُوضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ الْجَرِيدَةُ
قَالَ إِنَّهُ يَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ مَا دَامَتْ رَطْبَةً شرح یتجافی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل لازم است و مضمون این
ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب هشتم اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ قَالَ قِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رُبَّمَا

حتی

حَضَرَنِي مَنْ أَخَافُهُ فَلَا يُمْكِنُ وَضْعُ الْجَرِيدَةِ عَلَى مَا رَوَّيْتَنَا قَالَ أَدْخِلْهَا حَيْثُ مَا أَمْكَنَ شرح رویتنا بتشدید
واو بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است و ضمیر منصوب مفعول اول آنست و مفعول دوم آن ضمیر محذوف راجع بما موصوله است
التروية کسی را بر روایت حدیثی واداشتن یعنی گفتن حدیثی بکسی بروشی که خوب فهمد و تواند نقل کرد حیثما بفتح حا بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و ضم و فتح و کسر تا سه نقطه که مرکب است از حیث که ظرف مکانست و گاهی ظرف زمان می باشد و ما که
برای تضمین معنی شرط است یعنی روایتست از سهل بن زیاد با لا برسند حدیث را تا امامی که روایت از اوست راوی گفت
که گفته شد امام علیه السلام را اگر قربانت شوم که حاضر می شود نزد من مخالفی که می ترسم از او پس ممکن نیست گذاشتن جریده بر روشی که
تعلیم کردی ما را امام گفت داخل کن جریده را با میت هر جا که ممکن باشد نهم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَرِيدَةِ تُوضَعُ فِي الْقَبْرِ قَالَ لَا بَأْسَ شرح روایتست از عبد الرحمن
بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از جریده که گذاشته می شود در قبر بیرون کفن میت گفت
باکی نیست مراد موضع ضرورتست مثل آنچه گذشت در حدیث سابق و مثل فراموشی و مثل دیر بهم رسیدن جریده یا مراد
اعم است والله اعلم دهم اصل عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا قُلْنَا لَهُ جُعِلْنَا فِدَاكَ إِنْ لَمْ نَقْدِرْ عَلَى الْجَرِيدَةِ
فَقَالَ عُودَ السِّدْرِ قِيلَ فَإِنْ لَمْ نَقْدِرْ عَلَى السِّدْرِ فَقَالَ عُودَ الْخِلَافِ شرح جواب شرط در دو جا محذوفست عود
در دو جا منصوب و مفعول فعل محذوفست بتقدیر ضعوا عود یعنی روایتست از متعدد از یاران ما گفتند که گفتیم امامی را
که روایت از اوست قربانت شویم اگر توانا نباشیم بر شاخ درخت خرما چه کنیم گفت بگذارید چوب سدر را بجای جریده گفته شد
که پس اگر توانا نباشیم بر چوب سدر چکنیم گفت بگذارید چوب بید را بجای جریده یازدهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ
أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنِ الْجَرِيدَةِ إِذَا لَمْ نَجِدْ نَجْعَلُ بَدَلَهَا غَيْرَهَا فِي مَوْضِعٍ لَا يُمْكِنُ النَّخْلُ فَكَتَبَ
يَجُوزُ إِذَا أُعْوِزَتِ الْجَرِيدَةُ وَالْجَرِيدَةُ أَفْضَلُ وَبِهِ جَاءَتِ الرِّوَايَةُ شرح بلال بکسر با یک نقطه است اعوزت
بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی باب افعال است الاعواز نایاب شدن اذا اعوزت الجریده اشارتست باینکه نایابی نخل تمام
ندارد و نایابی جریده و مناط این حکم نایابی جریده است نه نایابی نخل ضمیر به راجع بمضمون جمله الجریدة افضل است یعنی روایتست
از علی بن بلال که از راویان امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام است اینکه او نوشت سوی امامی که روایت از او
می پرسید امام را از شاخ درخت خرما که چون نیابیم آن را آیا میگذاریم عوض آن غیر آن را در جایی که ممکن نیست درخت خرما
پس امام نوشت که جایز است غیر شاخ درخت خرما چون نایاب شود شاخ درخت خرما و شاخ درخت خرما بهتر است از غیر آن و بآن
بهتر بودن وارد شده روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله اشارتست باینکه شاخ درخت خرما اگرچه خشک شده بهتر است از غیر
آن اگرچه تر باشد زیرا که چوب چندانکه نپوسیده و از هم نریخته فی الجمله رطوبتی دارد و آن رطوبت کافیست در دفع عذاب
و حساب والله اعلم دوازدهم اصل وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ يُجْعَلُ بَدَلَهَا عُودُ الرُّمَّانِ
شرح و روایت کرد علی بن ابراهیم در روایتی دیگر که میتواند بود که از صاحب الزمان علیه السلام باشد اینکه امام گفت که گاهی
گردانیده میشود عوض جریده چوب انار در جایی که نایاب باشد جریده مراد اینست که اگر عود سدر و عود خلاف نیز نباشد عود رمان
قائم مقام است بقرینه حدیث دهم این باب سیزدهم اصل عَنْ جَمِيلٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجَرِيدَةِ تُوضَعُ مِنْ دُونِ الثِّيَابِ
أَوْ مِنْ فَوْقِهَا قَالَ فَوْقَ الْقَمِيصِ وَدُونَ الْخَاصِرَةِ فَسَأَلْتُهُ مِنْ أَيِّ جَانِبٍ فَقَالَ مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ شرح
الخاصره تهیگاه بانقطه و الف و کسر صاد بی نقطه و را بی نقطه و تا تهیگاه و چون از فوق القمیص مفهوم میشود که جریده در پایین

سر تا سری است اکتفا بآن کرده و بیان طول جریده کرده که از ترقوه تا پایین تهی گاه است و آن یکدو ارش است و میشود که اطلاق جریده بجای جنقط و تمام آن که از برای نقل از و میت است جریده است باشد و مراد در تا سری یا باعتبار آنکه احاطه تمام میکند بدن میت را یعنی روایت است از جمیل گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جریده که آیا گذاشته میشود در پایین گفنها یا در بالای کفنها گفت در بالای پیراهن و پایین عامه پس پرسیدم امام را که در کدام جانب گذاشته میشود گفت در جانب راست مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث پنجم این باب زیرا که حدیث پنجم در صورتیست که دو جریده موجود باشد و این در صورتیست که بیش از یکی جریده نباشد **باب بیست و پنجم اصل باب المیت یموت و هو جنب او حائض او نفساء**

شرح این باب بیان میت است که میمیرد در حالی که او جنب است یا حایض است یا خون زاییدن دیده و در این باب سه حدیث است

اول اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَاتَ مَيِّتٌ وَهُوَ جُنُبٌ كَيْفَ يُغَسَّلُ وَمَا يُجْزِيهِ مِنَ الْمَاءِ قَالَ يُغَسَّلُ غُسْلاً وَاحِداً يُجْزِي ذَلِكَ عَنْهُ لِجَنَابَتِهِ وَلِغُسْلِ الْمَيِّتِ لِأَنَّهُمَا حُرْمَتَانِ اجْتَمَعَتَا فِي حُرْمَةٍ وَاحِدَةٍ **شرح** حرمه بضم حا جنقط و سکون را و ضم و فتح را جنقط واجب اجتماعا استیناف بیانی است و بجای نتیجه دلیل است و کبرای دلیل مطوی است و حاصل دلیل این است که این دو غسل و غسل واجبست و هر دو غسل واجب متداخل است بایمعنی که جمع میشود در یک واجب چنانچه گذشت در کتاب الطهاره در باب بیست و هفتم که باب یجزی الغسل منه اذا اجتمع است یعنی روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که مردمیتی بر حالی که او جنب بود چگونه شسته میشود و آب خالص آیا دو بار جدا از هم یا دو بار متعلق به عضوی چه یا یکبار و چه مقدار کافیست او را از آب خالص امام گفت شسته میشود با آب خالص یکبار شستن کافیست آن شستن از جهت برای غسل جنابت او و برای غسل میت زیرا که غسل جنابت و غسل میت دو غسل واجبست و هر دو غسل واجب جمع میشود در یک غسل بیان این آنکه این دو غسل جمع شده است در یک غسل واجب ظاهر این است که اشاره است که افعال سه و به و محکمه جمع شود در یک غسل

دوم اصل عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ إِذَا مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا كَيْفَ تُغَسَّلُ قَالَ مِثْلَ غُسْلِ الطَّاهِرَةِ وَكَذَلِكَ الْحَائِضُ وَكَذَلِكَ الْجُنُبُ إِنَّمَا يُغَسَّلُ غُسْلاً وَاحِداً فَقَطْ **شرح** مثل منصوب و نایب مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر یغسل مثل فقط بفتح فا و فتح قاف و سکون طا حنقط بمعنی حسب است یعنی روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که چون میمیرد در نفاس او چگونه شسته میشود گفت شسته میشود مثل شستن پاک نفاس و همچنانست حایض و همچنانست جنب بیان این آنکه غرض این نیست که شسته میشود هر یک از جنب و حایض و نفسا با آب خالص شستن یکبار بس است

سوم اصل عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي الْمَرْأَةِ إِذَا مَاتَتْ نُفَسَاءَ وَكَثُرَ دَمُهَا أُدْخِلَتْ إِلَى السُّرَّةِ فِي الْأَدَمِ أَوْ مِثْلِ الْأَدَمِ نَظِيفٍ ثُمَّ تُكَفَّنُ بَعْدَ ذَلِكَ **شرح** الادم بفتح همزه و فتح دال بی نقطه اسم جمع ادیم بفتح همزه و کسر دال پوستها نظیف بفتح نون و کسر ظاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فا مجرور و صفت کلی و احد از الادم است زیرا که الف لام الادم برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است بعد ذلک تاکید مضمون ثم است یعنی روایت است از حسن بن محبوب که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است و احمد بن محمد بن عیسی که از راویان امام رضا علیه السلام است یا احمد بن محمد بن ابی نصر که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است در زنی اگر بمیرد در حالی که صاحب نفاس است و بسیار شود خون او داخل کرده میشود تا ناف در جنس پوستها یا مانند جنس پوستها مثل مشمع که پاکیزه باشد بعد از آن کفن کرده میشود بعد از آن **باب بیست و ششم اصل باب المرأة تموت وفي بطنها ولد يتحرك شرح** این باب بیان زنیست که میمیرد و در شکم او کودکیست که می جنبد در نسخه از نسخهای که بنظر رسید عنوان و احادیث این باب

موجود نیست

موجود نیست و مثل این عنوان و دو حدیث می آید بعد از باب ثواب من عزی حزینا پس اگر تمام سند حدیث میشود در بین آنها به التفاوت ظاهر تر شود و در این باب سه حدیث است **اول اصل** حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عليه السلام عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ وَوَلَدُهَا فِي بَطْنِهَا قَالَ يُشَقُّ بَطْنُهَا وَيُخْرَجُ وَلَدُهَا **شرح** روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه از محمد بن ابی حمزه از علی بن یقطین گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنی که بمیرد و فرزند او در شکم او است امام گفت شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او مخفی نماند که ظاهر این عموم دارد و تخصیص بولد زنده میتوان کرد **اول اصل** سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ وَيَتَحَرَّكُ الْوَلَدُ فِي بَطْنِهَا أَيُشَقُّ بَطْنُهَا وَيُخْرَجُ وَلَدُهَا قَالَ نَعَمْ وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ زَادَ فِيهِ يُخْرَجُ الْوَلَدُ وَيُخَاطُ بَطْنُهَا **شرح** و فی روایة تا آخر کلام سهل بن زیاد است و اشارت است بآنچه در حدیث اول باب هفتاد و دوم **یعنی** روایت کرد سهل بن زیاد از اسمعیل بن مهران از علی بن ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از زنی که بمیرد و حرکت میکند فرزند در شکم او آیا شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او امام گفت آری و در روایت ابن ابی عمیر از امام جعفر صادق علیه السلام زیاد کرده در این حدیث این را که بیرون آورده میشود فرزند و دوخته میشود شکم آن زن **سوم اصل** عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِذَا مَاتَتِ الْمَرْأَةُ وَفِي بَطْنِهَا وَلَدٌ يَتَحَرَّكُ يُشَقُّ بَطْنُهَا وَيُخْرَجُ الْوَلَدُ وَقَالَ فِي الْمَرْأَةِ يَمُوتُ فِي بَطْنِهَا الْوَلَدُ فَيُتَخَوَّفُ عَلَيْهَا قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يُدْخِلَ الرَّجُلُ يَدَهُ فَيُقَطِّعَهُ وَيُخْرِجَهُ **شرح** این حدیث مع شیء زایدی می آید در حدیث دوم باب هفتاد و دوم و آنجا شرح میشود

باب بیست و هفتم اصل باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر شرح کراهیه بفتح کاف و کسر او تخفیف یا است یعنی این باب بیان ناخوش بودن است که چیده شود از میت ناخنی یا مویی در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَا يُمَسُّ مِنَ الْمَيِّتِ شَعْرٌ وَلَا ظُفُرٌ وَإِنْ سَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ فَاجْعَلْهُ فِي كَفَنِهِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دست کرده نمیشود از میت مویی و نه ناخنی یعنی که بریده نمیشود و اگر افتد از میت چیزی از مو و ناخن پس بگردان آن را در کفن او **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَرِهَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْ تُحْلَقَ عَانَةُ الْمَيِّتِ إِذَا غُسِّلَ أَوْ يُقَلَّمَ لَهُ ظُفُرٌ أَوْ يُجَزَّ لَهُ شَعْرٌ **شرح** کره بصیغه ماضی معلوم از تفعیل یا باب علم است یقلم بقاف بصیغه مضارع مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است یجز بجیم و تشدید زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ناخوش شمرد امیر المؤمنین علیه السلام اینرا که تراشیده شود پشت زهار میت چون شسته شود یا چیده شود از او ناخنی یا بریده شود از او مویی **سوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كُرِهَ أَنْ يُقَصَّ مِنَ الْمَيِّتِ ظُفُرٌ أَوْ يُقَصَّ لَهُ شَعْرٌ أَوْ يُحْلَقَ لَهُ عَانَةٌ أَوْ يُغْمَزَ لَهُ مَفْصِلٌ **شرح** کره بصیغه ماضی مجهول از تفعیل یا باب علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ناخوش شمرده شده است اینکه چیده شود از میت ناخنی یا چیده شود از او مویی یا تراشیده شود از او پشت زهاری یا فشرده شود از او سر بندی با انگشت **چهارم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْمَيِّتِ يَكُونُ عَلَيْهِ الشَّعْرُ فَيُحْلَقُ عَنْهُ أَوْ يُقَلَّمُ قَالَ لَا يُمَسُّ مِنْهُ شَيْءٌ اغْسِلْهُ وَادْفِنْهُ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از میتی که میباشد بر او موی پس تراشیده شود

از میت یا چیده می شود ناخن میت امام گفت درست کرده نمی شود از میت چیزی نشسته را و دفن کن او را باب بیست و ششم
اصل باب ما یخرج من المیت بعد غسله شرح این باب بیان چیزیست که بیرون می آید از میت بعد از شستن او و در این باب سه حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَيِّتِ الدَّمُ بَعْدَ الْغُسْلِ وَأَصَابَ الْعِمَامَةَ أَوِ
الْكَفَنَ قَرَضَهُ بِالْمِقْرَاضِ شرح شیء عبارت از آمیخته بخون است مثل خوناب کفن اینجا مستعمل بمعنی افضل شده که سر تا پا
و پیراهن و لنگ است قرض بقاف و راء بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمکلف حاضر است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون آید از سوراخ بینی میت خون خالص یا چیزی که آمیخته بخون است بعد از
شستن میت و برخورد عمامه را یا کفن را مقراض میکند آنرا آنکه حاضر است از مکلفان مراد اینست که شستن عمامه یا کفن واجب نیست
اگرچه بعد از مقراض کردن پوشانیدن آنچه پیدا شده از بدن میت بپارچه علیحده یا کشیدن بعض اجزای عمامه یا کفن بر آنجا
واجب شده و ظاهر سکوت از حکم بینی اینست که شستن آن نیز واجب شده است دوم اصل وَمِنْهُ قَالَ إِذَا غُسِّلَ الْمَيِّتُ
ثُمَّ أَحْدَثَ بَعْدَ الْغُسْلِ فَإِنَّهُ يُغْسَلُ الْحَدَثُ وَلَا يُعَادُ الْغُسْلُ شرح بالا بر راوی سند حدیث را تا امامی که روایت
از اوست امام گفت چون شسته شود میت بعد از آن بول یا غایط بیرون آید از او بعد از شستن او پس بدرستی که شان آنست
که شسته میشود آن بول یا غایط و اعاده کرده نمی شود شستن کل میت سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا خَرَجَ
مِنَ الْمَيِّتِ شَيْءٌ بَعْدَ مَا يُكَفَّنُ فَأَصَابَ الْكَفَنَ قُرِضَ مِنْهُ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون
آید از میت چیزی که نجس باشد بعد از آنکه کفن کرده شود پس برخورد آنچه کفن را مقراض کرده می شود از کفن باب بیست و هفتم
اصل باب الرجل یغسل المرأة والمرأة تغسل الرجل شرح این باب بیان مردیست که می شوید زن را و زنیست که می شوید مرد را و در این باب
سیزده حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَلَيْسَ عِنْدَهُ
مَنْ يُغَسِّلُهُ إِلَّا النِّسَاءُ قَالَ تُغَسِّلُهُ امْرَأَتُهُ أَوْ ذَاتُ قَرَابَةٍ إِنْ كَانَتْ لَهُ وَتَصُبُّ النِّسَاءُ عَلَيْهِ الْمَاءَ
صَبًّا وَفِي الْمَرْأَةِ إِذَا مَاتَتْ يُدْخِلُ زَوْجُهَا يَدَهُ تَحْتَ قَمِيصِهَا فَيُغَسِّلُهَا شرح قرابه بفتح قاف عبارت از محرم است
که می آید در حدیث چهارم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او پرسیده شد از مردی که میمیرد و نیست
نزد او کسی که شوید او را مگر زنان امام گفت میشوید او را زن او یا صاحب خویشی نزدیک اگر باشد او را و میریزند زنان
دیگر بر او آب را ریختنی که بی نظر و بی لمس باشد بعنوان مدد صاحب قرابت و میتوانند بود که مراد بعنوان استقلال باشد در صورتی
که زن او و صاحب خویشی نباشد و مراد ریختن آب بر روی کف او باشد نظیر آنچه می آید در حدیث پنجم این باب یا بر روی کف
و رو باشد نظیر آنچه می آید در حدیث سیزدهم این باب و امام گفت در زن چون میرد داخل میکند شوهر او دست خود را در زیر
پیراهن او پس میشوید زن را دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ أَيَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى امْرَأَتِهِ
حِينَ تَمُوتُ أَوْ يُغَسِّلَهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا مَنْ يُغَسِّلُهَا وَعَنِ الْمَرْأَةِ هَلْ تَنْظُرُ إِلَى مِثْلِ ذٰلِكَ مِنْ زَوْجِهَا
حِينَ يَمُوتُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذٰلِكَ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذٰلِكَ أَهْلُ الْمَرْأَةِ كَرَاهَةَ أَنْ يَنْظُرَ زَوْجُهَا إِلَى شَيْءٍ يَكْرَهُونَهُ
مِنْهَا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد که آیا می شاید او را آنکه نظر کند سوی زن خود وقتی که میرد آن زن یا
آنکه بشوید آن زن را اگر نباشد نزد آن زن کسی که شوید او را و پرسیدم امام را از زن که آیا نظر کند سوی مانند آنچه مذکور شد از جمله
بدن شوهر خود وقتی که میرد شوهر او را نظر زن سوی موضعیست از بدن شوهر که نظر سوی آنها می افتد غالبا در وقت شستن
پس مقصود سوال از نظر زن سوی شوهر و شستن زن شوهر را است پس امام گفت باکی نیست بآنچه پرسیدی جز این نیست که میکنند

شستن زن را

شستن زن را خویشان زن و شوهر زن و اینکه می گذارند برای نخواستن آنکه نظر کند شوهر آن زن سوی چیزی که نمیخواهند
از آن زن اشارت است باینکه میت زن بدشکلتر میشود از میت مرد و خویشان او نمیخواهند آن بدشکلی او نمیخواهند نظر شوهر را
سوی آن بدشکلی و این از روی جهل است چنانچه می آید در حدیث هشتم و یازدهم این باب سوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُغَسِّلُ امْرَأَتَهُ قَالَ نَعَمْ مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ شرح روایت است از محمد بن مسلم که راوی امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید زن خود را امام گفت آری از پس جامه که
عورتین آن زن باشد چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَلَيْسَ عِنْدَهُ مَنْ يُغَسِّلُهُ
إِلَّا النِّسَاءُ هَلْ يُغَسِّلُهُ النِّسَاءُ فَقَالَ تُغَسِّلُهُ امْرَأَتُهُ وَذَاتُ مَحْرَمِهِ وَتَصُبُّ عَلَيْهِ النِّسَاءُ الْمَاءَ صَبًّا مِنْ
فَوْقِ الثِّيَابِ شرح المحرم بفتح میم و سکون حاء بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه مصدر میمی باب حسن حرام بودن نکاح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میمیرد و نیست نزد او کسی که شوید او را مگر زنان آیا میشویند او را زنان گفت می شوید او را
زن او یا صاحب محرم او و در صورتی که اینها نباشند میریزند زنان دیگر بر او آب را ریختنی که از بالای جامها باشد مراد
همانست که گذشت در حدیث اول این باب پنجم اصل سَمِعْتُ صَاحِبًا لَنَا يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الْمَرْأَةِ تَمُوتُ مَعَ رِجَالٍ لَيْسَ فِيهِمْ ذُو مَحْرَمٍ هَلْ يُغَسِّلُونَهَا وَعَلَيْهَا ثِيَابُهَا فَقَالَ إِذَنْ يَدْخُلَ ذٰلِكَ
عَلَيْهِمْ وَلٰكِنْ يُغَسِّلُونَ كَفَّيْهَا شرح یدخل بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است و ذلک فاعل است و مشار الیه ذلک مصدر
یغسلونها است و مفعول محذوف است بتقدیر فتنها یا بتقدیر اثما و مانند آنها شرح شنیدم از یاری که بود ما را که پرسید امام جعفر صادق
علیه السلام را از زنی که میمیرد با مردانی که نیست در ایشان صاحب حرام بودن عقد نکاح آیا می شویند آن زن را با حالی که بر آن زن
جامهای او باشد پس امام گفت در این هنگام که شویند او را داخل میکند آن شستن بر ایشان فتنه را مثل فکرهای باطل
شیطانی ولیک میشویند دو دست او را بی آنکه نظر یا لمس کنند مخفی نماند که این منافات ندارد با آنکه او را نیز شویند چنانچه
می آید در حدیث سیزدهم این باب ششم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ إِذَا مَاتَتْ فَقَالَ يُدْخِلُ
زَوْجُهَا يَدَهُ تَحْتَ قَمِيصِهَا إِلَى الْمَرَافِقِ شرح روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زن چون
مرده شود پس امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را در پایین پیراهن او تا آرنجها برای شستن او هفتم اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ فِي السَّفَرِ أَوْ فِي الْأَرْضِ لَيْسَ مَعَهُ فِيهَا إِلَّا النِّسَاءُ قَالَ يُدْفَنُ
زوجها | وَلَا يُغَسَّلُ وَقَالَ فِي الْمَرْأَةِ تَكُونُ مَعَ الرِّجَالِ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهَا زَوْجُهَا فَإِنْ كَانَ مَعَهَا
فَلْيُغَسِّلْهَا مِنْ فَوْقِ الدِّرْعِ وَيَسْكُبُ عَلَيْهَا الْمَاءَ سَكْبًا وَلْتُغَسِّلْهُ امْرَأَتُهُ إِذَا مَاتَ وَالْمَرْأَةُ لَيْسَتْ
الرجال | مِثْلَ الرَّجُلِ الْمَرْأَةُ أَسْوَأُ مَنْظَرًا حِينَ تَمُوتُ شرح الارض بفتح همزه و سکون راء بی‌نقطه و ضاد با نقطه سرزمینی که وطن
صاحب میت نیست و لتغسله آخر بنابر استثناست از یدفن و لا یغسل روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میمیرد
در سفر یا در سرزمین خود و نیست با او در آن زمین مگر زنان امام گفت دفن کرده می شود و شسته نمی شود و امام گفت در زنی
که میباشد با مردان که او بهمان منزلت باشد یعنی که اگر میرد دفن کرده می شود و شسته نمی شود مخفی نماند که مراد عدم شسته شدن
مجموع اوست و این منافات ندارد با شسته شدن دو دست او چنانچه گذشت در حدیث پنجم این باب مگر آنکه باشد
با او شوهر او پس اگر باشد با او شوهر او پس باید که شوید او را از بالای پیراهن و میریزد شوهر بر او آب را ریختنی یعنی
که محض ریختن میکند و نمیتواند نظر سوی او کند و در صورت اول اگر زن او با او باشد باید که شوید او را از زن او

چون مرده باشد بهاجت انیکه محض نجس آب باشد و زن مثل مرد نیست بیان این آنکه زن بکثرت ازمرد وقتی که بمیرد هشتم ۸
اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يخرج في السفر ومعه امرأته يغسلها قال نعم وأمه
وأخته ونحو هذا يلقي على عورتها خرقة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که از وطن
بیرون میرود در سفرست و با او زن اوست آیا میشوید زن خود را گفت آری میشوید او را و مادر خود را و خواهر خود را
و مانند اینها یعنی آنکه هر که ذات محرم باشد می اندازد بر عورت او پارچه را که ساتر عورت باشد اگر چه میت زن او باشد
نهم ۹ اصل سمعت صاحبا لنا يسأل أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة تموت مع رجال ليس فيهم ذو محرم
هل يغسلونها وعليها ثيابها فقال إذن يدخل عليهم ولكن يغسلون كفيها مضمون این موافق حدیث
پنجم این بابست دهم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام في المرأة إذا ماتت وليس معها امرأة تغسلها
قال يدخل زوجها يده تحت قميصها فيغسلها إلى المرافق شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زن
چون مرده باشد و نباشد با او زنی که شوید او را امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را آنجا در پایین پیراهن
او پس میشوید او را یازدهم ۱۱ اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل يغسل امرأته قال نعم إنما يمنعها
أهلها تعصبا شرح روایتست از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام
از مردی که آیا میشوید زن خود را گفت آری جز این نیست منع میکنند از او اهل او شوهرش خویشان او برای تشدد و ناخوشی
دوازدهم ۱۲ اصل عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن الرجل المسلم يموت في السفر وليس معه رجل
مسلم ومعه رجال نصارى ومعه عمته وخالته مسلمتان كيف يصنع في غسله قال تغسله عمته
وخالته في قميصه ولا يقربه النصارى وعن المرأة تموت في السفر وليس معها امرأة مسلمة
ومعها نساء نصارى وعمها وخالها معهم مسلمون قال يغسلونها ولا تقربها النصرانية كما كانت
المسلمة تغسلها غير أنه يكون عليها درع فيصب الماء من فوق الدرع شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام آنکه او پرسیده شد از مرد مسلمان که بمیرد در سفر و نیست با او مردی که مسلمان باشد و با او مردانند که ترسایانند
و با اوست عمه او و خاله او و ایشان مسلمانند چه کار کرده میشود در شستن او امام گفت میشوید او را عمه او و خاله او در پیراهن
او و نزدیک او نمیشوند ترسایان و امام پرسیده شد از زنی که بمیرد در سفر و نیست با او زنی که مسلمان باشد و با او هستند زنانی که
ترسا باشند و عموی او و خالو او و با ایشانند مسلمانانی که مردمیتوانند کرد عم و خال را امام گفت میشویند مسلمانان او را و نزدیک او
نمیشود او را زن ترسا شستن عمو و خالو چنانست که زن مسلمان میشسته باشد او را تفاوت اینست که میباشد بر او
پیراهنی پس ریخته میشود آب از بالای پیراهن اصل قلت فإن مات رجل مسلم وليس معه رجل مسلم ولا امرأة
مسلمة من ذوي قرابته ومعه رجال نصارى ونساء مسلمات ليس بينه وبينهن قرابة قال
يغتسل النصراني ثم يغسله فقد اضطر شرح مراد بقرابت بیا حرمت عقد نکاح است الاغتسال خود را شستن
و ظاهر آنست که شستن تنها کافی باشد اضطر بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدرست
و افاده مبالغه میکند یعنی گفتم پس اگر بمیرد مردی مسلمان و نباشد با او مردی مسلمان و نه زنی مسلمان از جمله صاحبان
محرم او و با او مردانی ترسایان باشند و زنانی مسلمانان باشند که نیست میان او و آن زنان محرمی امام گفت شسته
خود را میشوید مرد ترسا بعد از آن میشوید او را بیان این آنکه تحقیق بیچاره شده و بیچارگی با بهمنی که کمال بیچارگی شده

این مبنی بر چند مقدمه است بعنوان احتمال اول آنکه شستن کافر خود را باعث تخفیف نجاست او میشود و نجاست
غیر کفر مثل خمر و لحم خنزیر از و زایل میشود دوم آنکه آب قلیل بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود سوم آنکه در سقوط تکلیف بواجب
کفایی شرط نیست نیت قربت از فاعل آن زیرا که مقصود وقوع آن واجبست از هر که باشد پس شستن میت مثل شستن
جامه است و مثل غسل جنابت و مانند آن نیست پس اگر کسی بقصد ریا یا بقصد مال دنیا میت را شوید از دیگران ساقط میشود
چنانچه اگر آن قصد کفر کند باعث سقوط میشود والله اعلم اصل وعن المرأة المسلمة تموت وليس معها امرأة
مسلمة ولا رجل مسلم من ذوي قرابتها ومعها امرأة نصرانية ورجال مسلمون ليس بينها وبينهم
قرابة قال تغتسل النصرانية ثم تغسلها شرح عن المرأة متعلق بفعلیکه مدلول قلتست آخر است بتقدیر وسألت
عن المرأة یا معطوف بر عن الرجل المسلم است و مضمون این نظیر سابق است و معلوم است از شرح سابق اصل وعن النصراني
يكون في السفر وهو مع المسلمين فيموت قال لا يغسله مسلم ولا كرامة ولا يدفنه ولا يقوم
على قبره وإن كان أباه شرح لا در لا کرامة برای نفی جنس است یعنی و پرسیدم از ترسا که میباشد در سفر با جمعی که او با مسلمانانست پس میمیرد امام
گفت نمیشوید او را مسلمانی و نیست عزتی ترسا را و دفن نمیکند او را و اگر مدفون شده باشد نمی ایستد بر قبر او بقصد دعا یا زیارت
یا تعظیم سیزدهم اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام من غسل فاطمة عليها السلام قال ذاك أمير المؤمنين عليه السلام
فكأنما استعظمت ذلك من قوله فقال لي كأنك ضقت مما أخبرتك فقلت قد كان ذلك جعلت
فداك فقال لا تضيقن فإنها صديقة لم يكن يغسلها إلا صديق أما علمت أن مريم عليها السلام
لم يغسلها إلا عيسى عليه السلام شرح مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد الزهراء فاطمة علیها السلام یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که که شست فاطمه علیها السلام را گفت این امیر المؤمنین بود پس گویا که رسوا شمردم آن سخن را از جمله
قول امام علیه السلام که شستن مرد زن را چون جایز باشد پس گفت مرا گویا که تو تنگدل شدی از آنچه خبر دادم ترا پس گفتم تحقیق
شد آنچه گفتی قربانت شوم پس گفت البته و لتنگ مشو چه بدرستی که فاطمه معصوم بود جایز نبود که شوید او را اگر معصومی محرم
چون مضطر شود در شوهر و پسران شوهر اولیست چنانچه می آید در حدیث دوم باب چهل و ششم که باب من اولى الناس بالصلوة
على الميت است آیا نشنیدی که مریم علیها السلام آنست او را اگر عیسی علیه السلام مرادیست که شستن مرد زن را محل اینقدر استبعاد نیست
اصل قلت جعلت فداك فما تقول في المرأة تكون في السفر مع الرجال ليس فيهم لها ذو محرم ولا معهم
امرأة فتموت المرأة ما يصنع بها قال يغسل منها ما أوجب الله عليه التيمم ولا تمس ولا يكشف شيء من
محاسنها التي أمر الله عز وجل بسترها قلت كيف يصنع بها قال يغسل بطن كفيها ثم وجهها ثم يغسل
ظهر كفيها شرح گفتم قربانت شوم پس چه میگویی در زن که می باشد در سفر با مردان نیست در ایشان او را صاحب محرمی
و نیست با ایشان زنی پس بمیرد آن زن چه کار کرده میشود با آن زن امام گفت شسته میشود از آن زن آنچه واجب ساخته است
الله تعالی بر آن تیمم را و در جایی که استعمال آب برای وضو و غسل میسر باشد و دست مالیده نمیشود آن زن و گشوده نمیشود
چیزی از جاهای حسن او که امر کرده الله تعالی او را بپوشانیدن آن در نماز مثل سر و گردن و ساعد گفتم چه کار کرده میشود
با او بنحوی که بچه ترتیب شسته میشود محل تیمم او گفت شسته میشود شکم دو دست او و روی او و شسته میشود پشت دو دست
او مخفی نماند که ظاهر این وجوب مسح جمیع روست در تیمم و گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیوم و چهارم باب چهل که باب
صفة التیمم است باب سیم اصل باب حد الصبي الذي يجوز للنساء أن يغسلنه شرح این باب بیان حد

طفلیت که جایز است زنان بیگانه را آنکه شوینده او را و در این باب یک حدیث است اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حَدِّثْنِي عَنِ الصَّبِيِّ إِلَى كَمْ يُغَسِّلُهُ النِّسَاءُ فَقَالَ إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ شرح این باب یغسله بصیغه مضارع غایب از
باب تفعیل است زیرا که نساء مفرد نیست و بمعنی جمع مونث و تذکیر آن جایز است مثل و قال نسوة فی المدینة ما بعد الی داخل
در حکم ما قبل نیست فالبا و کاهی داخل میباشد گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را حکایت کن مرا از طفلی که تا چند سال می شویند او را
زنان غیر ذوات محرم گفت تا سه سال باب سی و یکم اصل باب غسل من غسل المیت و من مسه و هو حار و من مسه و هو بارد شرح
و من عطف بر غسل است بقرینه ذکر حدیث ششم در تحت عنوان این باب یعنی این باب بیان غسل کسی است که شسته میت را و کسی که
عضو خود را رسانیده بمیت بر حالی که میت هنوز گرم است و کسی که عضو خود را رسانیده بمیت بر حالی که میت سرد شده است و در این
باب هشت حدیث است اول اصل عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ غَسَّلَ مَيِّتاً فَلْيَغْتَسِلْ قُلْتُ فَإِنْ مَسَّهُ
مَا دَامَ حَارّاً قَالَ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ وَإِذَا بَرَدَ ثُمَّ مَسَّهُ فَلْيَغْتَسِلْ قُلْتُ فَمَنْ أَدْخَلَهُ الْقَبْرَ قَالَ لَا غُسْلَ
عَلَيْهِ إِنَّمَا يَمَسُّ الثِّيَابَ شرح برد بفتح با یک نقطه و را بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر و حسن است انما یمس الثیاب
اشارت باینست که اگر میت بی غسل و کفن شود برای ضرورت آن غسل بر داخل کننده او در قبر نیست چه جای آنکه غسل داده شده باشد
یعنی روایت است از حریز از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت هر که شست میتی را پس باید که غسل کند گفتم پس اگر عضو خود را رساند
بمیت چند آنکه گرم است امام گفت پس غسل نیست بر او و چون سرد شود بعد از آن عضو خود را رساند باو پس باید که غسل کند گفتم
پس کسی که داخل کند میت را در قبر امام گفت غسل نیست بر او بیان این آنکه جز این نیست که عضو خود را میرساند بجامهای میت
دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ الرَّجُلُ يُغْمِضُ عَيْنَ الْمَيِّتِ عَلَيْهِ غُسْلٌ قَالَ إِذَا
مَسَّهُ بِحَرَارَتِهِ فَلَا وَلَكِنْ إِذَا مَسَّهُ بَعْدَ مَا يَبْرُدُ فَلْيَغْتَسِلْ قُلْتُ فَالَّذِي يُغَسِّلُهُ يَغْتَسِلُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ
فَيُغَسِّلُهُ ثُمَّ يُكَفِّنُهُ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ قَالَ يُغَسِّلُهُ ثُمَّ يَغْسِلُ يَدَيْهِ مِنَ الْعَاتِقِ ثُمَّ يُلْبِسُهُ أَكْفَانَهُ ثُمَّ
يَغْتَسِلُ قُلْتُ فَمَنْ حَمَلَهُ عَلَيْهِ غُسْلٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَمَنْ أَدْخَلَهُ الْقَبْرَ عَلَيْهِ وُضُوءٌ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَتَوَضَّأَ
مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ إِنْ شَاءَ شرح یغمض بغین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب افعال است الاغماض فرو آوردن چشم
العاتق بعین بی نقطه و الف و کسر تا و دو نقطه در بالا دوش یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفتم که مردی فرو می آورد پلکهای چشم میت را آیا بر او غسل است امام گفت چون عضو خود را رساند
بمیت با گرمی میت پس نیست بر او غسل و لیکن چون عضو خود را رساند بمیت بعد از آنکه سرد شود پس باید که غسل کند گفتم پس آنکه
می شوید میت را آیا غسل میکند گفت آری گفتم پس آیا می شوید میت را بعد از آن کفن میکند میت را پیش از آنکه غسل
امام گفت می شوید میت را بعد از آن میشوید دست خود را از دوش بعد از آن می پوشاند میت را کفنهای او بعد از آن
غسل میکند گفتم پس کسی که بر دارد میت را آیا بر او غسل است گفت نه گفتم پس کسی که داخل کند میت را در قبر آیا بر او وضو است
گفت نه مگر آنکه دست خود را بشوید از خاک قبر اگر خواسته باشد پاکیزگی را سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ يَغْتَسِلُ الَّذِي غَسَّلَ الْمَيِّتَ وَإِنْ قَبَّلَ الْمَيِّتَ إِنْسَانٌ بَعْدَ مَوْتِهِ وَهُوَ حَارٌّ فَلَيْسَ عَلَيْهِ غُسْلٌ
وَلَكِنْ إِذَا مَسَّهُ وَقَبَّلَهُ وَقَدْ بَرَدَ فَعَلَيْهِ الْغُسْلُ وَلَا بَأْسَ أَنْ يَمَسَّهُ بَعْدَ الْغُسْلِ وَيُقَبِّلَهُ شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل میکند آنکه شست میت را و اگر بوسه کند میت را شخصی بعد از موت او و او گرم
است پس نیست بر بوسه کننده غسل و لیکن چون عضو خود را باو رساند و بوسه کند او را بر حالی که او سرد شده باشد پس بر اوست غسل

و بر او نیست باینکه عضو خود را باو رساند بعد از غسل و بوسه کند او را چهارم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمَسُّ الْمَيْتَةَ أَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ مِنْهَا قَالَ لَا إِنَّمَا ذَلِكَ مِنَ الْإِنْسَانِ وَحْدَهُ قَالَ
وَسَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ ثَوْبُهُ جَسَدَ الْمَيِّتِ فَقَالَ يَغْسِلُ مَا أَصَابَ الثَّوْبَ شرح المیتة بفتح میم و سکون یا دو نقطه
در پایین مرده غیر آدمی مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار انما ذلک من الانسان وحده است پس مراد بانسان
انسان بار دست و مذکور میشود در شرح حدیث هفتم این باب یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از مردی که عضو خود را میرساند بمرده غیر آدمی آیا سزاوار است او را اینکه غسل کند بسبب آن مرده گفت نه جز این نیست
که غسل کردن بسبب مرده آدمی است و بس راوی گفت و پرسیدم او را از مردی که بر میخورد جامه او بجسد میت را امام گفت
میشوید آنچه را که بر خورده جامه را بتفصیلی که می آید در حدیث هفتم این باب پنجم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْهَى
عَنِ الْغُسْلِ إِذَا أَدْخَلَ الْقَبْرَ شرح اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه است ادخل بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر
راجع بمنهی است که مفهوم است از سابق و مفعول اول محذوف است بتقدیر ادخل المیت القبر و میتواند بود که اذا با الف بعد از
ذال باشد و دخل از باب نصر باشد بنا بر آنکه دخول قبر برای کارسازی میت می باشد شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
که نهی میکرد کسی را از غسل مس میت وقتی که داخل کرده بود آن کس میت را در قبر ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبَّلَ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ بَعْدَ مَوْتِهِ شرح مظعون بظا با نقطه و عین بی نقطه است
عثمان بن مظعون از قریش است و از سابقان در اسلام است و او هجرت بحبشه کرده و در بدر حاضر بوده و بعد از سی ماه یا بیست
و چهار ماه از هجرت رسول علیه السلام در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون شد و او اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافته
و فاضل و متعبد بوده و لهذا رسول علیه السلام او را سلف صالح نامیده چنانچه می آید در حدیث هفدهم باب شصت و دوم و در حدیث
چهل و پنجم آخر ابواب بعد موته یعنی زمان متصل بموت است که هنوز گرم بوده و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای
مناسبت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بوسید عثمن بن مظعون را بعد از
موت او هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَقَعُ طَرَفُ ثَوْبِهِ عَلَى جَسَدِ الْمَيِّتِ قَالَ إِنْ كَانَ
غُسِّلَ الْمَيِّتُ فَلَا تَغْسِلْ مَا أَصَابَ ثَوْبَكَ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ لَمْ يُغَسَّلْ فَاغْسِلْ مَا أَصَابَ ثَوْبَكَ مِنْهُ شرح
این مضمون گذشت در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سی و نهم ما موصوله در دو جا منصوب و مفعول به است و عبارت از
رطوبت مس در منه در دو جا برای ابتدا یا برای سببیت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فرو می آید
کنار جامه او بر جسد میت امام گفت اگر شسته شده است میت با آب خالص که بعد از شستن با آب سدر و آب کافور است پس مشو
رطوبتی را که بر خورده باشد بجامه تو او سرایت کرده باشد از میت و اگر میت شسته نشده باشد پس بشو رطوبتی را که بر خورده باشد بجامه
تو اگر خورده باشد جامه ترا از میت جرا نیست که شستن جامه لازم نیست مگر آنکه رطوبتی سرایت کرده باشد از میت بجامه
و پیش از شستن میت باشد پس اگر هر یک از میت و جامه خشک باشد شستن جامه لازم نیست اصلا و جمعی میگویند سرایت
دو قسم است یکی حقیقی مثل اینکه میت تر باشد و جامه خشک باشد دیگری حکمی مثل اینکه میت خشک باشد و جامه تر باشد والله اعلم
و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که مس جامه کسی مانند مس کس است و مراد بمیت میت بار دست چنانچه
راوی تصریح بآن کرده در ذیل این حدیث در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سی و نهم که گفت یعنی اذا برد المیت و ظاهر
حدیث سی و دوم باب النوادر اینست که اگر بعضی بدن آدمی میت باشد و بعضی حی باشد هر یک حکمی علیحده داشته باشد والله اعلم

و سرایت کرده باشد هم

در وقت حج یحرم بگاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع مجهول باب ضرب و علم است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل آن
است منصوب و مفعول دوم است حجه بکسر حاء بی‌نقطه مصدر باب نصر برای مره است و مراد اینجا الیست که و قطع یک حج کنند
یعنی پس وا نشد آمد سوی شیعه امامیه پس بود با ایشان تا وقت موسم پس ملاحظه کرد در دین آنجماعت را پس قبول کرد
آن دین را به قبولی که لایق آنست و پوشانید از پسر قیس کار خود را از ترس آنکه محروم شود از حج پس وقتی که شد وقت
حج آمد نزد پسر قیس پس داد او را بقدر یک حج و بیرون رفت از کوفه پس وقتی که رسید بمدینه گفتند او را رفیقان او
که باش در منزل تا مذکور کنیم ترا برای امام علیه السلام و طلب کنیم از او تا رخصت دخول دهد برای تو پس وقتی که رسیدند سوی
امام محمد باقر علیه السلام گفت ایشان را که کجاست رفیق شما اضافه فرزند بیدبا او گفتند ندانستیم آنچه را که موافق رای تست
از آن آوردن و نیاوردن پس امام علیه السلام امر کرد بعض جماعت را که حاضر شده بودند باینکه آورد آن رفیق را اصل
فلمّا دخل علی ابی جعفر علیه السلام قال له مرحبا کیف رایت ما انت فیه الیوم مما کنت فیه قبل فقال
یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله لم اکن فی شیء فقال صدقت اما ان عبادتک یومئذ کانت اخف
علیک من عبادتک الیوم لان الحق ثقیل و الشیطان موکل بشیعتنا لان سائر الناس قد کفوه انّهم
انّی ساخبرک بما قال لک ابن قیس الماصر قبل ان تسالنی عنه و اصیر الامر فی تعریفه ایاه الیک
ان شئت اخبرته و ان شئت لم تخبره شرح پس در وقتی که داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام امام گفت او را
خوش آمدی چگونه دیدی دینی را که تو در آنی امروز نسبت بدینی که بودی در آن پیش از این گفت ای پسر رسول الله
صلی الله علیه و آله نبودم پیش از این در چیزی که بکار آید پس امام گفت راست گفتی آگاه باش بدرستی که عبادت تو در روزی که
آن دین داشتی بود سبکتر بر تو از عبادت تو امروز زیرا که حق سنگین است و شیطان موکل است بشیعه ما یعنی که ابلیس شیاطین
خود را موکل شیعه میکند زیرا که باقی مردمان برطرف کرده اند از او آزار خود شان را یعنی که از عبادت ایشان آزاری
باو نرسد چون باطل است یعنی چیزی باقی از عبادت ایشان ندارد بدرستی که من زود خبر میکنم ترا بآنچه گفته ابن قیس اصر یعنی که جواب
مسئله او بتو میگویم پیش از آنکه سوال کنی مرا و میگردانم اختیار کار را در شناسانیدن آن جواب او را سوی تو اگر خواهی خبر کنی
او را و اگر خواهی خبر نکنی او را اصل انّ الله عزّ و جلّ خلق خلاقین فاذا اراد ان یخلق خلقا امرهم فاخذوا
من التربة التی قال فی کتابه منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری فعجن
النطفة بتلک التربة التی یخلق منها بعد ان اسکنها الرحم اربعین لیلة فاذا تمت لها اربعة اشهر
قالوا یا رب نخلق ماذا فیامرهم بما یرید من ذکر او انثی ابیض او اسود فاذا خرجت الروح
من البدن خرجت هذه النطفة بعینها منه کائنا ما کان صغیرا او کبیرا ذکرا او انثی فلذلک یغسل
المیت غسل الجنابة فقال الرجل یا ابن رسول الله لا و الله ما اخبرت ابن قیس الماصر بهذا ابدا
فقال ذلک الیک شرح خلاقین بفتح خاء بی‌نقطه و تشدید لام و قاف صیغهٔ مبالغه است بمعنی بغایت تدبیر کننده کانّست یعنی
لفظ خلاقین استعاره شده اینجا برای افراد استحقاقات و بواعث تدبیر آلهی در خلق آدمیان که هر یکی از آن افراد در
از افراد نطفهٔ آدمیت و باعث تدبیر الهی است میتوان گفت بعنوان مجاز و گاهی لفظ ملائکه نیز استعاره میشود چنانچه روایت شده
در مجمع البیان در تفسیر فالمدبرات امرا از سورهٔ نازعات پس این منافات ندارد با اینکه تصویر آدمی از الله تعالی صادر شده
باشد بی واسطه پس وارد نمی‌آید اینکه اگر خلاقین مجرد باشند پس مجرد منحصر در الله تعالی نخواهد بود و اگر مادی باشند فعل ...

ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ایغتسل من غسل المیت قال نعم قلت من ادخله القبر
قال لا انما یمس الثیاب شرح مضمون این حدیث ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب سی و دوم اصل باب العلة فی
غسل المیت غسل الجنابة شرح الغسل بفتح و ضم غین بی نقطه مصدر باب ضرب شستن یا بفتح مصدر است و بضم اسم مصدر است
غسل الجنابة مفعول مطلق برای تشبیه است یعنی این باب بیان علت شستن میت است مانند شستنی که برای جنابت میباشد
در این باب حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل عبد الله بن قیس الماصر علی ابی جعفر
علیه السلام فقال اخبرنی عن المیت لم یغسل غسل الجنابة فقال له ابو جعفر علیه السلام لا اخبرک فخرج
من عنده فلقی بعض الشیعة فقال له العجب لکم یا معاشر الشیعة تولیتم هذا الرجل و اطعتموه فلو
دعاکم الی عبادته لاجبتموه و قد سالته عن مسألة فما کان عنده فیها شیء فلما کان من قابل
دخل علیه ایضا فساله عنها فقال لا اخبرک بها شرح گذشت در حدیث چهارم باب دوم کتاب الحجة که قیس
ماصر از شیعهٔ امامیه بوده و علم کلام را اخذ کرده از علی بن الحسین و باقی مانده تا زمان امام جعفر صادق علیه السلام و از این حدیث
معلوم میشود که پسر جوان او کسی از مخالفان بوده و مخالفتی و مذکور شده در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و یکم باب صد و
دوازدهم که باب الکبائر است الماصر بالف و کسر صاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه تعلیم کننده ستور یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت داخل شد عبد الله بن قیس ماصر در موسم حج بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفت خبر ده مرا از میت که چرا شسته
میشود مانند شستنی که برای جنابت است پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام خبر نمیدهم ترا پس بیرون رفت از نزد امام
پس برخورد ببعض شیعهٔ امامیه پس گفت او را عجب حالی شما راست ای گروه یاران شیعه امام خود دانستید او را و
فرمان برداری کردید او را پس اگر میخواندی شما را سوی پرستش او هر آینه قبول میکردید و بتحقیق پرسیدم او را
از مسئله پس نبود نزد او در آن مسئله جوابی پس وقتی که شد در سال آینده در موسم حج داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام نیز پس
پرسید او را از آن مسئله پس امام گفت خبر نمیدهم ترا بآن مسئله اصل فقال عبد الله بن قیس لرجل من اصحابه
انطلق الی الشیعة فاصحبهم و اظهر عندهم موالاتک ایاهم و لعنتی و التبری منی فاذا کان وقت
الحج فاتنی حتی ادفع الیک ما تحج به و سلهم ان یدخلوک علی محمد بن علی فاذا صرت الیه فسله
عن المیت لم یغسل غسل الجنابة پس گفت عبد الله بن قیس مردی را از یاران خود در کوفه که برو سوی شیعهٔ امامیه
در کوفه پس با ایشان باش و اظهار کن نزد ایشان دوستی تو ایشان را و لعن مرا و بیزار شدن از مرا چون شود وقت
حج پس بیا نزد من تا تسلیم کنم بتو آنچه را که حج بآن و طلب کن از شیعه اینرا که داخل سازند ترا بر محمد بن علی الباقر پس وقتی که رسیدی
سوی او پس سوال کن او را از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که از جنابت است اصل فانطلق الرجل الی
الشیعة فکان معهم الی وقت الموسم فنظر الی دین القوم فقبله بقبوله و کتم ابن قیس امره
مخافة ان یحرم الحج فلما کان وقت الحج اتاه فاعطاه حجة و خرج فلما صار بالمدینة قال له
اصحابه تخلف فی المنزل حتی نذکرک له و نساله لیاذن لک فلما صاروا الی ابی جعفر علیه السلام
قال لهم این صاحبکم ما انصفتموه قالوا لم نعلم بما یوافقک من ذلک فامر بعض من حضر ان یاتیه
به شرح الموسم بفتح میم و سکون واو و کسر سین بی‌نقطه اسم زمان و مکان و مصدر میمی باب ضرب است و بنا بر اول اضافهٔ وقت
بآن از قبیل اضافهٔ عام بخاص است مثل یوم الاربعاء ... یحرم بضم میم و واو و تشدید سین ...

کن چنین خواهد بود و این هر دو منافات دارد با مقدمه‌ای که در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید مذکور شد زیرا
که جواب میگوییم که باعث تدبیر آلتی از قبیل جوهر نیست نه جوهر مجرد و نه جوهر مادی و فاعل چیزی نیست اصلا و نسبت مأمور بودن
و مانند آن به آن بعنوان استعاره تمثیلیه است خلقا بمعنی مخلوقات است امر هم بمعنی امر اعدام است و بر این قیاس است نظایر آن
من برای تبعیض است التربة خاک اینجا عبارت است از خاک قبری که در آن مدفون میشود و موافق آنچه می‌آید در باب شصت و ششم
که باب التربة التی یدفن فیها المیت است ظاهر التربة التی خلق فیها آن است که آنچه از زمین جزو بدن آدمی میشود آن
تربت است و شاید که این مبنی بر این باشد که اشجار و نباتات مخلوق از آب است و بعض اجزای ارضیه که مجاور بیخ آنهاست
داخل آنها میشود و قرینه بر این آنست که اکثر اجزای ارضیه که در بیخ آنهاست متصاعد میشود در آنها چنانکه بیخ آنها خوب
بهم میرساند و درخت باندک تحریکی در ساقط شود و می‌تواند بود که این ترتیب مراد باشد از ما لا یعلمون در آیه سوره یس سبحان الذی
خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون بعد ظرف جمیع است اربعین لیلة موافق است با آنچه می‌آید در کتاب
العقیقة در بعض احادیث باب بدو خلق الانسان تا آخر که باب پنجم است و با آنچه می‌آید در کتاب الدیات در بعض احادیث باب
الجنین که باب سی و نهم است و بیان میشود اینکه مذاهب اطبا در مدت و رنگ هر مرتبه از مراتب جنین مختلف است و مع هذا
امثال این حدیث نیست و اینکه ممکن است جمع باختلاف مدت و رنگ باعتبار اختلاف اعصار و امصار یا رب بعضم و کرام میتواند بود
و بنا بر دوم بتقدیر یا ربی است و بر هر تقدیر قایل این هر که ام علیحده است بعینها منافات ندارد با اینکه نطفه منقلب بروح شده
باشد و صاحب علم و اراده شده باشد خواه قایل باشیم بوجود صور نوعیه جوهریه و خواه نه یعنی بدرستی که الله عز و جل تدبیر
بغایت تدبیر کننده کانی را پس چون خواهد که تدبیر کند مخلوقی را از آدمی امر میکند ایشان را پس فرا میگیرند از خاکی که گفته در کتاب
خود در سوره طه که از آن تدبیر کردیم شما را و در آن بر میگردانیم شما را و از آن بیرون می‌آوریم شما را باری دیگر پس خمیر کرده
نطفه با آن خاکی که مخلوق میشود از آن بعد از آن که ساکن کرده باشند آن نطفه را در رحم مادر چهل شب پس چون تمام شود برای آن
نطفه چهار ماه میگویند آن بغایت تدبیر کنندگان که ای صاحب کل اختیار تدبیر میکنی چه چیز را پس امر میکند ایشان را بآنچه
اراده میکند از نر یا ماده سفید یا سیاه پس چون بیرون آید روح از بدن بیرون می‌آید این نطفه بتمامی و به تنهایی از او
این است که روح همان مجموع نطفه است که منقلب بروح شده هر چه باشد خواه کوچک و خواه بزرگ خواه نر و خواه ماده و پس مراد
این است که شسته میشود میت مانند شستنی که از جنابت است پس گفت آمرزگار ای پسر رسول الله نه بلکه قسم که خبر میکنیم پسر مراد
باین جواب هرگز پس امام گفت که اختیار این سوی است دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل
ما بال المیت یمنی قال النطفة التی خلق منها یرمی بها شرح یعنی بنون و الف منقلب از یا بصیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعیل است که برای نسبت کسی با صل فعل است التمنیه نسبت کسی بمنی بفتح میم و سکون نون که مصدر باب ضرب است بمعنی بیرون
دادن آب منی و مراد اینجا غسل دادن بر روش غسل جنابت است یا مراد تشبیه موت است بامنی که موافق است در حروف اصول با هم
آب منی زیرا که موت را منی بفتح میم و نون و الف و منیه بفتح میم و کسر نون و تشدید یا دو نقطه در پایین می‌نامند شاید که میت
مانی نیز نامند روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد که چیست حال میت که منی داده
می‌شود بر بیرون دادن منی امام گفت که نطفه که مخلوق شده از آن می‌اندازد آنرا سوم اصل عن بعض اصحابنا عن
علی بن الحسین علیهما السلام قال ان المخلوق لا یموت حتی تخرج منه النطفة التی خلق منها من فیه او من
غیره شرح روایت است از بعض یاران ما از علی بن الحسین علیهما السلام گفت که امام گفت که بدرستی که آدمی نمیمیرد تا آنکه بیرون آید

از او نطفه

از او نطفه که مخلوق شده از آن از دهن او یا از غیر دهن او مثل چشم او چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب سیزدهم باب
سی و سوم اصل باب ثواب من غسل مؤمنا شرح این باب بیان ثواب کسی است که شسته باشد میت مؤمنی را و در این باب چهار
حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما مؤمن غسل مؤمنا فقال اذا قلبه اللهم ان هذا
بدن عبدک المؤمن قد اخرجت روحه منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک الا غفر الله له ذنوب
سنة الا الکبائر شرح الا دو جا برای استثنا است و مستثنی منه در اول محذوف است بتقدیر ما فعله الا غفر و میتواند بود که
بمعنی واو عطف شده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مؤمنی که شست مؤمنی را پس گفت چون گردانید او را از جانبی
بجانبی که خداوندا این بدن بنده مؤمن تست بتحقیق بیرون کردی روح آن را از آن و تفریق کردی میان آن دو پس طلب میکنیم
عفو ترا برای او طلب میکنیم عفو ترا برای او نکرده آن را مگر آنکه بخشایش کرده شده برای آن غاسل گناهان یکسال مگر گناهان
کبیره و منتهی نماند که بخشایش گناهان صغیره عبارت است از کم کردن مرتبه مؤمن بسبب آنها دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من
غسل میتا فادی فیه الامانة غفر له قلت و کیف یؤدی فیه الامانة قال لا یخبر بما یری شرح روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که شست میتی را پس بجا آورد در او امین بودن را بخشایش کرده شد برای او گناهان او گفتم
چگونه بجا می‌آورد در او امین بودن را گفت خبر نمیدهد بآنچه می‌بیند از آفت یا نجاست یا مانند آنها سوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن یغسل مؤمنا و یقول و هو یغسله رب عفوک عفوک الا عفا
الله عنه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مؤمنی که بشوید مؤمنی را و گوید بر حالی که او میشوید او را
که ای صاحب کل اختیار من طلب میکنم عفو ترا برای میت طلب میکنم عفو ترا برای میت مگر آنکه عفو میکند الله تعالی از غسال
گناهان او را چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی الله به موسی علیه السلام ربه قال یا رب
ما لمن غسل الموتی فقال اغسله من ذنوبه کما ولدته امه شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی علیه السلام صاحب کل اختیار خود را اینکه موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چیست برای کسی
که شست مردگان را پس الله تعالی گفت میشویم او را از گناهان او چنانچه زایید او را مادرش منافات نیست میان این حدیث
و حدیث اول زیرا که اول در شستن یک میت است و این در شستن چندین میت است باب سی و چهارم اصل باب ثواب من
کفن مؤمنا شرح این باب بیان ثواب کسی است که تکفین کند مؤمنی را از مال خود یا از مال دیگری و در این باب یک حدیث است
اصل عن ابی جعفر علیه السلام من کفن مؤمنا کان کمن ضمن کسوته الی یوم القیمة شرح روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام هر که تکفین کند مؤمنی را چنان است که ضامن شده باشد و میداده باشد پوشش آن مؤمن را تا روز قیامت باب
سی و پنجم اصل باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا شرح این باب بیان ثواب کسی است که کنده باشد برای مؤمنی قبری
بدست خود یا بدادن اجرت حفار و مانند آنها و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من حفر لمیت
قبرا کان کمن بوأه بیتا موافقا الی یوم القیمة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که کند برای
مؤمنی قبری چنان است که جا داده باشد او را در خانه که موافق خواهش او باشد تا روز قیامت باب سی و ششم اصل
باب حد حفر القبر و اللحد و الشق و ان رسول الله صلی الله علیه و آله لحد له شرح اللحد بفتح لام و سکون حا
بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب منع کندن شکاف در پهلوی قبر برای میت و بفتح و ضم لام شکاف در پهلوی قبر الشق بفتح شین
با نقطه و تشدید قاف مصدر باب نصر لحد لحد بصیغه ماضی مجهول باب منع است و نایب فاعل است یعنی این باب بیان

مقدار کندن قبر است وبیان لحد وبیان شق وآنکه رسول الله صلی الله علیه وآله لحد کرده شد برای وی ودر این باب چهار حدیث است
اول اصل عن سهل بن زیاد قال روی اصحابنا ان حد القبر الی الترقوة وقال بعضهم الی الثدی وقال بعضهم قامة الرجل حتی یمد الثوب علی راس من فی القبر واما اللحد فبقدر ما یمکن فیه الجلوس قال ولما حضر علی بن الحسین الوفاة اغمی علیه فبقی ساعة ثم رفع عنه الثوب ثم قال الحمد لله الذی اورثنا الجنة نتبوأ منها حیث نشاء فنعم اجر العاملین ثم قال احفروا لی وابلغوا الی الرشح قال ثم مد الثوب علیه فمات علیه السلام شرح بعضی مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم مولد علی بن الحسین علیهما السلام
المرشح بفتح میم وسکون را بی نقطه وفتح شین با نقطه وحا بی نقطه بصیغه اسم مکان باب منع جای عرق ومراد اینجا موضع آب از زمین مدینه که چون حفار بآنجا رسد نم ظاهر میشود وآن بقدر سه ذرع از روی زمین مدینه درست چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث چهارم این باب ومی تواند بود که مراد اینجا زیر بغل آدمی باشد تا آدمی باشد که زود عرق میکند بعضی
گفت سهل بن زیاد که از راویان امام علی نقی وامام حسن عسکری علیهما السلام است که روایت کردند یاران ما از ائمه آنکه حد قبر بر
گردن است وگفت بعض یاران ما در روایت خود که تا پستانست وگفت بعض یاران ما در روایت خود که تا قامت مرد است کشیده
شود جامه بر کسی که ایستاده است در قبر زنی واما لحد پس بلندی سقف آن بقدر آنست که توان نشست در آن سهل بن زیاد گفت که
ووقتی که حاضر شد علی بن الحسین را وفات بیهوش شد پس ماند یک ساعت بعد از آن برداشت از روی خود جامه را بعد از آن گفت
سوره زمر را حمد الله را که رسانید ما را بهشت را جا میگیریم از مواضع آن هر جا که میخواهیم پس خوبست مزد کارکنندگان فرمان
بعد از آن علی بن الحسین گفت بکنید برای من قبر را وبرسید بگل عرق سهل بن زیاد گفت بعد از آن کشید جامه را بر روی خود پس
وفات یافت علیه السلام مخفی نماند که تناقض میان این روایات نیست زیرا که اگر مانع نباشد بقدر یک قامت است مطلقا با
زن چنانچه مفهوم میشود از لفظ حتی یمد الثوب والا بحسب مانع است گاهی تا ثدی وگاهی تا ترقوه ومانند آنها دوم اصل قال ابو جعفر
علیه السلام حین احتضر اذا انا مت فاحفروا لی وشقوا لی شقا فان قیل لکم ان رسول الله صلی الله علیه وآله
لحد له فقد صدقوا شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که حاضر شد او را وفات که چون من مردم پس بکنید برای من قبر را
وشکافید لحد کشید برای من شکافی که چیزی باشد واز قدر قامت زیاده نباشد پس اگر گفته شود شما را که بدرستی که رسول الله صلی
الله علیه وآله لحد ساخته شد برای او پس تحقیق راست گفته اند مراد اینست که اگر مانعی نباشد لحد بهترست واینجا مانع است
که امام عظیم الجثه بوده ونقل او بلحد عسیر بوده سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه
وآله لحد له ابو طلحة الانصاری شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
لحد ساخت برای او ابو طلحه انصاری چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان النبی صلی الله علیه وآله نهی
ان یعمق القبر فوق ثلثة اذرع شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله
نهی کرد از آنکه عمیق کنده شود قبر بالاتر از سه ذرع که هر کدام از آن ذرع است تا سر انگشتان ومجموع آن موافق یک مرتبه است
که بیان شده در شرح حدیث اول این باب پس می تواند بود که این مخصوص مدینه باشد والله اعلم باب سی ونهم اصل باب ان
المیت یؤذن به الناس شرح یؤذن بضم وزال با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یعنی این باب بیان آنست که میت
کرده میشوند بموت او مردمان تا جمع شوند بر جنازه او ودر این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ینبغی لاولیاء المیت منکم ان یؤذنوا اخوان المیت بموته فیشهدون جنازته ویصلون علیه

ویستغفرون

ویستغفرون له فیکتب لهم الاجر ویکتب للمیت الاستغفار ویکتب هو الاجر فیهم وفیما اکتسب
للمیت من الاستغفار شرح فاء در فیشهدون برای بیان سزاوار بودن است یشهدون بصیغه مضارع معلوم باب
علم است وضمیر راجع باخوان است الجنازه بکسر جیم تابوتی که میت در آنست فیکتب بصیغه مجهول باب افعال مرفوع
ومعطوف بر یکتب سابق است ویکتب هو بصیغه معلوم باب افعال است وضمیر بارز تاکید ضمیر مستتر است وهر دو راجع بکل واحد از اولیا است
ونکته در عدول از ضمیر جمع بضمیر مفرد اشعار بفرق میان اجر اخوان واجر اولیا است چنانکه هر یکی از اخوان اجر عمل خود را دارد
وبس پس مجموع اخوان اجر مجموع عملهای خود را دارند وبس وهر یکی از اولیا اجر مجموع اخوان را دارد بی آنکه از اخوان چیزی کم شود
ونظیر این گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب نهم که باب ثواب العالم والمتعلم است فی در فیهم برای سببیت است وضمیر راجع
باخوان است فی در فیما نیز برای سببیت است وما موصوله است اکتسب بصیغه مجهول یا معلوم باب افتعال است من بیان ما است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای نزدیکان میت از جمله شما شیعه امامیه آنکه اعلام کنند برادران
مؤمن میت را بموت او بیان سزاوار بودن آنکه آن برادران حاضر میشوند جنازه میت را ونماز میکنند بر میت وطلب آمرزش
میکنند برای میت پس کسب کرده میشود برای آن برادران ثواب وکسب کرده میشود برای میت استغفار آن برادران
وکسب میکند هر یکی از اولیا ثواب را بسبب عمل صالح آن برادران چون او باعث آن عمل شده وبسبب آنچه کسب کرده شده
برای میت او که استغفار برادران باشد چون او باعث این نیز شده دوم اصل عن ذریح المحاربی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن الجنازة یؤذن بها الناس قال نعم شرح روایتست از ذریح بفتح ذال با نقطه وکسر را بی نقطه
وسکون یا دو نقطه در پایین وحا بی نقطه محاربی بضم میم وحا بی نقطه وکسر را بی نقطه وبا یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت پرسیدم امام را از جنازه که آیا اعلام کرده میشوند بآن مردمان تا جمع شوند گفت آری سوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان الجنازة یؤذن بها الناس شرح این ظاهر است از سابق باب سی وهشتم اصل باب القول عند رؤیة
الجنازة شرح این باب بیان کلامیست که گفتن آن مستحب است نزد دیدن تابوت ودر این باب سه حدیث است اول اصل کان علی
بن الحسین علیه السلام اذا رای جنازة قد اقبلت قال الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم شرح السواد بفتح
سین بی نقطه عدد بسیار واکثر مردم وهر دو اینجا مناسبت زیرا که عدد مردگان بیشتر از عدد زندگانست المخترم بخا با نقطه
ورا بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افتعال برکنده شده از بیخ یعنی بود امام زین العابدین علیه السلام چون میدید جنازه را که تحقیق
رو آورده باشد میگفت حمد الله راست که نگردانید مرا از جماعت مردگان که دیگر عمل صالحی از ایشان نمی آید دوم اصل کان
ابو جعفر علیه السلام اذا رای جنازة قال الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم شرح این ظاهر است از سابق
سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من استقبل جنازة او
رآها فقال الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا
وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت لم یبق فی السماء ملک الا بکی رحمة لصوته
شرح مشار الیه هذا حال میت است باعتبار سعادت یا شقاوت که بعد از موت می باشد ومیتواند بود که مشار الیه هذا موت باشد
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که رو آورد جنازه را یا ببیند جنازه را
که رو آورده پس گوید الله بزرگترست از آنکه موصوف شود این آنست که وعده کرده ما را الله ورسولش وراست گفت الله
ورسولش خداوندا زیاد کن ما را باعتبار ایمان وقبول حق حمد وسپاس الله راست که بغایت عزیز شده بقدرت بر همه چیز وغلبه کرده

معطوف است بر یشهدون بیشتر نیز ... لحسنه جمله الحال ...

بندگان را ابرگ نماند و آسمان فرشته مگر آنکه گریه میکند از رحم برای آورزاو **باب سی و نهم اصل باب السنة فی حمل الجنازة**

شرح این باب بیان طریقه رسول و اهل بیت است در برداشتن جنازه و در این باب چهار حدیث است عن علی بن یقطین
عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال سمعته یقول السنة فی حمل الجنازة ان تستقبل جانب السریر بشقک الایمن
فتلزم الایسر بکفک الایمن ثم تمر علیه الی الجانب الآخر وتدور من خلفه الی الجانب الثالث من السریر
ثم تمر علیه الی الجانب الرابع مما یلی یسارک **شرح** تستقبل بقاف و با یکنقط و تخفیف لام بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب استفعال است جانب بمعنی کنج است با در بشقک برای تعدیه است الشق بکسر و فتح شین با نقطه و تشدید قاف طرف جزی
و نصف چیزی برابر کردن شق ایمن جانب سریر را عبارتست از که اشتن جانب سریر بر شق ایمن و اگر تستقبل بقاف و تخفیف
لام میبود با در بشقک برای آلت می بود الاستقلال بر داشتن چیزی فا در فتلزم بصیغه مخاطب بسلام برای تعقیب است مراد با
الیسر سریر است که ایمن میت بر آنجاست آخر بکسر خا با نقطه بمعنی مؤخرست و بفتح خا بمعنی دیگرست من در مما چانیست **یعنی** روایت
از علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که طریق در برداشتن تابوت میت است که بر ابتدا
کنج مقدم تابوت را دوش راست خود پس بچسبی با یه کنج چپ تابوت را بدست راست خود بعد از ان آنرا واگذاری
و گذر کنی بر تابوت سوی کنج مؤخر یعنی که کنج مؤخر را بر داری بدوش راست خود و آنکه دری آنرا و بگردی از پس تابوت
سوی کنج سیوم از تابوت یعنی که کنج سیوم را بر داری بدوش چپ خود بعد از ان گذر کنی بر تابوت سوی کنج چهارم
در پهلوی چپ است یعنی که کنج چهارم را بر داری بدوش چپ خود **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال السنة ان
تحمل السریر من جوانبه الاربع وما کان بعد ذلک من حمل فهو تطوع **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت طریقه لازمه سنت که بر داری تابوت میت را از چهار کنج آن و آنچه باشد بعد از ان چهار بر داشتن از جمله بر داشتن
پس آن زیادتی فضل است و لازم نیست **سیوم اصل** سألت ابا ابرهیم علیه السلام عن تربیع الجنازة قال اذا کنت
فی موضع تقیة فابدأ بالید الیمنی ثم بالرجل الیمنی ثم ارجع من مکانک الی میامن المیت لا تمر خلف
رجلیه البتة حتی تستقبل الجنازة فتأخذ یده الیسری ثم رجله الیسری ثم ارجع من مکانک
لا تمر خلف الجنازة البتة حتی تستقبلها تفعل کما فعلت اولاً **شرح** المیامن بفتح میم و یاء دو نقطه در پایین و الف
و کسر میم و نون جمع میمنه بفتح دو میم و سکون یا بمعنی برکت و مراد اینجا عضویست که در جانب راست آدمی است یعنی دو عضو
با ربع لا تمر دو جا بصیغه نهی حاضرست تفعل بصیغه مضارع مخاطب مرفوع خبر بمعنی امرست و اشارتست باینکه تکرار تربیع و
ترتیب لازم است زیرا که باعث قوت تقیه است **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از طریق بر داشتن جنازه از چهار
جانب آن امام گفت چون باشی در موضع وجوب تقیه پس ابتدا کن بر داشتن دوش راست میت بعد از ان بر داشتن پای
راست میت بعد از ان برگرد از مکان خود سوی اعضای طرف راست میت مگذر پشت دو پای میت البتة تا آنکه رو برو
جنازه شوی پس بگیری دوش چپ میت را بعد از ان پای چپ میت را بعد از ان برگرد از جای خود مگذر در پس تابوت
تا آنکه رو برو شوی جنازه را میکنی چنانکه کردی بار اول یا بمعنی که دوش راست میت را بگیر رعایت کن ترتیبی را که مذکور شد
اصل فان لم تکن تتقی فیه فان تربیع الجنازة التی جرت به السنة ان تبدأ بالید الیمنی ثم بالرجل
الیمنی ثم بالرجل الیسری ثم بالید الیسری حتی تدور حولها **شرح** پس اگر در موضع وجوب تقیه نباشی از تربیع
جنازه پس بدرستی که تربیع جنازه که روان شده است با آن سنت رسول و اهل بیت علیهم السلام اینست که ابتدا کنی بر دوش

راست میت

راست میت بعد از ان بگرفتن پای راست میت بعد از ان بگرفتن پای چپ میت بعد از ان بگرفتن دست چپ میت
تا گردی بر دور جنازه بیان این شد در شرح حدیث اول این باب **چهارم اصل** عن العلاء بن سیابة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تبدأ فی حمل السریر من الجانب الایمن ثم تمر علیه من خلفه الی الجانب الآخر ثم تمر حتی
ترجع الی المقدم کذلک دوران الرحی علیه **شرح** تبدأ و نظایرش بصیغه مضارع مخاطب معلوم است که الدوران مبتدا است
دو بفتح دال و سکون واو مبتدا است و در بعض نسخ دوران بفتح دال و واو و الف و نون است خبر علیه در دوم راجع بالرحی است
و این اشارتست باینکه این صورت تربیع بهترست از تربیعی که مخالفان میکنند و مذکور شد در حدیث سابق زیرا که مجموع اعمال
ازین هم میروند مانند اجزای آسیا و رجوع میکنند تا یعنی مرام بعضی دیگر شوند یعنی تا مذکور این موافق طواف کعبه است و نیز
این صورت در دور آسیا بهتر از عکس این باشد **یعنی** روایت از علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده ابن سیابه
بفتح سین بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و الف و با یکنقط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ابتدا میکنی در بر داشتن
تابوت از جانب دست راست میت بعد از ان میگذری بر تابوت از پس آن سوی جانبی دیگر آن بعد از ان میگذری تا باز گردی
سوی پیش جنازه چنانکه گردیدن آسیا بر خود **باب چهلم اصل باب المشی مع الجنازة شرح** این باب بیان رفتن با جنازه است
و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المشی خلف الجنازة افضل من المشی بین یدیها
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت رفتن در پس جنازه مؤمن بهترست از رفتن در پیش جنازه و جواب این آیه در حدیث
سیوم این باب **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال امش امام جنازة المسلم العارف ولا تمش امام جنازة
الجاحد فان امام جنازة المسلم ملائکة یسرعون به الی الجنة وان امام جنازة الکافر ملائکة
یسرعون به الی النار **شرح** امش برای تجویزست پس منافات ندارد با حدیث سابق و آینده یسرعون بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است الاسراع شتاب کردن با در به برای تعدیه است و مراد شتاب کردن حرکت میت نیست بلکه مراد اینست که تهیه از
برای مؤمن جنت و آتشها از جهنم برای کافر باستقبال می آورند چنانکه گویا که پیش از رسیدن بقبر مؤمن داخل بهشت شده
و کافر داخل جهنم شده **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برو در پیش جنازه مسلمانی که شناخته باشد امام حق را
و مرو در پیش جنازه منکر امام حق چه بدرستی که در پیش جنازه آن مسلمان فرشتها اند که شتاب میکنند او را سوی جنت و بدرستی
که در پیش جنازه منکر فرشتها اند که شتاب میکنند او را سوی آتش **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال مشی
النبی صلی الله علیه واله خلف جنازة فقیل له یا رسول الله ما لک تمشی خلفها فقال ان
الملائکة رأیتهم یمشون امامها ونحن تبع لهم **شرح** تبع بفتح تا دو نقطه در بالا و فتح با یکنقط و عین بی نقطه در اصل
مصدر باب علم است بمعنی رفتن کسی در پس دیگری و اینجا مستعمل شده در معنی اسم فاعل برای افراد و جمع و در ان مساویست **یعنی**
روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت رفت نبی صلی الله علیه وآله در پس جنازه پس گفته شد او را که ای رسول الله چیست ترا
که میروی در پس جنازه پس گفت بدرستی که فرشتگان را دیدم که میرفتند در پیش جنازه و ما رونده گان در پس ایشانیم **چهارم اصل**
عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن المشی مع الجنازة فقال بین یدیها وعن
یمینها وعن شمالها وخلفها **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم
امام را از روش رفتن با جنازه گفت جایزست رفتن در پیش آن و از جانب راست آن و از جانب چپ آن و در پس آن
پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال امش بین یدی الجنازة وخلفها روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت

برود در پیش جنازه و در پس جنازه با جنبین که هر دو جایز است اگرچه دوم بهتر باشد یا جنبین که این دو شق بهتر است از رفتن از جانب راست یا چپ ششم اصل عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَمْشِیَ مَمْشَی الْکِرَامِ الْکَاتِبِیْنَ فَلْیَمْشِ جَنْبَیِ السَّرِیْرِ مشی
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواهد اینکه رود با تابوت روش رفتن ملائکه که کاتبان صحیفه اعمال‌اند
پس باید که رود در دو پهلوی تابوت مخفی نماند که این منافات ندارد با مرجوح بودن رفتن در دو پهلوی تابوت باعتبار دیگر
مثل مزاحمت ملائکه هفتم اصل عَنِ السَّکُوْنِیِّ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ کَیْفَ اَصْنَعُ اِذَا خَرَجْتُ مَعَ الْجَنَازَةِ
اَمْشِیْ اَمَامَهَا اَوْ خَلْفَهَا اَوْ عَنْ یَمِیْنِهَا اَوْ عَنْ شِمَالِهَا فَقَالَ اِنْ کَانَ مُخَالِفًا فَلَا تَمْشِ اَمَامَهُ فَاِنَّ مَلَائِکَةَ الْعَذَابِ
یَسْتَقْبِلُوْنَهُ بِاَلْوَانِ الْعَذَابِ شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد که چگونه کنم
چون بیرون روم با جنازه آیا روم در پیش جنازه یا در پس جنازه یا از جانب راست جنازه یا از جانب چپ جنازه پس امام گفت اگر
میت مخالف اهل حق باشد پس مرو در پیش او چه بدرستی که ملائکه عذاب استقبال میکنند او را با اقسام عذاب باب چهل و نهم
اصل باب کراهیة الرکوب مع الجنازة شرح این باب بیان مکروه بودن سواره رفتن با جنازه است و در این باب دو
حدیث است اول اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ رَاٰی رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ قَوْمًا خَلْفَ جَنَازَةٍ
رُکْبَانًا فَقَالَ مَا اسْتَحْیٰ هٰؤُلَاءِ اَنْ یَتْبَعُوْا صَاحِبَهُمْ رُکْبَانًا وَقَدْ اَسْلَمُوْهُ عَلٰی هٰذِهِ الْحَالَةِ شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دید رسول الله صلی الله علیه و آله جمعی را در پس جنازه سواران پس گفت شرم نکردند ایشان از آنکه
روند در پس یار خود سواران بر حالی که سواران باشند و حال آنکه بتحقیق و آنکه اسلام کرده‌اند یار خود را بر این حالت مرگ و لواحق مرگ دوم
اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ مَاتَ رَجُلٌ مِنَ الْاَنْصَارِ مِنْ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهِ فَخَرَجَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ فِیْ جَنَازَتِهِ یَمْشِیْ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ اَصْحَابِهِ اَلَا تَرْکَبُ
یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَقَالَ اِنِّیْ لَاَکْرَهُ اَنْ اَرْکَبَ وَالْمَلَائِکَةُ یَمْشُوْنَ وَاَبٰی اَنْ یَرْکَبَ شرح روایت است از عبد الرحمن
بن ابی عبد الله گفت که وفات یافت مردی از اهل مدینه از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله پس بیرون رفت رسول الله صلی الله
علیه و آله در جنازه او پیاده میرفت پس گفت او را بعض یاران او که آیا سوار نمیشوی ای رسول الله پس گفت بدرستی که من هر آینه کراهت
دارم اینکه سوار شوم و حال آنکه ملائکه پیاده میروند و ابا کرد رسول الله از اینکه سوار شود باب چهل و دوم اصل باب
من تبع جنازة ثم رجع شرح این باب بیان کسی است که از پی جنازه میرود و بعد از آن برمیگردد و در این باب سه حدیث است
اول اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ کُنْتُ مَعَ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْ جَنَازَةٍ لِبَعْضِ قَرَابَتِهِ فَلَمَّا اَنْ صَلّٰی عَلَی الْمَیِّتِ قَالَ
وَلِیُّهُ لِاَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِرْجِعْ یَا اَبَا جَعْفَرٍ مَاْجُوْرًا وَلَا تَعْنَ فَاِنَّکَ تَضْعُفُ عَنِ الْمَشْیِ فَقُلْتُ اَنَا لِاَبِیْ جَعْفَرٍ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَدْ اَذِنَ لَکَ فِی الرُّجُوْعِ فَارْجِعْ وَلِیْ حَاجَةٌ اُرِیْدُ اَنْ اَسْاَلَکَ عَنْهَا فَقَالَ لِیْ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اِنَّمَا هُوَ فَضْلٌ وَاَجْرٌ فَبِقَدْرِ مَا یَمْشِیْ مَعَ الْجَنَازَةِ یُؤْجَرُ الَّذِیْ یَتْبَعُهَا فَاَمَّا بِاِذْنِهِ فَلَیْسَ بِاِذْنِهِ جِئْنَا
وَلَا بِاِذْنِهِ نَرْجِعُ شرح ان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال زمان جواب با زمان شرط و لا تعن بواو عطف
بر ارجع و صیغه مضارع مخاطب معتل اللام یائی باب ضرب یا باب تفعیل بحذف یکی از دو تاء نهی یعنی نهی است العناء بفتح عین بی نقط
و نون و الف ممدوده و التعنی آزار کشیدن مجزوم است جزای با جنازه ما مصدریه است یمشی بصیغه مضارع غایب است
الذی فاعل آنست باء در فاما باذنه متعلق بمحذوف است بتقدیر فاما کون الاجر باذنه و جملهٔ فلیس آخر از قبیل وضع دلیل در موضع
مدلول است بتقدیر فباطل لانه لیس اسم لیس ضمیر شان است مستتر و راجع است یعنی روایت است از زراره گفت بودم با امام محمد باقر علیه السلام

در جنازه از بعض خویشان او پس وقتی که نماز گزارد بر میت گفت ولی میت امام محمد باقر علیه السلام را که برگرد ای ابو جعفر در حالتی
که صاحب اجر باشی و آزار مکش چه بدرستی که تو عاجزی از پیاده رفتن پس گفتم من امام محمد باقر علیه السلام را بتحقیق رخصت داد ترا
در برگشتن پس برگرد و مرا حاجتی است میخواهم که سوال کنم ترا از آن پس گفت مرا امام علیه السلام جز این نیست که همراهی با جنازه فضیلتی است
و باعث ثوابی است پس بقدر رفتن با جنازه ماجور میشود آنکه همراهی جنازه میکند پس اما حصول ثواب بسبب رخصت او پس باطل
زیرا که نیست شان آنکه بسبب رخصت او آمده باشیم و نه آنکه بسبب رخصت او برگردیم دوم اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اَمِیْرَانِ وَلَیْسَا بِاَمِیْرَیْنِ لَیْسَ لِمَنْ یَتْبَعُ جَنَازَةً اَنْ یَرْجِعَ حَتّٰی
یُدْفَنَ اَوْ یُؤْذَنَ لَهُ وَرَجُلٌ یَحُجُّ مَعَ امْرَاَةٍ فَلَیْسَ لَهُ اَنْ یَنْفِرَ حَتّٰی تَقْضِیَ نُسُکَهَا شرح امیران فاعل فعل محذوف است
بتقدیر یکون امیران و او در ولیسا حالیه است یا عاطفه است و بر هر تقدیر مراد اینست که زود معزول میشوند چنانچه گویا که حدوث
عزل ایشان در زمان حدوث امارت ایشانست یا متصل است آن و رجل مبتدا است فلیس خبر مبتدا است و دخول فا در خبر مبنی بر آنست
که مبتدا متضمن معنی شرط است و معنی کل رجل است یا مبنی بر مذهب اخفش است که تجویز دخول فا در خبر مبتدا کرده امراة عبارت است از
زنی که مانع از نفر دارد در روزی که مردمان نفر میکنند مثل اینکه طواف فریضه نکرده بسبب حیض چنانچه می‌آید در کتاب الحج در حدیث
دوم باب تقدیم طواف الحج تا آنکه که باب سی و چهار و نهم است ینفر بنون و فا و را بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
النفر بفتح نون و سکون فا خروج حاجی از منی سوی وطن خود بعد از فراغ از واجبات حج النسک بفتح و ضم و کسر نون و سکون سین
بی نقط و بضم نون و ضم سین عبادت و هر چه حق الله تعالی است بر بنده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله دو آدمی باشند و حاکم بر حالی که حاکم نیستند بیان حاکم اول آنکه نیست برای کسی که همراه شود تا بوتی را اینکه برگردد
مگر آنکه دفن کرده شود میت یا رخصت کرده شود برای او از جانب آن میت یا جنبی که مانعی بهم رسد که معذور شود مثل مرض و منع
ظالمی و بیان حاکم دوم آنکه هر مردی که حج کند برفاقت زنی که مانعی از نفر دارد در وقت آن نفر را اینکه بیرون رود از منی مگر آنکه
کند آن زن عبادت واجب خود را سوم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ حَضَرَ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ جَنَازَةَ رَجُلٍ مِنْ قُرَیْشٍ
وَاَنَا مَعَهُ وَکَانَ فِیْهَا عَطَاءٌ فَصَرَخَتْ صَارِخَةٌ فَقَالَ عَطَاءٌ لَتَسْکُتِنَّ اَوْ لَنَرْجِعَنَّ فَلَمْ تَسْکُتْ فَرَجَعَ
عَطَاءٌ شرح عطاء ابن ابی رباح بفتح را و دو نقطه در پایین و سین بی نقط و الف و را بی نقط از فقهاء مخالفان و مشهور در مدینه
بوده لتسکتن بفتح لام و سکون سین بی نقط و ضم کاف و کسر تا دو نقطه در بالا و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع معلوم مخاطبه باب
نصر است لنرجعن بفتح لام و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یعنی روایت است از زراره گفت حاضر شد
امام محمد باقر علیه السلام جنازه مردی را از قریش و من با او بودم و با آن جنازه عطا پس فریاد زد زنی فریاد زننده پس گفت عطا
که هر آینه خاموش میشوی البته یا هر آینه برمیگردیم البته پس آن زن خاموش نشد پس برگشت عطا اصل قَالَ فَقُلْتُ لِاَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اِنَّ عَطَاءً قَدْ رَجَعَ قَالَ وَلِمَ قُلْتُ صَرَخَتْ هٰذِهِ الصَّارِخَةُ فَقَالَ لَهَا لَتَسْکُتِنَّ اَوْ لَنَرْجِعَنَّ فَلَمْ تَسْکُتْ
فَرَجَعَ فَقَالَ امْضِ بِنَا فَلَوْ اَنَّا اِذَا رَاَیْنَا شَیْئًا مِنَ الْبَاطِلِ مَعَ الْحَقِّ تَرَکْنَا لَهُ الْحَقَّ لَمْ نَقْضِ حَقَّ مُسْلِمٍ
شرح زراره گفت پس گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که عطا بتحقیق برگشت امام گفت چرا برگشت گفتم فریاد زد این
فریاد زننده که همراه جنازه است پس عطا گفت او را هر آینه خاموش میشوی البته یا هر آینه برمیگردیم البته پس این زن خاموش
نشد پس عطا برگشت پس امام گفت روانه شو با ما چه اگر اینکه ما چون ببینیم چیزی از کار ناشایسته را با کار آمدنی ترک کنیم برای آن
بکار آمدنی را بجای نیاوریم بکار آمدنی مسلمانی را اصل قَالَ فَلَمَّا صَلّٰی عَلَی الْجَنَازَةِ قَالَ وَلِیُّهَا لِاَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ

متأسلاً

لتسکتن

سکتم الخرمة

ارجع مأجوراً رحمك الله فانك لا تقوى على المشي فابى ان يرجع قال فقلت له قد اذن لك في الرجوع
ولي حاجة اريد ان اسألك عنها فقال امض فليس باذنه جئنا ولا باذنه نرجع انما هو فضل واجر
طلبناه فبقدر ما يتبع الجنازة الرجل يؤجر على ذلك شرح اين ظاهر است از شرح حديث اول اين باب باب چهل
و سوم اصل باب ثواب من مشى مع جنازة شرح اين باب بيان ثواب كسى است كه همراه رفت با جنازه و در اين باب شش حديث است اول
اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره نودي الا ان اول حبائك الجنة الا وان
اول حباء من تبعك المغفرة شرح الحباء بفتح حاء بى نقط و باء يك نقطه و الف ممدوده تحفه يعنى روايت است از امام محمد باقر
عليه السلام گفت چون داخل شود مؤمن در قبر خود آواز داده ميشود كه آگاه باش بدرستى كه اول تحفه تو بهشت است آگاه باش
و بدرستى كه اول تحفه كسى كه همراهى جنازه تو كرد بخشايش گناهانست دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من شيع
جنازة مؤمن حتى يدفن في قبره وكل الله عز وجل به سبعين ملكا من المشيعين يشيعونه
ويستغفرون له اذا خرج من قبره الى الموقف شرح وكل بصيغه ماضى معلوم باب تفعيل است يعنى روايت است از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت هر كه همراهى كند جنازه مؤمنى را تا آنكه مدفون شود در قبر خود موكل ميكند الله عز وجل بآن همراهى كننده
هفتاد ملك را از ملائكه كه همراهى كنندگانند در روز حشر ميان اين آنكه در آن روز همراهى ميكنند او را و طلب آمرزش ميكنند
براى او چون بيرون آيد از قبر خود تا جاى ايستادن خلايق براى ديوان بزرگ الهى سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال اول ما يتحف به المؤمن يغفر لمن تبع جنازته شرح يتحف بتاء دو نقطه در بالا و حاء بى نقط و فاء بصيغه مضارع
غايب مجهول باب افعالست يغفر مرفوع و منصوب ميتواند بود بتقدير ان ناصبه و اهمال يا اعمال و اين ظاهر است از شرح
حديث اول اين باب چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال من شيع ميتا حتى يصلى عليه كان له قيراط من
الاجر ومن بلغ معه الى قبره حتى يدفن كان له قيراطان من الاجر والقيراط مثل جبل احد
شرح مراد بميت اينجا ميت مؤمنست يصلى بصيغه مجهولست عليه نايب فاعل است قيراط بكسر قاف و سكون ياء دو نقطه در پايين و راء
بى نقط و الف و طاء بى نقط ربع سدس است يعنى نيم دانگ و چهار يك جزء است و اكثر استعمال آن در ربع سدس مثقال طلاست مثل
آنچه گذشت در كتاب فضل القرآن در حديث پنجم باب … الف لام الاجر براى عهد خارجيست و مراد مجموع اجر اهل ايمانست …
مؤمن كسيست كه … از باقى مؤمنان باشد در ثواب الف لام القيراط براى عهد خارجيست يعنى قيراط از ثواب اهل ايمان روايت است
از امام محمد باقر عليه السلام گفت هر كه همراهى كند ميتى را كه مؤمن باشد تا نماز گزارده شود بر او يعنى كه تا نمازگاه او همراه باشد
چنانچه ظاهر شود از حديث هفتم اين باب مى باشد براى آن همراهى كننده قيراطى از ثواب اهل ايمان و هر كه رسد با آن
ميت سوى قبر او تا آنكه مدفون شود مى باشد براى همراهى كننده دو قيراط از ثواب اهل ايمان يعنى كه يك قيراط زيادى شود …
از مجموع ثواب اهل ايمان مثل اينست كه كسى در دنيا … كوه احد … طلا … باشد … خواهد …
پنجم اصل سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول من مشى مع جنازة حتى يصلي عليها ثم رجع كان له قيراط
من الاجر فاذا مشى معها حتى تدفن كان له قيراطان والقيراط مثل جبل احد شرح مضمون اين موافق
سابق است ششم اصل سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول من تبع جنازة مسلم اعطي يوم القيامة اربع شفاعات
ولم يقل شيئا الا قال الملك ولك مثل ذلك شرح معنى تابع بودن جنازه مسلم همانست كه مى آيد در شرح حديث آينده
در بعضى نسخ اربع بباء يك نقطه است و در بعضى ديگر ارفع بفاء است و بنا بر اول چهار شفاعت باز آنچه … قيراطست كه مى آيد در حديث

آينده

آينده ملك بفتح لام يعنى فرشته و بكسر لام يعنى پادشاه عالم ميتواند بود يعنى شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت هر كه برود بگام
همراهى كند جنازه مؤمنى را اراده مى شود در روز قيامت چهار شفاعت يعنى چهار قيراط كه هر كدام را اجر كه خواهد بخشد و آنكس
بسبب آن نجات يابد و در وقت همراهى جنازه هيچ دعائى براى ميت نميكند مگر آنكه ميگويد فرشته كه و براى تست مثل
آنچه گفتى بى آنكه از ميت چيزى كم شود هفتم اصل قال امير المؤمنين عليه السلام من تبع جنازة كتب الله له اربع
قراريط قيراطا باتباعه وقيراطا للصلوة عليها وقيراطا بالانتظار حتى يفرغ من دفنها وقيراطا
للتعزية شرح مراد بتابع بودن در من تبع جنازه همراهى بر وجه تمام است و مراد بجنازه جنازه مؤمنست و معنى قيراط
همانست كه مذكور شد در شرح حديث چهارم اين باب يفرغ بصيغه مجهول باب نصر و منع و علم است من دفنها نايب فاعلست
گفت امير المؤمنين عليه السلام هر كه همراهى تمام كند جنازه مؤمنى را مينويسد الله تعالى براى او چهار قيراط را از اهل ايمان قيراطى براى
همراهى با او تا نمازگاه و قيراطى براى نماز بر آن جنازه و قيراطى براى همراهى و انتظار تا آنكه از دفن آن فارغ شوند و قيراطى
براى تعزيه اولياى ميت بعد از دفن در سر قبر او يا بعد از برگشتن هشتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال فيما كان ناجى
به موسى عليه السلام ربه قال يا رب ما لمن شيع جنازة قال اوكل به ملائكة من ملائكتي معهم رايات
يشيعونهم من قبورهم الى محشرهم شرح قال در فيما قال يا رب است من شيع در لفظ مفرد است و در معنى جمع است
ارجاع ضمير مفرد و ضمير جمع بآن شده المحشر بفتح ميم و سكون حاء بى نقط و فتح و كسر شين با نقطه و راء بى نقط بصيغه اسم مكان باب نصر
و ضرب جاى جمع خلايق يعنى روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه در آنچه مناجات ميكرد بآن موسى عليه السلام صاحب كل اختيار
خود را موسى گفت اى صاحب كل اختيار من چه ثوابست براى كسى كه همراهى كند جنازه مؤمنى را گفت موكل ميكنم بآن همراهى
از فرشتگان خود را كه با ايشانست علمها و نشانها همراهى ميكنند ايشان را از قبرهاى ايشان تا جاى جمع ايشان براى ديوان بزرگ
الهى باب چهل و چهارم اصل باب ثواب من حمل جنازة شرح اين باب بيان ثواب كسى است كه بر دارد جنازه
در اين باب سه حديث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال من حمل جنازة من اربع جوانبها غفر الله له
اربعين كبيرة شرح روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت هر كه بر دارد جنازه مؤمنى را از چهار كنج آن آمرزيد الله تعالى
براى او چهل گناه كبيره را دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اخذ بقائمة السرير غفر الله له
خمسا وعشرين كبيرة واذا ربع خرج من الذنوب شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر كه
گرفت پايه تابوت را آمرزيد الله تعالى براى او بيست و پنج گناه كبيره را و اگر تربيع كند يعنى كه بچهار پايه خوب گيرد بنوبت
بيرون مى آيد از گناهان مخفى نماند كه تناقض نيست ميان اين و حديث سابق چه ميتواند بود كه سابق در جنازه مسلم باشد …
و اين در حق كسى كه … كبيره شده باشد … وفات يافته باشد … از توبه و اين در جنازه مؤمن … سابق در جنازه
مجهول الحال باشد و اين در جنازه معلوم الايمان باشد والله اعلم سوم اصل عن عيسى بن راشد عن رجل من
اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول من اخذ بجوانب السرير الاربعة غفر الله
له اربعين كبيرة شرح مضمون اين موافق حديث اول اين باب است باب چهل و پنجم اصل باب جنازة الرجال والنساء
والصبيان والاحرار والعبيد شرح اين باب حكم نماز بر جنازهاى مردان و زنان و اطفال و آزادگان و بندگان
در اين باب شش حديث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته كيف يصلى على الرجال
والنساء فقال يوضع الرجل مما يلي الرجال والنساء خلف الرجال شرح الف لام الرجل براى عهد خارجيست يعنى

مردی که نماز بر او گزارده میشود بالذات و دیگران تابع اویند یا باعتبار اینکه او افضل است در ایمان یا باعتباری دیگر چنانچه
ظاهر میشود در حدیث آینده پس اسم اشاره و ضمایر که در دعا واقع باشد بلفظ مفرد مذکر است من در تمامی بمعنی فی است و ما
موصوله عبارت از مکانت الرجال منصوبست و او در و النسآء حالیه و عاطفه بر الرجل میتواند بود و بنا بر اول النسآء
مبتدا است و بنا بر دوم معطوف بر نایب فاعل است خلف منصوب و ظرف مکانت و ظرف خبر مبتدا است یا متعلق بموضع است
یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم امام را که چگونه نماز کرده میشود بر جنایز مردان و زنان
که جمع شده باشند پس امام گفت گذاشته میشود مرد مومن کامل در جایی که متصل است بجنایز مردان مراد اینست که او را میان
نماز گزاران و مردان دیگر میگذارند بر جایی که جنایز زنان در پس مردان است باینمعنی که جنایز مردان فاصله است میان نماز گزاران
و میان جنایز زنان و بر مجموع یکبار نماز میگزارند دوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی علی میتین او
ثلثة موتی کیف یصلی علیهم قال ان کان ثلاثة او اثنین او عشرة او اکثر من ذلک فلیصل علیهم
صلوة واحدة و یکبر علیهم خمس تکبیرات کما یصلی علی میت واحد و قد صلی علیهم جمیعا کیف یصلی بمعنی
قیل کیف یصلی است تقدیم ذکر ثلثة بر اثنین با وجود آنکه در کلام سائل عکس آنست مبنی بر اهتمام بذکر حکم کثرت جنایز است و لهذا ابتدا
ذکر آن دو صورت عشره و زاید مذکور است مشار الیه ذلک عشره است یا کل واحد از ثلثه و عشره است و یکبر مجزوم است و مرفوع
بود کما یصلی اشارت بعدم تعدد دعا بسبب تعدد اصناف جنایز است و اشارتست باینکه چنانچه در نماز جماعت قرآت امام قائم مقام
قرآت ماموم است اینجا نماز بر جنازه مقدم قائم مقام نماز بر جنازه دیگر است و قد صلی تا آخر برای تاکید و دفع توهم عدم قیام
بر یکی در مقام نماز بر دیگر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میکند بر دو میت یا سه گفته شد امام را
که چگونه نماز میکند بر ایشان امام گفت اگر میت سه باشد یا دو یا ده یا بیشتر از آن باشد پس باید که نماز کنند بر مجموع ایشان یک نماز
و باید که تکبیر گوید بر مجموع ایشان پنج تکبیر چنانچه میکند در اذکار و دعوات که در نماز بر میت واحد مومن میکند و تحقیق نماز کرده
بر ایشان همگی مراد اینست که ببرکت مومن واحد که نماز بر اوست باقی شاید که بخشیده شوند و در حکم او باشند هر چند که مستضعف و عاصی
و مانند آنها باشند حل یضع میتا واحدا ثم یجعل الآخر الی الیة الاول ثم یجعل راس الثالث الی الیة
الثانی شبه المدرج حتی یفرغ منهم کلهم ما کانوا فاذا سویهم هکذا قام فی الوسط فکبر خمس تکبیرات
یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد شرح یضع تا آخر استیناف بیانی است میتا واحدا عبارتست از میتی
که نماز بر اوست اولا و بالذات و باقی تابع اویند یجعل الآخر بتقدیر یجعل راس الآخر است بقرینه یجعل راس الثالث الی بمعنی مع است
الالیه بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین سرین و مراد اینجا جانب راست سرین است زیرا که میت در وقت نماز
بر او مستلقی است و سر میت در جانب راست نماز گزار است و پای میت در جانب چپ نماز گزار است شبه بکسر شین با نقطه و سکون
با یک نقطه و بفتح شین و فتح با منصوب و نایب مفعول مطلق یجعل است زیرا که شبه المدرج بتقدیر جعلا شبه جعل المدرج است
المدرج بفتح میم و سکون دال بی نقطه و فتح راء بی نقطه و جیم بصیغه اسم مکان یا اسم آلت بابی علم زینه پایه التدریج بفتح
دال و فتح راء بالا رفتن مرتبه مرتبه کلهم مجرور و تاکید ضمیر منهم است ما بمعنی ای شیء است و منصوبست محلا و خبر کانوا است فی
الوسط مبنی علی است مثل لاصلبنکم فی جذوع النخل الوسط بفتح واو و فتح سین بی نقطه و طاء بی نقطه فاضلتر مثل و کذلک
جعلناکم امة وسطا و گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب نهم که باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی
خلقه است و مراد اینجا میت اول است و اشارتست باینکه شایسته که او فاضلتر از باقی باشد و بر تقدیر تساوی نماز گزار مخیر

بود

بود در تقدیم و تاخیر چنانچه در امام نماز جماعت مقررست و جنایز را مانند زینه پایه میگذارند یا یکی مانند امام باقی باشند
موخر از او باشند و هر میتی بمنزله جمع علیحده باشد موخر از جمع دیگر چنانچه ظاهر میشود از حدیث چهارم این باب نماز اولا و بالذات
بر مقدم باشد و باین اشارت کرده که گفت یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد باینمعنی که در اذکار و دعوات و
و ضمایر تفاوتی نیست میان نماز بر یک میت و نماز بر چند میت و ایضا هرگاه جنایز بصورت زینه پایه باشد گذاشتن هر کدام
و برداشتن آن آسانتر است از اینکه مطابق باشد یعنی بیان این آنکه میگذارند یک میت را که وسط مردانست بعد از آن میگذارند
سر مردی دیگر را بپایین مرد اول در جانب قبله بعد از آن میگذارند سر مرد سیوم را بپایین مرد دوم در جانب قبله گردانیده
که مانند گردانیدن زینه پایه است بمعنی ساختن زینه پایه تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات همگی ایشان بهر عددی که باشند
پس چون میچیند ایشان را باین روش که مذکور شد می ایستد برابر میت اول که وسط و افضل اموات است پس تکبیر میگوید پنج
تکبیر میکند در میان آن پنج تکبیر چنانچه میکند چون نماز کند بر یک میت باینمعنی که در اذکار و دعوات تفاوتی نیست حل
سئل فان کان الموتی رجالا و نساء قال یبدا بالرجال فیجعل راس الثانی الی الیة الاول
حتی یفرغ من الرجال کلهم ثم یجعل راس المرأة الی الیة الرجل الاخیر ثم یجعل راس المرأة
الاخری الی الیة المرأة الاولی حتی یفرغ منهم کلهم فاذا سوی هکذا قام فی الوسط وسط الرجال
فکبر و صلی علیهم کما یصلی علی میت واحد شرح امام پرسیده شد که پس اگر باشند آن مردگان مردان و زنان
چون کند امام گفت ابتدا میکند در چیدن بمردان باین روش که میگردانند سر مرد دوم را بپایین مرد اول تا آنکه فارغ شود
از چیدن مردان همگی ایشان بعد از آن میگردانند سر زنی را که وسط و افضل زنانست بپایین مرد آخر بعد از آن میگردانند
سر زن دیگر را بپایین زن اول تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات همگی ایشان پس چون چنین چنین می ایستد برابر فاضل که
افضل مردانست و تکبیر میگوید و نماز میگزارد بر مجموع اموات بهمان صورت که نماز میگزارد بر یک مرده باینمعنی که تفاوت
در اذکار و دعوات نیست چنانچه بیان شد در شرح فقرات سابقه حل و سئل عن میت صلی علیه فلما سلم الامام
فاذا المیت مقلوب رجلاه الی موضع راسه قال یسوی و تعاد الصلوة علیه و ان کان قد حمل
ما لم یدفن فان کان قد دفن فقد مضت الصلوة لا یصلی علیه و هو مدفون شرح صلی بصیغه ماضی
مجهول باب تفعیل است سلم بصیغه معلوم باب تفعیل است التسلیم سپردن و اینجا کنایت از ایستادن پیش نماز است در موضع خود
تا وقتی که میت را بردارند و میتواند بود که مراد تسلیم سلام دادن باشد و مراد بامام پیش نماز مخالفان باشد بقرینه آنچه می آید
در حدیث دوم و سیوم باب پنجاه و پنجم که لیس الصلوة علی میت تسلیم ذکر فا در جواب لما موافق مذهب ابن مالک است مثل
فلما نجاهم الی البر فمنهم مقتصد و بعضی میگویند که فا زایده است و بعضی میگویند که جواب لما محذوفست بتقدیر فتش عنه
فیه و بتقدیر انقسموا قسمین در آیه جمله رجلاه الی موضع راسه نعت مقلوبست یا استینافی بیانی است و میتواند بود که رجلاه
فاعل مقلوب شده و الی متعلق بمقلوب شده و بنا بر اول مراد اینست که میت رو بشیب بوده و موضع پاهای او در جانب
نماز گزار بوده و بنا بر دوم و سیوم رو بشیب بودن مذکور نیست یسوی بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و این
وصلیه است یعنی و امام پرسیده شد از میتی که نماز گزارده شد بر او پس وقتی که سپرده شد نماز پس آگاه او رو بشیبی بود که پاهای
او بسوی جای او بود امام گفت آن میت درست کرده میشود و اعاده کرده میشود نماز بر او هر چند که برداشته شده باشد تا
چندانکه مدفون نشده باشد پس اگر مدفون شده باشد پس تحقیق گذشت نماز بر او باینمعنی که آن نماز بر او صحیح شد بیان آنکه

نماز گزارده می شود بر او بر حالی که او مدفون شده **سیوم اصل** عن طلحة بن زيد عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان
اذا صلى على المرأة والرجل قدم المرأة واخر الرجل واذا صلى على العبد والحر قدم العبد
واخر الحر واذا صلى على الصغير والكبير قدم الصغير واخر الكبير **شرح** تقدیم و تاخیر اینجا نسبت بقبله است
بنماز گزار پس منافات با حدیث اول و دوم این باب ندارد **یعنی** روایتست از طلحة بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
که بود امام که چون نماز میگزارد بر زن و مرد بجانب قبله میگذاشت زن را و بجانب خود میگذاشت مرد را و چون نماز میگزارد بر بنده
و آزاد بجانب قبله میگذاشت بنده را و بجانب خود میگذاشت آزاد را و چون نماز میگزارد بر نابالغ و بالغ بجانب قبله میگذاشت
نابالغ را و بجانب خود میگذاشت بالغ را **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن
الرجال والنساء كيف يصلى عليهم قال الرجال امام النساء مما يلي الامام يصف بعضهم على اثر بعض
شرح امام در اول بفتح همزه است و در دوم بکسر همزه است [illegible] و ما عبارت از مکانست و ذکر این برای تصریح
برا و بمقدم بودن مردانست الامام منصوبست یصف بصاد بی نقطه و تشدید فا بصیغه مضارع غایب مجهول [illegible]
بفتح صاد برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی و آن چیز را صف میسازند بعضهم نایب فاعل یصف است اثر بفتح همزه و سکون [illegible]
یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از مردان و زنان که بیکجا نماز کرده
می شود بر ایشان امام گفت مردان در پیش زنانند در مکانی که متصل به پیش نماز است [illegible] بعضی اموات [illegible]
بعضی دیگر بایمعنی که مانند زینه پایه چیده می شوند تا هر کدام [illegible] علیحده باشد و بعضی موخر از بعضی باشد و چون هر که [illegible]
به پیش نماز مقدم است و نسبت بقبله موخر است پس تعارض برطرف شده [illegible]
نزدیک به پیش نماز است قریبتر شود [illegible] والله اعلم **پنجم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في جنائز
الرجال والصبيان والنساء قال يضع النساء مما يلي القبلة والصبيان دونهم والرجال دون
ذلك ويقوم الامام مما يلي الرجال **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در جنازهای مردان و اطفال
که جمع شده باشد امام گفت نماز میگذارد زنان را در جایی که نزدیک قبله است و اطفال ذکور را [illegible]
در جانب مقابل قبله و مردان را پایین اطفال و می ایستد پیش نماز در جایی که متصل است بمردان [illegible]
حدیث دوم این باب **ششم اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلام عن جنائز الرجال والنساء اذا اجتمعت
فقال يقدم الرجال في كتاب علي عليه السلام **شرح** کتاب علی عبارت از جامعه است که بیان شده در کتاب الحجه در حدیث اول
باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام است و مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است

باب چهل و ششم اصل باب نادر شرح باب مرفوع و منون است نادر صفت آنست **یعنی** این بابیست [illegible]
بایمعنی که مضمون احادیث آن تازه و غریب است در این باب سه حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلام
عن رجل يصلي على جنازة وحده قال نعم قلت فاثنان يصليان عليها قال نعم ولكن يقوم
الآخر خلف الآخر ولا يقوم بجنبه **شرح** آخر در اول بکسر خا با نقطه است [illegible] و در دوم بفتح خا
با نقطه است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آیا نماز میگزارد بر جنازه تنهایی او گفت آری گفتم پس آیا
دو کس نماز میگزارند بر جنازه گفت آری ولیکن بایستد آنکه پست مرتبه است در پس دیگری که افضل از اوست [illegible]
کنند و نمی ایستد در پهلوی آن دیگر **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يصلى على الجنازة بحذاء

ولا بأس

ولا بأس بالخف **شرح** حذاء بکسر حا بی نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده در اصل مصدر بمعنی القام [illegible]
مستعمل شده در پاپوشی از پوست که در حجاکشیده می شود مثل نعل که ساتر پشت پاست خواه نعل عربی و خواه غیر عربی [illegible]
کوشت پا را نیز می پوشاند و ساق ندارد و خف بضم خا با نقطه و تشدید فا پاپوشی از پشت پا را نیز پوشانیده [illegible]
و آنرا عجم موزه می نامند مثل چاقشوری که از بلغار یا میشین باشد و اکثر با [illegible] خشاق دار و غیر آن [illegible] و در اصل
استعاره شده از پوست پای شتر باعتبار مشابهت در کنده شدن چنانچه [illegible] پاست مخفی نماند که نفی باس بخف
میتواند بود که بعنوان عموم باشد و میتواند بود که مخصوص وقت ضرورت و تقیه باشد نظیر آنچه می آید در حدیث سیوم باب
دخول القبر والخروج منه والله اعلم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز گزارده نمی شود بر جنازه بنعلین و بروایتی
[illegible] **سیوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خير الصفوف
في الصلاة المقدم وخير الصفوف في الجنائز المؤخر قيل يا رسول الله ولم قال صار سترة
للنساء **شرح** تقدیم و تاخیر اینجا باعتبار نزدیکی بقبله و دوری از قبله است مراد بصف در جنائز هر کدام از آنهاست چنانچه
بیان شده در حدیث چهارم باب سابق السترة بضم سین بی نقطه و سکون تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه باعث پوشیدگی **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بهترین صفها در نماز جماعت صف مقدم است
بایمعنی که صفهای مردان پیش از صفهای زنانست در نماز جماعت و بهترین صفها در جنازهایی که بر ایشان یکجا نماز
گزارده می شود صف موخر است بایمعنی که جنازهای مردان متصل است بنماز گزاران و جنازهای زنان نزدیک قبله است
گفته شد که ای رسول الله و چرا چنین است گفت گردیده است این طریقه پرده برای زنان مخفی نماند که از کلام ابن
بابویه توهم معنی دیگر میشود زیرا که در فقیه در باب الصلاة على الميت گفته که وافضل المواضع في الصلاة على الميت الصف الاخير
والعلة في ذلك ان النساء كن يختلطن بالرجال في الصلاة على الجنائز فقال النبي صلى الله عليه وآله افضل المواضع في الصلاة
على الميت الصف الاخير فتأخرن الى الصف الاخير فبقي فضله على ما ذكره عليه السلام **باب چهل و هفتم اصل باب الموضع الذي
يقوم الامام اذا صلى على الجنازة شرح** صلى بصیغه مجهول و معلوم بتفعیل میتواند بود **یعنی** این بابیست در بیان
مکانیست که می ایستد در آن پیش نماز چون نماز گزارده می شود بر جنازه در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابي
عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام من صلى على امرأة فلا يقوم في وسطها ويكون
مما يلي صدرها واذا صلى على الرجل فليقم في وسطه **شرح** لا يقوم نفی بمعنی نهی است فی دو جا بمعنی علی است یکون
بمعنی یکونن است و امر در فلیقم برای تجویز است مثل فاذا حللتم فاصطادوا و منافات ندارد با مرجوح بودن پس
منافات نیست میان این حدیث و حدیث آینده **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام
کسی که نماز گزارد تنهایی یا بعنوان پیش نمازی بر زنی پس نباید که بایستد برمیان آن زن و جایز است که باشد در مکانی که متصل
بسینه آن زنست و چون نماز گزارد بر مرد پس جایز است او را که بایستد برمیان او **دوم اصل** عن ابي الحسن عليه السلام
قال اذا صليت على المرأة فقم عند رأسها واذا صليت على الرجل فقم عند صدره **یعنی** روایتست
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت چون نماز کنی تنهایی یا بعنوان پیش نمازی بر زن بایست نزد سر او و چون نماز گزاری
بر مرد پس بایست نزد سینه او **باب چهل و هشتم اصل باب من اولی الناس بالصلاة على الميت شرح** این بابیست در بیان سزاوار
تر در امامت نماز میت بعنوان پیش نمازی یا تنهایی در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال

يُصَلِّي عَلَى الْجِنَازَةِ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا أَوْ يَأْمُرُ مَنْ يُحِبُّ شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نماز
بعنوان پيشنمازی بر ميت نزديكتر خويشان يا مصاحبان آن ميت يا امر ميكند به پيشنمازی هر كرا كه ميخواهد دوم حديث عَنْ
أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ الْمَرْأَةُ تَمُوتُ مَنْ أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهَا قَالَ زَوْجُهَا
قُلْتُ الزَّوْجُ أَحَقُّ مِنَ الْأَبِ وَالْوَلَدِ وَالْأَخِ قَالَ نَعَمْ وَيُغَسِّلُهَا شرح يغسلها بآخر فتح و صيغه مضارع
يعني روايت است از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفتم امام را كه زن ميميرد كيست سزاوارتر بگزاردن نماز بعنوان
پيشنمازی يا تنهايی بر او امام گفت شوهر او گفتم آيا شوهر سزاوارتر است از پدر و فرزند و برادر گفت آری و شوهر
سزاوارتر است بشستن زن خود از ايشان سوم حديث عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ مَنْ أَحَقُّ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهَا قَالَ الزَّوْجُ قُلْتُ الزَّوْجُ أَحَقُّ مِنَ الْأَبِ وَالْأَخِ وَالْوَلَدِ
قَالَ نَعَمْ مضمون اين ظاهر است از شرح سابق چهارم حديث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا حَضَرَ الْإِمَامُ
الْجِنَازَةَ فَهُوَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهَا شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون حاضر شود امام مفترض
الطاعه ميت را پس او سزاوارتر مردمانست بنماز بعنوان پيشنمازی بر آن ميت يعني كه نزديكتر خويشان نيز اقتدا باو ميكنند
پنجم حديث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ يُصَلِّي عَلَى الْجِنَازَةِ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا أَوْ يَأْمُرُ مَنْ يُحِبُّ شرح مضمون
اين ظاهر است از شرح حديث اول اين باب باب چهل و نهم اصل باب من يصلي على الجنازة و هو على غير وضوء شرح
اين باب بيان كسی است كه نماز ميگزارد بر ميت و او بيوضو است و در اين باب پنج حديث است اول حديث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام عَنِ الْجِنَازَةِ أُصَلِّي عَلَيْهَا عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّمَا هُوَ تَكْبِيرٌ وَتَسْبِيحٌ وَتَحْمِيدٌ وَتَهْلِيلٌ
كَمَا تُكَبِّرُ وَتُسَبِّحُ فِي بَيْتِكَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ شرح ضمير هو راجع بصلوة است و تذكير باعتبار خبر است يا باعتبار آنكه در مصدر
تذكير و تانيث مساوی است و حقيقت صلوة پهلو بندی و تقويت كسی است چنانچه بيان شده در كتاب الحجه در حديث سی و ششم
باب ... و ... كه باب نكت و نتف من التنزيل في الولاية است و در كتاب الدعا در شرح عنوان باب سيم كه باب الصلوة على
النبي و اهل بيته عليهم السلام است و صلوة دو قسم است يكی آنچه مشتمل است بر ركوع و سجود اگر ميسر باشد و ديگری آنچه بخلاف آنست و در
اول شرط است وضو و در دوم شرط نيست اگرچه افضل است اگر ميسر باشد چنانچه ظاهر ميشود از حديث پنجم باب آينده و نماز
ميت از قسم دوم است كما تكبر و تسبيح از قبيل تشبيه است و مراد كما تكبر و تسبيح و تحمد و تهلل است و اشارت است باينكه هر يك از تسبيح
و تحميد و تهليل مفهوم ميشود از تكبير و بعده نماز ميت همان پنج تكبير است چنانچه ظاهر ميشود در شرح حديث اول باب پنجاه و پنجم في ... آنكه
بالنيت كه نماز واجب كه با ركوع و سجود باشد در مسجد افضل است يعني پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از جنازه كه آيا نماز گزارده
ميشود بر ان بيوضو پس گفت آری بيان اين آنكه جواب اين نيست كه نماز بر ميت مركب است از چند ركن غير ان الله تعالی و تنزيه او از نقص
و سپاس او و گفتن لا اله الا الله چنانست كه تكبير ميگوئی و تسبيح ميكنی در خانه خود بيوضو دوم حديث سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
عَنِ الرَّجُلِ تُدْرِكُهُ الْجِنَازَةُ وَهُوَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ فَإِنْ ذَهَبَ يَتَوَضَّأُ فَاتَتْهُ الصَّلَاةُ عَلَيْهَا قَالَ يَتَيَمَّمُ
وَيُصَلِّي شرح پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلام از مردی كه ميرسد او را جنازه و او بيوضو است پس اگر رود كه وضو سازد
فوت ميشود از و نماز بر جنازه امام گفت تيمم ميكند و نماز ميكند يعني كه اين افضل است بقرينه حديث سابق سوم حديث قُلْتُ
لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْجِنَازَةُ يُخْرَجُ بِهَا وَلَسْتُ عَلَى وُضُوءٍ فَإِنْ ذَهَبْتُ أَتَوَضَّأُ فَاتَتْنِي الصَّلَاةُ
إِلَيَّ أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهَا وَأَنَا عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ قَالَ تَكُونُ عَلَى طُهْرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ شرح نخرج بصيغه مضارع متكلم معلوم

باب نفرت باو ربها بمعنی مع است كه ... بصيغه مخاطب مرفوع و منصوب ميتواند بود زيراكه ان ناصبه مقدر است يا اهمال يا اعمال
يعني گفتم امام موسی كاظم عليه السلام را كه جنازه بيرون می آيم با آن و نيستم بر وضو پس اگر روم كه وضو سازم فوت ميشود از من نماز
آيا مرا است اينكه نماز كنم بران جنازه بر حالی كه من بيوضو باشم امام گفت اينكه باشی با وضو يا تيمم مجبوبتر است سوی من مراد اينست كه
چون دانسته از خانه بيرون می آيی با وضو بيرون آيی بهتر است و اگر بيوضو بيرون آمده باشی و وضو ميسر نشود تيمم بهتر است بقرينه
سابق چهارم حديث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ تَفْجَأُهُ الْجِنَازَةُ وَهُوَ
عَلَى غَيْرِ طُهْرٍ قَالَ فَلْيُكَبِّرْ مَعَهُمْ شرح تفجأ بفا و جيم و همزه بصيغه مضارع غايبه يا غايب باب منع و علم است الجنازه يعني صلوة الجنازه
و مراد اينست كه نه فرصت وضو دارد و نه فرصت تيمم يعني روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام گفت كه
پرسيدم امام را از مردی كه ناگاه برميخورد او را نماز جنازه و او بيوضو و تيمم است امام گفت كه پس بايد كه نماز كند با ايشان پنجم
حديث عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَرَّتْ بِهِ جِنَازَةٌ وَهُوَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يَضْرِبُ
بِيَدَيْهِ عَلَى حَائِطِ اللَّبِنِ فَيَتَيَمَّمُ شرح اللبن بفتح لام و كسر با يكنقطه و بكسر لام و سكون و كسر با خشت خام و ذكر اين مبنی بر اينست
كه غالبا برای اين قسم كسی نميبينی كه گل كوبيده شده باشد ميسر نمی شد پس اگر ميسر شود آن بهتر است حائط اللبن احتراز است از حائط آجر
و سنگ يعني روايت است از سماعه گفت پرسيدم امام موسی كاظم عليه السلام را از مردی كه گذشت باو جنازه و او بيوضو است چگونه
ميكند امام گفت ميزند دو دست خود را بر ديوار خشت خام تيمم ميكند باب پنجاهم اصل باب صلوة النساء على الجنازة شرح
اين باب بيان نماز زنان است بر جنازه و در اين باب پنج حديث است اول حديث عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
قَالَ سُئِلَ كَيْفَ تُصَلِّي النِّسَاءُ عَلَى الْجِنَازَةِ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُنَّ رَجُلٌ قَالَ يَصْفُفْنَ جَمِيعاً وَلَا تَتَقَدَّمُهُنَّ
امْرَأَةٌ شرح يصففن بصاد بينقطه و دو فا بصيغه مضارع معلوم جمع مونث غايب باب نصرت الصف برابر يكديگر كردن اجزای
چيزی و در اينجا فاعل و مفعول يكی است يعني روايت است از حسن جلا دهنده شمشير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيده شد امام
كه چگونه نماز ميكنند زنان بر جنازه چون نباشد با ايشان مردی امام گفت برابر يكديگر می ايستند خود شان همگی يعني يك صف بانرد
يا بيشتر ميزنند و مقدم نمی ايستد بر ايشان بتنهايی زنی كه پيشنماز ايشانست دوم حديث عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِذَا لَمْ
يَحْضُرِ الرَّجُلُ تَقَدَّمَتِ امْرَأَةٌ وَسَطَهُنَّ وَقَامَ النِّسَاءُ عَنْ يَمِينِهَا وَشِمَالِهَا وَهِيَ وَسَطَهُنَّ تُكَبِّرُ حَتَّى تَفْرُغَ
مِنَ الصَّلَاةِ شرح وسطهن بفتح سين در اول منصوب است بظرفيت و در دوم مرفوع و خبر مبتدا است بمعنی عادلتهن نظير وكذلك
جعلناكم امة وسطا و او در وهی حاليه است يعني روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت چون حاضر نشود مرد در نماز جنازه پيشنمازی
ميكند زنی در ميان زنان و می ايستند زنان ديگر كه در صف تو اند در جانب دست راست او و دست چپ او بر حالی كه آن پيشنماز
عادله آن زنانست تكبير ميگويد آن پيشنماز تا وقتی كه فارغ شود از نماز سوم حديث عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ تُصَلِّي الْحَائِضُ عَلَى الْجِنَازَةِ قَالَ نَعَمْ وَلَا تَصُفُّ مَعَهُمْ تَقُومُ مُنْفَرِدَةً
شرح روايت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق عليه السلام ... گفت كه گفتم كه آيا نماز ميكند زن حائض بر جنازه
امام گفت آری و داخل صف نمی شود با نمازگزاران خواه مردان باشند و خواه زنان غير حائض و خواه مختلف می ايستد تنها بيرون
نمازگزاران ديگر چهارم حديث سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحَائِضِ تُصَلِّي عَلَى الْجِنَازَةِ قَالَ نَعَمْ وَلَا تَقِفُ
مَعَهُمْ شرح اين ظاهر است از شرح سابق پنجم حديث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ الطَّامِثُ تُصَلِّي عَلَى الْجِنَازَةِ لِأَنَّهُ
لَيْسَ فِيهَا رُكُوعٌ وَلَا سُجُودٌ وَالْجُنُبُ تَيَمَّمُ وَتُصَلِّي عَلَى الْجِنَازَةِ شرح الطامث بطا بينقطه و ثا سه نقطه بصيغه اسم فاعل

باب نهر و منع وعلم حایض و غوال آنها تأنیث در جنب بضم جیم وضم نون و آبا یک نقطه ابطال انکار بعض اهل الخلاف آنرا میکنند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حایض نماز میگزارد بر جنازه چه بدرستی که شان نیست که نیست در نماز جنازه رکوعی و نه سجودی و زن جنب تیمم میکند و نماز میگزارد بر جنازه بایمنی که افضل نیست که تیمم کند باب پنجاه و یکم اصل

باب وقت الصلوة علی الجنائز شرح این باب بیان وقت نماز بر جنازه است و در این باب دو حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام هل یمنعک شیء من هذه الساعات عن الصلوة علی الجنائز فقال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مانع میشود ترا چیزی از این اوقات که مکروهست ابتدای نماز نافله در آنها مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آفتاب از نماز بر جنازه گفت نه دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یصلی علی الجنازة فی کل ساعة انها لیست بصلوة رکوع ولا سجود وانما تکره الصلوة عند طلوع الشمس وعند غروبها التی فیها الخشوع والرکوع والسجود لانها تغرب بین قرنی شیطان شرح التی صفت الصلوة است و الرکوع و السجود عطف تفسیر الخشوع است القرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون مصدر باب ضرب همراهی و مراد اینجا همراهان و امت است و امت شیطان دو جمعند اول جمعی که آفتاب پرستانند که چون آفتاب مشرف بر طلوع شود عبادت آن میکنند و چون مشرف بر غروب شود نیز عبادت آن میکنند دوم جمعی که دعوی اسلام میکنند و از آن نصیبی ندارند مثل ابو حنیفه و اتباعش که خیال کرده اند که آیت اقم الصلوة طرفی النهار مقتضی این است که فریضه فجر در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بطلوع آفتاب باشد و فریضه عصر در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بغروب آفتاب باشد و اگر اندکی تقدیم بر آنها کنند از باب تطوع است و بیان این آیت می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سیم که باب فرض الصلوة است و مناسب این حدیث می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب بیا زدهم که باب التطوع فی وقت الفریضة والساعات التی لا یصلی فیها است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز گزارده میشود بر جنازه در هر وقتی بدرستی که نماز جنازه نیست نمازی که در آن رکوع و سجود باشد و جز این نیست که مکروهست نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب آن نمازی که در آن فروتنی و رکوع و سجود است زیرا که آفتاب غروب میکند بر حالی که در میان دو امت شیطانیست و طلوع میکند بر حالی که میان دو امت شیطانی است باب پنجاه و دوم اصل باب علة تکبیر الخمس علی الجنائز شرح الف لام الجنائز برای عهد خارجیست یعنی جنازه مؤمن یعنی این باب بیان سبب پنج تکبیر است بر جنازه مؤمن و در این باب پنج حدیث است اول اصل علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام لم جعل التکبیر علی المیت خمسا قال فقال ورد من کل صلوة تکبیرة شرح زود بر زای با نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است التزوید توشه همراه مسافر کردن تکبیرة منصوب و مفعول دوم زود است و مفعول اول که نایب فاعل شده ضمیر مستتر راجع بمیت است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است راوی بی واسطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چرا گردانیده شده تکبیر بر میت مؤمن پنج بار راوی گفت که پس امام گفت توشه داده شده در سفر آخرت از هر نمازی از نمازهای یومیه یک تکبیر دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکبر علی قوم خمسا و علی قوم آخرین اربعا فاذا کبر علی رجل اربعا اتهم یعنی بالنفاق شرح اتهم بتا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است الاتهام گمان بد در حق کسی کردن یعنی بالنفاق کلام راوی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که تکبیر میگفت در نماز جنازه بر جمعی پنج و بر جمعی دیگر چهار پس چون تکبیر میگفت بر مردی چهار تهمت زده می‌شد یعنی که

زود بنفاق می‌شد سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا صلی علی میت کبر و تشهد ثم کبر ثم صلی علی الانبیاء و دعا ثم کبر و دعا للمؤمنین ثم کبر الرابعة و دعا للمیت ثم کبر و انصرف فلما نهاه الله عز و جل عن الصلوة علی المنافقین کبر و تشهد ثم کبر و صلی علی النبیین صلی الله علیهم ثم کبر و دعا للمؤمنین ثم کبر الرابعة و انصرف و لم یدع للمیت شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله اول پیش از معرفت خصوص منافقان این بود که چون نماز میکرد بر میتی تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از آن تکبیر میگفت بعد از آن درود میکرد بر پیغمبران و دعا میکرد و برای پیغمبران بعد از آن تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مؤمنان بعد از آن تکبیر میگفت بار چهارم و دعا میکرد برای میت بعد از آن تکبیر میگفت و رو میگردانید پس چون شناسانید الله تعالی او را خصوص منافقان چنانچه گفته در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم و لتعرفنهم فی لحن القول و در سوره منافقین هم الذین یقولون لا تنفقوا تا آخر و نهی کرد او را الله عز و جل از نماز بر منافقان در آیت سوره توبه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از آن تکبیر میگفت و درود میکرد بر پیغمبران صلی الله علیهم بعد از آن تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مؤمنان بعد از آن تکبیر میگفت بار چهارم و رو میگردانید و دعا نمیکرد برای میت منافق مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که تسمیه نماز میت بصلوة بر میت در وقتی حقیقت است که مشتمل بر دعا برای میت باشد چنانکه تسمیه نماز یومیه بصلوة در وقتی حقیقت است که مشتمل باشد بحقیقت درود بر محمد و آل محمد در آخر تشهد چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک و تعالی فرض الصلوة خمسا و جعل للمیت من کل صلوة تکبیرة شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا بکر تدری کم الصلوة علی المیت قلت لا قال خمس تکبیرات فتدری من این اخذت الخمس قلت لا قال اخذت الخمس تکبیرات من الخمس صلوات من کل صلوة تکبیرة حضرمی بفتح حای بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح را بی نقطه منسوب بحضرموت است صلوة اینجا بمعنی تکبیر است باعتبار آنکه ماخوذ است از صلوة یومیه و مضمون این موافق حدیث اول این باب است باب پنجاه و سیوم اصل باب الصلوة علی الجنازة فی المساجد شرح این باب بیان نماز بر جنازه در مسجد است و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی بکر بن عیسی بن احمد العلوی قال کنت فی المسجد و قد جیء بجنازة فاردت ان اصلی علیها فجاء ابو الحسن الاول علیه السلام فوضع مرفقه فی صدری فجعل یدفعنی حتی خرج من المسجد فقال یا ابا بکر ان الجنائز لا یصلی علیها فی المساجد شرح روایت است از ابی بکر بن عیسی بن احمد علوی گفت بودم در مسجد مدینه و بتحقیق آورده شد جنازه پس خواستم که نماز کنم بر آن جنازه پس آمد امام موسی کاظم علیه السلام پس گذاشت آرنج خود را بر سینه من پس شروع کرد در دفع میکرد مرا تا بیرون رفت از مسجد پس گفت ای ابا بکر بدرستی که جنازها نماز گزارده نمی‌شود بر آنها در مسجدها باب پنجاه و چهارم اصل باب الصلوة علی المؤمن والتکبیر والدعاء شرح این باب بیان نماز بر میت مؤمن و تکبیر و اقسام دعاست و در این باب شش حدیث است اول اصل عن سماعة قال سألته عن الصلوة علی المیت فقال تکبر خمس تکبیرات تقول اول ما تکبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی الائمة الهدی و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا

رَبَّنَا اِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِاَحْیَائِنَا وَ اَمْوَاتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اَلِّفْ بَیْنَ قُلُوبِنَا
عَلَی قُلُوبِ اَخْیَارِنَا وَ اهْدِنَا لِمَا اخْتُلِفَ فِیهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِکَ اِنَّکَ تَهْدِی مَنْ تَشَاءُ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ
شرح اول منصوب و نایب ظرف زمان است زیرا که ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است و چنانچه مصدر نایب ظرف زمان
میشود مثل اتیتک قدوم الحاج مضاف بمصدر نیز نایب میشود [...] این صورت نماز بر میت در موضع وجوب تقیه است چنانچه مذکور
میشود در شرح فقرات آینده اختلف بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است با زمان متعلق باختلفت است یعنی روایت است از امام ابو الحسن
پسر سیوم امام موسی کاظم علیه السلام که گفت نماز بر میت کیفیت تکبیر میگویی پنج تکبیر میگویی در وقت اول تکبیر تو گواهی میدهم که نیست
مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او نیست شریکی او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و رسول اوست خداوندا درود کن بر محمد و آل
و برامامانی که راه نمایانند از آدم تا خاتم خواه انبیا و خواه اوصیا و بیامرز گناهان را برای ما و برای برادران ما که پیشی گرفتند
بر ما با ایمان و مگردان در دلهای ما کینه برای جمعی که گرویدند بربوبیت رب العالمین ای صاحب کمال پرورش ما بدرستی که تو مشفق
مهربانی خداوندا بیامرز گناهان را برای زندگان ما و مردگان ما که مردان مؤمن و زنان مؤمنه اند و الفت ده دلهای ما را
بر دلهای بهتران ما که ائمه معصومین باشند و راه نما کن ما را برای آنچه اختلاف در آن شده از جانب حق بفرمان تو بدرستی
که تو راه نمایی میکنی هر که را که میخواهی سوی راه راست اصل فَاِنْ قُطِعَ عَلَیْکَ التَّکْبِیرَةُ الثَّانِیَةُ فَلَا یَضُرُّکَ تَقُولُ
اَللّٰهُمَّ عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ افْتَقَرَ اِلَی رَحْمَتِکَ وَ اسْتَغْنَیْتَ عَنْهُ اَللّٰهُمَّ
فَتَجَاوَزْ عَنْ سَیِّئَاتِهِ وَ زِدْ فِی حَسَنَاتِهِ وَ اغْفِرْ لَهُ وَ ارْحَمْهُ وَ نَوِّرْ لَهُ فِی قَبْرِهِ وَ لَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَ اَلْحِقْهُ
بِنَبِیِّهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُ وَ لَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ تَقُولُ هٰذَا حَتّٰی تَفْرُغَ مِنْ خَمْسِ تَکْبِیرَاتٍ
شرح فان قطع تا لا یضرک در میان اجزای آنچه بعد از تکبیر اول است در آمده برای اشارت باینکه این صورت نماز در مقام تقیه است
و برای اینکه در مقام تقیه بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم اکتفا به ما برای میت میشود چنانچه احتمال ظاهر است از رو احتمال که
در توضیح تقول هذا پس در صورت غیر تقیه بعد از تکبیر اول اشهد تا رسوله است و بعد از تکبیر دوم اللهم صل تا الهداة است و بعد از
تکبیر سیوم و اغفر لنا تا مستقیم است و بعد از تکبیر چهارم اللهم عبدک تا بعده است و بعد از تکبیر پنجم چیزی نیست موافق آنچه گذشت در حدیث
سیوم باب پنجاه و دوم قطع بقاف و طاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است القطع جدا کردن اجزای چیزی
از یکدیگر و مراد اینجا منع شدن مخالفان از رفع یدین در تکبیر دوم و سیوم و چهارم و پنجم است چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم
این باب اشارت است باینکه رفع یدین در تکبیرات بمنزله جزو تکبیر است و قرینه بر اراده این نیست که بجای علیک تکلیف باشد
لا تحرمنا بحاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب ضرب و باب افعال و باب تفعیل میتواند بود مشار الیه هذا اللهم عبدک
تا بعده است و مراد اکتفا باین است بعد از تکبیر دوم و بعد از تکبیر سیوم نیز و بعد از تکبیر چهارم نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث
آینده است و میتواند بود که مراد ضم این باسابق باشد در آن تکبیرات نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث سیوم و چهارم
این باب است پس هر دو قسم جایز است و تتمه توضیح این می آید در شرح حدیث اول باب آینده یعنی پس نماز بر آنکه بعد از تکبیر
اول و رفع یدین در آن گفته باشی آنچه را که بعد از تکبیرات دیگر باید گفت اگر بریده شود بر تو تکبیر دوم مثلا یعنی
که رفع یدین در تکبیر دوم مثلا ترا اگر دهر زیر رساند ترا میگویی بعد از تکبیر اول نیز که خداوندا این بنده توست و پسر بنده
توست و پسر کنیز توست تو داناتری باو نیازمند شده سوی رحمت تو و بی نیاز شدی از عذاب او خداوندا پس درگذر
از بدیهای او و زیاد کن در نیکیهای او و بیامرز گناه را برای او و رحم کن او را و روشنی ده برای او در قبر او و بیاموز

اوکه از امام او در وقت سوال نکیر و منکر برسان او را به پیغمبر او صلی الله علیه و آله و محروم مکن ما را از ثواب دادن
باو و گمراه مکن ما را بعد از او میگویی این دعای مؤمن را بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم نیز تا فارغ شوی از پنج
تکبیر دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الصَّلَاةِ عَلَی الْمَیِّتِ قَالَ تُکَبِّرُ ثُمَّ تُصَلِّی عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ لَا اَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ
بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسَانِهِ وَ تَقَبَّلْ مِنْهُ وَ اِنْ کَانَ مُسِیئاً فَاغْفِرْ لَهُ ذَنْبَهُ وَ افْسَحْ لَهُ
فِی قَبْرِهِ وَ اجْعَلْهُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ تُکَبِّرُ الثَّانِیَةَ وَ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ
زَاکِیاً فَزَکِّهِ وَ اِنْ کَانَ خَاطِئاً فَاغْفِرْ لَهُ ثُمَّ تُکَبِّرُ الثَّالِثَةَ وَ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُ وَ لَا تَفْتِنَّا
بَعْدَهُ ثُمَّ تُکَبِّرُ الرَّابِعَةَ وَ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ اکْتُبْهُ عِنْدَکَ فِی عِلِّیِّینَ وَ اخْلُفْ عَلَی عَقِبِهِ فِی الْغَابِرِینَ
وَ اجْعَلْهُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ کَبِّرِ الْخَامِسَةَ وَ انْصَرِفْ شرح این طریق نماز بر میت نیز در
موضع وجوب تقیه است چنانچه در شرح حدیث سابق مذکور شد زیرا که در معنی راجع بطریق مذکور در حدیث سابق میشود
زیرا که ذکر ثم در ثم تصلی و در ثم تقول و ترک ثم در نظائر آنها اشعار بذکر شهادتین قبل از درود و اشعار بدعا برای
مؤمنین بعد از درود دارد الزاکی بزای بی نقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی و یائی باب نصر و ضرب صاحب نمو
و مراد اینجا پاکیزه روزگار است بمعنی کسی که حسنات او زاید بر سیئات اوست تزکیه زاکی عبارت است از زیاد کردن
در حسنات او الخاطی گناهکار بی نقطه و طاء بی نقطه و همزه بصیغه اسم فاعل باب منع آنکه گناهان بسیار کرده است بی اصرار
بر کبیره الغابر بغین با نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر باقیمانده یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام در نماز بر میت مؤمن گفت تکبیر میگویی بعد از آن درود میفرستی بر نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن میگویی خداوندا
این بنده توست و پسر بنده توست و پسر کنیز توست نمیدانم از او مگر بهتر را که ایمانست و تو داناتری باو خداوندا اگر نیکوکار است
پس زیاد کن در نیکیهای او و قبول کن از او نیکیهای او را و اگر بدکار است پس بیامرز گناه او را برای او و فراخی ده
برای او در قبر او و بگردان او را از رفیقان محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن تکبیر میگویی بار دوم و میگویی خداوندا
محروم مکن ما را از ثواب دادن باو و گمراه مکن ما را بعد از او بعد از آن تکبیر میگویی بار چهارم و میگویی خداوندا
بنویس او را نزد تو در مواضع بغایت بلند و جانشین باش بر بازماندگان از او در میان باقیماندگان و بگردان او را
از رفیقان محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن تکبیر بگو بار پنجم و برگرد از نماز سیوم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
عَنِ التَّکْبِیرِ عَلَی الْمَیِّتِ فَقَالَ خَمْسٌ تَقُولُ فِی اُولَاهُنَّ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا الْمُسَجَّی قُدَّامَنَا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ قَدْ قَبَضْتَ
رُوحَهُ اِلَیْکَ وَ قَدِ احْتَاجَ اِلَی رَحْمَتِکَ وَ اَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذَابِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْ ظَاهِرِهِ اِلَّا خَیْراً
وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِسَرِیرَتِهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسَانِهِ وَ اِنْ کَانَ مُسِیئاً فَتَجَاوَزْ عَنْ سَیِّئَاتِهِ
ثُمَّ تُکَبِّرُ الثَّانِیَةَ وَ تَفْعَلُ ذٰلِکَ فِی کُلِّ تَکْبِیرَةٍ شرح این طریق نیز در موضع وجوب تقیه است بقرینه حدیث اول
این باب و در معنی راجع باحتمال دوم از دو احتمال مذکور در شرح حدیث اول این باب می شود ترک شهادت برسالت
از قبیل اقتصار است یا در دو قایم مقام آن می شود المسجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پوشیده شده
ببرده و مانند آن قدام بضم قاف و تشدید دال بی نقطه منصوب و ظرف مکانست بمعنی پیش و باقی ظاهر است چهارم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال تکبّر ثم تشهد ثم تقول انا لله وانا الیه راجعون الحمد لله رب
العالمین رب الموت والحیوة صلّ علی محمد واهل بیته جزی الله محمداً عنا خیر الجزاء بما صنع بامته
وبما بلّغ من رسالات ربه ثم تقول اللهم عبدک ابن عبدک ابن امتک ناصیته بیدک خلا من
الدنیا واحتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم الا خیراً وانت اعلم اللهم
ان کان محسناً فزد فی حسناته وتقبل منه وان کان مسیئاً فاغفر له ذنبه وارحمه وتجاوز عنه
برحمتک اللهم الحقه بنبیک وثبته بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة اللهم اسلک بنا
وبه سبیل الهدی واهدنا وایاه صراطک المستقیم اللهم عفوک عفوک ثم تکبر الثانیة وتقول
مثل ما قلت حتی تفرغ من خمس تکبیرات شرح انطباق بر دو موضع وجوب تقیه بقرینه حدیث اول این باب
راجع باحتمال دوم حدیث اول این باب چهارم تشهد بصیغه مضارع مخاطب معلوم است یا از باب تفعل است بحذف یکی
انا لله وانا الیه راجعون می آید در حدیث چهلم باب النوادر در رسالات بکسر آن است الناصیه بنون والف و کسر صاد مهمله
و یا دو نقطه در پایین موی بالای پیشانی و بودن ناصیه بدست کسی کنایت است از کمال مقهوریت کسی اول از کسی
ثانی و القول الثابت عبارتست از تصدیق بربوبیت رب العالمین چنانچه باید بعض ظاهر و بیان این می آید در شرح
اول باب ان المیت یمثل له ماله اسلک بسین بی نقطه بصیغه امر حاضر باب نصرت السلک بفتح سین و سکون لام و السلوک بضم
سین وضم لام رفتن براهی باد رباو و ربه برای تعدیه است عفوک منصوبست بفعل محذوف بتقدیر نسال عفوک یا بتقدیر
الزم عفوک یا مانند آنها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مومن گفت تکبیر میگویی بعد از ان شهادتین
میگویی بعد از ان میگویی بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما سوی الله تعالی بازگشت کننده گانیم سپاس مر صاحب
مر صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است صاحب کل اختیار مرگ و زندگیست درود و کن بر محمد و اوصیای او جزا دهد
محمد را از جانب ما اهل ایمان بهتر جزا بسبب آنچه کرد با امت خود از وصیتها و نیکیها و بسبب آنچه تبلیغ کرد آنرا از پیغامهای صاحب
کل اختیار او باشد بعد از ان میگویی خداوندا این بنده تست پسر بنده تست پسر کنیز تست موی پیشانی او بدست قدرت
تست رفته از دنیا و نیازمند شده سوی رحمت تو و تو بی نیازی از عذاب او خداوندا بدرستی که ما در حق او نمیدانیم
مگر بهتر را که اظهار ایمان بربوبیت رب العالمین است و تو داناتری خداوندا اگر باشد نیکوکار پس بیفزا در نیکیهای او
و قبول کن حسنات او و اگر باشد بدکار پس بیامرز برای او گناه او را و رحم کن او را و درگذر از او برحمت تو خداوندا
برسان او را بنبی تو و پابرجا کن او را بسبب سخن راسخ در زندگی دنیا و در زندگی آخرت خداوندا روان کن
ما را او را در راه رستی و راهنمائی کن ما را و او را براه تو که راه راستست خداوندا طلب میکنیم عفو ترا طلب میکنیم عفو ترا بعد از ان
تکبیر میگویی بار دوم و میگویی مثل آنچه را که گفتی تا آنکه فارغ شوی از پنج تکبیر یا یعنی که بعد از تکبیر سیوم و چهارم نیز مثل آنرا
میگویی پنجم اصل سألت الرضا علیه السلام قلت جعلت فداک ان الناس یرفعون ایدیهم فی التکبیر
علی المیت فی التکبیرة الاولی ولا یرفعون فیما بعد ذلک فاقتصر علی التکبیرة الاولی کما یفعلون
او ارفع یدی فی کل تکبیرة فقال ارفع یدک فی کل تکبیرة شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را گفتم قربانت گردم
بدرستی که مخالفان بر میدارند دستهای خود را در تکبیر بر میت در تکبیر اول و بر نمیدارند دستهای خود را در تکبیرهای که
بعد از تکبیر اول است پس آیا اقتصار کنم بر برداشتن دست خود در تکبیر اول چنانچه مخالفان میکنند یا بردارم دست خود را

در هر

در هر تکبیری پس امام گفت بردار دست خود را در هر تکبیری در غیر موضع وجوب تقیه ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الصلوة علی الجنائز تقول اللهم انت خلقت هذه النفس وانت امتها تعلم سرها وعلانیتها
اتیناک شافعین فیها فشفعنا اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت شرح شفعنا بشین با نقطه
وفاء و عین بی نقطه بصیغه امر حاضر باب تفعیل است التشفیع قبول شفاعت کسی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در
بر جنازهای مومنان میگوید در دعا برای مومنان خداوندا تو آفریدی این جاندار را و تو میرانیدی او را میدانی
پنهان او را و آشکار او را آمدیم بدرگاه تو بر حالی که شفاعت کننده گانیم در حق او پس قبول کن شفاعت ما را در حق
او خداوندا پیش آور او را آنچه خود پیش گرفته از دین حق یا یعنی که ثواب دین حق را نصیب او کن یا یعنی که تلقین او کن
دین حق را در وقت سوال نکیر و منکر و جمع کن او را با امامی که دوست داشت او را باب پنجاه و چهارم اصل باب انه
لیس فی الصلوة علی المیت دعاء موقت وانه لیس فیها تسلیم شرح الموقت بقاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل معین یعنی این باب بیان آنست که نیست در نماز بر میت مومن دعای معین و آنکه نیست در ان نماز سلامی و این باب
سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی الصلوة علی المیت قراءة ولا دعاء موقت تدعو
بما بدا لک واحق الموتی ان یدعی له المؤمن وان یبدأ بالصلوة علی رسول الله صلی الله علیه وآله شرح
مراد بقرآت اینجا خواندن سوره فاتحه است یا مراد خواندن قرآنست مطلقا و منافات ندارد با حدیث اول باب
پنجاه و هفتم که الی آخر الآیتین زیرا که آن بعنوان دعاست نه بعنوان قرآت قرآن و لهذا تغییری در اول آن شده
مراد بمومن اینجا مجتنب از کبیره است برگردان بالکلیه یا بتوبه از ان و مومن و مقابل او در اول مستضعف که بیان میشود در باب
پنجاه و هفتم دوم ناصب که بیان می شود در باب پنجاه و هشتم وان یبدأ بفتح همزه و سکون نون بصیغه مضارع مجهول از باب
منع عطف است بر ان یدعی و در کلام اقتصار است بتقدیر واحق المؤمن بان یبدأ فی الدعاء له بالصلوة علی رسول الله
المومن یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست در نماز بر میت خواندن سوره فاتحه و نه دعای معین دعا کنی
با آنچه بخاطر رسید ترا و سزاوارترین مردگان باینکه دعا کرده شود برای او مومنست و سزاوارترین مردگان باینکه ابتدا کرده
شود در دعا برای او به درود بر رسول الله صلی الله علیه وآله مومنست دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لیس فی
الصلوة علی المیت تسلیم گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست در نماز بر میت سلامی سیوم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام وابی عبد الله علیه السلام قالا لیس فی الصلوة علی المیت تسلیم شرح مضمون این موافق حدیث دوم است
باب پنجاه و ششم اصل باب من زاد علی خمس تکبیرات شرح این باب بیان کسی است که زیاد کرد در نماز میت
بر پنج تکبیر در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال صلی رسول الله صلی الله علیه وآله
علی حمزة سبعین صلوة شرح مراد بصلوة اینجا تکبیر است بقرینه حدیث سیوم این باب و اشارتست بآنچه گذشت در باب پنجاه
و یکم که هر تکبیری بجای نمازیست و پنج تکبیر بجای نمازهای یومیه است و باینکه عمده نماز میت پنج تکبیر است و آنچه بعد از بعض تکبیرات
مذکور شود واجب غیر عمده است یا مستحب که دعاست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز کرد رسول الله صلی
الله علیه وآله بر عم خود حمزه هفتاد نماز یا یعنی که هفتاد بار تکبیر بر او گفت دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کبّر امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی سهل بن حنیف وکان بدریاً خمس تکبیرات ثم مشی
ساعة ثم وضعه وکبّر علیه خمسة اخری فصنع ذلک حتی کبّر علیه خمساً وعشرین تکبیرة شرح

حنیف بضم حاء بی‌نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین است سهل بن حنیف انصاری اوسی در جمیع غزوات رسول
و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بوده تا زمان وفات او در کوفه و والی بوده از جانب امیر المؤمنین در مدینه و بعد از آن
در فارس و در روز احد ثابت قدم بوده و تکریر تکبیر پس از کرده سری بودن او است و اشارت باول جهاد او است و اقرار است
از حال جمعی که متاخرند در اسلام و جهاد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تکبیر گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بر سهل بن حنیف و بود سهل بن حنیف از جماعت اهل بدر جنگ پنج تکبیر بعد از آن رفت امیر المؤمنین همراه جنازه ساعتی پس از آن
بر زمین گذاشت سهل بن حنیف را و تکبیر گفت بر او پنجی دیگر پس کرد آنچه را که مذکور شد تکرار تا آنکه تکبیر گفت بر او بیست
و پنج تکبیر یعنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کبر رسول الله
صلی الله علیه وآله علی حمزة سبعین تکبیرة وکبر علی علیه السلام عندکم علی سهل بن حنیف خمسا وعشرین
تکبیرة شرح عندکم عبارت ذکر قوله است و این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب اصل قال کبر خمسا خمسا
کلما ادرکه الناس قالوا یا امیر المؤمنین لم ندرک الصلوة علی سهل فیضعه فیکبر علیه خمسا حتی انتهی
الی قبره خمس مرات شرح خمس مرات بیان خمسا خمسا است و این جمله معترضه است یعنی امام محمد باقر علیه السلام گفت که امیر المؤمنین
تکبیر گفت پنج پنج بار که میرسیدند مردان میگفتند ای امیر المؤمنین در نیافتیم نماز را بر سهل پس میگذاشت سهل را پس تکبیر میگفت
بر او پنج تکبیر تا آنکه رسید سوی قبر او پنج بار یعنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نماز پنج تکبیر گفت باب پنجاه و هفتم
الصلوة علی المستضعف وعلی من لا یعرف شرح المستضعف بصیغه اسم مفعول باب استفعال ضعیف شمرده شده و مراد اینجا
کسی است که واسطه است میان مؤمن و کافر و مراد بمؤمن کسی است که از شیعه امامیه است از روی بصیرت و مجتنب کبایر است
یا مرتکب آن بالکلیه یا بتوبه از آن و مراد بکافر مصر بر کبیره است یا منکر دین حق دانسته یا مراد مرتکب کبیره و دیگر لا یعرف بصیغه
مضارع مجهول باب ضرب است یعنی این باب بیان اقسام نماز است بر میت مستضعف و بر کسی که مجهول الحال است و در این باب
شش حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلام قال الصلوة علی المستضعف والذی لا یعرف الصلوة علی
النبی صلی الله علیه وآله والدعاء للمؤمنین والمؤمنات یقول ربنا اغفر للذین تابوا واتبعوا
سبیلک وقهم عذاب الجحیم الی آخر الآیتین شرح لا یعرف بصیغه مجهول است الصلوة مرفوع و خبر مبتدا است و مراد است
که بعد از شهادتین صلوة است و بعد از صلوة دعا برای مؤمنین و مؤمنات یقول در نسخ بصیغه غایب و ضمیر مستتر راجع بنماز گزار است
و میتواند بود که بصیغه مخاطب باشد و بر هر تقدیر مراد این است که ربنا تا آخر بجای دعا بر این میت است خواه بجای دعا برای مؤمنین
و مؤمنات نیز باشد چنانکه ظاهر استیناف بیانی در یقول است و خواه علیحده باشد چنانکه ظاهر حدیث آینده است و شاید که ...
و اشاره الی در سوره مؤمن چنین است فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و بعد از آن متصل آن دو آیت است اول
ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم دوم وقهم السیئات
ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم پس مراد این است که در دعا تبدیل باید کرد مانند آن مثل اللهم
که می‌آید در حدیث آینده و باید کرد و این دو آیت را ضم بسابق باید کرد الزوج همانا مثل برادر و مصاحب و مانند ایشان
که مادران و خواهران و مانند ایشان و دختران در حکم مردان داخلند یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت
نماز بر میت مستضعف و بر کسی که معلوم نباشد که مؤمن است یا کافر است یا مستضعف است بعد از شهادتین درود است بر نبی صلی الله علیه وآله
و دعا است برای مؤمنین و مؤمنات بیان این آنکه نماز گزار میگوید ای صاحب کمال اختیار را بیامرز کسانی را برای جمعی که بازگشت

باب پنجم ... الصلوة علی المستضعف وعلی من لا یعرف

کردند

کردند از کبایر معاصی و تابع شدند راه ترا و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ ای صاحب کمال اختیار را و داخل کن ایشان را
در بهشتهای اقامت که وعده کردی ایشان را و داخل کن با ایشان هر که را که مستضعف قابل شفاعت باشد از پدران ایشان
و همتایان ایشان و اولاد ایشان بدرستی که تو و بس بغایت طاقت کننده مصالحی و نگاهدار آن جماعت یا آن
تمیان از اثر بدیهای ایشان و هر که نگاه داری او را از اثر بدیها در روز قیامت پس بتحقیق رحم کردی او را و آن محفوظ
بودن از اثر بدیها و مرحوم بودن آنست مطلب رسیدن بزرگ دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صلیت
علی المؤمن فادع له واجتهد له فی الدعاء وان کان واقفا مستضعفا فکبر وقل اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح الواقف بقاف و فاء ایستاده و مراد اینجا غیر مؤمن است مستضعفا قرار
از کافر منکر و قال اشارت باینست که بعد از تکبیر چهارم بجای دعای میت همین را بگو و مراد بگفتن این است تا آخر آیتین چنانچه
بیان شد در شرح حدیث سابق روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون نماز گزاری بر شیعی امامی صاحب بصیرت مجتنب
از کبیره پس بعد از تکبیر چهارم دعا کن برای او و مبالغه کن برای او در دعا و اگر آنکه نماز بر او میگزاری شیعه غیر مؤمن مستضعف است پس
تکبیر چهارم بگو و بگو اللهم اغفر تا آخر آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان کان
مستضعفا فقل اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق
اصل واذا کنت لا تدری ما حاله فقل اللهم ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز
عنه شرح الخیر بفتح خاء بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین بهتر و مراد اینجا دین امامیه است و مراد باهل آن مؤمنان است و مؤمن
بیان شد در شرح عنوان این باب و محبت اینها دو قسم است اول مؤمن دوم صالح که بیان شد در شرح حدیث اول این باب یعنی
و چون تو ندانسته باشی که چیست حال میت آیا مؤمن است یا کافر است یا مستضعف است پس بعد از تکبیر چهارم بگو خداوندا اگر او
میداشته دین حق را و اهل آن را پس بیامرز او را و رحم کن او را و درگذر از او چهارم اصل وان کان المستضعف منک
بسبیل فاستغفر له علی وجه الشفاعة لا علی وجه الولایة شرح ظرف در منک خبر کان است و بسبیل برای
سببیت است و مراد بسبیل راهی از جمله راههاست که دخول در آباء و دخول در ازواج و دخول در ذریات است یعنی و اگر باشد
مستضعف از تو بسبب دخول در آبای تو مثلا پس استغفار کن برای خصوص او بر طریق دستگیری و درخواست گناه او نزد حاکم
علی الاطلاق نه بر طریق شراکت و وکالت چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آینده پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
الترحم علی جهتین جهة الولایة وجهة الشفاعة شرح الترحم طلب رحمت برای کسی الجهة بکسر و فتح و ضم جیم و تخفیف
ها جانب و ناحیه و اصلش وجه بکسر و ضم واو و سکون جیم است الولایة بکسر و فتح واو شراکت و وکالت که جاری مجرای یکدیگرند است
الشفاعة بفتح شین بانقطه دستگیری قوی ضعیف را به درخواست گناه او نزد حاکم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت طلب رحمت برای کسی بر دو جانب است جانب شراکت و جانب دستگیری ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
تقول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک
اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته وبیض وجهه واکثر تبعه اللهم اغفر لی وارحمنی
وتب علی اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم فان کان مؤمنا دخل
فیها وان کان لیس بمؤمن خرج منها شرح تبع بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح باء یکنقطه و عین بی‌نقطه بمعنی تابعان
مستعمل میشود و بمعنی تابع نیز مستعمل میشود ضمیر فیها و منها راجع است بالذین باعتبار جماعت ظاهر خروج منها آنست که کسی

بمعنی کافر باشد و دو آیت بعد از الجحیم که مذکور شد در حدیث اول این باب خوانده میشود پس این نماز بر مجهول الحالیست
که معلوم نیست که مستضعف نیست و احتمال ایمان و کفر در او هست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مجهول
الحال که معلوم نباشد که مستضعف نیست گفت میگویی بعد از تکبیر اول گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی بجز الله و گواهی میدهم
که محمد رسول الله است و بعد از تکبیر دوم خداوندا درود کن بر محمد که بنده تو و رسول تست خداوندا درود کن بر محمد و آل محمد و
قبول کن شفاعت او را در او و سفید کن او را و بسیار کن تابعان او را و بعد از تکبیر سیوم خداوندا بیامرز مرا و رحم کن مرا و باز
گشت کن بر من بمغفرت و بعد از تکبیر چهارم خداوندا بیامرز کسان را برای جماعتی که بازگشت کردند از کبیره و تابع شدند
راه ترا و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ پس اگر میت مؤمن باشد داخل میشود در آن جماعت و اگر کافر باشد بیرون میرود
از آن جماعت ششم حدیث كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِجِنَازَةٍ لِقَوْمٍ مِنْ جِيرَتِهِ فَحَضَرَهَا وَكُنْتُ قَرِيباً
مِنْهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَ هَذِهِ النُّفُوسَ وَأَنْتَ تُمِيتُهَا وَأَنْتَ تُحْيِيهَا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسَرَائِرِهَا
وَعَلَانِيَتِهَا مِنَّا وَمُسْتَقَرِّهَا وَمُسْتَوْدَعِهَا اللَّهُمَّ وَهَذَا عَبْدُكَ وَلَا أَعْلَمُ مِنْهُ سُوءاً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ وَقَدْ
جِئْنَاكَ شَافِعِينَ لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ فَإِنْ كَانَ مُسْتَوْجِباً فَشَفِّعْنَا فِيهِ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ شرح جیره
بکسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه جمع جار همسایگان المستوجب بکسر جیم مستحق چیزی یعنی بودم با امام محمد باقر علیه السلام
پس ناگاه رسیدیم بجنازه برای جمعی از همسایگان او پس حاضر شد نزد آن جنازه که نماز کند و بودم نزدیک او پس شنیدم از او
میگفت بعد از تکبیر چهارم خداوندا بدرستی که تو آفریدی این جانها را و تو میمیرانی ایشان را و تو زنده
میکنی ایشان را و تو داناتری بپنهانهای ایشان و آشکارای ایشان از ما و داناتری از ما بقرارگاه ایشان مثل بهشت یا دوزخ
و بجای امانت و عاریت ایشان مثل قبر خداوندا و این میت بنده تست و نمیدانم از او بدی که موجب جهنم شود و تو داناتری
باو و بتحقیق آمدیم بدرگاه تو شفاعت کنندگان برای او بعد از مرگ او پس اگر باشد مستحق شفاعت بمعنی اینکه داخل در صالحان باشد
که مذکور شد در آیت سوره مؤمن که بیان شد در شرح حدیث اول این باب پس قبول شفاعت ما کن در حق او و جمع کن او را با آنکه
که امام خود میدانست او را باب پنجاه و ششم اهل باب الصلوة علی الناصب شرح الناصب دشمن اهل حق مشکل
که فهمیده باشد محکمات کتاب الهی و سنت رسول علیه السلام را که هر یک صریحست در نهی از پیروی ظن و وجود امام مفترض الطاعه
در هر زمان و با وجود این ترک مذهب امامیه کرده باشد مثل علمای مخالفان و مانند ایشان یعنی این باب بیان نماز بر اهل مذهب [illegible]
و این باب هفت حدیث است اول حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيِّ بْنِ سَلُولٍ حَضَرَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جِنَازَتَهُ فَقَالَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ يَنْهَكَ
اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ فَسَكَتَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ فَقَالَ لَهُ وَيْلَكَ
وَمَا يُدْرِيكَ مَا قُلْتُ إِنِّي قُلْتُ اللَّهُمَّ احْشُ جَوْفَهُ نَاراً وَامْلَأْ قَبْرَهُ نَاراً وَأَصْلِهِ نَاراً قَالَ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْدَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ مَا كَانَ يَكْرَهُ شرح ابی بضم همزه و فتح با یکنقطه و تشدید یا است سلول [illegible]
بفتح سین بی‌نقطه و ضم لام و سکون واو و اسم مادر ابی است و اسم پدر ابی مالک است و بعضی میگویند سلول اسم مادر عبد الله است
و بر هر تقدیر عبد الله بن ابی خزرجی سردار منافقان بوده و پسر او حباب بضم حا و تخفیف با یکنقطه نام داشته و رسول علیه السلام
او را نیز عبد الله نام کرده و او منافق نبوده و رسول علیه السلام برای او حفظ ظاهر میکرده و عمر از آن غافل شده یا قصد آزار
پسر کرده یا قصد آزار رسول علیه السلام کرده الم ینهک اشارتست بآیت سوره توبه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره

پس اکتفای

پس اکتفای عمر بذکر نهی از قیام بر قبر از قبیل ایراد اعتراض بطریق اولی است و یک اشارتست باینکه اگر مؤمنی بر تو نیز نماز کند چنین
خواهد یا اشارتست باینکه اعتراض بر معصوم از غیر منافق سر نمیزند و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب [illegible] کرده
که بابیست عنوان مقدم بر باب ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلمات [illegible] کافر [illegible] بصیغه
معلوم غایب باب افعال است اصله [illegible] بصیغه امر مثل اللام یا بی باب ضرب یا باب افعال است مخفی نماند که جواب رسول علیه السلام
مبنی بر اینست که حقیقت صلوة بر کسی پهلوبندی و تقویت آن کس است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث [illegible] باب [illegible]
پس چنانچه صلوة منافقان در زندگی صورت صلوة است بی حقیقت صلوة مؤمنان بر ایشان در مردگی محض صورت است و منافات
با نهی از حقیقت صلوة بر ایشان ندارد و قیام بر قبر عبارت از ایستادن بقصد دعا و تعظیم است پس اگر بقصد لعنت باشد داخل نهی
نیست ابدا ابدا یکنقطه و دال بی‌نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الابدا اخراج ما موصول مفعول ابدا است و عبارتست
از ویلک یا از اظهار نفرین بر عبد الله که باعث آزرده شدن پسر اوست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه چون
مرد عبد الله بن ابی بن سلول حاضر شد نبی صلی الله علیه و آله نزد جنازه او یعنی که صورت نماز بر او کرد پس گفت عمر بن خطاب رسول
صلی الله علیه و آله که ای رسول الله آیا نهی نکرده ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول الله جواب او نداد پس بار دیگر عمر گفت ای
~~رسول الله آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول الله جواب نداد او پس بار دیگر عمر گفت ای رسول الله آیا نهی نکرد~~
ترا الله تعالی رسول علیه السلام گفت او را که وای بر تو که گمان تو چه چیز دانا میکند ترا که چه گفتم بدرستی که من گفتم خداوندا آگنده کن
درون او را از آتش و پر کن قبر او را از آتش و چسبان او را در آتش گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس ظاهر بیرون آورد
و ظاهر ساخت از رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که رسول علیه السلام نمیخواست ظهور آنرا دوم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ مَاتَ فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَمْشِي مَعَهُ فَلَقِيَهُ مَوْلًى لَهُ فَقَالَ لَهُ
الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ تَذْهَبُ يَا فُلَانُ قَالَ فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ أَفِرُّ مِنْ جِنَازَةِ هَذَا الْمُنَافِقِ أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهَا
فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْظُرْ أَنْ تَقُومَ عَلَى يَمِينِي فَمَا تَسْمَعُنِي أَقُولُ فَقُلْ مِثْلَهُ فَلَمَّا أَنْ كَبَّرَ عَلَيْهِ وَلِيُّهُ
قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَاناً عَبْدَكَ أَلْفَ لَعْنَةٍ مُؤْتَلِفَةٍ غَيْرَ مُخْتَلِفَةٍ
اللَّهُمَّ أَخْزِ عَبْدَكَ فِي عِبَادِكَ وَبِلَادِكَ وَأَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ وَأَذِقْهُ أَشَدَّ عَذَابِكَ فَإِنَّهُ كَانَ يَتَوَلَّى أَعْدَاءَكَ
وَيُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ شرح اخز بخا با نقطه و زای بی‌نقطه بصیغه امر مثل اللام یا بی باب افعال است
و برای [illegible] است اصله التولی امام خود شمردن و دوستی کردن و هر دو اینجا مناسب است الاولیاء امامان و دوستان
و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که مردی از منافقان مرد پس بیرون آمد
حسین بن علی صلوات الله علیهما میرفت با او پس برخورد او را غلامی از آن او یعنی مردی از شیعه او که بر میگشت از
همراهی جنازه پس گفت او را حسین علیه السلام که کجا میروی ای فلان امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پس گفت او را آزادکرده او گریزم
از جنازه این منافق از اینکه نماز کنم بر آن پس گفت او را حسین علیه السلام ملاحظه کن که بایستی بر جانب راست من پس آنچه بشنوی
از من که گویم پس بگو مثل آن را پس وقتی که تکبیر گفت بر آن میت ولی او که نماز کرد همانند گفت حسین علیه السلام الله اکبر خداوندا
لعنت کن فلان بنده ترا هزار لعنت همراه یکدیگر که جدا نباشد خداوندا رسوا کن این بنده ترا در میان
بندگان تو در شهرهای تو یعنی که مردم را بحقیقت نفاق او مطلع کن تا همه لعن او میکرده باشند و چسبان او را در گرمی
آتش تو و بچشان او را سخت‌تر عذاب تو چه بدرستی که او امام خود میشمرد دشمنان ترا و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه میورزید

با اوصیای نبی تو **ستم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما مات رجل من المنافقین خرج الحسین علیه السلام یمشی
فلقیه مولى له فقال له الى این تذهب فقال افر من جنازة هذا المنافق ان اصلی علیه فقال الحسین
علیه السلام قم الى جنبی فما سمعتنی اقول فقل مثله قال فرفع یدیه فقال اللهم اخز عبدك فی عبادك وبلادك
اللهم اصله حر نارك اللهم اذقه اشد عذابك فانه كان یتولى اعداءك ویعادی اولیاءك
ویبغض اهل بیت نبیك **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق و میتواند بود که واقع باشد والله اعلم **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت على عدو الله فقل اللهم انا لا نعلم الا انه عدو لك و
لرسولك اللهم فاحش قبره نارا واحش جوفه نارا وعجل به الى النار فانه كان یتولى اعداءك
ویعادی اولیاءك ویبغض اهل بیت نبیك اللهم ضیق علیه قبره فاذا رفع فقل اللهم لا ترفعه
ولا تزكه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گزاری بر دشمنی برای الله تعالى پس بگو خداوندا
بدرستی که فلان نمیدانیم از او مگر اینکه او دشمن است برای تو و برای رسول تو خداوندا پس آگنده کن قبر او را از آتش
و آگنده کن درون او را از آتش و شتابان کن او را بسوی آتش چه بدرستی که او امام خود میکرد دشمنان ترا و دشمنی میکرد
با اهل تو و کینه میورزید با اوصیای نبی تو خداوندا تنگ کن بر او قبر او را پس چون آن نماز برداشته شود بر دوشها
پس بگو خداوندا بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو نیک مکن او را **پنجم اصل** عن حریز عن محمد بن مسلم عن احدهما
علیهما السلام قال ان كان جاحدا للحق فقل اللهم املأ جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب
شرح روایت است از حریز از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت اگر میت باشد منکر امامت
حق را پس در نماز بر او بگو خداوندا پر کن درون او را از آتش و قبر او را از آتش و مسلط کن بر او مارها و کژدمها را
اصل وذلك قاله ابو جعفر علیه السلام لامرأة سوء من بنی امیة صلى علیها ابی وقال هذه المقالة واجعل
الشیطان لها قرینا قال محمد بن مسلم فقلت له لای شیء یجعل الحیات والعقارب فی قبرها فقال ان الحیات
یعضضنها والعقارب یلسعنها والشیطان یقارنها فی قبرها قلت وتجد الم ذلك قال نعم شدیدا
شرح وذلك تا آخر کلام محمد بن مسلم است و در بحث روایت از احدهما علیهما السلام داخل نیست و اشاره الیه ذلك اللهم املأ تا العقارب است
سوء بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه مضاف الیه است صلى بصیغه معلوم با تفعیل صفت امرأة است ابی بفتح همزه و فتح
با یک نقطه و تشدید یا مرفوع و فاعل صلى است و ام مردیست از مخالفان که پیشنمازی کرده بر آن زن از بنی امیه ضمیر وقال
راجع با بو جعفر علیه السلام است و عطف است بر جمله و ذلك قاله تا آخر و اشاره الیه هذه جمله واجعل الشیطان لها قرینا است ضمیر له راجع
با بو جعفر علیه السلام است تجعل بصیغه مجهول غایب یا بصیغه معلوم مخاطب میتواند الحیات والعقارب مرفوع و منصوب میتواند
بود یعضضن بعین بی نقطه و دو ضاد با نقطه بصیغه جمع مؤنث غایب باب علم است یلسعن بسین بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه
جمع مؤنث غایب باب منع است وتجد بتقدیر استفهام است و سؤال مبنی بر آنست که احوال قبر برزخ است میان احوال زنده
بیدار و احوال زنده خوابیده و در خواب گاه باشد کسی با مار یا عقرب یا کژدم و شیطان با او باشد و المی در خود نیابد یعنی
و آنچه مذکور شد گفت آنرا امام محمد باقر علیه السلام برای زن بدی از بنی امیه که پیشنمازی کرد بر او ابی و امام محمد باقر گفت
این سخن را نیز که بگردان برای آن زن شیطانرا همراه در قبر گفت محمد بن مسلم که پس گفتم امام محمد باقر را که برای چه کرده
می شوند ماران و کژدمان در قبر آن زن پس امام گفت بدرستی که ماران بدندان میگزند او را و کژدمان به نیش میزنند

او را شیطان

او را و شیطان همراه او میباشد در قبر او گفتم و آیا می یابد درد آنرا گفت آری سخت **ششم اصل** عن احمد بن
محمد بن ابی نصر قال یقول اللهم اخز عبدك فی بلادك وعبادك اللهم اصله حر نارك واذقه
اشد عذابك فانه كان یعادی اولیاءك ویوالی اعداءك ویبغض اهل بیت نبیك **شرح** احمد از راویان
امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلام است و مضمون این گذشت در آخر حدیث دوم این باب **هفتم اصل** عن حماد بن عثمان
عن ابی عبد الله علیه السلام او عمن ذكره عن ابی عبد الله علیه السلام قال ماتت امرأة من بنی امیة
فحضرتها فلما صلوا علیها ورفعوها وصارت على ایدی الرجال قال اللهم ضعها ولا ترفعها ولا تزكها
قال وكانت عدوة لله قال ولا اعلمه الا قال ولنا **شرح** ضمیر قال در اول راجع است براوی بی واسطه و در دوم
و سوم راجع است بامام و در چهارم راجع است براوی و در پنجم راجع است بامام **یعنی** روایت است از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق
یا از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که مرد زنی از بنی امیه پس حاضر شدم جنازه او را پس چون
کردند نماز گزار بر او و برداشتند او را و گردید بر دستهای مردان امام گفت خداوندا پست مرتبه کن او را و
مرتبه کن او را و صاحب نمو مکن او را یعنی که نیکنام مکن او را امام گفت و آن زن بود دشمن مر الله تعالی را راوی گفت نمیدانم
امام را مگر اینکه گفت و ما را نیز دشمن بود **باب پنجاه و نهم اصل باب فی الجنازة توضع وقد كبر على الاولى شرح** این باب در بیان
جنازه است که گذاشته می شود و شروع در نماز بر آن میشود بر حالی که تکبیر گفته شده بر جنازه که پیش از آن گذاشته شده مراد
بیان اینست که اثر تکبیر اولیای آن جنازه بر آن جنازه میرسد فی الجملة یعنی جنازه اوله نیز در این باب یک حدیث است **اصل** عن علی بن
جعفر عن اخیه موسى بن جعفر علیه السلام قال سألته عن قوم كبروا على جنازة تكبیرة او تكبیرتین ووضعت
معها اخرى كیف یصنعون قال ان شاؤوا تركوا الاولى حتى یفرغوا من التكبیر على الاخیرة وان شاؤوا
رفعوا الاولى واتموا ما بقی على الاخیرة كل ذلك لا بأس به **شرح** معها بمعنی فی قربها است یعنی که نزدیک بقبله یا مقدم
بر آنست و نه موخر پس حاصل آنست خواه بالای سر باشد و خواه پایین یا و خواه متصل بآن باشد و خواه اندکی دور باشد
و ضمیر شاؤوا و ضمیر تركوا و ضمیر یفرغوا و ضمیر رفعوا و ضمیر اتموا راجع بقوم مذكور است الاولى جنازه اولى است و الاخیرة جنازه اخیره است تقدیم
اول در نفی باس اشارت است باینکه این تاخیر منافات با تعجیل دفن ندارد و زیرا که اندکیست و اثر تکبیر قوم جنازه اخیره بجنازه
اولی نیز میرسد فی الجملة پس بهتر است **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسى کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را
از جمعی که تکبیر گفتند بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و گذاشته شده در بالای سر آن یا پایین پای آن جنازه دیگر که جمعی دیگر شروع در تکبیر
بر آن کردند چگونه میکنند آن قوم اول بعد از فراغ از تکبیرات بر جنازه خودشان امام گفت اگر خواهند وامیگذارند جنازه اولی را
تا جمع دوم فارغ شوند از تکبیرات بر جنازه اخیره و اگر خواهند برمیدارند جنازه اولی را و جمع دوم تمام میکنند آنچه را که مانده
بر جنازه اخیره هیچکدام از دو شق قصوری ندارد **باب شصتم اصل باب فی وضع الجنازة دون القبر شرح** این باب
در بیان گذاشتن جنازه پیش از رسیدن بقبر باندکی و در این باب دو حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
لا تفدح میتك بالقبر ولكن ضعه اسفل منه بذراعین او ثلاثة ودعه یأخذ اهبته **شرح**
لا تفدح بفا و دال بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب منع است الفدح بفتح فا و سکون دال زدن چوب آن را
بر چوبی دیگر مثل آن برو وقتی که آتش جهد از آنها و اینجا استعاره لطیفه است برای زود بردن میت در قبر میتک منصوب
و مفعول است بالقبر با حرف جرست و با برای ظرفیت است و در بعض نسخ لا تقدح بقاف است القدح بفتح قاف و سکون دال کنایه

لا تقدح

کردن کسی او برین تقدیر باور با لقبر برای آلت است و حاصل هر دو یکیست ذراع بکسر ذال با نقطه از آرنج است تا سر انگشت میان
یاخذ مجزومست الاهبه بضم همزه و سکون آء و بار یکنقطه ساختگی یعنی آنچه مهیا میشود برای کاری یعنی که در شرح است یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلام فرو میت خود را بقبر ولیک بگذار او را در پایین تر از قبر یعنی موضعی که هنوز بقبر نرسیده است بقدر
دو ذراع یا سه ذراع و واگذار او را ساعتی تا ذکر کرد ساختگی خود را برای سوال قبر دوم اصل عن یونس قال حدیث
سمعته عن ابی الحسن موسی علیه السلام ما ذکرته و انا فی بیت الا ضاق علی یقول اذا اتیت بالمیت
الی شفیر قبره فامهله ساعة فانه یاخذ اهبته للسوال شرح حدیث مبتدا است و جمله صفت آنست و ما ذکرته
خبر مبتدا است یقول حکایت حال ماضیست یعنی روایت است از یونس گفت حدیثی که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام یاد نخورده ام
آنرا بهر حالی که من در خانه باشم مگر آنکه آن خانه تنگ میشود بر من از هیبت آن حدیث میگوید چون آوردی میت را سوی قبر او پس مهلت
ده او را یکساعت چه بدرستیکه او فرا میگیرد ساختگی خود را برای سوال نکیر و منکر باب شصت و یکم اصل باب در شرح
این بابیست که تازه و غیر مشهور است در این باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة قال کنت عند ابی جعفر
علیه السلام و عنده رجل من الانصار فمرت به جنازة فقام الانصاری و لم یقم ابو جعفر علیه السلام
فقعدت معه و لم یزل الانصاری قائما حتی مضوا بها ثم جلس فقال له ابو جعفر علیه السلام ما اقامک
قال رایت الحسین بن علی علیه السلام یفعل ذلک فقال ابو جعفر علیه السلام و الله ما فعله الحسین و لا قام
لها احد منا اهل البیت قط فقال الانصاری شککتنی اصلحک الله قد کنت اظن انی رایت شرح
روایت است از زراره گفت بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام و نزد او مردی بود از اهل مدینه پس گذشت با امام علیه السلام جنازه
پس برخاست آن مدنی و برنخاست امام علیه السلام پس نشستم با امام علیه السلام و ماند آن مدنی ایستاده تا آنکه مردم بردند جنازه را و از
نظر غایب شد بعد از آن نشست پس گفت امام علیه السلام چه باعث شد که کردی آنرا حسین و برخاست برای تعظیم جنازه و هیچکدام از اهل بیت
هرگز برنخاست آن مدنی گفت در شکم انداختی مرا نگاه دارد ترا الله تعالی بتحقیق گمان میبردم این را که من دیده باشم مخفی نماند که وجه
اشتباه آن مدنی ظاهر میشود از حدیث آینده زیرا که چون جمیع مردم برخاستند خیال کرد که امام حسین علیه السلام نیز برخاسته دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسین بن علی علیه السلام جالسا فمرت علیه جنازة فجهعوا فکان رسول الله صلی الله علیه فقام الناس حین طلعت الجنازة فقال الحسین علیه السلام مرت جنازة یهودی
و کان رسول الله صلی الله علیه و آله علی طریقها جالسا فکره ان تعلو راسه جنازة یهودی
فقام لذلک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نشسته بود حسین بن علی علیهما السلام پس گذر کرد بر او جنازه
پس برخاستند مردمان وقتی که ظاهر شد جنازه از دور پس گفت حسین علیه السلام برای منع ایشان گذشت جنازه یهودی
و رسول الله صلی الله علیه و آله بر راه آن نشسته بود پس نخواست که بلند باشد بر سر او جنازه یهودی پس برخاست برای آن
مراد اینست که برخاستن تنها از روی قیاس است و آن غلط است باب شصت و دوم اصل باب دخول القبر و الخروج منه شرح
این باب بیان داخل شدن در قبر و بیرون آمدن از آنست و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا ینبغی لاحد ان یدخل القبر فی نعلین و لا خفین و لا عمامة و لا رداء و لا قلنسوة
شرح فرق میان نعل و خف ظاهر شد از شرح حدیث دوم باب چهل و ششم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار
نیست هیچکس را که داخل شود در قبر در نعلین و نه در موزه و نه عمامه و نه ردا و نه کلاه مراد اینست که سر و پا برهنه داخل میباشد

اورا امام علیه السلام چه باعث شد که کردی
گفت امام حسین بن علی علیهما السلام را که برنخاست
آنرا پس گفتم

دوم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا تنزل فی القبر و علیک العمامة و لا القلنسوة و لا الحذاء و لا الطیلسان
و حلل ازرارک و بذلک سنة رسول الله صلی الله علیه و آله جرت و لیتعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و لیقرا فاتحة الکتاب و المعوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی و ان قدر ان یحسر
عن خده و یلصقه بالارض فلیفعل و لیتشهد و لیذکر ما یعلم حتی ینتهی الی صاحبه شرح بیان جمله
در شرح حدیث دوم باب چهل و ششم الطیلسان بفتح طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح لام چو خا و مانند آن حلل را
که از باب تفعیل است امر غایب در ولیتعوذ و نظائر آن راجع باول الناس بل المیت است چنانچه می آید در حدیث چهارم باب سال المیت
معوذتین بتشدید وا و مکسوره است بکسر کاف بی نقطه و سین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم با ب نصر و ضرب است و لیذکر
از باب تفعیل و از باب نصر میتواند بود یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت فرو مرو در قبر بر حالی که باشد بر تو عمامه و نه کلاه
و نه قد رشته که پا گشت ش و نعل و طیلسان و بکشا بندهای خود را و با تجهیز کو رشد طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شد
و باید که پناه برد و لیست که فرو میرود در قبر بالله تعالی از شیطان سنگسار لعنت و باید که خواند سوره فاتحة الکتاب را و سوره
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را و سوره قل هو الله احد و آیة الکرسی را و اگر توانایی داشته باشد که پرده بردارد
از پهلوی راست روی میت و بچسباند آن پهلوی رو را بزمین پس باید که بکند و باید که شهادتین گوید و باید که یاد دهیت آورد
آنچه را که میداند از اوصیای رسول الله تا آنکه رسد بامام زمان خود سوم اصل عن ابی بکر الحضرمی عن ابی
عبد الله علیه السلام قال لا تنزل القبر و علیک العمامة و لا القلنسوة و لا رداء و لا حذاء و حل ازرارک
قال قلت و الخف قال لا باس بالخف فی وقت الضرورة و التقیة شرح فرق میان حذا و خف بیان شد در شرح حدیث
دوم باب چهل و ششم یعنی روایت است از ابو بکر حضرمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فرو مرو در قبر بر حالی که بر تو باشد عمامه و نه کلاه
و نه ردا و نه کفش و نعل و بکشا بندهای خود را راوی گفت که گفتم که موزه چه حال دارد گفت که پروایی نیست بموزه در وقت ضرورت
مثل سرمای سخت و در وقت تقیه زیرا که مخالفان در نزول قبر بیرون نمی کنند چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من دخل القبر فلا یخرج الا من قبل الرجلین شرح لا یخرج مجزوم و مرفوع میتواند بود و قبل بکسر قاف و فتح با یک نقطه
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کسی که داخل شود در قبر پس باید که بیرون نیاید مگر از جانب پای میت پنجم اصل
عن سهل بن زیاد رفعه قال قال یدخل الرجل القبر من حیث شاء و لا یخرج الا من قبل رجلیه شرح روایت
از سهل بن زیاد با لا بر و سند روایت را تا امامی که روایت از اوست راوی گفت که امام گفت که داخل میشود مرد در قبر میتی از اول
میت از هر جا که خواسته باشد و بیرون نمیرود بعد از ادخال میت در قبر مگر از جانب دو پای میت ششم اصل و فی روایة
اخری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان لکل بیت بابا و ان باب القبر من قبل الرجلین
شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلام اینست که امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که هر خانه را دریست و بدرستی
که در قبر بعد از ادخال میت در قبر از جانب دو پای میت است مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و حدیث سابق و بنابر
تقریر منرفع است و ایضا میتواند بود که سابق در دخول دفن کننده باشد و این حدیث در دخول میت باشد باب شصت و سوم اصل
باب من یدخل القبر و من لا یدخل شرح این باب بیان کسیست که دخول او در قبر برای دفن میت خوبست و کسی که دخول او بی
ضرورت ناخوش است در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل ینزل فی قبر والده
و لا ینزل الوالد فی قبر ولده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مرد فرو میرود در قبر پدر خود برای دفن

زده در شرح که میان کلمه ام

وفرو نبرد پدر در قبر فرزند خود دوم حل عن أبي عبد الله عليه السلام قال يكره للرجل أن ينزل في قبر ولده
شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم حل عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما مات إسمعيل بن أبي عبد
الله أتى أبو عبد الله عليه السلام القبر فأرخى نفسه فقعد ثم قال رحمك الله وصلى عليك ولم ينزل
في قبره وقال هكذا فعل النبي صلى الله عليه وآله بإبراهيم ولده شرح روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام
آمد و گفت که وقتی که وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام آمد امام علیه السلام نزد قبر او پس نشست کرد خود را پس نشست بعد از آن
گفت رحمت کناد ترا الله تعالی و درود کناد بر تو امام علیه السلام فرو نرفت در قبر او برای دفن او و امام گفت چنین کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابراهیم پسرش وقتی که وفات یافت چهارم حل عن زرارة أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن القبر كم يدخله
قال ذاك إلى الولي إن شاء أدخل وترا وإن شاء شفعا شرح روایت است از زراره که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام
از قبر که چند کس داخل آن می شوند برای دفن میت امام گفت که اختیار آن سوی صاحب اختیار میت است اگر خواهد داخل میکند یک کس
و اگر خواهد داخل میکند دو کس پنجم حل عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام مضت السنة
من رسول الله صلى الله عليه وآله أن المرأة لا يدخل قبرها إلا من كان يراها في حياتها شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که جاری شده سنت از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه زن داخل نمی شود در قبر او
مگر کسی که میدید او را در زندگی او مثل شوهر و برادر ششم حل عن أبي عبد الله عليه السلام قال الزوج أحق بامرأته حتى
يضعها في قبرها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که جاری شده سنت شوهر سزاوارتر است
بزن خود تا آنکه میگذارد او را در قبر او یعنی که او سزاوارتر است از پدر و برادر و مانند ایشان در غسل و نماز و دفن چنانچه
آنچه گذشت در حدیث دوم باب هجدهم که باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت است هفتم حل كنت مع أبي عبد الله
عليه السلام حين مات إسمعيل ابنه فأنزل في قبره ثم رمى بنفسه على الأرض مما يلي القبلة ثم قال هكذا صنع
رسول الله صلى الله عليه وآله بإبراهيم ثم قال إن الرجل ينزل في قبر والده ولا ينزل في قبر ولده
شرح بودم با امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که وفات یافت اسمعیل پسرش پس فرود آورده شد اسمعیل در قبرش بعد از آن امام
علیه السلام انداخت خود را بر زمین در جانب قبله بعد از آن امام گفت چنین کرد رسول الله صلی الله علیه و آله با ابراهیم بعد از آن
امام گفت به درستی که مرد فرو میرود در قبر پدرش و فرو نمیرود در قبر فرزندش هشتم حل قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل
يدفن ابنه قال لا يدفنه في التراب قال قلت فالابن يدفن أباه قال نعم لا بأس به شرح مضمون این موافق
حدیث اول این باب است باب شصت و چهارم حل باب سل المیت و ما یقال عنده دخول القبر شرح السل بفتح سین مهمله
و تشدید لام مصدر باب نصر کشیدن یعنی این باب بیان کیفیت کشیدن میت سوی قبرست و آنچه گفته می شود نزد داخل شدن میت
در قبر و این باب یازده حدیث است اول حل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا أتيت بالميت القبر فسله من
قبل رجليه فإذا وضعته في القبر فاقرأ آية الكرسي وقل بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله
صلى الله عليه وآله وقل كما قلت في الصلاة عليه مرة واحدة من عند اللهم إن كان محسنا فزد في إحسانه
وإن كان مسيئا فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه واستغفر له ما استطعت قال وكان علي بن الحسين
عليه السلام إذا أدخل الميت القبر قال اللهم جاف الأرض عن جنبيه وصاعد عمله ولقه منك رضوانا
شرح أتيت بصیغه ماضی مجهول مخاطب معتل اللام یایی باب ضرب است و باء بالمیت برای تعدیه است القبر منصوب

(حاشیه:) احتمالا — اللهم افسح له في قبره وألحقه بنبيه صلى الله عليه وآله

برزف

برزف مکان است سل بفتح سین و تشدید لام مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است قبل بکسر قاف و فتح باء یک نقطه است ضمیر رجلیه
راجع بقبرست ادخل بصیغه مجهول باب افعال است و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد جاف بجیم و کسر فا بصیغه امر معتل اللام باب مفاعلة است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون وارد شوی بمیت در قبر بکش آن را از جانب دو پای قبر پس چون گذاشتی
او را در قبر پس بخوان آیة الکرسی که الله لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الأرض من
ذا الذي يشفع عنده إلا بإذنه يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه إلا بما شاء وسع كرسيه السموات والأرض ولا يؤده
حفظهما وهو العلي العظيم و بگو این عمل بنام خداست و در راه خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه و آله خداوندا فراخی
ده برای او در قبر او و برسان او را به پیغمبر او صلی الله علیه و آله و بگو چنانچه گفتی در نماز بر او یکبار از آنجا که خداوندا اگر نیکوکار است
پس زیاده کن در حسنات او و اگر گناهکار است پس بیامرز گناهان او را برای او و رحم کن او را و درگذر از او و استغفار کن
برای میت چند آنکه دست رسیده باشی امام گفت و عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون داخل کرده می شد میت
در قبر میگفت خداوندا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بالا بر عمل او را و برخوران او را از جانب تو رضایی دوم حل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا سللت الميت فقل بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله صلى الله
عليه وآله اللهم إلى رحمتك لا إلى عذابك فإذا وضعته في اللحد فضع يدك على أذنه فقل الله ربك
والإسلام دينك ومحمد نبيك والقرآن كتابك وعلي إمامك شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون کشیدی میت را سوی قبر پس بگو این عمل بنام خداست و بتوفیق خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه و آله خداوندا
سوی رحمت تو کن او را نه سوی عذاب تو پس چون گذاشتی میت را در لحد پس بگذار دست خود را در گوش او پس بگو
الله صاحب کل اختیار تست و نفع رساننده از الله تعالی دین تست و محمد نبی تست و قرآن کتاب تست و علی امام تست
سوم حل سألت أحدهما عليهما السلام عن الميت فقال تسله من قبل الرجلين وتلزق القبر بالأرض إلا قدر
أربع أصابع مفرجات وتربع قبره شرح تلزق براء با نقطه و قاف بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است مفرجات بفا
و را بی نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است ترفع برا بی نقطه و فا و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است
مقصود اینست که قبر را از چهار طرف دامنه دار همچنی مانند دامنه کوه که بر زمین چسپیده باشد یعنی که میان سطح دامنه و سطح زمین زاویه
قایمه نیست و لیکن منفرجه است و عرض آن دامنه بقدر چهار انگشت گشوده میکنی و ارتفاع وسط قبر را که سطح مستوی مستطیل است
از زمین بقدر چهار انگشت مضمومات میکنی چنانکه می آید در حدیث دوم باب شصت و هفتم که باب تربیع القبر است
یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از دفن میت در قبر گفت میکشی میت را از جانب دو پای قبر
و میچسبانی قبر را بزمین تا مقدار چهار انگشت گشوده مگر بلند میکنی از زمین قبر میت را بقدر چهار انگشت مضمومات چهارم حل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال تسله سلا رفيقا فإذا وضعته في لحده فليكن أولى الناس مما يلي رأسه
ليذكر اسم الله ويصلي على النبي صلى الله عليه وآله شرح لیذکر و لیصلی مضبوط است و در بعض نسخ و لیذکر بواو عاطفه است
و بنابران مجزومست و یصلی خبر بمعنی امرست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میکشی میت را سوی قبر کشیدنی هموار
پس چون گذاشتی میت را در لحد او پس باید که باشد نزدیکتر مردمان بآن میت در نزد سر او برای اینکه ذکر کند نام الله تعالی را
بر میت و درود گوید بر نبی صلی الله علیه و آله پنجم حل ويتعوذ من الشيطان وليقرأ فاتحة الكتاب والمعوذتين
وقل هو الله أحد وآية الكرسي وإن قدر أن يحسر عن خده ويلزقه بالأرض فعل وليتشهد

وَيَذْكُرُ مَا يَعْلَمُ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهِ شرح يقول ونظائرش منصوب بجزم است ومعطوف بر يذكر است واينمعنون كذشت
در حديث دوم باب شصت ودوم پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْفِنَ الْمَيِّتَ فَلْيَكُنْ
أَعْقَلُ مَنْ يَنْزِلُ فِي قَبْرِهِ عِنْدَ رَأْسِهِ وَلْيَكْشِفْ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ حَتَّى يُفْضِيَ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَيُدْنِي فَمَهُ
إِلَى سَمْعِهِ وَيَقُولُ اسْمَعْ وَافْهَمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللهُ رَبُّكَ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَالْإِسْلَامُ دِينُكَ وَفُلَانٌ إِمَامُكَ
اسْمَعْ وَافْهَمْ وَأَعِدْهَا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هَذَا التَّلْقِينَ شرح اعقل افعل التفضيل است وماخوذ است از عقل بمعنى
زانوى شترى كه در روايت تحمل خطابات تسليم وارتسام معقول ميكنند ومراد خويش نزديكتر است بقرينه حديث سابق يا بمعنى خردمندى است
قرات ودر اول متعلق باسمع وافهم است ودر دوم متعلق بكفتن مجموع اسمع وافهم وكفتن الله ربك تا آخر است پس مراد اينست كه الله
تا آخر سه بار بكويد ودر بار اول پيش از ان سه بار بكويد اسمع وافهم الله ربك تا آخر يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كفت چون اراده
كردى دفن كنى ميت را پس بايد كه باشد خردمندتر كسى از جمله كسانى كه فرو ميروند در قبر او نزد سر ميت وبايد كه كشوده كند پهلوى راست روى او را
تا آنكه رساند آن را بسوى زمين ونزديك ميكند دهن خود را بسوى كوش ميت وسه بار ميكويد بشنو وبفهم بعد از ان يكبار ميكويد الله
كامل اختيار تست ومحمد پيغمبر تست و[illegible] الله تعالى دين تست وفلان امام تست بشنو وبفهم وتكرار كن آن كلمه را بر ميت سه بار اينست تلقين
ميت در قبر ششم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام قَالَ إِذَا وُضِعَ الْمَيِّتُ فِي لَحْدِهِ فَقُلْ بِسْمِ اللهِ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَ
عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ
افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَأَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ فَإِذَا وَضَعْتَ عَلَيْهِ
اللَّبِنَ فَقُلِ اللَّهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ عَنْ رَحْمَةِ
مَنْ سِوَاكَ وَإِذَا خَرَجْتَ مِنْ قَبْرِهِ فَقُلْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ
ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ شرح روايت از امام
محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام است كفت چون كذاشته شود ميت مؤمن در لحد او پس بكو اين عمل بنام خداست ودر راه خداست
وبر دين رسول الله است صلى الله عليه وآله بنده تو وپسر بنده تو فرود آمد بتو وتو بهترين كسى كه فرود آيند بايشان خداوندا فراخى
ده براى او در قبر او وبرسان او را به پيغمبر او خداوندا بدرستى كه ما نميدانيم از او مگر بهتر را واو از اختيار او كه بهتر است وتو داناترى
باو از ما پس چون كذاشتى بر او خشت را پس بكو خداوندا بپيوند تنهائى او را وانس ده وحشت او را وساكن كن بسوى او
از جمله رحمت تو رحمتى را كه بى نياز كند او را از رحمت هر كه غير تست وچون بيرون آيى از قبر او پس بكو بدرستى كه ما از آن خدائيم
وبدرستى كه ما بسوى او باز كشت كننده كانيم وسپاس الله راست كه صاحب كل اختيار همه است خداوندا بلند كن پايه
او را در بلندتر بلندترها وجانشين شو در باز ماندكان او در ميان باقى ماندكان اى صاحب كل اختيار همه هفتم اصل
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ إِذَا وَضَعْتَ الْمَيِّتَ فِي لَحْدِهِ قَرَأْتَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَاضْرِبْ بِيَدِكَ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ
ثُمَّ قُلْ يَا فُلَانُ قَدْ رَضِيتَ بِاللهِ رَبّاً وَبِالْإِسْلَامِ دِيناً وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيّاً وَبِعَلِيٍّ عليه السلام
إِمَاماً وَتُسَمِّي إِمَامَ زَمَانِهِ شرح قد بفتح قاف وسكون دال منقطعه است ودر بعض نسخ قل بضم قاف وسكون لام است وبنا بر اول
رضيت بصيغه مخاطب است وبنا بر دوم بصيغه متكلم است يعنى روايت از زراره كه از راويان امام محمد باقر وامام جعفر صادق
عليهما السلام است كفت چون كذارى ميت را در لحد او ميخوانى آية الكرسى را وبزن دست خود را بر دوش راست او بعد از ان
بكو اى فلان بتحقيق راضى شدى باينكه صاحب كل اختيار تو باشد وبمعنى [illegible] الله تعالى كه دين تو باشد وبمحمد صلى الله عليه وآله

كه پيغمبر تو باشد

كه پيغمبر تو باشد وبعلى عليه السلام كه امام تو باشد ونام ميبرى امام زمان او را يعنى كه نام بر جميع ائمه را تا امام زمان او هشتم
اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام مَا أَقُولُ إِذَا أَدْخَلْتُ الْمَيِّتَ مِنَّا قَبْرَهُ قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ هَذَا عَبْدُكَ
فُلَانٌ وَابْنُ عَبْدِكَ قَدْ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وَقَدِ احْتَاجَ إِلَى رَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ وَلَا نَعْلَمُ
مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسَرِيرَتِهِ وَنَحْنُ الشُّهَدَاءُ بِعَلَانِيَتِهِ اللَّهُمَّ فَجَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَ
لَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَاجْعَلْ هَذَا الْيَوْمَ خَيْرَ يَوْمٍ أَتَى عَلَيْهِ وَاجْعَلْ هَذَا الْقَبْرَ خَيْرَ بَيْتٍ نَزَلَ فِيهِ
وَصَيِّرْهُ إِلَى خَيْرٍ مِمَّا كَانَ فِيهِ وَوَسِّعْ لَهُ فِي مَدْخَلِهِ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَاغْفِرْ ذَنْبَهُ وَلَا تَحْرِمْنَا
أَجْرَهُ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُ شرح كفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه چه بكويم چون داخل كنيم ميتى را از جمله مومنان در قبر او
كفت بكو خداوندا اين بنده تو فلان است وپسر بنده تست بتحقيق فرود آمد بتو وتو بهتر كسى كه فرود آيند بايشان وبتحقيق نياز
مند شد برحمت تو خداوندا وما نميدانيم از او مگر بهتر را وتو داناترى بپنهان او وما كواهانيم باشكارا او خداوندا پس دور كن
زمين را از دو پهلوى او وبزبان او بكذار امام او را در وقت سوال نكير ومنكر وبكردان اين روز را بهتر روزى كه كذشت
بر او وبكردان اين قبر را بهتر خانه كه فرود آمده در ان وبكردان او را بسوى بهتر از آنچه بود در ان وفراخى ده براى او به
داخل شدن در ان وانس ده بى كسى او را وبيامرز گناه او را ومحروم مكن ما را از ثواب مصيبت او وگمراه مكن ما را بعد از او
نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ يُشَقُّ الْكَفَنُ مِنْ عِنْدِ رَأْسِ الْمَيِّتِ إِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ شرح يشق بصيغه مجهول
باب نصر است وضمير مستتر در ادخل راجع بميت است وذكر اين حديث در تحت عنوان اين باب مبنى بر اينست كه مراد از شق كفن
برهنه كردن بعض ميت است براى آنچه كفته ميشود نزد ميت در قبر يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كفت شكافته ميشود
كفن از نزد سر ميت چون داخل شده در قبر او دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ تَسُلُّ الْمَيِّتَ سَلّاً شرح
بيان مضمون اين كذشت در شرح حديث چهارم اين باب يازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِذَا وَضَعْتَ
الْمَيِّتَ عَلَى الْقَبْرِ قُلْتَ اللَّهُمَّ عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ فَإِذَا
سَلَلْتَهُ مِنْ قِبَلِ الرِّجْلَيْنِ وَدَلَّيْتَهُ قُلْتَ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ لَا إِلَى عَذَابِكَ اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَلَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَثَبِّتْهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَقِنَا
وَإِيَّاهُ عَذَابَ الْقَبْرِ وَإِذَا سَوَّيْتَ عَلَيْهِ التُّرَابَ قُلِ اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَصَعِّدْ رُوحَهُ
إِلَى أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فِي عِلِّيِّينَ وَأَلْحِقْهُ بِالصَّالِحِينَ شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كفت چون
كذارى ميت را در قبر ميكوئى خداوندا بنده تو پسر بنده تو وپسر كنيز تو فرود آمد بتو وتو بهتر كسانى كه فرود آيند بايشان
پس چون كشى ميت را از جانب دو پاى قبر وآويزى او را ميكوئى اين عمل بنام خداست وبتوفيق خداست وبر دين رسول الله است
صلى الله عليه وآله خداوندا متوجه كن او را بسوى رحمت تو نه بسوى عذاب تو خداوندا فراخى ده براى او در قبر او وبزبان
او كذار امام او را وپا برجا وبى اضطراب كن او را در قبر او بسبب سخن پا برجا وبيان اين مى آيد در فقره حديث
باب شصت وهفتم كه باب ان الميت يمثل له ماله وولده وعمله قبل موته است ونكاهدار ما را واو را از عذاب قبر وچون هموار
كنى بر او خاك قبر را بكو خداوندا دور كن زمين را از دو پهلوى او وبلند كن روح او را بسوى ارواح مومنان در بلندتر او برسان او را
بصالحان باب شصت ونهم اصل باب السطوح للقبر ووضع اللبن والآجر والساج شرح اين باب در بيان چيزيست كه كسترده ميشود
در لحد وبيان كه خشت خشت وآجر وتخته است ودر اين باب حديث است اول اصل كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ

عليه السلام انه ربما مات الميت عندنا و يكون الارض نديّة فنفرش القبر بالساج او نطبق عليه فهل يجوز ذلك فكتب عليه السلام ذلك جائز شرح نطبق بطا بنقطه و با يكنقطه و قاف بصيغه مضارع متكلم مع الغير از تفعيل يا باب افعال است مأخوذ است از طابق بفتح و كسر با بمعنى آجر بزرگ يعنى نوشت على بن بلال كه بعد از بيت و ساكن سطح شده سوى امام على نقى عليه السلام كه بدرستى كه شأن اينست كه بسا كه مرده بمير نزد ما و ميباشد زمين اينجا نم پس ميگستريم قبر را تخته يا ميگذاريم آجرهاى بزرگ را بر قبر تا فرش آن باشد و كفن كل آلوده نشود پس آيا جايز است آن پس نوشت امام عليه السلام كه آن جايز است

دوم اصل حفص عن ابى عبد الله عليه السلام قال الّقى شقران مولى رسول الله صلى الله عليه و آله فى قبره القطيفة شرح شقران بضم شين بى نقطه و سكون قاف و را بى نقطه است يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت گسترانيد شقران غلام رسول الله صلى الله عليه و آله در قبر آن قطيفه را

سيوم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول جعل على عليه السلام على قبر رسول الله صلى الله عليه و آله لبنا فقلت ا رأيت ان جعل الرجل عليه آجرا هل يضرّ الميت قال لا شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه گردانيد على عليه السلام بر قبر رسول الله صلى الله عليه و آله خشت خام را يعنى كه آن پوشانيد قبر را پس گفتم خبر ده مرا كه اگر گرداند مردى بر قبر آجر را آيا ضرر ميرساند ميت را بنابر اينكه آتش بوى رسيده گفت نه باب

شصت و ششم اصل باب من حثا على الميت و كيف يحثى شرح الحثو بفتح حا بى نقطه و سكون ثا سه نقطه و واو مصدر باب نصر و الحثى بفتح حا و سكون ثا و يا مصدر باب ضرب پاشيدن خاك يعنى اين بابى است كه كسى كه پاشيد خاك را بر ميت و بيان آنكه چگونه پاشيده شود آن خاك و در اين باب پنج حديث است

اول اصل رأيت ابا الحسن عليه السلام يقول ما شاء الله لا ما شاء الناس فلما انتهى الى القبر تنحّى فجلس فلما ادخل الميت لحده قام فحثا عليه التراب ثلث مرات بيده شرح ديدم امام رضا عليه السلام را همراه جنازه ميگفت چيزى آنچه خواسته باشد الله تعالى نه آنچه خواسته باشند مردمان پس چون رسيد سوى قبر يكطرف رفت پس نشست پس وقتى كه داخل كرده شد ميت در لحد خود امام برخاست پس پاشيد بر ميت خاك را سه بار بدست خود ظاهر اينست كه اين پيش از پوشانيدن لحد بخشت باشد و ظاهر حديث سيوم اينست كه بعد از آنست و الله اعلم

دوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا حثوت التراب على الميت فقل ايمانا بك و تصديقا ببعثك هذا ما وعدنا الله و رسوله صلى الله عليه و آله قال و قال امير المؤمنين عليه السلام سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول من حثا على ميت و قال هذا القول اعطاه الله بكل ذرة حسنة شرح ايمانا مفعول له فعل محذوف است بتقدير فعلنا ما فعلنا ايمانا و مراد اينست كه آنچه باميت كرديم مثل غسل و تكفين و دفن و امثال آن بسبب ايمان تو بود يا مفعول مطلق فعل محذوف باشد بتقدير آمنا ايمانا و بر هر تقدير تصديقا معطوف است بر ايمانا و اشاره هذا راجع بموت است باعتبار اينكه بعد از آنست چنانچه گويا كه آن نيز موعود است و اين اقتباس است از سوره احزاب يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون پاشيدى خاك را بر ميت پس بگو كرديم آنچه را كرديم براى ايمان بتو و براى تصديق برانگيختن تو اين آنست كه وعده كرد ما را الله و رسول او صلى الله عليه و آله امام گفت كه و گفت امير المؤمنين عليه السلام كه شنيدم از رسول الله صلى الله عليه و آله ميگفت هر كه خاك پاشيد بر ميتى و گفت اين سخن را داد او را الله تعالى بهر ذره خاكى حسنه

سيوم اصل كنت مع ابى جعفر عليه السلام فى جنازة رجل من اصحابنا فلما ان دفنوه قام عليه السلام الى قبره فحثا عليه مما يلى رأسه ثلاثا بكفه ثم بسط كفه على القبر ثم قال اللهم جاف الارض عن جنبيه و اصعد اليك روحه و لقّه منك رضوانا و اسكن قبره من رحمتك ما تغنيه به عن رحمة من سواك ثم مضى شرح بودم با امام

محمد باقر عليه السلام در جنازه مردى از ياران ما شيعه اماميه پس همان وقت كه دفن كردند او را برخاست امام عليه السلام سوى قبر او پس خاك پاشيد بر او در جانب سر او سه بار بدست خود بعد از آنكه صورت قبر تمام شد پهن كرد و كف دست خود را بر قبر بعد از آن گفت خداوندا دور كن زمين را از دو پهلوى او و بلند كن سوى تو روح او را و برخوران او را از تو خوشنودى و ساكن كن در قبر او از رحمت تو آنچه را كه بى نياز كنى او را بآن از رحمت هر كه غير تست بعد از آن امام رفت

چهارم اصل عن عمر بن اذينة قال رأيت ابا عبد الله عليه السلام يطرح التراب على الميت فيمسكه ساعة فى يده ثم يطرحه و لا يزيد على ثلثة اكف قال فسألته عن ذلك فقال يا عمر كنت اقول ايمانا بك و تصديقا ببعثك هذا ما وعدنا الله و رسوله الى قوله تسليما هكذا كان يفعل رسول الله صلى الله عليه و آله و به جرت السنة شرح ايمانا يا بك شرحش در شرح حديث دوم اين باب روايت است از عمر بن اذينه گفت ديدم امام جعفر صادق عليه السلام را ميريخت خاك را بر ميت پس نگاه ميداشت خاك را ساعتى در دست خود بعد از آن ميريخت آن را و زياد نميكرد بر سه مشت خاك عمر گفت پس پرسيدم امام را از آن پس گفت اى عمر ميگفتم در وقت ريختن خاك كه براى ايمان بتو و براى تصديق برانگيختن تو اين آنست كه وعده كرد ما را الله و رسول او تا قول او در سوره احزاب تسليما يعنى كه اينرا نيز گفتم كه و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما چنين ميكرد رسول الله صلى الله عليه و آله و بآن روان شد طريقت رسول الله صلى الله عليه و آله

پنجم اصل مات لبعض اصحاب ابى عبد الله عليه السلام ولد فحضر ابو عبد الله عليه السلام فلما الحد تقدّم ابوه فطرح عليه التراب فاخذ ابو عبد الله عليه السلام بكفيه و قال لا تطرح عليه التراب و من كان منه ذا رحم فلا يطرح عليه التراب فان رسول الله صلى الله عليه و آله نهى ان يطرح الوالد او ذو رحم على ميته التراب فقلنا يا بن رسول الله اتنهانا عن هذا وحده فقال انهاكم ان تطرحوا التراب على ذوى ارحامكم فان ذلك يورث القسوة فى القلب و من قسا قلبه بعد من ربه شرح مثار اليه هذا ريختن خاك بدست است سه بار و حده احتراز است از ريختن خاك بيل و امثال آن براى پر كردن قبر يعنى وفات يافت پسرى از ياران امام جعفر صادق عليه السلام پس حاضر شد امام عليه السلام پس وقتى كه گذاشته شد در لحد پيش آمد پدر او و ريخت بر او خاك را بدست خود پس گرفت امام عليه السلام بدست او تا دو بار و بگر نريزد و گفت مريز بر او خاك را و هر كه باشد خويش او پس بايد كه نريزد بر او خاك را چه بدرستى كه رسول الله صلى الله عليه و آله نهى كرد از اينكه ريزد پدر يا خويش نزديكتر بر ميت خود خاك را پس گفتيم اى پسر رسول الله آيا نهى ميكنى ما را از اين سه بار ريختن بدست و بس پس امام گفت نهى ميكنم شما را از ريختن شما خاك مطلقا بر خويشان شما چه بدرستى كه آن باعث سختى در دل مى شود و هر كه سخت شد دل او دور شد از صاحب كل اختيار خود باب شصت و هفتم

اصل باب تربيع القبر و رشه بالماء و ما يقال عند ذلك و قدر ما يرفع من الارض شرح اين بابى است در بيان چهار گوشه كردن صورت قبر است و بيان پاشيدن قبر آب و بيان آنچه گفته مى شود نزد تربيع و پاشيدن آب و بيان قدر بلند كرده قبر از زمين و در اين باب يازده حديث است

اول اصل سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان رسول الله صلى الله عليه و آله سلّ ابراهيم ابنه سلّا و ربّع قبره شرح السل بفتح سين بى نقطه و تشديد لام مصدر باب نصر بيرون آوردن سلا مفعول مطلق براى نوع است و در بعض نسخ رتع برا بى نقطه و تا يكنقطه و عين بى نقطه بصيغه ماضى معلوم باب تفعيل است و در اكثر نسخ رفع بفا از باب منع است و اول مناسب است بعنوان اين باب يعنى شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت بدرستى كه رسول الله صلى الله عليه و آله خود از خانه بيرون آورد ابراهيم پسر خود را بيرون آوردنى باهمينى كه بجا ندم بدست ديگر

وبدست خود چهار انگشت کرده صورت قبر او را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یستحب ان یدخل معه
فی قبره جریدة رطبة ویرفع قبره من الارض قدر اربع اصابع مضمومة وینضح علیه الماء ویخلّی
عنه شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحب است که داخل کرده شود با میت در قبر او چوب خرمایی که تر باشد
و بلند کرده شود صورت قبر او از زمین مقدار چهار انگشت پهلوی هم و پاشیده شود بر قبر آب و واگذاشته شود سوم اصل
عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألته عن وضع الرجل یده علی القبر ما هو ولم صنع فقال صنعه
رسول الله صلی الله علیه وآله علی ابنه بعد النضح قال وسألته کیف اضع یدی علی قبور المسلمین
فاشار بیده فی الارض ووضعها علیها ثم رفعها وهو مقابل القبلة شرح در بعض نسخ ابنته بجای ابنه است ابنته
مناسبت بحدیث بعنوان این باب باعتبار بعد النضح است فی الارض حال فاعل اشار است و مراد اینست که در این وقت امام
بر سر زمین نشسته بود نه بر فرش روایت از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است
گفت پرسیدم امام را از گذاشتن مرد دست خود را بر قبر که چیست آن و برای چه کرده شده است پس امام گفت کرد آنرا
رسول الله صلی الله علیه و آله بر فرزندش بعد از آب پاشیدن عبد الرحمن گفت و پرسیدم امام را که چگونه گذارم دست خود را
بر قبرهای مسلمانان پس اشاره کرد بدست خود بر حالی که امام در زمین بود و گذاشت آنرا بر زمین بعد از آن برداشت دست
بر حالی که امام رو بقبله بود چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصنع بمن
مات من بنی هاشم خاصة شیئا لا یصنعه باحد من المسلمین کان اذا صلی علی الهاشمی ونضح قبره
بالماء وضع رسول الله صلی الله علیه وآله کفه علی القبر حتی تری اصابعه فی الطین فکان الغریب
یقدم او المسافر من اهل المدینة فیری القبر الجدید علیه اثر کف رسول الله صلی الله علیه وآله
فیقول من مات من آل محمد صلی الله علیه وآله شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله
علیه و آله این بود که میکرد با کسی که وفات می یافت از بنی هاشم و بس چیزی که نمیکرد آنرا با هیچ یک از مسلمانان دیگر عادت او این بود
که چون نماز میکرد بر هاشمی و میپاشید قبر او را آب میگذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله دست خود را بر قبر تا آنکه دیده می شد
اثر انگشتان او در گل پس غریب مجاور مدینه می آمد از سفر یا مسافر از اهل مدینه می آمد پس میدید قبر تازه را که بر آن بود اثر
دست رسول الله صلی الله علیه و آله پس میگفت که وفات یافت از خویشان محمد صلی الله علیه و آله پنجم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان ابی قال لی ذات یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناسا من قریش من اهل المدینة حتی
اشهدهم قال فادخلت علیه اناسا منهم فقال یا جعفر اذا انا مت فغسلنی وکفنی وارفع قبری
اربع اصابع ورشه بالماء فلما خرجوا قلت یا ابه لو امرتنی بهذا صنعته ولم ترد ان ادخل
علیک قوما تشهدهم فقال یا بنی اردت ان لا تنازع شرح نزدیک باین گذشت در کتاب الحجة در حدیث آخر
باب الاشارة والنص علی ابی عبد الله علیه السلام یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که پدرم گفت مرا
اثنای روزی در بیماری او ای پسرک من داخل کن جمعی را از قریش از اهل مدینه تا گواه کنم ایشان را امام گفت پس
داخل کردم بر او جمعی را از قریش پس گفت ای جعفر چون من مردم پس غسل کن مرا و کفن کن مرا و بلند کن قبرم را چهار
انگشت و پاش قبر را آب پس چون بیرون رفتند گفتم ای پدر اگر امر میکردی مرا باین میکردم آنرا و
اراده نمیکردی اینرا که داخل کنم بر تو جمعی را که گواه گیری ایشان را پس گفت ای پسرک من اراده کردم ادخال ایشان را

برای آنکه

برای آنکه نزاع کرده نشود اشارتست بآنکه مخالفان در تربیع قبر و رش قبر باب مضایقه میکنند ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام فی رش الماء علی القبر قال یتجافی عنه العذاب ما دام الندی فی التراب شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام که در باب پاشیدن آب بر قبر گفت دور میشود از میت عذاب مادام که باقیست تری در خاک هفتم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رش القبور علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله شرح القبر
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود پاشیدن آب بر قبرها در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اشارتست بآنکه
مخالفان بعد از آن برطرف کردند هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا فرغت من القبر فانضحه ثم ضع
یدک عند رأسه وتغمز کفک علیه بعد النضح شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون فارغ شدی از قبر پس
بپاش قبر را آب بعد از آن بگذار دست خود را نزد سر قبر و فرو میبری دست خود را بر قبر بعد از پاشیدن آب چنین که
دست خود را بر جایی بگذار که آب آن رسیده باشد نهم اصل قام ابو جعفر علیه السلام علی قبر رجل من الشیعة فقال
اللهم صل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتک ما یستغنی به عن رحمة من سواک شرح
ایستاد امام محمد باقر علیه السلام بر قبر مردی از شیعه امامیه در وقت تربیع قبر او و رش آن پس گفت خداوندا همراه ده تنهایی
و رام کن رمیدگی او را و ساکن کن سوی او از رحمت تو آنچه را که بی نیاز شود بآن از رحمت هر که غیر تست دهم اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال ینبغی للمیت حین یدخل حفرته ویرفع القبر فوق الارض اربع اصابع
شرح یدخل بصیغه مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یرفع بصیغه مجهول باب منع معطوف بر یدخل یا معطوف بر ینبغی است
مراد با ربع اصابع مضمومات است یا مراد مفرجات است و بنابر اول مراد بالقبر وسط قبر است و بنابر دوم مراد چهار طرف قبر است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم باب شصت و چهارم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت دعا کرده می شود برای
میت وقتی که داخل کرده می شود در گور او و وقتی که بلند کرده می شود صورت قبر او در بالای زمین چهار انگشت یازدهم
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما علی اهل المیت منکم ان یدرؤا عن میتهم لقاء
منکر ونکیر قلت کیف یصنع قال اذا افرد المیت فلیتخلف عنده اولی الناس به فیضع فمه
عند رأسه ثم ینادی باعلی صوته یا فلان بن فلان او یا فلانة بنت فلان هل انت علی فلانة
العهد الذی فارقتنا علیه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده
ورسوله سید النبیین وان علیا امیر المؤمنین سید الوصیین وان ما جاء به محمد صلی الله
علیه وآله حق وان الموت حق وان الله یبعث من فی القبور قال فیقول منکر لنکیر انصرف وان البعث حق
بنا عن هذا فقد لقن حجته شرح ما برای استفهام انکاریست ان بتقدیر بان است منکر بضم میم و سکون نون و فتح
کاف و راء بی نقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم مفعول باب افعال است نکیر بفتح نون و کسر کاف و سکون یای دو نقطه در پایین و راء
بی نقطه اسم انکار است یا فعیل بمعنی مفعول است الانکار نپذیرفتن و ناشناختن چیزی و مراد اینجا دو فرشته است که برای امتحان
میت می آیند بقبر او و تسمیه ایشان باین دو اسم باعتبار اینست که هر دو در کمال زیرکی اند یا باعتبار اینست که هر دو ناآشنا اند
یا باعتبار اینست که هر دو از اعمال جوارح غیر دل نمیپرسند و مجهول ایشان میماند و نسبت القول بمنکر باعتبار اینست که او در سخن
ونکیر در عقب اوست و گذشت در شرح حدیث بیست و ششم آخر ابواب کتاب فضل القرآن که این دو ملک غیر دو مانده که طالب
نیکی هست یصنع بصیغه مضارع مجهول باب منع است یعنی زنده و امیر المؤمنین منصوب بعطف بیان و مرفوع بخبریت ان

میتوانه بود و معنی امیر المؤمنین بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب چهل و ششم که بابست در ست الحق بکار آمدنی
بمعنی موافق حکمت انصرف بصیغه امر باب انفعال است یا در بنا برای طلب است و بنا بمعنی با نصراف است و طلب اینجا از
قبل طلب جزء با کل است الحجة آنچه بآن غالب شوند و امام و هر دو اینجا مناسب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که چه اشکالست بر خویشان میت از جمله تمامست شیعه آنکه باینکه دفع کنند از میت ایشان ملاقات منکر و نکیر را گفتم که چگونه کرده
میشود گفت که چون تنها گذاشته شود میت بعد برگشتن مردمان از سر قبر پس باید که واپس ماند نزد او نزدیکترین مردمان باو پس بگذارد
دهن خود را نزد سر میت بعد از آن ندا کند بلندتر آواز خود که ای فلان پسر فلان یا ای فلانه دختر فلان آیا بر همان
باقی که جدا شدی از ما بر آن بیان که گواهی است باینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله بتنهایی او نیست شریکی او را و اینکه محمد
بنده او و رسول اوست مهتر پیغمبرانست و اینکه علی که آورنده علم دین است سوی مؤمنان مهتر اوصیاست و اینکه هر چه آورد آنرا
محمد صلی الله علیه و آله بکار آمدنی است و اینکه الله تعالی اعلای الحجة میکند برای انگیزد هر کرا که در قبر است امام گفت پس میگوید
بعضی منکر نکیر را برگرد که برگردیم از این میت چه تحقیق بزبان او گذاشته شد حجت او باب شصت و هشتم اصل باب
تطیین القبر و تجصیصه شرح این باب گل اندود کردن صورت قبر و گچ مالیدن آنست در این باب چهار حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُطَيِّنُوا الْقَبْرَ بِغَيْرِ طِينَتِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت گل اندود مکنید قبر را بغیر گل خورش که بپاشیدن آب بر آن بهم رسیده چنانچه بیان شد در احادیث باب سابق مراد
از گل اندود کردن بخاک بیگانست خواه آن خاک زائد بر قبر آمده باشد و زیاد مانده باشد و خواه از جای دیگر باشد
و میتواند بود که مراد نهی از تنق دوم باشد موافق حدیث چهارم این باب دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
قَبْرُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَصَّبٌ حَصْبَاءَ حَمْرَاءَ شرح محصب بمیم مضموم و حاء بی نقطه و صاد بی نقطه و با یک نقطه
اسم مفعول باب تفعیل منونست التحصیب پوشانیدن مکان بسنگ ریزه حصباء بفتح حا و سکون صاد و با یک نقطه
ممدوده منصوب و نایب مفعول مطلق مجازیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله
بسنگریزه پوشیده شده سنگ ریزه سرخ مراد آنست که گل اندود نشده سوم اصل لَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَغْدَادَ وَمَضَى إِلَى الْمَدِينَةِ مَاتَتْ لَهُ ابْنَةٌ بِفَيْدٍ فَدَفَنَهَا وَأَمَرَ بَعْضَ مَوَالِيهِ أَنْ يُجَصِّصَ
قَبْرَهَا وَيَكْتُبَ عَلَى لَوْحٍ اسْمَهَا وَيَجْعَلَهُ فِي الْقَبْرِ شرح فید بفتح فا و سکون یا و دو نقطه در پایین و دال بی نقطه اسم
موضعیست یعنی وقتی که برگشت امام موسی کاظم علیه السلام از بغداد و رفت سوی مدینه وفات یافت از او دختری در فید
پس دفن کرد او را و امر کرد بعض چاکران خود را باینکه گچ اندود کند قبر او را و بنویسد بر تخته سنگی اسم او را و بگذارد
آن تخته سنگ را در قبر او باین معنی که گچ بگیرد آنرا تا حرکت نکند و لوح مزار او باشد چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ يُزَادَ عَلَى الْقَبْرِ تُرَابٌ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان
این باب باعتبار دلالت بر آنست که تطیین قبر بغیر طین آن خوب نیست موافق حدیث اول این باب یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه زیاد کرده شود بر قبر خاکی که بیرون آورده نشده باشد
از آن باب شصت و نهم اصل باب التربة التي يدفن فيها الميت شرح این باب بیان خاکیست که مدفون میشود در آن میت
مراد میتی است که مدفون شود اگر چه مثلاً سوخته شود و خاکستر بباد داده شود و داخل نیست در این باب دو حدیث است
اول اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مَنْ خُلِقَ مِنْ تُرْبَةٍ دُفِنَ فِيهَا شرح ترجمه بمعنی خاکیست که از یکجا باشد

پس منافات

پس منافات ندارد با آنکه کسی که خاک و هر جایی باشد مدفون نشود یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت هر مخلوق شود از خاکی که مدفون میشود در آن بیان این می آید در حدیث آینده دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ إِنَّ النُّطْفَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحِمِ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكاً فَأَخَذَ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي يُدْفَنُ
فِيهَا فَمَاثَهَا فِي النُّطْفَةِ فَلَا يَزَالُ قَلْبُهُ يَحِنُّ إِلَيْهَا حَتَّى يُدْفَنَ فِيهَا شرح ماث بالف و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
نصر است یحن بحاء بی نقطه و تشدید نون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی
که نطفه چون قرار گرفت در رحم مادر میفرستد الله تعالی فرشته را پس فرا میگیرد چیزی را از جمله خاکی که مدفون میشود در آن پس حل
میکند آنرا در نطفه بیان کیفیت این شد در شرح حدیث اول باب سی و دوم که باب العلة فی غسل المیت غسل الجنابة است پس همیشه
دل مخلوق از آن نطفه میل میکند سوی آن تربت تا آنکه مدفون میشود در آن تربت مراد آنست که در داعی دل او را برای میدارد
که بجایی رود که چون آنجا میرد در آن تربت مدفونش کنند باب هفتادم اصل باب التعزية وما يجب على صاحب المصيبة شرح
این باب بیان آداب صبر فرمودن صاحب مصیبت است و بیان آنچه لازمست بر صاحب مصیبت در این باب نه حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ التَّعْزِيَةُ إِلَّا عِنْدَ الْقَبْرِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ لَا يَحْدُثُ فِي الْمَيِّتِ
حَدَثٌ فَيَسْمَعُونَ الصَّوْتَ شرح الف لام التعزیة برای عهد خارجیست و مراد تعزیه واجبه است که مذکور میشود در حدیث چهارم
این باب پس منافات ندارد با امثال حدیث دهم این باب و مقصود آنست که واجب نیست اهل تعزیه را که همراه صاحب
مصیبت برگردند تا در خانه مصیبت رجوع اهل تعزیه است و مقصود آنست که می باید که ولی میت را که ازند در سر قبر برای
تلقین آخر و با او در نزد قبر توقف نکنند فیسمعون مرفوع است بعطف بر منفی و مراد نفی سماع است نه نفی حدوث حدث پس مقصود
آنست که میت در جواب ولی در وقت تلقین سخنی میگوید که ایشان بشنوند و منتفع شوند و غیر آن نفعی متصور نیست یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست تعزیه واجبه مگر نزد قبر بعد از تعزیه واجبه برمیگردند بیان این آنکه نیست اینکه حادث
میشود در میت حادثی پس بشنوند آواز آنرا دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّعْزِيَةُ
لِأَهْلِ الْمُصِيبَةِ بَعْدَ مَا يُدْفَنُ شرح الف لام التعزیة برای عهد خارجیست و مراد تعزیه واجبه است پس منافات ندارد
با حدیث نهم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تعزیه واجبه برای اهل مصیبت بعد از دفن است باین معنی که
متصل با خر دفن است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق سوم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ لَيْسَ التَّعْزِيَةُ
إِلَّا عِنْدَ الْقَبْرِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ لَا يَحْدُثُ فِي الْمَيِّتِ حَدَثٌ فَيَسْمَعُونَ الصَّوْتَ شرح اسحاق از راویان امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است و این حدیث موافق حدیث اول این باب است چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ التَّعْزِيَةُ الْوَاجِبَةُ بَعْدَ الدَّفْنِ شرح مراد بوجوب اینجا تأکید استحبابست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
تعزیتی که لازم است بعد از دفن است باین معنی که گذشت در شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ شرح وقتی که وفات
یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام پس پیش تابوت رفت بی کفش و بی ردا
ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِصَاحِبِ الْمُصِيبَةِ أَنْ يَضَعَ رِدَاءَهُ حَتَّى يَعْلَمَ النَّاسُ
أَنَّهُ صَاحِبُ الْمُصِيبَةِ شرح حتی یعلم اشارتست باینکه اگر صاحب مصیبت بزرگ و معروف باشد حاجت بوضع ردا نیست
موافق آنچه می آید در حدیث سیوم باب هفتاد و سیوم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای صاحب مصیبت

اینکه بگذارد ردای خود را تا بدانند مردمان که او صاحب مصیبت است و او را تعزیه کنند **ششم اصل** عَزّى أبو عبد الله
عليه السلام رجلاً بابنٍ له فقال اللهُ خيرٌ لابنك منك وثوابُ الله خيرٌ لك من ابنك فلمّا بلغه جزعه
بعدُ عاد إليه فقال له قد مات رسول الله صلّى الله عليه وآله فما لك به أسوة فقال إنّه قد كان
مُرهقاً فقال إنّ أمامه ثلاث خصال شهادة أن لا إله إلّا الله ورحمة الله وشفاعة رسول الله
صلّى الله عليه وآله فلن تفوته واحدة منهنّ إن شاء الله **شرح** بعدُ مبنی بر ضم است چه مضاف الیه آن محذوف است بتقدیر
بعد ذلک فما بتقدیر استفهام است و اسوة بکسر و ضم همزه و سکون سین بی نقطه آنچه اندوه کسی بآن تسلی شود المرهق
بر آء بی نقطه و قاف بصیغه اسم مفعول از باب افعال کسی که گمان معصیت در او کنند امام بفتح همزه است **یعنی** تعزیه کرد امام جعفر صادق
علیه السلام مردی را بوفات پسری از ان مرد با یزوش که گفت الله تعالی بهتر است از برای پسر تو از تو و ثواب الله تعالی بهتر است
برای تو از پسر تو پس وقتی که رسید بامام علیه السلام بی تابی آن مرد بعد از ان برگشت سوی آن مرد گفت او را بتحقیق وفات یافت
رسول الله صلی الله علیه و آله آیا نیست ترا سبب آن باعث تسلی پس آن مرد گفت بدرستی که گمان معصیت با پسر من بود
یعنی که میترسم که معذب شود و برای آن بی تابی میکنم پس امام گفت بدرستی که در پیش او سه خصلت است اول شهادت اینکه
نیست مستحق عبادتی بجز الله و دوم فضل و رحمت الله تعالی و سیوم شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله پس البته فوت نمی شود از او
یکی از ان سه یعنی که یکی از ان سه او را در می یابد انشاء الله تعالی **هفتم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال ينبغي
لصاحب المصيبة أن لا يلبس رداءً وأن يكون في قميص حتّى يُعرف **شرح** القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون
یا و دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه لباسی که در زیر رداء است و زیر بالاپوش است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت سزاوار است برای صاحب مصیبت اینکه نپوشد ردائی را و اینکه بی بالاپوش باشد تا شناخته شود **هشتم اصل** رأيت موسى
عليه السلام يعزّي قبل الدفن وبعده **شرح** دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که تعزیه میکرد صاحب مصیبت را پیش از دفن
میت و بعد از ان نیز **دهم اصل** كتب أبو جعفر الثاني عليه السلام إلى رجل ذكرتَ مصيبتك بعليّ ابنك و
ذكرتَ أنّه كان أحبّ ولدك إليك وكذلك الله عزّ وجلّ إنّما يأخذ من الوالد وغيره أزكى ما عند
أهله ليعظم به أجر المصاب بالمصيبة فأعظم الله أجرك وأحسن عزاك وربط على قلبك إنّه
قدير وعجّل الله عليك بالخلف وأرجو أن يكون الله قد فعل إن شاء الله تعالى **شرح** مناسب این
می بود در حدیث سیوم باب ثواب مردم که بالمصیبة بالولد است **یعنی** نوشت امام محمد تقی علیه السلام سوی مردی اینکه مذکور کردی
در مکتوب خود مصیبت ترا بوفات علی که پسر تو بود و مذکور کردی که او بود محبوبتر فرزندان تو سوی تو و چنانست الله عز و جل
بیان این آنکه جز این نیست که میستاند از پدر و غیر پدر پاکیزه تر آنچه نزد اهل آنست تا بزرگ شود بسبب آن ثواب بر خورده شده
آن مصیبت را پس بزرگ کناد الله تعالی ثواب ترا و نیکو کناد صبر ترا و قوی کناد دل ترا بدرستی که الله تعالی بغایت توانا است و زود
تفضل کناد الله تعالی بر تو عوض رفته را و امید دارم که الله تعالی میکرده باشد آنرا انشاء الله تعالی **باب هفتاد و یکم اصل باب ثواب**
من عزّى حزيناً **شرح** این باب بیان ثواب کسی است که صبر فرمود اندوهگینی را و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن
أبي عبد الله عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله من عزّى حزيناً كُسي في
الموقف حلّةً يُحبر بها **شرح** الحلة بضم حاء بی نقطه و تشدید لام لباسی که برای تشریف بکسی میدهند و آن مرکب از دو جامه
میباشد خواه جدا از هم مثل دو شال و خواه متصل مثل جامه آستردار یحبر بجیم و حاء بی نقطه و با یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع

مجهول باب افعال است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که
تعزیه کند اندوهگینی را پوشیده میشود در موقف روز قیامت خلعتی که مسرور میشود بآن **دوم اصل** عن أبي عبد الله
عليه السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله من عزّى مصاباً كان له مثل أجره من غير أن ينتقص
من أجر المصاب شيئاً **شرح** شیئاً مفعول مطلق ینتقص است بمعنی نقصاناً قلیلاً **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که صبر فرماید صاحب مصیبتی را میباشد برای او مثل ثواب صاحب مصیبت بی آنکه کم
شود از ثواب صاحب مصیبت چیزی اندکی **باب هفتاد و دوم اصل باب المرأة تموت وفي بطنها صبيّ يتحرّك** **شرح** معنی
این عنوان مذکور شد مثل این باب که اصله ان یقص من المیت ظفر او شعر لیس فی کمال سند حدیث می شود در این باب تا آنچه
التفاوت ظاهرتر شود **یعنی** این باب بیان زنی است که بمیرد و در شکم او کودکی است که حرکت کند و در این باب دو حدیث است
اول اصل عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام
في المرأة تموت والولد يتحرّك في بطنها أيُشقّ بطنها ويُخرج الولد قال فقال نعم ويُخاط
بطنها **شرح** الغلام الولد برای عهد خارجی است و مراد ولدی است که خوف بر او باشد چنانچه می آید در حدیث آینده
یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که
میمیرد و فرزند حرکت میکند در شکم او آیا شکافته می شود شکم آن زن و بیرون آورده می شود فرزند را گفت پس گفت
آری و دوخته می شود شکم آن زن **دوم اصل** عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن وهب بن
وهب عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام إذا ماتت المرأة وفي بطنها
ولد يتحرّك فيُتخوّف عليه فشُقّ بطنها وأخرج الولد وقال في المرأة يموت ولدها في بطنها
فيُتخوّف عليها قال لا بأس أن يُدخل الرجل يده فيقطعه ويُخرجه إذا لم ترفق به النساء **شرح**
فیتخوف بصیغه مضارع مجهول باب تفعل عطف است بر یتحرک و فا برای تعقیب است برای بیان اینست لم ترفق بصیغه مضارع معلوم
باب نصر و علم و حسن است الرفق بکسر راء و سکون فاء هموار کردن کار و ضمیر راجع بمصدر است
یعنی روایت کردند جمعی از یاران ما از احمد بن محمد بن خالد از وهب بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام چون وفات یابد زن و در شکم او فرزندی باشد که حرکت میکند پس ترسیده می شود بر آن فرزند
یعنی که امید زیستن و خوف مردن او هست پس بشکافید شکم آن زن را و بیرون آورید فرزند را و امام جعفر صادق علیه السلام
گفت در زنی که بمیرد فرزند او در شکم او پس ترسیده می شود بر آن زن امیر المؤمنین علیه السلام گفت باکی نیست از اینکه داخل کند
مرد دست خود را پس پاره کند آن فرزند را و بیرون آورد آنرا چون هموار نتوانند کرد این کار را زنان **باب هفتاد و**
سیوم اصل باب غسل الأطفال والصبيان والصلاة عليهم **شرح** الاطفال جمع طفل بکسر طاء و سکون فاء کودکان از شیر بازگرفته
موافق حدیث سیوم این باب الصبیان بکسر صاد و سکون با جمع صبی بفتح صاد و کسر با یک نقطه و تشدید یا کودکان خواه از
شیر باز گرفته موافق حدیث دوم این باب و خواه از شیر باز نگرفته موافق آیت سوره مریم کیف نکلم من کان فی المهد
صبیا **یعنی** این باب بیان شستن کودکان از شیر باز گرفته و کودکان است و بیان نماز برایشان و در این باب شش
حدیث است **اول اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال السِّقط إذا تمّ له أربعة أشهر غُسِّل **شرح** السقط
بکسر و فتح و ضم سین و سکون قاف فرزندی که ناتمام او را افکنده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از شکم افتاده

چون تمام شد شش سال برای وجوب نماز و هفت سال برای وجوب نماز فراسته می‌شود **دوم حدیث** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الصَّبِيِّ مَتَى يُصَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ قُلْتُ مَتَى تَجِبُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا كَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِينَ وَالصِّيَامُ إِذَا أَطَاقَهُ **شرح** عقل بعین مهمله و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب و نصرست العقل و عقل صلوة مختلف میشود باختلاف زیرکی اطفال و ابتدای آن در پنج سالگی است و انتهای آن در نه سالگی و اکثری آن در شش سالگیست و بعد از آن اکثری در هفت سالگیست و با این جمع میشود میان احادیث و آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صلوة الصبیان و متی یوخذون بها که باب شصت و سیوم است که انا نامر صبیاننا بالصلوة اذا کانوا بنی خمس سنین فمروا صبیانکم بالصلوة اذا کانوا ابنی سبع سنین و آنچه می‌آید در کتاب العقیقه در حدیث اول باب التشویر که باب سی و دوم است و در کتاب الوصایا در حدیث هشتم آخر ابواب که یجوز الغلام یجبح و یؤمر بالصلوة لتسع روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او پرسیده شد از نماز بر بچه کوچک که چه وقت نماز بر او کرده میشود پس امام گفت وقتی که یاد گرفت نماز را گفتم چه وقت لازم میشود نماز بر فرزند نابالغ که بیدار او را چه وقت تکلیف نماز میکند چون قابل یاد گرفتن نماز است پس امام گفت چون خود فرزند شش سال قمری و لازم میشود بر او روزه در ماه رمضان وقتی که طاقت آن داشته باشد خواه بعض ماه و خواه کل ماه **سیوم حدیث** وَعَنْ زُرَارَةَ قَالَ رَأَيْتُ ابْناً لِأَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَيَاةِ أَبِي جَعْفَرٍ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللّهِ فُطِمَ وَقَدْ دَرَجَ فَقُلْتُ لَهُ يَا غُلَامُ مَنْ ذَا الَّذِي إِلَى جَنْبِكَ لِمَوْلًى لَهُمْ فَقَالَ هَذَا مَوْلَايَ فَقَالَ لَهُ الْمَوْلَى يُمَازِحُهُ لَسْتُ لَكَ بِمَوْلًى فَقَالَ ذَلِكَ شَرٌّ لَكَ فَطُعِنَ فِي جَنَازَةِ الْغُلَامِ فَمَاتَ فَأُخْرِجَ فِي سَفَطٍ إِلَى الْبَقِيعِ فَخَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ صَفْرَاءُ وَعِمَامَةُ خَزٍّ صَفْرَاءُ وَمِطْرَفُ خَزٍّ أَصْفَرُ فَانْطَلَقَ يَمْشِي إِلَى الْبَقِيعِ وَهُوَ مُعْتَمِدٌ عَلَيَّ وَالنَّاسُ يُعَزُّونَهُ عَلَى ابْنِ ابْنِهِ **شرح** الفطیم بفتح فا و کسر طای بی‌نقطه و سکون یا، دو نقطه در پایین نوباز گرفته از شیر درج بدال بی‌نقطه و رای بی‌نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الی بمعنی فی است مثل لیجمعنکم الی یوم القیمة یا بمعنی عند است و در نسخ کافی جنازه بجیم و نون و الف و زای با نقطه و ها تانیث است بمعنی تابوت و شاید که مراد او مشکل شد مثل تهی گاه و زیر بغل و شقیقه باعتبار آنکه مقتضی تابوت است السفط بفتح سین بی‌نقطه و فتح فا و طای بی‌نقطه ظرفی که مثل صندوقچه که از برگ درخت خرما ساخته میشود و اینجا استعاره شده برای تابوت کوچک الخز بفتح خا با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه که تار آن ابریشم است و پود آن از و بر جانوری است که چهار دست و پا دارد و تعیش آن در آبست و خشکی آبی است و گاهی پوست آنرا از خز میسازند موافق آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب پنجم است و در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث سیوم باب لبس الخز که باب نهم است المطرف بضم میم و سکون طای بی‌نقطه و فتح را، بی‌نقطه و فا ردای خز که مربع و دارد و علمها دارد **یعنی** روایتست از زراره گفت دیدم پسری را از امام جعفر صادق علیه السلام در زمان زندگی امام محمد باقر علیه السلام گفته میشد آن پسر را عبدالله نو از شیر باز گرفته شده بود و بتحقیق نو براه میرفت پس گفتم او را ای پسرک کیست اینکه در پهلوی تست برای غلامی گفتم که از ان اهل بیت بود پس آن پسر گفت این غلام خدمت من است پس گفت او را آن غلام بعنوان خوش‌طبعی با او که من غلام تو نیستم پس آن پسر گفت آنکه تو غلام من نباشی بدترست برای تو پس آن غلام کشتی زده و مقتل آن پسر پس آن پسر مرد پس آن پسر از خانه بیرون آورده شد در تابوتی کوچک سوی بقیع پس بیرون آمد امام محمد باقر علیه السلام و بر او بود جبه خز زرد و عمامه خز زرد و ردای خز زرد پس روانه شد میرفت سوی بقیع و او تکیه کرده بود بر من و مردمان تعزیه میکردند

اورا بابر وفات پسر پسرش **اصل** فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْبَقِيعِ تَقَدَّمَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ أَرْبَعاً ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَدُفِنَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَتَنَحَّى بِي ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُصَلَّى عَلَى الْأَطْفَالِ إِنَّمَا كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُ بِهِمْ فَيُدْفَنُونَ مِنْ وَرَاءُ وَلَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ وَإِنَّمَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كَرَاهِيَةَ أَنْ يَقُولُوا لَا يُصَلُّونَ عَلَى أَطْفَالِهِمْ **شرح** با در به برای ملابست و برای تعدیه و برای آلت میتواند بود القام الاطفال برای عهد خارجیست بمعنی اطفال کمتر از شش سال و را، بفتح واو و رای بی‌نقطه و الف و همزه مضمومه و مکسوره و مفتوحه مبنی است و مضاف الیه آن محذوف است بتقدیر وراء الصلوة و مراد بوراء اینجا پس است و وراء ظرف لیس است و میتواند بود که ظرف یدفنون باشد **یعنی** پس وقتی که میت رسید به بقیع پیش ایستاد امام محمد باقر علیه السلام پس نماز کرد بر او و تکبیر گفت بر او چهار تکبیر پس امر کرد بدفن او پس مدفون شد بعد از ان گرفت دست مرا پس بکنار رفت با من بعد از ان گفت بدرستی که شان اینست که نماز گزارده نمی‌شد بر اطفال بیان این آنکه جز این نیست که بود امیرالمؤمنین علیه السلام که امر میکرد بدفن ایشان پس مدفون می‌شدند پیش از نماز و امیرالمؤمنین علیه السلام نماز نمیکرد بر ایشان و جز این نیست که نماز کردم بر او از برای اهل مدینه برای کراهت اینکه گویند که رافضیان نماز نمیگزارند بر اطفال خود جهلا و حال آنکه نماز بر اطفال منقولست از رسول علیه السلام و مراد آنست که چون مخالفان غلط کرده اند میان اطفال شش ساله و کمتر از ان پس ترک نماز بر کمتر از شش ساله را بصورت ترک نماز بر اطفال مطلقا و میگویند دانسته **چهارم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ مَاتَ بُنَيٌّ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُخْبِرَ بِمَوْتِهِ فَأَمَرَ بِهِ فَغُسِّلَ وَكُفِّنَ وَمَشَى مَعَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَطُرِحَتْ خُمْرَةٌ فَقَامَ عَلَيْهَا ثُمَّ قَامَ عَلَى قَبْرِهِ حَتَّى فَرَغَ مِنْهُ ثُمَّ انْصَرَفَ وَانْصَرَفْتُ مَعَهُ حَتَّى إِنِّي لَأَمْشِي مَعَهُ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُصَلَّى عَلَى مِثْلِ هَذَا وَكَانَ ابْنَ ثَلَاثِ سِنِينَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُ بِهِ فَيُدْفَنُ وَلَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَلَكِنَّ النَّاسَ صَنَعُوا شَيْئاً فَنَحْنُ نَصْنَعُ مِثْلَهُ قَالَ قُلْتُ فَمَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ وَكَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِينَ **شرح** بنی بضم با یک نقطه و فتح نون و تشدید یا، تصغیر ابن است الخمرة بضم خا با نقطه و سکون میم و را، بی‌نقطه حصیر کوچک که برای سجده بران در نماز میبافته اند و کان ابن ثلاث سنین کلام زراره است و میتواند بود که کلام امام باشد الوجوب ثبوت علیه متعلق به یجب است یا متعلق بالصلوة است **یعنی** روایتست از زراره گفت مرد پسرکی از امام محمد باقر علیه السلام پس خبر کرده شد بمردن او پس امر کرد بکار او پس غسل داده شد و تکفین کرده شد و امام رفت با میت و نماز گزارد بر او و گسترده شد حصیر کوچک پس ایستاد بران حصیر در وقت نماز بعد از ان ایستاد بر قبر میت تا آنکه فارغ شدند از کار او بعد از ان برگشت و برگشتم با او تا آنکه من هر آینه متصل با او میرفتم پس گفت آگاه باش بدرستی که شان اینست که نماز گزارده نمی‌شد بر مثل این طفل و بود فرزند سه سال بیان این آنکه علی علیه السلام امر میکرد بکار او پس مدفون میشد و نماز نمیگزارد بر او و لیکن مخالفان بدعت کردند چیزی را پس ما میکنیم مثل آنرا برای تقیه زراره گفت که گفتم پس کی ثابت میشود بر طفل نماز گفت وقتی که فهمید نماز را و شد فرزند شش سال **اصل** قَالَ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِي الْوِلْدَانِ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهُمْ فَقَالَ اللّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ **شرح** زراره گفت که گفتم پس چه میگوئی در اولاد با بیان که چه حال ایشان پیش از بلوغ و ادراک تکلیف بطاعات میمیرند پس امام گفت که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان پس گفت که الله تعالی داناترست بآنچه میکردند اگر بالغ میشدند مراد اینست که علم بر وفات ایشان قبل از بلوغ مفصلا معلوم غیر الله تعالی نیست چنانچه بیان می‌شود در احادیث باب الاطفال **پنجم اصل** عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ السِّقْطِ إِذَا اسْتَوَتْ خِلْقَتُهُ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ وَاللَّحْدُ وَالْكَفَنُ فَقَالَ كُلُّ ذَلِكَ

يجب عليه **شرح** روايت است از سماعه از امام موسى كاظم عليه السلام كه گفت پرسيدم او را از فرزند افتاده پيش از تمام
از شكم مادر كه چون درست شود آفريدن او يعنى كه چهار ماه شود پس روح حلول كند در او آيا نماز ميشود بر او وغسل
ولحد وكفن پس امام گفت جميع آنها ثابت ميشود بر او **ششم اصل** كتبت الى ابي جعفر عليه السلام اسأله عن السقط
كيف يصنع به فكتب الى السقط يدفن بدمه في موضعه **شرح** نوشتم سوى امام محمد تقى عليه السلام ميپرسيدم
از آن بچه پيش از چهار ماه افتاده از شكم مادر كه چگونه كرده مى شود با او پس نوشت سوى من كه آن افتاده دفن مى شود با خون آن
در جاى آن مراد اينست كه غسل وكفن ولحد حاجت نيست بلكه در كوى از خانه دفن ميشود ومخفى نماند كه بنابراين تقرير منافات نيست
ميان اين حديث وحديث سابق **هفتم اصل** سمعت ابا الحسن موسى عليه السلام يقول انه لما قبض ابراهيم بن
رسول الله صلى الله عليه وآله جرت فيه ثلث سنن اما واحدة فانه لما مات انكسفت الشمس فقال
الناس انكسفت الشمس لفقد ابن رسول الله صلى الله عليه وآله فصعد رسول الله صلى الله عليه وآله
المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله يجريان بامره
مطيعان له لا ينكسفان لموت احد ولا لحيوته فان انكسفا او واحدة منهما فصلوا ثم نزل من المنبر فصلى
بالناس صلوة الكسوف فلما سلم قال يا على قم فجهز ابنى فقام على عليه السلام فغسل ابراهيم وحنطه وكفنه ثم
خرج به **شرح** فقد بفتح فاء وسكون قاف ودال بى نقطه مصدر باب ضرب است بمعنى نايافتن چيزى ومضاف است بمفعول قال
آن شمس است هر يك ايشان يجريان بامره ومطيعان خبر بعد از خبر ان است ومبنى بر علم وشعور شمس وقمر نيست بلكه از قبيل قالتا اتينا
طائعين استعاره تمثيليه است پس حركت ايشان صادر از الله تعالى است بى واسطه جمله لا ينكسفان استينافى بيانى است **و ذكر** ترديد
در انكسفا او واحدة منهما محل اشكالست نزد جمعى زيرا كه وقوع شق اول مخالف گفته منجمان است وجواب اين بر چهار وجه است
اول اينكه از سخن بعض راويان است در اينكه رسول عليه السلام گفت فاذا انكسفا يا گفت فاذا انكسفت واحدة منهما ومفارقت
اول همان مفارقت شق دوم است **دوم** اينكه انكساف هر دو در يك زمان بعنوان معيت منافى قاعده منجمان نيست زيرا كه كسوف
شمس حيلوله قمر ميان ارض وشمس وحصر انكساف قمر در حيلوله ارض ميان شمس وقمر مقصود ايشان نيست ومستفاد از دلائل ايشان
نمى شود مطلقا پس جايزست كه جسمى سياه مخلوق شود و واسطه شود ميان آدمى وشمس وجسمى سياه ديگر واسطه شود ميان آدمى وقمر
بروشى كه شمس وقمر بشكل ولون انكساف شوند چنانچه بعضى گفته اند در اشراط قيامت وحمل كرده اند بران قول الله تعالى
در سوره قيامه وخسف القمر وجمع الشمس والقمر مخفى نماند كه اگر واو در وجمع واو حاليه باشد بتقدير قد وجمع عبارت از
بودن هر دو در فوق الارض باشد دلالت خواهد كرد بر اينكه قمر منخسف ميشود بى حيلوله ارض ميان شمس وقمر واين از احكام
كافيست وموجه اين احتمال آيه در كتاب الصلوة در حديث ششم باب صلوة الكسوف كه اذا انكسفت الشمس كلها واحترقت
كه عطف براى تغاير است وفايده آن رفع توهم انحصار است در آنچه منجمان ميگويند **سوم** انكساف هر دو عبارتست از آنچه
منجمان آن را كسوف شمس مينامند وانكساف يكى از آن دو عبارتست از آنچه منجمان آن را خسوف قمر مينامند باعتبار اينكه
در وقت كسوف شمس آنچه ديده مى شود رنگ قمر است يا مركب از هر دو رنگست وعند التشبيه ميشود با لون شمس پس هر دو گرفته اند
چهارم اينكه مراد بانكساف انكساف هر يك است براى رفع توهم اينكه دو نماز انكساف با يكديگر بايد كرد والله اعلم
يعنى شنيدم از امام موسى كاظم عليه السلام ميگفت بدرستى كه شان اينست كه وقتى كه از دنيا رفته شد ابراهيم پسر رسول الله
صلى الله عليه وآله جارى شد بسبب آن سه سنت يعنى كه مسئله از رسول عليه السلام معلوم خلايق شد اما يكى پس اينست كه او

كه مرد

كه مرد گرفته شد آفتاب پس گفتند مردمان كه گرفته شد آفتاب بسبب نايافتن پسر رسول الله صلى الله عليه وآله پس بالا رفت
رسول الله صلى الله عليه وآله منبر را پس سپاس كرد الله را وستايش كرد بر او وبعد از آن گفت اى مردمان بدرستى كه آفتاب
وماه دو علامت قدرتند از علامتهاى قدرت الله تعالى روان ميشوند بامر او بعنوان كسى كه فرمانبردار او باشند
اين آنكه گرفته نمى شوند براى وفات هيچكس ونه براى زندگى هيچكس اشارتست باينكه موت وحيوة بفعل الله تعالى است
وانكساف شمس وقمر نيز بفعل الله تعالى است ومحالست كه حكيم مطلق فعلى كند واظهار عدم رضا بآن كند پس اگر گرفته شوند يا
گفت پس وقتى كه اگر گرفته شود يكى از آنها پس نماز گزاريد بعد از آن فرود آمد از منبر پس گزارد با مردمان نماز آفتاب
گرفتن را يعنى كه آن نماز را بجماعت كرد پس وقتى كه سلام نماز داد گفت اى على برخيز پس كار رسازى كن پسرم را پس برخاست
على عليه السلام پس شست ابراهيم را وكافور ماليد او را وتكفين كرد او را بعد از آن بيرون آورد او را **اصل** ومضى
رسول الله صلى الله عليه وآله حتى انتهى به الى قبره فقال الناس ان رسول الله صلى الله عليه
وآله نسى ان يصلى على ابراهيم لما دخله من الجزع عليه فانتصب قائما ثم قال يا ايها الناس اتانى جبرئيل
عليه السلام بما قلتم زعمتم انى نسيت ان اصلى على ابنى لما دخلنى من الجزع الا وانه ليس كما ظننتم
ولكن اللطيف الخبير فرض عليكم خمس صلوات وجعل لموتاكم من كل صلوة تكبيرة وامرنى ان لا
اصلى الا على من صلى **شرح** اين براى سنت دوم است ابراهيم هجده ماهه يا شانزده ماهه وفات يافته ودر بقيع مدفون
شده ظاهر حديث اول اين باب كه اذا عقل الصلوة وكان ابن ست سنين اينست كه مراد بمن صلى من عقل الصلوة باشد
ومحض شش ساله بودن كافى باشد در وقوع نماز از او شرط نباشد واين راجح ميشود آنچه ظاهر ميشود از حديث آينده
كه من صلى بمعنى من يجب عليه الصلوة است زيرا كه وجوب بمعنى ثبوت ولزوم است وتارك واجب بمعنى مستحق عذاب است خواه عذاب
اخروى مثل بالغ كافر وخواه عذاب دنيوى وتاديب مثل طفل شش ساله والله اعلم **ترجمه** ورفت رسول الله صلى الله عليه وآله
با ميت تا رسانيد او را سوى قبر او يعنى كه اراده دفن او كرد بى آنكه نماز بر او كند پس گفتند مردمان بدرستى كه رسول الله
صلى الله عليه وآله فراموش كرد كه نماز گزارد بر ابراهيم براى آنچه داخل او شد از بيتابى بر ابراهيم پس رسول الله صلى الله عليه وآله
راست شد ايستاده بعد از آن گفت اى مردمان آورد نزد من جبرئيل عليه السلام آنچه را گفتيد گمان كرديد اينكه
من فراموش كردم كه نماز گزارم بر پسرم براى آنچه داخل شد مرا از بيتابى آگاه باشيد وبدرستى كه كار نيست چنانچه
گمان كرديد وليكن خداى دانا لازم كرد بر شما پنج نماز را وگردانيد براى مردگان شما از هر نمازى يك تكبير وامر كرد
كه نماز نكنم مگر بر كسى كه نماز كرده باشد يعنى كه از جمله مامور بنماز باشد **اصل** ثم قال يا على انزل فالحد ابنى فنزل فالحد
ابراهيم فى لحده فقال الناس انه لا ينبغى لاحد ان ينزل فى قبر ولده اذ لم يفعل رسول
الله صلى الله عليه وآله فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله يا ايها الناس انه ليس عليكم
بحرام ان تنزلوا فى قبور اولادكم ولكن لست آمن اذا حل احدكم الكفن عن ولده ان يلعب به
الشيطان فيدخله عند ذلك من الجزع ما يحبط اجره ثم انصرف صلى الله عليه وآله **شرح** اين بيان سنت
سيوم است **يعنى** بعد از آن گفت يا على فرو رو پس در لحد بگذار پسرم را پس فرو رفت پس گذاشت ابراهيم را در لحدش پس
گفتند مردمان بدرستى كه شان اينست كه سزاوار نيست براى هيچكس اينكه فرو رود در قبر فرزندش چون اينكه نكرد رسول الله
~~صلى الله عليه وآله گفت ايشان را رسول الله صلى الله عليه وآله اى مردمان بدرستى كه شان اينست كه نيست بر شما حرام اينكه~~

در قبر فرزندش برای اینکه نکرد رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه وآله ای مردمان بدرستی
که شان اینست که نیست بر شما حرام اینکه فرو روید در قبرهای فرزندان شما و لیکن من ایمن نمی باشم چون بگشاید یکی از شما
کفن را از روی فرزند خود برای چسبانیدن طرف راست روی او بزمین از اینکه بازی دهد او را شیطان پس اثر
او را انزده آن ازو بی آنچه باطل کند ثواب او را بعد از آن برگشت رسول الله صلی الله علیه وآله **ششم اصل** قلت لابی
عبد الله علیه السلام إن الناس يكلّمونا و يردّون علينا قولنا إنه لا يصلّى على الطفل لأنه لم يصلّ
فيقولون لا يصلّى إلا على من صلّى فنقول نعم فيقولون أ رأيتم لو أن رجلا نصرانيا أو يهوديا
أسلم ثم مات من ساعته فما الجواب فيه **شرح** یکلمونا بصیغه مضارع معلوم جمع مذکر غایب باب تفعیل است و در آن تشدید
نون جایز است بادغام نون جمع در نون متکلم و تخفیف نون جایز است بحذف نون جمع او برای تعلیم است و مراد اینست که
بعض از ایشان بمحض استفهام و طلب حقیقت حال اکتفا میکنند بعضی استفهام انکاری و نقض اجمالی میکنند و میتواند بود که از
شک راوی باشد و در بعض نسخ واو است انه بفتح همزه بدل یا عطف بیان قولنا است یا بکسر همزه مقول قولنا است لا یصلی
دو جا بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است و در اول جمله خبریه است و در دوم بتقدیر استفهام است فاء فیقولون در اول برای بیان
یکلمونا تا آخر است و در دوم برای تعقیب است لو شرطیه است و جزای لو محذوف است بتقدیر صلیتم علیه ام لا و ارایتم دال بر جزای
آنست هر چند که مقدم شده ان بفتح همزه و تشدید نون است و جمله در حکم مفرد است فاعل فعل محذوف است بتقدیر لو ثبت ان
رجلا تا آخر فاء در فما برای تفریع است و آن از کلام راویست **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مخالفان گفتگو
و سوال میکنند ما را یا ابطال میکنند و رد میکنند بر ما سخن ما را که شان اینست که نماز گزارده نمی شود بر طفل کمتر از شش سال
برای اینکه نماز نکرده است بایشان که میگویند آیا نماز گزارده نمی شود مگر بر کسی که نماز گزارده است پس میگوییم آری پس میگویند
خبر دهید ما را بحقیقت حال اگر اینکه مردی ترسا یا جهود مسلمان شود بعد از آن بمیرد در همان ساعت پس چیست جواب آن اشکال
اصل فقال قولوا لهم أ رأيت لو أن هذا الذي أسلم الساعة ثم افترى على إنسان ما كان يجب عليه في
فريته فإنهم سيقولون يجب عليه الحد فإذا قالوا هذا قيل لهم فلو أن هذا الصبي الذي لم يصلّ
افترى على إنسان هل كان يجب عليه الحد فإنهم سيقولون لا فيقال لهم صدقتم إنما يجب أن يصلّى
على من وجب عليه الصلاة والحدود ولا يصلّى على من لم يجب عليه الصلاة ولا الحدود **شرح** ارایت از قبیل
خطاب عام است پس کاف ارایتم که گذشته شد و هذا اسم ان است و اشارت است برجل نصرانی یا یهودی بی قید اسلم ثم مات من ساعته
الذی خبر ان است الساعة اللام است برای عهد خارجیست بمعنی ساعتی که پیش از وقت وجوب صلوة باشد بجهت مثل ساعت اول
روز و شاید که امام در آن ساعت این گفتگو را کرده باشد پس از قبیل اطلاق حال آن بر محل باشد موربه باشد الافترا آن نسبت کسی بزنا
فریه بکسر فاء و سکون را و اسم افترا است سین در سیقولون برای تاکید است صدقتم بتشدید دال بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است انما بفتح همزه برای حصر است مثل آیت سوره کهف یوحی الی انما الهکم اله واحد و مثلش بکسر همزه بود و تغییر آن
برای اینکه مفعول یوحی شده در وقت نقل مضمون آن و اشارت است بروایتی از رسول الله صلی الله علیه وآله که مخالفان تصدیق آن
کرده اند و عموم آن بسیار ظاهر است و شامل مانحن فیه است و لا علاج تخصیص آن کرده اند و مع هذا التصدیق مانحن فیه نمی کنند
و حال آنکه عمومش ظاهر نیست مگر بقیاس و آن ضعیف است زیرا که اگر تعلیل مفهوم از لانه لم یصل عموم میداشت میبایست که
تعلیلات انواع عذابهای امم سالفه بکفر مثلا که در قرآن واقع شده عموم داشته باشد و حال آنکه بسیار کافر است

در دنیا

که در دنیا معذب بآن انواع نمی شود و بر تقدیر تسلیم عموم حمل لم یصل بر لم یطلب الصلوة چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق ممکن است **یعنی**
پس امام گفت بگویید مخالفان را که خبر دهید ما را که اگر میبود اینکه این مرد نصرانی یا یهودی که گفتی مسلمان شده باشد
در اول روز بعد از آن بهتان زنا کرده باشد بر شخصی چه چیز لازم میشد بر او در افترای او چه بدرستی که ایشان البته میگویند
که لازم میشود بر او حد که هشتاد تازیانه است پس چون گویند این جواب را گفته می شود ایشان را که پس اگر میبود اینکه
این طفلی که نماز نکرده و کمتر از شش سالست بهتان زنا کرده باشد بر شخصی آیا لازم میشد بر او حد چه بدرستی که ایشان البته
میگویند نه پس گفته میشود ایشان را که شما تصدیق کردید این حدیث متفق علیه را که جز این نیست که لازم است که نماز گزارده شود
بر کسی که لازم شده بر او نماز و حدود و نماز گزارده نمی شود بر کسی که لازم نمی شود بر او نماز و حدود **حاصل** جواب اینست که شما
تصدیق این حدیث ظاهر الدلالة بر عموم کرده اید و مع هذا مضایقه میکنید با ما در تصدیق حدیث ما که تاویلش هر دو از خصوصا
بنا بر حدیث تمام مستند میشوید بمحض قیاسی که ضعیف الدلالة است بر عموم و این حماقت است **باب هفتاد و چهارم اصل**

باب الغريق والمصعوق **شرح** این باب بیان کیفیت است که غرق شده باشد و مانند مرده شده باشد و بیان کسی که صاعقه
دریافته باشد او را و این باب شش حدیث است **اول اصل** عن أبي الحسن عليه السلام في المصعوق والغريق
قال ينتظر به ثلاثة أيام إلا أن يتغيّر قبل ذلك **شرح** ینتظر بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است
باء در به بمعنی لام است و ضمیر راجع بکل واحد است ثلثة مرفوع و نایب فاعل است یا منصوب و ظرف زمان است و جار و مجرور نایب
فاعل است و مفعول به محذوف است و آن ظهور الحیوة او الموت است **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در صاعقه دریافته
شده و در غرق شده گفت انتظار کشیده می شود برای او تا آخر شدن سه شبانروز بانچیزی که دفن کرده می شود پیش از آن
مگر آنکه تغییری بهم رسد در او که دلالت بر موت او کند پیش از آخر شدن سه شبانروز **دوم اصل** عن إسحاق بن عمار قال
سألته عن الغريق أيغسّل قال نعم ويستبرأ قلت وكيف يستبرأ قال يترك ثلاثة أيام قبل
أن يدفن وكذلك أيضا صاحب الصاعقة فإنه ربما ظنّوا أنه مات ولم يمت **شرح** اسحق بن عمار
از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است یستبرأ بیا یکنقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بالغریق است الاستبرا طلب بری بودن چیزی از شک در آن
یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام را از غرق شده در آب که آیا غسل داده میشود یا نه بلکه همان
غرق شدن در آب کافیست امام گفت که آری غسل داده می شود و استبرا کرده میشود گفتم که چگونه استبرا کرده میشود
گفت که وا گذاشته میشود در سه روز پیش از آنکه مدفون شود و چنین است نیز کسی که صاعقه او را دریافته باشد یعنی
که استبرای او نیز لازم است چه بدرستی که مردم بسا که گمان کرده باشند که او مرده و نمرده باشد **سیوم اصل** عن أبي عبد الله
عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول الغريق يغسّل **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل**
عن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال الغريق يحبس حتى يتغيّر ويعلم أنه قد مات ثم يغسّل
ويكفّن قال وسئل عن المصعوق فقال إذا صعق حبس يومين ثم يغسّل ويكفّن **شرح** روایت است
از عمار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت غرق شده نگاه داشته می شود تا آنکه تغییر در او بهم رسد و دانسته شود که
او بتحقیق مرده بعد از آن غسل داده میشود و تکفین کرده می شود عمار گفت که و امام پرسیده شد از صاعقه دریافته شده
پس گفت چون صاعقه دریافته شود نگاه داشته میشود دو شبانروز بعد از آن غسل داده میشود و تکفین کرده میشود

و تکفین آن کرده اید

باب ... الغريق والمصعوق

٥

مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول و دوم این باب زیرا که جواز غسل و تکفین پیش از انقضای سه روز
منافات ندارد با وجوب تاخیر دفن تا انقضای سه روز و از این حدیث ظاهر میشود که پیش از انقضای مدت استبرا غسل
و تکفین برای مصعوق جایز است و برای غریق جایز نیست زیرا که آب بر بدن زدن برای غریق ضرر میکند و برای مصعوق
ضرر نمیکند **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام خمس ینتظر بهم الی ان یتغیروا الغریق و المصعوق و المبطون
و المهدوم و المدخن **شرح** خمس مبتدا است جمله ینتظر بهم خبر مبتدا است یا صفت مبتدا است و الغریق خبر مبتدا است
ینتظر بهم چنانست که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب المبطون بباء یکنقطه و طاء بینقطه صاحب بطن بفتح باء و فتح طاء
یعنی آفت شکم مثل آنکه از آشامیدن دوای مسهل قوی بهم رسیده المهدوم بدال بینقطه بنای در هم شکسته شده و ریخته
شده و کسی که زیر آن گرفتار شده باشد و کسی که ترس کهیج زند از کوبیدن و مانند آن و بنابر اول المهدوم اینجا بتقدیر المهدوم
علیه است المدخن بدال بینقطه و خاء با نقطه بصیغه اسم مفعول باب التفعیل یا باب تفعیل به دود داده شده گفت امام جعفر صادق
علیه السلام پنج کس انتظار کشیده می شود با ایشان تا وقتی که متغیر شوند غرق شده در آب و صاعقه دریافته شده و کسی که باسهال قوی
گرفتار شده باشد و کسی که در زیر آوار مانده باشد و کسی که به دود داده شده باشد **ششم اصل** عن علی بن ابی حمزة قال اصاب
بمکة سنة من السنین صواعق کثیرة مات من ذلک خلق کثیر فدخلت علی ابی ابراهیم علیه السلام فقال
مبتدئا من غیر ان اساله ینبغی للغریق و المصعوق ان یتربص به ثلاثا لا یدفن الا ان یجیء منه
ریح تدل علی موته قلت جعلت فداک کانک تخبرنی انه قد دفن ناس کثیر احیاء فقال نعم یا علی
قد دفن ناس کثیر احیاء ما ماتوا الا فی قبورهم **شرح** یتربص برآء بینقطه و باء یکنقطه و صاد بینقطه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب تفعل است التربص انتظار ثلثه مرفوع یا منصوب است **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه گفت برخورد در یکی از
سالها صاعقه های بسیار که مردند از آن خلقی بسیار پس داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام پس امام گفت بر حالی که ابتدا کننده بود
آنکه سوال کنم او را که سزاوار است برای غرق شده و صاعقه دریافته شده اینکه انتظار کشیده شود برای او سه روز و
مدفون نشود در آن سه روز مگر آنکه آید از او بوئی که دلالت کند بر موت او گفتم قربانت شوم گویا که تو خبر میدهی مرا باینکه
کسان بسیار که بتحقیق مدفون شده اند مردمانی بسیار بر حالی که زندگان بودند پس امام گفت آری ای علی بتحقیق که مدفون شده
مردمانی بسیار بر حالی که زندگان بودند نمردند مگر در قبرهای ایشان **باب هفتاد و پنجم اصل باب القتلی**
شرح قتلی بفتح قاف و سکون تاء و فتح لام و الف مقصوره جمع قتیل است **شرح** این باب چنانکه گذشته شد کافیست در این باب پنج
حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الذی یقتل فی سبیل الله ایغسل و یکفن و
یحنط قال یدفن کما هو فی ثیابه الا ان یکون به رمق ثم مات فانه یغسل و یکفن و یحنط و یصلی
علیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی علی حمزة و کفنه لانه کان جرد **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از کسی که مقتول میشود در راه الله تعالی یعنی جهادی که با امام زمانست آیا شسته میشود و تکفین کرده می شود و تحنیط
کرده می شود گفت امام مدفون کرده می شود چنانچه او بر آن حالت در جامهای او مگر آنکه باشد بعد از انقضای
جهاد با او رمقی بعد از آن میرد چه بدرستی که او شسته میشود و تکفین کرده می شود و تحنیط کرده می شود و نماز گزارده می شود او
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز گزارد بر حمزه و تکفین کرد او را برای اینکه او برهنه کرده شده بود مخفی نماند که ظاهر
این است که بر شهیدی که رمقی با او باقی نباشد نماز نیز ساقط باشد مگر آنکه برهنه کرده شده باشد و تکفین او باید کرد و الله اعلم

دوم اصل عن اسمعیل بن جابر و زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له کیف رایت الشهید
یدفن بدمائه قال نعم فی ثیابه بدمائه و لا یحنط و لا یغسل و یدفن کما هو **شرح** رایت بمعنی اخبرنی است
الشهید منصوب مفعول رایت است یدفن بدمائه بتقدیر استفهام است و مقصود سوال از شستن شهید است ضمیر بدمائه
دو جا راجع بالشهید است **یعنی** روایت است از اسمعیل بن جابر و زراره از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که
چگونه دیدی شهید را آیا مدفون میشود با خونهای خود امام گفت آری مدفون می شود در جامهای خود با خونهای خود و تحنیط کرده
نمی شود و شسته نمی شود و مدفون میشود چنانچه او بر آن حالت است **اصل** ثم قال دفن رسول الله صلی الله علیه
و آله عمه حمزة فی ثیابه بدمائه التی اصیب فیها و رداه النبی صلی الله علیه و آله بردآء فقصر
عن رجلیه فدعا له باذخر فطرحه علیه و صلی علیه سبعین صلاة و کبر علیه سبعین تکبیرة **شرح**
ظاهر حدیث اول این باب اینست که حمزه ثیابه و مجرد شده بود ... اصیب راجع برسول الله صلی الله علیه و آله باشد باعتبار شکستن
دندان رسول علیه السلام در روز احد شکسته شد و خون از روی او بجامهای او رسید و این منافات ندارد با آنکه در وقت
نماز بر حمزه او را بغیر ردا از جامهای خود پوشانیده باشند زیرا که ممکنست که بعد از نماز در خلوت جامهای خود را کنده باشد
و آثار لباس حمزه کرده باشد و میتواند بود که ضمیر راجع بحمزه باشد و جامهای حمزه کنده شده باشد اما برده نشده
باشد یا بعض جامهای او برده شده باشد و بعضی برده نشده باشد التی صفت ثیابه است ردا برآء بینقطه و دال بینقطه و همزه بصیغه
ماضی معلوم باب منع است **یعنی** بعد از آن امام گفت که دفن کرد رسول الله صلی الله علیه و آله عم خود حمزه را در جامهای خود
با خونهای خود آن جامهائی که زخم رسید با او در آنها و پوشانید حمزه را نبی صلی الله علیه و آله بردای خود پس کوتاه آمد
از دو پای حمزه پس طلبید برای حمزه اذخر پس انداخت اذخر را بر حمزه یعنی که بر دو پای او انداخت یا یعنی که بر
او انداخت و نماز گزارد بر حمزه هفتاد نماز یا بر روشی که تکبیر گفت بر حمزه هفتاد تکبیر مخفی نماند که چون در نماز میت مومن پنج
تکبیر واجب است هفتاد تکبیر چهارده نماز میشود و تسمیه هر تکبیر بصلوة باعتبار اینست که نمونه فریضه ایست از فرایض یومیه چنانچه
مذکور شده در باب ... تکبیرات که باب ... است **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
الشهید اذا کان به رمق غسل و کفن و حنط و صلی علیه و ان لم یکن به رمق دفن فی اثوابه
این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **چهارم اصل** عن زید بن علی عن آبائه علیهم السلام قال قال
امیر المؤمنین علیه السلام ینزع عن الشهید الفرو و الخف و القلنسوة و العمامة و المنطقة و
السراویل الا ان یکون اصابه دم فان اصابه دم ترک و لا یترک علیه شیء معقود الا حل **شرح**
میتواند بود که مراد بعمامه ... و مانند آن باشد که از جنس ثیاب نیست ضمیر اصابه راجع بکل واحد است یا راجع بسراویل است
یعنی روایت است از زید بن علی بن الحسین از پدرانش علیهم السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام کنده می شود از شهید
پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمربند و شلوار مگر آنکه برخورده باشد آنرا خونی پس اگر برخورده باشد آنرا خونی واگذاشته
میشود و گشاده نمی شود بر او چیزی که بسته شده باشد مگر آنکه گشوده می شود **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
الذی یقتل فی سبیل الله یدفن فی ثیابه و لا یغسل الا ان یدرکه المسلمون و به رمق ثم یموت
بعد فانه یغسل و یکفن و یحنط ان رسول الله صلی الله علیه و آله کفن حمزة فی ثیابه
و لم یغسله و لکنه صلی علیه **شرح** ادراک مسلمانان او را با رمق عبارتست از بقای رمق او بعد از انقضای

جا دو باقی ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب باب هفتاد و ششم اصل باب اکیل السبع والطیر والحریق والقتیل یوجد بعض جسده شرح این باب بیان خورده شده درنده است و خورده شده مرغان و سوخته شده و کشته شده که یافته میشود بعض بدن او و در این باب شش حدیث است اول اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یاکله السبع والطیر فتبقی عظامه بغیر لحم کیف یصنع به قال یغسل ویکفن ویصلی علیه ویدفن واذا کان المیت نصفین صلی علی النصف الذی فیه القلب شرح روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میخورد او را درنده و مرغان پس باقی میماند استخوانهای او بی گوشت چگونه کرده میشود با او امام گفت شسته میشود به هر روشی که میسر باشد مثل ریختن آب بر آن چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و تکفین کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او و مدفون میشود و اگر باشد میت دو نصف دو پاره از جسد نماز گزارده میشود بر نصفی که در آن بوده دل دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قتل قتیل فلم یوجد الا لحم بلا عظم لم یصل علیه وان وجد عظم بلا لحم صلی علیه قال وروی انه لا یصلی علی الرأس اذا افرد من الجسد شرح ضمیر قال در دوم راجع بمحمد بن مسلم است روی بصیغه معلوم مستتر راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است و مروی عنه امام زین العابدین یا امام محمد باقر علیه السلام است یا بصیغه مجهول و حاصل هر دو یکیست یا ضمیر قال راجع بامام محمد باقر است و راوی امام زین العابدین است و مروی عنه امام حسین علیه السلام یا راوی از جمله مخالفانست و مروی عنه رسول الله صلی الله علیه و آله است و بر این تقدیر اشارتست باینکه مراد راوی خبر است که منافی حدیث آینده است والله اعلم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام امام گفت چون کشته شود کسی که کشته شدن او مقدرست پس یافته نشود مگر گوشتی بی استخوان نماز گزارده نمیشود بر آن گوشت و اگر یافته شود استخوانی بی گوشت نماز گزارده میشود بر آن مراد استخوان تمام عضوی است پس منافی حدیث آینده نیست محمد بن مسلم گفت و روایت کرده امام محمد باقر اینکه شأن نیست که نماز گزارده نمیشود بر سر چون دور کرده شده باشد از بدن یعنی که نماز بر بدن است نه بر سر اگر میت مرده باشد چنانکه گذشت در حدیث دوم باب چهل و هفتم پس این روایت در صورتیست که بدن میت نیز حاضر باشد و منافی حدیث آینده نیست سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وجد الرجل قتیلا فان وجد له عضو تام صلی علیه ودفن وان لم یوجد له عضو تام لم یصل علیه ودفن شرح مراد بعضو تام اینجا استخوان محض استخوان عضو تام باشد یا گوشت نیز داشته باشد پس منافی حدیث سابق نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق گفت چون یافته شود مرد کشته پس چون یافته شود از او عضوی که تمام باشد مثل سر و پا و دست و باقی آن نابود باشد نماز گزارده میشود بر آن عضو تام و مدفون میشود و اگر یافته نشود از او عضوی که تام باشد نماز گزارده نمیشود بر او و مدفون میشود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قطع من الرجل قطعة فهی میتة فاذا مسه انسان فکلما کان فیه عظم فقد وجب علی من مسه الغسل وان لم یکن فیه عظم فلا غسل علیه شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار آنست که آن قطعه مقطوعه در حکم قتیل است فی الجمله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بریده شود از مردی پاره پس آن میته است یعنی که نجس است و چون ملاقات کند آن را مردی پس هرچه باشد در آن استخوانی پس بتحقیق لازم میشود بر کسی که ملاقات کند آن را غسل و اگر نبوده باشد در آن استخوانی پس نیست غسل بر آن کس پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا

وسط

وسط الرجل بنصفین صلی علی النصف الذی فیه القلب شرح وسط بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون میان برشود مردی بدو نیم نماز گزارده میشود بر نیمی که در اوست دل ششم اصل عن زید بن علی عن آبائه علیهم السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه وسئل عن رجل یحترق بالنار فامرهم ان یصبوا علیه الماء صبا وان یصلی علیه شرح واو در وسئل حالیه است بتقدیر قد یحترق بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است فاء در فامرهم برای بیان حال است یعنی روایتست از زید بن علی بن حسین از پدرانش علیهم السلام که گفت گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در حالی که بتحقیق پرسیده شده بود از مردی که سوخته میشود باتش امر کرد سائلان را اینکه ریزند بر او آب ریختنی یعنی که حاجت بمالیدن دست نیست و امر کرد باینکه نماز گزارده شود بر او بعد از تکفین هفتم اصل عن ابی خالد قال اغسل کل شیء من الموتی الغریق واکیل السبع وکل شیء الا ما قتل بین الصفین فان کان به رمق غسل والا فلا شرح ابو خالد اسم او عمرو بن خالد است و از راویان امام محمد باقر علیه السلام است و مصنف کتابیست بزرگ یعنی روایتست از ابو خالد گفت که بشو هر چیز را از مردگان غرق شده را و خورده شده درنده را و هر چیزی غیر آنها را مگر آنچه کشته شده باشد میان یکی صف مجاهدان با امر امام زمان و دیگری صف دشمنان ایشان پس اگر باشد با مقتول رمقی بعد از انقضای برابر یکدیگر بودن آن دو صف شسته میشود و اگر رمقی نباشد پس شسته نمیشود باب هفتاد و هفتم اصل باب من یموت فی السفینة ولا یقدر علی الشط او یصاب وهو عریان شرح یقدر بصیغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب و علم یا باب افعال است القدرة توانایی والاقتدار توانا کردن و بر هر تقدیر ظرف بعد از آن نایب فاعل است الشط بفتح شین با نقطه و تشدید طاء بی نقطه کنار رود یا مانند آن این باب بیان کسی است که بمیرد در کشتی و توانایی نیست بر کنار بردن او و برهنه است و در این باب چهار حدیث است اول اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل مات فی سفینة فی البحر کیف یصنع به قال توضع فی خابیة ویوکی رأسها ویطرح فی الماء شرح الخابیة بخاء با نقطه و الف و کسر باء یک نقطه و یاء دو نقطه در زیر منقلب از همزه خم بزرگ یوکی بواو والف مقصوره بصیغه مضارع غایب مجهول معتل اللام و اوی یا باب افعال است یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که مرد در کشتی در دریا چگونه کرده میشود با او امام گفت گذاشته میشود در خمی بزرگ و بسته میشود سر آن خم و انداخته میشود در آب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل یموت مع القوم فی البحر فقال یغسل ویکفن ویصلی علیه ویثقل ویرمی به فی البحر شرح فقال یغسل اشارتست باینکه کلام امام طول داشته و صدر آن اینجا منقول نشده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفتگو کرد در بیان احکام مردی که میمیرد در حالی که با جماعتی است در دریا پس امام گفت شسته میشود و تکفین کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او و سنگین کرده میشود و انداخته میشود در دریا یعنی که آن جماعت اینها را میکنند سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مات الرجل فی السفینة ولم یقدر علی الشط قال یکفن ویحنط فی ثوب ویلقی فی الماء شرح تکرار قال اشارتست باینکه بعض کلام امام اینجا منقول نشده فی ثوب اشارتست باینکه خابیه که در حدیث اول این باب مذکور شده و مانند آن واجب نیست و مراد وحده ثوب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بمیرد مردی در کشتی و توانایی نباشد بر کنار دریا امام گفت تکفین کرده میشود و تحنیط بکافور کرده میشود در جامه و انداخته میشود در آب چهارم اصل عن عمار

بن موسی

قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی قوم کانوا فی سفر لهم یمشون علی ساحل البحر فاذا هم برجل میت عریان قد لفظه البحر وهم عراة لیس علیهم الا ازار کیف یصلون علیه وهو عریان ولیس معهم فضل ثوب یکفنونه فیه قال یحفر له ویوضع فی لحده ویوضع اللبن علی عورته لتستر عورته باللبن ثم یصلی علیه ثم یدفن قال قلت فلا یصلی علیه اذا دفن قال لا یصلی علی المیت بعد ما یدفن ولا یصلی علیه وهو عریان حتی تواری عورته شرح روایتست از عمار بن موسی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگویی در جمعی که بودند در سفری با ایشان که ایشان میرفتند بر کنار دریا پس ناگاه ایشان رسیدند بمردی مرده و برهنه بتحقیق بکنار انداخته او را دریا و ایشان برهنگانند نیست بر ایشان مگر لنگی چگونه نماز میگزارند بر آن میت و او برهنه است و نیست با ایشان زیادتی جامه که بپیچند او را در آن امام گفت کنده میشود قبر برای او و گذاشته میشود در لحدش و گذاشته میشود خشت مثلا بر عورت او تا پوشیده شود عورت او بخشت بعد از آن نماز گزارده میشود بر او بعد از آن باقی اعضای او نیز پوشیده میشود بخشت مثلا چنانچه متعارفست راوی گفت گفتم پس آیا نماز گزارده نمیشود بر او چون مدفون شده باشد امام گفت نماز گزارده نمیشود بر میت بعد از مدفون شدن او و نماز گزارده نمیشود بر او در حالی که او برهنه باشد مگر آنکه پوشیده شود عورت او مخفی نماند که ظاهر این حدیث آنست که در لحد گذاشته شود بر پهلوی راست و چون نماز گزارد از آن بلندتر از او نیست پهلوی چپ نزدیک ایشان خواهد بود مانند نماز میت متعارف والله اعلم باب هفتاد و هشتم اصل باب الصلوة علی المصلوب والمرجوم والمقتص منه شرح این باب نماز است بر کسی که از حلق آویخته شده و کسی که سنگسار شده و کسی که بقصاص کشته شده و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المرجوم والمرجومة یغسلان ویحنطان ویلبسان الکفن قبل ذلک ثم یرجمان ویصلی علیهما والمقتص منه بمنزلة ذلک یغسل ویحنط ویلبس الکفن ویصلی علیه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مردی که سنگسار شود و زنی که سنگسار شود شسته شوند بامر حاکم شرع چنانکه میت شسته میشود خواه شوینده خود ایشان باشند و خواه دیگری و تحنیط کرده میشوند و پوشانیده میشوند کفن پیش از سنگسار شدن بعد از آن سنگسار کرده میشوند و نماز گزارده میشود بر ایشان و کسی که بقصاص کشته میشود حکم دارد در بیان این آنکه شسته میشود و تحنیط کرده میشود و پوشانیده میشود کفن پیش از قصاص و نماز گزارده میشود بر او بعد از قصاص دوم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال سألت الرضا علیه السلام عن المصلوب فقال اما علمت ان جدی علیه السلام صلی علی عمه قلت اعلم ذلک ولکنی لا افهمه مبینا فقال ابینه لک شرح در ذکری مذکورست که مراد بجد امام جعفر صادق علیه السلام و مراد بعم زید بن علی بن الحسین است که در کناسه کوفه مصلوب شد و این بحسب ظاهر محل اشکالست زیرا که در آن اوقات امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه بوده و جواب آنست که تصلیه بمعنی امر بصلوة و تعلیم شقوق آنست مبینا بباء یک نقطه و یاء دو نقطه در زیر و نون بصیغه اسم مفعول تفعیل حال از ضمیر ابینه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است التبیین توضیح روایتست از ابو هاشم داود بن قاسم که از اولاد جعفر طیار است گفت پرسیدم امام رضا علیه السلام را از آویخته شده بحلق که چون نماز بر او باید کرد پس امام گفت آیا ندانستی اینکه جدم امام جعفر صادق علیه السلام تعلیم کرد مردم را نماز بر عم او و مشهور شده میان شیعه گفتم میدانم این را ولیکن من نمی فهمم آن را که مردم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکنند در این مسئله بر حالی که توضیح

کرده شده

کرده شده پس امام گفت توضیح میکنم آن را برای تو اصل ان کان وجه المصلوب الی القبلة فقم علی منکبه الایمن وان کان قفاه الی القبلة فقم علی منکبه الایسر فان بین المشرق والمغرب قبلة وان کان منکبه الایسر الی القبلة فقم علی منکبه الایمن وان کان منکبه الایمن الی القبلة فقم علی منکبه الایسر شرح این بیان چهار شقست در صورتی که مصلوب در مدینه باشد چون این سؤال آنجا واقع شده الف و لام القبلة برای عهد خارجیست و مراد جانبی است که بنای محراب مسجد مدینه موافق آنست و می آید در کتاب الصلوة در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب پنجم است اینکه اندکی تیاسر در آن مسجد مستحب است بنابر آنکه آن محراب برابر نقطه جنوب است و کسی که رو به آن ایستد کعبه اندکی بدست چپ او می افتد اسم ان ضمیر شان است قبلة مرفوع و خبر آن است بین المشرق والمغرب ظرفست یعنی نصفی از افق که مواجه وسط حقیقی کعبه مواجه وسط حقیقی آن نصف شده و این تعبیر مبنی بر آنست که در مدینه و در اکثر بلاد یک طرف آن نصف نصف شرقی افق و طرف دیگر نصف غربی افق باشد پس این منافات ندارد با آنکه در بعض بلاد که مواجه وسط حقیقی کعبه در آنجا مواجه نقطه اعتدال شرقی یا نقطه اعتدال غربی باشد بین الجنوب والشمال در طرف کعبه قبله باشد و قبله بودن بین المشرق والمغرب یعنی موافق نکته ایست که بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب الضلال و مراد اینست که در وقت ضرورت آن قبله است و مراد اینجا اینست که مواجه وسط دوش مصلوب اهم است از مواجه کعبه و حوالی کعبه و نظیر اینست در اشتباه جهة کعبه چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب سیم که باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح ومن صلی لغیر القبلة است و ابن اثیر در نهایه گفته که وفی حدیث ابن عمر ما بین المشرق والمغرب قبلة اراد به المسافر اذا التبست علیه قبلته فاما الحاضر فیجب علیه التحری والاجتهاد وهذا انما یصح لمن کانت القبلة فی جنوبه او فی شماله ویجوز ان یکون اراد به قبلة اهل المدینة ونواحیها فان الکعبة جنوبها والقبلة فی الاصل الجهة و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که اگر روی مصلوب بقبله مسجد مدینه باشد و کسی مواجه وسط دوش راست او شود مواجه بین المشرق والمغرب شده خواهد بود بخلاف اینکه مواجه وسط دوش چپ او شود پس اگر پشت مصلوب بقبله مسجد مدینه باشد مواجه وسط دوش چپ او باید کرد یعنی اگر باشد روی مصلوب بقبله مسجد مدینه پس بایست برابر وسط دوش راست او و اگر باشد پشت او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او چه بدرستی که میان مشرق و مغرب در جانب کعبه قبله است یعنی که قبله اضطراریست اگر چه قبله اختیاری نباشد و اگر باشد دوش چپ او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش راست او و اگر باشد دوش راست او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او اصل وکیف کان منحرفا فلا تزایل مناکبه ولیکن وجهک الی ما بین المشرق والمغرب ولا تستقبله ولا تستدبره البتة قال ابو هاشم وقد فهمت ان شاء الله تعالی فهمته والله شرح این فقره برای بیان جمیع شقوق غیر چهار شق سابق است در مدینه و بیان جمیع شقوق در جمیع مواضع غیر مدینه نیز المناکب جمع منکب دوشها و مراد اینجا اجزای یک دوش است و غرض از ذکر مناکب بلفظ جمع اشارتست باینکه اگر رو یا پشت مصلوب مواجه عین کعبه باشد و آن جهتی است که تیاسر در مسجد مدینه تا آن جهت مستحب است پس هیچکدام از دو وسط دوش او محاذی بین المشرق والمغرب بآن معنی که گفتیم نخواهد بود و در این هنگام برابر وسط دوش نباید ایستاد بلکه اندکی میل باید کرد بجانب کعبه تا مواجهت بین المشرق والمغرب حاصل شود و در این صورت هر یک از مواجه بعض دوش راست او و مواجه بعض دوش چپ او جایز است مخفی نماند که از این ظاهر میشود که در نماز میت مواجه دوش میت اهم است از مواجه قبله برای اینکه میت در وقت نماز بر او در صورت اختیار مستلقی میباید باشد فهمت دو جا بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است و میان این دو جمله اندکی زمانی فاصله شده بوده و ابو هاشم در آن زمان تامل و فهم جمیع شقوق کرده

بوده چون شسل زان ان ظن فهمیدن داشته و هر چیزی که منحرف شده روش مصلوب از آن قبله پس جدا شو از استقبال چیزی از جوانب
روش او و باید که باشد روی تو سوی قبله میان مشرق و مغرب در جانب کعبه و روبرو شو مصلوب را [illegible]
البته گفت ابو القاسم و بتحقیق فهمیدم آنرا که گفتی بجمیع شقوق آن ان شاء الله تعالی بعد از آن گفت ابو القاسم گفت فهمیدم آنرا بجمیع شقوق
بحمد الله قسم سیوم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقروا المصلوب بعد ثلثة حتی ینزل و یدفن
شرح لا تقروا بقاف و تشدید را بی نقطه بصیغه نهی جمع مذکر حاضر باب افعال الاقرار، نهی شده ان باندن چیزی بر حالی
و مخاطبان اینجا رعایا اند حتی برای تعلیل بر عدم اقرار است ینزل بصیغه مضارع مجهول باب انفعال منصوب و فاعل محذوف حاکم
ظالم است زیرا که غیر ظالم جاهل مسئله نمیباشد و زیاده از سه روز مصلوب را باقی نمیگذارد [illegible] حاجت بهجوم رعیت برای نهی
منکر نیست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نهی شوید باندن مصلوب بر دار بعد از سه شبانه روز برای اینکه فرود آورده
شود و مدفون شود باب هفتاد و دوم اصل باب یجب علی الجیران لاهل المصیبة و اتخاذ المأتم شرح المأتم بفتح میم و سکون
همزه و فتح تا دو نقطه در بالا مصدر میمی باب نصر اجتماع و ماندن زنان نزد زنی که صاحب مصیبت است یعنی این باب بیان
چیزیست که لازم است بر همسایگان و آشنایان نزدیک برای اهل مصیبت و بیان استحباب [illegible] اجتماع و ماندن زنان
همسایگان و آشنایان نزد زنی که صاحب مصیبت است برای تعزیت او و در این باب شش حدیث است اول حدیث عن ابی
عبد الله علیه السلام قال لما قتل جعفر بن ابی طالب علیه السلام امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة
علیها السلام ان تتخذ طعاما لاسماء بنت عمیس ثلثة ایام و تأتیها و نساءها فتقیم عندها
ثلثة ایام فجرت بذلک السنة ان یصنع لاهل المصیبة طعام ثلثة شرح تأتیها منصوب است و واو در و نساءها بمعنی
مع است [illegible] منصوب و ضمیر راجع بفاطمه است ان یصنع بدل یا عطف بیان ذلک است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که وقتی که کشته شد جعفر برادر امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را
که بسازد خوردنی برای زوجه جعفر اسما بنت عمیس سه شبانه روز و اینکه فاطمه آید نزد آن اسما با زنانی که حضور [illegible]
الیسند فاطمه با آن زنان نزد اسما در سه شبانه روز پس جاری شد آن سنت که ساخته شود برای صاحب مصیبت خوردنی
در سه شبانه روز دوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال تصنع لاهل المیت مأتما ثلثة ایام من یوم مات
شرح مراد بمأتم اینجا معنی مصدری میتواند بود و مراد طعام آن می تواند بود و بنا بر اول میتواند بود که مراد [illegible]
اجتماع باشد و می تواند بود که مراد امر آن و طعامی که لازم آنست باشد یا مضاف مقدر باشد و اما بتقدیر طعام مأتم [illegible]
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جایزی برای اهل میت اجتماع زنان و ماندن ایشان نزد او در سه شبانه روز از روزی
که مرده سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی لجیران صاحب المصیبة ان یطعموا الطعام
عنه ثلثة ایام شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای همسایگان و آشنایان نزدیک
اهل مصیبت اینکه اطعام طعام مأتم کنند از جانب صاحب مصیبت در سه شبانه روز یعنی که از مال خود خرج کنند بنوبت
یا بی نوبت در آن سه شبانه روز چهارم حدیث اوصی ابو جعفر علیه السلام بثمانمائة درهم لمأتمه و کان یری ذلک
من السنة لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اتخذوا لآل جعفر طعاما فقد شغلوا شرح
درهم [illegible] است زیرا که استحباب وصیت بمأتم
مستفاد نمی شود از دلیل مذکور یعنی وصیت کرد امام محمد باقر علیه السلام بهشتصد درهم از مال خود برای اجتماع زنان

و ماندن ایشان

و ماندن ایشان در مصیبت وفات او و امام علیه السلام میدید آن اجتماع زنان را از جمله سنت برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت بسازید برای اهل بیت جعفر طعامی چه بتحقیق مشغول شده اند و فرصت ساختن طعام ندارند بسبب اجتماع زنان
اگر سنت نمی بود امر بطعام برای ایشان نمیکرد پنجم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام ان امرأتی و امرأة ابن مارد
تخرجان الی المأتم فانهاهما فتقول لی امرأتی ان کان حراما فانهنا عنه حتی نترکه و ان لم یکن
حراما فلای شیء تمنعناه فاذا مات لنا میت لم یجئنا احد قال فقال ابو الحسن علیه السلام عن الحقوق
تسألنی کان ابی علیه السلام یبعث امی و ام فروة تقضیان حقوق اهل المدینة شرح المآتم بفتح میم و فتح
همزه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا جمع مأتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تا بصیغه اسم مکان باب نصر جای اجتماع و ماندن زنان
نزد صاحب مصیبت مادر امام موسی کاظم علیه السلام حمیده بربریه است ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر مادر امام جعفر صادق
علیه السلام است یعنی روایت است از عبد الله کاهلی گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را بدرستی که زن من و زن ابن مارد بیرون
میروند سوی ماتمها پس نهی میکنم ایشان را از آن حرکت پس میگوید مرا زنم که اگر بیرون رفتن ما سوی ماتمها حرامست پس نهی کن ما را
از آن تا ترک کنیم آنرا و اگر حرام نیست پس برای چه چیز نهی میکنی ما را از آن پس اگر وفات یابد از ما میتی نمی آید نزد ما هیچکس مراد آن
اینست که این عمل از جمله ادای حقوق است پس اگر حرام نباشد مستحب خواهد بود عبد الله گفت که پس گفت امام موسی کاظم علیه السلام
که از ادای حقوق می پرسی مرا بدرستی که پدرم علیه السلام میفرستاد مادرم و ام فروه را و ادا میکردند حقوق اهل مدینه را ششم
حدیث قال امیر المؤمنین علیه السلام صلوات الله علیه مروا اهالیکم بالقول الحسن عند موتاکم فان فاطمة علیها السلام
لما قبض ابوها علیه و آله السلام اسعدتها بنات هاشم فقالت اترکن التعداد و علیکن بالدعاء
شرح الاهالی بفتح همزه و کسر لام و یا دو نقطه در پایین جمع اهل بمعنی زوجه یا بمعنی هر زنی که در خانه ساکن باشد خواه زوجه خواه
غیر زوجه القول الحسن عبارت است از سخنی که در آن نفع آخرت داشته باشد برای آنکه در حق او گفته می شود و برای گوینده نیز
عند موتاکم یعنی نزد ذکر موتاکم است الاسعاد [illegible] کردن و مراد اینجا اجتماع نزد کسی برای تعزیه اوست التعداد بفتح و کسر تا دو نقطه بالا
مصدر باب نصر شمردن مفاخر پدران و مانند آن و امر بترک تعداد اینجا مبنی بر اینست که عادت ایشان در مواضع دیگر تعداد [illegible] بوده
مثل آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب الفصل بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که دختر ابی بکر را ثیه میگفت
احمد و رسول الله و احمد و بعده اسد الاله و ثالث [illegible] تا آخر یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر کنید زنان خود را
بسخن خوب نزد یاد کردن مردگان شما در ماتمها مراد اینست که امر کنید ایشان را بدعا و طلب آمرزش برای مردگان و ترک
ذکر مفاخر مردگان چه بدرستی که فاطمه علیها السلام وقتی که از دنیا رفته شد پدر او علیه و آله السلام مجتمع شدند نزد او زنانی که
از اولاد هاشم بودند پس فاطمه علیها السلام گفت که ترک کنید عادت خود را که شمردن مفاخر مردگان است در ماتمها و بر شما باد
که دعا و طلب آمرزش کنید برای مردگان نزد یاد ایشان باب هشتاد اصل باب المصیبة بالولد شرح
این باب بیان مصیبت بوفات فرزند است و در این باب [illegible] حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال ولد
یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا یخلفهم بعده کلهم قد رکب الخیل و جاهد فی سبیل الله
شرح یخلف بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرزندی که پیش میفرستد او را
مرد فاضلتر است باعتبار ثواب پدر از هفتاد فرزند که وا میگذارد ایشان را بعد از خود اگر چه همه ایشان بتحقیق سوار شده
باشند اسبان را و جهاد کرده باشند در راه الله تعالی دوم حدیث دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی خدیجة

حین مات القاسم ابنها و هی تبکی فقال لها ما یبکیک فقالت درت دریرة فبکیت فقال یا خدیجة
اما ترضین اذا کان یوم القیامة ان تجیء الی باب الجنة و هو قائم فیأخذ بیدک فیدخلک الجنة
و ینزلک افضلها و ذلک لکل مؤمن ان الله عز و جل احکم و اکرم ان یسلب المؤمن ثمرة
فؤاده ثم یعذبه بعدها ابدا شرح قاسم در آخر ایام شیر خوارگی وفات یافته الدر بفتح دال و تشدید را بی نقطه مصدر
باب ضرب فرود آمدن شیر در پستان الدریرة [illegible] شیر که فرود می آید در پستان اذا کان ظرف تجیء است که مقدم شده
ان بتقدیر بان است و ظرف متعلق بترضین است ثم برای تعجب است برای تراخی زمانی نیست مراد بعد از اینجا ترک [illegible]
و تلافی عذاب دنیاست بر وجه کمال [illegible] نفی مفهوم از کلام است یعنی اینکه لا یعذبه ابدا یعنی داخل شد رسول الله صلی الله
علیه و آله بر خدیجه در خانه که وفات یافته قاسم پسر او آنجا و خدیجه گریه میکرد پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله ای خدیجه
چه چیز تازه باعث گریه تو شده خدیجه گفت فرود آمد در پستان من قطره شیر پس برای یاد قاسم گریه کردم پس گفت ای خدیجه آیا
راضی نمی شوی باینکه آیی چون روز قیامت شود سوی در بهشت و قاسم ایستاده باشد پس بگیرد دست ترا پس داخل کند ترا
در بهشت و فرود آورد ترا در فاضلتر مکانهای بهشت و آنچه مذکور شد برای هر مؤمنی است که از او فرزندی وفات
یافته باشد بدرستی که الله عز و جل درست کارتر و کریمتر است از اینکه واگیرد از مؤمن میوه دل او را با وجود آن عذاب کند او را
بعد از وفات میوه دل او [illegible] سیوم حدیث کتب رجل الی ابی جعفر الثانی علیه السلام یشکو الیه مصابه
بولده و شدة ما دخله فکتب الیه اما علمت ان الله عز و جل یختار من مال المؤمن و من
ولده انفسه لیأجره علی ذلک شرح المصاب بصیغه مصدر میمی باب افعال بر خوردن بلا و شدت یعنی گرفتاری
[illegible] یعنی نوشت مردی سوی امام محمد تقی علیه السلام
شکایت [illegible] گرفتاری او بمصیبت بسبب وفات پسر او [illegible] آنچه داخل او شده از غم پس امام علیه السلام نوشت
آیا ندانستی که الله عز و جل اختیار میکند و [illegible] از مال مؤمن و از فرزند مؤمن نفیس تر آنرا تا ثواب دهد او را بنا بر آن چهارم حدیث
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قبض ولد المؤمن والله اعلم بما قال العبد قال الله
تبارک و تعالی لملائکته قبضتم ولد فلان فیقولون نعم ربنا قال فیقول فما قال عبدی قالوا
حمدک و استرجع فیقول الله تبارک و تعالی اخذتم ثمرة قلبه و قرة عینه فحمدک و
استرجع ابنوا له بیتا فی الجنة و سموه بیت الحمد شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون از دنیا رفته شود
پسر مؤمن و الله تعالی داناتر است بآنچه گفته است آن بنده با وجود آن برای حکمتی میگوید الله تبارک و تعالی ملائکه خود را که آیا از دنیا
گذرانیدید پسر فلانکس را پس میگویند آری ای صاحب کل اختیار ما رسول گفت پس میگوید الله تعالی که پس چه گفت بنده من میگویند
حمد گفت ترا و انا لله و انا الیه راجعون گفت پس میگوید الله تبارک و تعالی که فرا گرفتید میوه دل او را و روشنی چشم او را پس
حمد گفت مرا و انا لله و انا الیه راجعون گفت بنا کنید برای او خانه در بهشت و نام کنید آنرا خانه حمد پنجم حدیث سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز و جل اذا احب عبدا قبض احب ولده الیه شرح شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله عز و جل چون دوست دارد بنده را میگیرد محبوب تر اولاد او سوی او را
ششم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قدم من المسلمین ولدین یحتسبهما عند الله عز و جل
حجباه من النار باذن الله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پیش فرستد از جمله مسلمانان دو فرزند را

برحالی که ذخیره

برحالی که داخل ذخیره آخرت خود شمرد آن دو فرزند را نزد الله عز و جل حاجب میشوند آنکس را از آتش جهنم برخصت الله تعالی
هفتم حدیث توفی طاهر بن رسول الله صلی الله علیه و آله فنهی رسول الله صلی الله علیه و آله خدیجة عن البکاء
فقالت بلی یا رسول الله و لکن درت علیه الدریرة فبکیت فقال لها اما ترضین ان تجدیه قائما
علی باب الجنة فاذا رآک اخذ بیدک فادخلک اطهرها مکانا و اطیبها قالت و ان ذلک کذلک قال
الله اعز و اکرم من ان یسلب عبدا ثمرة فؤاده فیصبر و یحتسب و یحمد الله عز و جل ثم
یعذبه شرح توفی بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب تفعل است این حدیث و حدیث دوم این باب مؤید آنست که طاهر لقب قاسم است
و هر دو نقل یک حکایت و تفاوت در نقل اینجا از قبیل تفاوت در نقل قرآنست قصه موسی و عیسی و مانند آنرا و کلام مصنف
در کتاب الحجة در مولد النبی دلالت بر مغایرت میکند یعنی گرفته شد از دنیا طاهر پسر رسول الله صلی الله علیه و آله پس نهی کرد رسول
الله صلی الله علیه و آله خدیجه را از گریه پس خدیجه گفت بلی ای رسول الله گریه را ترک کرده بودم و لیکن فرود آمد بر طاهر چنانچه عادت بود
قطره از شیر پس گریه کردم پس گفت او را که آیا راضی نمی شوی باینکه یابی او را ایستاده بر در بهشت پس چون بیند ترا بگیرد دست ترا
پس داخل کند ترا در پاکیزه تر بهشت باعتبار مکان و خوشبوتر بهشت خدیجه گفت آیا و بدرستی که آن چنانست که گفتی گفت که الله
[illegible] تر و کریمتر است از اینکه واگیرد از بنده میوه دل او را پس آن بنده صبر کند و داخل ذخیره آخرت خود شمارد و حمد کند الله
عز و جل را با وجود آن عذاب کند او را بلکه ترک عذاب کند بر وجه کمال هشتم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثواب المؤمن
من ولده اذا مات الجنة صبر او لم یصبر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ثواب مؤمن از جانب
فرزند چون مرده باشد بهشت است خواه صبر کند و خواه صبر نکند مراد اینست که اگر صبر کند ثواب او اطهر و اطیب بهشت است چنانچه
گذشت در حدیث سابق و اگر صبر نکند ثواب او محض دخول بهشت است نهم حدیث عن ابی عبد الله او ابی الحسن علیهما السلام
قال ان الله عز و جل لیعجب من رجل یموت ولده و هو یحمد الله فیقول یا ملائکتی عبدی اخذت
نفسه و هو یحمدنی شرح یعجب بعین بی نقطه و جیم و با یک نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است العجب بضم عین و سکون
جیم تکبر و مباهات بخلق چیزی چنانچه تبارک الله احسن الخالقین من برای سببیت است فا در فیقول برای بیان عجب است نفسه
بسکون فا و بفتح فا میتواند بود و بر هر تقدیر استعاره است برای فرزند یعنی روایت است از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم
علیهما السلام گفت بدرستی که الله تعالی مباهات میکند از آفریدن مردی که میمیرد فرزند او و او حمد میکند الله تعالی را پس
الله تعالی میگوید ای ملائکه من بنده من گرفتم جان [illegible] او را و او حمد میگوید مرا دهم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال من قدم
اولادا یحتسبهم عند الله عز و جل حجبوه من النار باذن الله عز و جل شرح این ظاهر است از شرح حدیث
ششم این باب و لفظ جمع گاهی استعمال میشود در دو چنانچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع فی الحائض و المستحاضة
[illegible] لها الاقراء و ادناها حیضتان باب هشتاد و یکم اصل باب التعزی شرح این باب بیان [illegible] کسی خود را
بصبر در مصیبت و در این باب [illegible] حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اصیب بمصیبة فلیذکر
مصابه بالنبی صلی الله علیه و آله فانه من اعظم المصائب شرح مصاب بصیغه مصدر میمی باب افعال است مصائب بیا دو نقطه
در پایین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گرفتار شود بمصیبتی پس باید که یاد خود آورد گرفتاری خود را
بوفات نبی صلی الله علیه و آله چه بدرستی که آن از جمله بزرگتر مصیبتهاست دوم حدیث عن عمر بن سعید الثقفی عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان اصبت بمصیبة فی نفسک او فی مالک او فی ولدک فاذکر مصابک برسول الله

صلى الله عليه وآله فإن الخلائق لم يصابوا بمثله قط شرح روايت است از عمرو بن سعيد ثقفى بفتح ثاء ... از امام محمد باقر عليه السلام راوى گفت كه امام گفت اگر گرفتار شوى بمصيبتى در خود يا در مال يا در فرزندت پس ياد خود آور ابو فات رسول الله صلى الله عليه وآله را بدرستى كه خلايق گرفتار نشده اند بمصيبتى كه مثل وفات رسول الله باشد هرگز بانكه خلقى ضلالت در دين او كردند آنچه كردند ومى‌كنند آنچه مى‌كنند سوم اصل لما أصيب أمير المؤمنين عليه السلام نعى الحسن إلى الحسين عليهما السلام وهو بالمدائن فلما قرأ الكتاب قال يا لها من مصيبة ما أعظمها مع أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال من أصيب منكم بمصيبة فليذكر مصابه بي فإنه لن يصاب بمصيبة أعظم منها وصدق صلى الله عليه وآله شرح النعى بفتح نون وسكون عين بى‌نقطه مصدر مثل اللام باب منع خبر مرگ كسى دادن ومراد اينجا خبر دادن ضربت ابن ملجم عليه اللعنت ... يا لها منادى محذوف است بتقدير يا قوم لها متعلق بفعل محذوف است بتقدير احضروا لها ... من بيانيه است ... يعنى وقتى كه ضربت خورد امير المؤمنين عليه السلام خبر مرگ فرستاد حسن سوى امام حسين عليهما السلام وامام حسين در مداين بود پس وقتى كه خواند مكتوب را گفت اى قوم تماشا كنيد اين حادثه را مصيبتى عظيم است با وجود آنكه رسول الله صلى الله عليه وآله گفت كه هر كه گرفتار شود از جمله شما مؤمنان بمصيبتى پس بايد كه ياد كند گرفتارى خود را بوفات من چه بدرستى كه او هرگز گرفتار نخواهد شد بمصيبتى كه بزرگتر از آن باشد وراست گفت صلى الله عليه وآله چهارم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما مات النبي صلى الله عليه وآله سمعوا صوتا ولم يروا شخصا يقول كل نفس ذائقة الموت وإنما توفون أجوركم يوم القيمة فمن زحزح عن النار وأدخل الجنة فقد فاز وقال إن في الله خلفا من كل هالك وعزاء من كل مصيبة ودركا لما فات فبالله فثقوا وإياه فارجوا وإنما المحروم من حرم الثواب شرح مضمون اين گذشت در كتاب الحجة در حديث ... نوزدهم مولد النبى كه باب صد ودهم است كل نفس ذائقة الموت ... از سوره آل عمران ... يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت وقتى كه وفات يافت رسول الله صلى الله عليه وآله اهل بيت ... شنيدند كسى آواز ميكرد ... در روز قيامت پس هر آنكه دور كرده شود از آتش وداخل كرده شود در بهشت ... بدرستى كه در نزد الله تعالى ثوابى است كه عوض هر هر طرف شده در دنيا است ... فوت شده پس بالله تعالى ... از ثواب بسبب ... پنجم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله جاءهم جبرئيل والنبي مسجى وفي البيت علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام فقال السلام عليكم يا أهل بيت الرحمة كل نفس ذائقة الموت وإنما توفون أجوركم يوم القيمة فمن زحزح عن النار وأدخل الجنة فقد فاز وما الحيوة الدنيا إلا متاع الغرور إن في الله عز وجل عزاء من كل مصيبة وخلفا من كل هالك ودركا لما فات فبالله فثقوا وإياه فارجوا فإن المصاب من حرم الثواب هذا آخر وطئ من الدنيا

قالوا فسمعنا الصوت ولم نر الشخص شرح المسجى بسين بى‌نقطه وجيم بصيغه اسم مفعول باب تفعيل كسى كه پرده بر او كشيده شده باشد الحيوة الدنيا يعنى ... زندگى ... المتاع آلت الغرور ... دنيا مگر آلت فريبند كه شيطان ... آمدن جبرئيل براى تعليم نبى منقطع شده وآمدن براى تحديث ... در كتاب الحجة در حديث پنجم باب ... باب جبرئيل عليه السلام ... بفتح واو وسكون طاء ... مصدر باب علم ... بمعنى زمين است وباقى اين ظاهر است از شرح حديث سابق ... ششم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله جاءت التعزية أتاهم آت يسمعون حسه ولا يرون شخصه فقال السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته كل نفس ذائقة الموت وإنما توفون أجوركم يوم القيمة فمن زحزح عن النار وأدخل الجنة فقد فاز وما الحيوة الدنيا إلا متاع الغرور في الله عز وجل عزاء من كل مصيبة وخلف من كل هالك ودرك لما فات فبالله فثقوا وإياه فارجوا فإن المحروم من حرم الثواب والسلام عليكم جاءت التعزية ... آن تعزيه كه الله تعالى اهل مصيبت ... در قرآن ... استيناف بيانى است ... وباقى اين ظاهر است از شرح دو حديث سابق هفتم اصل عن أبي جعفر عليه السلام مثله وزاد فيه قلت من كان في البيت قال علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام شرح اين ظاهر است هشتم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله أتاهم آت فوقف بباب البيت فسلم عليهم ثم قال السلام عليكم يا آل محمد كل نفس ذائقة الموت وإنما توفون أجوركم يوم القيمة فمن زحزح عن النار وأدخل الجنة فقد فاز وما الحيوة الدنيا إلا متاع الغرور في الله خلف من كل هالك وعزاء من كل مصيبة ودرك لما فات فبالله فثقوا وعليه فتوكلوا وبنصره لكم عند المصيبة فارضوا فإنما المصاب من حرم الثواب والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته فلم يروا أحدا فقال بعض من في البيت هذا ملك من السماء بعثه الله عز وجل ليعزيكم وقال بعضهم هذا الخضر عليه السلام جاءكم يعزيكم بنبيكم صلى الله عليه وآله شرح ... ميكند ... اين شخص ... آمده بود ... فقال بعض من في البيت ... جبرئيل ... از جانب الله تعالى ... كسى ... بوده ... در آن خانه ... وقال بعضهم ... از امير المؤمنين ... وباقى اين ظاهر است از شرح احاديث سابقه باب شصت ودوم اصل باب الصبر والجزع والاسترجاع شرح اين بيان ... شكيبائى ... وگفتن انا لله وانا اليه راجعون نزد مصيبت است ودر اين باب ... اول اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له ما الجزع قال أشد الجزع الصراخ بالويل والعويل ولطم الوجه والصدر وجز الشعر من النواصي ومن أقام النواحة فقد ترك الصبر وأخذ في غير طريقه ومن صبر واسترجع وحمد الله عز وجل فقد رضي بما صنع الله ووقع أجره على الله ومن

لم يفعل ذلك جرى عليه القضاء وهو ذميم وأحبط الله أجره شرح الصراخ بضم صاد بى‌نقطه ... والف وخاء بانقطه فرياد الويل بفتح واو وسكون ياء دو نقطه در پايين فرود آمدن بلا العويل بفتح عين بى‌نقطه ... وسكون ياء دو نقطه در پايين گريه بلند ... عطف بر الصراخ ... در اين مواضع ... انفراد ميتواند بود اللطم بفتح لام وسكون طاء بى‌نقطه مصدر باب نصر كوفتن ... بر روى وسينه ... وتشديد زاى بانقطه مصدر باب نصر بريدن النواصى جمع ناصيه ... النواحة بفتح نون وتشديد واو والف وحاء بى‌نقطه زنى كه ... يعنى ... روايت است از جابر از امام محمد باقر عليه السلام راوى گفت كه گفتم او را چيست آن جزع كه ثواب را ناقص ميكند گفت ... فرياد بواويلاه است وگريه بلند وطپانچه بر روى وسينه ... وهر كه ... نوحه گر ... ترك كرده شكيبائى را ... وهر كه شكيبائى كرد وگفت انا لله وانا اليه راجعون وحمد گفت الله ... راضى شد بآنچه الله تعالى ساخت ... ثواب ... دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن الصبر والبلاء يستبقان إلى المؤمن فيأتيه البلاء وهو صبور وإن الجزع والبلاء يستبقان إلى الكافر فيأتيه البلاء وهو جزوع شرح روايت است از امام جعفر عليه السلام گفت بدرستى كه شكيبائى وبلا ... سوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ضرب المسلم يده على فخذه عند المصيبة إحباط لأجره شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله ... چهارم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال ما من عبد يصاب بمصيبة فيسترجع عند ذكره المصيبة ويصبر حين تفجأه إلا غفر الله له ما تقدم من ذنبه وكلما ذكر مصيبته فاسترجع عند ذكر المصيبة غفر الله له كل ذنب اكتسب فيما بينهما شرح ... وهمزه بصيغه مضارع معلوم غائب باب منع ... روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت ... انا لله وانا اليه راجعون ... پنجم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال من ذكر مصيبته ولو بعد حين فقال إنا لله وإنا إليه راجعون والحمد لله رب العالمين اللهم أجرني على مصيبتي واخلف علي أفضل منها كان له من الأجر مثل ما كان عند أول صدمته شرح اجر بهمزه والف وكسر جيم وراء ... بصيغه امر ...

وميتواند بود كه بهمزه ساكنه وضم وكسر جيم باشد از باب نصر وضرب بحذف همزه وصل الاجار والاجر ... واخلف بخاء بانقطه وفاء بصيغه امر از باب افعال است الاخلاف ... منصوب ومفعول اخلف است من ... افعل التفضيل است ... ميتواند بود كه ... روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر كه ياد كند مصيبتى را ... بعد از مدتى ... پس گويد ... انا لله وانا اليه راجعون ... خدا ... ثواب ... ششم اصل عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال يا إسحاق لا تعدن مصيبة أعطيت عليها الصبر واستوجبت عليها من الله عز وجل الثواب إنما المصيبة التي يحرم صاحبها أجرها وثوابها إذا لم يصبر عند نزولها شرح اعطيت بصيغه ماضى مجهول ... استوجبت بصيغه ماضى معلوم مخاطب باب استفعال است الاستيجاب استحقاق يعنى روايت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام گفت اى اسحق ... هفتم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا ينبغي الصياح على الميت ولا شق الثياب شرح جمع ميان ... وآنچه گذشت در كتاب الحجة ... والنص على أبي محمد عليه السلام ... يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام ... هشتم اصل عن موسى بن بكر عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال ضرب الرجل يده على فخذه عند المصيبة إحباط لأجره شرح اين ظاهر است از شرح حديث سيوم اين باب نهم اصل كنا عند أبي عبد الله عليه السلام فجاءه رجل فشكا إليه مصيبة أصيب بها فقال له أبو عبد الله عليه السلام أما إنك إن تصبر تؤجر وإن لا تصبر يمض عليك قدر الله الذي قدر عليك وأنت مأزور شرح قدر بصيغه مجهول ... مأزور ... بصيغه اسم مفعول ... يعنى ... بوديم نزد امام جعفر صادق عليه السلام ... پس گفت او را امام جعفر صادق عليه السلام ... دهم اصل عن قتيبة الأعشى قال أتيت أبا عبد الله عليه السلام أعود ابنا له فوجدته على الباب فإذا هو مهتم حزين فقلت جعلت فداك كيف الصبي فقال والله إنه لما به ثم دخل فمكث ساعة ثم خرج إلينا وقد أسفر وجهه وذهب التغير والحزن قال فطمعت أن يكون قد صلح الصبي فقلت كيف الصبي جعلت فداك فقال وقد مضى الصبي لسبيله فقلت جعلت فداك

لقد کنت معوجی معتما حزینا و قد رأیت حالک الساعة و قد ما غیر تلک الحال فکیف هذا فقال
انا اهل البیت انما نجزع قبل المصیبة فاذا وقع امر الله رضینا بقضائه و سلمنا لامره ترجمه روایتست
از قتیبه اعشی گفت آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام عیادت میکردم پسری از او را پس یافتم امام را بر در خانه پس ناکام و
غمناک ماند و مسکین بود پس گفتم قربانت شوم چگونه است کودک گفت بخدا قسم بدرستی که او برای آنست که با اوست با همینی که
برای جان کندن مخلوق شده و آن با اوست بعد از آن امام داخل خانه شد و درنگ کرد ساعتی بعد از آن بیرون آمد بسوی ما
بر حالی که بتحقیق گشاده شده بود روی او و رفته بود دگرگون شدن و اندوه قتیبه گفت پس طمع افتادم که صحت یافته باشد کودک
پس گفتم چگونه است کودک قربانت شوم پس گفت بتحقیق رفت کودک براه خود پس گفتم قربانت شوم هر آینه بتحقیق بودی بر حالی که او
زنده بود غمناک اندوهگین و بتحقیق دیدیم حال ترا در این ساعت و حال آنکه بتحقیق کودک مرد و غیر آن حال سابق پس چگونه است
این اختلاف دو حال پس امام گفت بدرستی که ما اهل بیت جزع نیست که بی تاب میشویم پیش از مصیبت پس چون فرود آمد
حکم الله تعالی راضی میشویم بحکم او و گردن می نهیم برای حکم او یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح الصیاح
علی المیت و لا ینبغی و لکن الناس لا یعرفونه و الصبر خیر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب
نیست فریاد بر میت و سزاوار نیست لیکن مردمان نمی دانند آنرا و شکیبائی بهتر است دوازدهم اصل کنت جالسا عند ابی
عبد الله علیه السلام فصرخت الصارخة من الدار فقام ابو عبد الله علیه السلام ثم جلس فاسترجع و عاد
فی حدیثه حتی فرغ منه ثم قال انا لنحب ان نعافی فی انفسنا و اموالنا و اولادنا فاذا وقع القضاء
فلیس لنا ان نحب ما لم یحب الله لنا شرح بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام بهمینی که بدرون خانه رفت بعد از ان
آمد و نشست پس انا لله و انا الیه راجعون گفت و برگشت در گفتگوئی که در میان داشت تا آنکه فارغ شد از ان بعد از ان
گفت بدرستی که ما دوست میداریم که عافیت داده شویم در خودهای ما و اموال ما و اولاد ما پس چون واقع شود حکم الهی
پس نیست ما را آنکه دوست داریم چیزی را که معلوم کرده باشیم که دوست نداشته الله تعالی برای ما سیزدهم اصل عن بعض اصحابنا
قال کان قوم اتوا ابا جعفر علیه السلام فوافقوا صبیا له مریضا فرأوا منه اهتماما و غما و جعل لا یقر
قال فقالوا والله لئن اصابه شیء انا لنتخوف ان نری منه ما نکره قال فما لبثوا ان سمعوا الصیاح
علیه فاذا هو قد خرج علیهم منبسط الوجه فی غیر الحال التی کان علیها فقالوا له جعلنا الله فداک
لقد کنا نخاف مما نری منک ان لو وقع ان نری منک ما یغمنا فقال لهم انا لنحب ان نعافی
فیمن نحب فاذا جاء امر الله سلمنا فیما احب شرح جعل بصیغه ماضی معلوم باب منع از افعال مقاربه است لازم است
یا بصیغه مجهول است ماخوذ از جعل بمعنی تبدیل لا یقر بقاف و تشدید راء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و علم است ضمیر
راجع بصبی است انا بکسر همزه است و جمله جزای شرط است فرق میان تخوف و خوف اینست که اول بعنوان مبالغه است و دوم نه
مبالغه است و لهذا اول در جمله جزائیه واقع شده اینجا بخلاف دوم در کنا نخاف ان سمعوا بفتح همزه و سکون نون تقدیر
الی ان سمعوا است ضمیر علیه راجع بصبی است لام در لقد موطئه قسم است بتقدیر والله لقد من در مما نری برای تبعیض است
ان در ان لو بفتح همزه و تخفیف نون مفسره است زیرا که نخاف متضمن معنی قول است بقرینه فقالوا والله تا آخر و میتواند بود
که ان مصدریه باشد و مفعول نخاف باشد نظیر آیت سوره سبا تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب و می تواند بود که
مخففه از مثقله باشد و اسم ان ضمیر شان محذوف باشد و خبر آن جمله شرطیه باشد و نمی تواند بود که ان زائده باشد اگرچه مذهب

سیبویه و اخفش و غیر ایشان جواز زائده بودن ان است میان فعل قسم و میان لو زیرا که این در صورتیست که جمله شرطیه
جواب قسم تواند بود و اینجا بخلاف آنست ان در ان نری بفتح همزه و سکون نون زائده است و ما بعد آن جزای شرط است
و زائده بودن آن اینجا موافق مذهب اخفش است و میتواند بود که تکرار ان در ان لو باشد نظیر فادرفیا الله فتقوا و ...
در حدیث چهارم باب التعزی یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت در زمان سابق جمعی آمدند نزد امام محمد باقر علیه السلام
پس موافق افتاد آمدن ایشان با کودکی از او که بیمار بود پس دیدند از امام علیه السلام شغلی و غمی و کارش این بود که قرار نمیگرفت
راوی گفت پس آن جمع گفتند بخدا قسم که هر آینه اگر برخورد کودک را چیزی بدرستی که ما هر آینه بسیار میترسیم که ببینیم از امام
چیزی را که نمی خواهیم آنرا از بی تابی راوی گفت پس آن جمع درنگ نکردند تا آنکه شنیدند فریاد را برای آن کودک پس ناگاه
امام علیه السلام بتحقیق بیرون آمد از درون خانه بر آن جمع بر حالی که گشاده رو بود در غیر حالی که بود بر آن پس آن جمع گفتند او را
گردانید ما را الله تعالی قربان تو هر آینه بتحقیق میترسیدیم بسبب آنچه میدیدیم از تو که اگر واقع شود آنچه واقع شد ببینیم از تو
چیزی را که مغموم کند ما را پس امام گفت ایشان را بدرستی که ما هر آینه دوست میداریم که عافیت داده شویم در آنکس که دوست
میداریم پس چون آید حکم الله تعالی گردن می نهیم در آنچه او دوست داشت باب هشتاد و سوم اصل باب
ثواب التعزیة شرح این باب بیان ثواب وا داشتن کسی دیگر را بر صبر در مصیبت است در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی به موسی علیه السلام ربه قال یا رب ما لمن عزی
الثکلی قال اظله فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی شرح اسم کان مضمون یا رب ما لمن عزی الثکلی است و ضم سابق الحق
از قبیل اقامت کل در مقام جزء است بعنوان مسامحه و اقتصار بر ظهور مراد الثکلی بفتح ثاء سه نقطه و سکون کاف و الف مقصوره
زنی که بمصیبت فرزند گرفتار شده باشد اظله بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال است الظل سایه و مراد اینجا پناه است
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود در آنچه راز گفت آن موسی علیه السلام صاحب کل اختیار خود را آنکه موسی گفت
ای صاحب کل اختیار من چه ثواب است برای کسی که تعزیه کرده زن فرزند مرده را الله تعالی گفت پناه میدهم او را در پناه
خود در روزی که پناهی نیست مگر پناه من مرا در روز قیامت است دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
و آله من عزی حزینا کسی فی الموقف حلة یحبی بها شرح کسی بصیغه مجهول معتل اللام واوی باب نصر است
حلة منصوب مفعول دوم است یحبی بحاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب نصر یا باب تفعیل
الحبو و التحبیة حمایت چیزی یعنی نگاهداری آن از نقصان یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که تعزیه کند اندوهگینی را
پوشانیده می شود در عرصه قیامت حله که محفوظ از نقصان میماند آن سوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام من عزی
الثکلی اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزی مصابا کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص
من اجر المصاب شیء شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که تعزیه کند گرفتار بمصیبتی را میباشد برای او مثل
ثواب آن گرفتار بی آنکه کم شود از ثواب آن گرفتار چیزی باب هشتاد و چهارم اصل باب فی السلوة
شرح السلوة بفتح و ضم سین بی نقطه و سکون لام اسم مصدر باب نصر و علم فراموش کردن مصیبت فی الجملة یعنی این باب
بیان کیفیت تسلی شدنست در مصیبت در این باب سه حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
ان المیت اذا مات بعث الله ملکا الی اوجع اهله فمسح علی قلبه فانساه لوعة الحزن و لولا ذلک

لم تعمر الدنیا شرح مسح بسین بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع یا باب تفعیل است المسح و التمسیح لیس دست برچیزی
که آلوده باشد برای برطرف کردن آلودگی آن اللوعة بفتح لام و سکون واو و عین بی نقطه سوزش دل تعمر بعین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب و علم است العمر بفتح عین و سکون میم و العمارة بفتح عین باقی ماندن چیزی یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که میت چون وفات یابد میفرستد الله تعالی فرشته را بسوی دردناک تر اهل او پس دست
میمالد بر دل او پس فراموش کار میکند او را یعنی که برطرف میکند از او سوزش اندوه دل او و اگر نمیبود آن باقی نمیماند دنیا دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی تطول علی عباده بثلث القی علیهم الریح
بعد الروح و لولا ذلک ما دفن حمیم حمیما و القی علیهم السلوة و لولا ذلک لانقطع النسل و القی
علی هذه الحبة الدابة و لولا ذلک لکنزها ملوکهم کما یکنزون الذهب و الفضة شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی تفضل کرد بر بندگان خود به سه خصلت بیان این آنکه الله انداخت بر ایشان
بوی گند را بعد از مفارقت روح و اگر نمیبود آن دفن نمیکرد خویشی خویشی را و انداخت بر ایشان تسلی شدن بعد از مصیبت
و اگر نمیبود آن هر آینه بریده میشد نسل و انداخت بر این دانه که معاش مردم با آنست مثل گندم و جو و برنج جانور را در وقت
کهنگی و اگر نمیبود آن هر آینه نگاه میداشتند آنرا پادشاهان ایشان چنانچه نگاه میدارند طلا و نقره را سالهای بسیار
سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا مات المیت بعث الله ملکا الی اوجع اهله فمسح علی
قلبه فانساه لوعة الحزن و لولا ذلک لم تعمر الدنیا شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب
هشتاد و پنجم اصل باب زیارة القبور شرح این باب بیان زیارت قبر است در این باب ده حدیث است اول اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام فی زیارة القبور قال انهم یأنسون بکم فاذا غبتم عنهم استوحشوا شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام در زیارت قبر گفت بدرستی که اهل قبور انس میگیرند با شما در وقت زیارت پس چون غایب شوید از ایشان
دلگیر میشوند از تنهائی دوم اصل عن سماعة قال سألته عن زیارة القبور و بناء المساجد فیها فقال اما زیارة
القبور فلا بأس بها و لا یبنی عندها المساجد شرح سماعة بن مهران از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است لا بأس بها اشارتست بآنچه منقولست که زیارت قبور در صدر اسلام منهی عنه بوده و نهی از آن منسوخ شده یعنی
روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام را از زیارت قبرها و از بنای مسجدها در مواضع آنها امام گفت اما زیارت قبرها پس باکی
نیست بآن و بنا کرده نمی شود نزد قبرها مسجدها سوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
عاشت فاطمة علیها السلام بعد ابیها علیه السلام خمسة و سبعین یوما لم تر کاشرة و لا ضاحکة تأتی قبور الشهداء
فی کل جمعة مرتین الاثنین و الخمیس فتقول ههنا کان رسول الله صلی الله علیه و آله ههنا
کان المشرکون شرح کاشر بشین با نقطه است الکشر ظاهر ساختن دندانها در بخند گفتن و مانند آن و مراد اینجا
بخند گفتن از روی رغبت است زیرا که اهل رغبت در بخند لبها را بیشتر میگشایند از غیر ایشان و میتواند بود که بسین بی نقطه
باشد الکسر تکیه کردن در وقت نشستن بر بالش که دو تا کرده شده باشد یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق
علیه السلام هشام گفت شنیدم از او میگفت زنده ماند فاطمه علیها السلام بعد از پدرش علیه السلام هفتاد و پنج روز و دیده نشد او را
در آن ایام که در بخند دندانهای خود را اظهار کرده باشد و نه اینکه خنده کرده باشد می آمد در آن ایام نزد قبور شهدای احد در هر هفته
دو بار روز دوشنبه و پنجشنبه پس میگفت اینجا بود رسول الله صلی الله علیه و آله اینجا بودند مشرکان در روز جنگ احد چهارم

اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له المؤمن یعلم من یزور قبره قال نعم
لا یزال مستأنسا به ما دام عند قبره فاذا قام و انصرف من قبره دخله من انصرافه عن قبره وحشة
شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام اسحق گفت گفتم او را آیا مؤمن میداند کسی را که زیارت میکند
قبر او را گفت آری همیشه آن مؤمن انس میگیرد با آنکس چندانکه نزد قبر او است پس چون برخاست و برگشت از قبر او
داخل شد آن مؤمن را از برگشتن او دلگیری از تنهائی پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف التسلیم
علی اهل القبور فقال نعم تقول السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انتم لنا
فرط و نحن ان شاء الله بکم لاحقون شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح و در اصل از باب علم است
و در آن چهار لغت است اول آنچه مذکور شد دوم موافق اصل سوم بکسر نون و کسر عین چهارم فتح نون و سکون عین و فاعل آن
ضمیر مستتر در آنست که راجع بالتسلیم است و تمیز و مخصوص بمدح محذوف است بتقدیر نعم شیئا هو یا نعم بفتح نون و فتح عین و سکون
میم حرف تصدیق است یا بمعنی که آری میگویم آنچه را که پرسیدی و بنا بر این کیف سوال از رأس التسلیم است موافق آنچه می آید
در حدیث هشتم این باب الدیار بکسر دال و تخفیف یاء دو نقطه در پائین جمع دار خانها و مراد اینجا قبرهاست و الف لام برای
عهد خارجیست من در من المؤمنین برای بیان اهل الدیار است و احتراز است از مخالفان و میتواند بود که برای ابتدای غایت
باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب و مراد بمؤمن اینجا شیعه امامی مجتنب از کبیره است خواه بترک آن بالکلیه و خواه
بتوبه صحیح از کبیره و مراد بمسلم اینجا شیعه امامی آلوده بکبیره است یا امرا الفرط بفتح فاء و فتح راء بی نقطه و طاء بی نقطه پیشرو
و مساویست در آن واحد و تثنیه و جمع ان در ان شاء الله برای محض ظرفیت است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که چگونه است سلام بر اهل قبور اشارتست باینکه در صدر اسلام منهی عنه بوده چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب
پس امام گفت خوبست یا بمعنی که خوب چیزیست آن سلام میگوئی سلام بر اهل این خانها که مؤمنان و مسلمانانند شما برای ما
پیش رو اید و ما وقتی که خواست الله تعالی بشما رسنده گانیم ششم اصل عن عمرو بن ابی المقدام قال مررت مع
ابی جعفر علیه السلام بالبقیع فمررنا بقبر رجل من اهل الکوفة من الشیعة قال فوقف علیه فقال اللهم
ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک ما یستغنی بها عن رحمة
من سواک و الحقه بمن کان یتولاه شرح روایتست از عمرو بن ابی المقدام گفت گذشتم با امام محمد باقر علیه السلام ببقیع
قبرستان مدینه است پس گذشتیم بقبر مردی از اهل کوفه از شیعه پس امام ایستاد بر آن قبر پس گفت خداوندا رحم کن
غریبی او را و همراه ده تنهائی او را و رام کن رمیدگی او را و ساکن ساز بسوی او از رحمت تو آنچه را که بی نیاز شود با آن
از رحمت هر که غیر تست و برسان او را بامامی که او را اولی بتصرف خود از خود میدانست هفتم اصل عن منصور بن حازم
قال تقول السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون شرح منصور بن حازم
از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است من اینجا برای ابتدای غایت است و مراد اینست که سلام از
جانب مؤمنان زنده است که هنوز در خانهای خود زنده و نمرده اند و باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب هشتم
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام کیف التسلیم علی اهل القبور قال تقول السلام علی اهل الدیار
من المسلمین و المؤمنین رحم الله المستقدمین منا و المستأخرین و انا ان شاء الله بکم لاحقون
شرح المستقدم و المستأخر بصیغه اسم فاعل باب استفعال پیش رو و پس رو و باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب

نهم اصل عن الرضا علیه السلام قال من اتی قبر اخیه ثم وضع یده علی القبر وقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر سبع مرات امن من یوم الفزع الاکبر او یوم الفزع شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت هر که آمد نزد
قبر برادر مومن خود بعد از آن گذاشت دست خود را بر قبر و خواند سوره قدر را هفت بار ایمن شد از روز اضطراب بزرگ یا روز
اضطراب شک از راوی است دهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم
ولیطلب احدکم حاجته عند قبر ابیه وعند قبر امه بما یدعو لهما شرح ... برای مصاحبت ...
... گفت امیر المؤمنین علیه السلام زیارت کنید مردگان
خود را ... که ایشان خوشحال می شوند بزیارت شما و باید که طلب کند ... حاجت خود را نزد قبر پدر ... نزد قبر مادر
مقارن دعایی که برای ایشان میکند باب شصت و ششم اصل باب ان المیت یزور اهله شرح این باب بیان آنست که
روح میت زیارت میکند اهل خود را و درین باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
المؤمن لیزور اهله فیری ما یحب ویستر عنه ما یکره وان الکافر لیزور اهله فیری ما یکره
ویستر عنه ما یحب قال ومنهم من یزور فی کل جمعة ومنهم من یزور علی قدر عمله شرح ...
بصیغه مضارع مجهول غایب ...
بصیغه مضارع مجهول غایب ...
... راجع بمومنان و کافران باشد ... هر مومن که طاعات او بیشتر است زودتر زیارت میکند برای ...
و همچنان هر کافری که معاصی او بیشتر است زودتر زیارت میکرده باشد ... روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که روح مومن هر آینه زیارت میکند اهل خود را ... و آنچه دوست میدارد
... و آنچه کراهت دارد ... و بدرستی که روح کافر هر آینه زیارت میکند اهل خود را ...
و پوشیده می شود از او آنچه دوست میدارد ... امام گفت و بعض مومنان کسی است که زیارت میکند هر جمعه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا عبارتست از غالب کردن بر خصم بوسیلهٔ تمسک باین قول و تثبیت در آخرت بوسیلهٔ آن قول عبارتست از آنچه مقدم بیان آن
در این حدیث مذکور است و بعد از آن است خلود در بهشت و رضوان یا ثبوت در جرگهٔ دنیا عبارتست از استحکام حقیقت
آن بروشی که موری شود بمعرفت امام مفترض الطاعه در هر زمان و عدم اضطراب در آن بتشکیک شیاطین الانس و الجن چنانچه
در خطبهٔ مصنف گذشت که زالت الجبال قبل ان یزول و ثبوت در جرگهٔ آخرت عبارتست از عدم اضطراب در جواب فرشته
قبر مانند آن بیان تتمهٔ این آیت می آید در شرح حدیث دوازدهم باب آینده فان تا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلام با کلام
دو ملک است مستقر مصدر میمی است بمعنی استقرار روح در بدن در قبر برای سؤال منکر و نکیر مقیل مصدر میمی است بمعنی خواب
در قبر بعد از قبض روح در قبر که مانند بخواب جانشست از روی تنعم پس دو فرشته میگویند ولی را که پا بر جا کناد ترا الله تعالی
در آنچه دوست میداری و رهائی آنی بمعنی که قبض روح تو در قبر باعث بر اینست نعمت ثابت شد در آن پا بر جا کردن حلول
قول الله عز و جل است در سورهٔ ابراهیم که پا بر جا و ثبت میکند الله تعالی جمعی را که ویدند سخنی که پابرجاست در زندگی دنیا
و در زندگی آخرت بعد از آن فراخ میکنند برای ولی در قبر او بقدر کار کردن چشم و بعد از آن میگشایند برای ولی
سوی بهشت بعد از آن میگویند ولی را که بخواب روشن چشم مانند خوابیدن جوان صاحب تنعم بمعنی که قبض روح او
میکنند و این میرانیدن دوم است که مذکور میشود در شرح حدیث اول باب شانزدهم چه بیستی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ
فرقان که اهل بهشت در روز مرگ بهتر باشند باعتبار قرارگاه و بهتر باعتبار خواب اصل قال و اذا [illegible] لربه عدوا اتاه
یأتیه اقبح من خلق الله زیا و رئیا و انتنه ریحا فیقول له ابشر بنزل من حمیم و تصلیة جحیم
و انه لیعرف غاسله و یناشد حملته ان یحبسوه فاذا دخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقیا عنه
اکفانه ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول لا ادری فیقولان لا دریت و لا هدیت
شرح اکتفا بذکر ولی و عدو اشارتست باینکه واسطه میان مؤمن محض و کافر محض مسکوت عنه است در قبر چنانکه می آید در حدیث اول
باب المسألة فی القبر و من یسأل و من لا یسأل که باب شانزدهم است برای اینکه الله تعالی در او توقف است و آنچه میخواهد میکند و بیان
اش رسیده در آیت سابقه در سورهٔ ابراهیم و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء النزل بکسر زای با نقطه و تشدید آن
دو نقطه در پایین منظور بکسر را و سکون همزه و تخفیف نیز بهمین معنی است مثل آیت سورهٔ مریم احسن اثاثا و رئیا النزل بضم نون و ضم
زای با نقطه و بفتح نون و سکون زای آنچه حاضر و مهیا کننده برای فرود آمدن مهمان و آن اینجا از روی تهکم است چنانچه
البشر از روی تهکم است الحمیم بفتح حای بی نقطه و کسر میم غضب و آب جوشان یعرف بعین بی نقطه و زای با نقطه و فا بصیغهٔ
مضارع معلوم از باب تفعیل است التعریف واداشتن کسی از کاری و کاهل کردن کسی در کاری و در اینجا مناسب تر
دیگر وجوه است یعنی تغسیل و حمله است و میتواند بود که مرجع جمله باشد و پس لا ادری مصداق قول الله تعالی است در سورهٔ ابراهیم
و یضل الله الظالمین و مبنی بر اینست که ظلم با علم جهل است بلکه بدتر از جهل است دریت بصیغهٔ ماضی معلوم مخاطب
اهر در جملهٔ دعائیه است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت و چون باشد صاحب کل اختیار خود را دشمن یعنی اینکه کافر صریح یا بلیس
گوشان است که می آید نزد او بدترین که آفرید الله تعالی باعتبار لباس و صورت و گندیده ترین که آفرید الله تعالی باعتبار بوی
میگوید آن عدو را که مژده در یاب بمهمانی از غضب الهی و بواداشتن در آتش جهنم و بدرستی که آن عدو هر آینه از انکار
و امیدوار شوینده خود را و قسم میدهد بردارندگان خود را برای اینکه واداشتند او را تعجیل نکنند پس چون داخل
در قبر می آیند نزد او دو امتحان کننده قبر پس می اندازند از او کفنهای او را پس میگویند او را که بیست صاحب کل اختیار تو

و حیث دینی تو

و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس میگوید نمیدانم پس آن دو ممتحن میگویند ندانی و راه نمود نشوی سوی بهشت اصل فیضربان
یافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله عز و جل من دابة الا و تذعر لها ما خلا الثقلین ثم
یفتحان له بابا الی النار ثم یقولان له نم بشر حال فیه الیافوخ بیا و دو نقطه در پایین و الف و ضم فا و سکون
واو و خا با نقطه جای از سر که در طفولیت نرم میباشد المرزبة بکسر میم و سکون را و فتح زای با نقطه و تشدید و تخفیف
با یک نقطه عصای کوتاه که از آهن باشد تذعر بذال با نقطه و عین بی نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم از باب علم است الذعر
بفتح ذال و فتح عین ترسیدن و ممکن است بصیغهٔ مجهول باب منع یا باب انفعال است الذعر بفتح ذال و سکون عین و الانزعاج ترسانیدن
الثقل بفتح ثا و نقطه و فتح قاف طایفهٔ سنگین مثل انس و جن یعنی پس میزنند بر سر او با عصائی از آهن که بابت است الهی
که نیافرید الله عز و جل هیچ جانداری را مگر بر حالی که ترسیده می شود برای آن زدن غیر انس و جن بعد از آن میگشایند برای او
دری سوی آتش جهنم بعد از آن میگویند او را که بخواب بدترین حالی اصل فیه من الضیق مثل ما فیه القنا من الزج حتی
ان دماغه لیخرج من بین ظفره و لحمه و یسلط الله علیه حیات الارض و عقاربها و هوامها فتنهشه
حتی یبعثه الله من قبره و انه لیتمنی قیام الساعة مما هو فیه من الشر شرح این فقره کلام امیر المؤمنین
علیه السلام است ضمیر فیه راجع بقبر است و ظرف خبر مبتدا است مثل مرفوع و مبتدا است القنا بفتح قاف و نون و الف مقصوره نیزه و مثل
ما فیه القنا از قبیل وضع موصوف در مقام صفت برای ظهور مراد و الا میگفت مثل ما فی الذی فیه القنا من بیان تبعیض است
الزج بضم زای با نقطه و تشدید جیم آهنی که ته نیزه است ان بفتح همزه میتواند بود الدماغ بکسر دال مغز سر الهوام بتشدید میم جمع
بتشدید میم جانوران که در سوراخهای زمین میباشند و آزار کننده و بانده اند ازنده اند النهش مصدر باب منع گزیدن
یعنی در آن قبر از تنگی مثل آنست که در آهن ته نیزه از جملهٔ تیزه تا آنکه مغز سر او هر آینه بیرون می آید از میان ناخن او و گوشت او که
متصل بناخن است و مسلط میکند الله تعالی بر او ماران زمین را و کژدمان زمین را و حشرات زمین را پس میگزند او را تا آنکه
برانگیزاند او را الله تعالی از قبر او و بدرستی که او هر آینه از دلتنگی کاهی آرزو میکند قیام قیامت را بسبب آنچه او در آنست از آزار
اصل و قال جابر قال ابو جعفر علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله انی کنت انظر الی الابل و الغنم
و انا ارعاها و لیس من نبی الا و قد رعا الغنم و کنت انظر الیها قبل النبوة و هی متمکنة
من المکینة ما حولها شیء یهیجها حتی تذعر فتطیر فاقول ما هذا و اعجب حتی حدثنی جبرئیل علیه السلام
ان الکافر یضرب ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها و یذعر لها الا الثقلین فقلنا ذلک لضربة
الکافر فنعوذ بالله من عذاب القبر شرح واو در و هی حالیه است المتمکن بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعل آنچه مانعی ندارد از
حالتی من متعلق بمتمکنه است المکینة بفتح میم و کسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و نون آرام ما نافیه است با لیس است و ما بعد بمعنی
ظرفیت است و جزا است یعنی مرفوع و اسم است و جمله استیناف بیانی است حتی متعلق با نظرست و تذعر معطوف است و تطیر
بر تذعرست یا حتی متعلق بیهیجها است فقلنا تا آخر کلام جابر است یعنی و گفت جابر که گفت امام محمد باقر علیه السلام که گفت نبی صلی
الله علیه و آله بدرستی که من نگاه میکردم سوی گله شتر و گله گوسفند بر حالی که میچرانیدم آنها را و نیست هیچ پیغمبری مگر بر حالی که
بتحقیق چرانید گله گوسفند را و نگاه میکردم سوی آنها پیش از پیغمبری بر حالی که بی مانع بود از آرام بیان این آنکه نبود
دور آنها چیزی که از جا در آورد آنها را تا آنکه دهشت زده می شد پس میرمید بمعنی که رم تند میکرد پس با خود میگفتم که
چیست این رم کردن و تعجب میکردم تا آنکه حکایت کرد مرا جبرئیل علیه السلام که کافر در قبر زده می شود ضربتی که نیافرید الله تعالی

مگر بر حالی که میشنود آن را و دهشت زده می شود برای آن مگر انس و جن پس گفتیم آن از زدن کافرست پس پناه میگیریم بالله تعالی
از عذاب قبر دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا حمل عدو الله الی قبره نادی حملته
الا تسمعون یا اخوتاه انی اشکو الیکم ما وقع فیه اخوکم الشقی ان عدو الله خدعنی
فاوردنی ثم لم یصدرنی و اقسم لی انه ناصح لی فغشنی و اشکو الیکم دنیا غرتنی حتی
اذا اطمأننت الیها صرعتنی و اشکو الیکم اخلاء الهوی منونی ثم تبرؤا منی و خذلونی شرح
عدو الله در اول عبارتست از میت کافرست و در دوم عبارتست از ابلیس است حامل اینجا اعم از بردارندهٔ جنازه و متابعت
کننده آنست الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض است و چون داخل مضارع شده برای طلب از روی جدیت مراد از اسماع
اینجا ملحوظ بگوش هوش است چنانچه مراد بندای او شکایت اینجا ندا و شکایت بزبان حال است تسمعون بتخفیف و تشدید نون
تخفیف نون مفتوحه میتواند بود و بنا بر اول نون اعراب با نون وقایه و یای متکلم محذوفست مراد با خوه اینجا آشنایان
است یا اخوتاه بیا و مکسور و الف آخرتا و برای استغاثه و تعجب است یا الف منقلب از یای متکلم است الحاق ها برای ظهور
الف و مدصوت است و آن ساکن است در صورت وقف و بر این تقدیر انی بکسر همزه است و مکسور یا مضموم یا مفتوح است ورود
و بر این تقدیر انی بفتح همزه است و مفعول تسمعون می تواند بود اخوکم الشقی از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیرست برای تصریح
بشقاوت الایراد داخل کردن کسی بر چیزی و مراد اینجا داخل کردن در معصیت است و قسم ناظرست بآیت سورهٔ اعراف
و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین انه بکسر همزه است و ضمیر غایب و ضمیر متکلم در انه ناصح لی مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا
که ابلیس گفت انی ناصح لک دنیا غیر منصرف و گاهی منصرف و با تنوین و حذف الف بالتقاء ساکنین مستعمل میشود منونی بفتح میم
مشدده بصیغهٔ ماضی معلوم مثل اللام از باب تفعیل است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون برده شود میت کافر سوی قبر
ندا میکند بزبان حال بردارندگان خود را که چرا نشنوید بگوش هوش خود از من ای دوستان من بیان این آنکه بدرستی
که شکایت می آورم سوی شما از آنچه افتاد در آن آشنای شما که عاقبت بخیرست بیان این آنکه شیطان بازی داد مرا و داخل کرد
مرا در معصیتها بعد از آن بیرون نبرد مرا از آنها و قسم خورد برای من که بدرستی که او خالص است برای من و فریب داد مرا
بدروغ و شکایت می آورم سوی شما از دنیایی که در طمع باطل انداخت مرا تا آنکه چون آرام گرفتم سوی آن بر زمین زد مرا و
شکایت می آورم سوی شما از دوستانی که بخواهش نفس اسپی داشتند بیان این آنکه در آرزوها انداختند مرا بعد از آن
دوری کردند از من و یاری نکردند اصل و اشکو الیکم اولادا حمیت عنهم و آثرتهم علی نفسی
فاکلوا مالی و اسلمونی و اشکو الیکم مالا منعت فیه حق الله فکان وباله علی و کان نفعه
لغیری و اشکو الیکم دارا انفقت علیها حریبتی و صار سکانها غیری و اشکو الیکم طول
الثوی فی قبر ینادی انا بیت الدود و انا بیت الظلمة و الوحشة و الضیق شرح الحریبة بفتح حای
بی نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه مالی که اندوخته شده باشد تمام و حاصل یا مردم
بضم سین بی نقطه و تشدید کاف مرفوع و منصوب میتواند بود الثوی بضم ثا سه نقطه و کسر واو و تشدید یا و الثواء بفتح
و فتح واو و الف ممدوده مصدر مثل العین واوی و مثل اللام یایی باب ضرب ماندن بسیار در جایی البیان اینجا طول باآن
برای مبالغه است یعنی و شکایت می آورم سوی شما از فرزندانی که رفع ضرر کردم از ایشان و ترجیح دادم ایشان را
بر خود در نفقه و مانند آن پس خوردند مال مرا و واگذاشتند مرا و شکایت می آورم سوی شما از مالی که ندادم در آن

حق الله تعالی

حق الله تعالی را پس شد گناه آن بر من و شد نفع آن از برای غیر من و شکایت می آورم سوی شما از خانه که خرج کردم بر آن اندوخته
خود را و گردیدند ساکنان آن جمعی غیر من یا بمعنی که هر کدام ایشان غیر منست و شکایت می آورم سوی شما از بسیار ماندن
در قبری که ندا میکند بزبان حال که من خانهٔ کرمانم و من خانهٔ تاریکی و تنهایی و تنگی ام اصل یا اخوتاه فاحبسونی ما استطعتم
و احذروا مثل ما لقیت فانی قد بشرت بالنار و بالذل و الصغار و غضب العزیز الجبار وا حسرتاه
علی ما فرطت فی جنب الله و یا طول عولتاه فما لی من شفیع یطاع و لا صدیق یرحمنی فلو ان لی
کرة فاکون من المؤمنین شرح بشرت بصیغهٔ ماضی متکلم مجهول از باب تفعیل است الصغار بفتح صاد بی نقطه و غین با نقطه
و الف و را بی نقطه مصدر باب حسن راضی شدن بخواری خود و مراد اینجا قرار خواری ابدی است و احرف ندا است و مخصوص
صدرت ندبه بمعنی نادیست بخلاف یا که مشترکست میان ندبه مثل یا طول عولتاه و غیر ندبه مثل یا زید و منادی اینجا متفجع منه است
متفجع علیه یا مصدر است فرطت از باب تفعیل است تفریط فی جنب الله با امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در کتاب التوحید در حدیث هم
باب بیست و سیوم که باب النوادر است عولتاه بفتح عین بی نقطه و فتح واو و الف و تای دو نقطه در پایین منقلب از همزه است
و بیان معنی این شد در شرح فقرات سابقه الحمیم بفتح حای و کسر میم خویش و مراد اینجا خویشی است که مؤمن باشد و برکت ایمان او
خویشان او داخل جنت شوند چنانچه در سورهٔ مؤمن گفته و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم لو برای تمنی است ان
بفتح همزه و تشدید نون است و معمول آن فاعل فعل محذوفست بتقدیر فلو کان ان فاکون منصوبست ای برادران من
وا دارید مرا چند انکه توانید و حذر کنید از مثل آنچه برخوردم آن را چه بدرستی که من نوید داده شدم بآتش و بخواری کار
خواری همیشگی و غضب [illegible] که مانع کسی نمیتواند شد ای اندوه و پشیمانی بر تقصیر من در امام حق و وای درازی بهاندن
در جهنم نیست برای من شفیعی که مطاع شود در غیر خویشان و خویشان نیز مثل نبی و وصی و نه دوست خویشی که رحم کند مرا
باینکه مؤمن خویش کافر خود را دوست نمیدارد و رحم نمیکند پس کاش میبود اینکه برای من بازگشتی میبود پس میشدم از جملهٔ
امامیه مخلصین اثنا عشریه سوم اصل عن عمرو بن عثمان عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام مثله و زاد فیه فما یفرغ
ینادی حتی یدخل قبره فاذا دخل حفرته ردت الروح فی جسده و جاء ملکا القبر فامتحناه
قال و کان ابو جعفر علیه السلام یبکی اذا ذکر هذا الحدیث شرح روایت از عمرو بن عثمان از جابر از امام محمد باقر
علیه السلام مثل حدیث سابق و عمرو بن عثمان زیاد کرده در حدیث سابق بمعنی که حدیث سابق را روایت کرد از جابر با
این زیادتی که آن کافرست فارغ نمی شود از ندا میکند تا آنکه داخل می شود در قبرش پس چون داخل شد در قبر تنگ خود برگردانیده
می شود روح سوی بدن او و می آیند دو فرشتهٔ قبر پس امتحان میکنند او را راوی گفت و امام محمد باقر علیه السلام گریه میکرد
چون مذکور میکرد این حدیث را چهارم اصل عن جابر قال قال علی بن الحسین علیه السلام ما تدری کیف تصنع
بالناس ان حدثناهم بما سمعنا من رسول الله صلی الله علیه و آله ضحکوا و ان سکتنا لم یسعنا
قال فقال ضمرة بن سعید حدثنا فقال هل تدرون ما یقول عدو الله اذا حمل علی سریره
قال فقلنا لا شرح روایت از جابر گفت که گفت امام زین العابدین علیه السلام نمیدانیم که چگونه کنیم با مردمان مخالف
بیان این آنکه اگر حکایت کنیم ایشان را آنچه شنیدیم از رسول الله صلی الله علیه و آله خنده می کنند و اگر ساکت شویم
گنجایش ندارد ما را آن سکوت جابر گفت که گفت ضمرة بن سعید که از مخالفان بود حکایت کن ما را پس امام گفت آیا
میدانید که چه میگوید دشمن الله تعالی چون برداشته شود بر تابوت او جابر گفت پس گفتیم نه اصل قال فانه یقول لحملته

الا تسمعون انى اشكو اليكم عدو الله خدعنى واوردنى ثم لم يصدرنى وانى اشكو اليكم اخوانا واخيتهم فخذلونى واشكو اليكم اولادا حاميت عليهم فخذلونى واشكو اليكم دارا انفقت فيها حريبتى فصار سكانها غيرى فارفقوا بى ولا تستعجلوا شرح مضمون اين ظاهر است از شرح سابق اصل قال فقال ضمرة يا ابا الحسن ان كان هذا يتكلم بهذا الكلام يوشك ان يثب على اعناق الذين يحملونه قال فقال على بن الحسين عليهما السلام اللهم ان كان ضمرة هزأ من حديث رسولك فخذه اخذة آسف قال فمكث اربعين يوما ثم مات فحضره مولى له شرح ابو الحسن كنيت امام زين العابدين عليه السلام است يوشك بضم يا و كسر شين با نقطه بصيغه مضارع معلوم باب افعال از افعال مقاربه است يثب بثاء سه نقطه و باء يك نقطه بصيغه مضارع معلوم مثال واوى باب ضرب است الوثوب جستن هزأ بزاء با نقطه و همزه بصيغه ماضى معلوم باب منع است آسف بفتح همزه و فتح سين بى نقطه و فا مصدر باب علم است يعنى غضب بكسر سين صفت مشبهه است و هر دو اينجا مناسب حقيقت آسف آنچه بيان شد در كتاب التوحيد در حديث ششم باب بيست و سيوم كه باب النوادر است و ضمير له راجع بضمره است يعنى جابر گفت كه پس گفت ضمره اى ابا الحسن اگر بوده باشد اين مرده با اين روش كه سخن گويد با اين سخن پس بيم اين است كه بجهد بر گردنهاى جمعى كه همراه جنازه او ميكنند جابر گفت كه پس گفت امام زين العابدين عليه السلام خدايا اگر بوده باشد ضمره با اين روش كه استهزا كرده باشد با حديث رسول تو پس بگير او را گرفتن غضب جابر گفت پس ضمره درنگ كرد چهل روز بعد از آن مرد پس حاضر شد نزد او پسر عمى كه او را بود اصل قال فلما دفن اتى على بن الحسين عليهما السلام فجلس اليه فقال له من اين جئت يا فلان فقال جئت من جنازة ضمرة فوضعت وجهى عليه حين سوى عليه فسمعت صوته والله اعرفه كما كنت اعرفه وهو حى يقول ويلك يا ضمرة بن سعيد اليوم خذلك كل خليل وصار مصيرك الى الجحيم فيها مسكنك ومبيتك والمقيل قال فقال على بن الحسين عليهما السلام اسال الله العافية هذا جزاء من يهزأ من حديث رسول الله صلى الله عليه واله شرح حيث بمعنى كنت مع است بقرينه فا در فوضعت و شايد كه كاتبان تبديل كرده باشند يا فاشتا كرده باشند و الله اعلم مصير مصدر ميمى است هر يك از مسكن و مبيت و مقيل مصدر ميمى و اسم مكان مى تواند بود و بنا بر اول القام المقيل براى عهد خارجيت زيرا كه اين سخن در روز بوده يعنى جابر گفت پس وقتى كه ضمره مدفون شد آمد آن پسر عم او نزد امام زين العابدين عليه السلام پس نشست سوى امام عليه السلام پس گفت او را از كجا آمدى اى فلان پس گفت بودم با جنازه ضمره پس گذاشتم روى خود را بر قبر او وقتى كه هموار كرده شد خاك بر او پس شنيدم آواز ضمره را بخدا قسم كه ميشناختم آن آواز را چنانچه ميشناختم آن را در حالى كه ضمره زنده بود و ضمره با خود ميگفت واى بر تو اى ضمرة بن سعيد امروز ياوری گذاشت ترا هر دوستى و گرديد بازگشت تو سوى آتش جهنم در آن آتش است ماندن تو و خوابيدن تو و خواب روز جابر گفت كه پس گفت امام زين العابدين عليه السلام طلب ميكنيم از الله تعالى عافيت را اين جزاى كسى است كه استهزا ميكند با حديث رسول الله صلى الله عليه وآله باب هشتاد و هشتم اصل باب المسألة فى القبر و من يسأل و من لا يسأل شرح اين باب بيان سؤال در قبر است و بيان كسى كه سؤال ميشود و كسى كه سؤال نمى شود در اين باب هفده حديث است اول اصل قال ابو عبد الله عليه السلام لا يسأل فى القبر الا من محض الايمان محضا او محض الكفر محضا والآخرون يلهون عنهم شرح مردم چهار قسم اند اول مؤمن خالص و آن شيعى امامى مجتنب از كبيره است دوم مؤمن غير خالص

كه آنرا مسلم ميناميد

كه آنرا مسلم ميناميد و آن شيعى امامى آلوده بكبيره است بى اصرار سوم كافر صريح و آن مخالف شيعه امامية است با وجود اطلاع بر شواهد ربوبيت و محكمات كتاب الهى كه در آنها نفى ظن و پيروى ظن صريح شده چهارم كافر غير صريح و آن ما عداى قسم سابق است يلهون بفتح ها بصيغه مضارع مجهول معتل اللام واوى باب افعال است و ضمير جمع نايب فاعل و راجع بملائكه است باعتبار اينكه نكير و منكر از جملات نند مثل رئة الملائكة در صورتى كه منادى يك ملك بوده يا باعتبار اينكه جمع مستعمل در اثنين ميشود چنانچه گذشت در كتاب الحيض در آخر حديث اول باب جامع فى الحائض والمستحاضة كه تس لها الاقرآء و او ثاني حيضتان الا لها ترك يا رچيزى فرمودن ضمير عنهم راجع بآخرون است يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلام پرسيده نمى شود در قبر مگر كسى كه خالص كرد ايمان را نوعى از خالص كردن يعنى كسى كه كبيره نكرد اصلا يا توبه از آن كرد يا كسى كه خالص كرد كفر را نوعى از خالص كردن و ديگران مصروف ميشوند ملائكه از سوال ايشان دوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال انما يسأل فى قبره من محض الايمان محضا والكفر محضا واما ما سوى ذلك فيلهى عنه شرح هو نايب فاعل يلهى است و مى تواند بود كه نايب فاعل ضمير مستتر راجع بملك باشد و اين ظاهر است از شرح حديث سابق سيوم اصل عن ابى جعفر عليه السلام قال انما يسأل فى قبره من محض الايمان محضا واما ما سوى ذلك فيلهى عنه اين ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام لا يسأل فى القبر الا من محض الايمان محضا او محض الكفر محضا شرح اين ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام يسأل وهو مضغوط شرح يسأل بصيغه مضارع مجهول و ضمير مستتر نايب فاعل راجع بمؤمن يا راجع بكافر يا راجع بهر مشترك ميان آنهاست و بتقدير قد يسأل است و جمله حاليه است المضغوط بضاد با نقطه و غين با نقطه و طاء بى نقطه بصيغه اسم مفعول باب نصر فشرده شده يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلام كاهى مؤمن سوال ميشود در قبر در حالى كه او فشرده شده است مخفى نماند كه توهم منافات ميشود ميان اين حديث و آنچه گذشت در حديث دوم باب بيست هم كه مؤمن ضغطه قبر در نمى يابد و دفع اين بدو وجه است اول اينكه مراد بمضغوط اينجا كسى است كه قبر او بجاى خود است و فراخ كرده نشده و پيش ضغطه قبر عبارت از تنگى و تاريكى آنست دوم اينكه مراد آنچه گذشت عدم ادراك ضغطه بعد از سوال باشد يا مراد بمؤمن مؤمن كامل باشد كه كج خلقى نكرده باشد چنانچه مى آيد در حديث آينده و بنا بر اينكه ضمير مستتر در يسأل راجع بكافر باشد دفع منافات ظاهر است ششم اصل عن ابى بصير قال قلت لابى عبد الله عليه السلام ايفلت من ضغطة القبر احد قال فقال نعوذ بالله منها ما اقل من يفلت من ضغطة القبر ان رقية لما قتلها عثمان وقف رسول الله صلى الله عليه واله على قبرها فرفع رأسه الى السماء فدمعت عيناه وقال للناس انى ذكرت هذه وما لقيت فرققت لها واستوهبتها من ضمة القبر قال فقال اللهم هب لى رقية من ضمة القبر فوهبها الله له شرح يفلت در جا بفا و تا دو نقطه در بالا بصيغه مضارع معلوم يا مجهول باب افعال است يا بصيغه ماضى معلوم باب تفعل است الافلات رها شدن و رها كردن التفلت رها شدن ما اقل صيغه تعجب است استوهبتها بواو و نون بصيغه ماضى معلوم متكلم وحده از باب استفعال است الاستيهاب ضعيف شمردن و موافق آنچه مى آيد در حديث هفدهم اين باب و در نسخ بجاى نون با يكنقطه است و آن تحريف بنظر ميايد والله اعلم يعنى روايت است از ابو بصير كه گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را آيا رها ميشود از فشردن قبر هيچكس راوى گفت كه پس امام گفت پناه ميگيريم بالله از فشردن قبر چه كم است كسى كه نجات يابد از فشردن قبر بيان اين آنكه بدرستى كه رقيه دختر رسول الله صلى الله عليه وآله وقتى كه

او را عثمان ايستاد رسول الله صلى الله عليه وآله بر قبر او پس برداشت سر خود را سوى آسمان پس اشك داد دو چشم او و گفت مردمان را بدرستى كه من ياد آوردم اين رقيه را و آن آزار را كه در يافت از شوهر خويش پس رحم كردم براى او و ضعيف شمردم او را از فشردن قبر امام گفت كه پس رسول الله گفت خداوندا ببخش براى من رقيه را از فشردن قبر پس بخشيد رقيه را الله تعالى براى رسول الله صلى الله عليه وآله هفتم اصل قال وان رسول الله صلى الله عليه واله خرج فى جنازة سعد وقد شيعه سبعون الف ملك فرفع رسول الله صلى الله عليه واله رأسه الى السماء ثم قال امثل سعد يضم قال قلت جعلت فداك انا نحدث انه كان يستخف بالبول فقال معاذ الله انما كان من زعارة فى خلقه على اهله قال فقالت ام سعد هنيئا لك يا سعد قال فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله يا ام سعد لا تحتمى على الله شرح سعد بن معاذ از اكابر انصار و از اوس بوده و وجه تشييع هفتاد هزار ملك گذشت در كتاب فضل القرآن كه باب بيست و دوم است رفع رأس سوى آسمان براى استعاذه از فشردن قبر است مثل سعد بتقدير استفهام تعجبى است معاذ الله بفتح ميم است و منصوب و مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدير اعوذ معاذ الله الزعارة بفتح زاى با نقطه و عين بى نقطه و را بى نقطه مخففه و مشدده كج خلقى هنيئا بفتح ها و كسر نون و سكون يا دو نقطه در پايين و همزه منصوب و مفعول مطلق فعل محذوف بتقدير هناك هنيئا و مانند آن الحتم كوارا و بى تعب لا تحتمى بحا بى نقطه و تا دو نقطه در بالا بصيغه نهى حاضره باب ضرب يا باب تفعل است الحتم والتحتم راندن حكم بر كسى يعنى امام گفت و بدرستى كه رسول الله صلى الله عليه وآله بيرون رفت در جنازه سعد در حالى كه مشايعت كرده بودند سعد را هفتاد هزار فرشته پس برداشت رسول الله صلى الله عليه وآله سر خود را سوى آسمان بعد از آن گفت آيا مثل سعد كسى فشرده مى شود در قبر ابو بصير گفت كه گفتم قربانت شوم بدرستى كه ما خبر داده مى شويم كه سعد سهل ميگرفته بول را يعنى احتياطى كه در تطهير جامه و بدن از آن بكند نبوده پس امام گفت خدا نكند چرا اين خبر كه بوده آن فشردن قبر سعد را سبب كج خلقى بر عيال خود امام گفت كه پس گفت مادر سعد رسيدى و ديدى نعمت كه گوارا باد براى اى سعد و مرا در شك نيست كه متابعت رسول جنازه كسى را باعث نعمت گوارا براى او مى شود هر كه باشد امام گفت كه پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وآله كه اى مادر سعد حكم مران بر الله تعالى اشارت است باينكه فشردن قبر او را در يافت و متابعت تو نفع آن نكرد هشتم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال يجيء الملكان منكر ونكير الى الميت حين يدفن اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف يخطان الارض بانيابهما ويطآن فى شعورهما فيسألان الميت من ربك وما دينك قال فاذا كان مؤمنا قال الله ربى ودينى الاسلام شرح اين ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حديث اول باب سابق اصل فيقولان له ما تقول فى هذا الرجل الذى خرج بين ظهرانيكم فيقول اعن محمد رسول الله صلى الله عليه واله تسألانى فيقولان له تشهد انه رسول الله فيقول اشهد انه رسول الله فيقولان له نم نومة لا حلم فيها ويفسح له فى قبره تسعة اذرع ويفتح له باب الى الجنة ويرى مقعده فيها شرح ظهرانيكم بفتح ظاء با نقطه و سكون ها و را بى نقطه و فتح نون و سكون يا دو نقطه در پايين است و ظهران جمع ظهر بفتح ظاء و سكون ها است كه علامت تثنيه در اصل آن شده مثل بين رباعى مالك و خشلى و مراد اينست كه در طايفه موافق و مخالف حمايت او كردند اما موافق از روى اخلاص و اما مخالف از روى نفاق و طمع و مانند آنها اين استعمال اصلى آنست و گاهى مستعمل ميشود بمعنى بينكم على سبيل التجوز و گاهى بجاى آن بين اظهركم مستعمل ميشود چنانچه مى آيد در حديث هشتم اين باب و بعض اهل لغت ميگويند ظهران بفتح

ظاء است

ظاء است و مفرد است و زيادتى الف و نون براى تاكيد است و مثل اين گذشت در كتاب الدعاء در حديث بيست و سيوم باب القول عند الاصباح والامساء كه باب چهل و هشتم است الحلم بفتح ميم و سكون لام مصدر باب ضرب بريدن لا حلم فيها مضمون يثبت الله الذين آمنوا است كه گذشت در حديث اول باب سابق پس ميگويند او را كه چه ميگوئى درين مرد كه بيرون آمد بدعوى نبوت ميان لشكرهاى نيك و بد شما پس ميگويد آيا از محمد رسول الله صلى الله عليه وآله سوال ميكنيد مرا پس ميگويند او را آيا گواهى ميدهى كه او رسول الله است پس ميگويد گواهى ميدهم اينكه او رسول الله است پس ميگويند او را كه بخواب خوابى كه نيست بريدن نعمت در آن تا روز قيامت و فراخى ميشود براى او در قبرش نه ذراع و گشوده ميشود براى او درى سوى بهشت و مى بيند جاى نشستن خود را در آن اصل واذا كان الرجل كافرا دخلا عليه واقيم الشيطان بين يديه عيناه من نحاس فيقولان له من ربك وما دينك وما تقول فى هذا الرجل الذى قد خرج من بين ظهرانيكم فيقول لا ادرى فيخليان بينه وبين الشيطان فيسلط عليه فى قبره تسعة وتسعين تنينا لو ان تنينا واحدا منها نفخ فى الارض ما انبتت شجرا ابدا ويفتح له باب الى النار ويرى مقعده فيها شرح النحاس بضم و فتح و كسر نون و حاء بى نقطه و الف و سين بى نقطه مس گداخته و آتش و هر دو اينجا مناسب است التنين بكسر تا دو نقطه در بالا و تشديد نون مكسوره و سكون يا دو نقطه در پايين و نون مار بزرگ يعنى و چون باشد مرده كافر داخل مى شوند بر او و واداشته ميشود شيطان در پيش او و در چشم شيطان از مس گداخته است پس ميگويند او را كيست صاحب كل اختيار تو و چيست دين تو و چه ميگوئى درين مردى كه بيرون آمد در ميان شما پس ميگويد نميدانم پس واميگذارند او را با شيطان پس مسلط مى شود بر او در قبر او نود و نه مار بزرگ اگر اينكه يكى از آن مارها بدمد در زمين هرگز نروياند درختى را و گشوده ميشود براى او درى سوى جهنم و مى بيند جاى نشستن خود را در آن نهم اصل عن ابى بكر الحضرمى قال قلت لابى جعفر عليه السلام اصلحك الله من المسؤولون فى قبورهم قال من محض الايمان ومن محض الكفر قال قلت فبقية هذا الخلق قال يلهى والله عنهم ما يعبأ بهم قال قلت وعم يسألون قال عن الحجة القائمة بين اظهركم شرح ما يعبأ بعين بى نقطه و با يكنقطه و همزه بصيغه مجهول باب منع است بين اظهركم بفتح همزه و سكون ظاء و ضم ها بيان شد در شرح حديث سابق يعنى روايت است از ابو بكر حضرمى كه گفت كه گفتم امام محمد باقر عليه السلام را اصلاح كند ترا الله تعالى كيانند مسؤولان در قبرهاى خود گفت هر كه خالص كرد ايمان را و هر كه خالص كرد كفر را راوى گفت كه گفتم پس باقيمانده اين خلق چه ميشوند گفت مصروف ميشوند بخدا قسم از ايشان پروا كرده نمى شود بايشان راوى گفت كه گفتم و از چه پرسيده مى شوند گفت از امامى كه پا برجاست در ميان شما بعنوان شهرت مراد امام مفترض الطاعه است مخفى نماند كه سوال از حجت و سوال از ربوبيت و رسالت بيك چيز راجع ميشود پس منافات نيست ميان اين حديث و حديث سابق اصل فيقال للمؤمن ما تقول فى فلان بن فلان فيقول ذاك امامى فيقال نم انام الله عينك ويفتح له باب من الجنة فما يزال يتحفه من روحها الى يوم القيمة ويقال للكافر ما تقول فى فلان بن فلان قال فيقول قد سمعت به وما ادرى ما هو فيقال له لا دريت قال ويفتح له باب من النار فلا يزال يتحفه من حرها الى يوم القيمة شرح فا در فيقال در اول براى بيان است و در دوم و سيوم براى تعقيب است فلان بن فلان عبارت است از امام آن زمان بقرينه آنچه مى آيد در حديث دوازدهم اين باب كه و يسأل عن امام زمانه جمله انام الله عينك جمله لا دريت دعائيه است و لهذا نفى در لا دريت مكرر نشده با وجود اينكه بر سر ماضى داخل شده فما يزال بصيغه غايب

ما هو

وغیر مستتر راجع بباب است یا بصیغهٔ غایب است وغیر مستتر راجع بجنّه است و بر تقدیر است بفتح الالف و تا و دو نقطه در بالا و تا
بی نقطه وفا مصدر باب افعال به تغییر وزن و استعمال است در کافر بسبیل تهکّم است یعنی بیان این آنکه گفته میشود مؤمن را که چه میگوئی
در فلان پیغمبر پس میگوید که او امام است یکی گفته میشود بخواب خوابانیدن الله تعالی چشم ترا و گشوده می‌شود برای او دری از بهشت
پس میرسد بخوشبوئی او را از راحت بهشت تا روز قیامت و گفته می‌شود کافر را که چه میگوئی در فلان پیغمبر امام گفت پس کافر میگوید که تحقیق
شنیدم او را و نمیدانم که چیست پس گفته می‌شود او را که ندانستی پس امام گفت گشوده می‌شود برای او دری سوی آتش پس میرسد گرمی
او را از گرمی آتش تا روز قیامت نهم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ يُسْأَلُ
الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ فَإِذَا أَثْبَتَ فُسِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعَةَ أَذْرُعٍ وَفُتِحَ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ وَقِيلَ لَهُ نَمْ نَوْمَةَ الْعَرُوسِ
قَرِيرَ الْعَيْنِ شرح اثبت بثاء سه نقطه و با یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال است الاثبات شناختن چنانچه
باید و شاید سبعة اذرع منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث چهارم باب سیزدهم که مسیره شهرها آنچه گذشت در حدیث
هفتم این باب و می آید در حدیث آینده که تسعة اذرع و در حدیث اول باب سابق که مدّ بصره زیرا که این بحسب اختلاف مراتب
مؤمنان یا بحسب اختلاف خواهش ایشان است و العروس مشترکست میان زن و مرد یعنی روایت است از عمرو بن اشعث که او شنید
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت پرسیده می‌شود مرد در قبر خود پس اگر خوب شناخت امام خود را فراخ کرده می‌شود برای او در قبرش
هفت ذراع و گشوده می‌شود برای او دری سوی بهشت و گفته می‌شود او را بخواب خوابیدن عروس در حالی که روشن چشم باشی
دهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا وُضِعَ الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ أَتَاهُ مَلَكَانِ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ
وَمَلَكٌ عَنْ يَسَارِهِ وَأُقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ عَيْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ فَيُقَالُ لَهُ كَيْفَ تَقُولُ فِي الرَّجُلِ الَّذِي
كَانَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ قَالَ فَيَفْزَعُ لَهُ فَزْعَةً فَيَقُولُ إِذَا كَانَ مُؤْمِناً أَعَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ تَسْأَلَانِي فَيَقُولَانِ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِيهَا وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَيَرَى مَقْعَدَهُ
مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
فَإِذَا كَانَ كَافِراً قَالَا لَهُ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي خَرَجَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي فَيُخَلِّيَانِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
الشَّيْطَانِ شرح ظهرانیکم بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب یفزع از باب علم و منع است فزعه بنا بر اول بفتح زای است
و بنا بر دوم بسکون زای است الحلم بضم حاء و سکون لام مصدر باب ضرب بر دیدن در خواب و اینجا بر طرف کردن نعمت است
زوال زندگی قبر که برای سوال دو ملک بود آیت سورهٔ ابراهیم بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت چون که نهاده شود مرد در قبر خود می آیند نزد او دو فرشته فرشته از جانب دست راست او و فرشته از جانب
دست چپ او و داشته میشود شیطان در پیش رو چشم او و چشم آن شیطان از مس گداخته است پس گفته می‌شود آن مرد را که چگونه
در آن مردی که بود میان پشتهای نیک بدنها امام گفت پس آن مرد صاحب درخت میشود برای آن سوال دشتی پس میگوید چون
مؤمن حقیقی باشد که آیا از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سوال میکنید مرا پس میگویند بخواب خوابی که نیست بر دیدن نعمت در آن
تا روز قیامت و فراخ کرده می‌شود برای او در قبرش نه ذراع و می بیند جای نشستن خود را در بهشت و آن بیان کرده است
مدلول قول الله عزّ و جلّ است در سورهٔ ابراهیم ثابت میکند الله تعالی مجبوب مرضی جمعی را که گرویدند بسخن که ثابت و غیر متزلزل
در زندگی دنیا و در زندگی آخرت پس اگر آن مرد کافر حقیقی باشد میگویند او را که کیست این مردی که بیرون آمد میان پشتهای نیک شما
پس میگوید نمیدانم پس وامیگذارند او را با آن شیطان یازدهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام قَالَ يُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ

فِي قَبْرِهِ

فِي قَبْرِهِ مَنْ رَبُّكَ فَيَقُولُ اللَّهُ فَيُقَالُ لَهُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيُقَالُ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيُقَالُ
مَنْ إِمَامُكَ فَيَقُولُ فُلَانٌ فَيُقَالُ كَيْفَ عَلِمْتَ بِذَلِكَ فَيَقُولُ أَمْرٌ هَدَانِيَ اللَّهُ لَهُ وَثَبَّتَنِي عَلَيْهِ فَيُقَالُ لَهُ
نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِيهَا نَوْمَةَ الْعَرُوسِ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ إِلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرَيْحَانِهَا
فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَجِّلْ قِيَامَ السَّاعَةِ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي شرح بیان روح و ریحان گذشت در حدیث اول
باب سابق یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفته می‌شود مؤمن را در قبر که کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله است
یکی گفته می‌شود او را که چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است برگ خود را اسلام و بر روی ظن یکی گفته میشود کیست پیغمبر تو
پس میگوید محمد است یکی گفته میشود کیست امام زمان تو پس میگوید فلان است پس گفته میشود چگونه خوب رسیدی آنرا پس میگوید کارست که
راه نمود مرا الله تعالی سوی آن بشواهد ربوبیت در زمین و آسمان و بمحکمات قرآن که محکمست در نهی از پیروی ظن و پابرجا کرد مرا
بران بتوفیق عمل بآن علم یکی گفته میشود او را بخواب خوابیدنی که نیست بر دیدن نعمت در آن تا روز قیامت بخواب خوابیدن عروس
بعد از آن گشوده میشود برای او دری سوی بهشت پس داخل میشود سوی او از راحت بهشت و رزق بهشت پس میگوید ای صاحب کل
اختیار من شتاب کن برپای داشتن قیامت را تا شاید که من بازگشت کنم سوی اهل خود و آنچه مهیا شده برای من مراد باهل حور عین است
یا مراد خویشان مؤمنست اصل وَيُقَالُ لِلْكَافِرِ مَنْ رَبُّكَ فَيَقُولُ اللَّهُ فَيُقَالُ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيُقَالُ
مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيُقَالُ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَيَقُولُ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُهُ
فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَةٍ لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهَا الثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ لَمْ يُطِيقُوهَا قَالَ فَيَذُوبُ كَمَا يَذُوبُ
الرَّصَاصُ ثُمَّ يُعِيدَانِ فِيهِ الرُّوحَ فَيُوضَعُ قَلْبُهُ بَيْنَ لَوْحَيْنِ مِنْ نَارٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَخِّرْ قِيَامَ السَّاعَةِ
شرح مرزبه بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق الرصاص بفتح را بی نقطه قلعی وگفته میشود کافر را که کیست صاحب کل
اختیار تو پس میگوید الله است یکی گفته میشود کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است یکی گفته میشود چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت
از الله تعالی است یکی گفته میشود از کجا دانستی آن را پس میگوید شنیدم از مردمان که میگفتند پس قبول کردم بی بر روی
حقیقت آن برگ خود را اسلام و بر روی ظن که باعث شناخت امام مفترض الطاعه است در هر زمان مخفی نماند که چون گفتن
این کلمات محض ظاهر نفعی برای گوینده ندارد در وجود و عدم آن علی السویه است پس منافات نیست میان احادیث بعض احادیث
این باب که در آن لا ادری بود پس میزنند آن کافر را بعصای آهنی که اگر جمع شوند بران عصا دو طایفه سنگین جن
و انس نتوانند طاقت نمی آورند آنرا امام گفت پس گداخته می‌شود چنانچه گداخته میشود قلعی بعد از آن برمیگردانند در او جان را
یکی نهاده میشود دل او میان دو تخته از آتش پس میگوید ای صاحب کل اختیار من تا خیر کن قیام قیامت را مخفی نماند که
منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق که آرزوی قیام قیامت میکند زیرا که کسی که در عذابست
مختلف می باشد حال او گاهی از دلتنگی میگوید نعم الانقلاب و لو علینا و گاهی خلاف این میگوید از علم بشدت عذاب قیامت
دوازدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أُخْرِجَ مِنْ بَيْتِهِ شَيَّعَتْهُ الْمَلَائِكَةُ
إِلَى قَبْرِهِ يَزْدَحِمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا انْتُهِيَ بِهِ إِلَى قَبْرِهِ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ مَرْحَباً بِكَ وَأَهْلًا أَمَا وَاللَّهِ
لَقَدْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يَمْشِيَ عَلَيَّ مِثْلُكَ لَتَرَيَنَّ مَا أَصْنَعُ بِكَ فَيُوَسَّعُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ
مَلَكَا الْقَبْرِ وَهُمَا قَعِيدَا الْقَبْرِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ فَيُلْقِيَانِ فِيهِ الرُّوحَ إِلَى حَقْوَيْهِ فَيُقْعِدَانِهِ وَيَسْأَلَانِهِ فَيَقُولَانِ
مَنْ رَبُّكَ فَيَقُولُ اللَّهُ فَيَقُولَانِ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيَقُولَانِ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فَيَقُولَانِ وَمَنْ إِمَامُكَ فَيَقُولُ فُلَانٌ شرح با در به برای تعدیه است و ظرف یب فاعل انتهی است مرحبا بفتح میم و سکون را
بی نقطه و فتح حا بی نقطه و با یک نقطه اسم مکانست بمعنی جای وسعت و مفعول فعل محذوفست بتقدیر اتیت مرحبا با در بک برای
سببیت است و ظرف متعلق بمرحبا است و اشارتست باینکه وسعت بسبب مؤمن است و اگر کافر بآنجا آمد تنگ می شد و اهلا عطف
بر مرحبا است لترین بفتح لام و فتح تا دو نقطه در بالا و فتح را بی نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله صیغهٔ مضارع
مخاطب مهموز العین معتل اللام یایی باب منع است ما استفهامیه و موصوله میتواند بود القعید بفتح قاف و کسر عین بی نقطه کسی
نشسته باشد از روی اهتمام و برای جد در کاری و در قعید قبر در مقابل در قعید دنیا است مثل آنچه مذکورست در سورهٔ ق عن
اليمين وعن الشمال قعيد و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب صبح و نهم که باب ان للقلب اذنين ينفث فيهما الملك
والشيطان است الحقو بفتح حا بی نقطه و سکون قاف تهیگاه یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
مؤمن چون بیرون آورده شود از خانهٔ او مشایعت میکنند او را فرشتگان تا قبر او از دحام میکنند بر او برای اینکه چون
رسانیده شود او سوی قبرش میگوید او را زمین قبر بزبان حال که آمدی بوسعتگاه و بسبب تو آمدی بجایی مثل آمدن بخویشان آگاه باش
بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تو پس هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد با تو پس فراخ
کرده می شود برای او بقدر رفتار کردن چشم او و داخل میشوند بر او در قبر او دو فرشتهٔ قبر و ایشان دو حافظ سخن در قبر اند یکی منکر و
یکی دیگری نکیر پس می اندازند در او روح را تا دو تهیگاه او پس می‌نشانند او را و او را سوال میکنند او را پس میگویند که
کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله است یکی میگویند چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است پس
میگویند کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است صلی الله علیه و آله پس میگویند و کیست امام زمان تو پس میگوید فلان است اصل قَالَ
فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ صَدَقَ عَبْدِي أَفْرِشُوا لَهُ فِي قَبْرِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَافْتَحُوا لَهُ فِي قَبْرِهِ بَاباً إِلَى الْجَنَّةِ
وَأَلْبِسُوهُ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَأْتِيَنَا وَمَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَهُ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَمْ نَوْمَةَ عَرُوسٍ نَمْ نَوْمَةً
لَا حُلُمَ فِيهَا شرح صدق بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعیل است الحلم بضم حاء و سکون لام مصدر باب ضرب بر دیدن و مراد تغییر نعمت است
و اشارتست بآیت سورهٔ ابراهیم یثبت الله الذین آمنوا و بیان شد در حدیث اول باب سابق یعنی امام گفت پس ندا میکند
منادی از جانب بالا که راستگو شمردم او را تصدیق بر ربوبیت من کرد بندهٔ من بگسترانید برای او در قبر او از بهشت و بکشایید
برای او در قبر او دری سوی بهشت و بپوشانید او را از جامهای بهشت تا وقتی که آید نزد ما و آنچه نزد ماست بهترست برای او
بعد از آن گفته میشود او را که بخواب بخواب خوابیدن عروس بخواب خوابیدنی که نیست تغییر نعمتی در آن اصل قَالَ وَإِنْ
كَانَ كَافِراً خَرَجَتِ الْمَلَائِكَةُ تُشَيِّعُهُ إِلَى قَبْرِهِ يَلْعَنُونَهُ حَتَّى إِذَا انْتُهِيَ بِهِ إِلَى قَبْرِهِ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ لَا مَرْحَباً
بِكَ وَلَا أَهْلًا أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أُبْغِضُ أَنْ يَمْشِيَ عَلَيَّ مِثْلُكَ لَا جَرَمَ لَتَرَيَنَّ مَا أَصْنَعُ الْيَوْمَ بِكَ فَتَضِيقُ
عَلَيْهِ حَتَّى تَلْتَقِيَ جَوَانِحُهُ شرح لا در لاجرم برای نفی جنس است الجرم بفتح جیم و فتح را و سکون را بی نقطه بضم جیم و سکون را
چاره الجوانح بجیم و نون و حا بی نقطه جمع جانحه بکسر نون استخوانهای پهلو بطرف سینه یعنی امام گفت و اگر باشد میتی که بیرون آورده
می شود از خانه خود کافر بیرون می آیند فرشتگان مشایعت میکنند او را تا قبرش لعنت میکنند او را تا آنکه چون رسد سوی قبرش
میگوید او را زمین قبر بزبان حال که نیامدی بوسعتگاه و نه اهل آگاه باش بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دشمن میداشتم که راه رود
بر بالای من مثل تو بی چاره هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد امروز با تو پس زمین قبر تنگ میشود بر او تا آنکه بیکدیگر برسد
استخوانهای سینهٔ او اصل قَالَ ثُمَّ يَدْخُلُ عَلَيْهِ مَلَكَا الْقَبْرِ وَهُمَا قَعِيدَا الْقَبْرِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلْتُ

فِدَاكَ

فِدَاكَ يَدْخُلَانِ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ فِي صُورَةٍ وَاحِدَةٍ فَقَالَ لَا قَالَ فَيُقْعِدَانِهِ وَيُلْقِيَانِ فِيهِ الرُّوحَ إِلَى
حَقْوَيْهِ فَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ فَيَتَلَجْلَجُ وَيَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَيَقُولَانِ لَهُ لَا دَرَيْتَ
وَيَقُولَانِ لَهُ مَا دِينُكَ فَيَتَلَجْلَجُ وَيَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَيَقُولَانِ لَهُ لَا دَرَيْتَ وَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ
نَبِيُّكَ فَيَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَيَقُولَانِ لَهُ لَا دَرَيْتَ وَيُسْأَلُ عَنْ إِمَامِ زَمَانِهِ شرح التلجلج بدو جیم
مصدر باب تفعلل در هم گفتن سخن لا دریت جملهٔ دعائیه و در حکم فعل مضارع است زیرا که نفی اگر داخل ماضی شود تکرار آن لازم است مثل
لا صدق و لا صلی یعنی امام گفت بعد از آن داخل میشوند بر او دو فرشتهٔ قبر و ایشان دو حافظ سخن در قبر اند یکی منکر و دیگری نکیر گفت
ابو بصیر قربانت شوم آیا داخل میشوند ~~بر او دو فرشتهٔ قبر و ایشان دو حافظ سخن در قبر اند یکی~~ بر مؤمن و کافر در یک صورت پس امام گفت
امام گفت پس می نشانند کافر را و می اندازند در او روح را تا دو تهیگاه او پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو پس در هم
سخن را میگوید بتحقیق شنیدم از مردمان که میگفتند یعنی که ایشان میگفتند که الله است و من حقیقت آن سخن را ندانستم
پس میگویند او را که ندانی و میگویند او را که چیست دین تو پس در هم میگوید سخن را و میگوید بتحقیق شنیدم از مردمان که میگفتند
یعنی که ایشان میگفتند که اسلامست و من حقیقت اسلام را ندانستم پس میگویند او را که ندانی و میگویند او را کیست پیغمبر تو
پس میگوید بتحقیق شنیدم از مردمان که میگفتند پس میگویند او را که ندانی و پرسیده می شود از امام زمانش اصل قَالَ فَيُنَادِي
مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ كَذَبَ عَبْدِي أَفْرِشُوا لَهُ فِي قَبْرِهِ مِنَ النَّارِ وَأَلْبِسُوهُ مِنْ ثِيَابِ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَاباً
إِلَى النَّارِ حَتَّى يَأْتِيَنَا وَمَا عِنْدَنَا شَرٌّ لَهُ فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَةٍ ثَلَاثَ ضَرَبَاتٍ لَيْسَ مِنْهَا ضَرْبَةٌ إِلَّا يَتَطَايَرُ
قَبْرُهُ نَاراً لَوْ ضُرِبَ بِتِلْكَ الْمِرْزَبَةِ جِبَالُ تِهَامَةَ لَكَانَتْ رَمِيماً وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَيُسَلِّطُ اللَّهُ
عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ الْحَيَّاتِ تَنْهَشُهُ نَهْشاً وَالشَّيْطَانُ يَغُمُّهُ غَمّاً قَالَ وَيَسْمَعُ عَذَابَهُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ إِلَّا الْجِنَّ
وَالْإِنْسَ شرح کذب از باب تفعیل است مرزبه بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق یتطایر بطا بی نقطه و یا دو نقطه در پایین
و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب تفاعل است التطایر فرو گرفتن و در از شدن و متفرق شدن و هر سه اینجا مناسبست
قبره مرفوع و فاعل است نارا تمیز از نسبت است پس در معنی فاعل است و مراد اینست که فرو میگیرد یا زبانه میکشد یا پراکنده می شود آتش
قبر او التهامه بکسر تا دو نقطه در بالا و الف که اسم بفتح را بی نقطه و کسر میم استخوان پوسیده و مراد اینجا متفرق است مانند ریگ متفرق
بود که استعاره است تنهشه بنون و شین بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم غایبه باب منع است الشیطان منصوب و معطوف بر الحیات است
یا مرفوع و مبتدا است و برین تقدیر واو حالیه میتواند بود یغمه بغین بی نقطه و تشدید میم بصیغهٔ غایب معلوم باب نصر است یعنی امام گفت
ندا میکند منادی از جانب بالا که دروغگو شمرده او را و تکذیب بربوبیت من کرد بندهٔ من بگسترانید برای او در قبر او از آتش و بپوشانید
او را از جامهای آتش و بکشایید برای او دری سوی آتش تا آنکه آید نزد ما و آنچه نزد ماست بدترست برای او پس آن دو فرشته
میزنند او را بعصایی از آهن سه زدن که نیست از جمله آنها زدنی مگر آنکه فرو میگیرد او را آتش قبر او اگر زده می شد بآن عصا
کوههای مکه هر آینه می شد ریگ گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مسلط میکند الله تعالی بر او در قبر او مار از آنرا میگزند او را
گزیدنی و مسلط میکند شیطان را اندوهناک میکند او را اندوهناک کردنی امام گفت و می شنود عذاب او را هر که آفریده الله تعالی مگر
جن و انس اصل قَالَ وَإِنَّهُ لَيَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ وَنَفْضَ أَيْدِيهِمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ شرح
ضمیر انه راجع بمؤمن است یا راجع بهر یک مشترک میان مؤمن و کافر است الخفق بفتح خا بی نقطه و سکون فا و قاف آواز نعلین

[illegible]

عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره كانت الصلوة عن يمينه والزكوة عن يساره والبر مطل عليه قال ويتنحى الصبر ناحية فاذا دخل عليه الملكان اللذان يليان مسائلته قال الصبر للصلوة والزكوة دونكما صاحبكما فان عجزتما عنه فانا دونه

شرح [illegible]

[illegible]

[illegible]

قال ابو عبد الله عليه السلام يسأل الميت في قبره عن خمس عن صلوته وزكوته وحجه وصيامه وولايته ايانا اهل البيت فتقول الولاية من جانب القبر للاربع ما دخل فيكن من نقص فعلي تمامه

شرح [illegible]

عن يونس قال سألته عن المصلوب يعذب عذاب القبر قال فقال نعم ان الله عز وجل يأمر الهواء ان يضغطه وفي رواية اخرى سئل ابو عبد الله عليه السلام عن المصلوب يصيبه عذاب القبر فقال ان رب الارض هو رب الهواء فيوحي الله عز وجل الى الهواء فيضغطه ضغطة اشد من ضغطة القبر

شرح [illegible]

[illegible]

در این باب حدیث است اول [illegible] عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما من موضع قبر الا وهو ينطق كل يوم ثلاث مرات انا بيت التراب انا بيت البلاء انا بيت الدود قال فاذا دخله عبد مؤمن قال مرحبا واهلا اما والله لقد كنت احبك وانت تمشي على ظهري فكيف اذا دخلت بطني فسترى ذلك قال فيفسح له مد البصر ويفتح له باب يرى مقعده من الجنة

شرح [illegible]

[illegible]

[illegible]

قال ثم انه يخرج منه رجل اقبح من رأى قط قال فيقول يا عبد الله من انت ما رأيت شيئا اقبح منك قال فيقول انا عملك السيء الذي كنت تعمله ورأيك الخبيث

شرح [illegible]

قال ثم تؤخذ روحه فتوضع حيث رأى مقعده من النار ثم لم تزل نفخة من النار تصيب جسده فيجد المها وحرها في جسده الى يوم يبعث ويسلط على روحه تسعة وتسعون تنينا تنهشه ليس فيها تنين ينفخ على ظهر الارض فتنبت شيئا

شرح [illegible]

[illegible]

الْقِيَامِ فَرَاحَةَ سَاعَةٍ وَطَرَحْتُ الرِّدَاءَ لِيَجْلِسَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي يَا حَبَّةُ إِنْ هُوَ إِلَّا مُحَادَثَةُ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤَانَسَتُهُ

شرح حبه بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید باء یک نقطه است العرنی بضم عین بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و نون و تشدید یاء منسوب بعرینه بضم عین و فتح راء و سکون یاء دو نقطه در پایین که قبیله است و ربض الظهر بفتح ظاء با نقطه و سکون هاء و راء بی‌نقطه پشت کوفه جانب نهر فرات

[illegible]

قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَخِي بِبَغْدَادَ وَأَخَافُ أَنْ يَمُوتَ بِهَا فَقَالَ مَا تُبَالِي حَيْثُمَا مَاتَ أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا إِلَّا حَشَرَ اللَّهُ رُوحَهُ إِلَى وَادِي السَّلَامِ قُلْتُ وَأَيْنَ وَادِي السَّلَامِ قَالَ ظَهْرُ الْكُوفَةِ أَمَا إِنِّي كَأَنِّي بِهِمْ حِلَقٌ حِلَقٌ قُعُودٌ يَتَحَدَّثُونَ

شرح ما در ما تبالی برای استفهام انکاری است و میتواند بود که نافیه باشد حیثما بفتح حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم و کسر و فتح ثاء سه نقطه و ما کافه

[illegible]

وَيَقُولُونَ رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَأَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا وَأَلْحِقْ آخِرَنَا بِأَوَّلِنَا

شرح مراد بطعام و شراب انهار و قسم غذای روحانی است آنچه مذکور است در سوره آل عمران یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله

یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که روحهای مؤمنان هر آینه در درختی است در بهشت میخورند از خوردنی بهشت و می‌آشامند از آشامیدنی بهشت و میگویند ای صاحب کل اختیار ما بر پای دار برای ما قیامت را

[illegible]

در قندیلهای در پایین عرش پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام از روی تعجب سبحان الله مؤمن گرامی‌تر است بر الله تعالی از اینکه گرداند روح او را در چینه‌دان مرغی ای یونس چون شود دم مرگ مؤمن می‌آید نزد او محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرشتگانی که مقرب‌اند علیهم السلام پس چون قبض روح او کند الله عز و جل میگرداند آن روح را در صورتی مانند صورت بدن او در دنیا پس میخورند و می‌آشامند پس چون وارد شود برایشان وارد شونده‌ای می‌شناسند او را بهمان صورت که بود در دنیا

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا نَتَحَدَّثُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ

[illegible]

و آن چند وادی است که مذکور شد در باب ارواح المؤمنین و بودن آن در آتش ... که از آتش جهنم ...

گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدترین جاهای که در آتش است برهوت است که در آنست ارواح کافران ... تا قیام قیامت

اصل قال امير المؤمنين عليه السلام شر ماء على وجه الارض ماء برهوت وهو الذي بحضرموت ترده هام الكفار شرح ...

[illegible]

اصل قال رسول الله صلى الله عليه واله شر اليهود يهود بيسان وشر النصارى نصارى نجران وخير ماء على وجه الارض ماء زمزم وشر ماء على وجه الارض ماء برهوت وهو واد بحضرموت يرد عليه هام الكفار وصداهم شرح ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دنیا مثل رسول آخر الزمان و خواه غیر او و قبر اکبر تا و سه نقطه و ضم بای یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم مثل الفا و اوی از باب الوضوء جستن یعنی بدرستی که چون شود روز قیامت جمع میکند الله عز و جل هفت طایفه را اول اطفال دوم هر که مرده از جمله مردان درستی بعدم اشتهار برادران شیعه امامیه یعنی کسی که حجج بالغ باشد و در تمام عمر نشنیده باشد برادران را و اگر می شنیده باشد مییشنیده باشد خواه در این امت و خواه در امم سابقه و سوم هر کس که ادراک دریافت نبی صلی الله علیه و آله را مثلا برحال کرده و مفهم برهان را و او کسی است که پیش از رسیدن نبی تازه یا و هیچ نه و بر دین حق باشد و بعد از ان خرف شود چهارم کر مادر زاد و مانند آن پنجم گنگی که نفهمد برادران شیعه امامیه را اگر چه بشنود ششم دیوانه و هفتم کوری که نفهمد برادران شیعه امامیه را و اگر چه گوش و زبان دارد و هر یکی از این هفت طایفه حجت میگیرد بر الله عز و جل که اگر ما بالغ صحیح فهیم میشدیم مستضعف نمی شدیم پس میفرستد الله تعالی سوی ایشان فرشته را از فرشته ها پس می افروزد برای ایشان آتشی را بعد از ان میفرستد الله تعالی سوی ایشان امامی را پس میگوید ایشان را بدرستی که صاحب کل اختیار شما امر میکند شما را بانکه بجهید در آن آتش پس هر که داخل شود در آن آتش میشود آن آتش بر او خنکی و سلامتی و داخل کرده می شود در بهشت مثل سایر مؤمنان و هر که وا ماند از آن آتش داخل میشود در آتش جهنم دوم اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عُمَرَ رَفَعَهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَهُمُ اللَّهُ وَ أَجَّجَ لَهُمْ نَاراً وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا أَنْفُسَهُمْ فِيهَا فَمَنْ كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ سَعِيدٌ رَمَى بِنَفْسِهِ فِيهَا وَ كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ شَقِيٌّ امْتَنَعَ فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ شرح غیر احد میتواند بود که عبارت از سفرای صاحب الزمان علیه السلام باشد پس رسول صاحب الزمان علیه السلام خواهد بود و الله اعلم یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از راویان متعدد و بالا برد سند حدیث را سوی امام علیه السلام اینکه آن امام پرسیده شد از اطفال که آیا مستحق بهشتند یا مستحق دوزخ و هر کدام بچه سبب پس امام گفت چون شود روز قیامت جمع میکند ایشان را الله تعالی و می افروزد برای ایشان آتشی را و امر میکند ایشان را بانکه اندازند خود را در آن آتش پس هر کدام که باشد در علم الله عز و جل اینکه او عاقبت بخیر است یعنی که اگر بالغ مکلف میشد در دنیا مؤمن میشد می اندازد خود را در آن آتش و میشود آن آتش بر او خنکی و سلامتی و هر که باشد در علم الله تعالی اینکه او عاقبت بخیر نیست سر وا میزند از آن آتش پس امر میکند الله تعالی ملائکه را با ایشان که برده شوند سوی آتش اصل فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا تَأْمُرُ بِنَا إِلَى النَّارِ وَ لَمْ تُجْرِ عَلَيْنَا الْقَلَمَ فَيَقُولُ الْجَبَّارُ قَدْ أَمَرْتُكُمْ مُشَافَهَةً فَلَمْ تُطِيعُونِي فَكَيْفَ لَوْ أَرْسَلْتُ رُسُلِي بِالْغَيْبِ إِلَيْكُمْ شرح لم تجر بکسر جیم و کسر را بصیغه مضارع معلوم مخاطب از باب افعال است مشافهه منصوب مفعول مطلق امرتکم است یا حال از فاعل امرتکم است و مصدر بمعنی اسم فاعل است الف در مشافهه حجاب بجهت آنکه گویا که لب بلب رسیده بجهت استعمال مشافهه باعتبار رویت در قیامت است و جهت استعمال غیب باعتبار ندیدن در قیامت است و این مبنی بر آنست که دیدن قیامت بجای دیدن الله تعالی است یعنی پس آنها که جهنمی شده اند میگویند صاحب کل اختیار ما امر میکنی با که برده شویم سوی آتش و حال آنکه جاری نکردی در دنیا بر ما قلم تکلیف امر ما و نشان مانت که اگر قلم جاری بر ما میکردی مؤمن میشدیم پس میگوید فعال بعنوان کن فیکون که بتحقیق امر کردم شما را بی حجاب پس اطاعت نکردید مرا پس چگونه مؤمن میشدید اگر میفرستادم رسولان خود را با وجود حجاب سوم اصل وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أَمَّا أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ يَلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَ أَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ يَلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّاتِهِمْ شرح ذریات بضم ذال و کسر را و تشدید یا و میم در اطفال مؤمنین و بزرگان در اطفال مشرکین

برای افاده اینست که هر یک از اطفال مؤمنین ملحق بپدر میشوند بخلاف اطفال مشرکین چه بعض ایشان ملحق بپدر میشوند و بعض نمی شوند و این مبنی بر آنست که الف و لام از کلمات شرطاست و افاده عموم میکند ظاهر حدیث اینست که با ایمان متعلق بالحقنا است و تقدیم ظرف فایده حصر میکند و مراد با ایمان ایمان پدران است یعنی و در حدیثی دیگر از امام علیه السلام اینست که اما اطفال مؤمنان پس بدرستی که ایشان لاحق کرده می شوند بپدران خود و فرزندان مشرکان کاهی لاحق کرده می شوند بپدران خود و آن مدلول قول الله عز و جل است در سوره طور بسبب ایمان و پس لاحق کردیم بمؤمنان جمیع فرزندان ایشان را بیان این می آید در شرح حدیث ششم این باب و تفسیر این آیت بوجهی دیگر که منافی این نیست گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب بیست و هشتم که باب فی ان الائمة صلوات الله علیهم فی العلم و الشجاعة و الطاعة سواء است زیرا که آیات قرآن را ظهور و بطن است چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْوِلْدَانِ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ الْوِلْدَانِ وَ الْأَطْفَالِ فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ شرح مراد بولدان کودکان بزرگ است و مراد باطفال کودکان کوچک است که بحد تمیز نرسیده اند و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي الْأَطْفَالِ الَّذِينَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يَبْلُغُوا فَقَالَ سُئِلَ عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ هَلْ تَدْرِي مَا عَنَى بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ قُلْتُ لَا شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب اصل فَقَالَ إِنَّمَا عَنَى كُفُّوا عَنْهُمْ وَ لَا تَقُولُوا فِيهِمْ شَيْئاً وَ رُدُّوا عِلْمَهُمْ إِلَى اللَّهِ شرح پس امام گفت جز این نیست که خواسته این را که باز ایستید خود را از حکم در اطفال و مگوئید در ایشان چیزی و برگردانید علم بحکم اطفال را سوی الله تعالی مراد اینست که قاعده کلیه برای حکم اطفال نیست که معلوم شود بان اینکه جمیع اطفال اهل بهشتند چنانچه اکثر عوام الناس خیال میکنند یا معلوم شود که در واسطه میان بهشت و جهنمند چنانچه جمعی دیگر خیال میکنند یا معلوم شود که جمیع اهل جهنمند پس الله تعالی را در ایشان خواهشی است بتفصیلی که در قیامت بعضی را توفیق عمل صالح میدهد و ایشان بهشتند و بعضی را خذلان میکند و ایشان در جهنمند ششم اصل عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّاتِهِمْ قَالَ فَقَالَ قَصُرَتِ الْأَبْنَاءُ عَنْ عَمَلِ الْآبَاءِ فَأَلْحَقُوا الْأَبْنَاءَ بِالْآبَاءِ لِتَقَرَّ بِذَلِكَ أَعْيُنُهُمْ شرح ظاهر حدیث اینست که الذین مبتدا است و اتبعتهم بصیغه ماضی باب افتعال عطف بر آمنوا است الاتباع تابع بودن و مراد اینجا وفات قبل از بلوغ است با عقب رفتن که هر بالغ مستقل در ایمان یا کفر و غیر بالغ تابع بودن و مراد به پدر باشد در حکم ایمان یا کفر چنانکه بالغ نشده ذریتهم در اول بلفظ مفرد و ذریاتهم در دوم بلفظ جمع موافق قرائت نافع و ابو عمرو است و نکته اینست که جمیع ذریت وفات نمی یابند قبل از بلوغ اما جمیع آنچه وفات یافته اند قبل از بلوغ ملحق بپدران مؤمن میشوند با ایمان متعلق بالحقنا هم است چنانچه ظاهر شد از شرح حدیث سیوم این باب فا در فقالت است بانکه کلامی دیگر هادر شده از امام علیه السلام در تفسیر این آیت پیش از این کلام و اینجا منقول نشده فالحقوا بصیغه ماضی معلوم باب افعال و تعبیر الحقنا است اشارت است بانکه ضمیر متکلم مع الغیر در کلام الهی مبنی بر خلط ملائکه با انبیا و اوصیا و مانند آنست یعنی روایت است از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره طور و آن جمعی که مؤمن شدند و وفات یافتند فرزندان ایشان پیش از بلوغ بسبب ایمان ایشان و لاحق کردیم بایشان جمیع آن فرزندان ایشان را که پیش از بلوغ وفات یافته اند راوی گفت که پس امام گفت که کوتاهی

کردند آن فرزندان از عمل پدران بجهتی که عمل فرزندان مختصر شد و یک عمل که و توبه آتش باشد در روز قیامت چنانچه ظاهر شد در حدیث دوم و سیوم این باب پس لاحق گردانید ملائکه که کارکنان بهشتند فرزندان را به پدران در مرتبه بهشت تا روشن شود بان چشمهای پدران اگر گوید بعض فرزندان مؤمنان بعد از بلوغ کافر و جهنمی میشوند پس پدر ایشان بسبب آن آزرده خواهند شد گوئیم آزردگی مؤمن در آن صورت باطل است زیرا که محبت مؤمنان با فرزندان خود در وقتی که تابع پدران باشند یا مستقل با ایمان شوند و میان پدر مؤمن و پسر کافر محبت نمی ماند پس هر چه شود درست است هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَمَّنْ مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ وَ عَمَّنْ لَمْ يُدْرِكِ الْحِنْثَ وَ الْمَعْتُوهِ فَقَالَ يُحْتَجُّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ يَرْفَعُ لَهُمْ نَاراً فَيَقُولُ لَهُمْ ادْخُلُوهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ أَبَى قَالَ هَا أَنْتُمْ قَدْ أَمَرْتُكُمْ فَعَصَيْتُمُونِي شرح بیان فتره شد در شرح حدیث اول این باب الحنث بکسر حای بی نقطه و سکون نون و ثای سه نقطه گناه و مراد اینجا تکلیفات است زیرا که بر مکلف گناه نوشته میشود چنانچه ثواب نوشته می شود المعتوه بعین بی نقطه و تای دو نقطه در بالا و او بصیغه اسم مفعول باب نصر ناقص عقل ها با الف مقصوره حرف تنبیه است انتم مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر انتم هؤلاء جمله قد امرتکم استیناف بیانی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از کسی که مرد در زمان سستی شیعه امامیه و عدم اشتهار برادران ایشان و از کسی که در نیافت گناه را یعنی که پیش از رسیدن بتکلیف مرد و از ناقص عقل مثل مجنون و احمق و ابکم و ابله و پری که خرف شده باشد پس امام گفت حجت میگیرد الله تعالی برایشان بیان این آنکه بلند میکند و می افروزد برای ایشان آتشی پس میگوید ایشان را که داخل آن آتش شوید پس هر که داخل شود در آن میشود بر او خنکی و سلامتی و هر کو ابا کند الله تعالی میگوید آگاه باشید شما آن جماعتید که مستحق جهنم اید بیان این آنکه بتحقیق امر کردم شما را پس عصیان کردید مرا هشتم اصل وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ ثَلَاثَةٌ يُحْتَجُّ عَلَيْهِمُ الْأَبْكَمُ وَ الطِّفْلُ وَ مَنْ مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ فَتُرْفَعُ لَهُمْ نَارٌ فَيُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ أَبَى قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هَذَا قَدْ أَمَرْتُكُمْ فَعَصَيْتُمُونِي شرح یحتج بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است مراد بابکم اینجا ناقص عقل است مثل مجنون و احمق و لال و ابله و پیری که خرف شده باشد هذا مفعول بفعل محذوف است بتقدیر خذوا هذا و مانند آن یا مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر هذا کافة فی استحقاق هذا العذاب و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق باب نود و پنجم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث تازه غیر مشهور است در این باب چهل و شش حدیث است اول اصل عن شهاب بن عبد ربه عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الجنب يغسل الميت أو من غسل ميتاً له أن يأتي أهله ثم يغتسل فقال سواء شرح روایت است از شهاب بکسر شین بانقطه ابن عبد ربه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از دو مسئله اول اینکه آیا جنب را جایز است که شوید میت را دوم غسل آن و آن میت که کسی که شسته باشد میت را آیا جایز است او را اینکه جماع کند با اهل خود بعد از آن غسل کند برای مس میت و جنابت در هر دو صورت پس امام گفت هر دو صورت برابر است یعنی که هر دو صورت جایز است اصل لا بأس بذلك إذا كان جنباً غسل يده و توضأ و غسل الميت و إن غسل ميتاً ثم توضأ ثم أتى أهله و يجزيه غسل واحد لهما شرح چون فارغ شد از بیان جواز هر دو صورت شروع کرد در بیان شرط عدم کراهت در هر دو صورت لا بأس اینکه مقام جزای اذا کان است جمله غسل یده تا آخر صفت جنبا است و ان کان عطف بر اذا کان است و ذکر اذا که برای تحقیق وقوع است در شرط اول و ذکر ان که برای ندرت وقوع است

در شرط دوم اشارتست برجحان بودن صورت دوم نسبت بصورت اول یعنی نیست پروایی و کراهتی در صورت اول چون باشد جنبی که شسته باشد دست خود را از نجاست منی و وضو ساخته باشد بروشی که برای نماز جنازه و شسته باشد میت را و نیست پروایی و کراهتی در صورت دوم اگر شسته باشد میت را بعد از ان وضو ساخته باشد بروشی که برای نماز جنازه بعد از ان جماع کرده باشد با اهل خود و کافیست او را در هر صورت یک غسل برای آن دو کار که کرده دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن الميت إذا حضره الموت أوثقه ملك الموت و لو لا ذلك ما استقر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که میت چون حاضر شود او را موت بند بر اعضای او میکند ملک الموت و اگر نمی بود آن بند که آنچه قرار نمی گرفت میت در وقت جان کندن سوم اصل شكوت إلى أبي عبد الله عليه السلام وجداً وجدته على ابن لي هلك حتى خفت على عقلي فقال إذا أصابك من هذا شيء فأفض من دموعك فإنه يسكن عنك شرح الوجد بفتح واو و سکون جیم و دال بی نقطه اندوه وجدته بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است و ضمیر منصوب مفعول مطلق است و راجع بوجد است خفت بکسر خاء است افض بفتح همزه و کسر فا و سکون ضاد با نقطه است شکایت بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام از اندوهی که اندوهگین شدم آن اندوه را بر پسری از من که وفات یافت تا آنکه ترسیدم بر عقل خود که مبادا زایل شود و دیوانه شوم پس امام گفت چون برخورد ترا از این غم چیزی پس بریز از اشکهای خود چه بدرستی که آن اندوه ساکن میشود و تخفیف می یابد از تو چهارم اصل علي بن إبراهيم رفعه قال لما مات ذر بن أبي ذر مسح أبو ذر القبر بيده ثم قال رحمك الله يا ذر و الله إن كنت بي باراً و لقد قبضت و إني عنك لراض أما و الله ما بي فقدك و ما علي من غضاضة و ما لي إلى أحد سوى الله من حاجة و لو لا هول المطلع لسرني أن أكون مكانك و لقد شغلني الحزن لك عن الحزن عليك و الله ما بكيت لك و لكن بكيت عليك فليت شعري ما ذا قلت و ما ذا قيل لك ثم قال اللهم إني قد وهبت له ما افترضت عليه من حقي فأنت أحق بالجود مني شرح ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و اسم ان ضمیر شان محذوف است کنت بصیغه مخاطب است اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است ما نفیه و بای بی با یک نقطه حرف جر است و برای سببیت است و ظرف مستقر است فقدک مرفوع و اسم ما است و از قبیل اضافه مصدر بمفعول است الفقد بفتح فا و سکون قاف و دال بی نقطه نیافتن یار در دوم نیز مثل بای اول است علی بتشدید یا مفتوحه مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است من حرف جر زایده است برای تاکید عموم غضاضة مجرور است لفظا و مرفوع است محلا و اسم ما است الغضاضه بفتح غین با نقطه و دو ضاد با نقطه مصدر باب نصر خوار شدن و چشم برای کند رسیدن مکروه طبع و مراد اینجا مکروه طبع است الهول بفتح ها و سکون واو مصدر باب نصر ترسانیدن المطلع بضم میم و تشدید طای بی نقطه مفتوحه و فتح لام و عین بی نقطه مصدر میمی باب افتعال مشرف شدن بر چیزی و مراد اینجا مشرف شدن میت بر قبر است در وقت اراده دفن او و بعضی میگویند اسم مکانست و بعضی میگویند اسم مفعول است بمعنی مطلع علیه که احوال بعد از مرگ باشد مکانک منصوب مفعول فیه است و عامل ظرف اکون است یا مکان مصدر میمی است و منصوب مفعول مطلق است و بر هر تقدیر اکون از افعال تامه است و نمیتواند بود که از افعال ناقصه باشد زیرا که لازم می آید که مکانک اسم مفعول فیه و هم خبر اکون باشد الشعر بفتح شین با نقطه و سکون و فتح عین بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب نصر و حسن دانستن شعری اسم لیت است و خبرش محذوف است بتقدیر لیت شعری حاصل و ما ذا قیل که اشارتست بانچه نکیر و منکر بعد از جواب میت میگویند از دعا و نفرین چنانچه بیان شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله و ولده یعنی روایت کرد علی بن

ابراهیم با لابر رسند روایت را سوی امام علیه السلام امام گفت که وقتی که مرد ذر پسر ابو ذر غفاری مسح کرد ابو ذر قبر را
بدست خود باینمعنی که بدست خود قبر را هموار و مربع کرد یا باینمعنی که کف دست خود را بر قبر گذاشت بعد از آن گفت که رحمت کند
ترا الله تعالی ای ذر بخدا قسم که بدرستی که شان این است که بودی مرا فرمان بردار و هر آینه گرفته شدی از دنیا بر حالی که
بدرستی که من از تو هر آینه راضی بودم آگاه باش بخدا قسم که نیست که نباشد بر من بر طرف شدن تو و نیافتن مردم تو را و نیست
بر من هیچ مکروه طبعی از بر طرف شدن تو و نیست مرا سوی کسی غیر الله تعالی هیچ حاجتی مرا و نیست که حال من بعض از کل
برا الله تعالی است و از موت تو نه خوشحالم و نه آزرده و اگر نمی بود بغایت ترسانیدن از ترس ملک الموت هر آینه خوشحال
میکرد مرا آنکه باشم در جای تو با بدرستی که من نیز بمیرم یا باینمعنی که عوض تو من بمیرم و هر آینه بتحقیق باز داشته مرا اندوه برای تو
که آیا حال تو چه شود از اندوه بر تو که آیا حال من از بعد رفتن تو چه شود بخدا قسم که گریه نکردم برای تو که چرا مردی و لیکن گریه
کردم بر تو که چه حال بر سر تو آید پس کاش میدانستم که چه گفتی در جواب سوال منکر و نکیر و چه گفته شد ترا بعد از جواب تو بعد از آن
ابو ذر گفت خداوندا بدرستی که من بخشیدم بخشیدم برای او آنچه را که لازم کردی بر او از جمله حق من پس ببخش برای او آنچه
که لازم کردی بر او از جمله حق تو باینمعنی که اگر تقصیری در بعض حقوق من کرده باشد بخشیدم پس اگر تقصیری در بعض حقوق تو
کرده باشد ببخش بر او که تو سزاوارتری به بخشش از من **نهم اصل** عن عدة من اصحابنا قال لما قبض ابو جعفر
علیه السلام امر ابو عبد الله علیه السلام بالسراج فی البیت الذی کان یسکنه حتی قبض ابو عبد الله ثم امر
ابو الحسن علیه السلام بمثل ذلک فی بیت ابی عبد الله علیه السلام حتی اخرج به الی العراق ثم لا ادری ما کان
شرح روایت از جمعی از یاران ما هر که امام گفت که وقتی که گرفته شد از دنیا امام محمد باقر علیه السلام امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام
خدمتکار را به افروختن چراغ که سوخته شود در تمام شب در خانه که امام محمد باقر علیه السلام می بود آنجا و در آنجا وفات یافت تا آنکه گرفته شد
از دنیا امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن امر کرد امام موسی کاظم علیه السلام بمثل آن در خانه امام جعفر صادق علیه السلام تا آنکه امام موسی
کاظم علیه السلام از مدینه بیرون برده شد سوی بغداد در بار اول یا بار دوم بعد از آن نمیدانم که چه شد **ششم اصل** عن الحلبی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن اول من جعل له النعش فقال فاطمة علیها السلام **شرح** النعش بفتح
نون و سکون عین بی نقطه و شین با نقطه مخفف که تابوت میت را در آن میکذارند و بجانب قبر میبرند مردم تابوت را نعش میخوانند
یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از اول کسی که ساخته شد برای او تابوت او گفت
فاطمه علیها السلام است **هفتم اصل** عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن المیت یبلی جسده
قال نعم حتی لا یبقی له لحم و لا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیرة
حتی یخلق منها کما خلق اول مرة **شرح** یبلی بیاء یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول اللام یا یی معلوم باب علم یا مجهول باب
افعال یا باب تفعیل بتقدیر استفهام است البلی بفتح با و الف مقصوره و ممدوده کهنه شدن و مراد اینجا معدوم شدن تمام است
خواه باعتبار بعض اجزا و خواه باعتبار هر یک از اجزا و این سوال برای استعلام امکان زنده کردن ابدان مردگان است
در روز قیامت چون فلاسفه دهریه استدلال میکنند بر امتناع آن بنا بر دعوی امتناع اعاده معدوم بشخصه و توضیح جواب
که در اعاده بدن آدمی که مرکب است از اجزای ارضیه و مائیه و ناریه و هوائیه چهار احتمالست **اول** اینکه بعد از موت
و تفرق اجزا معدوم شود مثل اینکه جزو هوائی متصل حقیقی شود بسائر هوا و جزو ناری و جزو مائی منقلب بهوا شود و متصل
حقیقی شود و در روز قیامت امثال اجزای معدوم منضم شود با اجزاء باقیه **دوم** اینکه بعض اجزا معدوم شود و در روز قیامت

اعاده آن اجزاء معدومه شود باشخاصها و اجزای بدن منضم بیکدیگر شود **سوم** اینکه هر یک از اجزاء بدن معدوم شود با اتصال حقیقی
یا با انقلاب و در روز قیامت نظیر و احتمال اول بفعل آید **چهارم** اینکه هر یک از اجزای بدن بشخصه باقی ماند یا بر وجهی منقلب
نشود و متصل حقیقی بمثل خود نشود بلکه اگر منضم بمثل خود شود در میان آن دو جسم سطحی موجود باشد مانند اجزاء آب در اتصال
آنها محض اتصال حسی است و حقیقی نیست و در روز قیامت اجزاء بدن منضم بیکدیگر شود و ظاهر جواب امام وقوع احتمال اول است که
منافاتی ندارد با امتناع اعاده معدوم بشخصه و محل آن بر احتمال دوم نیز ممکن است بنا بر اینکه استدلال فلاسفه بر امتناع اعاده معدوم
بشخصه تمام نیست و ظاهر است در صورتی که جزو هوائی مثلا متصل حقیقی شود بعنصر کلی هوا الله تعالی عالم است بسطح وهمی میان آن دو هر چند که
اختلافات کثیره واقع شده باشد بوزیدن بادها و در سالهای بسیار چنانچه اشارت بآن شده در آیت سوره یس قل یحییها الذی انشاها
اول مرة و هو بکل خلق علیم پس اگر جدا کند آن دو را از یکدیگر از موضع اتصال که سطح وهمی است هر کدام همان شخص خواهد بود که پیش از
اتصال بود و بر این قیاس است حال جزو ناری و جزو مائی که منقلب شده چون باز ناری و مائی شود الا طینته استثنای متصل است و مستثنا
بود که منقطع باشد و بنا بر اول ذکر لحم و عظم بعنوان مثال است و مراد این است که هیچ جزو از آن نمی ماند الا طینته بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و نون رشته بمعنی خاکی که جزو بدن شخصی از اشخاص آدم است مستدیرة بدال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه و تاء تانیث بصیغه اسم فاعل از باب استفعال بمعنی گرد آمده است و مراد خلاف متفرق است و اصل این آنست که فراهم میان
اجزا از شکل مدور بیشتر است از فراهم آمدن آنها در غیر آن و میتواند بود که بیاء یکنقطه و خبر راجع بجسد بصیغه مصدر میمی باب افعال باب
و مصدر با اسم ظرف زمان باشد مثل را بتة قدوم الحاج المستدیرة گردانیدن و مراد در اینجا معدوم شدن باشد **یعنی** روایت
از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام را و گفت که پرسیده شد امام علیه السلام از میت که آیا معدوم میشود بدن او گفت
آری تا آنکه نماند برای آن بدن یا برای آن میت گوشتی و نه استخوانی مثلا گوشت آن که آفریده شده از آن گوشت
پس بدرستی که آن معدوم نمیشود باقی میماند در قبر مثلا فراهم آمده تا وقتی که آفریده شود جسد از آن طینت چنانچه آفریده شده
در اول بار **بدانکه** تحقیق معاد جسمانی بنا بر ظاهر احادیث اینست که بدن آدمی از اول خلقت تا وقت مرگ در تغیر و تبدل است
بتغذیه و تحلیل و با وجود این تشخص آن باقیست عرفا پس مناط تشخص عرفی آن گوشت و استخوان نیست بلکه چیزی است که از آن آفریده
شده و تشخص حقیقی آن باقیست از اول تا آخر و اجزای اصلیه او رشته از آنست و اگر اختلاف میان بدن روز حشر و بدن
باشد مانند اختلاف میان بدن روز اول و بدن روز حرکت بلکه کمتر از آنست زیرا که اجزای ارضیه که در وقت موت بوده
زیاد و کم نشده است **هشتم اصل** سال عیسی بن عبد الله علیه السلام و انا حاضر فقال تخرج النساء فی الجنازة و کان
متکئا فاستوی جالسا ثم قال ان الفاسق علیه لعنة الله آوی عمه المغیرة بن ابی العاص و کان ممن
هدر رسول الله صلی الله علیه و آله دمه فقال لابنة رسول الله لا تخبری اباک بمکانه کانه
لا یوقن ان الوحی یاتی محمدا فقالت ما کنت لاکتم رسول الله صلی الله علیه و آله عدوه فجعل بین
مشجب له و لحفه بقطیفة **شرح** فاسق عبارت از عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف
هدر بدال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است الهدر بفتح ها و سکون دال باطل و بیفایده ساختن خون چیزی
المشجب بکسر میم و سکون شین با نقطه و فتح جیم و باء یکنقطه چند چوب که در اطراف خانه نصب شود و آنرا خیمه پوشش میکنند و رخت
خواب مانند آنرا در بالای آن میگذارند تا فاسد نشود و آن اسم آلت باب نصر و علم است بمعنی آلت هلاک زیرا که چوبی خانه
تنگ نمیشود مانند آن اینست که رخت خواب معدوم شده باشد آن لحفه بحاء بی نقطه و فاء بصیغه ماضی معلوم باب منع است اللحف

اباعبدالله

لا تخبری

هذا فیه دوره ... (marginal note, partly illegible) ... الشجب ... العلیق ... المشجب ...

پوشانیدن و ضمیر منصوب راجع بمشجب یا بمغیره است **یعنی** پرسید عیسی بن عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام را و من حاضر بودم
با بیرون شدن که گفت آیا بیرون میروند زنان برای جنازه و امام تکیه کرده بود پس راست شد نشسته بعد از آن گفت بدرستی
که فاسق علیه لعنة الله جا داد در خانه خود عم خود مغیرة بن ابی العاص را و عم او از جمله کسی بود که باطل کرده بود رسول الله
صلی الله علیه و آله خون او را پس فاسق گفت دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را که خبر مکن پدر خود را از جای او چنانچه فاسق
یقین نداشته باشد باینکه وحی می آید نزد محمد صلی الله علیه و آله پس دختر گفت از من نمی آید اینکه پنهان کنم از رسول الله
دشمن او را پس فاسق گردانید عم خود را در میان رخت خوابی که در مشجب بود و او را و پوشانید آن رخت خواب را بقطیفه
اصل فاتی رسول الله صلی الله علیه و آله الوحی فاخبره بمکانه فبعث الیه علیا علیه السلام و قال اشتمل علی
سیفک وائت بیت ابنة عمک فان ظفرت بالمغیرة فاقتله فاتی البیت فجال فیه فلم یظفر به
فرجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاخبره فقال یا رسول الله لم اره فقال ان الوحی
اتانی فاخبرنی انه فی المشجب **شرح** الاشتمال پوشیدن بالا پوش مانند جبه و سیفک مجرور است بتوهم
آنچه می آید که خذ سیفک و اشتمل علیه و می تواند بود که بتشدید یاء اسم امیر المؤمنین باشد بحذف حرف ندا و سیفک منصوب شده
یعنی پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وحی پس خبر دار کرد او را از جای مغیره پس فرستاد سوی او علی علیه السلام را و گفت بپوش
شمشیر خود را او بر بالای آن جامه بر خود بپوش تا کسی نفهمد و برو بخانه دختر عموی خود پس اگر ظفر یابی بمغیره پس بکش او را پس آمد علی
علیه السلام رفت بآن خانه پس گردید در آن خانه پس ظفر نیافت بمغیره پس برگشت سوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس
خبر داد رسول الله را با بیرون شدن که گفت ای رسول الله ندیدم او را پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که وحی آمد
نزد من با بیرون شدن که خبر کرد مرا که او در میان رخت خواب است **اصل** و دخل عثمان بعد خروج علی علیه السلام فاخذ
بید عمه فاتی به النبی صلی الله علیه و آله فلما رآه اکب علیه و لم یلتفت الیه و کان نبی الله صلی
الله علیه و آله حییا کریما فقال یا رسول الله هذا عمی هذا المغیرة ابن ابی العاص و قد و الذی
بعثک بالحق امنته **شرح** امنته بفتح همزه و تشدید میم مفتوحه و سکون نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل
الایمان کسی را مومن کردن **یعنی** و داخل خانه که مغیره آنجا بود شد عثمان بعد از بیرون آمدن علی علیه السلام از آن خانه
پس گرفت دست عم خود را پس آورد او را نزد نبی صلی الله علیه و آله پس وقتی که دید عثمان را با مغیره سر در پیش افکند و التفات
نکرد سوی او و بود نبی الله صلی الله علیه و آله صاحب حیای صاحب کرم پس عثمان گفت ای رسول الله صلی الله علیه و آله این
عم من است این مغیرة بن ابی العاص است و بتحقیق قسم بآن خدای که فرستاد ترا بحق مومن کردم او را **اصل** فقال ابو عبد الله
علیه السلام و کذب و الذی بعثه بالحق ما امنه و اعادها ثلاثا ثم اعادها ابو عبد الله علیه السلام
ثلاثا انی امنه الا انه یاتیه عن یمینه ثم یاتیه عن یساره فلما کان فی الرابعة رفع راسه
الیه فقال قد جعلت لک ثلاثا فان قدرت علیه بعد ثالثة قتلته **شرح** و اعادها ثلاثا عطف است بر امنه
و از کلام امام است و ضمیر منصوب راجع بکلمه است و آن عبارت از هذا عمی هذا المغیرة بن ابی العاص و قد و الذی بعثک
بالحق امنته است و چون کلمه بمعنی کلام است ارجاع ضمیر مذکر بآن شده و در فلما کان و اعادها ابو عبد الله کلام راوی است
که در میان اجزای کلام امام جمله معترضه شده و ضمیر منصوب اینجا نیز راجع است بکلمه بمعنی کلام و آن اینجا عبارت از کذب
و الذی بعثه بالحق ما امنه و اعادها ثلاثا انی بفتح همزه و تشدید نون و الف مقصوره استفهام انکاری است و کلام

اتیه

امنه بصیغه ماضی باب تفعیل است الا برای استثنای منقطع است انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه و ضمیر راجع بعثمان
فاعل فعل محذوف است بتقدیر الا کان انه است یاتیه دو جا بیاء دو نقطه در پایین و سکون همزه و تاء دو نقطه در بالا و یاء
دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بعثمان و ضمیر منصوب راجع بمغیره است و آمدن از جانب
یمین عبارت از تکلیف باظهار ایمان است و آمدن از جانب یسار عبارت از تکلیف بستر کفر است بیان اینکه جمعی از بزرگان صحابه
بنفاق زندگانی میکنند و فراغت دارند **یعنی** پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام و عثمان دروغ گفت قسم بآن خدای که
محمد را بحق فرستاد که عثمان مومن نکرد مغیره را و عثمان اعاده کرد کلمه خود را سه بار و اعاده کرد کلمه خود را امام جعفر صادق علیه السلام سه بار
که مومن کرد او را باینمعنی که مومن نکرد او را لیکن بود اینکه عثمان تکلیف باظهار ایمان میکرد مغیره را بعد از آن اظهار کفر
او را تکلیف بنفاق پس وقتی که شد سخن عثمان نزد رسول الله در بار چهارم باینمعنی که سخن خود را در بار چهارم گفت برداشت
رسول الله صلی الله علیه و آله سر خود را سوی او پس گفت بتحقیق قرار دادم برای تو سه شب پس اگر دست یابم بر او بعد از شب سیوم
میکشم او را **اصل** فلما ادبر قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم العن المغیرة بن ابی العاص و العن
من یؤویه و العن من یحمله و العن من یطعمه و العن من یسقیه و العن من یجهزه و العن من یعطیه
سقاء او حذاء او رشاء او وعاء و هو یعدهن بیمینه **شرح** یحمله بحاء بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب است الحمل برداشت کردن کسی را خواه بتعظیم او و خواه بسوار کردن او و خواه بمدد کردن
او و خواه بغیر آنها التجهیز بجیم و زای با نقطه دادن یراق جنگ مثل زره و شمشیر و مانند آنها السقاء بکسر سین بی نقطه
و قاف و الف ممدوده خیکی کوچک که در آن آب یا شیر میکنند الحذاء بکسر حاء بی نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده
کفش مانند آن الرشاء بکسر راء بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده ریسمان الوعاء بکسر واو و عین بی نقطه و الف
ممدوده جوال و مانند آن ضمیر هو راجع برسول الله است یعد بیاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر است ضمیر هن راجع بسقاء و حذاء و رشاء و وعاء و مانند آنها است و جمع مونث باعتبار ادوات سفر است
یعنی پس وقتی که عثمان پشت گردانید گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خداوندا لعنت کن مغیرة بن ابی العاص را
و لعنت کن کسی را که جا میدهد او را و لعنت کن کسی را که برداشت میکند او را و لعنت کن کسی را که خوردنی میدهد او را
و لعنت کن کسی را که آشامیدنی میدهد او را و لعنت کن کسی را که یراق میدهد او را و لعنت کن کسی را که میدهد او را
خیکی یا پوشی یا ریسمانی یا ظرفی بر حالی که او میشمرد آنها را بدست راست خود **اصل** فانطلق به عثمان فآواه و
اطعمه و سقاه و حمله و جهزه حتی فعل جمیع ما لعن علیه النبی صلی الله علیه و آله من
یفعله به ثم اخرجه فی الیوم الرابع یسوقه **شرح** یسوقه بسین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است و جمله حالیه است السوق راندن **یعنی** و برد مغیره را عثمان پس جا داد او را و خوردنی داد او را
و آشامیدنی داد او را و برداشت کرد او را و یراق داد او را تا آنکه کرد جمیع آنچه را که لعنت کرد بر آن
نبی صلی الله علیه و آله کسی را که میکند آنرا با مغیره بعد از آن بیرون کرد از خانه خود مغیره را در روز چهارم که بعد از
شب سیوم باشد بر حالی که میراند او را باینمعنی که سلام میکرد او را و التفات بسیار باینمعنی که از پی سر او را اعلام او را
تند میکرد تا بشتاب رود **اصل** فلم یخرج من ابیات المدینة حتی اعطب الله راحلته و نقب
حذاءه و دمیت قدماه فاستعان بیدیه و رکبتیه و اثقله جهازه حتی وجر به

سمرة

فاتى شجرة فاستظل بها لو اتاها بعضكم ما ابهره ذلك شرح اعطب بعين بی نقطه و طاء بی نقطه و بای یکنقطه
بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است النقب سوراخ کردن و بنا بر اول معطوف بر اعطب است و ... از آن
مدینه بوده و بنا بر دوم عطف بر علم بخرج تا آخر است و بعد از خروج از ابیات مدینه بوده و میت بفتح دال بی نقطه و کسر میم
و یاء و نقطه در پایین بصیغه ماضی باب علم است و عطف بر علم بخرج است الجهاز بکسر جیم و الف و زای با نقطه براق جنگ
مثل زره و مغفر و مانند آنها و نحر بکاء با نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب نصر است الوخز طعن بخنجر و مانند آن غیر نافذ
مرور و رگی نفوذ نمیکند بطریقه دیگر ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بمغیره است با در به برای ملابست است و ضمیر راجع بجهاز است
ابهره بفتح همزه و سکون بای یکنقطه و فتح های و رای بی نقطه و ضمیر راجع بجهاز صیغه ماضی باب افعال است الابهار نفس کسی را
تنگ کردن ذلک فاعل ابهر است و اشاره بمصدر اتاها است یعنی پس مغیره بیرون نرفت از خانهای مدینه تا آنکه ماند کرد از [illegible] خود
مرکوب را او سوراخ کرد پاپوش او را و خون آلوده شد قدمهای او پس در جست در رفتار به و در دست خود و روزانوی خود
و سنگین کرد او را ابراق و تا آنکه زخم کرده شد آن براق بنحوی که فرو رفت در بدن او پس آمد نزد درختی پس سایه جست آن
درخت را پس اگر می آمد نزد آن درخت بعضی از شما تنگ نفس میکرد آن بعض را آن آمدن بنحوی که میان خانه عثمان و آن درخت
بسیار مسافتی بود اصل فاتى رسول الله صلى الله عليه وآله الوحي فاخبره بذلك فدعا عليا عليه السلام فقال
خذ سيفك وانطلق انت وعمار وثالث لكما فأت المغيرة بن ابي العاص تحت شجرة كذا وكذا فأتاه
علي عليه السلام فقتله شرح وثالث لكما كلام امام جعفر صادق عليه السلام و نقل بالمعنی است یعنی پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله
وحی بانبرکش که خبر داد او را بانچه مذکور شد پس طلب کرد علی علیه السلام را پس گفت که بگیر شمشیر خود را و برو تو و
عمار بن یاسر و سیوم ایشان را پس برو نزد مغیرة بن ابی العاص بپای درختی چنین و چنین پس رفت نزد او علی علیه السلام
اصل فضرب عثمان بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وقال انت اخبرت اباك بمكانه فبعثت
الى رسول الله صلى الله عليه وآله تشكو ما لقيت فارسل اليها رسول الله صلى الله عليه وآله اقني
حياءك ما اقبح بالمرأة ذات حسب ودين في كل يوم تشكو زوجها فارسلت اليه مرات كل ذلك
يقول لها ذلك فلما كان في الرابعة دعا عليا عليه السلام شرح اقني بکسر همزه و سکون قاف و کسر نون و تخفیف یاء صیغه
امر معتل اللام واوی باب علم است ما اقبح صیغه تعجب و در محل استفهام بوده و ضمیر مستتر در اقبح فاعل و راجع بما و
تشکو بتقدیر ان تشکو است و مفعول اقبح است رفع تقدیری در آن جایز است کل منصوب است یعنی پس زد عثمان دختر
رسول الله را صلی الله علیه و آله و گفت که تو خبر دادی پدر خود را بجای مغیره پس آن دختر فرستاد بسوی رسول الله صلی الله
علیه و آله شکایت میکرد از آنچه آن دختر برخورد آنرا پس فرستاد بسوی او رسول الله صلی الله علیه و آله که نگاهدار شرم خود را چه
بد است بازنی که صاحب شرف و دین باشد در هر روز اینکه شکایت کند از شوهر خود پس آن دختر پیغام فرستاد بسوی رسول الله
چند بار و در هر بار میگفت رسول الله او را آنچه را که در اول بار گفت پس وقتی که شد پیغام فرستادن در بار چهارم طلب کرد علی
علیه السلام را اصل وقال خذ سيفك واشتمل عليه ثم ائت بنت ابن عمك فخذ بيدها فان حال بينك
وبينها احد فاحطمه بالسيف واقبل رسول الله صلى الله عليه وآله كالواله من منزله الى
دار عثمان فاخرج علي عليه السلام ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله فلما نظرت اليه رفعت
صوتها بالبكاء واستعبر رسول الله صلى الله عليه وآله وبكى ثم ادخلها منزله وكشفت عن

ظهرها

ظهرها فلما ان رأى ما بظهرها قال ثلاث مرات ما له قتلك قتله الله شرح احطم بحاء بی نقطه و طاء بی نقطه
بصیغه امر باب ضرب است الحطم شکستن چیزی که خشک شده مثل استخوان و مراد است که شمشیر فرود کن از طرفی دیگر
چنانچه استخوانهای او شکسته شود ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تأکید اتصال ما در ما له استفهامیه
و در محل رفع قول است و مبتدا است و ظرف خبر مبتدا است یعنی و گفت که بگیر شمشیر خود را و جامه بر بالای آن بپوش که کسی نبیند
بعد از آن برو نزد دختر پسر عم خود پس بگیر دست او را پس اگر مانع شود میان تو و میان او شخصی بحال آنکه شمشیر با تو است پس
بشکن او را بشمشیر و رو آورد رسول الله صلی الله علیه و آله مانند حیران از منزل خود سوی سرای عثمان پس بیرون آورد علی علیه السلام
دختر رسول الله را صلی الله علیه و آله پس وقتی که دختر نگاه کرد سوی رسول الله بلند کرد آواز خود را بگریه و آب چشم گرد رسول الله
صلی الله علیه و آله و گریه کرد بعد از آن داخل کرد دختر را در منزل خود و دختر واگردانید جامه را پس وقتی که دید رسول الله آنچه را
از اثر زدن که در پشت او بود گفت سه بار که چه بلای عظیم نصیب عثمان خواهد شد کشته تر اکشد او را الله تعالی اشارت
بکشته شدن عثمان بخواری و زاری در دنیا و عذاب عظیم او در آخرت و استحقاق لعن اصل وكان ذلك يوم الاحد
وبات عثمان ملتحفا بجاريتها فمكثت الاثنين والثلثاء وماتت في اليوم الرابع فلما حضر ان
يخرج بها امر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام فخرجت ونساء المؤمنين معها شرح
الثلثاء بفتح ثاء سه نقطه و لام و الف و ثاء سه نقطه و الف ممدوده منصوب است یعنی و بود آن آمدن دختر بخانه رسول علیه السلام
در روز یکشنبه و در شب خوابید عثمان در زیر یک لحاف با کنیزان دختر پس آن دختر ماند در روز دوشنبه و سه شنبه و وفات یافت
در روز چهارم پس وقتی که رسید اینکه بیرون آورده شود امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را علیها السلام پس بیرون
رفت برای جنازه و زنان مؤمنان با او بودند اصل وخرج عثمان يشيع جنازتها فلما نظر اليه النبي
صلى الله عليه وآله قال من اطاف البارحة باهله او بفتاته فلا يتبعن جنازتها قال ذلك ثلاثا
فلم ينصرف فلما كان في الرابعة قال لينصرفن او لاسمين باسمه فاقبل عثمان متوكئا على مولى له
ممسكا ببطنه فقال يا رسول الله اني اشتكي بطني فان رأيت ان تأذن لي ان انصرف قال انصرف
وخرجت فاطمة عليها السلام ونساء المؤمنين والمهاجرين فصلين على الجنازة شرح و بیرون آمد عثمان
همراهی میکرد جنازه او را پس وقتی که نگاه کرد سوی او نبی صلی الله علیه و آله گفت هر که همخوابگی کرد دوش بزوجه خود یا خادم خود
پس باید که همراهی نکند البته جنازه او را و گفت آنرا سه بار پس برنگشت عثمان پس وقتی که شد آن سخن در بار چهارم گفت که
برمیگردد البته یا هر آینه نام میبرم بنام او پس رو آورد عثمان تکیه کننده بر غلامی از نو نهاده دست خود بر شکم خود پس گفت ای رسول
الله بدرستی که من آزار دارم از شکم خود پس اگر بینی که رخصت دهی مرا در اینکه برگردم خوب خواهد بود گفت برگرد و بیرون
آمد فاطمه علیها السلام و زنان مؤمنان و مهاجران پس نماز گزاردند بر جنازه نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال
اذا اعد الرجل كفنه فهو مأجور كلما نظر اليه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون مهیا کند
کفن خود را پس او مزد داده میشود هر بار که نظر کند سوی آن دهم اصل ان امير المؤمنين عليه السلام اشتكى عينه
فعاده النبي صلى الله عليه وآله فاذا هو يصيح فقال له النبي صلى الله عليه وآله اجزعا ام وجعا
فقال يا رسول الله ما وجعت وجعا قط اشد منه فقال يا علي ان ملك الموت اذا نزل لقبض
روح الكافر نزل معه سفود من نار فينزع روحه به فتصيح جهنم فاستوى علي عليه السلام جالسا فقال

يا رسول الله اعد علي حديثك فلقد انساني وجعي ما قلت ثم قال هل يصيب ذلك احدا من امتك
قال نعم حاكم جائر وآكل مال اليتيم ظلما وشاهد زور شرح جزعا منصوب و مفعول له است یا جزعا منصوب
و مفعول الفعل محذوف است بتقدیر اتصیح جزعا و وجعا باب علم است و گاهی از باب ضرب میباشد السفود بفتح سین بی نقطه
و تشدید فاء مضمومه و سکون واو و دال بی نقطه سیخی از آهن که بآن بریان میکنند [illegible]
والکفر در شرح حدیث پنجم و سیوم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است یعنی بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام درد کرد چشم
او پس عیادت کرد او را نبی صلی الله علیه و آله پس ناگاه او فریاد میزد پس گفت [illegible] ای رسول الله درد نیافتم
دردی هرگز سخت تر از آن پس گفت ای علی بدرستی که ملک الموت چون فرود آید برای قبض روح کافر فرود می آید با او
سیخی از آتش پس میکند روح او را بآن پس فریاد میزند جهنم از شدت آن کندن پس راست نشست علی علیه السلام
پس گفت ای رسول الله مکرر کن بر من حدیث خود را چه هر آینه بتحقیق از یاد من برد درد من آنچه گفتی بعد از آن گفت
آیا برمیخورد آن شدت جان کندن کسی را از امت تو گفت آری [illegible]
ای ظالم و گواه دروغ یازدهم اصل قال النبي صلى الله عليه وآله مستريح ومستراح منه اما المستريح فالعبد
الصالح استراح من غم الدنيا وما كان فيه من العبادة الى الراحة ونعيم الآخرة واما المستراح
منه فالفاجر يستريح منه ملكاه اللذان يحفظان عليه وخادمه واهله والارض التي كان يمشي
عليها شرح مستريح خبر مبتدای محذوف است بتقدیر المکلف المیت مستریح منه [illegible] گفت نبی صلی الله
علیه و آله مکلف میت دو قسم است یکی کسی که میرهد و دیگری کسی که میرهند از او اما آنکه میرهد پس بنده صالح است که رست از غم و از
آنچه بود در آن از عبادت سوی راحت و نعمت زندگی آخرت و اما آنکه میرهند از او پس فاسق است میرهند از او دو ملک
او که نگاه میدارند حساب عمل او را و خدمتکار او و مردم خانه او و زمینی که میرفت بر آن دوازدهم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام قال اذا اعد الرجل كفنه فهو مأجور كلما نظر اليه شرح این موافق حدیث نهم این باب است سیزدهم
اصل عن علي بن رئاب قال سمعت ابا الحسن الاول عليه السلام يقول اذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة
وبقاع الارض التي كان يعبد الله عليها وابواب السماء التي كان يصعد باعماله فيها وثلم ثلمة
في الاسلام لا يسدها شيء لان المؤمنين حصون الاسلام كحصون سور المدينة لها شرح
این بسندی دیگر گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث سیوم باب فقد العلماء [illegible]
[illegible] یعنی روایت است از علی بن
رئاب [illegible] شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت چون میمیرد مؤمن گریه میکنند بر او
فرشتگان و سرزمینهایی که عبادت میکرد بر آنها و درهای آسمان که بالا برده میشد عملهای او در آنها و رخنه کرده میشود
رخنه در دین اسلام که نمی‌بندد آن رخنه را چیزی [illegible]
[illegible] چهاردهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا حضر الميت اربعون رجلا
فقالوا اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا قال الله عز وجل قد قبلت شهادتكم وغفرت له
ما علمت مما لا تعلمون شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حاضر شوند [illegible]
بدرستی که ما [illegible] گواهی شما را و بخشیدم برای او آنچه را

دانستم

دانستم از گناهان او که شما نمی‌دانید پانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كان على قبر ابراهيم بن رسول الله
صلى الله عليه وآله عذق يظله من الشمس ويدور حيث دارت الشمس فلما يبس العذق درس القبر
فلم يعلم مكانه شرح العذق بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه درخت خرمای باردار درس بدال بی نقطه و راء
بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است الدروس برطرف شدن نشان چیزی و الدرس برطرف
کردن نشان چیزی یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بود بر قبر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله
در بقیع درخت خرمایی که سایه میکرد قبر را از آفتاب میگردید هر جایی که گردیده باشد آفتاب پس چون خشک شد
آن درخت خرما و کنده شد بی نشان شد قبر پس دانسته نشد جای آن بنحوی که دیگران ندانستند شانزدهم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان البراء بن معرور التميمي الانصاري بالمدينة وكان رسول
الله صلى الله عليه وآله بمكة وانه حضره الموت وكان رسول الله صلى الله عليه وآله
والمسلمون يصلون الى بيت المقدس فاوصى البراء اذا دفن ان يجعل وجهه الى رسول الله
صلى الله عليه وآله الى القبلة فجرت به السنة وانه اوصى بثلث ماله فنزل به الكتاب وجرت
به السنة شرح براء بفتح باء یکنقطه و راء بی نقطه و الف ممدوده ابن معرور بفتح میم و سکون عین بی نقطه و ضم راء بی
نقطه و سکون واو و راء بی نقطه از جمله دوازده کس از انصار است که در شبی در عقبه مکه با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت
کردند و طلب هجرت او بمدینه کردند و اول کسی که سخن گفت از جمله ایشان براء بن معرور بود و ایشان از نقباء
دوازده گانه اند و براء وفات یافت در مدینه پیش از قدوم رسول الله صلی الله علیه و آله بمدینه بیکماه اکتفا به [illegible]
سوی بیت المقدس مبنی بر اینست که در دفن مخیر بوده اند اذا دفن ظرف یجعل است و مقدم بر آن شده فجرت [illegible]
تعقیب است و مراد اینست که حکم الهی بعد از آن وارد شد و موافق آن بود اگر چه مبنی بر آن نباشد قول به الکتاب
میتواند بود که اشارت باشد بتفسیر امثال آیت سوره بقره الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين
سوره نساء من بعد وصية توصون بها چنان که گذشت و لفظ توصون بها برای فایده است و آن احتراز از وصیت
زیاده از ثلث است باعتبار آنکه در مدینه وصیت بکمتر از ثلث مثل ربع و خمس متعارف بوده و چون براء بن معرور وصیت
بثلث کرده و رسول الله آنرا امضا کرده بی توقف بر تجویز ورثه آن نیز داخل معروف یعنی متعارف شد پس امثال
این آیت نازل شده برای امضای وصیت بثلث و کمتر از آن و منع از امضای وصیت زیاده بر ثلث مگر با تجویز
ورثه و توضیح آیت بقره و اقسام وصیت غیر جور مفصل میشود در کتاب الوصایا در شرح حدیث پنجم باب پنجم که باب الوصیة
للوارث است و بنا بر این واو در وجرت به السنة شاید که حالیه باشد بتقدیر قد والله اعلم یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بود براء بن معرور تمیمی انصاری در مدینه و بود رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه پیش از
هجرت و بدرستی که شان اینست که حاضر شد براء را مرگ و رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان نماز میگزاردند سوی
بیت المقدس پس وصیت کرد براء اینرا که کرده شود روی او سوی رسول الله صلی الله علیه و آله سوی کعبه چون
مدفون شود بنحوی که روی او سوی کعبه شود و این وصیت کرد برای اینکه رسول الله در آن جانب بود پس جاری شد
بآنچه براء وصیت کرد طریقت رسول در جمیع اهل اسلام و بدرستی که براء وصیت کرد بیک دانگ از مال خود که صرف
ما یحتاج او شود پس نازل شد بآنچه او وصیت کرد قرآن بر حالی که بتحقیق جاری شده بود آن طریقت رسول در جمیع اهل اسلام

اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ
يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ لَاقِيهِ
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد جبرئیل علیه السلام سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت ای محمد زندگانی کن چندانکه
خواستی چه بدرستی که آخر میمیری و دوست دار هر کرا که خواستی چه بدرستی که تو آخر جدا میشوی از او و بکن آنچه را
که خواستی چه بدرستی که تو آخر با آن میرسی مراد تاکید اهتمام بسوال صلاح و ترک اهتمام بزندگی دنیا و دوستان و دنیا مثل
فرزندان و برادران و مانند آنها اصل عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِّثْنِي مَا
أَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ ذِكْرَهُ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهِدَ فِي الدُّنْيَا شرح
روایت است از ابو عبیده گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بگو مرا سخنی که بهره مند شوم بآن پس گفت ای ابو عبیده
بسیار کن یاد مرگ را چه بدرستی که شان اینست که بسیار نکرد یاد آنرا کسی مگر آنکه بی رغبت در دنیا شد اصل عن ابی
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مُنَادٍ يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ ابْنَ آدَمَ لِدْ لِلْمَوْتِ وَاجْمَعْ لِلْفَنَاءِ وَابْنِ لِلْخَرَابِ شرح
منادٍ مبتدا است و نکره کاهی مبتدا میباشد ابن منصوب و بتقدیر حرف ندا است لد بکسر لام و سکون دال بی نقط
بصیغه امر معتل الفاء واوی باب ضرب است لام در للموت و در نظایر آن برای بیعیت بجاز است و آنرا لام عاقبت مینامند
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت منادی بزبان حال ندا میکند در هر روز از روزها که ای فرزند آدم
برای مرگ و جمع مال کن برای برطرف شدن آن و بنای خانه و مانند آن کن برای ویران شدن اصل عن ابی
بَصِيرٍ قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَسْوَاسَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اذْكُرْ تَقَطُّعَ أَوْصَالِكَ فِي قَبْرِكَ وَ
رُجُوعَ أَحِبَّائِكَ عَنْكَ إِذَا دَفَنُوكَ فِي حُفْرَتِكَ وَخُرُوجَ بَنَاتِ الْمَاءِ مِنْ مَنْخِرَيْكَ وَأَكْلَ الدُّودِ
لَحْمَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُسَلِّي عَنْكَ مَا أَنْتَ فِيهِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَوَاللهِ مَا ذَكَرْتُهُ إِلَّا سَلَا عَنِّي مَا أَنَا فِيهِ
مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا شرح البنات بفتح با یک نقطه و نون جمع بنت دختران و بنات الماء عبارتست از کرمی چند که از آب
متولد میشود چون کنده شود و مراد اینجا کرمی چندست که از رطوبت مغز سر و دماغ بهم میرسد و چون رطوبت آنجا برطرف
شود از سوراخی که بایه بیرون می آید برای طلب رطوبتی دیگر یعنی روایت است از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است
گفت شکایت بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام از فکر دنیا و غم آن پس گفت ای ابو محمد یاد کن پاره پاره شدن
پیوندهای ترا در قبر تو و یاد کن برگشتن دوستان ترا از تو چون دفن کنند ترا در قبر تو و یاد کن بیرون آمدن کرمهای
دماغ را از دو سوراخ بینی تو و خوردن کرمها گوشت ترا چه بدرستی که آن یاد کردن فراموش میسازد از تو آنچه را
که تو در آنی از وسواس دنیا گفت ابو بصیر پس بخدا قسم که یاد نکردم آنرا مگر آنکه فراموش شد از من آنچه من در آن
بودم از غم دنیا بیت و یکم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَعْلَمُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفْسَ
مَنْ يَقْبِضُ قَالَ لَا إِنَّمَا هِيَ صِكَاكٌ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ اقْبِضْ نَفْسَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ شرح نفس بفتح نون
و سکون فا و سین بی نقطه منصوب و مفعول به یقبض است من بفتح میم و سکون نون استفهامیه است و ابطال
عمل یعلم کرده و مضاف الیه است یقبض بقاف و با یک نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
ضمیر هی راجع باسباب جهت علم ملک الموت است که مفهوم میشود از جواب سوال مذکور الصکاک بکسر صاد بی نقطه
و تخفیف کاف جمع صک بفتح صاد و تشدید کاف مکتوبهای صریح الدلالة و اینجا استعاره شده برای وحیها باعتبار

اینکه متضمن انتقاش لوح خاطر است نظیر آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث چهارم باب ان الله تعالی
انما کتاب الابرار لفی علیین و این اشارتست باینکه برای هر قبض روحی علیحده وحی فرود می آید و کسی غیر الله تعالی علم غیب ندارد
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا میشناسد وقت میداند ملک الموت علیه السلام که روح کرا از جماعت
و اهل حرکه بجنگ ملائکه ایشان خواهد گرفت در هر وقت گفت نه چرا این نیست که اسباب علم او وحیهاست که فرود
می آید از بالا که بگیر روح فلان بن فلان را بیست و دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ شَعْرٍ
وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَمَلَكُ الْمَوْتِ يَتَصَفَّحُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ شرح مضمون این گذشت در حدیث دوم باب
چاردهم و آنجا در بجای شعر است و آن بهتر میباید بیست و سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ كَانَ كَفَنُهُ
مَعَهُ فِي بَيْتِهِ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَكَانَ مَأْجُورًا كُلَّمَا نَظَرَ إِلَيْهِ شرح مضمون این ظاهرست
از شرح حدیث نهم این باب بیست و چهارم اصل سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَلَكِ الْمَوْتِ يُقَالُ الْأَرْضُ
بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْقَصْعَةِ يَمُدُّ يَدَهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ قَالَ نَعَمْ شرح می آید در حدیث بیست و ششم این باب
که مکان ملک الموت آسمان اول است یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ملک الموت که گفته میشود که زمین پیش او
مانند کاسه است پیش شخصی که از آن چیزی میخورد و دراز میکند ملک الموت دست خود را از جمله زمین در هر جا که میخواهد امام گفت
آری چنانست که گفته میشود بیست و پنجم اصل دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُعَزِّيهِ بِإِسْمَاعِيلَ فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ
ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ نَعَى إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَفْسَهُ فَقَالَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ
وَقَالَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ أَنْشَأَ يُحَدِّثُ فَقَالَ إِنَّهُ يَمُوتُ أَهْلُ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ
ثُمَّ يَمُوتُ أَهْلُ السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ وَجَبْرَئِيلُ وَمِيكَائِيلُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
شرح نعی بنون و عین بی نقطه و الف منقلب از یا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است النعی بفتح نون و سکون عین خبر
خبر مرگ کسی سوی کسی دادن حاملان عرش گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث اول و ششم باب العرش و الکرسی که باب بیستم
یعنی داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام تعزیه میکردیم او را باسمعیل پسر او که وفات یافته بود پس طلب رحمت کرد بر
اسمعیل بعد از آن گفت بدرستی که الله عز و جل رسانید سوی نبی خود صلی الله علیه و آله خبر مرگ نبی را با نیروی شکل گفت
در سوره زمر بدرستی که تو مشرف بر موتی و بدرستی که مردم دیگر نیز مشرف بر موتند و گفت در سوره عنکبوت هر جانداری
چشنده مرگست بعد از آن شروع کرد نقل حدیث میکرد پس گفت بدرستی که شان اینست که میمیرند اهل زمین تا آنکه
نمی ماند هیچیک از ایشان بعد از آن میمیرند اهل آسمان تا آنکه نمی ماند هیچیک مگر ملک الموت و حاملان عرش از جمله ملائکه
و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام اصل قَالَ فَيَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى يَقُومَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُقَالُ لَهُ
مَنْ بَقِيَ وَهُوَ أَعْلَمُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ وَجَبْرَئِيلُ وَمِيكَائِيلُ
فَيُقَالُ لَهُ قُلْ لِجَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ فَلْيَمُوتَا فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا رَبِّ رَسُولَيْكَ وَ
أَمِينَيْكَ فَيَقُولُ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ فِيهَا الرُّوحُ الْمَوْتَ شرح امام گفت پس می آید ملک الموت
تا آنکه می ایستد نزد الله عز و جل باینمعنی که فارغ میشود از قبض ارواح اهل آسمان که مامور است و منتظر حکم الهی میباشد
پس گفته میشود او را که کی ماند و گوینده دانا ترست باینکه مانده و مراد اینست که کاهی الله تعالی سخنی بصورت سوال میگوید
برای مصلحتی مثل امتحان ملک پس ملک الموت میگوید ای صاحب کل اختیار نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش

رسولاک و امیناک

ملائکه و جبرئیل و میکائیل پس گفته میشود او را بگو جبرئیل را و میکائیل را که باید که بمیرند باینمعنی که قبض روح ایشان بکن چه
ایشان پس میگویند ملائکه که حاملان عرش اند نزد آن حکم الهی که ای صاحب کل اختیار آیا میمیرانی دو رسول و دو امین
خود را پس میگوید بدرستی که من تحقیق حکم کردم بر هر شخصی که در او جان هست مرگ را اصل ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ
حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُقَالُ لَهُ مَنْ بَقِيَ وَهُوَ أَعْلَمُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَلَكُ
الْمَوْتِ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ فَيَقُولُ قُلْ لِحَمَلَةِ الْعَرْشِ فَلْيَمُوتُوا شرح بعد از آن می آید ملک الموت تا آنکه می ایستد
نزد الله عز و جل باینمعنی که فارغ میشود از قبض روح جبرئیل و میکائیل و منتظر حکم الهی میباشد پس گفته میشود او را که
که مانده و گوینده داناترست باینکه مانده پس ملک الموت میگوید که ای صاحب کل اختیار نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش
پس الله تعالی میگوید که بگو حاملان عرش را که باید که بمیرند اصل قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَجِيءُ كَئِيبًا حَزِينًا لَا يَرْفَعُ طَرْفَهُ فَيُقَالُ
مَنْ بَقِيَ وَهُوَ أَعْلَمُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ فَيُقَالُ لَهُ مُتْ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ فَيَمُوتُ ثُمَّ يَأْخُذُ
الْأَرْضَ بِيَمِينِهِ وَالسَّمَاوَاتِ بِيَمِينِهِ وَيَقُولُ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ مَعِي شَرِيكًا أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا
يَجْعَلُونَ مَعِي إِلَهًا آخَرَ شرح الکئیب بفتح کاف و کسر همزه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه شکسته حال اندوهگین
و حزنات عبارت از افنای آنهاست و یمین عبارتست از قدرتی که مخلوق نیست در کسی و این اشارتست بآیت سوره زمر
والارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و بیان شده در کتاب فضل القرآن در شرح
حدیث بیست و یکم باب بیست و دوم که باب فضل القرآن است و در اینجا میگوییم که تقدیم ذکر افنای زمین بر ذکر افنای آسمانها اشارتست
بابطال حکم فلاسفه بامتناع خلا یعنی گفت امام علیه السلام بعد از آن ملک الموت می آید شکسته حال اندوهگین بالا نمی کند چشم خود را
پس گفته میشود که که مانده و گوینده داناترست باینکه مانده پس ملک الموت میگوید ای صاحب کل اختیار هیچ کسی نمانده مگر ملک الموت
پس گفته میشود او را که بمیر ای ملک الموت پس میمیرد باینمعنی که بعنوان کن فیکون میمیراند او را بعد از آن بدست میگیرد زمین
بقدرت ذاتی خود و آسمانها را نیز بقدرت ذاتی خود و الله تعالی میگوید کجا اند آن جمعی که میخواندند با من شریک بر اندازه
کجا اند آن جمعی که میکردانیدند با من مستحق عبادتی دیگر را مراد اینست که آن افنا بجای این قول و متضمن معنی این کلامست
اگر چه قول و کلامی حقیقی نباشد بیست و ششم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ كَانَتْ لَهُ عِنْدَ اللهِ مَنْزِلَةٌ عَظِيمَةٌ فَعُتِبَ عَلَيْهِ فَأُهْبِطَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ
فَأَتَى إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ لَكَ مِنَ اللهِ مَنْزِلَةً فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ فَصَلَّى ثَلَاثَ لَيَالٍ لَا يَفْتُرُ
وَصَامَ أَيَّامَهَا لَا يُفْطِرُ ثُمَّ طَلَبَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي السَّحَرِ فِي الْمَلَكِ شرح عتب بعین بی نقطه و تا دو نقطه
در بالا و با یک نقطه بصیغه ماضی مجهول باب نصر و ضرب است العتب بفتح عین و سکون تا گناهی غیر صریح بر کسی گرفتن لا یفتر
بفا و تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است لا یفطر بفا و طا بی نقطه و را بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب یا باب افعال نیز حالت الفطر بفتح فا و سکون طا بی نقطه شکافتن و خوردن با
آشامیدن روزه دار و الافطار خوردن یا آشامیدن روزه دار و هر دو اینجا مناسبست و بنابر اول شکافتن
بمعنی خواب کردن و راست نیامدن و بنابر دوم حال مؤکده است یا مقدره است و مراد روزه بروزه برداشتن است یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که فرشته از فرشتگان بود او را نزد الله تعالی مرتبه بزرگ پس خطاء
گرفت بر او پس فرود انداخت او را از آسمان سوی زمین پس گفت بدرستی که ترا نزد

قبض ک

الله تعالی مرتبت رفیع است پس شفاعت کن برای من نزد صاحب کل اختیار خود را پس ادریس نماز گزارد در سه شب بر حالی که سست
نمی شد و روزه داشت در سه روز آن شبها که بعد از آن شبهاست بر حالی که نمی شکافت روزه خود را بخواب یا روزه
بعد از آن عرض حاجت کرد سوی الله تعالی در آخر شب چهارم در حق آن ملک اصل فَقَالَ الْمَلَكُ إِنَّكَ قَدْ أُعْطِيتَ
سُؤْلَكَ وَقَدْ أُطْلِقَ لِي جَنَاحِي وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أُكَافِئَكَ فَاطْلُبْ إِلَيَّ حَاجَةً فَقَالَ تُرِينِي مَلَكَ
الْمَوْتِ لَعَلِّي آنَسُ بِهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ يَهْنِئُنِي مَعَ ذِكْرِهِ شَيْءٌ فَبَسَطَ جَنَاحَهُ ثُمَّ قَالَ ارْكَبْ فَصَعِدَ بِهِ يَطْلُبُ
مَلَكَ الْمَوْتِ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا شرح السؤل بضم سین بی نقطه و سکون همزه مطلوب تُرینی بکسر را بی نقطه و سکون یا
دو نقطه در پایین و نون وقایه بصیغه مضارع مخاطب مهموز العین معتل اللام یائی باب افعال خبر بمعنی امرست یا بتقدیر ان
خبر مبتدا محذوفست بتقدیر حاجتی ترینی و بر این تقدیر فتح یا نیز جایزست آنس بهمزه و الف و نون و سین بی نقطه بصیغه مضارع
متکلم وحده از باب نصر و علم و حسن است یهنئنی بنون و همزه و نون وقایه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و نصر و منع است
جناح بفتح جیم است یعنی پس گفت آن فرشته بدرستی که تو تحقیق داده شدی حاجت خود را و بتحقیق گشوده شد برای من بال من
و من دوست میدارم که تلافی کنم با تو پس طلب کن سوی من حاجتی را پس ادریس گفت بنمای مرا ملک الموت شاید که من آرام
گیرم با او چه بدرستی که شان اینست که گوارا نیست مرا با یاد او چیزی پس آن فرشته پهن کرد بال خود را بعد از آن گفت
سوار شو پس بالا برد ادریس را طلب میکرد ملک الموت را در آسمان پست تر ظاهر این اینست که جای مقرر ملک الموت
دنیاست اصل فَقِيلَ لَهُ اصْعَدْ فَاسْتَقْبَلَهُ بَيْنَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ فَقَالَ الْمَلَكُ يَا مَلَكَ
الْمَوْتِ مَا لِي أَرَاكَ قَاطِبًا قَالَ الْعَجَبُ إِنِّي تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ حَيْثُ أُمِرْتُ أَنْ أَقْبِضَ رُوحَ آدَمِيٍّ بَيْنَ
السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ فَسَمِعَ إِدْرِيسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَامْتَعَضَ فَخَرَّ مِنْ جَنَاحِ الْمَلَكِ فَقُبِضَ رُوحُهُ
مَكَانَهُ وَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا شرح اصعد بصیغه امر از افعال یا باب علم و بصیغه ماضی مجهول
یا معلوم باب افعال میتواند بود و حاصل هر دو یکیست الصعود بالا رفتن و الاصعاد بالا بردن و امر بالا رفتن و صاحب مکان
بالا شدن و بر هر تقدیر کلام ملائکه آسمان اولست ضمیر مستتر در استقبله راجع بادریس و راجع بفرشته می تواند بود و ضمیر
منصوب راجع بملک الموت است بین ظرف و ادریس با فرشته است و مراد اینست که بالاتر از آسمان چهارم بود و پایین
تر او در آسمان چهارم بود ما لی مرکبست از ما استفهامیه تعجبیه و لام حرف جر و ضمیر متکلم القاطب بقاف و الف و طا بی نقطه
و با یک نقطه رو در هم کشیده العجب مبتدا است و مقصود اینست که آنچه تو تعجب کردی از آن عجیب است از من بلکه تعجب
که میکنم انی بفتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم است یا بهمزه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا و فتح با بتقدیر
ان ناصبه است یا اِنّی آن یا اعانی آن و بر هر تقدیر خبر مبتدا است عرش عبارتست از جمیع مخلوقات است و آن جمیع
اجسام و جسمانیات است زیرا که هیچ مخلوقی مجرد نمی باشد پس مخلوقی از آن بیرون نیست و مراد اینجا آسمان هفتم است
که وسط آن محاذی کعبه است زیرا که باقی اجسام در تحت آنست و ظل العرش عبارتست از آسمان ششم زیرا که چون در
پایین آسمان هفتم است مانند سایه آنست و تحت ظل العرش عبارتست از آسمان پنجم حیث بفتح حا بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و ضم تا سه نقطه بدل التحت است و مضاف بجمله و میتواند بود که بکسر جیم و سکون همزه و ضم تا
دو نقطه در بالا بصیغه ماضی متکلم وحده از معتل العین یائی و مهموز اللام باب ضرب باشد امرت بصیغه ماضی
مجهول متکلم وحده از باب نصر است بین ظرف آدمی است امتعض بعین بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است

لعلی آنس

فامتعض

الامتعاض و اشکال در ماندن و در بعض نسخ بغیض با نقطه و طا و چنقطه است الامتعاص در رنگ بهم سائیدن خرکها با نقطه
و تشدید را آ چنقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است یعنی لکن چون شد فرشته را که با ادریس را ادریس روبرو شد
ملک الموت را در میان آسمان چهارم و پنجم لکن گفت فرشته ای ملک الموت چیست مرا که می بینم ترا در زمین گفت عجب است
که من در پایین عرش در جایی که مامور شده ام باینکه در آنجا بگیرم روح آدمی را که در میان آسمان چهارم و پنجم است پس
ادریس ... پس در اشکال در ماند پس افتاد از بال آن فرشته با آنچه که در آسمان چهارم قرار گرفت لکن قبض شد روح او همانجا
و گفت الله عز و جل در سوره مریم و بالا بردیم ادریس را در مکانی بلند حدیث ۲۷ اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله الموت الموت الا و لا بد من الموت جاء الموت بما فیه جاء بالروح و الراحة
و الکرة المبارکة الی الجنة عالیة لاهل دار الخلود الذین کان لها سعیهم و فیها رغبتهم و جاء الموت
بما فیه بالشقوة و الندامة و بالکرة الخاسرة الی نار حامیة لاهل دار الغرور الذین کان لها
سعیهم و فیها رغبتهم شرح الموت منصوب بفعل محذوف بتقدیر اذکروا الموت و تکرار برای تاکید است جاء فعل ماضی
در مقام مضارع است برای تحقق وقوع یا اخبار است از حال گذشتگان بار ربما فیه و نظایر آن برای تعمیم است الروح بفتح را
نسیم الکرة بفتح کاف و تشدید را آ چنقطه و تا وحدت نوعی از برگشتن مراد اینجا نوعی از برگشتن است در روز حشر الی جنة متعلق
بالکرة است و اشارت است باینکه اهل جنت گویا که در دنیا نیز در جنة بوده اند و بر این قیاس است الی نار لاهل را اول متعلق بعالیة است
و در دوم متعلق بحامیة است یا هر دو متعلق بجاء است الحامیة بحا چنقطه و الف گرم و همه غضبناک روایت از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاد کنید مرگ را یاد کنید مرگ را آگاه باشید چاره از مرگ
مرگ آنچه را که در آنست آورد نسیم را و راحت را و برگشتن را که بهره مند است سوی بهشتی بلند مرتبه برای اهل سرای همیشگی
جمعی که بود برای آن سعی ایشان و در آن سرا رغبت ایشان و آورد مرگ آنچه را که در آنست آورد آزار را و پشیمانی
و برگشتنی زیانکار را سوی آتشی غضبناک برای اهل سرای فریب خوردن جمعی که بود برای آن سعی ایشان و در آن سرا رغبت
ایشان اصل ثم قال و قال اذا استحقت ولایة الله و السعادة جاء الاجل بین العینین و ذهب الامل
وراء الظهر و اذا استحقت ولایة الشیطان و الشقاوة جاء الامل بین العینین و ذهب الاجل
وراء الظهر شرح استحقت بحا چنقطه و تشدید قاف بصیغه ماضی معلوم غایب باب استفعال است الاستحقاق طلب حق
کردن و مراد اینجا متمکن شدن بر چیزیست یعنی قرار یافتن آن بر وجهی که مقتضای آن بر آن مترتب شود و بعد از آن امام گفت
که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت چون متمکن شود در کسی دوستی الله تعالی و عاقبت بخیری می آید اجل میان دو چشم و میرود
آرزوی دنیا پس پشت یعنی همیشه در فکر مرگ است و آرزوی دنیا نمیکند و چون متمکن شود در کسی دوستی شیطان و عاقبت
بخیری می آید آرزوی دنیا میان دو چشم و میرود اجل پس پشت اصل قال و سئل رسول الله صلی الله علیه و آله
ای المؤمنین اکیس قال اکثرهم ذکرا للموت و اشدهم له استعدادا امام گفت و پرسیده شد رسول
صلی الله علیه و آله که کدام مومنان زیرکترند گفت آنکه بیشتر ایشانست باعتبار یاد مرگ و سخت تر ایشانست باعتبار آماده
گیری برای مرگ حدیث ۲۸ هشتم اصل سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول عجبا کل العجب لمن انکر النشأة الاخرة
و هو یری النشأة الاولی شرح عجبا بفتح عین و فتح جیم بصیغه مصدر باب علم مفعول مطلق فعل محذوف است
العجب عجبا کل را اول منصوب و بدل یا عطف بیان عجبا است و در دوم مرفوع و بدل یا عطف بیان العجب است الانکار چیزی جبارت

الموت و کم یری من یموت کل یوم و لیلة و العجب کل العجب لمن انکر ...

از جهل آن نیست بلکه عبارت از عمل بمقتضای علم بآنست النشأة بفتح نون و سکون شین با نقطه و همزه زندگانی و مراد اینجا
تنعم و فراغت است شرح شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت تعجب میکنم تعجبی که تمام تعجب است از کسی که در فکر مرگ نیست
و او می بیند کسی را که میمیرد در هر روز و شب بعضی بناگاه و بعضی با ماندن در زیر خوابه و بعضی کشته شدن و مانند آنها و تعجب تمام تعجب
از کسی است که در فکر تنعم آخرت نیست و او می بیند تنعم دنیا را که آمیخته بچندین آزار است حدیث ۲۹ و نهم اصل عن عجلان ابی
صالح قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا با صالح اذا انت حملت جنازة فکن کانک انت المحمول
و کانک سألت ربک الرجوع الی الدنیا ففعل فانظر ماذا تستأنف قال ثم قال عجبا لقوم
حبس اولهم عن آخرهم ثم نودی فیهم بالرحیل و هم یلعبون شرح عن در عن آخرهم برای بیان است
نداء رحیل عبارتست از میراندن بعضی آشنایان و خویشان و همسایگان و مانند ایشان در هر روز و شب الرحیل بفتح را
چنقطه و کسر حا چنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین اسم ارتحال کوچ کردن جماعت یعنی روایت از عجلان بفتح عین
و سکون جیم که کنیت او ابو صالح است گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو صالح چون تو برداری جنازه را پس باش
چنانچه گویا که تو آن برداشته شده و گویا که تو طلب کردی از صاحب کل اختیار خود برگشتن سوی دنیا را پس کرد مطلوب ترا پس نظر
کن که چه عمل را از سر میگیری راوی گفت که پس امام گفت تعجب میکنم تعجبی از جمعی که محبوس در قبر مانده اند و محشور نشده اند گذشتگان
ایشان برای انتظار جمعی که هنوز نگذشته اند از جمله ایشان بعد از آن ندا در داده شده در ایشان باینکه رحلت باید کرد
و ایشان با زیچه مشغول اند یعنی که در فکر دنیای بی اعتبار اند و در فکر مرگ و آخرت نیستند حدیث ۳۰ تمام اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ما انزل الموت حق منزلته من عد غدا من
اجله قال و قال امیر المؤمنین علیه السلام ما اطال عبد الامل الا اساء العمل و کان یقول لو
رأی العبد اجله و سرعته الیه لابغض العمل من طلب الدنیا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که فرود نیاورد مرگ را در بکار آمدنی فرود آمدنگاه آن یعنی که نشناخت مرگ را
چنانچه باید کسی که شمرد فردا را از عمر خود و کار امروز را بفردا انداخت امام گفت که و گفت امیر المؤمنین علیه السلام که دراز
نکرد بنده آرزو را مگر آنکه بد بجا آورد کار را و امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که اگر ببیند بنده اجل خود را و شتاب کردن آن را
سوی او هر آینه دشمن میداشت کار را برای طلب دنیا حدیث ۳۱ و یکم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته
عن لحظة ملک الموت فقال اما رأیت الناس یکونون جلوسا فتعتریهم السکتة فما یتکلم
احد منهم فتلک لحظة ملک الموت حیث یلحظهم شرح روایت از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که پرسیدم امام را از نشان نگاه ملک الموت سوی کسی لکن گفت آیا ندیدی مردمان را که می باشند نشستگان پس میگیرد
ایشان را ناگاه خاموشی بی آرزو پس کسی سخن نمیگوید یکی از ایشان پس آن خاموشی نشان نگاه ملک الموت
در جایی که بنظر می آورد ایشان را از راه آسمان اول است چنانچه ظاهر شد از حدیث بیست و ششم این باب حدیث ۳۲ و دوم
اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل و قیل من راق و ظن
انه الفراق قال فان ذلک ابن آدم اذا حل به الموت قال هل من طبیب انه الفراق ایقن
بمفارقة الاحباب قال و التفت الساق بالساق التفت الدنیا بالآخرة ثم الی ربک یومئذ
المساق قال المسیر الی رب العالمین شرح راق در رهل راق بوده بمعنی افسونگر و ظاهر این حدیث است که

استعاره شده برای طبیب حاذق مشار الیه فی ذلک خبر محذوف و قیل انه بکسر همزه است در حدیث و این منافات
ندارد با اینکه بفتح همزه باشد در آیت زیرا که در حدیث مقول قول واقع شده و در آیت منقول بالمعنی شده ایقن کلام
امام است و اشارتست باینکه ظن در آیت بمعنی یقین است و باینکه ابن آدم در اول طلب طبیب میکند و در ثانی الحال مایوس
میشود التفاف شدت ثم بفتح تا اسم اشاره است و مشار الیه دم مرگ باجزای زمان در جای مکان یعنی روایت از جابر
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره قیامت که و گفته شد که کیست افسونگر و گمان کرد که آنچه
عارض او شده مفارقت است امام گفت بیان این آنکه بدرستی که آن قایل فرزند آدم است چون فرود آید باو مرگ میگوید که آیا
هیچ طبیبی هست بدرستی که آنچه عارض من شده مفارقت است یقین کرد بجدا شدن از دوستان امام گفت که و التفت الساق
بالساق بمعنی اینست که در هم پیچیده و آمیخته بهم شده شدت دنیا و شدت آخرت بآن الی ربک یومئذ المساق امام گفت بمعنی اینست
که بازگشت سوی صاحب کل اختیار کس و هر چیزیست در روز مرگ حدیث ۳۳ و سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام قول الله
عز و جل انما نعد لهم عدا قال ما هو عندک قلت عدد الایام قال ان الآباء و الامهات یحصون
ذلک لا و لکنه عدد الانفاس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه معنی دارد قول الله عز و جل در سوره مریم
جز این نیست که میشمریم برای کافران شمردنی امام گفت چیست معنی آن نزد تو یعنی که چه احتمال بخاطر تو میرسد گفتم شمردن عدد
روزهای عمرایشان امام گفت بدرستی که پدران و مادران میشمرند آن عدد ایام را نه مراد آن نیست و لیکن مراد شمردن
عدد نفسهای عمرایشان است حدیث ۳۴ و چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الحیوة و الموت خلقان من خلق الله
فاذا جاء الموت فدخل فی الانسان لم یدخل فی شیء الا و خرجت منه الحیوة شرح روایت از امام
محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که زندگی و مرگ دو مخلوقند از جمله مخلوق الله تعالی پس چون آید مرگ پس داخل شود در آدمی داخل
نمیشود در چیزی از اعضای آدمی مثل پا و ساق و زانو و مانند آنها مگر بر حالی که بیرون می آید از آن زندگی حدیث ۳۵ و پنجم اصل سئل
ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یقول استأثر الله بفلان فقال ذا مکروه فقیل فلان یجود
بنفسه فقال لا بأس اما تراه یفتح فاه عند موته مرتین او ثلاثا فذلک حین یجود بها
لما یری من ثواب الله عز و جل و قد کان بها ضنینا شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که میگوید که
برای خود برداشت الله تعالی فلان مومن را آیا این قول چگونه است پس گفت امام که این ناخوش و بد است پس گفته شد که
این قول چگونه است که فلان مومن عطا کرد جان خود را لکن گفت این قصوری ندارد آیا نمی بینی مومن را که میگشاید دهن خود را
در وقت مرگ دو بار یا سه بار بیان این آنکه آن گشودن در وقتیست که عطا میکند جان خود را برای آنچه می بیند از ثواب الله عز و جل
و تحقیق بود بخیل بآن یعنی خود بخیل جان است که جود عبارتست از انقیاد و خیر و عزیز بر رضا و آن اینجا متحقق است و جان
قابض ملک الموت است نه الله تعالی با او بی نیست در استعمال این لفظ حدیث ۳۶ و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
قوما فیما مضی قالوا لنبی لهم ادع لنا ربک یرفع عنا الموت فدعا لهم فرفع الله عنهم الموت فکثروا
حتی ضاقت علیهم المنازل و کثر النسل و صار الرجل یطعم اباه و جده و امه و جد جده
و یوضئهم و یتعاهدهم فشغلوا عن طلب المعاش فقالوا سل لنا ربک ان یردنا الی حالنا التی کنا
علیها فسأل نبیهم ربه فردهم الی حالهم شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که جماعتی در زمان
گذشته گفتند پیغمبر ایشان را بود دعا کن برای ما صاحب کل اختیار خود را بردارد از ما مرگ را پس دعا کرد برای ایشان

پس برداشت الله تعالی از ایشان مرگ را پس بسیار شدند تا آنکه تنگ شد بر ایشان خانها و بسیار شدند اولاد و گردید مرد بار دوش
که طعام میخورانید پدرش را و مادرش را و جدش را و جد جدش را و می شست ایشان را و خبر میگرفت ایشان را در لباس الله
آن پس وا مانده از کسب معاش پس گفتند طلب کن برای ما از صاحب کل اختیار خود اینکه برگرداند ما را سوی حالی که بودیم بر آن
پس طلب کرد پیغمبر ایشان از صاحب کل اختیار خود پس برگردانید ایشان را سوی حال ایشان حدیث ۳۷ و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان عیسی بن مریم جاء الی قبر یحیی بن زکریا علیه السلام و کان سأل ربه ان یحییه له فدعاه
فاجابه و خرج الیه من القبر فقال ما ترید منی فقال له ارید ان تؤنسنی کما کنت فی الدنیا فقال له یا
عیسی ما سکنت عنی حرارة الموت و انت ترید ان تعیدنی الی الدنیا و تعود علی حرارة الموت
فترکه فعاد الی قبره شرح یحیی پسر خاله عیسی بود و در زمان زندگی او عیسی مبعوث شد و مدتی با عیسی بود تا وفات
یافت تؤنسنی بهمزه و نون و سین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است الایناس آرام دادن کسی را بمصاحبت مرارة
بفتح میم و دو را بی نقطه است و در بعض نسخ بجای میم حا بی نقطه است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی
بدرستی که عیسی پسر مریم آمد سوی قبر یحیی پسر زکریا علیه السلام و عیسی طلب کرده بود از صاحب کل اختیار خود که زنده کند یحیی را
برای عیسی پس عیسی خواند یحیی را پس یحیی لبیک جواب گفت عیسی را و بیرون آمد سوی عیسی از قبر خود پس یحیی گفت عیسی را که چه میخواهی
از من پس عیسی گفت او را که میخواهم که آرام دهی مرا چنانچه بودی در دنیا پس یحیی گفت او را که ای عیسی ساکن نشده از من تلخی
مردن و تو میخواهی که برگردانی مرا سوی دنیا و برگردد بر من تلخی مردن پس عیسی واگذاشت او را پس برگشت سوی قبر خود
بدانکه توجیه این بدو وجه ممکن است اول اینکه روح یحیی بتن بدن بیرون آمده باشد از قبر تا طلب احیای او بمشورت و اذن او باشد
و بر این تقدیر شاید که الله تعالی در جواب سوال عیسی احیای یحیی را گفته باشد اگر او راضی شود احیا او میکنیم و الا فلا دوم
اینکه روح یحیی متعلق بدن شده باشد بعنوان عاریت و با بدن بیرون آمده باشد و مفارقت روح از بدن در این صورت مرارت
نداشته باشد چنانچه در قبر بعد از سوال منکر و نکیر واقع میشود بی مرارت حدیث ۳۸ و هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فتیة
من اولاد ملوک بنی اسرائیل و انهم خرجوا یسیحون فی البلاد لیعتبروا فمروا بقبر علی ظهر
الطریق قد سفی علیه السافی لیس یبین منه الا رسمه شرح الفتیة بکسر فا و سکون تا دو نقطه در بالا و فتح
یا دو نقطه در پایین جمع فتی بفتح فا و کسر تا و تشدید یا نو رسیدگان مانند صبی و صبیة یا جمع فتی بفتح فا و فتح تا
و الف مقصوره جوانان التعبد مصدر باب تفعل مبالغه در عبادت و کانت العبادة برای رفع تعجب کسی است که اولاد ملوک
این زمانها را دیده و دانسته که فاسق می باشند سفی بسین بی نقطه و فا بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام یایی باب ضرب است
السافی بادی که ریگ و خاک بر جایی بپاشد الرسم بفتح را و سکون سین بی نقطه نشان چیزی یعنی روایت از امام محمد باقر
گفت بدرستی که نو رسیدگانی از فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل بودند بغایت عابدان و بود عبادت در فرزندان پادشاهان
بنی اسرائیل و بدرستی که آن نو رسیدگان بیرون آمدند از شهر خود سیر میکردند در شهرها تا پند گیرند از احوال روزگار پس گذشتند
بقبری بر پشت راه بتحقیق ریگ پاشیده بود بر آن هوای ریگ پاشنده بر حالی که ظاهر نمیشد از آن قبر نشان آن یعنی
که در زیر ریگ نهان بود و از بلندی ریگ معلوم میشد که آنجا قبری هست اصل فقالوا لو دعونا الله الساعة
فینشر لنا صاحب هذا القبر فسألناه کیف وجد طعم الموت فدعوا الله و کان دعاؤهم
الذی دعوا الله به انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک و البدیع الدائم غیر الغافل

يا الحيّ الذي لا يموت لك في كل يوم شأن تعلم كل شيء بغير تعليم انشر لنا هذا الميت بقدرتك
شرح و بجلی تمنی است فعل نشر بنون و شین با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افعال منصوب است
بتقدیر ان النشر بفتح نون و سکون شین و الانشار زنده کردن میت سائلنا بهمزه بعد از الف بصیغه ماضی مهموز العین
مفاعله است و باب مفاعله در اصل میان دو کس است و گاهی مستعمل می‌شود برای مبالغه در اصل فعل بی آنکه میان دو کس باشد و اینجا
معنی دوم مراد است البدیع بصیغه فعیل بمعنی فاعل باب منع ابداع کننده عجایب لم ادم بدال بی نقطه و الف و همزه خبر
بزرگ تعجیل در انتقام و مانند آن الشان بشین با نقطه و الف و همزه کار بزرگ که از روی اختیار و رعایت حکمت باشد
فقره لک فی کل یوم شان برای ابطال قول یهود و فلاسفه است که میگویند ید الله مغلولة بایی معنی که غیر ممکن است چیزی از او صادر شده
و نخواهد شد یا بایی معنی که او فاعل موجب است بنابر آنکه تخلف معلول از علت محال است انشر بصیغه امر باب نصر یا افعال است
یعنی پس گفتند کاش دعا کنیم الله تعالی را در این ساعت پس زنده کند برای ما صاحب این قبر را پس خوب سوال کنیم او را که چگونه
یافت مزه مرگ را پس دعا کردند الله تعالی را و بود دعای ایشان که دعا کردند الله تعالی را این که تو مستحق عبادت ای
ای صاحب کمال اختیار نیست مستحق عبادت غیر تو و تو ابداع کننده عجایب مهلت دهنده عاصیان غیر غافل از کار ایشان
و تو ای زنده که تغییر در تو نیست در هر وقتی کاری عظیم میدانی هر چیز را بی تعلیم دیگری ترا زنده کن برای ما این میت را بقدرت خود
اصل قال فخرج من ذلك القبر رجل ابيض الرأس واللحية ينفض رأسه من التراب فزعا شاخصا
بصره الى السماء فقال لهم ما يوقفكم على قبري فقالوا دعوناك لنسألك كيف وجدت طعم الموت
فقال لهم لقد سكنت في قبري تسعة وتسعين سنة ما ذهب عني ألم الموت وكربه ولا خرج
مرارة طعم الموت من حلقي شرح ینفض بنون و فا و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است راس مفعول است شاخصا
بشین با نقطه و خا با نقطه و صاد بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع است الشخوص واکردن چشم کا بی آنکه بر هم زده شود و بالا
چشم و هر دو اینجا مناسب است و نگاه سوی آسمان برای اینست که آواز از جانب آسمان شنیده بوده که بیرون بیا از قبر فقال
مبنی بر اینست که بعد از آنکه از آسمان اثری ظاهر نشد ملتفت ایشان شده و این را گفته یعنی امام گفت پس بیرون آمد از آن
قبر مردی که سفید بود موی سر و ریش او می‌افشاند سر خود را از خاک بر حالی که آمد مضطرب بود باز کرده بود چشم خود را سوی
آسمان پس گفت ایشان را چه چیز ایستاده کرده شما را بر قبر من گفتند خواندیم ترا که سوال کنیم ترا که چگونه یافتی مزه مرگ را پس گفت ایشان را
هر آینه بتحقیق ماندم در قبر خود نود و نه سال نرفت از من درد مرگ و آزار آن و بیرون نرفت تلخی مزه مرگ از حلق من اصل فقالوا
له مت يوم مت وانت على ما نرى ابيض الرأس واللحية قال لا ولكن لما سمعت الصيحة اخرج اجتمعت
تربة عظامي الى روحي فبقيت فيه فخرجت فزعا شاخصا بصري مهطعا الى صوت الداعي فابيض
لذلك رأسي ولحيتي شرح مت بضم میم و تشدید تا دو نقطه در بالای مفتوح بتقدیر استفهام است ابیض مرفوع و خبر
دوم انت است اخرج بصیغه امر باب نصر است اجتمعت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افتعال است تربه بضم تا دو نقطه
در بالا و سکون را بی نقطه و با یک نقطه بدل تفصیلی ضمیر مرفوع در اجتمعت است الی برای انتهای غایت است مثل طالعت الکتاب
اوله الی آخره و اشارت است باینکه اول اجزای بدن آدمی استخوانهاست و اول اجزای استخوان تربت است و بعد از استخوانها گوشت
و توابع آنست مثل رگ و پی و خون و پوست و بعد از آنها روح است که آخر اجزاست چنانچه گفته در سوره مومنون فخلقنا
المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فبقیت بتا یک نقطه و قاف و یا دو نقطه در پایین بصیغه

ماضی معلوم

ماضی معلوم متکلم وحده از باب ضرب است البقی بفتح با و سکون قاف چشم بر چیزی دوختن فیه متعلق ببقیت است و ضمیر راجع
بتربت است المهطع بطا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که گردن دراز کرده باشد سوی چیزی و کسی که شتابنده در رفتار
و هر دو اینجا مناسب است در سوره قمر چنین است خشعا ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر مهطعین الی الداع
پس گفتند او را که آیا مردی در روزی که مردی بر حالی که تو بر آن بودی که می‌بینیم که سفید سر و ریش بودی گفت نه ولیکن وقتی که
شنیدم فریاد را که بیرون بیا مجتمع الاجزا شدم اول آخر پس دوختم چشم در قبر بر آن آواز که آیا از کجاست پس بیرون آمدم
مضطرب باز کرده چشم خود را کشیده سوی آواز خواننده پس سفید شد برای آن سر من و ریش من اصل قال
النبي صلى الله عليه وآله من اشراط الساعة ان يفشو الفالج وموت الفجاءة الاشراط بفتح همزه و سکون
شین با نقطه و را بی نقطه جمع شرط بفتح شین و سکون را چیزی چند که پیش از وقوع چیزی دیگر باشد و نشان نزدیک شدن وقوع آن
باشد الفجاءة بضم فا و جیم و الف و همزه ناگهانی یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله که از جمله مقدمات قیامت اینست که شایع میشود مرض
فالج و مرگ ناگهانی اصل جاء امير المؤمنين عليه السلام الى الاشعث بن قيس يعزيه باخ له يقال له
عبد الرحمن فقال له امير المؤمنين عليه السلام ان جزعت فحق الرحم اتيت وان صبرت فحق الله اديت
على انك ان صبرت جرى عليك القضاء وانت محمود وان جزعت جرى عليك القضاء وانت
مذموم شرح حق را اول بضم حا بی نقطه و تشدید قاف جمع حقه بضم حا است بمعنی بلا و در دوم بفتح حا بی نقطه و تشدید قاف
مصدر است بمعنی واجب الرحم بفتح را بی نقطه و کسر حا بی نقطه و بکسر را و سکون حا خویشی نسبی اتیت بهمزه و تا دو نقطه
در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب ضرب است الاتیان آمدن و مراد اینجا دریافتن است علی برای
علاوه است و اشارت است باینکه در صورت اول با وجود ضرر نفعی نیست اصلا و در صورت دوم با وجود نفع ضرری نیست اصلا
آمد امیر المومنین علیه السلام سوی اشعث بن قیس تعزیه میکرد اشعث را بسبب وفات برادری که اشعث را بود و گفته می‌شد آن برادر را
عبد الرحمن پس گفت اشعث را امیر المومنین علیه السلام که اگر بی تابی کنی پس بلای خویشی را دریافته خواهی بود و اگر صبر کنی
پس واجب شفقت را ادا کرده خواهی بود با وجود این اگر صبر کنی روان می‌شود بر تو حکم الهی بر حالی که تو ممدوحی و اگر بی تابی کنی
روان میشود بر تو حکم الهی بر حالی که تو مذمومی اصل فقال له الاشعث انا لله وانا اليه راجعون فقال له امير
المؤمنين عليه السلام أتدري ما تأويلها فقال الاشعث لا انت غاية العلم ومنتهاه فقال له اما قولك
انا لله فاقرار منك بالملك واما قولك وانا اليه راجعون فاقرار منك بالهلك شرح راجع اسم فاعل باب
ضرب است و آن گاهی متعدی است و مصدر آن رجع بفتح را و سکون جیم است بمعنی برگردانیدن مثل آنکه استثنی حکم همه
جمیع مسایل با الله تعالی تا او وحی کند با انبیا و ایشان تعلیم کنند اوصیای خود را تا مردم در هیچ زمانی خود را بی حکم نشوند و حکم همه مسائل را
برگردانند سوی الله تعالی و گاهی لازم است و مصدر آن رجوع است بمعنی برگشتن و هر دو معنی را در فارسی بازگشت کردن
میگویند التاویل معنی خفی برای چیزی ضمیر مونث در تاویلها راجع بفقره است یا راجع بکلمه بمعنی کلام است یا راجع بآیت است
باعتبار اینکه این مذکور است در آیت سوره بقره الغایه بغین با نقطه و الف و یا دو نقطه در پایین نشانی که در لشکر بلند میکنند
و جمع لشکر را نظر بر آنست و مسافه و هر دو اینجا مناسب است المنتهی بصیغه اسم مفعول باب افتعال است جزی الملک بضم و فتح
و کسر میم و سکون لام مملوک بودن بمعنی ترک خود را بی چنانچه گفته در سوره نحل عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء الهلک بضم و فتح ها
و سکون لام باطل و مضمحل بودن این اشارت است بآیت سوره قصص کل شیء هالک الا وجهه و بیان شده در کتاب التوحید

اولی الخوارزمی که باب سیت و سیوم است یعنی پس گفت او را اشعث که بدرستی که ما از الله ایم و بدرستی که ما سوی الله
بازگشت کنندگانیم پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام آیا میدانی که چیست معنی غیر ظاهر آن پس گفت اشعث که نه ای کم
تو بی نهایت دانش و ... پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت اما قول تو که انا لله پس اقرار است از جانب تو بمملوک بودن تو
و اما قول تو که انا الیه راجعون پس اقرار است از جانب تو بهالک بودن ... امام مفترض الطاعه است که الله تعالی
تعیین او کرده ... این آیت دلالت بر وجود امام مفترض الطاعه در هر زمان تا مردم خود رای ... باولی الامر و آنکه ... از قضا و قدر ... در تعیین امام و در سایر کارهای
الهی مخفی نماند که ظاهر لفظ تاویلها این است که لام در لله برای ملکیت است و مردم برای اختصاص میفهمند ...
نه دیگری و آن خوب نیست و منافات ندارد با توهم ... و ما خود رای تو ...
ماخوذ از متعدیت ... لازم میفهمند ... آن خوب نیست و منافات ندارد با توهم ...
ائمه ضلالت ... امیر المؤمنین مبنی بر این ... چون داماد ابوبکر بوده ...
بهالک بودن ابوبکر و امثال او نمی شده والله اعلم **حدیث** عَنْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ دَعَا نَبِیٌّ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ
عَلٰی قَوْمِهِ فَقِیْلَ لَهُ اُسَلِّطُ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ فَقَالَ لَا فَقِیْلَ لَهُ فَالْجُوْعُ فَقَالَ لَا فَقِیْلَ لَهُ مَا تُرِیْدُ فَقَالَ
مَوْتٌ ذَفِیْفٌ یُحْزِنُ الْقَلْبَ وَیُقِلُّ الْعَدَدَ فَاُرْسِلَ عَلَیْهِمُ الطَّاعُوْنُ **شرح** الجوع منصوبست بفعل محذوف
بتقدیر فاسلط علیهم الجوع موت مجرور ... ذفیف ... ذال با نقطه ...
... یعنی ...
گفت نفرین کرد پیغمبری از پیغمبران بر قوم خود ... آیا مسلط کنم بر ایشان
دشمن ایشان را ... گفت نه ... گرسنگی ...
پس گفت آنچه میخواهم مرگیست ...
حدیث کَانَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام یَقُوْلُ عِنْدَ الْمُصِیْبَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَجْعَلْ مُصِیْبَتِیْ فِیْ دِیْنِیْ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَوْ شَاءَ اَنْ یَکُوْنَ مُصِیْبَتِیْ اَعْظَمَ مِمَّا کَانَتْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَوْ شَاءَ یَکُوْنُ مُصِیْبَتِیْ
عَلَی الْاَمْرِ الَّذِیْ شَاءَ اَنْ یَکُوْنَ فَکَانَ **شرح** ... امام جعفر صادق علیه السلام این بود که میگفت نزد مصیبت که سپاس
الله راست ... مصیبت ... سپاس الله راست ...
... **حدیث** اِنَّ اَبَا جَعْفَرٍ
عَلَیْهِ السَّلَام اِنْقَلَعَ ضِرْسٌ مِنْ اَضْرَاسِهِ فَوَضَعَهُ فِیْ کَفِّهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ثُمَّ قَالَ یَا جَعْفَرُ اِذَا اَنْتَ
دَفَنْتَنِیْ فَادْفِنْهُ مَعِیْ ثُمَّ مَکَثَ بَعْدَ حِیْنٍ ثُمَّ انْقَلَعَ اَیْضًا آخَرُ فَوَضَعَهُ عَلٰی کَفِّهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ
لِلّٰهِ یَا جَعْفَرُ اِذَا مِتُّ فَادْفِنْهُ مَعِیْ **شرح** بدرستی که امام محمد باقر علیه السلام کنده شد دندانی از دندانهای او
پس گذاشت آن را او در دست خود بعد از آن گفت سپاس الله راست بعد از آن گفت ای جعفر چون تو دفن کنی مرا پس دفن
کن آن دندان را با من بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام ماند بعد از مدتی بعد از آن کنده شد نیز دندانی دیگر ...
آن را در دست خود بعد از آن گفت سپاس الله راست ای جعفر چون بمیرم پس دفن کن آن را با من **حدیث**
عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِیْ تَفِرُّوْنَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِیْکُمْ اِلٰی قَوْلِهِ تَعْمَلُوْنَ

قال بعد

قَالَ یَعُدُّ السِّنِیْنَ ثُمَّ یَعُدُّ الشُّهُوْرَ ثُمَّ یَعُدُّ الْاَیَّامَ ثُمَّ یَعُدُّ السَّاعَاتِ ثُمَّ یَعُدُّ النَّفَسَ فَاِذَا
جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ **شرح** در سوره جمعه چنین است اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِیْ تَفِرُّوْنَ
مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِیْکُمْ ثُمَّ تُرَدُّوْنَ اِلٰی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ یعد بیای نقطه ... بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بموت است یا راجع بالله تعالی است ... روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مرگی که میگریزید از آن پس بدرستی که آن برخورنده است شما را تا قول الله تعالی که تعملون امام
گفت میشمرد در وقت انتظار سالها را بعد از آنکه سالها تمام شد میشمرد ماهها را بعد از آنکه ماهها تمام شد میشمرد روزها را بعد از آنکه
روزها تمام شد میشمرد ساعتها را بعد از آنکه ساعتها تمام شد میشمرد نفس ... پس چون ...
... **حدیث اصل** سَمِعَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ امْرَاَةً حِیْنَ مَاتَ عُثْمَانُ بْنُ
مَظْعُوْنٍ وَهِیَ تَقُوْلُ هَنِیْئًا لَکَ یَا اَبَا السَّائِبِ الْجَنَّةُ فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَا عِلْمُکِ
حَسْبُکِ اَنْ تَقُوْلِیْ کَانَ یُحِبُّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُوْلَهُ **شرح** ابو السائب بسین بی نقطه و الف و همزه و بای یک نقطه
کنیت عثمان بن مظعون است و ما علمک استفهامیست علمک بصیغه مصدر است و مراد تحقیر و تقلیل علم آن زن است زیرا که آن
زن خیال کرده بوده که هر که پیغمبر بر جنازه او حاضر شود از اهل بهشت است خواه محب خدا و رسول باشد و خواه نه و این غلط است **یعنی**
شنید نبی صلی الله علیه و آله از زنی در وقتی که مرد عثمان بن مظعون و آن زن میگفت گوارا باد ترا ای ابو السائب بهشت پس گفت
نبی صلی الله علیه و آله و چیست دانش تو بس است ترا اینکه گویی که ابو السائب دوست میداشت الله عز و جل را و رسولش را **اصل** فَلَمَّا
مَاتَ اِبْرَاهِیْمُ بْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ~~تَدْمَعُ الْعَیْنُ~~ هَمَلَتْ عَیْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ بِالدُّمُوْعِ ثُمَّ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ تَدْمَعُ الْعَیْنُ وَیَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُوْلُ مَا یُسْخِطُ الرَّبَّ
وَاِنَّا بِکَ یَا اِبْرَاهِیْمُ لَمَحْزُوْنُوْنَ ثُمَّ رَاَی النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِیْ قَبْرِهِ خَلَلًا فَسَوَّاهُ بِیَدِهِ ثُمَّ قَالَ اِذَا
عَمِلَ اَحَدُکُمْ عَمَلًا فَلْیُتْقِنْ ثُمَّ قَالَ الْحَقْ بِسَلَفِکَ الصَّالِحِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُوْنٍ **شرح** هملت بصیغه ماضی معلوم باب
ضرب است ... روان شدن ... تدمع بصیغه مضارع غایب باب منع ... یحزن بصیغه مضارع
معلوم باب علم یا مجهول باب نصر ... **یعنی** پس وقتی که وفات کرد ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله روان کرد چشم رسول
صلی الله علیه و آله اشکها را بعد از آن گفت نبی صلی الله علیه و آله اشک میریزد چشم و اندوهگین میشود دل و نمیگوییم آنچه غضبناک کند
صاحب کل اختیار را و بدرستی که ما بوفات تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگینانیم بعد از آن دید نبی صلی الله علیه و آله در قبر ابراهیم رخنه
پس هموار کرد آن را بدست خود بعد از آن گفت چون بجا آورد یکی از شما کاری را پس باید که محکم کند آن را بعد از آن گفت در خطاب بابراهیم
که لاحق شو به پیش رو صالح تو که عثمان بن مظعون است **حدیث اصل** کَتَبَ رَجُلٌ اِلٰی اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَام یَشْکُوْ اِلَیْهِ
مُصَابَهُ بِوَلَدٍ لَهُ وَشِدَّةَ مَا یَدْخُلُهُ فَکَتَبَ عَلَیْهِ السَّلَام اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَخْتَارُ مِنْ
شرح این گذشت در حدیث سیوم باب ... **تم** کِتَابُ الْجَنَائِزِ مِنَ الْکِتَابِ الْکَافِیْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَیَتْلُوْهُ کِتَابُ الصَّلٰوةِ
شرح این از کافی ... **یعنی** تمام شد کتاب جنائز از کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی ... که صاحب کل
اختیار ... و بعد از آن می آید کتاب الصلوة تم شرح کتاب الجنائز ... خلیل بن الغازی القزوینی غفر الله له و لوالدیه ... و لجمیع
سائر المؤمنین والمؤمنات ... من شهر رجب المرجب سنه سبعین و الف ... حامدا
مصلیا مسلما هزاران درود و هزاران سلام ... فرغ الکاتب محمد کریم ابن محمد ... غفر الله له و لوالدیه ...
من کتابته فی یوم ... شهر شعبان المعظم سنه اثنی و تسعین و الف من هجرة النبویه علیه و علی آله الف الف التحیة ...
هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهکارم

مضی

بسم الله الرحمن الرحیم

لک الحمد یا واهب العقل و مفیض الوجود و معطی النعم و ملهم الجود و لک الشکر یا هادی عباده المؤمنین سبل المعاش والمعاد
و موفقهم لما یحبهم النشاد و صل علی محمد اکرم انبیائک الاصفیاء و علی خلفائک الائمة الهداة النجباء و لاسیما مهدیهم القائم
المنتظر صلواتک علیهم الی یوم الحشر و بعد بنابر تواتر احادیث صحیحه و توافر اخبار صریحه مشتمله بر ترغیب
انتشار آثار ائمه اطهار و علوم و شرایع مرویه از قدوه اخیار وقف و حبس شرعی نمود ... مرحوم مغفور حاجی محمد
والد المرحوم حاجی محمد کاظم این مجلد را از جمله مجلدات شرح ملا خلیل ... کلینی رازی با سایر مجلدات آن شرح بر جمهور طلبه و صلحا و
علما و ابرار المومنین قزوین که در وقت احتیاج هر مجلدی را که در کار داشته باشند از متولی آن گرفته قبض و رهن ارزنده ...
بدهند و بعد از سه ماه باز آن را بنزد متولی حاضر سازند و اگر ضرورتی باقی باشد باز قبض را تازه نموده ببرند و الا قبض یک فرد مجلد
روا نگذارند و در عرض سه ماه نیز با ضرورت در نزد خود نگاه ندارند و در محافظت آن کمال اهتمام و غمخواری بجا آورند و اگر کسی از خارج
شهر از جمعی که اهلیت و قابلیت و استحقاق آنها داشته باشند مجلدی از آنها خواهند متولی اعتبار گرفتن رهن ارزنده بشرط
وعده یکساله و وکالت شرعیه که اگر در یکسال آن را حاضر نسازد متولی رهن را فروخته مثل آن مجلد را در همان سال استکتاب و وقف
نماید و متولی آنها گردانید متولی سایر کتب موقوفه خود را اعنی سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه امیر محمد مؤمن ولد المرحوم
امیر محمد زمان که بامور تولیت و شرط واقف لوازم قیام نموده دقیقه فرو نگذارد و اگر واقف یا متولی را فرزندی رشید که قابلیت تولیت کتب
مزبوره داشته باشد موجود یا متوقع باشد تولیت با ایشان و الا با برادرش اعنی سیادت و نجابت پناه امیر محمد رفیع باشد و بعد از او با
ارشد و اورع و اعلم علمای قزوین باشد و اگر در استجماع این صفات احتمالی باشد از جانب مؤمنان نه از جانب خود شان که ادعای
افضلیت و اورعیت و اعلمیت نمایند ... بدلوه و کان ذلک فی بیست هفتم شهر رجب
المرجب سنه ١٠٩٢ و تفصیل کتب موقوفه از شروح و قرآن بر موجب است شرح کتاب العقل و التوحید شرح کتاب الحجة شرح
کتاب الایمان و الکفر شرح کتاب الدعاء شرح کتاب فضل القرآن و العشرة شرح کتاب الطهارة و الحیض و الجنائز و الصلوة
شرح کتاب الزکوة و الصیام شرح کتاب الحج شرح کتاب الجهاد و المعیشة شرح کتاب النکاح و العقیقة و الطلاق
شرح کتاب العتق و التدبیر و الکتابة و الصید و الذبائح و الاطعمة و الاشربة و الزی و التجمل و المروة و الدواجن شرح کتاب الوصایا
و المواریث و الحدود و الدیات و الشهادات و القضایا و الاحکام و الایمان و النذور و الکفارات شرح کتاب الروضة کتاب
العقل و التوحید و الحجة کتاب الایمان و الکفر و الدعاء و فضل القرآن و العشرة کتاب الطهارة الی کتاب الجهاد کتاب المعیشة
الی آخر الکافی و هو الروضة کتاب التهذیب من اوله الی آخره کتاب نهج البلاغة کتاب مختصر نافع کتاب شرح
شرایع من اوله الی آخره کتاب تفسیر فارسی کتاب من لا یحضره الفقیه من اوله الی آخره کتاب خصال

بسم الله الرحمن الرحیم

سد الجامع الصلوة عماد الاسلام تعظیما للصلوة علی محمد و آل محمد علیهم الصلوة و السلام وبعد چون نواب همیون اشرف اقدس
اعلی احکم الله ملکه و سلطانه باوتاد العدل و الاحسان الی قیام القائم من آل محمد علیهم السلام بالمشافهه العلیه العالیه مامور ساخت
داعی دولت قاهره خلیل بن الغازی القزوینی را بشرح کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی بزبان فارسی و داعی
بسعید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجه و کتاب الایمان و الکفر و کتاب الدعا و کتاب فضل القرآن و کتاب
العشره و کتاب الطهاره و کتاب الحیض و کتاب الجنائز شروع شد در شرح کتاب الصلوة که کتاب یازدهم است
بتاریخ رجب سال هزار و هفتاد و هجری و علی الله التوکل اصل کتاب الصلوة شرح صلوة اسمیت از معتل اللام و ادعای که ...
مقام معهد در باب تفعیل میشود التصلیه و دفع نالایق از چیزی یا محافظت بر آن چیز و لهذا متعدی بعلی میشود مثل وصل علیهم
صلوتک سکن لهم و دفع نالایق را در فارسی درود میتامند چنانچه نجار را درود گر میگویند و مراد اینجا علامتی است که الله تعالی
آن را مقرر کرده باشد در هر شبانه روزی در رود بر سابقان در شریعتی که نبی صاحب آن شریعت و اوصیای او چنانچه
گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم خواه نبی آخر الزمان و اوصیای او در زمان این شریعت خواه
غیر ایشان در از منه شرایع ایشان چنانچه ظاهر میشود در حدیث دوم باب اول مخفی نماند که چنانچه اختلاف انواع صلوة بحسب
اختلاف شرایع انبیا منافات ندارد با اینکه هر یک از انها داخل در جنس صلوة باشند همچنین اختلاف اصناف و اشخاص نوع صلوة
در این شریعت بحسب اختلاف اوقات و احوال منافات ندارد با اینکه هر یک از انها داخل در نوع صلوة در این شریعت
باشند و مراد بنوع صلوة در این شریعت عبادتی است که مشتمل باشد بر فروض سبعه و شروط آنها که می آید در حدیث پنجم باب
سوم خواه اشتمال حقیقی و خواه اشتمال حکمی و این تعریف صادق است بر صلوتی که در آن اکتفا بتکبیر و تهلیل و مانند آنها شده است
در وقت ضرورت چنانچه می آید در باب هشتاد و هفتم که باب صلوة المطارده و المواقفه و المسایفه است زیرا که چون
بمقتضای ضرورت است حکم نماز مشتمل بر فروض سبعه و شروط آنها دارد بخلاف نماز میت و لهذا مصنف کیفیت آن را
در این کتاب علیحده ذکر نکرده و در کتاب جنائز ذکر کرده و گاهی صلوة مستعمل میشود در اعم ازین و شامل نماز میت میشود چنانچه
می آید در حدیث سوم باب سوم یعنی این کتاب احادیث متعلقه بنماز است و در این کتاب صد و سه باب است اول
باب فضل الصلوة دوم باب من حافظ علی صلوته او ضیعها سوم باب فرض الصلوة چهارم باب المواقیت اولها
و آخرها و افضلها پنجم باب وقت الظهر و العصر ششم باب وقت المغرب و العشاء الآخره هفتم باب وقت الفجر هشتم
باب وقت الصلوة فی یوم الغیم و الریح و من صلی لغیر القبله نهم باب الجمع بین الصلوتین دهم باب الصلوات التی
تصلی فی کل وقت یازدهم باب التطوع فی وقت الفریضه و الساعات التی لا یصلی فیها دوازدهم باب من نام عن الصلوة
او سها عنها سیزدهم باب بناء المسجد النبی صلی الله علیه و آله چهاردهم باب ما یستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه پانزدهم باب
المرأة تصلی بحیال الرجل و الرجل یصلی بحیال المرأة شانزدهم باب الخشوع فی الصلوة و کراهیة العبث هفدهم باب البکاء
فی الصلوة هجدهم باب بدء الاذان و الاقامه و فضلها و ثوابها نوزدهم باب القول عند دخول المسجد و الخروج منه بیستم باب
افتتاح الصلوة و الحد فی التکبیر و ما یقال عند ذلک بیست و یکم باب قراءة القرآن بیست و دوم باب عزائم السجود بیست و سوم باب

بحیاله

القراءة فی الرکعتین الاخیرتین و التسبیح فیهما بیست و چهارم باب الرکوع و ما یقال فیه من التسبیح و الدعا فیه و اذا رفع الراس منه
بیست و پنجم باب السجود و التسبیح و الدعا فیه فی الفرائض و النوافل و ما یقال بین السجدتین بیست و ششم باب ادنی ما یجزی
من التسبیح فی الرکوع و السجود و الاکثر بیست و هفتم باب ما یسجد علیه و ما یکره بیست و هشتم باب وضع الجبهه علی الارض بیست و نهم
باب القیام و القعود فی الصلوة سی ام باب التشهد فی الرکعتین الاولیین و الرابعه و التسلیم سی و یکم باب القنوت
فی الفریضه و النافله و متی هو و ما یجزی منه سی و دوم باب التعقیب بعد الصلوة و الدعا سی و سوم باب من احدث قبل التسلیم
سی و چهارم باب السهو فی افتتاح الصلوة سی و پنجم باب السهو فی القراءة سی و ششم باب السهو فی الرکوع سی
و هفتم باب السهو فی السجود سی و هشتم باب السهو فی الرکعتین الاولیین سی و نهم باب السهو فی الفجر و المغرب و الجمعه
چهلم باب السهو فی الثلث و الاربع چهل و یکم باب من سها فی الاربع و الخمس و لم یدر زاد او نقص او استیقن
انه زاد چهل و دوم باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس چهل و سوم
باب من شک فی صلوته کلها و لم یدر زاد او نقص و من کثر علیه السهو و السهو فی النافله و سهو الامام و من خلفه
چهل و چهارم باب ما یقبل من صلوة الساهی چهل و پنجم باب ما یقطع الصلوة من الحدث و الضحک و الاشاره
و النسیان و غیر ذلک چهل و ششم باب التسلیم علی المصلی و العطاس فی الصلوة چهل و هفتم باب المصلی یعرض له شیء من الهوام
فیقتله چهل و هشتم باب بناء المساجد و ما یوخذ منها و الحدث فیها من النوم و غیره چهل و نهم باب فضل الجماعه پنجاهم باب
الصلوة خلف من لا یقتدی به پنجاه و یکم باب من یکره الصلوة خلفه و العبد یوم القوم و من احق ان یوم پنجاه و دوم
باب الرجل یوم النساء و المرأة تؤم النساء پنجاه و سوم باب الصلوة خلف من یقتدی به و القراءة خلفه و ضمانه الصلوة
پنجاه و چهارم باب الرجل یصلی بالقوم و هو علی غیر طهر او لغیر القبله پنجاه و پنجم باب الرجل یصلی وحده ثم یعید فی الجماعه
او یصلی بقوم و قد کان صلی قبل ذلک پنجاه و ششم باب الرجل یدرک مع الامام بعض صلوته و ان احدث الامام فقدم
پنجاه و هفتم باب الرجل یخطو الی الصف او یقوم خلف الصف وحده او یکون بینه و بین الامام ما لا یتخطی پنجاه
و هشتم باب الصلوة فی الکعبه و فوقها و فی البیع و الکنائس و المواضع التی تکره الصلوة فیها پنجاه و نهم باب
الصلوة فی ثوب واحد و المرأة فی کم تصلی و صلوة العراة و التوشح شصتم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا
تکره شصت و یکم باب الرجل یصلی فی الثوب و هو غیر طاهر عالما او جاهلا شصت و دوم باب الرجل یصلی و هو متلثم او مختضب
او لا یخرج یدیه من تحت الثوب فی صلوته شصت و سوم باب صلوة الصبیان و متی یوخذون بها شصت و چهارم باب صلوة
الشیخ الکبیر و المریض شصت و پنجم باب صلوة المغمی علیه و المریض الذی تفوته الصلوة شصت و ششم باب فضل الجمعه و لیلتها
شصت و هفتم باب التزین یوم الجمعه شصت و هشتم باب وجوب الجمعه و علی کم تجب شصت و نهم باب وقت صلوة الجمعه
و وقت صلوة العصر یوم الجمعه هفتادم باب تهیئة الامام للجمعه و خطبته و الانصات هفتاد و یکم باب القراءة یوم الجمعه
و لیلتها فی الصلوات هفتاد و دوم باب القنوت فی صلوة الجمعه و الدعا فیه هفتاد و سوم باب من فاتته الجمعه مع
الامام هفتاد و چهارم باب التطوع یوم الجمعه هفتاد و پنجم باب نوادر الجمعه هفتاد و ششم ابواب السفر باب وجوب
الصلوة فی السفر و الجمع بین الصلوتین هفتاد و هفتم باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة هفتاد و هشتم باب من یرید السفر
او یقدم من سفر متی یجب علیه التقصیر او التمام هفتاد و نهم باب المسافر یقدم البلد و کم یقصر الصلوة هشتادم
باب صلوة الملاحین و المکارین و اصحاب الصید و الرجل یخرج الی ضیعته هشتاد و یکم باب المسافر یدخل فی صلوة المقیم

العدد فی

هشتاد و دوم باب التطوع فی السفر هشتاد و سوم باب الصلوة فی السفینه هشتاد و چهارم باب صلوة النوافل هشتاد و پنجم باب تقدیم
النوافل و تاخیرها و قضائها و صلوة الضحی هشتاد و ششم باب صلوة الخوف هشتاد و هفتم باب صلوة المطارده و المواقفه و المسایفه هشتاد
و هشتم باب صلوة العیدین و الخطبه فیهما هشتاد و نهم باب صلوة الاستسقاء نودم باب صلوة الکسوف نود و یکم باب صلوة
التسبیح نود و دوم باب صلوة فاطمه علیها السلام و غیرها من صلوة الترغیب نود و سوم باب صلوة الاستخاره نود و چهارم باب
الصلوة فی طلب الرزق نود و پنجم باب صلوة الحوائج نود و ششم باب صلوة من خاف مکروها نود و هفتم باب صلوة من اراد
سفرا نود و هشتم باب صلوة الشکر نود و نهم باب صلوة من اراد ان یدخل باهله و من اراد ان یتزوج صدم باب النوادر صد و
یکم باب مساجد الکوفه صد و دوم باب فضل المسجد الاعظم بالکوفه و فضل الصلوة فیه و المواضع المحبوبه فیه صد و سوم باب
مسجد السهله بدانکه بنماز مثل کتاب طهارت احتیاج بذکر هشت مقدمات است اول اینکه آنچه میگوییم در توضیح آیات متشابهات
و احادیث متشابهات محض اظهار احتمالست اگر چه تصریح بآن نشود دوم اینکه در شرح احادیث عبادات و مانند آنها احتیاج بذکر
سند نیست مگر بقدری که توضیح معنی حدیثی موقوف بر ذکر آن باشد بنابر کلام مصنف رحمه الله تعالی در خطبه که این کتاب مشتمل است
بر آثار صحیحه و سنن قائمه که برانست مدار عمل شیعه امامیه و کلام مصنف اینست که ذکرت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف
یجمع من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم و یرجع الیه المسترشد و یاخذ منه من یرید علم الدین و العمل به بالآثار الصحیحه عن
الصادقین علیهم السلام و السنن القائمه التی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عز و جل و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و بعد ازین بانرک
فاصله گفته و قد یسر الله و له الحمد تالیف ما سالت و ارجو ان یکون بحیث توخیت و بیان شد در شرح خطبه سوم اینکه بنابر آنچه منقول است
از مصنف که در خطبه ذکر کرد و تقسیم جمیع احادیث کافی را بصحیح و موثق و حسن و ضعیف خوب نیست بنابر اعتماد بر شهادت ثقة الاسلام
شیخ کلینی که ابنها همه صحیح و مدار علیه است لازم نیست زیرا که این کتاب را در زمان غیبت صغری نوشته و در بغداد مجاور سفرا بوده و شاید
که این کتاب کافی بعرض صاحب الزمان علیه السلام رسیده باشد چون در زمان سفرا بوده و سوای کتاب ارو... که آن جزء کافی نیست
و ظاهر بعض سندهای آن انست که تصنیف احمد بن محمد بن الجنید که مشهور بابن الجنید است باشد و میتواند بود که تصنیف علیحده از مصنف
باشد پیش از وصول او بصحبت سفراء ناحیه مقدسه و شاگردان مصنف الحاق آن بکافی کرده باشند و الله اعلم و مصنف رحمه الله تعالی
در بعض مواضع کافی در روایت اعزی در مثل آن گفته ان نقلت از صاحب الزمان علیه السلام مگر آنکه قرینه صارفه باشد و تقسیم
تصنیفی نسبت بتصانیف قبل وجه ندارد زیرا که آخر وصایا یای اوصیاست نظیر آنچه مذکور میشود در حدیث دوم باب اول کتاب
افر وصایای انبیاست و اشتمال سند بعض احادیث این کتاب بر فاسق معارضه با این نمیکند زیرا که بسا حدیثی که از فاسق منقول
شده باشد و معمول به و معتمد علیه میان شیعه امامیه باشد برای خصوصیتی که معلوم ایشان بوده چهارم اینکه بنابر آنچه منقول شد
در کتاب کافی دو حدیث معارض یکدیگر نیست و اگر در جایی کسی خیال معارضه کند از کمی فکر یا کوتاهی بصیرت اوست چنانچه ظاهر
میشود در شرح حدیث پنجم باب ششم و مصنف رحمه الله تعالی گاهی اشعار بموضع توهم منافات میکند بقول او که در روی ایضا و
مانند آن چنانچه می آید در حدیث نهم باب ششم و هر حدیثی که در کتب دیگر باشد و معارض حدیثی باشد که در کافی است مثل آنچه
مذکور میشود در شرح حدیث سوم باب هفتادم باعتبار است بنابر حصری که معلوم میشود از تقدیم ظرف در قول ثقة الاسلام
شیخ کلینی رحمه الله در خطبه که علیها العمل و بها یؤدی فرض الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و مع هذا مصنف رحمه الله تعالی در خطبه
برای خلاص از حیرت ناشی از احادیث صحیحه متعارضه از روی احتیاط گفته که در عبادات و مانند آنها که میان دو کس نزاع
برای منافع دنیا در آنها نباشد ترجیح سند احادیث صحیحه بعضی بر بعضی در کار نیست و عبارت مصنف در خطبه اینست که فاعلم

یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز شیء مما اختلف الروایه فیه عن العلماء علیهم السلام برایه الا علی ما اطلقه العالم بقوله علیه السلام اعرضوها علی
کتاب الله فما وافق کتاب الله جل و عز فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه و قوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم
و قوله علیه السلام خذوا بالمجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه و نحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله و لا نجد شیئا احوط و لا اوسع
من رد علم ذلک کله الی العالم علیه السلام و قبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایما اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان این مقدمات
در شرح خطبه پنجم اینکه بنابر آنچه منقول شد در کافی حدیثی که مضمون آن از روی تقیه باشد نیست اگر چه احادیث امر بتقیه
و احادیثی که اداء مضمون آنها بر مروایا شده برای تقیه بسیار است ششم اینکه جمعی کتابها در فروع فقه نوشته اند و
از طرفین استدلالات طولانی کرده اند و آن کتابها را کتب فقه نامیده اند و شبیه آنها کتب جدل اولی است
و ما احتراز از این طریقت میکنیم مگر جایی که ظاهر حدیث اشکال داشته باشد و توضیح آن موقوف بر گفتگو با طرفین
باشد هفتم اینکه گاهی گفته میشود که ظاهر این حدیث اینست و آن از قبیل فتوی در مسئله نیست زیرا که جواز فتوی موقوف است
بر علم بحکم واقعی و علم بظاهر حدیثی باعث آن نمیشود و ایضا مستلزم جواز عمل بآن ظاهر حدیث نیست زیرا که میتواند بود
که ظاهر حدیثی چیزی باشد و چون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود مخصص آن باشد مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد
هشتم اینکه اگر جایی چند احتمال ذکر کنیم آنچه را که ظاهر تر است مقدم میداریم بترتیب باب اول اصل باب فضل الصلوة
شرح این باب بیان فضیلت نماز است یعنی مرتبه ثواب آن و درین باب سیزده حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله
علیه السلم عن افضل ما یتقرب به العباد الی ربهم احب ذلک الی الله عز و جل ما هو فقال ما اعلم
شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة الا تری ان العبد الصالح عیسی بن مریم علیه السلم
قال و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا شرح احب مجرور و عطف بیان افضل است مشتق از فعل
مجهول بمعنی محبوبتر و آن عبارت از عبادتیست که تاکید در طلب آن بیشتر از تاکید در طلب سایر عبادات باشد نفی علم
در ما اعلم بمعنی نفی معلوم است بقرینه استدلال بآن در الا تری تا آخر و نفی افضل در عرف شامل نفی مساوی هم نیز هست چنانچه
گفته اند در مثل لیس فی البلد افضل من زید و دفع شبهه افضل بودن غیر نماز میشود در شرح حدیث هفتم این باب المعرفه
مصدر میمی باب ضرب شناختن و مراد اینجا اعتراف بشناخته شده است که ربوبیت رب العالمین باشد و علامت اعتراف
بآن اعتراف بوجود امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانست خواه نبی باشد و خواه وصی نبی تا امر و نهی بکو و تا
و بهروی ظن شرکی قرار ندهند برای الله تعالی در حکم مشار الیه بهذه الصلوة نماز فریضه شبانه روزیست که خالص باشد برای
الله تعالی یعنی اینکه جامع شروط صحت و قبول باشد و از جمله شروط قبول آنست اداء زکوة و لهذا چنانچه می آید در کتاب زکوة
در باب اول و دوم و اوصانی در سوره مریم است الزکوة خالص چیزی یا حصه از مال که مستحق داده میشود و گاهی مستعمل
میشود در دادن آن حصه از مال صاحب قاموس گفته و الزکوة صفوة الشیء و ما اخرجته من مالک لتطهره به و درین اثیر در نهایه
گفته و اصل الزکوة فی اللغه الطهاره و النماء و البرکه و المدح و کل ذلک قد استعمل فی القرآن و الحدیث و وزنها فعله کالصدقه
فلما تحرکت الواو و انفتح ما قبلها انقلبت الفا و هی من الاسماء المشترکه بین المخرج و الفعل فیطلق علی العین و هی الطائفه
من المال المزکی بها و علی المعنی و هو التزکیه و من الجهل بهذا البیان اتی من ظلم نفسه بالطعن علی قوله تعالی و الذین هم للزکوة فاعلون
ذاهبا الی العین و انما المراد المعنی الذی هو التزکیه مخفی نماند که میتواند بود که مراد بزکوة اینجا خالص عبادت باشد خواه نماز و خواه
غیر آن بنابر اینکه این معنی مناسبتر است اگر تقدیم ظرف در للزکوة فاعلون برای افاده حصر باشد و میتواند بود که مراد بزکوة در آیت سوره

مریم نیز خالص عبادت باشد مثل نمازی که رعایت شروط قبول در کاو آگهی در آن شده باشد پس ذکر زکوة اینجا احتراز باشد از عمل بلکه ایمعنی مناسبتر است اگر متبادر از مادمت حیا این باشد که در هر روز نماز شب کرر شود و بعضی میگویند که مراد و حصه از مال و چون آن فعل مکلف نیست و بشکی نیست پس لا علاج میگویند که بتقدیر وایتاء الزکوة ان وجد النصاب است و چون مشهور است که عیسی علیه السلم را هیچ نصاب نبوده در مدت عمر پس لا علاج میگویند که بتقدیر والامر بالزکوة است و بنابر این دلالت این آیت بر افضلیت نماز از زکوة باعتبار تقدیم ذکر آنست مثل آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب دعائم الاسلام است لانه قرنها بها و بدا بالصلوة قبلها و در مادمت مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست مثل رایته قدوم الحاج و ظرف متعلق بمجموع من حیث المجموع الصلوة والزکوة است یا متعلق بهر یک از الصلوة والزکوة است و صلوة و زکوة در مدت دوام زندگی عبارتست از صلوة و زکوة در هر روز و شب زیرا که تکلیف بصلوة و زکوة بیفاصله در مدت زندگی تکلیف ما لا یطاق است پس مراد تجدد صلوة و زکوة است در اوقات متعارفه مضبوطه در شبانه روز یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از فاضلتر آنچه نزدیکی میجویند بوسیله آن بندگان سوی صاحب کل اختیار ایشان که محبوبتر است سوی الله عز و جل کدامست آن فاضلتر و محبوبتر پس امام گفت ندیدم چیزی را بعد از معرفت ربوبیت الله تعالی فاضلتر از این نماز فریضه شبانه روزی که خالص باشد آیا نمی بینی که بنده صالح که عیسی بن مریم علیه السلم باشد گفت که و سفارش کرد مرا بنماز و خالص عبادت چندانکه زنده باشم **دوم اصل** عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الصَّلَاةُ وَهِيَ آخِرُ وَصَايَا الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَمَا أَحْسَنَ الرَّجُلَ يَغْتَسِلُ أَوْ يَتَوَضَّأُ فَيُسْبِغُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَتَنَحَّى حَيْثُ لَا يَرَاهُ أَنِيسٌ فَيُشْرِفُ عَلَيْهِ وَهُوَ رَاكِعٌ أَوْ سَاجِدٌ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ نَادَى إِبْلِيسُ يَا وَيْلَهُ أَطَاعَ وَعَصَيْتُ وَسَجَدَ وَأَبَيْتُ **شرح** آخر وصایا الانبیاء اشارتست باینکه آدمی از وقت رفتن از دنیا سفارش چیزی میکند که ضرورتر است ما احسن صیغه تعجب است الرجل منصوب و مفعول آنست او یتوضا بعنوان منع خلو است و گذشت در کتاب الطهاره در احادیث باب بیست و دوم که باب صفة الغسل والوضوء قبله و بعده که با غسل جنابت وضو جایز نیست و در اغسال دیگر وضو پیش از آنهاست و اگر شده باشد پیش از آنها جایز نیست بعد از آنها فیسبغ بسین بی نقطه و با کم نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است الاسباغ وسعت دادن وضو بفتح واو آبیست که آن تطهیر خود کنند و بضم و فتح واو مصدر باب حسن است و مراد باسباغ وضو اینجا فراخ کردن آبست بر روشی که مستحب بفعل آید خواه در غسل و خواه در وضوی نماز و صاحب قاموس گفته که اسبغ الوضوء ابلغه مواضعه و وفی کل عضو حقه حیث لا انیس عبارتست از خلوت زیرا که در آن احتمال ریا نمیباشد پس گویا در میان او و ابلیس حصاریست که اگر ابلیس خواهد که او را ببیند باید بزحمت بالای حصار رفت تا مشرف بر او شود ظاهر و هو راکع او ساجد اینست که سجودی که مامور شده ملائکه بآن برای آدم بمعنی انحناء است و متحقق میشود برکوع نیز پس مخصوص سجود اصطلاحی نیست سجده در او ساجد بمعنی اصطلاحی است و در اذا سجد فاطال السجود بمعنی انحناء است و برکوع نیز متحقق میشود اطاله سجود عبارتست از طمانینه که واجبست در سجود و احتراز است از سجود اهل مخالفان که مانند برچیدن کلاغست دانه را بمنقار موافق آنچه می آید در حدیث ششم باب آینده یا ویله چهار احتمال دارد **اول** اینکه کلام ابلیس باشد و ویل منادی باشد بمعنی هلول شر و ضمیر غایب راجع بساجد باشد و مراد وحشت آرزوی جهنمی شدن او باشد **دوم** اینکه کلام ابلیس باشد و منادی محذوف باشد و ویل بمعنی فضیحت باشد و منصوب بفعل محذوف باشد بتقدیر یا قوم احضروا ویله و ضمیر غایب بجای ضمیر متکلم باشد بعنوان نقل بالمعنی برای امتناع از نسبت ویل بخود بجهت ظاهر **سوم** اینکه کلام امام باشد

و ویل منادی باشد بمعنی هلاک و ضمیر غایب راجع بابلیس باشد و جمله معترضه باشد **چهارم** اینکه کلام امام باشد و منادی محذوف باشد و ضمیر راجع بابلیس باشد ظاهرا اطاع تا واو ابیت که سجده ملائکه برای آدم بمعنی سجده برای الله تعالی است بشکرانه وجود آدم یا رو بآدم چنانچه آدمی در نماز رو بکعبه سجده میکند **یعنی** روایتست از زید پیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت که محبوبتر اعمال سوی الله عز و جل نماز است و آن آخر سفارشهای پیغمبران علیهم السلام است پس چه نیکوست مردی که غسل کند یا وضو سازد و بانیروش که وسیع کند آب آنرا بعد از آن بگوشه رود جایی که نبیند او را ابلیس پس ابلیس مشرف شود بر او بر جایگاه او راکع باشد یا ساجد باشد بدرستی که بنده چون سجده کند پس طمانینه کند در سجود پس ندا میکند ابلیس که ای هلاک او اطاعت کرد و عصیان کردم و سجده کرد و ابا از سجده کردم **سوم اصل** سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ **شرح** اقرب مرفوع و مبتدا است ما مصدریه است یکون از افعال تامه است و مصدر مضاف الیه است و نسبت اقرب بکون بعنوان مجازست و مقصود نسبت بکائن است العبد مرفوع و فاعل یکون است من متعلق بصیغه اقرب است واو در و هو حالیه است و جمله حالیه قائم مقام خبر مبتدا است که محذوفست و آن حین هو ساجد است نظیر اخطب ما یکون الامیر قائما بمعنی حین هو قائم میتواند بود که مراد بساجد اینجا نمازگزار باشد و مناسب این می آید در حدیث چهاردهم و پانزدهم باب پنجاه و ششم که باب الصلوة فی الکعبة تا فرائت و حدیث یازدهم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارمست و میتواند بود که مراد گذاردن پیشانی و شش عضو دیگر بر زمین باشد و مناسب این می آید در حدیث هفتم و یازدهم باب بیست و پنجم و بر هر تقدیر افضل بودن نماز مفهوم میشود **یعنی** شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت نزدیکتر بودن بنده نسبت بالله عز و جل بر حالتیست که او ساجد باشد و آنست مدلول قول الله عز و جل در سوره علق که اول سورتست در نزول و سجده کن و طالب نزدیکی باش **چهارم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا قَامَ الْمُصَلِّي إِلَى الصَّلَاةِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ إِلَى أَعْنَانِ الْأَرْضِ وَحَفَّتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَنَادَاهُ مَلَكٌ لَوْ يَعْلَمُ هَذَا الْمُصَلِّي مَا فِي الصَّلَاةِ مَا انْفَتَلَ **شرح** الاعنان بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و نون جمع عنان بکسر یا بفتح عین اطراف حفت بحای بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی معلوم غایبه باب نصر است ما در ما فی الصلوة استفهامیه و موصوله میتواند بود **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون برخیزد نمازگزار سوی نماز فرود می آید بر او رحمت از نواحی آسمان تا نواحی زمین و احاطه میکنند باو فرشتگان و ندا میکند او را فرشته که اگر میدانست این نمازگزار آنچه ثواب در نماز است نمیگردید از آن **پنجم اصل** عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاتِهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَوْ قَالَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْصَرِفَ وَأَظَلَّتْهُ الرَّحْمَةُ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى أُفُقِ السَّمَاءِ وَالْمَلَائِكَةُ تَحُفُّهُ مِنْ حَوْلِهِ إِلَى أُفُقِ السَّمَاءِ وَوَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكاً قَائِماً عَلَى رَأْسِهِ يَقُولُ أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ تَعْلَمُ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ وَمَنْ تُنَاجِي مَا الْتَفَتَّ وَلَا زِلْتَ مِنْ مَوْضِعِكَ أَبَداً **شرح** نظر الهی و مانند آن کنایه است از اراده توفیق و ثواب و مانند آنها باعتبار اینکه نظر بزرگان لازم دارد مهربانی او را و او قال برای شک بعض راویانست و میتواند بود که برای تقسیم باشد بر تقدیری که رسول علیه السلم هر دو را گفته باشد **یعنی** روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلم امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه ایستد بنده مومن در نماز خود نظر میکند الله تعالی سوی او یا گفت رو می آورد الله تعالی سوی او تا آنکه برگردد از نماز و سایه

میکند او را رحمت الله تعالی از بالای سر او تا بالای آسمان و فرشتگان احاطه باو میکنند از دور او تا کنار آسمان و موکل میکند الله تعالی
باو فرشته را که ایستاده باشد بر سر او میگوید او را که ای نماز گزار اگر میدانستی که کی نظر میکند بسوی تو و کرا مخاطب میکنی در نماز
خود و کرا وا نمیشدی و نمیرفتی از جای نماز خود هرگز **ششم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلم انه قال الصلوة قربان
کل تقی **شرح** القربان بضم قاف باعث نزدیکی باشد تو و بکسر و ضم قاف نزدیکی و هر دو اینجا مناسبست کل تقی اشارتست به آیت
سوره حجرات ان اکرمکم عند الله اتقیکم و مراد اینست که تفاوت در مراتب تقوی بحسب تفاوت مراتب نمازست پس تفاوت
مقربان در مراتب قرب الهی بسبب تفاوت ایشان در قوت و ضعف نمازست **یعنی** روایتست از امام رضا علیه السلم اینکه او گفت
نماز وسیله نزدیکی هر پرهیزکارست **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم فی قصة حجّة من عشرین حجة و حجة
خیر من بیت مملوّ ذهبا یتصدق فیه حتی یفنی **شرح** الحج بکسر حا بکسر جیم بفتح حا و این از شواذست جار بکسر حج بفتح
حا و در اصل مصدر باب نصر است بمعنی قصد و مستعمل میشود در نسک معهود و متعلقه کعبه مثل آیت سوره بقره الحج
اشهر معلومات و حج بکسر حا اسم مصدرست پس ادخال تا وحدت در حج بکسر حا و اراده مناسک معهوده یکساله خلاف
قیاس است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نمازی که فریضه باشد بهترست باعتبار ثواب از بیست حج و یک حج بهترست
باعتبار ثواب از خانه که پر از طلا باشد تصدق کرده شود از آن طلا تا آنکه فانی شود **اگر گویی** هر حجی مشتملست بر نماز واجب پس
لازم می آید که ثواب جزء بیشتر از ثواب کل باشد **گوییم** ازین چند جوابست از آنجمله اینست که مراد بصلوة فریضه نمازی
از پنج نماز یومیه باشد بقرینه حصر نماز فریضه در پنج نماز یومیه در ظاهر حدیث اول باب سوم خواه باعتبار آنکه انها عمده است خواه
باعتبارهای دیگر و از آنجمله آنکه مراد بحج ما عدای نمازش باشد **اگر گویی** که این حدیث منافات دارد با روایت عامه که سئل رسول الله
ای الاعمال افضل فقال احمزها و در روایت خاصه که گذشت در کتاب الطهاره در ذیل حدیث نهم باب صفة الوضوء که با
مفهوم است که کان ابو ... **گوییم** که تفسیر احمز باشق نشده و بلکه بمعنی
داعی و ابعد از فساد شده موافق احوط در روایت خاصه و تفسیر اشد عامل بدنه در روایت عامه اینست که اختیار کنی از دو فرد
نوعی از عبادات مثل وضو که اشق بر بدن باشد بهترست و آن خارجست از ما نحن فیه **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
انه قال مرّ بالنبی صلی الله علیه واله رجل وهو یعالج بعض حجراته فقال یا رسول الله الا اکفیک
فقال شانک فلما فرغ قال له رسول الله صلی الله علیه واله حاجتک قال الجنة فاطرق رسول الله
صلی الله علیه واله ثم قال نعم فلما ولی قال له یا عبد الله اعنّا بطول السجود **شرح** شانک منصوبست
بتقدیر الزم حاجتک منصوبست بتقدیر اذکر و در بعض نسخ ما حاجتک است و بر هر تقدیر الجنة مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر
حاجتی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که گذر کرد بنبی صلی الله علیه واله مردی بر حالی که نبی اصلاح میکرد بعض
خانهای خود را پس آن مرد گفت ای رسول الله آیا کفایت کنم ترا یعنی کارها را رفع مشقت از تو کنم پس نبی گفت در کار خود باش
یعنی که کفایت کن پس وقتی که آن مرد فارغ شد از کار گفت او را رسول الله صلی الله علیه واله که مذکور کن حاجت ترا آن مرد گفت
حاجت من بهشتست که ضامن شوی پس سر در پیش افکند رسول الله صلی الله علیه واله بعد از آن گفت آری ضامن شدم
پس وقتی که آن مرد پشت گردانید گفت او را که ای بنده خدا مدد کن ما را درین ضامنی باینکه دراز کنی سجود را یعنی که نماز را دراز
کنی یا یعنی که ذکر سجود را سه بار گوید در هر نماز و نظیر این گذشت در حدیث سوم این باب **نهم اصل** عن ابی عبد الله
قال قال رسول الله صلی الله علیه مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب

حکوه ام

مشدد

فریضه

اعنی

والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء **شرح** المثل بفتح میم و فتح ثا صفت الفسطاط بضم فا و سکون سین خیمه و در طا خیمه سراپرده الاطناب جمع طنب بضم طا خیمه و ضم نون و با
کیفقطنابها **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله حال نماز نسبت
بمعرفت الله و معرفت رسول و اوصیای او و معرفت قیامت حال ستونست نسبت بسراپرده بیان این آنکه چون بجای
خود ثابت باشد ستون نفع میکند طنابها و میخها و پرده و چون شکسته شود ستون نفع نمیکند طناب و نه میخی و نه پرده و مقصود تشبیه
تصدیق برسول و اوصیای او و میخها تشبیه تصدیق بربوبیت بسراپرده است وجه مناسبت اینکه چنانچه سراپرده مقصود اصلیست
برای کسی که سایه خواهد از جمله مسافران دنیا تصدیق بربوبیت مقصود اصلیست برای کسی که راحت خواهد از جمله مسافران آخرت
و چنانچه طنابها باعث انبساط سراپرده است و امتداد او و تصدیق باحوال قیامت باعث شمول تصدیق بربوبیت است مبدا
و معاد را باعتبار متعلقش زیرا که احوال قیامت امتداد او دارد حتی باینکه نیز مشابهت و چنانچه میخها باعث استحکام سراپرده و طنابها
تصدیق رسول و اوصیا نیز باعث استحکام آن و تصدیق دیگرست **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله
عز وجل ان الحسنات یذهبن السیئات قال صلوة المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب بالنهار **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره هود که عملهای نیکو بر طرف میکنند عملهای زشت را گفت
که نماز مومن در شب بسر میدهد آنچه را که کرده از گناه در روز مخفی نماند که روز چون زمان اختلاط با مردمان و معاملاتست پس
سخنهای بیجا و نگاههای بیجا و مانند آنها است بخلاف شب پس نماز در شب جمع نیست با آن گناهان و خالص است چنانچه گفته در سوره
مزمل ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا و می آید در حدیث نوزدهم و بیست و هشتاد و چهارم و در حدیث ششم باب نوادر
یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من قبل الله منه صلوة واحدة لم یعذبه ومن قبل
منه حسنة لم یعذبه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که قبول کند الله تعالی از او یکنماز را عذاب
نمیکند او را و هر که قبول کند از او یک عبادت نیکو را عذاب نمیکند او را مخفی نماند که می آید در کتاب الزکوة در باب اول
و دوم اینکه ادای زکوة فریضه شرط قبول صلوات است و مراد بحسنه اینجا اعم از نماز یا غیر نمازست و نفی عذاب در امثال
این بابت که مراد صورت عدم صحه و برطرف کنند و اثر آن قبول عمل بعد ازینست مثل اینکه خاتمه عمر کسی نمازی مقبول
یا حسنه مقبول شود و ذکر حکم قبول حسنه بعد از ذکر حکم قبول صلوة برای ترقی اشارتست باینکه نماز اشرف از سایر حسنات
دوازدهم اصل حدثنی من سمع اباعبد الله علیه السلم یقول من صلی رکعتین یعلم ما یقول فیهما
انصرف ولیس بینه وبین الله ذنب **شرح** یعلم ما یقول اشارتست بآیت سوره نسا حتی تعلموا ما تقولون و علم
بما یقول سه احتمال دارد **اول** التفات بسوی معانی الفاظ بقدر وسع بنا بر اینکه قرآن مشتملست بر متشابهات که معانی آنها
گاهی معلوم مصلی نمیتواند بود **دوم** التفات بسوی الفاظ یعنی که مخض عادت زبان نباشد **سوم** علم باینکه تبدیل
در الفاظ و اسقاط بعضی و اضافه بیگانه واقع نشده **یعنی** حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
هر که گزارد دو رکعت را بر حالی که داند آنچه را که میگوید در آنها بر میگردد از نماز بر حالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی یعنی
جمیع گناهان گذشته او بخشیده میشود **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله
الصلوة میزان من وفی استوفی **شرح** المیزان وزنه که بآن چیزها سنجیده میشود و ترازو و مراد اینجا معنی اولست **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله نماز وزنه ثوابست پس هر که تمام بجا آورد

احوال قیامت طنابها و تشبیه بتصدیق

ح

الصلوة

نماز را بتمام در می یابد ثواب را، اشارتست بآنکه کمال نماز باعث کمال سائر عبادات است باب دوم اصل باب من حافظ
علی صلوته او ضیّعها شرح این باب بیان کسی است که نگاهبانی کرد بر نماز خود یا بمعنی که نگاهداشت نماز را از نقصان و آنرا
کامل کرد یا کسی که ناقص کرد نماز را و در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن ابان بن تغلب قال کنت صلّیت
خلف ابی عبد الله علیه السلام بالمزدلفة فلمّا انصرف التفت الیّ فقال یا ابان الصلوات الخمس
المفروضات من اقام حدودهنّ وحافظ علی مواقیتهنّ لقی الله یوم القیمة وله عنده عهد یدخله
به الجنّة ومن لم یقم حدودهنّ ولم یحافظ علی مواقیتهنّ لقی الله ولا عهد له ان شاء عذّبه
وان شاء غفر له شرح مزدلفه بضم میم و سکون زای با نقطه و فتح دال بی نقطه منقلب از تاء افتعال و کسر لام و فا موضعی است
و مسجد معروف میان منی و عرفات و وجه تسمیه می آید در کتاب الحج در حدیث نهم باب [illegible] که با بیع ابرهیم و اسمعیل [illegible]
الصلوات منصوبست بتقدیر ادرک الصلوات و جمله من اقام استیناف بیانیست یا مرفوع و مبتداست و جمله من اقام خبر
الاقامة بر پای داشتن و مراد اینجا تکمیلست الحدود جمع حدّ اطراف مراد باقامه حدود ترک تفریط و ترک افراطست مثال
تفریط می آید در حدیث ششم این باب و مثال افراط زیاد کردن رکوع و مانند آنست و اوّل و دوم یحافظ بمعنی اوست و میتواند
بود که محافظت بر مواقیت تغییر اقامت حدود باشد یا لازم آن باشد هر چند که باعتبار اکثر اوقات باشد چنانچه ظاهر حدیث چهارم
این بابست که بغیر حدودها یاد اوست یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت در زمان سابق نماز گزاردم در پا سر امام جعفر
صادق علیه السلام در مشعر وقتی که گردید از نماز رو آورد سوی من گفت ای ابان در باب نمازهای پنجگانه واجب لازم
بیان این آنکه هر که بر پای دارد طرفهای آنها را و کامل کند وقتهای آنرا بر میخورد با الله تعالی در روز قیامت برحالیکه او راست
نزد الله تعالی امان نامه که داخل میکند او را بسبب آن در بهشت و هر که بر پای ندارد طرفهای آنها را یا کامل نکند وقتهای آنها را بر میخورد
الله تعالی بر حالی که نیست امان نامه او را بیان این آنکه اگر خواهد عذاب میکند او را و اگر خواهد بخشایش میکند برای او دوم اصل
عن ابان بن تغلب قال صلّیت مع ابی عبد الله علیه السلام المغرب بالمزدلفة فلمّا انصرف اقام
الصلوة فصلّی العشاء الآخرة لم یرکع بینهما ثمّ صلّیت معه بعد ذلک بسنة فصلّی المغرب
ثمّ قام فتنفّل الیّ فقال یا ابان هذه الصلوات الخمس المفروضات من اقامهنّ وحافظ علی
مواقیتهنّ لقی الله یوم القیمة وله عنده عهد یدخله به الجنّة ومن لم یصلّهنّ لمواقیتهنّ ولم
یحافظ علیهنّ فذلک الیه ان شاء غفر له وان شاء عذّبه شرح العشاء بکسر عین بی نقطه و شین با نقطه و الف
ممدوده زمانی که در میان غروب آفتاب و نصف شب است و مراد اینجا نماز فریضه در آن زمانست و آن دو نماز است یکی
اولی و دیگری آخره لم یرکع را بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب از باب منع یا باب تفعیل الرکوع گزاردن نماز
مثل وارکعوا مع الراکعین و الترکیع گزاردن نماز نافله و مثل این می آید در حدیث چهارم باب بیست و پنجم و در حدیث دوم باب
سی و پنجم و وجه عدم نافله در بار اول و وجود نافله در بار دوم میتواند بود که کثرت شغل و مانند آن باشد در بار اول بخلاف بار
دوم هذه اگر منصوبست محلا بتقدیر ادرک هذه اشارتست بآنکه اهتمام بنافله در مرتبه اهتمام بفریضه نیست و اگر مرفوعست خبر
[illegible] از این اشارت لام در لمواقیتهن بمعنی فی یا بمعنی عند است ضمیر علیهن راجع بهذه الصلوات است یا راجع بمواقیتهن است و حاصل
هر دو یکیست مشار الیه ذلک عهد است و آن مبتداست و الیه خبر مبتداست و بتقدیر مفوض الیه است و ضمیر راجع بالله تعالی است
جملة ان شاء غفر له تا آخر استیناف بیانی سابق و اشارتست بآنکه غفران بجای دادن عهد است و مضمون این موافق حدیث سابق

خلف
فصلّی
باربع رکعات ثمّ اقام العشاء الآخرة ثمّ التفت م

سوم اصل عن یونس بن عمّار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل له وانا حاضر الرجل یکون فی صلوته
خالیاً فیدخله العجب فقال اذا کان اوّل صلوته بنیّة یرید بها ربّه فلا یضرّه ما دخله بعد ذلک فلیمض
فی صلوته ولیخسأ الشیطان شرح العجب بفتح عین بی نقطه و فتح جیم و با یکنقطه آنچه سبب آن معلوم نباشد و بضم عین
و سکون جیم خود پسندی و مراد اول مراد است بخاطر باطلی که در اثنای نماز بدل آدمی می افتد یا وجود کمال خواهش اینکه [illegible]
بگفته یا آنکه سببش معلوم او باشد و آن موافق خواهش شیطانست ولیخسأ بسکون لام امر غائب و خاء با نقطه و سین بی نقطه و همزه
بصیغه امر غائب معلوم از باب منع است یعنی روایتست از یونس بن عمّار از امام جعفر صادق علیه السلام یونس گفت که گفته شد
امام را و من حاضر بودم که مردی میباشد در نماز خود خالی الذهن از فکر باطل پس داخل میشود در او فکر باطلی که غریب پس امام
گفت چون باشد اول نماز او بقصدی که اراده میکند بآن قصد رضای صاحب کل اختیار خود را پس باطل نمیکند نماز او را
آنچه داخل شود او را بعد از آن با خواهش او پس باید که تمام کند نماز خود را و باید که دور کند از خود شیطان را یا بمعنی که فکر
باطل نکند چنانکه تواند یا بمعنی که نماز را از سر نگیرد بوسوسه شیطان چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
کلّ سهو فی الصلوة یطرح منها غیر انّ الله یتمّ بالنوافل انّ اوّل ما یحاسب به العبد الصلوة فان
قبلت قبل ما سواها انّ الصلوة اذا ارتفعت فی وقتها رجعت الی صاحبها وهی بیضاء مشرقة
تقول حفظتنی حفظک الله واذا ارتفعت فی غیر وقتها بغیر حدودها رجعت الی صاحبها وهی
سوداء مظلمة تقول ضیّعتنی ضیّعک الله شرح السهو غافل شدن از چیزی یعنی عدم التفات بچیزی و توجه تمام
بغیر آن مراد بوقت وقت فضیلت است برای کسی که عذری نداشته باشد و وقت ادا است برای کسی که عذر داشته باشد
~~[illegible] سلیمان بن داود علیه السلام حین صلّی [illegible]~~
بیان کیفیت این نماز و سخن گفتن آن گذشت در حدیث اول کتاب فضل القرآن یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر
غفلتی در نماز می اندازد از نماز یا بمعنی که مقداری از نماز که غفلت در آن شده بی ثواب میشود اگر چه مجموع نماز باطل نشود
یا بمعنی که ثواب آن جزء کم میشود بقدر غفلت لیکن الله تعالی کامل میکند ثواب فریضه را بنوافل یا بمعنی که تلافی ثواب آن
مقدار از فریضه که غفلت در آن واقع شده میشود بمقداری از نوافل که توجه در آن واقع شده باشد مخفی نماند که اگر محل توجه در نفل
بیشتر یا مساوی محل غفلت فریضه باشد اشکالی ندارد و در بقیه تلافی میکند اشکال در صورتیست که کمتر باشد و ظاهر اینحدیث
که آن نیز تلافی کند بدرستیکه اول آنچه حساب کرده میشود بآن بنده در روز قیامت نمازست پس اگر نماز مقبول شود مقبول
میشود جمیع ما عدای آن از طاعات بدرستی که نماز چون بالا رود در وقت مقرر خود بر میگردد در روز مرگ یا روز قیامت سوی صاحب
خود در حالیکه آن نماز سفید نورانیست میگوید نگاهداری کردی مرا نگاهداری کناد ترا الله تعالی و چون بالا رود در غیر وقت مقرر آن بی
رعایت قرار دادهای آن بر میگردد در روز مرگ یا روز قیامت سوی صاحبش در حالیکه آن سیاه تاریکست میگوید ضایع کردی
مرا ضایع کناد ترا الله تعالی پنجم اصل سألت عبداً صالحاً علیه السلام عن قول الله عزّ وجلّ الّذین هم عن صلوتهم
ساهون قال هو التضییع شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از قول الله عزّ وجلّ در سوره ماعون جمعی که ایشان
از نماز خودشان غافلند امام گفت غفلت از نماز یعنی ضایع کردن آنست مراد گزاردن آن در غیر وقت مقرر و بغیر رعایت
حدود است چنانچه ظاهر شد در حدیث سابق و میتواند بود که مراد عدم التفات باشد بنماز از اول تا آخر هر چند که در اول
وقت فضیلت باشد مخفی نماند که از این دو حدیث ظاهر میشود که فرقست میان سهو در نماز و سهو از نماز با نیروش که نوافل تلافی

اول بیکند بخلاف دوم ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال بینا رسول الله صلی الله علیه وآله
جالس فی المسجد اذ دخل رجل فقام یصلی فلم یتم رکوعه ولا سجوده فقال صلی الله علیه وآله نقر
کنقر الغراب لئن مات هذا وهکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی شرح بینا در اصل بین بوده الف باشباع فتحه
نون بهم رسیده و آن ظرف دخل است ومضاف بجمله رسول مرفوع ومبتدا است جالس خبر مبتدا است اذ برای مفاجاة
نقر بنون وقاف بصیغه ماضی معلوم باب نصر است نقر بفتح نون وسکون قاف مصدر باب نصر خبر مبتدای محذوف بتقدیر
رکوعه وسجوده نقر النقر رسانیدن سر و مانند آن بمکانی وبشتاب برگردانیدن از آن مکان یعنی روایت از امام محمد باقر
گفت میان اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله نشسته بود در مسجد مدینه ناگاه داخل مسجد شد مردی پس ایستاد و نماز میگزارد
پس تمام نکرد رکوعش را ونه سجودش را باین معنی که طمانینه در آنها نکرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که رسانید بجای رکوع
وسجود وبشتاب برگردانید مانند رسانیدن کلاغ سر خود را بزمین در وقت چیدن دانه هر آینه اگر بمیرد این مرد بر حال که چنین است
نماز او هر آینه خواهد مرد البته بر غیر دین من هفتم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال قال لا تتهاون
بصلوتک فان النبی صلی الله علیه وآله قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته لیس منی
من شرب مسکرا لا یرد علی الحوض لا والله شرح الورود حاضر شدن نزد آب بقصد آشامیدن ضمیر لا یرد راجع
بکل واحد است یا راجع با جنس است علی بحرف جر وضمیر متکلم است بقرینه اینکه در کتاب الحجه در حدیث هفتم باب فی نکت
که باب نیاز دهم است علینا است وظرف لغو ومتعلق است بیرد ما مستتر وحال ضمیر یرد است وبنا بر اول الحوض منصوب
ومفعول فیه است وبنا بر دوم مفعول به است وبیان این شد در کتاب الحجه در حدیث اول باب نکت وچهارم است
که باب ما نص الله عزوجل ورسوله علی الائمة علیهم السلم با لا خرات واشارت است اینکه وارد میشود حوض را الا یک مرتبه
میشود از آن سبب اینکه گرامی وعزیز است بر من یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امام گفت
سهل انگاری مکن بنماز خود چه بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله گفت نزد وفات او که نیست از من کسی که سبکی کند بنماز
خود نیست از من کسی که آشامد مست کننده را بیان این آنکه وارد نمیشود بر من در حوض در روز قیامت نه بخدا قسم
که وارد نمیشود بر من در حوض هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
لا یزال الشیطان ذعرا من المومن ما حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرا علیه فادخله
فی العظائم شرح الذعر بفتح ذال با نقطه وسکون عین بی نقطه و را بی نقطه هراسان ما در ما حافظ مصدریه است ومصدر نایب ظرف
زمانست یعنی مدة محافظة تجرا بجیم و را بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التجری والکال جرات العظائم
بهمزه جمع عظیمه گناه کبیره یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله همیشه شیطان
هراسانست از مومن چند آنکه محافظت کند بر نمازهای پنجگانه یومیه باین معنی که رعایت فضیلت اوقات وآداب آنها کند
پس اگر ضایع کند آنها را ورعایت فضیلت آنها نکند بعد از کمال جرات بهم میرساند برا او پس داخل میکند او را در گناهان کبیره
نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم والله انه لیاتی علی الرجل خمسون سنة وما قبل الله منه صلوة
واحدة فای شیء اشد من هذا والله انکم لتعرفون من جیرانکم واصحابکم من لو کان یصلی
لبعضکم ما قبلها منه لاستخفافه بها ان الله عزوجل لا یقبل الا الحسن فکیف یقبل
ما یستخف به شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم بخدا قسم بدرستی که شان اینست که هر آینه میگذرد بر مرد پنجاه سال

که قبول نکرده الله تعالی از او یک نماز را پس چه چیز سخت تر است ازین بخدا قسم که بدرستی که شما هر آینه میشناسید از همسایگان
ویاران خود کسی را که اگر نماز میگزارد برای بعض شما قبول نمیکرد از او بجهت سبکی کردن او بآن نماز مراد اینست که اگر همسایه
یا یاری را اراده این کند که نمازی کند با اجاره و مانند آن بثواب آن را بشما وبه شما قبول آن نمیکنید و از آن خوشحال نمیشوید بجهت اینکه میدانید
که نماز او سهل است بدرستی که الله عزوجل قبول نمیکند مگر خوب را پس چگونه قبول میکند چیزی را که سبکی کرده شود بآن دهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا قام العبد فی الصلوة فخفف صلوته قال الله تبارک وتعالی لملائکته
اما ترون الی عبدی کانه یری ان قضاء حوائجه بید غیری اما یعلم ان قضاء الحوائج بیدی شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون ایستد بنده در نماز پس سبک وزود کند نماز خود را میگوید الله تبارک وتعالی ملائکه خود را
یا ملائکه موکلین این بنده را که آیا نظر نمیکنید سوی بنده من گویا خیال میکند که بر آوردن حاجتهای او بدست قدرت غیر منست آیا
نمیداند که بر آوردن حاجتها مطلقا بدست قدرت منست یازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا ما ادی الرجل صلوة واحدة
تامة قبل جمیع صلوته وان کن غیر تامات وان افسدها کلها لم یقبل منه شیء منها ولم یحسب له نافلة
ولا فریضة وانما یقبل النافلة بعد قبول الفریضة واذا لم یؤد الرجل الفریضة لم یقبل منه النافلة
وانما جعلت النافلة لیتم بها ما افسد من الفریضة شرح ما زائده است مراد بتامه اینست که هر یک از اجزای
آن مستجمع شرط صحت باشد جمیع صلوته عبارتست از سایر صلوات و آن وصلیه است ضمیر کن راجع بجمیع است باعتبار صلوات
غیر تامات اعم از مبعضات وغیر مبعضات است ومنافی این نیست قول امام وان افسدها کلها زیرا بنا بر اینکه تام الاجزا بودن او
که مبطل آن بعد از آن بفعل نیاید مثل اینکه در خاتمه عمر باشد غالب شود بر فاسد بودن کل فریضه دیگر که سابق بر آنست ومیتواند
بود که غیر تامات یعنی مبعضات باشد والله اعلم ضمیر افسدها وضمیر کلها راجع بصلوة واحده است ومراد بافساد کل آن اینست
که هیچ جزو آن مستجمع شرط صحت نباشد مثل اینکه جاحش اخلال بیکی از اصول دین کرده باشد ضمیر منها راجع بجمیع صلوات است
ومراد اینست که باطل بودن کل فریضه چون در آخر واقع شود تلافی آن نشود ... مثلا غالب میشود بر تام بودن فریضه که سابق
بر آنست نفی آنچه مذکور شد ... ولا فریضه حالیه است وحال موکده است والا برای تاکید نفی جنس است ومیتواند بود که واو عاطفه باشد
ولا برای تکرار نفی باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون بجا آورد مرد یک نماز فریضه جامعه شرط وصحت را مقبول
میشود سایر افراد نمازها هر چند که آن نمازها تمام نباشد واگر غیر تام کند یک نماز فریضه را بیکی آن مقبول نمیشود از او چیزی از سایر نمازها
وحساب کرده نمیشود برای او نافله بر حالی که نباشد فریضه وجز این نیست که مقبول میشود نافله بعد از آنکه مقبول شود فریضه
فی الجمله وچون بجا نیاورد مرد فریضه را تمام ونه مبعض مقبول نمیشود از او نافله وجز این نیست که قرار داده شده است نافله برای اینکه
تمام شود بسبب آن آنچه فاسد کرده شده است از جمله اجزای فریضه مبعض مخفی نماند که ازین ظاهر میشود که کفاره ناتمام بودن فریضه
مبعض که از غافلش صادر شود یکی از دو چیز است اول فریضه تام الاجزا دوم نافله واما فاسد بودن جمیع اجزای فریضه پس ممکنست
که تمام بودن فریضه بعد از آن کفاره آن شود وممکنست که علاج آن منحصر در اعاده یا قضا باشد والله اعلم دوازدهم اصل سالت ابا
جعفر علیه السلم عن قوله عزوجل الذین هم علی صلوتهم یحافظون قال هی الفریضة قلت الذین
هم علی صلوتهم دائمون قال هی النافلة شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عزوجل در سوره مومنون مطلب
رسیده جمعی که ایشان بر نماز خود محافظت میکنند باین معنی که آن را تام الاجزا میکنند امام گفت مراد بصلوة اینجا فریضه است گفتم
چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره معارج جمعی که ایشان بر نماز خود مستمرند گفت مراد بصلوة اینجا نافله است باین معنی که مراد بدوام بر صلوة

انجا مسم نوافل یومیه است بفرایض یومیه **سیزدهم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ الصَّلوٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً قَالَ كِتَاباً ثَابِتاً وَلَيْسَ إِنْ عَجَّلْتَ قَلِيلاً أَوْ أَخَّرْتَ قَلِيلاً بِالَّذِي يَضُرُّكَ مَا لَمْ تُضِيعْ تِلْكَ الْإِضَاعَةَ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِقَوْمٍ أَضَاعُوا الصَّلوٰةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً **شرح** بیان آیت اول می آید در حدیث چهارم باب سیوم و در حدیث دهم باب دوازدهم تا بعنی معلوم الوجوب بآیات

بینات ضروری دین است ان عجلت بفتح همزه و سکون نون اسم لیس است و خطاب در عجلت و نظایرش مبنی بر اجرای مخاطب در مومنان اهم سابقه است بنوعی از مجاز یا در بالذی زایده است در خبر لیس ما مصدریه یا موصوله لم تضیع بضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم یا غایب مجهول معتل العین یا از باب افعال چنانچه در بعضی نسخ است یا باب تفعیل چنانچه در بعضی دیگر است تلک محلا منصوب و نایب مفعول مطلق برای نوع است [illegible] منصوب و صفت تلک است و مشار الیه تلک الاضاعه اضاعتی است که از مخالفان صادر میشود و عدم تصریح برای تقیه است پس مفعول مطلق برای تشبیه است و مراد اینست که حقیقت صلوة منتفی است از مخالفان که قائل نیستند بوجوب امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام در هر زمان و بایکه بصلوة امر به پیروی آن امامست چنانچه واضح میشود در شرح حدیث دهم باب دوازدهم مراد بالشهوات خواهشهای نفس است که باعث انکار مضمون آیات بینات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن شده زیرا که تصدیق آنها لازم دارد تصدیق امام در هر زمان را **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره نسا بدرستی که صلوة در شرایع انبیای سابقین واجبی موقوت امام گفت که مراد اینست که بوده واجبی معلوم الوجوب و ضروری دین و نیست چنین که انداختن تواند کسی از وقتی که در آن میگزاردی یا دو پس انداختن تواند کسی از آن وقت چیزی که ضرر کند ترا چند انکه ضایع نکرده باشی صلوة را مانند ضایع کردن مخالفان چه بدرستی که الله عز و جل میگوید برای قومی از امم سابقه در سوره مریم که ضایع کردند نماز را و تابع شدند خواهشهای نفس را پس خواهند برخورد ضلالتی را که پیش گرفته اند یا بمعنی که جزای آن را خواهند یافت **چهاردهم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَافَظَ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ فَصَلَّاهَا لِوَقْتِهَا فَلَيْسَ هٰذَا مِنَ الْغَافِلِينَ **شرح** ایما مرفوع و مبتدا است ما زایده است مومن مجرور و مضاف الیه است جمله حافظ صفت مومن است فا در فصلاها برای بیانست لام در لوقتها برای توقیت مراد بوقتها وقت اولست از جمله دو وقت که بیان میشود در شرح حدیث اول باب چهارم فا در فلیس داخل خبر مبتدا شده برای اینکه مبتدا متضمن معنی شرطست هذا از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مومنی که محافظت کند بر نمازهای فریضه یومیه با پیروی اینکه گزارد آنها را در وقت فضیلت آنها پس نیست این مومن از جمله غافلان که ذکر آیتی یا **پانزدهم اصل** قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِي الْوَفَاةُ قَالَ لِي يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلوٰةِ **شرح** گفت امام موسی کاظم علیه السلام بدرستی که شان اینست که وقتی که حاضر شد پدرم را وفات گفت مرا که ای پسرک من بدرستی که شان اینست که در نیابد شفاعت ما را کسی که سبکی کند بنماز یا بمعنی که فرایض یومیه را در اوقات فضیلت آنها نکند بعدر **شانزدهم اصل** عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ وَوَجْهُ دِينِكُمُ الصَّلوٰةُ فَلَا يَشِينَنَّ أَحَدُكُمْ وَجْهَ دِينِهِ وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَنْفٌ وَأَنْفُ الصَّلوٰةِ التَّكْبِيرُ **شرح** لا یشینن بشین با نقطه و یا دو نقطه در پایین و نون بصیغه نهی غایب باب ضرب موکد بنون ثقیله یا خفیفه است الشین بفتح شین و سکون یا زشت کردن الانف بفتح همزه و سکون نون اول چیزی و از همان معنی است انف بمعنی بینی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق از پدرش گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله برای هر چیزی رویست که قباحت و روی اسلام شما نمازست پس باید که زشت نکند البته کسی از شما روی اسلام خود را و برای هر چیزی ابتدایست

نضیع

بوجوب هم

[illegible]

و ابتدای نماز تکبیرست اشارتست باینکه نیست جز نماز چیزی که شمرده شود عبادت و میتواند بود که مراد بتکبیر اخلاص و نیت باشد که از آن و گفتن الله اکبر باشد **باب سیزدهم اصل باب فرض الصلوة شرح** فرض بفتح فا و سکون را و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب است و اینجا بمعنی اسم مفعولست و اضافه فرض بصلوة قدر مشترک میان اضافه جزء بکل و اضافه جزئی بکلی است المفروض آنچه وعید بعذاب اخروی بر ترک آن باشد فی الجمله چنانچه می آید در حدیث اول باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است کرمان خواهیم کان الفرایضیه من ترکها هلک و این دو قسم است اول ما فرضه الله یا بمعنی که تکلیف آن در ظاهر قرآنست و آن درین باب مذکور میشود دوم ما فرضه الرسول و آن می آید در حدیث چهارم باب هشتاد و نهم که باب صلوة الکسوف و قسم اول دو قسم است چنانچه می آید در کتاب الحج در شرح حدیث هفتم باب المحرم یاتی اهله و قد قضی بعض مناسکه که باب صدو پنجم است **یعنی** این باب بیان مفروض از جمله نمازست و درین باب شش حدیث است **اول اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الصَّلوٰةِ فَقَالَ خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَقُلْتُ فَهَلْ سَمَّاهُنَّ اللهُ وَبَيَّنَهُنَّ فِي كِتَابِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقِمِ الصَّلوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ أَرْبَعُ صَلَوَاتٍ سَمَّاهُنَّ اللهُ وَبَيَّنَهُنَّ وَوَقَّتَهُنَّ وَغَسَقُ اللَّيْلِ هُوَ انْتِصَافُهُ ثُمَّ قَالَ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً فَهٰذِهِ الْخَامِسَةُ **شرح** لنبیه اشارتست باینکه مخاطب نبی علیه السلام است و امت تابع او یند بإجماع لام در لدلوک بمعنی بعد است و ظرف لغو و متعلق باقم است و ظرف در الی غسق لغو و متعلق بظرف اولست و چون تکلیف باقامه صلوة در زمانی طویل بعنوان احاطه بجمیع اجزای آن تکلیف بفوق وسعست لاعلاج تخصیص باید کرد بیکی از دو شق اول تعمیم آن زمان با قسام آن بمقدار قامتی از قسمی بفعل آیه و اصل اینست که اگر دلیلی مانع نشود آن اقسام متساویه باشد مثل اینکه از اول دلوک تا ربع ثالث روز ظرف نماز ظهر باشد و از آن ربع ثالث روز تا غروب آفتاب ظرف نماز عصر باشد و از غروب آفتاب تا ربع اول شب ظرف نماز مغرب باشد و بعد از آن تا نصف شب ظرف نماز عشا باشد دوم قول باینکه قدر مشترک میان اجزای آن زمان ظرف یک اقامه باشد و اینجا شق اول واقعست تحقیقا یا تقریبا الدلوک مصدر باب نصر کاه نزدیکی چیزی کاه چیزی چنانچه گویا که مالیده میشود باینکه تعبیر بدلوک شمس بزوال شمس باعتبار اینست که شمس را در فوق الارض سه حالتست نسبت با بیان این اینکه وقت طلوع کمال دوری دارد از ما و مرتبه مرتبه نزدیک ما میشود تا در وقت زوال کمال نزدیکی بهم میرساند و باز شروع در دور شدن میکند تا در وقت غروب کمال دوری بهم میرساند ما موصوله در فیما بین دلوک الشمس الی غسق اللیل عبارتست از زمانست از کرای معنی بابت که بین دلوک الشمس والات میکند بریکه ابتدای آن زمان از دلوک شمس است چنانکه لدلوک الشمس دلالت بر آن میکند و این فقره برای تفسیر لدلوک الشمس الی غسق اللیل است الغسق مصدر باب ضرب شدت ظلمت تفسیر غسق لیل با نتصاف لیل باعتبار اینست که آدمی در آن وقت در میان ظل مخروطی سایه زمین است و کمال دوری دارد از نور آفتاب که محیط ظل مخروطی است و گاهی غسق با ضافه لیل مستعمل میشود در تاریکی اول شب چنانچه می آید در حدیث پنجم باب صدوم که باب النوادر است قرآن بمعنی خوانده شده است که نازل شده است بر رسول الله صلی الله علیه و آله و آن عطف بر الصلوة است موافق آنچه مذکور میشود در حدیث دوم باب هفتم و حدیث نوزدهم باب بیست و یکم المشهود بصیغه اسم مفعول باب علم آنچه نزد آن حاضر باشد کسی **یعنی** روایتست از زراره گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از آنچه در ظاهر قرآن واجب لازم کرده الله عز و جل از جمله نماز پس امام گفت پنج نمازست در شبانه روز پس گفتم که پس آیا نام برده آنها را الله تعالی و ظاهر کرده آنها را در کتاب خود امام گفت آری بیان این آنکه گفت الله تبارک و تعالی بپیغمبر خود در سوره بنی اسرائیل که بر پای دار نماز را بعد از کمال قرب آفتاب تا کمال ظلمت شب و کمال قرب آفتاب زوال آفتابست

وَدُلُوكُهَا زَوَالُهَا وَفِيمَا بَيْنَ دُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ

بعنی رسیدن مرکز آفتاب بدائره نصف النهار و در زمانی که دلوک آفتاب و کمال ظلمت شب است چهار نماز است که ...
بر وه آنها را الله تعالی ظاهر ساخته آنها را و تعیین کرده آنها را و کمال ظلمت شب بنصف رسیدن شب است بعد از آن گفت که ...
و در قرآن فجر را بدرستی که قرآن فجر بود همیشه مشهود ملائکه شب و ملائکه روز پس این نماز پنجم است **اصل** و قال تعالی فی ذلک

أَقِمِ الصَّلوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَطَرَفَاهُ الْمَغْرِبُ وَالْغَدَاةُ وَزُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ وَهِيَ صَلوٰةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ
وَقَالَ تَعَالَى حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلوٰةِ الْوُسْطَىٰ وَهِيَ صَلوٰةُ الظُّهْرِ وَهِيَ أَوَّلُ صَلوٰةٍ صَلَّاهَا رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهِيَ وَسَطُ النَّهَارِ وَوَسَطُ الصَّلوٰتَيْنِ بِالنَّهَارِ صَلوٰةِ الْغَدَاةِ وَصَلوٰةِ الْعَصْرِ
وَفِي الْقِرَاءَةِ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلوٰةِ الْوُسْطَىٰ وَصَلوٰةِ الْعَصْرِ وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ **شرح** ظاهر این حدیث — بعضهم

موافق حدیث دوم باب هفتم که باب وقت الظهر است و حدیث دوم باب هشتم که باب النوادر است این است که نهار در این
آیت مستعمل شده در ما بین طلوع فجر و غروب شمس و این منافات ندارد با آنکه گاهی مستعمل شود در ما بین طلوع شمس و غروب
شمس و بنا بر این میگوییم که مغرب مصدر میمی است بمعنی غروب آفتاب که آن طرف منقسم است و غداة مصدر است بمعنی
طلوع فجر که آن نیز منقسم است پس هر دو طرف خارجست از نهار چنانچه خارجست از لیل و در آن نیز منقسم حرکتی واقع میشود
پس نصب طرفی النهار که مفعول فیه اقم است برای مبالغه در اتصال نماز مغرب بغروب و اتصال نماز فجر بطلوع فجر است

[illegible]

اهل البیت و دیگر این قرائت حق است و مخالفان آن را داخل قرائت شاذه شمرده اند و از عایشه نقل کرده اند واو در وصلوة العصر
در بعض نسخ در دوم جنت و مبادرت متعلق بقانتین است از جمله احتمالات در مراد بقنوت ایجاد رکن است و آن خشنه زده است
که مذکور است بعد از این آیت که فان خفتم فرجالا او رکبانا صاحب مجمع البیان گفته که قانتین قال ابن عباس معناه داعین و مراد ...
آنست که بگنیم **یعنی** و گفت الله تعالی در بیان آن پنج نماز در سوره هود که بر پای دار نماز را در دو طرف روز غروب آفتاب و طلوع فجر است
و بر پای دار نماز را در چند ساعت گذشته از شب و آن نماز خفتن است و گفت الله تعالی در سوره بقره که نگاهبانی کنید بر نمازها و نماز
واسطه و آن نماز ظهر روز جمعه است و آن اول نمازیست که گزارد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله و فتی که مامور شد بآن در سوره
اسرائیل که مکیه است در آیت اقم الصلوة لدلوک الشمس و نماز ظهر روز جمعه در میانه روز است و در میان دو نماز است که در روز است یکی نماز
صبح و یکی نماز عصر و در بعض قرائت که قرائت اهل البیت است چنین است که نگاهبانی کنید بر نمازها و نماز واسطه و نماز عصر اشارت است
بآنکه بنا بر این قرائت جمیع نمازهای پنجگانه صریح شده در قرآن و بایستید در نماز بر حالی که برای الله تعالی و بس قنوت میکرده باشید **اصل** قال

وَنَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَرَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ فَقَنَتَ فِيهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَرَكَهَا عَلَى حَالِهَا فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ وَأَضَافَ لِلْمُقِيمِ رَكْعَتَيْنِ **شرح** ضمیر فیها و ترکها و حالها راجع بصلوة
الوسطی که در فقره سابقه است و عبارتست از نماز ظهر روز جمعه السفر بفتح سین مهمله و فتح فا و را مهمله قطع مسافت در
قنت بصیغه ماضی معلوم باب نصر است و واو در و اضاف برای عطف است و این آیت از سوره مدنیه است پس اضافه رکعتین
در مدینه شده و موافق اینست ظاهر بعض احادیث و این منافات ندارد با ظاهر بعضی دیگر که اضافه هر رکعت مغرب در مکه شد
مذکور میشود در شرح حدیث دوم باب النوادر و ذکر للمقیم اشارتست بآنکه ترک مسافر دو رکعت را بعنوان جواز نیست بلکه ...
و این روایت بر بعض مخالفان که میگویند که مسافر مخیر است میان قصر و اتمام و مراد این نیست که در اول وقت زیاد کردن دو

[illegible]

فی السفر و اربعا فی الحضر زیرا که این منافات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب النوادر که جان آیت سوره نساء
می آید در شرح حدیث چهارم باب هشتاد و هفتم **یعنی** امام گفت که و نازل شد این آیت سوره بقره در روز جمعه بحالی
که رسول الله صلی الله علیه و آله در سفری بود پس قنوت کرد در ظهری که جمعه است رسول الله صلی الله علیه و آله باین معنی که شروع
در قنوت مستحب در نمازها از این نماز کرد و واگذاشت ظهر را که جمعه است بر حال خود در سفر و حضر و زیاد کرد برای مقیم دو رکعت

اصل وَإِنَّمَا وُضِعَتِ الرَّكْعَتَانِ اللَّتَانِ أَضَافَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِلْمُقِيمِ لِمَكَانِ
الْخُطْبَتَيْنِ مَعَ الْإِمَامِ فَمَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي غَيْرِ جَمَاعَةٍ فَلْيُصَلِّهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ كَصَلوٰةِ الظُّهْرِ فِي سَائِرِ
الْأَيَّامِ **شرح** این فقره برای رفع اعتراض است و حاصل اعتراض اینست که امام مفترض الطاعه مبسوط الید در وقتی که مقیم
میباشد نماز جمعه دو رکعتی میگزارد با مومنانی که مقیم میباشند و این منافات دارد با کلیه که مذکور شد و حاصل دفع اینست
که در نماز جمعه امام مفترض الطاعه مبسوط الید شابه نماز جماعت است زیرا که بعض مومنان او در این صورت مسافر میباشند
بنا بر آنکه بسبب کمال علوم رتبه خطبه امام مفترض الطاعه و کمال اهتمام بشنیدن امر و نهی امام مفترض در آن خطبه از سر دو
فرسخ می آیند و هفت روز را میکردند و چهار فرسخ مسافت قصر رباعیه است در سفری که مقارن هجوم خلایق باشد و غیر این باشد
برای ضرورت موافقت با ایشان میکنند در قصر رباعیه موافق روایت ابن بابویه از امام رضا علیه السلم در کتاب

[illegible]

بدلالت ظاهر قرآن او وعید ای بزرگ آن نشده یا مکلف است بدلالت ما ول قرآن و بس پس قرائت در نماز داخل فرض
نیست چنانچه می آید در حدیث اول باب سی و پنجم و این منافات ندارد با قول الله تعالی در سوره مزمل و رتل القرآن ترتیلا
و ایضا در آن سوره فاقرؤا ما تیسر من القرآن زیرا که آنها در نماز شب است و آن مستحب است برای امت باتفاق
آن سوره از اوائل مکیات است پس قبل از فرض و وعید در فروع است چنانچه بیان شده در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
اول باب هفدهم که بعنوانست و مقدمت بر باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها **ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
قَالَ لِلصَّلوٰةِ أَرْبَعَةُ آلَافِ حَدٍّ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ لِلصَّلوٰةِ أَرْبَعَةُ آلَافِ بَابٍ **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت برای نماز چهار هزار قرار داده است و در روایتی دیگر آنست که برای نماز چهار هزار در است و حاصل هر دو یکیست
مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب برای توضیح حدیث سابق است پس لازم نیست که مجموع چهار هزار فرض باشد **هفتم اصل** عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَشْرُ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مِنَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَانِ مِنَ الْعَصْرِ وَرَكْعَتَا الصُّبْحِ وَرَكْعَتَا
الْمَغْرِبِ وَرَكْعَتَا الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ لَا يَجُوزُ الْوَهْمُ فِيهِنَّ مَنْ وَهَمَ فِي شَيْءٍ مِنْهُنَّ اسْتَقْبَلَ الصَّلوٰةَ اسْتِقْبَالاً
وَهِيَ الصَّلوٰةُ الَّتِي فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي الْقُرْآنِ **شرح** شاید که گفته در تقدیم ظهر این باشد که آن اول
و مشتمل بر اشرف است موافق حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی چنانچه گذشت در حدیث اول این باب و تقدیم
بر باقی بنا بر بعض قرائت باشد که در حدیث اول این باب بیان شد و تقدیم صبح بر باقی برای اشعار بفضیلت آن از باقی

[illegible]

فرضها

که واجب لازم کرده آنها را الله عز و جل بر مومنان در ظاهر قرآن **اصل** وَفَوَّضَ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَزَادَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الصَّلوٰةِ سَبْعَ رَكَعَاتٍ هِيَ سُنَّةٌ لَيْسَ فِيهِنَّ قِرَاءَةٌ إِنَّمَا هِيَ تَسْبِيحٌ وَتَحْمِيدٌ
وَتَهْلِيلٌ وَتَكْبِيرٌ وَدُعَاءٌ فَالْوَهْمُ إِنَّمَا يَكُونُ فِيهِنَّ فَزَادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي صَلوٰةِ الْمُقِيمِ غَيْرِ
الْمُسَافِرِ رَكْعَتَيْنِ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَرَكْعَةً فِي الْمَغْرِبِ لِلْمُقِيمِ وَالْمُسَافِرِ **شرح** بیان حاصل فیهن
کرده شد در شرح حدیث دوم این باب جمله انما هی تا آخر جواب سوال مقدر است و آن اینست که اگر قرائت در آنها نباشد
چرا قرائت در آنها افضل میشود چنانچه می آید در حدیث اول باب بیست و سوم و حدیث دهم باب پنجاه و ششم و جواب
اینست که سوره فاتحه مشتمل است بر معنی تسبیحات اربع مع شیء زائد که دعا است و اهدنا الصراط المستقیم پس قرائت
افضل فردین واجب است در آنها اگر چه متعین نیست و از این مفهوم میشود که اگر کسی تسبیحات اربع گوید و ضم دعا کند آن افضل است
از اکتفا به تسبیحات اربع ضمیر مونث در انما هی راجع بقرائت است و در بعض نسخ بجای ضمیر مونث ضمیر مذکر است ...

[illegible]

عیون اخبار الرضا علیه السلم در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلم
فان قال فلم صارت صلوة الجمعة اذا کانت مع الامام رکعتین واذا کانت بغیر امام رکعتین و رکعتین قیل لعلل شتی منها
ان الناس یتخطون الی الجمعة من بعد فاحب الله عز وجل ان یخفف عنهم لموضع التعب الذی صاروا الیه ومنها ان الامام
والمحل تقدیر الامکان است وضعت بصیغه ماضی مجهول باب منع است یوم الجمعه ظرف وضعت است باعتبار مفعول
نظیر احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم المقیم متعلق باضافه است مکان بفتح میم المعلیه یعنی مرتبه عالیه از شرف
آنچه مذکورست در کتاب الروضه در حدیث موسی علیه السلم که ثم علیک بالصلوة الصلوة فانها منی لمکان ومکان بفتح میم
یعنی موضع است مثل آنچه در همان حدیث کتاب الروضه است که والعبد ان بکل مکان و بر هر تقدیر مراد اینست که چون کمال
اهتمام بشنیدن خطبه امام مفترض الطاعه است خلایق از راه دور و نزدیک هجوم میکنند و آن باعث قصر رباعیه ظهر روز
جمعه میشود و این علت جاری نیست در نماز عصر روز جمعه زیرا که انتشار قبل از نماز عصر جایزست خصوصا برای صاحبان شغل
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب نوزدهم و بجای لمکان المطیعین مع الامام یکی گفت لمطیعی الامام با وجود اینکه احتیاج
برای دفع توهم اینکه خطبتین مسقط رکعتین باشد از هر پیشنمازی خواه بعض ماموین از سفر دو فرسخ آیند و خواه نه واگر مکان مصدر
میمی میبود و مراد این میبود که خطبتین مطلق مسقط رکعتین است اعتراض بر بیان این سر وارد می آمد که خطبتین چه منافات با رکعتین
دارد و چرا اسقاط اذان و اقامت و التشهد و تکبیر افتتاح و سایر مستحبات نماز نمیکنند و اسقاط رکعتین میکنند مع انهم است و مضاف
وصفت الخطبتین است و مراد اینست که دوری مکان خطبتین بقدر دو فرسخ باعث قصر رباعیه در روز جمعه نمیشود اگر پیشنماز آن
غیر امام مفترض الطاعه باشد زیرا که آن مکان ندارد و فا در فمن برای تفریع بر حصر است صلی بمعنی اراد ان یصلی است فی بمعنی مع است
مثل فخرج علی قومه فی زینته یا برای سببیت است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه غیر مضاف است تنوین جماعه برای تعظیم است مثل ووالد
وما ولد و مثل ولیال عشر و مراد جماعة المسلمین است که جدا شدن از ایشان نفاقست موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث
چهارم باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم ومن هم است که
قال من فارق جماعة المسلمین قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه وتفسیر جماعة المسلمین بائمه اهل البیت علیهم السلم مذکور شده
در حدیث دوم همان باب که ان علی بن ابی طالب والله الامام الذی یجب علیه نصیحته واللزوم جماعتهم اهل بیته و بیان شده مراد
فراهم آمدن از دور و نزدیک بمکان خطبه امام مفترض الطاعه است و حاصل هر دو یکیست و در روایت ابن بابویه در فقیه در باب
وجوب الجمعة وفضلها ما آخر چنین است که فمن صلی بقوم یوم الجمعة مع غیر جماعة مخفی نماند که اگر جماعه مطلق باشد لازم می آید
که فرد جلی مذکور باشد و فرد خفی متروک باشد و آن فرد خفی جماعتیست که جامع شروط جمعه و دو رکعتی در حضر نباشند و این خلاف
ظاهرست یعنی وا گذاشته نشده آن دو رکعتی که زیاد کرده آنها را نبی صلی الله علیه وآله در روز جمعه برای غیر مسافر بسبب مرتبه
عالیه دو خطبه که با امام مفترض الطاعه است پس هر که نماز گزارد در روز جمعه با غیر جماعت امام مفترض الطاعه پس باید که گزارد آن
نماز را چهار رکعت مانند نماز ظهر در باقی ایام هفته خواه آن نماز با خطبتین باشد و خواه بی خطبتین باشد دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال کان الذی فرض الله علی العباد من الصلوة عشر رکعات وفیهن القراءة ولیس فیهن وهم یعنی
سهو فزاد رسول الله صلی الله علیه وآله سبعا وفیهن الوهم ولیس فیهن قراءة شرح یعنی سهو کلام راوی است
ومیتواند بود که کلام امام باشد و بر هر تقدیر سهو مرفوعست بحکایت یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بود آنچه لازم کرده
بود الله بر بندگان از جمله نماز ده رکعت و در آن ده رکعت است قراءت قرآن و نیست در آن ده رکعت شکی یعنی فعلی

مراد اینست که شک در اینها مضی نیست و باعث بطلان نماز میشود پس زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه وآله بدلالت تاویل قرآن هفت
رکعت یا در آن هفت رکعت میرود شک و نیست در آن هفت رکعت قراءت قرآن یعنی که شرط صحت نماز نیست و این منافات
ندارد با اینکه گاهی افضل باشد از تسبیحات اربع که جایزست چنانچه می آید در حدیث اول باب القراءة فی الرکعتین الاخیرتین که باب
بیست و سوم است و در حدیث دوم باب الرجل یدرک مع الامام بعض صلوته که باب پنجاه و ششم است اگر گوید کدام
آیت دلالت بر فرض ده رکعت میکند گویم آیات قرآن منحصر در آنچه مشهورست نیست چنانچه بیان شد در آخر کتاب فضل القرآن و ایضا
معنی آنچه مشهورست معلوم ما نیست مفصلا سوم اصل قال ابو جعفر علیه السلم فرض الله الصلوة وسن رسول
الله صلی الله علیه واله عشرة اوجه صلوة الحضر والسفر وصلوة الخوف علی ثلثة اوجه وصلوة کسوف
الشمس والقمر وصلوة العیدین وصلوة الاستسقاء والصلوة علی المیت شرح الف لام الصلوة برای عهد خارجست
و عبارتست از ده رکعت یومیه که بیان شد در شرح حدیث سابق صلوة و نظایرش مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول خبر مبتدای
محذوفست بتقدیر هی و بنابر دوم بدل تفصیل عشره است علی ثلثه اوجه متعلق است بصلوة الحضر والسفر نیز زیرا که آن سه صورت دارد
اول یازده رکعت هر روز و شب و آن مخصوص مسافرست دوم هفده رکعت هر روز و شب و آن مخصوص مقیم است که جامع
شروط قصر روز جمعه نیست سوم هفده رکعت در هر یک از شش روز و شب و پانزده رکعت در روز و شب جمعه و آن مخصوص کسیست
که جامع شروط قصر ظهر روز جمعه باشد که مذکور شد در حدیث اول این باب و صلوة خوف سه صورت دارد اول صورت صلوة
ذات الرقاع و بیان میشود در باب هشتاد و ششم دوم صورت صلوة المواقفه والمطارده والمناوشه که رکوع آن و سجود آن
باشارتست سوم صورت صلوة المسایفه که رکوع و سجود ندارد بلکه بجای هر رکعتی ذکریست و این دو صورت بیان میشود در باب
هشتاد و هفتم ذکر کسوف و خسوف بعنوان مثالست و نماز جمیع اخاویف السما یک صورت دارد و چنانچه می آید در حدیث
سوم باب نود و دوم که باب الکسوف است منافات نیست میان این حدیث و میان آنچه می آید در حدیث چهارم باب صلوة کسوف
که واجب فریضه زیرا که فریضه در آنچه می آید اعم از فریضه اینجاست باعتبار اینکه اینجا فرض الله است و در آنچه می آید شامل با فرض
الرسول نیز هست الاستسقا بسین بی نقطه و قاف و همزه منقلبه از یا مصدر باب استفعال طلب باران و کیفیت نماز آن
می آید در باب صلوة الاستسقا که باب هشتاد و نهم است و آن گاهی واجب میشود مثل صورتی که امام مفترض الطاعه طلب
مردمان برای آن کند یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم واجب لازم کرد الله تعالی نماز ده رکعت یومیه را بدلالت ظاهر قرآن و قرار داد
رسول الله صلی الله علیه وآله بدلالت تاویل قرآن ده قسم نماز واجب را اول و دوم و سوم نماز یومیه حضر و سفرست چهارم و پنجم و ششم
نماز خوفست هر کدام بر سه وجه است و هفتم نماز گرفتن آفتاب و گرفتن ماه و مانند آنهاست و هشتم نماز عید ماه رمضان و عید
قربانست و نهم نماز استسقاست و دهم نماز میت است چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز
وجل ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا ای موجوبا شرح بیان این آیت گذشت در حدیث سیزدهم باب
سابق و می آید در حدیث دهم باب دوازدهم و در اینجا میگوییم که موجوب بمعنی معلوم الوجوب است نظیر مجدور و محموم و مصدور
اینست که ضروری دین است و اقرار بوجوب آن کرده هر کس که از اهل دین بوده یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله
عز وجل در سوره نساء بدرستی که صلوة بود در شرایع سابقه بر مؤمنان واجبی موقوت یعنی معلوم الوجوب نزد هر کس از اهل
دین پنجم اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن الفرض فی الصلوة فقال الوقت والطهور والقبلة و
التوجه والرکوع والسجود والدعاء قلت ما سوی ذلک قال سنة فی فریضة شرح الطهور بضم طا

نماز ظهر و زمان ما بین اول ربع آخر روز تا مساکه می آید در حدیث اول باب آینده یا غروب آفتاب برای نماز عصر و زمان
بعد از غروب آفتاب با فاصله برای نماز مغرب موافق آنچه می آید در حدیث هشتم باب ششم و زمان ما بین اول ربع دوم شب
تا نصف شب برای عشا و زمان بعد از طلوع فجر با فاصله برای نماز صبح و دیگری آنچه صدر زمان مقرر بعنوان توقیت برای نمازست
مثل زوال برای نماز ظهر پس مراد باخرها بیرون از قدر مشترک میان دو وقت است یعنی آنچه بعنوان رخصت برای صاحب عذر فی الجمله است
مثل زمان بعد از اول ربع آخر روز تا وقتی که سایه شاخصی که یک ذراع باشد چهار قدم شود برای نماز ظهر چنانچه بیان میشود در شرح
حدیث هفتم باب آینده و مثل زمان بعد از فراغ از نماز ظهر تا اول ربع آخر روز برای نماز عصر که زمان تقدیم عصرست و مثل
زمان بعد از فراغ از نماز مغرب تا اول ربع دوم شب برای نماز عشا و مثل زمان بعد از گذشتن مقدار دو رکعت صبح از طلوع
فجر تا روشن شدن جمیع آسمان یا تا وقت طلوع آفتاب برای نماز صبح و دیگری آنچه در مقابل صدر زمان مقرر بعنوان توقیت
برای نمازست و آن اواخر زمان رخصت است بقدری که آن نماز در آن گنجد یعنی این باب بیان وقتهای نمازهاست اول آنها و آخر آنها
و بهتر آنها در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن زرارة قال کنت قاعدا عند ابی عبد الله علیه السلم انا
وحمران بن اعین فقال له حمران ما تقول فیما یقول زرارة وقد خالفته فیه فقال ابو عبد الله
ما هو قال یزعم ان مواقیت الصلوة کانت مفوضة الی رسول الله صلی الله علیه واله هو الذی
وضعها شرح روایتست از زراره گفت بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلم من و برادرم حمران بن اعین پس گفت امام بحمران
که چه میگویی در آنچه میگوید زراره و بتحقیق مخالفت کردم او را در آن قول پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم چیست آن قول زراره
حمران گفت که زراره دعوی میکند که اوقات نماز بوده واگذاشته شده سوی رسول الله صلی الله علیه وآله اوست که قرار داده آنها
اصل فقال ابو عبد الله علیه السلم فما تقول انت قلت ان جبرئیل علیه السلم اتاه فی الیوم الاول بالوقت
الاول وفی الیوم الاخیر بالوقت الاخیر ثم قال جبرئیل علیه السلم ما بینهما وقت شرح قلت بتقدیر قال علیه السلم
و میتواند بود که قلت کلام زراره باشد و او ذکر کرده باشد مذهب حمران را از جانب عم خود بنابرین حاجت بتقدیر نیست مراد بالیوم الاول
زمان قرار دادن اوقات نماز بعنوان عزیمت است که بیان شد در شرح عنوان باب و مراد بالیوم الاخیر زمان قرار دادن اوقات
نماز بعنوان رخصت است که آن نیز بیان شد یا مراد بالیوم الاول زمان تنزیل آیات متعلقه باوقات نمازست و مراد بالیوم
الاخیر زمان تحدیث برای استنباط اوقات مقرره بعنوان عزیمت است و بنابر معنی اول عبارتست از قدر مشترک
میان وقت اول و وقت آخر و بنابر معنی دوم مراد فاصله میان وقت اول و وقت آخرست یعنی پس گفت امام جعفر صادق
پس چه میگویی تو حمران گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلم آورده نزد او در روز اول وقت اول را و در روز آخر وقت آخر را
گفت جبرئیل علیه السلم که میان آن دو وقت وقت برای نمازست اصل فقال ابو عبد الله علیه السلم یا حمران ان زرارة
یقول ان جبرئیل علیه السلم انما جاء مشیرا علی رسول الله صلی الله علیه وآله وصدق زرارة انما
جعل الله ذلک الی محمد صلی الله علیه واله فوضعه واشار جبرئیل علیه به شرح حاصل این جواب اینست که
نزاع شما لفظیست و در حقیقت اختلاف نکرده اید بهم زیرا که تفویض سوی رسول الله بمعنی تفویض سوی او در استنباط از قرآنست
بی حاجت بوحی علیحده و این منافات ندارد با مدد کردن جبرئیل در استنباط چنانچه در شبهای قدر ملائکه بر امام زمان فرود
می آیند و تحدیث میکنند و آن نیز وحیست که مخصوص انبیاست صاحب قاموس گفته اشار علیه کذا امره پس اشارت اینجا
مقابل پیغام آوردنست یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای حمران بدرستی که زراره میگوید که بدرستی که جبرئیل علیه السلم

جز این نیست که آمد از نزد آخر بیجا که فرستاده بود نه پیغام آورنده بعنوان وحی مراد اینست که مددکار و محافظت کننده بود در
رسول الله صلی الله علیه وآله در استنباط وقت آخر از تاویل قرآن و راست گفت زراره بیان این آنکه جز این نیست
که گردانیده الله تعالی تعیین وقت آخر را مفوض سوی محمد صلی الله علیه وآله پس قرار داد آنرا و فرمود جبرئیل علیه السلم او را
بآن یا بمعنی که راهنمایی کرد جبرئیل علیه السلم او را بآن چنانچه اهل مشورت میکنند مراد اینست که تعیین وقت آخر در روز آخر
وحی یا سوره علیحده نبود بلکه باستنباط از آیات و سور روز اول بود و جبرئیل برای تحدیث آمده بود و در روز آخر فرستاده
وحی علیحده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان من الاشیاء اشیاء موسعة واشیاء مضیقة فالصلوة
مما وسع فیه تقدم مرة وتؤخر اخری والجمعة مما ضیق فیها فان وقتها یوم الجمعة ساعة تزول
ووقت العصر فیها وقت الظهر فی غیرها شرح ظاهر الصلوات نماز یومیه است که نماز جمعه مستثنی نباشد و موید را
حدیث آینده پس مراد بالصلوات پنج نوع نماز است و جواز جزئی از هر نوع لازم ندارد جواز آن از هر صنف یا هر فرد نوع بیان ضیق
و وسعت مغرب می آید در شرح حدیث شانزدهم باب ششم ما موصوله در ما عبارتست از اشیاء است پس ارجاع ضمیر
مذکر و مونث بآن جایزست مراد بالجمعه نماز ظهر آدینه است مطلقا خواه چهار رکعت با دو خطبه و خواه چهار رکعت بی دو خطبه
و خواه دو رکعت با دو خطبه در حضر و خواه دو رکعت در سفر بقرینه آنچه می آید در حدیث اول و دوم باب شصت و نهم که باب وقت
صلوة الجمعة ووقت صلوة العصر یوم الجمعة است و تضییق در جمعه باعتبار اینست که میان زوال آفتاب و میان آن نوافل
نیست بخلاف ظهر سایر ایام فی در فیها در اول برای ظرفیت است ساعة مرفوع و مضاف بجمله و ضمیر مستتر در تزول راجع
بشمس است ضمیر فیها و غیرها دو احتمال دارد اول اینکه راجع بیوم الجمعة باشد و تانیث باعتبار مضاف الیه باشد یا باعتبار ایام باشد
پس فی دو جا برای ظرفیت است دوم اینکه راجع بجمعه در والجمعة مما ضیق فیها باشد و فی دو جا بمعنی مع باشد مثل فخرج علی قومه
فی زینته و موافق احتمال اولست آنچه می آید در حدیث سوم باب شصت و نهم یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
گفت بدرستی که از جمله چیزها که امر الله تعالی تعلق بآنها گرفته چیزهاست که فراخ گرفته شده است و چیزهاست که تنگ گرفته
شده است بیان اینکه پنج نوع نمازهای یومیه از جمله چیزهاست که فراخ گرفته شده است در آن پیش گزارده میشود و پس
گزارده میشود باری دیگر و نماز جمعه از جمله چیزهاست که تنگ گرفته شده است در آنها چه بدرستی که وقت آن در روز جمعه
ساعتی است که زوال آفتاب میشود و وقت عصر در آن روز وقت ظهرست در غیر آن سوم اصل عن عبد الله بن
سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول لکل صلوة وقتان واول الوقت افضله
ولیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا الا فی عذر من غیر علة شرح مراد بوقتان دو وقت وقت عزیمت
و وقت رخصت است و بیان آنها شد در شرح عنوان این باب و مراد بالوقت وقت عزیمت است و مراد باول اول
شرعی آنست پس تقدیم اذان و اقامت و نوافل ظهر مثلا منافات با ادراک اول وقت ندارد و ضمیر افضله راجع بالوقت
فی برای تعلیل یا بمعنی مع یا برای ظرفیت است و بنابر اخیر فی عذر بمعنی فی وقت عذر است مراد بعذر مثل سفر و باران و بیماری
و شغلی که ترکش باعث ضرر شود و است العله بکسر عین بی نقطه بیماریست و بفتح عین کار و اصل آن بمعنی اشتغال است که بعد
از اشتغالی دیگر باشد و در اینجا مناسبت یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
شنیدم از او میگفت برای هر نمازی دو وقت است و اول وقت مقرر برای نماز افضل وقت نمازست و نیست کسی را اینکه گرداند
دوم دو وقت را وقت نماز خود مگر در صورتی که عذری داشته باشد نه بهانه مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه می آید

حدیث اول باب سیم که تعلیم اصل جواز عمل برای صاحبان عذر و تطییب قلوب ایشان از جمله عذرست چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
لکل صلوة وقتان و اول الوقت افضلهما شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق پنجم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام
اصلحک الله وقت کل صلوة اول الوقت افضل او وسطه او آخره فقال اوله ان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال ان الله عز و جل یحب من الخیر ما یعجل شرح وقت کل صلوة عبارتست از اول هر
دو وقت که بیان شد در شرح عنوان این باب الوقت از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیرست یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را
که دراز گرداند خدا عمر ترا وقت مقرر هر نماز اول آن بهترست یا میان آن یا آخر آن پس امام گفت اول آن بهترست بیان این
آنکه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد از جمله عمل خیر آنچه را که تعجیل کرده شود و مخفی
نماند که از این ظاهر میشود که وسط بهتر از آخرست و تعجیل نافله ظهر مثلا تعجیل فریضه است بر وجه اکمل زیرا که تمهید آنست پس
گویا که جزو آنست ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فضل الوقت الاول علی الآخر کفضل الآخرة
علی الدنیا شرح بیان وقت اول و وقت آخر شد در شرح عنوان این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بدرستی که زیادتی نفع نماز در وقت اول بر نفع نماز در وقت دوم مانند زیادتی نفع آخرت بر نفع دنیاست هفتم اصل قال ابو بتعجیل
عبد الله علیه السلام لفضل الوقت الاول علی الاخیر خیر من ولده و ماله شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام
هر آینه زیادتی نفع نماز در وقت اول که مذکور شد در شرح عنوان این باب بر نفع نماز در وقت دوم که آن نیز مذکور شد بهترست
برای مرد از فرزندان او و مال او هشتم اصل قال ابو جعفر علیه السلام اعلم ان اول الوقت ابدا افضل فعجل الخیر
ما استطعت و احب الاعمال الی الله عز و جل ما دام العبد علیه و ان قل شرح مراد بالوقت وقت اول
از دو وقت که مذکور شد در شرح عنوان این باب یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام بدانکه اول وقت مقرر نماز همیشه بهترست پس
تعجیل کن عمل خیر را چندانکه وسعت در قدرت داشته باشی و محبوبتر عملهای خیر سوی الله عز و جل عملیست که مداومت کند بنده بر آن
هرچند که کم باشد مراد حدیث که عمل آسان مستمر بهترست از عمل مشکل منقطع چنانچه مذکور شد در شرح حدیث هفتم باب اول نهم اصل
قال علی بن الحسین صلوات الله علیه من اهتم بمواقیت الصلوة لم یستکمل لذة الدنیا شرح گفت امام
زین العابدین صلوات الله علیه هر کسی که اهتمام رساند در محافظت اوقات فضیلت نماز کامل نمیشود لذت دنیا او یعنی
که در وقت حضور وقت فضیلت نماز هیچ لذتی را از دنیا لذت عمده نمیشمرد و هر لذت عمده او منغص میشود در مبادرت نماز
پنجم اصل باب وقت الظهر و العصر شرح این باب بیان وقت نماز ظهر و نماز عصرست و درین باب هشت حدیث
اول اصل عن یزید بن خلیفة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان عمر بن حنظلة اتانا عنک بوقت
فقال ابو عبد الله علیه السلام اذا لا یکذب علینا قلت ذکر انک قلت ان اول صلوة افترضها الله
علی نبیه صلی الله علیه و آله الظهر و هو قول الله عز و جل اقم الصلوة لدلوک الشمس فاذا زالت
الشمس لم یمنعک الا سبحتک ثم لا تزال فی وقت الی ان یصیر الظل قامة و هو آخر الوقت فاذا صار
الظل قامة دخل وقت العصر فلم تزل فی وقت العصر حتی یصیر الظل قامتین و ذلک المساء فقال
صدق شرح باء بوقت برای تعدیه است و تنوین وقت برای تعظیم است و مراد وقت فضیلت است اذاً بکسر همزه و فتح ذال معجمه
و تنوین ظرف زمانست و فتحه برای التقاء ساکنین است و تنوین عوض مضاف الیه است تقدیر اذ اتاکم منی بوقت السبحة بضم سین
بی‌نقطه و سکون با یک نقطه و حاء بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا نماز نافله مراد و قامت مقدار شاخص است و صیرورت ظل بقدر قامت

عبارتست از گذشتن ربع روز بعد از زوال زیرا که علامت تقریبی عام فهم آن در موضعی و روزی که آفتاب بسمت الرأس
گذرد اینست که سایه شاخص بعد از زوال بقدر شاخص شود و در غیر آن موضع و روز اینست که سایه شاخص زیاده شود بر آنچه
در وقت زوال باقی مانده و آن زیادتی بقدر شاخص شود و بر این قیاس است صیرورت ظل بقدر دو قامت در یکی از
سوای ظل زوالست چنانچه تحقیق میشود در شرح حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از یزید بن خلیفه گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که عمر بن حنظله ما را از جانب تو وقتی برای فضیلت نماز پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام درین هنگام دروغ نمی‌بندد بر ما گفتم که عمر بن حنظله مذکور کرد که تو گفتی بدرستی که اول و افضل نمازی که واجب
و لازم کرده است الله تعالی بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله نماز ظهرست و آن مدلول قول الله عز و جل است در سوره بنی اسرائیل
اقم الصلوة لدلوک الشمس چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب سوم پس چون زوال آفتاب شد مانع نمیشود ترا
از گزاردن نماز ظهر بعنوان فضیلت مگر نافله تو که هشت رکعتست بعد از آن همیشه در وقت فضیلت نماز ظهری تا آنکه شود
سایه شاخص بقدر شاخص و آن آخر وقت فضیلت نماز ظهرست پس چون گردد سایه بقدر شاخص داخل شده وقت
فضیلت عصر پس همیشه در وقت فضیلت عصری تا آنکه گردد سایه شاخص دو برابر شاخص و آن وقتیست که آخر روز است
یعنی که تأخیر نماز از آن وقت مکروهست پس امام گفت که عمر بن حنظله راست گفت دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و ذلک الیک ان شئت طولت
و ان شئت قصرت شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون زوال آفتاب شود داخل میشود وقت
ظهر مگر آنکه پیش از نماز ظهر نافله است و اختیار دادن نافله سوی تست اگر خواهی دراز میکنی و اگر خواهی کوتاه میکنی مراد اینست که
افضل اوقات نماز ظهر اول وقت زوالست مگر برای کسی که نافله گزار باشد زیرا که افضل برای او تقدیم نافله است
خواه نافله کوتاه و خواه دراز بشرط آنکه تأخیر نماز ظهر از قدر قامت نشود چنانچه ظاهر حدیث اول این بابست سوم اصل عن ذریح
المحاربی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام متی اصلی الظهر فقال صل الزوال ثمانیة ثم صل
الظهر ثم صل العصر شرح این سؤال از وقت فضیلت فریضه ظهرست و مبنی بر توهمی است که ناشی میشود از آنچه — سبحتک طالت او قصرت
می‌آید در حدیث اول باب بنا مسجد النبی صلی الله علیه و آله که و کان جداره قبل ان یظلل قامة و کان اذا کان الفیء ذراعا و هو
قدر مربض عنز صلی الظهر و اذا کان ضعف ذلک صلی العصر ثم صل سبحتک محمول بر بعد از دخول وقت عصرست که بیان
شد در حدیث اول این باب پس این برای دفع توهمیست که ناشی میشود از آنچه منقول شد الحال زیرا که آن توهم مشترکست
میان وقت ظهر و وقت عصر یعنی روایتست از ذریح محاربی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کی بگزارم نماز ظهر را یعنی
کی افضل اوقات آنست آیا اگر فارغ شوم از نافله و سایه بقدر ذراع نشده باشد شروع در فریضه کنم یا انتظار ذراع کشم پس امام
گفت بگزار نافله زوال آفتاب را هشت رکعت بعد از آن بگزار نماز ظهر را خواه سایه بعد از زوال بقدر ذراع شده باشد و خواه
بعد از آن بگزار نافله خود را که برای عصر میکنی خواه آن نافله دراز باشد و خواه کوتاه بعد از آن بگزار نماز عصر را خواه سایه بعد از ظهر
بقدر دو ذراع شده باشد که مجموع سایه بعد از زوال شش ذراع باشد و خواه نه چهارم اصل عن ابن مسکان عن الحارث بن
المغیرة و عمر بن حنظلة و منصور بن حازم قالوا کنا نقیس الشمس بالمدینة بالذراع فقال ابو
عبد الله علیه السلام الا انبئکم بابین من هذا اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر الا ان — طولت و ان شئت
بین یدیها سبحة و ذلک الیک ان شئت قصرت شرح قیاس ظل بذراع مبنی بر آنست که مذکور شد در شرح حدیث

سابق پس برای تعیین وقت فریضه ظهرست بعد از فراغ از نافله یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان از حارث بن مغیره و عمر بن
حنظله و منصور بن حازم گفتند قیاس میکردیم سایه آفتاب را در مدینه بذراع یعنی که بعد از فراغ از نافله ظهر انتظار میکشیدیم
که سایه دیواری که بقدر قامت آدمی باشد و محراب آن موافق دایره نصف النهار باشد بیک ذراع رسد تا شروع در فریضه ظهر کنیم
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا خبر کنم شما را بظاهرتر و بهتر از این که میکنید چون زوال آفتاب شود پس بتحقیق داخل شده
وقت فریضه ظهر الا بقدر رخصت که پیش از آن فریضه نافله هست و اختیار آن نافله سوی تست اگر خواهی دراز میکنی نافله را و اگر
خواهی کوتاه میکنی مراد اینست که اگر رسول علیه السلام فریضه ظهر را بعد از ذراع میکرد چنانچه می‌آید در حدیث اول باب سیزدهم
لیکن برای هیچ وجه که نافله او طول داشته بقدر آن و برای حضور جماعت آن وقت میکرده و در بعض نسخ بعد از این حدیث چنین است
و روی سعد عن موسی بن الحسن عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی عن صفوان بن یحیی عن الحارث بن المغیرة النصری و عمر بن — وظ
حنظلة عن منصور مثله و فیه الیک فان کنت خففت سبحتک فحین تفرغ من سبحتک و ان طولت فحین تفرغ من سبحتک پنجم اصل
عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن القاسم بن عروة عن عبید بن زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلوتین الا ان هذه قبل هذه
شرح مراد بصلوتین فریضه ظهر و فریضه عصرست چنانچه تصریح بآن میشود در حدیث شانزدهم باب آینده و این منافات ندارد
با آنکه آن وقت نسبت بیکی بعنوان عزیمت باشد و نسبت بدیگری بعنوان رخصت باشد چنانچه مفصل شد در شرح عنوان باب
سابق و میشود نیز بود که مراد فریضه ظهر و نافله ظهر باشد و اشارت باشد بآنچه گذشت در حدیث سابق یعنی روایت کرد جمعی از
یاران ما از احمد بن محمد از حسین بن سعید از قاسم بن عروه از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون زوال
آفتاب شود پس بتحقیق داخل میشود وقت دو نماز الا بقدر رخصت که ظهر پیش از عصرست و در بعض نسخ بعد از این حدیث چنین است
و روی سعد عن الحسین بن سعید و محمد بن خالد البرقی و العباس بن معروف جمیعا عن القاسم و احمد بن محمد بن عیسی عن البرقی
عن القاسم مثله و فیه دخل وقت الظهر و العصر جمیعا و زاد ثم انت فی وقت منهما جمیعا حتی تغیب الشمس و آخر این منافی
مشابه با آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم و منقول میشود در شرح حدیث هفتم این باب و این
باعث ضعف این نسخه است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأله انسان و انا حاضر فقال
ربما دخلت المسجد و بعض اصحابنا یصلون العصر و بعضهم یصلون الظهر فقال انا امرتهم
بهذا لو صلوا علی وقت واحد عرفوا فاخذ برقابهم شرح گزاردن بعضی نماز ظهر را و بعضی دیگر نماز عصر را مبنی
برینست که خلفای بنی عباس تأخیر نماز ظهر میکرده‌اند تا آنکه وقت عصر داخل میشد و نماز عصر را در اول غروب میکرده‌اند چنانچه
ظاهر میشود از آنچه می‌آید در حدیث چهارم باب بیست و پنجم و جمعی دیگر از مخالفان بر خلاف ایشان بوده‌اند و میتواند بود که این
اختلاف در روز جمعه باشد برای جمعی که بنماز جمعه در کعتی نرسیده باشند یا جامع شروط جمعه نباشند و مراد این باشد
که پیش از آنکه سایه حادث بعد از زوال بقدر قامت شود بعضی نماز عصر را نیز میکنند و بعضی اکتفا بظهر میکنند و بهر تقدیر
چون این مسئله نزد مخالفان محل خلاف است امام علیه السلام خواسته که شیعه نیز از قبیل تقیه در صورت اختلاف باشند
اخذ بصیغه مجهول باب نصر است برقابهم نایب فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسید او را شخصی و من حاضر بودم یعنی از او پرسید که گفت بسا که داخل شدم در مسجد مدینه در حالی که بعض یاران ما
میگزارند نماز عصر را و بعض یاران ما میگزارند نماز ظهر را پس امام گفت من امر کردم ایشان را باین اختلاف بجهت ظاهر بیان این آنکه اگر

ظ صلی

اتفاق میکردند بر یک نماز میگزاردند در یک وقت شناخته میشدند پس مخالفان بر حلق ایشان میچسبیدند هفتم اصل عن ابی عبد الله
قال سألته عما جاء فی الحدیث ان صل الظهر اذا کانت الشمس قامة و قامتین و ذراعا و ذراعین
و قدما و قدمین من هذا و من هذا شرح ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است زیرا که جاء فی الحدیث متضمن معنی قول
صل بصیغه امر باب تفعیل و صیغه امر اینجا بمعنی اباحت است برای دفع آنچه متوهم میشود از بعض احادیث مثل حدیث اول
این باب و آن دو چیزست اول آنکه تأخیر نماز ظهر تا آنکه سایه شاخص دو برابر آن شود حرام باشد بنا بر توهم آنکه نماز عصر در اول وقت
قضا میشود و چه جای نماز ظهر دوم آنکه تأخیر نماز ظهر تا آنکه سایه شاخص یک برابر شاخص شود حرام باشد و در این حدیث دفع توهم دوم مقدم
شده بر دفع توهم اول برای آنکه مقتضای ترقی در دفع دو چیز عکس مقتضای ترقی در اثبات آنها باشد و این دفع توهم برای
تحقیق اینست که نماز ظهر را دو وقت و آنچه در امثال حدیث اول این بابست بیان آخر وقت اول آنست نه آخر وقت آن مطلقا
و در بعض نسخ بجای صل صلی بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل و حاصل هر دو یکیست و در این حدیث اشارتست بآنکه تأخیر ظهر
از وقت دو برابر شدن سایه شاخص جایز نیست موافق آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم که باب المرأة
تحیض بعد دخول وقت الصلوة تا آخر اینست که اذا رأت الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلا تصلی الا العصر
لان وقت الظهر دخل علیها و هی فی الدم و خرج عنها الوقت و هی فی الدم فلم یجب علیها ان تصلی الظهر و در شرح آن گفتیم
که مراد صورتیست که شاخص بقدر ذراع باشد و چهار قدم آدمی از دو ذراع بیشترست بقدر دو سبع ذراع زیرا که چهار ذراع
هفت قدمست که موافق قد آدمیست پس قدر آن دو سبع ذراع وقت مختص ظهرست بدانکه چون استوای خلقت
مختلف میشود باختلاف مصلحتها در زمانها پس منافات نیست میان این طریق جمع میان این دو حدیث و آنکه ذراع آدم و
حوا بقدر دو سبع قامت ایشان بوده چنانچه مذکورست در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که سألت ابا عبد الله علیه السلام
کم کان طول آدم علیه السلام حین هبط به الی الارض و کم کان طول حوا قال وجدنا فی کتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ان
الله عز و جل لما اهبط آدم و زوجته حوا علیهما السلام الی الارض کانت رجلاه بثنیة الصفا و رأسه دون افق السماء و انه شکا الی الله عز
و جل ما یصیبه من حر الشمس فاوحی الله عز و جل الی جبرئیل علیه السلام ان آدم قد شکا ما یصیبه من حر الشمس فاغمزه غمزة و صیر طوله سبعین
ذراعا بذراعه و اغمز حوا غمزة فصیر طولها خمسة و ثلثین ذراعا بذراعها بیان این آنکه ثنیة الصفا عبارتست از راه تنگ کوه ابو قبیس
در جانب صفا و مراد بافق السماء کنار آسمانست که متصل مینماید بسر کوه ابو قبیس برای کسی که در مکه است پس طول آدم پیش از
غمز نزدیک بوده بمقدار ارتفاع کوه ابو قبیس پس در هیچ سر سایه نمیکشیده و همیشه در آفتاب میبوده خواه در وقت خوابیدن
خواه در غیر آن پس از گرمی آفتاب و حرارت هوای مکه آزار میکشیده سبعین بضم سین و فتح باء و کسر نون تثنیه سبع است
و ذراعا عطف بیان یا بدل سبعین و ضمیر بذراعه راجع بآدم است و مراد ذراع او پیش از غمز است و خمسه بضم خا و سکون
میم و ضمیر راجع بآدمست و ثلثین بضم ثاء و سکون لام و فتح ثاء دوم و کسر نون تثنیه ثلث است و معطوف بر خمسه بعطف
النسق پس ذراعا عطف بیان یا بدل مجموع خمسه و ثلثین است و مراد بذراعها ذراع حوا پیش از غمز است مخفی نماند که اگر
سبعین بفتح سین و کسر عین و فتح نون بمعنی هفتاد باشد لازم می‌آید که دست آدم بجایی نرسد و اگر خمسه بفتح خاء و تاء (?)
بمعنی پنج باشد و ثلثین بفتح ثاء و فتح لام و الف و کسر ثاء دوم و فتح نون بمعنی سی باشد لازم می‌آید که قامت حوا نصف قامت
آدم باشد بلکه کمتر از نصف قامت آدم بنا بر آنکه قامت زن در اصل کمتر میباشد از قامت مرد پس امتناع ایشان از آنکه (?)
بغایت مشکلست قامه بقاف و الف و تخفیف میم در اصل مصدر معتل العین واوی باب نصرست بمعنی ایستادن

دستعمل میشود در مقداری که چیزی در زیاد شدن یا در کم شدن یا در اصل خلقت بآن مقدار رسیده باشد و ایستاده باشد
باینمعنی که تجاوز کرده باشد از آن مثل قد شاخص که اینجا مراد او است و مثل قد سایه شاخص در وقت زوال روزی که مکلف در آن است
و مثل قد آدمی که بسن کمال نمو رسیده باشد الذراع بکسر ذال با نقطه میان آرنج و سر انگشت میانین است القدم بفتح قاف
و فتح دال بی نقطه مقداری که از پاشنه تا سر انگشت شصت پا است و سبع شاخص و اول مراد است اینجا و در حدیثی که منقول شد
از کتاب الحیض من در من هذا بکسر میم و سکون نون است و برای ابتدا است و مشار الیه هذا سایه شاخص در وقت زوال است و مقصود
از تکرار این لفظ افاده اینست که این ضابطه برای زمان اباحت نماز ظهر است در مدینه و مانند آن از مواضعی که عرض آنها زیاد
بر میل کلیست و شاخص را در وقت زوال البته سایه میباشد و آن سایه روز بروز زیاد یا کم میشود و چون مدخول من ابتدائیه
خارج میباشد از مدلول آن پس مراد از این کلام بیان جواز تأخیر نماز ظهر است تا وقتی که سایه شاخص زیاد شود بقدر مجموع مرکب
از سایه زوال و از قامت یا قامتین شود خواه ابتدای زیادتی از این سایه وقت زوال باشد مثل سایه وقت زوال روزی که
آفتاب در اول جدی باشد و آن سایه در کمال درازیست و میتواند بود که مشار الیه هذا شخص آدمی باشد و مقصود از تکرار
لفظ این باشد که لازم نیست که ذراع یا قدم از آدمی مستوی الخلقه باشد زیرا که هر شخص بذراع خود یا قدم خود امتحان میکند و کلام سائل
که می آید مبنی بر توهم است که اصل برای وجوب باشد و این فقره برای بیان اول وقت نماز ظهر باشد و مراد بقامت قد آدمی باشد
والبته مشار الیه هذا شخص آدمی باشد و ایضا مبنی بر غلط راویست بالاتیست در زیاد کردن واو در ... و راما خواه در نصف آن و نصف
سه بطن آن نیز غلط کرده باشد چنانچه می آید در جواب امام و خواه نکرده باشد فرق اینست که بطلان توهم سائل بنا بر احتمال اول ظاهرتر
میشود از احتمال دوم زیرا که واو عطف گاهی مقدر میباشد در کلام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم
او را از آنچه آمده در نقل از امام سابق که بگذار نماز ظهر را چون باشد سایه شاخص یکقامت و دو قامت و یکذراع و دو ذراع و یکقدم و دو
قدم خواه از این و خواه از این اصل فمتى هذا وكيف هذا وقد يكون الظل في بعض الاوقات نصف قدم شرح
این کلام سائلست و مبنی بر توهم است که مقصود امام سابق بیان اول وقت نماز ظهر است و در جایی که سایه شاخص در وقت
زوال معدوم میشود بیان اینکه چون شاخص موافق قامت آدمی باشد اکثر آن سایه بقدر دو قامت آدمی میشود و در ظل آن بقدر
یکقدم میشود و باقی برای بیان بعض او ساقطست و این توهم مبنی بر توهم است که مراد بالشمس اینجا قامت ظل الشمس باشد یعنی
مقداری که سایه شاخصی بقد آدمی باشد در کمی از آن تجاوز کرده باشد در روزها که مکلف در آنست و ایضا مبنی بر غلط راویست
که مذکور شد فا در فمتی برای بیان کیفیت سوالست و در وقت سوال نبود و مشار الیه هذا مصدر کانت در اذا کانت الشمس است
متی هذا برای انکار است که در مدینه و مواقف قامت سایه آدمی در زیاد شدن بحدی نمی رسد که در وقت زوال بقدر دو قامت
آدمی شود یا برای انکار است که در بلدی از بلاد ممکن باشد که سایه زوال باین درازی و باین کوتاهی شود و کیف هذا برای استبعاد
است که در مدینه و حوالی آن قامت سایه آدمی در کم شدن تجاوز از یکقدم نکند و واو در وقد یکون حالیه است و متعلق باستبعاد دوم
یعنی بازپرسش سوال کردم که کی میباشد اینکه منقول شد و چگونه میباشد این و حال آنکه گاهی میباشد سایه قامت آدمی در وقت زوال
در بعض وقتهای سال بقدر نصف قدم اصل قال انما قال الظل ظل قامة ولم يقل قامة الظل وذلك ان ظل
القامة يختلف مرة يكثر ومرة يقل والقامة قامة ابدا لا يختلف شرح انما قال یعنی انما راوی بقول رسی
الظل مرفوعست بعنوان حکایت زیرا که آن معنی الشمس است که در حدیث امام سابقست ظل قامه بدل یا عطف بیان الظل است
و مراد بقامه قامه شاخص است و اضافه لامیه است و ذلک ان تا آخر بیان دلیل اراده اول و عدم اراده ثانیست ان بفتح همزه و تشدید

نون بتقدیر لان است اضافه در ظل القامه لامیه است و مراد بالقامه شاخص است اختلاف اینجا عبارت از حرکت در مقدار است
و چون ظهور در حرکت محالست متحرک در مقدار بهر مقداری از مقادیر او ساطع میرسد البته مره یکثر و مره یقل استینافست برای بیان
اختلاف و مراد اینست که در هر روز هم زیاد شدن بتدریج و هم کم شدن بتدریج بهم میرساند تقدیم زیاد شدن بر کم شدن با وجود آنکه
دوم مقدمست بر اول بحسب زمان باعتبار اهتمام باولست زیرا که منظور در تحدید سایه بعد از زوالست الف لام القامه برای
عهد خارجیست و مراد قامت الظل است قامه ابدا اشارت باینست که در هر روزی یکنواخت قامت ظلست که در وقت زوالست
و غیر آن نیست اصلا لا یختلف اشارت باینست که در عرض سال نیز اختلاف یعنی حرکت ندارد اگرچه تبدیل افراد دارد پس مکلف
که در عرض سال با هیچکدام از این مقدارها که مذکورست موافق نمیشد چه جای اکثر ایام و چه جای همه روز و حال آنکه لفظ اذا کانت
الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه هر روز شمس کمتر از این مقدارها میباشد و باین مقدارها میرسد و تجاوز میکند مخفی نماند که بنا بر این تقریر لا
جواب مبنی بر ... و شاید که واو از قلم کاتبان افتاده باشد والله اعلم یعنی امام گفت که جز این نیست که امامی که آن حدیث از او منقولست
اراده کرد بلفظ الشمس سایه را که سایه شاخصی است که آدمی نصب میکند آنرا برای معرفت وقت و اراده کرده قد سایه وقت
زوال را و آنچه گفتم بدلیل اینست که سایه شاخص در هر روز متحرک میشود بیان اینکه در بعض روزها زیاد میشود بتدریج و در بعض
روزها کم میشود بتدریج و قد سایه زوال همان قد سایه زوالست در هر روز و متحرک نمیشود و در عرض سال نیز حاصل اینست که لفظ اذا کانت
الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه شمس در هر روز کمتر از این مقدارها میباشد و باین مقدارها میرسد و تجاوز میکند و چون این دلیل
منضم شود بآنچه سائل نیز متفطن بآن شده که در بیان ضابطه وقت حواله بامری که در اکثر ایام بلکه در هیچکدام از ایام واقع نمیشود
معقول نیست پس کمال وضوح بهم میرساند اینکه این ضابطه برای بیان اول وقت زوال نیست اصل ثم قال ذراع وذراعان
وقدم وقدمان فصار ذراع وذراعان تفسير القامة والقامتين شرح ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوف بتقدیر
هذا ذراع و ذراعان مرفوع و معطوف بر ذراعست بعطف انسحاب و قدم مرفوع و معطوف بر ذراعست بعطف انفراد و قدمان مرفوع
و معطوف بر ذراعانست بعطف انفراد و معطوف بر قدمست بعطف انسحاب و این اشارتست باینکه در نقل از امام سابق یا راوی
خطا کرده است در اینکه واو را زیاد کرده است در و ذراعا و در اینکه این چهار لفظ را منصوب نقل کرده است فا در فصار برای تفریع
و تفسیر قامه بذراع برای سهولتست زیرا که اگر شاخص بقدر قامت آدمی باشد سطح کردن زمین آن برای معرفت نسبت ظل بشاخص
چهار برابر آنست که شاخص بقدر ذراع باشد و ایضا چون شاخص آدمی بقدر ذراع خودش باشد بودن سایه آن بذراع خودش برای
معرفت نسبت بسیار آسانست بخلاف اینکه شاخص بقدر قامت خودش باشد و مبنی بر اینست سه حدیث که شیخ طوسی رحمه الله
روایت کرده در تهذیب در باب اوقات الصلوة و علاوه کل منها اول قال ابو عبد الله علیه السلم فی القامه والقامتین الذراع والذراعان
فی کتاب علی علیه السلم دوم سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول القامه هی الذراع سوم عن ابی عبد الله علیه السلم قال له ابو بصیر کم
القامه قال فقال ذراع ان قامه رحل رسول الله صلی الله علیه وآله کانت ذراعا یعنی بعد از آن امام سابق گفت ذراع و ذراعان و قدم
و قدمان بی واو در اول و بعنوان رفع تا خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هما ذراع و ذراعان پس گردید ذراع و ذراعان تفسیر قامه و قامتین
اصل في الزمان الذي يكون فيه الظل قامة ذراعا وظل القامتين ذراعين شرح این فقره اشارتست باینکه قامت
و قامتین و تفسیر در او هر کی مقتضای زمانیست بعنوان اینکه چیزی دو مثال داشته باشد که هر کدام توضیح آنچه کنند و هر کدام اوضح از دیگر
باشد باعتبار عادت جماعتی و زمانی اول ذراع و ذراعان چنانچه در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله عادت بوده زیرا که قامت رحل او
که در سفر امتحان سایه بآن میکرده بقدر یک ذراع بوده چنانچه مذکور شد دوم قدم و قدمان و آن در زمانیست که برای سهولت کار

ظل قامه ذراعا وظل قامتین ذراعین

شاخص را بقدر یکقدم عادت کنند پس میگردد قدم و قدمان تفسیر قامت و قامتین در آن زمان که یک سایه زاد شاخص
قامت و قدم میشود و سایه زاد دیگر شاخص دو قامت و دو قدم میشود یکون بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر از افعال
ناقصه است الظل مرفوع و اسم یکون است قامه منصوب و خبر یکون است و ذراعا خبر دوم یکون است اضافه در ظل القامتین
بیانیه است و ظل مرفوع و معطوف بر الظل است و ذراعین منصوب و معطوف بر ذراعا یا قامه است ظاهر اینست که در
اینجا از کاتبان کافی غلطی شده باشد و الف لام الظل و الف لام القامتین از زیادتی کاتبان باشد و ظل در اول و دوم با تنوین
باشد و ما بنا بر ظاهر شرح میکنیم یعنی این تفسیر در زمانیست که میشود در آن زمان یک سایه زاد شاخص بقدر یکقامت شاخص
و بقدر یکذراع و سایه زاد دیگر شاخص بقدر دو قامت شاخص و بقدر دو ذراع اصل فيكون ظل القامة والقامتين
والذراع والذراعين متفقين في كل زمان معروفين مفسرا احدهما بالآخر مسددا به شرح
فا در فیکون برای تفریعست یکون بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر از افعال ناقصه است ظل مرفوع و اسم یکون است اضافه
در ظل القامه بیانیه است والذراع بتقدیر و ظل الذراع است و اضافه اینجا نیز بیانیه است متفقین خبر یکون است و تثنیه باعتبار
اینست که یکی ظل القامه والقامتین است و دیگری ظل الذراع والذراعین است و در کلام لف و نشر مرتب است پس مراد اینست
که قامت موافق ذراعست و دو قامت موافق دو ذراعست فی کل متعلق بمتفقین است و کل زمان عبارتست از زمان نشو
و حصول زمان جمیع اسباب وقف و زمان بودن آفتاب در بروج شمالیه و بودن آن در بروج جنوبیه و زمان بودن مکلف
در بلدی که عرض بسیار دارد و بودن او در بلدی که عرض بسیار ندارد و مانند آنها زیرا که هیچ زمانی نیست که ذراعی که بآن امتحان شاخص
کنند حاضر نباشد نزد مکلف تام الاعضا پس اگر شاخص بقدر یکذراع باشد امتحان ظل آن بسیار آسانست و بر این قیاس است
اگر شاخص بقدر یکقدم باشد معروفین خبر دوم یکون است مفسرا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خبر سوم یکون است
مسددا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خبر چهارم یکون است التسدید راست کردن کج و مراد اینجا آسان کردن مشکلست و اشارتست
بآنچه گفتیم در اینجا در وجه تفسیر قامه بذراع در شرح فصار ذراع و ذراعان تفسیر القامه والقامتین یعنی پس میباشد ظلی که قامه و قامتین است
و ظلی که ذراع و ذراعین است موافق یکدیگر در هر زمانی شناخته شده کان تفسیر کرده شده یکی از آنها بدیگری راست کرده شده بآن دیگر
اصل فاذا كان الزمان يكون فيه ظل القامة ذراعا كان الوقت ذراعا من ظل القامة وكانت القامة ذراعا
من الظل واذا كان ظل القامة اقل او اكثر كان الوقت محصورا بالذراع والذراعين شرح این فقرات جواب
قول سائلست که و کیف هذا و قد یکون الظل فی بعض الاوقات نصف قدم بیان اینکه آن نصف قدم و امثال آن از ظل زوال اصل
در قامت و قامتین نیست بلکه مبدا و خارج از آنهاست فا در فاذا کان برای بیانست و کان از افعال تامه است الزمان مرفوع و اسم
کان است یکون بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و جمله خبر کان است لفظ القامه در این فقرات چهار جا مذکورست مراد
از آن در اول و دوم و چهارم شاخصی است که بقدر یکذراع است و مراد از آن در سوم قامتیست که در کلام امام سابق مذکورست پس
الف لام در سوم برای عهد خارجیست کان الوقت جزای اذا است و کان از افعال ناقصه است الوقت در جا بفتح واو و سکون
قاف و تا دو نقطه در بالا است و عبارتست از مبدا زمان ادای نماز ظهر و مضاف محذوفست بتقدیر ظل الوقت و مراد ظل بعد از
زوالست که تعبیر از آن بهذا شد در من هذا و من اینجا بنا بر احتمال اول من در من ظل القامه تبعیضیه است واو در و کانت عاطفه است
و کانت از افعال ناقصه است من در من الظل تبعیضیه است کان در و اذا کان از افعال ناقصه است ظل مرفوع و اسم کان است
اقل منصوب و خبر کان است و مراد از آن اقل من الذراع است و مراد باکثر اکثر من الذراع است کان در کان الوقت از افعال ناقصه است

و جمله جزای اذا است المحصور بحای بی نقطه و صاد بی نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر احاطه کرده شده الف لام الذراع
برای عهد خارجیست و اشارتست بآنچه در کلام امام سابقست یعنی بیان آنچه مذکور شد اینست که چون باشد زمان بازپرسش که شود
در آن زمان سایه شاخص در وقت زوال یکذراع و کمتر از آن نشود میشود سایه وقت زوال یکذراع از جمله سایه شاخص و میشود
قامت که در کلام امام سابقست یکذراع از جمله سایه شاخص باینمعنی که زمان فضیلت نماز ظهر تا زمانیست که در آن زمان سایه
شاخص دو ذراع میشود یکی سایه وقت زوال و دیگری سایه زائد و چون شود سایه شاخص در آن زمان در وقت زوال کمتر از یکذراع
یا بیشتر از یکذراع میشود سایه وقت زوال هرچه باشد احاطه کرده شده بیکذراع و دو ذراع باینمعنی که سایه وقت زوال در میان
اصل شاخص و میان یکذراع و دو ذراع میشود خواه آن سایه وقت زوال بقدر نصف قدم باشد و خواه بیشتر و خواه کمتر اصل
فهذا تفسير القامة والقامتين والذراع والذراعين شرح فا برای تفریعست بر انکار و استبعاد سائل و در دو
اعتراض بر حدیث منقول از امام سابق بنا بر فهمیده او دو نشا و رد دو اعتراض بیان بنا بر تقریر امام علیه السلم یعنی پس اینکه گفتم
تفسیر قامه و قامتین و ذراع و ذراعین است که مذکورست در حدیث منقول از امام سابق مخفی نماند که احتیاج باینکه قد شاخص یکذراع
یا یکقدم آدمی باشد در صورتیست که شاخص بر زمین باشد زیرا که در این صورت کشیدن خطوط و ضبط اوقات نمیتوان کرد چه خطوط مرسومه
بر زمین باقی نمیماند غالبا پس در صورتی که بر تخته باشد ساخته شود بجهت سهولت ضبط هفت وقت اول ابتدای وقت نماز ظهر
و آن وقت رسیدن مرکز آفتاب بنصف النهار و در گذشتن از آنست دوم انتهای وقت ادای نافله ظهر و آن وقت زیاد شدن
سایه شاخص است بر سایه وقت زوال بقدر یکقدم و سه ربع قدم چنانچه می آید در امثال حدیث اول باب یازدهم و مراد بقدم سبع
شاخص است سوم و چهارم انتهای وقت فضیلت ظهر و ابتدای وقت فضیلت عصر و آن وقت زیاد شدن سایه شاخص است بر سایه
وقت زوال بقدر هفت قدم چنانچه گذشت در حدیث اول این باب پنجم انتهای وقت ادای نافله عصر و آن وقت زیاد شدن
سایه شاخص است بر سایه وقت زوال بقدر دو قدم و نصف قدم چنانچه می آید نیز در امثال حدیث اول باب یازدهم ششم
انتهای وقت فضیلت عصر و آن وقت زیاد شدن سایه شاخص است بر سایه وقت زوال بقدر چهارده قدم چنانچه گذشت نیز
در حدیث اول این باب هفتم انتهای وقت ادای ظهر و آن وقت زیاد شدن سایه شاخص است بر سایه وقت زوال بقدر
شانزده قدم چنانچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم و اسهل طرق برای ضبط این اوقات در جمیع ایام سال
در جمیع اقالیم سطحیست که صفحه از برنج یا مس یا مانند آنها هموار ساخته شود و بهر سطری که خواهند مثل آلتی که مذهبان دارند
سطاره مینامند و باید که دو سطح فوقانی و تحتانی آن مستوی و متوازی باشد و دو سطح دو پهلوی آن نیز مستوی و متوازی باشد و بر یک
سر آن صفحه دسته از خودش قرار دهند مانند دسته شمشیر و باید که برای آن صفحه غلافی از برنج یا مس یا مانند آنها ساخته شود بهر سطری
که خواهند و باید که جوف آن زیاد بر قدری نباشد که صفحه در آن رود و بیرون آید و چهار سطح آن غلاف که دو در فوقست و دو در تحت
مستوی و متوازی باشد و چهار سطح دو پهلوی آن نیز مستوی و متوازی باشد و اگر در غلاف اکتفا بسطح فوقانی کنند و دو بند
از برنج یا مس یا مانند آنها که هر کدام محیط بصفحه اولی باشد بر آن قرار دهند یکی در مبدا و یکی در منتها آسانتر میشود و باید که صفحه دیگر از برنج
یا مس یا مانند آنها ساخته شود برای اینکه شاخص باشد و عرض آن مساوی عرض غلاف باشد و طول آن بقدری باشد که چون آنرا نصب
کنند و دسته صفحه اولی را در آن فرو برند و محکم کنند سایه سر آن در وقت هفتم در روزی که آفتاب در اول جدی باشد در جمیع اقلیمها برابر
نیفتد بعد از عملی که مذکور میشود نه از صفحه اولی و نه از غلافش و چون سایه وقت زوال در اول جدی در منتهای اقلیم هفتم که عرضش پنجاه
و سه درجه است نزد جمهور زیاد بر سی و یکقدم و نصف قدم نیست پس بهتر اینست که ارتفاع شاخص در صفحه اولی بقدر خمس طول صفحه

[illegible]

تحصیل وقت حته باقیه نمایند و برای احتیاط واقع شدن در موضعی که تسویه زمین ممکن نباشد مثل کوهستان سطح [illegible] مستوی کنند و سه ریسمان متساوی برای نصب کنند مانند کعبه [illegible] و سر آن ریسمانها را گره کرده حلقه بران قرار دهند و آنرا با [illegible] که در وقت حاجت بر جایی آویزند و این آلت را بران کمان [illegible] و استنباط نمایند **هشتم اصل** عن منبع بن عبد الملك قال

اذا صلّيت الظهر فقد دخل وقت العصر الّا انّ بين يديها سبحة فذلك اليك ان شئت طوّلت وان شئت قصّرت **شرح** منبع [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام است [illegible] از امام محمد باقر و امام موسی کاظم علیهما السلام نیز روایت کرده [illegible] منقولست ذکر کرده و مضمونش موافقت با آنچه می آید در حدیث آخر باب آینده جمله اذا صلّیت الظهر اشارتست ببطلان مذهب شافعی که میگوید که اگر کسی میان ظهر و عصر در وقت ظهر تقدیم میکند عصر را فقد دخل وقت العصر منافات ندارد با اینکه افضل تاخیر عصر تا ربع چهارم روز باشد **یعنی** روایتست از منبع بن عبد الملک گفت چون گزاری فریضه ظهر را بعد از زوال پس بتحقیق داخل میشود وقت فریضه عصر [illegible] است پس اختیار آن با تست اگر خواهی دراز میکنی و اگر خواهی کوتاه میکنی **باب ششم اصل باب وقت المغرب والعشاء الاخرة شرح** العشاء بکسر عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده زمان غروب آفتاب تا نصف شب [illegible] و آن دو قسم است یکی اول و آن از مغرب میباشد و دوم آخر و آن فریضه خفتن است **یعنی** این باب بیان وقت فریضه شام و فریضه خفتن است و درین باب شانزده حدیث و کلام مصنف است بعد از حدیث نهم **اول اصل** عن ابی عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول وقت المغرب اذا ذهبت الحمرة من المشرق وتدري كيف ذلك قلت لا قال لانّ المشرق مطلّ على المغرب هكذا ورفع يمينه فوق يساره فاذا غابت ههنا ذهبت الحمرة من ههنا **شرح** مراد بمشرق قدر محسوس است از جمله بخار [illegible] که [illegible] میان ما و ربع آسمان که در فوق دایره افق است [illegible] طلوع آفتاب و میان دایره افق و دایره نصف النهار است و مراد بمغرب قدر غیر محسوس است از جمله ربعی دیگر که در فوق دایره افقست المطل بضم میم و کسر طاء بی نقطه و تشدید لام مشرف چنانچه کوهی بلند تر از کوهی دیگرست و میان آنها

[illegible]

قطر آفتاب تقریبا و رفع یمینه فوق یساره کلام راویست که در میان اجزای کلام امام واقع شده **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت که وقت نماز شام وقتیست که رفته باشد سرخی از مشرق و آیا میدانی که چگونه است آن گفتم نه گفت برای اینست که مشرق مشرف بر مغرب همچنین و امام برداشت دست راست خود را بالای دست چپ خود پس چون غائب شود اینجا که دست چپ است میرود سرخی از اینجا که دست راستست مخفی نماند که ظاهر این حدیث و حدیث دوم و چهارم این باب اینست که چون سرخی در ربع غربی آسمان [illegible] فریضه صبح قضا میشود و اشارت باین می آید در حدیث اول باب [illegible] **دوم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا غابت الحمرة من هذا الجانب يعني من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض وغربها **شرح** يعني من المشرق کلام راویست که در میان اجزای کلام امام واقع شده مراد بشرق الارض ربع آسمانست که در جانب مشرقست و در فوق الارض است و میان دایره افق و نصف النهار است و مراد بغربها ربعی دیگرست که در فوق الارض است و [illegible] هیچ جرم آفتاب در هیچکدام ازین دو ربع نیست **سیوم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام انّ الله خلق حجابا من ظلمة ممّا يلي المشرق ووكّل به ملكا فاذا غابت الشمس اغترف ذلك الملك غرفة بيده ثمّ استقبل بها المغرب يتبع الشفق ويخرج من بين يديه قليلا ويمضي فيوافي به المغرب عند سقوط الشفق فيسرح الظلمة ثمّ يعود الى المشرق فاذا طلع الفجر نشر جناحيه فاستاق الظلمة من المشرق الى المغرب حتّى يوافي المغرب عند طلوع الشمس **شرح** من در من ظلمه بیانیه است و من در مما ابتدائیه است و ظرف [illegible] است ما موصوله عبارت از بعض آسمانست ملک بفتح میم و فتح لام [illegible]

[illegible]

[illegible] جمیع آسمان میکنند تا رنگ را بعد از آن آن ملک بر میگردد بسوی مشرق پس چون طلوع کند صبح صادق باز میکند دو بال خود را پس میراند تاریکی را از مشرق بسوی مغرب تا آنکه ملک میرسد بمغرب نزد طلوع آفتاب **چهارم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال وقت سقوط القرص ووجوب الافطار ان تقوم بحذاء القبلة وتتفقّد الحمرة التي ترتفع من المشرق فاذا جازت قمّة الرأس الى ناحية المغرب فقد وجب الافطار وسقط القرص **شرح** وقت بفتح واو و سکون قاف مبتداست ان تقوم مصدریست که نایب ظرف زمانست و ظرف خبر مبتداست مراد بقبله اینجا قبله مدینه و مانند آنست و مراد بقیام بحذاء قبله اینست که محل غروب آفتاب را در هر روز که حاجت افتد محاذی یمین حقیقی گیرند بنابر آنچه می آید در حدیث ششم باب النوادر که باب بعد ازین است [illegible]

[illegible]

ششم اصل عن يزيد بن خليفة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام انّ عمر بن حنظلة اتانا عنك بوقت قال فقال ابو عبد الله عليه السلام اذا لا يكذب علينا قلت قال وقت المغرب اذا غاب القرص الّا انّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان اذا جدّ به السير أخّر المغرب ويجمع بينها وبين العشاء

فقال صدق وقال وقت العشاء حين يغيب الشفق الى ثلث الليل ووقت الفجر حين يبدو حتّى يضيء **شرح** صدر این حدیث بیان شد در شرح حدیث اول باب پنجم [illegible] مراد اینجا [illegible] قرص است که بیان شد در حدیث چهارم این باب [illegible]

[illegible]

مغرب **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت که اول وقت نماز شام وقتیست که غروب کند آفتاب پس غائب شود قرص آفتاب از نصف آسمان که بالای دایره افق حقیقی است **هشتم اصل** عن حريز عن زيد الشحّام قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن وقت المغرب فقال انّ جبرئيل عليه السلام اتى النبيّ صلّى الله عليه وآله لكلّ صلوة بوقتين غير صلوة المغرب فانّ وقتها واحد ووقتها وجوبها ورواه عن زرارة والفضيل قالا قال ابو جعفر عليه السلام انّ لكلّ صلوة وقتين غير المغرب فانّ وقتها واحد ووقتها وجوبها ووقت فوتها سقوط الشفق **شرح** وقتین عبارت از فرد اول و آخر است [illegible]

[illegible]

واقع شود بقدری که آخر آن متصل بسقوط شفق شود فضیلت دارد اما کمال فضیلت ندارد و وجه این است که تا نافله
قضا شود و تعجیل در فریضه نافله میشود چنانچه مصنف بیان میکند یعنی روایت از جعفر از زید شحام گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از وقت نماز شام پس گفت بدرستیکه جبرئیل علیه السلام آورد از برای نبی صلی الله علیه وآله برای هر نمازی از فرایض پنجگانه دو وقت را مگر
شام چه بدرستی که وقت نماز شام یکیست و وقت کمال فضیلت آن وقت ثابت شدن آنست یعنی که اول وقت غروب
آفتابست و همچنین روایت کرده مفضل از زراره و فضیل گفته که گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که برای هر نمازی از فرایض پنجگانه
دو وقت است مگر نماز شام چه بدرستی که وقت آن یکیست و وقت کمال فضیلت آن وقت ثبوت آنست و ابتدای وقت آخر وقت
نماز مغرب با فضیلت زمان فرو رفتن شفق مغربست نهم اصل وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّ لَهَا وَقْتَيْنِ آخِرُ وَقْتِهَا سُقُوطُ
الشَّفَقِ شرح مروی عنه اینجا میتواند بود که صاحب الزمان علیه السلام باشد بتوسط یکی از سفرا و میتواند بود که غیر او از ائمه علیهم السلام
سقوط مرفوع و خبر مبتداست و مصدر نایب زمانست یعنی و روایت کرده شده نیز از امام علیه السلام که برای نماز شام دو وقت
فضیلت است آخر وقت فضیلت آن وقت فرو رفتن سرخی مغربست کلام مصنف اصل وَلَيْسَ هٰذَا مِمَّا يُخَالِفُ الْحَدِيثَ
الْأَوَّلَ أَنَّ لَهَا وَقْتاً وَاحِداً لِأَنَّ الشَّفَقَ هُوَ الْحُمْرَةُ وَلَيْسَ بَيْنَ غَيْبُوبَتِهِ وَبَيْنَ غَيْبُوبَةِ الشَّفَقِ الْأَشْيَاءُ يَسِيرٌ
وَذٰلِكَ أَنَّ عَلَامَةَ غَيْبُوبَةِ الشَّمْسِ بُلُوغُ الْحُمْرَةِ الْقِبْلَةَ وَلَيْسَ بَيْنَ بُلُوغِ الْحُمْرَةِ الْقِبْلَةَ وَبَيْنَ غَيْبُوبَتِهَا إِلَّا
قَدْرُ مَا يُصَلِّي الْإِنْسَانُ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ وَنَوَافِلَهَا إِذَا صَلَّاهَا عَلَى تُؤَدَةٍ وَسُكُونٍ وَقَدْ تَفَقَّدْتُ ذٰلِكَ
غَيْرَ مَرَّةٍ وَلِذٰلِكَ صَارَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ ضَيِّقاً شرح ان لها وقتا واحدا بتقدیر ان لها وقتا واحدا الی آخره است زیرا
که تتمه کلام نیز دخل دارد در توهم مخالفت ظاهر اینست که مراد بنوافلها چهار رکعت متصل بیکدیگر باشد و این منافات ندارد
با ظاهر آنچه می آید در حدیث هشتم باب شانزدهم که امام رضا علیه السلام تفریق میکرد میان آن چهار رکعت زیرا که ما محمول میکنیم
بعنوان تعدد است و حاصل کلام مصنف در رفع مخالفت میان حدیث هشتم و حدیث نهم اینست که در حدیث هشتم مراد بوقت
واحد وقت موسع است که ربع اول شب است و مراد بحصر وقت شام در وجوب آن حصر وقت کمال فضیلت است در وجوب
آن و آن مضیق است و در حدیث نهم مراد بدو وقت دو وقت اصل فضیلت است که هر دو پیش از سقوط شفق است یکی
که وقت کمال فضیلت نیز هست و دیگری سوم که وقت فضیلت با کمالست پس منافات میان این دو حدیث نیست و ربع اول
شب منقسم بسه قسم میشود قسم اول وقت کمال فضیلت که مضیق است قسم دوم وقت اصل فضیلت و آن بعد از قسم اول و پیش از
سقوط شفق است قسم سوم وقت اصل اداء بودن و آن از وقت سقوط شفق است تا آخر ربع اول شب و اگر دفع مخالفت
بروشی دیگر ممکنست و آن اینست که حدیث هشتم باعتبار کمال فضیلت برای غیر صاحب عذر باشد و حدیث نهم باعتبار کمال فضیلت برای
صاحب عذر باشد مثل مسافر که شتاب داشته باشد چنانچه ظاهر شد در حدیث ششم این باب و محمل کلام مصنف برای این نیز میتوان کرد
یعنی و نیست حدیث نهم از جمله آنچه مخالفت دارد حدیث هشتم را که برای نماز شام یک وقت است تا آخر کلام که دلالت میکند بر آنکه
وقت کمال فضیلت شام مضیق است برای اینکه مراد بشفق در حدیث نهم سرخیست و نیست میان غایب شدن آفتاب از نصف
آسمان که در بالای زمین افق حقیقیست و میان غایب شدن سرخی مغرب از نظر خلایق مگر زمانی اندک و آنچه گفتیم برای اینست
که علامت غایب شدن آفتاب رسیدن سرخی مشرقست بقبله در مدینه و مانند آن چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب و نیست میان
رسیدن سرخی بقبله و میان غایب شدن سرخی مغرب مگر مقدار گزاردن آدمی نماز فریضه شام را و نوافل آنرا چون گزارد آنها را بعنوان
تأنی و آرام و بتحقیق وارسیدم اینرا مکرر و باین سبب گردیده وقت فریضه شام تنگ دهم اصل سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الشفق

وَنَحْنُ نَسْمَعُ الشَّفَقُ الْحُمْرَةُ أَوِ الْبَيَاضُ فَقَالَ الْحُمْرَةُ لَوْ كَانَ الْبَيَاضُ كَانَ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ شرح الحمرة در دوم مرفوع و خبر
مبتدای محذوف است بتقدیر هو الحمرة و ضمیر لو کان راجع بالشفق است البیاض منصوب و خبر کان است ضمیر مستتر در کان دوم
راجع بتاخیر عشاست که منقولست از رسول الله صلی الله علیه وآله که میکرده تا مبادا مشقت بر امت شود چنانچه می آید در حدیث
سیزدهم این باب پس مراد اینست که عمده مقصد رسول در ترک تاخیر این بوده که مردمان بعد از فراغ از نماز عشاء وقت بقیه
بکارهای خود مشغول گردند و اگر از آن غرض میگذشت تاخیر میکرد تا ثلث اللیل و احتمال دارد و بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم این باب
یعنی پرسید علی بن اسباط امام رضا علیه السلام را و ما میشنیدیم که آیا شفقی که رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از غایب شدن آن تاخیر نماز
خفتن میکرد سرخیست یا سفیدیست پس امام گفت آن شفق سرخیست بیان این آنکه اگر میبود آن شفق سفیدی میبود تا آخر
رسول نماز خفتن را تا ثلث شب یازدهم اصل عَنْ عِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَى تَجِبُ الْعَتَمَةُ
فَقَالَ إِذَا غَابَ الشَّفَقُ وَالشَّفَقُ الْحُمْرَةُ فَقَالَ عُبَيْدُ اللّٰهِ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ إِنَّهُ يَبْقَى بَعْدَ ذَهَابِ الْحُمْرَةِ ضَوْءٌ شَدِيدٌ
مُعْتَرِضٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الشَّفَقَ إِنَّمَا هُوَ الْحُمْرَةُ وَلَيْسَ الضَّوْءُ مِنَ الشَّفَقِ شرح الضوء
اسم لیس است من تبعیضیه است و در بعض نسخ بجای من الشفق من البیاض است و بنابراین اسم لیس ضمیر مستتر راجع بالشفق است
و الضوء منصوب و خبر لیس است و من بیانیه است یعنی روایت از عمران بن علی حلبی که برادر عبید الله است گفت پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را که کی ثابت میشود نماز خفتن پس امام گفت وقتی که غایب شود شفق و شفق سرخیست پس گفت
عبید الله نگاه دارد ترا الله تعالی بدرستی که شان اینست که میماند بعد از رفتن سرخی روشنی که سخت است و پهنست گفت امام جعفر
صادق علیه السلام بدرستی که شفق نیست مگر سرخی و نیست روشنی از جمله شفق دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا
غَرَبَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاتَيْنِ إِلَّا أَنَّ هٰذِهِ قَبْلَ هٰذِهِ شرح مراد بصلوتین فریضه شام و فریضه خفتن است
چنانچه صریح میشود در حدیث شانزدهم این باب یا مراد فریضه شام و نافله آنست و نظیر این گذشت در حدیث نهم باب سابق
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون غروب کند آفتاب داخل میشود وقت دو نماز اینقدر هست که یکی از آنها
که مقدم باشد بر نمازی دیگر سیزدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْلَا
أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَخَّرْتُ الْعِشَاءَ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ وَرُوِيَ أَيْضاً إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ شرح اشق بصیغه
مضارع متکلم وحده از باب نصر است ثلث بضم ثاء سه نقطه و سکون لام است و مراد بتاخیر تا ثلث شب اینجا گزاردن نماز است بر
که آخر آن متصل با آخر ثلث اول شب شود بر حالی که اول آن در اول ربع دوم شب باشد و میتواند بود که ثلث بفتح ثاء سه نقطه و لام
والف باشد والف در رسم الخط افتاده باشد و معنی سه ساعت باشد و مراد ربع شب باشد و مراد بتاخیر تا ثلث تاخیر شروع باشد و ابهام تقدیر
شاید که لیل اینجا عبارت باشد از زمانی که از غروب مرکز شمس است در افق حقیقی تا طلوع مرکز شمس از افق حقیقی و در روایات آخر کلام
بعض راویانست و مراد اینست که در روایتی دیگر از امام جعفر علیه السلام این تتمه نیز هست و بنابراین مقصود اینست که تاخیر تا ثلث
لیل افضل است و تا نصف لیل مجزی است بعنوان رخصت موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب وقت الصلوة که باب سوم
کتابست یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اگر نه این میبود که مشکل
کنم کار را بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم نماز خفتن را تا سه دانگ شب و روایت کرده شده نیز که تا نصف شب چهاردهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که امام گفت وقت نماز شام در سفر تا چهار یک شب است یعنی که آخر نماز شام در سفر متصل با آخر ربع

البياض

اول شب میشود ظاهر شد نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث سابق و این تاخیر منافات ندارد با اصل فضیلت در سفر اگرچه در حضر منافات
داشته باشد جمع میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث پنجم باب هفتاد و ششم بیان میشود در شرح آن پانزدهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ
قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ يَكُونُ فِي الدَّارِ تَمْنَعُهُ حِيطَانُهَا النَّظَرَ إِلَى حُمْرَةِ الْمَغْرِبِ وَمَعْرِفَةِ مَغِيبِ الشَّفَقِ
وَوَقْتِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ مَتَى يُصَلِّيهَا وَكَيْفَ يَصْنَعُ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّيهَا إِذَا كَانَ عَلَى
هٰذِهِ الصِّفَةِ عِنْدَ قَصْرَةِ النُّجُومِ وَالْمَغْرِبَ عِنْدَ اشْتِبَاكِهَا وَبَيَاضِ مَغِيبِ الشَّمْسِ قَصْرَةِ النُّجُومِ بَيَانُهَا
شرح علی بن ریان بفتح راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین از راویان امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام است مغیب بفتح
میم و کسر غین با نقطه و در اول مصدر میمی است و در دوم اسم مکانست القصرة بفتح قاف و سکون صاد بی نقطه و راء بی نقطه و تاء
وحدت مصدر باب ضرب سفید کردن جامه و مانند آن و از اینست که کازر را قصار مینامند و حقیقت آن جدا کردن چرک است
از آنچه مانند پرده بر آن شده باشد مثل چرک در جامه و مثل آنچه باعث خفای ستارگانست و تاء وحدت برای افاده شمول ظهور است
جمیع ستارگان را چنانچه میگویند ستارگان بیکبار نمایان شده اند یعنی اینکه جمیع آنها نمایان شده اند پس اضافه قصرة بنجوم اضافه
مصدر بمفعولست الف لام النجوم برای عهد خارجیست یعنی ستارگانی که دیوارها مانع دیدن آنها نیست الاشتباک بشین با نقطه
و باء یک نقطه مصدر باب افتعال التباس و مراد اینجا مخلوط شدن بعض چیزی پنهان بودن بعضی دیگر از جمله آنست بیاض منصوب
و بتقدیر علامة بیاض است قصرة خبر مبتداست بیانها مرفوع و عطف بیان یا بدل قصرة است البیان بفتح باء مصدر باب ضرب
توضیح و منیع و اینجا معنی اول مناسبست پس اضافه اینجا نیز از قبیل اضافه مصدر بمفعولست یعنی روایت از علی بن ریان
گفت نوشتم سوی امام علیه السلام که مردی میباشد در سرایی که مانع میشود او را دیوارها یی آن از نظر سوی سرخی مغرب و شناختن
غایب شدن شفق و وقت نماز خفتن چه وقت میگزارد نماز خفتن را و چگونه میکند پس نوشت امام علیه السلام که میگزارد نماز خفتن را
چون باشد برآن حال نزد سفید کردن الله تعالی جمیع آن ستارگان را و میگزارد نماز شام را نزد مخلوط شدن بعضی آن ستارگان و علامت
سفیدی مغرب سفید کردن آن ستارگانست که واضح ساختن آن ستارگان باشد شانزدهم اصل كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
ذَكَرَ أَصْحَابُنَا أَنَّهُ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَإِذَا غَرَبَتْ دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ
وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَّا أَنَّ هٰذِهِ قَبْلَ هٰذِهِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ وَأَنَّ وَقْتَ الْمَغْرِبِ إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ فَكَتَبَ
كَذٰلِكَ الْوَقْتُ غَيْرَ أَنَّ وَقْتَ الْمَغْرِبِ ضَيِّقٌ وَآخِرُ وَقْتِهَا ذَهَابُ الْحُمْرَةِ وَمَصِيرُهَا إِلَى الْبَيَاضِ
فِي أُفُقِ الْمَغْرِبِ شرح ظاهر غیر آن اینست که از قبیل استثنای منقطع باشد و وقت المغرب یعنی وقت فضیلة المغرب
باشد و جمعی بر استثنای متصل حمل میکنند والله اعلم یعنی نوشتم سوی امام رضا علیه السلام که مذکور کردند یاران ما در روایات
خود از ائمه علیهم السلام اینرا که شان اینست که چون زوال آفتاب شود پس بتحقیق داخل میشود وقت فریضه ظهر و فریضه عصر و چون
غروب آفتاب شود داخل میشود وقت فریضه شام و فریضه خفتن اینقدر هست که یکی از آن دو پیش از دیگریست در هر دو صورت
در سفر و حضر و اینرا که وقت شام تا ربع شبست یعنی که آخر آن متصلست با اول ربع دوم شب پس امام نوشت که چنانست
وقت اینقدر هست که وقت فضیلت نماز شام تنگست و آخر وقت فضیلت نماز شام وقت برطرف شدن سرخی مغربست و گردیدن
آن سوی سفیدیست در افق مغرب باب هفتم اصل باب وقت الفجر شرح الفجر بفتح فاء و سکون جیم مصدر باب نصر
و دن ساختن آب و مانند آن مثل روان ساختن الله تعالی سفیدی مشرق را در افق و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعولست و بتقدیر صلوة
الفجرست یعنی این باب بیان وقت نماز صبح است و در این باب شش حدیث است اول اصل كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ

الْحُصَيْنِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعِي جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدِ اخْتَلَفَ مُوَالُوكَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ
فَمِنْهُمْ مَنْ يُصَلِّي إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ الْأَوَّلُ الْمُسْتَطِيلُ فِي السَّمَاءِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُصَلِّي إِذَا اعْتَرَضَ فِي أَسْفَلِ
الْأُفُقِ وَاسْتَبَانَ وَلَسْتُ أَعْرِفُ أَفْضَلَ الْوَقْتَيْنِ فَأُصَلِّيَ فِيهِ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِي أَفْضَلَ الْوَقْتَيْنِ
وَتَحُدَّهُ لِي وَكَيْفَ أَصْنَعُ مَعَ الْقَمَرِ وَالْفَجْرُ لَا يَتَبَيَّنُ مَعَهُ حَتَّى يَحْمَرَّ وَيُصْبِحَ وَكَيْفَ أَصْنَعُ مَعَ الْغَيْمِ
وَمَا حَدُّ ذٰلِكَ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَعَلْتُ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ شرح وکیف اصنع معطوف بر افضل الوقتین است و عطف
جمله بر مفرد در مفعول افعال قلوب جایز است زیرا که هر یک از جمله و مفرد در اینجا در حکم دیگریست یحمر بحاء بی نقطه و را بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب منع یا باب افعلال الحمرة اظهار آشکار کردن و در بعض نسخ یحمر بجیم با نقطه و میم و تشدید راء بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعلال الاحمرار سرخ شدن و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بالفجرست یصبح بصاد بی نقطه
کنقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم یا باب افعال الصبح بفتح صاد و فتح باء سفیدی آمیخته بسرخی و الاصباح
روشن کردن فعلت جزای فان رایت است یعنی نوشت ابو الحسن بن الحصین سوی امام محمد تقی علیه السلام و مکتوب با من بود که
برسانم که قربانت شوم بتحقیق اختلاف کرده اند دوستان تو در نماز فجر پس بعض ایشان کسی است که میگزارد چون ظاهر شود فجر
اول که دراز است در جانب بلندی آسمان و بعض ایشان کسی است که میگزارد چون فجر پهن شود در پایین کناره آسمان و نمایان
شود هر کجا و نیستم دانا بهتر این دو وقت را تا گزارم در آن پس اگر بینی که اعلام کنی مرا بهتر این دو وقت را و بیان اول
و آخر آن کنی برای من و اینکه چگونه کنم با ماه و فجر صریح نمیشود با آن تا وقتی که عالم را آشکار کند و آمیخته بسرخی گردد و ابر را چگونه کنم
و چیست اول وقت نماز فجر در سفر و در حضر میکنم ان شاء الله اصل فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ وَقَرَأْتُهُ الْفَجْرُ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ
هُوَ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ الْمُعْتَرِضُ لَيْسَ هُوَ الْأَبْيَضَ صُعَداً فَلَا تُصَلِّ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ حَتَّى تَتَبَيَّنَهُ
فَإِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْ خَلْقَهُ فِي شُبْهَةٍ مِنْ هٰذَا فَقَالَ كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ
الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ فَالْخَيْطُ الْأَبْيَضُ هُوَ الْمُعْتَرِضُ الَّذِي يَحْرُمُ بِهِ الْأَكْلُ
وَالشُّرْبُ فِي الصَّوْمِ وَكَذٰلِكَ هُوَ الَّذِي يُوجِبُ بِهِ الصَّلَاةَ شرح چون از کلام سائل مفهوم میشد که فجر دو فرد
داشته باشد امام علیه السلام ابطال آن کرد و بحصر فجر در یک فرد هو الخیط الابیض اشارتست باینکه من در من الفجر بیانیه است
پس دلالت بر حصر میکند صعدا بفتح صاد بی نقطه و کسر عین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه صفت مشبهه باب علم حال ضمیر مستتر
در الابیض است الصعود بالا رفتن تتبینه با نقطه در بالا و دو نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب تفعیل یا
تفعل بحذف یکی از تاءها است البین و الابانة و التبیین و التبین معروفست یعنی پس نوشت امام علیه السلام بخط خود و خواندم آنرا که فجر رحمت
کناد ترا الله تعالی خط رشته سفید پهن است فجر سفید بر حالی که بالا رونده باشد پس مگزار نماز فجر را در سفر و نه در حضر تا وقتی
که شناسی آنرا چه بدرستی که الله تبارک و تعالی نگردانیده خلق خود را در شک از بیان این آنکه گفت در سوره بقره بخورید و بیاشامید
تا وقتی که شناخته شود برای شما رشته سفید ممتاز از رشته سیاه که آن رشته سفید فجر است بیان این آنکه رشته سفید آن پهنی است
که حرام میشود بآن خوردن و آشامیدن در روزه و همچنان آنست آنچه واجب کرده میشود بآن نماز فجر دوم اصل قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي بِأَفْضَلِ الْمَوَاقِيتِ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ فَقَالَ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ وَقُرْآنَ
الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً يَعْنِي صَلَاةَ الْفَجْرِ تَشْهَدُهُ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ فَإِذَا
صَلَّى الْعَبْدُ الصُّبْحَ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ أُثْبِتَتْ لَهُ مَرَّتَيْنِ أَثْبَتَهَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ شرح

یعنی صلوة الفجر برای تعبیر قرآن بصلوة است باعتبار آنکه سوره فاتحه جزء صلوة است و آن عظیم است موافق آیت سوره حجر
ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم فهمیده نشده، راجع بفجر است یا راجع بقرآن الفجر است و بر هر تقدیر نشده، برای
تفسیر مشهور است ظاهرا بحذف و آنچه می آید در حدیث دوم باب صدم که باب النوادر است این است که بین طلوع فجر و طلوع
شمس داخل نهار باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را خبر ده مرا بهترین اوقات در نماز فجر پس گفت بهتر آن است که با طلوع فجر است
بیان این آنکه بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره بنی اسرائیل و برپا دار قرآن فجر را بدرستی که قرآن فجر بوده همیشه حاضر شده نزد آن
بخواهد بقرآن فجر نماز فجر را حاضر میشوند آن را فرشتگان شب و فرشتگان روز پس چون گزارد بنده نماز صبح را با طلوع فجر ثابت کرده
میشود برای آن بنده دو بار ثابت میکنند آن را فرشتگان شب و فرشتگان روز سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الصبح هو الذی اذا رایته معترضا کانه بیاض سوراء شرح سوراء بضم سین بی نقطه و سکون واو و راء
بی نقطه و الف ممدوده و گاهی مقصور میباشد موضعی است از نواحی بغداد که نهری دارد و در کنار نهر خاک سفید ریخته شده
بطول نهر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت صبح آن است که چون دیدی آن را پهن گویا که آن سفیدی نهر سوراست
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال وقت الفجر حین یبدء حتی یضیء شرح مراد بوقت اینجا وقت
فضیلت است بقرینه حدیث آینده الفجر مقدر بصلوة الفجر است حین مرفوع است و اگر مراد بوقت فضیلت باشد حین منصوب
خواهد بود یبدء بیای یکنقطه و دال بی نقطه مهموز بصیغه مضارع غایب معلوم باب فتح است و ضمیر مستتر راجع بفجر است مدخول حتی
داخل در حکم ما قبل است یعنی یضیء بضاد با نقطه و یاء و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوب است و ضمیر مستتر
راجع بفجر است و مراد باضاءت اینجا سفیدی و نورانی شدن است موافق آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب سیصدم
که باب الفجر ما هو تا اخر است که سالت ابا عبد الله علیه السلم فقلت متی یحرم الطعام والشراب علی الصائم و تحل الصلوة صلوة
الفجر فقال اذا اعترض الفجر و کان کالقبطیة البیضاء فثم یحرم الطعام و یحل الصیام و تحل الصلوة صلوة الفجر قلت فلسنا
فی وقت الی ان یطلع شعاع الشمس فقال هیهات این تذهب تلک صلوة الصبیان و بیان میشود یعنی روایت از امام جعفر صادق
گفت که وقت فضیلت نماز فجر وقتی است که نمایان میشود فجر تا آنکه سفید و نورانی شود فجر پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال وقت الفجر حین ینشق الفجر الی ان یتجلل الصبح السماء ولا ینبغی تاخیر ذلک عمدا لکنه وقت
لمن اشتغل او نسی او نام شرح مدخول الی خارج از حکم ما قبل است اگر مراد بوقت وقت فضیلت باشد و داخل است اگر مراد
اعم باشد یتجلل بجیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التجلل فرا گرفتن بیشتر چیزی یا همه چیزی را الصبح بضم صاد بی نقطه
و فتح بای یکنقطه و حاء بی نقطه مصدر باب علم سفیدی مایل بسرخی و مراد اینجا روشنی است مشار الیه ذلک الفجر است ضمیر لکنه راجع
بمدخول الی است نسیان اینجا اعم از فراموشی نماز فجر و فراموشی ما قبل آنست چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب
دوازدهم که فلا نصلیها الا بعد شعاع الشمس و بیان میشود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقت فضیلت نماز فجر
وقتی است که شکافته میشود فجر تا آنکه فرا گیرد روشنی اکثر آسمان را و سزاوار نیست تاخیر نماز فجر دانسته لیک وقت فرا گرفتن روشنی
اکثر آسمان را وقت برای کسی که بکاری ضروری مشغول شده باشد یا فراموش کرده باشد نماز صبح را مثلا یا خوابش برده باشد
ششم اصل عن ابی الحسن العسکری علیه السلم قال اذا انتصف اللیل ظهر بیاض فی وسط السماء شبه
عمود من حدید تضیء له الدنیا فیکون ساعة ثم یذهب و تظلم فاذا بقی ثلث اللیل ظهر بیاض من قبل
المشرق فاضاءت له الدنیا فیکون ساعة ثم یذهب و هو وقت صلوة اللیل ثم تظلم قبل الفجر ثم

شغل

یطلع الفجر الصادق من قبل المشرق قال و من اراد ان یصلی صلوة اللیل فی نصف اللیل فذلک له شرح
شاید که مراد بلیل اینجا از غروب شمس تا طلوع شمس باشد بیاض در اول عبارت است از فرشته سفید نورانی که در نصف شب فرود می آید
از جانب الله تعالی که مثل ستون آهن سفید است مانند این و قیام رسول الله صلی الله علیه و آله برای نماز شب بعد از نصف شب می آید
در حدیث چهاردهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است و بیان استجابت دعا در سدس اول نصف دوم
هر شب می آید در حدیث بیست و یکم باب هشتاد و چهارم و ظهور آن بیاض عبارت است از آمدن آن فرشته بآسمان اول
آن فرشته در وسط السماء باعتبار مناسبت با نصف شب است و تشبیه او بستون از آهن باعتبار شکل نیست بلکه باعتبار
استواء و پهن او است و باعتبار آنست که ظل ارض که شب باعتبار آنست در نصف شب در وسط السماء است و سفیدی
سفید و ظلمت صبح مینماید بلکه باشد رنگ آهن مخلوط بسیاهی مینماید برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا لام در له
له برای سببیت نیست بلکه صله تضیء است مثل لام در آیت سوره بقره کلما اضاء لهم مشوا فیه دنیا مؤنث اونی است بمعنی
نزدیکتر مثل آیت سوره انفال اذ انتم بالعدوة الدنیا و هم بالعدوة القصوی و تانیث اینجا باعتبار ارض است که موصوف
حذف است و مراد مومنانی است که نزدیکترند بدرگاه الهی و در آن وقت برخاسته مشغول عبادت میشوند و ایشان نمایان
مینمایند برای آن فرشته مانند اینکه ستارگان تابان مینمایند در شب برای اهل زمین و میشود که دنیا بمعنی پست تر
باشد و عبارت از روی زمین باشد و تابان شدن آن باعتبار عبادت مومنان در آن وقت باشد و تظلم بصیغه مؤنث غایب
معلوم باب افعال و ضمیر راجع به دنیاست و اشارت است باینکه بعد از آن مومنان میخوابند نظیر کیفیت نماز شب رسول الله
صلی الله علیه و آله که می آید در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم بیاض در دوم نیز عبارت از فرشته ایست سفید نورانی که اذان
میکند قبل اینجا بکسر قاف و فتح بای یکنقطه است بمعنی جانب و بودن آن فرشته در جانب مشرق عبارت است از بودن او در موضعی
از آسمان که میان آن و افق مشرق دو ربع تقریبا فاصله است بمناسبت بقای دو سدس شب یا عبارت است از بودن او در نفس
مشرق بمناسبت اینکه میان او و آفتاب دو ربع تقریبا فاصله است و آفتاب آن فاصله را در چهار ساعت موج قطع میکند
پس مانند کسی است که خبر آورده باشد از جانب عظیمی که چهار فرسنگی رسیده که مسافت بریدیست و مدام شبیه او در بخا بعود
جمله از قبیل اکتفاست یا باعتبار اینست که چون بقدر دو ربع یا چهار ربع تقریبا از وسط حقیقی ظل مخروطی ارض دور شده پس از
ظل مخروطی ارض بیرون آمده پس بیاض صریح شده برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا فاضاءت له الدنیا اشارت است
باینکه مومنان باز برمیخیزند و مشغول تمه عبادت و در دعا میشوند ضمیر و هو راجع بمجموع وقت بیاض اول و وقت بیاض دوم است
بقرینه اینکه اگر راجع بوقت بیاض دوم میبود هیچ بیاض ثم یذهب مذکور میشد و مراد بصلوة اللیل هشت رکعت که چهار رکعت آن در وقت
بیاض اول گزارده میشود و چهار دیگر در وقت بیاض دوم گزارده میشود و ثم تظلم مشتمل بر اختصار است زیرا که بتقدیر ثم یظهر فیکون
ساعة ثم تظلم است و مراد اینست که پیش از طلوع فجر صادق بقدر زمان پنج رکعت بیاض ظاهر میشود و بعد از آن پیش از طلوع فجر صادق
دنیا تاریک میشود و بعد از آن طلوع فجر صادق میشود و این اشارت است باینکه سه رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله نماز فجر میباید که پیش
از طلوع فجر صادق واقع شود بروشنی که منقطع شده باشد و در اول طلوع فجر صادق موافق آنچه گذشت در حدیث دوم این باب
و می آید در حدیث شانزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است پس از باب مقدمه زمانه فاصله میشود و میان انقطاع
آن و میان طلوع فجر صادق و آن زمان اظلام دنیاست مراد بالفجر اینجا صبح صادق است یا مراد صبح کاذب است بطریق مجاز بقرینه
فجر در دوم بصادق و این قوه اشارت است باینکه در حوالی فجر کاذب نیز آن سفیدی ظاهر میشود و مومنان برمیخیزند برای سه رکعت وتر

و دو رکعت نافله صبح و تفصیل این سه وقت می آید در کیفیت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث سیزدهم باب هشتاد
و چهارم مخفی نماند که مناسبت این حدیث باین باب باعتبار دلالت بر تقدیم جمیع نوافل بر فجر صادق و ایقاع فریضه صبح
در اول فجر صادق است یعنی روایت است از امام علی نقی علیه السلم گفت چون بنصف رسد شب ظاهر میشود سفیدی در میان آسمان
مانند ستونی از آهن روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد آن بیاض در ساعتی بعد از آن میرود و تاریک میشود دنیا پس چون
باقی ماند دو دانگ شب ظاهر میشود سفیدی در جانب مشرق پس روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد ساعتی بعد از آن
میرود و آنچه مذکور شد که وقت سفیدی اول و وقت سفیدی دوم است وقت فضیلت هشت رکعت نماز شب است بعد از آن ظاهر
میشود آن سفیدی و میماند ساعتی بعد از آن تاریک میشود و دنیا پیش از طلوع فجر صادق بعد از آن طلوع میکند صبح صادق
از جانب مشرق امام گفت و کسی اراده کند که گزارد مجموع نماز شب را در نصف شب پس آن جایز است او را مراد اینست که آنچه سابقا
مذکور شد اگرچه افضل از آنست لیک این افضل از سائر اوقات است باب هشتم اصل باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح
و من صلی لغیر القبلة شرح لام در لغیر بمعنی الی است و مراد بیان حکم کسی است که در نماز رو بجهتی کرده باشد که قبله نباشد
خواه رو بقبله نکرده باشد اصلا و خواه رو بقبله نیز کرده باشد چنانچه ظاهر است از ذکر حدیث سیزدهم در تحت عنوان این باب
یعنی این باب بیان وقت نماز است در روز ابر و باد مثلا و بیان کسی که نماز گزارده باشد سوی چیزی که قبله نیست و در این باب
سیزده حدیث است اول اصل عن سماعة قال سالته عن الصلوة باللیل والنهار اذا لم یر الشمس ولا القمر
ولا النجوم قال اجتهد رایک و تعمد القبلة جهدک شرح سماعه از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلم است اجتهد بصیغه امر باب افتعال است الاجتهاد سعی و جد در کاری رایک نایب مفعول مطلق است الرای دیدن و
تعمد بصیغه امر باب تفعل است جهدک نایب مفعول مطلق است الجهد بفتح و ضم جیم و سکون هاء طاقت یعنی روایت است از سماعه
گفت پرسیدم امام را از نماز در شب و روز چون دیده نشود آفتاب و نه ماه و نه ستارگان امام گفت سعی کن سعیی که بقدر
دید تو باشد و متوجه قبله شو توجهی که بقدر طاقت تو باشد مراد امر بتحصیل ظن است بقوا این اگر میسر باشد و چون معرفت قبله از خصوص
موضعی از قبیل معرفت محل حکم شرعیست مثل معرفت ارض جنابت و فهم مشتبهات در خصوص قضایا پس ظن تمام معتبر
آن میشود و اجتهاد در آن جایز است بخلاف معرفت نفس حکم شرعی مثل وجوب توجه بقبله در نماز دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال له رجل من اصحابنا ربما اشتبه الوقت علینا فی یوم الغیم فقال تعرف هذه الطیور التی
عندکم بالعراق یقال لها الدیکة فقلت نعم قال اذا ارتفعت اصواتها و تجاوبت فقد زالت
الشمس او قال فصله شرح الدیکة بکسر دال بی نقطه و فتح یای دو نقطه در پایین جمع دیک بکسر دال و سکون یاء خروس است اوس
برای وقت و ساکت باء ضمیر راجع بزوال است والمکسور است بمعنی هشت رکعت نافله زوال یا بمعنی اعم از نافله و فریضه یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفت او را مردی از یاران ما از اهل کوفه بسا که مشتبه شود وقت نماز بر
ما در روز ابر پس امام گفت آیا میشناسی این مرغان را که نزد شما میباشند در عراق عرب گفته میشود ایشان را دیکه پس گفتم آری
امام گفت چون بلند شود آوازهای ایشان و جواب یکدیگر گویند پس بتحقیق زوال آفتاب شده یا امام گفت پس نماز کن سوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا صلیت و انت علی غیر القبلة فاستبان لک انک صلیت
علی غیر القبلة و انت فی وقت فاعد و ان فاتک الوقت فلا تعد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت چون گزاری نماز را در حالی که تو بر غیر قبله باشی پس ظاهر شود ترا اینکه تو نماز گزاردی بر غیر قبله و تو در وقت ادا باشی که گنجایش

اعاده نماز داشته باشد پس اعاده کن پس اگر فوت شود از تو وقت ادا پس اعاده مکن چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
فی رجل صلی الغداة بلیل غره من ذلک القمر و نام حتی طلعت الشمس فاخبر انه صلی بلیل قال
یعید صلوته شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که گزارد نماز صبح را در شب بازی داد و غافل کرد او را
از آن ماه و خوابید بعد از نماز تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس خبر داده شد باینکه او نماز گزارده در شب امام گفت اعاده میکند
نماز خود را مخفی نماند که ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب بنا بر اینست که ذکر غیم و ریح در عنوان بطریق مثالست برای چیزی
باعث اشتباه شود و قمر مانند غیم است در اینکه باعث اشتباه وقت میشود چنانچه گذشت در حدیث اول باب سابق پنجم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلم انی رجل مؤذن فاذا کان یوم الغیم لم اعرف الوقت فقال اذا
صاح الدیک ثلاثة اصوات ولاء فقد زالت الشمس و دخل وقت الصلوة شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را بدرستی که من مردم مؤذن پس چون شود روز ابر نمیشناسم وقت را پس امام گفت چون فریاد کند خروس
سه آواز پی در پی پس بتحقیق زوال آفتاب شده و داخل شده وقت نماز ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من صلی فی غیر وقت فلا صلوة له شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که گزارد نماز را در غیر
وقت پس نماز نیست او را مراد اینست که در روز ابر یا باد اگر کسی بغلط کل نماز خود را در خارج وقت گزارد نماز او باطلست
بخلاف آنکه بعض نماز در وقت باشد چنانچه می آید در حدیث دوازدهم این باب هفتم اصل قال ابو جعفر علیه السلم
یجزی التحری ابدا اذا لم یعلم این وجه القبلة شرح التحری بحاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه مشدده و یاء دو نقطه در پایین
مصدر معتل اللام یائی باب تفعل طلب حری بفتح حاء و کسر راء و تشدید یاء بمعنی لایق و مراد اینجا اجتهاد و طلب ظن لایق بودن
چیزیست یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم کافیست اجتهاد و تحصیل ظن بسبب قرینه در همه عمر چون معلوم نشده باشد عین
قبله اشارت است باینکه اهل بلاد بعیده علاجی بغیر تحصیل ظن بقبله ندارند در تمام عمر خود و آن کافیست زیرا که در محل علم شرعیست
نه در نفس حکم شرعی هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال فی رجل صلی علی غیر القبلة فیعلم و هو
فی الصلوة قبل ان یفرغ من صلوته قال ان کان متوجها فیما بین المشرق والمغرب فلیحول وجهه
الی القبلة ثم یفتتح الصلوة شرح بیان شد در کتاب الجنائز در شرح حدیث دوم باب الصلوة علی المصلوب که باب هفتاد
و هشتم است اینکه بین المشرق والمغرب عبارت است از نصفی از افق که مواجه وسط حقیقی کعبه مواجه وسط حقیقی آن نصف
باشد و اینکه قبله بودن آن نصف در صورت اشتباه مبنی است بر نکته که مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث
هفتم باب اول و اینکه قبله بودن آن نصف فی الجمله در جمیع احوال جاریست و بر القبله شامل یسار محض و یمین محض نیز هست
بقرینه مقابله و بنا بر نکته مذکوره روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در مردی که نماز گزارد بر غیر قبله پس داند در حالی
که او در نماز است پیش از آنکه فارغ شود از نماز خود گفت چون باشد رو کرده در میان یسار محض و یمین محض پس باید که بگرداند
روی خود را سوی قبله در ساعتی که میداند و اگر باشد رو کرده سوی پشت قبله پس باید که قطع کند نماز را بعد از آن گرداند روی خود را سوی
قبله بعد از آن ابتدا کند نماز را نهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یکون فی قفر من الارض فی یوم
غیم فیصلی لغیر القبلة ثم تصحی فیعلم انه صلی لغیر القبلة کیف یصنع قال ان کان فی وقت فلیعد
صلوته و ان کان مضی الوقت فحسبه اجتهاده شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی میباشد در دوردستی
از جمله زمین در روز ابری پس نماز میگزارد رو بغیر قبله بعد از آن آسمان صاف میشود پس میداند که او نماز گزارده بغیر قبله چگونه میکند

ساعته بعلم وان كان متوجها الى
دبر القبلة فليقطع الصلوة
ثم يحول وجهه الى القبلة

امام گفت اگر باشد در وقت واگر گنجایش اعاده نماز داشته باشد پس باید که اعاده کند نماز خود را و اگر گذشته باشد وقت ادای نماز پس سبب اجتهاد او با بمعنی که قضای آن واجب نیست دوم اصل سألت اباجعفر علیه السلام عن قبلة المتحیر فقال یصلی حیث شاء شرح مراد متحیر کسی است که تحصیل ظن بقبله نتوانسته کرد شرح رسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قبله حیران پس امام گفت نماز میگزارد بسوی هر جا که خواسته باشد یازدهم اصل وروی ایضا انه یصلی الی اربع جوانب یعنی و روایت کرده شده نیز که متحیر نماز میگزارد بسوی چهار جانب مراد این است که این حدیث منافی حدیث سابق نیست زیرا که این حدیث محمول بر استحباب است و سابق محمول بر وجوب و بعضی میگویند که این حدیث محمول بر وسعت وقت و سابق محمول بر ضیق وقت یا این حدیث محمول است بیان جمیع واجبات و سابق محمول بر اباحه ای الواجب والله اعلم دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت وانت تری انک فی وقت ولم یدخل الوقت فدخل الوقت وانت فی الصلوة فقد اجزأت عنک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گزاری و حال آنکه تو گمان داری در روز ابر و مانند آن که تو در وقت نمازی و داخل نشده باشد وقت پس داخل شود وقت و تو در نماز باشی پس کافیست آن نماز از تو سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته هل کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی الی بیت المقدس قال نعم فقلت اکان یجعل الکعبة خلف ظهره فقال اما اذا کان بمکة فلا واما اذا هاجر الی المدینة فنعم حتی حول الی الکعبة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا رسول الله صلی الله علیه وآله نماز میگزارد بسوی بیت المقدس امام گفت آری پس گفتم آیا میکرد کعبه را در پس پشت خود پس گفت اما وقتی که در مکه بود پس نمیکرد مراد این است که رو بهر دو میکرد البته و اما وقتی که هجرت کرد بمدینه پس آری تا وقتی که گردانیده شد بسوی کعبه اشارت است باینکه مدینه در میان کعبه و بیت المقدس واقع شده پس در مدینه رو بهر کدام که کند پشت بدیگری میشود لاعلاج بخلاف مکه که در آنجا رو بهر دو کردن میسر است و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای اشعار بدلالت این حدیث باینکه اگر کسی جمع نتواند کرد میان استقبال قبله و استقبال آنچه عظیم القدر است در شرع مثل امام زمان و مثل قرآن و مانند آنها آن جمع بهتر است زیرا که استقبال عظیم القدر در جمیع حالات مستحسن نیست آنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث شانزدهم باب النوادر که از ابوابست که براین معدور وصیت کرده که دفن او در مدینه رو برسول الله صلی الله علیه وآله که در آن وقت در مکه بود کنند باب نهم اصل باب الجمع بین الصلوتین شرح جمع بین الصلوتین عبارت است از قدر مشترک میان گزاردن ظهر و عصر در ربع سیوم روز و میان گزاردن مغرب و عشا پیش از سقوط شفق مغربی و این برای مسافر کراهتی ندارد و چنانچه می آید در اخبار باب وقت الصلوة فی السفر والجمع بین الصلوتین که باب هفتاد و ششم است و گاهی مستعمل میشود بمعنی نطویل تعقیب نماز تا وقت نماز دیگر و گزاردن آن نماز در همانجا و این مراد است در حدیث آخر این باب یعنی این باب بیان حکم جمع میان دو نماز است خواه شام و خفتن و خواه ظهر و عصر و درین باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال صلی رسول الله صلی الله علیه وآله بالناس الظهر والعصر حین زالت الشمس فی جماعة من غیر علة وصلی بهم المغرب والعشاء الآخرة قبل سقوط الشفق من غیر علة فی جماعة وانما فعل رسول الله صلی الله علیه وآله لیتسع الوقت علی امته شرح علة و جا کسر و فتح عین میتواند بود و نظیر این گذشت در شرح حدیث سیوم باب چهارم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گزارد رسول الله صلی الله علیه وآله با مردمان ظهر و عصر را وقتی که زوال آفتاب شد در جماعت گزاردنی بی عذری یعنی باآنکه گزارد این عمل کند و گزارد با مردمان نماز شام را و نماز خفتن را پیش از ان

ذلک

در وقت شدن سرخی مغرب بی عذری یعنی باآنکه گزارد این عمل کند در جماعت گزاردن و جز این نیست که این کار کرد رسول الله صلی الله علیه وآله تا فراخ شود وقت عصر و خفتن بر امت او با بمعنی که رخصتی باشد برای امت دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال شهدت المغرب لیلة مطیرة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله فحین کان قریبا من الشفق نادوا واقاموا الصلوة فصلوا المغرب ثم امهلوا الناس حتی صلوا رکعتین ثم قام المنادی فی مکانه فی المسجد فاقام الصلوة فصلوا العشاء ثم انصرف الناس الی منازلهم فسألت ابا عبد الله علیه السلام عن ذلک فقال نعم قد کان رسول الله صلی الله علیه وآله عمل بهذا شرح مطیره بفتح میم و کسر طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و را بی نقطه بر وزن فعیله بمعنی مفعوله است و اشتقاق آن از مطر مانند اشتقاق مجد و در از جدری است قریبا من الشفق عبارت است از وقتی که بقرینه مظنون شده باشد رسیدن سرخی از جانب مشرق بجانب مغرب که بیان شد در حدیث چهارم باب ششم نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و مخصوص بمدح و فاعل آن محذوف است ذکر عمل بجای عمل اشارت است باینکه عمل رسول الله صلی الله علیه وآله باین مستمر نبوده بلکه برای دلالت بر اصل جواز آن بوده موافق حدیث سابق مشار الیه بهذا گزاردن عشا است پیش از سقوط شفق مغرب اگر چه با امهال بقدر دو رکعتین نافله و اعلام و حدیث سابق برای ابطال مذهب مخالفانست زیرا که ابوحنیفه میگوید که جمع میان مغرب و عشا و ظهر و عصر جایز نیست اصلا نه در سفر و نه در حضر بسبب مطر و مانند آن مگر برای حج گزار که جمع میکند میان ظهر و عصر در وقت ظهر روز عرفه و جمع میکند میان مغرب و عشا در وقت عشا در مزدلفه و شافعی و مالک و احمد میگویند که جمع میان مغرب و عشا و ظهر و عصر در سفر جایز است خواه در وقت مغرب و ظهر و خواه در وقت عشا و عصر و در حضر جایز نیست اصلا یعنی روایت است از عبد الله بن سنان گفت که حاضر شدم نماز مغرب را در شبی که باران واده شده بود در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله پس وقتی که مظنون شد دخول وقت مغرب مخالفان اذان گفتند و اقامت کردند و نماز را پس گزاردند نماز مغرب را بعد از ان مهلت دادند مردمان را تا آنکه گزاردند دو رکعت نافله را بعد از ان برخاست مؤذن در همانجا که بود در مسجد پس اقامت گو نماز را با بمعنی که بر بالای دیوار که جای مؤذنانست نرفت و اذان نگفت پس گزاردند نماز خفتن را بعد از ان برگشتند مردمان بسوی منزلهای خود پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ان عملی که کردند پس گفت که خوب است بتحقیق بود رسول الله صلی الله علیه وآله که عمل کرد باین جمع میان مغرب و عشا سیوم اصل عن محمد بن الحکیم عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول اذا جمعت بین الصلوتین فلا تطوع بینهما شرح شاید که مراد بالصلوتین اینجا ظهر و عصر باشد و جمع بین الصلوتین کنایت از سفر باشد لا تطوع بصیغه نهی حاضر باب تفعل است و میتواند بود که لا برای نفی جنس باشد و تطوع بصیغه مصدر باشد یعنی روایت است از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت که چون جمع کنی میان نماز ظهر و نماز عصر سفر پس نافله مقرری یومیه را مگزار میان آن دو چهارم اصل حدثنی محمد بن حکیم قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الجمع بین الصلوتین اذا لم یکن بینهما تطوع فاذا کان بینهما تطوع فلا جمع شرح شاید که مراد بالصلوتین اینجا مغرب و عشا باشد و اذا لم یکن بینهما تطوع اشارت باشد باینکه بعد از فراغ از چهار رکعت نافله مغرب سقوط شفق مغرب میشود و وقت فضیلت عشا داخل میشود چنانچه مصنف بیان کرده در ذیل حدیث نهم باب ششم که باب وقت المغرب والعشاء الآخرة است یعنی حکایت کرد مرا محمد بن حکیم گفت شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت جمع میان فریضه مغرب و فریضه عشا در وقتیست که میان آن دو فریضه نافله چهار رکعت نباشد پس اگر باشد میان آن دو فریضه نافله چهار رکعت پس نیست جمعی میان آن دو

پس باید که ابتدا کند بفریضه آن لازم کرده الله تعالی است بعد از ان باید که نافله گزارد بقدری که خواسته باشد اصل الا هو موسع ان یصلی الانسان فی اول دخول وقت الفریضة بالنوافل الا ان یخاف فوت الفریضة والفضل اذا صلی الانسان وحده ان یبدأ بالفریضة اذا دخل وقتها لیکون فضل اول الوقت للفریضة ولیس بمحظور علیه ان یصلی النوافل من اول الوقت الی قریب من اخر الوقت شرح الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح و تنبیه است هو ضمیر شانست موسع بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خبر مقدم بر مبتداست ان یصلی مبتداست مراد بوقت الفریضه وقت جواز فریضه است مراد به النوافل نوافل یومیه یا اعم از ان است الا در دوم بکسر همزه و تشدید لام حرف استثناست فوت الفریضه بمعنی فوت وقت فضیلت فریضه است و آن در نماز مغرب و نماز غداة است که اول وقت جواز آنها اول وقت فضیلت آنهاست موافق آیت سوره هود اقم الصلوة طرفی النهار و بیان شد در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است فضل مصدریست که مستعمل شده در معنی مشتق برای مبالغه پس بمعنی افضلیت است اذا صلی الانسان اشارت باینکه اگر کسی نوافل یومیه ظهر را مثلا کرده باشد و انتظار جماعت نماز داشته باشد ابتدا بنوافل دیگر برای او افضل است از ابتدا بفریضه مراد بوقتها وقت فضیلت فریضه است و آن مرفوع و فاعل دخل میتواند بود و منصوب و ظرف زمان میتواند بود و فاعل دخل ضمیر مستتر راجع بانسان باشد و تقدیر دخل المسجد باشد مراد بفضل اینجا معنی مصدریست مراد بوقت در اخر الوقت فضیلت میتواند بود و اعم از ان و از وقت جواز میتواند بود یعنی آگاه باش شان اینست که فراخ و جایز کرده شده است اینکه نماز کند آدمی در اول وقت فریضه نوافل مگر آنکه ترسد فوت فضیلت فریضه را و افضل در وقتی که نماز گزارد آدمی تنها با خود و انتظار نماز جماعت نکشد اینست که ابتدا کند بفریضه چون داخل شود وقت فریضه تا باشد فضیلت اول وقت فضیلت برای فریضه اشارت بآنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهارم که اول وقت فضیلت فریضه بهتر است از میان آن و اخر آن و نیست حرامی بر آدمی اینکه گزارد نوافل را از اول وقت فضیلت تا نزدیک آخر وقت فضیلت بقدری که گنجایش فریضه در ان باشد چهارم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت اصلی فی وقت فریضة نافلة قال نعم فی اول الوقت اذا کنت مع امام تقتدی به فاذا کنت وحدک فابدأ بالمکتوبة شرح اسحق از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است مراد بوقت فریضه وقت فضیلت آنست مثل بعد از یکذراع برای فریضه ظهر و بعد از شش ذراع برای فریضه عصر که بیان شد در شرح حدیث اول باب روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام را که آیا گزارم در وقت فضیلت فریضه نافله را گفت آری گزار در اول وقت فضیلت فریضه چون باشی با امامی که اقتدا کرده میشود باو پس چون باشی تنها پس شروع بفریضه کن حاصل اینست که گویا مثلا سایه دیوار بیکذراع رسیده و باشد نافله ظهر قضا و نافله دیگر نیز از ان وقت خوب نیست گزاردن کسی که انتظار کشد زیرا که او در اینگونه وقتی تاخیر فریضه میکند و در آن وقت مشغول نافله ظهر یا نافله دیگر میتواند شد پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اذا دخل وقت الفریضة اتنفل او ابدأ بالفریضة فقال ان الفضل ان تبدأ بالفریضة وانما اخرت الظهر ذراعا من عند الزوال من اجل صلوة الاوابین شرح وقت الفریضه عبارت است از اول زوال آفتاب برای فریضه ظهر و اول ربع چهارم روز برای فریضه عصر موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر که باب پنجم است و اول غروب آفتاب برای فریضه شام و اول ربع دوم شب برای فریضه خفتن موافق آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب وقت المغرب والعشاء الآخرة که باب ششم است و اول طلوع فجر برای فریضه صبح الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه مصدر باب نصر و علم کال مصدر اینجا بمعنی اسم فاعلست برای مبالغه یا بمعنی خود است و ان تبدأ بتقدیر فی ان تبدأ است و بر هر تقدیر این در صورتیست که مانعی

ناوقت هم

معارض ابتدا بفریضه نباشد مثل اینکه تمنه عبادتی مانده باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب الرجل یطوف فیعیی او تقام الصلوة او یدخل علیه وقت صلوة که باب صد و سی ام است و انما فرت تا اخر نیز را استشهاد است و مراد بالظهر ظهر در غیر روز جمعه است مراد بصلوة الاوابین هشت رکعت نافله ظهر است در غیر روز جمعه که بعد از زوال آفتاب و پیش از فریضه ظهر گزارده میشود اواب بمعنی بغایت رجوع کننده است بسوی خدا و امر و نهی کسی و مراد اینجا کسی است که خود را ای باب قیاس نمیکند نافله ظهر غیر روز جمعه را بر غیر آن از نوافل و فرق میکند میان ظهر غیر روز جمعه و ظهر روز جمعه که افضل است از سایر فرائض و جماعت در ان افضل است از جماعت در سایر فرائض یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چون داخل شود وقت فریضه آیا نافله گزارم یا ابتدا کنم بفریضه پس گفت بدرستی که بهتر اینست که ابتدا کنی بفریضه و جز این نیست که تاخیر کرده شده فریضه ظهر غیر روز جمعه بقدر یکذراع از زوال آفتاب برای نماز جمعی که بغایت مطیع اند ششم اصل عن عدة من اصحابنا انهم سمعوا اباجعفر علیه السلام یقول کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا یصلی من النهار حتی تزول الشمس ولا من اللیل بعد ما یصلی العشاء الآخرة حتی ینتصف اللیل معنی هذا انه لیس وقت صلوة فریضة ولا سنة لان الاوقات کلها قد بینها رسول الله صلی الله علیه وآله واما القضاء قضاء الفریضة وتقدیم النوافل وتاخیرها فلا بأس شرح معنی هذا تا اخر کلام امام محمد باقر علیه السلام است و میتواند بود که کلام بعض راویان باشد روایت است از جمعی از یاران ما اینکه ایشان شنیدند از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نماز نمیگزارد در روز تا آنکه زوال آفتاب بشود و نه در شب بعد از آنکه بگزارد نماز خفتن را تا آنکه شب نصف شود معنی عمل امیر المؤمنین علیه السلام اینست که آنوقت که مذکور شد نه وقت نماز فریضه است و نه وقت نماز سنت بدلیل اینکه اوقات همگی آنها بتحقیق بیان کرده است آنها را رسول الله صلی الله علیه وآله مراد اینست که برای این دو وقت بیان نمازی علیحده نکرده اما اول پس ظاهر است و اما دوم پس مبنی بر اینست که بعد از فراغ از نماز شام و نوافل آن و سقوط شفق تا نصف شب نمازی غیر فریضه عشا نیست پس چون آن بفعل آمده باشد بعد از ان نماز دیگر نخواهد بود و اما قضا یا که قضای فریضه باشد و تقدیم نوافل یومیه از وقت مقرر آنها و قضای نوافل یومیه چون در وقت خود واقع نشده باشد پس پروایی نیست از گزاردن آنها در ین وقت اشارت باینکه تقدیم نوافل ظهر بر وقت زوال آفتاب میتوان کرد و تقدیم نماز شب بر وقت نصف شب میتوان کرد حقیقة یا حکما مثل نماز وتیره که بجا آورده میشود بعد از نماز خفتن برای احتیاط نماز شب که مبادا جائی فوت شود چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه وآله تا آخر که باب پنجاه و دوست والله اعلم هفتم اصل قال رجل لابی عبد الله علیه السلام الحدیث الذی روی عن ابی جعفر علیه السلام ان الشمس تطلع بین قرنی الشیطان قال نعم ان ابلیس اتخذ عرشا بین السماء والارض فاذا طلعت الشمس وسجد فی ذلک الوقت الناس قال ابلیس لشیاطینه ان بنی آدم یصلون لی شرح الحدیث مرفوع و مبتداست و خبرش محذوفست بتقدیر کیف الحدیث و اشارت است بآنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب وقت الصلوة علی الجنائز که لانها تغرب بین قرنی شیطان و تطلع بین قرنی شیطان و بیان شد در آنجا میگوییم که القرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون مصدر باب ضرب بمعنی همراهی و مراد اینجا همراهانست و امت است و امت شیطان دو جمعند اول جمعی که آفتاب پرستانند که چون آفتاب مشرف بر طلوع شود عبادت آن میکنند و چون مشرف بر غروب شود نیز عبادت آن میکنند دوم جمعی که دعوی اسلام میکنند و از ان نصیبی ندارند مثل ابوحنیفه و اتباعش که خیال کرده اند که آیت اقم الصلوة طرفی النهار مقتضی اینست که فریضه فجر در وقتی

صفحه

پنجم اصل صلّى بنا ابو عبد الله علیه السلم الظهر والعصر عند ما زالت الشمس باذان واقامتین وقال انّی علی حاجة فتنفّلوا شرح گزارد با ما امام جعفر صادق علیه السلم فریضهٔ ظهر و فریضهٔ عصر را یعنی که پیشنماز ما شد در آنها نزد زوال آفتاب بیک اذان برای ظهر و دو اقامت یکی برای ظهر و یکی برای عصر و گفت به درستی که من کاری ضرور دارم پس شما نافلهٔ ظهر و نافلهٔ عصر را بگزارید ظاهر این است که هر گاه پیشنماز عذر داشته باشد مأمومان رعایت جماعت را ترجیح دهند بر رعایت تقدیم نوافل ظهر و عصر بر آنها خواه وقوع نوافل در این صورت به نیت قضا باشد و خواه به نیت ادا

ششم اصل عن عبّاس الناقد قال تفرّق ما کان فی یدی وتفرّق عنّی حرفائی فشکوت ذلک الی ابی محمّد علیه السلم فقال لی اجمع بین الصلوتین الظهر والعصر تری ما تحبّ شرح اجمع صیغهٔ امر است و مراد به صلوتین دو فریضه است الظهر مجرور و بدل تفصیل الصلوتین است و مراد جمع تطویل تعقیب ظهر و نافلهٔ عصر است و آن باعث وسعت رزق است چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث سوم و هفدهم باب سی و دوم که باب التعقیب بعد الصلوة والدعاء است و در کتاب خصال ابن بابویه در باب السته عشر چنین است که ثم قال علیه السلم الا انبّئکم بازید فی الرزق قالوا بلی یا امیر المؤمنین قال الجمع بین الصلوتین یزید فی الرزق والتعقیب بعد الغداة و بعد العصر یزید فی الرزق تری بصیغهٔ مخاطب معلوم باب منع استیناف بیانی است یعنی روایت است از عباس صراف گفت پراکنده شد آنچه بود در دست من از مال دنیا و پراکنده و جدا شدند از من هم پیشگان و شریکان من پس شکایت بردم از آن سوی امام حسن عسکری علیه السلم پس گفت مرا که جمع کن میان دو نماز که ظهر و عصر است بیان این که می بینی آنچه را که میخواهی

باب دهم اصل باب الصلوات التی تصلّی فی کلّ وقت

شرح این باب بیان نمازهایی است که گزارده میشود در هر وقت خواه اوقات مکروهه و خواه غیر آنها و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال خمس صلوات تصلّیهنّ فی کلّ وقت صلوة الکسوف والصلوة علی المیّت وصلوة الاحرام والصلوة التی تفوت وصلوة الطواف من الفجر الی طلوع الشمس وبعد العصر الی اللیل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پنج نماز میگزاری آنها را در هر وقت که باشد اول نماز کسوف آفتاب یا ماه و دوم نماز بر میت و سوم نماز با احرام عمره یا حج و چهارم نمازی که قضا میشود و پنجم نماز طواف کعبه میگزاری آنها را بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا شب مراد این است که در این دو وقت غیر آن پنج نماز مکروه است و اینها مکروه نیست

دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول خمس صلوات لا تترک علی کلّ حال اذا طفت بالبیت واذا اردت ان تحرم وصلوة الکسوف واذا نسیت فصلّ اذا ذکرت وصلوة الجنازة شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق

سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اربع صلوات یصلّیهنّ العبد فی کلّ ساعة صلوة فاتتک فمتی ما ذکرتها ادّیتها وصلوة رکعتی طواف الفریضة وصلوة الکسوف والصلوة علی المیّت هؤلاء یصلّیهنّ فی الساعات کلّها شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چهار نماز میکند آنها را بنده در هر ساعتی اول نمازی که فوت شده باشد از تو پس هر وقت که یاد آوری آن را بجا می آوری آن را و دوم نماز دو رکعت طواف واجب و سوم نماز گرفتن آفتاب یا ماه و چهارم نماز بر میت این نمازها میگزارد آنها را در جمیع ساعتها مخفی نماند که منافاتی نیست میان این حدیث و دو حدیث سابق زیرا که حصر در این چهار مطلوب نیست و بر تقدیری که مطلوب باشد مراد حصر عده خواهد بود و به این اعتبار تعبیر از آنها بهؤلاء شده که برای اشاره به ذوی العقول میباشد و ذکر نکرد نماز احرام و نماز طواف نافله را باعتبار عدم بودن آنها برای این است که آدمی در اکثر اوقات تقدیم و تأخیر آنها میتواند کرد والله اعلم

باب یازدهم اصل باب التطوّع فی وقت الفریضة والساعات التی لا یصلّی فیها شرح این باب بیان نماز نافله در وقت

الرجل

ذکرتها

فریضه است و بیان ساعتهایی که تطوع گزارده نمیشود در آنها و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابن مسکان عن زرارة قال قال لی اتدری لم جعل الذراع والذراعان قال قلت لم قال لمکان الفریضة لک ان تتنفّل من زوال الشمس الی ان یبلغ ذراعا فاذا بلغ ذراعا بدأت بالفریضة وترکت النافلة شرح ضمیر قال در اول راجع بزراره و در دوم راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم است و میتواند بود که در اول راجع بابن مسکان و در دوم بزراره باشد و ذراع عبارت است از دیواری که کوتاهی آن موافق خط نصف النهار باشد از اول زوال بقدر ربع دیوار و آن ظرف نافلهٔ ظهر است چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب بناء مسجد النبی صلی الله علیه وآله یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان از زراره گفت که امام گفت مرا که آیا میدانی که چرا مقرر شده از اول زوال برای نافله یک ذراع و از اول وقت عصر برای نافله دو ذراع راوی گفت که گفتم چرا این مقرر شده امام گفت برای بودن فریضه یعنی که اهتمام بفریضه و ترک تأخیر آن زیاده از حد بیان این که میرسد ترا که نافله گزاری از زوال آفتاب تا آنکه سایه رسد بیک ذراع پس چون سایه رسد بیک ذراع ابتدا میکنی بفریضهٔ ظهر و نمیگزاری نافله را مخفی نماند که بر این قیاس است دو ذراع نسبت بنافلهٔ عصر حاصل این است که سایهٔ دیواری که کوتاهی آن موافق خط نصف النهار باشد و ارتفاع آن بقد آدمی باشد چون بگذرد از آن بقدر یک ذراع نافلهٔ ظهر قضا میشود و چون بگذرد بقدر دو ذراع نافلهٔ عصر قضا میشود و بر این قیاس است دیوار بلندتر و کوتاه‌تر و غیر دیوار چنانچه مفصل شد در شرح حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر که باب پنجم است

دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الوقت الذی لا ینبغی لی اذا جاء الزوال قال ذراع الی مثله شرح ضمیر مستتر در جاء راجع بالوقت است الزوال مرفوع و فاعل لا ینبغی است و مراد نافلهٔ ظهر است چنانچه گذشت در حدیث سوم باب پنجم که اصل از زوال قامة ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوف است و مضاف الیه محذوف است بتقدیر هو وقت الزوال و ضمیر راجع بالوقت است و مراد این است که آن وقت نیست که سایهٔ دیواری که بقدر قامت آدمی باشد و کوتاهی آن موافق خط نصف النهار باشد بقدر ذراع شود چنانچه ظاهر میشود در حدیث اول باب سیزدهم و چون ذراع ربع قامت است سایهٔ دیوار بلندتر و کوتاه‌تر بر این قیاس است الی برای انتهای غایت و ضمیر مثله راجع بذراع است و ضم الی مثله برای افاده این است که فریضهٔ ظهر را تطویل نتوان کرد در اقران سایهٔ آن دیوار دو ذراع شده باشد و بعد از آن قضای نافلهٔ زوال میباید کرد و اگر بفعل نیامده باشد در وقت ادا یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وقتی که سزاوار نیست مرا چون آمده باشد آن وقت اینکه زوال کرده شود اگر کرده نشده باشد امام گفت آن وقت وقتی است که سایهٔ دیوار یک قامت موافق نصف النهار یک ذراع شود تا وقتی که سایهٔ آن دیوار دو ذراع شود

سوم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل یأتی المسجد وقد صلّى اهله أیبتدئ بالمکتوبة او یتطوّع فقال ان کان فی وقت حسن فلا بأس بالتطوّع قبل الفریضة وان کان خاف الفوت من اجل ما مضى من الوقت فلیبدأ بالفریضة فهو حقّ الله ثمّ لیتطوّع بما شاء شرح مراد باتیان مسجد اینجا اتیان بعد از گزاردن نافله یومیه در خانه است چنانچه مستحب است پس مراد بتطوع گزاردن غیر نافله یومیه است مثل نماز جعفر طیار و وقت حسن در مقابل خاف الفوت است مراد بتعی است پس اصل تجویز است پس منافات بکراهت ندارد چنانچه معلوم میشود از قول امام در فقره آینده که والفضل اذا صلّی ان تبدأ بالفریضة و خوف فوت خوف خروج وقت اولی است که بیان شد در شرح حدیث اول باب المواقیت و میتواند بود که مراد خوف فوت هر دو وقت اول و دوم باشد والله اعلم یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم را از مردی که می آید بمسجد در حالی که گزارده اند فریضه را اهل آن مسجد آیا ابتدا میکند بفریضه یا نافله میگزارد پس امام گفت که اگر باشد در وقتی فراخ پس پروایی نیست بگزاردن نافله پیش از فریضه و اگر ترسد بر طرف شدن وقت فضیلت فریضه را بسبب آنچه گذشته از جملهٔ وقت

وهو

گزارده شود که آخرش متصل بطلوع آفتاب باشد و فریضهٔ عصر و در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بغروب آفتاب باشد و اگر آخرش را تقدیم بر آنها کنند از باب مقدمه است و بیان این آیت گذشت در حدیث اول باب سوم که باب فرض الصلوة صاحب قاموس گفته و قرن الشیطان و قرناه امته والمتبعون لرأیه او قوته وانتشاره وتسلطه و ابن اثیر در نهایه گفته و فیه الشمس تطلع بین قرنی الشیطان ای ناحیتی رأسه وجانبیه وقیل القرن القوة ای حین تطلع یتحرّک الشیطان ویتسلّط فیکون کالمعین لها وقیل بین قرنیه ای امتیه الاولین والآخرین وکلّ هذا تمثیل لمن یسجد للشمس عند طلوعها فکان الشیطان سوّل له ذلک فاذا سجد لها کان الشیطان مقترن بها و مقترن بکسر نون و سکون میم و فتح میم مهمل و جیم است بفتح نون و فتح میم و سکون میم و الف تقدیم بقت یعنی گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلم را چگونه است حدیثی که روایت کرده شده از امام محمد باقر که آفتاب طلوع میکند در میان دو شاخ شیطان گفت خوب بیان این که ابلیس ساخت برای خود تختی میان آسمان و زمین پس چون مشرف بر طلوع شود آفتاب و سجده کنند در آن وقت مردمان میگوید ابلیس بشیاطین خود را به درستی که فرزندان آدم نماز میگزارند برای من

هشتم اصل قلت لابی الحسن الثانی علیه السلم اکون فی السوق فاعرف الوقت ویضیق علیّ ان ادخل فاصلّی قال ان الشیطان یقارن الشمس فی ثلاثة احوال اذا ذرّت واذا کبدت واذا غربت فصلّ بعد الزوال فانّ الشیطان یرید ان یوقعک علی حدّ یقطع بک دونه شرح عطف بضم عین مرکب است از حرف جر و ضمیر متکلم اوحل بدال بی نقطه و خا بانقطه بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از باب نصر و مراد دخول در بیت و دکان است یا مراد اعم از دخول در آن و مسجد و خانه است یا بکار بی نقطه از باب منع است الدخل و رشدن از فوزی و ذوحت و مانند آن او خال با ذو فتنه مبنی بر این است که حال یعنی وقت مذکور است ذرت بذال بانقطه و تشدید را بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم غایبه مضاعف باب نصر است الذر طلوع آفتاب و کبدت کبد بشدید را بی نقطه و دال بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم غایبه باب تفعل است التکبد رسیدن آفتاب بمیان آسمان که دایره نصف النهار است یوقعک بقاف و فا بصیغهٔ مضارع معتل الفاء واوی معلوم غایب باب افعال است حد بفتح حای بی نقطه و تشدید دال بی نقطه یعنی کنار است یقطع بقاف و طا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم غایب باب منع است و ضمیر مستتر راجع بشیطان است و مفعول آن محذوف است بتقدیر یقطع الطریق باء در بک برای ملابست است دون بمعنی عند است ضمیر مجرور راجع بحد است یعنی گفتم امام رضا علیه السلم را بیا شم در بازار پس میشناسم وقت نماز ظهر را و مشکل می آید بر من اینکه داخل بیت و دکان شوم پس نماز گزارم امام گفت به درستی که شیطان همراه میشود آفتاب را در سه وقت یا بمعنی که در آن سه وقت بحرکت در می آید و اشتاب میکند در اضلال خلایق اول وقتی که بر آید و بلند شود آفتاب و دوم وقتی که بنصف النهار رسد آفتاب و سوم وقتی که فرو رود آفتاب اما این که در اول مردم را تحریص بعبادت باطل میکند و در دوم و سوم منع از عبادت حق میکند یا بمعنی که وسوسه میکند تا تأخیر نماز ظهر و نماز مغرب پس نماز بگزار بعد از زوال آفتاب چه به درستی که شیطان میخواهد که وادار و ترا بر کناری از شارع مسلمانان که راه زنی کنند با تو نزد آن کنار

باب دوازدهم اصل باب من نام عن الصلوة او سها عنها شرح این باب بیان کسی است که خوابید از نماز یا غافل شد از نماز یا بمعنی که بسبب خواب یا بسبب غفلت ترک نماز کرد یا تأخیر نماز کرد در این باب یازده حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا نسیت صلوة او صلّیتها بغیر وضوء وکان علیک قضاء صلوات فابدأ باولهنّ فاذّن لها واقم ثمّ صلّها ثمّ صلّ ما بعدها باقامة اقامة لکلّ صلوة شرح روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم امام گفت چون فراموش کنی نمازی را یا گزاری

اعنی کم

افضل

آن را بی وضو و باشد بر تو قضای نمازی چند پس ابتدا کن بقضای اول آن نمازها پس اذان گو برای آن نماز اول و اقامت گو بعد از آن بگزار آن نماز اول را بعد از آن بگزار نمازها را که بعد از آن است با نیز داشته که برای هر کدام اقامتی گوید بی اذان اصل و قال ابو جعفر علیه السلم وان کنت قد صلّیت الظهر وقد فاتتک الغداة فذکرتها فصلّ الغداة ایّ ساعة ذکرتها ولو بعد العصر ومتی ما ذکرت صلوة فاتتک صلّیتها شرح و زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم اگر بتحقیق گزارده باشی نماز ظهر را و بتحقیق فوت شده باشد از تو نماز صبح پس یاد آوری نماز صبح را پس بگزار نماز صبح را در هر ساعتی که یاد آورده باشی آن را هر چند که بعد از گزاردن نماز عصر باشد و هر وقت که یاد آوری نمازی را که فوت شده باشد از تو میگزاری آن را اصل فقال اذا نسیت الظهر حتّى صلّیت العصر فذکرتها وانت فی الصلوة او بعد فراغک فانوها الاولى ثمّ صلّ العصر فانّما هی اربع مکان اربع فان ذکرت انّک لم تصلّ الاولى وانت فی صلوة العصر وقد صلّیت منها رکعتین فانوها الاولى ثمّ صلّ الرکعتین الباقیتین وقم فصلّ العصر شرح و امام گفت چون فراموش کنی نماز ظهر را تا آنکه گزاری نماز عصر را پس یاد آوری نماز ظهر را در حالی که تو در اثنای نماز عصر باشی یا بعد از فارغ شدن تو از نماز عصر بر زمانی باشی پس نیت کن آن نماز را که نماز عصر است نماز ظهر یا بمعنی که آن را حساب ظهر کن بعد از آن بگزار نماز عصر را زیرا که جز این نیست که آن نمازی که بنیت عصر شده از روی غفلت چهار رکعت است که در جای چهار رکعتی دیگر است یا بمعنی که در وقت وجوب ظهر است و نمی که از روی غفلت باشد باعث بطلان آنچه از جنس آن میشود پس اگر یاد آوری این را که تو نگزارده نماز ظهر را که اول نمازی است که بر رسول و امت او واجب شده بر حالی که تو در نماز عصر باشی و بتحقیق گزارده باشی از نماز عصر دو رکعت را پس نیت کن آن را نماز ظهر بعد از آن بگزار دو رکعت باقیمانده را و بر خیز پس بگزار نماز عصر را ذکر کاد در فانّما اشارت است باینکه حکم دوم معلوم میشود از حکم اول بطریق اولی اصل وان کنت قد ذکرت انّک لم تصلّ العصر حتّى دخل وقت المغرب ولم تخف فوتها فصلّ العصر ثمّ المغرب وان کنت قد صلّیت المغرب فقم فصلّ العصر وان کنت قد صلّیت من المغرب رکعتین ثمّ ذکرت العصر فانوها العصر ثمّ قم فاتمّها رکعتین ثمّ سلّم ثمّ تصلّی المغرب شرح ضمیر فوتها راجع بمغرب و فوت آن عبارت از فوت وقت فضیلت آن است که تا سقوط شفق مغربی است یا عبارت از فوت وقت اجزای آن است که تا ربع شب است یا بیشتر و بنا بر اول ظاهر میشود که اهتمام بمحافظت فضیلت مغرب بیشتر است از اهتمام بتقدیم قضا بر ادا یعنی و اگر یاد آورده باشی این را که تو نگزارده نماز عصر را تا آنکه داخل شد وقت نماز شام و نترسیدی از فوت نماز شام پس بگزار نماز عصر را بعد از آن نماز شام را و اگر بتحقیق گزارده باشی نماز شام را پس برخیز پس بگزار نماز عصر را و اگر گزارده باشی از نماز شام دو رکعت را بعد از آن یاد آورده باشی نماز عصر را پس نیت کن آن نماز را نماز عصر بعد از آن برخیز و بگزار تتمهٔ آن را دو رکعت بعد از آن سلام بده بعد از آن میگزاری نماز شام را

اصل وان کنت قد صلّیت العشاء الآخرة ونسیت المغرب فقم فصلّ المغرب وان کنت ذکرتها وقد صلّیت من العشاء الآخرة رکعتین او قمت فی الثالثة فانوها المغرب ثمّ سلّم ثمّ قم فصلّ العشاء الآخرة شرح و اگر بتحقیق گزارده باشی نماز خفتن را و فراموش کرده باشی نماز شام را پس برخیز پس بگزار نماز شام را و اگر یاد آورده باشی نماز شام را و بتحقیق گزارده باشی از نماز خفتن دو رکعت را یا برخاسته باشی در رکعت سوم پس نیت کن آن نماز را نماز شام بعد از آن سلام کن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز خفتن را اصل فان کنت قد نسیت العشاء الآخرة حتّى صلّیت الفجر فصلّ العشاء الآخرة وان کنت ذکرتها وانت فی رکعة او فی الثانیة من الغداة فانوها العشاء

ادی

ثُمَّ قُمْ فَصَلِّ الْغَدَاةَ وَأَذِّنْ وَأَقِمْ شرح پس اگر بتحقیق فراموش کرده باشی نماز خفتن را تا آنکه گزارده باشی نماز صبح را پس
بگزار نماز خفتن را و اگر یاد آورده باشی نماز خفتن را و تو در رکعت اول یا در رکعت دوم از نماز صبح باشی پس نیت کن آن را نماز
خفتن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز صبح را و اذان و اقامت بگو برای نماز صبح و بمعنی که اکتفا باذان و اقامت سابق مکن اگر وقت تنگ
باشد اصل وَإِنْ كَانَتِ الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ الْآخِرَةُ قَدْ فَاتَتَاكَ جَمِيعاً فَابْدَأْ بِهِمَا قَبْلَ أَنْ تُصَلِّيَ الْغَدَاةَ ابْدَأْ بِالْمَغْرِبِ
ثُمَّ الْعِشَاءِ شرح و اگر باشد نماز شام و نماز خفتن هر دو که بتحقیق فوت شده باشد از تو هر دو پس ابتدا کن بآن دو نماز پیش از گزاردن
نماز صبح را ابتدا کن بنماز شام بعد از آن بنماز خفتن اصل فَإِنْ خَشِيتَ أَنْ تَفُوتَكَ الْغَدَاةُ إِنْ بَدَأْتَ بِهِمَا فَابْدَأْ
بِالْمَغْرِبِ ثُمَّ الْغَدَاةِ ثُمَّ صَلِّ الْعِشَاءَ فَإِنْ خَشِيتَ أَنْ تَفُوتَكَ الْغَدَاةُ إِنْ بَدَأْتَ بِالْمَغْرِبِ فَصَلِّ الْغَدَاةَ ثُمَّ
صَلِّ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ابْدَأْ بِأَوَّلِهِمَا لِأَنَّهُمَا جَمِيعاً قَضَاءٌ شرح پس اگر بترسی از آنکه فوت شود از تو نماز صبح در وقت فضیلت
آن که تا روشن شدن جمیع آسمانست اگر ابتدا کنی بنماز شام و نماز خفتن پس ابتدا کن بنماز شام بعد از آن بنماز صبح بعد از آن بگزار نماز
خفتن را پس اگر بترسی که فوت شود از تو وقت فضیلت نماز صبح اگر ابتدا کنی بنماز شام پس بگزار نماز صبح را بعد از آن بگزار نماز شام را و نماز
خفتن را ابتدا کن باول آن دو و برای اینکه آن دو نماز هر دو قضا است مراد این است که نسبت آن دو بیکدیگر مثل نسبت صبح با آن دو نیست
که رعایت ترتیب باعث این شود که ادا قضا یا اینکه قضا شود اصل أَيَّتَهُمَا ذَكَرْتَ فَلَا تُصَلِّهِمَا إِلَّا بَعْدَ شُعَاعِ الشَّمْسِ
قَالَ قُلْتُ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّكَ لَسْتَ تَخَافُ فَوْتَهَا شرح ای بفتح همزه و تشدید یا کلمه شرط و منصوب و مفعول ذکرت
مثل ایاما تدعوا ... و ضمیر تثنیه راجع بمغرب و عشا است ... راجع بدو صورت نماز فوت شده است اول صورت
فوت عشا تنها دوم صورت فوت هر یک از مغرب و عشا ذکرت بصیغه معلوم مخاطب فلا تصلیها بصیغه مضارع مخاطب جزم
شرط و نفی بمعنی نهی است و ضمیر منصوب راجع بالغداة است و ... بر فلا تصلیها قبل ذکرت است ... ذکرت است و
بر هر تقدیر بعد بفتح با ... منصوب بظرفیت و استثنای مفرغ است شعاع الشمس ... بمعنی ... روشنی آفتاب که منتشر
شده باشد ... اکثر آسمان را و این مراد است اینجا چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث پنجم باب هفتم که ... یتجلل الصبح
السماء و گاهی آنچه ظاهر میشود مانند نیزه در جانب شرق آسمان بعد از طلوع بعض قرص آفتاب از ... و ظاهر این است که این مراد است
از آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب ... که باب الفجر ما هو ... است که ... الى ان یطلع شعاع الشمس
... صاحب قاموس گفته که شعاع الشمس ... الحبال ...
اذا نظرت الیها ... کالرماح بعد الطلوع و ما اشبهه یعنی هر کدام از مغرب و عشا که یاد آوری
پیش از گزاردن نماز غداة پس مگزار آن را پیش از نماز غداة ... بعد از روشنی آفتاب که فرا گرفته باشد اکثر آسمان را پیش از
ظهور سرخی در مغرب زراره گفت که گفتم که برای چیست این تاخیر نماز غداة تا آن وقت امام گفت برای اینکه در این تاخیر نمی ترسی از فوت
نماز غداة و اشارت این است که اگر روشنی احاطه کند اکثر آسمان را و نماز غداة را بکنی خوف فوت آن است بنا بر اینکه ظهور سرخی در ربع آسمان
که در جانب مغرب نزدیک میشود و آن علامت طلوع آفتاب است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب ششم دوم اصل عَنْ
أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ الظُّهْرَ حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ قَالَ يَبْدَأُ بِالظُّهْرِ وَكَذَلِكَ الصَّلَوَاتُ تَبْدَأُ
بِالَّتِي نَسِيتَ إِلَّا أَنْ تَخَافَ أَنْ يَخْرُجَ وَقْتُ الصَّلَوةِ فَتَبْدَأُ بِالَّتِي أَنْتَ فِي وَقْتِهَا ثُمَّ تُصَلِّي الَّتِي نَسِيتَ شرح وقت
الصلوة عبارت است از وقت اول که مقرر شده برای نماز حاضر و میتواند بود که شامل وقت آخر نیز باشد بیان وقت اول و وقت آخر
هر نماز گذشت در شرح حدیث اول باب المواقیت اولها و آخرها و افضلها که باب چهارم است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت پرسیدم

فلا تصلها

قضاء قبلها

تقضي

امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از مردی که فراموش کرده نماز ظهر را تا آنکه داخل شده وقت عصر یا بمعنی که سایه شاخص که حادث
میشود بعد از زوال برابر شاخص شده امام گفت ابتدا میکند بنماز ظهر و همچنانست جمیع نمازها یعنی ابتدا میکنی بآن نمازی که فراموش
کرده مگر آنکه میترسیده باشی که بیرون رود وقت اول که مقرر شده برای آن نماز حاضر پس ابتدا میکنی بآن نمازی که تو در وقت اول برای
آنی بعد از آن میگزاری نمازی را که فراموش کرده سوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى بِغَيْرِ
طَهُورٍ أَوْ نَسِيَ صَلَوَاتٍ لَمْ يُصَلِّهَا أَوْ نَامَ عَنْهَا فَقَالَ يَقْضِيهَا إِذَا ذَكَرَهَا فِي أَيِّ سَاعَةٍ ذَكَرَهَا مِنْ لَيْلٍ
أَوْ نَهَارٍ فَإِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَوةِ وَلَمْ يُتِمَّ مَا فَاتَهُ فَلْيَقْضِ مَا لَمْ يَتَخَوَّفْ أَنْ يَذْهَبَ وَقْتُ هَذِهِ
الصَّلَوةِ الَّتِي قَدْ حَضَرَتْ وَهَذِهِ أَحَقُّ بِوَقْتِهَا فَلْيُصَلِّهَا فَإِذَا قَضَاهَا فَلْيُصَلِّ مَا فَاتَهُ مِمَّا قَدْ مَضَى
وَلَا يَتَطَوَّعُ بِرَكْعَةٍ حَتَّى يَقْضِيَ الْفَرِيضَةَ كُلَّهَا شرح قضا در نماز قضا بمعنی بجا آوردن است پس شامل ادا نیز هست
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او پرسیده شد از مردی که نماز گزارده بی وضو یا غسل یا تیمم یا فراموش کرده چند نماز را که
گزارده آنها را یا خواب بوده از آنها پس امام گفت قضا میکند نمازها را که گفتیم چون یاد آورد آنها را در هر ساعتی که یاد آورده باشد آنها را خواه
از جمله شب و خواه از جمله روز پس چون داخل شود وقت نماز و هنوز تمام منتقل نشده باشد قضای آنچه فوت شده از او پس باید که
اگر قضا کند مادام که نترسد از اینکه بیرون رود وقت اول مقرر برای این نمازی که بتحقیق حاضر شده و این نماز حاضر سزاوارتر است
بوقت مقرر خود پس باید که گزارد آن نماز حاضر را پس چون بجا آورد آن نماز حاضر را پس باید که گزارد تتمه آنچه را که فوت شده
از او از جمله نمازها که بتحقیق گذشت و باید که نافله نگزارد یک رکعت تا آنکه قضا کند نماز فریضه را همگی آن چهارم اصل عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا فَاتَتْكَ صَلَوةٌ فَذَكَرْتَهَا فِي وَقْتِ أُخْرَى فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ
الَّتِي فَاتَتْكَ كُنْتَ مِنَ الْأُخْرَى فِي وَقْتٍ فَابْدَأْ بِالَّتِي فَاتَتْكَ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَقِمِ الصَّلَوةَ
لِذِكْرِي وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ الَّتِي فَاتَتْكَ فَاتَتْكَ الَّتِي بَعْدَهَا فَابْدَأْ بِالَّتِي أَنْتَ فِي وَقْتِهَا
فَصَلِّهَا ثُمَّ أَقِمِ الْأُخْرَى شرح وقت با تنوین و مضاف باخری در سوره طه در خطاب بموسی چنین است فاعبدنی و اقم الصلوة
لذکری و ظاهر این حدیث است که مراد بعبادت در فاعبدنی صلوة بعنوان ادا باشد بنظر آنچه گذشت از حکایت عیسی در حدیث
اول باب اول پس آنچه معطوف بر آنست امر بقضای صلوة فائته است پس لام در لذکری مثل لام در اقم الصلوة لدلوک
الشمس است که بیان شده در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سوم است الذکر یاد آوری اضافه ذکر بضمیر متکلم
از قبیل اضافه مصدر بفاعل و موجه حقیقی است اگر چه فاعل نحوی نباشد پس اشارت است باینکه ذکر و نسیان مانند علم و جهل است
در اینکه فاعل حقیقی آنها خدا است نعم کسی نیست یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون فوت شود از تو نمازی پس یاد
آوری آن را در وقت نمازی دیگر پس اگر میدانسته باشی که تو چون گزاری نمازی را که فوت شده از تو میباشی نسبت آن نماز
دیگر در وقتی که مقرر است پس ابتدا کن بآن نمازی که فوت شده از تو چه در راستی که الله عز و جل میگوید برای تعلیم این است
بنقل حکایت موسی در سوره طه که برپا دار نمازی را که فراموش کرده باشی یا بسبب خواب ترک آن کرده باشی بعد از یاد
آوری آن که از جانب منست و اگر میدانسته باشی که تو چون گزاری نمازی را که فوت شده فوت میشود از تو نمازی که بعد
از آنست پس ابتدا کن بنمازی که تو در وقت آنی پس بگزار آن را بعد از آن آن نماز دیگر را که فوت شده پنجم اصل سالت
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ صَلَوةً حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ صَلَوةٍ أُخْرَى فَقَالَ إِذَا نَسِيَ الصَّلَوةَ
أَوْ نَامَ عَنْهَا صَلَّى حِينَ يَذْكُرُهَا فَإِذَا ذَكَرَهَا وَهُوَ فِي صَلَوةٍ بَدَأَ بِالَّتِي نَسِيَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم

از مردی که فراموش کرده نمازی را تا آنکه داخل شده وقت نمازی دیگر پس امام گفت چون فراموش کند نمازی را یا بسبب خواب
غافل شود از آن میگزارد وقتی که یاد می آورد آن را پس چون یاد آورد آن را در حالی که او در اثنای نمازی باشد ابتدا میکند بآنچه
فراموش کرده یا بمعنی که نیت عدول میکند و آنچه را که کرده حساب قضا میکند چنانچه گذشت در حدیث اول این باب
اصل وَإِنْ ذَكَرَهَا مَعَ إِمَامٍ فِي صَلَوةِ الْمَغْرِبِ أَتَمَّهَا بِرَكْعَةٍ ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ صَلَّى الْعَتَمَةَ بَعْدَهَا وَإِنْ
كَانَ صَلَّى الْعَتَمَةَ وَحْدَهُ فَصَلَّى مِنْهَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّهُ نَسِيَ الْمَغْرِبَ أَتَمَّهَا بِرَكْعَةٍ فَتَكُونُ صَلَوةُ الْمَغْرِبِ
ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يُصَلِّي الْعَتَمَةَ بَعْدَ ذَلِكَ شرح ضمیر ذکرها راجع بصلوة فائته است و آن اینجا عبارت از فریضه عصر است
امام بکسر همزه بمعنی پیشنماز است ظرف و در فی صلوة حال ضمیر مستتر در ذکرها است ضمیر اتمها راجع بصلوة فائته است
اگر گویند چرا در نماز مغرب اکتفا بصورت جماعت کرد و برای قیاس صورت انفراد بران و در نماز خفتن اکتفا بصورت انفراد
کرد و برای قیاس صورت جماعت بران گوییم برای اشارت باینکه اهتمام بجماعت در نماز مغرب بسیار است بخلاف اهتمام
بجماعت در نماز خفتن بنا بر اینکه هر کس را میسر است که بعد از نماز مغرب برود بمنزل خود کنند و بعد از خفتن میسر نیست که قبل
تکون بصیغه غایبه از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر بارز در اتمها است و صلوة منصوب و ثلث نیز منصوب
و خبر بعد از خبر است یا صلوة مرفوع و اسم تکون است و ثلث خبر است یعنی اگر یاد آورد نمازی را که فوت شده باشد از او در حالی که
او در نماز شام باشد تمام میکند نمازی را که فوت شده بیک رکعت بعد از آن میگزارد نماز شام را و میگزارد نماز خفتن را بعد از
نماز شام و اگر باشد که گزارده نماز خفتن را تنها پس گزارده از جمله آن دو رکعت را بعد از آن بیاد آورد که او فراموش کرده
نماز شام را تمام میکند آن نماز را بیک رکعت پس میباشد آن نماز نماز شام سه رکعت بعد از آن میگزارد نماز خفتن را بعد از آنچه
کرد ششم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ الظُّهْرَ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَقَدْ كَانَ صَلَّى
الْعَصْرَ فَقَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنْ أَمْكَنَهُ أَنْ يُصَلِّيَهَا قَبْلَ أَنْ تَفُوتَهُ
الْمَغْرِبُ بَدَأَ بِهَا وَإِلَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ صَلَّاهَا شرح روایت است از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که فراموش کرده نماز ظهر را تا آنکه غروب کرده آفتاب و بتحقیق کرده بود نماز عصر را پس امام گفت که امام محمد باقر علیه السلم
یا امام گفت پدرم علیه السلم میگفت که اگر میسر باشد او را اینکه گزارد نماز ظهر را پیش از آنکه فوت شود از او وقت فضیلت مغرب
که تا سقوط شفق مغربیست ابتدا میکند بنماز ظهر بعنوان قضا و اگر میسر نباشد میگزارد نماز شام را بعد از آن میگزارد نماز ظهر را
هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَمَّ قَوْماً فِي الْعَصْرِ فَذَكَرَ وَهُوَ يُصَلِّي أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ
صَلَّى الْأُولَى قَالَ فَلْيَجْعَلْهَا الْأُولَى الَّتِي فَاتَتْهُ وَلْيَسْتَأْنِفْ بَعْدُ صَلَوةَ الْعَصْرِ وَقَدْ قَضَى الْقَوْمُ صَلَوتَهُمْ شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را در نماز عصر پس یاد آورد در حالی که او نماز میکرد اینکه نکرده بود
نماز ظهر را امام گفت پس باید که حساب کند آن را نماز ظهری که فوت شده از او و باید که از سر گیرد بعد از آنچه کرده نماز عصر را و بتحقیق
بجا آورده اند آن جمعی که اقتدا با او کرده اند نماز عصر خود را مراد این است که نماز ایشان باطل نیست هشتم اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ الصُّبْحَ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَالَ يُصَلِّيهَا حِينَ يَذْكُرُهَا فَإِنَّ رَسُولَ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَقَدَ عَنْ صَلَوةِ الْفَجْرِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّاهَا حِينَ اسْتَيْقَظَ وَلَكِنَّهُ
تَنَحَّى عَنْ مَكَانِهِ ذَلِكَ ثُمَّ صَلَّى شرح روایت است از سماعة بن مهران گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم
از مردی که فراموش کرد که گزارد نماز صبح را تا آنکه بیرون آمد آفتاب امام گفت میگزارد آن نماز صبح را وقتی که یاد می آورد آن را چه بدرستی

سوی کار

قد مضى القوم بصلوتهم

که رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید از نماز صبح تا آنکه بیرون آمد آفتاب بعد از آن گزارد آن را وقتی که بیدار شد و لیکن از محراب بگوشه دیگر مسجد
رفت بعد از آن گزارد نماز صبح را نهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ نَامَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ عَنِ الصُّبْحِ وَاللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَامَهُ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ وَكَانَ ذَلِكَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِلنَّاسِ أَلَا
تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلاً نَامَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ لَعَيَّرَهُ النَّاسُ وَقَالُوا لَا تَتَوَرَّعُ لِصَلَوتِكَ فَصَارَتْ أُسْوَةً
وَسُنَّةً فَإِنْ قَالَ رَجُلٌ لِرَجُلٍ نِمْتَ عَنِ الصَّلَوةِ قَالَ قَدْ نَامَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَصَارَتْ
أُسْوَةً وَرَحْمَةً رَحِمَ اللهُ سُبْحَانَهُ بِهَا هَذِهِ الْأُمَّةَ شرح در کتب تواریخ مسطور است که این واقعه در سفر بوده
در وقت عود از خیبر سوی مدینه در سال هفتم از هجرت که سال بیستم از رسالت است لا تتورع بر ابن ... و بمعنی ... بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب تفعل است الاسوة بضم و کسر همزه و سکون سین ... آنچه باعث تسلی اندوهناک شود و آنچه
مردمان پیروی آن کنند مثل آیت سوره احزاب لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم
باب النوافل که باب هشتاد و چهارم است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت خوابید رسول الله صلی الله علیه و آله
از نماز صبح و الله عز و جل خوابانید او را تا آنکه طلوع کرد آفتاب بر او مراد این است که خوابیدن او تا طلوع آفتاب با وجود کثرت
ازواج و اصحاب خارق عادت بود پس اسباب آن فعل الله تعالی بوده نه فعل بشر اگر چه اصل هر نوم فعل الله تعالی میباشد
چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب سی و سوم و بود آن خوابیدن رحمتی از جانب صاحب کل اختیار تو برای مردمان
آیا نمی بینی که اگر اینکه مردی خوابیده باشد تا آنکه طلوع کند هر آینه سرزنش میکنند او را مردمان و میگویند که پرهیزکاری نداری برای
نماز خود پس گردید نماز صبح رسول الله بعنوان قضا باعث تسلی اندوهناکان و طریقتی که مردمان پیروی آن کنند پس اگر گوید مردی
دیگری را که خوابیدی از نماز صبح میگوید بتحقیق خوابید رسول الله صلی الله علیه و آله پس گردید آن نماز باعث تسلی و رحمتی که رحم کرد الله سبحانه
بآن این امت را دهم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَالْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ إِنَّ الصَّلَوةَ
كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً قَالَ يَعْنِي مَفْرُوضاً وَلَيْسَ يَعْنِي وَقْتَ فَوْتِهَا إِذَا جَازَ ذَلِكَ الْوَقْتُ ثُمَّ صَلَّاهَا
لَمْ تَكُنْ صَلَوتُهُ مُؤَدَّاةً شرح صلوة در اصل بمعنی اظهار خواهش زنده کاننده و کام رانندگی است و آنرا تحیت نیز مینامند مثل
وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و مراد اینجا خواهش زنده کاننده و کامرانی ائمه هدی است خواه انبیا و خواه اوصیا مثل آیت سوره
مدثر لم نک من المصلین و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی
الولایة است ذکر کانت برای افاده این است که صلوة در جمیع شرایع سابقه کتاب موقوت بوده بر مومنان پس کمال اهتمام
بآن است کتاب بمعنی مکتوب است و مراد واجب کرده شده است مثل کتب علیکم الصیام موقوت ماخوذ است از وقت بفتح
واو و سکون قاف که مصدر باب ضرب است و بمعنی تمیز چیزی بدفع اشتباه از آن است و وقت الله تعالی صلوة را در
شرع بمعنی دو قسم است اول ایجاب صلوة بروشی که اشتباهی در ایجاب آن نماند و ضروری دین شود بسبب آیات بینات در
بر ایجاب آن و این قسم را فرض مینامند دوم ایجاب الله تعالی صلوة را در ازمنه محدوده مثل اوقات صلوة خمس و در این تفسیر
برای اگر واقع شود پیش از آن اوقات یا بعد از آن اوقات مجزی نخواهد بود و قول امام که یعنی مفروضا برای بیان این است که مراد در این آیت
قسم اول است و قول امام که و لیس یعنی تا آخر برای بیان این است که مراد قسم دوم نیست چنانچه مخالفان توهم کرده اند بقیاس ایجاب
اصل صلوة در شرایع سابقه بر ایجاب اوقات صلوة بعض رکوع و سجود و سایر شروط واحده و در این شریعت وقت فوتها بفتح واو و سکون
قاف و فتح تا و فتح فا و سکون واو و کسر تا و ضمیر راجع بصلوة عبارت است از زمانه که بعد از زمان وجوب صلوة است و مراد این است

لم تتورع

که در شرائع سابقه صلوة وقت فوت نداشته بلکه در بعض آنها یا کل آنها در جمیع عمر یک نهج واجب بوده یا بمعنی که هر بار که ذکر اسم الله میشده صلوة بر ایشان واجب بوده نظیر ایجاب سوره اعلی و ذکر اسم ربه فصلی و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث ... باب بسم که باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلم است جمله اولی استیناف بیانی منفی و لیس بمعنی است مشار الیه ذلک الوقت وقت فوتها بلکه وقتیست که ظرف تادیه صلوة است با منافاة مخالفان و پس از وقت فوتها اگر تم اشارت بانست که ایقاع صلوة بایقاع جز اجزای صلوة است و ایقاع اجزا اجزای صلوة اگر متراخی باشد از گذشتن وقت مثل اینکه یکرکعت یا بیشتر در وقت واقع شده باشد و تتمه در خارج وقت واقع شده باشد بجزئیت یعنی روایت است از زراره و فضیل از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله تبارک و تعالی ... سوره نسا که در نهی که صلوة بوده در شرائع سابقه بر مؤمنان و الهی غیر کرده شده و امام گفت که میخواهد بموقوت مفروض را اینکه خواهد وقت فوت صلوة را چون گذرد آن وقت مقرر بعد از آن گذارد و آن صلوة را باشد صلوة او بجا آورده شده اصل وَلَوْ كَانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ لَهَلَكَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ صَلَّاهَا لِغَيْرِ وَقْتِهَا وَلٰكِنَّهُ مَتَى مَا ذَكَرَهَا صَلَّاهَا شرح مشار الیه ذلک در اول موقوت است و در دوم منفی و لیس بمعنی است لام در لغیر بمعنی فی است لغیر وقتها مبنی بر فرض اوقات ادا و معنی باطلست و این اشارت باینکه تاخیر صلوة مغرب تا سقوط حمره مغربیه جایز نیست درین شریعت در سوره ص حیث قال و وهبنا لداود سلیمان نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ردوها علی فطفق مسحا بالسوق والاعناق و موافق این حدیث و بعنوان اظهار احتمال میگوییم که ظرف اواب است و مراد بعشی اول وقت غروب شمس است تا سقوط شفق جوهری در صحاح گفته العشی والعشیة من صلوة المغرب الی العتمة الصافنات اسبان خوش ساق که اکثر در ایستادن بر دو دست و یک پا و طرف سم پای دیگر می ایستند و این معلوم میشود بلند می محل بجود بار کلی از اسب ساق و مانند آن الجیاد اسبان خوش کردن فاء در فقال برای تعقیب است و مراد اینست که صلوة سلیمان بعد از سقوط شفق واقع شد زیرا که فقال انی احببت تا آخر بجای فصلی است مراد بالخیر صلوة است چنانچه مؤذن میگوید حی علی خیر العمل من ذکر متعلق بالخیر و من برای سببیت است مثل مما خطیئاتهم و مراد بذکر و سیله امر و جمیع احکام الله تعالی است و آن بر قسم است اول کتاب الهی مثل قرآن و توریه دوم رسول که آن کتاب بر او نازل شده سوم اوصیای آن رسول چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در شرح احادیث باب سیم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسوالهم هم الائمه علیهم السلم است و آن اینجا عبارت از نبی صاحب شریعت و اوصیای او تا زمان سلیمانست یا عبارت از توریه است که خبر بودن نماز را خود مستنبط از آنست حتی متعلق بقال است و از جمله مقول قول است ضمیر توارت راجع بالصافنات الجیاد است مراد بالحجاب ظلمت شب است موافق آنچه گذشت در حدیث سوم باب ششم و مراد اینست که صلوة سلیمان مستمر بود و از سقوط شفق تا بر طرف شدن بیاض از جانب مغرب ردوها بتقدیر قول است و مخاطبان موکلان بر اسبانند و ضمیر منصوب راجع بالصافنات الجیاد است و تعدیه آن بعلی باعتبار تضمین معنی عرض است موافق اذ عرض علیه مسحا عبارت از مالیدن دست است بالسوق ناظر بالصافنات است والاعناق ناظر بالجیاد است پس در کلام لف و نشر مرتب است و جمعی از مفسران تفسیر این آیات بروشی کرده اند که ملائم شان سلیمان و سیاق این آیات نیست و بعضی موافق تفسیر خود روایت ذکر کرده اند پس اگر آن روایات صحیح باشد محمول بر تقیه خواهد بود زیرا که بیم فوات استباط حی علی خیر العمل از اذان کرده بودند و اینکه جهاد و افضل از صلوة است ضمیر ولکنه راجع بسلیمان است ما در متی ما ذکرها زائده است و ذکر بمعنی یاد آوریست و این اشارتست باینکه صلوة در شریعت موسی که سلیمان از اوصیای اوست اختصاص بوقتی نداشته موافق قول عیسی در سوره مریم و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا نظیر آیت سوره اعلی است و ذکر اسم ربه فصلی یعنی اگر میبود موقوت چنان هر آینه هالک میبود سلیمان بن داود علیه السلم وقتی که گذارد

نماز مغرب را نیابران فرض بعد از خروج وقت آن مراد اینست که این آیت برای مدح سلیمانست و اگر چنان میبود برای ذم میبود ولیکن سلیمان در هر وقت که یاد آورد صلوة را گزارد و آنرا اصل قَالَ ثُمَّ قَالَ وَمَتَى مَا اسْتَيْقَنْتَ أَوْ شَكَكْتَ بَعْدَ مَا خَرَجَ وَقْتُ الْفَوْتِ فَقَدْ دَخَلَ حَائِلٌ وَلَا إِعَادَةَ عَلَيْكَ مِنْ شَكٍّ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ فَإِنِ اسْتَيْقَنْتَ فَعَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَهَا فِي أَيِّ حَالَةٍ كُنْتَ شرح ما در اول زائده است و در دوم مصدریه است و در دوم برای شک راویست بتوهم گزارا انک لم تصلها و میتواند بود که کلام امام باشد و بر تقدیر اول مراد بوقتها وقت ادا اینهاست و بر تقدیر دوم مراد وقت سعیهاست و بر هر تقدیر فوت بفتح فاو سکون واو و تاء دو نقطه در بالاست و مراد بوقت فوتها وقت قرب فوتهاست و آن زمانیست که اگر کعت یا بیشتر در آن میگنجد من در من شک برای سببیت است حتی برای استثنای منقطع است یعنی راوی گفت که بعد از آن امام گفت که و هر گاه یقین کنی یا شک کنی در وقت ادای نماز اینکه تو نگزارده ای آنرا یا امام گفت که و هر گاه یقین کنی یا شک کنی در وقت نزدیک شدن فوت نماز اینکه تو نگزارده ای آنرا میگزار آنرا و اگر شک کنی بعد از آنکه بیرون رفت وقت نزدیک شدن فوت پس بتحقیق داخل شده مانعی از اعتبار شک و واجب نیست اعاده بر تو بسبب شک مگر آنکه یقین کنی پس اگر یقین کنی پس واجبست بر تو گزاردن آنرا در هر حالتی که باشی خواه شب و خواه روز و خواه نزدیک و خواه دور یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ نَامَ عَنِ الْعَتَمَةِ فَلَمْ يَقُمْ إِلَّا بَعْدَ انْتِصَافِ اللَّيْلِ قَالَ يُصَلِّيهَا وَيُصْبِحُ صَائِمًا شرح العتمه بفتح عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا زمانی از شب که بعد از غروب شفق است تا نصف شب و مراد اینجا نماز خفتن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که خوابید از نماز خفتن یعنی که بسبب خواب غافل شد از نماز خفتن و ترک آن کرد و بیدار نشد مگر بعد از رسیدن شب بنصف امام گفت میگزارد نماز خفتن را بعنوان قضا و صبح میکند روزه دار بمعنی که فردای آن شب را روزه میدارد باب سیزدهم اصل باب بناء مسجد النبی صلی الله علیه و آله شرح این باب بیان کیفیت بنای مسجد نبی صلی الله علیه و آله در مدینه مبارکه است و درین باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَنَى مَسْجِدَهُ بِالسَّمِيطِ ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَزِيدَ فِيهِ فَقَالَ نَعَمْ وَأَمَرَ بِهِ فَزِيدَ فِيهِ وَبَنَاهُ بِالسَّعِيدَةِ ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَزِيدَ فِيهِ فَقَالَ نَعَمْ وَأَمَرَ بِهِ فَزِيدَ فِيهِ وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْأُنْثَى وَالذَّكَرِ شرح السمیط بفتح سین بی نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه آجر یک نصفه باشد و نصفه در پهلو داشته باشد مثل مروارید در رشته کشیده و برای تمنی است السعیده بفتح سین بی نقطه و کسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و تاء تانیث باعتبار اینکه موصوف آن لبنه است خشتی که مدد کرده شده باشد بنصف خشتی در پهلوی آن تا عرض دیوار بیشتر شود و دیوار مستحکم تر شود الانثی والذکر دو خشت است و مراد اینجا دو خشت است که تنصیف یکی شده و دیگری در میان آن دو نصف گذاشته شده تا دیوار درشته شود و در ذکر بر تنصیف خشت اول انثی است و خشت دوم ذکر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بنا کرد مسجد خود را در مدینه بعنوان یک خشته بعد از آن بدرستی که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی بمسجد پس زیاد کرده شود در آن پس گفت آری و امر کرد بمسجد پس زیاد کرده شد در آن و بنا کرد مسجد را بدیوار گچ یک و نیم بعد از آن بدرستی که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی بمسجد پس زیاد کرده شود در آن پس گفت آری و امر کرد بمسجد پس زیاد کرده شد در آن و بنا کرد دیوار آنرا دو خشته اصل ثُمَّ اشْتَدَّ عَلَيْهِمُ الْحَرُّ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ

فِي وَقْتِهَا أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّهَا أَوْ فِي وَقْتِ فَوْتِهَا أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّهَا صَلَّيْتَهَا وَإِنْ شَكَكْتَ

خ ل

لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَظُلِّلَ فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَأُقِيمَتْ فِيهِ سَوَارِي مِنْ جُذُوعِ النَّخْلِ ثُمَّ طُرِحَتْ عَلَيْهِ الْعَوَارِضُ وَالْخَصَفُ وَالْإِذْخِرُ شرح العوارض بفتح عین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه جمع عارضه در خانه بر پهلو افتاده الخصف بفتح خاء با نقطه و فتح صاد بی نقطه جمع خصفه آنچه از برگ درخت خرما بافته میشود برای فرش و مانند آن یعنی بعد از آن سخت شد بر مسلمانان گرمای آفتاب پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی بمسجد پس سایه کرده شود پس گفت آری پس امر کرد بمسجد پس برپا داشته شد در مسجد ستونها از تنه های درخت خرما بعد از آن انداخته شد بر مسجد چوبها بر پهلو افتاده و بافته برگ درخت خرما و آن اصل فَعَاشُوا فِيهِ حَتَّى أَصَابَتْهُمُ الْأَمْطَارُ فَجَعَلَ الْمَسْجِدُ يَكِفُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَطُيِّنَ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا عَرِيشٌ كَعَرِيشِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ كَذٰلِكَ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح جعل بمعنی شرع است یکف بکسر کاف و فاء جمیعه مضارع معلوم وکف الماء ... ضرب است الوکف چکیدن سقف لا بجای جمله است و لیس مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذا عریش و میتواند بود که لا برای نفی جنس باشد و عریش مبنی بر فتح باشد یعنی پس زندگانی کردند در مسجد تا آنکه رسید ایشان را بارانها پس شروع کرد مسجد بچکیدن بر ایشان پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی بمسجد پس کاه گل کرده شود سقف آن پس گفت ایشانرا رسول الله صلی الله علیه و آله نه امر نکنیم این سقفی است مانند سقف موسی علیه السلم در عبادتخانه او پس مانده مسجد چنان تا آنکه از دنیا گرفته شد رسول الله صلی الله علیه و آله اصل وَكَانَ جِدَارُهُ قَبْلَ أَنْ يُظَلَّلَ قَامَةً وَكَانَ إِذَا كَانَ الْفَيْءُ ذِرَاعًا وَهُوَ قَدْرُ مَرْبِضِ عَنْزٍ صَلَّى الظُّهْرَ وَإِذَا كَانَ ضِعْفَ ذٰلِكَ صَلَّى الْعَصْرَ شرح قبله مسجد مدینه میان جنوب و مغرب موافق کعبه است تقریبا چه اگر اندک مایل بمشرق میبود موافقت میبود لیکن بجای مصلی پیغمبر باشد و آنجا سر برای نماز گزاردن آنجا مستحب شده چنانچه می آید در حدیث ششم باب النوادر که باب هفدهست پس دیوار قبله و شرقی آن مسجد موافق خط نصف النهارست و در وقت زوال سایه ندارد و دیوار جنوبی آن که در جانب قبله است سایه دارد و در آن سایه مختلف میشود باختلاف فصول پس چون آفتاب در اول سرطان باشد آن سایه کوتاه تر از سایه سایر ایامست و چون آفتاب در اول جدی باشد آن سایه دراز تر از سایه سایر ایامست و چون آفتاب در اول حمل یا در اول میزان باشد آن سایه میانه است و مراد بقامت اینجا قد آدمی مستوی الخلقه است و قد هر کس موافق چهار ذراع خود اوست چنانچه موافق هفت قدم خود اوست و کان اول کان و ثالث برین میکند که تفاوتی منظور نبوده اشته میان وقتی که آفتاب نزدیک بسمت الراس گذرد و میان اوقات دیگر سال پس نافله را در روزگرم اشتیاب میکرده و از نافله دور دراز الفیء بفتح فاء و سکون یاء و همزه سایه که حادث شود برای شاخص بعد از زوال آفتاب و طریق معرفت مقدار فی اینست که زاویه آن مسجد یا که میان دو دیوار غربیست شاخص فرض کنند و مقدار سایه آنرا هر روز که خواهند در وقت زوال نشان کنند و چون سایه آن زاویه زیاد شود از سایه که بوده بقدر یکذراع شروع در فریضه ظهر کنند و چون سایه آن زیاد شود بر سایه که بوده در اول روز بقدر دو ذراع شروع در فریضه عصر کنند مگر آنکه تقدیم نافله عصر بر اول ذراع چهارم کرده باشند پس شروع در عصر پیشتر از آن وقت میشود و آن تقدیم جایز است موافق امثال حدیث چهاردهم باب هشتاد و پنجم که باب تقدیم النوافل و تاخیرها تا آخرست مربض بفتح میم و سکون راء بی نقطه و کسر باء یک نقطه و ضاد با نقطه اسم مکان از باب ضرب است العنز بفتح عین بی نقطه و سکون نون و زاء با نقطه بز ماده که خوابگاه آن در وقت استمنی اندکی بیشتر از خوابگاه بز نر میباشد مشار الیه ذلک ذراع است و مراد اینست که زمان دو ذراع بعد از دخول وقت عصر قریب بزمان یکذراع تخمینی سایه بعد از زوالست اگر چه اندکی کمتر است چنانچه یکذراع متصل بزوال ظرف هشت رکعت نافله ظهر بوده و دو ذراع بعد از دخول وقت عصر ظرف هشت رکعت نافله عصر بوده یعنی و بود دیوار آن مسجد پیش از آنکه مسقف شود مقدار یک قامه آدمی و عادت رسول علیه السلم این بود که چون میشد سایه حادث بعد از زوال یکذراع بقدر که زمانی که ... و آن

از ساله

جزیه دو دیوار

مقدار خوابگاه بز ماده است میگزارد فریضه ظهر را چون در مقدار یکذراع هشت رکعت نافله ظهر را میکرد و چون میشد سایه حادث بعد از زوال ربع چهارم روز بقدر دو ذراع میگزارد فریضه عصر را اصل قَالَ وَالسَّمِيطُ لَبِنَةٌ لَبِنَةٌ وَالسَّعِيدَةُ لَبِنَةٌ وَنِصْفٌ وَالذَّكَرُ وَالْأُنْثَى لَبِنَتَانِ مُخَالِفَتَانِ شرح امام گفت سمیط یک خشته است و سعیده یک خشت و نیم است و ذکر و انثی دو خشت است که یکی در میان دو نصف دیگر است پس یکی شکسته است و دیگری نشکسته نیست و مراد اینست که جهای آن یک در میان همچنین است و باقی دو خشت درست والا درز بدرز می افتد و دیوار با استحکام میشود دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَسْجِدِ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى قَالَ مَسْجِدُ قُبَاءٍ شرح در سوره توبه چنین است لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین و بعضی خیال کرده اند که این مسجد مدینه است این سوال واقع شده قبا بضم قاف و باء یک نقطه و الف ممدوده و گاهی مقصوره میباشد دهیست در جانب مشرق مدینه میان آن و مدینه یکفرسخ است تقریبا و در فضل مسجد آن روایات بسیارست از موافق و مخالف از جمله روایات مخالفان اینکه طبرانی در کتاب کبیر گفته عن جابر بن سمره قال لما سال اهل قبا النبی صلی الله علیه و سلم ان یبنی لهم مسجدا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیقم بعضکم فیرکب الناقه فقام ابوبکر فرکبها فحرکها فلم تنبعث فرجع فقعد فقام عمر فرکبها فلم تنبعث فرجع فقعد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لاصحابه لیقم بعضکم فیرکب الناقه فقام علی رضی الله عنه فلما وضع رجله فی غرز الرکاب وثبت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ارخ زمامها وابنوا علی مدارها فانها مامورة بدانکه بنابر امثال این روایت میتواند بود که من در اول یوم ابتدائیه باشد و ظرف متعلق بالتقوی باشد و مراد بتقوی تقوی امیرالمؤمنین علیه السلم باشد و این موافق مذهب کوفیین است بخلاف بصریین که میگویند من اینجا بمعنی فی است شیخ رضی در شرح کافیه در بحث حروف جاره نقل کرده جاانکه تعبیه تاسیس باینکه در روز اول است لطفی مراد و مخفی نماند که هر گاه بنای بر تقوی از روز اول و مقابل آن در جاهای اثر کند معلومست که حال شخصی که از روز اول کافر و مشرک باشد و بعد از آن دعوی امامت کند چه خواهد بود و حال جمعی که اساس خانه دین خود را بر کار او گذارند و رکون باو کنند با وجود آیت سوره هود و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار چه خواهد شد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مسجدی که بنا نهاده شده است بر تقوی گفت آن مسجد قباست سوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ كَانَ مَسْجِدُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ كَانَ ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَسِتَّمِائَةِ ذِرَاعٍ مُكَسَّرَةً شرح وجه این سوال اینست که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله مسجد او را بزرگتر کرده اند مکسره بضم میم و فتح کاف و سین بی نقطه مشدده و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منصوب بر حالیت است المکسر بسیار شکستن و مراد اینجا تقسیم مدورست بر عددی و بود که مسجد در هشت ذراع باشد و این دو احتمال دارد اول اینکه مراد بمکسره منقوصه باشد چنانچه مطرزی در مغرب بمضمون گفته که الذراع المکسرة ست قبضات وهی ذراع العامة وانما وصفت بذلک لانها نقصت من ذراع الملک بقبضة وهو بعض الاکاسرة وکانت ذراعه سبع قبضات دوم اینکه مراد بمکسره ذراع در ذراع باشد و حاصل این احتمال اینکه اولا گفته شد کمیت دور مسجد و مراد بذراع از آرنج آدمی مستوی الخلقه است تا سر انگشت میانین است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه مقدار بود مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه وقت وفات رسول صلی الله علیه و آله گفت بود سه هزار و ششصد ذراع قسمت کرده که حاصل ضرب شصت در شصت است بی اختلاف و مراد اینست که این سوای مکان چهار دیوار مسجد باشد باب چهاردهم اصل باب المستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه شرح ستره بسین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افتعال الاستتار پنهان شدن و مراد اینجا در حجاب بودن از الملائکه است یعنی این باب بیان چیزیست که فی الجمله در حجاب میشود بسبب آن

بعد از زوال

و ظرف متعلق بالتقوی باشد

کسی که نماز میگذارد در صحرا و مانند آن از کسی که میگذرد در پیش او و درین باب پنج حدیث و محتملست که ده کلام مصنف نیز باشد
یکی بعد از حدیث چهارم و یکی بعد از حدیث پنجم اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله
علیه وآله یجعل العنزة بین یدیه اذا صلی شرح العنزه بفتح عین بی‌نقطه و فتح نون و زای با نقطه نیزه کوچک که
بزرگتر از عصا باشد روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت رسول الله صلی الله علیه وآله فرو میبرد نیزه کوچک را در پیش خود چون
نماز میکرد در صحرا و مانند آن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان طول رحل رسول الله صلی
الله علیه وآله ذراعا وکان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر بین یدیه شرح الرحل بفتح راء بی‌نقطه
و سکون حاء بی‌نقطه زین شتر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بود بلندی زین شتر رسول الله صلی الله علیه وآله
یک ذراع و چون نماز میگذارد در سفرها میگذاشت آن را در پیش خود و در حجاب میشد فی الجمله بسبب آن از هر که میگذشت در پیش او سوم
اصل ابن مسکان عن ابن ابی یعفور قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل هل یقطع
صلوته شیء مما یمر بین یدیه فقال لا یقطع صلوة المؤمن شیء ولکن ادرؤا ما استطعتم شرح
ادرؤا بدال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه صیغه امر باب تفعلت و بنابرین دال مشدده مفتوحه است و راء نیز مشدده مفتوحه است
و اصل آن تدرؤا بوده تاء دال شده و مدغم در دال دوم شده پس احتیاج شده بهمزه وصل مکسوره و الدرء ... و در حجاب شدن
بچیزی ... یا از باب منع است و بنابرین دال مخففه ساکنه است و راء مخففه مفتوحه است الدرء دفع و مراد اینجا
استتار است یا از باب افتعال و بنابرین دال مشدده مفتوحه ... دال دوم منقلب از تاء است و راء مخففه مکسوره
... و در حجاب شدن از کسی و رسم الخط موافق احتمال سوم نیست زیرا که همزه ... مکسور یا نوشته میشود یعنی روایت است از
ابن مسکان از عبد الله بن ابی یعفور گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد که آیا باطل و برطرف میکند نماز او را چیزی از آنچه
میگذرد در پیش او پس امام گفت برطرف نمیکند نماز مومن را چیزی ولیکن استتار کنید چندانکه وسعت و قدرت داشته باشید
چهارم اصل وفی روایة ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یقطع الصلوة شیء
لا کلب ولا حمار ولا امرأة ولکن استتروا بشیء وان کان بین یدیک قدر ذراع رافعا
من الارض فقد استترت شرح ذکر فی روایة ... اشارت است که مراد با حدیث حدیث سابق بحث و بعضی توهم
کرده اند که دو حدیث است بنابر آنکه ادرؤا در حدیث سابق از باب منع باشد و مراد امر بمنع مرو مان باشد از مرور در پیش نماز چنانچه گذشت
میشود در حدیث آینده یعنی و در روایت ابن مسکان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت برطرف نمیکند نماز را هیچ چیز
نه سگ و نه خر و نه زن ولیکن در حجاب شوید بچیزی و اگر باشد در پیش تو مقدار یک ذراع برحالی که بلند باشد از زمین پس بتحقیق در حجاب
شدی فی الجمله یعنی که قدر مستحب بفعل آمده اصل والفضل فی هذا ان تستتر بشیء وتضع بین یدیک
ما تتقی به من المار فان لم تفعل فلیس به باس لان الذی یصلی له المصلی اقرب الیه
مما یمر بین یدیه لکن ذلک ادب الصلوة وتوقیرها شرح میتواند بود که این تتمه حدیث باشد و میتواند بود
که کلام مصنف باشد و در بعض نسخ در صدر این فقرات قال الکلینی است و آن از زیادتی ناسخان است یعنی و اصل فضیلت درین
استتار است که استتار کنی بچیزی خواه بقدر یک ذراع و خواه کمتر و بگذاری در پیش خود چیزی را که پرهیز کنی بآن از گذر کننده پس اگر نکنی پس
نیست آن کردن بر و ابا برای ... که نماز میگذارد و برای او نماز گزار در حقیقت نزدیکتر است باو از آنچه میگذرد در پیش او ولیکن آن استتار
از روش نماز و تعظیم نماز است پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال دخل ابو حنیفة علی ابی عبد الله علیه السلم فقال له

المسلم

قال الکلینی

رأیت ابنک موسی یصلی والناس یمرون بین یدیه فلا ینهاهم وفیه ما فیه فقال ابو عبد الله علیه السلم
ادعوا لی موسی شرح فلا ینهاهم مبنی برآنست که مخالفان در اثنای نماز باشاره و بضرب دست و مانند آنها منع گذر کننده
میکنند یا مراد اینست که پیش از شروع در نماز نهی نمیکند مرو مان را از گذر کردن ... و در جایی که احتمال آن باشد یعنی روایت است
از محمد بن مسلم گفت داخل شد ابو حنیفه بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت امام را که دیدم پسر تو موسی را که نماز میگذارد و حال
که مرو مان میگذشتند در پیش او پس نهی نمیکرد ایشان را و در ین عمل قصوری است که ظاهر است در آن پس گفت امام جعفر صادق
بخوانید برای من موسی را پس خوانده شد و آمد اصل فقال یا بنی ان ابا حنیفة یذکر انک کنت تصلی والناس
یمرون بین یدیک فلم تنههم فقال نعم یا ابه ان الذی کنت اصلی له کان اقرب الی منهم یقول
الله عز وجل ونحن اقرب الیه من حبل الورید قال فضمه ابو عبد الله علیه السلم الی نفسه ثم قال
بابی انت وامی یا مودع الاسرار شرح ابا بفتح همزه و باء یکنقطه و الف منقلب از یاء متکلم و هاء ساکنه برای کمال ظهور
الف است یعنی پس گفت ای پسر که من براستی که ابو حنیفه میگوید که تو نماز میگذاردی بر حالی که مرو مان گذر میکردند در پیش
تو پس نهی نمیکردی ایشان را پس گفت آری ای پدرم براستی که آنکس که نماز میگزاردم برای او بود نزدیکتر سوی من از ایشان بیانش
آنکه میگوید الله عز وجل در سوره ق و ما نزدیکتریم سوی او از رگ گردن مراد اینست که التفات بمرو مان در اثنای نماز برای
نهی ایشان از مرور خلاف آداب نماز است زیرا که توجه خاطر بمرو مان در اثنای نماز باعث ترک التفات بالله تعالی است که نزدیکتر است
از رگ گردن راوی گفت پس متصل کرد او را امام جعفر صادق علیه السلم سوی خود بعد از آن گفت پدرم و مادرم فدای تو باد ای محل
رازهای الهی اصل ثم قال هذا تادیب منه صلی الله علیه وآله لا انه ترک الفضل شرح میتواند بود که این کلام محمد بن مسلم
باشد و میتواند بود که کلام مصنف باشد و در بعض نسخ در صدر این قال الکلینی است و آن از زیادتی کاتبانست مشار الیه بهذا کلام
امام موسی کاظم علیه السلم است ... روش آموزی و مراد اینجا تنبیه ابو حنیفه است بر خطا زیرا که منع مرو مان در اثنای نماز از
از قبیل ترک التفات بالله تعالی است که نزدیکتر است از رگ گردن بسبب التفات بمرو مان برای نهی ایشان از مرور و ایضا چرا
نهی مرو مان از مرور در موضعی که مباحست ایشان را ضمیر منه راجع بامام کاظم علیه السلم است لا انه بفتح لام و الف و همزه مفتوحه و نون
ولا ها حقیقه است و انه تقدیر لانه است ... معطوف بر خبر مبتدا است و ضمیر راجع بامام موسی کاظم علیه السلم است و در بعض نسخ لانه
بکسر لام و فتح همزه و نون است و بنابراین ضمیر راجع بابو حنیفه است و مراد اینست که ابو حنیفه ترک کرد مستحب را که استتار است
برای اینکه التفات بمرو مان کند و فعل حرامی کند که نهی مرو مانست از موضعی که مباحست ایشان را یعنی و این گفتگو تادیبی است
ابو حنیفه را از جانب امام موسی کاظم علیه السلم نه برای اینست که امام موسی کاظم علیه السلم ترک استتار کرده بود و مراد اینست که استتار
کرده بود اگر چه تصریح بآن نکرد و اکتفا به تنبیه ابو حنیفه کرد بخطا باب ... اصل باب المرأة تصلی بحیال الرجل والرجل یصلی بحیال
المرأة شرح هر یک از المرأة و الرجل در حکم نکره است زیرا که الف لام آنها برای عهد ذهنی است یعنی این باب بیان زنیست که نماز
میگزارد در برابر مرد و بیان مردی که نماز میگزارد در برابر زن و درین باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی المرأة تصلی الی جنب الرجل قریبا منه فقال اذا کان بینهما موضع رحل فلا باس شرح الی بمعنی فی است چنانچه
بعضی گفته اند در لیجمعنکم الی یوم القیمة ... از فاعل تصلی ... اینجا مثل ... رحمة الله قریب من المحسنین
بنابر آنکه قرب ... باعتبار قرب مسافت باشد مذکر میباشد برای فرق چنانچه ابن هشام در مغنی اللبیب گفته
در باب چهارم در بیان اموری که کسب میکند اسم ... سبب اضافه که ... تذکیر المونث کقوله ان رحمة الله ... الفعل کسوف بطلوع ...

ابت ابه

مستودع

لأنه

قال الکلینی

رحل

و سوم باب بیست و نهم و بعضی میگویند که اقعاء آنست که نشستن شرین ... و دو کف پا و دو کف دست بر زمین است چنانچه سگ میکند
و علی قدمیک متوجه معنی اول است لا تنفرش بفاء و راء بی‌نقطه و قاف و عین بی‌نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعلات الفرقعه
شکستن انگشتان النقصان بضم نون و سکون قاف مصدر باب نصر کم شدن و کم کردن یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم چون استی
در نماز بر تو باد روآوردن بتمام دل بر نماز خود چه جز این نیست که حساب کرده میشود برای تو از جمله نماز آنچه رو آورده باشی بآن
بتمام دل باین معنی که آنچه اقبال در و نشده مقبول نیست اگر چه بنوافل تلافی آن ممکنست چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب دوم
و بازی مکن در نماز بدست خود و بجنبانیدن آن و نه بسر خود و بجنبانیدن آن و نه بریش خود و جنبانیدن آن بجانب راست و چپ
مثلا و گفتگو مکن با خود بتفکر اینکه چون از نماز فارغ شوم بفلان جا میروم مثلا و دهن دره مکن و کاهلی مکن و تعظیمی که اهل
فرس میکنند مکن و جز این نیست که میکنند آن تعظیم را در نماز خود کبران و دو دهن بند بند و حبس بول و غایط و مانند آنها مکن
پیش از شروع در نماز و فراخ شو در رکوع و سجود چنانچه فراخ میشود شتر در وقت خوابیدن و سرین مگذار بر دو قدم خود و در وقت
و در وقت نشستن گسترده و دو ذراع خود را بر زمین در وقت سجده و مشکن انگشتان خود را چه براستی که آنچه مذکور شد هر یک از آن
باعث نقصان چیزی از نماز است اصل ولا تقم الی الصلوة متکاسلا ولا متناعسا ولا متثاقلا فانها من خلال
النفاق فان الله نهی المؤمنین ان یقوموا الی الصلوة وهم سکاری یعنی سکر النوم وقال للمنافقین
واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا شرح مراد بمتثاقل کسی است
که نماز را بار گران بر خود میشمرد و در نماز فریضه شتاب میکند که تا زود خلاص شود از زیر بار گران و تلافی نقصان نماز فریضه نمیکند
بنوافل زیرا که مکان نوافل خلوت نه مسجد و منافات با ریا دارد و ذکر قلیل عبارت از حال اوست و این در مقابل حال جمعیت
که الذین هم علی صلوتهم دائمون در حق ایشانست و بیان شد در حدیث دوازدهم باب دوم یعنی و بر مخیز سوی نماز کاهلانه و نه پینکی
زنانه و نه بار عظیم بر خود قرار دهنده چه براستی که آنها از خصلتهای نفاقست چه براستی که الله تعالی نهی کرد در سوره نساء مؤمنان را
از اینکه برخیزند سوی نماز برحالی که ایشان مستان باشند میخواهد مستی خواب را و گفت برای منافقان در سوره نساء که چون برخیزند
سوی نماز برمیخیزند برحالی که کاهلانند مینمایند مرد مانرا عمل خود و یاد نمیکنند الله تعالی را مگر کم سوم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ان الله کره لکم ایتها الامة اربعا وعشرین خصلة ونهاکم عنها کره لکم العبث فی الصلوة
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله براستی که الله تعالی ناخوش شمرد برای شما ای امت بیست و چهار خصلت را و نهی کرد شما را
از آنها بیان این آنکه ناخوش شمرد برای شما بازیچه را در نماز چنانکه تتمه این در کتاب خصال ابن بابویه چنین است وکره المن فی الصدقة
وکره الضحک بین القبور وکره التطلع فی الدور وکره النظر الی فروج النساء وقال یورث العمی وکره الکلام عند الجماع وقال یورث
الخرس یعنی فی الولد وکره النوم قبل العشاء الآخرة وکره الحدیث بعد العشاء الآخرة وکره الغسل تحت السماء بغیر مئزر وکره المجامعة
تحت السماء وکره دخول الانهار الا بمئزر وقال فی الانهار عمار وسکان من الملائکة وکره دخول الحمامات الا بمئزر وکره الکلام
بین الاذان والاقامة فی صلوة الغداة حتی تنقضی الصلوة وکره رکوب البحر وکره النوم فوق سطح لیس بمحجر وقال من نام علی سطح
لیس بمحجر فقد برئت منه الذمة وکره ان ینام الرجل فی بیت وحده وکره للرجل ان یغشی امرأته وهی حائض فان غشیها فخرج الولد
مجذوما او ابرص فلا یلومن الا نفسه وکره ان یغشی الرجل امرأته وقد احتلم حتی یغتسل من احتلامه الذی رأی فان فعل فخرج الولد
مجنونا فلا یلومن الا نفسه وکره ان یکلم مجذوما الا ان یکون بینه وبین المجذوم قدر ذراع وقال فر من المجذوم کفرارک من الاسد وکره البول
علی شط نهر جار وکره ان یحدث الرجل تحت شجرة وقد اینعت ثمرتها وکره ان ینتعل وهو قائم وکره ان یدخل الرجل البیت المظلم الا

ان یکون بین یدیه نار وکره النفخ فی الصلوة سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کنت فی صلوتک
فعلیک بالتخشع والاقبال علی صلوتک فان الله عز وجل یقول الذین هم فی صلوتهم خاشعون
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی در نماز خود پس بر تو باد که کمال فروتنی کنی و تمام دل روآوری
بر نماز خود چه براستی که الله عز وجل میگوید در سوره مؤمنون ... رسیده‌اند مؤمنانی که ایشان در نماز خود فروتنی کننده‌اند
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم یقول کان علی بن الحسین صلوات الله علیه اذا قام فی الصلوة
کانه ساق شجرة لا یتحرک منه شیء الا ما حرکت الریح منه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
پدرم علیه السلم میگفت که بود علی بن الحسین صلوات الله علیه چون می‌ایستاد در نماز مانند ساق درختی بیان این آنکه حرکت نمیکرد
از او چیزی مگر آنچه حرکت میداد باد آن را از موی و دامن جامه و گوشه ردا پنجم اصل کان علی بن الحسین صلوات
الله علیهما اذا قام فی الصلوة تغیر لونه فاذا سجد لم یرفع رأسه حتی یرفض عرقا شرح یرفض براء بی‌نقطه
و فاء و تشدید ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعلال است الارفضاض بتشدید ضاد ... عرقا بفتح عین بی‌نقطه
و فتح راء بی‌نقطه و قاف تمیز از نسبت است یعنی عادت امام زین العابدین علیه السلم این بود که چون برمیخاست سوی نماز دگرگون
میشد رنگ او پس چون سجده میکرد و برنمیداشت سر خود را مگر آنکه پاشیده میشد عرق او ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال اذا استقبلت القبلة بوجهک فلا تقلب وجهک عن القبلة فتفسد صلوتک فان الله
عز وجل قال لنبیه صلی الله علیه وآله فی الفریضة فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم
فولوا وجوهکم شطره واخشع ببصرک ولا ترفعه الی السماء ولیکن حذاء وجهک فی موضع
سجودک شرح فی الفریضة اشارت باینکه امر درین آیت بعنوان فرض است یا اشارت باینکه این حکم در فریضه است و نافله
نافله نیست و قول امام علیه السلم که فتفسد صلوتک موید احتمال اولست فاء در قول برای تفریع است و بیان حقیقت این شد در کتاب الحجة
در شرح حدیث دوم باب نهم که باب فی ان الائمة علیهم السلم شهداء الله عز وجل علی خلقه است وحیث ما کنتم باعتبار اجزای نماز است
چنانچه ... یا باعتبار اجزای زمین است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون برابر شوی قبله را بروی خود پس مگردان
روی خود را از قبله که فاسد شود نماز تو چه براستی که الله عز وجل گفت بنبی خود را صلی الله علیه وآله بعنوان فرض در سوره بقره که پس
بگردان روی خود را جانب مسجد حرام و هر جا که باشید پس بگردانید رویهای خود را جانب آن مسجد و فروتنی کن بچشم خود و بر مدار چشم
خود را سوی آسمان و باید که باشد چشم تو در برابر روی تو در جای سجده تو باین معنی که نگاه بجانب راست و چپ مکن و نگاه در موضع سجود
خود کن هفتم اصل عن احدهما علیهما السلم انه قال فی الرجل یتثاءب ویتمطی فی الصلوة قال هو من الشیطان
ولا یملکه شرح لا یملکه بصیغه مضارع غایب باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بشیطانست و ضمیر بارز راجع بمرجع ضمیر هو است
الملک بفتح و ضم و کسر میم و سکون لام قدرت تام بر فعل در کسی بر روشی که آنکس عاجز باشد از دفع آن فعل یعنی روایت است از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم او گفت در مردی که دهن دره میکند و کاهلی میکند در نماز امام گفت آن فعل از جانب شیطانست
و شیطان مالک نمیشود آن را باین معنی که آن مرد بی اختیار نمیشود و در آن زیرا که اگر چه تمام کند تقاضای آن نمیشود اصلا و اگر کند
تقاضا نشود و دفع آن میشود از گردد بفرو بردن آب دهن و مانند آن هشتم اصل کنت جالسا عند ابی عبد الله علیه السلم
فسأله ناجیة ابو حبیب فقال له جعلت فداک ان لی رحی اطحن فیها فربما قمت فی ساعة من اللیل
فاعرف من الرحی ان الغلام قد نام فاضرب الحائط لاوقظه قال نعم انت فی طاعة الله عز وجل تطلب

دخلت

قال کان ابو علیه السلم

وقبل حاصل الهوى برد او تنور اقبل ويحتمل ان يكون منه رحمه الله قرب من الحبس و بعده لعل السامه قرب فذكر الوصف حث لا اضافه ولكن ذكر العوا ... ثم الفرموا اشد كبرية قرب المالم يرد و قرب الب فقه الفرق واما قول الجوهري ان انثه ثم يكون التانيث مجازيا فوهم لوجوب التانيث في نحو الشمس طالعة والموعظة نافعة وانما يفترق حكم المجازي والحقيقي الظاهرين لا المضمرين و شيخ رضي رحمه الله در شرح كافيه گفته كه گاهي لفظي كه مذكر است مستعمل ميشود در مونث حقيقي بتاويل شخص وگاهي عكس ميشود بتاويل نفس و مناسب اين گذشت در كتاب ايمان در حديث ششم باب الصلوة على المومن والتكبير كه باب پنجاه و چهارم است كه انقم است خفت بدن النفس واثبت استهانا اخو ميتوانند بود كه قريبا در حديث منسوب بوقت مكان باشد و مناسب اين مي آيد در شرح حديث اول باب شصتم رحل بفتح را بنقطه و سكون حا بنقطه است چنانچه در بعض نسخ است و بضم جيم است چنانچه در بعضي و ديگر است يعني روايت از امام جعفر صادق عليه السلم در زني كه نماز ميگزارد در پهلوي مرد بر حالي كه نزديك است نشسته مرد پس امام گفت چون باشد ميان آنمرد و زن جاي از پس شتري نماز پس پروا نيست مراد شتر نشسته كه مرد نماز نكرده باشد پس اين بعد براي رفع كراهت دوم اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَالْمَرْأَةُ بِحِذَاهُ عَنْ يَمِينِهِ اَوْ يَسَارِهِ فَقَالَ لَا بَاْسَ شرح الحذاء بكسر حا بنقطه و ذال بانقطه والف مقصوره و ممدوده برابر پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردي كه نماز ميگزارد و بر حالي كه زن در برابر اوست در جانب راست او يا در جانب چپ او پس امام گفت پروا نيست يعني اگر زن نماز ميگزارده باشد سيوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ يُصَلِّيَانِ فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ الْمَرْأَةُ عَنْ يَمِينِ الرَّجُلِ بِحِذَاهُ قَالَ لَا اِلَّا اَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمَا شِبْرٌ اَوْ ذِرَاعٌ شرح در اينجا احتمالات اول اينكه تعليل محمول باشد بر نماز گزاردن ايشان بعنوان جماعت باقتداي زن بمرد بقرينه اينكه بودن زن در جانب راست مرد مذكور است و عكس آن مذكور نيست ولا از براي اثبات حرمت باشد و استثناء الا ان يكون منقطع باشد و مراد صورت تاخر زن از مرد باشد بقدر شبري يا ذراعي بقدر ذراعي كه افضلست دوم اينكه تعليل محمول بر نوبت باشد ولا از براي اثبات كراهت باشد و استثناء متصل باشد سيوم اينكه تعليل محمول بر نماز جماعت باشد ولا براي اثبات حرمت باشد و الا براي استثناي متصل باشد و بينهما شبر بمعني باشد كه جاي ميان ايشان باشد كه بلندي آن بقدر شبر باشد يعني روايت از امام جعفر صادق عليه السلم در مردي و زني كه نماز ميگزارند در يكخانه بر حالي كه زن در جانب راست مرد است گفت كه جايز نيست مگر اگر باشد ميان ايشان فاصله پيش و پس بقدر يكوجب يا بقدر يك ذراع چهارم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي فِي زَاوِيَةِ الْحُجْرَةِ وَامْرَاَتُهُ اَوِ ابْنَتُهُ تُصَلِّي بِحِذَاهُ فِي الزَّاوِيَةِ الْاُخْرٰى فَقَالَ لَا يَنْبَغِي ذٰلِكَ فَاِنْ كَانَ بَيْنَهُمَا شِبْرٌ اَجْزَاَهُ شرح روايت از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم راوي گفت پرسيدم او را از مردي كه نماز ميگزارد در كنج خانه بر حالي كه زن او يا دختر او نماز ميگزارد در برابر او در كنج ديگر گفت سزاوار نيست او را آن عمل پس اگر باشد ميان مرد و زن پيشي مرد و پسي زن بقدر شبري كافيست او را مخفي نماند كه دو احتمال ديگر كه در شرح حديث سابق مذكور شد اينجا نيز جاريست پنجم اصل قَالَ وَسَاَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تُزَامِلُ الرَّجُلَ فِي الْمَحْمِلِ يُصَلِّيَانِ جَمِيعًا فَقَالَ لَا وَلٰكِنْ يُصَلِّي الرَّجُلُ فَاِذَا فَرَغَ صَلَّتِ الْمَرْأَةُ شرح راوي گفت و پرسيدم امام را از زني كه همراه ميشود مرد را در كجاوه كه هر دو يك كجاوه نشسته و آيا نماز ميگزارند هر دو باهم پس امام گفت نه و ليك نماز ميگزارد مرد پس چون نماز گزارد از نماز ميگزارد زن مراد صورتيست كه نسبت دو كجاوه يكه برابر باشند يا يكي از زن و مرد پيشتر باشد خواه كجاوه بر زمين باشد و خواه در شتر باشد بنا بر ضرورت و تقدم نماز مرد بر نماز زن محمول بر استحباب ششم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَبِحِيَالِهِ امْرَاَةٌ قَائِمَةٌ عَلٰى فِرَاشِهَا جَنْبِيَّةٌ فَقَالَ اِنْ كَانَتْ قَاعِدَةً فَلَا يَضُرُّهُ وَاِنْ كَانَتْ تُصَلِّي فَلَا شرح قائمة در بعض نسخ بقافست و در بعض نسخ بنون است القعود ترك چيزي كردن و نشستن و اينجا معني اول مراد است و بنا بر نسخه اول يعني ترك نماز يا نشسته است

عن المرأة والرجل يتزاملان

به إذا كانت لا تصلّي م

وقت

و بنا بر نسخه دوم معني حايض است يعني پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردي كه نماز ميگزارد بر حالي كه در برابر او زنيست ايستاده بر فرش خود در پهلوي مرد پس گفت اگر باشد آن زن ترك كننده نماز پس ضرر نميرساند ايستادن آن زن او را و اگر آن زن نماز ميگزارده باشد پس جايز نيست هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي وَعَائِشَةُ نَائِمَةٌ مُعْتَرِضَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهِيَ لَا تُصَلِّي شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه رسول الله صلى الله عليه وآله نماز ميگزارد و عايشه خوابيده بود و پهن شده بود در پيش او و او نماز نميگزارد يا بمعني كه حايض بود هشتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي وَالْمَرْأَةُ تُصَلِّي بِحِذَاهُ اَوْ اِلٰى جَانِبِهِ فَقَالَ اِذَا كَانَ سُجُودُهَا مَعَ رُكُوعِهِ فَلَا بَاْسَ شرح بحذاه دو احتمال دارد اول در جانب راست او و چپ او باشد اما متصل باو نباشد و در شق ديگر اتصال مراد باشد دوم اينكه در برابر قبله او باشد و امام در جواب نفي جواز شق اول كرده باشد بالكليه و نفي جواز بعض افراد شق دوم كرده باشد يعني روايت از امام جعفر صادق عليه السلم در مردي كه نماز ميگزارد و زن نماز ميگزارد در برابر او يا در پهلوي او پس امام گفت اگر باشد سجده زن با ركوع مرد يا بمعني كه نسبت سر زن در سجده و سر مرد در ركوع بقبله برابر باشد پس پروا نيست باب نماز دهم اصل باب الخشوع في الصلوة وكراهية العبث شرح الخشوع بضم خا با نقطه مصدر باب منع فروتني الكراهية بفتح كاف و تخفيف را بي نقطه والف و كسر ها و تخفيف يا دو نقطه در پايين مصدر باب حسن ناخوش بودن يا مصدر باب علم ناخوش شمردن و بنا بر اول اضافه مصدر بفاعلست و بنا بر دوم مفعولست العبث بفتح عين بي نقطه و فتح با يك نقطه و ثا سه نقطه مصدر باب علم بازيچه يعني كاري بي نفع معتد به يعني اين باب بيان كيفيت فروتني در نماز و بيان ناخوش بودن بازيچه است و در اين باب نه حديث است اول اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا قُمْتَ فِي الصَّلٰوةِ فَعَلَيْكَ بِالْاِقْبَالِ عَلٰى صَلٰوتِكَ فَاِنَّمَا يُحْسَبُ لَكَ مِنْهَا مَا اَقْبَلْتَ عَلَيْهِ وَلَا تَعْبَثْ فِيهَا بِيَدِكَ وَلَا بِرَاْسِكَ وَلَا بِلِحْيَتِكَ وَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ وَلَا تَتَثَاءَبْ وَلَا تَتَمَطَّ وَلَا تُكَفِّرْ فَاِنَّمَا يَفْعَلُ ذٰلِكَ الْمَجُوسُ وَلَا تَلَثَّمْ وَلَا تَحْتَقِنْ وَتَفَرَّجْ كَمَا يَتَفَرَّجُ الْبَعِيرُ وَلَا تُقْعِ عَلٰى قَدَمَيْكَ وَلَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ وَلَا تُفَرْقِعْ اَصَابِعَكَ فَاِنَّ ذٰلِكَ كُلَّهُ نُقْصَانٌ مِنَ الصَّلٰوةِ شرح بلحيتك بكسر لام و سكون حا بي نقطه و فتح يا دو نقطه در پايين و كسر تا دو نقطه در بالاست بمعني ريش اللحية بفتح لام و سكون حا و دو يا دو نقطه در پايين اول مفتوح و دوم ساكن بصيغه تثنيه استخوانهاي طرف زنخ كه موي ريش از آن مي رويد و حاصل هر دو يكيست و مراد جنبانيدن است بحركت دست و الا مناسب تقديم آن بر بدك ميبود و لا تحدث بحا بي نقطه و دال بي نقطه و ثا سه نقطه بصيغه نهي حاضر باب تفعيل نفسك منصوب مفعولست لا تتثاءب بثا سه نقطه و همزه و با يك نقطه بصيغه نهي حاضر باب تفاعل يا باب تفعلست لا تتمط بطا بي نقطه مفتوحه بصيغه نهي حاضر معتل اللام واوي باب تفعل است و لا تكفر بكاف و را بي نقطه بصيغه نهي حاضر باب تفعيل يا باب تفعلست التكفير و الكفر بفتح كاف تعظيم اهل فرس پادشاه خود را بسجده دست بر پشت دست گذاشتن يا كف دو دست برهم گذاشتن يا كج شدن و سر در پيش افكندن در وقت ايستادن و بنا بر اول ميتواند بود كه مراد بمجوس مجوس عرب الاهم باشد و لا تلثم بثا سه نقطه بصيغه نهي حاضر باب تفعل بحذف يكتا است يا از باب ضرب است التلثم و اللثم بفتح لام بستن دهان بند و لا تحتقن بحا بي نقطه و قاف بصيغه نهي حاضر باب افتعالست الاحتقان حبس بول و مانند آن تفرج بفا و را بي نقطه و جيم بصيغه امر حاضر باب تفعلست التفرج دور كردن اعضاي خود از يكديگر در حال ركوع و سجود و لا تقع بقاف و عين بي نقطه مكسوره بصيغه نهي حاضر معتل اللام واوي باب افعالست الاقعا گذاشتن سرين بر دو پاشنه يا گذاشتن پنجه پا بر زمين باشد و خواه گذاشتن پشت پا بر زمين باشد و آن عند التورك و بيان هر دو مي آيد در حديث او

كردن

ملكاتك

لا تفترش

شرح فاضرب جیزات بضم وکسر وسکون عین وفتح میم از افعال مدح است یا فاضرب بتقدیر استفهام است
یا فاضرب بتقدیر استفهام است ونعم بفتح نون وفتح عین وسکون میم حرف تصدیق است یعنی روز شنبه نزد امام جعفر صادق
پس پرسید او را نجیه بنون وجیم ویا ونقطه در پایین که کنیت او ابو جیاب است یا نیرو کش که گفت او را که گرو ده مرا الله شد
فدای تو درستی که مراد است آسیابست که آرد میکنیم در آن پس بسا که برخواستم نماز در جاهی از شب پس میشناسم از آواز
آسیا که غلام بتحقیق خوابیده است پس دست میزنم بدیوار تا بیدار کنم او را گفت خوبست تو در طاعت الله عز وجل طلب میکنی از
او را سیم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قُمْتَ فِي الصَّلَوةِ فَلَا تَعْبَثْ بِلِحْيَتِكَ وَلَا بِرَأْسِكَ وَلَا تَعْبَثْ
بِالْحَصَى وَأَنْتَ تُصَلِّي إِلَّا أَنْ تُسَوِّيَ حَيْثُ تَسْجُدُ فَإِنَّهُ لَا بَأْسَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
برخیزی در نماز پس بازی مکن بریش خود و نه بسر خود و بازی مکن بسنگریزه مسجد در حالی که تو نماز میگزاری لیکن جایزست اینکه هموار کنی جای
که سجده میکنی چه درستی که نشان جایست که بر وایستی در مقصور است باب مقدم اصل باب البکاء والدعاء فی الصلوة شرح
باب بیان فضیلت گریه ودعا در نماز است ودرین باب پنج حدیث است اول اصل قال أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْبَغِي لِمَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ
إِذَا مَرَّ بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ فِيهَا مَسْأَلَةٌ أَوْ تَخْوِيفٌ أَنْ يَسْأَلَ اللهَ عِنْدَ ذَلِكَ خَيْرَ مَا يَرْجُو وَيَسْأَلَهُ الْعَافِيَةَ مِنَ النَّارِ
وَالْعَذَابِ شرح المسئلة بفتح میم وسکون سین وفتح همزه بصیغه اسم مکان برای کثرت آنچه محل رغبت اکثر مردمانست مثل ظفر بر دشمن
وسائر منافع ونیابی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام سزاوار است کسی را که میخواند قرآن را خواه در نماز وخواه در غیر نماز چون گذر کند بآیتی از
قرآن که در آن مرغوب خلایق مذکور باشد یا ترسانیدن باشد اینکه طلب کند از الله تعالی بهتر آنچه را که امید میدارد و طلب کند از او نجات
از آتش واز عذاب بعد از مرگ یا عذاب پیش از آن نیز دوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَتَبَاكَى الرَّجُلُ فِي الصَّلَوةِ
فَقَالَ بَخٍ بَخٍ وَلَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ شرح بخ بخ بکسر خا مخففه وخا بنقطه اسم فعلست بمعنی عظیم شد کار و در آن چند لغت است
اول سکون خا در هر دو دوم کسر خا مخففه با تنوین در هر دو سوم کسر خا مشدده با تنوین در هر دو چهارم کسر خا مخففه بی تنوین در اول
وسکون خا در دوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا خود را بگریه میدارد مرد در نماز پس امام گفت به به هر چند که اشک مانند مگس
باشد در کمی سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ مَعَ الْإِمَامِ فَيَمُرُّ بِالْمَسْأَلَةِ أَوْ بِآيَةٍ
فِيهَا ذِكْرُ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَسْأَلَ عِنْدَ ذَلِكَ وَيَتَعَوَّذَ مِنَ النَّارِ وَيَسْأَلَ اللهَ الْجَنَّةَ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میباشد با پیشنماز پس بگذرد آن پیشنماز بمرغوب خلایق در
یا بآیتی که در آن ذکر بهشت یا آتش است امام گفت پروا نیست باینکه طلب کند نزد آن حاجت خود را وپناه گیرد از آتش وطلب کند از الله
بهشت را اشارتست باینکه این طلب منافات ندارد با آیت سوره اعراف واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون چهارم اصل
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذِكْرِ السُّورَةِ مِنَ الْكِتَابِ نَدْعُو بِهَا فِي الصَّلَوةِ مِثْلِ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ فَقَالَ
إِذَا كُنْتَ تَدْعُو بِهَا فَلَا بَأْسَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مذکور کردن سوره از قرآن که دعا کنیم بآن در نماز مثل سوره
قل هو الله احد چنانکه گوییم در قنوت که اللهم انی اسالک ببسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد تا آخر پس امام گفت چون دعا میکرده
باشی آن پس پروا نیست اشارتست باینکه از قبیل تکرار سوره در یک رکعت که منهی عنه است لازم نمی آید چون جزو دعا شده پنجم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ مَا كَلَّمْتَ اللهَ بِهِ فِي صَلَوةِ الْفَرِيضَةِ فَلَا بَأْسَ شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر حاجتی که گفتگو کنی با الله تعالی آن در نماز فریضه پس پروا نیست خواه حاجت بزرگ وخواه حاجت کوچک چنانچه
می آید در حدیث هشتم باب السجود والتسبیح والدعاء فیه بکله بعضی میگویند که ظاهر اینحدیث اینست که در نماز فریضه دعا بغیر عربی نیز

توان کرد والله اعلم باب بیست وچهارم اصل باب بدء الاذان والاقامة وفضلهما وثوابهما شرح البدء بفتح با یکنقطه وسکون
دال بینقطه وهمزه مصدر باب منع کردن چیزی اول بار پس اضافه مصدر بمفعول است یعنی این باب بیان ابتدای اذان واقامت
وفضیلت آن دو وثواب آن دو ودرین باب سی وپنج حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا أُسْرِيَ
بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَبَلَغَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَحَضَرَتِ الصَّلَوةُ فَأَذَّنَ جَبْرَئِيلُ
وَأَقَامَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَفَّ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ خَلْفَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح اسری بسین بینقطه ورا بینقطه ویا بصیغه ماضی مجهول باب افعالست الاسرا سیر در شب وبا در برسول برای
تعدیه است ذکر فاء در فبلغ ووا ودر وحضرت وفاء در فاذن وفاء در فتقدم وواو در وصف دلالت بر این میکند که این فقرات
جزو حدیثی است طولانی وتتمه آن نقل نشده وابنجا نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم باب شانزدهم زیرا که در جواب لما فاو مانند
آن مذکور نمیشود والبیت المعمور خانه در آسمان مقابل کعبه است وظاهر آنچه می آید در حدیث اول باب النوادر که باب
صدم است اینست که آن در آسمان چهارمست واین منافات ندارد با اینکه در آسمان ششم نیز چنین خانه باشد ومسمی بالبیت
المعمور باشد چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث اول ودوم باب بدء البیت والطواف که باب دوم است وبیان شده در کتاب
الحجة در شرح حدیث چهلم مولد النبی صلی الله علیه وآله ونماز که تعبیر آن از لوح محفوظ میشود الصلوة اینجا عبارتست از نماز خفتن
بقرینه ذکر اسرا بکمال آنکه در شبی رفته باشد وهمان شب پیش از صبح عود کرده باشد والله اعلم مخفی نماند که منافات نیست
میان اینحدیث وحدیث اول این باب صدم که مشتمل است باینکه نماز ظهر گزارده با اذان علیحده زیرا که میتواند
بود که عروج بآسمان مکرر واقع شده باشد چنانچه بیان میشود در شرح صدر حدیث اول باب صدم وابن عروج ثانی باشد
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شب برده شد رسول الله صلی الله علیه وآله سوی آسمان پس رسید
ببیت المعمور وحاضر شد نماز پس اذان گفت جبرئیل واقامه گفت پس پیش ایستاد رسول الله صلی الله علیه وآله وصف
زدند فرشتگان وپیغمبران در پس محمد صلی الله علیه وآله دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا هَبَطَ جَبْرَئِيلُ
بِالْأَذَانِ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ رَأْسُهُ عَلَى حَجْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَذَّنَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَأَقَامَ فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَا عَلِيُّ سَمِعْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ حَفِظْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ
ادْعُ بِلَالًا فَعَلِّمْهُ فَدَعَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلَالًا فَعَلَّمَهُ شرح ظاهر اینست که اینحدیث برای بیان ابتدای اذان در
زمین باشد وحدیث سابق برای بیان ابتدای اذان در آسمان باشد بنابر اینکه اسرا پیش از اذان بلال واقع شده باشد
واین جوزی از مخالفان در کتاب تلقیح گفته که حدوث اذان در زمین وتعلیم بلال بعد از هجرت در سال اول بوده لیکن با
وفیها رای عبد الله بن زید الانصاری الاذان فعلمه بلالا وکذب امثال این می آید در حدیث اول باب النوادر که باب
صدم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون فرود آورد جبرئیل علیه السلام اذان را پس رسول الله صلی
الله علیه وآله بود وسر او بر کنار علی علیه السلام پس اذان گفت جبرئیل علیه السلام واقامت گفت پس چون بحال خود آمد رسول الله صلی
الله علیه وآله گفت ای علی آیا شنیدی گفت آری گفت آیا حفظ کردی گفت آری گفت بخوان بلال را پس تعلیم کن او را پس خواند
علی علیه السلام بلال را پس تعلیم کرد او را مخفی نماند که رسیدن آواز جبرئیل بگوش کسی مستلزم نبوت او نیست که آنکه او ممتاز است مقصود
بالذات در تعلیم باشد سیوم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْأَذَانُ وَالْإِقَامَةُ خَمْسَةٌ وَثَلَاثُونَ حَرْفًا
فَعَدَّ ذَلِكَ بِيَدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا الْأَذَانُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَالْإِقَامَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ حَرْفًا شرح حرف کنایه از

اینجا فقره ایست که وقف بر آن شود پس از سابق ولاحق کنار خواه یک بود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت اذان واقامت
سی وپنج فقره علیحده است پس امام شمرد آن را بدست خود یکی یکی اذان را هجده فقره واقامت را هفده فقره باعتبار اینکه اذان بدو تکبیر
در اول ویک تهلیل در آخر زیاده از اقامتست واقامت بدو قد قامت الصلوة زیاده از اذانست چهارم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْأَذَانُ مَثْنَى مَثْنَى وَالْإِقَامَةُ مَثْنَى مَثْنَى شرح المثنی بفتح وکسر میم وسکون ثا سه نقطه ونون والف
منقلب از یاست ومنون ساقط میشود ظاهر آن بمعنی چیزی که جزو دیگر باشد واز بابی ابواب باشد واگر بفتح میم ولی تنوین میبود مکرر
آن موافق لغت عرب میبود ومخالف حدیث سابق وآینده وحدیث بیست ودوم این باب میشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
میگفت که اذان طاقه طاقه است واقامه طاقه طاقه است بمعنی که بر هر فقره آن وقف میباید کرد پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا زُرَارَةُ تَفْتَتِحُ الْأَذَانَ بِأَرْبَعِ تَكْبِيرَاتٍ وَتَخْتِمُهُ بِتَكْبِيرَتَيْنِ وَتَهْلِيلَتَيْنِ شرح
روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت ای زراره ابتدا میکنی اذان را بچهار تکبیر وختم میکنی آن را بدو تکبیر ودو تهلیل
ششم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّثْوِيبِ فِي الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ فَقَالَ مَا نَعْرِفُهُ شرح التثویب بتا دو نقطه
وبا یکنقطه مصدر معتل العین واوی باب تفعیل گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان واقامت صبح وبار دوم این از بدعتهای عمر است
که حی علی خیر العمل را از اذان واقامت مطلقا انداخته وبجای آن در اذان واقامت صبح این را بدعت کرده یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از ثبوت در اذان واقامت گفت نمیشناسیم آن را بمعنی که معروف نیست پس منکر وحرام خواهد بود هفتم اصل
قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَذَّنْتَ فَأَفْصِحْ بِالْأَلِفِ وَالْهَاءِ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ أَوْ ذَكَرَهُ ذَاكِرٌ فِي أَذَانٍ
أَوْ غَيْرِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح افصح بفا وصاد بینقطه وحا بینقطه بصیغه امر باب افعالست الفصح بفتح فا وسکون صاد
ظاهر شدن وبا در بالالف برای تعدیه است ومقصود صریح کردن الف وهاست هر گاه در آخر فقره باشد مثل شهادتین ومثل حی
علی الصلوة یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام چون اذان گویی پس صریح کن الف وها را ودرود کن بر نبی هر بار که ذکر کنی او را یا یاد کند
او را ذکر کننده دیگر خواه در اذان وخواه در غیر اذان بر این روش که گویی صلی الله علیه وآله هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا أَذَّنْتَ وَأَقَمْتَ صَلَّى خَلْفَكَ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَإِذَا أَقَمْتَ صَلَّى خَلْفَكَ صَفٌّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اذان گویی واقامه گویی نماز میگزارند در پس تو دو صف از فرشتگان وچون اکتفا
باقامت کنی نماز میگزارند در پس تو یک صف از فرشتگان نهم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ أَيُجْزِئُ أَذَانٌ وَاحِدٌ
قَالَ إِنْ صَلَّيْتَ جَمَاعَةً لَمْ يُجْزِ إِلَّا أَذَانٌ وَإِقَامَةٌ وَإِنْ كُنْتَ وَحْدَكَ تُبَادِرُ أَمْرًا تَخَافُ أَنْ يَفُوتَكَ
يُجْزِئُكَ إِقَامَةٌ إِلَّا الْفَجْرَ وَالْمَغْرِبَ فَإِنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ تُؤَذِّنَ فِيهِمَا وَتُقِيمَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَا يُقْصَرُ فِيهِمَا كَمَا يُقْصَرُ
فِي سَائِرِ الصَّلَوَاتِ شرح اذان مضافست بواحد ومراد بواحد منفرد است بمعنی که پیشنماز است ونه ماموم وحاصل جواب
اینکه اذانی که منفرد برای نماز خود گوید کافی نیست برای دیگری اصلا وموافق این می آید در حدیث سیزدهم این باب وشبیه بود
که اذان منون باشد وواحد صفت آن باشد بمعنی منفرد از اقامت وبنا بر این حاصل جواب اینست که اذان بی اقامت کافی نیست
نه برای منفرد ونه برای غیر او ونیقصر با بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است القصر کوتاه کردن ومراد اینجا انداختن نمازست
در سفر یا مراد اعم از انداختن نوافل است وبر هر تقدیر من اجل ان برای بیان سر است واستدلال نیست زیرا که استدلال بقیاس
جایز نیست یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا کافیست اذان تنهای که منفرد
باشد برای دیگری امام گفت اگر گزاردی نماز جماعت را کافی نیست برای آن جماعت مگر اذان علیحده که غیر اذان منفرد باشد واقامت هم

اقامت منفرد باشد واگر باشی تنها خود بر خلاف مبادرت میکنی کاری عمده را که میترسی از اینکه فوت شود از تو کافیست ترا
اقامتی باینمعنی که اذان آن منفرد بود و تو نیز رسد وضرور نیست درین هنگام مگر در نماز صبح ونماز شام چه درستی که شان چنین است
که سزاوار است که اذان گویی در آن دو واقامت گویی در آن دو واز برای اینکه شان اینست که قصر کرده نمیشود در آن دو چنانچه قصر کرده میشود در باقی نمازها دهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ فِي الْأَذَانِ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ
فِي الْإِقَامَةِ قَالَ لَا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا سخن میگوید مرد با دیگری در اثنای اذان گفت پروا نیست گفتم
آیا در اقامه میگوید گفت نه یازدهم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يُؤَذِّنَ الرَّجُلُ مِنْ غَيْرِ وُضُوءٍ وَلَا يُقِيمُ إِلَّا
وَهُوَ عَلَى وُضُوءٍ شرح عبید الله بن علی حلبی از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است وکتابی که او تصنیف کرده در فقه
اول مصنفات شیعه است واو عرض کرده بر امام جعفر صادق علیه السلام وامام تحسین او کرده وگفته که مخالفان مثل این
کتابی ندارند یعنی روایتست از حلبی که گفت در کتاب خود بروایت اینکه اذان گوید مرد بی وضو واقامه نگوید مگر آنکه او در وضو
باشد دوازدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَنْتَهِي إِلَى الْإِمَامِ حِينَ يُسَلِّمُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يُعِيدَ
الْأَذَانَ فَلْيَدْخُلْ مَعَهُمْ فِي أَذَانِهِمْ فَإِنْ وَجَدَهُمْ قَدْ تَفَرَّقُوا أَعَادَ الْأَذَانَ شرح روایتست از ابو بصیر که از
راویان امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که میرسد سوی پیشنماز هنگام سلام میداد امام
گفت نیست بر آن فرد اینکه اعاده کند اذان را پس باید که داخل شود با آن جماعت در اذان ایشان بمعنی که شریک اذان ایشان شود
وبسر خود نماز کند پس اگر یابد ایشان را که بتحقیق متفرق شده اند اعاده میکند اذان را برای خود یا بمعنی که اگر بعد از ... وپیش از تفرق
صفوف ایشان رسیده باشد نیز اذان نگوید سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ الْأَذَانِ هَلْ
يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ غَيْرِ عَارِفٍ قَالَ لَا يَسْتَقِيمُ الْأَذَانُ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِهِ إِلَّا رَجُلٌ مُسْلِمٌ عَارِفٌ فَإِنْ عَلِمَ
الْأَذَانَ فَأَذَّنَ بِهِ وَلَمْ يَكُنْ عَارِفًا لَمْ يُجْزِ أَذَانُهُ وَلَا إِقَامَتُهُ وَلَا يُقْتَدَى بِهِ شرح العارف کسی که ربوبیت رب العالمین را
شناخته باشد وآن کسی است که شناخته باشد اینکه خالی نمیباشد هیچ زمان از امام معصوم مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی
رسول وخواه وصی رسول باینمعنی که بجوید اختلاف از روی ظن در احکام شرعیه ... لا یستقیم الاذان برای منع ...
بمعنی اذان غیر عارف پس انجمله داخل مستثنی منه نیست وعلیحده است یؤذن بهمزه وذال یا نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعالست الایذان اعلام مردمان باو وبه برای سببیت است وضمیر راجع باذانست علم بصیغه معلوم مجرد است وضمیر مستتر راجع
برجل است فاذن بهمزه والف بصیغه ماضی معلوم باب افعالست لم یجز بجیم وزای با نقطه بصیغه مضارع معتل العین باب نصر است
لا یقتدی بصیغه مضارع مجهول باب افتعالست ضمیر به راجع برجل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیده شد از اذان آیا روا است اینکه باشد از غیر شیعی امامی گفت درست نیست آن اذان وجایز نیست که اعلام کند مردمان را
باذان مگر مردی که مسلمان باشد وشناخته باشد امام مفترض الطاعه را پس اگر مردی داند اذان را پس اعلام کند مردمان را باذان و
نباشد شناسای امام مفترض الطاعه روا نیست اذان او ونه اقامت او واقتدا کرده نمیشود باو بمعنی که اکتفا باذان او واقامت او
نمیتوان کرد در نماز جماعت چنانچه می آید در حدیث بیست وهفتم این باب باینمعنی که اعتماد بر اذان او نمیتوان کرد در معرفت وقت
نماز ومانند آن اصل وَسُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يُؤَذِّنُ وَيُقِيمُ لِيُصَلِّيَ وَحْدَهُ فَيَجِيءُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَقُولُ لَهُ نُصَلِّي
جَمَاعَةً فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَا بِذَلِكَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ قَالَ لَا وَلَكِنْ يُؤَذِّنُ وَيُقِيمُ شرح ضمیر مستتر در فیقول راجع
بالرجل است وضمیر بارز در له راجع برجل آخر است وعکس ممکنست وبنا بر اول ضمیر یؤذن راجع بالرجل است واعاده اذان واقامت

برای توسط کلامست و بنابر دوم راجع برجل آخرست و انشاء اذان و اقامت برای توسط کلام ماموم میان اذان و اقامت امام و نماز دوست و میتواند بود که برای قصد انفراد باشد در وقت اذان و اقامت **یعنی** از امام پرسیده شد از مردی که اذان میگوید و اقامت میگوید تا نماز گزارد تنهای خود پس می آید مردی دیگر پس مرد اول میگوید او را که میگزاریم نماز جماعت را پس آیا روا است که نماز گزارند بهمان اذان و اقامت گفت نه ولیکن مرد اول اذان میگوید و اقامت میگوید خواه حقیقة و خواه حکما زیرا که اذان ماموم بجای اذان امامست چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم این باب و بعد از آن نماز جماعت میگزارند **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال فی الرجل ینسی الاذان والاقامة حتی یدخل فی الصلوة قال ان کان ذکر قبل ان یقرا فلیصل علی النبی صلی الله علیه وآله ولیقم وان کان قد قرا فلیتم صلوته **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم انکه او گفت در مردی که فراموش میکند اذان و اقامت را تا آنکه داخل میشود در نماز گفت اگر یاد آورده باشد پیش از آنکه شروع در قرائت کند پس باید که درود گوید بر نبی صلی الله علیه وآله و باید که اقامت گوید و اگر بتحقیق شروع در قرائت کرده باشد پس باید که تمام کند نماز خود را امر بدرود باعتبار اینست که باعث فوت محافظت بالخفار غفلت است والله اعلم **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من سها فی الاذان فقدم او اخر اعاد علی الاول الذی اخره حتی یمضی علی آخره **شرح** فاء فقدم بیانیه است و اواخر بفتح همزه و فتح واو و الف و کسر خاء با نقطه مخففه جمع آخره منصوب و مفعول قدم است اخر بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل و ضمیر راجع بالاول یعنی ترکه است و این تعبیر برای آنست که امر باعاده لازم دارد موخر بودن آخر از جهتی و مقدم بودن آخر از جهتی دیگر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که غفلت کند در اذان پس پیش اندازد و فقراتیرا که بعد از تکبیرست برمیگرداند اول را که گفته آنرا تا آنکه بگذرد بر آخر اذان مراد اینست که اگر پیش از تکبیر شهادتین یا آخر اذان گفته باشد تکبیر را بعد از ان میگوید و آنها را بعد از تکبیر میگوید **شانزدهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلم قال یؤذن الرجل وهو جالس ولا یقیم الا وهو قائم وتؤذن وانت راکب ولا تقیم الا وانت علی الارض **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلم گفت اذان میگوید مرد در حالی که او نشسته است و اقامت نمیگوید مگر در حالی که او ایستاده و اذان میگوید در حالی که تو سواری و اقامت نمیگویی مگر در حالی که تو بر زمینی **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له یؤذن الرجل وهو علی غیر القبلة قال اذا کان التشهد مستقبل القبلة فلا باس **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که آیا اذان میگوید مرد در حالی که رو بقبله نباشد امام گفت چون باشد شهادتین رو بقبله پس پروا نیست انکه باقی رو بقبله نباشد **هجدهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المرأة اعلیها اذان واقامة فقال لا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن که آیا بر اوست اذان و اقامتی گفت نه **نوزدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اقامة المرأة ان تکبر وتشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بجای اقامت زن اینست که گوید الله اکبر و گوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله **بیستم اصل** عن ابی هرون المکفوف قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا ابا هرون الاقامة من الصلوة فاذا اقمت فلا تتکلم ولا تؤم بیدک **شرح** لا تؤم بسکون واو و کسر میم بصیغه نهی حاضر معلوم اغاء او او مهموز اللام باب افعالست همزه آن منقلب یا شده و بجزم افتاده **یعنی** روایت است از ابو هرون کور گفت گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای ابو هرون اقامت از جمله نمازست یعنی که مانند جزء نمازست پس چون اقامت گویی پس سخن مگو و با دست

اشاره مکن بدست خود **بیست و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یقیم احدکم الصلوة وهو ماش ولا راکب ولا مضطجع الا ان یکون مریضا ولیتمکن فی الاقامة کما یتمکن فی الصلوة فانه اذا اخذ فی الاقامة فهو فی صلوة **شرح** مراد باقامت صلوة مجموع هفده فقره است و میتواند بود که مراد قد قامت الصلوة تا آخر باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت باید که اقامت نکند کسی از شما نماز را باین معنی که اقامت گوید برای نماز در حالی که او در رفتار باشد و نه در حالی که او سوار باشد و نه در حالی که او پهلو بر زمین باشد مگر آنکه باشد بیمار و باید که قرار گیرد در اقامت چنانچه قرار میگیرد در نماز چه بدرستی که او چون شروع کند در اقامت پس او در نماز خود است باین معنی که اقامت حکم نماز دارد و الا لازم آید که قد قامت الصلوة باشد دروغ خواهد بود بر وجه ظاهر **بیست و دوم اصل** وفیه عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا دخل الرجل المسجد وهو لا یاتم بصاحبه وقد بقی علی الامام آیة او آیتان فخشی ان هو اذن واقام ان یرکع فلیقل قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله ولیدخل فی الصلوة **شرح** لا یاتم بجزم و تشدید میم بصیغه نفی مضارع غائب معلوم باب افتعال الایتمام و اگر اسم کسی کاری بنابر اعتماد بر کسی دیگر که از او کند و آن در نماز جماعت دو قسمست **اول** آنکه اسم اذان و اقامت بنابر اعتماد بر مؤذن در نماز جماعت **دوم** آنکه اسم قرائت بنابر اعتماد بر پیشنماز و مراد اینجا قسم اولست و میتواند بود که مراد قسم دوم باشد در صورت تقیه و بنابر اول صاحبه بصاد بی نقطه والف و کسر حاء بی نقطه و باء یکنقطه و ضمیر راجع مسجد عبارت از مؤذن مسجدست زیرا که در اکثر مجاور و ملازم مسجد میباشد و بنابر دوم عبارت از پیشنمازست موید اول اینست که اهتمام باقامت اکثر از اهتمام بقرائت است در صورت تقیه و موید دوم اینست که خوف رکوع منافی امن یا دراک رکعت نیست زیرا که ادراک امام در رکوع کافیست مگر بر مذهب مخالفان و جواب این اینست که شاید که مطلوب ادراک رکعت بر وجه اتم باشد ان در ان هو بکسر همزه و تخفیف نون شرطیه است ان در ان یرکع بفتح همزه مصدریه است و مصدر مفعول خشی است پس جمله شرطیه در میان دو جزء جمله جزائیه در امده بنابر نکته و آن اینست که متوقع فی الحقیقه وقوع خشیت پیش از وقوع مضمون شرطست پس جزا بودن آن بعنوان مجاز و مسامحات است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون داخل شود مرد در مسجد در حالی که او اکتفا باذان و اقامت مؤذن مسجد نمیکند و بتحقیق باقی مانده بر پیشنماز از قرائت رکعت اول مثلا یک آیت یا دو آیت پس بترسد اگر اذان و اقامت گوید از انکه پیشنماز رکوع کند پس باید که گوید دو بار قد قامت الصلوة و دو بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله و باید که داخل شود در نماز جماعت **بدانکه** از جمله صور جواز اکتفا بپیشنماز و اکثر جماعت و ترک اکتفای مردم باذان مؤذن مسجد اینست که پیشنماز و اکثر مردم خیال کنند که آن مؤذن از شیعه امامیه است و عارفست پس اکتفا باذان و اقامت او کنند چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم این باب و آنمرد داند که آن مؤذن تجویز اختلاف از روی ظن میکند اگرچه بیزار از دشمنان ائمه اهل بیت و تصدیق امامت ائمه اهل بیت کرده باشد بعض صور بی معنی پس از اینجا ظاهر شد و از اینجا مانده باشد **بیست و سوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الاذان قبل الفجر فقال اذا کان فی جماعة فلا وان کان وحده فلا باس **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از اذان برای نماز صبح پیش از طلوع صبح صادق پس امام گفت اگر باشد در جماعت پس روا نیست و اگر باشد تنها پس پروا نیست **بیست و چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلم قال القعود بین الاذان والاقامة فی الصلوات کلها اذا لم یکن قبل الاقامة صلوة تصلیها **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلم گفت نشستن در میان اذان و اقامت هست در نمازها همگی آنها چون نباشد پیش از اقامت و بعد از اذان نمازی که گزارد آنرا مکلف نشانست انکه کسی او را تقدیم کند بر بعض یا کل نافله ظهر

[حاشیه: الله اکبر م]

مثلا و آنرا در میان اذان و اقامت گزارد حاجت بنشستن علیحده ندارد **بیست و پنجم اصل** عن اسمعیل بن جابر ان ابا عبد الله علیه السلم کان یؤذن ویقیم غیره وقال کان یقیم وقد اذن غیره **شرح** روایت است از جابر انکه امام جعفر صادق علیه السلم گاهی اذان میگفت در نماز جماعت اقامت میگفت دیگری و راوی گفت که گاهی اقامت میگفت در حالی که بتحقیق اذان گفته بود دیگری **بیست و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الاذان ترتیل والاقامة حدر **شرح** الحدر بفتح حاء بی نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب شتاب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اذان جدا کردن اجزای آنست از هم و اقامت پیوسته کردن اجزای آنست بهم مراد اینست که در اذان تانی و طول وقف بیشتر از انست که در اقامت **بیست و هفتم اصل** عن ابن ابی نجران رفعه قال قال ثلاثة فی یوم القیمة علی کثبان المسک احدهم مؤذن اذن احتسابا **شرح** عبد الرحمن بن ابی نجران از راویان امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلم است الکثبان بضم کاف و سکون ثاء سه نقطه و باء یکنقطه جمع کثب بفتح کاف تلها **یعنی** روایت است از ابن ابی نجران بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است گفت که امام گفت سه کس در روز قیامت بر بالای تلهای مشک یکی از ایشان مؤذنیست که اذان گفته باشد برای ثواب آخرت **بیست و هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول المؤذن یغفر له مد صوته ویشهد له کل شیء سمعه **شرح** یغفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است له نائب فاعلست و مد بفتح میم و تشدید دال منصوب و نائب مفعول مطلق است بتقدیر مغفرة قدر مد صوته یشهد بصیغه مضارع معلوم باب علم است و شامل شهادت بزبان حال نیز هست لام در له برای انتفاعست باین معنی که ثواب شهادت سامعان که مقدورست محقق میشود برای او و کل شیء شامل غیر حیوانات نیز هست پس سماع اینجا بمعنی رسیدن آواز بجسمیست خواه او شنوا باشد و خواه نباشد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت مؤذن آمرزیده میشود گناهان برای او آمرزشی که قدر رسائی آواز او باشد و گواهی میدهد بزبان حال بتوحید و رسالت برای نفع او هر چیز که آواز او رسیده باو **بیست و نهم اصل** کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا سمع المؤذن یؤذن قال مثل ما یقول فی کل شیء **شرح** عادت رسول صلی الله علیه وآله این بود که چون می شنید از مؤذن که اذان میگفت میگفت مثل آنچه را که مؤذن میگوید در هر چیز یعنی که هیچ کلمه را فوت نمیکرد **سی ام اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله فقال مصدقا محتسبا وانا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله اکتفی بها عمن ابی وجحد واعین بها من اقر وشهد الا کان له من الاجر عدد من انکر وجحد ومثل عدد من اقر وعرف **شرح** من سمع مبتداست اکتفی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افتعال الاکتفا راضی شدن بشیء و برگشتن از طلب نفع زائد بر آن مستثنی منه در الا کان نفی محذوفست بتقدیر لم یفعله الا کان و این خبر مبتداست عدد مرفوع و اسم کان و مثل عدد معطوف بر آنست و نکته در ترک مثل در اول و ذکر آن در دوم اینست که اجری که برای منکرین مقدرست محقق میشود بعینه برای مؤذن و اجری که برای مقرین مقدرست محقق میشود بعینه برای خود شان پس برای مؤذن مثل آن خواهد بود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که شنید از مؤذن که میگوید که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله پس آن شنونده گفت در حالی که گرونده باشد در حالی که برای ثواب آخرت گفته باشد که من نیز گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله اکتفا میکنم

بشهادت برگشته از نفع کسی که ابا کرد و منکر شد و مدد میکنم بان شهادت هر که اقرار کرد و گواهی داد گفت آنرا مگر آنکه شد برای او از ثواب بعدد هر که منکر شد و سرباز زد و مانند عدد کسی که اقرار کرد و اعتراف کرد **سی و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان طول حائط مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله قامة وکان یقول صلی الله علیه وآله لبلال اذا دخل الوقت یا بلال اعل فوق الجدار وارفع صوتک بالاذان فان الله قد وکل بالاذان ریحا ترفعه الی السماء وان الملائکة اذا سمعوا الاذان من اهل الارض قالوا هذه اصوات امة محمد صلی الله علیه وآله بتوحید الله عز وجل ویستغفرون لامة محمد صلی الله علیه وآله حتی یفرغوا من تلک الصلوة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بود بلندی دیوار مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله بقدر یکقامت آدمی مستوی الخلقه و میگفت صلی الله علیه وآله بلال را چون داخل میشد وقت نماز که ای بلال بلند شو بالای دیوار مسجد و بلند کن آواز خود را باذان چه بدرستی که الله تعالی موکل کرده باذان بادی را که بالا میبرد آنرا بسوی آسمان و بدرستی که فرشتگان آسمان چون بشنوند اذان را از اهل زمین میگویند با یکدیگر که اینها آوازهای امت محمدست صلی الله علیه وآله که بلند شده بیگانه شمردن الله عز وجل و طلب آمرزش میکنند برای امت محمد صلی الله علیه وآله تا آنکه فارغ شوند از ان نماز که اذان برای آن گفته شده **سی و دوم اصل** عن جعفر بن محمد بن یقطان رفعه الیهم علیهم السلم قال یقول الرجل اذا فرغ من الاذان وجلس اللهم اجعل قلبی بارا ورزقی دارا واجعل لی عند قبر نبیک قرارا ومستقرا صلی الله علیه وآله **شرح** ضمیر مستتر در قال راجع بجعفرست و مراد اینست که جعفر [illegible] خود که تصریح این کرده که هر چه در این کتابست منقول از ائمه معصومین علیهم السلم است مستقر بفتح قاف مصدر میمی یا اسم مکان باب استفعالست و بنابر اول مبالغه قرارست پس تاخیر آن از قرار مناسبست چنانچه در بعض نسخ است و بنابر دوم تقدیم آن مناسبست چنانچه در بعض دیگر نسخ است و اثر تقدیر طلب آنها نزد قبر نبی دعا است برای ظهور حق و ترک حاجت بتقیه در مدینه **یعنی** روایت است از جعفر بن محمد بن یقطان بالا برد سند حدیث را بسوی ائمه معصومین علیهم السلم جعفر گفت که میگوید مرد چون فارغ شود از اذان و نشیند که خداوندا بگردان دل مرا فرمان بردار و رزق مرا واسع و بگردان برای من نزد قبر نبی تو که مدینه طیبه باشد قراری و نیکو قراری در وقتها والله تعالی برحمه و اوصیائه **سی و سوم اصل** عن محمد بن راشد قال حدثنی هشام بن ابرهیم انه شکا الی ابی الحسن الرضا علیه السلم سقمه وانه لا یولد له فامره ان یرفع صوته بالاذان فی منزله قال ففعلت فاذهب الله عنی سقمی وکثر ولدی **شرح** یولد بصیغه مجهول است له نائب فاعل است **یعنی** روایت است از محمد بن راشد گفت حکایت کرد مرا هشام بن ابرهیم انکه او شکایت برد بسوی امام رضا علیه السلم از بیماری خود و انکه زاده نمیشود برای او فرزندی پس امر کرد او را بانکه بلند کند آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت پس کردم پس برطرف کرد الله تعالی از من بیماری مرا و بسیار شد اولاد من **اصل** قال محمد بن راشد وکنت دائم العلة لا انفک منها فی نفسی وجماعة خدمی وعیالی فلما سمعت ذلک من هشام عملت به فاذهب الله عنی وعن عیالی العلل **شرح** واو در و عیالی از قبیل عطف تفسیرست بقرینه ترک ذکر خدمی در فقره بعد از آن **یعنی** گفت محمد بن راشد و بودم همیشه آفت دار جدا نمیشدم از آفت در خودم و جماعت خدمتکارانم که عیال من بودند پس چون شنیدم این را از هشام عمل کردم بآن پس برطرف کرد الله تعالی از من و از عیال من آفتها را **سی و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لو ان مؤذنا اعاد فی الشهادة وفی حی علی الصلوة او حی علی الفلاح

[حاشیه: مستقرا و قرارا خ]

المرّتين والثلاث واكثر من ذلك اذا كان انّما يريد به جماعة القوم ليجمعهم لم يكن به بأس

شرح مفعول اعاد محذوف است بتقدير اعاده وكلمه المرتين نائب مفعول مطلق اعاد است و مراد باعاده شهادة دو بار است كه با انضمام شهادت اولى سه شهادت شود و بر اين قياس است [illegible] ان انما بمعنى ما و الا است و محل تقدير الا جماعة القوم بالجمعهم است [illegible] بصيغه مضارع غائب معلوم باب تفعيل يا باب منع است التجميع مبالغه جمع يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت اگر اينكه موذنى بر گرداند كلام خود را در شهادت و در حى على الصلوة يا حى على الفلاح دو بار و سه بار و بيشتر از آن چون اراده كند بآن اعاده گرد شنيدن جماعت مردمان را براى اينكه مبالغه كند در جمع ايشان در مسجد براى نماز جماعت نباشد [illegible] آنها باشد جايز است

سيم اصل عن سليمان الجعفرى قال سمعته يقول اذّن فى بيتك فانّه يطرد الشيطان ويستحبّ من اجل الصبيان شرح سليمان بن جعفر از اولاد جعفر طيار و از راويان امام موسى كاظم و امام رضا عليهما السلام يعنى روايت است از سليمان جعفرى گفت شنيدم از امام عليه السلام ميگفت اذان بگو در خانه خود چه بدرستى كه آن دفع ميكند شيطان را [illegible] و از براى اطفال [illegible] كه دفع ضرر شيطان از بزرگان ميكند و دفع آفات از كوچكان ميكند

باب نوزدهم اصل باب القول عند دخول المسجد والخروج منه شرح اين باب بيان كلام نزد دخول مسجد و خروج از آن است در اين باب چهار حديث است

اول اصل عن صالح بن سعيد الراشدى عن يونس عنهم عليهم السّلم قال انّ الفضل فى دخول المسجد ان تبدأ برجلك اليمنى اذا دخلت وباليسرى اذا خرجت شرح ضمير قال در اول راجع بصالح است و در دوم راجع بيونس است مقصود اينست كه يونس در كتاب خود تصريح كرده باينكه هرچه در آن كتاب است نقل از ائمه معصومين عليهم السلام است [illegible] يعنى روايت است از صالح بن سعيد راشدى از يونس بن عبد الرحمن از ائمه عليهم السلام كه گفت فضيلت در دخول مسجد اينست كه ابتدا كنى بپاى راست چون داخل شوى و بپاى چپ چون بيرون روى

دوم اصل عن ابى عبد الله عليه السّلم قال اذا دخلت المسجد فصلّ على النبىّ صلّى الله عليه وآله واذا خرجت فافعل ذلك شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون داخل شوى در مسجد پس درود كن بر نبى صلى الله عليه وآله و چون بيرون روى پس كن مثل آن

سيم اصل قال ابو عبد الله عليه السّلم اذا قمت الى الصلوة فقل اللّهمّ انّى اقدّم اليك محمّدا صلّى الله عليه وآله بين يدى حاجتى واتوجّه به اليك فاجعلنى به وجيها عندك فى الدنيا والآخرة ومن المقرّبين اجعل صلوتى به مقبولة وذنبى به مغفورا ودعائى به مستجابا انّك انت الغفور الرحيم شرح نزديك باين گذشت در كتاب الدعا در حديث اول باب [illegible] الدعا قبل الصلوة است [illegible] يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلام چون برخيزى سوى نماز پس بگو خداوندا بدرستى كه من پيش ميدارم سوى تو محمد را صلى الله عليه وآله در پيش حاجت خود [illegible] نزد تو در دنيا و آخرت [illegible]

چهارم اصل قال رسول الله صلّى الله عليه وآله اذا صلّى احدكم المكتوبة وخرج من المسجد فليقف بباب المسجد ثمّ ليقل اللّهمّ دعوتنى فاجبت

نزدهم

دعوتك وصلّيت مكتوبتك وانتشرت فى ارضك كما امرتنى فاسألك من فضلك العمل بطاعتك واجتناب سخطك والكفاف من الرزق برحمتك شرح ظاهر كما امرتنى اينست كه فانتشروا در سوره جمعه براى [illegible] باشد [illegible] پس مراد بخروج من المسجد خروج براى شغلى است و از اين ظاهر ميشود معنى روايت ابن بابويه در فقيه كه سال ابو ايوب الخزاز ابا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ فاذا قضيت الصلوة فانتشروا فى الارض وابتغوا من فضل الله قال الصلوة يوم الجمعة والانتشار يوم السبت زيرا كه مراد اينست كه آنچه در آيت است براى اهل ضرورت است و براى غير اهل ضرورت [illegible] [illegible] پس ماموربانتشار خواهند بود بعد از ساير فرائض بطريق اولى

باب بيستم اصل باب افتتاح الصلوة والحدّ فى التكبير وما يقال عند ذلك شرح اين باب بيان كيفيت شروع در نماز است و بيان [illegible] در اين باب [illegible] حديث است

اول اصل عن احدهما عليهما السّلم قال ترفع يديك فى افتتاح الصلوة قبالة وجهك ولا ترفعهما كلّ ذلك شرح [illegible] يعنى روايت است از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام [illegible]

دوم اصل عن ابى جعفر عليه السّلم قال اذا قمت فى الصلوة فكبّرت فارفع يديك ولا تجاوز بكفّيك اذنيك اى حيال خدّيك شرح [illegible] يعنى روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت چون برخيزى سوى نماز [illegible]

سيوم اصل عن زرارة قال ادنى ما يجزئ من التكبير فى التوجّه تكبيرة واحدة وثلث تكبيرات احسن وسبع افضل شرح [illegible] يعنى روايت است از زراره كه راوى امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام [illegible]

چهارم اصل عن ابى عبد الله عليه السّلم قال اذا كنت اماما اجزأتك تكبيرة واحدة لانّ معك ذا الحاجة والضعيف والكبير شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون باشى پيشنماز كافيست ترا يك تكبير چه بدرستى كه با تو ميباشد كسى كه كار ضرورى دارد و كسى كه سستى بيمارى و مانند آن دارد و كسى كه پير است

پنجم اصل على بن ابرهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن معوية بن عمار عن ابى عبد الله عليه السّلم قال التكبير فى الصلوة الفرض الخمس الصلوات خمس وتسعون تكبيرة منها تكبير القنوت خمسة ورواه

تكبير گوش [illegible]

تكبيرات القنوت خمس

ايضا عن ابيه عن عبد الله بن المغيرة وفسّرهنّ فى الظهر احدى وعشرين تكبيرة وفى العصر احدى وعشرين تكبيرة وفى المغرب ستّة عشر تكبيرة وفى العشاء الآخرة احدى وعشرين تكبيرة وفى الفجر احدى عشر تكبيرة وخمس تكبيرات القنوت فى خمس صلوات شرح عبد الله بن المغيرة از راويان امام موسى كاظم عليه السلام است [illegible] نقل از ائمه عليهم السلام و محل اعتماد است باجماع شيعه [illegible] روايت كرد على بن ابرهيم از پدرش از محمد بن ابى عمير از معاوية بن عمار از امام جعفر صادق [illegible] گفت تكبير در نماز فريضه [illegible] پنج نماز [illegible] نود و پنج تكبير است [illegible] تكبيرات [illegible]

ششم اصل عن ابى عبد الله عليه السّلم قال اذا افتتحت الصلوة فارفع كفّيك ثمّ ابسطهما بسطا ثمّ كبّر ثلث تكبيرات ثمّ قل اللّهمّ انت الملك الحقّ المبين لا اله الّا انت سبحانك انّى ظلمت نفسى فاغفر لى ذنبى انّه لا يغفر الذنوب الّا انت شرح [illegible] يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون ابتدا كنى نماز را پس بردار دو دست خود را [illegible]

اصل ثمّ كبّر تكبيرتين ثمّ قل لبّيك وسعديك والخير فى يديك والشرّ ليس اليك والمهدىّ من هديت لا ملجأ منك الّا اليك سبحانك وحنانيك تباركت وتعاليت سبحانك ربّ البيت شرح [illegible] بفتح لام [illegible] مصدر باب [illegible] لام وفتح جيم وهمزه مصدر ميمى باب منع [illegible] حنانيك بفتح حاء بى نقطه و نون و الف و نون [illegible] حنان است

كه مصدر باب ضرب است بمعنى رحمت يا بمعنى رزق يا بمعنى بركت يا بمعنى وقار [illegible] يعنى بعد از آن تكبير بگو و دو تكبير بعد از آن بگو [illegible]

اصل ثمّ كبّر تكبيرتين ثمّ تقول وجّهت وجهى للّذى فطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة حنيفا مسلما وما انا من المشركين انّ صلوتى ونسكى ومحياى ومماتى لله ربّ العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين ثمّ تعوّذ بالله من الشيطان الرجيم ثمّ اقرأ فاتحة الكتاب شرح [illegible] بيان ميشود در شرح حديث اول باب النوادر [illegible] يعنى بعد از آن تكبير بگو و دو تكبير بعد از آن بگو [illegible] بعد از آن بخوان سوره فاتحة الكتاب را

هفتم اصل عن حمّاد بن عيسى قال قال لى ابو عبد الله عليه السّلم يوما يا حمّاد تحسن ان تصلّى قال فقلت يا سيّدى انا احفظ كتاب حريز فى الصلوة فقال لا عليك يا حمّاد قم فصلّ قال فقمت بين يديه متوجّها الى القبلة فاستفتحت الصلوة فركعت وسجدت فقال يا حمّاد لا تحسن ان تصلّى ما اقبح بالرجل منكم يأتى عليه ستّون او سبعون سنة فلا يقيم صلوة واحدة بحدودها تامّة شرح [illegible] يعنى روايت است از حماد بن عيسى [illegible]

اصل قال حمّاد فاصابنى فى نفسى الذلّ فقلت جعلت فداك فعلّمنى الصلوة فقام ابو عبد الله

لم تحرفهما

مُستقبلَ القِبلةِ منتصباً فأرسلَ يديهِ جميعاً على فخذيهِ قد ضمَّ أصابعهُ وقرّبَ بينَ قدميهِ حتّى كانَ
بينهما قدرُ ثلاثِ أصابعَ منفرجاتٍ واستقبلَ بأصابعِ رجليهِ جميعاً القِبلةَ لم تحرفهما عنِ القِبلةِ
وقالَ بخشوعٍ اللهُ أكبرُ شرح انچه از آداب و مکملات نماز درین فقرات از حدیث منقول شده آدابیست که حماد رعایت آنها
نکرده بود و پس انچه حماد رعایت آن کرده بود مثل هفت تکبیر استفتاح و دعاهای آنها و مانند آنها منقول نشده اگرچه از
امام صادر شده جمیعاً در اول حالست از یدیه یا تأکیدست و در ان تذکیر و تأنیث و افراد و تثنیه و جمع مساویست علی متعلق بجمیعاً یا متعلق
بارسل است و بر هر تقدیر متضمن معنی وضع است قد ضم جمله حالیه است و قرب از باب تفعیل است و ان و ما بعد آن عطف است
بر جمله حالیه سوای و قال که عطف است بر ارسل جمیعاً در دوم حال از اصابع است بمعنی منفرجات یا تأکیدست یعنی گفت حماد پس این
مرا [illegible] پس گفتم قربانت شوم پس تعلیم کن مرا نماز پس ایستاد امام جعفر صادق علیه السلم رو بقبله
راست کرده پس فرو گذاشت دو دست خود را بر حالی که [illegible] گشته شده بود بر بالای دو ران او بر حالی که بتحقیق متصل
کرده بود انگشتان خود را و نزدیکی داده بود میان دو قدم خود تا آنکه بود میان آنها مقدار سه انگشت گشوده و برابر قبله کرده
بود انگشتان دو پای خود را بر حالی که متصل یکدیگر بود نگردانیده بود آنها را از قبله و گفت بعنوان فروتنی که الله اکبر اصل
ثمّ قرأ الحمد بترتيلٍ وقل هو الله أحدٌ ثمّ صبرَ هُنيّةً بقدرِ ما يتنفّسُ وهو قائمٌ ثمّ رفعَ
يديهِ حيالَ وجههِ وقالَ اللهُ أكبرُ وهو قائمٌ ثمّ ركعَ وملأ كفّيهِ من ركبتيهِ منفرجاتٍ وردَّ
ركبتيهِ إلى خلفهِ حتّى استوى ظهرهُ حتّى لو صُبَّ عليهِ قطرةٌ من ماءٍ أو دهنٍ لم تزل لاستواءِ
ظهرهِ ومدَّ عنقهُ وغمّضَ عينيهِ ثمّ سبّحَ ثلاثاً بترتيلٍ فقالَ سبحانَ ربّيَ العظيمِ وبحمدهِ شرح هنیهة
بضم ها و فتح نون و تشدید یا و نقطه در یا بمعنی اندک زمانیست و آن تصغیر هنوات است بکسر ها و سکون نون و حا و بمعنی
زمان یا تصغیر هنه است بفتح ها و فتح نون و تا تأنیث بمعنی اندک چیزی لام الفعل آن یا بوده افتاده و در تصغیر رد کرده
و در بعض نسخ هنیهات بقلب یا دوم بها منفرجات بفا و را بی نقطه و جیم بصیغه جمع مؤنث اسم مفعول باب انفعال حالست
از مجموع کفیه و رکبتیه و مراد اینست که دو زانو را از هم دور کرد و پس تأکیدست و زا دور شده از دست و زانو را و کرلم تزل بضم زا
بی نقطه است و ضمیر مستتر راجع بقطره است در فعل ماضی معلوم است عنقه منصوب و مفعول است غمض بغین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است یعنی بعد ازان خواند سوره فاتحه را تمام و خواند سوره اخلاص را بعد ازان صبر کرد اندک
وقتی بقدر نفس کشیدن بر حالی که او ایستاده بود بعد ازان برداشت دو دست خود را برابر روی خود و گفت الله اکبر بر حالی که او
ایستاده بود بعد ازان رکوع کرد و پر کرد دو دست خود را از دو زانوی خود بر حالی که گشوده و دور کرده شده بود از هم
دو زانوی دیگر و بر گردانید دو زانوی خود را سوی پس خود تا آنکه برابر شد پشت او تا آنکه اگر ریخته میشد بر پشت او قطره از آب یا روغن
از جای خود نمیرفت برای برابر بودن پشت او و کشیده کرد گردن خود را و پوشید دو چشم خود را بعد ازان تسبیح گفت سه بار تمام و
با بیرون کشیدن گفت سبحان ربی العظیم و بحمده اصل ثمّ استوى قائماً فلمّا استمكنَ منَ القيامِ قالَ سمعَ اللهُ لمن حمدهُ
ثمّ كبّرَ وهو قائمٌ ورفعَ يديهِ حيالَ وجههِ ثمّ سجدَ وبسطَ كفّيهِ مضمومتيِ الأصابعِ بينَ يدي
ركبتيهِ حيالَ وجههِ فقالَ سبحانَ ربّيَ الأعلى وبحمدهِ ثلاثَ مرّاتٍ ولم يضعْ شيئاً من جسدهِ
على شيءٍ منهُ شرح بعد ازان راست شد ایستاده پس چون کار گرفت از ایستادن گفت مستجاب کناد الله نعم دعا را برای کسی
که سپاس کرد او را بعد ازان تکبیر گفت بر حالی که او ایستاده بود و برداشت دو دست خود را برابر روی خود بعد ازان سجده کرد

و پهن کرد دو دست خود را بر خاک متصل کرده شده بود انگشتان آنها در پیش دو زانوی خود برابر روی خود یا بمعنی که هر دستی هم برابر زانو
بود و هم برابر رو یا بمعنی که گذاشتن دو دست بر زمین پیش از گذاشتن دو زانو بود و برابر رو بود بعد ازان گفت سبحان
ربی الاعلی و بحمده سه بار و نگذاشت چیزی از بدن خود را بر چیزی از بدن یا بمعنی که دو پا را از هم دور گذاشت و دو زانو را از هم دور
گذاشت و دو بازو را از پهلو دور کرد و دو دست را از دو پهلوی رو دور گذاشت و این شکم را از زانوها دور کرد اصل وسجدَ
على ثمانيةِ أعظمٍ الكفّينِ والرّكبتينِ وأناملِ إبهامَيِ الرّجلينِ والجبهةِ والأنفِ وقالَ سبعةٌ
منها فرضٌ يُسجدُ عليها وهي الّتي ذكرها اللهُ في كتابهِ فقالَ وأنّ المساجدَ للهِ فلا تدعوا معَ
اللهِ أحداً وهي الجبهةُ والكفّانِ والرّكبتانِ والإبهامانِ ووضعُ الأنفِ على الأرضِ سنّةٌ شرح
اناملِ جمع مستعمل در تثنیه است و نظیر این گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضه
که باب نهم است که سن لها الاقراء و دو ماه رمضان تفسیر این آیت بعنوانی دیگر گذشت در کتاب الحجه در حدیث شصت
و پنجم باب نهم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و این محل تعجب نیست زیرا که معانی قرآن بسیار
پس میتواند بود که لفظ مساجد که مشترک است میان چند معنی یکی جمع مسجد بفتح میم و کسر جیم و دیگری جمع مسجد بکسر میم و فتح جیم
و دیگری جمع سجود مستعمل شود یکبار در جمیع معانی خود یعنی و سجده کرد بر هشت استخوان دو دست و دو زانو و دو بند
دو شست پا و پیشانی و بینی و امام گفت بعد از فراغ از نماز یا در اثنای صورت نماز که هفت استخوان از جمله مفروض است
بمعنی که ترک گرفته شده است یا بمعنی که مدلول ظاهر قرآنست سجده کرده میشود البته بران هفت و آنها آنست که ذکر کرده
آنرا الله تعالی در کتاب خود با بیرون کشیدن که گفته در سوره جن و اینکه آلات سجده برای الله تعالی است پس مخوانید با الله تعالی
هیچکس را و آنها پیشانی و دو دست و دو زانو و دو شست است و گذاشتن بینی بر زمین سنت است یا بمعنی که ثابت
یا بمعنی که مدلول تأویل قرآنست که پیغمبر بیان آن کرده اصل ثمّ رفعَ رأسهُ منَ السّجودِ فلمّا استوى
جالساً قالَ اللهُ أكبرُ ثمّ قعدَ على فخذهِ الأيسرِ وقد وضعَ ظاهرَ قدمهِ الأيمنِ على بطنِ
قدمهِ الأيسرِ وقالَ أستغفرُ اللهَ ربّي وأتوبُ إليهِ ثمّ كبّرَ وهو جالسٌ وسجدَ السّجدةَ
الثّانيةَ وقالَ كما قالَ في الأولى شرح بعد ازان برداشت سر خود را از سجده پس وقتی که راست شد نشسته گفت
الله اکبر بعد ازان نشست بر ران چپ خود بر حالی که گذاشته بود پشت پای راست خود را بر شکم پای چپ خود و گفت استغفر الله
ربی و اتوب الیه بعد ازان تکبیر گفت بر حالی که او نشسته بود و سجده کرد سجده دوم و گفت در سجده دوم چنانچه گفته بود
در سجده اول مخفی نماند که ظاهر ثم قعد اینست که اول بر دو پا نشسته باشد و بعد ازان تورک کرده باشد اصل ولم يضعْ
شيئاً من بدنهِ على شيءٍ منهُ في ركوعٍ ولا سجودٍ وكانَ مجنّحاً ولم يضعْ ذراعيهِ على الأرضِ
وصلّى ركعتينِ على هذا ويداهُ مضمومتا الأصابعِ وهو جالسٌ في التّشهّدِ فلمّا فرغَ منَ التّشهّدِ سلّمَ فقالَ يا حمّادُ

فلمّا فرغ من التّشهّد

هكذا صلِّ شرح المجنح بجیم و نون و حا بی نقطه اسم فاعل باب تفعیل میل فرا بنده چیزی از چیزی دیگر و مراد اینجا دور کننده
اعضای خود از یکدیگر است یعنی و نگذاشت چیزی را از بدن خود بر چیزی دیگر از بدن در رکوع و نه در سجود و بود دور کننده اعضا
خود از یکدیگر و نگذاشت دو ساعد خود را بر زمین و گزارد دو رکعت را بر این منوال و انگشتان دو دست او متصل کرده شده
بود بیکدیگر بر حالی که او نشسته بود در تشهد پس وقتی که فارغ شد از تشهد سلام کرد و پس گفت ای حماد چنین بگزار نماز را
مخفی نماند که امر اینجا برای استحباب موکد است چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث هشتم باب بیست و چهارم و در بعضی

بعنوان تکبیر درست مستحب است زیرا که می آید در حدیث اول باب جبت و چهارم استحباب دور کردن دو قدم از یکدیگر بقدر
شبر در حال رکوع والله اعلم باب جبت وکم اصل باب قراءة القرآن شرح این باب بیان خواندن قرآنست در نماز
در این باب جبت و نه حدیثست اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم اذا قمت للصلوة اقرأ بسم الله
الرحمن الرحیم فی فاتحة القرآن قال نعم قلت فاذا قرأت فاتحة القرآن اقرأ بسم الله الرحمن الرحیم
مع السورة قال نعم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چون برپا ایستم برای نماز بخوانم بسم الله الرحمن الرحیم را در سوره فاتحه
قرآن گفت آری گفتم پس چون خوانم فاتحة القرآن را بخوانم بسم الله الرحمن الرحیم را با سوره که بعد از فاتحه است گفت آری دوم
اصل عن یحیی بن عمران الهمدانی قال کتبت الی ابی جعفر علیه السلم جعلت فداك ما تقول
فی رجل ابتدأ ببسم الله الرحمن الرحیم فی صلوته وحده فی ام الکتاب فلما صار الی غیر ام الکتاب
من السورة ترکها فقال العباسی لیس بذلك بأس فکتب بخطه یعیدها مرتین علی رغم انفه
یعنی العباسی شرح وحده احتراز است از نماز ماموم با نماز امام نیز من در من السورة بیانیه است عیاشی بفتح عین
بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و شین نقطه دار است در بعض نسخ و تشدید باء یک نقطه و سین بی نقطه است در بعضی دیگر
مرتین نایب مفعول مطلق کتب است الرغم بفتح راء بی نقطه و سکون غین با نقطه مصدر باب علم و منع رسیدن بخاک و رغم
انف کنایت از خواری یعنی العباسی کلام راویست یعنی روایت از یحیی بن عمران همدانی بسکون میم و دال بی نقطه
گفت نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلم که فدایت شوم چه میگویی در مردی که ابتدا کرد بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز خود
که تنها میگزارد در فاتحه پس چون گردید سوی غیر فاتحه که سوره دیگر باشد ترک کرد بسمله را پس گفت عیاشی که نیست باکی
ترک پس امام نوشت بخط خود که اعاده میکند نماز را دو مرتبه برغم بینی او یعنی برغم بینی عیاشی سوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول اول کل کتاب نزل من السماء بسم الله الرحمن الرحیم
فاذا قرأت بسم الله الرحمن الرحیم فلا تبالی الا تستعیذ واذا قرأت بسم الله الرحمن الرحیم
سترتك فیما بین السماء والارض شرح کتاب اینجا عبارتست از سوره قرآنیه و اشارتست بآنکه انفال و برائة
یک سوره است یکدفعه نازل شده چنانچه بیان شده در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث دوم باب نهم که باب فی قراءة
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم از و میگفت که اول هر سوره که نازل شده از آسمان
بسم الله الرحمن الرحیم است پس چون خوانی بسم الله الرحمن الرحیم را پس باکی نداری از آنکه استعاذه نکنی مراد اینست
که استعاذه جزو سوره از سور قرآنیه نیست در ابتدا اثنا و الاستعاذه ابتدا ای آنکه اگر خواه بود و چون خوانی بسم الله الرحمن الرحیم
میپوشاند ترا در میان آسمان و زمین مراد اینست که اگر آدمی بسبب معاصی بسیار رسوا باشد گفتن بسمله او را از رسوائی نگاه
میدارد و بودن در میان آسمان و زمین کنایه از کمال رسوائیست چنانچه در دعا واقع شده اللهم لا تفضحنی علی رؤس الاشهاد
چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم القراءة فی الصلوة فیها شیء موقت قال لا الا الجمعة یقرأ
فیها الجمعة والمنافقین شرح مراد بالصلوة نماز فریضه یومیه است ضمیر فیها راجع بالقراءة است و فی بمعنی من است
یا برای ظرفیت مجازیست و حاصل هر دو یکیست زیرا که بعض چیزی داخل در آنست و موافق اینست الجواب می آید در حدیث
اول باب هفتاد و کم که لیس فی القراءة شیء موقت الا الجمعة الموقت بصیغه اسم مفعول باب تفعیل تنگ گرفته شده یعنی
آنچه مفروض باشد الا الجمعة مجرور و مستثنی از موقت و مستثنی منه آن الصلوة است در جمله که مدلول لا است و مذکور نیست

علی / العبّاسیّ / العیّاشیّ

دیکدفعه هر سوره

یا باشد مفروض

و مراد بالجمعه نماز ظهر جمعه است خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی یقرأ بصیغه مضارع مجهول غایب یا نایب است یا بصیغه
مضارع مخاطب معلومست و بر هر تقدیر این حدیث مخصص حدیث نوزدهم این بابست و بنابر اول الجمعة مرفوعست و واو
در و المنافقین برای عطفست و المنافقین بعنوان حکایتست زیرا که عبارتست از سوره المنافقین یا واو بمعنی مع است
چنانکه توقیت این دو سوره در جمعه محمول بر استحباب بغایت موکد است نزد جمعی و محمول بر فرض است نزد جمعی دیگر و بیان آن
می آید در احادیث باب هفتاد و کم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قرائت در نماز فریضه یومیه آیا در آن چیزی که معین شده
است گفت نه مگر در نماز جمعه بیان این آنکه خوانده میشود در آن سوره جمعه در رکعت اول و سوره منافقین در رکعت دوم
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کنت خلف امام فقرأ الحمد و فرغ من قراءتها فقل انت
الحمد لله رب العالمین ولا تقل آمین شرح آمین بهمزه و الف و تخفیف و تشدید میم و بحذف الف و تخفیف میم و سکون
دو نقطه در پایین و فتح نون اسم فعلست بمعنی چنین کن یا بمعنی چنین باد و بر هر تقدیر ذکر آن بعد از ذکر مغضوب علیهم و ضالین
مناسب مخالفانست زیرا که مغفرت بطلب غضب و ضلال میشود و پس اگر بعد از قرائت اهدنا الصراط المستقیم باشد مثلا
منعی نخواهد بود چنانچه مدلول مفهوم شرط اذا کنت تا اخر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی
در پس پیشنمازی پس خواند سوره حمد را و فارغ شود از خواندن آن پس بگو تو که الحمد لله رب العالمین و مگو آمین که آن شعار
مخالفان و متعارف ایشانست ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال لا یکتب من القرآن والدعاء الا
ما اسمع نفسه شرح لا یکتب بصیغه مضارع مجهول باب نصر است ما موصوله و نایب فاعلست اسمع بصیغه ماضی
معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بقاری و واجبست که مفهوم است از سابق و عائد منصوب محذوفست بتقدیر
اسمع نفسه ایاه نفسه منصوب مفعول اول اسمع است و ضمیر راجع بقاری و واجبست النفس بفتح نون و سکون
فا میان چیزی در روح و بهره و اینجا مناسبتر است اول مناسبتر است بعنوان این باب و بحدیث یازدهم و بیست و کم
این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نوشته و حساب کرده نمیشود از جمله قرآن و دعای کسی در نماز
و غیر نماز مگر آنچه بشنواند اگر کسی خودش را یا مراد اینست که بشنواند روح خود را بمعنی که در دلش بگذرد قرآن و دعا ما
دام التفات بفکر … هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم اتجزی عنی ان اقرأ فی الفریضة
فاتحة الکتاب وحدها اذا کنت مستعجلا او اعجلنی شیء فقال لا بأس شرح او میتواند بود که برای شک
راوی باشد و میتواند بود که برای ترویج باشد و مراد بشق اول شتاب برای طلب ضروری یا برای ضرورت خود باشد و مراد
بشق دوم شتاب برای خوف از دشمن باشد چنانچه می آید در حدیث بیست و نهم این باب یا برای ضرورت دیگری
باشد گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا کافیست از من اینکه خوانم در نماز فریضه سوره حمد را تنها یا آن بی ضم سوره
چون باشم شتابان یا شتابان کرده که همه باشد مرا چیزی از فر در تنها پس امام گفت قصوری ندارد هشتم اصل صلی بنا
ابو عبد الله علیه السلم المغرب فقرأ بالمعوذتین فی الرکعتین شرح معوذتین بتشدید واو مکسوره عبارتست
از سوره فلق و سوره ناس و خواندن آنها برای افضل بودن آنها نیست بلکه برای تعلیم اینست که آنها داخل قرانست
چنانچه ظاهر میشود در حدیث بیست و هفتم این باب زیرا که جمعی خیال کرده اند که آنها داخل نیست پس منافاتی نیست میان
این حدیث و حدیث سیزدهم این باب یعنی گزارد با ما امام جعفر صادق علیه السلم نماز شام را پس خواند سوره فلق را
در رکعت اول و سوره ناس را در رکعت دوم نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال یجوز للمریض ان

القراءة

نفسه

يقرأ في الفريضة فاتحة الكتاب وحدها ويجوز للصحيح في قضاء صلوة التطوع بالليل والنهار
شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلم گفت جايزست براى بيمار آنكه خواند در نماز فريضه سوره فاتحه را تنها يا
آن با بعض سوره و جايزست آنچه مذكور شد براى تندرست در قضاى نماز نافله يوميه در شب و روز دوم اصل عن أبي جعفر
قال إنما يكره أن يجمع بين السورتين في الفريضة فأما النافلة فلا بأس شرح روايت از امام محمد باقر
عليه السلم گفت كه ممنوعست آنكه جمع كرده شود در يك ركعت ميان دو سوره كه غير سوره حمد باشد در نماز فريضه پس اما
نافله پس قصورى ندارد جمع در آن سوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال يكره أن يقرأ قل هو الله أحد
في نفس واحد شرح مضمون اين گذشت در كتاب فضل القرآن در حديث دوازدهم باب نهم كه باب ترتيل القرآن
بالصوت الحسن است يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلم گفت ممنوعست آنكه خوانده شود سوره قل هو الله احد
در يك نفس مراد امر ترتيل و تشديد كيفيت در قرائت دوازدهم اصل قال أبو عبد الله عليه السلم لا تقرأ في المكتوبة بأقل
من سورة ولا بأكثر شرح گفت امام جعفر صادق عليه السلم مخوان در نماز فريضه كمتر از يك سوره بعد از فاتحه و نه بيشتر از يك سوره
سيزدهم اصل سمعت أبا عبد الله عليه السلم يقول صلوة الأوابين الخمسون كلها بقل هو الله أحد شرح الأواب
بفتح همزه و تشديد واو و الف و با كسى كه بسيار بازگشت كند بدرگاه الهى و مراد اينجا كسى است كه تلافى نقصان نماز خود
ميكند بنماز نافله و اوابين اسم الصلوة ميباشد چنانكه گذشت در حديث دوازدهم باب دوم در تفسير الذين هم على صلوتهم دائمون
و الخمسون صلوة مبتدا است الخمسون عطف بيان يا بدل است و احترازست از نماز روز جمعه و شب آن زيرا كه آن پنجاه و چهار
يا پنجاه و دو ركعت چنانكه مى آيد در احاديث باب هفتاد و چهارم كه باب التطوع يوم الجمعة است پس منافات نيست ميان
اين حديث و حديث چهارم اين باب جمله كلها خبر مبتداى دوم يا تاكيد مبتداى اول است و خبر راجع بصلوة است و بودن هر نمازى
بقل هو الله احد لازم ندارد اينكه هر ركعت آن قل هو الله احد باشد پس منافات نيست ميان اين حديث و حديث نوزدهم و بيست
و دوم اين باب مخفى نماند كه دو ركعت نشسته كه بعد از نماز خفتن گزارده ميشود داخل اين پنجاه نشده بنابر آنكه داخل كرد
نيست اصالة بلكه براى خوف ترك نماز شب است ولهذا مذكور شد در حديث ششم باب يازدهم كه امير المؤمنين عليه السلم بعد از نماز خفتن
نافله نميگزارد و يعنى شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت نماز بسيار بازگشت كنندگان كه پنجاه ركعت است فريضه و نافله
هر يك از آن نمازها با قل هو الله احد است بمعنى كه افضل است كه با قل هو الله احد باشد هر چند كه در يك ركعت آن باشد چهاردهم اصل
عن أبي هرون المكفوف قال سأل رجل أبا عبد الله عليه السلم وأنا حاضر كم تقرأ في الزوال فقال ثمانين
آية فخرج الرجل فقال يا أبا هرون هل رأيت شيخا أعجب من هذا الذي سألني عن شيء فأخبرته ولم يسألني
عن تفسيره هذا الذي يزعم أهل العراق أنه عاقلهم يا أبا هرون إن الحمد سبع آيات وقل هو الله أحد
ثلاث آيات فهذه عشر آيات والزوال ثمان ركعات فهذه ثمانون آية شرح تقرأ بصيغه مضارع مخاطب معلوم
است و ميتواند بود كه بصيغه متكلم مع الغير باشد مشهور است كه سوره اخلاص چهار آيت است و كميان و شاميان پنج گفته‌اند و ظاهر اين حديث ابطال
آنها ميكند و اگر خواهيم كه جمع ميان اين حديث و آنچه مشهور است كنيم گوييم مراد امام عدد اى بسملات است لازم مى آيد كه سوره حمد با نظام بسملات ابتدا
و اين خوب نيست يعنى روايت از ابو هرون مكفوف گفت پرسيد مردى امام جعفر صادق عليه السلم را بر حالى كه من حاضر بودم كه چند آيت
ميخوانى در نافله ظهر پس امام گفت هشتاد آيت پس بيرون رفت آن مرد پس امام گفت اى ابو هرون آيا ديدى مرد پيرى كه عجيب‌تر از اين شخص كه
مرا از چيزى پرسيد پس خبر دادم او را و نه پرسيد مرا از معنى آن اين مرديست كه گمان ميبرند اهل كوفه و بصره و مانند آنها كه خردمند ايشانست مثل ابو حنيفه

و ديگرى از مخالفان اى ابو هرون بدرستى كه سوره حمد هفت آيت است و سوره قل هو الله احد سه آيت است پس اين ده آيت شد و نافله ظهر
هشت ركعت پس اين هشتاد آيت شد پانزدهم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال سألته هل يقرأ الرجل
في صلوته وثوبه على فيه قال لا بأس بذلك إذا أسمع أذنيه الهمهمة شرح الهمهمه بفتح دو هاء و سكون
ميم اول آوازى كه جوهر آن ظاهر نباشد يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلم راوى گفت پرسيدم او را كه آيا قرائت ميكند
مرد در نماز خود بر حالى كه جامه او بر دهن او باشد گفت پروا نيست بآن چون شنواند دو گوش خود را آواز شانزدهم اصل
قال أبو عبد الله عليه السلم يجزئك من القراءة معهم مثل حديث النفس شرح من در من القراءة براى
تبعيض نيز ميتواند بود يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلم كافيست ترا مرض قرائت در پس سر مخالفان براى تقيه آنچه
فكر با خود باشد بمعنى كه اگر همه و لب جنبانيدن ميسر نباشد تصور حروف و آيات بترتيب كافى خواهد بود هفدهم اصل عن
أبي عبد الله عليه السلم قال تلبية الأخرس وتشهده وقراءته للقرآن في الصلوة تحريك لسانه
وإشارته بإصبعه شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه گفتن لبيك گنگ در وقت احرام حج يا عمره
و تشهد گنگ و قرائت گنگ قرآن را در نماز جنبانيدن زبان خودست و اشارت اوست بانگشت خود در صورتى كه جنبانيدن
زبان ميسر نباشد و ميتواند بود كه مراد اين باشد كه در صورتى كه ميسر باشد كى كافيست يا آنكه هر دو ميبايد هجدهم اصل عن
السكوني عن أبي عبد الله عليه السلم قال في الرجل ينسى حرفا من القرآن فيذكر وهو راكع
هل يجوز له أن يقرأ في الركوع قال لا ولكن إذا سجد فليقرأه شرح ضمير قال راجع بسكونى است الحرف
طرف و مراد اينجا بعض است ميتواند بود كه مراد بسجود اينجا نماز باشد چنانچه گذشت در شرح حديث هشتم باب اول
و ميتواند بود كه مراد كه اشتش هفت عضو بر زمين باشد و امر بخواندن در ركوع بنابرين باشد كه طول سجود اهم است بنا
بر آنكه در سيف اصله شايد كه بهتر بخاطر رسد كه چه فراموش شده و چه ميبايد كرد و بعضى كه فراموش شده زيرا كه اگر مجموع آيات
قرائت نمان كافيست و اگر بعض آيت يا مركب از آيت و بعض آيات است تتمه آن بعض ميبايد كرد و ميتواند بود
كه اكتفا بآن توان كرد و الله اعلم حمل بجواز مقول قال است يعنى روايت از سكونى بفتح سين از امام جعفر صادق
سكونى گفت در مردى كه فراموش ميكند بعضى از قرآن را پس ياد مى آورد بر حالى كه او در ركوع است كه آيا جايزست
كه خواند آن بعض را در ركوع گفت نه وليك چون نماز را تمام كند پس بايد كه خواند آن را نوزدهم اصل قلت لأبي الحسن عليه السلم
جعلت فداك إنك كتبت إلى محمد بن الفرج تعلمه أن أفضل ما يقرأ في الفرائض إنا أنزلناه
وقل هو الله أحد وإن صدري ليضيق بقراءتهما في الفجر فقال عليه السلم لا يضيقن
صدرك بهما فإن الفضل والله فيهما شرح تعلمه بصيغه مضارع مخاطب باب تفعيل يا باب افعال جمله
حاليه است ان بكسر همزه و تشديد نون است و ان و مدخولش مفعول كتبت است و مفعول دوم تعلمه محذوفست بدلالت
كلام بر آن و ميتواند بود كه ان بفتح همزه و تشديد نون باشد و آن و مدخولش مفعول اول كتبت و مفعول دوم
تعلمه باشد بعنوان تنازع افضل تا آخر محمول است بر وقتى كه مانعى عارض نشده باشد پس منافات ندارد با آنچه مى آيد
در حديث بيست و دوم كه در صورت تاخير نماز صبح از وقت فضيلت قرائت سوره اخلاص و سوره حمد افضل است
يقرأ بصيغه مجهول غايب معلوم مخاطب باب منع است و دفع منافات ميان اين حديث و حديث چهارم اين باب
و آنچه مى آيد در باب هفتاد و كم تخصيص فرايض كه در اين حديث است بنمازهاى جمعه و مانند آنست و اما در قل هو الله احد

محمول بر ترتیب است نزد بعضی موافق این گفته ابن بابویه در فقیه در باب وصف الصلوة من فاتحتها الی خاتمتها و این خلاف ظاهر حدیث اول باب النوادر است که باب صدم است یعنی گفتم امام علی نقی علیه السلم را قربانت شوم بدرستی که تو نوشتی سوی محمد بن فرج بر حالی که تعلیم میکرد او را بدرستی که افضل آنچه خوانده میشود در نمازهای فریضه سوره انا انزلناه و سوره قل هو الله احد است و بدرستی که سینه من هر آینه تنگی میکند از خواندن آن دو سوره در نماز صبح پس گفت امام علیه السلم باید که تنگی نکند البته سینه تو با آن چه بدرستی که فضیلت بحالش و مان دو است چرا که تخصیص راوی صلوة فجر را بذکر جهتی بر توهم امیست که چون قرآن الفجر در آیت سوره بنی اسرائیل عبارت از نماز صبح است تعبیر از ان بقرآن برای ترغیب در طول قرائت در ان خواهد بود و وجه تعبیر گذشت در شرح حدیث دوم باب اعظم که باب وقت الفجر است بیستم

دو سوره

اصل صليت خلف ابي عبد الله عليه السلم اياما فكان اذا كانت صلوة لا يجهر فيها جهر ببسم الله الرحمن الرحيم وكان يجهر في السورتين جميعا شرح نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلم چند روز از شب عادت او این بود که چون میبود نمازی که جهر میکرد در ان جهر میکرد به بسم الله الرحمن الرحیم و جهر میکرد بآن در هر دو سوره یعنی هم در سوره حمد جهر میکرد و هم در سوره که بعد از انست و در هر دو رکعت میکرد و میتواند بود که مراد بسورتین دو سوره بعد از حمد در دو رکعت باشد بنابر یکه جهر بآن در حمد مشهور است و حاجت بگفتن نیست حدیث بیست ویکم اصل عن سماعة قال سألته عن قول الله عز وجل ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها قال المخافتة ما دون سمعك والجهر ان ترفع صوتك شديدا شرح مخافتة مصدر باب مفاعلات و چون باب مفاعله در اصل میان دو کس میباشد مبالغه در ان میباشد و گاهی مستعمل میشود در مبالغه در فعلی هر چند که میان دو کس نباشد و مراد اینجا مبالغه در پست کردن آواز است یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم را از قول الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل که و بلند مکن آواز را بنماز خود و بسیار آهسته مکن امام گفت بسیار آهسته کردن آنست که خود نشنوی و بلند کردن او آنست که برداری آواز خود را سخت حدیث بیست ودوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم انه قال لا ندع ان نقرأ بقل هو الله احد وقل يا ايها الكافرون في سبع مواطن في الركعتين قبل الفجر وركعتي الزوال وركعتين بعد المغرب وركعتين في اول صلوة الليل وركعتي الاحرام والفجر اذا اصبحت بها وركعتي الطواف شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت وا نگذاریم این را که قرائت کنیم بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون در هفت جا در دو رکعت نافله پیش از فریضه فجر و دو رکعت ظهر و دو رکعت نافله بعد از فریضه مغرب و دو رکعت در اول نافله شب و دو رکعت پیش از احرام حج یا عمره و فریضه فجر چون کنی آنرا در وقتی که صبح آسمان روشن شده باشد و دو رکعت بعد از طواف حدیث بیست وسوم اصل وفي رواية اخرى انه يبدأ في هذا كله بقل هو الله احد وفي الركعة الثانية بقل يا ايها الكافرون الا في الركعتين قبل الفجر فانه يبدأ بقل يا ايها الكافرون ثم يقرأ في الركعة الثانية بقل هو الله احد شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلم اینست که شان اینست که ابتدا کرده میشود در همه اینها بقل هو الله احد و در رکعت دوم خوانده میشود بقل یا ایها الکافرون مگر در دو رکعت پیش از فریضه فجر چه بدرستی که شان اینست که ابتدا کرده میشود بقل یا ایها الکافرون بعد از ان خوانده میشود در رکعت دوم بقل هو الله احد حدیث بیست وچهارم اصل سئل ابو عبد الله عليه السلم عن الرجل يؤم القوم فيغلط قال يفتح عليه من خلفه شرح یغلط بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است

الغلط

الغلط بفتح غین با نقطه و فتح لام بسته شدن راه سخن بر کسی یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که پیشنماز جمعی میشود پس بسته میشود بر او راه قرائت امام گفت میگشاید بر او آنکه در پس اوست حدیث بیست وپنجم اصل عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلم انه قال في الرجل يصلي في موضع ثم يريد ان يتقدم قال يكف عن القراءة في مشيه حتى يتقدم الى الموضع الذي يريد ثم يقرأ شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه سکونی گفت در مردی که نماز میگزارد در جایی بعد از ان میخواهد که پیش رود بسبب ضرورتی مثل اینکه خوف افتادن دیوار یا سقفی بهم رسیده باشد امام گفت باز میدارد خود را از قرائت در رفتن خود تا آنکه پیش رود سوی آن جایی که میخواهد بعد از ان قرائت میکند حدیث بیست وششم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلم الرجل يقوم في الصلوة فيريد ان يقرأ سورة فيقرأ قل هو الله احد وقل يا ايها الكافرون فقال يرجع من كل سورة الا من قل هو الله احد وقل يا ايها الكافرون شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی می ایستد در نماز پس میخواهد که بخواند سوره دیگر را پس از روی غفلت میخواند سوره قل هو الله احد را و سوره قل یا ایها الکافرون را مراد اینست که آیا بر میگردد و آنچه اراده داشته میخواند پس امام گفت بر میگردد از هر سوره که بغفلت شروع در ان کرده باشد مگر از سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون حدیث بیست وهفتم اصل امّنا ابو عبد الله عليه السلم في صلوة المغرب فقرأ المعوذتين ثم قال هما من القرآن شرح پیشنمازی ما کرد امام جعفر صادق علیه السلم در نماز شام پس خواند سوره فلق و سوره ناس را بعد از ان گفت آن دو سوره از قرآنست این اشارتست باینکه خواندن این دو سوره برای افضل بودن آنها نیست بلکه برای ابطال قول جمعی است که خیال کرده اند که آنها برای تعویذ امام حسن و امام حسین علیهما السلم است و جزو قرآن نیست پس منافی حدیث سیزدهم این باب نیست حدیث بیست وهشتم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلم على الامام ان يسمع من خلفه وان كثروا فقال ليقرأ قراءة وسطا يقول الله تبارك وتعالى ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا بر امام هست اینکه در نماز جهریه بشنواند هر که را که در پشت اوست قرائت هر چند که بسیار باشند پس امام گفت که باید که امام قرائت کند قرائتی میان پست و بلند بیان این آنکه میگوید الله تبارک و تعالی در سوره بنی اسرائیل و فریاد مکن بنماز خود و بسیار آهسته مکن آواز را بنماز بیان این آیت شد در شرح حدیث بیست ویکم این باب حدیث بیست ونهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الذي لا يقرأ فاتحة الكتاب في صلوته قال لا صلوة له الا ان يبدأ بها في جهر او اخفات قلت ايهما احب اليك اذا كان خائفا او مستعجلا يقرأ سورة او فاتحة الكتاب قال فاتحة الكتاب شرح الا برای استثنای منقطعست ابتدا بفاتحه عبارت از خواندن آنست در اول هر یک از دو رکعت اول ابتدا اضمار قبل الذکر است مراد مستعجل شتابان برای طلب نفع ضرورت بقرینه مقابله آن با خائف زیرا که آن عبارت از شتابان برای دفع ضرر است فاتحه در قال فاتحة الکتاب منصوب بفعل مقدر و تجویز بالجر میتواند بود یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از کسی که قرائت نمیکند بفاتحة الکتاب در نماز خود گفت نماز او باطلست مگر آنکه ابتدا کند بفاتحة الکتاب خواه در نماز جهریه و خواه در اخفاتیه گفتم کدام این دو محبوبتر است سوی تو چون باشد ترسناک یا شتابان برای کاری ضرور آیا قرائت میکند بسوره دیگر یا بفاتحة الکتاب امام گفت قرائت میکند فاتحة الکتاب را باب بیست ودوم اصل باب عزائم السجود شرح العزائم بفتح عین و زای با نقطه و الف و همزه جمع عزیمه که فعیله بمعنی مفعوله است العزم مصدر باب ضرب اراده چیزی بعنوان کال جد و اضافه عزائم بالسجود از قبیل اضافه لفظیه مثل حسن الوجه و مراد بعزائم السجود چهار سوره هاست که مذکور میشود در حدیث اول

پس بسته میشود

مکرر از سوره قل هو الله

این باب و گاهی عزائم با اضافه بسجود مستعمل میشود در اینها و آن از قبیل اقتصار است یعنی این باب بیان سورهایست که سجده نزد قرائت آنها مفروض است درین باب شش حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا قرأت شيئا من العزائم التي يسجد فيها فلا تكبر قبل سجودك ولكن تكبر حين ترفع راسك والعزائم اربع حم السجدة وتنزيل والنجم واقرأ باسم ربك شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون خواندی چیزی از عزائم را که سجده کرده میشود در آنها پس تکبیر مگوی پیش از سجده خود و لیکن تکبیر میگویی وقتی که بر میداری سر خود را و عزائم چهار سوره است حم سجده که سوره فصلت است و الم تنزیل که بعد از سوره لقمان است و سوره نجم و سوره اقرأ باسم ربک دوم اصل عن ابي بصير قال اذا قرئ شيء من العزائم الاربع فسمعتها فاسجد وان كنت على غير وضوء وان كنت جنبا وان كانت المرأة لا تصلي وسائر القرآن انت فيه بالخيار ان شئت سجدت وان شئت لم تسجد شرح روایت است از ابو بصیر که گفت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم چون خوانده شود سوره از عزائم که چهار سوره است پس بشنوی آنرا پس سجده کن هر چند که باشی بی وضو هر چند که باشی جنب هر چند که باشد زنی که نشنوده است حائض و باقی سورهای قرآن که در انها سجده هست تو در ان مختاری اگر خواهی سجده میکنی و اگر خواهی سجده نمیکنی سوم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل يسمع السجدة تقرأ قال لا يسجد الا ان يكون منصتا لقراءته مستمعا لها او يصلي بصلوته فاما ان يكون يصلي في ناحية وانت تصلي في ناحية اخرى فلا تسجد لما سمعت شرح المنصت بنون و صاد بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل باب افعال ساکت برای استماع سخنی ظاهر تقدیم منصت بر مستمع موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب مقدم که باب النوادر است که یقال یا رسول الله ما العلم قال الانصات ثم قال کمه قال الاستماع اینست که و انصتوا در آیه سوره اعراف و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا عطف بر جزا باشد بلکه عطف بر جمله مرکبه از شرط و جزا باشد و مراد امر بسکوت باشد در جایی که اراده قرائت قرآن باشد از دو شروع در ان شود و منقطع شود قرائت اینجا بمعنی مقول است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که شنید آیت سجده را که خوانده میشود امام گفت سجده نمیکند مگر آنکه بوده باشد ساکت برای استماع آنچه قاری قرائت میکند گوش انداخته برای آن قرائت یا آنکه نماز میگزارده باشد بنماز او یعنی که اقتدا کرده باشد بآن قاری مثل اینکه برای تقیه اقتدا بمخالف کرده باشد در فریضه چنانچه می آید در حدیث آینده هر چند که منصت و مستمع برای آن نباشد و خود قرائت میکرده باشد چنانچه می آید در احادیث باب بعد اما پس اما اینکه نماز میگزارده باشد در کناری و تو نماز میگزارده باشی در کناری دیگر پس سجده مکن برای آنچه شنیدی چرا که ظاهر این حدیث اعتبار عطف در او یصلی بصلوته اینست که امر در و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا کنایه باشد که قرآن خوانده شود نزد ایشان بقصد مواسات ایشان و اذا قرئ علیکم القرآن بمعنی و اذا قرئ علیکم القرآن باشد پس اگر کسی قرائت قرآن کند نزد دیگری نه باین قصد انصات و استماع دیگران واجب نیست چنانچه اگر کسی داند که در جایی دیگر قرآن خوانده میشود واجب نیست بر او رفتن بآنجا که موقوف علیه انصات و استماع است و چنانچه اگر کسی داند که دیگری نزد او قرائت قرآن میکند آهسته انصات و استماع بر او واجب نیست این قدر ست که از خارج معلوم است که بر ماموم واجبست سکوت اگر قرائت امام را میشنیده باشد پس این آیت منافات ندارد با صحت نماز دو کس در یک موضع در یک زمان در صورت جهر بقرائت اگر هیچکدام گوش بقرائت آن دیگر نینداخته چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان صليت مع قوم فقرأ الامام اقرأ باسم ربك الذي خلق او شيئا من العزائم وفرغ من قراءته ولم يسجد فاوم ايماء والحائض

تسجد اذا سمعت السجدة شرح ظاهر و فرغ من قراءته اینست که در غیر سوره اقرأ وقف سجده متصل باشد با آخر آن نه آخر سوره یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر نماز گزاری با جماعتی پس خواند پیشنماز سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق را یا چیزی دیگر از عزائم را و فارغ شد از قرائت آن و سجده نکرد پس تو اشارت کن اشارتی که بجای سجده باشد ظاهر اینست که این در صورت اقتدا برای تقیه باشد و زن حائض سجده میکند چون بشنود آیت سجده را یا بمعنی که ساکت باشد و گوش انداخته باشد چنانچه گذشت در حدیث سابق پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم انه سئل عن الرجل يقرأ بالسجدة في آخر السورة قال يسجد ثم يقوم فيقرأ فاتحة الكتاب ثم يركع ويسجد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که او پرسیده شد از مردی که در نماز نافله قرائت میکند با آیت سجده که در آخر سوره است امام گفت سجده میکند بعد از ان می ایستد پس میخواند سوره فاتحة الکتاب را بعد از ان رکوع میکند و سجده و نماز میکند ظاهر این سوال اینست که اگر آیت سجده در آخر سوره نباشد بعد از سجده قرائت تتمه سوره کافی باشد و حاجت بقرائت فاتحة الکتاب نباشد ششم اصل عن احدهما عليهما السلم قال لا يقرأ في المكتوبة بشيء من العزائم فان السجود زيادة في المكتوبة شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت خوانده نمیشود در نماز فریضه چیزی از عزائم چه بدرستی که سجده برای آن زیاده کردن چیزیست در فریضه و اشارتست باینکه زیاده کردن امثال این در فریضه باعث بطلان آنست بخلاف غیر فریضه باب بیست وسوم اصل باب القراءة في الركعتين الاخيرتين والتسبيح فيهما شرح این باب بیان قرائت فاتحه در دو رکعت آخر و تسبیح و مانند آنست درین باب دو حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن القراءة خلف الامام في الركعتين الاخيرتين فقال الامام يقرأ فاتحة الكتاب ومن خلفه يسبح فاذا كنت وحدك فاقرأ فيهما وان شئت فسبح شرح الامام یقرأ یعنی الامام الافضل له ان یقرأ است و در یسبح قیاس است و من خلفه یسبح یک این مخصوص بماموم است که رکعت اول را با امام دریافته باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث دهم باب پنجاه وششم و ظاهر فاقرأ فیهما اینست که قرائت برای منفرد اگر چه افضل است لیکن در مرتبه فضیلت قرائت برای پیشنماز نیست و عدم تعیین قرائت در دو رکعت آخر مطلقا گذشت در حدیث دوم و هفتم باب فرض الصلوة که باب سیوم است و می آید در حدیث آینده و مراد تسبیح و جا جار تسبیح است که می آید در حدیث آینده و میتواند بود که مراد در اول ام از ان باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قرائت فاتحة الکتاب در پس پیشنماز در دو رکعت آخر در صورتی که او از پیشنماز دریافته و شنیده باشد پس امام گفت پیشنماز میخواند فاتحة الکتاب را و کسی که در پشت اوست تسبیح میگوید پس چون باشی تنها یعنی خود پس بخوان فاتحه در ان دو رکعت آخر و اگر خواهی پس تسبیح بگو دوم اصل قلت لابي جعفر عليه السلم ما يجزئ من القول في الركعتين الاخيرتين قال ان تقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وتكبر وتركع شرح مراد بمجزی اینجا اقل واجبست پس منافات ندارد با اینکه قرائت فاتحه افضل باشد و با اینکه ضم استغفار بتسبیحات اربع از اکتفا بتسبیحات اربع باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سیوم و با اینکه سه بار گفتن تسبیحات اربع افضل باشد از یکبار گفتن مراد بقول سخنی است که غیر قرآن باشد و میتواند بود که شامل قرآن نیز باشد و تکبر منصوب است و مراد تکبیر رکوع است و ضم این برای تصریح است باینکه ضم استغفار شرط صحت نماز نیست پس از این لازم نمی آید که این تکبیر و رکوع جزو قول مجزی باشد یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که چه چیز کافیست از کلام در دو رکعت آخر گفت اینکه گویی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و برای رکوع تکبیر گویی و رکوع کنی باب بیست وچهارم اصل باب الركوع وما يقال فيه من التسبيح

بیان م

والدعاء فيه وإذا رفع الرأس منه شرح این باب بیان رکوعست و آنچه گفته میشود در رکوع از تسبیح و بیان دعا در
وقتی که برداشته شود سر از رکوع و در این باب نه حدیث است اول اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا أردت
أن تركع فقل وأنت منتصب الله أكبر ثم اركع وقل اللهم لك ركعت ولك أسلمت وبك آمنت
وعليك توكلت وأنت ربي خشع لك قلبي وسمعي وبصري وشعري وبشري ولحمي ودمي ومخي وعصبي
وعظامي وما أقلته قدماي غير مستنكف ولا مستكبر ولا مستحسر سبحان ربي العظيم وبحمده
ثلاث مرات في ترتيل شرح واو در وسمعي [illegible] است و در ما بعد آن برای عطف است [illegible] ثلاث
مرات مفعول مطلق قل است و متعلق تسبیح است [illegible] در سجده و در حدیث اول باب آینده [illegible]
مع است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهی که رکوع کنی پس بگو در حالی که تو راست ایستاده ای
الله اکبر بعد از آن رکوع کن و بگو در رکوع که خداوندا برای تو رکوع کردم و برای تو گردن نهادم و به تو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم
و تو صاحب کل اختیار منی فروتنی کرد برای تو دل من و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت من و خون من
و مغز من و پی من و استخوانهای من و هرچه برداشت آنرا دو پای من در حالی که دل من ابا و امتناع ندارد از فروتنی و در حالی
که بزرگی بر خود نبسته است و در حالی که ماندگی از فرمانبرداری ندارد و بگو سبحان ربي العظيم وبحمده سه بار با شمرده خواندن اصل
وتصف في ركوعك بين قدميك تجعل بينهما قدر شبر وتمكن راحتيك من ركبتيك وتضع يدك
اليمنى على ركبتك اليمنى قبل اليسرى وبلغ أطراف أصابعك عين الركبة وفرج أصابعك إذا وضعتها
على ركبتيك وأقم صلبك ومد عنقك وليكن نظرك بين قدميك شرح تصف [illegible]
[illegible] مضارع مخاطب معلوم [illegible] و مفعول به است [illegible]
البين فاصله میان دو چیز تجعل جمله حالیه است [illegible] منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم باب بیستم که میان دو قدم
در رکوع بقدر سه انگشت گشاده میباید زیرا که آنچه گذشت بیان اقلست و این بیان اکثر است چنانچه تصریح بنظیر این در حالت قیام
میشود در حدیث اول باب بیست و نهم تمکن بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل عطف بر تجعل است [illegible]
[illegible]
[illegible]
در حدیث سی و ششم باب فضل الحج والعمرة [illegible]
فقرات می آید در حدیث اول باب بیست و نهم و شیخ بهاء الدین رحمه الله در کتاب الحبل المتین در شرح آن گفته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و خوب متصل کنی دو کف دست خود را بر دو زانوی خود و گذاری دست راست خود را بر زانوی راست خود پیش از گذاشتن چپ [illegible]

آن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا کافیست از من اینکه گویم بجای تسبیح در رکوع یا در سجود لا اله الا الله [illegible]
گفت آری نهم اصل عن علي بن عقبة قال رآني أبو الحسن عليه السلام بالمدينة وأنا أصلي وأنكس برأسي
وأتمدد في ركوعي فأرسل إلي لا تفعل شرح انكس [illegible] بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده [illegible]
[illegible]
[illegible]
امام موسی کاظم علیه السلام [illegible]
[illegible] باب بیست و نهم اصل باب السجود والتسبيح والدعاء فيه في الفرائض والنوافل
وما يقال بين السجدتين شرح این باب بیان سجود است و بیان تسبیح و بیان دعا در سجود در نمازهای فریضه و در نمازهای نافله و بیان
آنچه گفته میشود در میان دو سجده و در این باب بیست و پنج حدیث است اول اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا
سجدت فكبر وقل اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك أسلمت وعليك توكلت وأنت ربي
سجد وجهي للذي خلقه وشق سمعه وبصره والحمد لله رب العالمين تبارك الله أحسن الخالقين
ثم قل سبحان ربي الأعلى وبحمده ثلاث مرات شرح [illegible]
[illegible]
ثلاث مرات مفعول مطلق قل دوم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده سجده کنی پس
تکبیر بگو و در سجده بگو خداوندا برای تو سجده کردم و به تو گرویدم و برای تو گردن نهادم و بر تو توکل کردم و تو صاحب کل اختیار منی
سجده کرد روی من برای آنکه آفرید آنرا و شکافت گوش آن و چشم آنرا و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس
و هر چیزست بغایت نفع رساننده است الله که بهترین آفرینندگانست بعد از آن بگو سبحان ربي الأعلى وبحمده سه بار اصل فإذا
رفعت رأسك فقل بين السجدتين اللهم اغفر لي وارحمني وأجرني وادفع عني إني لما أنزلت
إلي من خير فقير تبارك الله رب العالمين شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اللطعام یعنی پس چون برداری سر خود را پس بگو در میان دو سجده خداوندا بیامرز گناهان را برای من و رحم کن مرا و پناه ده مرا
و دفع ضرر کن از من [illegible]
[illegible]
[illegible] دوم اصل عن حفص الأعور عن أبي عبد الله
عليه السلام قال كان علي صلى الله عليه وآله إذا سجد يتخوى كما يتخوى البعير الضامر يعني بروكه
شرح يتخوى [illegible] بصیغه مضارع معلوم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] اصل ثم قل سمع الله لمن حمده وأنت منتصب
قائم الحمد لله رب العالمين أهل الجبروت والكبرياء والعظمة لله رب العالمين تجهر بها صوتك
ثم ترفع يديك بالتكبير وتخر ساجدا شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دوم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام قلت ما يقول الرجل خلف الإمام إذا قال سمع الله لمن
حمده قال يقول الحمد لله رب العالمين ويخفض من الصوت شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوم اصل قال أبو جعفر عليه السلام إذا
أردت أن تركع وتسجد فارفع يديك وكبر ثم اركع واسجد شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام چون خواهی
[illegible]
[illegible] چهارم اصل قال أمير المؤمنين عليه السلام من لم يقم صلبه في الصلاة فلا صلاة
له شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] پنجم اصل رأيت أبا الحسن عليه السلام يركع
ركوعا أخفض من ركوع كل من رأيته يركع وكان إذا ركع جنح بيديه شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ششم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا
رفعت رأسك من الركوع فأقم صلبك فإنه لا صلاة لمن لا يقيم صلبه شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هفتم اصل كنت عند أبي جعفر
في منزله بالمدينة فقال مبتدئا من أتم ركوعه لم يدخله وحشة في القبر شرح [illegible]
[illegible]
[illegible] هشتم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام يجزي عني أن أقول مكان التسبيح
في الركوع والسجود لا إله إلا الله والله أكبر قال نعم شرح [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوم اصل رأيت أبا الحسن عليه السلام إذا سجد
يحرك ثلاث أصابع من أصابعه واحدة بعد واحدة تحريكا خفيفا كأنه يعد التسبيح ثم يرفع
رأسه شرح [illegible]
[illegible] چهارم اصل سمعت أبا جعفر عليه السلام
يقول وهو ساجد أسألك بحق حبيبك محمد صلى الله عليه وآله إلا بدلت سيئاتي حسنات
وحاسبتني حسابا يسيرا ثم قال في الثانية أسألك بحق حبيبك محمد صلى الله عليه وآله إلا كفيتني مؤونة
الدنيا وكل هول دون الجنة شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل وقال
في الثالثة أسألك بحق حبيبك محمد صلى الله عليه وآله لما غفرت لي الكثير من الذنوب والقليل
وقبلت من عملي اليسير ثم قال في الرابعة أسألك بحق حبيبك محمد صلى الله عليه وآله لما أدخلتني
الجنة وجعلتني من سكانها ولما نجيتني من سفعات النار برحمتك وصلى الله على محمد وآله شرح
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رحم کنندهٔ رحم کنندگان [illegible] پنجم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يذكر

النبي صلى الله عليه وآله وهو في الصلوة المكتوبة إما راكعا وإما ساجدا فيصلي عليه وهو
على تلك الحال فقال نعم إن الصلوة على نبي الله صلى الله عليه وآله كهيئة التكبير والتسبيح وهي
عشر حسنات يبتدرها ثمانية عشر ملكا أيهم يبلغها إياه **شرح** يبتدر بصيغه مضارع غائب مجهول باب تفعيل
ونيز مستعمل باب فاعلت النبي منصوب ومفعول دوم است فاء در فيصلى براى تعقيب است وميشود كه بصيغه معلوم
باب نصر باشد وفا براى بيان باشد اگر مراد از ذكر ذكر زبانى باشد يا براى تعقيب باشد اگر مراد ذكر بخاطر گذرانيدن باشد نعم بفتح
نون وسكون عين وفتح ميم فعل مدحست يا بفتح نون وفتح عين وسكون ميم حرف تصديق است اگر سابق بران بتقدير استفهام
باشد گفته ورده وسجده باشد كه چنانچه مذكور شد در كتاب الحجه در شرح حديث نوزدهم باب هفتاد وهفتم كه باب نكت ونتف
من التنزيل في الولاية است كه موكل بر جهنم نوزده فرشته است چنانچه گفته در سوره مدثر عليها تسعة عشر وبيان شده كه يكى
از ايشان مالك است كه فرمان فرماست وباقى فرمان بردارانند وهر فرشته از ايشان موكل است بر اهل شريعتى از شش
شريعت كه شريعت آدم ونوح وابرهيم وموسى وعيسى ومحمد صلى الله عليهم باشد يكى براى منكران نبوت وديگرى براى منكران
رسالت وديگرى ها براى منكران ولايت همچنان بر بهشت نوزده فرشته موكلست يكى رضوان كه فرمان فرماست وباقى
كه هجده اند فرمان بردارانند وبراى تعظيم نبى الله صلى الله عليه وآله كه افضل انبياست جميع آن هجده مبادرت بخدمت ميكنند
براى كسى كه درود كند براو چنانچه بايد **يعنى** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردى كه بياد آورد وميشود نبى صلى الله عليه وآله
يا بمعنى كه ذكرى نزد او نبى صلى الله عليه وآله را مذكور ميسازد در حالى كه او در نماز فريضه است يا در حال ركوع يا در حال سجده
پس درود ميكند براو در حالى كه او بران صفت است يا بمعنى كه تاخير درود نيكند تا آنچه در تشهد است جاى آن درود را
پس امام گفت خوبست بدرستى كه درود بر نبى الله صلى الله عليه وآله مانند تكبير وتسبيح است وآن درود ده حسنه است
يا بمعنى كه باعث ده ثوابست كه مبادرت ميكنند بآن ثوابها هجده فرشته تا كدام آن هجده رسانند آن ثوابها را
باو **ششم اصل** قلت لأبي عبد الله عليه السلام أدعو وأنا ساجد فقال نعم فادع للدنيا والآخرة
فإنه رب الدنيا والآخرة **شرح** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را آيا دعا كنم در حالى كه من در سجده باشم پس گفت آرى پس
دعا كن براى دنيا وآخرت چه بدرستى كه الله تعالى صاحب كل اختيار دنيا وآخرتست **هفتم اصل** عن جميل بن دراج
عن أبي عبد الله عليه السلام قال أقرب ما يكون العبد إلى ربه إذا دعا ربه وهو ساجد فأي
شيء تقول وأنت ساجد قلت علمني جعلت فداك ما أقول قال قل يا رب الأرباب و
يا ملك الملوك ويا سيد السادات ويا جبار الجبابرة ويا إله الآلهة صل على محمد وآل محمد
وافعل بي كذا وكذا ثم قل فإني عبدك ناصيتي في قبضتك ثم ادع بما شئت واسأله فإنه جواد
ولا يتعاظمه شيء **شرح** اقرب مبتدا است ما مصدريه است يكون از افعال ناقصه است العبد اسم يكون است الى متعلق
باقرب است اذا براى محض ظرفيت است خبر مبتدا است ومضاف بجمله وهو ساجد جمله حاليه است لا يتعاظمه بعين بى نقطه وظاء
با نقطه بصيغه مضارع غائب معلوم باب تفاعل است التعاظم بزرگ نمودن حاجتى نزد كسى از آنچه ميطلبد چنانچه گويا كه عاجز
گردد آن كس را **يعنى** روايتست از جميل بن دراج از امام جعفر صادق عليه السلام امام گفت نزديكترين بودن بنده سوى الله تعالى وقتيست
كه دعا كند صاحب كل اختيار خود را در حالى كه آن بنده ساجد باشد پس چه ميگويى در حالى كه تو ساجدى گفتم تعليم كن مرا قربانت شوم
آنچه گويم گفت بگو اى صاحب كل اختيار جمعى كه صاحب كل اختيار شمرده شدند واى پادشاه پادشاهان واى سردار سرداران

واى نهايت فرمان رواى فرمان روايان واى مستحق عبادت جمعى كه مستحق عبادت شمرده ميشوند درود كن بر محمد وآل محمد
وبكن با من چنين وچنين بعد از آن بگو من بنده توام موى بالاى پيشانى من در قبضه قدرت تست يا بمعنى كه من قادر
باستقلال نيستم بر چيزى از احوال خود بعد از آن دعا كن بآنچه خواسته باشى وطلب كن از او چه بدرستى كه او صاحب كرمست
ودرك نميبايد او را چيزى از حاجتها **هشتم اصل** عن محمد بن مسلم قال صلى بنا أبو بصير في طريق مكة فقال
وهو ساجد وقد كانت ضلت ناقة لجمالهم اللهم رد على فلان ناقته قال محمد فدخلت
على أبي عبد الله عليه السلام فأخبرته فقال وفعل قلت نعم قال وفعل قلت فأعيد الصلوة
قال لا **شرح** روايتست از محمد بن مسلم گفت پيشنمازى ما كرد ابو بصير در راه مكه پس گفت در حالى كه او در سجده بود وتحقيق
گم شده بود شتر ماده كه از شتر داران جماعت ابو بصير بود كه خدايا بر گردان بر فلان كس شتر ماده او را گفت محمد پس داخل
شدم بر امام جعفر صادق عليه السلام پس خبر دادم او را پس گفت وكرد ابو بصير آن را كه گفتى گفتم آرى باز گفت كه وكرد گفتم
آرى محمد گفت كه پس امام ساكت شد گفتم پس اعاده كنم آن نماز را گفت نه ظاهر اينست كه تعجب امام از كمال وحشت
ابو بصير وبروا نداشتن او از طعن مردمان باشد **نهم اصل** قال لي أبو عبد الله عليه السلام إني كنت أمهد
لأبي فراشه فأنتظره حتى يأتي فإذا أوى إلى فراشه ونام قمت إلى فراشي وإنه أبطأ علي ذات ليلة
فأتيت المسجد في طلبه وذلك بعد ما هدأ الناس فإذا هو في المسجد ساجد وليس في المسجد
غيره فسمعت حنينه وهو يقول سبحانك اللهم أنت ربي حقا حقا سجدت لك يا رب تعبدا
ورقا اللهم إن عملي ضعيف فضاعفه لي اللهم قني عذابك يوم تبعث عبادك وتب علي إنك
أنت التواب الرحيم **شرح** اوى بصيغه ماضى معلوم معتل اللام يا باب ضرب يا باب تفعيل هدأ بدال بى نقطه
وهمزه بصيغه ماضى معلوم باب منع است **يعنى** گفت مرا امام جعفر صادق عليه السلام بدرستى كه من ميگستردم براى پدرم
رختخواب او را پس انتظار او ميكشيدم تا آيد پس چون جا ميگرفت سوى رخت خواب خود وميخوابيد برميخاستم
سوى رخت خواب خود وبدرستى كه او دير آمد بر سر من در شبى پس آمدم بمسجد در طلب او وآن بعد از آن بود
كه ساكن شده بودند مردمان در منازل خود پس ناگاه او در مسجد در سجده بود ونبود در مسجد غير او پس شنيدم ناله او را
واو ميگفت كه اى منزه تو خدايا تو صاحب كل اختيار منى حقا حقا سجده كردم ترا اى صاحب كل اختيار من از روى
كمال فروتنى وبندگى خدايا بدرستى كه عمل من سست است پس چند برابر كن آن را براى من خدايا نگاه دار
مرا از عذاب تو روزى كه برمى انگيزى بندگان خود را وبازگشت كن بر من برحمت بدرستى كه تويى بسيار
بازگشت كننده بغايت رحم كننده **دهم اصل** سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام وهو يقول اللهم
إني أسألك الراحة عند الموت والعفو عند الحساب يرددها **شرح** شنيدم از امام موسى كاظم عليه السلام
واو ميگفت خدايا بدرستى كه من سؤال ميكنم از تو راحت را نزد وفات وبخشايش را نزد حساب عمل تكرار ميكرد
آن را در سجده **يازدهم اصل** عن عبد الله بن هلال قال شكوت إلى أبي عبد الله عليه السلام تفرق أموالنا
وما دخل علينا فقال عليك بالدعاء وأنت ساجد فإن أقرب ما يكون العبد إلى الله
وهو ساجد قال قلت فأدعو في الفريضة وأسمي حاجتي قال نعم قد فعل ذلك رسول الله
صلى الله عليه وآله فدعا على قوم بأسمائهم وأسماء آبائهم وفعله علي عليه السلام بعده

شرح مصدر است چنانچه بيان شد در شرح حديث هفتم اين باب وهو ساجد جمله حاليه است كه قائم مقام خبر ان شده
يعنى روايتست از عبد الله بن هلال گفت شكايت بردم سوى امام جعفر صادق عليه السلام از پراكنده شدن مالهاى ما
وآنچه وارد شد بر ما از ظلم ظالمان پس امام گفت بر تو باد كه دعا كنى در حالى كه تو در سجده باشى چه بدرستى كه نزديكترين بودن بنده
سوى الله تعالى بر حاليست كه او در سجده است راوى گفت كه گفتم پس آيا دعا كنم در نماز فريضه ونام برم آن كس را كه ميخواهم
كه نفرين كنم براو گفت آرى بيان اين آنكه بتحقيق كرد آن را رسول الله صلى الله عليه وآله پس نفرين كرد بر جمعى بنامهاى
ايشان ونامهاى پدران ايشان وكرد آن را امام على عليه السلام بعد از او **دوازدهم اصل** كان رسول الله صلى الله عليه وآله
عند عائشة ذات ليلة فقام يتنفل فاستيقظت عائشة فضربت بيدها فلم تجده فظنت
أنه قد قام إلى جاريتها فقامت تطوف عليه فوطئت على عنقه صلى الله عليه وآله وهو ساجد
يبكي **شرح** تنفل بتطوع براى آنست كه كسى برخاسته ميكرد ودر براى طلب كسى كه خوابيده باشد مشرف شد براو وقت ها
منقطه وهمزه بصيغه ماضى غائبه معلوم باب علم است **يعنى** بود رسول الله صلى الله عليه وآله نزد عائشه در شبى پس برخاست
نماز نافله ميكرد پس بيدار شد عائشه پس زد جاى رسول را بدست خود پس نيافت او را وجاى خود پس گمان كرد كه او برخاسته
سوى كنيز عائشه پس عائشه برخاست ميگرديد وبر سر او پس گذاشت بر گردن او صلى الله عليه وآله در حالى كه او در سجده
بود گريه ميكرد **اصل** يقول سجد لك سوادي وخيالي وآمن بك فؤادي أبوء إليك بالنعم وأعترف
لك بالذنب العظيم عملت سوءا وظلمت نفسي فاغفر لي إنه لا يغفر الذنب العظيم إلا أنت **شرح**
السواد بكسر سين بى نقطه مصدر باب مفاعله از گفتن با كسى وبفتح سين شخص الخيال بكسر خا با نقطه مصدر باب مفاعله
كان برون كسى چيزى را ابوء با يكنقطه وواو وهمزه بصيغه مضارع متكلم وحده از باب نصر است البوء بضم باء وضم واو
اول وسكون واو دوم وهمزه رجوع باو والنعم براى تعديه است سنت معصوم گناه بزرگ را بگردن گرفتن باعتبار آنست كه گناه
پيروان خود را بگردن گرفته يا باعتبار مشى ديگر از مجازست براى كمال فروتنى **يعنى** ميگفت سجده وخضوع كرد براى تو از كفش
من وگمان برشتن وگرويد بتو دل من بر ميگردم سوى تو نعمتها را يا بمعنى كه جميع آنها را از جانب تو ميدانم واقرار ميكنم براى
تو بگناه بزرگ بيان اين آنكه كردم بد را وستم كردم خود را پس بيامرز گناه را براى من بدرستى كه شان اينست كه نمى آمرزد
گناه بزرگ را كسى مگر تو **اصل** أعوذ بعفوك من عقوبتك وأعوذ برضاك من سخطك وأعوذ برحمتك
من نقمتك وأعوذ بك منك لا أبلغ مدحك والثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك أستغفرك
وأتوب إليك **شرح** پناه ميگيرم ببخشايش تو از عقاب تو وپناه ميگيرم براضى بودن تو از غضب تو وپناه ميگيرم برحمت تو
از انتقام تو وپناه ميگيرم بتو از تو نميرسم بسپاس تو وستايش بر تو تو چنانى كه ستايش كردى خود را در كتابهاى خود
مثل قرآن واشارتست بآنچه گذشت در كتاب التوحيد در احاديث باب انه لا يعرف الا به كه باب سوم است
وباب النسبة كه باب هفتم است وباب النهي عن الصفة بغير ما وصف به نفسه جل وعلا كه باب دهم است كه عقل بخودى
بلا استناد بوحى الهى مستقل نيست در معرفت اسماء وصفات الهى چنانچه بايد طلب آمرزش ميكنم از تو وبازگشت ميكنم
سوى تو **اصل** فلما انصرف قال يا عائشة لقد أوجعت عنقي أي شيء خشيت أن أقوم إلى
جاريتك **شرح** پس وقتى كه فارغ شد از نماز گفت اى عائشه هر آينه بتحقيق درد آوردى گردن مرا چه چيز را ترسيدى
از آنكه برخيزم سوى كنيز تو **سيزدهم اصل** قال أبو جعفر عليه السلام من قال في ركوعه وسجوده وقيامه

صلى

صلى الله على محمد وآل محمد كتب الله له بمثل الركوع والسجود والقيام **شرح** ظاهر اينست كه مراد بركوع شروع
در خم شدن براى ركوع باشد وبر اين قياس است سجود وقيام مفعول به كتب محذوفست بتقدير كتب الله له ركوعه وسجوده
وقيامه باء در بمثل براى مصاحبت است **يعنى** گفت امام محمد باقر عليه السلام هر كه گويد در وقت شروع در ركوع خود وسجود خود وبرخاستن
خود بركعت ديگر كه درود كند الله تعالى بر محمد وآل محمد مينويسد الله تعالى براى او ركوع او وسجود او وقيام او را با مثل آن ركوع وآن سجود
وآن قيام يا بمعنى كه ثواب درود او با ثواب او برابر ميشود **چهاردهم اصل** رأيت أبا الحسن عليه السلام وقد سجد بعد الصلوة
فبسط ذراعيه على الأرض وألصق جؤجؤه بالأرض في دعائه **شرح** فاء در فبسط براى تعقيب است الجؤجؤ بضم جيم
وسكون همزه وضم جيم دوم وهمزه سينه مراد اينجا پيش است وعبارت از مجموع سينه وشكم است وآن مضاف است بضمير غائب
في دعائه متعلق ببسط والصق است ومراد اينست كه در اول سجود وپيش از شروع در دعا بسط والصاق كرده بود وبعد از آن كرد
يعنى ديدم امام موسى كاظم عليه السلام را در حالى كه سجده شكر كرده بود بعد از نماز پس پهن كرده دو ذراع خود را بر زمين
ومتصل كرد پيش خود را بزمين در وقت دعا **پانزدهم اصل** رأيت أبا الحسن الثالث عليه السلام سجد سجدة
الشكر فافترش ذراعيه وألصق جؤجؤه وصدره وبطنه بالأرض فسألته عن ذلك فقال
كذا يجب **شرح** جؤجؤه منصوب ومضاف بضمير غائب است صدره منصوب وبدل التفصيل جؤجؤه است وبطنه
منصوب ومعطوف بر صدره است يجب بجيم وتخفيف با يكنقطه بصيغه مضارع غائب معلوم معتل الفاء واوى
باب ضرب است يا بحا بى نقطه وشده با يكنقطه بصيغه مضارع غائب مجهول باب ضرب يا باب افعال است حاصل
هر دو وكيفيت زيرا كه واجب در اصل بمعنى ثابت ودر اصطلاح كه قدر مشترك ميان مستحب موكد ومفروض است
امام على نقى عليه السلام را كه سجده كرده سجده شكر پس گسترده دو ذراع خود را ومتصل كرد پيش خود را كه سينه او وشكم او باشد
بزمين پس پرسيدم او را از آنچه كرد پس گفت چنين ميبايد **شانزدهم اصل** كان أبو الحسن الأول عليه السلام إذا رفع
رأسه من آخر ركعة الوتر قال هذا مقام من حسناته نعمة منك وشكره ضعيف وذنبه
عظيم وليس له إلا رفعك ورحمتك فإنك قلت في كتابك المنزل على نبيك المرسل صلى الله
عليه وآله كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وبالأسحار هم يستغفرون طال هجوعي وقل
قيامي وهذا السحر وأنا أستغفرك لذنوبي استغفار من لا يجد لنفسه ضرا ولا نفعا
ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا ثم يخر ساجدا صلوات الله عليه وآله **شرح** ظاهر اينست كه مراد
بركعه ركوع باشد مثل آنچه مى آيد در حديث دوم باب نوزدهم كه باب صلوة الكسوف كه ده ركعات واربع سجدات
وموضع اين دعا بعد از برداشتن سر از ركوع باشد بقرينه ثم يخر ساجدا وزياده كردن لفظ آخر باعتبار اين باشد كه مراد بوتر
مجموع سه ركعت است وذكر اين حديث در تحت عنوان اين باب باعتبار اين باشد كه اين دعا متصل بسجود است
مذكور شد در شرح حديث دوازدهم اين باب كه معصومان از تقصيرات شيعه خود را بگردن گرفته اند استغفار
وعذر خواهى براى آنها كرده اند رفعك مرفوع ومستثناى مفرغست بتقدير ليس له رجاء الا رفعك الدفع حفظ كسى از امر
ومراد اينجا حمايت الهى است پرهيزكاران از عبادات انه ضلالت را در قرآن هر چند كه مقصر وگناهكار باشند فاء در فانك
براى بيان رفعك ورحمتك است وظاهر سياق اين كلام مشعر باينست كه واو در وبالاسحار براى تقسيم باشد وامام
خود را از قسم دوم شمرده باشد ضمير در كانوا اسم كان است ودرج مقتضاست كه خازنان بهشت اين سخن از حق

ایشان خواهند گفت مناسب آنچه می آید در حدیث بیستم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است که قلیلا ظرف زمان است و ظرف خبر کانوا است و من تبعیضیه است و اصل اسم جنس است و بجای اللیالی است و ما مصدریه است و مصدر بدل اشتمال ضمیر کانوا است الهجوع خواب بسیار در شب تقدیم بالاسحار بر عاملش برای حصر است و اشارت است باینکه بیداری بعد از نماز خفتن و پیش از سحر رهبانیت مبتدعه است و ضرر دارد و موافق آیت سوره حدید و رهبانیة ابتدعوها و بیان میشود در شرح حدیث دوازدهم باب صدم و ایضا ذکر ضمیر هم برای حصر است و اشارت است باینکه استغفار جمع کننده منقبات نشده اعتباری ندارد لا یجد بجیم و دال بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب بمعنی لا یستطیع است الوجود وسعت قدرت یعنی از عادات امام کاظم علیه السلم این بود که چون بر میداشت سر خود را از رکوع و خواند از جمله سر از رکوع و در میگفت که اینجا جای کیست که اعمال صالحه او نعمت است از تو بامعنی که بتوفیق تست و نیز او برای نعمتهای تو نیست است بامعنی که عبادات او کمست و گناه او بزرگست برای او بیدی کرم حاجت تو امثال او دار و رحمت تو امثال او را بیان این وضع و رحمت اینکه بدرستی که تو گفتی در کتاب تو که فرود آورده شده است بر پیغمبر تو که فرستاده شده است بخلایق صلی الله علیه و آله در سوره ذاریات که بودند پرهیزکاران در کمی از شبها خواب سنگین ایشان بامعنی که خواب سنگین بعضی از جمله ایشان که باعث فوت نماز شب شود در کمی از شبها بوده و در سحرها ایشان استغفار میکردند از گناه بزرگ یعنی اینکه دیگر از جمله ایشان تلافی مافات باستغفار در سحرها میکردند و دراز شد خواب سنگین من بامعنی که در اکثر شبها دیر واقع خواب سنگین در تمام شب کردم و کم شد برخاستن من بنماز و این سحر است و من استغفار میکنم ترا برای گناهان خود استغفار کسی که وسعت ندارد و برای خود نه ضرر را و نه نفع را و نه مرده را و نه زنده کردن را و نه زندگی بعد از مرده را بامعنی که قادر باستقلال نیست بر هیچکدام آنها بعد از آن می افتاد بسجده کننده صلوات الله علیه و آله

هفدهم اصل سالت ابا الحسن الماضی علیه السلم عما اقول فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا فیه فقال قل وانت ساجد اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیاءک ورسلک وجمیع خلقک انک الله ربی والاسلام دینی ومحمدا نبیی وعلیا وفلانا وفلانا الی آخرهم ائمتی بهم اتولی ومن عدوهم اتبرا اللهم انی انشدک دم المظلوم ثلثا شرح انشدک بنون و شین بانقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است و دم منصوب و مفعول دوم است المظلوم عبارت از امام حسین علیه السلم است یا عبارت از امیرالمومنین علیه السلم است یا مطلق ثلثا متعلق بیقول اخیره است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم از آنچه گویم در سجده شکر چه بتحقیق اختلاف کرده اند یاران ما در آن پس امام گفت بگو در حالی که تو در سجده باشی خداوندا بدرستی که من گواه میگیرم ترا و گواه میگیرم فرشتگان ترا و پیغمبران ترا و رسولان ترا و جمیع مخلوقات ترا بر اینکه تو آن مستحق عبادات مشهوری که خلق کردی آسمانها و زمین را صاحب کل اختیار منی و بر اینکه بگرویدن برای تو مذهب منست و بر اینکه محمد پیغمبر منست و بر اینکه علی و حسن و حسین تا آخر ایشان که شمرده شود امامان منند بایشان کمال نزدیکی میکنم و از دشمنان ایشان کنار دوری میکنم خداوندا بدرستی که من طلب حاجت میکنم از تو بحق خون ستم رسیده سه بار بگو ایضا اصل اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسالک الیسر بعد العسر ثلثا شرح الایواء بکسر همزه و سکون یاء و را بی نقطه از همزه و واو و الف و همزه مصدر مهموز الفاء و معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب افعال

کسی را در منزلی و مراد اینجا قرار دادن و لازم کردن چیزی بر خود است بعنوان قسم یا مانند آن لتظفرنهم بفتح لام جواب قسمیست که مفهوم میشود از ایواء و تظفرنهم بظاء بانقطه و فاء و راء بی نقطه و تشدید نون بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال یا باب تفعیل موکد بنون ثقیله است المستحفظین بحاء بی نقطه و فاء و ظاء بانقطه بصیغه اسم مفعول باب استفعال کسی که علم کتاب و نهانهای الهی باو سپرده شده تا این حق را حفظ کند اشارتست بآیت سوره مائده بما استحفظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء و بیان وجه تسمیه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز وجل ورسوله علی الائمه علیهم السلم واحدا فواحدا است من بیانیه است ثلثا متعلق بیقول اخیره است یعنی خداوندا بدرستی که طلب میکنم از تو بحق قرار دادن تو بر خود برای دوستان تو که هر آینه ظفر خواهی داد البته ایشان را بر دشمنان تو و دشمنان ایشان بامعنی که دشمنان را مقهور در تصرف ایشان خواهی کرد این را که درود کنی بر محمد و بر جمعی که طلب حفظ دین از ایشان شده که آل محمدند یعنی اوصیای او خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو آسانی را بعد از دشواری سه بار بگو ایضا اصل ثم تضع خدک الایمن علی الارض وتقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت ویا باری خلقی رحمة بی وقد کان عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد شرح تعیینی بعین بی نقطه و دو یاء دو نقطه در پایین و گاهی عوض یاء اول نون میباشد بصیغه مضارع معلوم غایبه باب افعالست با در بما برای ملابست است و ما مصدریه رحبت الباری بباء یکنقطه و الف و کسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین کسی که از و دست یا صلیبه است تراشنده یعنی بعد از آن بگذار طرف راست روی خود را بر زمین بر حالی که گویا ای پناه من وقتی که در مانده کند مرا راهها و تنگ شود بر من زمین با وجود فراخی آن و ای تدبیر کننده و جدا کننده اندام من برای رحم بر من بر حالی که بتحقیق بود بی نیاز از اندام من درود کن بر محمد و بر جمعی که طلب حفظ دین از ایشان شده که آل محمدند اصل ثم تضع خدک الایسر وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی ثلاثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام ثلثا شرح بعد از آن بگذار طرف چپ روی خود را بر حالی که گویا ای خوار کننده هر متکبر و ای عزیز کننده هر خوار بتحقیق قسم بعزت تو که بآخر رسید طاقت من سه بار میگویی ایضا بعد از آن میگویی ای بغایت مهربان ای بغایت بخشنده ای گشاینده اندوههای بزرگ سه بار میگویی ایضا اصل ثم تعود للسجود فتقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسال حاجتک ان شاء الله تعالی شرح بعد از آن بر میگردی برای سجده بانچه گذشت روی خود را بر زمین میگذاری پس میگویی صد بار شکرا شکرا بعد از آن طلب میکنی حاجت خود را اگر خواسته باشد الله تعالی اشارت باینکه الله تعالی در آن وقت حاجتی را بیاد آن شخص می آورد که قضای آن حاجت را خواسته باشد و آنچه را که نخواسته باشد بیاد او نمی آورد هجدهم

اصل کتبت الی ابی الحسن علیه السلم فی سجدة الشکر فکتب الی مائة مرة شکرا شکرا وان شئت عفوا عفوا شرح نوشتم سوی امام رضا علیه السلم در سجده شکر که در آن چه باید گفت پس نوشت سوی من که صد بار شکرا شکرا و اگر خواهی صد بار عفوا عفوا نوزدهم اصل عن محمد بن سلیمان عن ابیه قال خرجت مع ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم الی بعض امواله فقام الی صلوة الظهر فلما فرغ خر لله ساجدا فسمعته یقول بصوت حزین وتغرغر دموعه رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی شرح التغرغر بدو غین بانقطه و دو راء بی نقطه بصیغه مصدر مضاف باب تفعلل مجرور و معطوف بر صوت است التغرغر

آوازی که غرغر شنیده باشد از گریه و مانند آن دموع بضم دال و ضم میم و سکون واو و عین بی نقطه اگر مصدر باب منع است بمعنی اشک ریختن است و اگر جمع دمع است بمعنی اشکهاست و هر دو اینجا مناسب است و بر هر تقدیر مجرور و مضاف الیه است و اضافه اینجا از قبیل اضافه جزئی بسبب بجزء است و ضمیر راجع بامام علیه السلم است کمهتنی بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیلست التکمیه کور مادر زاد آفریدن کسی را یعنی روایت است از محمد بن سلیمان از پدرش گفت بیرون رفتم با امام موسی کاظم علیه السلم سوی بعضی مالهای او بمعنی باغها و مانند آنها پس برخاست سوی نماز ظهر پس چون که فارغ شد افتاد برای الله تعالی سجده کننده پس شنیدم از او که میگفت بآواز باریک و آواز غرغر شنیده بسبب اشک ریختن او که ای صاحب کل اختیار من مخالفت کردم ترا بزبان خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کور مادر زاد میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بگوش خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کر میکردی مرا اصل وعصیتک بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاؤک منی قال ثم احصیت له الف مرة وهو یقول العفو العفو شرح کنعتنی بکاف و دو نقطه در بالا و عین بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیلست التکنیع کسی را شل دست کردن مثل آنکه انگشتان کف دست برگشته باشد و خشک شده باشد و بجای تا گاهی نون میباشد بهمین معنی جذمتنی بجیم و ذال بانقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیلست التجذیم کسی را مشکل رفتار کردن و مراد اینجا بی رفتار کردنست عقمتنی بعین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التعقیم کسی را نازا کردن و مراد اینجا مکافات بمعنی فعلی که در برابر فعل دیگر باشد مثل شکر که در برابر انعامست یعنی و مخالفت کردم ترا بدست خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کنج میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بپای خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه بی رفتار میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بآلت مردی خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه عقیم میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بجمیع اعضای من که انعام کردی بآنها بر من و نیست این مکافات نعمتهای تو از جانب من راوی گفت بعد از آن شمردم از امام علیه السلم هزار بار و او میگفت العفو العفو اصل قال ثم الصق خده الایمن بالارض فسمعته وهو یقول بصوت حزین بؤت الیک بذنبی عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای ثلث مرات شرح بؤت بضم باء یکنقطه و سکون همزه بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی و مهموز اللام متکلم وحده از باب نصر است با در بذنبی برای مصاحبت است اگر چه در حدیث دوازدهم این باب در ابوء الیک بالنعم برای تعدیه بود راوی گفت بعد از آن متصل کرد پهلوی راست روی خود را بزمین پس شنیدم از او و او میگفت بآواز باریک باز گشت کردم سوی تو با گناه خود بجا آوردم بد را و ستم کردم بر خود پس بیامرز گناهان مرا برای من چه بدرستی که شان اینست که نمی آمرزد گناهان را کسی غیر تو ای کارساز من سه بار گفت ایضا اصل ثم الصق خده الایسر بالارض فسمعته وهو یقول ارحم من اساء واقترف واستکان واعترف ثلاث مرات ثم رفع راسه بعد از آن متصل کرد پهلوی چپ روی خود را بزمین پس شنیدم از او و او میگفت رحم کن کسی را که بد کرد و کسب گناهان کرد و فروتنی کرد و اقرار کرد بگناهان خود سه بار گفت ایضا بعد از آن برداشت سر خود را ظاهر این است که سجده دوم نکرده باشد بیستم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک هذا الذی ظهر بوجهی یزعم الناس ان الله عز وجل لم یبتل به عبدا له فیه حاجة فقال لا قد کان مومن آل فرعون مکنع الاصابع فکان

یقول هکذا ویمد یدیه ویقول یا قوم اتبعوا المرسلین قال ثم قال اذا کان الثلث الاخیر من اللیل فی اوله فتوضا ثم قم الی صلوتک التی تصلیها شرح این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیم باب صد و ششم که باب شدة ابتلاء المومن است و در کتاب الدعا در حدیث چهارم باب پنجاه و ششم که باب الدعاء للعلل والامراض است مومن آل فرعون حبیب نجار است که از زمان موسی تا زمان عیسی مانده بود مکنع بتاء دو نقطه در بالا و گاه بنون میباشد و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است و تکنیع بیان شد در شرح حدیث سابق فرق اینست که در سابق متعلق بآدمی است و در اینجا متعلق بانگشتانست یعنی روایتست از یونس بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم قربانت شوم اینکه ظاهر شده بروی من مراد برص یا خوره است دعوی میکنند مردمان که الله عز وجل مبتلا نکرده بآن بنده را که خدا او را حاجتی باشد بامعنی که مومن باشد پس امام گفت نه بامعنی که مردمان غلط کرده اند بتحقیق بود مومن آل فرعون که در سوره مومن مذکور است ریخته انگشتان بسبب خوره پس میگفت چنین و امام کشید دست خود را و آن مومن میگفت که ای جماعت من تابع شوید رسولان را چنانچه مذکور است در سوره یس راوی گفت که بعد از آن امام گفت مرا چون شود ثلث آخر از شب در اول آن پس وضو بساز بعد از آن برخیز سوی نماز شبی که میگزاری آنرا اصل فاذا کنت فی السجدة الاخیرة من الرکعتین الاولیین فقل وانت ساجد یا علی یا عظیم یا رحمن یا رحیم یا سامع الدعوات یا معطی الخیرات صل علی محمد واهل بیت محمد واعطنی من خیر الدنیا والآخرة ما انت اهله واصرف عنی من شر الدنیا والآخرة ما انت اهله واذهب عنی هذا الوجع وسمه فانه قد غاظنی واحزننی والح فی الدعاء قال ففعلت فما وصلت الی الکوفة حتی اذهب الله عنی کله شرح فی السجدة الاخیرة عبارتست از سجده چهارم و میتواند بود که عبارت باشد از هر یک از دوم و چهارم یعنی پس چون باشی در سجده آخر از دو رکعت اول پس بگو بر حالی که تو در سجده باشی ای بلند مرتبه ای بزرگ مرتبه ای در بر کل عالم ای مهربان بمومنان ای شنونده دعاها ای دهنده بهترها درود کن بر محمد و اوصیای محمد و بده مرا از خیر دنیا و آخرت آنچه تو اهل دادن آنی و دیگری قادر بر آن نیست و برگردان از من از شر دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل برگردانیدن آنی و دیگری قادر بر آن نیست و بر طرف کن از من این آزار را امام گفت و نام ببر آن آزار را چه بدرستی که آن بتحقیق خشمناک کرده مرا و اندوهگین کرده مرا و الحاح کن در دعا راوی گفت پس کردم آنرا پس رسیدم سوی کوفه تا آنکه بر طرف کرد الله تعالی از من جمیع آن آزار را بیست و یکم اصل عن سعدان عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان یقول فی سجوده سجد وجهی البالی لوجهک الباقی الدائم العظیم سجد وجهی الذلیل لوجهک العزیز سجد وجهی الفقیر لوجه ربی الغنی الکبیر العلی العظیم رب استغفرک مما کان واستغفرک مما یکون رب لا تجهد بلائی رب لا تشمت بی اعدائی رب لا تسیء قضائی شرح سعدان بن مسلم کوفی از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است مراد برجل اینجا امام موسی کاظم علیه السلم است و میتواند بود که دیگری باشد وجه اینجا استعاره شده برای ذات البالی بباء یکنقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام یائی باب علم آنچه روز بروز کم و هم در کهنه شدنست لا تجهد بجیم و دال بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افعالست الاجهاد چیزی را بقدر نهایت طاقت آنچه لا تشمت بشین بانقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه نهی حاضر باب افعالست لا تسئ بسین بی نقطه و سکون همزه بصیغه نهی حاضر معتل العین واوی مهموز اللام باب افعالست یعنی روایتست از سعدان از امام موسی کاظم علیه السلم از امام جعفر صادق علیه السلم

موسی کاظم علیه السلم گفت که میگفت امام جعفر صادق علیه السلم در سجود خود سجده کرد ذات من که کهنه شده است برای تو
که باقیست بکمال و اینست بزرگ مرتبه است سجده کرد ذات من که خوار است برای ذات تو که با شکوه است سجده کرد ذات من
که نیازمند است برای ذات صاحب کل اختیار من که جناب گرامی تو بسیار مرتبه بزرگست ای صاحب کل اختیار من طلب آمرزش میکنم از تو بسبب
گناهی که شد و طلب آمرزش میکنم از تو بسبب گناهی که میشود ای صاحب کل اختیار من خوشحال مکن بمن دشمنان مرا ای صاحب
کل اختیار من منع مکن قضا و قدر را که در حق من میکنی **اصل** رَبِّ اِنَّهُ لَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ اِلَّا اَنْتَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ
مِنْ سَطَوَاتِكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ جَمِیْعِ غَضَبِكَ وَسَخَطِكَ سُبْحَانَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ
شرح السطوات بفتح سین بی‌نقطه و فتح طا بی‌نقطه جمع سطوه بسکون طا بمعنی حمله و قهر و غلبه و غضب بفتح عین با نقطه و فتح
ضاد با نقطه و سخط بضم سین بی‌نقطه و سکون و ضم خا با نقطه و فتح سین و فتح خا و طا بی‌نقطه بمعنی ضد رضاست و ظاهر ذکر هر دو
باهم اینست که مراد باول مرتبه شدید باشد و مراد بدوم مرتبه ضعیف باشد **یعنی** ای صاحب کل اختیار من بدرستی که نیست
کسیکه دفع کننده بلا از درود و نیست منع کننده بلا بیش از درود مگر تو درود کن بر محمد و آل محمد بفاضلترین درودهای تو و برکت
کن بر محمد و آل محمد بفاضلترین برکتهای تو خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از حملهای تو و پناه میگیرم بتو از جمیع غضب تو
که قوی باشد و آنچه ضعیف باشد تنزیه میکنم تنزیه تو نیست مستحق عبادتی مگر تو صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزی **اصل**
وَكَانَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُوْلُ وَهُوَ سَاجِدٌ اِرْحَمْ ذُلِّیْ بَیْنَ یَدَیْكَ وَتَضَرُّعِیْ اِلَیْكَ وَوَحْشَتِیْ
مِنَ النَّاسِ وَاُنْسِیْ بِكَ یَا كَرِیْمُ وَكَانَ یَقُوْلُ اَیْضًا وَعَظْتَنِیْ فَلَمْ اَتَّعِظْ وَزَجَرْتَنِیْ عَنْ مَحَارِمِكَ
فَلَمْ اَنْزَجِرْ وَغَمَرْتَنِیْ فَمَا شَكَرْتُ عَفْوَكَ عَفْوَكَ یَا كَرِیْمُ اَسْاَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَاَسْاَلُكَ
الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ **شرح** اینکلام امام موسی کاظم علیه السلم است **یعنی** و میگفت امیر المؤمنین علیه السلم بر حالی که
در سجده بود رحم کن خواری مرا پیش تو و زاری مرا سوی تو و رم مرا از مردمان و آرام مرا بتو ای صاحب کرم و میگفت
پند دادی مرا پس پند نگرفتم پند را و منع کردی مرا از حرامهای تو پس ممنوع نشدم و غرق نعمت کردی مرا پس شکر گزاری نکردم طلب
میکنم بخشایش ترا بخشایش ترا ای صاحب کرم طلب میکنم از تو فراغت را نزد مردن و طلب میکنم از تو بخشایش را
نزد حساب اعمال **اصل** وَكَانَ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُوْلُ وَهُوَ سَاجِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ حَقًّا حَقًّا
سَجَدْتُ لَكَ یَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا یَا عَظِیْمُ اِنَّ عَمَلِیْ ضَعِیْفٌ فَضَاعِفْهُ لِیْ یَا كَرِیْمُ یَا حَنَّانُ اغْفِرْ
ذُنُوْبِیْ وَجُرْمِیْ وَتَقَبَّلْ عَمَلِیْ یَا كَرِیْمُ یَا جَبَّارُ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَخِیْبَ اَوْ اَحْمِلَ ظُلْمًا اَللّٰهُمَّ مِنْكَ
النِّعْمَةُ وَاَنْتَ تَرْزُقُ شُكْرَهَا وَعَلَیْكَ یَكُوْنُ مَا تَفَضَّلْتَ بِهِ مِنْ ثَوَابِهَا بِفَضْلِ طَوْلِكَ وَبِكَرِیْمِ
عَائِدَتِكَ **شرح** این نیز کلام امام موسی کاظم علیه السلم است **یعنی** و امام محمد باقر علیه السلم میگفت بر حالی که او در سجده بود نیست
مستحق عبادتی مگر تو حقا حقا سجده کردم برای تو ای صاحب کل اختیار من از روی کمال عبادت و مملوک بودن ای بزرگ مرتبه
بدرستی که عمل صالح من سست است پس چند بار کن آنرا برای من ای صاحب کرم ای جبار پناه میگیرم بتو از آنکه
ناامید شوم از مطلب خود یا بردارم بر دوش خود ستمی را خداوندا از تست نعمت و تو روزی میکنی شکر آنرا و بر تو میباشد آنچه
تفضل کردی بآن از ثواب شکر نعمت بزیادتی بخشش تو و گرامی منفعت تو **بیست و دوم اصل** كَانَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ
یَقُوْلُ فِیْ سُجُوْدِهٖ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ نَارٍ حَرُّهَا لَا یُطْفٰی وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ نَارٍ جَدِیْدُهَا لَا یَبْلٰی وَاَعُوْذُ بِكَ

خ جبّار
خ حنّان

مهربان بیامرز برای من گناهان مرا و جرم مرا و قبول کن طاعت مرا ای صاحب کرم ای جبار

من نار

مِنْ نَارٍ عَطْشَانُهَا لَا یُرْوٰی وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ نَارٍ مَسْلُوْبُهَا لَا یُكْسٰی **شرح** لا یطفی بطا بی‌نقطه و فا و الف منقلب از همزه صیغه
مضارع غایب معلوم باب علم است الطفو بضم طا و ضم فا و سکون واو فرونشستن زبانه آتش و نسبت آن بگرمی مجازیست **یعنی**
امام موسی کاظم علیه السلم میگفت در سجده خود و پناه میگیرم بتو از آتشی که حرارت آن فرونمی‌نشیند و پناه میگیرم بتو از آتشی که تازه آن
کهنه نمیشود و پناه میگیرم بتو از آتشی که تشنه آن سیراب نمیشود بانمعنی که حرص آن در عذاب اهل آن برطرف نمیشود یا بانمعنی که
کسی که در آن تشنه شود تشنگی او برطرف نمیشود و پناه میگیرم بتو از آتشی که برهنه کرده شده آن پوشیده نمیشود بانمعنی که جامه که
از میان آن معذب بآن برطرف شده عوض نمیکند **بیست و سوم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِذَا قَرَاَ اَحَدُكُمُ
السَّجْدَةَ مِنَ الْعَزَائِمِ فَلْیَقُلْ فِیْ سُجُوْدِهٖ سَجَدْتُ لَكَ یَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لَا مُسْتَكْبِرًا عَنْ عِبَادَتِكَ
وَلَا مُسْتَنْكِفًا وَلَا مُتَعَظِّمًا اَنَا عَبْدٌ ذَلِیْلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِیْرٌ **شرح** لا در اول عاطفه است و در دوم و سوم برای
تاکید نفی است الاستکبار دعوی بزرگی از پیش خود و تکبر و استنکاف و متعظم بفتح ما قبل آخر میتواند بود تا مصدر میمی و مفعول له
باشد مثل تعبدا و بکسر ما قبل آخر میتواند بود تا حال باشد و تعبدا و رقا نیز بمعنی اسم فاعل باشد و بر هر تقدیر گاهی هر سه بیک معنی
استعمال میشود و لیک ظاهر اینست که اینجا فرق باشد و اول ناظر بمستجیر باشد و دوم ناظر بخائف باشد و سوم ناظر بذلیل باشد
و عکس نیز ممکنست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون خواند یکی از شما آیت سجده را از جمله چهار سوره که بیان
شد در باب بیست و دوم پس باید که گوید در سجده خود سجده کردم برای تو ای صاحب کل اختیار من از روی غایت بندگی و مملوک
بودن آنرا از روی گردن‌کشی از عبادت تو و نه از روی بی‌باکی و نه از روی عزت بر خود بستن بیان این آنکه من بنده خوار ترسان
پناه آورنده ام **بیست و چهارم اصل** عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ شَكَوْتُ اِلَیْهِ عِلَّةَ اُمِّ
وَلَدٍ لِیْ اَجِدُهَا فَقَالَ قُلْ لَهَا تَقُوْلُ فِی السُّجُوْدِ فِیْ دُبُرِ كُلِّ صَلٰوةٍ مَكْتُوْبَةٍ یَا رَبِّیْ یَا سَیِّدِیْ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَافِنِیْ مِنْ كَذَا وَكَذَا فِیْهَا نَجَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَیْمَانَ مِنَ النَّارِ قَالَ فَعَرَضْتُ عَلٰی هٰذَا الْحَدِیْثَ عَلٰی
بَعْضِ اَصْحَابِنَا فَقَالَ اَعْرِفُ فِیْهِ یَا رَؤُوْفُ یَا رَحِیْمُ یَا رَبِّیْ یَا سَیِّدِیْ اِفْعَلْ بِیْ كَذَا وَكَذَا **شرح** اجدها بصیغه
ماضی معلوم غایبه باب نصر است یا از باب تفعیل است برای مبالغه تقول بصیغه مضارع مفرد غایبه باب تفعل است بحذف
یکتا و مجزومست بجواب امر التقول گفتن چیزی بعنوان مشقت و مشقت اینجا باعتبار التزام و استمرار بر و جاعت بعد از نماز
یا باعتبار تکرار این دعا بعد از هر نمازی یا باعتبار اینست که زنان ضعیفند و بر ایشان اندک چیزی مشقت دارد و مخفی نماند که اگر
بصیغه مضارع غایبه باب نصر باشد و جواب امر باشد باید واو میباید و اگر بصیغه مخاطبه باب نصر باشد و مقول قل باشد تقولین
میبایست لیک میتواند بود که بصیغه غایبه باب نصر باشد و مقول قل باشد بعنوان تغلیب حال مریض بر حال مأمور به فیها نجا تتمه دعاست
ملکه برای بیان فضیلت این کلماتست جعفر بن سلیمان ضبعی بضم ضاد با نقطه و فتح با یک نقطه و عین بی‌نقطه از جمله شیعه امامیه است
و بعضی خلفای بنی امیه او را بسوزانیدن در کرده اند و باین کلمات نجات یافته اعرف بعین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و فا بصیغه مضارع
متکلم وحده از باب ضرب است ضمیر فیه راجع بعبارت یا رؤوف یا رحیم تا آخر مفعول اعرفست **یعنی** روایتست از بعضی یاران
ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت شکایت بردم سوی او از آفت کنیز خاصه که مرا بود و آن آفت گرفته بود بدن او را شلل
بهق یا برص پس امام گفت او را که بگو آنرا که گوید در سجده بعد از هر نماز فریضه ای صاحب کل اختیار من ای بزرگ من درود
کن بر محمد و آل محمد و عافیت ده مرا از چنین و چنین آفتی بسبب آن کلمات نجات یافت جعفر بن سلیمان از آتش راوی گفت پس عرض
کردم این حدیث را بر بعضی یاران ما پس گفت میشناسم در آن دعا نیز که ای مشفق ای مهربان ای صاحب کل اختیار من ای بزرگ

من بکن با من چنین و چنین از برطرف کردن آفت مراد اینست که این دعا از امام جعفر صادق علیه السلم بمن رسیده با بیرون کردن
اول آن یا رؤوف یا رحیم نیز باشد و در آخر آن بجای عافنی من کذا افعل بی کذا و کذا باشد لیک چون زنان ضعیفند امام علیه السلم
اختصار کرده و در اول برای کنیز و آسان تر برای او گفته و در آخر **بیست و پنجم اصل** عَنِ ابْنِ اَبِیْ عُمَیْرٍ عَنْ زِیَادٍ الْقَنْدِیِّ
قَالَ كَتَبْتُ اِلٰی اَبِی الْحَسَنِ الْاَوَّلِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ عَلِّمْنِیْ دُعَاءً فَاِنِّیْ قَدْ بُلِیْتُ بِشَیْءٍ وَكَانَ قَدْ حُبِسَ بِبَغْدَادَ
حَیْثُ اُتُّهِمَ بِاَمْوَالِهِمْ فَكَتَبَ اِلَیْهِ اِذَا صَلَّیْتَ فَاَطِلِ السُّجُوْدَ ثُمَّ قُلْ یَا اَحَدُ مَنْ لَا اَحَدَ لَهٗ حَتّٰی
یَنْقَطِعَ نَفَسُكَ ثُمَّ قُلْ یَا مَنْ لَا یَزِیْدُهٗ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ اِلَّا جُوْدًا وَكَرَمًا حَتّٰی یَنْقَطِعَ نَفَسُكَ ثُمَّ قُلْ یَا
رَبَّ الْاَرْبَابِ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ الَّذِی انْقَطَعَ الرَّجَاءُ اِلَّا مِنْكَ یَا عَلِیُّ یَا عَظِیْمُ قَالَ زِیَادٌ فَدَعَوْتُ بِهٖ
فَفَرَّجَ اللّٰهُ عَنِّیْ وَخَلّٰی سَبِیْلِیْ **شرح** بلیت بیا یک نقطه بصیغه ماضی مجهول باب متکلم وحده معتل العین واوی باب نصر است
البلو بفتح با و سکون لام کسی را امتحان نمودن و کان قد حبس تا آخر حدیث کلام ابن ابی عمیر است و لهذا بجای فکتب الیه نگفت فکتب
الی اتهم بهمزه و تشدید تا دو نقطه و ضم تا مضمومه و کسرها بصیغه ماضی مجهول معتل الفا واوی باب افتعالست و واو آن منقلب
بتا شده و در تا افتعال مدغم شده ضمیر اموالهم راجع بائمه معصومین است زیرا که مشهور بوده که زیاد از وکلاء امام موسی کاظم
علیه السلم است و میتواند بود که راجع بشیعه امامیه باشد که اموال خود را میداده اند بشخصی که بامام برساند جودا استثنای مفرغ
و تمیز مفعول به لا یزیده است انت در اول مبتداست و در دوم و سوم تاکید انت و الذی خبر مبتداست یا دوم خبر
مبتداست و سوم مبتدا علیحده است و الذی خبر انت منک از قبیل وضع ضمیر مخاطب در موضع ضمیر غایبست خلی
بخا با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل سبیلی نایب فاعلست **یعنی** روایتست از ابن ابی عمیر از زیاد قندی بفتح قاف
و سکون نون زیاد گفت نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم که تعلیم کن مرا دعایی چه بدرستی که من مبتلا شده ام بچیزی و زیاد بتحقیق
محبوس شده بود در بغداد جایی که تهمت زده بود با اموال ائمه پس امام نوشت سوی او که چون نمازگزاری پس دراز کن سجود را بانمعنی
که تسبیح سجود را سه بار بگو یا بیشتر بعد از آن بگوی ای کسی یگانه چندانکه بریده شود نفس تو بعد از آن بگوی ای آنکه زیاد نمیکند او را بسیاری
دعا مگر باعتبار سهل گیری و بخشش چندان که بریده شود نفس تو بعد از آن بگوی ای صاحب کل اختیار صاحبان کل اختیار تویی تو آنکه بریده شد
امید مگر از تو ای بلند مرتبه ای بزرگ مرتبه گفت زیاد پس دعا کردم بآن پس گشاد داد الله غم از من حبس را و رها کرده شدم **باب**
بیست و ششم اصل باب ادنی ما یجزی من التسبیح فی الرکوع والسجود واکثره شرح این باب بیان کمتر آنچه کافیست
از جمله تسبیح در رکوع و سجود است و بیان اکثر آن در این باب شش حدیثست و کلام مصنف بعد از حدیث سوم **اول اصل**
قَالَ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ تَدْرِیْ اَیُّ شَیْءٍ حَدُّ الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ قُلْتُ لَا قَالَ تُسَبِّحُ فِی الرُّكُوْعِ ثَلَاثَ
مَرَّاتٍ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ وَفِی السُّجُوْدِ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی وَبِحَمْدِهٖ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَمَنْ نَقَصَ وَاحِدَةً
نَقَصَ ثُلُثَ صَلٰوتِهٖ وَمَنْ نَقَصَ ثِنْتَیْنِ نَقَصَ ثُلُثَیْ صَلٰوتِهٖ وَمَنْ لَمْ یُسَبِّحْ فَلَا صَلٰوةَ لَهٗ **شرح** تسبح بتقدیر ان
تسبح است و مرفوع و منصوب میتواند بود و سبحان بتقدیر حرف ندا است یا مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر اسبح سبحان و مصدر
مضاف بمفعولست واو در و بحمده جار با اول برای عطف مفرد بر مفرد است زیرا که بحمده حکایت است از آیت سوره بنی اسرائیل و ان
من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم بین بتقدیر حرف ندا میتواند بود و یا بمعنی مع است و ظرف حال فاعل یسبح است
و مصدر مضاف بمفعولست و مراد اینست که هیچ چیز نیست مگر که آن بقول کن یا بفعل کائن پس هر چیز دالست بر فاعل بقول کن و آن
فاعلی منزهست از هر نقص و قبیح و متصفست بهر صفت کمال پس هر چیز تسبیح او میکند و حمد او میگوید و بنا بر دوم عطف جمله بر جمله است

بتقدیر و بحمده اسبح و با برای مصاحبت است و حمد مضاف بمفعولست و معنی کلام بنا بر اول اینست که تنزیه هر چیز صاحب کل اختیار
مرا که بزرگست و ای با حمد او و بنا بر دوم اینست که تنزیه از نالایق میکنم تنزیه صاحب کل اختیار من که بزرگست و با حمد او تنزیه او میکنم
و ابن هشام در مغنی اللبیب گفته و قد اختلف فی البا من قوله تعالی فسبح بحمد ربک فقیل للمصاحبه و الحمد مضاف الی المفعول
ای سبحه حامدا له ای نزهه عما لا یلیق به و اثبت له ما یلیق به و قیل للاستعانة و الحمد مضاف الی الفاعل ای سبحه بما حمد به
نفسه اذ لیس کل تنزیه بمحمود و بعد از آن گفته و اختلف فی سبحانک اللهم و بحمدک فقیل جملة واحدة علی ان الواو زائدة و قیل
جملتان علی انها عاطفة و متعلق البا محذوف ای و بحمدک سبحتک و قال الخطابی و المعنی و بمعونتک التی هی نعمة توجب علی
حمدک سبحتک لا بحولی و قوتی یرید انه مما اقیم فیه المسبب مقام السبب و قال ابن الشجری فی فسبح بحمد ربک و هو کقولک
اجبته بالتلبیه ای فجیوه بالثنا او احمده الثنا و البا متعلقه بحال محذوفه ای معنیین بحمده و الوجهان فی سبح بحمده
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم آیا میدانی که چیست قدر و اندازه رکوع و سجود گفتم گفت اینکه تسبیح کنی در رکوع سه بار که سبحان
ربی العظیم و بحمده و در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار پس هر که کم کند یکبار کم کرده است دو دانگ ثواب نماز خود را و هر که
کم کند دو را کم کرده است چهار دانگ ثواب نماز خود را و هر که تسبیح نگوید در رکوع یا در سجود پس نیست نمازی برای او اگر بجای آن ذکری
دیگر نگوید بقرینه آنچه گذشت در حدیث ششم باب بیست و چهارم و می‌آید در حدیث پنجم این باب **دوم اصل** دَخَلْتُ عَلٰی اَبِیْ
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ وَهُوَ یُصَلِّیْ فَعَدَدْتُ لَهٗ فِی الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ سِتِّیْنَ تَسْبِیْحَةً **شرح** واو در و السجود برای
عطف تنها است پس در هر یک از رکوع و سجود شصت تسبیح شمرده شده و یا برای عطف انضمامیست پس در هر کدام سی
تسبیح شمرده شده **یعنی** داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و او نماز میکرد پس شمردم برای او در رکوع و در سجود شصت تسبیح **سوم**
اصل عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ وَالْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ قَالَا دَخَلْنَا عَلٰی اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ وَعِنْدَهٗ قَوْمٌ
فَصَلّٰی بِهِمُ الْعَصْرَ وَقَدْ كُنَّا صَلَّیْنَا فَعَدَدْنَا لَهٗ فِیْ رُكُوْعِهٖ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ اَرْبَعًا اَوْ
ثَلَاثًا وَثَلَاثِیْنَ مَرَّةً وَقَالَ اَحَدُهُمَا فِیْ حَدِیْثِهٖ وَبِحَمْدِهٖ فِی الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ سَوَاءً **شرح** سواء بفتح سین بی‌نقطه و الف
ممدوده نایب مفعول مطلق محذوفست بتقدیر قولا سواء **یعنی** روایتست از حمزة بن حمران و حسن بن زیاد گفتند داخل شدیم
بر امام جعفر صادق علیه السلم و نزد او جمعی بودند پس گزارد با ایشان نماز عصر را و بتحقیق ما نماز گزارده بودیم پس شمردیم برای او در
رکوع او سبحان ربی العظیم را سی و چهار بار یا سی و سه بار بانمعنی که در بعضی سی و چهار میگفت و در بعضی دیگر سی و سه بار
میگفت و گفت یکی از آن دو راوی در روایت خود و بحمده را در رکوع و در سجود برابر بانمعنی که گفت شمردیم در رکوع او سبحان
ربی العظیم و بحمده را سی و چهار یا سی و سه بار و شمردیم در سجود او سبحان ربی الاعلی و بحمده را سی و چهار بار یا سی و سه بار **کلام**
مصنف اصل هٰذَا لِاَنَّهٗ عَلِمَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ احْتِمَالَ الْقَوْمِ لِطُوْلِ رُكُوْعِهٖ وَسُجُوْدِهٖ وَذٰلِكَ
اَنَّهٗ رُوِیَ اَنَّ الْفَضْلَ لِلْاِمَامِ اَنْ یُخَفِّفَ وَیُصَلِّیَ بِاَضْعَفِ الْقَوْمِ **شرح** در بعضی نسخ در صدر این قال الکلینی
هست و آن از الحاقات کاتبان مینماید هذا مبتداست لانه خبر مبتداست **یعنی** این تطویل رکوع و سجود برای اینست که امام دانسته
بود صلی الله علیه و آله تاب آوردن آن جماعت را برای طول رکوع او و سجود او و آنچه گفتیم برای اینست که روایت کرده شده است که
فضیلت برای پیشنماز اینست که تخفیف دهد نماز را و بگزارد نماز را بضعیف‌ترین جماعتی که اقتدا باو کرده اند چنانچه گذشت در حدیث
چهارم باب بیستم **چهارم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ قُلْتُ لَهٗ اَدْنٰی مَا یُجْزِئُ الْمَرِیْضَ مِنَ التَّسْبِیْحِ فِی
الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ قَالَ تَسْبِیْحَةٌ وَاحِدَةٌ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را که کمتر آنچه کافیست

خ ذکره

خ بصلوات

بسیار را از تسبیح در رکوع و در سجود حیث کفت یک تسبیح **پنجم اصل** عن هشام بن الحکم قال قال ابو عبد الله علیه السلم
ما من کلمة اخف علی اللسان منها ولا ابلغ من سبحان الله قال قلت یجزینی فی الرکوع والسجود ان
اقول مکان التسبیح لا اله الا الله والحمد لله والله اکبر قال نعم کل ذا ذکر الله قال قلت الحمد لله و
لا اله الا الله قد عرفناهما فما تفسیر سبحان الله قال انفة لله الا تری ان الرجل اذا عجب من
الشیء قال سبحان الله **شرح** بعض مضمون این کذشت در حدیث هشتم باب جهارم ما شابه لیس است
من زائده است کلمة مبتدا است یا اسم ما است و بر هر تقدیر مجرور بودن آن بجار ... اخف مرفوعست ...

[illegible]

القیر فقال لا ولا علی الثوب الکرسف ولا علی الصوف ولا علی شیء من الحیوان ولا علی طعام ولا علی
شیء من ثمار الارض ولا علی شیء من الریاش **شرح** زفت بکسر زای با نقطه و سکون فا و تا دو نقطه در بالا است چیزی
القیر کلام جز زفت القیر بکسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه چیزی سیاه ...

[illegible]

جمعی دیگر ... **سیزدهم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن
الجص یوقد علیه بالعذرة وعظام الموتی ثم یجصص به المسجد ایسجد علیه فکتب علیه السلم
الی بخطه ان الماء والنار قد طهراه **شرح** ...

[illegible]

و این محض ... و الله اعلم ...

[illegible]

چهاردهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم دعا ابی بالخمرة فابطات
علیه فاخذ کفا من حصی فجعله علی البساط ثم سجد **شرح** الخمرة بضم خا با نقطه و سکون میم و را بی‌نقطه حصیری کوچک که
برای سجده نماز ساخته میشد ...

[illegible]

پانزدهم اصل عن احدهما علیهما السلم
قال لا باس بالقیام علی المصلی من الشعر والصوف اذا کان یسجد علی الارض فان کان من نبات الارض
فلا باس بالقیام علیه والسجود علیه **شرح** ...

[illegible]

العین ... باب افعالست ...

[illegible]

هشتم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم السجود علی الارض فریضة وعلی الخمرة سنة **شرح** ...

[illegible]

میگذاشت از ابر قالی و سجده میکرد بران پس چون بنو عباس کوچک میگذاشت سنگریزها را بر قالی جایی که سجده میکرد دوازدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه کره ان یسجد علی قرطاس علیه کتابة شرح کره بصیغه ماضی معلوم
باب علم یا باب تفعل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او ناخوش داشت یا ناخوش داشته بود اینرا که سجده
کرده شود بر کاغذی که بران نوشته باشد هر چند که سجده بر غیر موضع نوشته باشد ظاهر این اینست که سجده بر غیر نوشته جائز
باشد هرچند که ازرق باشد باعتبار اینکه ممسوح شده چنانچه می آید در حدیث چهاردهم این باب سیزدهم اصل عن علی بن جعفر
عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلم قال سألته عن الرجل یسجد علی الرطبة النابتة قال فقال
اذا ألصق جبهته بالارض فلا بأس وعن الحشیش النابت الثیل وهو یصیب ارضا جددا
قال لا بأس شرح الرطبة بفتح رای بی نقطه و سکون طاء بی نقطه و بای یک نقطه تونجه النابتة بنون و الف و بای یک نقطه و تاء دو نقطه در
بالا روییده و مراد اینجا بلند شده فی الجملة است الحشیش بفتح حاء بی نقطه و کسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و شین
با نقطه کیاه الثیل بفتح نون و تشدید یاء دو نقطه در پائین مکسوره آنچه در پای زمین را مثل کیاهی که ساق آن قوی نباشد پس چون
عضوی بران محکم گذارند بر زمین رسد و در بعض نسخ بجای نون ثاء سه نقطه است و آن کیاهی است ضعیف ساق الجدد بفتح
جیم و فتح دال بی نقطه و دال دیگر زمین هموار سخت یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم
امام را از مردی که سجده میکند بر تونجه بر آمده علی گفت که پس امام گفت چون چسباند پیشانی خود را بر زمین باینمعنی که محکم گذارد
پیشانی را تونجه تا سر تونجه بزمین رسد پس باکی نیست و پرسیدم امام را از مردی که سجده میکند بر کیاه بر آمده که ساق آن
ضعیفست و زمین را درمی یابد و حال آنکه آن مرد بر میخورد زمینی را که هموار سختست امام گفت باکی نیست چهاردهم اصل
عن بعض اصحابنا کتبت الی ابی الحسن الماضی علیه السلم یسأله عن الصلوة علی الزجاج قال فلما
نفذ کتابی الیه تفکرت وقلت هو مما انبتت الارض وما کان لی ان اسأله عنه قال فکتب علیه السلم
الی لا تصل علی الزجاج وان حدثتک نفسک انه مما انبتت الارض ولکنه من الملح والرمل وهما
ممسوخان شرح الزجاج بفتح و ضم و کسر زای با نقطه و دو جیم شیشه نفذ بنون و فا و ذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است
النفوذ گذرانیده و مراد اینجا روانه شدنست انبتت بتاء سه نقطه و بای یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم غائبه باب افعال
الاثبات امتیاز دادن چیزی را از غیر آن مثل امتیاز دادن سنگ از سایر اجزای زمین و ازان ماخوذ است اثبات یعنی معرفت
چیزی چنانچه باید نسبت در انبتت الارض بعنوان مجازست زیرا که فاعل اثبات فی الحقیقة الله تعالی است سائل خیال کرده بوده
که هر چیز از اجزای زمین ساخته شود حکم زمین دارد حتی طلا و نقره و امثال آنها از معدنیات مادام که [illegible] است و آن
و [illegible] است [illegible] بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است من در من الملح ابتدائیست
که مستعمل شده در معنی مانند مثل قول رسول صلی الله علیه وآله انا من علی وعلی منی واصل این اینست که [illegible] و مثل متصل
بهم مخلوق میشوند غالبا پس گویا که هر شکلی که جدا باشد از شکلی دیگر با آن مثل بوده و ازان جدا شده الرمل بفتح رای بی نقطه و فتح
میم جواهر پراکنده که [illegible] کنند [illegible] سجده گاه [illegible] برای بزرگان و یا مثل لعل و یاقوت و مانند آنها و لکنه
[illegible] است از انبتت الارض و دلالت بر [illegible] میکند ممسوخ بسین بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه اسم مفعول
[illegible] است المسخ تغییر حال چیزی بر وشی که اسم سابق آن مستعمل دران نشود اصلا چنانچه گویا که طلب ماهیت آن شده یعنی [illegible]
از بعض یاران ما نوشت سوی امام کاظم علیه السلم [illegible] او را از نماز بر شیشه یعنی سجده بر شیشه در نماز بعض اصحاب گفت پس

وقتی که روانه شد مکتوب من سوی او فکر کردم و با خود گفتم که شیشه از جمله چیزیست که امتیاز داده آنرا زمین از سایر اجزای
خود و نمیرسید مرا که سوال کنم او را ازان باینمعنی که آن حکم سنگ دارد که اجزای زمین است و سجده بران جائزست و حاجت
بسوال نیست بعض اصحاب گفت که پس نوشت امام علیه السلم سوی من که نماز مکن بر شیشه هرچند که گفته باشد ترا نفس تو که آن از جمله
چیزیست که امتیاز داده آنرا زمین و لیکن شیشه مثل نمک و جواهرات و آن دو بیرون کرده شده اند از اسم زمین باب
بیست و هشتم اصل باب وضع الجبهة علی الارض شرح این باب بیان کیفیت گذاشتن پیشانی بر محل سجده است مثل زمین
درین باب ده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال الجبهة کلها من قصاص شعر الرأس الی
الحاجبین موضع السجود فایما سقط من ذلک الی الارض اجزأک مقدار الدرهم ومقدار طرف
الانملة شرح الجبهة بفتح جیم و سکون بای یک نقطه آنچه مابین سطح مستوی است در بالای دو ابرو و آن از بالای میان یک ابرو
تا بالای میان ابروی دیگر القصاص بضم و فتح و کسر قاف آخر رستنگاه موی سر فایما برای تفریع است ای بفتح همزه و تشدید یا
مضمومه اسمی است برای استفهام و مرفوع و مبتداست و مضافست بما که اسمیست بمعنی شیء و نکره موصوف بجمله است استفهام
دو قسم است اول صریح مثل آیت سوره مریم ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا بنابر اینکه مفعول مفعول
لننزعن محذوف باشد چنانچه مذهب خلیل است بتقدیر لننزعن اسم الاسلام موافق آنچه گذشت در کتاب الدعاء در باب
من قال لا اله الا الله مخلصا که باب چهل و پنجم است که اذا کان یوم القیمة وجمع الله الاولین والاخرین فسلب لا اله الا الله منهم
الا من کان علی هذا الامر و مراد به شیعه کسی باشد که دوستی دیاری کند مخالف خود را بنابر تجویز اختلاف ارزو فی الظن و اجتهاد مثل
کسی که گوید مجتهد مخطی یک ثواب دارد و مصیب دو ثواب دارد و این لفظ مشترک میان واحد و تثنیه و جمع مستعمل است
باشد چنانچه گفته در سوره انعام ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء و ایهم بتقدیر قائلین ایهم باشد و آن
جمله قرینه مفعول محذوف باشد باعتبار دلالت بر اینکه هریک از ایشان از اهل عتو اند و داخل جهنم میشوند ترتیب بنا
بر تفاوت در شدت و ضعف پس قائل اسم اسلام که بر ظاهر آنند نیستند و حقیقت مخفی نماند که نسبت استفهام حقیقی
بالله تعالی از قبیل مجازست است و بنابر نقله خطابی او باوست دوم غیر صریح یعنی هرکدام مثل ای رجل عصی الله هلک و اینجا
قسم دوم مراد است اجزاک خبر مبتداست مقدار مرفوع و فاعل فعل محذوفست بتقدیر اجزاک مقدار و جمله استیناف بیانیست
و حذف برای احتراز از صورت تکرارست نظیر حذف مبتداکه هوست در الله لا اله الا الله هو الحی القیوم و درهم در زمان نبی
سکه مسکوکی بوده از نقره که بوزن چهل و هشت جو میانه بوده چنانچه بیان میشود در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم
باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است الانملة بفتح و ضم و کسر همزه و سکون نون و فتح و ضم و کسر میم که لغت
باشد بندی از انگشت و ست یا کوه و است [illegible] خواه انگشت کوچک خواه انگشت بزرگ و مراد اینجا بند انگشت سبابه است
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت پیشانی جمیع آن از رستنگاه موی سر تا دو ابرو جای سجده است پس هرکدام
که فرود آمد از جمله اجزای پیشانی سوی زمین کافیست ترا بیان اینکه کافیست ترا قدر درهم و قدر طرف بند انگشت یعنی [illegible]
ملاصق زمین میشود چنانچه سر انگشت بر زمین گذارند و فشرند دوم اصل اخبرنی من سمع ابا عبد الله علیه السلم یقول
لا صلوة لمن لم یصب انفه ما یصیب جبینه شرح صلوة اینجا محمول بر نماز کامل است از جمعی و محمول بر نماز مطلق
نزد سید مرتضی و موافقانش یالصیب [illegible] است یا بتقدیر ما قد یصیب است و الا بجای آن ما اصاب گفت
الجبین بفتح جیم و کسر بای یک نقطه و یاء دو نقطه در پائین و نون پیشانی و آنچه میان پیشانی و صدغ است در دو پهلوی پیشانی و مراد اینجا معنی

اول است مثل آنچه می آید در کتاب حج در حدیث سی و ششم باب فضل الحج والعمرة و ثوابهما که باب بیست و ششم است که و عفر جبینک
فی التراب یعنی خبر داد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت که نیست نماز کامل برای کسی که در نیافت بینی او آنچه را
که جائزست سجده او بران سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا وضعت جبهتک علی نبکة فلا ترفعها و
لکن جرها علی الارض شرح النبکة بفتح نون و فتح و سکون بای یک نقطه زمین مرتفع و مراد اینجا جاییست که ارتفاع آن از موضع قدم بیشتر
از یک خشت باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این باب یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون اراده کنی خطا کاری پیشانی خود را بر
زمینی که بسیار مرتفع باشد پس مدار پیشانی خود را تا بجای یک سجده دو سجده شود و لیکن بکش آنرا بر زمینی که زیاده از یک خشت بلند نباشد
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن موضع جبهة الساجد یکون ارفع من قیامه
قال لا ولکن یکون مستویا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از جای پیشانی سجده
کننده در نماز که آیا میباشد بلند تر از جای ایستادن او امام گفت نه و لیکن میباشد برابر مراد اینست که بلندی و پستی هیچکدام نیست
کم بقدر یک خشت زیرا که آن در حکم مساواتست چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده پنجم اصل وفی حدیث آخر فی السجود علی الارض
المرتفعة قال اذا کان موضع جبهتک مرتفعا عن رجلیک قدر لبنة فلا بأس شرح در حدیثی دیگر در سجود
بر زمین بلند امام علیه السلم گفت چون باشد جای پیشانی تو بالا از جای دو پای تو بقدر یک خشت پس باکی نیست ششم اصل عن مصادف
قال خرج بی دمل فکنت اسجد علی جانب فرای ابو عبد الله علیه السلم اثره فقال ما هذا فقلت
لا استطیع ان اسجد من اجل الدمل فانما اسجد منحرفا فقال لی لا تفعل ولکن احفر حفیرة
فاجعل الدمل فی الحفیرة حتی تقع جبهتک علی الارض شرح روایتست از مصادف گفت بیرون آمد بر پیشانی من
دملی پس سجده میکردم بر پهلو یعنی از دو پهلوی پیشانی که [illegible] و جبین است پس دید امام جعفر صادق علیه السلم اثر سجود او در جبین من
پس گفت چیست این خاک که در جبین تست پس گفتم نتوانم که سجده کنم بسبب دمل پس جز این نیست که سجده میکنم کج
پس گفت مرا که مکن و لیکن بکن گودی را پس بگردان دمل را در گو تا فرود آید پیشانی تو بر زمین هفتم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم
عمن بجبهته علة لا یقدر علی السجود علیها قال یضع ذقنه علی الارض ان الله عز وجل یقول
ویخرون للاذقان سجدا شرح الذقن بفتح ذال با نقطه و فتح قاف و بفتح قاف زنخ در سوره بنی اسرائیل چنین است
ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون
للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا مشهور اینست که لام در للاذقان بمعنی علی است و برای استعلاء حقیقی است و ظاهر این حدیث اینست
که برای سببیت مجازی باشد زیرا که جمع میان واو و یخرون و میان سجدا در حدیث مبنی بر اینست که مقصود نقل فقه جزا است
بالمعنی برای دو فائده اول فائده اینکه معلوم میشود بقرینه تکرار یخرون للاذقان اینکه مراد بگذاشتن زنخ گذاشتن نصف
روست بر وشی که نصف زنخ نیز بر زمین گذاشته شود چنانچه در سجده شکر متعارفست و این آیت برای بیان سجده شکر
جمعیت و لهذا یخرون للاذقان مکرر شده پس مراد اینست که یک نصف رو را بر زمین میگذارند بر وشی که زنخ نیز
گذاشته شود چنانچه گویا که آن نصف رو را بر زمین گذاشته اند برای اینکه زنخ گذاشته شود و نصفی دیگر را بعد
از آن میگذارند بهمین روش و مناسب این گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث هفتم باب بیست و نهم که باب
التواضع است دوم اینکه معلوم شود که در هر دو صورت حقیقت سجده واقعست یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق
علیه السلم از کسی که در پیشانی او آفتی هست قدرت ندارد بر سجده بر پیشانی امام گفت میگذارد زنخ خود را بر زمین که گذاشتن

نصف رو بر زمین بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در حق جمعی از اهل کتاب که داده شده اند علم محکمات
کتاب و سجده شکری کنند چون خوانده میشود بر ایشان قران در سوره بنی اسرائیل که و بار می افتند برای گذاشتن زنخها
بر زمین بر حالی که سجده کنند گانند هشتم اصل رأیت ابا عبد الله علیه السلم سوی الحصا حین اراد السجود شرح
دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که هموار کرد سنگ ریزهای سجده گاه را وقتی که خواست که سجده کند نهم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له الرجل ینفخ فی الصلوة موضع جبهته فقال لا شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که آیا مرد پف میکند در نماز جای پیشانی خود را پس گفت نه دهم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یسجد وعلیه العمامة لا یصیب وجهه الارض قال لا
یجزئه ذلک حتی تصل جبهته الارض شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که سجده میکند بر حالی که
بر سر اوست عمامه بر نمیخورد روی او زمین را امام گفت کافی نیست او را تا آنکه رسد پیشانی او سوی زمین باب بیست و نهم اصل
باب القیام والقعود فی الصلوة شرح این باب بیان کیفیت ایستادن و نشستن در نمازست درین باب نه حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق قدمک بالاخری دع بینهما
فصلا اصبعا اقل ذلک الی شبر اکثره واسدل منکبیک وارسل یدیک ولا تشبک اصابعک
ولتکونا علی فخذیک قبالة رکبتیک ولیکن نظرک الی موضع سجودک شرح اصبعا بدل تفصیل فصلا
و مراد عرض اصبع است و میتواند بود که مراد طول اصبع باشد اقل مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو اقل و جمله
معترضه است و برین قیاس است اکثره و مقصود ذکر این دو جمله تاکید افاده تخییر است و گاهی ترک این تاکید میکنند چنانچه در
آب جاری میگویند از زنخ تا قدمین و لو الی اربعین الی رای انها معقولست مثل فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق و شیخ بهائی
رحمه الله تعالی در کتاب حبل المتین گفته که اکثر مرفوع بفاعلیه الظرف کما فی قوله تعالی وعلی ابصارهم غشاوة او مبتدا و الظرف خبره
اسدل بسین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه امر باب نصر یا ضرب یا افعالست لا تشبک شین با نقطه و بای یک نقطه بصیغه نهی باب
تفعیل است التشبیک چیزی را مانند دندانهای شانه کردن بفاصله دادن میان اجزای آن ماخوذست از شبک بفتح شین
و فتح با بمعنی دندانهای شانه و مراد تشبیک اصابع اینجا در کردن آنها از یکدیگرست القبالة بضم قاف و تخفیف بای یک نقطه
برابر بیان نظیر و لیکن نظرک الی موضع سجودک گذشت در شرح حدیث اول باب بیست و چهارم یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت چون ایستی در نماز پس متصل مکن پای خود را بپای دیگر و اگذار میان آن دو فاصله از یک انگشت
که کمتر فاصلات تا یک وجب که اکثر فاصلاتست و فرود گذار دو دوش خود را و روانه کن دو دست خود را و جدا از
یکدیگر مکن انگشتان خود را و باید که باشند دو دست تو بر دو ران تو در برابر دو زانوی تو و باید که باشد نگاه تو سوی
سجده گاه تو اگر چشم گشوده باشد اصل فاذا رکعت فصف فی رکوعک بین قدمیک تجعل بینهما قدر
شبر وتمکن راحتیک من رکبتیک وتضع یدک الیمنی علی رکبتک الیمنی قبل الیسری
وبلغ اطراف اصابعک عین الرکبة وفرج اصابعک اذا وضعتها علی رکبتیک شرح
مضمون این گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم اصل وان وصلت اطراف اصابعک
فی رکوعک الی رکبتیک اجزأک ذلک واحب الی ان تمکن کفیک من رکبتیک فتجعل
اصابعک فی عین الرکبة وتفرج بینهما واقم صلبک ومد عنقک ولیکن نظرک

إلى ما بين قدميك **شرح** ظاهر آن وصلت تا آخر آنست که اقل واجب در انحنای مرد مقدار است که مستحب است برای زن چنانچه بیان میشود در حدیث دوم این باب شیخ بهائی رحمه الله در کتاب حبل المتین گفته و قوله علیه السلام فان وصلت اطراف اصابعك الخ صریح فی عدم وجوب الانحناء الی ان تصل الراحتان الی الرکبتین وصلت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب ضرب است الوصل رسانیدن و میتواند بود که بصیغه غایبه باشد الوصول رسیدن پس اطراف منصوب یا مرفوع میتواند بود واجب مرفوع و مبتدا است الیّ بتشدید یا مفتوحه مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است ان تمکن بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعیل خبر مبتدا است بین بضم سین و ضم یا است چنانچه گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم ضمیر منهما راجع برکبتیک است **یعنی** و اگر رسانی طرفهای انگشتان خود را در رکوع خود سوی دو زانوی خود کافیست ترا آن و محبوبتر سوی من اینست که قرار دهی دو کف دست خود را در دو زانوی خود پس گردانی انگشتان خود را در نواحی زانو و فاصله کنی میان دو زانو و مساوی کن مهره پشت خود را و بکش گردن خود را و باید که باشد نگاه تو سوی فاصله میان دو پای تو **اصل** فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَسْجُدَ فَارْفَعْ يَدَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَخِرَّ سَاجِداً وَابْدَأْ بِيَدَيْكَ فَضَعْهُمَا عَلَى الْأَرْضِ قَبْلَ رُكْبَتَيْكَ تَضَعُهُمَا مَعاً **شرح** خر بکسر خا و تشدید را بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است یا بضم خا از باب نصر است **یعنی** پس خواهی که سجده کنی بعد از برداشتن سر از رکوع و راست ایستادن پس بردار دو دست خود را بتکبیر و بیفت بر حالی که سجده کننده باشی و پیش دار دو دست خود را پس بگذار آن دو را بر زمین پیش از دو زانوی خود میگذاری آن دو دست را یکجا **اصل** وَلَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ افْتِرَاشَ السَّبُعِ ذِرَاعَيْهِ وَلَا تَضَعَنَّ ذِرَاعَيْكَ عَلَى رُكْبَتَيْكَ وَفَخِذَيْكَ وَلَكِنْ تُجَنِّحُ بِمِرْفَقَيْكَ **شرح** الافتراش مصدر باب افتعال چیزی را فرش خود کردن یعنی گسترانیدن بعضی بدن خود را بالای چیزی افتراش منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه است و از اینجا ظاهر میشود که منهی عنه پهن کردن ذراعین مطلقا نیست بلکه پهن کردن ذراعین و گذاشتن بعضی بدن بر بالای آنهاست و فخذیک عطف بر رکبتیک است و علی فخذیک تجنح بجیم و نون و حا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب نصر و ضرب مرفوعست نظیر و لکن تخرجهما که می آید و با در بمرفقیک برای تعدیه است الجنوح میل کردن و میتواند بود که تجنح بصیغه امر باب تفعل باشد و با برای آلت باشد التجنح بالدار شدن **یعنی** و فرش خود مکن دو ذراع خود را مانند فرش خود کردن درنده دو ذراع خود را در وقت خواب و مانند آن و مگذار البته دو ذراع خود را بر دو زانوی خود و نه بر دو ران خود و لیکن میل فرما دو ذراع را یکسوی از بدن خود با دو آرنج خود **اصل** وَلَا تُلْصِقْ كَفَّيْكَ بِرُكْبَتَيْكَ وَلَا تُدْنِهِمَا مِنْ وَجْهِكَ بَيْنَ ذَلِكَ حِيَالَ مَنْكِبَيْكَ وَلَا تَجْعَلْهُمَا بَيْنَ يَدَيْ رُكْبَتَيْكَ وَلَكِنْ تُحَرِّفُهُمَا عَنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَابْسُطْهُمَا عَلَى الْأَرْضِ بَسْطاً وَاقْبِضْهُمَا إِلَيْكَ قَبْضاً وَإِنْ كَانَ تَحْتَهُمَا ثَوْبٌ فَلَا يَضُرُّكَ وَإِنْ أَفْضَيْتَ بِهِمَا إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ أَفْضَلُ وَلَا تُفَرِّجَنَّ بَيْنَ أَصَابِعِكَ فِي سُجُودِكَ وَلَكِنْ ضُمَّهُنَّ جَمِيعاً **شرح** بین متعلق بادنا است که در ضمن لا تدنهما است مشار الیه ذلک رکبتین و وجه است حیال بکسر حا بی نقطه و یا دو نقطه در پایین منصوب بالظرفیه است بتقدیر و فقد حیال ضمیر لا تجعلهما راجع بکفیک است بین یدی کنایه است از برابر قبل است تحرفهما بحا بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب تفعیل مرفوعست الحرف و التحریف میل فرمودن چیزی بطرفی **یعنی**

بفتح همزه و سکون یا است

و متصل مکن دو دست خود را به دو زانوی خود و نزدیک مکن دو دست را بروی خود در میان آنچه مذکور شد که وجه و رکبتین باشد یعنی که دو دست را در میان رو و دو زانو بگذار مقصد کن برابر دو دوش خود را و مگذار دو دست خود را در پیش دو زانوی خود بروشی که قبله حقیقی آن دو زانو باشد و لیکن منحرف میکنی دو دست خود را از قبله دو زانو اندکی مراد اینست که دوری دو دست را از یکدیگر بیشتر کن از دوری دو زانو از یکدیگر بگستران دو دست را بزمین گستردنی که میسر باشد و نزدیک کن دو دست خود را سوی خود در حالت سجده نزدیک کردنی اندک مراد اینست که در وقت گذاشتن دو دست در برابر دو دوش کن چنان که میل آنها بطرف رو باشد نه بطرف مقابل آن پس دست در میان محاذی دوش و میان قبله حقیقی زانو باشد و اگر باشد در پایین دو دست تو جامه مثل آستین پیراهن پس ضرر نمیرساند ترا و اگر رسانی آن دو دست را سوی زمین که مصلی است پس آن بهتر است و فاصله مکن البته میان انگشتان خود و لیکن جمع کن میان آنها بهمگی ظاهر آنست که انگشت شست را نیز بکف دست باید چسبانید و شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین گفته و الظرف اعنی بین ذلك متعلق بمحذوف و التقدیر و اجعلهما بین ذلك ای ما بین الرکبتین و الوجه و قوله علیه السلم ولا تجعلهما بین یدی رکبتیك ای لا تجعلهما فی نفس قبلة الرکبتین بل انحرف بهما عن ذلك قلیلا ولا ینافی هذا ما فی حدیث حماد من انه علیه السلم بسط کفیه بین یدی رکبتیه لان المراد بکون الشیء بین الیدین کونه بین جهتی الیمین و الشمال و هو اعم من المواجهة الحقیقیة و الانحراف الی احد الجانبین و یستعمل ذلك فی المعنیین فاستعمل فی هذا الحدیث فی الاول و فی الآخر فی الثانی **اصل** وَإِذَا قَعَدْتَ فِي تَشَهُّدِكَ فَأَلْصِقْ رُكْبَتَيْكَ بِالْأَرْضِ وَفَرِّجْ بَيْنَهُمَا شَيْئاً وَلْيَكُنْ ظَاهِرُ قَدَمِكَ الْيُسْرَى عَلَى الْأَرْضِ وَظَاهِرُ قَدَمِكَ الْيُمْنَى عَلَى بَاطِنِ قَدَمِكَ الْيُسْرَى وَأَلْيَتَاكَ عَلَى الْأَرْضِ وَطَرَفُ إِبْهَامِكَ الْيُمْنَى عَلَى الْأَرْضِ وَإِيَّاكَ وَالْقُعُودَ عَلَى قَدَمَيْكَ فَتَتَأَذَّى بِذَلِكَ وَلَا تَكُونُ قَاعِداً عَلَى الْأَرْضِ فَتَكُونُ إِنَّمَا قَعَدَ بَعْضُكَ عَلَى بَعْضٍ فَلَا تَصْبِرُ لِلتَّشَهُّدِ وَالدُّعَاءِ **شرح** الیتان بفتح همزه و سکون لام و یا دو نقطه در پایین و نون تثنیه الیه است بمعنی نرمی باضافه افتاده و مراد اینست که میباید که دو سرین بر زمین باشد اگر میسر شود و بنابر اینکه بعضی که پوست در مفاصل ایشان باشد این میسر نیست پس سرین چپ ایشان بر زمین است باندک فاصله قعود بر قدمین عبارت از گذاشتن تمام سرین بر دو پاشنه است خواه پشت دو پا بر زمین باشد و خواه پشت یکی بر شکم دیگری باشد فتتاذی بصیغه تفعل منصوب است زیرا که تحذیر مثل نهی است و لا تکون منصوب لفظا فتکون نیز منصوب لفظا فلا تصبر نیز منصوب لفظا و این اشارتست باینکه نهی از قعود بر قدمین و امر بضد آن برای اکثر مردمانست پس هر کس اختیار قسمی از نشستن میکند که صبر او برای تشهد و دعا در آن بیشتر از اقسام دیگر باشد **یعنی** و چون نشینی در تشهد خود پس متصل کن دو زانوی خود را بر زمین و فاصله کن میان دو زانو اندکی و باید که باشد پشت پای چپ تو بر زمین و باید که پشت پای راست تو بر شکم پای چپ تو و باید که باشد دو سرین تو بر زمین و باید که باشد کنار شست پای راست تو بر زمین و دور دار از خود گذاشتن بر دو پای خود را تا مبادا که آزار کشی بآن و نباشی نشسته بر زمین پس باشی باین روش که جز این نباشد که نشسته باشد بعض تو بر بعضی دیگر پس صبر نکنی برای طول تشهد و دعا مراد اینست که غالب اینست که دو قدم بسیار تاب نمی آورد ثقل سرین و بالای آنرا **دوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ إِذَا قَامَتِ الْمَرْأَةُ فِي الصَّلَاةِ جَمَعَتْ بَيْنَ

برای مردم و سرین راست محاذی زمین است

قَدَمَيْهَا وَلَا تُفَرِّجُ بَيْنَهُمَا وَتَضُمُّ يَدَيْهَا إِلَى صَدْرِهَا لِمَكَانِ ثَدْيَيْهَا فَإِذَا رَكَعَتْ وَضَعَتْ يَدَيْهَا فَوْقَ رُكْبَتَيْهَا عَلَى فَخِذَيْهَا لِئَلَّا تُطَأْطِئَ كَثِيراً فَتَرْتَفِعَ عَجِيزَتُهَا فَإِذَا جَلَسَتْ فَعَلَى أَلْيَتَيْهَا لَيْسَ كَمَا يَقْعُدُ الرَّجُلُ وَإِذَا سَقَطَتْ لِلسُّجُودِ بَدَأَتْ بِالْقُعُودِ وَبِالرُّكْبَتَيْنِ قَبْلَ الْيَدَيْنِ ثُمَّ تَسْجُدُ لَاطِئَةً بِالْأَرْضِ فَإِذَا كَانَتْ فِي جُلُوسِهَا ضَمَّتْ فَخِذَيْهَا وَرَفَعَتْ رُكْبَتَيْهَا مِنَ الْأَرْضِ وَإِذَا نَهَضَتْ انْسَلَّتْ انْسِلَالاً لَا تَرْفَعُ عَجِيزَتَهَا أَوَّلاً **شرح** لا تفرج بفا و را بی نقطه و جیم بصیغه نفی مضارع معلوم غایبه باب تفعیل یا باب ضرب است مکان مصدر میمی است فلا تطأطئ بفتح طا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه مضاعف رباعی مجرد است بحذف یکی تا فاذا جلست یعنی فاذا ارادت الجلوس بعد رفع راسها من الرکوع است و مراد باین جلوس قعودیست که مذکور میشود بعد از این قول او که بدأت بالقعود فعلی الیتیها یعنی که در وقت شروع در حرکتی که منجر بنشستن میشود نصف و قد بدن خود را بر بالای الیتین میدارد باین روش که الیتین را بجانب زمین سرازیر کردن و دو زانو پیش از نشستن برای اینکه الیتین او مرتفع نشود و لیس کما یقعد الرجل اشارتست باینکه مرد بعد از رفع راس از رکوع سر بشیب میشود و دو دست خود را اولا بر زمین میگذارد و پس الیتین او مرتفع میشود و اذا سقطت للسجود برای بیان حالتی دیگر است که بعد از حالت سابقه است و پیش از سجود است لاطئة بطا بی نقطه و همزه که گاهی منقلب بیا میشود بصیغه اسم فاعل باب منع و علم است ظاهر ذکر فا در فاذا کانت فی جلوسها و ذکر واو در و اذا نهضت اینست که این کلام برای بیان روش برخاستن زن باشد بعد از آنکه سر از سجدتین برداشته باشد و بعد از آنکه نشسته باشد و تشهد خوانده باشد یا در جلسه استراحت باشد و ترک ذکر چگونگی نشستن زن بعد از رفع راس از سجده خواه در میان دو سجده و خواه در تشهد و خواه در جلسه استراحت شده باشد برای اشعار باینکه تفاوتی میان زن و مرد در آن نیست پس ضم فخذین و رفع رکبتین برای تمهید برخاستن بروش انسلال است و جمعی میگویند که ضم فخذین و رفع رکبتین در وقت تشهد است برای زن والله اعلم **یعنی** روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون ایستد زن در نماز جمع میکند میان دو پای خود و فاصله نمیکند میان آنها و میچسباند دو دست خود را سوی سینه خود برای بودن دو پستان او پس چون رکوع کند میگذارد دو دست خود را بالای دو زانوی خود بر دو ران خود تا سر بشیب نشود بسیار پس مشود ارتفاع کفل او و پس چون شروع در انحنا کند برای نشستن پس نصف و قد بدن خود را بر بالای الیتین خود میدارد وقت اراده نشستن او مانند اراده نشستن مرد چون افتد برای سجده ابتدا میکند بنشستن و ابتدا میکند بگذاشتن دو زانو بر زمین پیش از آنکه گذارد دو دست بعد از آن سجده میکند چسبیده بزمین پس چون باشد در نشستن او بعد از برداشتن سر از سجدتین و اراده برخاستن کند متصل یکدیگر میکند دو ران خود را و بر میدارد دو زانوی خود را از زمینی که دو زانو بر آن بود و چون برخیزد کشیده میشود کشیده شدنی بر نمیدارد کفل خود را اول بار بمعنی که کج نشود در اثنای برخاستن **سوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُقْعِ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ إِقْعَاءً **شرح** لا تقع بقاف و عین بی نقطه مکسوره بصیغه نهی حاضر معتل اللام واوی باب افعالست الاقعاء سیاشدن نز برای جماع با ماده ماخوذ است از قعو بفتح قاف و سکون عین مصدر باب نصر بمعنی جماع کردن

دو اقعاء آدمی دو نوع متعارفست اول نشستن بر دو پاشنه و گذاشتن پنجهای دو پا بر زمین دوم نشستن بر دو سرین و گذاشتن پشت پا بر زمین و در حیوانات دیگر بروشهای مختلف است مثل اینکه در سگ بروش نشستن بر دو سرین و دو کف پا و دو کف دست است اقعاء مفعول مطلق برای نوعست و مراد نوع اولست و قید منهی عنه است مخفی نماند که اگر مراد اعم از نوع اول و دوم باشد ملایم بعضی احادیث نخواهد بود مثل اینکه منقول شده که لا باس بالاقعاء بین السجدتین زیرا که جواز اقعاء با وجود کراهت مخصوص بین السجدتین نیست و مثل آنچه گذشت در حدیث اول این باب که فتتاذی بذلک تا آخر زیرا که بین السجدتین طول جلوس نیست تا کسی آزار کشد والله اعلم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بر دو پاشنه نشین میان دو سجده نوعی از نشستن که پنجهای پا بر زمین باشد **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَجَدَتِ الْمَرْأَةُ بَسَطَتْ ذِرَاعَيْهَا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون سجده کند زن میگستراند دو ذراع خود را **پنجم اصل** كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَهْوَى سَاجِداً انْكَبَّ وَهُوَ يُكَبِّرُ **شرح** اهوی بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب ضرب است ساجدا حال مقیده محققه است انکب بنون و تخفیف کاف و تشدید با بصیغه ماضی معلوم باب انفعالست الانکباب صاحب دوری اعضا از یکدیگر شدن واو و در و هو حالیه است و حال محققه مؤکده است یکبر بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است **یعنی** عادت امیر المؤمنین علیه السلم این بود که چون افتاد سجده کننده دور میکرد اعضای خود را از یکدیگر بر حالی که او بزرگ میشمرد بسبب دور کردن اعضا از یکدیگر **ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا سَجَدَ الرَّجُلُ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَنْهَضَ فَلَا يَعْجِنْ بِيَدَيْهِ فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يَبْسُطُ كَفَّيْهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَضَعَ مَقْعَدَتَهُ عَلَى الْأَرْضِ **شرح** لا یعجن بعین بی نقطه و جیم بصیغه نفی مضارع معلوم غایب باب نصر یا ضرب است العجن تکیه کردن بر پشت انگشتان دست گره شده چنانچه خمیرگر میکند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون سجده کند مرد و بعد از آن اراده کند که برخیزد پس تکیه نمیکند بر دو دست گره شده خود در زمین و لیکن میگستراند دو دست خود را بی آنکه گذارد نشستنگاه خود را بر زمین مراد نهی از مانند اقعاء کلب است که بیان شد در شرح حدیث سوم این باب **هفتم اصل** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ جُلُوسِ الْمَرْأَةِ فِي الصَّلَاةِ قَالَ تَضُمُّ فَخِذَيْهَا **شرح** روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است گفت پرسیدم امام را از نشستن زن در نماز امام گفت متصل بیکدیگر میکند دو ران خود را بمعنی که تورک نمی کند بلکه نوع دوم اقعاء میکند که بیان شد در شرح حدیث سوم این باب امالی جدا کردن دو ران از یکدیگر **هشتم اصل** عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ الْمَرْأَةُ إِذَا سَجَدَتْ تَضَمَّمَتْ وَالرَّجُلُ إِذَا سَجَدَ تَفَتَّحَ **شرح** روایتست از بعض شیعه امامیه که کلام ایشان از پیش خود نیست بلکه نقل از امام مفترض الطاعه است گفت چون زن سجده کند اعضای خود را متصل بیکدیگر میکند و مرد چون سجده کند اعضای خود را از یکدیگر جدا میکند **نهم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ قَالَ النَّحْرُ الِاعْتِدَالُ فِي الْقِيَامِ أَنْ يُقِيمَ صُلْبَهُ وَنَحْرَهُ وَقَالَ لَا تُكَفِّرْ فَإِنَّمَا يَصْنَعُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ وَلَا تَلَثَّمْ وَلَا تَحْتَفِزْ وَلَا تُقْعِ عَلَى قَدَمَيْكَ وَلَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ **شرح** النحر بفتح نون و سکون حا بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب منع است و قامت بمعنی برابر یکدیگر بودن اعضای کسی در قیام نماز

وآنت مراد بالاعتدال فی القیام ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر عطف بیان الاعتدال است
یقیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمکلف است الصلب بضم صاد و سکون لام و با
بمعنی مهره پشت النحر بضم نون و ضم حا بی نقطه جمع نحر بفتح نون و کسر حا اعضایی که مستقیم میتواند شد مثل دست که
مرکب از بازو و وارش و کف و انگشتان دست و استقامت در قیام را توجه مینامند چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب
فرض الصلوة که باب سوم است و می آید در حدیث اول باب الصلوة فی ثوب واحد تا آخر که باب پنجاه و نهم است
لا تکفر بفا و را بی نقطه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب تفعیل است التکفیر بستن دست راست بر پشت دست چپ که
در وقت قیام در نماز فانما یصنع ذلک المجوس اشارت باینکه عمده استقامت ترک تکفیر است و مجوس اینجا استعاره
شده برای پیروان اهوا و ظنون باعتبار اینکه چنانچه گبران قائل بتعدد معبود شدند که یزدان و دیگر اهرمن ایشان نیز
قائل بتعدد معبود شدند باعتبار پیروی ظنون پیشوایان خود چنانچه گفته در سوره توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من
دون الله و گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب التقلید که باب نوزدهم است بدانکه از ملاحظه سیاق
سوره کوثر باعتبار فا در فصل و استیناف بیانی در ان شانئک هو الابتر و ملاحظه این حدیث ظاهر میشود اینکه امر الله تعالی
مر ما را باستقامت در قیام نماز برای اینست که استقامت ظاهره دلالت کند بر استقامت باطن بمعنی ترک
پیروی اهوای مختلفه و ظنون خود در ایمان و در افعال و ترک نماز و مانند آن چنانچه گفته در سوره شوری که فاستقم کما
امرت و لا تتبع اهواءهم و ظاهر میشود اینکه مراد بکوثر امیر المؤمنین علیه السلام است و این سوره وقتی نازل شده که منافقان
قریش میخواسته اند که دور و بر محمد و آل محمد غالب شده بوسیله اینکه محمد صلی الله علیه و آله پسر ندارد و پس ابتر است و در
بر و خم زرکیک است و جواب اینست که کوثر داد او را معصومین او تا آخر زمان آل محمد دور و بر محمد و آل محمد ثمره نماز است
و آن اشارت که نماز را صلوة میگویند پس این سوره مبارکه برهان امامت امیر المؤمنین و یازده فرزند او از فاطمه
علیهما السلام است نزد صاحب انصاف لا تلثم بتا سه نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعل بحذف یکی از دو تا است التلثم
بحا بی نقطه بفا و زای با نقطه بصیغه نهی حاضر باب افتعال است الاحتفاز اعضای خود را متصل بیکدیگر کردن چنانچه
زنان در سجود میکنند لا تقع بصیغه نهی معتل اللام و اوی باب افعال است اقعا بیان شد در شرح حدیث سوم این باب
لا تفترش بفا و را بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افتعال است افتراش ذراعین یعنی متصل کردن جمیع هر که دو ذراع است
بزمین در وقت سجود یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام تا آخر آنکه گفتم او را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره
کوثر که پس صلوة کن برای رضای صاحب کل اختیار خود و نحر کن امام گفت نحر معنی راست شدن است و راست ایستادن
با بیرون شدن که مکلف راست کند مهره پشت خود را و سایر اعضایی را که راست میتوان کرد و امام گفت که دست بر روی دست
مگذار در قیام نماز چه جز این نیست که میکنند آن را مجوس این است و این بند میبندد در نماز و اعضای خود را متصل بیکدیگر
مکن در سجود و منشین بر بالای دو پای خود در وقت تشهد و همچنین مکن بر زمین دو ذراع خود را در وقت سجود
باب سی ام اصل باب التشهد فی الرکعتین الاولتین والرابعة والتسلیم شرح این باب بیان تشهد است و درود و کیفیت اول
و چهار سلام فاوتن در آخر نماز و درین باب یازده حدیث است اول اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن التشهد
فقال لو کان کما یقولون واجبا علی الناس هلکوا انما کان القوم یقولون ایسر ما یعلمون اذا حمدت
الله اجزأ عنک شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از تشهد که ادعای تحیات که مخالفان آن را لازم میشمردند در تشهد

و تارک آن را فاسق میشمردند پس امام گفت اگر میبود چنانچه مخالفان میگویند واجب بر مردمان هلاک میشدند مردمان
زمان رسول علیه السلام بیان این آنکه جز این نیست که بودند آن جماعت با بیرون که میگفتند در تشهد آسانتر آنچه را که میدانستند
چون حمد کنی الله تعالی را بعد از تشهد کفایت میکند از تو مشقت دعای تحیات را دوم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام
ای شیء اقول فی التشهد والقنوت قال قل باحسن ما علمت فانه لو کان موقتا لهلک
الناس شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را چه چیز گویم در تشهد و در قنوت امام گفت بگو بهتر آنچه دانستی در
ادای شهادتین و در دعا چه هر چیزی که شان اینست که اگر میبود و لفظی که در تشهد یا قنوت باید گفت معین هر آینه
هلاک میشدند مردمان زمان رسول علیه السلام سوم اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن ادنی ما یجزی
من التشهد فقال الشهادتان شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کمتر آنچه کافی است از جمله تشهد پس گفت
شهادت توحید و شهادت رسالت اشارت باینکه درود بر محمد و آل محمد واجب علیحده و جزء تشهد نیست چهارم
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اقرأ فی التشهد ما طاب فلله و ما خبث فلغیره
فقال هکذا کان یقول علی علیه السلام شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بخوانم در ابتدای تشهد که آنچه
نیکوست از جمله نامها پس از الله تعالی است و آنچه زشت است پس از غیر اوست پس امام گفت که چنین میگفت علی علیه السلام
مخفی نماند که این مضمون الاسماء الحسنی کلها لله است که می آید در حدیث اول باب النوادر پنجم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ینبغی للامام ان یسمع من خلفه التشهد و لا یسمعونه هم شیئا شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است پیشنماز را اینکه بشنواند جمیع آنکه در پس او زود یک او ایستاده اند
تشهد و نشنوانند پیشنماز را جماعت چیزی ششم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام کل ما ذکرت الله به
والنبی صلوات الله علیه و آله فهو من الصلوة فان قلت السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین فقد انصرفت شرح کل مرفوع و مبتدا است و ما موصوله است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر چیز
که گفتی بعد از تشهد الله تعالی را آن مثل اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام تا آخر و آنچه گفتی نبی را
صلوات الله علیه و آله مثل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس آن از جمله نماز است پس چون گفتی السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین پس برگشتی از نماز خواه ماموم باشی و خواه منفرد باشی مخفی نماند که ظاهر اینست که السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته باعث انصراف از نماز نشود بلکه بعد از انصراف گفته شود و تفصیلی که مذکور میشود در شرح حدیث
آینده و شاید که آنچه می آید در حدیث اول باب چهل و ششم که باب التسلیم علی المصلی است که بر تو سلام علیکم و
لا یقول علیکم السلام مبنی بر این باشد که سلام بر خود باعث انصراف از نماز است و موافق اینست آنچه شیخ طوسی رحمه الله
در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض من ذلک والمسنون روایت کرده که عن ابی جعفر علیه السلام
قال شیئا ان یعف الناس بها صلوتهم قول الرجل تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و انما هو شیء قالته الجن بجهالة فحکی الله
عنهم و قول الرجل السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و ایضا در آن باب که عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرکعتین
الاولیین اذا جلست فیهما للتشهد فقلت و انا جالس السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته انصراف هو قال لا و لکن اذا قلت
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فهو الانصراف هفتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کنت فی الصف
فسلم تسلیمة عن یمینک و تسلیمة عن یسارک لان عن یسارک من یسلم علیک و اذا کنت اماما

فسلم تسلیمة و انت مستقبل القبلة شرح مراد بتسلیم اینجا سلامی است که بعد از سلام انصراف است و چون آن در منفرد و پیشنماز
مستحب است و در سه قسم که اشارت با آنها شده در این حدیث اول سلام امام دوم سلام ماموم که در یسار او کسی باشد سوم
سلام ماموم که در یسار او کسی نباشد لان استدلالت بر و تسلیمة عن یسارک و این اشارت باینکه سلام بجانب یسار
مشروط است بودن کسی در یسار مصلی بخلاف سلام بجانب یمین عدول از لفظ ماضی بلفظ مضارع در یسلم علیک برای اشعار است
که این سلام از قبیل جواب سلام نیست پس ترتیب در آن ملحوظ نیست و لهذا ماموم جواب سلام علیحده نمیگوید یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که چون باشی در نماز جماعت در میان صف پس سلام کن یک سلام جانب راست خود و یک سلام بر جانب
که تو رو بقبله باشی بکیفیتی که رو را بجانب راست و چپ نکردانی بدانکه ظاهر احادیث کافی اینست که سلام بعد از سجده آخر نماز سه قسم است
اول آنچه بقصد انصراف از نماز است و آن بلفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است و بس چنانچه گذشت در حدیث سابق
و بعنوان التفات بدست راست است چنانچه می آید در حدیث آینده دوم آنچه پیش از سلام انصراف است و آن مکمل تشهد است
و آن بغیر لفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است چنانچه بیان شد در حدیث سابق سوم آنچه بعد از سلام انصراف است در
در منفرد نباشد و آن مقصود است درین حدیث و حدیث نهم این باب و آن بلفظ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است و این بر نهج
روایت شیخ طوسی در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض من ذلک والمسنون که عن علی بن ابی جعفر قال رایت اخوتی موسی
و اسحق و محمد ابنی جعفر یسلمون فی الصلوة عن الیمین و الشمال السلام علیکم و رحمة الله السلام علیکم و رحمة الله و این در زمانی بود که مجموع ابنان مسموم
بوده اند و اقتدا بامام جعفر صادق میکرده بوده اند و اسقاط لفظ و برکاته از قبیل اقتصار است و قسم سوم سه قسمست اول سلام
که ماموم است و بر دست چپ او کسی نیست و او دو سلام میکند یکی بجانب راست دیگری بجانب چپ دوم سلام کسی که ماموم باشد و بر دست
چپ او ماموم دیگر نباشد و او یک سلام میکند بعنوان التفات بجانب راست سوم سلام کسی که پیشنماز باشد و او یک سلام میکند رو بقبله بقصد خطاب
با مومین و موافق این تفصیل است روایت شیخ طوسی رحمه الله در باب کیفیة الصلوة و صفتها و شرح الاحدی و خمسین رکعة و ترتیبها
والقراءة فیها والتسبیح فی رکوعها و سجودها والقنوت فیها والمفروض من ذلک والمسنون که عن ابی عبد الله علیه السلام و تقول السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین فاذا قلت ذلک فقد انقطعت الصلوة ثم تؤذن القوم فتقول و انت مستقبل القبلة السلام علیکم و کذلک اذا کنت وحدک
تقول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین مثل ما سلمت و انت امام فاذا کنت فی جماعة فقل مثل ما قلت و سلم علی من علی یمینک و شمالک
فان لم یکن علی شمالک احد فسلم علی الذین علی یمینک و لا تدع التسلیم عن یمینک ان لم یکن علی شمالک احد مخفی نماند که درین روایت تؤذن بهمزه و ذال
با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال یا باب تفعیل برای کثرت الایذان اعلام و مراد اینجا اعلام بر تمامت است و دور تو و مانند آن را
تمام شدن نماز و بر این محمول است روایت شیخ طوسی در باب کیفیة الصلوة و صفتها والمفروض من ذلک والمسنون که عن عمار بن موسی قال
ابا عبد الله علیه السلام عن التسلیم ما هو فقال هو اذن و گفتگوی سلام اذن می آید در حدیث هفتم باب پنجاه و ششم و در شرح حدیث اول و دوم باب صلوة
الخوف که باب هشتاد و ششم است و در حدیث اول باب صد و دوم که باب النوادر است و السلام علیکم از قبیل اقتصار است مراد السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته است چنانچه می آید در حدیث اول باب صدم بدانکه از آنچه گفتیم ظاهر میشود که سلام کننده چهار قسمست اول منفرد و او سلام میکند یکی
سلام مستحب که مکمل تشهد است مثل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و دیگری سلام واجب که سلام انصراف و آن بلفظ السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین است و مستحب است که بعنوان التفات بجانب راست باشد دوم پیشنماز و او سه سلام میکند یکی مستحب که مکمل تشهد است
و دیگری واجب که سلام انصراف است و دیگری مستحب که سلام اذن است رو بقبله است و آن بلفظ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است سوم ماموم
که در جانب چپ او کسی هست و او چهار سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است و دیگری سلام واجب که سلام انصراف و دیگری سلام مستحب

در تهذیب هم

بجانب راست و دیگری سلام مستحب بجانب چپ و این دو سلام آخر بلفظ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است چهارم ماموم که در جانب
چپ او کسی نیست و او سه سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است دیگری سلام واجب که سلام انصراف و دیگری سلام مستحب بجانب
راست که بلفظ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا انصرفت
من الصلوة فانصرف عن یمینک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون برگردی از نماز پس برگرد
جانب راست خود و ذکر مصنف این حدیث را در تحت عنوان این باب برای اشارت باینست که مراد اینست که السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین بعنوان التفات بجانب راست باید گفت خواه مصلی پیشنماز باشد و خواه ماموم و خواه منفرد و بعضی میگویند
که مراد اینست که در وقت انتشار و رفتن از مصلی بجانب راست باید رفت و مؤید اول است آنچه می آید در حدیث
بیست و چهارم باب هشتاد و چهارم که ثم تسجد سجدتی السهو بعد ما تنصرف والله اعلم نهم اصل سالت ابا عبد الله
عن الرجل یقوم فی الصف خلف الامام و لیس علی یساره احد کیف یسلم قال یسلم واحدة عن
یمینه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می ایستد در صف در پس پیشنماز و نیست بر دست چپ
او هیچکس چگونه سلام میکند امام گفت سلام میکند یک سلام جانب راست خود مراد سلام بعد از انصراف چنانچه مذکور
شد در شرح حدیث هفتم این باب دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا قمت من الرکعة فاعتمد علی
کفیک و قل بحول الله و قوته اقوم و اقعد فان علیا علیه السلام کان یفعل ذلک الحول بفتح حا بی نقطه
و سکون واو و حیلی و مراد اینجا سستی عزم کسی است از کاری القوة زورمندی و مراد اینجا زورمندی عزم کسی است در کار
و اضافه این دو بالله تعالی باعتبار اینست که قوت عزم هر کسی در کاری و سستی عزم او از مشیت آن کار و ثبت و اراده و قدر
و قضای الهی است و این روایت بر مقتضای قدریه چنانچه مفصل شد در کتاب التوحید در شرح حدیث چهارم باب سی ام که باب الجبر
والقدر والامر بین الامرین است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون برخیزی از رکعتی که تمام شده باشد پس تکیه کن
بر دو دست خود و بگو بحول الله تعالی و قوته او برمیخیزم و می نشینم چه هر آینه علی علیه السلام عادت او این بود که میکرد آن را
برای رد بر قدریه چنانچه ابن ادریس رحمه الله تعالی در آخر کتاب سرائر نقل کرده یازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا جلست
فی الرکعتین الاولیین فتشهدت ثم قمت فقل بحول الله و قوته اقوم و اقعد شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون بنشینی
در دو رکعت اول و تشهد کنی بعد از آن برخیزی پس بگو آنچه را که بیان شد در شرح حدیث سابق باب سی و یکم اصل باب القنوت
فی الفریضة والنافلة و متی هو و ما یجزی فیه شرح القنوت بضم قاف مصدر باب نصر و مراد بعنوان تضرع و مراد اینجا رو اشتن
دو دست و دعا است و اکثر قنوت عبارت از محض دعا لازم می آید که در هر رکعتی بعد از رفع راس از رکوع قنوتی مستحب باشد زیرا که سمع
الله لمن حمده جمله دعائیه است چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث اول باب بیست و هفتم که باب التحمید والتمجید است و این منافات
دارد با حدیث هفتم و سیزدهم این باب و قنوت گاهی مستعمل میشود در محض دعا چنانچه اشارت بآن میشود در شرح حدیث دوم این باب
قاموس گفته القنوت الطاعة والسکون والدعاء والقیام فی الصلوة والامساک عن الکلام و قنت دعا علی عدوه و اطال القیام فی صلوته و ادام الحج و اطال
الغزو و تواضع لله و ابن اثیر در نهایه گفته فیه تفکر ساعة خیر من قنوت لیلة قد تکرر ذکر القنوت فی الحدیث و یرد بمعان متعددة کالطاعة
والخشوع والصلوة والدعاء والعبادة والقیام و طول القیام والسکوت فیصرف فی کل واحد من هذه المعانی الی ما یحتمله لفظ الحدیث
الوارد فیه و فی حدیث زید بن ارقم کنا نتکلم فی الصلوة حتی نزلت و قوموا لله قانتین فامسکنا عن الکلام اراد به السکوت و قال
ابن الانباری القنوت علی اربعة اقسام الصلوة و طول القیام و اقامة الطاعة والسکوت یعنی این باب بیان قنوت است در نماز فرض

[illegible] سألت ابا جعفر عن القنوت في الصلوات الخمس فقال اقنت فيهن جميعا قال وسألت ابا عبد الله بعد ذلك عن القنوت فقال لي اما ما جهرت فيه فلا تشك [illegible]

[illegible]

دوم اصل عن صفوان الجمال قال صليت خلف ابي عبد الله عليه السلم اياما فكان يقنت في كل صلوة يجهر فيها [illegible]

سوم اصل عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عليه السلم عن القنوت فقال فيما يجهر فيه بالقراءة قال فقلت له اني سألت اباك عن ذلك فقال في الخمس كلها فقال رحم الله ابي ان اصحاب ابي أتوه فسألوه فاخبرهم بالحق ثم أتوني شكاكا فافتيتهم بالتقية شرح [illegible]

[illegible]

صادق عليهما السلم [illegible] چهارم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم اقنت في كل ركعتين فريضة او نافلة قبل الركوع شرح [illegible]

[illegible]

پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن القنوت فقال في كل صلوة فريضة ونافلة شرح [illegible]

[illegible] ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال من ترك القنوت رغبة عنه فلا صلوة له شرح [illegible]

[illegible] هفتم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال القنوت في كل صلوة في الركعة الثانية قبل الركوع شرح [illegible]

[illegible]

[illegible] هشتم اصل سألت ابا عبد الله عن القنوت وما يقال فيه فقال ما قضى الله على لسانك ولا اعلم له شيئا موقتا شرح [illegible] نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال القنوت في الفريضة الدعاء وفي الوتر الاستغفار شرح [illegible]

[illegible]

دهم اصل قلت لابي جعفر عليه السلم رجل نسي القنوت فذكره وهو في بعض الطريق فقال يستقبل القبلة ثم ليقله ثم قال اني لاكره للرجل ان يرغب عن سنة رسول الله صلى الله عليه واله

شرح [illegible]

[illegible] يازدهم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن ادنى القنوت فقال خمس تسبيحات شرح [illegible]

[illegible] دوازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال يجزيك في القنوت اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا في الدنيا والاخرة انك على كل شيء قدير شرح [illegible]

[illegible] سيزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم ما اعرف قنوتا الا قبل الركوع شرح [illegible]

[illegible] چهاردهم اصل سألت عبدا صالحا عن القنوت في الوتر والفجر وما يجهر فيه قبل الركوع او بعده فقال قبل الركوع حين تفرغ من قرائتك شرح [illegible]

حدثني يعقوب بن يقطين

[illegible] پانزدهم اصل عن محمد بن مسلم قال قال القنوت في كل صلوة في الفريضة والتطوع شرح [illegible]

باب سی و دوم اصل باب التعقيب بعد الصلوة والدعاء شرح [illegible]

[illegible] اول اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلم قال لا ينبغي للامام ان ينتقل اذا سلم حتى يتم من خلفه الصلوة قال وسألته عن الرجل يأتم في الصلوة هل ينبغي له ان يعقب بحل لتعقيب الامام شرح [illegible]

باصحابه بعد التسليم فقال يسبح ويذهب من شاء لحاجته ولا يعقب

[illegible]

دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ايما رجل ام قوما فعليه ان يقعد بعد التسليم ولا يخرج من ذلك الموضع حتى يتم الذين خلفه الذين سبقوا صلوتهم ذلك على كل امام واجب اذا علم ان فيهم مسبوقا وان علم ان ليس فيهم مسبوق بالصلوة فليذهب حيث شاء شرح [illegible]

[illegible]

سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال من صلى صلوة فريضة وعقب الى اخرى فهو ضيف الله وحق على الله ان يكرم ضيفه شرح [illegible]

[illegible] چهارم اصل عن الحسن بن المغيرة انه سمع ابا عبد الله عليه السلم يقول ان فضل الدعاء بعد الفريضة على الدعاء بعد النافلة كفضل الفريضة على النافلة قال ثم ادعه ولا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العبادة ان الله عز وجل يقول ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين وقال ادعوني استجب لكم وقال اذا اردت ان تدعو الله فمجده واحمده وسبحه وهلله واثن عليه وصل على النبي واله ثم سل تعط شرح [illegible]

[illegible]

واگر از قسم دوست دعا اثر ندارد و پس ترک دعا بهتر از فعل آنست و جواب ازین دو چیزست جواب اول نقض اجمالی
بطریق نقل چنانچه در بحث جبر ثابت یا بطریق عقل و آن اینست که اگر این تمسک صحیح باشد صحیح خواهد بود تمسک شخصی که از گرسنگی
نزدیک بمردن شده باشد و طعامی که حلال و ملک او باشد حاضر باشد و نخورد و از گرسنگی بمیرد و بگوید که اگر مردن
من از قسم اولست حاجت بخوردن نیست واگر از قسم دوست خوردن اثری ندارد و جواب دوم حل آن اینست که
مشیت الله تعالی هر حادث را منافات ندارد با توقف بعض حوادث بر بعضی و مدخلیت بعضی در بعضی پس عدم حاجت
بر تقدیر وقوع قسم اول و عدم اثر بر تقدیر وقوع قسم دوم ممنوعست فان الدعاء هو العبادة برای حصر عبادت در دعا است
بمعنی که مراد بعبادت در سوره فاتحه ایاک نعبد و در سوره مومن سیستکبرون عن عبادتی دعا و طلب هدایت صراط
مستقیم است چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سوم و ... بیان شد در احادیث باب اول کتاب الدعا و او
در و قال در اول حالیه است بتقدیر قد و قال زیرا که دعا بعد آن در سوره مومن مقدمست بر ما قبل آن **یعنی** روایتست از حسن
مغیره و اینکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که رجحان دعا بعد از نماز فریضه بر دعا بعد از نماز نافله مانند
رجحان نماز فریضه است بر نماز نافله حسن گفت که بعد از آن امام گفت دعا کن الله تعالی را و مگو که بتحقیق پرداخته از کار جهان
بمشیت هر چیز در وقت ایجاد اول حوادث چه بدرستی که دعا آنست بندگی بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در
سوره مومن که بدرستی که جمعی که تکبر میکنند از عبادت من الله در قعر جهنم میشوند ذلیلان و حال آنکه گفت در سوره مومن
در صدر این آیت که دعا کنید مرا تا استجابت کنم برای شما مراد اینست که صدر آیت دلیل اینست که عبادت در این آیت
عبارت از دعاست و امام گفت که چون خواهی که دعا کنی الله تعالی را و دعا کر جامع شرط استجابت باشد پس تعظیم کن او را
بگفتن الله اکبر و مانند آن و تهلیل کن او را بگفتن لا اله الا الله و ثنا و ستایش کن بر الله تعالی چنانکه مستحق است
بذکر اسماء حسنی و درود کن بر نبی و اوصیای او و بعد از آن طلب کن حاجت خود را تا داده شوی **پنجم اصل** عن ابي جعفر
قال الدعاء بعد الفريضة افضل من الصلوة تنفلا **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت دعا
بعد از نماز فریضه بهترست از نماز بقصد نافله مراد نافله غیر یومیه است پس منافات ندارد با آنکه بعد از نماز موقت نافله
موقت افضل باشد از دعا چنانچه بعضی گفته اند و آن ظاهرست از کلام مصنف که گذشت بعد از حدیث ششم باب **ششم**
اصل قال ابو عبد الله عليه السلم من سبح تسبيح فاطمة الزهراء عليها السلم قبل ان يثني رجليه
من صلوة الفريضة غفر الله له وليبدأ بالتكبير **شرح** يثني بيا ... نقطه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم معتل
اللام باید از باب ضرب و علم است الثنی بفتح ثا و سکون نون پیچانیدن من صلوة متعلق به یثنی است و تقدیر من لازم صلوة
و مراد گردانیدن از قبله است بروشی که با آن نماز فریضه باطل شود **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که تسبیح کند تسبیح فاطمه
زهرا علیها السلم پیش از آنکه بپیچاند دو پای خود را از حالتی که لازم نماز فریضه است می آمرزد الله تعالی گناهان او را و ابتدا
میکند بگفتن الله اکبر اشارتست ببطلان طریقت مخالفان در تسبیح فاطمه زهرا و میتواند بود که اشارت باشد باستحباب ابتدای
تعقیب بتکبیر چنانچه متعارفست که سه تکبیر و رفع یدین با هر کدام پیش از شروع در تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم میکنند **هفتم اصل**
عن ابي عبد الله عليه السلم قال من سبح لله في دبر الفريضة تسبيح فاطمة عليها السلم المائة مرة
واتبعها بلا اله الا الله غفر له **شرح** المائة منصوب و نعت تسبیح است مرة مجرور و مضاف الیه مائة والف لام
عهد خارجی داخل مجموع مضاف و مضاف الیه شده نظیر اضافه ... که عارض مجموع مضاف و مضاف الیه

شده

شده **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که تسبیح کند برای الله تعالی در عقب نماز فریضه تسبیح فاطمه علیها السلم که آن
صد بار مشهورست و بعد از آن گوید لا اله الا الله یکبار آمرزیده میشود برای او گناهان **هشتم اصل** دخلت مع ابي على ابي عبد الله
عليه السلم فسأله ابي عن تسبيح فاطمة عليها السلم فقال الله اكبر حتى احصى اربعا وثلثين مرة ثم قال
الحمد لله حتى بلغ سبعا وستين ثم قال سبحان الله حتى بلغ مائة يحصيها بيده جملة واحدة **شرح**
شدم با پدرم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید او را پدرم از کیفیت تسبیح فاطمه علیها السلم پس امام گفت الله اکبر تا آنکه شمرد
سی و چهار بار بعد از آن امام گفت الحمد لله تا آنکه رسید بشصت و هفت بار یعنی که سی و سه بار الحمد لله گفت و با
شصت و هفت شد بعد از آن امام گفت سبحان الله تا آنکه رسید بصد یعنی که سی و سه بار سبحان الله گفت بر حالی
که میشمرد آن تسبیحات صد گانه را بدست خود یکدفعه اشارتست با آنکه سخن در اثنای تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم مکروهست
نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال في تسبيح فاطمة عليها السلم يبدأ بالتكبير اربعا وثلثين ثم
التحميد ثلثا وثلثين ثم التسبيح ثلثا وثلثين **شرح** هر یک از التحمید و التسبیح مرفوع و مبتداست بتقدیر ثم التحمید
ثلث و ثلثین لازم و میتواند بود که اول مجرور باشد و میتواند بود که دوم نیز مجرور باشد نظیر علفته تبنا و ماء باردا و مضمون
ظاهرست از شرح سابق **دهم اصل** سمعنا ابا عبد الله عليه السلم وهو يلعن في دبر كل مكتوبة اربعة
من الرجال واربعا من النساء فلان وفلان وفلان ومعوية ويسميهم وفلانة وفلانة وهند
وام الحكم اخت معوية **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که او لعنت در عقب هر نماز فریضه چهار کس
از مردان و چهار کس را از زنان اینها مراد ابوبکر و عمر و عثمان و معویه است و نام میبرد ایشان را بنامهای ایشان و آن چهار زن
عایشه و حفصه و هند مادر معویه و ام الحکم خواهر معویه است **یازدهم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلم اذا شككت في
تسبيح فاطمة عليها السلم فاعد **شرح** شک در تسبیح سه صورت دارد اول شک در اصل وقوع آن دوم شک در عدد
آن سوم شک در ترتیب آن **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون شک کنی در تسبیح فاطمه علیها السلم پس اعاده کن
آن را **دوازدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلم انه كان يسبح تسبيح فاطمة صلى الله عليها فيصله و
لا يقطعه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او تسبیح میکرد تسبیح فاطمه صلی الله علیها بروشی که متصل
میکرد آن را و فاصله نمیکرد میان آن **سیزدهم اصل** عن ابي هرون المكفوف عن ابي عبد الله عليه السلم قال يا
ابا هرون انا نأمر صبياننا بتسبيح فاطمة كما نأمرهم بالصلوة فالزمه فانه لم يلزمه عبد فشقي
شرح روایتست از ابو هرون کور از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت ای ابو هرون بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را
بتسبیح فاطمه در عقب هر نماز فریضه چنانچه امر میکنیم ایشان را بنماز فریضه پس مداومت کن با آن چه بدرستی که شأن اینست
که مداومت نکرد با آن بنده پس عاقبت بخیر شده باشد **چهاردهم اصل** عن ابي جعفر عليه السلم قال ما عبد الله
بشيء من التحميد افضل من تسبيح فاطمة عليها السلم ولو كان شيء افضل منه لنحله رسول الله صلى
الله عليه وآله فاطمة عليها السلم **شرح** نحل بنون و حاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصرست **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت عبادت کرده نشد الله تعالی بچیزی از تعظیم که خارج از نماز باشد بهتر از تسبیح فاطمه علیها السلم و اگر میبود چیزی
بهتر از آن هر آینه عطا میکرد آن را رسول الله صلی الله علیه وآله بفاطمه علیها السلم **پانزدهم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلم
يقول تسبيح فاطمة عليها السلم في كل يوم في دبر كل فريضة احب الي من صلوة الف ركعة في كل يوم **شرح**

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که تسبیح فاطمه علیها السلام در هر روزی و شبی در عقب هر نماز فریضه محبوبتر است سوی من از گزاردن هزار رکعت در روزی و شبی. شانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اقل ما یجزیک من الدعاء بعد الفریضة ان تقول اللهم انی اسالک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسالک عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة. شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت کمتر آنچه کافیست ترا از جمله دعا بعد از نماز فریضه اینست که گویی خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بخشش از هر خوبی که فرو گرفته باشد آن را دانش تو و پناه میگیرم بتو از هر بدی که فرو گرفته باشد آن را دانش تو خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو راحتی را که از جانب تو باشد در کارهای من همگی آنها و پناه میگیرم بتو از بلایی که باعث رسوایی و خواری باشد در دنیا و از عذاب آخرت. هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام تستجاب الدعاء فی اربعة مواطن فی الوتر وبعد الفجر وبعد الظهر وبعد المغرب. شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام مستجاب میشود دعا در چهار جا در قنوت نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام مراد اینست که استجابت در این چهار جا بیشتر است از سایر قنوتهای دیگر و تعقیبهای دیگر. هجدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تدع فی دبر کل صلوة اعید نفسی وما رزقنی ربی بالله الواحد الصمد حتی تختمها واعید نفسی وما رزقنی ربی برب الفلق حتی تختمها واعید نفسی وما رزقنی ربی برب الناس حتی تختمها. شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت وا مگذار در عقب هر نمازی اینکه اعید نفسی وما رزقنی ربی بالله الواحد الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واعید نفسی وما رزقنی ربی برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد واعید نفسی وما رزقنی ربی برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس پناه میدهم خود را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بخدا که یگانه [illegible] شده باو در حاجتها نزاید و زاده نشده و نبوده او را همتا هیچکس [illegible] فلاسفه که میگویند فاعل [illegible] عقل [illegible] واحد در معلولات [illegible] مانند [illegible] والدین [illegible] و صادر است بایجاب از عقل [illegible] در مرتبه وجود اوست [illegible] مانند اینکه زن کسی در مرتبه وجود شوهر است نه علت اوست و نه معلول او و پناه میدهم خود را و آنچه را که روزی کرده مرا بصاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار صبح از شر آنچه [illegible] و از شر شب تاریک چون در آید و از شر [illegible] بجانب افسون کنان [illegible] در عقدها [illegible] و مانند آنها و از شر [illegible] حسد کننده که [illegible] در آیت سوره نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله و بیان شده در کتاب الحجة در باب ان الائمة علیهم السلام هم الناس المحسودون چون ظاهر کند اثر حسد خود را با اظهار میل سوی زوال حق محسود و پناه میدهم خود را و آنچه را که روزی کرده مرا بصاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار مردمان پادشاه مردمان مستحق عبادت مردمان از شر [illegible] و سوسه کننده [illegible] از قابلیت علم و احکام الهی سوی استحکام جهل [illegible] و سوسه میکند در سینه‌های مردمان از جمله جنیان و مردمان. نوزدهم اصل قال ابو جعفر علیه السلام لا تنسوا الموجبتین او قال علیکم بالموجبتین فی دبر کل صلوة قلت وما الموجبتان قال تسال الله الجنة وتعوذ بالله من النار. شرح لا تنسوا بفتح سین و ضم واو برای التقاء ساکنین بصیغه نهی حاضر جمع مذکر معتل اللام یائی از باب علم است الموجبتین بکسر و فتح جیم میشود [illegible] معنی دو کلمه لازم کننده بهشت برای گوینده آنها یا معنی لازم کرده

شده بر مکلف تسال بصیغه متکلم مع الغیر است و همچنین نعوذ. یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام فراموش مکنید دو کلمه لازم کننده بهشت را یا گفت دریابید دو کلمه لازم کننده را در عقب هر نمازی گفتم و چیست آن دو کلمه لازم کننده گفت اینکه طلب میکنیم از الله تعالی بهشت را و پناه میگیریم بالله تعالی از آتش جهنم. بیستم اصل عن سلیمن بن حفص المروزی قال کتب الی الرجل صلی الله علیه وآله فی سجدة الشکر مائة مرة شکرا شکرا وان شئت عفوا عفوا. شرح مائة مرفوع و مبتداست اگر فی سجدة الشکر داخل مکتوب باشد یا منصوب و مفعول کتب است اگر فی سجدة الشکر متعلق بکتب باشد. یعنی روایتست از سلیمن بن حفص مروزی که از راویان امام رضا علیه السلام است گفت نوشت سوی من امام صلی الله علیه وآله که در سجده شکر صد بار شکرا شکرا است و اگر خواهی بجای آن صد بار عفوا عفوا است. بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سبقت اصابعه لسانه حسب. شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که سابق شود انگشتان او زبان او را در شمردن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و مانند آن حساب کرده میشود باین معنی که اگر کسی از روی خطا برای یک سبحان الله مثلا دو دانه سبحه گرداند ثواب آن دو با او داده میشود. بیست و دوم اصل سمعت ابا عبد الله یقول ثلاث اعطین سمع الخلائق الجنة والنار والحور العین فاذا صلی العبد وقال اللهم اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی الحور العین قالت النار یا رب ان عبدک قد سالک ان تعتقه منی فاعتقه وقالت الجنة یا رب ان عبدک قد سالک ایای فاسکنه فی وقالت الحور العین یا رب ان عبدک قد خطبنا الیک فزوجه منا. شرح ثلث مبتداست جمله اعطین خبر است و بنا بر قول بعضی صفت مبتداست تا مبتدا نکره محضه نباشد و خبر مبتدا الجنة است سمع منصوب و مفعول دوم اعطین السمع بفتح سین و سکون میم شنودن یعنی قبول سخن کسی الحور بضم حاء بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه جمع حوراء بفتح حاء و سکون واو و الف ممدوده زنانی که سیاهی چشم ایشان و سفیدی دوران خالص باشد العین بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع عیناء بفتح عین و سکون یاء و الف ممدوده زنانی که فراخ چشم و خوش چشم باشند اعتقنی بصیغه امر باب افعال است و اشارتست بآیت سوره مریم ان منکم الا واردها یا رب در سوم مبنی بر ضم است و در اول و در دوم مکسور نیز میتواند بود. یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سه چیز داده شده‌اند سخن شنوی خلایق آن سه بهشت و آتش و حور عین است پس چون نماز گزارد بنده و گوید خداوندا آزاد کن مرا از آتش جهنم و داخل کن مرا در بهشت و جفت من کن حور عین را میگوید آتش بزبان حال ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو بتحقیق طلب کرد از تو [illegible] آزاد کنی او را از من پس آزاد کن او را و میگوید بهشت بزبان حال ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو بتحقیق طلب کرد از تو مرا پس ساکن ساز او را در من و میگویند حور عین بزبان حال یا بزبان قال که ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو بتحقیق خواستگاری کرد ما را سوی تو پس جفت کن او را با ما. اصل فان هو انصرف من صلوته ولم یسال الله شیئا من هذا قلن الحور العین ان هذا العبد فینا لزاهد وقالت الجنة ان هذا العبد فی لزاهد وقالت النار ان هذا العبد فی لجاهل. شرح الحور بدل ضمیر قلن است بنا بر اکلونی البراغیث. یعنی پس اگر او رو گرداند از نماز و طلب نکند از الله تعالی چیزی از اینها میگویند حور عین بدرستی که این بنده در ما هر آینه بی رغبت است باین معنی که او را رغبت با ما نیست و میگوید بهشت بدرستی که این بنده در من هر آینه بی رغبت است و میگوید آتش بدرستی که این بنده در من هر آینه جاهل است باین معنی که انواع عذابها که در منست و شدت آنها معلوم او نیست باعتبار اینکه علم بی عمل جهل است. بیست و سوم اصل

جفت کن او را

عن ابي عبد الله عليه السلم دعاءٌ يُدعى به في دُبُر كلّ صلوة تصلّيها وان كان بك داءٌ من سُقم ووجع فاذا قضيت صلوتك فامسح بيدك على موضع سجودك من الارض وادع بهذا الدعاء وامرّ يدك على موضع وجعك سبع مرّاتٍ تقول يا من كبس الارض على الماء وسدّ الهواء بالسّماء واختار لنفسه احسن الاسماء صلّ على محمّد وآل محمّد وافعل بي كذا وكذا وارزقني كذا وكذا وعافني من كذا وكذا **شرح** دعاء مبتدا است یا موجود انکه نکره مخصصه است یدعی بصیغه مجهول است وجمله خبر مبتدا است فاذا قضیت جزای وان کان است امسح بفتح همزه وکسر میم وتشدید را بی‌نقطه مفتوحه بصیغه امر باب افعال است سبع مرات متعلق بهر یک از وادع وامرّ است کبس بباء یک نقطه وسین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است الکبس بفتح کاف وسکون با گذاشتن است ومانند آن بر چیزی تا فرو رود وپنهان شود ومراد اینجا پهن کردنست یا از باب تفعیل ماخوذ است از کبس بکسر کاف وسکون با بمعنی خاکی که انباشته کنند بآن چاه ونهر ومانند آنها را ودر این فقره اشارتست باینکه زمین کره حسی نیست بلکه بهیئت وروی آن مانند روی ربع کره حسی است ومرکز ثقل آن در خارج آنست سد بسین بی‌نقطه وتشدید دال بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است السد منع چیزی از تجاوز محل خود مراد بسما آسمانست ودر این فقره اشارتست ببطلان مذهب فلاسفه در استحاله خلا ودر وجود کره آتش در بالای کره هوا وایضا اشارتست بمنافع وجود هوا در جای این فضا مثل تعیش حیوانات غیر آبی که تنفس هوا میکنند ومثل پرواز مرغان زیرا که اگر فضا خالی از هوا میبود پرواز میسر نبود چنانچه گفته در سوره ملک ما یمسکهن الا الرحمن ومثل استقرار زمین بسبب کوهها زیرا که اگر هوا محیط بکوهها نبود وجود آنها مانع حرکت وزلزله زمین نبود اختار لنفسه اشارتست بآیت سوره بقره واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه دعائی دعا کرده میشود بآن در عقب هر نمازی که میگزاری آنرا واگر باشد با تو آزاری از بیماری ودردی پس چون آخر کنی نماز خود را پس بمال دست خود بر جای سجده خود از زمین ودعا کن باین دعا وبگذران دست خود را بر جای درد خود هفت بار میگوئی ای کسی که پهن کرد زمین را بر روی آب یا ای آنکه سرپوش کرد زمین را بر روی آب ومنع کرد هوا را از بیرون رفتن از جای خود بسبب آسمان که محیط بهوا شده وگزید برای خود نامها در مقام جواب سوال بندگان بهتر نامها را بیان حاجتمندان که قریب ومجیب است درود کن بر محمد وآل محمد وکن با من چنین وچنین وروزی کن مرا چنین وچنین وراحت ده مرا از چنین وچنین **حدیث چهارم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلم انّه قال تمسح يدك اليمنى على جبهتك ووجهك في دُبُر المغرب والصّلوات وتقول بسم الله الّذي لا اله الّا هو عالم الغيب والشّهادة الرّحمن الرّحيم اللّهمّ انّي اعوذ بك من الهمّ والحزن والسّقم والعدم والصّغار والذّلّ والفواحش ما ظهر منها وما بطن **شرح** تقدیم غیب بر شهادت با وجود آنکه ترقی در عکس آنست برای اشارت باینست که جهان حادث است پس پیش از آنکه آشکار شود معلوم الله تعالی بوده فرق میان هم وحزن اینست که اول اندوه ... العدم بضم عین بی‌نقطه وسکون وضم دال بی‌نقطه وبفتح عین وفتح دال مصدر باب علم یا بد الصغار بفتح صاد مصدر ... علم وحسن کوچکی وخواری میان صغار وذل مثل فرق میان هم وحزن است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت بمالی دست راست خود را بر پیشانی خود ودر عقب نماز شام وسایر نمازها ومیگوئی بنام الله که نیست مستحق عبادتی که کرده شود پنهان وآشکارا مگر او دانای پنهان وآشکار است مهربان بر همه کائنات ومهربان بمومنان است خداوندا درستی که من پناه میگیرم بتو از اندوه ودلگیری وبیماری وناداری وعیش

رزق وکوچکی مرتبه وخواری ورسوائیها خواه آنچه ظاهر باشد از آنها وخواه آنچه پنهان باشد **حدیث پنجم اصل** سالت ابا جعفر عليه السلم عن التسبيح فقال ما علمت شيئاً موظّفاً غير تسبيح فاطمة عليها السلم وعشر مرّات بعد الغداة تقول لا اله الّا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويحيي بيده الخير وهو على كلّ شيء قدير ولكنّ الانسان يسبّح ما يشاء تطوّعاً **شرح** عشر منصوب ومذهب مفعول مطلق تقول است **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از تسبیحی که مقرر است در نمازها پس امام گفت ندانستم چیزی را که مقرر ومستحب موکد باشد غیر تسبیح فاطمه علیها السلم وده بار بعد از نماز صبح میگوئی نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها یا او نیست شریکی او را پادشاهی ودر است سپاس بیان این آنکه بعضی مکلفان را زنده میکند بتوفیق عمل صالح ومیمیرد بعید از آن بخذلان وبعضی مکلفان را عکس این میکند بیان این آنکه بدست قضا وقدر اوست عمل صالح واو بر هر چیزی توانا است ولیک آدمی تسبیح میکند بعد از نماز چند آنکه میخواهد از روی نفل مضمون این گذشت در کتاب الدعا در باب سی ونهم **حدیث ششم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول اذا فرغت من صلوتك فقل اللّهمّ انّي ادينك بطاعتك وولايتك وولاية رسولك وولاية الائمّة من اوّلهم الى آخرهم وتسمّيهم ثمّ قل اللّهمّ انّي ادينك بطاعتك وولايتهم والرّضا بما فضّلتهم به غير متكبّر ولا مستكبر على معنى ما انزلت في كتابك على حدود ما آتانا فيه وما لم يأتنا **شرح** ادینک بدال بی‌نقطه ویا دو نقطه ونون بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب یا از باب افعالست الدین بفتح دال وسکون یا والادانه کسی را چیزی عاده ودر وقتی دیگر عوض آن گرفتن شود الولایه بفتح وکسر واو کال فرمانبرداری مثل غلامی والرضا بما فضلتهم اشارتست بآیت سوره نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله وگذشت در کتاب الحجه در باب شانزدهم که باب ان الائمة علیهم السلم ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عز وجل است ما موصوله عبارتست از علم بجمیع احکام الهی ووصایت وبعثت وسایر خواص امامت المتکبر کسی که دعوی امر بزرگ از پیش خود کند مثل کسی که بزرگ بر خود بندد والمستکبر کسی که سعی کند در طلب بزرگ بر خود بستن علی دو جا بمعنی است وظرف متعلق بالرضا است مراد بمعنی مقصود از الفاظ قرآنست مراد بتنزیل قرآن باشد ومراد بتاویل قرآن علی حدود بدل علی معنی است مراد بحد ... ودر اینجا صلت آن اتانا بصیغه ماضی باب ضرب است وآن دو احتمال است **اول** اینکه ما اتانا عبارت از معلوم از جمله معانی قرآن باشد وضمیر فیه راجع بمعنی باشد وما لم یاتنا عبارت از غیر معلوم از جمله معانی قرآن باشد **دوم** اینکه ما اتانا عبارت از قرآن مشهور باشد وضمیر فیه راجع بکتاب باشد وما لم یاتنا عبارت از بعض قرآن باشد که غیر مشهور است ومحفوظ نزد ائمه علیهم السلم است چنانچه گذشت در آخر کتاب فضل القرآن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون فارغ شوی از نماز خود پس بگو خداوندا بدرستی که من معامله میکنم با تو بفرمان برداری تو وغلامی رسول تو وغلامی امامان از اول ایشان تا آخر ایشان ونام میبری امامان را مثل اینکه گوئی علی والحسن والحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی والحسن والحجه بن الحسن بعد از آن بگو خداوندا بدرستی که من معامله میکنم با تو بفرمان برداری تو وغلامی رسول وامامان وراضی شدن بکمالی که ترجیح دادی امامان را بآن بر جمیع خلایق بر حالی که متکبر نیستم ومستکبر نیز نیستم رضای من برابر معنی آنست که نازل کردی در کتاب خود برابر تفاصیل چیزیست که آمده نزد ما ودر معنی کتاب تو که نیامده نزد ما **اصل** مؤمنٌ مفوّضٌ مسلّمٌ بذلك راضٍ بما رضيت به يا ربّ اريد به وجهك والدّار الآخرة مرهوباً ومرغوباً اليك فيه فاحيني ما احييتني على ذلك وامتني اذا امتّني على ذلك وابعثني

على ذلك وان كان منى تقصير فيما مضى فانى اتوب اليك منه وارغب اليك فيما عندك شرح [illegible]

اسم فاعل باب تفعيل بمعنى رغبت [illegible] و حاصل [illegible]

وآن عبارت از صراط مستقيم كه در سوره فاتحه است [illegible]

وظرف [illegible] يعنى [illegible] اقرار كنندهام [illegible]

كل انتشار من [illegible]

سوى تو باشى [illegible]

مراد از [illegible]

ميكنم سوى تو از آن تقصير [illegible] اصل واسألك ان تعصمنى من

معاصيك ولا تكلنى الى نفسى طرفة عين ابدا ما احييتنى لا اقل من ذلك ولا اكثر ان النفس

لامارة بالسوء الا ما رحمت يا ارحم الراحمين واسألك ان تعصمنى بطاعتك حتى تتوفانى

عليها وانت عنى راض وان تختم لى بالسعادة ولا تحولنى عنها ابدا ولا قوة الا بك شرح [illegible]

بصيغه نفى مخاطب معلوم [illegible] باب ضرب [illegible]

اينجا روح الشهوة است [illegible] روح القوة و روح الشهوة است [illegible] در كتاب الحجة در باب [illegible]

[illegible] باب فيه ذكر الارواح التى فى الائمة عليهم السلام است [illegible]

[illegible]

[illegible]

در مقدارى معين از زمان [illegible]

ما مور نفس است [illegible]

امر اينجا بعنوان استعاره است [illegible]

[illegible] يعنى [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بيست ونهم اصل سمعت

ابا عبد الله عليه السلم يقول لا تدع فى دبر كل صلوة اعيذ نفسى وما رزقنى ربى بالله الواحد

الصمد حتى تختمها واعيذ نفسى وما رزقنى ربى برب الفلق حتى تختمها واعيذ نفسى وما

رزقنى ربى برب الناس حتى تختمها شرح اين گذشت در حديث [illegible] اين باب بيست وهشتم اصل كتب محمد بن

ابرهيم الى ابى الحسن عليه السلم ان رايت يا سيدى ان تعلمنى دعاء ادعو به فى دبر صلوتى

يجمع الله به خير الدنيا والاخرة فكتب عليه السلم تقول اعوذ بوجهك الكريم وعزتك التى لا ترام

وقدرتك التى لا يمتنع منها شىء من شر الدنيا والاخرة وشر الاوجاع كلها شرح نوشت محمد بن ابرهيم

سوى امام موسى كاظم [illegible] اى آقاى من كه تعليم كنى مرا دعائى كه [illegible] در عقب نماز [illegible]

من بآن دعا نفع دنيا وآخرت [illegible] پس نوشت امام عليه السلم كه ميگويى [illegible]

[illegible]

[illegible] باب سى

وسيوم اصل باب من احدث قبل التسليم شرح احداث از باب افعال است [illegible]

[illegible] يعنى اين باب بيان كسى است كه صاحب حدث شود [illegible]

واين باب دو حديث است اول اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال سألته عن رجل صلى الفريضة

فلما فرغ ورفع راسه من السجدة الثانية من الركعة الرابعة احدث فقال اما صلوته فقد

مضت وبقى التشهد وانما التشهد سنة فى الصلوة فليتوضأ وليعد الى مجلسه او مكان

نظيف فيتشهد شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم [illegible]

يعنى دو ركعت اول چنانچه بيان شد در حديث دوم باب فرض الصلوة كه باب سيوم است [illegible]

از فريضه [illegible] از جمله ركعت چهارم صاحب حدث شد پس امام گفت اما نماز او [illegible]

گذشت [illegible]

سوى جائى [illegible]

[illegible] اگر گويى [illegible]

[illegible] حديث [illegible] باب فرض الصلوة [illegible] گويم

[illegible]

[illegible] دوم اصل عن ابى جعفر عليه السلم فى الرجل يحدث بعد ما يرفع راسه

من السجدة الاخيرة قبل ان يتشهد قال ينصرف فيتوضأ فان شاء رجع الى المسجد وان شاء

ففى بيته وان شاء حيث شاء يقعد فيتشهد ثم يسلم وان كان الحدث بعد التشهد فقد مضت

صلوته شرح روايت است از امام محمد باقر عليه السلم در مردى كه صاحب حدث ميشود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب فرض الصلوة كه باب سيوم است [illegible]

باب سى وچهارم اصل باب السهو فى افتتاح الصلوة شرح السهو بفتح سين وسكون ها [illegible]

[illegible]

[illegible] يعنى اين باب بيان غفلت در ابتداى نماز است واين باب سه حديث است اول اصل سألت ابا جعفر

عن الرجل ينسى تكبيرة الافتتاح قال يعيد شرح پرسيدم امام محمد باقر عليه السلم [illegible]

یک تکبیر را که برای ابتدای نماز است امام گفت که اعاده میکند نماز را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال
فی الرجل یصلی فلم یفتتح بالتکبیر هل یجزیه تکبیرة الرکوع قال لا بل یعید صلوته اذا حفظ
انه لم یکبر **شرح** هل یجزیه تا آخر استیناف بیانی سابق است و بتقدیر سئل هل یجزیه است پس مفعول حال در اول
محذوف است یا مستثنا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در مردی که نماز میگزارد و پس معلوم
میشود که ابتدا نکرده است بتکبیر احرام بیان این حکم پرسیده شد امام علیه السلام که آیا کافی است او را تکبیر رکوع گفت
بلکه اعاده میکند نماز خود را چون معلومش باشد که او تکبیر احرام نگفته **سوم اصل** محمد بن یحیی رفعه عن الرضا علیه السلام
قال الامام یحمل اوهام من خلفه الا تکبیرة الافتتاح **شرح** روایت کرد محمد بن یحیی بر حالی که بالا برد سند
روایت را از امام رضا علیه السلام امام گفت که پیشنماز بر میدارد غفلتهای هر کسی را که در پس اوست مگر غفلت در تکبیر
احرام یعنی مراد این است که ماموم اگر غفلت کند در فرضی از فرایض و پیشنماز غفلت نکند در آن فرض نماز ماموم صحیح است مگر اینکه
آن فرض تکبیر احرام باشد **باب سی و پنجم اصل باب السهو فی القراءة شرح** این باب بیان غفلت در خواندن سوره
فاتحه و سوره دیگر در نماز است در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن احدهما علیهما السلام قال ان الله فرض
الرکوع والسجود والقراءة سنة فمن ترک القراءة متعمدا اعاد الصلوة ومن نسی القراءة فقد
تمت صلوته ولا شیء علیه **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت بدرستی که الله تعالی
لازم کرده در ظاهر قرآن رکوع و سجود را در نماز و قراءت سنت است باین معنی که لازم است بتاویل قرآن و بیان رسول صلی الله
علیه وآله پس هر که ترک کند قراءت را دانسته اعاده میکند نماز را و هر که فراموش کند قراءت را پس بتحقیق صحیحست نماز او و لازم
نمی آید بر او چیزی بیان عدم فرض قراءت شد در شرح حدیث پنجم باب فرض الصلوة و ظاهر این است که هر یک از بیست
چیز که بیان شد در آن حدیث اگر ترک شود سهوا باعث اعاده نماز نیست بخلاف باقی چیزها **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل نسی ام القرآن قال ان کان لم یرکع فلیعد ام القرآن **شرح** ام القرآن عبارت از سوره
فاتحه است باعتبار اینکه اول قرآن است و صریحست در وجوب صراط مستقیم که علم باحکام الهی است و مدح اهل علم که مصدقان
و صالحانند و ایشان در این امت اهل البیت معصومین [illegible] و صریحست در ذم پیروی ظن که راه کجست
زیرا که در آن غلط و رجوع و اضطراب بسیار میباشد و ذم اهل ظن که دو قسمند یکی نواصب که مغضوب علیهم اند و دیگری
مستضعفان که مانند اکثر یهود و نصاری اند و گمراهی پس از سوره فاتحه معلوم میشود متشابهات قرآن بتوسط علم
امام عالم بجمیع متشابهات اگر قصد فهم و سوال کنند و هر که آیات سوره حمد را نفهمد و حمل بر معانی خود کند سایر محکمات را
نیز نخواهد فهمید و تاویل نامعقول خواهد کرد چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و دوم باب بیست و سوم
که باب فضل القرآن است که من لم یبرئه الحمد لم یبرئه شیء یعنی که هر که بری نشود از مرض جهالت و پیروی اهل ضلالت بخواندن
سوره حمد بری نمیکند او را هیچ چیز دیگر از محکمات قرآن که صریحست در نهی از اختلاف از روی ظن و در مدح صراط
مستقیم که علم است باحکام الهی و پیروی اهل آن علم که ائمه اهل البیت اند سلام الله علیهم **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق را
از مردی که در نماز فراموش کرده سوره را گفت اگر رکوع نکرده باشد پس باید که اعاده کند ام القرآن را
سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی صلیت المکتوبة فنسیت ان اقرء فی صلوتی کلها
فقال الیس قد اتممت الرکوع والسجود قلت بلی قال قد تمت صلوتک اذا کان نسیانا **شرح** گفتم

امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من گزاردم نماز فریضه را پس فراموش کردم اینرا که قراءت کنم سوره حمد و سوره دیگر را
در نماز من بهمگی آنها یعنی که در جمیع رکعتها تسبیحات اربع گفتم پس امام گفت آیا نیست اینکه درست بجا آوردی رکوع
و سجود را گفتم بلی امام گفت بتحقیق صحیح شد نماز تو چون باشد ترک قراءت از روی فراموشی **باب سی و ششم اصل باب السهو
فی الرکوع شرح** این باب بیان غفلت در رکوع است در این باب سه حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یشک وهو قائم لا یدری رکع ام لم یرکع قال یرکع ویسجد **شرح** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که شک میکند در رکوع بر حالی که او ایستاده است نمیداند که رکوع کرده یا نکرده امام گفت که رکوع
و سجود میکند مخفی نماند که ظاهر لا یدری این است که شامل ظن نیز باشد و شاید که مخصوص تساوی طرفین باشد بقرینه اینکه [illegible]
[illegible] است و مجموع [illegible] برای طلب تعیین یکی از دو طرف شک **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سالته عن رجل نسی ان یرکع حتی یسجد ویقوم قال یستقبل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را از مردی که فراموش کرده اینرا که رکوع کند تا اینکه سجده کند و بایستد گفت از سر میگیرد نماز را [illegible]
این است که فرقی نباشد میان دو رکعت اول که فریضه است و میان رکعت سوم و چهارم که سنت است چنانچه گذشت
در حدیث دوم باب فرض الصلوة **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا استیقن انه قد زاد فی الصلوة
المکتوبة رکعة لم یعتد بها واستقبل الصلوة استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا **شرح** ظاهر ذکر
این حدیث در تحت عنوان این باب این است که مراد برکعت اینجا رکوع باشد و ضمیر لم یعتد راجع بالصلوة المکتوبة باشد استقبالا
مفعول مطلق برای نوعیت باین معنی که احتیاج باعاده [illegible] یقینا نیز مفعول مطلق برای نوعیت باین معنی که عدم معارض
و هم او لازم نیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون مکلف یقین کند اینرا که او بتحقیق زیاد کرده در نماز
فریضه یک رکوع را اعتبار نمیکند آن نماز فریضه را و از سر میگیرد نماز را از سر گرفتنی چون یقین کرده باشد [illegible] **باب سی
و هفتم اصل باب السهو فی السجود شرح** این باب بیان غفلت در سجود است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن
الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل سها فلم یدر سجد سجدة ام ثنتین قال یسجد
اخری ولیس علیه بعد انقضاء الصلوة سجدتا السهو **شرح** روایت است از حلبی گفت پرسیده شد امام
جعفر صادق علیه السلام از مردی که غافل شد پس ندانست که یک سجود کرده یا دو سجود امام گفت سجده میکند یکی دیگر و نیست
بر او بعد از تمام شدن نماز دو سجده سهو **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل شک فلم یدر سجدة
سجد ام سجدتین قال یسجد حتی یستیقن انهما سجدتان **شرح** ضمیر انهما راجع [illegible] از مکلفات [illegible]
باعتبار [illegible] **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که شک کرده [illegible] که یک سجود کرده یا دو سجود
امام گفت سجده میکند تا یقین کند که آنچه صادر شده از او دو سجده است **پنجم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام
قال سالته عن رجل صلی رکعة ثم ذکر وهو فی الثانیة وهو راکع انه ترک سجدة من الاولی لی
فقال کان ابو الحسن علیه السلام یقول اذا ترکت السجدة فی الرکعة الاولی ولم تدر واحدة ام
ثنتین استقبلت الصلوة حتی یصح لک انهما اثنتان **شرح** اول و دوم یعنی سابقات [illegible] اول باشد یا
باشد یا سوم باشد و میتواند بود که در کلام سائل بمعنی اول باشد و میتواند بود که در کلام امام نیز بمعنی اول باشد واحدة منصوب است
بمفعولیت فعل محذوف بتقدیر واحدة سجدت و میتواند بود که مفعول لم تدر باشد و مراد این باشد که وقوع یک سجده و نیز معلوم

یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم راوی می‌گفت پرسیدم او را از مردی که گزارد دیگر رکعت را بعد از آن بیاد آورد و برخاست او
در رکعت دوم است برحالی که او رکوع کرده است اینرا که او ترک کرد سجود را از رکعت سابقه امام گفت که امام موسی کاظم علیه السلم
میگفت چون ترک کنی سجده را در رکعت سابقه و بدانی که سجود کردی یا دو سجود از سر میگیری نماز را تا یقین شود ترا که چه نماز
شده از تو دو سجده است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل شبه علیه فلم یدر واحدة
سجد ام ثنتین قال فلیسجد اخری شرح شبه بشین با نقطه و بای یک نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست علیه
فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که مشتبه را او شد پس ندانست که یک سجده کرد یا دو سجده امام
گفت پس باید که سجده کند بار دیگر باب سی و هشتم اصل باب السهو فی الرکعتین الاولیین شرح این باب
بیان غفلت در دو رکعت اولست و درین باب چهار حدیثست اول اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلم اذا شککت
فی الرکعتین الاولیین فاعد شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم چون شک کنی در دو رکعت اول پس اعاده کن نماز را
دوم اصل عن سماعة قال قال اذا سها الرجل فی الرکعتین الاولیین من الظهر و العصر و العتمة
و لم یدر اواحدة صلی ام ثنتین فعلیه ان یعید الصلوة شرح روایتست از سماعه که از راویان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که امام گفت چون غافل شود مرد در دو رکعت اول از نماز
ظهر و عصر و خفتن و نداند که آیا یک رکعت گزارده یا دو رکعت پس بر اوست اینکه اعاده کند نماز را سوم اصل عن احدهما
علیهما السلم قال قلت له رجل لا یدری واحدة صلی ام ثنتین قال یعید شرح این ظاهرست از
شرح سابق چهارم اصل قال قلت له رجل لم یدر اثنتین صلی ام ثلثا فقال ان دخله الشک
بعد دخوله فی الثالثة مضی فی الثالثة ثم صلی الاخری و لا شیء علیه و یسلم شرح ظاهر قوله
فی الثالثة اینست که این شک بعد از شروع در قیام برای رکعتی دیگر باشد پس اگر بعد از رفع راس از سجده دوم و متصل
بآن باشد این حکم نداشته باشد بلکه نماز باطل باشد باعتبار اینکه اگر بنا بر اکثر گذارد باید که ترک تشهد در دو کند و هم
تجاوز محل آن با وجود شک در آن و این فرق خلاف مشهور میان متاخرین است و در کلام مصنف رحمه الله تعالی [illegible]
در ذیل باب چهل و سوم بجای این عبارت و هو مستیقن فی الرکعتین است و واو در و یسلم حالیه است مقدر بر و قد سلم
و حاصل آن نفی در لا شیء علیه است و میشود که واو برای عطف بر مضی فی الثالثة باشد و شاید که تاخیر از قلم کاتبان باشد
و بر هر تقدیر مراد سلام بعد از فراغ از ثالثه و تشهدست یعنی راوی گفت که گفتم او را که مردی ندانست که آیا دو رکعت
گزارده یا سه رکعت پس امام گفت اگر داخل شود در او شک بعد از داخل شدن او در رکعت سوم که احتمال چهارم
دارد تمام میکند آن رکعت سوم را بعد از آن میگزارد رکعت اخیره را و نیست چیزی بر او یعنی که دو سجده سهو
بر او در حالی که سلام کرده باشد بعد از رکعت ثالثه اصل قلت فانه لم یدر فی ثنتین هو ام فی اربع قال
یسلم و یقوم فیصلی رکعتین ثم یسلم و لا شیء علیه شرح پس گفتم در کسی که او بعد از فراغ تشهدست
که در دو رکعت است یا در چهار رکعت امام گفت سلام میکند و برمیخیزد پس میگزارد دو رکعت بعد از آن سلام میکند و نیست
چیزی بر او یعنی که دو سجده سهو نیست چهارم اصل قال لی ابو الحسن الرضا علیه السلم الاعادة فی الرکعتین الاولیین
و السهو فی الرکعتین الاخیرتین شرح گفت مرا امام رضا علیه السلم که اعاده در دو رکعت اولست اگر شکی در آنها
واقع شود و نماز سهو که برای احتیاط است در دو رکعت آخرست اگر شکی در آنها واقع شود مثل آنچه گذشت در حدیث سابق

باب

باب سی و نهم اصل باب السهو فی الفجر و المغرب و الجمعة شرح گاهی مراد بجمعه نماز ظهر روز آدینه است مطلقا چنانچه
بیان شد در شرح حدیث دوم باب چهارم و مراد اینجا ظهر آدینه دو رکعتی در حضرست یعنی این باب بیان غفلت و شک
در نماز صبح و در نماز شام و در نماز جمعه و درین باب چهار حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
اذا شککت فی المغرب فاعد و اذا شککت فی الفجر فاعد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون
شک در عدد رکعت کنی در نماز شام پس اعاده کن و چون شک در عدد رکعت کنی در نماز صبح پس اعاده کن دوم اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یصلی و لا یدری واحدة صلی ام ثنتین قال یستقبل حتی
یستیقن انه قد اتم و فی الجمعة و فی المغرب و فی الصلوة فی السفر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از مردی که نماز چهار رکعتی میگزارد و نمیداند که یک رکعت گزارده یا دو رکعت امام گفت از سر میگیرد تا یقین کند اینرا که او تمام کرد
آنچه را که در وقت اوست و ایضا از سر میگیرد در نماز جمعه و در نماز شام و در نماز در سفر که دو رکعت بجای چهار رکعت
بلکه مراد بجمعه نماز ظهر آدینه دو رکعتی در حضرست در زمان تحقق شرط وجوب انعقاد آن و در صورتیست که مامومین نیز حفظ عدد
رکعت کرده باشند یا اختلاف کرده باشند چنانچه می آید در حدیث پنجم باب چهل و سوم و این منافات ندارد با اینکه
پیشنماز جمعه دو رکعتی امام مفترض الطاعه باشد زیرا که شک او ممکن است چنانچه می آید در حدیث اول و ششم باب چهل و دوم
سوم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال صلیت باصحابی المغرب فلما ان صلیت رکعتین سلمت فقال
بعضهم انما صلیت رکعتین فاعدت فاخبرت ابا عبد الله علیه السلم فقال لعلک اعدت
قلت نعم قال فضحک ثم قال انما کان یجزئک ان تقوم فترکع رکعة شرح [illegible]
[illegible] یعنی روایتست از ابو بکر که از حضرموت است گفت که گزاردم با یاران خود نماز شام
یعنی که پیشنمازی ایشان کردم در نماز شام پس چون گزاردم دو رکعت سلام کردم پس گفت بعضی یاران که جز این نیست
که گزاردی دو رکعت پس اعاده کردم نماز را پس خبر کردم امام جعفر صادق علیه السلم را پس امام گفت شاید که اعاده کرده باشی
نماز را گفتم آری ابو بکر گفت پس امام خندید و گفت بعد از آن که کافی بود ترا اینکه برخیزی پس گزاری رکعتی
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس فی المغرب و الفجر سهو شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت نیست در نماز شام و نماز صبح نماز احتیاط برای سهو مراد اینست که اعاده نماز میباید کرد اگر شکی در عدد رکعات
واقع شود باب چهلم اصل باب السهو فی الثلث و الاربع شرح این باب بیان شک در میان سه رکعت و چهار
رکعتست و درین باب نه حدیثست اول اصل عن ابی بصیر قال سألته عن رجل صلی فلم یدر افی الثالثة
هو ام فی الرابعة قال فما ذهب وهمه الیه فان رای انه فی الثالثة و فی قلبه من الرابعة
شیء سلم بینه و بین نفسه ثم صلی رکعتین یقرأ فیهما بفاتحة الکتاب شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که [illegible] مراد احتمال اولست مگر آنکه مراد بانصراف آنجا التفات اندک باشد یعنی روایتست از
ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد و پس
ندانست که آیا در رکعت سوم است او یا در رکعت چهارم امام گفت پس آنچه رفت خاطر او سوی آن جهت یعنی
که عمل بظن خود میکند پس اگر یقین داند که او در رکعت سوم است و در دل او احتمال رکعت چهارم شکی باشد
مراد اینست که سه رکعت را یقین کرده باشد و چهارم در دل او متساوی الطرفین باشد سلام میدهد میان او و میان
خودش یعنی که بنا بر چهارم میگذارد و آن رکعت را تمام میکند با تشهد و سلام آهسته و بعد از آن میگزارد
دو رکعت مراد نشسته است بقرینه حدیث آینده قرائت میکند در آن دو رکعت فاتحة الکتاب دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ان استوی وهمه فی الثلث و الاربع سلم و صلی رکعتین و اربع سجدات
بفاتحة الکتاب و هو جالس یقصد فی التشهد شرح یقصد بقاف و صاد بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع
غائب معلوم باب ضرب یا باب تفعیلست القصد میانه روی التقصید ناقص کردن چیزی بهر وجه که باشد یا تخفیف
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون برابر شود خاطر مکلف در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد
یعنی که بنا بر چهار میگذارد و میگزارد دو رکعت و چهار سجده با سوره فاتحة الکتاب در حالی که او نشسته باشد میانه روی
میکند در تشهد یعنی که بسیار طول و بسیار قصیر نمیکند سوم اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلم قال قلت
له من لم یدر فی اربع هو ام فی ثنتین و قد احرز الثنتین قال یرکع رکعتین و اربع سجدات
و هو قائم بفاتحة الکتاب و یتشهد و لا شیء علیه و اذا لم یدر فی ثلث هو او فی اربع و قد
احرز الثلث قام فاضاف الیها اخری و لا شیء علیه شرح احرز بحای بی نقطه و رای بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب افعال ماخوذست از حوزه بفتح حاء و فتح یا سکون رای بی نقطه و تاء تانیث بمعنی [illegible] الاحراز اختیار چیزی [illegible]
اینجا تعلق ظنست باثنین در مسئله اول و ثلث در مسئله دوم و بعض مجتهدان حمل کرده اند احراز را بر اتمام و فراغ و حمل کرده اند
علم دو رکعت را بر صورت تساوی طرفین و محتاج شده اند در جمع میان این و حدیثی که دلالت بنا بر اقل میکند و احادیثی که
دلالت بر اکثر و نماز احتیاط [illegible] و این مخالف کلام مصنف است که می آید در ذیل باب چهل و سوم یعنی روایتست از زراره از
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که گفتم امام را کسی که ندانست که در چهار رکعت است یا در دو رکعت در حالی که بتحقیق ظن کرده
دو رکعت را چه میکند امام گفت میگذارد دو رکعت و چهار سجده را در حالی که او ایستاده باشد قرائت میکند بفاتحة الکتاب
و تشهد میکند و نیست چیزی بر او یعنی که دو سجده سهو ندارد و بدانکه عدم ذکر در دو و عدم ذکر سلام از قبیل اقتصارست بنا بر اشتهار
و ظهور وجوب آنها و چون نداند که در سه رکعتست او یا در چهار رکعت و بتحقیق ظن کرده سه رکعت را برمیخیزد پس اضافه میکند بسوی آن
سه رکعت رکعتی دیگر را و نیست چیزی بر او اصل و لا ینقض الیقین بالشک و لا یدخل الشک فی الیقین و
لا یخلط احدهما بالآخر و لکنه ینقض الشک بالیقین و یتم علی الیقین فیبنی علیه و لا یعتد
بالشک فی حال من الحالات شرح لا ینقض و نظائر آن بصیغه مضارع غائب معلومست و میتواند بود که بصیغه مجهول
باشد و بنا بر اول ضمیر مکلف راجع بنماز گزارست و بنا بر دوم ضمیر شانست لا ینقض بنون و قاف و ضاد با نقطه از باب نصر است و نقض
بمعنی شکستنست مراد بیقین اینجا علم بمجزی بودن عبادتست در وقت وقوع آن عبادت و مراد بشک عدم علم است بمجزی خواه بعنوان تساوی
طرفین باشد و خواه بعنوان ظن بمجزی باشد و خواه بعنوان ظن بخلاف آنچه باشد لا یخلط از باب افعالست لا یخلط بخاء با نقطه [illegible]

از باب

از باب ضرب یا از باب تفعیلست بتا دو نقطه در بالا و تشدید میم از باب ضرب است و ابن اثیر در نهایه گفته یقال تم علی الامر
و تم علیه [illegible] استمر علیه فیبنی بیای یک نقطه و نون از باب ضرب است لا یعتد بعین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه
از باب افتعالست و درینجا شش فقره مذکورست بعنوان لف و نشر مرتب با این روش که فقره چهارم ناظرست بفقره اول و فقره
دوم و فقره ششم ناظرست بفقره سوم و ما متناظرین را در پهلوی یکدیگر بیان میکنیم تا ظاهرتر شود یعنی و مناسب این
دو مسئله سه مسئله است اول اینکه نماز گزار نمی شکند یقین را بشک و لیک می شکند شک را بیقین مراد اینست که بعد از
فراغ از نمازی که مجزی یقینی باشد در وقت وقوع آن چون شک عارض شود در عدد رکعات آن و مانند آن عمل بمقتضای
یقین سابق خود میکند و شک را اعتبار نمیکند اصلا خواه یقین مجزی بودن مقارن یقین بعد در رکعات باشد و خواه نباشد
مثل دو مسئله سابق حاصل اینست که یقین را نمیشکند مگر بیقین و مثل این گذشت در حدیث دهم باب دوازدهم دوم اینکه
داخل نمیکند شک را در یقین و لیک باقی میماند بر مثل آنچه یقین بآن داشته پس بنا میگذارد بر آنچه یقین داشته یعنی که آن
مطابق سابق میکند چنانچه بالای دیوار مطابق پایین دیوار میباشد مراد اینست که کسی که مثلا نماز ظهر را چهار رکعتی میکرده
باشد مجزی باشد از او یقینا چون رسد بموضعی یا زمانی که شک کند که آیا قصر ظهر واجبست یا نه مستمر میماند بر کردن چهار رکعت
مثل کسی که سفری کند و نداند که بحد ترخص رسیده یا نه و مثل کسی که بروز جمعه رسد و نداند که جمعه دو رکعتی بر او واجبست
یا نه سوم اینکه آمیخته نمیکند یقین و شک را با یکدیگر و بحساب عبادت خود در نمی آورد شک را در حالی از حالات خواه در نماز
و خواه در روزه و خواه در حج و خواه در جهاد و خواه در غیر آنها مراد اینست که در هر عبادتی یقین مجزی بودن هر جزو از اجزای
آن میباید و الا باطلست خواه آن یقین مقارن یقین بعد در رکعات و مانند آن باشد و خواه نه اگر گویی مسئله سوم منافی
مسئله دوم است زیرا که اگر جمعه دو رکعتی مثلا مشکوک فیه باشد جمعه چهار رکعتی نیز مشکوک فیه خواهد بود بدلیل اینکه شک
در واحد المتقابلین لازم دارد شک در دیگر را گوییم از آنچه گفتی لازم می آید که حکم واقعی جمعه چهار رکعتی مشکوک فیه باشد چون
حکم واقعی جمعه دو رکعتی مشکوک فیه است و این منافات ندارد با اینکه حکم واصل جمعه چهار رکعتی یعنی مجزی بودن آن یقینی
شود بمقتضای این حدیث و بر این قیاس است هر عبادت کسی که عمل کند بخبر واحد صحیح یا بظاهر قرآن زیرا که مجزی بودن آن یقینی است
اگر چه حکم واقعی آن مجهول باشد چنانچه بیان شد در خطبه مصنف و در شرح و الشرط من الله جل ذکره فیما استعبد به خلقه ان یؤدوا
جمیع فرائضه بعلم و یقین و بصیرة تا آخر چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل لا یدری رکعتین
صلی ام اربعا قال یتشهد و یسلم ثم یقوم فیصلی رکعتین و اربع سجدات یقرأ فیهما بفاتحة الکتاب
ثم یتشهد و یسلم فان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة و ان کان صلی رکعتین کانت هاتان تمام
الاربع و ان تکلم فلیسجد سجدتی السهو شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نمیداند که دو رکعت
گزارده یا چهار رکعت گفت تشهد میکند و سلام میکند بعد از آن برمیخیزد پس میگزارد دو رکعت و چهار سجده قرائت میکند
در آن دو رکعت بفاتحة الکتاب بعد از آن تشهد میکند و سلام میکند پس اگر گزارده باشد چهار رکعت شد این دو رکعت نافله
و اگر گزارده باشد دو رکعت شد این دو رکعت تتمه چهار رکعت و اگر سخن گفته باشد [illegible] دو رکعت پس باید که سجده کند
دو سجده سهو پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال انما السهو ما بین الثلث و الاربع و فی الاثنین و الاربع
بتلک المنزلة و من سها فلم یدر ثلثا صلی ام اربعا و اعتدل شکه قال یقوم فیتم ثم یجلس
فیتشهد و یسلم و یصلی رکعتین و اربع سجدات و هو جالس و ان کان اکثر وهمه الی الاربع

تتشهد وتسلم ثم قرأ فاتحة الكتاب وركع وسجد ثم قرأ وسجد سجدتين وتشهد وسلم وإن كان
أكثر وهمه الثنتين نهض فصلى ركعتين وتشهد وسلم شرح اين فقرات عبارت محمد بن مسلم است در كافي
بعد از ذكر حديث سابق السهو مبتدا است منصوب محلا بظرفيت وظرف متعلق بالسهو است وفي الاثنين عطف بر ما بين است
بعطف انسحاب پس مراد بيان شك در ميان دو وسه وچهار است اگرچه در عبارت مسامحه واقع شده بلكه المنزله خبر مبتدا است
ومشار اليه آن مذكور است در حديث سابق وآن حكم صورت شك ميان دو وچهار است ومن سها بتقدير وسهو من سها است
ومعطوف بر مبتدا است پس بلكه المنزله خبر اين نيز واقع شده لفظا يا معنى پس مقصود اينست كه اين دو صورت نيز مثل صورت
شك ميان دو وچهار است در وجوب بنا بر چهار وگزاردن نماز احتياط واو در واعتدل حاليه است بتقدير قد ومراد اينست
كه اين دو صورت بمنزله صورتيست كه مذكور است در حديث سابق بر حالي كه در هر سه صورت اعتدال شك باشد ضمير قال
راجع بمحمد بن مسلم است يقوم بصيغه مضارع غائب باب نصر است واين جمله براي بيان نماز احتياط براي صورت شك در
ميان دو وسه وچهار است نيم تا دو نقطه در بالا وتشديد ميم بصيغه مضارع غائب باب افعال است ومراد با تمام گزاردن
دو ركعت ايستاده است فاء در فان كان براي تفريع بر جمله حاليه است واين كلام تا آخر متعلق بصورتيست كه مذكور است
در حديث سابق ثم قرأ فاتحة الكتاب تا وسلم در اول محمول بر استحباب است يعني روايتست از محمد بن مسلم كه از راويان امام محمد باقر
وامام جعفر صادق عليهما السلام است گفت در كافي پس كه جز اين نيست كه شك در ميان دو وسه وچهار مانند شك در ميان دو
وچهار است كه مذكور شد در حديث سابق در وجوب بنا بر چهار وگزاردن نماز احتياط وهمچنين است شك كسي كه شك كند ونداند
كه سه ركعت گزارده يا چهار ركعت بر حالي كه مساوي شده باشد شك او باين معني كه ظن نداشته باشد احدهما در صورت مذكور
در حديث سابق ونيز در اين دو صورت محمد بن مسلم گفت كه در صورت اول از اين دو صورت بر ميخيزد وبعد از تشهد وسلام
وتمام ميكند دو ركعت ايستاده وبعد از آن مي نشيند پس تشهد ميكند وسلام ميكند براي احتمال دو ركعت بودن ميگزارد دو ركعت
وچهار سجده را نشسته براي احتمال سه ركعت بودن پس اگر باشد در صورتي كه مذكور است در حديث سابق بيشتر خاطر او مايل
سوي چهار ركعت تشهد ميكند وسلام ميكند بعد از آن بعنوان استحباب ميخواند فاتحة الكتاب را وركوع ميكند وسجده
ميكند بعد از آن قرائت فاتحة الكتاب ميكند وسجده ميكند دو سجده وتشهد ميكند وسلام ميكند مراد اينست كه بعنوان
استحباب دو ركعت ايستاده ميكند اگرچه در عبارت محمد بن مسلم اينجا نيز مسامحه هست واگر باشد بيشتر خاطر او مايل
بدو ركعت بر ميخيزد وپس ميگزارد دو ركعت وتشهد ميكند وسلام ميكند ششم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل
صلى فلم يدر اثنتين صلى أم ثلاثا أم أربعا قال يقوم فيصلي ركعتين من قيام ويسلم ثم
يصلي ركعتين من جلوس ويسلم فإن كانت أربع ركعات كانت الركعتان نافلة وإلا
تمت الأربع شرح اثنتين بفتح همزه استفهام وكسر ثا سه نقطه وسكون نون ميتواند بود وكسر همزه وصل وسكون ثا
وفتح نون ميتواند بود بتقدير حرف استفهام يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام در مردي كه نماز گزارد وپس پيش
از سلام ندانست كه آيا دو ركعت گزارده يا سه ركعت يا چهار ركعت امام گفت بر ميخيزد وبعد از تشهد وسلام پس ميگزارد دو ركعت
ايستاده وسلام ميدهد بعد از آن ميگزارد دو ركعت نشسته وسلام ميدهد پس اگر باشد آنچه گزارده بود چهار ركعت ميشود
اين ركعتهاي آخر نافله واگر نباشد چهارم ركعت تمام ميشود چهار ركعت هفتم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال
إذا لم تدر ثلاثا صليت أو أربعا ووقع رأيك على الثلث فابن على الثلث وإن وقع رأيك على الأربع

فسلم وانصرف وإن اعتدل وهمك فانصرف وصل ركعتين وأنت جالس شرح روايتست از امام جعفر صادق
گفت چون ندانى كه سه ركعت گزاردي يا چهار ركعت وواقع شود ظن تو بر سه ركعت پس بنا بگذار بر سه ركعت واگر واقع شود
ظن تو بر چهار ركعت پس سلام كن بعد از تشهد وبرگرد باين معنى كه در اثناي سلام التفات بجانب يمين كن واگر مساوي شود
خاطر تو در ميان سه وچهار پس برگرد بعد از تشهد بسلام والتفات بجانب يمين وبگزار دو ركعت نشسته هشتم اصل عن
أبي عبد الله عليه السلام قال إذا لم تدر اثنتين صليت أم أربعا ولم يذهب وهمك إلى شيء
فتشهد وسلم ثم صل ركعتين وأربع سجدات تقرأ فيهما بأم القرآن ثم تشهد وسلم فإن كنت
إنما صليت ركعتين كانت هاتان تمام الأربع وإن كنت صليت الأربع كانت هاتان نافلة شرح
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون ندانى كه آيا دو ركعت گزاردي يا چهار ونرود ظن تو سوي چيزي پس
تشهد كن وسلام كن بعد از آن بگزار دو ركعت وچهار سجده را ميخواني در آن دو ركعت سوره فاتحة الكتاب بعد از آن تشهد
كن وسلام كن پس اگر باشى باينروش كه گزارده باشى دو ركعت را ميشود اين دو ركعت آخر تتمه چهار ركعت واگر باشى
باينروش كه گزارده باشى چهار ركعت را ميشود اين دو ركعت آخر نافله اصل وإن كنت لا تدري ثلاثا صليت أم
أربعا ولم يذهب وهمك إلى شيء فسلم ثم صل ركعتين وأنت جالس تقرأ فيهما بأم الكتاب
وإن ذهب وهمك إلى الثلث فقم فصل الركعة الرابعة ولا تسجد سجدتي السهو وإن
ذهب وهمك إلى الأربع فتشهد وسلم ثم اسجد سجدتي السهو شرح واگر باشى باينروش كه ندانى
كه سه ركعت گزاردي يا چهار ركعت ونرود ظن تو سوي چيزي پس بعد از تشهد سلام كن بعد از آن بگزار دو ركعت را نشسته
ميخواني در آن دو ركعت سوره فاتحة الكتاب واگر رود ظن تو سوي سه ركعت پس برخيز پس بگزار ركعت چهارم را و
مكن دو سجده سهو واگر رود ظن تو سوي چهار پس تشهد وسلام كن بعد از آن سجده كن دو سجده سهو نهم اصل عن أبي عبد الله
عليه السلام أنه قال فيمن لا يدري أثلاثا صلى أم أربعا ووهمه في ذلك سواء قال فقال إذا اعتدل
الوهم في الثلث والأربع فهو بالخيار إن شاء صلى ركعة وهو قائم وإن شاء صلى ركعتين
وأربع سجدات وهو جالس شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام امام سخن گفت در كسي كه نميداند كه آيا
سه ركعت گزارده يا چهار ركعت وخاطر او در آن برابر است راوي گفت كه پس امام گفت كه چون برابر شود خاطر در سه
ركعت وچهار ركعت پس او بعد از تشهد وسلام مختار است اگر خواهد ميگزارد يك ركعت ايستاده واگر خواهد ميگزارد دو ركعت
وچهار سجده را نشسته اصل وقال في رجل لم يدر اثنتين صلى أم أربعا ووهمه يذهب إلى الأربع
أو إلى الركعتين فقال يصلي ركعتين وأربع سجدات وقال إن ذهب وهمك إلى ركعتين و
أربع فهو سواء وليس الوهم في هذا الموضع مثله في الثلث والأربع شرح وامام گفت در مردي
كه ندانست كه آيا دو ركعت گزارده يا چهار ركعت وخاطر او ميرود سوي چهار ركعت يا سوي دو ركعت باين معنى كه متردد است
گاهي خيال چهار ركعت ميكند وگاهي خيال دو ركعت ميكند پس امام گفت كه بعد از تشهد وسلام ميگزارد دو ركعت وچهار
سجده را وامام گفت براي توضيح آنچه مذكور شد كه اگر رود خاطر تو سوي دو ركعت وچهار ركعت پس خاطر تو برابر است باين معنى
كه ظن هيچكدام نداري ونيست شك در اين موضع مثل شك در سه ركعت وچهار ركعت باين معنى كه در اين موضع البته دو ركعت
ايستاده ميبايد بخلاف اخير زيرا كه در آن آدمي مخير است ميان دو ركعت نشسته ويك ركعت ايستاده باب چهل ويكم

اصل باب من سها في الأربع والخمس ولم يدر زاد أو نقص أو استيقن أنه زاد شرح واو در ولم يدر براي عطف تفسيرست
بفقره اولي وفقره اخيره ميتواند بود كه واو براي عطف تفسير نباشد ومؤيد اينست مضمون حديث چهارم اين باب وبنا بر اول
اين اشارتست بحمل حديث اول اين باب بآنكه مراد بنقص عدم زياده است يعني اين باب بيان كسي است كه شك
كرده در ميان چهار ركعت وپنج ركعت ونميداند كه آيا زياده كرده يا كم كرده يا كسي كه يقين دارد كه او زياده كرده ودر اين باب شش حديث است
اول اصل سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا شك أحدكم
في صلوته فلم يدر زاد أم نقص فليسجد سجدتين وهو جالس وسماهما رسول الله صلى الله
عليه وآله المرغمتين شرح المرغمتين بسكون را وبنقطه وكسر غين با نقطه بصيغه اسم فاعل باب افعال دو خاك مالنده
شيطان چنانچه مي آيد در حديث نهم باب آينده يعني شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت كه گفت رسول الله صلى الله
عليه وآله چون شك كند يكي از شما در نماز خود ونداند كه زياده كرده يا كم كرده پس بايد كه سجده كند دو سجده نشسته ونام نهاد آن
دو سجده را رسول الله صلى الله عليه وآله دو خاك مالنده دوم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا استيقن أنه
زاد في صلوته المكتوبة لم يعتد بها واستقبل صلوته استقبالا إذا كان قد استيقن يقينا
شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه اگر نمازگزار يقين كند اينكه او زياده كرده ركعت را در نماز خود كه واجب است
حساب نميكند آن نماز را واز سر ميگيرد نماز خود را نوعي از سر گرفتن باين معنى كه اعاده اذان واقامت لازم نيست چون يقين كرده
كرده باشد زيادتي را نوعي از يقين شايد كه مراد اين باشد كه ظن غالب اينجا مانند يقين حقيقي است سوم اصل عن أبي
عبد الله عليه السلام قال إذا كنت لا تدري أربعا صليت أو خمسا فاسجد سجدتي السهو بعد
تسليمك ثم سلم بعدهما شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون نميدانسته باشى كه چهار ركعت گزاردي
يا پنج ركعت پس سجده كن دو سجده سهو بعد از سلام تو بعد از آن سلام كن بعد از آن دو سجده جمع ميان ثم كه براي ترتيب
وميان بعدهما اشارتست بفاصله تشهد ميان سجدتين وسلام چهارم اصل عن سماعة قال من حفظ سهوه
فأتمه فليس عليه سجدتا السهو إنما السهو على من لم يدر زاد أم نقص شرح روايتست
از سماعه كه از راويان امام جعفر صادق وامام موسى كاظم عليهما السلام است سماعه گفت كه امام گفت كه هر كه نگاه دارد سهو خود را
از احتمال زياده كردن يك ركعت مثل كسي كه شك كند ميان سه وچهار پس تمام كند سهو خود را بگزاردن نماز احتياط پس نيست
بر او دو سجده سهو جز اين نيست كه سجده سهو براي كسي است كه نداند كه زياده كرده يك ركعت را يا كم كرده يك ركعت را از نماز مثل
كسي كه شك كرد ميان سه وچهار وپنج پس بنا بر چهار ميگزارد ونماز احتياط ميكند براي احتمال سه بودن ودو سجده سهو ميكند
براي احتمال پنج بودن مخفي نماند كه حصر در انما باعتبار اينست كه كلام در كسي است كه احتمال نقصان ميدهد پس منافات ندارد
با وجوب دو سجده سهو بر كسي كه شك كند ميان چهار وپنج واحتمال نقصان اصلا ندهد بلكه از اين معلوم نميشود حكم كسي كه شك
كند ميان سه وپنج واحتمال چهار ندهد واين مشكلست والعلم عند الله پنجم اصل قال أبو عبد الله عليه السلام من
زاد في صلوته فعليه الإعادة شرح گفت امام جعفر صادق عليه السلام هر كه زياده كرد يك ركعت را در نماز خود پس لازمست بر او
از سر گرفتن نماز ششم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا لم تدر خمسا صليت أم أربعا
فاسجد سجدتي السهو بعد تسليمك وأنت جالس ثم تسلم بعدهما شرح مضمون اين ظاهرست
از شرح حديث سوم اين باب باب چهل ودوم اصل باب من تكلم في صلوته أو انصرف قبل أن يتمها أو يقوم

في موضع الجلوس شرح الانصراف روگردانيدن ومراد اينجا سلامست زيرا كه آن بعنوان روگردانيدن بجانب راستست
چنانچه گذشت در حديث هشتم باب حكم الامام يعني اين باب بيان كسي است كه سخن گفت در اثناي نماز خود يا سلام داد پيش
از اتمام نماز يا ايستاد در جاي نشستن در اين باب نه حديث است اول اصل قال أبو عبد الله عليه السلام من
حفظ سهوه فأتمه فليس عليه سجدتا السهو فإن رسول الله صلى الله عليه وآله صلى
بالناس ركعتين ثم سها فسلم فقال له ذو الشمالين يا رسول الله أنزل في الصلوة شيء
فقال وما ذاك قال إنما صليت ركعتين فقال رسول الله صلى الله عليه وآله أتقولون مثل
قوله قالوا نعم فقام صلى الله عليه وآله فأتم بهم الصلوة وسجد بهم سجدتي السهو شرح
گفت امام جعفر صادق عليه السلام هر كس كه نگاه داشت غفلت خود را از زياده كردن بيگانه مثل سخن گفتن پس تمام كرد غفلت
خود را باين معنى كه تلافي آن كرد پس نيست بر او دو سجده سهو چه بدرستي كه رسول الله صلى الله عليه وآله گزارد با مردمان نماز
ظهر را دو ركعت بعد از آن غافل شد پس سلام داد پس گفت او را ذو الشمالين كه اي رسول الله آيا فرود آمده در اثناي آن
نماز چيزي از وحي الله تعالى كه باعث نسخ شده باشد پس رسول الله صلى الله عليه وآله گفت وچيست باعث اين سخن گفت جز
اين نيست كه گزاردي دو ركعت پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله اصحاب ديگر را كه آيا ميگوييد شما مثل سخن او را گفتند
آري پس برخاست صلى الله عليه وآله پس اتمام كرد با ايشان آن نماز را وسجده كرد با ايشان دو سجده سهو ظاهر فان تا آخر
اينست كه چون دليل بر وجوب چيزي نباشد الحمد واجب نميشود وقياس در امثال اين ممكن فيه جائز نيست اصل قال قلت
أرأيت من صلى ركعتين وظن أنهما أربع ركعات فسلم وانصرف ثم ذكر بعد ما ذهب
أنه إنما صلى ركعتين قال يستقبل الصلوة من أولها قال قلت فما بال رسول الله صلى الله
عليه وآله لم يستقبل الصلوة وإنما أتم بهم ما بقي من صلوته فقال إن رسول الله صلى الله
عليه وآله لم يبرح من مجلسه فإن كان لم يبرح من مجلسه فليتم ما نقص من صلوته إذا كان
قد حفظ الركعتين الأولتين شرح أرأيت بهمزه استفهام وفعل ماضي مخاطب يعني اخبرني است لم يبرح بباء يك نقطه وراء بي نقطه
وحاء بي نقطه بصيغه مضارع غائب باب علم است يعني راوي گفت كه گفتم كه خبر ده مرا كسي كه گزارد دو ركعت را وگمان
كرد كه نماز او چهار ركعت پس سلام داد وگرديد از نماز بعد از آن بخاطر رسانيد بعد از گذشتن اينكه او جز اين نيست كه
گزارده دو ركعت را امام گفت ابتدا ميكند آن نماز را از اول آن راوي گفت كه گفتم پس چيست حال رسول الله صلى الله
عليه وآله كه ابتدا نكرد نماز را وجز اين نيست كه اتمام كرد با آن مردمان آنچه را كه باقيمانده بود از نماز او پس امام گفت بدرستي
كه رسول الله صلى الله عليه وآله زائل نشد از جاي نشستن خود پس اگر كسي زائل نشود از جاي نشستن خود پس بايد كه اتمام كند
آنچه را كه كم كرد از نماز خود اگر نگاه داشته باشد دو ركعت اول را از فنا وديگر مثل نقض وضو دوم اصل عن أبي جعفر
قال في الرجل يصلي ركعتين من المكتوبة ثم ينسى فيقوم قبل أن يجلس بينهما قال فليجلس
ما لم يركع وقد تمت صلوته وإن لم يذكر حتى ركع فليمض في صلوته فإذا سلم سجد
سجدتين وهو جالس شرح ضمير بينهما راجع بدو چيز است اول ركعتين اولتين كه مذكورست دوم ركعتين اخيرتين كه از
حكم مذكورست يعني روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت در مردي كه ميگزارد دو ركعت را از فريضه بعد از آن فراموش
ميكند پس بر ميخيزد پيش از آنكه بنشيند براي تشهد ميان دو ركعت اول ودو ركعت آخر امام گفت پس بايد كه بنشيند

کرده باشد و بتحقیق تمام شده نماز او باین معنی که قضای چیزی بر او لازم نیست بخلاف شق دوم زیرا که در آن قضای تشهد بر او لازم است
چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب و مراد این است که سجده سهو بر او لازم نیست اظهر به حدیث نهم این باب پس اگر
بیاد نیاورد تا آنکه رکوع کند پس باید که رود در نماز خود پس چون سلام کند سجده کند دو سجده سهو در حالی که او نشسته باشد
باین معنی که میباید که میان سلام و دو سجده تکبیر نگوید سوم اصل قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسَلَّمَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَحَالُهُ حَالُهُ قَالَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُفَقِّهَهُمْ شرح واو در وحاله حالیه است و بتقدیر اعاده کلام سابق است گفتم امام موسی کاظم علیه السلام
از روی تعجب که آیا سلام کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در دو رکعت اول پس امام گفت آری گفتم آیا سلام کرد و حال آنکه
او آنحضرت نبوت و عصمت است امام گفت جز این نیست که اراده کرد الله عز وجل که دانا کند مردم را بحکم این سهو
باین معنی که دانند که سرزنش کسی که سهو در نماز کرده اختیار رسول قبیح است چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الرَّجُلِ يَتَكَلَّمُ نَاسِيًا فِي الصَّلَاةِ يَقُولُ أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ فَقَالَ يُتِمُّ صَلَاتَهُ ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ فَقُلْتُ
سَجْدَتَا السَّهْوِ قَبْلَ التَّسْلِيمِ هُمَا أَوْ بَعْدُ قَالَ بَعْدُ شرح بعد دو جا مبنی بر ضم و مقطوع از اضافه است بتقدیر
بعد التسلیم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که سخن میگوید در حالی که فراموش کرده در نماز میگوید راست
کنید صفهای خود را پس امام گفت اتمام میکند نماز خود را بعد از آن سجده میکند دو سجده پس گفتم دو سجده سهو پیش از سلام است
یا بعد از سلام امام گفت بعد از سلام است پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقُولُ فِي سَجْدَتَيِ السَّهْوِ
بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ قَالَ الْحَلَبِيُّ وَسَمِعْتُهُ مَرَّةً أُخْرَى يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ
وَبِاللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ شرح تقول دو جا بصیغه مخاطب و کلام ایجاب است
تغییر سلام و تغییر رحمة الله و تغییر برکاته می آید در حدیث اول باب النوادر که باب هفدهم است یعنی روایت است از حلبی از امام
جعفر صادق علیه السلام امام گفت میگویی در دو سجده سهو که بنام خداست و بمدد خداست خداوندا درود کن بر محمد و آل محمد گفت
حلبی که شنیدم از امام علیه السلام بار دیگر که میگوید در دو سجده سهو که بنام خداست و بمدد خداست سلام بر تو باد ای پیغمبر
و رحمت خدا و برکاتش مراد این است که هر کدام از این دو عبارت کافیست ششم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ سَلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ فَسَأَلَهُ مَنْ خَلْفَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
أَحَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالُوا إِنَّمَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ أَكَذَاكَ يَا ذَا الْيَدَيْنِ وَكَانَ
يُدْعَى ذَا الشِّمَالَيْنِ فَقَالَ نَعَمْ فَبَنَى عَلَى صَلَاتِهِ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ أَرْبَعًا شرح سهوی که در بحث مذکور است
سهویست که در حدیث اول این باب است و این بعد از آنست و چون ذو الشمالین در اول جواب خود بود
کرده لفظ قدس سره تا آخر در فوات آینده مذکور شده و سهویست والله اعلم برای تعجب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
میگفت که نماز گزارد رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از آنکه سلام داد در دو رکعت پس پرسید از او جمعی که در پس سر او بودند
باین معنی که بعض ایشان پرسید که ای رسول خدا آیا حادث شد در نماز چیزی که باعث نسخ باشد گفت و چیست باعث
این سخن گفتند جز این نیست که گزاردی دو رکعت پس گفت آیا چنین است ای صاحب دو دست و خوانده میشد آنمرد
صاحب دو دست چپ پس آنمرد گفت آری پس بنا گذاشت بر نماز خود پس اتمام کرد نماز را چهار رکعت هفتم اصل وَقَالَ
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَنْسَاهُ رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَنَعَ هَذَا لَعُيِّرَ وَقِيلَ مَا تُقْبَلُ صَلَاتُكَ

من الحلوم

فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ ذَاكَ قَالَ قَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَارَتْ أُسْوَةً وَسَجَدَ
سَجْدَتَيْنِ لِمَكَانِ الْكَلَامِ شرح لعیر بفتح لام است و عیر بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه بصیغه ماضی
مجهول باب تفعیل است و قبل عطف بر عیر است بعطف تفسیر و تقبل بتاء دو نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب
باب علم است صلوتک مرفوع و نایب فاعل است الیوم منصوب است ذاک فاعل دخل است سن بسین بی نقطه و تشدید
بصیغه ماضی معلوم باب نصر است اسوه بضم سین سلوک راهی و مراد اینجا کردن کاریست و میتواند بود که سن
بصیغه مجهول باشد یعنی ایکه کرده آید شده و تغییر داده شده میان جماعتی و صارت عطف است بر قال و ضمیر راجع
بمصدر سن است اسوه بکسر و ضم همزه و سکون سین بی نقطه آنچه تسلی شود بآن بمکین و سجد عطف است بر اتم که در فقرات
سابقه است و ضمیر راجع برسول الله است لمکان مصدر میمی است یعنی و امام گفت بدرستی که الله تعالی اوست که فراموش
کننده کرد رسول الله را برای مهربانی برای امت آیا نمی بینی که اگر آنکه مردی کند این فراموشی را هر آینه سرزنش کرده میشود
و گفته میشود که مقبول نمیشود نماز تو پس هر که داخل شود بر او امروز این فراموشی با این سرزنش میگوید بتحقیق که رسول
الله صلی الله علیه وآله آنچه را که من کردم میشود آن سنت بعث تسلی و رسول الله سجده کرد و سجده سهو برای وقوع سخن هشتم اصل
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قُمْتَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ وَلَمْ تَتَشَهَّدْ فَذَكَرْتَ قَبْلَ أَنْ تَرْكَعَ
فَاقْعُدْ فَتَشَهَّدْ وَإِنْ لَمْ تَذْكُرْ حَتَّى تَرْكَعَ فَامْضِ فِي صَلَاتِكَ كَمَا أَنْتَ فَإِذَا انْصَرَفْتَ سَجَدْتَ سَجْدَتَيْنِ
لَا رُكُوعَ فِيهِمَا ثُمَّ تَشَهَّدِ التَّشَهُّدَ الَّذِي فَاتَكَ گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون برخیزی در دو رکعت اول
و تشهد نکنی پس بیاد آوری پیش از آنکه رکوع کنی پس بنشین و تشهد کن و اگر بیاد نیاوری تا آنکه رکوع کنی پس برو در نماز خود چنانچه
تویی پس سلام دهی سجده میکنی دو سجده سهو نیست رکوعی در آنها بعد از آن تشهد کن آن تشهدی که فوت شده از تو باین معنی که
قضا کن نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قُمْتَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ أَوْ غَيْرِهَا وَلَمْ
تَتَشَهَّدْ فِيهِمَا فَذَكَرْتَ ذَلِكَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّالِثَةِ قَبْلَ أَنْ تَرْكَعَ فَاجْلِسْ فَتَشَهَّدْ وَقُمْ فَأَتِمَّ
صَلَاتَكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَذْكُرْ حَتَّى تَرْكَعَ فَامْضِ فِي صَلَاتِكَ حَتَّى تَفْرُغَ فَإِذَا فَرَغْتَ فَاسْجُدْ سَجْدَتَيِ
السَّهْوِ بَعْدَ التَّسْلِيمِ قَبْلَ أَنْ تَتَكَلَّمَ شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق دهم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الرَّجُلِ يَسْهُو فَيَقُومُ فِي حَالِ قُعُودٍ أَوْ يَقْعُدُ فِي حَالِ قِيَامٍ قَالَ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ التَّسْلِيمِ وَهُمَا
الْمُرْغِمَتَانِ تُرْغِمَانِ الشَّيْطَانَ شرح مرغمتان براء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است ترغمان بصیغه
مضارع معلوم باب افعال است ذکر هما المرغمتان تا آخر اینجا اشعار است باینکه این دو سجده در این دو صورت مستحب است برای
مبالغه در تعبد پس منافات نیست میان اینحدیث و میان حدیث سابق و مانند آن و حصری که مفهوم است از کلام مصنف در باب
آینده که فهذه و از بعد مواضع یجب فیها سجدتا السهو و تصریحی که بعد از آنست که مثل الذی یحتاج ان یقوم تا آخر یعنی روایت از
معویه بن عمار که در راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که غافل میشود
پس برمیخیزد در حالتی که باید نشست یا می نشیند در حالتی که باید ایستاد امام گفت سجده میکند دو سجده سهو بعد از سلام و آن دو سجده
در خاک مالنده اند بیان این آنکه بر خاک بمالند شیطان را باعث راندن شیطان نمیخواهد که کسی نماز فی سهو خود کند باب چهل
و سوم اصل باب من شك في صلوته كلها ولم يدر أزاد أم نقص ومن كثر عليه السهو والسهو في النافلة وسهو
الامام ومن خلفه شرح این باب بیان کسی است که شک کند در نماز خود همگی آن و نداند که آیا زیاد کرده یا کم کرده و کسی که بسیار

صلوة النافلة ثلث ملق ۳

بر او غفلت و بیان غفلت در نماز نافله و بیان غفلت پیشنماز و آنکه در پس او است و درین باب ده حدیث است و کلام مصنف است
بعد از حدیث دهم اول اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي كَمْ صَلَّيْتَ وَلَمْ يَقَعْ وَهْمُكَ
عَلَى شَيْءٍ فَأَعِدِ الصَّلَاةَ شرح روایت است از امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام گفت اگر نمیدانسته باشی
باشی که چند رکعت گزارده و فرود نیاید خاطر تو بر چیزی از عدد رکعات پس از سر گیر نماز را زیرا که احتمال بکر گفت است دوم اصل
عَنْ زُرَارَةَ وَأَبِي بَصِيرٍ قَالَا قُلْنَا لَهُ الرَّجُلُ يَشُكُّ كَثِيرًا فِي صَلَاتِهِ حَتَّى لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى وَلَا مَا بَقِيَ
عَلَيْهِ قَالَ يُعِيدُ قُلْنَا لَهُ فَإِنَّهُ يَكْثُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ كُلَّمَا أَعَادَ شَكَّ قَالَ يَمْضِي فِي شَكِّهِ ثُمَّ قَالَ لَا تُعَوِّدُوا
الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ فَتُطْمِعُوهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ خَبِيثٌ مُعْتَادٌ لِمَا عُوِّدَ فَلْيَمْضِ أَحَدُكُمْ
فِي الْوَهْمِ وَلَا يُكْثِرَنَّ نَقْضَ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ مَرَّاتٍ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ الشَّكُّ قَالَ زُرَارَةُ ثُمَّ
قَالَ إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عُصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدِكُمْ شرح کثیرا بفتح کاف و کسر باء یکنقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و راء بی نقطه نایب مفعول مطلق است بتقدیر شکا کثیرا ما استفهامیه است و میتواند بود که موصول باشد و در
هر تقدیر مراد این است که نمیداند که آنچه باقیمانده از اجزای رکعتی که در میان آنست چیست یکثر بثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب حسن است شک راجع به ذلک اصل شکت و میتواند بود که شک بزرگ باشد لا تعودوا بعین بی نقطه و واو
بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است التعود کسی را بهره مند کردن از چیزی و کسی را عادت فرمودن بچیزی و اول اینجا مناسبتر است
معتاد صفت خبیث است لام در لما برای تعلیلست و ما مصدریه است و ظرف متعلق بمجموع خبیث معتاد است عود بصیغه ماضی
مجهول باب تفعیل است لا یکثرن بثاء سه نقطه و راء بی نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
یعنی روایت است از زراره و ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اند گفتند که گفتیم امام را که مردی
شک میکند شکی بزرگ در نماز خود تا بجایی که نمیداند که چند رکعت گزارده است و نه اینکه چه چیز باقیمانده بر او از نماز گفت امام گفت
از سر میگیرد نماز را گفتیم امام را که پس بدرستی که شان اینست که بسیار میشود بر او آن شک بیان این آنکه هر بار که از سر گیرد
شک میکند امام گفت میرود در شک خود باین معنی که بنا بر هر چه میخواهد میکند از رد و التفات بشک نمیکند بعد از آن امام گفت
که بهره مدهید ناپاک را از خود بان شکستن نماز پس طمع اندازید او را در شکستن ایمان چه بدرستی که شیطان ناپاکیست که عادت
بناپاکی کرده بسبب اینکه بهره داده شده و از جمله خلایق مراد اینست که اگر بهره داده نشده ناامید میشد و ناپاکی میکرد پس
چه جای اینکه عادت بناپاکی کند پس باید که رود یکی از شما که شک بسیار کند در آن شک و باید که بسیار نکند شکستن نماز را
چه بدرستی که او چون کند آن عدم التفات بشک را چند بار نمیگردد بسوی او شک گفت زراره که بعد از آن امام گفت که بیان
این آنکه جز این نیست که میخواهد ناپاک اینرا که فرمان برده شود پس چون مخالفت کرده شود بر نمیگردد بسوی یکی از شما سوم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ إِذَا شَكَكْتَ فَلَمْ تَدْرِ أَفِي ثَلَاثٍ أَنْتَ أَمْ فِي اثْنَتَيْنِ أَمْ فِي وَاحِدَةٍ
أَمْ فِي أَرْبَعٍ فَأَعِدْ وَلَا تَمْضِ عَلَى الشَّكِّ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت
چون شک کنی پس ندانی که آیا در سه رکعتی تو یا در دو رکعت یا در یک رکعت یا در چهار رکعت پس اعاده نما و مکن و مرو بشک چهارم اصل
أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشْكُو إِلَيْكَ مَا أَلْقَى مِنَ الْوَسْوَسَةِ فِي صَلَاتِي
حَتَّى لَا أَدْرِي مَا صَلَّيْتُ مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ فَقَالَ إِذَا دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ فَاطْعُنْ فَخِذَكَ
الْيُسْرَى بِإِصْبَعِكَ الْيُمْنَى الْمُسَبِّحَةِ ثُمَّ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ

من الحلوم

الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّكَ تَنْحَرُهُ وَتَطْرُدُهُ شرح اذا دخلت بعنی اذا اردت الدخول اطعن بطاء بی نقطه
و عین بی نقطه بصیغه امر باب منع یا نصر است المسبحة بسین بی نقطه و باء یکنقطه و حاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل
انگشت شهادت تنحر بنون و حاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است النحر بفتح نون و سکون
حاء دست بر بالای سینه کسی زدن تطرد بطاء بی نقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
نصر است الطرد بفتح طاء و سکون راء دور کردن یعنی آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله پس گفت ای رسول الله
شکایت میکنم بسوی تو از آنچه بر میخورم از وسوسه در نماز من تا آنکه نمیدانم که چه گزاردم از زیادتی و کمی پس گفت
چون اراده کنی که داخل شوی در نماز خود پس بزن ران چپ خود را بانگشت دست راست خود که انگشت شهادت است
بعد از آن بگو بنام خداست و بمدد خداست اعتماد کردم در کار خود بر خدا پناه میگیرم بخدا که شنوا و داناست از شیطان
سنگسار لعنت چه بدرستی که تو دست بر بالای سینه شیطان میزنی و دور میکنی او را از خود پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ يُصَلِّي بِأَرْبَعَةِ أَنْفُسٍ أَوْ خَمْسَةِ أَنْفُسٍ وَيُسَبِّحُ اثْنَانِ عَلَى
أَنَّهُمْ صَلَّوْا ثَلَاثًا وَيُسَبِّحُ ثَلَاثَةٌ عَلَى أَنَّهُمْ صَلَّوْا أَرْبَعًا وَيَقُولُ هَؤُلَاءِ قُومُوا وَيَقُولُ هَؤُلَاءِ اقْعُدُوا وَالْإِمَامُ مَائِلٌ مَعَ أَحَدِهِمَا
أَوْ مُعْتَدِلُ الْوَهْمِ فَمَا يَجِبُ عَلَيْهِ قَالَ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ سَهْوٌ إِذَا حَفِظَ عَلَيْهِ مَنْ خَلْفَهُ سَهْوَهُ
بِإِيقَانٍ مِنْهُمْ وَلَيْسَ عَلَى مَنْ خَلْفَ الْإِمَامِ سَهْوٌ إِذَا لَمْ يَسْهُ الْإِمَامُ وَلَا سَهْوَ فِي سَهْوٍ وَلَيْسَ فِي الْمَغْرِبِ
وَالْفَجْرِ سَهْوٌ وَلَا فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنْ كُلِّ صَلَاةٍ وَلَا فِي نَافِلَةٍ فَإِذَا اخْتَلَفَ عَلَى الْإِمَامِ
مَنْ خَلْفَهُ فَعَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ فِي الِاحْتِيَاطِ الْإِعَادَةُ وَالْأَخْذُ بِالْجَزْمِ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را از پیشنماز که نماز میگزارد با چهار شخص یا پنج شخص و تسبیح میگویند دو شخص بر اینکه ایشان گزارده اند
سه رکعت باین معنی که هر کدام سه بار میگویند سبحان الله و تسبیح میگویند سه شخص مثلا بر اینکه ایشان گزارده اند چهار رکعت
و میگویند بزبان تسبیح آن جماعت اول که برخیزید و میگویند بزبان تسبیح آن جماعت دوم که بنشینید برای تشهد و سلام و پیشنماز
میل کننده است با یکی از این دو جماعت یا مساویست خاطر او پس چه چیز واجب میشود بر پیشنماز امام گفت که نیست بر پیشنماز
سهوی چون نگاهدارند بر آن پیشنماز جمعی که در پس او یند از مومنین سهو او را بوسیله یقین داشتنی از جانب ایشان
و نیست بر جمعی که در پس پیشنماز اند سهوی چون سهو نکرده باشد پیشنماز و نباشد سهوی در نماز سهو باین معنی که اگر در نماز احتیاط
کسی سهوی کند بنا بر هر چه خواهد میتواند گذاشت و نیست در نماز شام و صبح سهوی و نه در دو رکعت اول از هر نمازی که
و نه در نماز نافله پس اگر اختلاف کنند بر پیشنماز جمعی که در پس او یند پس واجبست بر پیشنماز و بر آن جمع در احتیاط اعاده و نماز
و عمل بیقین ششم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ السَّهْوِ فِي النَّافِلَةِ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ
شَيْءٌ شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را از شک در نافله گفت
نیست بنا بر آن چیزی باین معنی که بنا بر هر چه خواهد میتواند گذاشت هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ
عَلَى الْإِمَامِ سَهْوٌ وَلَا عَلَى مَنْ خَلْفَ الْإِمَامِ سَهْوٌ وَلَا عَلَى السَّهْوِ سَهْوٌ وَلَا عَلَى الْإِعَادَةِ إِعَادَةٌ
شرح سهو در و علی السهو بفتح سین و سکون هاء یعنی نماز احتیاط است که بسبب سهوی شده که موجب اعاده نیست و میتواند بود که ختم
با تشدید واو باشد یعنی کسی که بسیار شک کند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست بر پیشنماز سهوی اگر مامومی حفظ
کرده باشد و نیست بر ماموم در پس پیشنماز سهوی اگر پیشنماز حفظ کرده باشد و نیست نماز سهو سهوی و نیست بر اعاده نماز اعاده

یعنی که از تکرار سهو و بار منفصل هم کثرت سهو حاصل میشود و صاحب او بار به هر چه خواهد میکند هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال اذا کثر علیک السهو فامض فی صلوتک فانه یوشک ان یدعک انما هو من الشیطان شرح کثرت
سهو بیان شد در حدیث سابق یوشک بواو و شین بالفتح بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون بسیار شود بر تو شک پس برو در نماز خود به درستی که آن شک نزدیک میشود
که واگذارد ترا بیان این آنکه جز این نیست که آن شک از جانب شیطان است یعنی که چون شیطان فرمان بردار
نشود و گرد نگردد غالبا چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب نهم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن
السهو فانه یکثر علیّ فقال ادرج صلوتک ادراجا قلت فایّ شیء الادراج قال ثلث تسبیحات
فی الرکوع والسجود شرح ادرج بدال بی‌نقطه و جیم بصیغه امر باب افعال الادراج چند باره کردن نماز از
یکدیگر کردن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از علاج شک چه به درستی که آن بسیار میشود بر من پس گفت
چند باره کن نماز خود را چند باره کردنی گفتم پس چه چیز است چند باره کردن گفت سه تسبیح در رکوع و سه تسبیح در سجود مراد است
که کسی که شتاب کند رکوع و سجود را شک بسیار میکند بخلاف کسی که شتاب نکند دهم اصل وروی انه اذا سها
فی النافلة بنی علی الاقل شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه اینکه چون شک کند کسی در نماز
نافله بنا میگذارد بر کمتر مراد است که افضل بنا گذاشتن بر کمتر است و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
ششم این باب کلام مصنف اصل فجمیع مواضع السهو التی قد ذکرناها الاثر ستة عشر موضعا
سبعة منها یجب علی الساهی فیها اعادة الصلوة الذی یشک فی تکبیرة الافتتاح ولا یذکرها حتی
یرکع والذی یشک فی رکوعه وسجوده والذی لا یدری رکعة صلی ام رکعتین والذی یسهو
فی المغرب والفجر والذی یزید فی صلوته والذی لا یدری زاد او نقص ولا یقع وهمه
علی شیء والذی ینصرف عن الصلوة بکلیته قبل ان یتمها شرح الاثر بفتح همزه و فتح ثای سه نقطه و را بی‌نقطه
اگرچه چیزی باعث آن شده باشد و حدیثی که منقول شده باشد مراد او اینجا معنی اولست بقرینه اینکه موضع سهوی که در آن
نماز احتیاط و در این هفده موضع مذکور نیست پس مراد از اثر سهو است که بعد از قطع نماز اول به دیگر بفعل آید بسبب
آن اثر و قسمت یکی اعاده نماز و دیگری سجده سهو و از این تقریر ظاهر میشود که نماز احتیاط داخل اثر سهو نیست زیرا که آن
از تتمه نماز اولست پس بعد از قطع آن نیست و مراد به ذکر اثر سهو بیان این است که سهو در کجا اثر دارد و در کجا اثر ندارد یعنی پس
بنا بر آنچه مذکور شد از اول باب سی و چهارم که باب السهو فی افتتاح الصلوة است تا اینجا جمیع مواضع غفلت که ذکر
کردیم در آنها اثر سهو را وجود باید شانزده موضع است هفت موضع از جمله آنها واجب بر غفلت کننده در آنها از سر گرفتن
نماز اول حال کسی که فراموش میکند تکبیر احرام را و بیاد نمی‌آورد تا آنکه رکوع میکند بحکم حدیث دوم باب سی و چهارم
دوم حال کسی که فراموش میکند رکوع خود را بحکم حدیث دوم باب سی و ششم یا فراموش میکند سجود خود را بحکم حدیث
سوم باب سی و هشتم و سوم حال کسی که نمیداند که یک رکعت گزارده یا دو رکعت بحکم حدیث دوم و سوم باب سی و نهم و چهارم
حال کسی که غفلت میکند در نماز مغرب یا غفلت میکند در نماز فجر بحکم حدیث اول و چهارم باب سی و نهم و پنجم حال کسی
که زیاد میکند رکعتی را در نماز خود بحکم حدیث دوم و پنجم باب چهل و یکم و ششم حال کسی که نمیداند که زیاد کرده یا کم کرده و فرود نمی‌آید
خاطر او بر چیزی از عدد رکعات بحکم حدیث اول و دوم باب چهل و سوم و هفتم حال کسی که رو میگرداند از قبله نماز پیش

از خود پس از اتمام نماز بحکم حدیث اول باب چهل و دوم مراد آنکه دفع منافات میان این حصر و آنچه گذشت در حدیث پنجم باب
چهل و سوم که در صورت اختلاف امام و ماموم اعاده نماز هست یکی از دو وجه است اول اینکه آنچه گذشت بعنوان
تخییر باشد یعنی که جایز است ایشان را اعاده نماز برای دریافتن فضیلت جماعت و جایز است قصد انفراد و عمل بمقتضای
سهو خود دوم اینکه مراد به حصر اینجا حصر حال منفرد باشد والله اعلم اصل ومنها مواضع لا یجب فیها اعادة
الصلوة ویجب فیها سجدتا السهو الذی یسهو فیسلم فی الرکعتین ثم یتکلم من غیر ان یحوّل
وجهه وینصرف عن القبلة فعلیه ان یتم صلوته ثم یسجد سجدتی السهو والذی ینسی
تشهده ولا یجلس فی الرکعتین ویفوته ذلک حتی یرکع فی الثالثة فعلیه سجدتا السهو
وقضاء تشهده اذا فرغ من صلوته والذی لا یدری اربعا صلی او خمسا علیه سجدتا
السهو والذی یسهو فی بعض صلوته فیتکلم بکلام لا ینبغی له مثل امر ونهی من غیر تعمد
فعلیه سجدتا السهو فهذه اربعة مواضع یجب فیها سجدتا السهو شرح و از جمله اینها چند موضع است
که واجب نمیشود در آنها اعاده نماز و واجب میشود در آنها دو سجده سهو اول حال کسی که غافل میشود پس سلام میکند
در دو رکعت در نمازی که عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعت است بعد از آن سخن میگوید بی آنکه گرداند روی خود را و برگردد از
قبله پس واجب بر او اتمام نماز خود و بعد از آن سجده میکند دو سجده سهو بحکم حدیث اول و ششم باب چهل و دوم دوم
حال کسی که فراموش میکند تشهد خود را و نمی‌نشیند در دو رکعت و فوت میشود از او آن تشهد و نشستن تا آنکه رکوع میکند
در رکعت سوم پس واجب بر او دو سجده سهو و قضای تشهد خود چون فارغ شود از نماز خود بحکم حدیث هفتم باب چهل
و دوم و مثل این می‌آید در حدیث بیست و چهارم باب الصلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است و سوم حال کسی
که نمیداند که چهار رکعت گزارده یا پنج رکعت واجب بر او دو سجده سهو بحکم حدیث اول و سوم و ششم باب چهل و دوم
و چهارم حال کسی که غافل میشود در بعض نماز خود پس سخن میگوید به سخنی که سزاوار نیست او را مانند امر و نهی بی آنکه دانسته باشد
پس واجب بر او دو سجده سهو بحکم حدیث چهارم باب چهل و دوم پس اینها چهار موضع است که واجب در آنها دو سجده
سهو اصل ومنها مواضع لا یجب فیها اعادة الصلوة ولا سجدتا السهو الذی یدرک سهوه
قبل ان یفوته مثل الذی یحتاج ان یقوم فیجلس او یحتاج ان یجلس فیقوم ثم یذکر ذلک قبل
ان یدخل فی حالة اخری فیقضیه لا سهو علیه والذی یسلم فی الرکعتین الاولتین ثم یذکر فیتم
قبل ان یتکلم فلا سهو علیه ولا سهو علی الامام اذا حفظ علیه من خلفه ولا سهو علی من خلف
الامام ولا سهو فی سهو ولا سهو فی نافلة ولا اعادة فی نافلة فهذه ستة مواضع لا یجب فیها
اعادة صلوة ولا سجدتا السهو شرح و از جمله اینها چند موضع است که واجب نیست در آنها اعاده نماز و نه
دو سجده سهو اول حال کسی که تلافی میکند غفلت خود را یعنی ترک چیزی از واجبات از روی غفلت پیش از آنکه فوت
شود از او وقت آن تلافی مثل کسی که باید که برخیزد پس می‌نشیند یا کسی که باید که نشیند پس برمیخیزد و بعد از آن بیاد می‌آورد آن را
پیش از آنکه داخل شود در حالتی دیگر که منافی تلافی است پس تلافی میکند آن را نیست سجده سهوی بر او بحکم حدیث چهارم باب
چهل و یکم و بحکم حدیث اول و دوم و هفتم و هشتم باب چهل و دوم اگرچه دو سجده سهو در این دو صورت مستحب است
بحکم حدیث نهم باب چهل و دوم دوم حال کسی که سلام میکند در دو رکعت اول از جمله نمازی که عدد رکعات آن بیشتر

کان قدم

از دو رکعت بعد از آن بیاد می‌آورد پس تمام میکند نماز را پیش از آنکه سخن گوید پس نیست سجده سهوی بر او بحکم حدیث
اول و مفهوم حدیث ششم باب چهل و دوم و سوم اینکه نیست سهوی بر پیشنماز چون نگاه دارد عدد رکعات را بر او کسی که
در پس اوست بحکم حدیث پنجم و هفتم باب چهل و سوم و چهارم اینکه نیست سهوی بر آنکه در پس پیشنماز است بشرط اینکه
پیشنماز حفظ کرده باشد بحکم حدیث پنجم و هفتم باب چهل و سوم و پنجم اینکه سهوی نیست در نماز احتیاطی که برای سهو واقع شده
باشد بحکم حدیث پنجم باب چهل و سوم و ششم اینکه دو سجده نیست در نافله و اعاده نماز نیز نیست در نافله بحکم حدیث پنجم و دوم
باب چهل و سوم پس اینها که مذکور شد شش موضع است که واجب نیست در آنها اعاده نمازی و نه دو سجده سهو اصل
واما الذی یشک فی تکبیرة الافتتاح فلا یدری کبر ام لم یکبر فعلیه ان یکبر متی ما ذکر قبل
ان یرکع ثم یقرأ ثم یرکع وان شک وهو راکع فلم یدر کبر او لم یکبر تکبیرة الافتتاح مضی
فی صلوته ولا شیء علیه فان استیقن انه لم یکبر اعاد الصلوة حینئذ شرح این فقرات برای توضیح
مضمون احادیث باب سی و چهارم است که باب افتتاح الصلوة است و برای تفصیل موضع اولست از هفده
موضع که مذکور شد یعنی و اما که شک میکند در تکبیر احرام به این روش که نمیداند که تکبیر احرام گفت یا تکبیر احرام نگفت پس
واجب بر او اینکه تکبیر احرام گوید هر وقت که بیاد آورد پیش از آنکه رکوع کند بعد از آن اینکه قرائت حمد و سوره کند بعد
از آن اینکه رکوع کند و اگر شک کند در تکبیر احرام در حالی که او در رکوع باشد به این روش که نداند که تکبیر احرام گفت یا تکبیر احرام
نگفت میرود در نماز خود و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز پس اگر یقین کند اینکه او تکبیر احرام نگفت اعاده
میکند نماز را در این هنگام رکوع نیز اصل فان شک وهو قائم فلم یدر ارکع او لم یرکع فلیرکع حتی یکون
علی یقین من رکوعه فان رکع ثم ذکر انه قد کان رکع فلیرسل نفسه الی السجود من غیر ان یرفع
رأسه من الرکوع فی الرکوع فان مضی ورفع رأسه من الرکوع ثم ذکر انه قد کان رکع فعلیه ان یعید
الصلوة لانه قد زاد فی صلوته رکعة فان سجد ثم شک فلم یدر ارکع ام لم یرکع فعلیه
ان یمضی فی صلوته ولا شیء علیه فی شکه الا ان یستیقن انه لم یکن رکع فان استیقن ذلک
فعلیه ان یستقبل الصلوة شرح این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و ششم است که باب
السهو فی الرکوع است و برای تفصیل سهو در رکوع است از موضع دوم از جمله هفده موضع که مذکور شد فی الرکوع متعلق
بیرسل است الا ان یستیقن استثنای منقطع است یعنی پس اگر شک کند در حالی که او ایستاده باشد به این روش که نداند که آیا
رکوع کرد یا رکوع نکرد پس باید که رکوع کند برای اینکه باشد بر یقین از رکوع خود پس اگر رکوع احتیاط کند بعد از آن بیاد آورد
که او بتحقیق رکوع کرده بوده پس باید که روانه کند خود را سوی سجود بی آنکه بردارد سر خود را از رکوع در همان حالت رکوع پس
اگر رود و بردارد سر خود را از رکوع احتیاط بعد از آن بیاد آورد اینکه او بتحقیق رکوع کرده بود پس واجب بر او اینکه
اعاده کند نماز را برای اینکه بتحقیق زیاد کرده در نماز خود یک رکوع را پس اگر سجده کند بعد از آن شک کند به این روش که نداند که
آیا رکوع کرد یا رکوع نکرد پس واجب بر او اینکه رود در نماز خود و نیست چیزی بر او در شک او نه سجده سهو و نه اعاده
نماز مگر آنکه یقین کند اینکه او رکوع نکرده بوده پس اگر یقین کند آن را پس واجب بر او اینکه از سر گیرد نماز را اصل فان شک
فلم یدر اسجد سجدتین ام سجدة فعلیه ان یسجد اخری حتی یکون علی الیقین من السجدتین
فان سجد ثم ذکر انه قد کان سجد سجدتین فعلیه ان یعید الصلوة لانه قد زاد فی صلوته

سجدة وان شک بعد ما قام فلم یدر اکان سجد سجدة ام سجدتین فعلیه ان یمضی فی صلوته
ولا شیء علیه وان استیقن انه لم یسجد الا واحدة فعلیه ان ینحط فیسجد اخری ولا شیء
علیه وان کان قد قرأ ثم ذکر انه لم یکن سجد الا واحدة فعلیه ان یسجد اخری ثم یقوم
فیقرأ ویرکع ولا شیء علیه وان رکع فاستیقن انه لم یکن سجد الا سجدة او لم یسجد
شیئا فعلیه اعادة الصلوة شرح این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و هفتم است که باب السهو
فی السجود است و برای تفصیل سهو در سجود است از موضع دوم از جمله هفده موضع که مذکور شد ینحط بحای بی‌نقطه و تشدید طای
بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعال است الانحطاط فرود آمدن یعنی پس اگر سجده کند و نداند که آیا سجده کرده دو سجده
یا یک سجده پس واجب بر او اینکه سجده کند سجده دیگر برای آنکه باشد بر یقین از دو سجده پس اگر سجده احتیاط کند بعد از آن
بیاد آورد اینکه او بتحقیق سجده کرده بوده دو سجده پس واجب بر او اینکه اعاده کند نماز را برای اینکه او بتحقیق زیاد
کرده در نماز خود یک سجده را پس اگر شک کند بعد از آنکه برخاست به این روش که نداند که آیا یک سجده کرده بوده یا دو سجده پس
واجب بر او اینکه رود در نماز خود و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر یقین کند در این وقت اینکه او
سجده نکرده مگر یک سجده پس واجب بر او اینکه فرود آید پس سجده کند سجده دیگر و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز
و اگر بوده باشد به این روش که بتحقیق شروع در قرائت کرده و باشد بیاد آورده باشد اینکه او سجده دیگر نکرده بوده مگر یک سجده پس واجب
بر او اینکه سجده کند سجده دیگر بعد از آن برخیزد پس شروع در قرائت کند و رکوع کند و نیست چیزی بر او و اگر رکوع کند پس
یقین کند اینکه او سجده نکرده بوده مگر یک سجده یا اینکه او سجده نکرده بوده چیزی از سجده پس واجب بر او اعاده نماز
اصل التشهد وان سها فقام من قبل ان یتشهد فی الرکعتین فعلیه ان یجلس ویتشهد ما لم
یرکع ثم یقوم فیمضی فی صلوته ولا شیء علیه وان رکع وعلم انه لم یکن تشهد مضی فی صلوته
فاذا فرغ منها سجد سجدتی السهو ولیس علیه فی حال الشک شیء ما لم یستیقن شرح این فقرات
برای توضیح مضمون بعض احادیث باب چهل و دوم است که باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها
او یقوم فی موضع الجلوس است و برای تفصیل موضع نهم از جمله هفده موضع است و آن موضع دوم است
از چهار موضع که در وسط مذکور شد و مناسب این مبحث می‌آید در حدیث بیست و چهارم باب صلوة النوافل که باب
هشتاد و چهارم است التشهد مرفوع و خبر مبتدای محذوف است و در مضاف نیز محذوف است تقدیر هذا بیان نسیان
التشهد یعنی این باب بیان فراموش کردن تشهد است و اگر غافل شود به این روش که برخیزد پیش از آنکه تشهد کند در دو رکعت
اول از نمازی که عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعت است پس واجب بر او اینکه بنشیند و تشهد کند چند آنکه
رکوع نکرده بعد از آن برخیزد پس رود در نماز خود و نیست چیزی بر او و اگر بتحقیق رکوع کرده باشد و داند اینکه او تشهد
نکرده بوده میرود در نماز خود پس چون فارغ شود از نماز سجده میکند دو سجده سهو و واجب نیست بر او در حال شک در تشهد
چیزی چند آنکه یقین نکرده باشد ترک تشهد را اصل السهو فی اثنتین واربع ان شک فلم یدر اثنتین صلی
او اربعا ان ذهب وهمه الی الاربع سلم ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی انه صلی
رکعتین صلی اخریین ولا شیء علیه فان استوی وهمه سلم ثم صلی رکعتین قائما بفاتحة
الکتاب فان کان صلی رکعتین کانت هاتان الرکعتان تمام الاربع وان کان صلی اربعا کانت

کان قدم

هاتان نافلة شرح این فقرات برای توضیح بعض احادیث باب چهلم است یعنی این باب بیان غفلت در میان دو رکعت و چهار رکعت اگر شک کند با بروش که نداند که دو رکعت گزارده یا چهار رکعت اگر رود خاطر او سوی چهار رکعت سلام میدهد و هیچ چیزی بر او و اگر رود خاطر او سوی اینکه گزارده دو رکعت را میگزارد دو رکعت دیگر و هیچ چیزی بر او پس اگر برابر باشد خاطر او نسبت به دو رکعت و چهار رکعت سلام میدهد بعد از آن میگزارد دو رکعت احتیاط را ایستاده بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد دو رکعت میشود این دو رکعت احتیاط تتمه چهار رکعت و اگر گزارده باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای نماز نافله باعتبار ثواب اصل السهو في ثنتين وثلاث فان شك فلم يدر ركعتين صلى ام ثلثا فذهب وهمه الى الركعتين فعليه ان يصلي اخريين ولا شيء عليه وان ذهب وهمه الى الثلث فعليه ان يصلي ركعة ولكن لا شيء عليه وان استوى وهمه وهو متيقن في الركعتين فعليه ان يصلي ركعة وهو قائم ثم يصلي ركعتين وهو قاعد بفاتحة الكتاب وان صلى ركعتين فالتي قام فيها قبل تسليمه تمام الاربع والركعتان اللتان صلاهما وهو قاعد مكان ركعة وقد تمت صلوته وان كان صلى ثلثا فالتي قام فيها تمام الاربع وكانت الركعتان اللتان صلاهما وهو جالس نافلة شرح این فقرات برای توضیح بعض حدیث سیوم باب سی و هشتم است یعنی این باب بیان غفلت در میان دو رکعت و سه رکعت است پس اگر شک کند با بروش که نداند که دو رکعت گزارده یا سه رکعت پس اگر رود خاطر او سوی دو رکعت پس واجب است بر او اینکه گزارد دو رکعت دیگر را و هیچ چیزی بر او و اگر برابر شود خاطر او نسبت به دو رکعت و سه رکعت بر حالی که او یقین داشته باشد در دو رکعت یعنی که این شک بعد از شروع در رکعت سیوم باشد چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث سیوم باب سی و هشتم پس واجب بر او اینکه گزارد یک رکعت را بر حالی که او ایستاده باشد بعد از آن سلام میدهد و هیچ که بعد از آن میگزارد دو رکعت احتیاط را بر حالی که او نشسته است بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد دو رکعت پس آن یک رکعت که گزارده پیش از سلام خود تتمه چهار رکعت است یعنی که رکعت سیوم از جمله چهار رکعت و دو رکعتی که گزارده آنها را بر حالی که او نشسته بود بجای یک رکعت است یعنی که بجای رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و بتحقیق تمام شد نماز او و اگر گزارده باشد سه رکعت پس آن رکعتی که ایستاده در آن تتمه چهار رکعت است یعنی که رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و میشود آن دو رکعتی که گزارده آنها را بر حالی که او نشسته بود بجای نافله باعتبار ثواب اصل السهو في ثلاث واربع فان شك فلم يدر اثلاثا صلى ام اربعا فان ذهب وهمه الى الثلاث فعليه ان يصلي اخرى ثم يسلم ولا شيء عليه وان ذهب وهمه الى الاربع سلم ولا شيء عليه وان استوى وهمه في الثلث والاربع سلم على حال شكه وصلى ركعتين من جلوس بفاتحة الكتاب فان كان صلى ثلثا كانت هاتان الركعتان بركعة تمام الاربع وان كان صلى اربعا كانت هاتان الركعتان نافلة شرح این فقرات برای توضیح بعض دیگر احادیث باب چهلم است یعنی این بیان غفلت در میان سه رکعت و چهار رکعت است پس اگر شک کند با بروش که نداند که آیا سه رکعت گزارده یا چهار رکعت پس اگر رود خاطر او سوی سه رکعت پس واجب بر او اینکه گزارد یک رکعت دیگر را بعد از آن سلام دهد و هیچ چیزی بر او و اگر رود خاطر او سوی چهار رکعت سلام میدهد و هیچ چیزی بر او و اگر برابر شود خاطر او در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد بر حال شک خود یعنی که بنا بر چهار میگزارد

و میگزارد دو رکعت احتیاط را نشسته بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد سه رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بیک رکعت تتمه چهار رکعت و اگر گزارده باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای نافله باعتبار ثواب اصل السهو في اربع وخمس فان شك فلم يدر اربعا صلى او خمسا فان ذهب وهمه الى الاربع سلم ولا شيء عليه وان ذهب وهمه الى الخمس اعاد الصلوة وان استوى وهمه سلم وسجد سجدتي السهو وهما المرغمتان شرح این فقرات برای توضیح احادیث باب چهل و یکم است یعنی این بیان غفلت در میان چهار رکعت و پنج رکعت است پس اگر شک کند با بروش که نداند که چهار رکعت گزارده یا پنج رکعت پس اگر رود خاطر او سوی چهار رکعت سلام میدهد و هیچ چیزی بر او و اگر رود خاطر او سوی پنج رکعت اعاده میکند نماز را و اگر برابر شود خاطر او نسبت بچهار رکعت و پنج رکعت سلام میدهد و سجده میکند دو سجده سهو و آن دو سجده است دو خاک مالنده

باب چهل و چهارم اصل باب ما يقبل من صلوة الساهي شرح ... این باب بیان آنست که چه مقدار مقبولست از جمله نماز غفلت کننده و درین باب پنج حدیث است اول اصل قلت لابي عبد الله عليه السلم ان عمار الساباطي روى عنك رواية قال وما هي قلت روى ان السنة فريضة فقال اين يذهب اين يذهب ليس هكذا حدثته انما قلت له من صلى فاقبل على صلوته لم يحدث نفسه فيها او لم يسه فيها اقبل الله عليه ما اقبل عليها فربما رفع نصفها او ربعها او ثلثها او خمسها وانما امرنا بالسنة ليكمل بها ما ذهب من المكتوبة شرح حدثته بصيغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل است و اسم لیس ضمیر شان مستتر در اوست و اگر حدثته بفتح حاء و کسر دال و سکون یاء دو نقطه در زیر و راء سه نقطه بسوده مرفوع اسم لیس میبود ... مصدر مضاف بمفعول میبود و لم یحدث از باب تفعیل است نفسه منصوب ... او مرا اولم یسه برای شک راوی است یعنی او ام است فا در فربما برای تفریع است یا برای بیانست امرنا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر از باب افعال یا از باب تفعیل یا از باب حسن است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که عمار ساباطی روایت کرده از تو روایتی عجب امام گفت و چیست آن روایت گفتم روایت کرده اینرا که فریضه سوال ... یعنی ... امام گفت ... اوست که گفتم او را که هرکه نماز گزارده با بروش که رو آورد بر نماز خود ... با امام گفت که ... الله تعالی با او ... نماز ... بس بسا که مرفوع و مقبول شد نصف آن نماز یا ربع آن نماز یا ثلث آن نماز ... و جز این نیست که مامور شده ایم بطریقت رسول در نافله تا کامل کنیم ... آنچه را که رفت ... از جمله فریضه ... مراد ... که گاهی بعض نماز فریضه ... اگرچه مجزی باشد و باعث اسقاط عذاب شود ... ثواب آن بنافله ... میشود دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال ان العبد ليرفع له من صلوته نصفها او ثلثها او ربعها او خمسها فما يرفع له الا ما اقبل عليه بقلبه وانما امرنا بالنافلة ليتم لهم بها ما نقصوا من الفريضة شرح فاء در فما برای بیانست و ما نافیه است امرنا بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر از باب نصر است و مفعول آن محذوفست بتقدیر ... شیعتنا ... لهم راجع بشیعه است و میتواند بود که امرنا بصیغه مجهول ... و اشارت باشد باینکه نوافل از برای نقصان فریضه خود شان نیست بلکه برای تلافی نقصان فرائض شیعه است ... میشود

بود که بصیغه غائب باشد و ضمیر مستتر راجع بامر باشد و ضمیر بارز مفعول آن باشد و حاصل دو احتمال اخیر یکیست یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که بنده هر آینه مقبول میباشد برای او از جمله نماز او نصف آن یا ثلث آن یا ربع آن یا خمس آن مثلا بیان اینکه مقبول نمیشود برای او مگر آنچه رو آورد بر آن بدل خود و جز این نیست که امر کرده ایم از جانب خدا و رسولش شیعه خود را بنافله تا کامل شود برای ایشان بسبب نافله آنچه کم کرده اند از جمله ثواب فریضه سیوم اصل عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير قال قال رجل لابي عبد الله عليه السلم وانا اسمع جعلت فداك اني كثير السهو في الصلوة فقال وهل يسلم منه احد فقلت ما اظن احدا اكثر سهوا مني فقال له ابو عبد الله عليه السلم يا ابا محمد ان العبد يرفع له ثلث صلوته ونصفها وثلثة ارباعها واقل واكثر على قدر سهوه فيها لكنه يتم له من النوافل فقال له ابو بصير ما ارى النوافل ينبغي ان تترك على حال فقال ابو عبد الله عليه السلم اجل لا شرح ضمیر مستتر در قال راجع بعلی بن ابی حمزه است پس فقلت کلام علی بن ابی حمزه است و بنا بر این ذکر عن ابی بصیر برای تعیین مرجع ضمیر له است در فقال له ابو عبد الله علیه السلم و او در و نصفها و نظائر آن بمعنی او است و ذکر اینها جواب ... سالست مفضل علیه و در اقل و اکثر کل واحد از ثلث و نصف و ثلثه ارباع است یعنی اندکی کمتر از ثلث و اندکی بیشتر از ثلث و اندکی کمتر از نصف و اندکی بیشتر از نصف و اندکی کمتر از ثلثه ارباع و اندکی بیشتر از ثلثه ارباع و این اشارتست باینکه حد و مقدار که کم متصل غیر متناهی است و بعض کسور آن در عدد که کم منفصل است بهم نمیرسد و اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام مخففه حرف تصدیق است و اینجا برای تصدیق نفی است و لا برای تاکید آنست ... یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه که مصاحبش ابو بصیر است و از ابو بصیر که کنیت دیگرش ابو محمد است علی بن ابی حمزه گفت که گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که من میشنیدم که فدایت شوم بدرستی که من بسیار غفلتم در نماز یعنی که در اثنای نماز بفکر دیگر میافتم پس امام گفت آیا بسلامت میماند از آن کسی پس گفتم گمان ندارم کسی را بسیار غفلت تر از من پس گفت ابو بصیر را امام جعفر صادق علیه السلم که ای ابو محمد بدرستی که بنده مقبول میشود برای او ثلث نماز او و نصف آن و سه ربع آن و کمتر و بیشتر بقدر غافل شدن او در آن یعنی قدری که باقی میماند بعد از وضع قدر غافل شدن لیکن شان اینست که کامل میشود برای او بسبب نوافل علی بن ابی حمزه گفت که گفت امام را ابو بصیر که نمیبینم نوافل بوده را که سزاوار باشد اینکه متروک شود بر حالی از احوال پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آری سزاوار نیست آن ترک بر حالی از احوال چهارم اصل عن ابي جعفر وابي عبد الله عليهما السلم انهما قالا انما لك من صلوتك ما اقبلت عليه منها فان اوهمها كلها او غفل عن ادابها لفت فضرب بها وجه صاحبها شرح روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه ایشان گفتند که جز این نیست که برای تست یعنی که ثواب برای تو است از جمله نماز تو آنچه رو آوری بر آن ... اگر کسی ساقط ... نماز را ... یا غافل شود از بجا آوردن آن ... تقدیم یا تاخیر ... قضا ... میشود ... بلکه ... پنجم اصل في كتاب حريز انه قال اني نسيت اني في صلوة فريضة حتى ركعت وانا انويها تطوعا قال فقال هي التي قمت فيها ان كنت قمت وانت تنوي فريضة ثم دخلك الشك فانت في الفريضة وان كنت دخلت في نافلة فنويتها فريضة فانت في النافلة وان كنت دخلت في فريضة ثم ذكرت نافلة كانت عليك فامض في الفريضة شرح بیان شد در شرح هفتم باب بیستم کتاب افتتاح

الصلوة است اینکه حریز از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است یعنی در کتاب حریز است که حریز گفت بدرستی که من فراموش کردم در اثنای نماز اینرا که من در نماز فریضه ام تا آنکه رکوع کردم بر حالی که من نیت میکردم آن نماز را نافله حریز گفت که پس امام گفت آن نماز همانست که برخاستی برای آن بیان این اینکه اگر برخاستی بر حالی که تو نیت میکنی فریضه را بعد از آن در اثنای نماز داخل شد ترا غفلت پس تو در فریضه ای یعنی که آن غفلت و فراموشی باعث بطلان نیت فریضه نمیشود و اگر داخل شده باشی در نافله پس در اثنای نماز نیت کرده باشی آنرا فریضه پس تو در نافله ای و اگر تو داخل شده باشی در فریضه بعد از آن در اثنای نماز بخاطر رسانیده باشی نافله را میشود آن نماز فریضه بر تو پس امضا کن آن نماز را در فریضه یعنی که حساب فریضه کن زیرا که تغییر نیت از روی غفلت باعث بطلان نیت اول نمیشود

باب چهل و پنجم اصل باب ما يقطع الصلوة من الحدث والضحك والاشارة والنسيان وغير ذلك این باب بیان چیزیست که باطل میکند نماز را از جمله حدث و خنده و اشاره و فراموشی و غیر اینها و درین باب دوازده حدیث است اول اصل عن سماعة قال سالته عن الضحك هل يقطع الصلوة قال اما التبسم فلا يقطع الصلوة واما القهقهة فهي تقطع الصلوة شرح روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از خنده که آیا باطل میکند نماز را امام گفت اما لب خنده پس باطل نمیکند نماز را و اما قهقهه یعنی برلب خنده که آواز نیز با آن است پس آن باطل میکند نماز را دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال سالته عن الرجل يصيبه الرعاف وهو في الصلوة فقال ان قدر على ماء عنده يمينا او شمالا او بين يديه وهو مستقبل القبلة فليغسله عنه ثم ليصل ما بقي من صلوته وان لم يقدر على ماء حتى ينصرف بوجهه او يتكلم فقد قطع صلوته شرح الرعاف بضم را بینقطه خونی که از بینی می آید و مصدر باب نصر و علم و حسن و منع بمعنی بودن کسی با بروش که خون از بینی او آید یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که برسد او را خونی که از بینی او آید بر حالی که او در نماز است پس امام گفت که اگر قادر شود بر آبی که نزدیک او باشد در جانب راست یا جانب چپ در برابر او بر حالی که او رو بقبله است یعنی که چون او رو بقبله ایستاده ... اخراج کنیم از جانب چپ و راست او آن آب از جانب قبله آن خط باشد پس حاجت نداشته باشد گردانیدن رو از قبله بالکلیه تا آن آب در برابر او شود پس باید که شوید آن خون را از خود بعد از آن باید که گزارد آنچه را که باقی مانده از جمله نماز او و اگر قادر نشود بر آب مگر آنکه گرداند روی خود را از قبله بالکلیه یا اینکه سخن گوید پس بتحقیق آن خون باطل کرد نماز او را سیوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا الحسن عليه السلم عن الرجل يصيبه الغمز في بطنه وهو يستطيع ان يصبر عليه ايصلي على تلك الحال او لا يصلي فقال ان احتمل الصبر ولم يخف اعجالا عن الصلوة فليصل وليصبر شرح الغمز بفتح غین بانقطه و سکون میم و زای بانقطه مصدر باب ضرب فشردن چیزی بجای انگشتان ... و مانند آن برای خروج چیزی از آن و مراد اینجا تقاضای خروج غائط است ... یعنی ... اگر بعد از شروع تقاضا شود ... الاعجال مصدر باب افعال شتابان کردن و مراد اینجا زود فارغ شدن از نماز است ... یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که برسد او را تقاضا در شکم او و او وسعت و قدرت دارد اینکه صبر کند بران آیا شروع در نماز میکند بران حال یا شروع در نماز نمیکند راوی گفت

که پس امام گفت اگر برسیده و صبر او بترسد از زده و فارغ شدن از نماز پس باید که شروع در نماز کند اگر خواهد و باید که صبر کند یعنی
که نماز را بشتاب کند چهارم حدیث عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُمَا كَانَا يَقُولَانِ لَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ
إِلَّا أَرْبَعَةٌ الْخَلَاءُ وَالْبَوْلُ وَالرِّيحُ وَالصَّوْتُ شرح الخلاء بفتح خا با نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده مصدر
معتل اللام واوی باب نصر خالی بودن و مراد اینجا غائط است باعتبار اینکه در خلوت میباشد الریح بکسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و حا بی‌نقطه بود و مراد اینجا خروج بادی است که بو داشته باشد چنانچه مراد بصوت خروج بادی است که آواز داشته
و حصر خروج باد در این دو قسم مقصود نیست بلکه برای اشارت باینست که گاهی در دبر آدمی حرکتی میشود مانند اختلاج بعضی اعضا
و آدمی خیال میکند که بادی بیرون آمده و آن ناقض وضو نیست بلکه نفخ شیطانست چنانچه گذشت در کتاب الطهاره در حدیث
سوم باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سوم است یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
اینکه ایشان گفتند که باطل نمیکند نماز را از جمله چیزهایی که وقوع آنها در اثنای نماز متصور است مگر چهار چیز اول خروج غائط دوم
خروج بول سوم خروج بادی که بو داشته باشد چهارم خروج بادی که آواز داشته باشد مثلا پنجم حدیث عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
فِي الرَّجُلِ يَمَسُّ أَنْفَهُ فِي الصَّلَاةِ فَيَرَى دَماً كَيْفَ يَصْنَعُ أَيَنْصَرِفُ فَقَالَ إِنْ كَانَ يَابِساً فَلْيَرْمِ بِهِ
وَلَا بَأْسَ شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که دست میرساند سوراخ
بینی خود را در نماز پس می‌بیند بر سر انگشت خود خونی را پس چگونه میکند آیا برگردان میشود از نماز برای شستن آن و وضو و برای
تتمه نماز پس امام گفت اگر آن خون خشک باشد پس باید که بیندازد آن را و نیست باکی و روایت اشارتست باینکه اگر تر باشد منصرف میشود
ششم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْقَهْقَهَةُ لَا تَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَتَنْقُضُ الصَّلَاةَ شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خنده قهقهه نمیشکند وضو را و میشکند نماز را اشارتست ببطلان مذهب بعضی مخالفان
که میگویند وضو را نیز میشکند هفتم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يُرِيدُ الْحَاجَةَ وَهُوَ
فِي الصَّلَاةِ قَالَ يُومِئُ بِرَأْسِهِ وَيُشِيرُ بِيَدِهِ وَيُسَبِّحُ وَالْمَرْأَةُ إِذَا أَرَادَتِ الْحَاجَةَ وَهِيَ تُصَلِّي تُصَفِّقُ
بِيَدَيْهَا شرح تصفق بصاد بی‌نقطه و فا و قاف بصیغه مضارع معلوم غائبه باب نصر است الصفق جنبانیدن باد و درخت
و مانند آن از اقسام جنبانیدن که در آن تکرار هست و مراد اینجا جنبانیدن گهواره و مانند آنست برای خاموش شدن طفل اینجا
برین میتواند بود که الف لام الحاجه در دوم برای جنس باشد و آنچه مذکور باشد در جزای شرط بیان فرد خفی باشد تا بانی او و از آن
معلوم شود نظر ثانی اول و میتواند بود که برای عهد خارجی باشد یعنی حاجتی که زن شیرده را بسیار واقع میشود در اثنای نماز
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میخواهد حاجتی را در حالی که او در نماز است امام گفت
ایما میکند بسر خود و اشاره میکند بدست خود و تسبیح میگوید و زن چون خواهد حاجت خود را در حالی که او نماز میکند میجنباند
طفل خود را میزند بدست خود هشتم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمِعَ خَلْفَهُ
فَرْقَعَةً فَرَقَعَ رَجُلٌ أَصَابِعَهُ فِي صَلَاتِهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَا إِنَّهُ حَظُّهُ
مِنْ صَلَاتِهِ شرح الفرقعه بفتح فا و سکون را بی‌نقطه و فتح قاف و عین بی‌نقطه مصدر باب فعلله شکستن انگشت که صدا
دارد و ضمیر در انصرف راجع برجل است یا راجع بنبی است حظه بکسر حا بی‌نقطه و تشدید ظا بی‌نقطه و تا اسم مصدر باب
نصر است و برای ابتدا میتواند بود و در بعض نسخ بفتح حا بی‌نقطه و تشدید ظا با نقطه و ضمیر راجع برجل است و بنابر اول
برای تبعیض و برای ابتدا میتواند بود و بنابر دوم برای ابتداست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه و آله

حظه

شنید

شنید در پس سر خود صدای شکستن انگشت را شکست مردی انگشتان خود را در نماز خود پس چون آن امام روگردان شد
از نماز گفت نبی صلی الله علیه و آله که آگاه باشید بدرستی که آن عمل باعث فرو آوردن بعض نماز است یا بمعنی که بهره
نماز او کامل نیست یا گفت آن عمل او نصیب اوست از نماز او یا بمعنی که ثواب ندارد اصلا اگرچه باطل نباشد و اسقاط تکلیف
کند نهم حدیث سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُهُ الرُّعَافُ وَالْقَيْءُ فِي الصَّلَاةِ كَيْفَ يَصْنَعُ
قَالَ يَنْفَتِلُ فَيَغْسِلُ أَنْفَهُ وَيَعُودُ فِي صَلَاتِهِ فَإِنْ تَكَلَّمَ فَلْيُعِدْ صَلَاتَهُ وَلَيْسَ عَلَيْهِ وُضُوءٌ شرح
ینفتل بنون و تا و فا بصیغه مضارع معلوم باب انفعال است و در بعض نسخ بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع
معلوم باب انفعال الانفتال پیچیده شدن باعث سؤال اشتباه در شش مسئله است سه در رعاف و سه در قی
اول اینکه مبطل صلوة است یا نه و جواب امام اینست که مبطل نیست مگر با تکلم دوم اینکه آیا آن را میباید شست یا نه و جواب
امام اینست که در رعاف میباید شست و در قی لازم نیست سوم اینکه آیا ناقض وضو است یا نه و جواب امام
که ناقض نیست یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میگیرد او را آمدن خون از بینی و قی در نماز چگونه میکند امام
گفت میرود بجایی دیگر پس میشوید بینی خود را و بر میگردد در نماز خود یعنی که تتمه نماز را میکند پس اگر سخن گوید پس باید که از سر
گیرد نماز را و نیست بر او وضویی دهم حدیث عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ
أَيَقْطَعُ صَلَاتَهُ شَيْءٌ مِمَّا يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَا يَقْطَعُ صَلَاةَ الْمُسْلِمِ شَيْءٌ وَلَكِنِ ادْرَأْ مَا اسْتَطَعْتَ
قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَعَفَ فَلَمْ يَرْقَ رُعَافُهُ حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ قَالَ يَحْشُو أَنْفَهُ بِشَيْءٍ
ثُمَّ يُصَلِّي وَلَا يُطِيلُ إِنْ خَشِيَ أَنْ يَسْبِقَهُ الدَّمُ قَالَ وَقَالَ إِذَا الْتَفَتَّ فِي صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ مِنْ غَيْرِ
فَرَاغٍ فَأَعِدِ الصَّلَاةَ إِذَا كَانَ الِالْتِفَاتُ فَاحِشاً وَإِنْ كُنْتَ قَدْ تَشَهَّدْتَ فَلَا تُعِدْ شرح المسلم بصیغه
اسم فاعل باب افعال فرمان بردار و خالص کننده عمل و مراد اینجا کسی است که روی دلش با نماز است و ادرأ بدال بی‌نقطه
و را بی‌نقطه و همزه بصیغه امر باب منع است لم یرق برا بی‌نقطه و قاف مفتوحه بصیغه مضارع مجهول اللام باب منع
همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده التفات از اینکه نماز سوی آنست دو قسم است اول آنچه باعث خروج از جهه کعبه میشود
دوم آنچه باعث آن نمیشود و مراد اینجا قسم اول است پس منافات ندارد با اینکه التفات غیر فاحش که از قسم دوم
باشد باعث بطلان نماز نمیشود مثلا کسی که رو بمغرب با جهه کعبه داشته باشد که بیان میشود در شرح حدیث باب المواقیت
ششم صدم است اگر التفات غیر فاحش کند بجانب راست خود باعث بطلان نماز او نشود و میتواند بود که مراد بالتفات فاحش
این باشد که زیاده از نصف جهه باشد که بیان میشود در شرح حدیث ششم باب المواقیت و شاید که مراد اینجا حواله بعرف شود
یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام حلبی گفت پرسیدم او را از مردی که آیا باطل میکند نماز را چیزی از آنچه میگذرد
در پیش او پس گفت باطل نمیکند نماز کسی را که روی دلش با نماز است چیزی ولیکن دفع کن چندانکه وسعت در قدرت داشته
باشی مراد اینست که مستحب است اینکه چیزی در پیش نماز باشد مثل دیوار و مانند آن چنانچه گذشت در احادیث باب چهاردهم
که باب ما یستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه است حلبی گفت و پرسیدم امام را از مردی که خون بینی او آمد پس بند نشد خون
بینی او تا آنکه داخل شد وقت نماز فریضه امام گفت پر میکند سوراخ بینی خود را بچیزی بعد از آن نماز میگزارد و دراز نمیکند نماز را
اگر ترسد که زود آورد بر او خون حلبی گفت که و امام گفت که چون روگردانی در نماز فریضه با آنکه فارغ شده باشی از آن
پس از سر گیر نماز را چون باشد آن روگردانیدن زیاد از حد و اگر تشهد کرده باشی پیش از التفات یعنی که در دو تشهد کرده باشی

پس از سر بگیر نماز را شاید که این در غیر صورت عمد باشد یا التفات در اثنای سلام باشد و الله اعلم یازدهم حدیث عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ لَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ الرُّعَافُ وَلَا الْقَيْءُ
وَلَا الدَّمُ فَمَنْ وَجَدَ أَزّاً فَلْيَأْخُذْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ مِنَ الصَّفِّ فَلْيُقَدِّمْهُ يعني إذا كان إماماً
شرح فا در فمن برای تفریع است بر عدم ابطال آنچه گذشته از نماز الاز بفتح همزه و تشدید زا با نقطه مصدر باب نصر و ضرب
تحریک شدید مثل آنچه از رعاف بخلاف آنچه از قی است زیرا که آن پاکست و باعث حرکت نمیشود و الف لام الصف
برای عهد خارجی است یعنی صف اول که اهل آن اصلح از دیگران میباشند غالب یعنی اذا کان اماما کلام امام جعفر صادق
علیه السلام و ضمیر مستتر در یعنی راجع بعلی صلوات الله علیه است و ضمیر مستتر در کان راجع بمن وجد است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه علی صلوات الله علیه میگفت که باطل نمیکند نماز را خون بینی و نه قی و نه خونی دیگر پس هر که
یابد تحریکی شدیدی را یعنی چیزی که باعث حرکت البته شود مثل رعاف دوم پس باید که بگیرد بدست مردی از مردمان از آن صف
که اول است پس باید که پیش نماز کند او را میخواهد این را که این کار میکند چون باشد پیش نماز مخفی نماند که این کار برای آنست
که ماموران معطل نمانند پس منافات ندارد با اینکه خود پس بعد از شستن خون تتمه نماز خود را بجا آورد و علاوه در شرح که مذکور
شد در حدیث دوم این باب دوازدهم حدیث عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَلْتَفِتُ فِي الصَّلَاةِ
قَالَ لَا وَلَا يَنْقُضُ أَصَابِعَهُ شرح النقض بنون و قاف و ضاد با نقطه مصدر باب نصر شکستن روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مرد که آیا التفات میکند بجانب دست راست یا دست چپ در نماز امام
گفت نه و نمیشکند انگشتان خود را و نهی دو جا محمول بر تنزیه است اگر مراد بالتفات التفات غیر فاحش باشد باب
چهل و ششم اصل باب التسلیم علی المصلی و العطاس فی الصلوة شرح العطاس بضم عین بی‌نقطه مصدر باب
ضرب فشاندن بینی یعنی این باب بیان سلام بر نمازگزارنده و بیان عطسه در اثنای نماز است و در این باب سه حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ يَرُدُّ
يَقُولُ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَلَا يَقُولُ وَعَلَيْكُمُ السَّلَامُ فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ كَانَ قَائِماً يُصَلِّي
فَمَرَّ بِهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ عَمَّارٌ فَرَدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَكَذَا شرح یسلم بصیغه مضارع
مجهول باب تفعیل است علیه نائب فاعل است واو عطف در و علیکم السلام و دال بر سلام بر خود نیز میکند از
که تقدیر علینا و علیکم السلام است و سلام بر خود باعث انصراف از نماز است چنانچه بیان شد در حدیث ششم باب
سی‌ام یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که سلام کرده میشود بر او
در حالی که او در اثنای نماز است پس امام گفت بر میگرداند میگوید سلام علیکم و نمیگوید که و علیکم السلام چه بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله بود ایستاده در حالی که نماز میگزارد و پس گذشت بر او عمار پس برگردانید …
علیه و آله چنین که مذکور شد دوم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ
فَلْيَحْمَدِ اللهَ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون عطسه کند مرد در اثنای نماز خود پس باید که ستایش
کند الله تعالی را سوم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَسْمَعُ الْعَطْسَةَ وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ فَأَحْمَدُ اللهَ وَأُصَلِّي
عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ نَعَمْ وَإِذَا عَطَسَ أَخُوكَ وَأَنْتَ فِي الصَّلَاةِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلِّ
عَلَى النَّبِيِّ وَإِنْ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ صَاحِبِكَ الْيَمُّ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ شرح واو در و اذا عطس برای افاده …

الحمد لله

که اهتمام بحمد و درود در وقت شنیدن عطسه معلوم الایمان بیشتر است از غیر آن پس مراد باخوک معلوم الایمان است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که آیا میشنوم عطسه را در حالی که من در نمازم پس ستایش میکنم الله تعالی را
و درود میگویم بر نبی صلی الله علیه و آله امام گفت آری و چون عطسه کند برادر مؤمن تو در حالی که تو در نماز باشی پس بگو الحمد لله
و درود بگو بر نبی هر چند که باشد در میان تو و میان او دریا صلی الله علی محمد و آله باب چهل و هفتم اصل باب المصلی
يعرض له شيء من الهوام فيقتله شرح الهوام بفتح ها و تشدید میم جمع هامه بتشدید میم جانوران که قصد آزار کسی میکنند
مثل مار و عقرب و پشه یعنی این باب بیان نمازگزاری است که پیش می‌آید او را چیزی از موذیات پس میکشد آن را
و در این باب شش حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي الصَّلَاةِ فَيَرَى
الْحَيَّةَ أَوِ الْعَقْرَبَ يَقْتُلُهُمَا إِنْ آذَيَاهُ قَالَ نَعَمْ شرح آذیاه بهمزه و الف و ذال با نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی
معلوم تثنیه باب افعال است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد در نماز پس میبیند مار را یا عقرب را
آیا میکشد آنها را اگر آزار کنند او را یا بمعنی که نزدیک باشند و خوف آزار کردن باشد امام گفت آری دوم حدیث عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَقْتُلُ الْبَقَّةَ وَالْبُرْغُوثَ وَالْقَمْلَةَ وَالذُّبَابَ فِي الصَّلَاةِ أَيَنْقُضُ صَلَاتَهُ
وَوُضُوءَهُ قَالَ لَا شرح مدخول فی جمله الرجل یقتل تا وضوءه است و آن جمله در حکم مقول است زیرا که حکایت سؤال سائل
و ظرف متعلق بقال است پس الرجل مرفوع و مبتدا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میکشد پشه
و کیک را و شپش را و مگس را در نماز آیا میشکند آن عمل نماز او را و وضوی او را گفت نه سوم حدیث عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ قَائِماً فِي الصَّلَاةِ الْفَرِيضَةِ فَيَنْسَى كِيسَهُ أَوْ مَتَاعاً يَتَخَوَّفُ ضَيْعَتَهُ أَوْ هَلَاكَهُ
قَالَ يَقْطَعُ صَلَاتَهُ وَيُحْرِزُ مَتَاعَهُ ثُمَّ يَسْتَقْبِلُ الصَّلَاةَ قُلْتُ فَيَكُونُ فِي الْفَرِيضَةِ فَتَغْلِبُ عَلَيْهِ
دَابَّةٌ أَوْ تَفَلَّتَتْ دَابَّتُهُ فَيَخَافُ أَنْ تَذْهَبَ أَوْ يُصِيبَ مِنْهَا عَنَتاً فَقَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَقْطَعَ صَلَاتَهُ
شرح کیس بکسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه و تا وحدت یا ضمیر غائب منصوب التخوف ترس
بسیار یحرز بحا بی‌نقطه و را بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال تغلب بغین با نقطه
و با یکنقطه بصیغه مضارع غائبه معلوم باب ضرب است تفلت بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غائبه
معلوم باب انفعال یا باب نصر است عنتا بفتح عین بی‌نقطه و فتح نون و تا دو نقطه در بالا منصوب و مفعول
یصیب است و در بعض نسخ مرفوع و فاعل یصیب است یعنی روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که میباشد ایستاده در نماز فریضه پس بیاد او می‌آید که فراموش
کرده در جایی دیگر کیسه را یا متاعی را که بسیار میترسد از ناقص شدن آن یا برطرف شدن آن بالکلیه امام گفت میبرد نماز خود را
و ضبط میکند متاع خود را مثلا بعد از آن از سر میگیرد نماز را گفتم پس میباشد در نماز فریضه پس غلبه میکند بر او جانوری
یا بمعنی که گرگ و مانند آن حمله بر او می‌آورد و دفع آن بکشتن آن میشود و باین اعتبار این حدیث در تحت این باب مذکور است
یا رها میشود چاروای او پس میترسد از اینکه گم شود یا اینکه برخورد از آن چاروا آزار بسیار را در گرفتن آن چاروا پس
امام گفت نیست پروایی باینکه ببرد نماز خود را برای کشتن جانور یا گرفتن چاروا مخفی نماند که ترک استیناف
صلوة اینجا اشارتست باینکه گاهی حاجت بفعل مبطل صلوة نمیشود و گاهی میشود پس تفصیل در اینجا مفهوم است
چهارم حدیث كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَجَدَ قَمْلَةً فِي الْمَسْجِدِ دَفَنَهَا فِي الْحَصَى شرح عادت امام …

این بود که چون محاربه است در اثنای نماز شستشوی در مسجد پنهان بکند آن را در سنگریزه مسجد بعد از کشتن آن **پنجم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا کنت فی صلوة الفریضة فرأیت غلاما لک قد ابق او غریما لک علیه مال
او حیة تخافها علی نفسک فاقطع الصلوة واتبع الغلام او غریما لک واقتل الحیة **شرح** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی در نماز از جمله فریضه پس ببینی غلامی را از تو که بتحقیق گریخته است یا قرض داری را
از تو که بر اوست مالی عظیم یا ماری را که بترسی از آن بر خود پس ببر نماز را و برو در پی غلام یا قرض داری از تو و بکش مار را
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان وجدت قملة وانت تصلی فادفنها فی الحصی **شرح** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون یابی در بدن خود شپشی را در حالی که تو نماز میگزاری پس پنهان کن آن را در سنگریزه
مسجد بعد از کشتن آن **باب چهل و ششم اصل باب بناء المساجد وما یؤخذ منها والحدث فیها من النوم وغیره**
شرح من در من النوم برای سببیت است و ضمیر غیره راجع بحدث است و این اشارت مانند سکر یا نوم که مذکور میشود
در حدیث یازدهم این باب   این باب بیان بنا کردن مساجد است و بیان آنچه جایز است که گرفته شود از جمله مساجد
و بیان حدث در مساجد بسبب خواب و غیر حدث در این باب شانزده حدیث **اول اصل** عن ابی عبیدة الحذاء
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من بنی مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة قال ابو عبیدة
فمر بی ابو عبد الله علیه السلم فی طریق مکة وقد سویت باحجار مسجدا فقلت جعلت فداک
نرجو ان یکون هذا من ذلک فقال نعم **شرح** روایت از ابو عبیده حذاء که گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که هر که بنا کند مسجد را بنا میکند الله تعالی برای او خانه در بهشت گفت ابو عبیده که پس گذشت بمن امام جعفر صادق علیه السلم
در راه مکه در حالی که بتحقیق راست کرده بودم بسنگ چند مسجد را پس گفتم قربانت شوم آیا امید داری که باشد این از جمله
آنچه گفتی پس گفت آری **دوم اصل** عن ابی الجارود قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن المسجد یکون فی
البیت فیرید اهل البیت ان یتوسعوا بطائفة منه او یحولوه الی غیر مکانه قال لا بأس بذلک
شرح روایت از ابو الجارود که گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مسجدی که میباشد در خانه یعنی جایی از جاهای
خانه و در آنجا نماز میگزارند و آن را امتیاز داده اند از جاهای دیگر خانه برای ادراک فضیلت نماز در مسجد پس میخواهند
اهل خانه اینکه نشیمن خود را [?] فراخ کنند بداخل کردن بعضی از آن مسجد در نشیمن خود یا اینکه نقل کنند آن مسجد را
بالکلیه سوی غیر جای آن گفت نیست پروایی بآن مراد این است که مسجد درون خانه مانند مسجد بیرون که وقف عام است
نیست در عدم جواز تغییر و تبدیل **اصل** قال وسألته عن المکان یکون خبیثا ثم ینظف ویجعل مسجدا
قال یطرح علیه من التراب حتی یواریه فهو اطهر **شرح** ظاهر این است که مراد مسجد اینجا خانه باشد و میتواند
بود که مراد اعم باشد   و راوی گفت که و پرسیدم امام را از مکانی که میباشد ناپاک بمعنی مزبله بعد از آن پاکیزه کرده میشود
باخراج آنچه باعث ناپاکی آن شده و گردانیده میشود مسجد خانه امام گفت که ریخته میشود بر آن مکان از خاک پاک آنچه
بپوشاند آن مکان را پس آن مکان پاکیزه تر است از سایر مکانهای خانه بمعنی که بعد از این دیگر نجاست داخل آن نباید کرد
یا بمعنی که در سایر مکانهای خانه احتمال نجاست بیشتر است از آن مکان که خاک [?] بر آن ریخته شده است **سوم**
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن البیع والکنائس هل یصلح نقضهما لبناء المساجد
فقال نعم **شرح** بیع بکسر باء یک نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع بیعه بکسر باء و سکون یاء دو نقطه در پایین است

و آن

و آن عبادتخانه کوچک یهود و نصاری است که نظیر مسجد محله اهل اسلام است کنائس بفتح کاف و نون و الف و کسر همزه و سین
بی نقطه جمع کنیسه بفتح کاف و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین است و آن عبادتخانه بزرگ یهود و نصاری است
که نظیر مسجد جامع اهل اسلام است و جوهری در صحاح گفته الکنیسة للنصاری و ایضا گفته البیعة للنصاری و این مبنی
بر عدم اعتبار یهود است و صاحب قاموس گفته الکنیسة متعبد الیهود او النصاری او الکفار و ایضا گفته البیعة بالکسر
متعبد النصاری یصلح از باب منع یا حسن است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از عبادتخانه های کوچک جهودان
و ترسایان و عبادتخانه های بزرگ ایشان که آیا خوب است خراب کردن آن و بردن عبادتخانه برای بنای مسجدها پس گفت
آری مراد این است که نقل آجر و سنگ و مانند آنها از بیع و کنائس میتوان کرد بجای دیگر تا با آنها مسجدها بنا کنند یا مراد این است که
صورت بیع و کنائس را تبدیل بصورت مساجد میتوان کرد برای نماز اهل اسلام و بر هر تقدیر ظاهر این است که وقف
اهل باطل که برای ترویج باطل است محض نیست و تبدیل آن برای ترویج حق میتوان کرد چنانچه گفته در سوره مائده و تعاونوا
علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان **چهارم اصل** عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن
المساجد المظللة أیکره الصلوة فیها فقال نعم ولکن لا یضرکم الیوم ولو کان العدل لرأیتم
کیف یصنع فی ذلک قال وسألته أیعلق الرجل السلاح فی المسجد قال نعم فاما فی المسجد الاکبر
فلا فان جدی علیه السلام نهی رجلا یبری مشقصا فی المسجد **شرح** المظللة بظاء با نقطه بصیغه اسم فاعل باب
تفعیل سایه اندازنده یعنی بسیار مرتفع و بطاء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آنچه مرتفع بنا کرده شده باشد
بروشی که ممتاز باشد از حوالی خود ماخوذ است از طلل بفتح طاء بی نقطه و فتح لام مخففه بمعنی آنچه مرتفع مانده از آثار خانه که
مرتفع شده و شخص او [?] طلل بنامند و مراد اینجا مساجدیست که دیوارهای آن بسیار مرتفع است یا مراد مساجدیست
که سر دیوارهای آن هموار نیست بلکه مانند حصار قلعه بند و بست و کنگره دارد و مخفی نماند که اگر بظاء با نقطه و صیغه
اسم مفعول باشد منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب سیزدهم عدل بفتح عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه
عبارت است از قائم آل محمد علیهم السلام یصنع بیاء و صاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع معلوم باب علم
العلق بفتح عین و فتح لام کار را صنعت خود کردن و از آن ماخوذ است علاقه بفتح عین و تخفیف لام بمعنی پیشه که معاش
آن کند و السلاح بکسر سین بی نقطه و تخفیف لام و حاء بی نقطه آلت حرب مراد بمسجد در اول مسجد خانه است و المسجد الاکبر
عبارت از مسجد بیرون است که وقف عام است یبری بیاء یک نقطه و زای با نقطه و یاء بصیغه مضارع معلوم معتل اللام
واوی باب افعال الابراء راست کردن کج و در نسخ یبری براء بی نقطه و یاء بصیغه مضارع غائب معلوم معتل اللام یائی
باب ضرب است البری بفتح باء و سکون راء تراشیدن تیر المشقص بکسر میم و سکون شین با نقطه و فتح قاف و صاد بی نقطه
تیری که پیکان آن عریض است **یعنی** روایت از حلبی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مساجد مرتفعه که آیا مکروه است
نماز در آنها امام گفت آری و لیکن ضرر نمیرساند شما را امروز که زمان ظهور دولت باطل است و اگر بتحقیق میبود ظهور دولت
قائم آل محمد علیهم السلم هر آینه میدیدید که چگونه میکرد در حق آن مساجد حلبی گفت که و پرسیدم امام را که آیا میآویزد مرد
جامه [?] در مسجد گفت آری میآویزد در مسجد خانه پس اما در مسجد بزرگتر پس نمیآویزد چه بدرستی که امام زین العابدین علیه السلم منع
کرد مردی را که راست میکرد تیر را در مسجد بیرون خانه **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله من سمعتموه
ینشد الشعر فی المساجد فقولوا فض الله فاک انما نصبت المساجد للقرآن **شرح** ینشد بنون و شین

با نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است قول در قولوا سه قسم است اول آنکه بروشی باشد که از خود
بشنود چون میسر باشد دوم آنچه آهسته باشد در موضع تقیه [?] سوم آنچه در خاطر گذرانیده شود در موضع شدت
تقیه فض بفاء و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر جمله دعائیه است انما [?] میتواند بود و بیان
امر میتواند بود **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر کس که شنیدید از او که میخواند شعر را در مسجدها پس گویید که بشکناد
الله دهن تو را جز این نیست که واداشته شده مسجدها برای قرائت قرآن در نماز و مانند آن **ششم اصل** سألت ابا
عبد الله علیه السلم فی المساجد المصورة فقال اکره ذلک ولکن لا یضرکم ذلک الیوم ولو
قد قام العدل رأیتم کیف یصنع فی ذلک **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در مسجدهایی
که صورتها بر آنها نقش کرده شده است پس گفت کراهت دارم از آن نماز و لیکن ضرر نمیکند شما را امروز که زمان ظهور
دولت باطل است و اگر بتحقیق بکار خود میایستاد قائم آل محمد علیهم السلم میدیدید که چگونه میکند در آن **هفتم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه واله عن رطانة الاعاجم فی المساجد **شرح**
الرطانه بفتح و کسر راء بی نقطه و طاء بی نقطه و الف و نون کلامی که اکثر حاضران آن را نفهمند برای اینکه صحیح گفته نشود و الاعاجم
جمع اعجم بفتح همزه و سکون عین و فتح جیم بصیغه صفت مشبه جمعی که زبان ایشان عیبی و لکنتی دارد و معذورند در عدم
اخراج بعض حروف از مخارج آنها جوهری گفته کل من لا یقدر علی الکلام فهو اعجم و مستعجم والاعاجم جمع اعجم الذی لا یفصح
ولا یبین کلامه وان کان من العرب و میتواند بود که اعجم اعم از تفصیل باشد و مراد آن کسی [?] باشد که می آید در
حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که یتقدم القوم اقرأهم للقرآن مراد نهی از رطانه اعاجم در مساجد نهی از پیشنمازی صاحب
عیب در قرائت است برای غیر صاحب عیب در آن یا برای کسی که عیب زبان او کمتر است باعتبار اینکه مساجد مواضع
نماز جماعت خلایق است و برای نماز جماعت در آنها جمع میشوند غیر صاحبان عیب در زبان نیز و میتواند بود که مراد از رطانة
الاعاجم قرائت قرآن باشد بروشی که مخالف الحان و اصوات عرب باشد چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث
سوم باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن که باب نهم است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله اقرؤا القرآن بالحان
العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل الفسق واهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء
والنوح والرهبانیة لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة وقلوب من یعجبه شأنهم و بیان شد در شرح آن **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از خواندن غیر صریح پیشنمازانه که عیبی در زبان دارد در
مسجدها **هشتم اصل** عن احدهما علیهما السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه واله عن سل السیف
فی المسجد وعن بری النبل فی المسجد قال انما بنی لغیر ذلک **شرح** السل بفتح سین بی نقطه و تشدید لام کشیدن
البری بفتح باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و یاء مصدر معتل اللام یائی باب ضرب تراشیدن النبل بفتح نون و سکون باء یک نقطه
جمع نبل تیر ضمیر مستتر در قال راجع برسول میتواند و راجع باحدهما میتواند بود **یعنی** روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از بیرون آوردن شمشیر از غلاف در مسجد و از تراشیدن تیرها
در مسجد گفت جز این نیست که مسجد بنا کرده شده است برای غیر این کار **نهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن الوضوء فی المسجد فکرهه من الغائط والبول **شرح** کرهه از باب تفعیل میتواند بود و التکره ناخوش شمردن
چیزی و از باب علم میتواند بود و الکراهة ناخوش داشتن چیزی من برای سببیت است و ظرف متعلق بضمیر منصوب

باعتبار

باعتبار اینکه راجع بوضوء است یا حالست از ضمیر منصوب بعنوان مسامحه زیرا که مقارن [?] نیست حقیقه **یعنی** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از وضوء در مسجد پس مکروه شمرد وضوء بسبب غائط و بول را اشارت باینکه وضوء بسبب خواب و مانند
آن را مکروه نشمرد **دهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن النوم فی المسجد الحرام ومسجد النبی صلی الله
علیه وآله فقال نعم فاین ینام الناس **شرح** نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است الف لام الناس
برای عهد خارجی است و اشارت باهل اعتکاف و مانند ایشان **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از خوابیدن در
مسجد حرام که در مکه است و مسجد نبی صلی الله علیه وآله که در مدینه است گفت خوب است پس کجا میخوابند آن مردمان که معتکف اند **یازدهم**
اصل عن زرارة بن اعین قال قلت لابی جعفر علیه السلم ما تقول فی النوم فی المساجد فقال لا
بأس به الا فی المسجدین مسجد النبی صلی الله علیه وآله والمسجد الحرام قال وکان یأخذ بیدی فی بعض
اللیل فیتنحی ناحیة ثم یجلس فیتحدث فی المسجد الحرام فربما نام ونمت فقلت له فی ذلک فقال
انما یکره ان ینام فی المسجد الحرام الذی کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله فاما النوم
فی هذا الموضع فلیس به بأس **شرح** روایت از زراره بن اعین گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که چه میگویی در خواب
در مسجدها پس گفت نیست پروایی بآن مگر در دو مسجد که مسجد نبی صلی الله علیه وآله و دیگری مسجد حرام زراره گفت که و امام میگرفت
دست مرا در بعض شب پس میرفت بجانبی بعد از آن می نشست پس سخن میکرد در مسجد حرام پس بسا که میخوابید و میخوابیدم
پس گفتم او را در آن عمل یعنی که پرسیدم سر آن را پس گفت جز این نیست که مکروه است اینکه خوابیده شود در مسجد حرامی که بود
در زمان رسول الله صلی الله علیه واله پس اما خواب در این موضع پس نیست آن پروایی باعتبار اینکه مسجد نبوده و منضم بمسجد شده
بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله **بدانکه** جمع میان این حدیث و حدیث سابق بدو روش ممکن است **اول** اینکه حمل نهی در این حدیث
بر نهی غیر معتکفان و مانند ایشان باشد و تجویز در حدیث سابق برای معتکفان و مانند ایشان باشد **دوم** اینکه حمل نهی در
این حدیث بر عموم باشد در قدری از مسجدین که در زمان رسول بوده و تجویز در حدیث سابق محمول بر خارج از آن قدر باشد
و بنا بر این الف لام الناس در حدیث سابق محمول بر جنس خواهد بود **بدانکه** ظاهر آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سیزدهم باب
هشتم که باب حج ابراهیم و اسمعیل است ماخوذ است این است که محیط مسجد حرام در زمان ابراهیم علیه السلم بشکل محیط دایره بوده و مسافت
آن محیط بقدر مسافت میان صفا و مروه بوده و نقطه وسط حقیقی کعبه مرکز آن دایره بوده پس از هر جانب تا بقدر سدس
تقریبی مسافت میان صفا و مروه نسبت بنقطه وسط کعبه داخل مسجد الحرام است و خارج از آن داخل مسجد الحرام نیست
خواه بقدر کند کی دیوار و خواه زیاد بر آن **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له الرجل یکون
فی المسجد فی الصلوة فیرید ان یبزق فقال عن یساره وان کان فی غیر صلوة فلا یبزق حذاء القبلة
ویبزق عن یمینه ویساره **شرح** یبزق بباء یک نقطه و زای با نقطه و قاف بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر
ان شرطیه است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که مردی میباشد در مسجد در نماز پس میخواهد
که آب دهن اندازد پس امام گفت در جانب چپ خود می اندازد و اگر در مسجد در غیر نماز باشد پس آب دهن نمی اندازد در برابر
قبله و آب دهن می اندازد در جانب راست خود و چپ خود **سیزدهم اصل** رأیت ابا جعفر الثانی علیه السلم یتفل
فی المسجد الحرام فیما بین الرکن الیمانی والحجر الاسود ولم یدفنه **شرح** دیدم امام محمد تقی علیه السلم را که آب
دهن می انداخت در مسجد حرام در برابر میان رکن یمانی و رکن حجر اسود و پنهان نکرد آن را در سنگریزه اشارت باینکه در موضع

معاف نبود زیراکه در انجا سنگر زده نباشد و شاید که از مسجدی که در زمان رسول علیه السلم بوده خارج باشد چهاردهم اصل
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي لَأَكْرَهُ الصَّلٰوةَ فِي مَسَاجِدِهِمْ فَقَالَ لَا تَكْرَهْهَا فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ
بُنِيَ إِلَّا عَلَى قَبْرِ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ قُتِلَ فَأَصَابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَّةٌ مِنْ دَمِهِ فَأَحَبَّ اللهُ أَنْ يُذْكَرَ
فِيهَا فَأَدِّ فِيهَا الْفَرِيضَةَ وَالنَّوَافِلَ وَاقْضِ فِيهَا مَا فَاتَكَ شرح ضمیر هم راجع باهل کتابست و مساجد هم عبارت
از مساجدی که در مدینه و حوالی آن و مانند آنهاست و آنها معابد یهود یا نصاری بوده پیش از هجرت رسول صلی الله علیه
و در زمان اسلام مساجد اهل اسلام شده … بنی بصیغه مجهول صفت مسجد است رشه بفتح را بی نقطه و تشدید
شین منقطه و ها … و مانند آن که بر جایی پاشیده شود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی
که من هر اینه کراهت دارم از نماز در مساجدی که از اهل کتاب مانده پس امام گفت کراهت مدار بیان این آنکه نیست هیچ
مسجدی که بنا کرده شده باشد از جمله مساجد ایشان مگر بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شد پس برخورد آنمکان را پاره
از خون او مراد اینست که آن بقعه جامع دو صفت است یکی اینکه مدفن نبی یا وصی است دوم اینکه مقتل آن نبی یا وصی است
پس دوست داشت الله تعالی که یاد کرده شود در آن بقعه یا بمعنی که امر کرد اهل کتاب را ببنای مسجد بر آن بقعه نظیر آیت سوره
کهف لنتخذن علیهم مسجدا یا بمعنی که قضا و قدر کرد بنای مسجد را بر آن بقعه و معنی اول مناسبتر است … پس ادا
کن در آن مساجد فریضه را و نافله را و قضا کن در آن مساجد آنچه را که فوت شده از تو پانزدهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ
قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى فَقَالَ سُكْرُ النَّوْمِ شرح ذکر اینحدیث در تحت عنوان
این باب برای اشعار باینست که وضع لا تقربوا الصلوة در موضع لا تدخلوا المساجد مبنی براینست که مراد آیت نهی از دخول مساجد
باشد باعتبار اینکه مساجد موضوع برای صلوة است پس دخول آنها قرب صلوة است خواه بقصد صلوة باشد چنانچه
ملحوظ است در حال اول که وانتم سکاری است و خواه بقصد چیزی دیگر باشد چنانچه ملحوظ است در حال دوم از تتمه این
آیت که و لا جنبا الا عابری سبیل است و از این لازم می آید که مراد بصلوة اینجا موضع صلوة باشد که مسجد است و جمع میان
اینحدیث و حدیث دهم و یازدهم این باب بحمل اینحدیث بر کسی است که در بیرون مسجد است و اراده نماز دارد در مسجد
سکر منصوب و مفعول به است بتقدیر یعنی سکر النوم یا مفعول مطلق است بتقدیر سکاری سکر النوم یعنی گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را که قول الله عزوجل در سوره نسا نزدیک مشوید بنماز در حالی که شما مستان باشید و خواسته از مستی اینجا پس
امام گفت خواسته مستی خواب را شانزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ يُرَخَّصُ فِي النَّوْمِ
فِي شَيْءٍ مِنَ الصَّلٰوةِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست اینکه رخصت داده شود در خواب در هیچ
از نماز مراد بخواب اینجا مستی خواب است و ذکر اینحدیث درین باب بتقریب حدیث سابق است برای بیان اینکه عدم رخصت
در مستی خواب در نماز شامل نماز در غیر مسجد نیز هست اگرچه داخل منطوق آیت سوره نسا نیست باب چهل و نهم اصل باب
فضل الصلوة فی الجماعة شرح این باب بیان فضیلت نماز در جماعت است و درین باب نه حدیث است اول اصل قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَرْوِي النَّاسُ أَنَّ الصَّلٰوةَ فِي جَمَاعَةٍ أَفْضَلُ مِنْ صَلٰوةِ الرَّجُلِ وَحْدَهُ
بِخَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ صَلٰوةً فَقَالَ صَدَقُوا فَقُلْتُ الرَّجُلَانِ يَكُونَانِ جَمَاعَةً فَقَالَ نَعَمْ وَيَقُومُ الرَّجُلُ
عَنْ يَمِينِ الْإِمَامِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چگونه است آنچه روایت میکنند مردمان از اینکه نماز در جماعت
فاضلتر است از نماز مرد تنها بیست و پنج نماز یعنی که آن بجای بیست و پنج نماز است پس امام گفت راست گفته اند

پس گفتم آیا دو مرد که یکی بدیگری اقتدا کرده باشد میباشند جماعت یعنی که این فضیلت را در می یابند پس امام گفت آری و می ایستد
آنمرد که اقتدا کرده بجانب راست پیشنماز دوم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْجُهَنِيَّ أَتَى النَّبِيَّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي أَكُونُ فِي الْبَادِيَةِ وَمَعِي أَهْلِي وَوُلْدِي وَغِلْمَتِي فَأُؤَذِّنُ
وَأُقِيمُ وَأُصَلِّي بِهِمْ أَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ الْغِلْمَةَ يَتْبَعُونَ قَطْرَ السَّحَابِ
وَأَبْقَى أَنَا وَأَهْلِي وَوُلْدِي فَأُؤَذِّنُ وَأُقِيمُ وَأُصَلِّي بِهِمْ أَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ شرح جهنی بضم جیم و فتح ها
و نون و تشدید یا منسوب بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین که قبیله ایست و الف لام برای عهد خارجیست
و اشارتست بمردی از آن قبیله که صحابی بوده و مکرر بخدمت رسول صلی الله علیه و آله می آمده و تعیین شب قدر را در شب
بیست و سوم ماه رمضان از او شنیده و شاید که مثل مشهور که و عند جهینة الخبر الیقین باعتبار آن باشد …
… الغلمة بکسر غین با نقطه و سکون لام و فتح میم و تا تانیث جمع غلام خدمتکاران از مردان خواه بندگان باشند خواه
آزادان یتبعون بتا دو نقطه در بالا و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است یا ببا یک نقطه و غین با نقطه
بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب افتعالست الابتغا طلب چیزی القطر بفتح قاف و سکون طا بی نقطه و را
بی نقطه باران و مانند آن یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت بدرستی که آنمرد جهنی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله
پس گفت ای رسول الله بدرستی که من میباشم در صحرا و با منند زن من و فرزندان من و خدمتکاران من پس اذان
میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم با ایشان آیا پس جماعتیم ما یعنی که آیا ثواب نماز جماعت را در می یابیم پس
نبی صلی الله علیه و آله گفت آری پس جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که خدمتکاران میروند از پی باران ابر یعنی
که بطلب آب باران میروند و میمانم من و زن و فرزندان من پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم با ایشان
آیا پس جماعتیم ما پس گفت آری اصل فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ وُلْدِي يَتَفَرَّقُونَ فِي الْمَاشِيَةِ فَأَبْقَى أَنَا وَأَهْلِي
فَأُؤَذِّنُ وَأُقِيمُ وَأُصَلِّي بِهِمْ أَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَذْهَبُ فِي مَصْلَحَتِهَا
فَأَبْقَى أَنَا وَحْدِي فَأُؤَذِّنُ وَأُقِيمُ أَفَجَمَاعَةٌ أَنَا فَقَالَ نَعَمْ الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ شرح پس جهنی گفت ای رسول الله
بدرستی که فرزندان من پراکنده میشوند برای گله پس میمانم من و زن من پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم
با او آیا پس جماعتیم ما پس گفت آری پس جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که زن میرود برای مصلحت کار خود مثل آب
کشیدن و رفت و شستن پس میمانم من تنها بخود پس اذان میگویم و اقامت میگویم پس جماعتم من پس گفت آری مومن
تنها با او جماعتست یعنی که وقتی تنها نماز گزارد که جماعت میسر نباشد پس ثواب جماعت دارد و برای نفس خود …
که چون اذان و اقامت میگوید دو صف ملائکه در پس او نماز میگزارند چنانچه گذشت در حدیث هشتم باب … سوم اصل
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَلَّى الْخَمْسَ فِي جَمَاعَةٍ فَظُنُّوا بِهِ خَيْرًا شرح گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله هر که گزارد پنج نماز را در جماعت پس گمان کنید باو خیر را یعنی که شهادت او مقبولست و اقتدا باو
در نمازها میتوان کرد و حاجت تفحص باقی احوال او نیست چندانکه منافی عدالت او ظاهر نشده باشد چهارم اصل قال
أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا يَسْتَحْيِي الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ الْجَارِيَةُ فَيَبِيعُهَا فَتَقُولُ لَمْ يَكُنْ يَحْضُرُ
الصَّلٰوةَ گفت امام جعفر صادق علیه السلم آیا شرم نمیکند مردی از شما شیعه امامیه از اینکه باشد او را کنیزی پس بفروشد
آن کنیز را پس گوید آن کنیز که صاحب من حاضر نمیشد نماز جماعت را مراد اینست که عدم حضور نماز جماعت عیب بزرگست

پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَدَخَلَ
عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي رَجُلٌ جَارُ مَسْجِدٍ لِقَوْمِي فَإِذَا أَنَا لَمْ أُصَلِّ مَعَهُمْ وَقَعُوا فِيَّ وَ
قَالُوا هُوَ كَذَا وَهُوَ كَذَا فَقَالَ أَمَا لَئِنْ قُلْتَ ذَاكَ لَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ سَمِعَ
النِّدَاءَ فَلَمْ يُجِبْهُ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلٰوةَ لَهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ لَا تَدَعِ الصَّلٰوةَ مَعَهُمْ وَخَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ شرح
روایت از زراره که گفت بودم نشسته نزد امام محمد باقر علیه السلم در اثنای روزی ناگاه آمد نزد او مردی پس داخل شد بر او پس
گفت او را که قربانت شوم بدرستی که من مردیم همسایه مسجدی که برای قبیله منست پس چون من نماز نگزارم با ایشان می افتند
در من و میگویند او چنین است و او چنین است یعنی که عیبهای پنهان مرا آشکار میکنند پس امام گفت آگاه باش هر آینه
اگر گفتی این را که عیب مرا میگویند هر اینه بتحقیق گفت امیرالمومنین صلوات الله علیه که هر که شنید اذان را پس اجابت آن نکرد
بی عذری پس نیست نمازی برای او مراد اینست که این عیب که امیرالمومنین برای تو گفته بدتر از عیبهائیست که ایشان میگویند پس
بیرون رفت آنمرد پس امام گفت او را در اثنای بیرون رفتن که وامگذار نماز را با جماعت در پس هر پیشنمازی و دیگر یعنی که هر
که واقع شود و نماز جماعتی منعقد شود داخل شو خواه در مسجد همسایه باشد و خواه در غیر آن اصل فَلَمَّا خَرَجَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ كَبُرَ عَلَيَّ قَوْلُكَ لِهٰذَا الرَّجُلِ حِينَ اسْتَفْتَاكَ فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ قَالَ فَضَحِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ
قَالَ مَا أَرَاكَ بَعْدُ إِلَّا هٰهُنَا يَا زُرَارَةُ فَأَيَّةُ عِلَّةٍ تُرِيدُ أَعْظَمَ مِنْ أَنَّهُ لَا يَأْتَمُّ بِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ أَمَا تَرَانِي
قُلْتُ صَلُّوا فِي مَسَاجِدِكُمْ وَصَلُّوا مَعَ أَئِمَّتِكُمْ شرح پس وقتی که آنمرد بیرون رفت گفتم امام را قربانت شوم مشکل
آمد بر من جواب تو آنمرد را وقتی که سوال کرد ترا بیان این اینکه اگر آنجماعت نباشند مومنان چگونه میشود پس خنده کرد
امام علیه السلم بعد از آن گفت نمی بینم ترا هنوز مگر در اینمرتبه جهالت ای زراره پس کدام عذر را میخواهی بزرگتر از اینکه آن
پیشنماز بامزنونش باشد که اقتدا نکنی باو بعد از آن امام گفت ای زراره آیا نمی بینی مرا که گفتم در حدیثی دیگر که نماز گزارید در مسجدهای
خودتان و نماز گزارید با پیشنمازان خودتان مراد اینست که این خیال که کردی بسیار عجیب و دور است از تو … با وجود آنکه
این کلام را بسیار شنیده باشی از من چه گنجایش دارد که من تجویز اقتدای شیعه امامیه بغیر مومن کنم ششم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَالْفُضَيْلِ
قَالَا قُلْنَا لَهُ الصَّلَوَاتُ فِي جَمَاعَةٍ فَرِيضَةٌ هِيَ فَقَالَ الصَّلَوَاتُ فَرِيضَةٌ وَلَيْسَ الِاجْتِمَاعُ بِمَفْرُوضٍ فِي الصَّلَوَاتِ
كُلِّهَا وَلٰكِنَّهَا سُنَّةٌ مَنْ تَرَكَهَا رَغْبَةً عَنْهَا وَعَنْ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلٰوةَ لَهُ شرح روایت
از زراره و فضیل که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اند که گفتیم امام را که آیا نمازها یعنی همگی آنها در
جماعت فریضه است آنها یعنی که آیا تارک آنها در جماعت مستحق عقابست پس امام گفت اصل این نمازها فریضه است
و نیست مجتمع شدن مفروض در آن نمازها بلکه آنها … اشارتست باینکه اگر امام مفترض الطاعه مبسوط الید پیشنماز جمعه باشد
اجتماع مفروض میشود چنانچه می آید در احادیث باب وجوب الجمعة … آن نمازها در جماعت طریقه رسول
صلی الله علیه و آله و هر که ترک کند آن نمازها را در جماعت برای اعراض از کمال آنها و از جماعت مومنان بی عذری پس نیست
نمازی برای او … نفی صحت و در امثال اینجا از جهتی محمولست بر بطلان نماز و از جهتی دیگر محمولست بر نفی کمال …
هفتم اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِيَكُنِ الَّذِينَ يَلُونَ الْإِمَامَ أُولِي الْأَحْلَامِ مِنْكُمْ وَالنُّهَى
فَإِنْ نَسِيَ الْإِمَامُ أَوْ تَعَايَا قَوَّمُوهُ وَأَفْضَلُ الصُّفُوفِ أَوَّلُهَا وَأَفْضَلُ أَوَّلِهَا مَا دَنَا مِنَ الْإِمَامِ وَفَضْلُ
صَلٰوةِ الْجَمَاعَةِ عَلَى صَلٰوةِ الرَّجُلِ فَرْدًا خَمْسٌ وَعِشْرُونَ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ شرح الاحلام بفتح همزه و سکون حا بی نقطه

جمع حلم بکسر حا و سکون لام و آن عقلست النهی بضم و گاهی بفتح نون و الف جمع نهیه بضم نون و سکون ها و یا دو نقطه در پایین خرد
تعایا بعین بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین یائی و معتل اللام یائی باب تفاعل
التعایی عاجز بالکلیه شدن یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم جابر گفت که امام گفت که باید که باشند
جمعی که متصل به پیشنماز میباشند در صف اول صاحبان وقارها از جمله شما و صاحبان عقلها پس اگر فراموش کند
امام آیتی از آیات را باسقاط آن یا عاجز شود و نداند که کدام آیت را باید خواند و ساکت ماند راست کنند او را یعنی
که آیتی را که اسقاط کرده بیاد او آورند و آنچه نمیداند تعلیم او کنند و فاضلترین صفها اول آنهاست و فاضلترین صف اول آنست
که نزدیک پیشنماز باشد و زیادتی نماز جماعت بر نماز مرد تنها بیست و پنج مرتبه است در بهشت هشتم اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ
بِإِسْنَادِهِ قَالَ فَضْلُ مَيَامِنِ الصُّفُوفِ عَلَى مَيَاسِرِهَا كَفَضْلِ الْجَمَاعَةِ عَلَى صَلٰوةِ الْفَرْدِ شرح الاسناد
بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و نون و الف و دال بی نقطه سند حدیث یعنی طریقی که میان امام و راوی و درست یعنی
از سهل بن زیاد بسند او تا امامی که روایت از اوست راوی گفت که امام گفت زیادتی ثواب نماز جانبهای راست صفها
در نماز جماعت بر ثواب نماز جانبهای چپ آن صفها مانند زیادتی ثواب نماز جماعت بر ثواب نماز تنهاست نهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُحْسَبُ لَكَ إِذَا دَخَلْتَ مَعَهُمْ وَإِنْ لَمْ تَقْتَدِ بِهِمْ مِثْلَ مَا يُحْسَبُ لَكَ إِذَا كُنْتَ مَعَ
مَنْ تَقْتَدِي بِهِ شرح ضمیر معهم راجع بمخالفانست که نماز جماعت میکنند برای تقیه بر مومن واجب میشود حضور نزد ایشان
مثل مرفوع و نایب فاعل یحسب است و عبارت از ثوابست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حساب کرده
میشود برای تو چون داخل شوی در نماز جماعت با مخالفان هرچند که اقتدا نکنی بایشان مثل ثوابی که حساب کرده میشود برای
تو چون باشی با کسی که اقتدا میکنی باو باب پنجاهم اصل باب الصلوة خلف من لا یقتدی به شرح این باب بیان نماز است
در پس کسی که اقتدا کرده نمیشود باو و درین باب هفت حدیث است اول اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكُونُ
مَعَ الْإِمَامِ فَأَفْرُغُ مِنَ الْقِرَاءَةِ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ قَالَ أَبْقِ آيَةً وَمَجِّدِ اللهَ وَأَثْنِ عَلَيْهِ فَإِذَا فَرَغَ فَاقْرَأِ الْآيَةَ
وَارْكَعْ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که میباشم با پیشنماز مخالفان پس گاهی فارغ میشوم از قرائت حمد و سوره
پیش از آنکه او فارغ شود امام گفت بعد از این واگذار یک آیه را از آخر قرائت خود و تمجید کن الله تعالی را یعنی الله اکبر و مانند
آن و ثنا کن بر او بذکر الاسما الحسنی پس چون فارغ شود پیشنماز پس بخوان آن آیه را و رکوع کن این محمول بر استحبابست
بقرینه حدیث سوم دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلٰوةِ خَلْفَ الْمُخَالِفِينَ فَقَالَ مَا هُمْ عِنْدِي إِلَّا
بِمَنْزِلَةِ الْجُدُرِ شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از نماز در پس مخالفان پس امام گفت نیستند ایشان نزد من مگر
دیوارها یعنی که در تحت آیت سوره اعراف و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا داخل نیستند پس کسی که در پس ایشان
قرائت را واجب میکند بهر قسم که میسر باشد … سوم اصل عَمَّنْ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ أُصَلِّي خَلْفَ مَنْ لَا أَقْتَدِي بِهِ فَإِذَا فَرَغْتُ مِنْ قِرَاءَتِي وَلَمْ يَفْرُغْ هُوَ قَالَ فَسَبِّحْ حَتَّى يَفْرُغَ شرح روایت
از کسی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را گفت نماز میگزارم در پس کسی که اقتدا نمیکنم باو پس چون فارغ شوم از قرائت خود
و فارغ نشده باشد او چکنم امام گفت پس تسبیح کن تا آنکه او فارغ شود چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا صَلَّيْتَ
خَلْفَ إِمَامٍ لَا يُقْتَدَى بِهِ فَاقْرَأْ خَلْفَهُ سَمِعْتَ قِرَاءَتَهُ أَوْ لَمْ تَسْمَعْ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت چون گزاردی در پس پیشنمازی که اقتدا کرده نمیشود باو پس قرائت کن در پس او خواه شنیدی قرائت او را و خواه نشنیدی

بیان این شد و حدیث دوم این باب پنجم اصل قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مَوَالِيكَ قَدِ اخْتَلَفُوا فَأُصَلِّي خَلْفَهُمْ جَمِيعاً فَقَالَ لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ ثُمَّ قَالَ وَلِي مَوَالٍ فَقُلْتُ أَصْحَابٌ فَقَالَ مُبَادِراً قَبْلَ أَنْ أَسْتَتِمَّ ذِكْرَهُمْ لَا يَأْمُرُكَ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ بِهَذَا أَوْ هَذَا مِمَّا يَأْمُرُكَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ فَقَالَ نَعَمْ شرح موالیک بفتح میم و فتح یا جمع مولی میتواند بود و بضم میم و سکون یا جمع موالی بصیغه اسم فاعل باب مفاعله میتواند بود و بحذف نون باضافه و حذف یک یا باسقاط کسره آن بثقل و اسقاط آن برای التقاء ساکنین پس موالی بفتح میم و ضم میم میتواند بود و بنابر اول جمع است و بنابر دوم مفرد است [illegible]

[illegible]

که جایز نیست نماز در پس ایشان بیان این و آنکه امر میکند ترا علی بن حدید که از اهل ضلالت است [illegible] با امام گفت که بیان این و آنکه نماز در پس ایشان از جمله چیزهایست که امر میکند ترا آن علی بن حدید [illegible] گفت که خوب چیزیست حکم از روی اجتهاد [illegible] ششم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أُنَاساً رَوَوْا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْجُمُعَةِ لَمْ يَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى خَلْفَ فَاسِقٍ فَلَمَّا سَلَّمَ وَانْصَرَفَ قَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

فصلی

فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ يَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِلَى جَنْبِهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ صَلَّيْتَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ تَفْصِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ فَقَالَ إِنَّهَا أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ مُشَبَّهَاتٍ فَسَكَتَ فَوَاللَّهِ مَا عَقَلَ مَا قَالَ لَهُ شرح روایت از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که جمعی از مردمان روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علیه السلام اینرا که او چهار رکعت بعد از نماز جمعه در رکعتی که فاصله نکرد میان آن چهار رکعت بسلامی پس امام گفت که ای زراره بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام نماز گزارد در پس فاسقی که ابوبکر یا عمر یا عثمان باشد پس وقتی که آن فاسق سلام داد و رو گردانید در اثنای سلام بجانب راست برخاست امیر المؤمنین علیه السلام پس گزارد چهار رکعت فریضه ظهر را که فاصله نکرد میان آن چهار رکعت بسلامی پس گفت او را مردی که در پهلوی او بود که ای ابو الحسن گزاردی چهار رکعت که فاصله نکردی میان آنها بسلامی پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بدرستی که آنها چهار رکعت تشبیه کرده شده است پس آن مرد ساکت شد و نفهمید که معنی این سخن چیست پس امام محمد باقر علیه السلام گفت که بخدا قسم که آن مرد نفهمید آنچه را که امیر المؤمنین علیه السلام گفت او را [illegible]

[illegible]

[illegible] هفتم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نُصَلِّي مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهُمْ يُصَلُّونَ فِي الْوَقْتِ فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ صَلُّوا مَعَهُمْ فَخَرَجَ حُمْرَانُ إِلَى زُرَارَةَ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَمَرَنَا أَنْ نُصَلِّيَ مَعَهُمْ بِصَلَاتِهِمْ فَقَالَ زُرَارَةُ مَا يَكُونُ هَذَا إِلَّا بِتَأْوِيلٍ فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ قُمْ حَتَّى تَسْمَعَ مِنْهُ قَالَ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ زُرَارَةُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ حُمْرَانَ زَعَمَ أَنَّكَ أَمَرْتَنَا أَنْ نُصَلِّيَ مَعَهُمْ فَأَنْكَرْتُ ذَلِكَ فَقَالَ لَنَا كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُصَلِّي مَعَهُمُ الرَّكْعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغُوا قَامَ فَأَضَافَ إِلَيْهِمَا رَكْعَتَيْنِ شرح روایت از جمیل بن دراج از حمران بن اعین حمران گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که قربانت شوم بدرستی که ما نماز میگزاریم با این ائمه ضلالت و در روز جمعه ایشان نماز میگزارند در وقت فضیلت ظهر روز جمعه که اول زوالست پس چگونه کنیم اگر خواهیم که تأخیر نماز خود از اول وقت فضیلت آن نکنیم پس امام گفت که نماز ظهر خود را بگزارید با ایشان پس بیرون رفت حمران بسوی زراره پس گفت او را که تحقیق امام امر کرد ما را باینکه نماز گزاریم با مخالفان بموافقت [illegible]

[illegible]

حمران گفت پس داخل شدیم بر امام پس گفت او را زراره قربانت شوم بدرستی که حمران دعوی کرد اینرا که تو امر کردی ما را باینکه نماز گزاریم با مخالفان پس نپسندیدم آن دعوی را پس امام گفت ما را که عادت امام زین العابدین صلوات الله علیه این بود که میگزارد با مخالفان دو رکعت را پس چون مخالفان فارغ میشدند برمیخاست پس ضم میکرد بسوی آنها دو رکعت مراد اینست که موافقت مخالفان در صورت مبطل نماز و بقیه نیست بلکه لازمست در جای شدت تقیه اگر رعایت ادراک فضیلت وقت موقوف بران باشد پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث ششم این باب باب پنجاه و یکم اصل باب من یکره الصلوة خلفه والعبد یؤم القوم ومن احق ان یؤم شرح یکره بصیغه مضارع مجهول باب علم است والعبد مجرور یؤم او جا بهمزه و تشدید میم بصیغه مضارع معلوم [illegible]

باب نصر است من بفتح میم و سکون نون استفهامیه و موصوله میتواند بود یعنی این باب بیان کسی است که مکروه باشد نماز در پس او و بیان بنده که پیشنمازی میکند جماعت را و بیان اینکه کیست سزاوار تر باینکه پیشنمازی کند و درین باب پنج حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خَمْسَةٌ لَا يَؤُمُّونَ النَّاسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ الْمَجْذُومُ وَالْأَبْرَصُ وَالْمَجْنُونُ وَوَلَدُ الزِّنَا وَالْأَعْرَابِيُّ شرح خمسه مبتداست لا یؤمون خبر است یا صفت است والمجذوم خبر است [illegible] در علی کل متعلق است بنفی بقرینه آنچه می‌آید در حدیث سوم این باب و نفی اینجا بمعنی نهی تنزیه است و میتواند بود که تحریم باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پنج کس پیشنمازی نمیکنند مردمان را بر هر حال اول مجذوم بفتح [illegible]

[illegible]

جنانچه بیان میشود در شرح حدیث سوم این باب دوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَؤُمُّ الْمُقَيَّدُ الْمُطْلَقِينَ وَلَا يَؤُمُّ صَاحِبُ الْفَالِجِ الْأَصِحَّاءَ وَلَا صَاحِبُ التَّيَمُّمِ الْمُتَوَضِّئِينَ وَلَا يَؤُمُّ الْأَعْمَى فِي الصَّحْرَاءِ إِلَّا أَنْ يُوَجَّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ شرح المقید بقاف [illegible] بصیغه اسم مفعول باب تفعیل بند کرده شده و معنی کسی که قدرت برخاستن یا نشستن یا رکوع یا سجود ندارد و خواه بسبب زنجیر و مانند آن و خواه بسبب مرض المطلق [illegible] اسم مفعول باب افعال [illegible] الفالج بفا و جیم بصیغه اسم فاعل باب نصر [illegible]

[illegible]

اخْتَلَفَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا كُنْتُ إِمَامَكَ وَقَالَ الْآخَرُ أَنَا كُنْتُ إِمَامَكَ فَقَالَ صَلَاتُهُمَا تَامَّةٌ قُلْتُ فَإِنْ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كُنْتُ أَأْتَمُّ بِكَ قَالَ صَلَاتُهُمَا فَاسِدَةٌ وَلْيَسْتَأْنِفَا شرح هر یک از دعوی امامت دو کس یکدیگر را و دعوی مأمومیت در صورتیست که دو مؤمن برای تقیه در پس سر مخالفان موافقت میکنند ایشان در تکبیر احرام و تکبیر رکوع و سجود و قیام میکرده باشند در ظاهر یعنی روایت این سند حدیث است از امام جعفر صادق علیه السلام در دو مرد که خلاف کردند با یکدیگر پس گفت یکی از ایشان که بودم پیشنماز تو و گفت دیگری که من بودم پیشنماز تو پس امام گفت که نماز هر دو درست [illegible]

گفت که نماز هر دو باطل است [illegible] سوم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الصَّلَاةُ خَلْفَ الْعَبْدِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَ فَقِيهاً وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ أَفْقَهُ مِنْهُ قَالَ قُلْتُ أُصَلِّي خَلْفَ الْأَعْمَى قَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ لَهُ مَنْ يُسَدِّدُهُ وَكَانَ أَفْضَلَهُمْ شرح [illegible] روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت که گفتم او را که نماز در پس بنده چگونه است پس گفت نیست باکی بان اگر آن بنده دانا باشد در مسائل شرعیه و نباشد در آنجا داناتر از او [illegible] که گفتم آیا نماز گزارم در پس کور پس امام گفت آری چون باشد برای او کسی که رو بقبله کند او را و باشد آن کور افضل جماعت اصل قَالَ وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُكُمْ خَلْفَ الْمَجْذُومِ وَالْأَبْرَصِ وَالْمَجْنُونِ وَالْمَحْدُودِ وَوَلَدِ الزِّنَا وَالْأَعْرَابِيُّ لَا يَؤُمُّ الْمُهَاجِرِينَ شرح المحدود بحا [illegible] بصیغه اسم مفعول باب ضرب کسی که بسبب کبیره حد بر او جاری شده باشد و مراد اینجا صورتیست که توبه او ثابت نشده باشد والاعرابی [illegible] کلام امیر المؤمنین علیه السلام میتواند بود و کلام امام محمد باقر علیه السلام میتواند بود [illegible] مسائل نماز باشد [illegible] امام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که باید که نماز نگزارد البته یکی از شما در پس صاحب خوره و صاحب برص و دیوانه و کسی که حد بر او جاری شده باشد و ولد الزنا و جاهل بمسائل دین [illegible] چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَوْمِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَجْتَمِعُونَ فَتَحْضُرُ الصَّلَاةُ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَقَدَّمْ يَا فُلَانُ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَتَقَدَّمُ الْقَوْمَ أَقْرَؤُهُمْ لِلْقُرْآنِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَكْبَرُهُمْ سِنّاً فَإِنْ كَانُوا فِي السِّنِّ سَوَاءً فَلْيَؤُمَّهُمْ أَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ وَأَفْقَهُهُمْ فِي الدِّينِ وَلَا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمُ الرَّجُلَ فِي مَنْزِلِهِ وَلَا صَاحِبَ سُلْطَانٍ فِي سُلْطَانِهِ شرح الاقرء بقاف و را [illegible] بصیغه افعل التفضیل باب منع [illegible] لام در للقرآن برای تعدیه است زیرا که افعل التفضیل [illegible] اقرأهم للقرآن یعنی کسی است که بیروی محکمات قرآن بیشتر میکرده باشد [illegible]

[illegible]

در احادیث اهل البیت علیهم السلام وارد شده تا ایشان بمسائل دین دانا گردند که پیشنمازی کنند البته کسی از شما در ... او باذن او و نه صاحب حکومتی را در ملک او باذن او **پنجم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ بِالْغُلَامِ الَّذِي لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ أَنْ يَؤُمَّ الْقَوْمَ وَأَنْ يُؤَذِّنَ **شرح** الحلم بضم حاء بی‌نقطه و ضم لام اسم مصدر باب نصر جماع در خواب و مراد اینجا خروج منی است و مصدر بسکون لام است ان یؤم بفتح همزه و سکون نون بدل اشتمال الغلام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروائی بپسری که نرسیده باشد بسن احتلام اینکه پیشنمازی کند جماعتی را و اینکه اذان گوید مخفی نماند که استبعادی درین نیست که طفل عالم بمسائل نماز پیشنمازی کند بالغان را چه گذشت در کتاب الحجة در باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن که باب نودم است و امام محمد تقی علیه السلام در سن طفولیت امام مفترض الطاعة شده چه جای ... **باب پنجاه و دوم اصل باب الرجل یؤم النساء شرح** این باب بیان مرویست که پیشنمازی میکند زنان را و زنی که پیشنمازی میکند زنان را و درین باب سه حدیث است **اول اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَؤُمُّ الْمَرْأَةَ فِي بَيْتِهِ فَقَالَ نَعَمْ تَقُومُ وَرَاءَهُ **شرح** نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی میکند زن او را در خانه خود پس امام گفت خوبست می‌ایستد زن در پس مرد **دوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَؤُمُّ النِّسَاءَ فَقَالَ إِذَا كُنَّ جَمِيعاً أَمَّتْهُنَّ فِي النَّافِلَةِ وَأَمَّا الْمَكْتُوبَةُ فَلَا وَلَا تَتَقَدَّمُهُنَّ وَلَكِنْ تَقُومُ وَسَطاً مِنْهُنَّ **شرح** مفهوم شرط اول این است که اگر آن زنان جمع نباشند پیشنمازی نکند ایشان را در مکتوبه خوب است کن بضم کاف و تشدید نون مفتوحه بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی جمع مؤنث غائبه باب نصر از افعال ناقصه و نون دوم ضمیر است و مرفوع محلا و اسم آنست جمیعا بصیغه فعیل بمعنی مفعول باب منع خبر کن است و افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث در آن مساویست الجمع ضد متفرق و مراد اینجا اینست که آن زنان اهل یکخانه نباشند بلکه از اطراف جمع کرده شده باشند برای نماز مانند مردان که در مسجد جمع کرده میشوند بنا بر این مکتوبه ظاهر این حدیث اینست که پیشنمازی زن زنان را در نافله خوب باشد و ازین لازم نمی‌آید که پیشنمازی مرد مردان را در نافله نیز خوب باشد وسطا بفتح واو و سکون سین منصوب ظرف مکانست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن که آیا پیشنمازی میکند زنان را امام گفت چون آن زنان باشند جمع کرده شدگان از مواضع متفرقه پیشنمازی میکند ایشان را در نماز نافله و اما در نماز فریضه پس نمیکند مراد اینست که چون زنان پرده نشین نباشند و از خانهای خود بیرون آیند بسبب بیری و مانند آن باید که بمساجد روند برای فریضه بعنوان جماعت و در پس مردان نماز فریضه کنند و مقدم نمی‌ایستد زنی که پیشنماز زنانست برای زنان خواه در نماز نافله و خواه در فریضه اهل یکخانه ولیکن می‌ایستد در میان صفی از صفوف آن زنان که مقدم بر باقی صفوفست **ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَؤُمُّ النِّسَاءَ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ فِي الْفَرِيضَةِ قَالَ نَعَمْ وَإِنْ كَانَ مَعَهُ صَبِيٌّ فَلْيَقُمْ إِلَى جَانِبِهِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که پیشنمازی میکند زنان را بر حالی که نیست با آن زنان مردی که ماموم باشد در نماز فریضه امام گفت خوبست و اگر باشد با آن پیشنماز پسر نابالغی که ماموم باشد پس باید که بایستد در پهلوی پیشنماز مراد جانب راست است **باب پنجاه و سوم اصل باب الصلاة خلف من يقتدى به والقراءة خلفه وضمانه الصلاة شرح** این باب بیان نماز است در پس کسی که اقتدا کرده میشود باو و بیان قرائت در پس او و بیان ضامن بودن آن پیشنماز نماز ماموم را و درین باب شش حدیث است

اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْإِمَامِ أَقْرَأُ خَلْفَهُ فَقَالَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي لَا يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ جُعِلَ إِلَيْهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ وَأَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا فَإِنَّمَا أُمِرَ بِالْجَهْرِ لِيُنْصِتَ مَنْ خَلْفَهُ فَإِنْ سَمِعْتَ فَأَنْصِتْ وَإِنْ لَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ **شرح** یجهر دو جا بصیغه معلوم غائب مضارع باب منع است الجهر اظهار جوهر آواز در وقت قرائت و مانند آن و مراد بنمازی که امام جهر میکند دران نیز ظهر جمعه است از نمازهای یومیه خواه جهر باشد و خواه اخفات زیرا که امام و مقتدی دران مساویند در جهر و اخفات و مراد بنمازی که امام جهر دران میکند ظهر جمعه است زیرا که جهر دران مخصوص امامست و این منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث پنجم باب هفتاد و نهم که او اصلیت و حدی ارجا جهر بالقراءة فقال نعم زیرا که وحدی بمعنی صورتیست که منفردان حاضر باشند و بعنوان جماعت باشد و قرینه بر آنچه گفتیم ظاهر حصر در فانما امر است در قرائت زیرا که دلالت میکند بر اینکه منفرد مامور بجهر دران نیست و نکته در امر امام جمعه بجهر اهتمام بذکر مردمانست در سوره جمعه که مشتمل بر بشارت مؤمنانست و در سوره منافقین که مشتمل بر توبیخ منافقانست چنانچه می‌آید در حدیث چهارم باب هفتاد و نهم فانصت بنون و صاد بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است الانصات سکوت برای استماع سخن **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در پس پیشنماز اهل حق آیا قرائت کنم در پس او پس امام گفت اما نمازی که پیشنماز جهر نمیکند دران بقرائت باینمعنی که پیشنماز را بس از ادا و از منفرد بجهر دران بلکه اگر جهر بوده است هر دو جهر میکنند و اگر اخفات است هر دو اخفات میکنند پس بدرستی که آن قرائت گردانیده شده است سوی آن پیشنماز باینمعنی که مکلف بقرائت پیشنماز است پس در پس قرائت مکن در پس او و اما نمازی که پیشنماز جهر میکند دران پس جز این نیست که مامور شده پیشنماز بجهر برای اینکه ساکت برای استماع سوره جمعه و منافقین شوند جمعی که در پس او ایستند پس اگر شنیدی پس سکوت کن و اگر نشنیدی پس قرائت کن سوره جمعه و منافقین اشارتست باینکه چون انصات میسر نباشد قائم مقام انصات لازمست **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ إِذَا صَلَّيْتَ خَلْفَ إِمَامٍ تَأْتَمُّ بِهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ سَمِعْتَ قِرَاءَتَهُ أَوْ لَمْ تَسْمَعْ إِلَّا أَنْ تَكُونَ صَلَاةً تَجْهَرُ فِيهَا وَلَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ **شرح** ظاهر سمعت قراءته او لم تسمع اینست که در نماز جهریه مثل صبح ماموم قرائت میکند اصلا هر چند که آواز امام را شنود و همچنین در نماز اخفاتیه بجهر بصیغه معلومست و مراد بصلاة تجهر فیها ظهر جمعه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گزاری در پس پیشنمازی که اقتدا میکنی باو پس قرائت مکن در پس او خواه شنیدی قرائت او را و خواه نشنیدی مگر آنکه آن نماز باشد نمازی که پیشنماز جهر میکند دران و نمی‌شنیده باشی قرائت او را پس قرائت کن مراد اینست که در نمازی که جهر دران مخصوص پیشنمازست و منفرد جهر دران نمیکند و آن ظهر جمعه است واجبست بر ماموم یکی از دو چیز اول انصات قرائت امام بسوره جمعه و منافقین در صورتی که قرائت امام را بشنید باشد دوم قرائت سوره جمعه و منافقین آهسته در صورتی که قرائت امام را نشنیده باشد **سوم اصل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ إِذَا كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ تَأْتَمُّ بِهِ فَأَنْصِتْ وَسَبِّحْ فِي نَفْسِكَ **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت چون باشی در پس پیشنمازی که اقتدا میکنی باو پس سکوت کن و تنزیه از نقصان و قبیح کن الله تعالی را در دل خود و مراد صورتیست که در غیر ظهر جمعه باشد یا در ظهر جمعه باشد و قرائت پیشنماز شنیده میشده باشد فی الجمله بقرینه حدیث سابق و آینده **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ تَرْتَضِي بِهِ فِي صَلَاةٍ يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَلَمْ تَسْمَعْ قِرَاءَتَهُ فَاقْرَأْ أَنْتَ لِنَفْسِكَ وَإِنْ كُنْتَ تَسْمَعُ الْهَمْهَمَةَ

فلا تقرأ

شرح یجهر بصیغه غائب معلومست و مراد بصلاة یجهر فیها بالقراءة ظهر جمعه است باعتبار اینکه جهر دران مخصوص پیشنمازست و منفرد جهر نمیکند دران الهمهمة بفتح ها و سکون میم و فتح ها اثر آواز که از شنیدن آن جمیع حروف آن شنیده نشود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی در پس پیشنمازی که راضی میشوی باو برای پیشنمازی خود در نمازی که پیشنماز جهر میکند دران بقرائت پس نشنوی قرائت او را پس قرائت کن تو برای خود سوره جمعه و منافقین و اگر می‌شنیده باشی اثر آواز را پس قرائت مکن مخفی نماند که اینحدیث مفسر سماع و عدم سماعست که مذکور شده در حدیث اول و دوم این باب **پنجم اصل** سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْإِمَامِ يَضْمَنُ صَلَاةَ الْقَوْمِ قَالَ لَا **شرح** یضمن بضاد با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است الضمان بفتح ضاد برگردن خود گرفتن حقی که از کسی بر کسی باشد که ادای او معنی ادای آن دیگر باشد باینمعنی که اگر ادای او جامع شروط صحت باشد ادای آن دیگر جامع شروط صحت نباشد ضرری نرساند آن دیگر را و این لازم دارد اینرا که اگر ادای او باطل باشد ادای آن دیگر نیز باطل شود چنانچه ظاهر میشود در حدیث سوم باب آینده **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از پیشنماز که آیا ضامن میشود نماز جمعی را که اقتدا باو میکنند باینمعنی که اگر آن جمع اخلال بطهارت یا مانند آن کنند جایز باشد امام گفت نه **ششم اصل** كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَنْ قَرَأَ خَلْفَ إِمَامٍ يَأْتَمُّ بِهِ فَمَاتَ بُعِثَ عَلَى غَيْرِ الْفِطْرَةِ **شرح** الفطرة بکسر فا و سکون طا بی‌نقطه و را بی‌نقطه خلقتی که آدمی بران مخلوق میشود و مراد اینجا دین اسلامست که مقتضای خلقت آدمی است چنانچه گفته در سوره اعراف الست بربکم قالوا بلی و در سوره روم فطرة الله التی فطر الناس علیها و بیان هر دو آیت شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم باب فطرة الخلق علی التوحید که باب ششم است **یعنی** که امیر المؤمنین صلوات الله علیه میگفت که هر که قرائت کند در پس پیشنمازی که اقتدا میکند باو پس میرد برانگیخته میشود از قبر خود بر غیر دین اسلام اشارتست باینکه مخالف صریح آیت سوره اعراف است که و اذا قرئ القران فاستمعوا له و انصتوا پس مراد صورتیست که قرائت پیشنماز مسموع شود و قرائت ماموم بقصد مخالفت آیت باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول و دوم این باب که در ظهر جمعه ماموم قرائت میکند اگر قرائت ماموم مسموع او نشود **باب پنجاه و چهارم اصل باب الرجل يصلي بالقوم وهو على غير طهر أو لغير القبلة شرح** این باب بیان مرد است که نماز میگزارد با جمعی بر حالی که او در غیر طهارتست یا سوی غیر قبله است و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَمَّ قَوْماً وَهُوَ عَلَى غَيْرِ طُهْرٍ فَأَعْلَمَهُمْ بَعْدَ مَا صَلَّوْا فَقَالَ يُعِيدُ هُوَ وَلَا يُعِيدُونَ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را بر حالی که او بر غیر طهارت بود پس اعلام کرد ایشان را بعد از آنکه نماز گزارده بودند پس امام گفت که پیشنماز اعاده میکند نماز را بعد از طهارت و اعاده نمیکنند آن جمع **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَعْمَى يَؤُمُّ الْقَوْمَ وَهُوَ عَلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ قَالَ يُعِيدُ وَلَا يُعِيدُونَ فَإِنَّهُمْ قَدْ تَحَرَّوْا **شرح** تحروا بحاء بی‌نقطه و تشدید را بی‌نقطه مفتوحه بصیغه ماضی غائب معلوم معتل اللام یائی باب تفعل است التحری بکسر را طلب آنچه لایقتر است و مراد اینجا رو بقبله کردنست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در کور مادرزاد و چشم که پیشنمازی میکند جمعی را بر حالی که او بر غیر قبله است امام گفت که پیشنماز اعاده میکند نماز را و اعاده نمیکنند آن جمع چه بدرستی که ایشان بتحقیق رو بقبله کرده‌اند مراد صورتیست که بسبب غلطی مانند آن ندانسته باشند که اعمی بر غیر قبله است پیش از نماز و نه در اثنای نماز چنانچه ظاهر شد از حدیث دوم باب پنجاه و سیم **سوم اصل**

سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى بِقَوْمٍ رَكْعَتَيْنِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَلَى وُضُوءٍ قَالَ يُتِمُّ الْقَوْمُ صَلَاتَهُمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ ضَمَانٌ **شرح** معنی ضمان گذشت در شرح حدیث سابق **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی که گزارد با جمعی مامومان دو رکعت را پس خبر داد ایشان را که او نبود بر وضوء امام گفت تمام میکنند آن جمع نماز خود را بسر خود یا باقتدا بدیگری از خود ایشان که پیش ایستد چه در سخن ایشان اینست که نیست بر پیشنماز ضامن بودن نماز مامومان مراد اینست که چون ضمان که نافله شامل ... اینجا منتفی است هر یک از ماموم مکلفست برعایت شروط و ارکان که بر خود اوست و چون هر کدام مکلف بخود را بجا آورد ضرری نمی‌رساند بنماز او اینکه نماز پیشنماز باطل باشد **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ فِي قَوْمٍ خَرَجُوا مِنْ خُرَاسَانَ أَوْ بَعْضِ الْجِبَالِ وَكَانَ يَؤُمُّهُمْ رَجُلٌ فَلَمَّا صَارُوا إِلَى الْكُوفَةِ عَلِمُوا أَنَّهُ يَهُودِيٌّ قَالَ لَا يُعِيدُونَ **شرح** الجبال بکسر جیم و با یکنقطه عراق عجم مثل قزوین و ساوه و قم و کاشان و اصفهان **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در جمعی که بیرون آمدند از خراسان یا بعضی عراق عجم و بود پیشنمازی میکرد ایشان را مردی پس وقتی که رسیدند سوی کوفه دانستند که او جهود بوده و ساختگی میکرده امام گفت اعاده نمیکنند نماز را **باب پنجاه و پنجم اصل باب الرجل يصلي وحده ثم يعيد في الجماعة أو يصلي بقوم وقد كان صلى قبل ذلك شرح** این باب بیان مرویست که نماز میگزارد تنها یا خود بعد از آن اعاده میکند در جماعت یا نماز میگزارد با جمعی ماموم و حال آنکه بتحقیق نماز گزارده بود پیش از آن و درین باب هشت حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي الصَّلَاةَ وَحْدَهُ ثُمَّ يَجِدُ جَمَاعَةً قَالَ يُصَلِّي مَعَهُمْ وَيَجْعَلُهَا الْفَرِيضَةَ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میگزارد نماز فریضه را تنها یا خود بعد از آن می‌یابد جماعتی را امام گفت نماز میگزارد با ایشان و میگرداند آن نماز دوم را فریضه مراد اینست که نماز دوم افضل است از نماز اول با وجود اینکه مستحب است و بعد از اول وقت فضیلت است **دوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُصَلِّي ثُمَّ أَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَيُقَامُ الصَّلَاةُ وَقَدْ صَلَّيْتُ فَقَالَ صَلِّ مَعَهُمْ يَخْتَارُ اللهُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که نماز فریضه میگزارم بعد از آن داخل مسجد میشوم پس برپای داشته میشود نماز جماعت و حال آنکه بتحقیق نماز گزارده‌ام پس گفت نماز گزار با ایشان بیان اینکه میگزیند الله تعالی محبوبتر آن دو را سوی خود مراد اینست که دوم محبوبتر است سوی او بقرینه حدیث سابق **سوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَافْتَتَحَ الصَّلَاةَ فَبَيْنَمَا هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي إِذْ أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ قَالَ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ لْيَسْتَأْنِفِ الصَّلَاةَ مَعَ الْإِمَامِ وَلْتَكُنِ الرَّكْعَتَانِ تَطَوُّعاً **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل مسجد شد و ابتدا کرد نماز فریضه را پس در میان اینکه او ایستاده نماز میگزارد ناگاه اذان گفت مؤذن و اقامت نماز گفت امام گفت پس باید که گزارد دو رکعت را بعد از آن باید که از سر گیرد نماز را با پیشنماز و باید که باشد آن دو رکعت مستحب باینمعنی که در اثنای آن دو رکعت نقل نیت کرده از فریضه سوی تطوع **چهارم اصل** عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَحْضُرُ صَلَاةُ الظُّهْرِ فَلَا نَقْدِرُ أَنْ نَنْزِلَ فِي الْوَقْتِ حَتَّى يَنْزِلُوا وَنَنْزِلَ مَعَهُمْ فَنُصَلِّيَ ثُمَّ يَقُومُونَ فَيُسْرِعُونَ فَنَقُومُ فَنُصَلِّي الْعَصْرَ وَنُرِيهِمْ كَأَنَّا نَرْكَعُ ثُمَّ يَنْزِلُونَ لِلْعَصْرِ فَيُقَدِّمُونَا

فلتصلّ بهم فقال صلّ بهم لا صلّى الله عليهم شرح تحصر بحا بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعّلات صلوة مرفوع و فاعل است و انزل معهم مرفوعست بعطف بر لا تقدر بیشرون بشین با نقطه و را بی نقطه و عین منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التشریع تفریق جماعت بزرگ بچند جماعت کوچک یا اعم از چند جماعت و فرادی و درعت در دین و هر دو اینجا مناسبست و بنا بر اول استعاره شده از تفرق شتران در وقت آب و دون آنها تا دفعه دفعه آب خورند و هیچکدام از آنها تشنه نماند چنانچه در قاموس و در نهایه ابن اثیر منقولست از علی صلوات الله علیه که گفته ان اهون السقی التشریع و مراد اینجا اینست که مخالفان در بعد از آنکه بیکی نماز ظهر میکنند متفرق میشوند دو رکعت دیگر را بقصد نافله بعنوان جماعت یا فرادی میکنند و این بغوی که از سنی اعاظم است در کتاب مصابیح گفته که قال ابن عمر صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله الظهر رکعتین و بعدها رکعتین و العصر رکعتین و لم یصل بعدها و المغرب ثلث رکعات و بعدها رکعتین نزیم برا بی نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم مهموز العین مثل العام با یاء متکلم مع الغیر باب افعالست کاف با کاف تشبیه و فتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم مع الغیر است بحذف یک نون و جمله مفعول سیوم نزیم است و مفعول دوم محذوفست بتقدیر نزیم ایاکم نرکع برا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر باب تفعیلست الترکیع گزاردن رکعت و آن در اصل مبالغه رکوعست و مبتادر اینست که رکوع گزارند و نافله بشمر ست از رکوع اکتفا کنند به بعض نفسه و مثل این گذشت در حدیث دوم باب دوم و تمامه در حدیث دوم باب عشاء و بخم فیقعد مو با تشدید نون و تخفیف نون شواه بوده و مثل او قراءت در سوره زمر افغیر الله تامروّنی لا اصلی الله جمله دعاییه است و اشارتست باینکه تاخیر نماز ظهر تا آخر وقت فضیلت آن و تشریع بعد از آن و تاخیر نماز عصر تا بعد از خروج وقت فضیلت آن بقصد عبادت و اهل بدعت و باعث هلاک در جهنم است مخفی نماند که تاخیر نماز عصر تا بعد از آنکه سایه شاخص دو برابر شاخص زیاده شود موافق مذهب ابو حنیفه است در عصر نیز یعنی روایتست از یعقوب بن یقطین گفت که گفتم امام رضا علیه السلم را که قرائت شوم حاضر میشوم نماز ظهر را در سفر با مخالفان پس قدرت نداریم که فرود آییم در اول وقت فضیلت آن تا آنکه مخالفان فرود آیند و فرود می آییم با ایشان در آخر وقت فضیلت آن پس نماز میگزاریم بعد از آن بر میخیزند و تشریع میکنند پس بر میخیزیم پس میگزاریم نماز عصر را در اول وقت فضیلت آن و میبینیم ما ایشان خود را مانند اینکه ما نافله میگزاریم بعد از آن فرود می آیند برای عصر پس پیش میروند و پس نماز میگزاریم با ایشان با معنی که پیشنماز ایشان میکنیم در نماز عصر پس امام گفت که پیشنماز ایشان مکن در نماز عصر و دو رکعت دیگر مکن اقتدا بر ایشان بیخم اصل کتبت الی ابی الحسن علیه السلم

أتي أحضر المساجد مع جيرتي وغيرهم فيأمروني بالصلوة بهم وقد صلّيت قبل أن أتيهم وربّما صلّى خلفي من يقتدي بصلوتي والمستضعف والجاهل وأكره أن أتقدّم وقد صلّيت لحال من يصلّي بصلوتي ممّن سمّيت لك فمرني في ذلك بأمرك أنتهي اليه وأعمل به إن شاء الله فكتب عليه السلم صلّ بهم شرح من يقتدي بصلوتی عبارتست از کسی که محبت امامت را میداند و عمل بآن میکند و انتقادات بشما را نیز معلوم کرده مستضعف بصیغه اسم مفعول باب استفعال عبارتست از اطفال و زنان ایشان که بر مذهب باطلند اما احتمال نجات در ایشان هست چنانچه گفته در سوره نساء الا المستضعفین و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در باب المستضعف که باب صد و هفتاد و دویم است جاهل عبارتست از بیعقل

مخالفانست و درینجا سه احتمالست اول اینکه واو در والمستضعف بمعنی مع باشد و الجاهل معطوف بر آن باشد پس هر دو منصوب باشد دوم اینکه واو در والمستضعف عاطفه باشد و در والجاهل بمعنی مع باشد پس اول مرفوع و دوم منصوب باشد سوم اینکه واو در هر دو عاطفه باشد پس هر دو مرفوع باشد و بر هر تقدیر من در ممن تبعیضیه است انتهی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افتعال مرفوعست نقدیرا و استیناف بیانی سابقست چه اگر جواب امر میبود مجزوم میبود یعنی نوشتم سوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم که بدرستی که من حاضر میشوم در مسجدها با همسایگان خود و غیر ایشان از مخالفان پس امر میکنند مرا بنماز با ایشان یعنی پیشنماز بودن ایشان و حال آنکه بتحقیق نماز گزارده ام پیش از آنکه آیم نزد ایشان و بسا که نماز گزارد در پس من کسی که مؤمن و اقتدا میکند بنماز من با کسی که مستضعفاتست و کسی که مخالفاتست پس کراهت دارم از اینکه پیشنمازی کنم بر حالی که بتحقیق نماز گزارده ام برای حال آنکس که نماز میگزارد بنماز من از جمله آن سه طایفه که نام بردم برای تو پس امر کن مرا در آن عمل بامر تو بیان این آنکه میرسم سوی آن امر تو و عمل میکنم بآن اگر خواهد الله تعالی پس نوشت امام علیه السلم که نماز بگزار با ایشان ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من صلّى معهم في الصفّ الأوّل كان كمن صلّى خلف رسول الله صلّى الله عليه وآله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که در صورت تقیه نماز گزارد با مخالفان در صف اول شد در ثواب مانند کسی که نماز گزارد در پی رسول الله صلی الله علیه و آله هفتم اصل عن سماعة قال سألته عن رجل

كان يصلّي فخرج الإمام وقد صلّى الرجل ركعة من صلوة فريضة فقال إن كان إماما عدلا فليصلّ أخرى وينصرف ويجعلهما تطوّعا وليدخل مع الإمام في صلوته وإن لم يكن إمام عدل فليبن على صلوته كما هو ويصلّي ركعة أخرى معه ويجلس قدر ما يقول أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمّدا عبده ورسوله صلّى الله عليه وآله ثمّ ليتمّ صلوته معه على ما استطاع فإنّ التقيّة واسعة وليس شيء من التقيّة إلّا وصاحبها مأجور عليها إن شاء الله تعالى شرح روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد پس بیرون آمد پیشنماز بر حالی که بتحقیق گزارده آن مرد یک رکعت را از نماز فریضه پس امام گفت که اگر آن پیشنماز پیشنماز عادلست یعنی که مؤمن است خواه امام معصوم الطاهر باشد و خواه او پس باید که بگزارد آن مرد رکعتی دیگر و سلام دهد و گرداند آن نماز را نافله و باید که داخل شود با پیشنماز در نماز آن پیشنماز و اگر نباشد پیشنماز عادل پس باید که بنا نهد بر نماز خود که میکرد چنانچه او بران بوده و میگزارد رکعتی دیگر را با پیشنماز و در جای بیان این آنکه میشنیده در رکعت دوم خودش و نقل که پیشنماز بر میخیزد و بقدر اینکه گوید اصل تشهد را و در دو رکعت آنها بعد از آن باید که تمام کند نماز خود را با پیشنماز بر نحوی که وسعت و قدرت داشته باشد چه بدرستی که تقیه وسعت چیزی از تقیه مگر بر حالی که صاحب آن مزد داده شده است بر آن تقیه اگر خواهد الله تعالی مراد اینست که با هر که نماز کند که مخالفان نخواهند کرد اوقاتند و هر چند که باعث اخلال بعض مستحبات یا واجبات یا مفوتات شود هشتم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال من صلّى في منزله ثمّ أتى مسجدا من مساجدهم فصلّى معهم خرج بحسناتهم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که نماز فریضه گزارد در خانه خودش بعد از آن داخل شود و مسجدی از مساجد مخالفان برای تقیه پس نماز گزارد با ایشان بیرون می آید از آن مسجد با حسنات مخالفان یعنی که آنچه

مخالفان بجا آورده اند در صورت حسنه و برای ایشان حسنه نیست حسنه میشود حقیقة برای آن مؤمن باب بیست و ششم اصل باب الرجل يدرك مع الإمام بعض صلوته وان احدث الإمام فقدّمه شرح ضمیر صلوته راجع بالرجل است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر معطوفست بر الرجل احدث از باب افعال برای صاحب حدث بودنست مثل اغدّ البعیر و مراد بحدث عارضه است پس شامل موت نیز هست بقرینه حدیث نهم این باب پس مراد بتقدیم امام کسی را اعم از تقدیم حقیقی و تقدیم مجازیست و آن حالتی است در امام که باعث تقدیم ماموم آنکس را شود فا برای تعقیب است ضمیر منصوب راجع بالرجل است و در بعض نسخ بجای و ان احدث الامام فقدمه چنین است و یحدث الامام فیقدّمه و بنا بر آن یحدث بتقدیر ان یحدث است پس منصوب و مرفوع میتواند بود مثل تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یعنی این باب بیان دو چیز است اول مردی که در می یابد با پیشنماز بعض نماز خود را دوم اینکه صاحب عارضه شد پیشنماز پس پیش کرد مرد را و در این باب پانزده حدیثست اول اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال

سألت أبا عبد الله عليه السلم عن الرجل يدرك الركعة الثانية من الصلوة مع الإمام وهي له الأولى كيف يصنع إذا جلس الإمام قال يتجافى ولا يتمكّن من القعود فإذا كانت الثالثة للإمام وهي الثانية فليلبث قليلا إذا قام الإمام بقدر ما يتشهّد ثمّ يلحق بالإمام شرح یتجافی بجیم و فا و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعلست التجافی دوری کردن و نشستن اعضای خود از یکدیگر بقدری که میسر شود مثل اینکه سر دو پا را بر زمین گذارد و زانوها را بر زمین گذارد و تا ساقهای او از زمین جدا باشد مراد اینست که او از نشستن بر او اینکه نشسته باشد با پیشنماز بموجب تشهد برای آنچه مستحب باشد چنانچه می آید در حدیث سوم این باب و یتمکن معطوف بر یتجافی است یا مراد اینست که نشستن خود را بر دو پاشنه کم میکند یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حا بی نقطه و تشدید جیم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که در می یابد رکعت دوم را از نماز با پیشنماز و آن رکعت دوم برای او رکعت اولست چگونه میکند چون نشیند پیشنماز برای تشهد امام گفت که دور میشود از زمین و متمکن نمیشود از نشستن پس چون شود رکعت سوم برای پیشنماز و آن رکعت برای او رکعت دوم است پس باید که درنگ کند برای تشهد اندکی چون بر خیزد پیشنماز بقدر اینکه اصل تشهد را بجا آورد و با مستحبات تشهد بعد از آن بر خیزد و لاحق شود به پیشنماز اصل قال وسألته عن الذي يدرك الركعتين الأخيرتين من الصلوة كيف يصنع بالقراءة فقال اقرأ فيهما فإنّهما لك الأوليان ولا تجعل أوّل صلوتك آخرها شرح مراد بقرائت در اقرا فیهما بیان می کند در حدیث دوم این باب یعنی راوی گفت که و پرسیدم امام را از آنکس که در می یابد دو رکعت آخر را از نماز چهار رکعتی چگونه میکند در قرائت پس امام گفت قرائت کن در آن دو رکعت زیرا که آن دو رکعت برای تو دو رکعت اولست و مگردان اول نماز خود را آخر آن مراد اینست که آن دو رکعت آخر سوره مخوان چنانچه می آید در حدیث اول این باب و در بعض نسخ بجای واو در و لا تجعل فا است و آن اگر برای تعقیب است حاصل آن و آنچه مذکور شد یکیست و اگر برای تفریع است مراد اینست که اگر در این دو رکعت قرائت کنی و تسبیح کنی مثل ماموم که از اول نماز حاضر بوده هر چنانچه گذشت در حدیث اول باب بیست و سوم لازم میشود که در دو رکعت آخر قرائت کنی مخصوصا اینکه پیشنماز در دو رکعت آخر خود کاهی قرائت نکند و نماز بی سوره فاتحه صحیح نیست پس نماز تو معکوس خواهد شد دوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم إذا لم تدرك تكبيرة الركوع فلا تدخل في تلك الركعة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم

که چون در نیابی تکبیر رکوع را با پیشنماز مخالفان پس داخل مشو در آن رکعت زیرا که مذهب مخالفان اینست اگر چه بخلاف مذهب اهل حق است چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب سیوم اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلم جعلت فداك يسبقني الإمام بركعة فتكون لي واحدة وله ثنتان أفأتشهّد كلّما قعدت فقال نعم فإنّما التشهّد بركة گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قربانت شوم سبقت میکند بر من پیشنماز برکعتی پس میباشد رکعتی که با پیشنماز میکنم برای من یکی و برای پیشنماز دو آیا پس تشهد کنم هر بار که نشستم برای انتظار پیشنماز و غیر آن پس امام گفت آری چه جز این نیست که تشهد حدوث برکتست چهارم اصل عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلم قال إذا سبقك الإمام بركعة فأدركت القراءة الأخيرة قرأت في الثالثة من صلوته وهي ثنتان لك وإن لم تدرك معه إلّا ركعة واحدة قرأت فيها وفي التي تليها وإن سبقك بركعة جلست في الثانية لك والثالثة له حتّى تعتدل الصفوف قياما قال وقال إذا وجدت الإمام ساجدا فاثبت مكانك حتّى يرفع رأسه وإن كان قاعدا قعدت وإن كان قائما قمت شرح القیام بکسر قاف و یا دو نقطه در پایین جمع قائم است و ان کان قاعدا یعنی و ان شرع فی القیام است و مراد اینست که اگر پیشنماز نشسته باشد و تا گفتن تو تکبیر احرام شروع در برخاستن کند یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که چون سبقت گیرد بر تو پیشنماز برکعتی پس در یابی قرائت دوم پیشنماز را قرائت میکنی در رکعت سوم از نماز پیشنماز و آن دوم است برای تو و اگر در نیابی با پیشنماز مگر یک رکعت را در غیر نماز دو رکعتی قرائت میکنی در آن یک رکعت و در رکعت دیگر که متصل بآنست و اگر پیشنماز سبقت گیرد بر تو یک رکعت می نشینی برای تشهد در رکعت دوم و سوم برای پیشنماز تا آنکه راست شوند صفها بر حالی که ایستاده باشند یعنی که اندکی برای تشهد درنگ میکنی و زود ملحق می شوی راوی گفت که امام گفت که چون در یابی پیشنماز را در سجده پس در جای خود باش تا بردارد سر خود را از دو سجده و اگر پیشنماز نشسته باشد برای تشهد می نشینی یعنی که تکبیر احرام را ایستاده میگویی بقصد اقتدا و می نشینی برای انتظار برخاستن پیشنماز و میتواند بود که این قعود پیش از تکبیر احرام باشد و تکبیر احرام بعد از برخاستن پیشنماز باشد و اگر پیشنماز شروع در برخاستن کند می ایستی یعنی که بر قیام خود باقی میمانی پنجم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال إذا أدركت الإمام قد ركع فكبّرت وركعت قبل أن يرفع رأسه فقد أدركت الركعة فإن رفع الإمام رأسه قبل أن تركع فقد فاتتك الركعة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون دریابی پیشنماز را بر حالی که بتحقیق رکوع کرده باشد پس تکبیر احرام گویی و در رکوع کنی پیش از آنکه بر دارد سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق دریافتی آن رکعت را پس اگر بر دارد پیشنماز سر خود را پیش از آنکه رکوع کنی پس بتحقیق فوت شد از تو آن رکعت مخفی نماند که اگر کسی تکبیر احرام گوید ایستاده بقصد اینکه دریابد پیشنماز را در رکوع و بعد از شروع در رکع شدن و پیش از وصول بحد رکوع پیشنماز سر خود را از رکوع بر دارد میتواند بود که آن تکبیر احرام او باطل شود و میتواند بود که باطل نشود و او در ایستاده برای انتظار برخاستن پیشنماز یا پیش نشست بموافقت در سجده و واسده اعلم ششم اصل قال أبو عبد الله عليه السلم في الرجل إذا أدرك الإمام وهو راكع فكبّر وهو مقيم صلبه ثمّ ركع قبل أن يرفع الإمام رأسه فقد أدرك شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که چون دریابد پیشنماز را بر حالی که آن پیشنماز در رکوع باشد

پس آمرزد تکبیر احرام گوید در حالی که او ایستاده باشد مهره پشت خود را بعد از آن رکوع کند پیش از آنکه بردارد پیشنماز
سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق آمرزد دریافته آن رکعت را هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ
يَأْتِي الْمَسْجِدَ وَهُمْ فِي الصَّلَوةِ وَقَدْ سَبَقَهُ الْإِمَامُ بِرَكْعَةٍ أَوْ أَكْثَرَ فَيَعْتَلُّ الْإِمَامُ فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ وَيَكُونُ
أَدْنَى الْقَوْمِ إِلَيْهِ فَيُقَدِّمُهُ فَقَالَ يُتِمُّ صَلَوةَ الْقَوْمِ ثُمَّ يَجْلِسُ حَتَّى إِذَا فَرَغُوا مِنَ التَّشَهُّدِ أَوْمَى
إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ عَنِ الْيَمِينِ وَالشِّمَالِ فَكَانَ الَّذِي أَوْمَى إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ التَّسْلِيمَ وَانْقِضَاءَ صَلَوتِهِمْ وَأَتَمَّ هُوَ
مَا كَانَ فَاتَهُ أَوْ بَقِيَ عَلَيْهِ شرح يعتل بعين بی‌نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غائب معلوم باب افتعال است الاعتلال
عذری بهم رسانیدن خواه بمرض و خواه بناقض وضو و خواه بغیر آنها و تمّ بتاء دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است صلوة منصوب و مفعول به است مراد بتسلیم اینجا سلام اول است که بیان شد در شرح حدیث هفتم
[illegible] باب التشهد فی الرکعتین الاولیین [illegible] بعد از تسلیم است او بقی علیه برای شک راوی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از مردی که داخل مسجد میشود و مردمان در نماز جماعت‌اند در حالی که سبقت گرفته است بر او پیشنماز بیک رکعت یا بیشتر
پس صاحب علت میشود پیشنماز پس بگیرد دست آن مرد را و میباشد آن مرد نزدیکتر آن جمع سوی آن پیشنماز پس پیش میدارد
آن مرد را پس امام گفت که آن مرد تمام میکند تتمه نماز آن قوم را بعد از آن می‌نشیند تا آنکه چون فارغ شوند آن قوم از تشهد
اشارت میکند سوی ایشان بدست خود از جانب راست و چپ پس میشود آنچه اشارت کرد سوی ایشان سلام برای ایشان
و آگاه شدن از نماز ایشان و تمام میکند آن مرد آنچه را که فوت شده بود از او یا امام گفت آنچه را که باقیمانده بود بر او هشتم اصل
قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ دَخَلَ مَعَ قَوْمٍ فِي صَلَوتِهِمْ وَهُوَ لَا يَنْوِيهَا صَلَوةً فَأَحْدَثَ إِمَامُهُمْ
فَأَخَذَ بِيَدِ ذَلِكَ الرَّجُلِ فَقَدَّمَهُ فَصَلَّى بِهِمْ أَتُجْزِئُهُمْ صَلَوتُهُمْ بِصَلَوتِهِ وَهُوَ لَا يَنْوِيهَا صَلَوةً فَقَالَ لَا يَنْبَغِي
لِلرَّجُلِ أَنْ يَدْخُلَ مَعَ قَوْمٍ فِي صَلَوتِهِمْ وَهُوَ لَا يَنْوِيهَا صَلَوةً بَلْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنْوِيَهَا صَلَوةً فَإِنْ كَانَ قَدْ صَلَّى
فَإِنَّ لَهُ صَلَوةً أُخْرَى وَإِلَّا فَلَا يَدْخُلْ مَعَهُمْ قَدْ تُجْزِئُ عَنِ الْقَوْمِ صَلَوتُهُمْ وَإِنْ لَمْ يَنْوِهَا شرح گفتم امام
باقر علیه السلم را که مردی داخل شد با جمعی که نماز جماعت میکنند در نماز ایشان در حالی که آن مرد نیت نمیکند آن نماز را نماز
باین معنی که آن را اقتدا داده [illegible] نماز و بعضی خود را پیش از آن گزارده باشد پس صاحب حدث شد پیشنماز ایشان پس
گرفت دست آن مرد را پس پیش داشت او را پس نماز گزارد با ایشان آیا کافیست آن جمع را نماز ایشان بنماز آن مرد
که آن مرد نیت نمیکند آن نماز را نماز پس گفت که سزاوار نیست برای او اینکه نیت کند آن نماز را نماز پس اگر باشد بتحقیق نماز
گزارده باشد پیش از آن پس هر آینه که برای اوست ثواب نماز دیگر و اگر نیت نماز دیگر نکند پس باید که داخل نشود با ایشان
دوم اینکه بتحقیق کافیست از آن جمع نماز ایشان هر چند که آن مرد نیت نکند آن نماز را نماز نهم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ أَمَّ قَوْمًا فَصَلَّى بِهِمْ رَكْعَةً ثُمَّ مَاتَ قَالَ يُقَدِّمُونَ رَجُلًا آخَرَ وَيَعْتَدُّونَ بِالرَّكْعَةِ وَيَطْرَحُونَ الْمَيِّتَ
خَلْفَهُمْ وَيَغْتَسِلُ مَنْ مَسَّهُ شرح يعتدّ بعين بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افتعال الاعتداد
[illegible] برای معدود بودن یعنی رکعت اول یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را پس
با ایشان یک رکعت را بعد از آن مرد امام گفت که پیش میدارند مردی دیگر را و بحساب نماز خود میکنند آن یک رکعت را که با مرده اول گزارده‌اند
و می‌اندازند میت را در پس صفهای خود و غسل مس میت میکند هر که دست ببدن میت رسانیده باشد مراد اینست که بعد از سرد شدن
اگر کسی دست ببدن او رسانده غسل کند و گویند که چون در اثنای نماز مرد حکم سایر اموات دارد و مخفی نماند که این منافات ندارد

بانکه

با اینکه آن جمع که میت را در پس صفوف می‌اندازند غسل مس میت نکنند چون هنوز گرم باشد والله اعلم دهم اصل عن
أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ هَؤُلَاءِ فِي الرَّجُلِ الَّذِي يَفُوتُهُ مَعَ الْإِمَامِ رَكْعَتَانِ
قُلْتُ يَقُولُونَ يَقْرَأُ فِيهِمَا بِالْحَمْدِ وَسُورَةٍ فَقَالَ هَذَا يُقَلِّبُ صَلَوتَهُ يَجْعَلُ أَوَّلَهَا آخِرَهَا قُلْتُ
فَكَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ شرح ظاهر فی کل رکعة بجای فیهما اینست که فاتحة الکتاب
تنها خوانده شود در هر یک از چهار رکعت لیکن شیخ طوسی در استبصار حمل کرده کل رکعة را بر رکعتین اخیرتین
ماموم بنا بر اینکه روایت کرده که عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا ادرک الرجل بعض الصلوة وفاته بعض خلف امام
یحتسب بالصلوة خلفه جعل اول ما ادرک اول صلوته ان ادرک من الظهر او العصر او العشاء رکعتین وفاته رکعتان
قرأ فی کل رکعة مما ادرک خلف الامام فی نفسه بام الکتاب وسورة وان لم یدرک السورة تامة اجزأته ام الکتاب الی آخر
الحدیث یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که امام گفت که چه میگویند این مخالفان در مردی که فوت میشود
از او با پیشنماز دو رکعت باینمعنی که دو رکعت آخر را از رباعیه با پیشنماز میکند گفتم که میگویند که میخواند در آن دو رکعت الحمد
و سوره را پس امام گفت این عمل معکوس میکند نماز او را یعنی اینکه میگرداند اول نماز را آخر نماز خواه در دو رکعت
اول که با پیشنماز است فاتحة الکتاب تنها خوانده و خواه تسبیح کند و خواه هیچ نخوانده گفتم پس چگونه میکند گفت میخواند فاتحة
الکتاب را بی سوره و دیگر یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ أَجِيءُ إِلَى الْإِمَامِ وَقَدْ سَبَقَنِي
بِرَكْعَةٍ فِي الْفَجْرِ فَلَمَّا سَلَّمَ وَقَعَ فِي قَلْبِي أَنِّي أَتْمَمْتُ فَلَمْ أَزَلْ ذَاكِرًا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَلَمَّا
طَلَعَتْ نَهَضْتُ فَذَكَرْتُ أَنَّ الْإِمَامَ كَانَ سَبَقَنِي بِرَكْعَةٍ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ فِي مَقَامِكَ فَأَتِمَّ بِرَكْعَةٍ
وَإِنْ كُنْتَ قَدِ انْصَرَفْتَ فَعَلَيْكَ الْإِعَادَةُ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم که می‌آیم
سوی پیشنماز در حالی که بتحقیق سبقت گرفته بر من برکعتی در نماز صبح پس چون پیشنماز سلام داد افتاد در دل من اینکه
من دو رکعت را تمام کرده‌ام پس همیشه بودم ذکرکننده الله را عز و جل تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس وقتی که طلوع کرد برخاستم
پس بیاد آوردم اینرا که پیشنماز سبقت گرفته بود بر من برکعتی پس امام گفت که اگر باشی در جای نماز خود پس اتمام کن
نماز خود را برکعتی و اگر بتحقیق رفته باشی بجای دیگر پس واجبست بر تو اعاده دوازدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ
رَجُلٍ صَلَّى مَعَ قَوْمٍ وَهُوَ يَرَى أَنَّهَا الْأُولَى وَكَانَتِ الْعَصْرَ قَالَ فَلْيَجْعَلْهَا الْأُولَى وَلْيُصَلِّ الْعَصْرَ
روایت است از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی
که نماز گزارد با جمعی در حالی که او گمان میکند که آن نماز ظهر است و بود آن نماز عصر امام گفت که پس باید که حساب کند آن را
نماز ظهر و باید که گزارد نماز عصر را سیزدهم اصل وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ وَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُمْ فِي صَلَوةِ الْعَصْرِ وَلَمْ يَكُنْ صَلَّى
الْأُولَى فَلَا يَدْخُلْ مَعَهُمْ شرح و در حدیثی دیگر از امام صلوات الله علیه اینست که و اگر داند که آن جمع در نماز عصرند و او گزارده
باشد نماز ظهر را پس باید که داخل نشود با ایشان اشارتست باینکه فرق است میان صورت جهل و علم و در اول مجزیست بکلی
و دوم پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق چهاردهم اصل سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا عَنْ
إِمَامٍ أَمَّ قَوْمًا فَذَكَرَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَلَى وُضُوءٍ فَانْصَرَفَ فَأَخَذَ بِيَدِ رَجُلٍ وَأَدْخَلَهُ فَقَدَّمَهُ وَلَمْ
يَعْلَمِ الَّذِي قُدِّمَ قَالَ يُصَلِّي بِهِمْ فَإِنْ أَخْطَأَ سَبَّحَ الْقَوْمُ بِهِ وَبَنَى عَلَى صَلَوةِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ شرح پرسیدم
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما را از پیشنمازی که پیشنمازی کرد جمعی را پس بیاد آورد اینرا که او نبود بر وضو

پس رو گردان شد و گرفت دست مردی را که نماز نمیکرد و داخل کرد او را در نماز پس پیشنماز کرد او را و در جای خود و ندانست
آنکس که پیشنماز کرده شد اینرا که چه چیز گزارده‌اند آن جمع باینمعنی که ندانست که ایشان در رکعت چندم‌اند امام گفت
میکند ایشان را چنانچه بخاطر او رسد پس اگر خطا کند تسبیح میکنند آن جمع با او تا معلوم او شود که رکعت چندمست و بنا میگذارد
بر نماز پیشنمازی که بود پیش از او مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که پیشنماز دوم در تتمه نماز آن جمع پیشنمازی میکند و سلام
میدهد خواه یک رکعت باشد و خواه نیم رکعت باشد و خواه بیشتر باشد پس این نماز فریضه پیشنماز دوم محسوب نشود
والله اعلم پانزدهم اصل سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الَّذِي يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَبْلَ الْإِمَامِ أَيَعُودُ فَيَرْكَعُ
إِذَا أَبْطَأَ الْإِمَامُ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ قَالَ لَا شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از ماموی که بر میدارد
رکوع سر خود را از روی خطا پیش از آنکه پیشنماز سر خود را بردارد آیا بر میگردد و پس رکوع میکند چون دیر کند پیشنماز در برداشتن سر
خود امام گفت نه بر نمیگردد بلکه انتظار میکشد ایستاده باب بیست و هفتم اصل باب الرجل يخطو الى الصف او يقوم
خلف الصف وحده او يكون بينه وبين الامام ما لا يتخطى شرح يخطو بخاء با نقطه و طاء بی‌نقطه و واو بصیغه مضارع معلوم
غائب باب نصر است الخطو بفتح خاء و سکون طاء گام گذاشتن يتخطى بخاء با نقطه و طاء بی‌نقطه و الف منقلب از واو
بصیغه مضارع مجهول غائب باب تفعل است التخطی یک گام گذشتن از چیزی یعنی این باب بیان مرویست که بیرون
در اثنای نماز سوی صف یا مردی که می‌ایستد در پس صف تنها یا او یا مردی که میباشد میان او و وقتی که بسجده رود و
پیشنماز او چیزی از دوری که زیاده بر یک گام است خواه در زمین هموار و خواه در مانند و کان باین عنوان که ماموم در بلندی
باشد چنانچه جواز آن معلوم میشود در حدیث نهم این باب و در این باب ده حدیث است اول اصل رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فِي صَلَوةِ الْعَصْرِ فَلَمَّا كَانَ دُونَ الصُّفُوفِ رَكَعُوا فَرَكَعَ وَحْدَهُ وَسَجَدَ السَّجْدَتَيْنِ
ثُمَّ قَامَ فَمَضَى حَتَّى لَحِقَ الصُّفُوفَ شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که داخل شد در مسجد حرام که در وقت نماز
عصر پس وقتی که شد نزدیک صفها رکوع کردند پس امام رکوع کرد تنها او و سجده کرد دو سجده بعد از آن برخاست پس رفت
تا رسید بصفوف دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَتَأَخَّرُ وَهُوَ فِي الصَّلَوةِ قَالَ لَا قُلْتُ فَيَتَقَدَّمُ
قَالَ نَعَمْ مَاشِيًا إِلَى الْقِبْلَةِ شرح ظاهر صورتیست که در مسجد در جانب قبله باشد و چون کسی داخل شود جماعت در رکوع رود
و او رو بقبله رکوع کند و بعد از آن ملحق بایشان شود و فتوی یعنی روایت است از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلم است گفت که گفتم امام را آیا مرد پس میرود در حالی که او در اثنای نماز است گفت نه گفتم پس پیش
میرود گفت آری آنقدر که میخواهد میرود سوی قبله سوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي الصَّلَوةَ
فَلَا يَجِدُ فِي الصَّفِّ مَقَامًا أَيَقُومُ وَحْدَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ صَلَوتِهِ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ أَنْ يَقُومَ بِحِذَاءِ
الْإِمَامِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می‌آید بنماز جماعت پس نمی‌یابد در میان صف جای
که خالی باشد آیا می‌ایستد تنها تا آنکه فارغ شود از نماز خود گفت آری جایز است اینکه بایستد در برابر پیشنماز باینمعنی که
در جانب یمین و یسار او نباشد چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ صَلَّى قَوْمٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْإِمَامِ
مَا لَا يُتَخَطَّى فَلَيْسَ ذَلِكَ لَهُمْ بِإِمَامٍ وَأَيُّ صَفٍّ كَانَ أَهْلُهُ يُصَلُّونَ بِصَلَوةِ إِمَامٍ وَبَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الصَّفِّ الَّذِي
يَتَقَدَّمُهُمْ قَدْرُ مَا لَا يُتَخَطَّى فَلَيْسَ تِلْكَ لَهُمْ بِصَلَوةٍ وَإِنْ كَانَ بَيْنَهُمْ سُتْرَةٌ أَوْ جِدَارٌ فَلَيْسَ تِلْكَ لَهُمْ بِصَلَوةٍ
إِلَّا مَا كَانَ مِنْ حِيَالِ الْبَابِ شرح روایت است از زراره و از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون نماز گزارند جمعی در حالی

کمیان

که میان ایشان و در وقتی که بسجده روند و میان پیشنماز قدری از دوری باشد که زیاده بر گام باشد پس نیست آن پیشنماز
برای ایشان پیشنماز و هر کدام صف که اهل آن نماز گزارند بنماز پیشنمازی در حالی که میان ایشان و در وقتی که
بسجده روند و میان صفی که پیش از ایشانست قدری از دوری که زیاده بر گامست باشد پس نیست آن نماز
برای ایشان نماز صحیح و اگر باشد میان صفی و صف مقدم بر ایشان پرده یا دیواری پس نیست آن نماز برای ایشان
نماز صحیح مگر آنچه باشد در برابر در اصل گفت و گفت هذه المقاصير لم تكن في زمان أحد من الناس وإنما
أحدثها الجبارون وليست لمن صلى خلفها مقتديًا بصلوة من فيها صلوة قال وقال أبو جعفر عليه السلام
ينبغي أن تكون الصفوف تامة متواصلة بعضها إلى بعض ولا يكون بين صفين ما لا يتخطى يكون
قدر ذلك مسقط جسد الإنسان شرح المقاصير بفتح میم و قاف و الف و کسر صاد بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه از
پایین و راء بی‌نقطه جمع مقصوره بمعنی خانه از جمله مسجد که مخصوص پیشنماز و مقربان اوست در وقت نماز جماعت الجبارون
عبارتست از خلفای بنی امیه و مشهور است که اول کسی که مقصوره بنا کرد معویه بود و قائل متواصله متبرقات بعضها
مرفوع و مبتداست و الی بعض خبر مبتداست و جمله استیناف بیانی متواصله است الی برای انتها [illegible] و مراد اینست که
در وقت سجده هر صفی رسد سوی صفی دیگر و لا یکون مرفوع و معطوف است بر ینبغی یکون مرفوع و استیناف بیکون است
مشار الیه ذلک بین صفین است یعنی زراره گفت که امام گفت که این مقصوره‌ها نبود در زمان هیچیک از مردمان
سابق و جز این نیست که بدعت کردند آنها را این متکبران و نیست برای کسی که نماز گزارد در پس آنها در حالی که اقتدا کننده
باشد بنماز آنکه در آنهاست نمازی که صحیح باشد زراره گفت که امام گفت که سزاوار است در نماز جماعت دو چیز اول اینکه
باشد صفها تمام باینمعنی که وسط یا طرف هیچ صف خالی نباشد بمقدار [illegible] دوم اینکه صفها متصل بیکدیگر باشد بیان اینکه
بعض آنها منتهی شود سوی بعضی دیگر در وقت سجده و نباشد میان دو صف قدری از دوری که زیاده بر گام باشد در وقت
سجده بیان اینکه میباشد میان دو صف بقدر جای بدن آدمی یعنی عرض بدن آدمی اگرچه نبودن آن قدر نیز بهتر است
پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ وَالْإِمَامُ رَاكِعٌ فَظَنَنْتَ أَنَّكَ إِنْ
مَشَيْتَ إِلَيْهِ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُدْرِكَهُ فَكَبِّرْ وَارْكَعْ فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَاسْجُدْ مَكَانَكَ
فَإِنْ قَامَ فَالْحَقْ بِالصَّفِّ وَإِنْ جَلَسَ فَاجْلِسْ مَكَانَكَ فَإِذَا قَامَ فَالْحَقْ بِالصَّفِّ شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون داخل شوی در مسجد در حالی که پیشنماز در رکوع است و گمان کردی اینکه تو اگر بروی
سوی آن پیشنماز بر میدارد سر خود را از رکوع پیش از آنکه دریابی او را پس تکبیر احرام بگو و رکوع کن پس چون بر دارد سر خود را
از سجده دو پس سجده کن در جای خود پس اگر برخاست بعد از دو سجده پس برو بجانب صف و اگر نشست بعد از
دو سجده برای تشهد پس بنشین در جای خود برای انتظار برخاستن او پس چون برخیزد بعد از تشهد پس برو بجانب صف
ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا أَرَى بِالصُّفُوفِ بَيْنَ الْأَسَاطِينِ بَأْسًا شرح روایت است از امام جعفر صادق
گفت نمی‌بینم بصفها میان ستونها باکی باینمعنی که فاصله شدن ستونها میان اجزای صفی قصوری ندارد هفتم اصل عن أبي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُدْرِكُ الْإِمَامَ وَهُوَ قَاعِدٌ يَتَشَهَّدُ وَلَيْسَ خَلْفَهُ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ
عَنْ يَمِينِهِ قَالَ لَا يَتَقَدَّمُ الْإِمَامُ وَلَا يَتَأَخَّرُ الرَّجُلُ وَلَكِنْ يَقْعُدُ الَّذِي يَدْخُلُ مَعَهُ خَلْفَ الْإِمَامِ فَإِذَا سَلَّمَ
الْإِمَامُ قَامَ الرَّجُلُ فَأَتَمَّ الصَّلَوةَ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که

در سیاه پیشنماز را بر حالی که او نشسته است تشهد میکند خواه تشهد اول و خواه تشهد دوم و نیست در پشت او بعضی اقتدا کننده و دیگر کم و که در جانب راست او ست امام گفت که پیش بیرود پیشنماز و پس بیرود آن کو که در دست راست او ست و لیکن دوم و سوم بعد از تکبیر احرام ایستاده می نشیند تا آنکه داخل میشود با مرد دوم در پی سر پیشنماز پس چون سلام کند پیشنماز بر میخیزد آن مرد و پس تمام میکند نماز را **هشتم حدیث** رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي بِقَوْمٍ وَهُوَ إِلَى زَاوِيَةٍ فِي بَيْتِهِ بِقُرْبِ الْحَائِطِ وَكُلُّهُمْ عَنْ يَمِينِهِ وَلَيْسَ عَلَى يَسَارِهِ أَحَدٌ **شرح** دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که نماز میکرد با جمعی بر حالی که او سوی کنجی از خانه بود در نزدیکی دیوار و همگی آن جمع در جانب راست او بودند و نبود بر دست چپ او هیچیک ذکر این حدیث درین باب برای توضیح و تخصیص حدیث سابق است و اشاره بانکه انجماعت همگی یا بعضی از ایشان در اثنای نماز امام علیه السلام لاحق شده بوده اند و چون جا در پس سر نبوده در پهلو ایستاده اند **نهم حدیث** عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يُصَلِّي بِقَوْمٍ وَهُمْ فِي مَوْضِعٍ أَسْفَلَ مِنْ مَوْضِعِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ فَقَالَ إِنْ كَانَ الْإِمَامُ عَلَى شِبْهِ الدُّكَّانِ أَوْ عَلَى مَوْضِعٍ أَرْفَعَ مِنْ مَوْضِعِهِمْ لَمْ تَجُزْ صَلَاتُهُمْ وَإِنْ كَانَ أَرْفَعَ مِنْهُمْ بِقَدْرِ إِصْبَعٍ أَوْ أَكْثَرَ أَوْ أَقَلَّ إِذَا كَانَ الِارْتِفَاعُ بِبَطْنِ **شرح** دکان بضم دال بی نقطه و تشدید کاف و الف فارسی معرب است و مراد سکوئی است که بنا کرده میشود از خشت و گل و مانند آنها و سه دیوار دارد و ناچیزی در آن فروخته شود و موضع مرتفع عبارتست از سکوئی که دیوار نداشته باشد مثل پشت بامی که حصار ندارد لم تجز بسکون جیم و کسر زای با نقطه بصیغه مضارع مجزوم اللام باب افعال است همزه منقلب بیا شده و مجزوم افتاده ان در و ان کان وصلیه است با در ببطن یعنی فی ذات البطن بفتح بای بی نقطه و سکون طای بی نقطه و نون شکم دره و مانند آن که هموار میباشد و اگر بعض آن مرتفع شود بمنا یا سنگ یعنی و مانند آنها میشود مثالا **یعنی** روایت است از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میکرد با جمعی که اقتدا با و کرده اند بر حالی که آن جمع در جایی اند که پستتر است از جای او که نماز میکرد در آن پس امام گفت اگر باشد آن پیشنماز بر مانند دکانی یا بر جایی که بلندتر باشد از جای ایشان صحیح نیست نماز ایشان هرچند که پیشنماز باشد بلندتر از ایشان بقدر طول یک انگشت یا بیشتر یا کمتر چون باشد آن بلندی در زمین هموار مثل شکم دره اشارتست بانکه اگر زمین ناهموار مخلوق شده باشد اما بسطح داشته باشد مثل دامنه کوه بلندی موضع پیشنماز ضرر نمیرساند **اصل** سُئِلَ فَإِنْ كَانَتْ أَرْضًا مَبْسُوطَةً وَكَانَ فِي مَوْضِعٍ مِنْهَا ارْتِفَاعٌ فَقَامَ الْإِمَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمُرْتَفِعِ وَقَامَ مَنْ خَلْفَهُ أَسْفَلَ مِنْهُ وَالْأَرْضُ مَبْسُوطَةٌ إِلَّا أَنَّهُمْ فِي مَوْضِعٍ مُنْحَدِرٍ قَالَ لَا بَأْسَ **شرح** فاء در فان برای تعقیب است و میتواند بود که برای تفریع بر مفهوم شرط در اذا کان الارتفاع ببطن باشد مرجع ضمیر کانت بطن است باعتبار آنکه عبارت از بقعه است و بعضی گفته که بطن در اصل ... مستعمل میشود المبسوط هموار کرده شده و مراد اینجا آنست که سطح داشته باشد بمعنی که سکو و مانند آن نداشته باشد **یعنی** امام پرسیده شد که پس اگر آن شکم دره یا شد زمینی هموار کرده شده باشد و در جایی از آن بلندی پس ایستد پیشنماز در آن جای بلند و ایستند جمعی که در پس او ست پستتر از آن موضع بر حالی که آن زمین که پیشنماز بر آن ایستاده هموار کرده شده باشد بمعنی که مانند سکو نباشد بلکه دامنه دار باشد لیکن آن جمع در جای نشیب باشند چونست امام گفت نیست بر و با یک **اصل** قال و سئل فَإِنْ قَامَ الْإِمَامُ أَسْفَلَ مِنْ مَوْضِعِ مَنْ يُصَلِّي خَلْفَهُ قَالَ لَا بَأْسَ وَقَالَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ فَوْقَ بَيْتٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ دُكَّانًا كَانَ أَوْ غَيْرَهُ وَكَانَ الْإِمَامُ يُصَلِّي عَلَى الْأَرْضِ أَسْفَلَ مِنْهُ جَازَ لِلرَّجُلِ أَنْ يُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَيَقْتَدِيَ بِصَلَاتِهِ

وان

وَإِنْ كَانَ أَرْفَعَ مِنْهُ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ **شرح** عمار گفت که و امام پرسیده شد که پس اگر ایستد پیشنماز در جایی که پستتر باشد از جای کسی که نماز میکزارد در پس او چونست امام گفت نیست پروا با و امام گفت که اگر باشد مردی در بالای خانه یا غیر خانه خواه دکان باشد و خواه بیرون و پیشنماز نماز میکزارده باشد بر زمینی که پستتر باشد از جای آن مرد جائزست مر او را اینکه نماز کزارد در پس آن پیشنماز و اقتدا کند بنماز او هرچند که بلندتر باشد از پیشنماز بمقدار بسیار **دهم اصل** مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ ذَكَرَ الْحُسَيْنُ أَنَّهُ أَمَرَ مَنْ يَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى إِلَى جَانِبِ رَجُلٍ فَقَامَ عَنْ يَسَارِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ثُمَّ عَلِمَ وَهُوَ فِي صَلَاتِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يُحَوِّلُهُ عَنْ يَمِينِهِ **یعنی** روایت کرد محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن خالد گفت که مذکور کرد حسین بن عبد ربه اینکه او امر کرد کسی را که سوال کند امام علی نقی علیه السلام را از مردی که نماز کزارد سوی مردی بعنوان اقتدا با بیروش که ایستاد در جانب چپ پیشنماز بر حالی که آن پیشنماز نمیداند که او اقتدا کرده بعد از آن دانست بر حالی که او در نماز خودست چگونه میکند آن پیشنماز امام گفت میکردانند آن مرد را در جانب راست خود مخفی نماند که ازین ظاهر میشود که حرکاتی که برای طلب فضیلت است مبطل نماز نیست **باب پنجاه و ششم اصل باب الصلوة فی الکعبة و فوقها و فی البیع والکنائس والمواضع التی تکره الصلوة فیها شرح** وفیها منصوب و مجرور میتواند البیع بکسر بای یکنقطه و فتح یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع بیعه بکسر با و سکون یا عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری الکنائس عبادتخانهای بزرگ یهود و نصاری و هر دو بیان شد در شرح حدیث سوم باب جهل و ششم که باب بناء المساجدست **یعنی** این باب بیان نمازست در کعبه و بالای کعبه و در عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری و عبادتخانهای بزرگ ایشان و جاهایی که مکروهست نماز در آنها و درین باب سی حدیث **اول اصل** عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْبِيَعِ وَالْكَنَائِسِ فَقَالَ رُشَّ وَصَلِّ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ بُيُوتِ الْمَجُوسِ فَقَالَ رُشَّهَا وَصَلِّ **شرح** رش بضم رای بی نقطه و تشدید شین با نقطه مفتوحه بصیغه امر باب نصر است الرش بفتح را پاشیدن و مخفی نماند که اگر مطهر زمین پاشیدن آب است چنانچه ظاهر حدیث پنجم این باب خانه و سواسیان خرابست چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سوم باب جنب و هفتم **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری و عبادتخانهای بزرگ ایشان پس امام گفت بپاش آنها را آب و نماز کن راوی گفت و پرسیدم او را از خانهای کبران پس گفت آب بپاش آنها را و نماز کن **دوم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَعْطَانِ الْإِبِلِ فَقَالَ إِنْ تَخَوَّفْتَ الضَّيْعَةَ عَلَى مَتَاعِكَ فَاكْنُسْهُ وَانْضِحْهُ وَلَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ **شرح** الاعطان بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و طای بی نقطه جمع عطن بفتح عین و فتح طا خوابگاهای شتران نزدیک آب و نماز در آنها مکروهست اگرچه در آن نباشد زیرا که کاهی رم میکنند و آدمی را لگدکوب میکنند انضح بنون و ضاد با نقطه و حای بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است النضح پاشیدن آب از کش و بفتح بیشتر است که زمین نزدیک آب نجس میباشد غالبا بجهت بول المرابض بفتح میم و رای بی نقطه و کسر بای یکنقطه و ضاد با نقطه جمع مربض بکسر با خوابگاهای گوسفند **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در خوابگاهای شتران در نزدیک آب پس امام گفت که اگر ترسی از ضایع شدن بر متاع خود پس جاروب کن جای خود را و آب بپاش بران و نیست پروایی در خوابگاهای گوسفند مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه کنس و نضح مامور به شود در بجا **سوم اصل** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ لَا تُصَلِّ فِي مَرَابِطِ الْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ **شرح** روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت

نماز کزارده در جاهای بستن اسبان و استران و خران **چهارم اصل** عَمَّنْ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَسْجِدِ يَنِزُّ حَائِطُ قِبْلَتِهِ مِنْ بَالُوعَةٍ يُبَالُ فِيهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ نَزُّهُ مِنَ الْبَالُوعَةِ فَلَا تُصَلِّ فِيهِ وَإِنْ كَانَ نَزُّهُ مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ بِهِ **شرح** ینز بنون و تشدید زای با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است النز بفتح نون بیرون دادن زمین و مانند آن آب را کم کم البالوعه بای یکنقطه و ضم لام و عین بی نقطه چاهها که برای آب ریختن است تا فرو برود **یعنی** روایت است از کسی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از مسجد نماز که ترشح میدهد دیوار قبله آن چاه آبریزی که بول کرده میشود در آن مراد اینست که محل سجده آلوده میشود با آن آب پس امام گفت اگر باشد آب دادن آن دیوار از آن چاه آبریز پس نماز مکزار در آنجا و اگر باشد آب دادن آن دیوار از غیر آنچه مذکور شد پس نیست پروایی آن مسجد یعنی کزاردن نماز در آن **پنجم اصل** عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ فَقَالَ صَلِّ فِيهَا وَلَا تُصَلِّ فِي أَعْطَانِ الْإِبِلِ إِلَّا أَنْ تَخَافَ عَلَى مَتَاعِكَ الضَّيْعَةَ فَاكْنُسْهُ وَرُشَّهُ بِالْمَاءِ وَصَلِّ فِيهِ **شرح** مضمون این ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب **اصل** وَسَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي ظَهْرِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِي الظَّوَاهِرِ الَّتِي بَيْنَ الْجَوَادِّ فَأَمَّا عَلَى الْجَوَادِّ فَلَا تُصَلِّ فِيهَا قَالَ وَكَرِهَ الصَّلَاةَ فِي السَّبِخَةِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَكَانًا لَيِّنًا تَقَعُ عَلَيْهِ الْجَبْهَةُ مُسْتَوِيَةً **شرح** السبخه بفتح سین بی نقطه و فتح و سکون بای یکنقطه و خای با نقطه زمین شوره کره بصیغه غائب است و ضمیر مستتر راجع بسوی امامست **یعنی** و پرسیدم امام را از نماز در پشت راه بمعنی جایی که لگدکوب نشده پس امام گفت نیست پروایی باینکه نماز کزاری در پشته هایی که میان جاده هاست پس اما بر نفس جاده ها پس نماز مکزار در آنها امام گفت و مکروهست نماز در زمین شوره که سجده غالبا مگر آنکه باشد جای هموار که واقع میشود بران پیشانی هموار **اصل** قال وَسَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْبِيعَةِ فَقَالَ إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَلَا بَأْسَ قَالَ وَرَأَيْتُهُ فِي الْمَنَازِلِ الَّتِي فِي طَرِيقِ مَكَّةَ يَرُشُّ أَحْيَانًا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ ثُمَّ يَسْجُدُ عَلَيْهِ رَطْبًا كَمَا هُوَ وَرُبَّمَا لَمْ يَرُشَّ الَّذِي يَرَى أَنَّهُ طَيِّبٌ **شرح** حلبی گفت و پرسیدم امام را از نماز در عبادتخانه کوچک یهود و نصاری که محراب آن بغیر جانب کعبه است پس امام گفت چون رو کنی سوی کعبه پس نیست پروایی حلبی گفت و دیدم امام را در منزلهایی که در راه مکه است که آب میپاشید در بعض اوقات جای پیشانی خود را بعد از آن سجده میکرد بر حالی که تر بود چنانچه آن بود یا بمعنی که جاروب نمیکرد و بسا که آب نمیپاشید ازاکه کمان میکرد که آن پاکست **اصل** قال وَسَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَخُوضُ الْمَاءَ فَتُدْرِكُهُ الصَّلَاةُ فَقَالَ إِنْ كَانَ فِي حَرْبٍ فَإِنَّهُ يُجْزِئُهُ الْإِيمَاءُ وَإِنْ كَانَ تَاجِرًا فَلْيُقِمْ وَلَا يَدْخُلْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ **شرح** یخوض بخای با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الخوض فرو رفتن در آب و مانند آن و مراد اینجا بودنست در کشتی در وقت اضطراب دریا و میتواند بود که مراد بودن در آب حقیقه باشد فلیقم بصیغه امر غائب معتل العین واوی باب افعال است الاقامه بجا آوردن چیزی چنانچه باید و درنگ کردن و هر دو مراد است که از آب بیرون آید بکنار رسد اگر میسر باشد و نماز را کزارد و بعد از آن داخل آب شود **یعنی** حلبی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که در کشتی میباشد در وقت اضطراب دریا و در میابد او را وقت نماز پس امام گفت اگر باشد برای جهاد کفار پس بدرستی که کافیست او را اشارت با سر بمعنی که ایستادن در رکوع و سجود برای او لازم نیست مکر باشاره و اگر باشد سوداگر پس باید که اقامت کند واجبات نماز را یا بمعنی که متصف است قیام در رکوع و سجود را با خود قرار دهد و باید که داخل نشود در آب تا آنکه نماز کزارد و مراد اینست که اگر وقت نماز داخل شده باشد

باز نزدیک

باز نزدیک باشد پیش از نماز داخل آب نشود **ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُصَلِّ فِي بَيْتٍ فِيهِ مَجُوسِيٌّ وَلَا بَأْسَ بِأَنْ تُصَلِّيَ وَفِيهِ يَهُودِيٌّ أَوْ نَصْرَانِيٌّ **شرح** مجوس پیغمبری داشته اند و پیغمبر خود را کشته اند و کتاب را سوزانیده اند چنانچه می آید در کتاب الزکوة در حدیث چهارم باب جهل و ششم که باب صدقه اهل الجزیه است پس بر هیچ شریعتی نیستند حقیقة بخلاف یهود و نصاری **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز مکزار در خانه که در آن کبری باشد و نیست پروا باینکه نماز کزاری بر حالی که در خانه جهودی یا ترسایی باشد **هفتم اصل** قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا كُنَّا فِي الْبَيْدَاءِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَاسْتَكْتُ وَأَنَا أَهُمُّ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ كَأَنَّهُ دَخَلَ فِي قَلْبِي شَيْءٌ فَهَلْ يُصَلَّى فِي الْبَيْدَاءِ فِي الْمَحْمِلِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِي الْبَيْدَاءِ قُلْتُ وَأَيْنَ حَدُّ الْبَيْدَاءِ فَقَالَ كَانَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا بَلَغَ ذَاتَ الْجَيْشِ جَدَّ فِي السَّيْرِ ثُمَّ لَا يُصَلِّي حَتَّى يَأْتِيَ مُعَرَّسَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُلْتُ وَأَيْنَ ذَاتُ الْجَيْشِ فَقَالَ دُونَ الْحَفِيرَةِ بِثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ **شرح** بیدا بفتح بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و الف ممدوده زمینیست سر راه مکه که کسی که از مدینه بمکه رود بعد از مسجد شجره بانداک مسافتی که در زمین مستویست آن میرسد و در پهلوی آن کوههاست و بعد وسعتی دارد و پیش از رسیدن بیدا در دست چپ راه معرس النبی صلی الله علیه وآله است و اجزای بیدا در جانب که ذات الجیش است که جیش سفیانی انجا بزمین فرو خواهد رفت و میان ذات الجیش و حفیره که در جانب جنوب ذات الجیش و طرف مکه است سه میل است که یکفرسخ باشد و ظاهر حدیث و هم این باب اینست که ذات الجیش اسم جمیع بیدا باشد استکت بسکون سین بی نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی متکلم وحده از باب افتعال المعرس بعین بی نقطه و رای بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه اسم مکان باب تفعیل یا باب افعال جای فرود آمدن مسافر در آخر شب برای استراحت دون الحفیره بمعنی پایین حفیره است و مراد اینست که نزدیکتر بمدینه از حفیره و حفیره بضم حای بی نقطه و فتح فا و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه است **یعنی** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستی که ما بودیم وقتی که از مکه سوی مدینه می آمدیم بودیم در بیدا در آخر شب پس وضو ساختیم و مسواک کردم بر حالی که من قصد کردم که نماز شب کنم در کجاوه بعد از آن گویا که داخل شد در دل من چیزی که مانع نماز من شد مراد اینست که بیاد من آمد که نماز در بیدا مکروهست پس آیا نماز کزارده میشود در بیدا در کجاوه بمعنی اینکه اگر کراهت مخصوص نماز در زمین بیدا باشد مثل نماز در کجاوه نیز هست پس امام گفت که نماز مکزار در بیدا خواه در زمین و خواه در کجاوه گفتم و کجاست کنار بیدا پس امام گفت که عادت امام جعفر صادق علیه السلام در وقت آمدن از مکه بمدینه این بود که چون میرسید بذات الجیش شتاب میکرد در رفتار بعد از آن نماز میکزارد تا می آمد نزد معرس نبی صلی الله علیه وآله گفتم و کجاست ذات الجیش پس گفت پایین حفیره به سه میل **هشتم اصل** قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ طَرِيقٍ يُوطَأُ وَيُتَطَرَّقُ كَانَتْ فِيهِ جَادَّةٌ أَمْ لَمْ تَكُنْ لَا يَنْبَغِي الصَّلَاةُ فِيهِ قُلْتُ فَأَيْنَ أُصَلِّي قَالَ يَمْنَةً وَيَسْرَةً **شرح** گفت امام رضا علیه السلام که هر راهی که لگدکوب میشود و آمد و رفت در آن میشود خواه باشد در آن جاده مثل آنچه در زمین صلب میباشد و خواه جاده نباشد مثل آنچه در ریگستانست که همه آن بجای جاده است سزاوار نیست نماز در آن گفتم کجا نماز کنم گفت در جانب راست جاده و آنچه در حکم جاده است و جانب چپ آن **نهم اصل** عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَخِيرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ تَحْضُرُ الصَّلَاةُ وَالرَّجُلُ فِي الْبَيْدَاءِ فَقَالَ يَتَنَحَّى عَنِ الْجَوَادِّ يَمْنَةً وَيَسْرَةً وَيُصَلِّي **شرح** روایت است از امام علی نقی علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که حاضر میشود نماز فریضه بر حالی که مرد در بیدا است

مراد اینست که نماز گذاشتن از ابتدا وقت فضیلت میکند و پس امام گفت که دور میشود از مجموع جاده‌ها در جانب راست و چپ
و نماز میگزارد هیجدهم اصل عَن مُعَوِيَةَ بنِ وَهبٍ عَن عَمّارٍ عَن أَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ الصَّلوةُ تُكرَهُ فِي ثَلاثَةِ
مَواطِنَ مِنَ الطَّرِيقِ البَيداءِ وَهِيَ ذاتُ الجَيشِ وَذاتُ الصَّلاصِلِ وَضَجنانَ قالَ وَقالَ لا بَأسَ
أَن يُصَلّى بَينَ الظَّواهِرِ وَهِيَ الجَوادُّ جَوادُّ الطَّرِيقِ وَيُكرَهُ أَن يُصَلّى فِي الجَوادِّ شرح الف لام الطریق برای
عهد خارجیست یعنی راهی که از مدینه بمکه است و هی ذات الجیش برای تعیین بیداست برای کسی که از جانب مکه رود
ذات الصلاصل بدو صاد بی‌نقطه که اول مفتوحست و دوم مکسورست موضعیست میان بیدا و ضجنان و ضجنان بفتح ضاد
با نقطه و سکون جیم و نون کوهیست نزدیک مکه الظواهر بفتح ظا با نقطه و کسر ها و را بی‌نقطه جمع ظاهره …
… و بسبب کثرت آمد و رفت خلایق … مراد بظواهر اینجا …
در حدیث نهم این باب و منافات نیست میان این دو حدیث یعنی روایتست از معویه بن عمار از امام جعفر صادق
که او گفت که نماز مکروهست در سه موضع از راه میان مدینه و مکه اول بیدا و او آن ذات الجیش است دوم ذات
الصلاصل و سیوم ضجنان معویه گفت که و امام گفت که نیست پروا باینکه نماز گزارده شود در میان جاهایی که بلند
شده و آن نمایان شده از غیر خود و آن جاها جاده است که جاهای راهست و مکروهست اینکه نماز گزارده شود در نفس جاده
نوزدهم اصل عَن أَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ لا تُصَلِّ فِي وادِي الشُّقرَةِ شرح وادی الشقره بضم شین با نقطه و سکون
قاف و را بی‌نقطه وادیست میان مدینه و مکه و متصل است بضجنان … یعنی روایتست از امام جعفر صادق
راوی گفت نماز مگزار در وادی الشقره بیستم اصل عَن أَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ عَشَرَةُ مَواضِعَ لا يُصَلّى
فِيهَا الطِّينُ وَالماءُ وَالحَمّامُ وَالقُبُورُ وَمَسانُّ الطَّرِيقِ وَقُرَى النَّملِ وَمَعاطِنُ الإِبِلِ وَمَجرَى
الماءِ وَالسَّبَخُ وَالثَّلجُ شرح المسان بفتح میم و سین بی‌نقطه و تشدید نون جمع مسن بفتح میم و فتح سین و تشدید
نون بصیغه اسم مکان از باب نصر جاهای معبر خلایق یعنی جاده‌ها القری بضم قاف و را بی‌نقطه و الف مقصوره جمع قریه جایی
که موران در آنها خانه جمع کرده‌اند المعاطن بفتح میم و عین بی‌نقطه و کسر طا بی‌نقطه جمع معطن بفتح میم و سکون عین و فتح
و کسر طا بی‌نقطه اسم مکان از باب نصر یا ضرب خوابگاههای شتران نزد آب بعد از آب خوردن السبخ بفتح سین بی‌نقطه
و فتح و سکون با یک نقطه و خا با نقطه جمع سبخه زمینهای شوره یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ده جا نماز
گزارده نمیشود در آنها اول گل دوم آب و سیوم حمام و چهارم قبرستان و پنجم جاده‌های راه و ششم خانه‌های
موران و هفتم خوابگاههای شتران نزد آب و هشتم راه آب روان و نهم زمینهای شوره و دهم برف بیست و یکم اصل عَن
أَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ سَأَلتُهُ عَن حَدِّ الطِّينِ الَّذِي لا يُسجَدُ عَلَيهِ ما هُوَ قالَ إِذا غَرِقَ الجَبهَةُ وَلَم
تَثبُت عَلَى الأَرضِ شرح غرق بغین با نقطه و را بی‌نقطه و قاف … الجبهه مرفوع و فاعلست یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از … گل که سجده کرده نمیشود بران که چیست آن امام گفت چون او
پنهان شود و قرار نگیرد بر زمین اصل وَعَنِ الرَّجُلِ يُصَلّى بَينَ القُبُورِ فَقالَ لا يَجُوزُ ذلِكَ إِلّا أَن يَجعَلَ بَينَهُ وَبَينَ
القُبُورِ إِذا صَلّى عَشَرَةَ أَذرُعٍ مِن بَينِ يَدَيهِ وَعَشَرَةَ أَذرُعٍ مِن خَلفِهِ وَعَشَرَةَ أَذرُعٍ عَن يَمِينِهِ وَعَشَرَةَ
أَذرُعٍ عَن يَسارِهِ ثُمَّ يُصَلّى إِن شاءَ شرح و پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد میان قبرها پس امام گفت که جایز نیست
آن مگر آنکه گرداند میان خود و میان قبرها چون نماز گزارد ده ذراع در پیش خود و ده ذراع در پس خود و ده ذراع در جانب راست خود

و ده ذراع در جانب چپ خود بعد از آن نماز گزارد اگر خواهد بیست و دوم اصل سَأَلتُ أَبا الحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام قُلتُ إِنِّي
أَخرُجُ فِي هذَا الوَجهِ وَرُبَّما لَم يَكُن مَوضِعٌ أُصَلّى فِيهِ مِنَ الثَّلجِ فَقالَ إِن أَمكَنَكَ أَن لا تَسجُدَ
عَلَى الثَّلجِ فَلا تَسجُد وَإِن لَم يُمكِنكَ فَسَوِّهِ وَاسجُد عَلَيهِ شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب بنا
بر آنست که مراد بسجود اینجا اصل نماز باشد تا جواب مطابق سوال شود و موافق شود با حدیث آینده و مناسب
این می‌آید در حدیث یازدهم باب الصلوة النوافل که باب بیست و چهارمست یعنی پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را
گفتم بدرستی که من بیرون میروم درین جانب سفر و بسیار که نبوده باشد موضعی که نماز گزارم دران بسبب برف
پس امام گفت که اگر ممکن باشد ترا اینکه نماز نگزاری بر بالای برف پس نماز مگزار و اگر ممکن نباشد ترا پس … هموار کن
آن و نماز گزار بیست و سیوم اصل وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ اسجُد عَلى ثَوبِكَ شرح و در حدیثی دیگر که منقولست از امام علی نقی علیه السلام
یا امامی دیگر … موضعی نماز گزار بر بالای جامه خود و مخفی نماند که مراد … اینجا اعم از …
و فرش و مانند آنهاست که برای فاصله کردن میان نماز گزار و برفست و این منافات ندارد با اینکه سجده بر جامه جایز نباشد
اصلا چنانچه سجده بر برف جایز نیست بیست و چهارم اصل عَن عَمّارٍ السّاباطِيِّ عَن أَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ فِي الرَّجُلِ يُصَلّى
وَبَينَ يَدَيهِ مُصحَفٌ مَفتُوحٌ فِي قِبلَتِهِ قالَ لا قُلتُ فَإِن كانَ فِي غِلافٍ قالَ نَعَم وَقالَ لا يُصَلِّي الرَّجُلُ
وَفِي قِبلَتِهِ نارٌ أَو حَدِيدٌ شرح ضمیر قال در اول راجع بعمارست و ظرف متعلق بقال دوم است و میتواند بود که
ضمیر در اول نیز راجع بامام علیه السلام باشد و دوم تکرار اول باشد اگر لا در قلت بمعنی لا تفعل است نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل
مدح است و اگر بمعنی لا یصلی است نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است یعنی روایتست از عمار ساباطی از امام
جعفر صادق علیه السلام عمار گفت که در مردی که نماز میگزارد در حالیکه در پیش او مصحفی است گشوده در جانب قبله او امام گفت خوب
نیست نماز گفتم پس اگر باشد در غلاف امام گفت خوبست و امام گفت که نماز نمیگزارد مرد در جاییکه در جانب قبله او آتشی یا
آهنی باشد اصل وَعَنِ الرَّجُلِ يُصَلّى وَبَينَ يَدَيهِ قِندِيلٌ مُعَلَّقٌ وَفِيهِ نارٌ إِلّا أَنَّهُ بِحِيالِهِ قالَ إِذا ارتَفَعَ كانَ
شَرًّا لا يُصَلّى بِحِيالِهِ شرح وعن الرجل عطف است بالمعنی بر فی الرجل بتقدیر و سئل عن الرجل قندیل بکسر قاف است …
بمعنی افعل التفضیل است و اصل استثنا استثناء منقطع است یعنی و امام پرسیده شد از مردی که نماز میگزارد در حالیکه در پیش او قندیلی
آویخته و دران قندیل آتشی است … که آن قندیل در برابر اوست امام گفت چون مرتفع است آن قندیل که آتش دارد
بدترست از آنکه در پایین باشد نماز میگزارد در برابر آن قندیل بیست و پنجم اصل عَن أَبِي الحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام قالَ سَأَلتُهُ عَنِ الرَّجُلِ
يُصَلّى وَالسِّراجُ مَوضُوعٌ بَينَ يَدَيهِ فِي القِبلَةِ فَقالَ لا يَصلُحُ لَهُ أَن يَستَقبِلَ النّارَ شرح روایتست از امام موسی کاظم
راوی گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگزارد در حالیکه چراغ که افروخته شده است در پیش او در جانب قبله امام گفت که خوب
نیست برای او اینکه رو بآتش کند خواه چراغ و خواه غیر چراغ بیست و ششم اصل وَرُوِيَ أَيضًا أَنَّهُ لا بَأسَ بِهِ لِأَنَّ الَّذِي يُصَلّى لَهُ
أَقرَبُ إِلَيهِ مِن ذلِكَ شرح و روایت کرده شده نیز از امام صلوات الله علیه اینکه … نیست پروا بآن زیرا که …
بدرستی که آنکه نماز میگزارد برای او نزدیکترست سوی او از آن چراغ … اینجا اشارتست باینکه منافات نیست
میان این حدیث و حدیث سابق پس نهی در سابق برای تنزیه است … برای اهل کمال اخلاص است والله اعلم
بیست و هفتم اصل قُلتُ لِأَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام أَقُومُ فِي الصَّلوةِ فَأَرى قُدّامِي فِي القِبلَةِ العَذِرَةَ فَقالَ تَنَحَّ عَنها مَا استَطَعتَ
وَلا تُصَلِّ عَلَى الجَوادِّ گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می‌ایستم در نماز یعنی که میخواهم که شروع در نماز کنم و هنوز تکبیر احرام نگفته‌ام

پس می‌بینم در پیش خود در جانب قبله نجاست آدمی را پس امام گفت بجانبی دیگر رو از آن نجاست چندانکه وسعت
داشته باشی و نماز مگزار بر نفس جاده‌ها مراد اینست که آن جانبی دیگر بیابد که جاده نباشد بیست و هشتم اصل عَن أَحَدِهِما عَلَيهِمَا السَّلام
قالَ لا تُصَلِّ المَكتُوبَةَ فِي الكَعبَةِ شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت که نماز مگزار نماز
فریضه را در کعبه بیست و نهم اصل وَرُوِيَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ يُصَلّى إِلى أَربَعِ جَوانِبِها إِذا اضطُرَّ إِلى ذلِكَ شرح و روایت
کرده شده در حدیثی دیگر از امام صلوات الله علیه که نماز میگزارد سوی چهار جانب کعبه چون مضطر شود سوی آن فریضه
در کعبه مخفی نماند که مراد گزاردن نماز سوی چهار جانب کعبه اینست که در کنجی ایستد بروشی که … او ملاصق دو دیوار
کعبه شود تا چهار دیوار در نظر او باشد و اقرب به بیرون کعبه شود یا مراد اینست که مختارست و بهر کدام از چهار جانب
که خواهد رو میکند و بعضی میگویند که مراد اینست که یک فریضه را چهار بار رو بچهار جانب میکند و بر هر تقدیر در کلام مصنف
اشارتست باینکه منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق و عدم منافات ظاهرست سی‌ام اصل قُلتُ لِأَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام
الرَّجُلُ يُصَلّى عَلى أَبِي قُبَيسٍ مُستَقبِلَ القِبلَةِ فَقالَ لا بَأسَ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی نماز
میگزارد بر بالای کوه ابو قبیس که کعبه در پایین آنست در حالیکه رو بقبله دارد پس امام گفت نیست پروا سی و یکم اصل سَأَلتُ
أَحَدَهُما عَلَيهِمَا السَّلام عَنِ التَّماثِيلِ فِي البَيتِ قالَ لا بَأسَ إِذا كانَت عَن يَمِينِكَ وَعَن شِمالِكَ وَعَن خَلفِكَ
وَتَحتَ رِجلَيكَ فَإِن كانَت فِي القِبلَةِ فَأَلقِ عَلَيها ثَوبًا شرح التماثیل بفتح تا دو نقطه در بالا و کسر ثا سه نقطه جمع تمثال
بکسر تا دو نقطه در بالا صورتهای حیوانات مطلقا یا صورتهای آدمیان اعم از صورتهای حیوانات و غیر حیوانات پرسیدم
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از صورتهای حیوانات در خانه که نماز گزارده میشود دران امام گفت نیست
پروا چون باشد آنها در جانب راست تو و در جانب چپ تو و در جانب پس تو و در پایین دو پای تو پس اگر آنها باشد
در قبله پس بینداز بر آنها جامه سی و دوم اصل عَنِ الرِّضا عَلَيهِ السَّلام فِي الَّذِي تُدرِكُهُ الصَّلوةُ وَهُوَ فَوقَ الكَعبَةِ
قالَ إِن قامَ لَم يَكُن لَهُ قِبلَةٌ وَلكِن يَستَلقِي عَلى قَفاهُ وَيَفتَحُ عَينَيهِ إِلَى السَّماءِ وَيَعقِدُ بِقَلبِهِ القِبلَةَ
الَّتِي فِي السَّماءِ البَيتَ المَعمُورَ وَيَقرَأُ فَإِذا أَرادَ أَن يَركَعَ غَمَّضَ عَينَيهِ وَإِذا أَرادَ أَن يَرفَعَ رَأسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ
فَتَحَ عَينَيهِ وَالسُّجُودُ عَلى نَحوِ ذلِكَ شرح ظاهر یستلقی علی قفاه بدون ذکر اینکه مستلقی در وسط حقیقی سطح کعبه باشد اینست که …
بیت معمور لازم نباشد نظیر آنچه بیان میشود در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است و میتواند بود که بیت
معمور … باشد از کعبه بقدر … بودن آسمان که … زمین … احتمال اولست آنچه می‌آید در حدیث
اول باب النوادر که باب صدم است که نظرت الی بیت مثل بیتکم هذا و آنچه می‌آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب سیوم
که کان البیت درة بیضاء فرفعه الله عز و جل الی السماء و بقی اسه و هو بحیال هذا البیت یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام در کسی
که دریابد او را وقت نماز در بالای کعبه امام گفت اگر ایستد نخواهد بود برای او قبله پس می‌افتد بر پشت خود و میگشاید
دو چشم خود را سوی آسمان و قصد میکند بدل خود قبله را که در آسمانست آن بیت معمورست و قرائت میکند پس چون خواهد
که رکوع کند میپوشاند دو چشم خود را و چون خواهد که بردارد سر خود را از رکوع میگشاید دو چشم خود را و سجده … آنست که …
شد باین معنی که در سجده … میپوشاند چشم خود را مخفی نماند که فرق میان نماز بر ابو قبیس و نماز بر بالای کعبه …
یا بودن چیزی منافی تعظیمست که مقصودست در استقبال قبله بخلاف اینکه در زیر پا نباشد …
والله اعلم سی و سیوم اصل عَن أَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام فِي التِّمثالِ يَكُونُ فِي البِساطِ فَتَقَعُ عَينُكَ عَلَيهِ وَأَنتَ تُصَلّى

فَقالَ إِن كانَ بِعَينٍ واحِدَةٍ فَلا بَأسَ وَإِن كانَ لَهُ عَينانِ فَلا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام از صورت
حیوان که میباشد در فرش پس می‌افتد چشم تو بران در حالیکه تو نماز میگزاری پس امام گفت که اگر باشد بیک چشم مثل صورت
نیم رخ پس نیست پروا و اگر باشد برای آن دو چشم پس نماز مگزار مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سی
و سیوم زیرا که اگر صورت در پایین دو پا باشد چشم بران نمی‌افتد و این حدیث تخصیص میکند مفهوم آن حدیث را بصورت
دو چشم والله اعلم سی و چهارم اصل قُلنا لِأَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام السَّطحُ يُصِيبُهُ البَولُ أَو يُبالُ عَلَيهِ أَيُصَلّى
فِي ذلِكَ المَكانِ فَقالَ إِن كانَ تُصِيبُهُ الشَّمسُ وَالرِّيحُ وَكانَ جافًّا فَلا بَأسَ بِهِ إِلّا أَن يَكُونَ يُتَّخَذُ
مَبالًا شرح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که بام میرسد او را بول … دیگر …
کرده میشود بران بام آیا نماز گزارده میشود دران مکان پس امام گفت که اگر … آفتاب و باد و باشد
خشک پس نیست پروا بآن بام یعنی گزاردن نماز دران بام … مگر آنکه باشد … که گرفته شود
محل بول یعنی که بسیار بول دران جا کرده میشده باشد … اگرچه خشک شود بآفتاب … اجزای بول دران …
و محسوس میشود پس نجس است سی و پنجم اصل عَن أَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ لا تُصَلِّ فِي بَيتٍ فِيهِ خَمرٌ
أَو مُسكِرٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز گزارده نمیشود در خانه که دران باشد شراب انگوری یا مست
کننده دیگر خواه مایع و خواه جامد سی و ششم اصل سَأَلتُ أَبا عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلام عَن هذِهِ المَنازِلِ الَّتِي يَنزِلُها النّاسُ
فِيها أَبوالُ الدَّوابِّ وَالسِّرجِينُ وَيَدخُلُها اليَهُودُ وَالنَّصارى كَيفَ يُصَلّى فِيها قالَ صَلِّ عَلى ثَوبِكَ شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را ازین کاروانسراها که فرود می‌آیند در آنها مردمان … در آنهاست بولهای چارپایان و سرگین
و داخل آنها میشوند جهودان و ترسایان چگونه نماز گزارده میشود در آنها امام گفت نماز گزار بر بالای جامه خود و مراد بجامه اینجا
همانست که بیان شد در شرح حدیث یازدهم این باب سی و هفتم اصل عَن أَبِي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ قالَ جَبرَئِيلُ يا
رَسُولَ اللهِ إِنّا لا نَدخُلُ بَيتًا فِيهِ صُورَةُ إِنسانٍ وَلا بَيتًا يُبالُ فِيهِ وَلا بَيتًا فِيهِ كَلبٌ شرح روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت جبرئیل که ای رسول الله بدرستی که ما فرشتگان غیر حافظان اعمال داخل نمیشویم خانه
که دران صورت آدمی باشد و نه خانه را که بول کرده میشود دران و نه خانه را که دران سگی باشد سی و هشتم اصل قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيهِ وَآلِهِ إِنَّ جَبرَئِيلَ عَلَيهِ السَّلام أَتانِي فَقالَ إِنّا مَعاشِرَ المَلائِكَةِ لا نَدخُلُ بَيتًا فِيهِ كَلبٌ وَلا تِمثالُ
جَسَدٍ وَلا إِناءٌ يُبالُ فِيهِ شرح المعاشر بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و فتح شین با نقطه و را بی‌نقطه گروهها و مراد اینجا
غیر حافظان اعمالست تمثال بکسر تا … مضافست الجسد بفتح جیم و فتح سین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بدن آدمی …
آن گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که جبرئیل علیه السلام آمد نزد من پس گفت بدرستی که ما گروههای فرشتگان
داخل نمیشویم خانه را که دران سگی باشد و نه خانه را که دران صورت بدنی باشد و نه خانه را که دران ظرفی باشد که بول کرده میشود
دران باب پنجاه و نهم اصل باب الصَّلوةِ فِي ثَوبٍ واحِدٍ وَالمَرأَةِ فِي كَم تُصَلّى وَصَلوةِ العُراةِ وَالتَّوَشُّحِ شرح
التوشح بشین با نقطه و حا بی‌نقطه مصدر باب تفعل حمایل کردن جامه و آن دو قسم است اول توشح ناتمام و آن …
و توشح است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول این باب بعنوان احتمال و می‌آید در حدیث سیزدهم این باب
دوم توشح تمام و آن دو قسم است قسم اول توشح بجامه که زیر آن جامه نیز هست و آن منهی عنه است چنانچه می‌آید در حدیث
چهارم و هفتم این باب قسم دوم توشح بجامه که زیر آن جامه نیست و آن منهی عنه نیست چنانچه می‌آید در حدیث دهم این باب

وتحملت در حدیث اول این باب یعنی این باب بیان نماز در یکجامه است و بیان اینکه زن در چند جامه نماز میکزارد و بیان
نماز برهنکان و بیان حایل کردن جامه در بن باب شانزده حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلم قال سألته
عن الرجل یصلی فی قمیص واحد وفی قباء طاق او فی قباء محشو ولیس علیه ازار فقال اذا کان علیه
قمیص صفیق او قباء لیس بطویل الفرج فلا بأس والثوب الواحد یتوشح به وسراویل کل ذلک لا بأس
به وقال اذا لبس السراویل فلیجعل علی عاتقه شیئا ولو حبلا شرح القبا بفتح قاف و با بنقطه والف و همزه
منقلب از واو پوششی که آستین و استر دارد و در پیش باز است و در دو پهلوی آن دو چاک میباشد که بالای هر چاک متصل
بجای کمربند الطاق بطا بی نقطه والف و قاف جامه دو لایه که یکی نیست طاق مجرور و صفت قبا است الازار بکسر همزه و تخفیف
زای بانقطه والف و را بی نقطه جامه نادوخته مثل قطیفه خواه لنکی باشد که دو کوشه آن در کمر بسته میشود و آن مراد است اینجا
و خواه بر دوش کرفته شده باشد مانند ردا و آن مراد است در حدیث آینده الصفیق بفتح صاد بی نقطه و کسر فا و سکون یا
دو نقطه در پایین و قاف جامه کنده که تنک نباشد اصلا الفرج بضم فا و فتح را بی نقطه و جیم جمع فرجه بضم فا و سکون را چاکها
جمع در اینجا مستعمل در اثنین شده توشح بثوب واحد دو احتمال دارد اول اینکه لنکی که بسیار وسیع باشد بر پایین و بالا
کذرانیده شود و کوشه آنچه بر یمین است بر دوش چپ انداخته شود و کوشه آنچه بر یسار است بر دوش راست انداخته
شود و خواه در قفا این دو کوشه با یکدیگر کره شود و خواه نشود پس آن لنک هم کار ازار خواهد کرد و هم کار ردا و این
توشح تامست و این صورت توشح مذکور میشود در حدیث سیزدهم این باب دوم اینکه لنکی که بسیار وسیع باشد جامه
یکبال و بالای بال دیگر کذرانیده شود و کره شود در بالای بال یا نزدیک آن تا در وقت سجود کشف عورت نشود چنانچه
می آید در شرح حدیث دهم این باب و بر هر تقدیر منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم و هفتم این باب یعنی
روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی کفت پرسیدم امام را از مردی که نماز میکزارد در یک پیراهن
و در قبای یک پنبه یا پنبه دار در حالی که نیست بر او لنکی پس امام کفت چون باشد بر او پیراهنی کنده یا قبایی که چاکهای آن دراز نباشد پس
پروا نیست و یکجامه که توشح کرده شود بآن و شبیه جامه هر یک از آنچه مذکور شد پروا نیست بآن و امام کفت چون نماز
کزارد پوشیده شبیه جامه را پس باید که کرداند بر دوش خود چیزی را اگر چه رشته باشد دوم اصل رأیت ابا جعفر علیه السلم
صلی فی ازار واحد لیس بواسع قد عقده علی عنقه فقلت له ما تری الرجل یصلی فی قمیص
واحد فقال اذا کان کثیفا فلا بأس به شرح ازار اینجا عبارت است از جامه نادوخته که در بالای جامها بر دوش کرفته
شده باشد برای اینکه کار ردا کند واسع بجای بی نقطه […] دو احتمال دارد اول معنی اینست که ردا […]
دوم معنی اینست که غیر پیراهن جامه نداشت و لیس بواسع صفت ازار است ضمیر منصوب در عقده راجع بازار است
الرجل مبتدا و بتقدیر استفهام است یعنی دیدم امام محمد باقر علیه السلم را نماز کزارد در یکجامه سر دوشی که فراخ نبود و بتحقیق کره
کرده بود دو کوشه آنرا بر کردن خود پس کفتم او را که چه میکنی آیا مرد نماز میکزارد در یک پیراهن که غیر آن جامه نباشد بر او
پس کفت اگر آن پیراهن کنده باشد پس پروا نیست بآن سوم اصل والمرأة تصلی فی الدرع والمقنعة اذا کان الدرع
کثیفا یعنی اذا کان ستیرا قلت رحمک الله الامة تغطی رأسها اذا صلت قال لیس علی الامة قناع
شرح الکثیف بفتح کاف و کسر ثا سه نقطه غلیظ الستیر بکسر سین بی نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالای مکسوره و سکون یا دو نقطه
در پایین و را بی نقطه بغایت پوشاننده مراد اینست که میباید که تنک نباشد اصلا و خصوص کند که منظور نیست یعنی زن نماز میکزارد

در پیراهن و سرانداز چون باشد پیراهن کنده امام میخواهد اینرا که چون باشد بغایت پوشاننده تا خوب کفتم رحمت کناد ترا الله
آیا کنیز بپوشاند سر خود را چون نماز کزارد و کفت واجب نیست بر کنیز سر پوشی سوم اصل سألت اباعبدالله علیه السلم
عن الرجل امّ قوما فی قمیص لیس علیه رداء فقال لا ینبغی الا ان یکون علیه رداء او عمامة
یرتدی بها شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را در پیراهنی در حالی که نیست
بر او ردا امام کفت که سزاوار نیست پیشنمازی او مگر اینکه باشد بر او ردا یا عمامه که ردا بر خود قرار دهد آن عمامه
یعنی که طرف عمامه را بر دوش خود اندازد چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم انه قال ایاک والتحاف الصماء
قلت وما التحاف الصماء قال ان تدخل الثوب من تحت جناحک فتجعله علی منکب واحد شرح
التحاف بحا بی نقطه و فا مصدر باب افتعال چادر و مانند آن بر خود پوشانیدن الصماء بفتح صاد بی نقطه و تشدید میم والف
ممدوده مونث اصم بمعنی کر و تانیث اینجا باعتبار اینست که موصوف آن صخره است یعنی یک سنک که رخنه در آن نیست
و اینجا استعاره شده برای متکبر باعتبار اینکه سخن در او اثر نمیکند چنانچه در صخره صما اثر نمیکند یا موصوف آن طایفه است
و مراد متکبرانست که سخن در ایشان اثر نمیکند پس کویا کر اند و عادت ایشان اینست که چون ردا را بر بالای جامه بر
دوش خود اندازند آنرا حایل میکنند چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث هفتم این باب یا بمعنی که بعض آنرا
بر یک دوش میپوشانند و بعضی دیگر را در زیر بغل میکنند و دو سر آنرا در پیش سینه کره میکنند مثلا یعنی روایت از امام
محمد باقر علیه السلم اینکه او کفت دور دار از تکبر خود را و جامه بر خود کرفتن متکبر را کفتم و چیست جامه بر خود کرفتن متکبر
امام کفت اینکه داخل کنی جامه را در زیر یک بال خود و پس کردانی آن جامه را بر یک دوش […] که التحاف الصماء […]
ذکر کرده اند و این حدیث منافی آنها است پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم فی رجل یصلی فی سراویل
لیس معه غیره قال یجعل التکة علی عاتقه شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز میکزارد
در شبیه جامه نیست با آن غیر آن […] کفت میکرداند بند شبیه جامه را بر دوش خود اگر میسر شود ششم اصل
عن جمیل قال سأل مرازم اباعبدالله علیه السلم و انا معه حاضر عن الرجل الحاضر یصلی فی ازار
مؤتزرا به قال یجعل علی رقبته منديلا او عمامة یتردی به شرح روایت از جمیل کفت که پرسید
مرازم امام جعفر صادق علیه السلم را و من با او حاضر بودم از مردی که در حضر نماز میکزارد در لنکی در حالی که بر کمر خود
بسته آنرا امام کفت میکرداند بر کردن خود رومالی یا عمامه را ردا بر خود قرار میدهد بآن تفعل مراد اینست که ردا […]
کند که دو طرف آن بر پیش او آویخته شود و میان آن در پس کردن باشد مانند آنچه مذکور میشود در احادیث باب صلوة
الاستسقاء هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا ینبغی ان تتوشح بازار فوق القمیص وانت
تصلی ولا تتزر بازار فوق القمیص اذا انت صلیت فانه من زی الجاهلیة شرح تتزر بفتح تا دو نقطه
در بالا که اول آن منقلب از همزه است و زای با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال منصوب
بتقدیر ان یا مجزوم و بصیغه نهی است صاحب قاموس کفته والازار الملحفة ویؤنث کالمئزر والازار بکسرهما واتزر به وتأزر
ولا تقل اتزر وقد جاء فی بعض الاحادیث ولعله من تحریف الرواة الزی بکسر زای با نقطه و تشدید یا هیات […]
که بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب یا مراد معنی مصدریست یعنی تکبر یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم کفت
سزاوار نیست که حایل کنی لنکی در بالای پیراهن در حالی که تو نماز میکزارده باشی و نه اینکه لنک بر خود بندی در بالای پیراهن چون

تو نماز میکزارده باشی چه بدرستی که هر کدام اینها از جمله روش لباس متکبرانست هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال لا بأس ان یصلی احدکم فی الثوب الواحد وازراره محللة ان دین محمد حنیف شرح الازرار بفتح
همزه و سکون زای با نقطه و دو رای بی نقطه جمع زر بکسر زای و تشدید را تکمه‌ها که بر پیراهن است الحنیف بفتح حا بی نقطه
و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین و فا مستقیم و مراد اینجا آسانست یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم کفت
نیست پروا با اینکه نماز کزارد یکی از شما مردان در یکجامه در حالی که تکمه‌های آن کشوده باشد بدرستی که دین محمد صلی الله
علیه و آله آسانست نهم اصل حدثنی من سمع اباعبدالله علیه السلم عن الرجل یصلی فی ثوب واحد
متزرا به قال لا بأس به اذا رفعه الی الثندوتین شرح الثندوه بضم و فتح ثا سه نقطه و سکون نون و ضم
دال بی نقطه و واو جای پستان یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که نماز میکزارد در
یکجامه در حالی که لنک بر خود قرار داده بآن امام کفت نیست پروا بآن چون بالا کند آنرا تا جای دو پستان دهم اصل عن ابی
عبدالله علیه السلم فی الرجل یصلی یدخل یدیه فی ثوبه قال ان کان علیه ثوب آخر ازار او
سراویل فلا بأس وان لم یکن فلا یجوز له ذلک وان ادخل یدا واحدة ولم یدخل الاخری
فلا بأس شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز میکزارد در حالی که داخل میکند دو دست خود را در جامه
خود که بر دوش دارد امام کفت اگر باشد بر او جامه دیگر خواه لنکی و خواه شبیه جامه پس پروا نیست و اگر جامه دیگر نباشد
پس جایز نیست او را آن فعل و اگر در صورتی که جامه دیگر نباشد داخل کند یک دست را و داخل نکند دستی دیگر را پس پروا نیست
مراد تجویز توشح بثوب واحد است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول در احتمال دوم مخفی نماند که میباید که کره آن در بالای
دوش یا نزدیک آن باشد تا در وقت سجود کشف عورت نشود یازدهم اصل قال ابو عبدالله علیه السلم تصلی المرأة فی ثلثة
اثواب ازار و درع و خمار ولا یضرها بان تقنع بالخمار فان لم تجد فثوبین تتزر باحدهما وتقنع
بالآخر قلت فان کان درع وملحفة لیس علیها مقنعة فقال لا بأس اذا تقنعت بملحفة
فان لم تکفها فلتلبسها طولا شرح الخمار بکسر خا با نقطه و تخفیف میم والف و را بی نقطه آنچه ساتر چیزی باشد و مراد
اینجا روپاکیست که زن سر و کردن خود را بآن میپوشاند لا تضرها بضاد با نقطه و تشدید را بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر
یا باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بثلثة اثواب است و ضمیر بارز راجع بمرأة است بان متعلق بنفی است نه بمنفی تقنع
بقاف و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یکی از دو تا التقنع پوشیدن قناع یعنی خمار و مراد اینجا
کذرانیدن خمارست بر زیر زنخ تا جمیع کردن و آنچه پیراهن و مانند آن آنرا نپوشانیده باشد از سینه و مو پوشیده شود فثوبین
بتقدیر فتصلی فی ثوبین است الملحفة بکسر میم و سکون لام و فتح حا بی نقطه و فا بالاپوش طولا بضم طا بی نقطه منصوب و حال
از ضمیر مفعولست و مصدر بمعنی اسم فاعل است یعنی طولیه و مراد اینست که وسط ضلعی را از اضلاع ملحفه که درازتر است
از باقی اضلاع بر زیر زنخ کذارد و دو طرف آنرا از دو طرف رو بر سر اندازد تا جمیع سر و کردن و موها پوشیده شود یعنی کفت
امام جعفر صادق علیه السلم نماز میکزارد زن در سه جامه لنکی و پیراهنی و روپاکی و آنها ضرر نمیرساند او را با اینکه پایین زنخ را بپوشاند
بروپاک پس اگر نیابد سه جامه را پس نماز میکزارد در دو جامه لنک بر خود قرار میدهد بیکی و بآن دیگر کفتم پس اگر باشد پیراهنی و بالاپوشی
که نباشد بر آن زن روپاکی پس امام کفت پروا نیست چون پایین زنخ خود را بپوشاند ببالاپوش پس اگر بالاپوش کافی نباشد
در پوشانیدن پایین زنخ اگر آن بالاپوش را بر سر خود کیرد پس باید که پوشد آن بالاپوش را بدرازی دوازدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم

قال لا بأس بان یصلی الرجل وثوبه علی ظهره ومنکبیه فیسبله الی الارض ولا یلتحف به واخبرنی من رأه
یفعل ذلک شرح یسبله بسین بی نقطه و با یک نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم باب افعالست ولا یلتحف عطف
تفسیر است یعنی روایت از ابو بصیر که کور بوده از امام جعفر صادق علیه السلم کفت پروا نیست با اینکه نماز
کزارد مرد در حالی که جامه او که بر بالای لنک و مانند آن پوشیده بر پشت او و دو دوش او باشد پس روانه کند آنرا
سوی زمین یا بمعنی که سینه خود را نپوشاند بآن و خبر داد مرا کسی که دید امام را که میکرد آنرا سیزدهم اصل عن سماعة قال
سألته عن الرجل یشتمل فی صلوته بثوب واحد قال لا یشتمل بثوب واحد فاما ان یتوشح
فیغطی منکبیه فلا بأس شرح روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است
کفت پرسیدم امام را از مردی که خود را بپوشاند در نماز خود بیک جامه یا بمعنی که یکجامه که مثل قطیفه باشد التحاف
میکند و آنرا بر دو دوش خود میکیرد امام کفت که خود را نپوشاند بیکجامه زیرا که در وقت سجده کشف عورت میشود و پس
اما اینکه توشح کند با نیز دوش که بپوشاند دو دوش خود را پس پروا نیست مراد صورتیست از توشح که مذکور شد در شرح
حدیث اول این باب در احتمال اول چهاردهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا یصلح للمرأة المسلمة ان
تلبس من الخمر والدروع ما لا یواری شیئا شرح یصلح از باب منع یا حسن است الخمر بضم خا با نقطه و ضم
میم و را بی نقطه جمع خمار بکسر خا روپاکها الدروع بضم دال بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو و عین بی نقطه جمع درع بکسر
دال و سکون را پیراهنهای زن یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم کفت خوب نیست برای زنی که مسلمان
باشد اینکه بپوشد از جمله روپاکها و پیراهنهای خود چیزی را که تنک باشد در نماز در صورتی که منضم نباشد بجامه دیگر و میشود که
اعم ازین باشد پانزدهم اصل عن سماعة قال سألته عن رجل یکون فی فلاة من الارض لیس علیه الا
ثوب واحد واجنب فیه ولیس عنده ماء کیف یصنع قال یتیمم ویصلی عریانا قاعدا یومی
ایماء شرح الفلاة بفتح فا و تخفیف لام والف و تا تانیث صحرایی که از آبادانی دور است یعنی روایت از سماعه
کفت پرسیدم امام را از مردی که باشد در صحرای وسیع از جمله زمین در حالی که نیست بر او مگر یکجامه و جنب شده در آن جامه
و نیست نزد او آب چگونه میکند امام کفت تیمم میکند و نماز میکزارد برهنه نشسته و اشارت میکند بسر برای رکوع و سجود
نوعی از اشارت یا بمعنی که برای سجود بیشتر خم میشود شانزدهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلم رجل خرج من سفینته
عریانا او سلب ثیابه ولم یجد شیئا یصلی فیه فقال یصلی ایماء وان کانت امرأة جعلت یدها
علی فرجها وان کان رجلا وضع یده علی سوأته ثم یجلسان فیومیان ایماء ولا یرکعان ولا
یسجدان فیبدو ما خلفهما تکون صلوتهما ایماء برؤسهما قال وان کانا فی ماء او بحر لجی
لم یسجدا علیه وموضوع عنهما التوجه فیه یومیان فی ذلک ایماء رفعهما توجه ووضعهما شرح
خروج از کشتی برهنه غالبا در صورتی میباشد که کشتی را آفتی رسد و اهل آن شناوری و مانند آن متوجه کنار شوند سلب
بصیغه ماضی مجهول باب نصر است و آن دو مفعول میدارد و بعضی میکویند که یک مفعول میدارد و بنابر اول ضمیر مستتر
نایب فاعل و مفعول اول است و ثیابه منصوب و مفعول دوم است و بنابر دوم ثیابه مرفوع و نایب فاعل است السوءة
بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه و تا تانیث عورت و مراد اینجا آلت مردیست اللجی بضم و کسر لام و تشدید جیم و تشدید
یا آب بسیار مراد وشق اول آبیست که از کمی بحدی باشد که عورت غیر جالس را نپوشد و مراد وشق دوم آبیست

که صورت ایستاده نیز بوده مراد به توجه نحو است یعنی اعتدال در قیام که مذکور شد در باب القیام و القعود فی الصلوة و که گذشت
در حدیث پنجم باب فرض الصلوة که توجه از فرائض سبع است در نماز فریضه رفعها بفتح را بی‌نقطه و سکون فا بصیغه مصدر
باب منع مرفوع و مبتدا است و جمله استیناف بیانیست توجه بصیغه مصدر باب تفعل است و مقصود اینست که برداشتن
دست از صورت قائم مقام توجه است برای نشسته در آب و که داشتن دست بر صورت نیز قائم مقام توجه است برای نشسته
در غیر آب یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را مردی بیرون آمد از کشتی برهنه یا تاراج کرده شده جامهای او و نیافت چیزی که
گزارد در آن پس امام گفت نماز میگزارد بعنوان اشارت و اگر باشد آن کس زن میگذارد دست خود بر فرج خود و اگر باشد
مردی میگذارد دست خود را بر آلت خود بعد از آن می‌نشیند پس اشارت میکند برای رکوع و سجود نوعی از اشارت که برای
سجود بیشتر است و رکوع حقیقی نمیکند و سجود حقیقی نمیکند تا مباد که ظاهر شود آنچه در پس ایشانست بیاشد نماز ایشان
بعنوان اشارت بسرهای ایشان امام گفت و اگر باشند در آبی کم یا در آبی بسیار سجده نمیکنند بر آن آب و ساقط شده از
ایشان استقامت در قیام در نماز در آن آب بیان این آنکه اشارت میکنند یعنی در آن نوعی از اشارت بیان
آنکه برداشتن ایشان دست خود را از صورت استقامت است و که داشتن ایشان دست خود را بر صورت استقامت است

باب شصتم اصل باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره شرح اللباس بکسر لام پوشش و آن شامل میشود
و مانند آن را چنانچه ظاهر میشود از ذکر حدیث بیستم و مانند آن در این باب تکره بصیغه مجهول باب علم است الکراهة بفتح
کاف ناخوش شمردن فعلی خواه آن فعل باعث استحقاق عذاب اخروی شود و خواه نه و تخصیص بکروه بمعنی دوم
اصطلاح متاخرین است **یعنی** این باب بیان لباسی است که مکروه است نماز در آن و لباسی که مکروه نیست نماز در آن و در این
باب سی و شش حدیث است **اول اصل** عن ابن بکیر قال سال زرارة اباعبدالله علیه السلم عن الصلوة
فی الثعالب و الفنک و السنجاب و غیره من الوبر فاخرج کتابا زعم انه املاء رسول الله صلی الله
علیه و آله ان الصلوة فی وبر کل شیء منه فاسد لا تقبل تلک الصلوة حتی تصلی فی غیره مما احل
الله اکله **شرح** الثعالب جمع ثعلب روباه و مراد اینجا مویها یا روباه است یعنی پوستینهائی که از پوست روباه است
و صیغه جمع برای اشارت بیان شد مثل قوله که بمعنی مشوبان بغلط است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم
باب الاشارة و النص علی الحسین بن علی علیهما السلم است که باب شصت و ششم است فنک بفتح فا و فتح نون جانور
که پوستینی که از پوست آنست بهترین انواع پوستین است ضمیر غیره راجع بمذکورست یا راجع بسنجاب است الوبر بفتح
واو و فتح با بی‌نقطه و را بی‌نقطه پشم شتر و روباه و مانند آنها که نازکست و گاهی مستعمل میشود در مرکب از نطع و دو برو این
مراد است در هر دو جا ضمیر اخرج راجع بامام علیه السلم است ضمیر زعم راجع بزراره است و زیرا که در نسبت آن با امام علیه السلم
سو ادب است چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیستم باب الکذب که باب صد و سی و نهم است
ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است الصلوة منصوب و اسم ان است و تبعید بر قاعده الصلوة است در بود
و منون است کل مرفوع و مبتدا است شیء مجرور و مضاف الیه است حرام مجرور و مرفوع میتواند بود و بنابر اول صفت
شیء است و الکل مرفوع و فاعل آنست و بنابر دوم خبر الکل است و جمله صفت شیء است جمله فالصلوة تا آخر خبر کل است
باعتبار اینست که مبتدا متضمن معنی شرط است و جمله مرکبه از مبتدا و خبر خبر ان است و خالی از عائد است بنابر اینکه در حکم
مفرد است و بمعنی هذا الکلام است مثل کلامی زید قائم فاسد اگر مرفوع و خبر الصلوة است باعتبار اینست که صلوة در اصل

مصدر است و تذکیر و تانیث در آن جایز است یا باعتبار اینست که صلوة فعل است یا باعتبار اینست که در هر مونث غیر حقیقی
تانیث و تذکیر جایز است جوهری در صحاح گفته و قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و لم یقل قریبة لانه اراد بالرحمة
الاحسان و لان ما لا یکون تانیثه حقیقیا جاز تذکیره و قال الفراء اذا کان القریب فی معنی المسافة یذکر و یونث و اذا کان
فی معنی النسب یونث بلا اختلاف بینهم تقول هذه المرأة قریبتی ای ذات قرابتی و نقل ابن هشام از فراء مخالف نقل
جوهری است از او و فی الجملة چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب یازدهم و اگر مجرور و صفت شیء است احتراز است
از جزئها که متصل باشد بکل حیوان زنده پس جمله لا تقبل خبر مبتدا است و در آن وضع ظاهر موضع مضمر شده احتمال
اخر در فقره آینده معقول نیست **یعنی** روایت است از عبدالله بن بکیر بن اعین گفت پرسید زرارة بن اعین در حضور
امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در پوستینهای روباه و پوستین فنک و پوستین سنجاب و غیر آنچه مذکور شد از پوستین
در پس امام بیرون آورد و مکتوبی که زراره ظن کرد که آن گفته رسول الله صلی الله علیه و آله است تا دیگری نوشته و در آن مکتوب
این بود که بدرستی که قاعده کلیه نماز در وبری از وبرهاست که هر حیوان که حرامست خوردن آن پس نماز در وبر آن و موی
آن و نطع آن و بول آن و سرگین آن و هر چیزی از آن باطل است مقبول نمیشود آن نماز تا آنکه گزارده شود در غیر آن
از جمله حیوانی که حلال کرده الله تعالی خوردن آن را مثلا **اصل** ثم قال یا زرارة هذا عن رسول الله صلی الله علیه و آله
فاحفظ ذلک یا زرارة فان کان مما یوکل لحمه فالصلوة فی وبره و بوله و شعره و روثه و البانه
و کل شیء منه جائز اذا علمت انه ذکی قد ذکاه الذبح و ان کان غیر ذلک مما قد نهیت عن
اکله و حرم علیک اکله فالصلوة فی کل شیء منه فاسد ذکاه الذبح او لم یذکه **شرح** الالبان بفتح همزه
و سکون لام و با بی‌نقطه جمع لبن بفتح لام و فتح با شیرها نظیر آنچه گفتیم در الثعالب الذکی بفتح ذال با نقطه و کسر کاف
و تشدید یا پاکیزه و آن ضد میته است که نجس است ذکاه بذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب تفعیل است
التذکیه پاکیزه کردن حیوان بعد از زوال حیوة او الذبح بفتح ذال با نقطه و سکون با بی‌نقطه و حا بی‌نقطه مصدر باب
منع شکافتن و مراد اینجا قدر مشترک میان بریدن حلق بشروط مقرره و میان نحر است که در شتر میباشد ذکر حرم بعد
از نهیت مبنی بر اینست که نهی دو قسم است اول تنزیهی دوم تحریمی و مقصود اینجا قسم دوم است **یعنی** بعد از آن امام
گفت که ای زراره این از رسول الله است صلی الله علیه و آله پس در خاطر نگاهدار آن را ای زراره پس اگر باشد آن حیوان
صاحب وبر از آنچه خورده میشود گوشت آن پس نماز در وبر آن و بول آن و موی آن و سرگین آن و لبنیات آن و مثل آن
و باشد و پنیر و هر چیزی از آن جایز است چون دانی که آن پاکست پاک کرده آن را ذبح و اگر باشد غیر آنچه مذکور شد از جمله آنچه
نهی کرده شده‌ای از خوردن آن و حرام کرده شده بر تو خوردن آن پس نماز در هر چیزی از آن باطل است خواه پاک کرده باشد
آن را ذبح و خواه پاک نکرده باشد **دوم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلم عن الصلوة فی الفراء فقال کان
علی بن الحسین صلوات الله علیه رجلا صردا لا تدفئه فراء الحجاز لان دباغها بالقرظ فکان
یبعث الی العراق فیوتی مما قبلکم بالفرو فیلبسه فاذا حضرت الصلوة القاه و القی القمیص الذی
یلیه فکان یسال عن ذلک فیقول ان اهل العراق یستحلون لباس الجلود المیتة و یزعمون
ان دباغه ذکاته **شرح** الفراء بکسر فا و را بی‌نقطه و الف ممدوده جمع فرو بفتح فا و سکون را پوستینها الصرد بفتح
بی‌نقطه و کسر و سکون را بی‌نقطه و دال بی‌نقطه سرما خور یعنی ضعیف از سرما و سکون را معرب سرد تدفئه بدال بی‌نقطه و فا

و همزه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است الحجاز بکسر حاء بینقطه و ضم جیم و الف و زای با نقطه بلادی که واسطه است
میان نجد و غور مثل مکه و مدینه و مانند آنها الدباغ بکسر دال بینقطه و با یکنقطه و الف و غین با نقطه مصدر باب نصر و ضرب
و منع ازاله چرب با پوست بازو و مانند آن قرظ بفتح قاف و فتح را بینقطه و ظاء با نقطه تخم خاریست که آن دباغت میکنند و در
مصر بسیار میباشد و ان شبیه است بخرنوب شامی فرق این است که قرظ کوچکتر و سفیدتر است و طبیعت آن سرد است و در درجه
دوم و بعضی میگویند در درجه اولست و بهر تقدیر پوستی که آن دباغت شود گرمی بسیار نمیدارد و یونی بصیغه مضارع مجهول
باب ضرب است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بعلی بن الحسین است تعلیم بکسر قاف و فتح با یکنقطه منصوبست بظرفیت
و ظرف صله موصول است و ضمیر راجع بعراق است باعتبار اهل آن مثل و اسأل القریه و دارد باللغو برای تعدیه است بلیسه
باب علم است القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و صاد بینقطه پیراهن و مراد اینجا جامه یکلایست
که آنرا بالاپوش کنند مثل ردا و نیم تنه و مانند آن و در حدیث ششم این باب الباس بکسر لام پوشیدن و آنچه پوشیده شود و مراد
اینجا معنی اولست ذکاة بفتح ذال با نقطه اسم مصدر باب تفعیل است التذکیه ازاله نجاست چیزی بعد از زوال زندگی از آن
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در پوستینها پس گفت که بود امام زین العابدین علیه السلم مردی سرما خور گرم میکرد
او را پوستینهای حجاز برای اینکه دباغت آنها بقرظ است پس میفرستاد بسوی عراق و عرب مثل کوفه و بصره پس آورده میشد
نزد او از آنچه نزد اهل عراق است پوستین پس میپوشید آنرا پس چون حاضر میشد وقت نماز می انداخت آنرا و می انداخت
جامه یکلایی را که در پهلوی آن بود پس پرسیده میشد از آن انداختن که چراست پس میگفت به درستی که اهل عراق حلال
میشمرند پوشیدن پوستهای میته را و دعوی میکنند که دباغت آن پاکیزه کردن آنست حکم کلی استعمال میته جایز نیست چنانچه
می آید در حدیث ششم این باب پس اگر آن پوستین حکم میته دارد چرا میپوشید و اگر ندارد چرا می انداخت گویم شاید
که حکم میته داشته باشد در عدم جواز نماز در استعمال نیز پس مانند پوست روباه مذبوح باشد در جواز استعمال و ملاقات
برطوبت ایضا شاید که حکم میته داشته باشد احتیاطا و انداختن بعنوان استحباب باشد برای احتمال میته بودن سیوم اصل
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ لِبَاسِ الْفِرَاءِ وَالصَّلَاةِ
فِيهَا فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِيهَا إِلَّا فِيمَا كَانَ مِنْهُ ذَكِيّاً قَالَ قُلْتُ أَوَلَيْسَ الذَّكِيُّ مِمَّا ذُكِّيَ بِالْحَدِيدِ فَقَالَ بَلَى
إِذَا كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ قُلْتُ وَمَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ مِنْ غَيْرِ الْغَنَمِ قَالَ لَا بَأْسَ بِالسِّنْجَابِ فَإِنَّهُ دَابَّةٌ لَا تَأْكُلُ
اللَّحْمَ وَلَيْسَ هُوَ مِمَّا نَهَى عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ نَهَى عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ وَمِخْلَبٍ
شرح کلمه فی در فیها دو جا برای ظرفیت است و در فیما برای تعلیل است و مستثنی مفرغ است و عبارت از آن ذبح مستثنی
و در کان راجع بمذبوح است که مفهوم است از کلام سابق من در منه برای تعلیل است و ضمیر راجع بما است ذکیا خبر کان است
مقصود اینست که از اشیاء مستثنیان و مانند آنها ذبح شده باشد نماز در آنها کن او لیس بفتح همزه استفهام و واو عطف
الذکی مرفوع و اسم لیس است و عبارت است از جلدی که پاکیزه و جایز الصلوه باشد من در مما برای تبعیض است و ما عبارت از
حیوان است و ظرف خبر لیس است ذکی بصیغه مجهول باب تفعیل است بالحدید متعلق بذکی است حدید و قسم است
یکی آنکه فولاد است و دیگری نرم و آن آهن مشهور است ما در و ما یوکل استفهامیه است مراد بغیر الغنم حیواناتی
که متعارفست که از پوست آنها پوستین میسازند از جمله غیر غنم پس شتر و گاو و مانند آنها خارج است از آن الدابه حیوانی
غیر پرنده که بچهار پا بر روی زمین رود و خواه چنگال داشته باشد و خواه نه و گاهی مستعمل میشود در دو پا نیز و گاهی مستعمل

در پرنده نیز و بهر تقدیر حیوان آبی که تعیش در غیر آب نمیتواند کرد و داخل دابه نیست مثل انواع ماهی مراد اینست که شرایط
در جواز اکل لحم دابه سه چیز اول اینکه اکل اللحم نباشد دوم اینکه ناب نداشته باشد سیوم اینکه مخلب نداشته باشد
الناب بنون و الف و با یکنقطه پیش و آن دندانیست که در پهلوی دندان است مانند آنچه در سگ است المخلب بکسر
میم و سکون خا با نقطه و فتح لام و با یکنقطه اسم آلت باب نصر و ضرب چنگال که آلت جراحت است یعنی روایتست از علی بن
ابی حمزه گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را و امام موسی کاظم علیه السلم را از پوشیدن پوستینها و نماز گزاردن
در آنها پس هر که امام گفت که نماز مگزار در آنها مگر در آنچه از آنست ذبحی که مذبوح بوده در زمان رسول
صلی الله علیه و آله آن الت ذکی و پاکیزه علی بن ابی حمزه گفت که گفتم که آیا نیز نیست پوست پاکیزه و جایز الصلوه
از جمله حیوانی که پاکیزه کرده شده باشد بحدید مثل کارد پس امام گفت بلی چون باشد آن حیوان از جمله آنچه خورده میشود
گوشت آن گفتم و چه چیز خورده میشود گوشت آن از غیر گوسفند امام گفت پروا نیست بسنجاب چه بدرستی که آن
جنبنده است که نمیخورد گوشت را و نیست از جمله آنچه نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن آن در وقتی که نهی کرد
از خوردن گوشت هر صاحب نیش و چنگال چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تُكْرَهُ الصَّلَاةُ فِي الْفِرَاءِ
إِلَّا مَا صُنِعَ فِي أَرْضِ الْحِجَازِ أَوْ مَا عَلِمْتَ مِنْهُ ذَكَاةً شرح اهل حجاز پوست میته را بدباغت پاک نمیشمرند بخلاف
اهل عراق و عرب چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب او ما علمت بصیغه مجهول عطف بر ارض الحجاز است ذکاة
مرفوع و نایب فاعل علمت است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مکروه و ممنوعست نماز در پوستینها
مگر آنچه ساخته شده باشد در زمین حجاز یا جایی که معلوم شده باشد از آنجا ذکیه بالمعنی که اهل آنجا مانند اهل حجاز باشند در نجسی
پوست میته را بدباغت پاک نشمرند پنجم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي
أَدْخُلُ سُوقَ الْمُسْلِمِينَ أَعْنِي هٰذَا الْخَلْقَ الَّذِينَ يَدَّعُونَ الْإِسْلَامَ فَأَشْتَرِي مِنْهُمُ الْفِرَاءَ لِلتِّجَارَةِ
فَأَقُولُ لِصَاحِبِهَا أَلَيْسَ هِيَ ذَكِيَّةً فَيَقُولُ بَلَى فَهَلْ يَصْلُحُ لِي أَنْ أَبِيعَهَا عَلَى أَنَّهَا ذَكِيَّةٌ فَقَالَ لَا وَلٰكِنْ
لَا بَأْسَ أَنْ تَبِيعَهَا وَتَقُولَ قَدْ شَرَطَ لِيَ الَّذِي اشْتَرَيْتُهَا مِنْهُ أَنَّهَا ذَكِيَّةٌ قُلْتُ وَمَا أَفْسَدَ ذٰلِكَ
قَالَ اسْتِحْلَالُ أَهْلِ الْعِرَاقِ لِلْمَيْتَةِ وَزَعَمُوا أَنَّ دِبَاغَ جِلْدِ الْمَيْتَةِ ذَكَاتُهُ ثُمَّ لَمْ يَرْضَوْا أَنْ يَكْذِبُوا فِي
ذٰلِكَ إِلَّا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح واو در وزعموا حالیه است و مراد اینست که محض استحلال است
فساد نیست زیرا که باعث اختلاف عرف اهل حق و عرف مخالفان نمیشود و فائده ذکر ثم لم یرضوا اینست که افترای مخالفان
نقل خود میکردند سهل میبود و باعث اختلاف صریح میان این دو عرف نمیشد ان یکذبوا منعقد بر ان یکذبوا است و مراد کذب
افترا است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج کوفی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که من در کوفه
داخل میشوم در بازار مسلمانان مرادم ازین مردمی است که دعوی اسلام میکنند و در حقیقت اسلام نیستند پس میخرم از ایشان
پوستینها برای تجارت پس میگویم بصاحب اینها پاکیزه کرده شده پس میگوید بلی پاکیزه کرده شده است پس آیا جایز است مرا
اینکه فروشم آنها را بنابر این شرط که آنها پاکیزه کرده شده است پس امام گفت نه ولیکن نیست پروایی با اینکه فروشی آنها
و گویی که بتحقیق شرط کرد برای من آنکه خریدم آنها را از او اینکه آنها پاکیزه کرده شده است گفتم و چه چیز غیر جایز کرده آنرا
امام گفت حلال شمردن اهل عراق پوست میته را یعنی عدم اجتناب ایشان از استعمال پوست میته بر حالی که بتحقیق
دعوی کردند که دباغت پوست میته پاکیزه کردن آنست بعد از آن راضی نشدند باینکه دروغ بندند و در آن دعوی بر کسی مگر

إِنَّهُ دَابَّةٌ تَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ وَلَيْسَ هُوَ عَلَى حَدِّ الْحِيتَانِ فَيَكُونَ ذَكَاتُهُ خُرُوجَهُ مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ
الرَّجُلُ إِي وَاللَّهِ هٰكَذَا أَقُولُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَلَّهُ
وَجَعَلَ ذَكَاتَهُ مَوْتَهُ كَمَا أَحَلَّ الْحِيتَانَ وَجَعَلَ ذَكَاتَهَا مَوْتَهَا شرح مراد بدابه اینجا چهارپاییست که چنگال
ندارد و چنانچه گذشت در شرح حدیث سیوم این باب پس شامل سنگ آبی نیست اعلم اشارتست بآیت سوره
مائده احل لکم صید البحر و طعامه متاعا لکم یعنی پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم پس بدرستی که تو میگویی بدرستی
که آن چهارپاییست بیان این آنکه میرود بر چهار قائمه و نیست آن بر رتبه ماهیان تا باشد پاکیزه کردن آن بیرون
آمدن آن از آب پس گفت آن مرد آری بخدا قسم که چنین میگویم پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم پس بدرستی
که الله تبارک و تعالی حلال کرده آنرا و کرداننده پاکیزه کردن آنرا مردن آن چنانچه حلال کرده ماهیان را و کرداننده پاکیزه
کردن آنها را مردن آنها مراد او اینست که بنابر آنچه گفتید مردی اعتبار دارد و اول اینکه دابه است و با این اعتبار حکم
پرنده صحرایی و مانند سنجابست که مذکور شد در حدیث سیوم این باب دوم اینکه حیوان آبی است و باین اعتبار
شریکست با ماهیان در اینکه ذکاة آن موت آنست و ازین تقریر ظاهر میشود که منافات نیست میان این حدیث
و آنچه منقولست که از حیوانات آبی غیر ماهی حلال نیست زیرا که میتواند بود که مراد آن بمحض باشد یا بعضی که در آب
نباشد و الله اعلم دوازدهم اصل عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَعْدٍ بْنِ الْأَحْوَصِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الصَّلَاةِ فِي جُلُودِ السِّبَاعِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِيهَا قَالَ وَسَأَلْتُهُ هَلْ يُصَلِّي الرَّجُلُ فِي ثَوْبِ إِبْرِيسَمٍ
فَقَالَ لَا شرح روایتست از اسمعیل بن سعد بن الاحوص گفت پرسیدم امام رضا علیه السلم را از نماز در پوستهای
درندگان پس گفت که نماز مگزار در آنها راوی گفت و پرسیدم امام را که آیا نماز میگزارد مرد در جامه ابریشم پس گفت نه
سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي السَّفَرِ وَمَعَهُ السِّكِّينُ فِي
خُفِّهِ لَا يَسْتَغْنِي عَنْهُ أَوْ فِي سَرَاوِيلِهِ مَشْدُوداً أَوِ الْمِفْتَاحُ يَخَافُ عَلَيْهِ الضَّيْعَةَ أَوْ فِي وَسَطِهِ
الْمِنْطَقَةُ فِيهَا حَدِيدٌ قَالَ لَا بَأْسَ بِالسِّكِّينِ وَالْمِنْطَقَةِ لِلْمُسَافِرِ فِي وَقْتِ ضَرُورَةٍ وَكَذٰلِكَ الْمِفْتَاحُ
يَخَافُ عَلَيْهِ أَوْ فِي النِّسْيَانِ وَلَا بَأْسَ بِالسَّيْفِ وَكُلِّ آلَةِ السِّلَاحِ فِي الْحَرْبِ وَفِي غَيْرِ ذٰلِكَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ
فِي شَيْءٍ مِنَ الْحَدِيدِ فَإِنَّهُ نَجَسٌ مَمْسُوخٌ شرح الخف بضم خا با نقطه و تشدید فا پوشش از پوست که ساق پا را بپوشد
و در اکثر اوقات کنده نمیشود و اکثر با جمیع ان ساق را میباشد و استعاره شده از خف بعیر که جزء پای بعیرست المنطقه
بکسر میم و سکون نون و فتح طا بینقطه و قاف کمربند مراد بحدید با اعم از فولاد است فی وقت ضروره خبر مبتدای محذوفست تقدیره
هما و جمله استیناف بیانی سابقست و کل مجرور است السلاح بکسر سین بینقطه و حا بینقطه آهنی که جز آلات حرب است با کل
آنست لا یجوز محمول بر کراهت مغلظه است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سی و ششم این باب المسخ بسین بینقطه و خا
با نقطه ملاقات کرده شده و مراد اینجا اینست که نجس نمیکند چیزی را بملاقات برطوبت و در بعضی نسخ نجا با نقطه است
و آن تصحیف است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میباشد در سفری با او
کارد در موزه او بیان این آنکه مسافر بی نیاز نمیباشد از کارد که با خود داشته باشد یا در شیب جامه او بر حالی که بسته شده
بند شیب جامه یا در دست کلید ممتد بر آن کلیدی که گم شد تر اگر جدا از خود کند یا در کمر او کمربند است که در آن کمر بند است
آهنی امام گفت نیست پروایی بکارد و کمربند برای مسافر بیان این آنکه آنها در وقت ضرورتست و همچنانست کلیدی که ترسد بر آن گم

یا در فراموشی نیست پروایی بشمشیر و هر آلت آهن در جنگ خواه در سفر و خواه در حضر و در غیر آنچه مذکور شد جایز نیست نماز در چیزی
از آهن چه بدرستی که آهن نجس است که نجس کننده نیست چهاردهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ
قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي الْفِرَاءِ أَيُّ شَيْءٍ يُصَلَّى فِيهِ فَقَالَ أَيُّ الْفِرَاءِ قُلْتُ
الْفَنَكُ وَالسِّنْجَابُ وَالسَّمُّورُ قَالَ فَصَلِّ فِي الْفَنَكِ وَالسِّنْجَابِ فَأَمَّا السَّمُّورُ فَلَا تُصَلِّ فِيهِ قُلْتُ
فَالثَّعَالِبُ يُصَلَّى فِيهَا قَالَ لَا وَلٰكِنْ تَلْبَسُ بَعْدَ الصَّلَاةِ قُلْتُ أُصَلِّي فِي الثَّوْبِ الَّذِي يَلِيهِ قَالَ لَا شرح
الف لام الفراء در اول برای عهد خارجیست و اشارتست بآنچه متعارف بوده باقیست اعلام داشته و از زمان
دوم و در دوم برای جنس است ای در اول مرفوعست و در دوم منصوب و مفعول فعل محذوفست تقدیره اوست سمور بفتح
سین بینقطه و تشدید میم مضمومه و سکون واو و را بینقطه معروفست فاء در فالثعالب برای تنویعست و این بنابرآنست
که بعضی میگویند که فنک نوعی از روباه است که سیاه است و ظاهر جواب امام ابطال آن میکند و الله اعلم تصلی بصیغه
مخاطب معلوم باب علم و بصیغه غایبه مجهول میتواند بود یعنی روایتست از علی بن مهزیار که او از ابو علی بن راشد گفت که گفتم
امام محمد تقی علیه السلم را که چه میگویید درین پوستینها که ام چیز نماز گزارده میشود و در آن پس امام گفت که ام پوستینها را اراده
کردی گفتم فنک و سنجاب و سمور را امام گفت پس نماز بگزار در فنک و سنجاب پس اما سمور پس نماز مگزار در آن گفتم آیا پس
پوستینهای روباه نماز گزارده میشود در آنها امام گفت نه ولیکن میپوشی بعد از نماز گفتم نماز بگزارم در جامه که بهلوی
پوستین روباه است یعنی که ابره آنست امام گفت نه میتواند بود که نهی برای این باشد که سرایت چربی و مانند آن از قطع
پوستین با بره آن زده میشود پانزدهم اصل عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السِّمْطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرَّجُلُ
إِذَا اتَّزَرَ بِثَوْبٍ وَاحِدٍ إِلَى ثُنْدُوَتِهِ صَلَّى فِيهِ شرح اتزر بتشدید تاء دو نقطه در بالا و زای با نقطه و را بینقطه صیغه
ماضی معلوم باب افتعال است و تاء اول آن منقلب از یاء منقلب از همزه است ماخوذست از ازار بکسر همزه یعنی لنگ
الاتزار لنگ بر خود بستن الثندوه بضم و فتح تاء سه نقطه و سکون نون و ضم دال و واو و تاء تانیث جای پستان یعنی روایتست
از سفیان بن سمط بکسر سین بینقطه و سکون میم و طاء بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که مرد چون لنگ
بر خود بندد و یک جامه تا جای پستان خود نماز میگزارد در آن جامه مراد اینست که اگر پایین تر از آن باشد نماز در آن مکروه است
اصل قَالَ فَقَرَأْتُ فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنِ الْفَنَكِ يُصَلَّى فِيهِ
فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِهِ وَكَتَبَ يَسْأَلُهُ عَنْ جُلُودِ الْأَرَانِبِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكْرُوهٌ وَكَتَبَ
يَسْأَلُهُ عَنْ ثَوْبٍ حَشْوُهُ قَزٌّ يُصَلَّى فِيهِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِهِ شرح مجموع این حدیث و حدیث اول این باب
دلالت میکند بر اینکه فنک ماکول اللحم باشد پس ناب و مخلب نداشته باشد بنابر حدیث سیوم این باب حشوه بفتح حا
بینقطه و سکون شین با نقطه و ضم واو و ضمیر غایب است القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه معرب کژ و آن قسمی از بدترین
ابریشم است که کرم آنرا سوراخ میکند و بیرون می آید و تخم میریزد و پس آن پیله را مانند پنبه و پشم حلوج میکنند و مانند پنبه
بکار میبرند در درون جامه که آستین و در پشتی و مانند آنها و مطرزی در مغرب گفته که و اما القز المعرب من الابریسم معرب
قال اللیث هو ما یسوی منه الابریسم و فی جمع التفاریق القز و الابریسم کالدقیق و الحنطه ابن بابویه گفته در فقیه و ان یاتی صلی
فیه و ما لا یصلی فیه من الثیاب و جمیع الانواع که وکتب ابرهیم بن مهزیار الی ابی محمد الحسن علیه السلم یساله عن الصلوه
فی القز فان اصحابنا یتوقفون من الصلوه فیه فکتب لا باس مطلقا و الحمد لله قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله و ...

بر رسول الله صلی الله علیه و آله که او گفته ایما اهاب دبغ فقد طهر ذکاته حاصل جواب اینست که ذکی در عرف مخالفان
اعم از ذکی در عرف اهل حق است پس اگر تو فتوی با مثال خود و گویی ذکاتست دروغ خواهد بود بخلاف اینکه گویی
که صاحبش گفت که ذکی است و ازین ظاهر میشود که اگر صاحبش گفته باشد که ذکی نیست این حکم نداشته باشد چنانچه
می آید در حدیث هفتم این باب **ششم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الْمَيْتَةُ يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ
مِنْهَا قَالَ لَا قُلْتُ بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ بِشَاةٍ مَيْتَةٍ فَقَالَ مَا كَانَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ
الشَّاةِ إِذْ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِلَحْمِهَا أَنْ يَنْتَفِعُوا بِإِهَابِهَا قَالَ تِلْكَ شَاةٌ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ وَكَانَتْ
شَاةً مَهْزُولَةً لَا يُنْتَفَعُ بِلَحْمِهَا أَنْ يَنْتَفِعُوا بِإِهَابِهَا أَنْ تُذَكَّى **شرح** الاهاب بکسر همزه و با بی نقطه پوست سوده بفتح
سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه است زمعه بفتح زای با نقطه و سکون میم و عین بی نقطه است ان تذکی بفتح تا
و سکون نون و صیغه مضارع مجهول غایبه باب تفعیل بدل اشتمال ان ینتفعوا است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع
بشاة است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را فدایت شوم حیوان مرده نفع برده میشود بچیزی از آن گفت نه گفتم
رسیده بما اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت بگوسفندی مرده پس گفت چه ضرر بود بر صاحبان این گوسفند
وقتی که منتفع نشدند بگوشت آن در اینکه منتفع شوند بپوست آن امام گفت آن گوسفندی بود از سوده دختر زمعه که زوجه
نبی بود صلی الله علیه و آله و بود گوسفندی لاغر که نفع برده نمیشد بگوشت آن از کمال لاغری پس واگذاشتند آن را تا مرد و پس
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چه بود بر اهل آن وقتی که منتفع نشدند بگوشت آن در اینکه منتفع شوند بپوست آن اینکه ذبح
شود **هفتم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي
جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي الْفَرْوِ يُشْتَرَى مِنَ السُّوقِ فَقَالَ إِذَا كَانَ مَضْمُوناً فَلَا بَأْسَ
شرح روایت از علی بن مهزیار از محمد بن حسین اشعری گفت که نوشت بعض یاران ما بسوی امام محمد تقی علیه السلام
که چه میگویی در پوستینی که خریده میشود از بازار آیا نماز میتوان کرد در آن یا نه پس گفت چون باشد در عهده گرفته
شده پس پروا نیست یعنی که اگر صاحبش خبر دهد که پوست میته نیست نماز در آن میتوان کرد **هشتم اصل**
عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ رَجُلٍ سَأَلَ الْمَاضِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّعَالِبِ فَنَهَى عَنِ الصَّلَاةِ
فِيهَا وَفِي الثَّوْبِ الَّذِي يَلِيهَا فَلَمْ أَدْرِ أَيُّ الثَّوْبَيْنِ الَّذِي يَلْصَقُ بِالْوَبَرِ أَوِ الَّذِي يَلْصَقُ
بِالْجِلْدِ فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّوْبُ الَّذِي يَلْصَقُ بِالْجِلْدِ قَالَ وَذَكَرَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِي الثَّوْبِ الَّذِي فَوْقَهُ وَلَا فِي الَّذِي تَحْتَهُ **شرح** جمله سال
نامزه صفت رجل است و ضمیر مستتر راجع برجل است مراد بالماضی امام موسی کاظم علیه السلام است فنهی بتقدیر قال
فنهی است و ضمیر مستتر در قال راجع برجل است فلم ادر عطف بر فنهی است الذی بتقدیر استفهام است فوقع
بخطه مستعمل را اقتصار است بتقدیر فکتبت ذلک الیه فوقع بخطه باین روش که ضمیر متکلم راجع برجل باشد و سایر
ضمایر راجع بماضی باشد ضمیر مستتر در قال راجع بعلی بن مهزیار است یا راجع برجل است مراد بابو الحسن امام رضا علیه السلام
ضمیر انه راجع بابو الحسن علیه السلام است ضمیر بارز در ساله راجع بالماضی است **یعنی** روایتست از علی بن مهزیار از مردی
که پرسید امام موسی کاظم علیه السلام را از نماز در پوستینهای روباه آنرو گفت که پس امام موسی کاظم علیه السلام نهی کرد
از نماز در آنها و در جامه که پهلوی آنهاست پس ندانستم که مراد کدام از دو جامه است آیا آنچه متصل است بمو

یا آنچه متصل است بپوست پس نوشتم آن اشکال را سوی امام موسی کاظم علیه السلام پس امام علیه السلام نوشت بخط خود که مراد
جامه ایست که متصل است بپوست گفت علی بن مهزیار که و مذکور کرد امام رضا علیه السلام اینکه او پرسید امام موسی کاظم علیه السلام را
ازین مسئله پس امام موسی کاظم علیه السلام گفت که نماز مکن نه در جامه که در بالای پوستین روباه است و نه جامه که متصل بپوست
است در جامه که در پایین پوستین روباه است مقصود از نقل سوال و جواب اخیر اظهار اینست که نهی در هر دو روایت
برای تنزیه است لیکن در اول اقوی از دوم است **نهم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عُقْبَةَ
عِنْدَنَا جَوَارِبُ وَتِكَكٌ تُعْمَلُ مِنْ وَبَرِ الْأَرَانِبِ فَهَلْ تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي وَبَرِ الْأَرَانِبِ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ
وَلَا تَقِيَّةٍ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا **شرح** ضمیر الیه راجعست بابو جعفر الثانی که مذکور شد در حدیث هفتم این
باب و گذشت در حدیث هفتم باب بیست و هفتم که کتب بعض اصحابنا یعنی ابرهیم بن عقبه الیه یعنی ابا جعفر
التکک بکسر تا دو نقطه در بالا و فتح کاف جمع تکه بکسر تا و تشدید کاف بند ازار جامه علی بن مهزیار گفت که نوشت
سوی امام محمد تقی علیه السلام ابرهیم بن عقبه که نزد ما پیدا شد جورابها و بندهای جامه که ساخته میشود از موی خرگوشها پس
آیا جایزست نماز در موی خرگوشها بی ضرورت و بی تقیه پس نوشت علیه السلام که جایز نیست نماز در آن جورابها و بندها
سبب جامه چه جای چیزی که ساتر عورت باشد مخفی نماند که این مبنی برینست که خرگوش ماکول اللحم نیست زیرا که چنگال
دارد و فی الجمله اگر چه ناب ندارد **دهم اصل** كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ هَلْ يُصَلَّى فِي قَلَنْسُوَةِ حَرِيرٍ
مَحْضٍ أَوْ قَلَنْسُوَةِ دِيبَاجٍ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَحِلُّ الصَّلَاةُ فِي حَرِيرٍ مَحْضٍ **شرح** الدیباج بکسر دال بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه و الف و جیم معرب دیباست نوعی از جامه حریر است **یعنی** نوشتم سوی امام حسن عسکری علیه السلام
که آیا نماز کرده میشود در کلاه ابریشم محض یعنی که ابره و استر آن حریر باشد یا کلاه دیبا یعنی که ابره آن دیبا
و استر آن حریر نباشد پس نوشت امام علیه السلام که حلال نیست نماز در حریر محض خواه ابره و استر باشد و خواه ابره تنها
باشد و خواه استر تنها باشد **یازدهم اصل** كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَزَّازِينَ
فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي الْخَزِّ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ إِنَّهُ مَيِّتٌ وَهُوَ عِلَاجِي وَأَنَا أَعْرِفُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا أَعْرَفُ بِهِ مِنْكَ
فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ إِنَّهُ عِلَاجِي وَلَيْسَ أَحَدٌ أَعْرَفَ بِهِ مِنِّي فَتَبَسَّمَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ أَتَقُولُ
إِنَّهُ دَابَّةٌ تَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ أَوْ تُصَادُ مِنَ الْمَاءِ فَتَخْرُجُ فَإِذَا فَقَدَ الْمَاءَ مَاتَ فَقَالَ الرَّجُلُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ
فِدَاكَ هَكَذَا هُوَ **شرح** مناسب این می آید در کتاب الزی و التجمل و المروه و در حدیث سوم باب الخز که باب بیست
و از آن ظاهر میشود که خز سگ آبی است **یعنی** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که داخل شد بر او مردی از خز فروشان
پس گفت او را فدایت شوم چه میگویی در نماز در پوست خز پس امام گفت پروا نیست بنماز در آن پس گفت او را آن مرد
فدایت شوم بدرستی که آن مرده است و آن صنعت منست و من میشناسم آن را پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
که من شناساترم بآن از تو پس گفت او را آن مرد بدرستی که آن صنعت منست و نیست هیچکس شناساتر بآن از من پس
لب خنده کرد امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن گفت او را که آیا میگویی بدرستی که آن جانوریست که بیرون می آید از آب یا شکار
کرده میشود از آب پس بیرون آورده میشود پس چون نیابد در زمان معتد به آب را میمیرد پس گفت آن مرد که راست گفتی فدایت
شوم چنین است آن یا بمعنی که بنای سخن من برهمین است که گفتی **اصل** فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّكَ تَقُولُ

انه دابة تمشی علی اربع و لیس هو فی حد الحیتان فیکون ذکاته خروجه من الماء فقال له الرجل ای و الله هکذا اقول فقال له ابو عبد الله علیه السلام فان الله تعالی احله و جعل ذکاته موته کما احل الحیتان و جعل ذکاتها موتها
اوا لم یکن القز من ابریسم محض و الذی نهی عنه هو ما کان من ابریسم محض و کتب الیه فی الرجل یجعل فی جبته بدل
القطن قزا هل یصلی فیه فکتب نعم لا باس به یعنی به قز المعزاه فرا لا ابریسم و اطلاق قز بر موی بز در کلام اهل لغت بنظر نرسیده
اینقدر هست که زرکان بز را کجی بکاف فارسیه و جیم فارسیه میخوانند و ازین متوهم میشود که موی بز را کج گویند و قز
معرب آن نیز باشد و نهی از نماز در ابریشم محض منافات ندارد با تجویز نماز در قز زیرا که قز را ابریشم نمیگویند و ایضا ابریسم
محض بمعنی جامه ایست که از ابریشم بافته شده باشد و قز اینجا نابافته است و الله اعلم **یعنی** سفیان گفت که پس حج ادا کردم
در مکتوب محمد بن ابرهیم موصلی سوی امام موسی کاظم علیه السلام میپرسید او را از قز که آیا نماز کرده میشود در آن پس
نوشت امام علیه السلام که پروا نیست بآن و ایضا نوشت میپرسید امام را از پوستهای خرگوشها پس نوشت امام
که مکروه و ممنوع است و ایضا نوشت میپرسید او را از جامه که در آن قز محلوج است بجای پنبه آیا نماز کرده میشود در آن
پس نوشت امام علیه السلام که پروا نیست بآن **شانزدهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي السَّمُّورِ
وَالسِّنْجَابِ وَالثَّعْلَبِ فَقَالَ لَا خَيْرَ فِي ذَا كُلِّهِ مَا خَلَا السِّنْجَابَ فَإِنَّهُ دَابَّةٌ لَا تَأْكُلُ اللَّحْمَ **شرح** پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از نماز در سمور و سنجاب و روباه پس امام گفت نیست خوبی درین همگی آن سوای سنجاب
چه بدرستی که آن جانوریست که نمیخورد گوشت را **هفدهم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَرِهَ
أَنْ يُصَلِّيَ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ فِيهِ تَمَاثِيلُ **شرح** التماثیل جمع تمثال بکسر تا دو نقطه در بالا و سکون میم و ثا سه نقطه
صورتها **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او منع کرد اینرا که نماز گزارد مکلف در حالی که بر او باشد جامه
که در آن باشد صورتها **هجدهم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الطَّيْلَسَانُ يَعْمَلُهُ الْمَجُوسُ أُصَلِّي
فِيهِ قَالَ أَلَيْسَ يُغْسَلُ بِالْمَاءِ قُلْتُ بَلَى قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ الثَّوْبُ الْجَيِّدُ يَعْمَلُهُ الْحَائِكُ أُصَلِّي فِيهِ
قَالَ نَعَمْ **شرح** الطیلسان بفتح طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح و کسر و ضم لام و تخفیف سین بی نقطه جرخانی
جامه ایست که تار آن از پنبه است و پود آن از پشم و وضع باران میکند و آن معرب تالشانست و تالش جامه ایست
که جولاهان در میان ایشان متعارفست **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که جولاهان
میسازند آنرا اگبران نماز کنم در آن امام گفت آیا نیست اینکه شسته میشود آب بعد از بیرون آمدن آن از دست جولاه
مجوس گفتم بلی گفت پروا نیست گفتم که جامه تازه میسازد آنرا جولاه مسلمان نماز کنم در آن امام گفت آری **نوزدهم اصل**
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي فِي ثَوْبِ الْمَرْأَةِ وَفِي إِزَارِهَا وَيَعْتَمُّ بِخِمَارِهَا قَالَ نَعَمْ إِذَا
كَانَتْ مَأْمُونَةً **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میکند در جامه زن و در لنگ زن و بر سر میپیچد مقنعه
زن را امام گفت آری اگر باشد آن زن خاطر جمع کرده شده یا بمعنی که از نجاسات احتراز میکرده باشد **بیستم اصل** سَأَلْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الدَّرَاهِمِ السُّودِ الَّتِي فِيهَا التَّمَاثِيلُ أَيُصَلِّي الرَّجُلُ وَهِيَ مَعَهُ فَقَالَ
لَا بَأْسَ إِذَا كَانَتْ مُوَارَاةً **شرح** السود بضم سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع اسود سیاهها و مراد اینجا
درهمهاست که صورت بت دارد و مثل آنچه از فرنگ می آورند و در مقابل آن دراهم بیض است بکسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و ضاد با نقطه چنانچه می آید در کتاب المعیشه در حدیث اول باب صد و احد هم که باب الرجل یقرض الدراهم و یاخذ
اجود منها است و مراد دراهمی است که سکه اسلام دارد و استعمال سود و بیض مناسب اینست که کفر ظلمت است و اسلام
نورست الموارات بصیغه اسم مفعول المفاعله و اوی ذو معتل اللام یایی باب مفاعله پنهان کرده شده **یعنی** پرسیدم امام جعفر

صادق علیه السلام از درهمهای که در آنهاست صورتها است آیا نماز میکند مرد بر حالی که آنها با او باشد پس امام گفت پروا نیست چون
باشد پنهان کرده شده در همیان و مانند آن **بیست و یکم اصل** وَفِي رِوَايَةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ حِفْظِ بِضَائِعِهِمْ فَإِنْ صَلَّى وَهِيَ مَعَهُ فَلْتَكُنْ مِنْ خَلْفِهِ وَلَا يَجْعَلْ
شَيْئاً مِنْهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ **شرح** و در روایت عبد الرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلام عبد الرحمن
گفت که امام گفت نیست چاره مردمان را از نگاهداری سرمایهای پس اگر مرد نماز کند و آن دراهم سود با او باشد پس
باید که باشد در پس سر او و باید که نگرداند چیزی از آنها را میان خود و میان قبله هر چند که پنهان در کیسه باشد **بیست و دوم اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تُكْرَهُ الصَّلَاةُ فِي الثَّوْبِ الْمَصْبُوغِ الْمُشْبَعِ الْمُفَدَّمِ **شرح** المشبع بضم
میم و سکون شین با نقطه و فتح با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال سیر کرده شده المفدم بفا و دال بی نقطه بصیغه اسم
مفعول باب افعال بغایت سرخ کرده شده ذکر مصبوغ پیش از مشبع و ذکر آن در پیش از مفدم مشعر باینست که مصبوغ
مطلق فی الجمله کراهت دارد و کراهت مشبع مطلق بیش از آنست و کراهت مفدم بیش از دوم است **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروهست نماز در جامه رنگ کرده شده سیر بغایت سرخ کرده شده **بیست و سوم اصل**
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلِّ فِي مِنْدِيلِكَ الَّذِي تَتَمَنْدَلُ بِهِ وَلَا تُصَلِّ فِي مِنْدِيلٍ يَتَمَنْدَلُ
بِهِ غَيْرُكَ **شرح** المندیل بکسر و فتح میم زائده رومال که بآن عرق و چرک بدن و مانند آنها را پاک میکنند **شرح** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت نماز گزار در رومال تو که بدن خود را پاک میکنی بآن و نماز مگزار در رومالی که بدن خود را پاک میکند
بآن غیر تو اشارتست باینکه بعرق و چرک بدن دیگری نماز مکن **بیست و چهارم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُصَلِّ
فِيمَا شَفَّ أَوْ سَفَّ يَعْنِي الثَّوْبَ الصَّقِيلَ قَالَ وَلَا تُصَلِّ فِي ثَوْبٍ أَسْوَدَ فَأَمَّا الْخُفُّ أَوِ الْكِسَاءُ
أَوِ الْعِمَامَةُ فَلَا بَأْسَ **شرح** شف بشین با نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است الشفوف نازکی
بروشی که نما باشد سف بسین بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی معلوم باب نصر است ماخوذ است از سف بکسر و ضم
سین که نوعی خیست از مارست که آنرا ارقم مینامند و مقصود اینجا براق چون پوست مار براق میباشد یعنی کلام امام است
و تفسیر شق دوم است الصقیل بفتح صاد بی نقطه و کسر قاف و یا دو نقطه در پایین جلاداده شده و مثل جامه مهره
زده شده الکسا بکسر کاف و تخفیف سین بی نقطه و الف مد و ده گلیم و آن جامه ایست از پشم که ردا میشود و عبا میشود
و سرپوش که بر سر عمامه یا کلاه پوشیده میشود برای پوشانیدن عمامه و گردن و دوشها میشود **یعنی** گفت امام جعفر صادق
نماز مگزار در آنچه نما باشد یا براق باشد میخواهد امام جامه مهره زده را و روایت کرده شده از امام علیه السلام که نماز
مگزار در جامه سیاه بیان اینکه اما موزه و کسا و عمامه پس پروا نیست از رنگ سیاه باشد **بیست و پنجم اصل** عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ جُلُودِ الدَّارِشِ الَّتِي يُتَّخَذُ مِنْهَا الْخِفَافُ قَالَ فَقَالَ
لَا تُصَلِّ فِيهَا فَإِنَّهَا تُدْبَغُ بِخُرْءِ الْكِلَابِ **شرح** الدارش بدال بی نقطه و الف و فتح یا کسر یا ضم را بی نقطه
و شین با نقطه نوعی از تیماج که سیاهست و شاید که همان باشد که آنرا به رومی مینامند صاحب قاموس گفته
الدارش جلد معروف اسود کانه فارسی خرو بضم خا با نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو و همزه جمع خرو بضم خا و سکون
را و همزه است **یعنی** روایتست از امام رضا علیه السلام اینکه راوی پرسید او را از پوستهای دارش که ساخته میشود از آنها
موزه را او را گفت که پس امام گفت نماز مگزار در آنها چه بدرستی که آنها دباغت کرده میشود بسرگینهای سگان **بیست و ششم اصل**

عن أبي عبد الله عليه السلام في الخز الخالص أنه لا بأس به فأما الذي يخلط فيه وبر الأرانب
أو غير ذلك مما يشبه هذا فلا تصل فيه شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام در خز خالص بحكم
نشان امست كه نيست پروا بآن پس اما آنچه مخلوط ميشود در ان موی خرگوشها يا غير آن از آنچه شبيه است آنرا در حكم
از غير ماكول اللحم است پس نماز مكن در ان بيست و ششم مجهول عن أبي عبد الله عليه السلام أنه كان يكره أن
يلبس القميص المكفوف بالديباج ويكره لباس الحرير ولباس الوشي ويكره المئيثرة الحمراء
فإنها ميثرة إبليس شرح يكره به صيغه مضارع معلوم باب علم يا باب تفعيل است و يلبس بصيغه مضارع
مجهول باب علم است الوشي بفتح واو و سكون شين با نقطه و تخفيف يا در اصل مصدر باب ضرب است
و مستعمل شده بمعنی اسم مفعول بكسر شين و تشديد يا بصيغه فعيل بمعنی مفعول است و بر هر تقدير مراد جامه
نقش كرده شده است مثل جيت قلمكار و مثل آنچه بدوختن ابريشم و مانند آن منقش شده باشد و مثل آنچه نقش
آن با آن بافته شده باشد محقق نماند كه كراهت وشی برای آن غير حرير است بنا بر اينكه تجويز آن می آيد در كتاب الزی والتجمل
در باب الوشی الميثرة بكسر ميم و سكون يا دو نقطه منقلب از واو و فتح ثا سه نقطه و را بی نقطه و تا تانيث آنچه زير
جامهای ديگر پوشند مثل بارانی و عبا و بعضی تفسير به بالش بالای زين ميكنند يعنی روايت است از امام جعفر صادق
اينكه او ناخوش است اينرا كه پوشيده شود پيراهن سجاف كرده شده بديبا و ناخوش است پوشيدن جامه حرير و پوشيدن
جيت قلمكار و مانند آنها و ناخوش است بالاپوش سرخ را چه بدرستی كه آن بالاپوش ابليس است بيست و هشتم مجهول قلت
لأبي عبد الله عليه السلام الخفاف عندنا في السوق نشتريها فما ترى في الصلوة فيها فقال صل
فيها حتى يقال لك إنها ميتة بعينه شرح بعينه با حرف جر و ضمير راجع بقائل است كه مفهوم ميشود
از يقال و عين بمعنی چشم است و ظرف متعلق بميته است يا ضمير راجع بخفی است كه خريده شده و عين بمعنی
شخص است و ظرف حال از ضمير مستتر در ميته است يعنی گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه موزه ها در شهرها
در بازار ميباشند ميخريم آنها پس چه ميبينی در نماز در آنها پس امام گفت نماز بگزار در آنها تا آنكه گفته شود ترا كه آنها
ميته است بچشم آنكه گويد يا باينمعنی كه شخصی كه معتمد عليه باشد گويد كه من ديدم كه همين خف از ميته است بيست و نهم مجهول
عن أبي عبد الله عليه السلام قال يكره السواد إلا في ثلثة الخف والعمامة والكساء شرح
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت مكروه است سياهی مگر در سه چيز موزه و عمامه و عبا سی ام مجهول عن أبي عبد الله
قال قلت له أصلي في القلنسوة السوداء فقال لا تصل فيها فإنها لباس أهل النار شرح روايت
از امام جعفر صادق عليه السلام راوی گفت كه گفتم او را كه نماز گزارم در كلاه سياه پس گفت نماز مگزار در ان چه
بدرستی كه آن پوشش اهل جهنم است مراد اينست كه لباس خاص عباسيان است بخلاف عمامه سياه كه مشترك است
يا مراد اينست كه لباس نصاری است يا مراد اينست كه زی فساق است يا مراد اينست كه لباس كفار خواهد بود در جهنم
سی و يكم مجهول قلت لأبي الحسن عليه السلام أعترض السوق فأشتري خفا لا أدري أذكي هو أم لا
قال صل فيه قلت فالنعل قال مثل ذلك قلت إني أضيق من هذا قال أترغب عما كان أبو الحسن
يفعله شرح گفتم امام رضا عليه السلام را كه ميخرم بازار را هر جای آنكه باشد پس ميخرم موزه كه نميدانم كه آيا پاكيزه كرده شده
ذبح است آن يا نه امام گفت نماز بگزار در ان گفتم پس نعل چون است گفت مثل آنست گفتم بدرستی كه من تنگ ميشوم

ازين گفت آيا روی ميگردانی از آنچه امام موسی كاظم عليه السلام ميكرد آنرا سی و دوم اصل عن إبراهيم بن مهزيار قال
سألته عن الصلوة في جرموق وأتيته بجرموق فبعثت به إليه فقال يصلى فيه شرح الجرموق بضم
جيم و سكون را بی نقطه و ضم ميم و سكون واو و قاف پاپوشی كه بر بالای موزه پوشيده ميشود و آن معرب سرموزه است
روايت است از ابراهيم بن مهزيار كه از اصحاب امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسكری و از سفرای صاحب الزمان
عليهم السلام است گفت پرسيدم امام را از نماز در سرموزه و آوردم نزد او سرموزه را باينمعنی كه آنرا بخانه او آوردم پس
آن سرموزه را بسوی او پس گفت نماز گزارده ميشود در ان سی و سوم اصل عن علي بن جعفر عن أخيه أبي الحسن
قال سألته عن رجل صلى وفي كمه طائر قال إن خاف الذهاب عليه فلا بأس قال وسألته
عن الخلاخل هل تصلح للنساء والصبيان لبسها فقال إن كانت صما فلا بأس وإن كان
لها صوت فلا شرح روايت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی كاظم عليه السلام گفت پرسيدم امام را از مردی كه نماز
گزارد بر حالی كه در آستين او مرغی بود امام گفت كه اگر ترسد كه رفتن مرغ را پس پروا نيست راوی گفت و پرسيدم
امام را از زيورهای كه در ساق پا ميباشند آيا خوبست برای زنان و اطفال پوشيدن آنها در نماز پس امام گفت اگر
بی آواز باشد پس پروا نيست و اگر باشد آنها را آواز پس خوب نيست سی و چهارم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام
قال لا يصلي الرجل وفي تكته مفتاح حديد شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نماز نميگزارد
مرد بر حالی كه بند شب جامه او كليد آهنی باشد و در غير حال ضرورت مراد كراهت مغلظه است سی و پنجم اصل قال
رسول الله صلى الله عليه وآله لا يصلي الرجل وفي يده خاتم حديد شرح گفت رسول الله
صلى الله عليه وآله كه نماز نميگزارد مرد بر حالی كه در دست او انگشتری آهنی باشد مثل اينكه نگين آن فولاد باشد سی و ششم اصل
وروي إذا كان المفتاح في غلاف فلا بأس شرح ظاهر اينست كه اين حديث مقدم بر سابق باشد يعنی
در روايت كرده شده كه چون باشد كليدها كه با نماز گزارست در غلافی پس پروا نيست باب شست و يكم اصل
الرجل يصلي في الثوب وهو غير طاهر عالما او جاهلا شرح اين باب بيان مردی است كه نماز ميگزارد در جامه بر حالی
كه آن جامه پاك نيست دانسته يا ندانسته در اين باب شانزده حديث است اول اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام
عن رجل صلى في ثوب رجل أياما ثم إن صاحب الثوب أخبره أنه لا يصلى فيه قال لا
يعيد شيئا من صلوته شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردی كه نماز گزارده در جامه مردی
چند روز بعد از ان بدرستی كه مالك جامه خبر داد او را كه آن جامه نماز گزارده نميشود در ان باينمعنی كه نجس است
امام گفت اعاده نميكند چيزی از نماز خود را دوم اصل عن فضالة بن أيوب عن عبد الله بن سنان
قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يصلي وفي ثوبه عذرة إنسان أو سنور
أو كلب أيعيد صلوته فقال إن كان لم يعلم فلا يعيد شرح روايت است از فضالة بن ايوب از عبد الله
بن سنان گفت پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردی كه نماز ميگزارد بر حالی كه در جامه اوست
نجاست آدمی يا گربه يا سگ آيا اعاده ميكند نماز خود را پس امام گفت اگر نميدانست اصلا پس اعاده نميكند سيوم
اصل عن أبي عبد الله عليه السلام أو أبي جعفر عليه السلام قال لا تعاد الصلوة من دم تبصره من غير
دم الحيض فإن قليله وكثيره في الثوب إن رآه وإن لم يره سواء شرح تبصره با بای يكنقطه و صاد

بی نقطه و را بی نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال است الابصار ديدن و مراد اينجا ديدن در اثنای
نماز است خواه بسيار باشد و خواه كم و ضمير مستتر راجع بنمازگزار است و ضمير بارز منصوب راجع بدم است يعنی
روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام يا امام محمد باقر عليه السلام گفت كه اعاده كرده نميشود نماز بسبب خونی كه نماز
گزار می بيند آنرا در اثنای نماز از غير خون حيض چه بدرستی كه كم خون حيض و بسيار آن در جامه اگر ببيند آنرا نمازگزار
و اگر نبيند آنرا در اثنای نماز برابر است چهارم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا أصاب ثوبك
خمر أو نبيذ مسكر فاغسله إن عرفت موضعه فإن لم تعرف موضعه فاغسله كله
وإن صليت فيه فأعد صلوتك شرح خمر مستعمل ميشود در اعم از شراب انگور و هر چه روان بالاصالة و مست
كننده باشد چنانچه ظاهر ميشود از حديث شانزدهم اين باب و مراد اينجا شراب انگور است بقرينه مقابله
و ميتواند بود كه مراد اعم باشد و واو برای تنگ رادی باشد النبيذ بفتح نون و كسر با يكنقطه و سكون يا دو نقطه در
پايين و ذال با نقطه بوزن و آن آبيست كه در ان جو يا مويز يا مانند آنها می اندازند و ميگذارند تا متغير شود و مست كننده شود
مسكر احتراز است از آنچه گذشت در كتاب الحجه در حديث ششم باب ما يفصل به بين دعوی المحق و المبطل كه باب
هشتادم است كه نبيذ گاهی مستعمل ميشود در آبی كه چيزی از خرما در ان می اندازند تا مزه آن بهتر شود و ان مسكر
نيست يعنی روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون برخورد جامه ترا خمر يا نبيذ مست كننده پس بشوی
آنرا اگر شناسی جای آنرا فی الجمله و اگر نشناسی جای آنرا اصلا پس بشوی آن جامه را همگی آن و اگر نماز گزاری در ان
جامه پس اعاده كن نماز خود را پنجم اصل عن خيران الخادم قال كتبت إلى الرجل صلوات الله عليه
أسأله عن الثوب يصيبه الخمر ولحم الخنزير أيصلى فيه أم لا فإن أصحابنا قد اختلفوا فيه
فقال بعضهم صل فيه فإن الله إنما حرم شربها وقال بعضهم لا تصل فيه فكتب عليه السلام
لا تصل فيه فإنه رجس شرح خيران موكل بوده بخدمتی در خانه امام محمد تقی عليه السلام چنانچه گذشت
در كتاب الحجه در حديث دوم باب الاشارة والنص على أبي الحسن عليه السلام كه باب هفتاد و سيوم است
و ظاهر آخر اين حديث در و قال و سألت اينست كه او ادراك صحبت امام جعفر صادق عليه السلام نيز كرده و در كتب رجال
از اصحاب امام علی نقی عليه السلام شمرده شده و جميع اينها ممكنست زيرا كه از وفات امام جعفر صادق عليه السلام
تا وفات امام محمد تقی عليه السلام هفتاد و دو سالست الف لام الرجل برای عهد خارجيست و آن عبارتست
از امام محمد تقی عليه السلام و ميتواند بود كه مراد امام موسی كاظم عليه السلام باشد و واو و لحم الخنزير بمعنی او است و جواب
امام در لحم الخنزير درين مكاتبه منقول نشده و بنا بر احتمال دوم ذكر حكم جری كه در فقره آينده است بجای ذكر حكم لحم خنزير است
زيرا كه هر دو از مسوخات بنی اسرائيل است چنانچه گذشت در كتاب الحجه در حديث ششم باب ما يفصل به
بين دعوی المحق و المبطل في امر الامامة كه باب هشتادم است و اشتراك جری و لحم خنزير در نجاست منافی
نماز و با اينكه جری از قسم اول نجس باشد و خنزير از قسم دوم باشد از دو قسم كه مذكور ميشود اختلاف اصحاب در خمر
مبنی بر توهم منافات ميان دو روايت زراره است كه مذكور ميشود در حديث چهاردهم اين باب روايت است
از خيران خادم گفت نوشتم بسوی امام صلوات الله عليه ميپرسيدم او را از جامه كه برخورد آنرا خمر يا گوشت
خوك آيا نماز گزارده ميشود در ان جامه يا نه چه بدرستی كه ياران ما اختلاف كرده اند در ان جامه كه خمر برخورده باشد

پس گفت بعض ايشان كه نماز بگزار در ان جامه چه بدرستی كه الله تعالی حرام نكرده مگر آشاميدن خمر را باينمعنی كه روا
نكرده نماز در جامه آلوده بآنرا و گفت بعض ايشان كه نماز مگزار در ان جامه پس نوشت امام عليه السلام كه نماز مگزار در ان
جامه چه بدرستی كه آن جامه نجس است فانه تعليل نهی باينكه آن جامه رجس است اشارتست بدو جهت اول استدلال
بر نجاست خمر بآيت سوره مائده انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون
و بيان اين آيت شده در كتاب الايمان والكفر در شرح حديث بيست و سيوم باب صد و دوازدهم كه باب الكبائر است
و می آيد در كتاب المعيشة در حديث دوم باب القمار والنهبة كه باب چهلم است و اينجا ميگوييم كه ميسر مصدر
ميمی بمعنی قمار بازی نيست بلكه اسم مكان از باب ضرب است و عبارتست از بساط قمار و آن شطرنج و نرد بوده
زمان نزول قرآن و بعد از ان بساط اربعة عشر حادث شده و ملحق بميسر است ساير الات قمار مثل گنجفه و آنچه
قمار بآن شده باشد مثل بجول و جوز و تخم مرغ چنانچه بيان ميشود در كتاب الاشربه در شرح حديث اول و سيوم باب النرد
والشطرنج كه ابواب است و مراد بانصاب بتانست و مراد بازلام تيرهای بی پر و پيكانست كه برای فال گيری نزد بتان يا برای
قمار ميساختند و رجس خبر هر يك از خمر و ميسر و انصاب و ازلام است و مصدر است بمعنی نجاست مثل زادتهم رجسا
الى رجسهم و حمل مصدر اينجا برای مبالغه است و من برای سببيت است و ظرف متعلق برجس است و مراد بعمل
الشيطان قدر مشترك ميان ساختن خمر و ميسر و انصاب و ازلام است فاء در فاجتنبوه برای تفريع است و ضمير منصوب
راجع بعمل الشيطان است و مراد اينست كه چون آن عمل باعث نجاست جسمی است كه متعلق آنست پس معصيت
كبيره است و فلاح با آن ميسر نيست و نهی از شرب خمر و استعمال ازلام ميشود بطريق اولی دوم جواب از قول
جمعی برين استدلال بنقض اجمالی كه اگر اين آيت نجس باشد لازم می آيد كه ميسر و ازلام نيز نجس باشد و اين باطل است
و حاصل جواب ظاهر است از آنچه گذشت در حديث سيزدهم باب نهم كه نجس دو قسم است اول نجس غير مسری
بنقطه مثل آهن و آن نجس كننده نيست هر چند كه ملاقات كند برطوبت دوم نجس مسری مثل سگ و آن نجس
كننده است و هر نجسی كه روان بالاصالة باشد از قسم دوم است پس خمر اگر نجس باشد از قسم دوم خواهد بود بخلاف
آن دو چيز زيرا كه ميتواند بود كه آنها نجس باشند و نجاست آنها مثل نجاست آهن باشد اصل قال وسألت أبا عبد الله
عليه السلام عن الرجل يعير ثوبه لمن يعلم أنه يأكل الجري أو يشرب الخمر فيرده أيصلي فيه
قبل أن يغسله قال لا يصلي فيه حتى يغسله شرح ضمير قال راجع بخيران است و ميتواند بود كه راجع برجل
باشد بنا بر اينكه مراد امام موسی كاظم عليه السلام باشد و قول عبارت از ذكر جواب مكتوب باشد الجری بكسر جيم و تشديد
را بی نقطه مكسوره و تشديد يا نوعی از ماهی است بی فلوس يعنی و خيران گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از
مردی كه بعاريه ميدهد جامه خود كسی را كه ميداند كه آن كس ميخورد جری را يا ميآشامد خمر را پس پس ميدهد آن جامه را آيا نماز بگزارد
در ان جامه پيش از آنكه بشويد آنرا امام گفت نماز نگزارد در ان جامه تا آنكه بشويد آنرا ششم اصل عن أبي بصير عن أبي
عبد الله عليه السلام في رجل صلى في ثوب فيه جنابة ركعتين ثم علم به قال عليه أن يبتدئ
الصلوة شرح روايت است از ابی بصير از امام جعفر صادق عليه السلام در مردی كه گزارده در جامه كه در ان منی بوده دو ركعت
بعد از آن دانسته آنرا در اثنای نماز امام گفت بر اوست اينكه از سر گيرد نماز را هفتم اصل قال وسألته عن رجل صلى وفي ثوبه
جنابة أو دم حتى فرغ من صلوته ثم علم قال قد مضت صلوته ولا شيء عليه شرح

گفت که پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد در حالی که در جامه او منی بود یا خون بود تا آنکه فارغ شد از نماز خود
بعد از آن دانست امام گفت بتحقیق گذشت نماز او و فوت چیزی بر او هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له الرجل اصابته جنابة بالليل فاغتسل فلما اصبح نظر فاذا في ثوبه جنابة
فقال الحمد لله الذي لم يدع شيئا الا وله حد ان كان حين قام نظر فلم ير شيئا فلا
اعادة عليه وان كان حين قام لم ينظر فعليه الاعادة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت گفتم او را که مردی برخورد او را بیرون آمدن منی از او در شب پس غسل کرد پس وقتی که بر او صبح
رسید نگاه کرد پس ناگاه در جامه او منی بود پس امام گفت سپاس مر خدا راست آنکه وا نگذاشته چیزی را مگر
در حالی که برای آن چیز اندازه ای باشد بیان این آنکه اگر در وقتی که برخواست از خواب نگاه کرد در آن جامه و پس
چیزی [illegible] نه دید چیزی از منی را پس نیست اعاده نماز بر او و اگر در وقتی که برخواست نگاه نکرد پس بر او است
اعاده هشتم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل يرى في ثوب اخيه دما وهو
يصلي قال لا يؤذنه حتى ينصرف شرح لا یؤذنه بهمزه و ذال با نقطه و یا دو نقطه در پایین است در اکثر نسخ
و در بعض نسخ بجای یا نون است و بر هر تقدیر بصیغه مضارع معلوم غائب باب افعال است روایت
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که می بیند در جامه برادر خود خون
در حالی که آن برادر نماز میگزارد امام گفت آزار نکند آن برادر را بمعنی که اعلام نکند آن برادر را تا آنکه رو گرداند
بجانب راست برای سلام نهم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل اصاب ثوبه جنابة
او دم قال ان كان علم انه اصاب ثوبه جنابة قبل ان يصلي ثم صلى فيه ولم يغسله
فعليه ان يعيد ما صلى وان كان لم يعلم به فليس عليه اعادة وان كان يرى انه اصابه
شيء فنظر فلم ير شيئا اجزاه ان ينضحه بالماء شرح یری بضم یا مضارع بصیغه مضارع مجهول العین
معتل اللام مجهول [illegible] افعال است بمعنی یظن یا بصیغه معلوم باب منع است بمعنی یعلم و بر هر تقدیر علم
شیئا بمعنی است که دانست که عین منی در جامه نیست پس معلوم کرد که یا نبوده یا بسببی از اسباب مثل آب
زائل شده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که برخورد جامه او را منی یا خون گفت اگر دانسته است
که برخورده است جامه او را منی مثلا پیش از آنکه نماز گزارد و بعد از آن نماز گزارده باشد در آن در حالی که نشسته باشد
آن را پس بر او است اینکه اعاده کند آنچه را که گزارده و اگر ندانسته است آن را پس نیست بر او اعاده و اگر گمان داشت
اینکه شان است که برخورده آن جامه را چیزی از منی پس نگاه کرد و پس ندید چیزی را بمعنی که دانست که عین منی در آن
نیست کافیست او را که زنکه آن را پاشیدن آب دهم اصل عن ابن مسكان قال بعثت بمسئلة الى ابي
عبد الله عليه السلام مع ابراهيم بن ميمون قلت سله عن الرجل يبول فيصيب فخذه
قدر نكتة من بوله فيصلي ويذكر بعد ذلك انه لم يغسلها قال يغسلها ويعيد صلوته
شرح روایت از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه گفت فرستادم مسئله سوی امام جعفر صادق علیه السلام
با ابرهیم بن میمون گفتم سوال کن امام را از مردی که بول میکند پس برمیخورد ران او را مقدار نقطه از بول او پس نماز
میگزارد و بیاد می آورد بعد از آن پیش از خروج وقت اینکه او نشسته آن نقطه را [illegible] امام گفت میشوید آن را

میکند

یازدهم اصل عن ابی جمیل البصری قال کنت مع یونس ببغداد وانا امشی معه فی السوق
ففتح صاحب الفقاع فقاعه فقفز فاصاب ثوب یونس فرأیته قد اغتم لذلك حتی زالت الشمس
فقلت له یا ابا محمد الا تصلی فقال لیس ارید ان اصلی حتی ارجع الی البیت واغسل
هذا الخمر من ثوبی فقلت له هذا رأی رأیته او شیء ترویه فقال اخبرنی هشام بن
الحکم انه سأل ابا عبد الله علیه السلام عن الفقاع فقال لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب
ثوبك فاغسله شرح الفقاع بضم فا و شدید قاف و الف و عین [illegible] که بجوش آمده باشد و کف
کرده باشد و هنوز ساکن نشده باشد و مست کننده باشد چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الاشربه
در حدیث باب المسکر یطرح منه فی الطعام که باب بیست و نهم است قفز بقاف و فا و زای با نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب است فاء و فاء اصاب اشارت است باستدلال بآیت سوره مائده چنانچه گذشت
در شرح حدیث پنجم این باب یعنی روایت از جمیل بصری گفت بودم با یونس بن عبد الرحمن در بغداد و من راه
میرفتم با او در بازار پس گشود فقاع فروش فقاع خود را پس فقاع جست پس برخورد جامه یونس را پس دیدم
یونس را که بتحقیق غمناک شد برای آن تا آنکه زوال آفتاب پس گفتم او را که ای ابو محمد آیا نماز میگزاری پس
گفت که پس یونس گفت میخواهم که نماز گزارم تا آنکه برگردم سوی خانه و بشویم این خمر را از جامه خود پس گفتم او را
که آیا این اعتقادیست که از پیش خود اعتقاد کردی بآن یا چیزیست که روایت میکنی آن را از امامی پس یونس گفت
که خبر داد مرا هشام بن حکم که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از فقاع پس امام گفت میاشام آن را چه بدرستی
که آن خمریست که نزد اکثر مردمان مجهولست خمر بودن آن پس چون برخورد جامه ترا پس بشوی آن را دوازدهم اصل
کتبت الی الرضا علیه السلام انی اعمل اغماد السیوف من جلود الحمر المیتة فتصیب ثیابی
فاصلی فیها فکتب علیه السلام الی اتخذ ثوبا لصلوتك فکتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام
کنت کتبت الی ابیك علیه السلام بکذا وکذا فصعب علی ذلك فصرت اعملها من جلود الحمر الوحشیة
الذکیة فکتب الی کل اعمال البر بالصبر یرحمك الله فان کان ما تعمل وحشیا ذکیا فلا باس شرح
الاغماد بغین با نقطه و دال بی نقطه جمع غمد بکسر غین و سکون میم غلافها الحمر بضم حا بی نقطه و ضم میم و را بی نقطه جمع
حمار الحمر بکسر با یکنقطه و تشدید را بی نقطه نیکی و بفتح با نیکو و هر دو اینجا مناسبست یعنی نوشتم سوی امام رضا
بدرستی که من میسازم غلافهای شمشیرها را از پوستهای خران مرده پس برمیخورد جامههای مرا پس نماز میگزارم
در آنها پس نوشت علیه السلام سوی من که فراگیر جامه علیحده برای نماز خود پس نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام
که نوشته بودم سوی پدر تو علیه السلام چنین و چنین پس مشکل شد بر من آنچه امر کرده بود پس گردیدم میسازم آن
غلافها را از پوستهای خران وحشی که ذبح کرده شده است پس امام نوشت سوی من که جمیع عملهای خیر
بوسیله نگاهداری خود از حرامهاست رحمت کناد ترا الله تعالی اشارتست باینکه هر که دعوی کند که از روی هنر در
کسب حرام میکند دروغ میگوید زیرا که چون خود را از حرام نگاه داشته در رزق حلال بر او بسته شده و اگر خود را
نگاه دارد از روی جد و صدق نیست در رزق حلال گشوده میشود پس اگر باشد آنچه میسازی ساغری وحشی ذبح کرده شده
پس بر او نیست اشارتست باینکه اهل صنعت بایسته قطع نظر از نماز با جامه آلوده بآن بر فسحت اگرچه در جواب

مکتوب

میکند نماز خود را یازدهم اصل عن فضالة عن ابان عن عبد الرحمن ابن ابی عبد الله قال سألت ابا عبد الله
عن الرجل يصلي وفي ثوبه عذرة من انسان او سنور او كلب ايعيد صلوته فقال ان كان
لم يعلم فلا يعيد شرح این موافقت با حدیث دوم این باب و مکرر است برای اختلاف در سلسله میان فضاله و
علیه السلام است دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اغسل ثوبك من بول كل ما لا يؤكل لحمه
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بشو جامه خود را از بول هر چه خورده نمیشود گوشت آن سیزدهم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل يتقيأ في ثوبه يجوز ان يصلي فيه ولا يغسله قال لا باس
به شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که قی میکند در جامه خود آیا جایز است او را اینکه نماز گزارد در آن
جامه در حالی که نشوید آن را امام گفت پروا نیست آن را چهاردهم اصل عن علی بن مهزیار قال قرأت فی کتاب
عبد الله بن محمد الی ابی الحسن علیه السلام جعلت فداك روی زرارة عن ابی
جعفر وابی عبد الله علیهما السلام فی الخمر یصیب ثوب الرجل انهما قالا لا باس بان یصلی
فیه انما حرم شربها وروی زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا اصاب ثوبك خمر
او نبیذ یعنی المسکر فاغسله ان عرفت موضعه وان لم تعرف موضعه فاغسله کله
وان صلیت فیه فاعد صلوتك فاعلمنی ما اخذ به فوقع بخطه علیه السلام خذ بقول
ابی عبد الله علیه السلام شرح خمر و نبیذ بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب یعنی المسکر کلام راویست
خذ بقول ابی عبد الله علیه السلام اشارتست باینکه منافات نیست میان این دو روایت و هر دو قول امام جعفر صادق
علیه السلام است و این مبنی بر آنست که روایت اولی در خمریست که برمیخورد جامه را و بعد از آن شسته میشود پس
مراد اینست که جامه مست نمیشود و اثر خمر در آن جامه چند روز باقی نمیماند بلکه بمحض شستن زائل میشود و نماز در آن
صحیح میشود بخلاف آدمی که بشرب خمر مست میشود و هر چند شسته شود اثر آن بر طرف نمیشود و در بعض روایات
اینست که تا چهل روز نماز او مقبول نیست و روایت ثانیه در جامه ایست که خمر مانند آن برخورده باشد آن را
و هنوز شسته نشده باشد پس حرم در انما حرم شربها بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و شربها مرفوع
و فاعل آنست التحریم بمعنی منع کردن چیزی بر کسی مثل و حرمنا علیه المراضع یعنی روایت از علی بن مهزیار گفت
خواندم در مکتوب عبد الله بن محمد سوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام که قربانت شوم روایت کرد
زراره از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در شراب انگور که برمیخورد جامه مرد را اینکه آن دو امام گفتند
که پروا نیست باینکه نماز گزارد در آن جامه بیان این آنکه جز این نیست که باطل کرده نماز را آشامیدن خمر بغیر از
گوشت کند و روایت کرد زراره از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت چون برخورد جامه ترا شراب انگوری
یا نبیذی میخواهست نبیذ مست کننده را که بوده است پس بشو آن برخورده را اگر شناسی جای آن را فی الجمله و اگر
نشناسی جای آن را اصلا پس بشو جامه را همگی آن و اگر نماز گزارده باشی در آن جامه پس اعاده کن نماز خود را پس
اعلام کن مرا آنچه چنگ زنم بآن و از آن جدا نشوم پس امام موسی کاظم علیه السلام نوشت بخط خود علیه السلام که چنگ زن بگفته
امام جعفر صادق علیه السلام در اول و در آخر اشارتست باینکه توهم منافات میان این دو روایت بنا بر غفلتیست
که حرم را بصیغه مجهول و شربها را مرفوع خوانده اند و حرم را بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی و شربها را منصوب خوانده

مکتوب اول مذکور نیست والله اعلم باب بیست و دوم اصل باب الرجل یصلی وهو متلثم او مختضب او لا یخرج
یدیه من تحت الثوب فی صلوته شرح المتلثم بتا و ثا سه نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که دهن بند بسته باشد خود
در بر بفتح یا دو نقطه در پایین و فتح دال و سکون یا و دوم است مذکور این بعنوان منافات بغرینه ذکر حدیث چهارم
در تحت عنوان این باب و میتواند بود که در بر بفتح با یکنقطه و کسر دال و سکون یا دو نقطه در پایین بصیغه تفعیل بمعنی
فاعل معتل اللام واوی باب نصر باشد بمعنی آنچه ظاهر میباشد غالبا از آدمی مثل دو دست و چیزی که جز وجه
شرح این باب بیان مردیست که نماز میگزارد در حالی که او چیزی بر دهن خود بسته یا رنگ بر خود کرده باشد و یا برهم
بر بالای آن بسته یا بیرون نمی آورد دو دست خود را مثلا از پایین جامه در نماز خود در این باب پنج حدیث است اول
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ایصلی الرجل وهو متلثم فقال اما علی الارض فلا
واما علی الدابة فلا باس شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را آیا نماز میگزارد مرد در حالی
که او دهن بند دارد امام گفت اما بر زمین پس نه و اما بر بالای چارپا پس پروا نیست دوم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یصلی وعلیه خضابه قال لا یصلی وهو علیه ولکن ینزعه اذا اراد ان
یصلی قلت ان حناءه وخرقته نظیفة فقال لا یصلی وهو علیه والمرأة ایضا لا تصلی وعلیها
خضابها شرح الخضاب بکسر خا با نقطه و ضاد با نقطه و الف و با یکنقطه آنچه آدمی بآن رنگ میکند دست خود را یا پای
خود را یا ریش خود را یا ابروی خود را یا سر خود را یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد در حالی که
بر اوست خضاب او گفت نماز نمیگزارد در حالی که آن خضاب بر او باشد و لیکن برمیدارد آن را چون خواهد که نماز گزارد
گفتم بدرستی که حنای او و پارچه او که بر بالای حنا بسته پاکست پس امام گفت نماز نمیگزارد در حالی که آن خضاب بر اوست
و زن نیز نماز نمیگزارد در حالی که بر او باشد خضاب او سوم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل
علیه عبد الملك القمی قال اصلحك الله اسجد ویدی فی ثوبی فقال ان شئت قال ثم قال انی
والله ما من هذا وشبهه اخاف علیكم شرح من هذا متعلق است باخاف و تقدیم ظرف برای حصر است
و اشارتست بخوف وقوع افراط و تفریط در دین از مخاطبان که قمیانند یا مطلق شیعه امامیه اند یعنی بودم نزد
امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او عبد الملك قمی گفت نگاه دارد ترا الله تعالی سجده کنم در حالی که دست
من در آستین جامه نگاه باشد پس امام گفت اگر خواهی اشارتست باینکه اگر کنی بهتر است راوی گفت که بعد از آن امام گفت
که من بخدا قسم از این و مانند این نمیترسم بر شما قمیان چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی وهو
یومی علی دابته قال یکشف موضع السجود شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز
میگزارد در حالی که او اشاره میکند بجای رکوع و سجود بر بالای چارپای خود امام گفت میگشاید جای سجده را مراد پیشانی
یا مراد پیشانی و دو دست است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل صلی صلوة
فریضة وهو معقص الشعر قال یعید صلوته شرح المعقص بعین بی نقطه و قاف و صاد بی نقطه اسم
مفعول باب تفعیل برای مبالغه است ماخوذ است از عقص بفتح عین و سکون قاف که مصدر باب ضرب است
بمعنی بافتن موی سر یا تابیدن آن یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که گزارد نماز فریضه را
در حالی که او بافته شده موی سر بود گفت اعاده میکند نماز خود را شاید که برای این باشد که موهای بافته شده

که بر پیشانی افتاده باشد مانع رسیدن پیشانی بر زمین است هر چند که بعض پیشانی مکشوف باشد بخلاف موی نابافته نا
تابیده زیرا که مانع رسیدن بعض پیشانی که مکشوف است بر زمین نیست والله اعلم و بعض روایات نیز کافی تجویز آن نیست
والله اعلم باب شصت و سیوم اصل باب صلوة الصبیان ومتی یؤخذون بها شرح این باب بیان نماز اطفال
و اینکه چه وقت گرفتار کرده میشوند بنماز و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم عن
ابیه علیه السلم قال انا نأمر صبیاننا بالصلوة اذا کانوا ابنی خمس سنین فمروا صبیانکم بالصلوة
اذا کانوا ابنی سبع سنین ونحن نأمر صبیاننا بالصوم اذا کانوا ابنی سبع سنین بما اطاقوا
من صیام الیوم ان کان الی نصف النهار او اکثر من ذلک او اقل فاذا غلبهم العطش والغرث
افطروا حتی یتعودوا الصوم ویطیقوه فمروا صبیانکم اذا کانوا ابنی تسع سنین بالصوم ما استطاعوا
من صیام الیوم فاذا غلبهم العطش افطروا شرح اختلاف صبیان بنی هاشم و غیر ایشان در امر صبیان
باعتبار اختلاف در زیرکیست و مناط امر بصلوة یاد گرفتن صلوة است و در هر سنی که میسر شود و مبدا آن پنج سالگیست
و منتهی آن نه سالگیست چنانچه گذشت در کتاب الجنائز در شرح حدیث دوم باب غسل الاطفال تا آخر که باب هفتاد
و سیوم است و می آید در کتاب الوصایا در حدیث هفتم از ابواب که یؤخذ الصبی بسبع و یوم بالصلوة لتسع الغرث
بفتح غین بانقطه و فتح را و ثا سه نقطه مصدر باب علم گرسنگی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم از پدرش
گفت شیعه خود را که بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را بنماز چون باشند فرزندان پنجساله پس شما امر کنید اطفال
خود را بنماز چون باشند فرزندان هفت ساله و ما امر میکنیم اطفال خود را بروزه چون باشند فرزندان هفت ساله
بانچه طاقت داشته باشند از روزه روز اگر باشد طاقت تا نصف روز یا بیشتر از آن یا کمتر پس چون عاجز کند ایشان را
تشنگی و گرسنگی افطار میکنند تا عادت کنند روزه را و طاقت داشته باشند آنرا پس شما امر کنید اطفال خود را چون باشند
فرزندان نه ساله بروزه چندانکه وسعت و قدرت داشته باشند از روزه روز پس اگر عاجز کند ایشان را تشنگی افطار میکنند
دوم اصل کان علی بن الحسین علیه السلم یأمر الصبیان یجمعون بین المغرب والعشاء ویقول هو
خیر من ان یناموا عنها شرح عادت امام زین العابدین علیه السلم این بود که امر میکرد اطفال را که جمع میکردند میان
نماز شام و نماز خفتن و میگفت این جمع بهترست از اینکه تاخیر کنند خفتن را و بسبب خواب غافل شوند از نماز خفتن و آنرا
ترک کنند سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن الصبیان اذا صفوا فی الصلوة المکتوبة
قال لا تؤخروهم عن الصلوة المکتوبة وفرقوا بینهم شرح الصلوة المکتوبة عبارتست از نماز بالغان که
فریضه است پس صف اطفال در صلوة مکتوبه عبارتست از اینکه صف اطفال واسطه شود میان دو صف بالغان پس
بعد میان دو صف بالغان زیاده شود بر قدری که زیاده بران خلاف مستحب است یا خلاف جایزست لا تؤخروهم عن الصلوة
المکتوبة نهی است از اینکه صف اطفال بعد از جمیع صفوف بالغان باشد بنا بر اینکه چون اطفال جمع شوند و ناظری بر ایشان
نباشد بازی و خنده میکنند و فرقوا بینهم اشارتست باینکه چنانچه تاخیر صف ایشان خوب نیست ترتیب صف ایشان
نیز خوب نیست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از اطفال اگر صف زنند در نماز فریضه
باینمعنی که در یک صف غیر ایشان کسی نباشد و آن صف میان دو صف بالغان باشد امام گفت موخر مدارید ایشان را از نماز
فریضه بالغان و تفریق کنید میان ایشان باب شصت و چهارم اصل باب صلوة الشیخ الکبیر والمریض شرح این

والجمع

باب

باب بیان نماز پیر کهن سال و بیمارست و درین باب سیزده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم اتصلی
النوافل وانت قاعد فقال ما اصلیها الا وانا قاعد منذ حملت هذا اللحم وبلغت هذا
السن شرح حملت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب یا مجهول باب تفعیل است و مشهور است که امام محمد باقر علیه السلم
فربه بوده گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که آیا میگزاری نمازهای نافله را برحالی که تو نشسته باشی پس گفت میگزارم آنها را
برحالی که من نشسته باشم از زمانی که برداشتم این گوشت فربهی را و رسیدم باین سن پیری دوم اصل عن ابی بصیر عن
ابی جعفر علیه السلم قال قلت له انا نتحدث نقول من صلی وهو جالس من غیر علة کانت
صلوته رکعتین برکعة وسجدتین بسجدة فقال لیس هو هکذا هی تامة لکم شرح مخاطب لکم
ابو بصیر یحیی بن القاسم که کور بوده و امثال اوست از صاحبان اندک عذر پس ضمیر هو در لیس هو هکذا راجع بمقول نقول است
و مقصود اینست که مراد بعلت در ان حدیث آن نیست که تو فهمیدی که بیماری و مانند آن از عذرهای شدید باشد بلکه شامل
کوری و امثال آن از اندک عذرهاست یعنی روایتست از ابو بصیر کور از امام محمد باقر علیه السلم ابو بصیر گفت که گفتم او را بدرستی
که ما صاحبان اندک عذر گفتگو میکنیم با یکدیگر میگوییم که هر که نماز گزارد بر حالی که او نشسته باشد بی بیماری و مانند آن میشود نماز او
دو رکعت بجای یک رکعت در ثواب و دو سجده بجای یک سجده پس امام گفت نیست آن چنین که فهمیده اید آن نماز نشسته ثواب
نماز ایستاده دارد برای شما کوران و امثال کوران مثل بسیار فربه چنانچه گذشت در حدیث سابق سیوم اصل عن
جمیل بن دراج انه سأل ابا عبد الله علیه السلم ما حد المریض الذی یصلی قاعدا فقال ان
الرجل لیوعک ویحرج ولکنه هو اعلم بنفسه ولکن اذا قوی فلیقم شرح یوعک بواو و عین بی نقطه
بصیغه مضارع مجهول ثلاثی مجرد ماخوذ است از وعک بفتح عین یعنی اندک تب یحرج بحا بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه
مضارع مجهول باب ثلاثی مجرد ماخوذ است از حرج بفتح حا و فتح را یعنی تنگی بسیار یعنی روایتست از جمیل بن دراج اینکه او
پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را که چیست مرتبه بیماری که نماز میگزارد او نشسته پس امام گفت بدرستی که مرد هر آینه
گاهی اندک تب میکند و بسیار تنگ حال میشود و لیکن آن بیمار داناترست بحال خود پس باینمعنی که چون ضعف داشته باشد
نشسته نماز میگزارد و لیکن چون قوت بهم رساند در اثنای نماز پس باید که برخیزد چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن الرجل والمرأة یذهب بصره فیأتیه الاطباء فیقولون نداویک شهرا او اربعین
لیلة مستلقیا کذلک یصلی فرخص فی ذلک وقال فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه شرح
واو در والمرأة بمعنی او است و ضمیر بصره راجع برجل است مثل تغیر باغی بطالب صید یعنی صید کننده بقصد لذت
نه برای اصل قوت عیال و تغیر عادی بسارق می آید در حدیث هشتم باب هشتادم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
از مرد یا زن که برطرف میشود دیدن او بنزول آب و مانند آن پس می آیند نزد او طبیبان پس میگویند که علاج میکنیم ترا
بمیل زدن و مانند آن در یک ماه یا چهل روز برحالی که تو بر پشت خوابیده باشی آیا همچنان خوابیده نماز میگزارد پس امام
رخصت داد او را در ان و گفت از سوره بقره و سوره نحل که پس هر که بیچاره شود بر حالی که غیر طالب صید باشد و غیر سارق
باشد پس نیست گناهی بر او ما لکم در سوره بقره چنین است یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا
لله ان کنتم ایاه تعبدون انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه و در
اصل احتمالات بسیارست و در سوره نحل اینست که مراد بطیبات … از ماکول باشد که جایز الاکل باشد درین شریعت و مراد

واو مسکون

یا رزقناکم چیزی باشد که مغصوب نباشد و حصر مفهوم از انما مبنی برین باشد که این چهار چیز در شریعت عیسی حلال بود
و درین شریعت حرام شده و هر چه غیر اینهاست از حرامها درین شریعت آن مشترکست میان این شریعت و شریعت
عیسی مثل خمر و غیر طیبات نیست اصلا بخلاف آن چهار چیز فاء در فمن اضطر برای تفریع است باعتبار رعایت مفهوم
شرط که مدلول من است پس دلالت خواهد کرد بر اینکه هر حرامی برای مضطر جامع این دو حال جایزست و ذکر امام این
آیت را برای استدلال بر سابق خواهد بود و اگر فا برای تعقیب است پس ذکر امام این ایت را برای تنظیر خواهد
بود زیرا که استدلال بقیاس فقهی جایز نیست والله اعلم ترجمه ای جماعتی که مومن شدند برسالت محمد صلی الله علیه و آله
بخورید از پاکیزهای آنچه روزی کردیم شما را و شکر کنید برای الله تعالی پس بسبب وسعت طیبات درین شریعت اگر بوده اید
بندگان که الله را و بس عبادت میکردید بیان وسعت طیبات درین شریعت اینکه حرام نکرده الله تعالی بر شما از جمله
طیبات شریعت عیسی مگر مرده را و خون را و گوشت خوک را و آنچه نام غیر الله تعالی بران برده شده باشد در وقت ذبح آن
پس بنا بر حرام کردن آنچه مذکور شد اگر مضطر شود بر حالی که طالب صید نباشد و سارق نباشد پس نیست گناهی
بر او و اگر با پرورش مضطر شود کی و کارست در خوردن غیر طیبات این شریعت پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سألته عن المریض اذا لم یستطع القیام والسجود قال یومی برأسه ایماء وان یضع
جبهته علی الارض احب الی شرح ان یضع بفتح همزه و سکون نون مبتدا است احب خبر است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم امام را از بیمار چون وسعت و قدرت نداشته باشد ایستادن را و سجده را
امام گفت اشارت میکند بسر خود نوعی از اشاره باینمعنی که برای سجده بیشتر خم میشود از رکوع و اینکه گذارد پیشانی خود را بر زمین
برای سجده اگر قدرت داشته باشد محبوب ترست سوی من ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال المریض
یومی ایماء شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت بیمار اشارت میکند بنوعی از اشارت بیان شد در شرح حدیث
سابق هفتم اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن المبطون فقال یبنی علی صلوته شرح المبطون بمیم
بی نقطه و طا بی نقطه کسی که علت شکم دارد ماخوذ است از بطن بفتح با و فتح طا یعنی علت شکم مثل اسهال یعنی پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلم را از صاحب اسهال پس گفت بنا میگذارد بر نماز خود باینمعنی که تتمه نماز را میکند بعد از طهارت یا آنکه
دیگر حاجت بطهارت نیست هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له الرجل یصلی
وهو قاعد فیقرأ السورة فاذا اراد ان یختمها قام فرکع بآخرها فقال صلوته صلوة القائم
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم او را مردی نماز نافله میگزارد بر حالی که او نشسته است پس
میخواند سوره را پس میخواهد که تمام کند آنرا برمیخیزد و پس رکوع میکند باخر سوره پس امام گفت نماز او نماز ایستاده است باینمعنی
که دو رکعت او بجای یک رکعت نیست نهم اصل عن معویة بن میسرة انه سمع ابا سأل ابا عبد الله علیه السلم
عن الرجل یمد احدی رجلیه بین یدیه وهو جالس قال لا بأس ولا اراه الا قال
فی المعتل والمریض وفی حدیث آخر یصلی متربعا ومادا رجلیه کل ذلک واسع شرح
میسره بفتح میم و سکون یا دو نقطه و را بی نقطه و فتح … سین … اراه بضم همزه
بصیغه مضارع متکلم مجهول مهموز العین معتل اللام … افعال است بمعنی لا اظنه و نایب فاعل ضمیر مستترست
که مفعول اولست و ضمیر بارز مفعول دومست و راجع بامام است یعنی روایت از معویة بن میسره اینکه سنان پرسید

امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که میکشد یکی از دو پای خود را در پیش خود بر حالی که او نشسته است پای نشسته و مانند آن
امام گفت پروایی نیست و گمان ندارم امام را مگر اینکه گفته باشد در کسی که علتی در پا داشته باشد یا بیمار باشد و در حدیثی
دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم این تتمه نیز هست که نماز میگزارد بر حالی که چهار زانو باشد و بر حالی که کشیده باشد دو پای خود را
هر کدام آنچه مذکور شد جایزست دهم اصل عن سماعة قال سئل عن الاسیر یأسره المشرکون فتحضره الصلوة
ویمنعه الذی اسره منها قال یومی ایماء شرح روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلم است گفت پرسیده شد امام از اسیری که اسیر میکنند او را مشرکان پس حاضر میشود نزد او وقت نماز و منع میکند
او را آنکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت اشاره میکند برای رکوع و سجود نوعی از اشاره که میسر باشد یازدهم اصل عن ابی جعفر
فی قول الله عز وجل الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم قال الصحیح یصلی قائما
وقعودا المریض یصلی جالسا وعلی جنوبهم الذی یکون اضعف من المریض الذی یصلی
جالسا شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره آل عمران که خردمندان جمعیند که یاد میکنند الله تعالی را
بر حالی که ایستاده باشند و بر حالی که نشسته باشند و بر حالی که بر پهلوهای خود افتاده باشند خواه راست و خواه چپ و خواه پشت
پس امام گفت مراد بقیاما نماز ایست که کسی که صحیحست نماز میگزارد ایستاده و مراد بقعودا نیست که کسی که مریض غیر ضعیفست
نماز میگزارد نشسته و مراد بعلی جنوبهم بیان حکم کسی است که میباشد ناتواناتر از مریضی که نماز میگزارد نشسته دوازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال یصلی المریض قاعدا فان لم یقدر صلی مستلقیا یکبر ثم
یقرأ فاذا اراد الرکوع غمض عینیه ثم سبح ثم یفتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه من الرکوع
فاذا اراد ان یسجد غمض عینیه ثم سبح فاذا سبح فتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه شرح غمض
بغین بانقطه و ضاد بانقطه در اول بصیغه ماضی معلوم باب ضربست و در دوم از باب تفعیل است برای مبالغه یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز میگزارد بیمار غیر ضعیف نشسته پس اگر ناتوان شود نماز میگزارد
بر پشت افتاده و تکبیر احرام میگوید بعد از ان قرائت میکند پس چون خواهد که رکوع کند بر هم میگذارد دو چشم خود را بعد از ان
تسبیح میگوید بعد از ان میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو چشم او بجای برداشتن سر او از رکوع پس چون
خواهد که سجده کند بسیار بر هم میگذارد دو چشم خود را بعد از ان تسبیح سجود میگوید پس چون تسبیح گوید میگشاید دو چشم
خود را پس میباشد گشودن دو چشم او بجای برداشتن سر او از سجود و بعد از ان تشهد میگوید و رو را میگرداند بجانب راست
برای سلام انصراف چنانچه گذشت در حدیث … باب سی ام سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سألته عن المریض أتحل له ان یقوم علی فراشه ویسجد علی الارض قال فقال اذا کان
الفراش غلیظا قدر آجرة او اقل استقام له ان یقوم علیه ویسجد علی الارض وان
کان اکثر من ذلک فلا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از بیمار که آیا
حلالست او را اینکه ایستد بر جامه خواب خود و سجده کند بر زمین راوی گفت که پس امام گفت که چون باشد جامه خواب
کلفت بقدر کلفتی یک آجر یا کمتر خوبست او را اینکه ایستد بران و سجده کند بر زمین و اگر باشد بیشتر از آنچه مذکور شد
پس خوب نیست باب شصت و پنجم اصل باب صلوة المغمی علیه والمریض الذی تفوته الصلوة شرح این
باب بیان نماز بیهوش است و بیماری که فوت میشود از او نماز و درین باب هفت حدیث است اول اصل عن مراد(?)

بن حکیم قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن المریض لا یقدر على الصلوة قال فقال كلما
غلب الله علیه فالله اولى بالعذر شرح مرازم بضم میم وراء بی‌نقطه والف وکسر زای با نقطه است حکیم بضم
حاء بی‌نقطه وفتح کاف وسکون یاء دو نقطه در پایین است کلما بضم کاف وفتح لام مشدده کلمه شرطست برای عموم زمان
یعنی روایتست از مرازم بن حکیم گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بیماری که قدرت ندارد بر نماز مرازم گفت که
پس امام گفت هرگاه عاجز کرده باشد الله تعالی آن بیمار را پس الله تعالی سزاوارترست بعذرخواهی یعنی که آن بیمار معذور
است واگر عذرخواهی متصور باشد از جانب الله تعالی است نه از جانب بیمار و لهذا ثواب آن فعل کرده میدهد دوم اصل
سألت اباجعفر علیه السلم عن المریض یقضی الصلوة اذا اغمی علیه فقال لا شرح پرسیدم امام
محمد باقر علیه السلم را از بیمار که آیا قضا میکند نماز را چون بیهوش شود پس گفت نه سوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
قال سألته عن رجل اغمی علیه ایاما لم یصل ثم افاق ایصلی ما فاته قال لا شیء علیه شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بیهوش شد چند روز نماز نگزارد بعد از ان بهوش آمد
آیا میگزارد آنچه را که فوت شده از او امام گفت نیست چیزی بر او چهارم اصل عن احدهما علیهما السلم قال سألته
عن المریض یغمی علیه ثم یفیق کیف یقضی صلوته قال یقضی الصلوة التی ادرك وقتها شرح
روایتست از امام محمد باقر یا جعفر صادق علیهما السلم گفت پرسیدم امام را از بیماری که گاهی بیهوش میشود بعد از ان
بهوش می آید چگونه قضا میکند نماز خود را امام گفت قضا میکند هر نمازی را که دریافت وقت آن را یعنی ادراک مقدار
از وقت آن که گنجایش وضو و نماز داشته باشد پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت له رجل مرض
فترك النافلة فقال یا محمد لیست بفریضة ان قضاها فهو خیر یفعله وان لم یفعل فلا
شیء علیه شرح روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که گفتم
امام را که مردی بیمار شد پس ترک کرد نماز نافله را پس امام گفت ای محمد نیست آن نماز اگر قضا کند آن را پس آن عمل
صالحی است که میکند و اگر نکند پس گناهی بر او نیست ششم اصل سألت اباعبدالله علیه السلم عن رجل اجتمع
علیه الصلوة السنة من مرض قال لا یقضی شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که فراهم
آمد بر او نماز نافله بسیار از بیماری گفت قضا نمیکند هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال سمعته یقول
فی المغمی علیه قال ما غلب الله علیه فالله اولى شرح ما در ما غلب یعنی ما دام است وضمیر علیه راجع
مغمی علیه است و مضمون این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب باب شصت و ششم اصل باب فضل
یوم الجمعة ولیلته شرح این باب بیان فضیلت روز جمعه وشب مقدم بران روزست و در این باب چهارده حدیث است لیلته
اول اصل سمعت اباجعفر علیه السلم یقول ما طلعت الشمس بیوم افضل من یوم الجمعة
شرح با در بیوم برای ظرفیت است مثل ولقد نصرکم الله ببدر و مثل نجیناهم بسحر و میتواند بود که برای مصاحبت باشد یعنی
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که طلوع نکرد آفتاب در روزی که بهتر باشد از روز جمعه دوم اصل عن ابی جعفر
قال اذا کان یوم الجمعة نزل الملائکة المقربون معهم قراطیس من فضة واقلام من
من ذهب فیجلسون على ابواب المساجد على کراسی من نور فیکتبون الناس على منازلهم
الاول والثانی حتى یخرج الامام فاذا خرج الامام طووا صحفهم ولا یهبطون فی شیء من الایام

الا فی یوم الجمعة یعنی الملائکة المقربین شرح القراطیس بفتح قاف جمع قرطاس بکسر وفتح وضم قاف صحیفه
که بران چیزی نویسند خواه از کاغذ وخواه از غیر آن الکراسی بفتح کاف وتشدید یاء جمع کرسی بضم کاف وتشدید یاء بمعنی
تخت که از اسفل نیز میباشند یعنی تا آخر کلام راویست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون شود روز
جمعه فرود می آیند ملائکه که مقرب باشند با ایشانست صحیفها از نقره و قلمها از طلا پس می نشینند بر درهای مسجدها بر کرسیها
که از نورست پس مینویسند مردمان را بقدر مراتب ایشان در سبقت بمسجد اول را مینویسند و دوم را مینویسند و همچنین
تا وقتی که بیرون می آید پیشنماز از مسجد یا از نماز یا یعنی که سلام دهد پس چون بیرون آید پیشنماز می پیچند صحیفهای خود
و فرود نمی آیند در چیزی از روزها مگر در روز جمعه میخواهد امام علیه السلم ملائکه مقربین را اشارتست باینکه در روزهای دیگر
ملائکه دیگر فرود می آیند بر در مسجدها و مراتب سبقت مردمان را مینویسند سوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال
کان رسول الله صلى الله علیه وآله یستحب اذا دخل واذا خرج فی الشتاء ان یکون ذلك فی لیلة
الجمعة وقال ابوعبدالله علیه السلم ان الله تعالی اختار من کل شیء شیئا فاختار من الایام یوم
الجمعة شرح فی الشتاء متعلق بهر یک از دخل و خرج است زیراکه در بلاد گرمسیر مثل مکه و مدینه دخول در اول زمستان
میشود و خروج در اول فرزستان (?) میشود پس مردمان قریب بدو ماه شبها در بامها میخوابند یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت بود رسول الله صلى الله علیه وآله که دوست میداشت چون داخل میشد در اول زمستان برای
شروع در سرمای (?) هوا و چون بیرون می آمد از خانه در اول فرزستان برای شروع در گرمی اینکه باشد آن نقل بمکان
در شب جمعه می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در باب نوادر که باب شصت و ششم است اختلاف ورود
در بیان وقت انتقال و در شرح آن مذکور میشود طریق جمع میان آنها ان شاء الله تعالی و گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که بدرستی که الله تعالی گزید از هر چیزی چیزی را مثل اینکه گزید از ماهها ماه رمضان را پس گزید از روزهای هفته روز جمعه را چهارم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال الساعة التی یستجاب فیها الدعاء یوم الجمعة ما بین
فراغ الامام من الخطبة الى ان یستوی الناس فی الصفوف وساعة اخرى من آخر النهار
الى غروب الشمس شرح مراد بامام اینجا پیشنمازست خواه مخالف وخواه موافق زیراکه برای مومن صاحب تقیه
مخالف حکم موافق دارد و یا بهترست و ساعة عطف بر ما بین است و مرفوع است آخر النهار عبارتست از ساعت دوازدهم
از ساعات دوازده گانه معوجه روز و مضاف محذوفست تقدیر اول آخر النهار یعنی روایتست از امام جعفر صادق
گفت ساعتی که مستجاب میشود در ان دعا در روز جمعه دو ساعتست اول آنچه میان شدن پیشنماز از خطبات تا اینکه
راست شوند مردمان در صفها یعنی که همه برخیزند بنماز و دوم ساعتی دیگرست که از آخر روزست تا فرو رفتن آفتاب
پنجم اصل قال رسول الله صلى الله علیه وآله ان الجمعة سید الایام یضاعف الله عز
وجل فیه الحسنات ویمحو فیه السیئات ویرفع فیه الدرجات ویستجیب فیه الدعوات
ویکشف فیه الکربات ویقضی فیه الحوائج العظام شرح تذکیر ضمیر فیه با وجود ارجاع آن بجمعه باعتبار
اینست که جمعه در اصل مصدرست بمعنی اجتماع و الفت چنانچه صاحب قاموس گفته که جمع الله ما بینهما بالضم
الف ما بینهما و اینجا مستعمل شده در زمان پس یوم الجمعة است الکربات بضم کاف وضم وفتح وسکون راء بی‌نقطه جمع کربه
بضم کاف اندوههای بزرگ الحوائج بهمزه بعد از الف جمع حاجت مطلبها یعنی گفت رسول الله صلى الله علیه وآله

بدرستی که روز جمعه بزرگ روزیست چند برابر میکند الله عز و جل در آن روز ثواب اعمال صالحه را و برطرف میکند
در آن روز گناه معاصی گذشته را و بلند میکند در آن روز مراتب مومن را و قبول میکند در آن روز دعاها را و کشاده میکند
در آن روز اندوههای بزرگ را و روا میکند در آن روز حاجتهایی را که هر کدام آنها بزرگست اصل وَهُوَ يَوْمُ
الْمَزِيدِ فِيهِ عُتَقَاءُ وَطُلَقَاءُ مِنَ النَّارِ مَا دَعَاهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَعَرَفَ حَقَّهُ وَحُرْمَتَهُ
إِلَّا كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ عُتَقَائِهِ وَطُلَقَائِهِ مِنَ النَّارِ فَإِنْ مَاتَ
فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَبُعِثَ آمِناً وَمَا اسْتَخَفَّ أَحَدٌ بِحُرْمَتِهِ وَضَيَّعَ حَقَّهُ إِلَّا كَانَ
حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُصْلِيَهُ نَارَ جَهَنَّمَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ شرح المزید بفتح میم و کسر زای با نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و دال بی نقطه مصدر میمی باب ضرب زیاد کردن و زیاده شدن و هر دو اینجا مناسبست زیرا که الله تعم
زیاد میکند ثواب حسنه و گناه سیئه را در آن روز و مستحبست برای مردمان اینکه نفقه عیال را در آن روز زیاد کنند بر نفقه
روزهای دیگر و آنها زیاد میشود ثواب و گناه و نفقه العتقاء بضم عین و فتح تا دو نقطه در بالا و قاف و الف ممدوده
جمع عتیق بفتح عین بندگان آزاد کرده شده و الطلقاء بضم طاء بی نقطه و فتح لام و قاف و الف ممدوده جمع طلیق
بندگان سر واده شده فرق میان عتیق و طلیق اینست که بندگی زایل شده از عتیق بالکلیه بخلاف طلیق زیرا که بنده است
که مالک او متعرض او نمیشود و رجوع میتواند کرد و بفروختن او و مانند آن و باین اعتبارست که معویه و امثال او را
طلقا میناميدند و عتقا نمی نامند زیرا که در روز فتح مکه همه ایشان بنده شده اند و کسی ایشان را آزاد نکرده و من النار متعلق
بامرست که نار جهنم مانند مالکست عاصیان را و الله تعم در روز جمعه بعضی را عتیق میکند از آن و بعضی را طلیق میکند
از آن رعاه برا بی نقطه و عین بی نقطه و الف بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یایی باب ضرب است الرعایه نگاه داری حرمت
و مراد اینجا تعظیم است و حرف عطف بر منفی است بعطف تفسیر حق روز جمعه عبارتست از مزید ثواب
حسنات آن روز و آنچه مخصوص آن روزست از عبادات و حرمت آن روز بضم حاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه
عبارت از مزید گناه سیئات آن روز و استحقاق صاحبان جرأت در آن روز عقاب را بسبب ارتکاب آنچه
با ایشان نهی شده و تقدیم معرفت حق بر معرفت حرمت اشارت باینست که حرمت عمده تر از حق است پس
ترقی از ادنی باعلی شده در جانب وجود و چون در جانب عدم مقتضای ترقی عکس اینست تقدیم استحقاق حرمت
بر تضییع حق شده و ازین ظاهر میشود که واسطه میان این دو شق است و ضیع حالت از احد بتقدیر قد و عامل
آن منفی است جملیه از باب افعالست یعنی و از روز زیاد کردن الله تعم راست در آن روز آزاد شده کان از آتش
جهنم بمعنی که از بعض عاصیان راضی میشود بالکلیه و نیز برای بعضی با وجود عدم رضا قرار عدم عذاب میدهد
نظم نکرد در آن روز هیچکس از مردمان با بزرگی شناخته باشد حق آن روز را و حرمت آن روز را مگر آنکه شد حق بر الله
عز و جل اینکه گرداند او را از جمله جمعی که بعض ایشان عتقا اند و بعضی دیگر طلقا اند از آتش جهنم پس اگر بمیرد در روز
جمعه و شب آن بمیرد مانند شهید و مبعوث میشود در روز قیامت ایمن از عذاب جهنم و سبکی نکرده هیچ یک
بحرمت روز جمعه بر حالی که بتحقیق ضایع کرده باشد حق آن را مگر آنکه شد حق بر الله تعم اینکه وا دارد او را بر آتش جهنم
مگر آنکه توبه کند شصتم اصل عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِلْجُمُعَةِ حَقّاً وَحُرْمَةً فَإِيَّاكَ
أَنْ تُضَيِّعَ أَوْ تُقَصِّرَ فِي شَيْءٍ مِنْ عِبَادَةِ اللهِ تَعَالَى وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَتَرْكِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا

فان

فَإِنَّ اللهَ يُضَاعِفُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَيَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ قَالَ وَذَكَرَ أَنَّ
يَوْمَهُ مِثْلُ لَيْلَتِهِ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُحْيِيَهَا بِالصَّلَاةِ وَالدُّعَاءِ فَافْعَلْ فَإِنَّ رَبَّكَ يَنْزِلُ فِي أَوَّلِ
لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيُضَاعِفُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَإِنَّ اللهَ وَاسِعٌ
كَرِيمٌ شرح معنی حق و حرمت روز جمعه بیان شد در شرح حدیث سابق ان تضیع بتقدیر و ان تقصیر است تذکیر ضمیر فیه
با وجود آنکه راجع بجمعه است بیان شد در شرح حدیث سابق که باعتبار اینست که جمعه در اصل مصدرست و مستعمل
شده در زمان اما ارجاع ضمیر یومه بجمعه باعتبار ملاحظه محض معنی مصدریت مثل بتا سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
تفعیل است ماخوذ است از مثاله بفتح میم که مصدر باب حسن است بمعنی فضیلت التمثیل چیزی را صاحب فضیلت
کردن لیلته منصوب و مفعولست و مراد شب مقدم است و در بعض نسخ مثله بضمیر غایب است و بنابرین
مثله بکسر میم و سکون ثا مبتداست و لیلته مرفوع و خبر مبتداست و جمله خبر ان است نزول رب عبارتست از نزول
علامت رحمت او مثل کشوده شدن درهای آسمانها تا آسمان دنیا چنانچه می آید در حدیث دهم این باب و نزول ملائکه
رحمت تا آسمان دنیا و این قسمی از مجازست مانند آیت سوره فجر و جاء ربک والملک صفا صفا ضمیر فیه در دو جا
آخر راجع بنزول است و فی برای سببیت یا ظرفیت است یا راجع باول است و فی برای ظرفیت است یعنی روایت
دارد ابان از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که روز جمعه را حقی و حرمتی هست پس دور دار از خود
و ابن را که ضایع کنی یا تقصیر کنی در چیزی از عبادات الله تعم و نزدیکی جستن بسوی او بعمل صالح و ترک حرامها همگی
آنها چه بدرستی که الله تعم چند برابر میکند در آن روز ثواب حسنات را و برطرف میکند در آن روز سیئات گذشته را
و بلند میکند در آن روز مراتب مومن را ابان گفت که امام علیه السلام ذکر کرد که روز جمعه فاضل کرده شب جمعه را پس
اگر وسعت و قدرت داشته باشی که زنده داری آن شب را بنماز و دعا پس بکن چه بدرستی که علامت رحمت صاحب
کل اختیار تو فرود می آید در اول شب جمعه سوی آسمان نزدیکتر باین پس چند برابر میکند بسبب آن فرود آمدن ثواب حسنات را
و برطرف میکند بسبب آن فرود آمدن سیئات گذشته را و بدرستی که الله تعم توانگر صاحب کرمست هفتم اصل
عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ كَيْفَ سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ
وَجَلَّ جَمَعَ فِيهَا خَلْقَهُ لِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمِيثَاقِ فَسَمَّاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِجَمْعِهِ
فِيهِ خَلْقَهُ شرح سمیت بصیغه ماضی مجهول غایبه باب تفعیل است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بجمعه است جمع
بصیغه ماضی معلوم باب منع است حاصل جواب اینست که جمعه در اصل مصدر است و استعمال میشود در زمان
ان مصدر یوم المیثاق آنست که در آیت سوره اعراف مذکورست و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم
و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا و بیان شده در کتاب الایمان والکفر در باب دوم و سوم و چهارم و پنجم
و ششم و غیر آنها روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت امام را مردی که جمعه چگونه
نامیده شد جمعه امام گفت بدرستی که الله عز و جل جمع کرد در آن روز جمیع مخلوقین خود را برای تصدیق امامت
محمد صلی الله علیه و آله و تصدیق امامت هر که وصی اوست تا انقراض دنیا در روز میثاق پس نامید الله تعالی
آن روز را روز جمعه از برای جمع او در آن روز مخلوقین را هشتم اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سُئِلَ عَنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَتِهَا فَقَالَ لَيْلَتُهَا غَرَّاءُ وَيَوْمُهَا يَوْمٌ زَاهِرٌ وَلَيْسَ عَلَى وَجْهِ

فمن
في عذاب القبر

الأرضِ يومٌ تَغرُبُ فيهِ الشمسُ أكثرَ مُعافًا مِنَ النارِ مَن ماتَ يومَ الجمعةِ عارفًا
بحقِّ أهلِ هذا البيتِ كتبَ اللهُ تعالى لهُ براءةً مِنَ النارِ وبراءةً مِنَ العذابِ ومَن ماتَ ليلةَ
الجمعةِ أُعتِقَ مِنَ النارِ شرح الغرا بفتح غين با نقطه و شد را بی نقطه و الف ممدوده مؤنث اغر بفتح همزه
و فتح غين است يعنى سفيد و اينجا استعاره شده براى مبارك الزاهر بزاى با نقطه و را بى نقطه بصيغه اسم فاعل
باب منع سراپا نان على وجه خبر ليس است يوم مرفوع و اسم ليس است جمله تغرب صفت يوم است اكثر منصوب
و حال از ضمير فيه است بنا بر آنكه حال از غير فاعل و مفعول جايز است و اكثر مرفوع و صفت دوم يوم است معافا بضم
ميم بصيغه اسم مفعول معتل اللام واوى باب مفاعله است و منصوب بر تميز از نسبت اكثر الضمير مستتر و
كتابت آن بالف مبنى بر اينست كه گاهى لام الفعل محذوف مىباشد مثل يوم التلاق يعنى يوم التلاقى المعافات
رفع الله تعالى مكروه را از كسى من النار متعلق بمعافا است و من تفضيليه است و مدخول آن محذوف است براى ظهور
بتقدير اكثر معافا من النار من يوم الجمعه يعنى روايت است از جابر از امام محمد باقر عليه السلم گفت كه امام پرسيده شد از
روز جمعه و شب آن پس گفت شب آن مبارك است و روز آن روزيست سراسر تابان و نيست بر روى زمين روزى
كه فرو رود در آن روز آفتاب بر جائى كه آن روز بيشتر باشد اعتبار بخشيده شده از آتش جهنم از روز جمعه هر كه مرد در روز جمعه
بر حالى كه شناسا باشد بحق اين خانواده يعنى كه از شيعه اماميه باشد نوشت الله تعم براى او براتى از آتش جهنم و براتى
از عذاب قبر و هر كه مرد در شب جمعه آزاد كرده شد از آتش جهنم نهم اصل قال أبو عبد الله عليه السلم فضّل
الجمعةَ على غيرِها مِنَ الأيامِ وإنَّ الجِنانَ لتَزَخرَفُ وتَزَيَّنُ يومَ الجمعةِ لمن أتاها وإنّكم
تتسابقونَ إلى الجنّةِ على قدرِ سبقِكم إلى الجمعةِ وإنَّ أبوابَ السماءِ لتُفتَحُ لصعودِ أعمالِ العبادِ شرح
تزخرف بفتح لام و صيغه مضارع غايبه معلوم باب تفعّل بحذف يكى از دو تا يا مجهول باب تفعلل است التزخرف نگارنگ
شدن گياههاى باغ و مانند آن و از زخرفه نگارنگ كردن تزين بصيغه مضارع غايبه معلوم باب تفعّل بحذف يكى يا مجهول
باب تفعيل است التزين آراسته شدن و التزيين آراسته كردن تفتح بصيغه مضارع غايبه مجهول باب تفعيل
براى كثرت گفت امام جعفر صادق عليه السلم ترجيح داده الله تعم روز جمعه را بر غير آن از روزهاى هفته و بدرستى
كه بهشتها هر آينه رنگارنگ ميشود و آراسته ميشود در روز جمعه براى كسى كه آيد بنماز جمعه و بدرستى كه شما بر يكديگر سبقت
ميگيريد بسوى بهشت بر قدر سبقت شما بسوى نماز جمعه و بدرستى كه درهاى آسمان گشوده ميشود براى بالا رفتن عملهاى
بندگان دهم اصل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلم قال قلتُ له قولُ اللهِ عزّ وجلّ فاسعوا
إلى ذكرِ اللهِ قال اعملوا وعجّلوا فإنّه يومٌ مضيَّقٌ على المسلمينَ فيه وثوابُ أعمالِ المسلمينَ فيه
على قدرِ ما ضُيِّقَ عليهم والحسنةُ والسيئةُ تُضاعَفُ فيه قال وقال أبو جعفر عليه السلم
واللهِ لقد بلغني أنّ أصحابَ النبيِّ صلّى اللهُ عليه وآله كانوا يتجهّزونَ للجمعةِ يومَ الخميسِ
لأنّه يومٌ مضيَّقٌ على المسلمينَ شرح شايد كه باعث سؤال استعلام دفع اشكال باشد كه ناشى شده از تفسير
مخالفان ذكر الله را بآن كه متصل بخطبه و نماز مىباشد و اشكال اينست كه خلايق چهار فرسخ و چهار فرسخ تم با چگونه بعد
از شروع در اذان سعى ميكنند و بنماز ميرسند با وجود آنكه تعجيل در رفتار سوى مسجد مكروه است و سكينه و وقار در آن
مستحب است چنانچه مى آيد در حديث اول و چهارم باب آينده و حاصل جواب اينست كه ذكر الله يعنى اذان نيست

بلكه بمعنى خطبه امام است آن خلايق را بسوى خود براى نماز بار سال رسولان بسوى چهار طرف يا شش طرف و مقصد
آن پيش از روز جمعه براى جار زدن و امر مردمان بشهود جمعه و مراد بسعى سوى ذكر الله اينست كه مسلمانان كارهاى
كه دارند براى معاش در روز پيش از آن ميكرده باشند تعجيل تا بفراغت در يابند نماز را و اگر احتياطا پيشتر گشتند
در روز پنجشنبه شروع در براق گيرى كنند بهتر خواهد بود چنانچه گفته كه والله لقد بلغنى تا آخر مضيق دو جا مرفوع و صفت
يوم است و مراد اينست كه تكليفى عظيم مخصوص آن روز شده زيرا كه دخول كسى در چنين مجمع عامى خالى از خطر نميباشد
في در فيه سه جا براى تعليل است مثل فذلكن الذى لمتننى فيه و ضمير راجع بذكر الله است كه عبارتست از امام
مفترض الطاعه خواه نبى و خواه وصى موافق امثال آنچه گذشت در حديث اول كتاب فضل القرآن كه نحن
ذكر الله و ظرف اول متعلق بمضيق است و ميتواند بود كه في در سوم بلكه در دوم نيز براى ظرفيت باشد و ضمير
راجع بيوم باشد ما در ما ضيق مصدريه است و ضيق بصيغه ماضى مجهول باب تفعيل است يعنى روايت است از جابر
بن يزيد جعفى از امام محمد باقر عليه السلم گفت كه گفتم او را كه چه معنى دارد قول الله تعم در سوره جمعه كه پس سعى كنيد سوى
ذكر الله امام گفت كه كار سازى كنيد در روز جمعه و شتاب كنيد چه بدرستى كه آن روزيست كه تنگ كرده شده است
بر مسلمانان بسبب ذكر الله و ثواب عملهاى مسلمانان براى ذكر الله بر قدر تنگ كرده شدن بر ايشانست و هر كدام
از حسنه و سيئه مضاعف ميشود باعتبار ثواب و عقاب براى ذكر الله يا معنى كه ثواب فرمانبردارى امام مفترض
الطاعه چند برابر ثواب فرمانبردارى ما و بدرستى مثلا و عقاب نافرمانى امام مفترض الطاعه چند برابر نافرمانى
ما و بدرستى مثلا راوى گفت كه گفت امام محمد باقر بخدا قسم كه هر آينه رسيده بمن اينكه اصحاب نبى صلى الله
عليه و آله عادت ايشان اين بود كه براق گيرى ميكردند براى نماز جمعه در روز پنجشنبه براى اينكه روز جمعه روزيست
كه تنگ كرده شده است بر مسلمانان يازدهم اصل عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلم قال ما طلعت
الشمسُ بيومٍ أفضلَ من يومِ الجمعةِ وإنّ كلامَ الطيرِ فيهِ إذا لقيَ بعضُها بعضًا سلامٌ
سلامٌ يومٌ صالحٌ شرح سلام در اول مرفوع است بتقدير سلام عليكم مثل آيت سوره ذاريات قال سلام و در
دوم منصوب و مفعول مطلق است و مضاف بيوم كه مجرور است و در وصف يوم است و ميتواند
بود كه سلام در دوم مرفوع و تكرار اول باشد و اين موافق روايت شيخ طوسى است در تهذيب در كتاب الصلوة
در باب العمل في ليلة الجمعة ويومها كه مقدم بر ابواب الزيادات است كه سلام سلام يوم صالح يعنى روايت است از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلم هر كدام گفت كه طلوع نكرد آفتاب در روزى كه بهتر باشد از روز جمعه و بدرستى
كه سخن مرغان در آن روز چون بر خورند بعضى از آنها بعضى را اينست كه سلام بر شما باد سلام روزى كه خوبست دوازدهم اصل
قلتُ لأبي عبدِ اللهِ عليه السلم الساعةُ التي في يومِ الجمعةِ التي لا يدعو فيها مؤمنٌ إلّا
استُجيبَ له قال نعم إذا خرجَ الإمامُ قلتُ إنّ الإمامَ يُعجِّلُ ويُؤخِّرُ قال إذا زاغتِ الشمسُ
شرح زاغت بزاى با نقطه و الف و غين با نقطه بصيغه ماضى معلوم معتل العين يايى باب ضرب است الزيغ ميل
آفتاب بجانب مغرب يعنى گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه آن ساعتى كه در روز جمعه آن ساعت كه دعا ميكند در آن
ساعت مؤمنى مگر آنكه مستجاب شد براى او كدام است گفت آرى ميگويم وقتى است كه بيرون آيد پيشنماز از خانه خود
سوى مسجد گفتم بدرستى كه پيشنماز گاهى تعجيل ميكند و گاهى تاخير ميكند يا معنى كه گاهى پيش از زوال بيرون ميآيد و گاهى

صلی الله علیه وعلیهم فالکفر منها وقال باعراضه من الصلوة تصلی علی محمد وعلی ۴۴

بعد از زوال گفت وقتی است که زوال آفتاب شود سیزدهم اصل عن عمر بن یزید قال قال لی ابو عبدالله علیه السلم
یا عمر انه اذا کان لیلة الجمعة نزل من السماء ملائکة بعدد الذر فی ایدیهم اقلام الذهب
وقراطیس الفضة لا یکتبون الی لیلة السبت الا الصلوة علی محمد وآل محمد واهل بیته
فی کل جمعة الف مرة وفی سائر الایام مائة مرة شرح روایت است از عمر بن یزید که گفت مرا امام جعفر
صادق علیه السلم که ای عمر چون شود شب جمعه فرود می آیند از آسمان فرشتگان بعدد موران کوچک در دستهای
ایشان قلمهای طلاست وصحیفهای نقره است نمی نویسند تا شب شنبه مگر درود را بر محمد وآل محمد صلی الله علیه واله
پس بسیار کن از آن درود و امام گفت ای عمر بدرستی که از جمله سنت است اینکه درود گفته شود بر محمد و خانواده او
در هر روز جمعه هزار بار و در باقی روزها صد بار چهاردهم اصل عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن الرضا علیه السلم
قال قلت له بلغنی ان یوم الجمعة اقصر الایام قال کذلک هو قلت جعلت فداک کیف
ذاک قال ان الله تبارک وتعالی یجمع ارواح المشرکین تحت عین الشمس فاذا رکدت الشمس
عذب الله ارواح المشرکین برکود الشمس ساعة فاذا کان یوم الجمعة لا یکون للشمس
رکود رفع الله عنهم العذاب لفضل یوم الجمعة فلا یکون للشمس رکود شرح کیف ذاک
سوالست از کیفیت کوتاهی نه از سبب کوتاهی پس مقصود اینست که بچه معنی کوتاه است وحاصل جواب امام اینست
که کوتاهی زمان در دو معنی مستعمل میشود یکی حقیقی مثل اینکه روز زمستان کوتاهتر از روز تابستانست ودیگری مجازی و آن
باعتبار امر خارجیست و آن دو قسم است اول وقوع راحتی در آن چنانچه میگویند که روز وصال کوتاهتر از روز هجرانست
دوم کثرت اشتغال ضروری در آن چنانچه گذشت در حدیث دهم این باب که فانه یوم مضیق علی المسلمین و مراد اینجا
معنی مجازیست لیکن چون قسم دوم معنی مجازی مشهور ومعروف بوده امام اکتفا بقسم اول کرده یا آنرا نیز بیان
کرده و اینجا منقول نشده و بر هر تقدیر راحتی که بیان شده نسبت بارواح مشرکین است یجمع بصیغه مضارع غائب
معلوم باب منع است تحت یعنی فوق است عین الشمس عبارتست از وادی برهوت که در حضرموت است
و مذکور شد در کتاب الجنائز در احادیث باب فی ارواح الکفار که باب نود و دوم است اینکه آنجا در آن روایت
که در آتش است و بیان شد و شاید که استعمال عین الشمس در آن باعتبار این باشد که طول آن وادی موافق خط نصف
النهارست پس آفتاب در هر روز از نصف ساعت پیش از زوال تا نصف ساعت بعد از زوال جمیع آن وادی را
تافته و بغایت گرم میکند و آن باعث زیادتی عذاب ارواح مشرکان که در آنجاست میشود مگر آنکه الله تعالی بسبب فضل
روز جمعه آن زیادتی عذاب را از آن ارواح بردارد و بخرق عادت و این مبنی بر اینست که نفس ناطقه جسم است
رکدت براء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غائبه معلوم باب نصر است از رکود بضم راء و سکون کاف و آن عبارتست
از حالتی که شمس میباشد از نصف ساعت قبل از زوال تا نصف ساعت بعد از زوال باعتبار اینکه مانند ساکن مینماید
یا باعتبار اینکه هیچ جز آن وادی در آن وقت سایه ندارد عذب بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و مراد از آن زیاد
کردن عذابست و با در برکود برای سببیت است یا ظرف عذاب یا ظرف رکود است لا یکون للشمس رکود نوعی از
مجازست و مراد اینست که چون عذاب ندارند مانند اینست که رکود نداشته باشد رفع الله براء بی نقطه استیناف بیانی
لا یکون للشمس رکود است پس ماضی بمعنی مضارع است زیرا که در حکم جزای شرطست فلا یکون للشمس رکود تفریعست بر نتیجه

استیناف

استیناف بیانی تا معلوم شود که نفی رکود بعنوان مجاز مشهورست و بعنوان حقیقت نیست یعنی روایت است از محمد بن اسمعیل بن
بزیع بفتح بای یکنقطه و کسر زای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه از امام رضا علیه السلم راوی گفت که
گفتم امام را که رسیده بمن از ائمه علیهم السلم اینکه روز جمعه کوتاهتر روزهاست امام گفت چنانست اول گفتم قربانت شوم
چگونه است این امام گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی جمع میکند ارواح مشرکان را در قعر وادی برهوت پس چون
درنگ کند آفتاب در حوالی نصف النهار عذاب میکند الله تعالی ارواح مشرکان را بسبب درنگ کردن آفتاب در ساعتی
پس چون شود روز جمعه نمیباشد برای آفتاب درنگ کردنی بیان این آنکه بر میدارد از ایشان عذاب را برای فضیلت روز جمعه
پس مانند اینست که نباشد برای آفتاب درنگ کردنی در روز جمعه باب شصت و هفتم اصل باب التزین یوم الجمعة
شرح التزین مصدر باب تفعل آراسته کردن خود یعنی این باب بیان آراسته کردن خود است در روز جمعه
در این باب ده حدیث است اول اصل قال ابو عبدالله علیه السلم لیتزین احدکم یوم الجمعة
یغتسل ویتطیب ویسرح لحیته ویلبس انظف ثیابه ولیتهیأ للجمعة ولیکن علیه
فی ذلک الیوم السکینة والوقار ولیحسن عبادة ربه ولیفعل الخیر ما استطاع
فان الله یطلع علی الارض لیضاعف الحسنات شرح لیتزین بفتح لام و کسر لام میتواند بود بنا بر اول لام
برای ابتدا و تاکید است و فعل مرفوعست و بنا بر دوم لام برای امر غائب است و فعل مجزومست و حاصل هر دو یکیست
یسرح بسین بی نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است لیتهیأ بصیغه امر غائب
باب تفعل است التهیؤ ساخته شدن برای کاری السکینة آرام اعضا والوقار بفتح واو آرام دل و عکس نیز گفته اند
لیحسن بصیغه امر غائب باب افعالست یطلع بتشدید طاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب افتعال است الاطلاع
مشرف شدن و استعمال آن اینجا نوعی از مجازست مثل آیت سوره رعد اولم یروا انا نأتی الارض و بیان شده
در کتاب العقل در حدیث ششم باب فقد العلماء که باب ششم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم باید آراسته
میشود کسی از شما در روز جمعه باین اینکه غسل جمعه میکند و بوی خوش بکار میبرد و شانه میکند ریش خود را و میپوشد
پاکیزه ترین جامهای خود را و باید که ساخته شود برای جمعه یا بمعنی که در روز پنجشنبه یراق گیری خود کند برای روز جمعه چنانچه
گذشت در حدیث دهم باب سابق یا بمعنی که در روز جمعه از شغلهای دنیا فارغ شود تا در اول وقت سعی کند یا بمعنی
که احتیاط خود را نگاه دارد تا مبادا که در حضور مخالفان که نماز جمعه میکنند خلاف تقیه بعمل آید چنانچه مذکور میشود در باب
تهیئة الامام للجمعة که باب هفتادم است و باید که باشد بر او در آن روز آرام اعضا و آرام دل که اثر آن در چشمها ظاهر
و باید که نیکو کند عبادت صاحب کل اختیار خود را و باید که کند عمل صالح را چندانکه وسعت در قدرت داشته باشد چه بدرستی
که الله تعالی مشرف میشود باعتبار علامت رحمت خود بر زمین تا چند برابر کند اعمال صالحه را دوم اصل عن ابی عبدالله
قال سمعته یقول من اخذ من شاربه وقلم اظفاره یوم الجمعة ثم قال بسم الله علی سنة محمد
وآل محمد کتب الله له بکل شعرة وبکل قلامة عتق رقبة ولم یمرض مرضا یصیبه الا
مرض الموت شرح قلم بقاف بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است القلامة بضم قاف و تخفیف لام
آنچه جدا شود از ناخن بچیدن آن لم یمرض بصیغه مضارع معلوم غائب باب ضرب است یصیبه صفت مرضا است
و ذکر این برای احتراز از مرض سهل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت

که هر که بگیرد از شارب خود و بچیند ناخنهای خود را در روز جمعه بعد از آن گوید آنچه کردم بنام خداست بر طریقت محمد و آل
محمد است مینویسد الله تعالی برای او بهر موی او و بهر ریزه ناخن آزاد کردن بنده و بیمار نمیشود بیماریی که در پای او افتد
یا بمعنی که شدید باشد مگر بیماری مردن سوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال الغسل یوم الجمعة علی
الرجال والنساء فی الحضر وعلی الرجال فی السفر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت غسل روز
جمعه لازمست بر مردان و زنان در حضر و لازمست بر مردان در سفر چهارم اصل قال ابو جعفر علیه السلم لا تدع
الغسل یوم الجمعة فانه سنة وشم الطیب والبس صالح ثیابک ولیکن فراغک من الغسل
قبل الزوال فاذا زالت فقم وعلیک السکینة والوقار وقال الغسل واجب یوم الجمعة شرح
شم بضم و فتح شین با نقطه و تشدید میم مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر و علم است الطیب بکسر طاء بی نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین خوشبوئی واو در وعلیک حالیه است و السکینة مرفوعست یا واو عاطفه است و علیک اسم
فعل است بمعنی الزم و السکینة منصوبست و حاصل هر دو یکیست معنی واجب قدر مشترک میان مستحب موکد و فرض واجب
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم وامگذار غسل را در روز جمعه چه بدرستی که آن طریقت رسول علیه السلم است و ببوی
خوشبو برای و بپوش لایق جامهای خود را و باید که باشد فارغ شدن تو از غسل پیش از زوال آفتاب پس چون زوال
آفتاب شود پس برخیز برای سعی سوی ذکر الهی بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام دل و امام گفت غسل لازمست
در روز جمعه پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال اخذ الشارب والاظفار وغسل الرأس
بالخطمی یوم الجمعة ینفی الفقر ویزید فی الرزق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گرفتن
شارب و ناخنها و شستن سر بآب خطمی در روز جمعه که برطرف میکند نیازمندی را و زیاده میکند در روزی یا بمعنی که باعث
نگاه داری روزی از حد وسط نیز میشود مراد اینست که هر کدام که واقع شود باعث این میشود بقرینه حدیث آینده ششم اصل
عن ابی عبدالله علیه السلم قال من اخذ من شاربه وقلم من اظفاره وغسل رأسه بالخطمی
یوم الجمعة کان کمن اعتق نسمة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بگیرد چیزی از شارب
خود را هر چند که کم باشد و بچیند چیزی از ناخنهای خود را هر چند که یک ریزه باشد و بشوید سر خود را بآب خطمی در روز جمعه میشود
مانند کسی که آزاد کرده باشد بنده را یا بمعنی که هر کدام از اینها که واقع شود مانند عتق رقبه است پس منافات نیست
میان این حدیث و حدیث دوم این باب هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال اخذ الشارب والاظفار
من الجمعة الی الجمعة امان من الجذام شرح هر یک از من و الی اینجا ظرف مستقر است و حالست از هر یک
از الشارب و الاظفار زیرا که اخذ مصدر مضاف بمفعولست و دخول من و الی خارج میباشد از حکمی که در کلامست
پس مراد اینست که اخذ در جمعه باشد شارب را و اظفار را که باقی در شش روز که میان جمعه و جمعه دیگر است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گرفتن شارب و ناخنها بر حالی که آن شارب و ناخنها باشد از روز آدینه تا روز آدینه دیگر
باعث ایمنی از خوره است هشتم اصل عن زرارة والفضیل قالا قلنا له اتجزئ اذا اغتسلت بعد الفجر
للجمعة قال نعم شرح مراد بغسل اینجا غسل جنابت و مانند آنست و مراد بجمعه روز آدینه است یا مراد بغسل غسل جمعه است
که متصل بطلوع فجر باشد و مراد بجمعه نماز جمعه یا روز آدینه است یعنی روایت است از زراره و فضیل که از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلم اند گفتند که گفتیم امام علیه السلم را که آیا کافیست چون غسل کنم بعد از طلوع فجر برای جمعه گفت آری

نهم

نهم اصل عن حریز عن بعض اصحابنا عن ابی جعفر علیه السلم قال لا بد من غسل یوم الجمعة فی
الحضر والسفر فمن نسی فلیعد من الغد وروی فیه رخصة للعلیل شرح اطلاق اعاده و قضا
که بکرده باعتبار اینست که چون فراموش کرده ثواب کرده نزد الله و پس گویا که کرده است من در من الغد بمعنی فی است
و روی کلام حریز است یعنی روایت است از حریز از بعض یاران ما از امام محمد باقر علیه السلم گفت چاره نیست از غسل روز
جمعه در حضر و سفر پس هر که فراموش کند پس باید که اعاده کند در فردا که روز شنبه است و روایت کرده شده است
از امام محمد باقر علیه السلم در غسل جمعه رخصتی برای صاحب علت یعنی عذر مطلق یا بمعنی بیماری دهم اصل عن ابی
عبدالله علیه السلم قال غسل الرأس بالخطمی فی کل جمعة امان من البرص والجنون شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شستن سر بآب خطمی در هر روز آدینه باعث ایمنی است از برص و دیوانگی
باب شصت و هشتم اصل باب وجوب الجمعة وعلی کم تجب شرح وجوب الجمعة بتقدیر وجوب شهود الجمعة
و حقیقت جمعه بیان میشود در شرح حدیث چهارم این باب وعلی کم تجب بتقدیر و انما علی کم تجب است علی بنا بر اینکه
کم استفهامیه است و الفاظ استفهام گاهی مستعمل میشود در آنچه در جواب استفهام حقیقی میباشد مثل علمت کم عنده
زیرا که علم با استفهام حقیقی جمع نمیشود و اینجا از آن قبیل است و این اشارتست بحدیث چهارم و پنجم این باب
چنانچه بیان میشود یعنی این باب بیان وجوب شهود جمعه است و بیان اینکه آن بنا بر چند نفر که در مسئله اند جمعه شود
واجب میشود و در این باب سی حدیث است اول اصل عن ابی بصیر ومحمد بن مسلم عن ابی عبدالله
قال ان الله عز وجل فرض فی کل سبعة ایام خمسا وثلثین صلوة منها صلوة واجبة
علی کل مسلم ان یشهدها الا خمسة المریض والمملوک والمسافر والمرأة والصبی شرح
فرق میان مفروض و واجب اینست که مفروض مکلف به در صریح یا ظاهر قرآنست و واجب اعم از آنست و بیان
مفروض بودن پنج نماز در هر روز و شب گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سوم است من در منها
حرف جر و برای تبعیض است و ظرف خبر مبتداست که مقدم شده صلوة مبتداست که موصوف شده و من اسم بمعنی بعض
و مبتداست بقرینه اینکه در حدیث ششم این باب فیها بجای منهاست پس مقصود اخبار از نماز جمعه جامعه شرائط
صحت است باینکه از جمله سی و پنج است و سی و ششم نیست پس جمع میان آن و ظهر مشتمل بر بدعت است
دلالت میکند بر اینکه نعت صلوة است و ضمیر مستتر در آن فاعل است و راجع بصلوة است علی کل مسلم ان یشهدها
چهار احتمال دارد اول اینکه ظرف متعلق بواجبة باشد و ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر تمیز نسبت در واجبة باشد
و شهود آن صلوة بمعنی حضور نزد آن باشد چون امام انشای آن کرده باشد پس مراد بکل مسلم هر مؤمن از جمله رعیت است
زیرا که این ماخوذ است از آیت سوره جمعه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله
وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون و معلومست که منادی و ذکر الله خارجست از آن مومنان نظیر الذین آمنوا در آیه
سوره نساء که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم زیرا که رسول و اولی الامر خارجند
از آن با وجود آیت سوره بقره آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون چه امر کسی باطاعت خودش صحیح نیست
پس این حدیث دلالت میکند بر اینکه انشای نماز جمعه مخصوص است بامام مفترض الطاعه که عالم بجمیع احکام شرع و متشابهات
قرآنست خواه رسول و خواه وصی رسول و از رعیت صحیح نیست و واجبست بر رعیت اینکه حاضر شوند نزد آن امام

اگر نداکنند برای نماز جمعه و این مبنی برانست که آیات بسیار و احادیث بسیار دلالت میکند برانکه ذکر الله عبارتست از رسول
و وصی رسولست مثل آیت سوره نور فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة ومثل آیت سوره طلاق قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم
آیات الله مبینات ومثل آیت سوره زمر الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم
ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله ومثل آیت سوره رعد الا بذکر الله تطمئن القلوب وگذشت در حدیث اول کتاب
فضل القرآن ودر تفسیر آیت سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر که یعنی ذکر الله و نحن الاکبر
وگذشت در کتاب الحجة در احادیث باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام که باب بیستم است
بمضمون که قال رسول الله صلی الله علیه وآله الذکر انا والائمة اهل الذکر جواب از محل آنست که با وجود این احادیث بعضی
و هوای اهل عصر ان میکنند برانکه مراد بذکر الله خطبه جمعه یا نماز جمعه است و این مبنی بر جهل بمقتضای عربیت است بچند وجه
اول اینکه اگر چنان میبود الی ذکر الله میگفت بجای الی ذکر الله چه مدخول الی در زمان سعی میباید که واقع باشد بخلاف مدخول لام
مثل ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها وخطبه ونماز در زمان سعی هنوز واقع نشده دوم اینکه اگر چنان باشد مفهوم شرط در ذلکم
خیر لکم ان کنتم تعلمون باطل میشود و آن مفهوم اینست که اگر معلوم مخاطبان نباشد اینکه منادی ذکر الله است این سعی خیر
برای ایشان نیست نظیر آیت سوره زخرف ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق وهم یعلمون
ومصنف رحمه الله تعالی در دیباجه در تفسیر آن گفت که فصارت الشهادة مقبولة لعلة العلم بالشهادة ولولا العلم بالشهادة
لم تکن الشهادة مقبولة وبیان شد و بهر حال این دعوی را اثبات باید کرد مراد بندا در اذا نودی للصلوة طلب است موافق
آیت سوره آل عمران ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم وبیان اینکه مراد بندا اذان جمعه نیست
گذشت در شرح حدیث دهم باب شصت و ششم وایضا قطع نظر از نهایتست توان گفت که انه اهل البیت قیاس
کرده میشوند بدیگران ودر امثال عموم واجبة علی کل مسلم ان یشهدها چنانچه ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی
قول النبی صلی الله علیه وآله ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر روایت کرده که انا اهل البیت
لا یقاس بنا احد دوم اینکه ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر بدل اشتمال ضمیر مستتر در واجبة باشد و دلالت حالست
که مذکور شد اگر گوید که شرط است در بدل اشتمال اینکه ثبت وجوب بضمیر صلوة خلاف مقتضای ظاهر نیست گوییم که مفروض
اخص از واجب است پس اخبار از وجوب چیزی بعد از اخبار از مفروض بودن انکر لغو و مقتضای ظاهر است سوم
اینکه ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر مبتدا باشد وظرف متعلق بواجبة نباشد بلکه خبر مبتدا باشد بتقدیر فرض علی
کل مسلم و دلالت حالست که مذکور شد اگر گوید که بنابرین ذکر واجبة لغو میشود زیرا که مفروض اخص از واجب است گوییم
که واجبة برین تقدیر بمعنی واجبة علی الامام است و ذکر واجبة برای اشعار بانست که انشای جمعه بر امام فرض نیست بلکه
گاهی بنابر مصلحتی که اقتضای جمع خلایق چهار فرسخ در چهار فرسخ نموده باشد کند واجب میشود بر امام و در این صورت بر رعیت
مفروض میشود حضور نزد آن جمعه زیرا که در آیت سوره جمعه تکلیف ذکر الله نشده بندا و تکلیف رعیت شده بسعی بسوی
ذکر الله بر تقدیر ندای او چهارم اینکه ان بکسر همزه شرطیه باشد و سهو بعضی قریب باشد و آن اینست که بعد میان ان مسلم
وجمعه امام زیاده بر دو فرسخ نباشد و دلالت همانست که مذکور شد بلکه برین تقدیر ظاهرترست استثنای منه اینجا
تسعه در حدیث ششم این باب مبنی بر اکتفا بر عمده است باعتبار زمان و باعتبار حال مخاطب ولهذا محبوس

وخائف

وخائف از دشمن و مانند آنها و هیچکدام مذکور نیست و مقصود استثنای صاحبان عذر است و این منافات ندارد با آنکه
استثنا در احادیث سوره جمعه صریح نشده و استعمال مسلم در بالغ حقیقت نیست مانند استعمال مؤمن که مذکور
میشود در کتاب الایمان والنذور والکفارات در حدیث پانزدهم باب نود و دوم که آخر ابوابست در تفسیر آیت سوره
نساء فتحریر رقبة مؤمنة که یعنی بذلک مقرة قد بلغت الحنث پس اگر استثنا متصل باشد شاید که مراد بصبی نوع
وجهی روا باشد بنا بر اینکه دخول کوچکان در هجوم عام باعث ضرر ایشان شود و استعمال صبی در بالغ بمعنی روا باشد
مثل الخبر می آید در کتاب النکاح در حدیث ششم باب من امکن من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است و در
کتاب القضایا والاحکام در حدیث ششم آخر ابواب و آنکه وجوب حضور جمعه بر هر مسلم مطلق و فتی صحیح است که انشا
کننده آن کسی باشد که قدح در عدالت او منافی حقیقت اسلام باشد نظیر اینکه شیعه امامیه استدلال کرده اند بر عصمت
اولی الامر بآیت یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و آنچه در احادیث وارد شده از حکم
بکفر و نفاق متخلف از جمعه و متهاون بآن دلیلی واضح است برین مدعی یعنی روایتست از ابو بصیر و محمد بن مسلم از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل در قرآن فرض کرد در هر هفت روز از شب سی و پنج نماز را
از انجملست نمازی که واجبست بر هر مسلمان از جمله رعیت باعتبار اینکه حاضر شود نزد آن چون امام انشای آن
کرده باشد مگر نه کس بیمار و غلام و مسافر هشت فرسخ و زن و صبی دوم اصل عن محمد بن مسلم وزرارة عن ابی
جعفر علیه السلم قال تجب الجمعة علی من کان منها علی فرسخین شرح روایتست از محمد بن مسلم و زرارة
از امام محمد باقر علیه السلم گفت که واجب میشود حضور نزد جمعه دو رکعتی در حضر با خطبتین که صحیح باشد و قدوه کننده انشا
کننده آن بر هر که باشد نسبت بآن بر دو فرسخ یا کمتر و دلالت این حدیث بر اینکه انشا کننده در جمعه دو رکعتی در حضر
مفترض الطاعه یا منصوب بخصوصه از جانب او میباشد ظاهرست از شرح حدیث سابق سوم اصل عن محمد بن مسلم
قال سألت ابا عبد الله ع عن الجمعة فقال تجب علی من کان منها علی رأس فرسخین فاذا
زاد علی ذلک فلیس علیه شیء شرح مضمون این و دلالت این مثل سابقست وایضا ظاهر فلیس علیه شیء اینست
که کسی که بقدر زیاده از دو فرسخ دور باشد از صحیحه واجب نیست برا و انشای جمعه و نه حضور نزد آن جمعه چهارم اصل
عن زرارة قال کان ابو جعفر علیه السلم یقول لا تکون الخطبة والجمعة وصلوة رکعتین
علی اقل من خمسة رهط الامام واربعة شرح خطبه اینجا عبارتست از خطبه اولی از جمله دو خطبه و میتواند بود
که عبارت از خطبتین باشد و بر هر تقدیر جمعه عبارتست از مضمون خطبه ثانیه و آن جمع امامت مردمانرا بر کاری
که اراده آن دارد مثل لشکرکشی بجانب دشمن یا عبارتست از اجتماع مردمان برای کاری که امام اراده آن دارد و مقرر
و منسوب کنند که الجمعة من الاجتماع کالفرقة من الافتراق اضیف الیها الیوم والصلوة ثم کثر الاستعمال حتی حذف منها
المضاف وجمعه بفتحتین جمعات و جمع یا عبارتست از مردمان جمع کرده شده برای کاری که امام اراده آن دارد صاحب قاموس گفت
که الجمعة المجموعة و حاصل هر یکیست و موافق اینست روایت ابن بابویه از امام رضا علیه السلم در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلم
در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلم که فان قال فلم صارت صلوة الجمعة
اذا کانت مع الامام رکعتین واذا کانت بغیر امام رکعتین و رکعتین قیل لعلل شتی منها ان الناس یتخطون الی الجمعة من بعد
فاحب الله عز وجل ان یخفف عنهم لموضع التعب الذی صاروا الیه ثم قال او لکه فان قال فلم جعلت الخطبة قیل لان الجمعة مشهد

عام فاراد ان یکون للامام سببا لموعظتهم وترغیبهم فی الطاعة وترهیبهم من المعصیة وتوقیفهم علی ما اراد من مصلحة دینهم ودنیاهم
ویخبرهم بما ورد علیه من الآفاق ومن الاحوال التی لهم فیها المضرة والمنفعة فان قال فلم جعلت خطبتین قیل لان یکون واحدة للثناء
والتمجید والتقدیس لله عز وجل والاخری للحوائج والاعذار والانذار والدعاء ولما یرید ان یعلمهم من امره ونهیه ما فیه الصلاح
والفساد ومیتواند بود که مراد بجمعه فریضه وقت زوال روز آدینه باشد خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی بقرینه ذکر صلوة
رکعتین علیحده و بر هر تقدیر دلالت میکند براینکه خطبه و جمعه ای صلوة رکعتین محقق میتوانند شد علی جانبیه است بقرینه اینکه
خطبه واجب نیست بر غیر امام رهط بفتح را و سکون و فتح ها وطا بی نقطه مضاف الیه خمسه است نظیر آیت سوره نمل
وکان فی المدینة تسعة رهط زیرا که رهط جاری مجرای جمعست یعنی مردانی که در کاری یکدیگر باشند مثل امام مفترض الطاعه
مبسوط الید وعاملان او و اربعه دو احتمال دارد اول اینکه مراد چهار عامل امام باشند مثل چهار سردار لشکر که آنرا خمیس مینامند
باعتبار اینکه در روز جنگ پنج فرقه میشوند قلب و میمنه و میسره و مقدمه و ساقه و سردار قلب امام است و چهار سردار
برای دیگرانست و مثل چهار کس که هر کدام برای ندا و طلب مردمان یکجانبی از چهار جانب روند تا دو فرسخ در عرض هفته
برای اجتماع ایشان نزد امام در وقت زوال روز جمعه دوم اینکه مراد چهار مأموم باشد که وسیله انعقاد جمعه شوند خواه
بعض ایشان از سر دو فرسخ آمده باشد و خواه نه و این مرضی مصنف رحمه الله تعالی نیست والا در عنوان باب بجای و علی
تجب میگفت که وکم تنعقد یا میگفت که وعلی کم تنعقد وایضا منافی ظاهر روایتیست که از ابن بابویه منقول شد و تصریح
بصحت سند آن روایت کرده شیخ زین الدین رحمه الله تعالی در شرح شرایع در کتاب الصوم در بحث کفارات جمیع
والله اعلم یعنی روایتست از زراره گفت که بود امام محمد باقر علیه السلم میگفت که جایز نباشد خطبه و جمعه و گزاردن دو رکعت
بنابر کمتر از پنج نفر امام مفترض الطاعه و چهار عامل او پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ادنی ما یجزی
فی الجمعة سبعة او خمسة ادناه شرح خمسه مبتداست و ادناه خبر مبتداست یا بعکس است و بر هر تقدیر واو برای
عطف جمله بر جملات و دو احتمال دارد اول اینکه برای تخییر باشد مثل او کصیب من السماء و مراد این باشد که کمتر
آنچه مجزیست در جمعه اینست که امام مستقل و مبسوط الید باشد و در تعبیر از استقلال امام آدمی مخیرست اگر خواهد هفت
نفر میگوید و اگر خواهد پنج نفر میگوید زیرا که پنج سردار لشکر که مذکور شدند در شرح حدیث سابق جدا میباشند از دو سردار
دیگر یکی سردار شرطة الخمیس که پیاده جنگانند و دیگری سردار کمین که طرح میباشند دوم اینکه برای تقسیم باشد و اشارت باشد
باینکه جمعه که واجب است بر اهل چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا حضور نزد انشا کننده آن دو قسم است اول آنچه مردمان
حوالی آن اهل قری و حصون و صحرا نشینان بغایت بسیار باشند و چهار کس کافی نباشند برای ندا و طلب ایشان پس میباید
که امام شش کس با خود داشته باشد برای ندا و طلب و چهار جانب را شش قسم منقسم کند و هر قسمی را نامزد کسی کند برای ندا و طلب
دوم آنچه مردمان اطرافش بسیار نباشند و در این صورت چهار کس کافیست پس مراد بسبعه امام و شش عامل اوست و مراد بخمسه
امام و چهار عامل اوست که مذکور شد در شرح حدیث سابق و بعضی میگویند که مراد بسبعه امام و شش مأموم است و مراد بخمسه امام
و چهار مأموم است و در صورت اول جمعه واجبست و در صورت دوم مستحب است و ابن بابویه در فقیه در باب وجوب الجمعة
وفضلها ومن وضعت عنه گفته که وروی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من المؤمنین ولا تجب علی اقل
منهم الامام وقاضیه والمدعی حقا والمدعی علیه والشاهدان والذی یضرب الحدود بین یدی الامام و قریب بمضمون این را روایت کرده شیخ طوسی در تهذیب
در باب العمل فی لیلة الجمعة ویومها که مقدم بر ابواب الزیادات است و در اینجا المدعی حقا والمدعی علیه است بجای مدعیان که اینجاست و بر هر تقدیر

این

این نوعی از تعبیر از استقلال امام جمعه است و مراد این نیست که میباید که این شش کس مأموران باشند والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که کمتر آنچه کفایت میکند در جمعه هفت نفرست یا پنج نفر کمتر آنست ششم اصل عن زرارة عن ابی
عبد الله علیه السلم قال فرض الله علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا وثلثین صلوة
فیها صلوة واحدة فرضها الله تعالی فی جماعة وهی الجمعة ووضعها عن تسعة عن الصغیر
والکبیر والمجنون والمسافر والعبد والمرأة والمریض والاعمی ومن کان علی رأس ازید
من فرسخین شرح توضیح بعض این گذشت در شرح حدیث اول این باب جمعه در اول و دوم بمعنی هفته است
بمضاف محذوفست بتقدیر من ابتداء الجمعة الی ابتداء الجمعة واحده بمعنی یگانه و بی نظیرست مثل فاذا نفخ فی الصور
نفخة واحدة و جمله فرضها الله صفت واحده است فی در فی جماعة بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته یا برای
سببیت است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و مثل حدیث اوثق عری الایمان الحب فی الله والبغض فی الله و تنوین
جماعة برای تعظیم است مثل ووالد وما ولد و مثل ولیال عشر و مراد جماعة المسلمین است که جدا شدن از ایشان نفاق است
موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة
لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم ومن هم است که عن ابی عبد الله علیه السلم قال من فارق جماعة المسلمین قید شبر
فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه و تفسیر جماعة المسلمین بائمة اهل البیت علیهم السلم مذکور شد در حدیث دوم همان باب
که ان علی بن ابی طالب والله الامام الذی یجب علینا نصیحته ولزوم جماعتهم اهل بیته و بیان شد این اشارتست
باینکه جمعه با جماعت فرض نیست بلکه بر رعیت فرض است چون ایشان انشا کنند چنانچه گذشت در شرح حدیث
اول این باب در توضیح آیت سوره جمعه ضمیر وهی راجع بصلوة واحده است که موصوف باشد بصفت مذکوره
تعریف خبر بالف لام در وهی الجمعة برای حصرست مراد بصغیر صبی است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب
و بنابر این میتواند بود که مراد بمجنون اینجا کسی باشد که جنون او دوری باشد و در وقت زوال روز جمعه احتمال
جنون داشته باشد یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که مفروض کرده الله تعالی در قرآن بر مردمان
از هفته تا هفته سی و پنج نماز را و داخل آنهاست نمازی که یگانه و بی نظیرست مفروض کرده آنرا الله تعالی با جماعتی و آن
نماز یگانه و بی نظیر جمعه دو رکعتی صحیح در حضرست و واگذاشته آن نماز یگانه را از نه کس از کوچک سن و پیر ضعیف
و دیوانه و مسافر هشت فرسخ و غلام و زن و بیمار و کور از هر دو چشم و کسی که باشد بر سر زیاده تر از دو فرسخ هفتم اصل عن
محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال یکون بین الجماعتین ثلثة امیال یعنی لا یکون
جمعة الا فیما بینه وبین ثلثة امیال ولیس تکون جمعة الا بخطبة قال فاذا کان بین الجماعتین
فی الجمعة ثلثة امیال فلا بأس ان یجمع هؤلاء ویجمع هؤلاء شرح ظاهر یکون اینست که ثلثة امیال اکثر
بعد جایز میان دو جماعت شریک یکدیگر در جمعه است میل بکسر میم و سکون یا در اصل بمعنی مقداری از زمین است که چشم ببیند
و در آن تمیز میکند میان اشخاص مرئیه و آن سدس فرسخ است پس هزار و هشتصد و پنجاه ذراع است و آن موافق میل هاشمی است
و میل اموی دو برابر آنست و لفظ میل که در حدیث مذکور شده باشد گاهی میل بمعنی هاشمی است چنانچه می آید در حدیث سوم
باب هفتاد و هفتم که باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة است در شرح ان المحدث هاشمی و شیخ طوسی در خلاف میل را
در این حدیث کمیتر تفسیر کرده یعنی لا یکون جمعة الا فیما بینه وبین ثلثة امیال ولیس یکون جمعة الا بخطبة کلام محمد بن مسلم یا کلام امام

و بهر تقدیر برای دفع توهم اینست که مراد بیان اقل بعد میان دو جماعت در دو جمعه دو رکعتی در حضر علیحده باشد زیرا که منافی
ظاهر حدیث دوم و سوم و ششم این باب است جمعه یعنی حضور جمعه است و ضمیر منه راجع با امام است زیرا که اگر راجع با موضع
میبود میگفت کز بینه و بین مافیه اقوی ثلثه امیال پس اشارتست باینکه یکی از دو جماعت کسانی باشند که متصل با امامند و جماعتی
دیگر کسانیند که در اطراف‌اند و بعد هر کدام از جماعت متصل با امام زیاده بر سه میل نیست پس مجموع موضعی که حاضران جمعه
میباید که خارج ازان نباشند بشکل نصف دایره ایست که نصف قطر آن سه میل است پس هر جمعه که خارج ازان باشد
در روی زمین باطل است خواه دور و خواه نزدیک و مناسبت ایحدیث بعنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست
که وجوب حضور جمعه امام علیه السلم ساقطست از کسی که جانبوا نزیافت در موضعی که داخل آن نصف دایره باشد خواه
مانع از جانب خودش باشد و خواه از جانب آنموضع باشد مثل کثرت باغات و زراعات و انهار و دیوارها و در صورت
ازدحام خلایق پس واجب بر او چهار رکعت خواه بانفراد و خواه با جماعت ولیس یکون جمعه الا بخطبه برای دفع توهم
اینست که اگر بعد طرفین صف اول از یکدیگر بقدر شش میل شود فرضا نماز اجماعت شان باطل باشد و حاصل دفع اینست
که مدار بر بعد هر دو جماعت از یکدیگر نیست بلکه مدار بر بعد هر جماعتی از خطبه امامست که مناط انتظام ملک و صلاح حال
رعیتست و جمعه بسبب آن منعقد میشود لا یجمع و جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و مراد
تجمیع گزاردن نماز جمعه دو رکعتی در حضر است بدانکه آنچه مذکور شد اظهار احتمالست و شیخ طوسی رحمه الله تعالی از خلاف
یعنی لا یکون جمعه الا بخطبه و بین ثلثه امیال را کلام محمد بن مسلم شمرده و اسقاط آن کرده و تتمه را اسقاط کرده و آنچه
حمل بر دو جمعه علیحده کرده و بنا بران ربط ولیس یکون بسابق و لاحق خالی از اشکال نیست و ابن بابویه در فقیه ولیس
یکون جمعه الا بخطبه را نیز اسقاط کرده و با قیرا نقل بالمعنی کرده و گفته که و روی محمد بن مسلم عن ابا جعفر علیه السلم انه قال
اذا کان بین القریتین ثلثه امیال فلا باس ان یجمع هؤلاء و هؤلاء و لا یکون بین الجماعتین اقل من ثلثه امیال و شیخ در
تهذیب نیز این مضمون را از محمد بن مسلم نقل کرده و این معنی مطابق نیست با مدعا و ابن حمزه رحمه الله تعالی در کتاب الوسیله در فصل
فی بیان صلوة الجمعه گفته که و تحتاج فی الانعقاد الی اربعه شروط حضور السلطان العادل او من نصبه لذلک و حضور
سبعه نفر حتی تجب او خمسه حتی تستحب ممن تجب علیهم و تصح بهم و تکون بین الجمعتین ثلثه امیال فصاعدا و جمعی از
متاخرین موافقت ایشان کرده اند والله اعلم **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که میباشد
میان دو جماعت سه میل جنوا هر ایز که نیباشد حضور جمعه دو رکعتی صحیح در حضر مکرر مسافتی که میان امام و میان سه
میل است و نیست آنکه شود جمعه دو رکعتی صحیح در حضر مکرر بسبب خطبه امام ابو جعفر علیه السلم گفت که پس بنا برین
چون شود میان دو جماعت در جمعه سه میل پس نیست روا باینکه جمعه دو رکعتی در حضر گزارند این جماعت و جمعه در حضر
در حضر گزارند آن جماعت دیگر و از هر دو جماعت صحیح باشد **باب شصت و نهم و صل باب وقت صلوة الجمعه
و وقت صلوة العصر یوم الجمعه شرح** این باب بیان وقت نماز جمعه است خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی و
بیان وقت نماز عصر است در روز جمعه و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال
وقت الظهر یوم الجمعة حین تزول الشمس **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وقت نماز
ظهر در روز جمعه وقتیست که زوال آفتاب شود **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم اذا زالت الشمس یوم
الجمعة فابدأ بالمکتوبة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون زوال آفتاب شود در روز جمعه ابتدا کن بنماز

جمعه الا بخطبه م

فریضه یا یعنی که نافله را مقدم مدار **سوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن وقت صلوة العصر یوم
الجمعة فقال فی مثل وقت الظهر فی غیر یوم الجمعة **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وقت
فضیلت نماز عصر در روز جمعه پس گفت در مانند وقت فضیلت ظهر است در غیر روز جمعه فرق اینست که در غیر روز جمعه
نماز ظهر گزارده میشود بعد از فراغ از هشت رکعت نافله که رسول علیه السلم آنها را در مقدار یکقدم از سایه بعد از زوال میگزارد
و وقت فضیلت نماز عصر در روز جمعه بعد از فراغ از فریضه ظهر در اول وقت زوال و هشت رکعت نافلات تفصیلی
که می آید در باب التطوع یوم الجمعه که باب هفتاد و چهارم است **چهارم اصل** عن محمد بن خالد عن القاسم بن عروه
عن محمد بن ابی عمیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الصلوة یوم الجمعة فقال نزل بها
جبرئیل علیه السلم مضیقة اذا زالت الشمس فصلها قال قلت اذا زالت الشمس صلیت رکعتین
ثم صلیتها فقال ابو عبد الله علیه السلم اما انا فاذا زالت الشمس لم ابدأ بشیء قبل المکتوبة **شرح** روایتست
از محمد بن خالد از قاسم بن عروه از محمد بن ابا عمیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در روز جمعه گفت فرود آورد
آنرا جبرئیل در حالی که تنگ گرفته شده باشد چون زوال کند آفتاب پس گزار آنرا ابن ابا عمیر گفت که گفتم که چون زوال کند
آفتاب میگزارم دو رکعت نافله را بعد ازان میگزارم فریضه را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اما من پس چون زوال
کند آفتاب ابتدا نمیکنم بچیزی پیش از فریضه **اصل** قال القاسم و کان ابن بکیر یصلی الرکعتین و هو شاک
فی الزوال فاذا استیقن الزوال بدأ بالمکتوبة فی یوم الجمعة **شرح** قال القاسم کلام محمد بن خالد است مقصود
بیان اینست که کلام ابن ابا عمیر منافی کلام امام علیه السلم نیست زیرا که کلام او در صورت شک در زوالست و کلام امام علیه السلم
در صورت انتفاء شک در زوالست و شک نیست که معرفت امام بزوال آفتاب بیشتر از معرفت دیگرانست چنانچه گذشت
در حدیث یازدهم باب صدم که باب النوادر است **یعنی** گفت قاسم بن عروه که عادت عبد الله بن بکیر این بود که میگزارد
دو رکعت نافله را در حالی که او صاحب شک بود در زوال آفتاب پس چون یقین میکرد زوال آفتاب را ابتدا میکرد بفریضه
در روز جمعه **باب هفتادم اصل باب تهیئة الامام للجمعة و خطبته و الانصات شرح** التهیئه بفتح تاء دو نقطه در
بالا و سکون ها و کسر یا دو نقطه در پایین و همزه مصدر مجهول العین یا یا مهموز اللام باب تفعیل یافت گیری برای کار
آماده کردن اسباب کمال آن کار و مصدر مضاف بفاعل است و مراد بامام اینجا قدر مشترک میان امام
مفترض الطاعه و میان و کیل او در وقت مرض او و میان مومنی که برای شدت تقیه پیشنماز مخالفان شود در جمعه
دو رکعتی و میان مومنی که پیشنماز موافقان شود در جمعه چهار رکعتی لام در للجمعه متعلق بتهیئه یا متعلق بامام است
مراد بجمعه نماز جمعه است و خطبته عطف بر تهیئه است و ضمیر راجع بامام است یا راجع بجمعه است باعتبار اینکه در اصل
مصدر رست والانصات عطف بر تهیئه است الانصات خاموشی برای استماع سخنی **یعنی** این باب بیان یراق
گیری پیشنماز برای جمعه است و بیان خطبه پیشنماز و بیان سکوت مردمان برای استماع خطبه و استماع قرائت پیشنماز
نماز جمعه و درین باب نه حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم ینبغی للامام الذی یخطب
الناس یوم الجمعة ان یلبس عمامة فی الشتاء و الصیف و یتردی ببرد یمنی او عدنی
و یخطب و هو قائم یحمد الله و یثنی علیه ثم یوصی بتقوی الله و یقرأ سورة من القرآن
صغیرة ثم یجلس ثم یقوم فیحمد الله و یثنی علیه و یصلی علی محمد صلی الله علیه و آله و علی

ائمة المسلمین و یستغفر للمؤمنین و المؤمنات فاذا فرغ من هذا اقام المؤذن فصلی بالناس
رکعتین یقرأ فی الاولی بسورة الجمعة و فی الثانیة بسورة المنافقین **شرح** ایحدیث
برای بیان کیفیت پیشنمازی جمعه نزد مخالفانست با اهم ازان و از جمعه نزد موافقانست بشرط اینکه جمعه گزار
و کیل امام مفترض الطاعه باشد و بعضی میگویند که اعم ازان نیز هست والله اعلم البرد بضم با یکنقطه و سکون را بی نقطه
جامه که عریض باشد و شده باشد عدن بفتح عین بی نقطه و نون شهریست معروف در یمن که از آنجا عدن است میگویند و رن
ابیض پس او اینجا برای شک راویست **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم سزاوارست برای پیشنمازی از شیعه امامیه
که خطبه گوید مخالفان را در روز جمعه اینکه بپوشد عمامه در زمستان و تابستان و رد او سازد بردی که یمنی باشد یا آنکه
گفت که عدنی باشد و خطبه گوید در حالی که او ایستاده باشد سپاس میگوید الله را و ستایش میکند براو با سپاس حسنی بعد
ازان سفارش میکند بترس الله تعالی و میخواند سوره از قران که کوچک باشد بعد ازان می نشیند بعد ازان بر میخیزد
پس سپاس میکند الله را و ستایش میکند براو و درود میکند بر محمد صلی الله علیه و آله و بر امامان مسلمانان مراد و در
برایشان بعنوان اجمالست اگر تقیه شدید باشد و بعنوان تفصیل ائمه ضلالتست امام ضلالت آنزمان اگر تقیه
شدید باشد و طلب آمرزش میکند برای مومنین و مومنات پس چون فارغ شود ازین اقامت میگوید موذن
پس آن پیشنماز میگزارد با مخالفان دو رکعت را میخواند در رکعت اول سوره حمد را با سوره جمعه و در رکعت دوم
سوره حمد را با سوره منافقین **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا خطب الامام یوم الجمعة
فلا ینبغی لاحد ان یتکلم حتی یفرغ الامام من خطبته فاذا فرغ الامام من الخطبتین تکلم
ما بینه و بین ان تقام الصلوة و ان سمع القراءة او لم یسمع اجزأه **شرح** سمع شنیدیم بصیغه
معلوم باب تفعیل است التسمیع شنوانیدن و مراد اینجا جهر بقراءتست و ضمیر مستتر راجع با امام است و سمع
بود که بصیغه مجهول باشد و ضمیر مستتر راجع بماموم باشد و حاصل هر دو یکیست و برا ینقیاس است لم یسمع **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون خطبه گوید پیشنماز در روز جمعه پس سزاوار نیست برای هیچکس اینکه سخن گوید تا آنکه
فارغ شود پیشنماز از خطبه خود پس چون فارغ شود پیشنماز از دو خطبه سخن میگوید ماموم میان فارغ شدن امام و میان
آنکه شروع کند موذن در اقامت نماز و اگر امام شنوانید قرائت را یا نشنوانید کافیست امام را یعنی که نماز جمعه را و در
هر دو تقدیر صحیحست و جهر بقراءت شرط صحت نماز جمعه نیست **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته
عن خطبة رسول الله صلی الله علیه و آله أقبل الصلوة او بعدها فقال قبل الصلوة یخطب
ثم یصلی **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله
در روز جمعه که آیا پیش از نماز بود یا بعد از نماز پس امام گفت پیش از نماز بود خطبه میگفت بعد ازان نماز میگزارد **بدانکه**
ایحدیث مخالف ظاهر روایت ابن بابویه است در فقیه در اخر باب وجوب الجمعه و فضلها که و قال ابو عبد الله
اول من قدم الخطبه علی الصلوه یوم الجمعه عثمان لانه کان اذا صلی لم یقف الناس علی خطبته و تفرقوا و قالوا ما نصنع
بمواعظه و هو لا یتعظ بها و قد احدث ما احدث فلما رای ذلک قدم الخطبتین علی الصلوه و در کتاب عیون اخبار الرضا
در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی اخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلم روایت کرده که فان
قال فلم جعلت الخطبه یوم الجمعه قبل الصلوه و جعلت فی العیدین بعد الصلوه قیل لان الجمعه امر دائم یکون فی الشهر

مرارا و فی السنه کثیرا فاذا کثر ذلک علی الناس ملوا و ترکوه و لم یقیموا علیه و تفرقوا عنه فجعلت قبل الصلوه لیحتبسوا علی الصلوه
و لا یتفرقوا و لا یذهبوا و اما العیدین فانما هو فی السنه مرتین و هو اعظم من الجمعه و الزحام فیه اکثر و الناس فیه ارغب فان
تفرق بعض الناس بقی عامتهم و لیس هو بکثیر فیملوا و یستخفوا به بعد ازان گفته که قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله تعالی
جاء هذا الخبر هکذا و الخطبتان فی الجمعه و العیدین بعد الصلوه لانهما بمنزلة الرکعتین الاخراوین و ان اول من قدم الخطبتین عثمان لانه
لما احدث ما احدث لم یکن الناس یقفون علی خطبته فقدم لیقف الناس انتظار الصلوه و لا یتفرقوا عنه مخفی نماند که این
تعلیل جاری نیست در عیدین زیرا که نماز عید چهار رکعتی معقول نیست و اعتماد بر روایت کلینی رحمه الله است چنانچه بیان شد
در شرح عنوان کتاب الصلوه در مقدمه چهارم و ممکن است جمع میان روایات باینکه در روز جمعه دو نوع خطبه میبوده
یکی پیش از نماز و آن برای نظم و نسق ملک بوده و دیگری بعد از نماز و آن برای موعظه و مانند آن بوده بنظیر آنچه گذشت
در کتاب التوحید در حدیث هفتم باب بیست و دوم که باب جوامع التوحید است که خطب امیر المومنین علیه السلم بوده خطبه
بعد العصر تا اخر و عثمان هر دو نوع خطبه را تقدیم کرده بوده **حکایت** وقتی در اصفهان شیخ بها الدین محمد رحمه الله تعالی و میر
باقر داماد رحمه الله تعالی هر کدام نماز جمعه دو رکعتی میگزاردند باعتقاد اینکه نماز جمعه دیگری باطل است و خطبتین شیخ
دیگری میخواند و میان مریدان ایشان مباحثات واقع میشد از انجمله روزی در بازار بزازان مریدی میر بمرید شیخ گفت
که دو خطبه بجای دو رکعت پس جایز نیست که غیر پیشنماز آنها را خواند مرید شیخ گفت اگر چنین میبود بایست بقبله میبود
چهارم اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الصلوة یوم الجمعة فقال اما مع
الامام فرکعتان و اما من یصلی وحده فهی اربع رکعات بمنزلة الظهر یعنی اذا کان
امام یخطب فاما اذا لم یکن امام یخطب فهی اربع رکعات و ان صلوا جماعة **شرح** مراد بامام اینجا
امام مفترض الطاعه است و تفسیر و تخصیص آن با امام یخطب مبنی بر اینست که امام مفترض الطاعه اگر مبسوط الید و حاکم
ملک نباشد خطبه نمیخواند پس نماز جمعه او چهار رکعتی است هر چند که بعنوان جماعت بسیار باشد **یعنی** روایتست از سماعه
گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز در روز جمعه پس گفت اما آنچه از نماز جمعه با امام مفترض الطاعه است
پس دو رکعت است و اما آنچه از نماز جمعه نماز کسی است که میگزارد و تنها یا خود با امام مفترض الطاعه پس آن چهار رکعت است
مانند ظهر در غیر روز جمعه میخواهد این را که دو رکعت اگر باشد امام مفترض الطاعه که خطبه گوید پس اگر نباشد امام مفترض
الطاعه که خطبه گوید پس آن چهار رکعت است هر چند که نماز گزارند بعنوان جماعت و پیشنماز آن امام مفترض الطاعه
پنجم اصل عن جعفر عن ابیه علیهما السلم قال الاذان الثالث یوم الجمعة بدعة **شرح** روایتست
از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلم گفت اذان سوم در روز جمعه بدعت است مراد باذان سوم اذان
بعد از فراغ امام از خطبه است باعتبار اینکه اذان اول اذان فجر روز جمعه است و اذان دوم اذان ظهر جمعه است
پیش از شروع امام در خطبه و مناسبت ایحدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که بعضی مخالفان خیال میکنند
که امر باین اذان سوم داخل تهیئة الامام للجمعه است و آن غلط است و اشارت باین شد در حدیث اول این باب
که فاذا فرغ من هذا اقام المؤذن و محمد بن ادریس در کتاب سرائر گفته که و لا یجوز الاذان بعد نزوله مضافا الی الاذان
الاول الذی عند الزوال فهذا هو الاذان المنهی عنه و یسمیه بعض اصحابنا الاذان الثالث قال الاذان الثالث لا یجوز
بریه به هذا و سماه ثالثا لانضمام الاقامه فکانها اذان اخر و صاحب مجمع البیان گفته که قال السائب بن یزید کان لرسول الله

مؤذن واحد بلال وكان اذا جلس على المنبر اذن على باب المسجد فاذا نزل اقام الصلوة ثم كان ابو بكر وعمر كذلك حتى
اذا كان عثمن وكثر الناس وتباعدت المنازل زاد اذانا فامر بالتاذين الاول على سطح دار له بالسوق يقال له
الزوراء وكان يؤذن له عليها فاذا جلس عثمن على المنبر اذن مؤذنه فاذا نزل اقام الصلوة فلم يعب ذلك عليه [illegible]
بدين ميتواند بود كه اذان ثالث نيز پيش از شروع در خطبه باشد بلكه ميتواند بود كه مراد باذان ثالث اذان زوراء و نظاير
آن باشد با وجود آنكه دو وقت نحب ظاهر نيست كه سيوم است باعتبار اينكه اذان مجرد اذان وقت جلوس امام
بر منبر مستمر بوده و اين حادث شده شتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابى جعفر عليه السلم فى خطبة
يوم الجمعة الخطبة الاولى الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونعوذ بالله
من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهد الله فلا مضل له ومن يضلل فلا
هادى له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
انتجبه لولايته واختصه برسالته واكرمه بالنبوة امينا على غيبه ورحمة للعالمين وصلى لولايته
الله على محمد وآله عليهم السلم شرح ميتواند بود كه اين دو خطبه وامثال اينها براى نماز جمعه چهار ركعتى باشد
در صورتى كه پيشنماز غير امام مفترض الطاعه باشد بقرينه اينكه محمد بن مسلم كه راوى اين حديث است روايت كرده كه
جمعه دو ركعتى مخصوص پيشنمازى امام مفترض الطاعه مستقل است چنانچه گذشت در شرح حديث پنجم باب وجوب الجمعة
وعلى كم تجب كه باب شصت وهشتم است وبعضى ميگويند كه خطبه با جمعه چهار ركعتى بدعت است وجواب ديگران اين است كه امر
در مدلول آيت تعاونوا على البر والتقوى وآيت يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر وامثال اينها داخل باشد مستحب است
در همه وقت وبهر كيفيت كه باشد الا ما اخرجه الدليل ودر ما نحن فيه دليلى نيست بلكه ظاهر حديث چهارم باب شصت وهشتم
مشروعيت آنست الشرور جمع شر بعبرها وبدترها الانفس جمع نفس بفتح نون وسكون فا [illegible]
وبر هر تقدير شر نفس عبارتست از نيت بد كه بدتر است از عمل بد چنانچه نيت خوب بهتر است از عمل خوب والهذا روايت شده
كه نية المؤمن خير من عمله ونية الكافر شر من عمله من يهدى الله اشارتست بآيت سوره اعراف من يهد الله فهو المهتدى
ومن يضلل فاولئك هم الخاسرون وسوره كهف ومن يهد الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا [illegible]
وبجا با نقطه ميتواند بود والولاية بفتح وكسر واو اولى بتصرف بودن يعنى امامت الرسالة بفتح وكسر را بنقطه اسم ارسال
يعنى پيغام فرستادن الغيب قضيه كه بيكباره اختلاف دران ودر دليل آن رود [illegible] وما نند اينها [illegible]
باشد يعنى روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلم در خطبه روز جمعه كه دو خطبه است خطبه اول اينست سپاس الله راست
سپاس ميكنيم اورا وطلب مدد ميكنيم ازاو وطلب آمرزش ميكنيم ازاو وطلب راهنمايى ميكنيم ازو وپناه ميگيريم بالله تعالى
از بديهاى دلهاى ما واز زشتيهاى عملهاى ما هر كه راهنمايى كند اورا الله تعالى پس نيست گمراه كننده براى او يا بمعنى كه هر كس
كه پيروى محكمات قرآن وعمل بمقتضاى آنها كند بتوفيق الله تعالى پس پيروى ظن اهل اختلاف نميكند كه اورا گمراه كنند
وهر كه گمراه كند اورا الله تعالى بخذلان وترك توفيق پيروى محكمات قرآن وعمل بمقتضاى آنها پس نيست راهنمايى اورا
يا بمعنى كه راههاى ديگر مثل تتبع كتب فلاسفه ومانند آنها راه علم نيست وگواهى ميدهم كه نيست مستحق عبادتى بجز الله
تنها نيست اورا شريكى نيست اورا وگواهى ميدهم كه محمد بنده او وفرستاده اوست الله تعالى برگزيد اورا براى اولى بتصرف بودن
خود وسرافراز كرد اورا به پيغام فرستادن خود وگرامى كرد اورا به پيغمبرى در حالى كه امين بود بر غيب الله تعالى ورحمتى بود براى

عالميان ودرود كند الله تعالى بر محمد وآل او وبر ايشان باد سلام اصل اوصيكم عباد الله بتقوى الله واخوفكم
من عقابه فان الله ينجى من اتقاه بمفازتهم لا يمسهم السوء ولا هم يحزنون ويكرم من
خافه يقيهم شر ما خافوا ويلقيهم نضرة وسرورا وارغبكم فى كرامة الله الدائمة واخوفكم
عقابه الذى لا انقطاع له ولا نجاة لمن استوجبه فلا تغرنكم الدنيا ولا تركنوا اليها فانها
دار غرور كتب الله عليها وعلى اهلها الفناء فتزودوا منها الذى اكرمكم الله به من التقوى
والعمل الصالح فانه لا يصل الى الله تعالى من اعمال العباد الا ما خلص منها ولا يتقبل الله
الا من المتقين شرح فان الله ينجى اشارتست بآيت سوره زمر المفازة بصيغه اسم مكان براى كثرت از باب
نصر محل كثرت نجات ومراد اينجا امام مفترض الطاعه است يا مراد پيروى تمام امام مفترض الطاعه است وظرف
متعلق است باتقاه يا متعلق است بينجى وگاهى مفازه مستعمل ميشود در بيابان ودر مثل آيت سوره آل عمران
فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ويلقيهم اشارتست بآيت سوره دهر فانها دار غرور اشارتست بآيت سوره
آل عمران وسوره حديد وما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور فتزودوا اشارتست بآيت سوره بقره وتزودوا فان خير
الزاد التقوى الذى اكرمكم اشارتست بآيت سوره حجرات ان اكرمكم عند الله اتقيكم العمل الصالح عبارتست
از عملى كه مبنى بر پيروى امام مفترض الطاعه باشد نظير آنچه گذشت در كتاب الحجة در حديث ششم باب معرفة الامام
والرد اليه كه باب هفتم است ولا يتقبل اشارتست بآيت سوره بقره انما يتقبل الله من المتقين يعنى سفارش
ميكنم شمارا اى بندگان الله تعالى بترس الله تعالى وميترسانم شمارا از عذاب الله تعالى چه بدرستى كه الله تعالى نجات دهنده
جمعى است كه ترسيده اند ازاو بوسيله امام مفترض الطاعه ايشان ملاقات نميكند ايشانرا آزارى ونه ايشان اندوهگين
ميشوند وگرامى كننده است جمعى را كه ترسيده اند ازاو نگاه ميدارد ايشانرا از شر آنچه ترسيده اند ازان ودر ميخوراند
ايشانرا تازگى رو وخوشحالى وراغب ميگردانم شمارا در گرامى بودن نزد الله تعالى كه دائم است وميترسانم
شمارا از عذاب او كه نيست بريده شدن براى آن ونيست نجات براى كسى كه واجب ساخته باشد آنرا براى خود
بمقتضاى عدل وحكمت الله تعالى پس بايد كه فريب ندهد شمارا دنيا وميل نكنيد سوى دنيا چه بدرستى كه دنيا سراى
فريب است باين معنى كه مردمان جاهل بهرزه دل بر آن مى بندند بيان اين آنكه نوشت الله تعالى بر دنيا وبر اهل دنيا
فنارا پس توشه برداريد از دنيا آنچه راكه گرامى كرده الله تعالى شمارا بآن كه تقوى است وعمليست كه مبنى بر پيروى امام
مفترض الطاعه است چه بدرستى كه مقبول الله تعالى نميشود از عملهاى بندگان مگر آنچه بيغش باشد از جمله عملها و
قبول نميكند الله تعالى عمل را مگر از پرهيزكاران از پيروى اهل ضلالت اصل وقد اخبركم الله عن منازل
من آمن وعمل صالحا وعن منازل من كفر وعمل فى غير سبيله وقال ذلك يوم مجموع له
الناس وذلك يوم مشهود وما نؤخره الا لاجل معدود يوم يأت لا تكلم نفس الا باذنه
فمنهم شقى وسعيد فاما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت
السموات والارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد واما الذين سعدوا ففى الجنة
خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ شرح سبيله عبارتست
از آنچه در سوره فاتحه است كه صراط الذين انعمت عليهم ومراد راه پيروى امام مفترض الطاعه وتابعان اوست چنانچه

گفته در سوره نساء ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وحسن اولئك رفيقا وگذشت در كتاب الحجة در حديث سى وپنجم مولد النبى الزفير آواز نفس كشيدن بصعوبت
الشهيق فرياد از روى درد وغير ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك چند احتمالست از انجمله اينكه ما نافيه باشد
وجمله معترضه باشد براى افاده اينكه مراد بخلود اينجا خلود عرفى نيست بلكه خلود حقيقى است ونسبتى بمدت بقاء سموات
وارض ندارد عطاء منصوب ومفعول به يا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدير انظر عطاء يا بتقدير اعطوا عطاء
وبتحقيق خبر داد شمارا الله تعالى از جاهاى جمعى كه مومن شدند وعمل كردند صالح را واز جاهاى جمعى كه كافر شدند وعمل كردند
در غير راه الله تعالى وگفت در سوره هود كه روز جزا روزيست كه جمع كرده ميشوند براى مردمان وآن روزيست كه حاضر
ميشوند مردمان دران روز وتاخير نميكنيم آن روز را مگر براى مدتى كه شمرده شده است روزى كه جزاى عمل مى آيد سخن
نيكو نميكند كسى مگر برخصت الله تعالى پس بعض مردمان ناعاقبت بخيرند وبعضى عاقبت بخيرند پس اما جمعى كه ناعاقبت
بخير شدند پس در آتش ايشانرا است دران آتش آواز نفس وفرياد در حالى كه مقدر است خلود ايشان دران آتش
ودوام هم رسانيدن آسمانها وزمين مگر قدرى كه خواست صاحب كل اختيار تو بدرستى كه صاحب كل اختيار تو بغايت كننده است
آنرا كه ميخواهد واما جمعى كه عاقبت بخير شدند پس در بهشتند در حالى كه مقدر است خلود ايشان دران بهشت ودوام هم
رسانيدن آسمانها وزمين مگر قدرى كه خواست صاحب كل اختيار تو نگاه كن بخشش غير مقطوع را اصل فسأل الله الذى
جمعنا لهذا الجمع ان يبارك لنا فى يومنا هذا وان يرحمنا جميعا انه على كل شىء قدير ان
كتاب الله اصدق الحديث واحسن القصص وقال الله عز وجل واذا قرئ القرآن فاستمعوا
له وانصتوا لعلكم ترحمون فاسمعوا طاعة الله وانصتوا ابتغاء رحمته شرح مشار اليه هذا الجمع [illegible]
قيامت است كه مذكور شده در مجموع له الناس بيان اذا قرئ القرآن گذشت در شرح حديث سيوم باب بيست ودوم
معنى الانصات گذشت در شرح عنوان اين باب ومقصود [illegible] بانصات است براى مجموع آنچه در خطبه خوانده
ميشود از قرآن وآنچه در نماز جمعه خوانده ميشود كه سوره جمعه وسوره منافقين است وگذشت در حديث اول باب [illegible]
وسيوم [illegible] يعنى ميطلبم از الله تعالى آنكه جمع كرده ما را اينجا براى اين جمع روز قيامت
كه مذكور شد اينرا كه بركت دهد براى ما در اين روز ما واينرا كه رحم كند ما را همگى بدرستى كه او بر هر چيزى بغايت تواناست
بدرستى كه كتاب الله تعالى راستتر سخنست وبهتر نقل است وگفت الله عز وجل در سوره اعراف وچون خوانده
شود بر شما قرآن پس گوش اندازيد براى آن وساكت باشيد براى گوش انداختن آن شايد كه شما رحم كرده شويد پس
گوش اندازيد براى طاعت الله تعالى وساكت باشيد براى طلب الله تعالى اصل ثم اقرأ سورة من القرآن وادع
ربك وصل على النبى صلى الله عليه وآله وادع للمؤمنين والمؤمنات ثم تجلس قدر ما تمكن
هنيئة شرح وادع عطف است براتلى وشايد كه مكرر باشد وكى مقدر باشد نظير آنچه در تنازع الفعلين ميباشد
تمكن بصيغه مضارع مخاطب باب تفعل است بحذف يكى از دو تاء هنيئه بضم ها وفتح نون وسكون يا ودو نقطه در پايين وهمزه
بصيغه تصغير است وظرف متعلق تمكن است يا بدل قدر است يعنى بعد ازان بخوان سوره را از قرآن ودعا كن صاحب
كل اختيار خود را ودرود كن بر نبى صلى الله عليه وآله وبر آل او ودعا كن براى مومنين ومومنات بعد ازان بنشين
آنكه خوب بنشينى در اندك وقتى اصل ثم تقوم فتقول الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه

ونؤمن به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهد الله
فلا مضل له ومن يضلل فلا هادى له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
شرح بعد ازان برخيز براى خطبه دوم پس بگو سپاس الله راست سپاس ميكنيم اورا وطلب مدد ميكنيم ازاو
وطلب آمرزش ميكنيم ازاو وطلب راهنمايى ميكنيم ازو وميگرويم باو وتوكل ميكنيم براو وپناه ميگيريم بالله تعالى از بديهاى
دلهاى ما واز زشتيهاى عملهاى ما هر كه هدايت كند اورا الله تعالى پس نيست گمراه كننده اورا وهر كه گمراه كند پس نيست
راهنمايى اورا وگواهى ميدهم كه نيست مستحق عبادتى مگر الله تنها نيست شريكى اورا وگواهى ميدهم كه محمد بنده او
وفرستاده اوست فرستاد اورا براستى ودين بكار آمدنى تا غالب كند آن دين را بر جميع دينها هر چند كه نخواهند مشركان اصل وجعله
رحمة للعالمين بشيرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا من يطع الله ورسوله
فقد رشد ومن يعصهما فقد غوى شرح وگردانيد اورا رحمتى براى عالميان در حالى كه مژده دهنده بود [illegible]
مطيع وترساننده بود از عذاب عاصى وخواننده بود مردمانرا سوى الله تعالى برخصت الله تعالى وچراغى بود [illegible]
اطاعت كند الله ورسول اورا پس بتحقيق راه راست يافته وهر كه مخالفت كند آن دو را پس بتحقيق گمراه شده اصل اوصيكم
عباد الله بتقوى الله الذى ينفع بطاعته من اطاعه والذى يضر بمعصيته من عصاه الذى
اليه معادكم وعليه حسابكم فان التقوى وصية الله فيكم وفى الذين من قبلكم قال الله
عز وجل ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من قبلكم واياكم ان اتقوا الله وان تكفروا فان
لله ما فى السموات وما فى الارض وكان الله غنيا حميدا شرح سفارش ميكنم شمارا اى بندگان الله تعالى
بترس الله تعالى آنكه نفع ميرساند بوسيله طاعت خود كسى راكه طاعت كرده اورا وآنكه ضرر ميرساند بوسيله معصيت خود كسى را
كه معصيت كرده اورا آنكه سوى اوست بازگشت شما وبر اوست حساب عملهاى شما چه بدرستى كه ترس الله تعالى سفارش
الله تعالى است در شما ودر جمعى كه پيش از شما بودند بيان اين آنكه گفت الله عز وجل در سوره نساء وهر آينه بتحقيق سفارش
كرديم جمعى را كه داده شدند كتاب پيش از شما وشما را اينكه بترسيد از الله تعالى واگر كافر شويد پس بدرستى كه از الله تعالى است
آنچه در زمين است وهميشه بود وخواهد بود الله تعالى بى نياز مستحق سپاس مخفى نماند كه كفر در مقابل تقوى مشعر باينست
كه مراد بتقوى ترك اصرار بر كبيره باشد وكفر بودن اصرار بر كبيره وبيان شده در كتاب الايمان والكفر در شرح حديث اول باب
الكبائر كه باب صد ودوازدهم است وعلامت ترك اصرار بر كبيره [illegible] چنانچه بيان شد در كتاب
الايمان والكفر در حديث ششم باب المؤمن وعلاماته كه باب نود ونهم است اصل انتفعوا بموعظة الله والزموا
كتابه فانه ابلغ الموعظة وخير الامور فى المعاد عاقبة ولقد اتخذ الله الحجة فلا يهلك من
هلك الا عن بينة ولا يحيى من حى الا عن بينة ولقد بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله الذى
ارسل به فالزموا وصيته وما ترك فيكم من بعده من الثقلين كتاب الله واهل بيته
الذين لا يضل من تمسك بهما ولا يهتدى من تركهما شرح الموعظة بفتح ميم وكسر عين مصدر ميمى
ضرب يضرب يعنى پند دادن كسى را بچيزى از ثواب وعقاب كه دل اورا نرم كند الزموا بصيغه امر باب علم است
الامور جمع امر [illegible] عاقبة منصوب وتميز از نسبت خير الامور است ومراد بآن امر آخرت است يعنى فرمان بردارى

٥٨٧٥٦

تفعل

متن و دو جا برای مناسبت است و القدیم اشارت است به سوره مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته و بیان شد در کتاب الحجه در احادیث باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز وجل و رسوله علی الائمه علیهم السلام واحدا فواحدا است [illegible] عظیم القدر باشد کتاب و اهل [illegible] الله صلی الله علیه و آله بطرق موافق و مخالف و مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث [illegible] باب شصت و چهارم که مذکور شد [illegible]

[illegible]

اصل اللهم صَلِّ علی محمد عبدك ورسولك سيد المرسلين وامام المتقين ورسول رب العالمين ثم تقول اللهم صل على امير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين ثم تسمي الائمة عليهم السلام حتى تنتهي الى صاحبك ثم تقول اللهم افتح له فتحا يسيرا وانصره نصرا عزيزا اللهم اظهر به دينك وسنة نبيك حتى لا يستخفي بشيء من الحق مخافة احد من الخلق اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله وتجعلنا فيها من الدعاة الى طاعتك والقادة في سبيلك وترزقنا بها كرامة الدنيا والآخرة اللهم ما حملتنا من الحق فعرفناه وما قصرنا عنه فعلمناه شرح [illegible]

[illegible]

٥٨٧٥٥

[illegible] اصل ثم يدعو الله على عدوه ويسأل لنفسه واصحابه ثم يرفعون ايديهم ويسألون الله حاجتهم كلها حتى اذا فرغ من ذلك قال اللهم استجب لنا ويكون آخر كلامه ان يقول ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون ثم يقول اللهم اجعلنا ممن يذكر فتنفعه الذكرى ثم ينزل شرح ضمیر عدوه راجع با امام [illegible]

[illegible]

هفتم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الجمعة فقال باذان واقامة يخرج الامام بعد الاذان فيصعد المنبر فيخطب ولا يصلي الناس ما دام الامام على المنبر ثم يقعد الامام على المنبر قدر ما يقرأ قل هو الله احد ثم يقوم فيفتتح خطبته ثم ينزل فيصلي بالناس ثم يقرأ بهم في الركعة الاولى بالجمعة وفي الثانية بالمنافقين شرح [illegible]

[illegible]

٥٥٣٦

[illegible]

نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل واعظ قبلة يعني اذا خطب الامام الناس يوم الجمعة ينبغي للناس ان يستقبلوه بوجوههم شرح [illegible]

باب سی و هشتاد و یکم اصل باب القراءة يوم الجمعة وليلتها في الصلاة شرح [illegible]

اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس في القراءة شيء موقت الا الجمعة تقرأ بالجمعة والمنافقين شرح [illegible]

دوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اقرأ في ليلة الجمعة بالجمعة وسبح اسم ربك الاعلى وفي الفجر بسورة الجمعة وقل هو الله احد وفي الجمعة بالجمعة والمنافقين شرح [illegible]

سوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام بما اقرأ في صلاة الفجر في يوم الجمعة فقال اقرأ في الاولى بسورة الجمعة وفي الثانية بقل هو الله احد ثم اقنت حتى تكونا سواء شرح [illegible]

[illegible]

٥٥٣٤

[illegible]

پنجم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن القراءة في الجمعة اذا صليت وحدي اربعا اجهر بالقراءة فقال نعم وقال اقرأ بسورة الجمعة والمنافقين يوم الجمعة شرح [illegible]

ششم اصل عن احدهما عليهما السلام في الرجل يريد ان يقرأ سورة الجمعة في الجمعة فيقرأ قل هو الله احد قال يرجع الى سورة الجمعة شرح [illegible]

دوم اینکه ضمیر راجع بقل هو الله احد است و مراد اینست که ثواب خواندن سوره جمعه در آن مثل ثواب ...
هفتم اصل وَرُوِيَ اَيْضاً اَتِمَّهَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تَسْتَانِفُ شرح و روایت کرده شده نیز از امام صلوات الله علیه که
میکند آن نماز را دو رکعت بقصد نافله بعد از آن از سر میگیرد و مقصود اینست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث
سابق زیرا که این حدیث در صورتیست که سوره قل هو الله احد را تمام خوانده باشد بخلاف حدیث سابق یا این حدیث در سوره
کرده وقت فضیلت وسیع باشد بخلاف حدیث سابق هشتم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام مَنْ صَلَّى الْجُمُعَةَ
بِغَيْرِ الْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِينَ اَعَادَ الصَّلٰوةَ فِي سَفَرٍ اَوْ حَضَرٍ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که گزارد نماز
ظهر آدینه را بغیر سوره جمعه و سوره منافقین اعاده میکند نماز را خواه در سفر و خواه در حضر نهم اصل وَرُوِيَ لَا بَأْسَ فِي السَّفَرِ
اَنْ يَقْرَأَ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ شرح و روایت کرده شد از امام صلوات الله علیه که نیست پروائی در سفر باینکه قرائت کند قل
هو الله احد مقصود اینست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که مراد و محمولست بر استحباب و خلل
میشوانند بود که فضیلت اعاده در حضر بیشتر باشد از فضیلت اعاده در سفر باب هفتاد و دوم اصل باب القنوت
فی صلوة الجمعة والدعاء فیه شرح این باب بیان قنوت در نماز ظهر آدینه و دعا در آن قنوتست درین باب سه حدیث
اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ الْقُنُوتُ قُنُوتُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي الرَّكْعَةِ الْاُوْلَى بَعْدَ
الْقِرَاءَةِ تَقُوْلُ فِي الْقُنُوْتِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
رَبُّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْاَرَضِيْنَ السَّبْعِ وَمَا فِيْهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ كَمَا كَرَّمْتَنَا بِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا
مِمَّنِ اخْتَرْتَهُ لِدِيْنِكَ وَخَلَقْتَهُ لِجَنَّتِكَ اَللّٰهُمَّ لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ شرح این حدیث محمولست بر بیان صورت تقیه از نمازی موسس برای مخالفانی که مذهب
ایشان در آن زمان شایع بوده بقرینه ترک درود بر آل محمد اینجا پس القنوت مبتداست و قنوت عطف بیانست و فی متعلق
بعطف بیانست و تقول خبر مبتداست و فی القنوت از قبیل وضع ظاهر در موضع مضمرست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت قنوت که قنوت روز جمعه در رکعت اول بعد از قرائت باشد میگوئی در آن نیست مستحق عبادتی مگر الله
که حلیم است و کریم نیست مستحق عبادتی مگر الله که بلند مرتبه و بزرگست نیست مستحق عبادتی مگر الله که صاحب کل اختیار هفت آسمان
و صاحب کل اختیار هفت طبقه زمین است و آنچه در آنهاست و آنچه در فاصله آنهاست و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی
بزرگست و سپاس مر خداراست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست خداوندا درود کن بر محمد چنانچه راه نمودی ما را باو خداوندا
درود کن بر محمد چنانچه گرامی کردی ما را باو خداوندا بگردان ما را از کسی که گزیدی او را برای دین تو و آفریدی او را برای بهشت تو
خداوندا میل از حق مفرما دلهای ما را بعد از وقتی که راه نمودی ما را و ببخش کن برای ما از جانب تو رحمتی بدرستی که تو بسیار بخشنده
بخشنده و مخفی نماند که این از سوره آل عمرانست و حقیقت معنی آن بیان شده در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول
دوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُوْلُ فِي قُنُوْتِ الْجُمُعَةِ اِذَا كَانَ اِمَامًا قَنَتَ فِي الرَّكْعَةِ الْاُوْلٰى
وَاِنْ كَانَ يُصَلِّي اَرْبَعًا فَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوْعِ شرح امام بکسر همزه بمعنی پیشوای جمیع مسلمانانست
و آن منحصرست در رسول الله و در اوصیای او علیهم السلم و امام بفتح همزه بمعنی پیش نمازست موافق ظاهر آنچه مذکورست در کتاب
الروضه در حدیث موسی علیه السلم که یا موسی کن امامهم فی صلوتهم و امامهم فیما یتشاجرون و کاهی امام بفتح همزه مستعمل میشود

بمعنی کسی که در برابر مخالفانست و تقیه بر او واجبست و بنا بر اینکه امام بکسر همزه باشد مراد اینست که اگر گزارنده جمعه امام
مفترض الطاعه مبسوط الید باشد بر اوست در رکعت اول قنوتی و این منافات ندارد با اینکه بر او قنوت دیگر باشد در رکعت
ثانیه موافق آنچه ابن بابویه بسند صحیح نقل کرده در فقیه در باب وجوب الجمعه و فضلها از امام محمد باقر علیه السلم که و علی الامام
فیها قنوتان قنوت فی الرکعة الاولی قبل الرکوع و فی الرکعة الثانیة بعد الرکوع و من صلاها وحده فعلیه قنوت واحد فی الرکعة الاولی
قبل الرکوع و بیان این شد در شرح حدیث سیزدهم باب سی و یکم که باب القنوت فی الفریضة والنافلة و متی هو و ما یجزی
فیهاست و اگر گزارنده جمعه غیر او باشد و میباید که چهار رکعت گزارد بر اوست یک قنوت در رکعت ثانیه پیش از رکوع و نیز
بر اینکه امام بفتح همزه باشد مراد اینست که در زمان مظلومیت امام مفترض الطاعه اگر گزارنده جمعه در برابر مخالفان باشد
خواه پیش نماز ایشان باشد و خواه ماموم برای تقیه بر اوست یک قنوت در رکعت اول پیش از رکوع موافق مذهب بعضی
مخالفان و اگر در برابر مخالفان نباشد بر اوست یک قنوت در رکعت ثانیه پیش از رکوع و ذکر فا در ففی مبنی بر اینست که جزو
جمله اسمیه است پس تقدیر فقنوته فی الرکعة الثانیة است و درین اشعارست باینکه درین شق حصر ملحوظست بخلاف شق
اول یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت در قنوت جمعه که چون باشد گزارنده جمعه امام قنوت میکند در رکعت اول
و اگر باشد که گزارد چهار رکعت پس قنوت او منحصرست در رکعت دوم پیش از رکوع سیوم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام
الْقُنُوْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ اَنْتَ رَسُوْلِي اِلَيْهِمْ فِي هٰذَا اِذَا صَلَّيْتُمْ فِي جَمَاعَةٍ فَفِي الرَّكْعَةِ الْاُوْلٰى
وَاِذَا صَلَّيْتُمْ وُحْدَانًا فَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ شرح مراد بجماعت اینجا مخالفانست و مراد بوحدان جدا از مخالفان
خواه بعنوان انفراد باشد و خواه بعنوان جماعت باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قنوت در روز آدینه پس گفت تو
رسول منی سوی شیعه امامیه درین جواب باین معنی که آنچه میگویم بشیعه امامیه برسان چون نماز ظهر آدینه گزارید در میان
مخالفان پس قنوت در رکعت اولست و اگر نماز گزارید جدا از مخالفان پس قنوت در رکعت دومست باب هفتاد و
سیوم اصل باب من فاتته الجمعة مع الامام شرح مراد بالامام اینجا پیش نماز از اهل ضلالت در زمان شدت
تقیه است زیرا که در بعض مومنان فرض میشود حضور نزد او و موافقت او چنانچه فرض است حضور نزد امام مفترض الطاعه
و موافقت او و بیان شد در شرح حدیث هشتم باب هفتادم و میتواند بود که شامل امام مفترض الطاعه مستقل نیز باشد
و این بعیدست چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث این باب یعنی این باب بیان کسی است که فوت شود از او نماز
جمعه با پیش نماز و درین باب یک حدیث است اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام عَمَّنْ لَمْ يُدْرِكِ الْخُطْبَةَ
يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فَاِنْ فَاتَتْهُ الصَّلٰوةُ فَلَمْ يُدْرِكْهَا فَلْيُصَلِّ اَرْبَعًا وَقَالَ اِذَا
اَدْرَكْتَ الْاِمَامَ قَبْلَ اَنْ يَرْكَعَ الرَّكْعَةَ الْاَخِيْرَةَ فَقَدْ اَدْرَكْتَ الصَّلٰوةَ وَاِنْ اَنْتَ اَدْرَكْتَهُ بَعْدَ
مَا رَكَعَ فَهِيَ الظُّهْرُ اَرْبَعٌ شرح مراد بخطبه اینجا خطبه پیش نماز مخالفانست پس مراد بالامام اینجا پیش نماز مخالفانست
بقرینه قبل ان یرکع زیرا که این موافق مذهب مخالفانست و مذهب اهل حق اینست که اگر در حین رکوع او را دریابد کافیست
چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم و پنجم باب پنجاه و ششم و بقرینه تعریف الظهر زیرا که دلالت بر حصر میکند و این شرح
اینست که چهار رکعت ظهر صحیحست بالاصاله و دو رکعت صحیح نیست مگر برای تقیه و بالاصاله نیست اربع مرفوع و خبر
مبتدای محذوفست بتقدیر هی اربع و جمله استیناف بیانی سابقست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسی
که در نیافت خطبه امام مخالفان را در روز جمعه پس گفت میگزارد دو رکعت پس اگر فوت شود از او نماز نیز با امام مخالفان

با بیرون شدن که در نیابد آن را پس باید که گزارد چهار رکعت و گفت که چون دریابی امام را پیش از آنکه رکوع کند در رکعت آخر
پس دریافته باشی نماز را و اگر تو دریابی او را بعد از آنکه رکوع کرده باشد پس آن نماز نماز ظهر صحیح و واقعی بیان این است که آن
چهار رکعتست باب هفتاد و چهارم اصل باب التطوع یوم الجمعة شرح این باب بیان نافله در روز جمعه است
درین باب سه حدیث است اول اصل قَالَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام الصَّلٰوةُ النَّافِلَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سِتُّ رَكَعَاتٍ
بُكْرَةً وَسِتُّ رَكَعَاتٍ صَدْرَ النَّهَارِ وَرَكْعَتَانِ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلِّ الْفَرِيْضَةَ ثُمَّ صَلِّ
بَعْدَهَا سِتَّ رَكَعَاتٍ شرح البکرة بضم با یک نقطه و سکون کاف و را بی نقطه بامداد و آن بعد از طلوع آفتابست
تا نیم چاشت صدر النهار عبارتست از اول ربع دوم روز که مانند سینه است برای روز پس ربع اول مانند سر
روزست گفت امام رضا علیه السلم که نماز نافله در روز جمعه شش رکعتست در بامداد و شش رکعت در سینه روز
و دو رکعت چون زوال آفتاب شود بعد از آن بگزار فریضه ظهر را بعد از آن بگزار بعد از فریضه ظهر شش رکعت و مخفی
نماند که گزاردن دو رکعت بعد از زوال برای کسیست که پیش نماز یا ماموم در جمعه جماعتی باشد و انتظار آمدن بعض
ماموبین داشته باشد یا کسی که شکی در زوال آفتاب داشته باشد چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث دوم و سیوم این باب دوم
اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام اَمَّا اَنَا فَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَكَانَتِ الشَّمْسُ مِنَ الْمَشْرِقِ بِمِقْدَارِهَا
مِنَ الْمَغْرِبِ فِي وَقْتِ صَلٰوةِ الْعَصْرِ صَلَّيْتُ سِتَّ رَكَعَاتٍ فَاِذَا انْتَفَخَ النَّهَارُ صَلَّيْتُ سِتًّا فَاِذَا زَاغَتْ
اَوْ زَالَتْ صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ صَلَّيْتُ الظُّهْرَ ثُمَّ صَلَّيْتُ بَعْدَهَا سِتًّا شرح اما بفتح همزه و تشدید میم
و این بعد از کلامی بوده که اینجا منقول نشده و مقصود بیان دو چیزست اول اینکه تاخیر شش رکعت از بلندی آفتاب
پیش از زوال جایزست اما افضل گزاردن در اول ربع دوم روزست دوم اینکه چون پیش نماز جماعتی ام و انتظار
بعض ماموبین میکشم دو رکعت را پیش از ظهر میگزارم و اگر آن نبود آن دو رکعت را بعد از ظهر میگزاردم و وقت نماز
عصر بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر و العصر با بیرون شدن که اول ربع چهارم روزست پس نظیر آن در جانب
مشرق اول ربع دوم روزست فا در فاذا انتفخ برای بیانست انتفخ بفا و تا دو نقطه در بالا و خا بی نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب افتعالست الانتفاخ گشوده شدن و مراد اینجا حصول صدر النهارست که گذشت در حدیث سابق
و در بعض نسخ بنون و فا و خا با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعالست و آن ماخوذست از نفخ بفتح نون و سکون
فا و خا با نقطه یعنی ارتفاع ضحی و حاصل هر دو یکیست او در او زالت از شک راویست و بر هر تقدیر منافات نیست
میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب ششم و نهم که اما انا فاذا زالت الشمس لم ابدا بشیء قبل المکتوبة زیرا
که آنچه اینجاست بیان صورت انتظار کسیست چون امام مفترض الطاعه را شکی در زوال آفتاب نمیباشد چنانچه بیان
میشود در حدیث یازدهم باب صدم که باب النوادرست و آنچه گذشت در صورت انتفای انتظارست یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلم که و اما من پس چون شود روز جمعه پس شود ارتفاع آفتاب در جانب مشرق بقدر ارتفاع
آفتاب در جانب مغرب در وقت نماز عصر میگزارم شش رکعت را با بیرون شدن که چون گشوده شود روز میگزارم شش رکعت
پس چون مایل شود آفتاب در جانب مغرب یا امام گفت که زایل شود آفتاب از جانب مشرق میگزارم دو رکعت بعد از آن
میگزارم فریضه ظهر را بعد از آن میگزارم بعد از فریضه شش رکعت سیوم اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام اِذَا كُنْتَ
شَاكًّا فِي الزَّوَالِ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فَاِذَا اسْتَيْقَنْتَ فَابْدَأْ بِالْفَرِيْضَةِ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم که چون

باشی شک کننده در زوال روز جمعه پس بگزار دو رکعت نافله پس چون یقین حاصل کردی بزوال پس ابتدا کن بفریضه ظهر
مخفی نماند که اگر کسی دو رکعت را بگزارد یقین کند که زوال شده بعد از ظهر اضافه شش رکعت میشود تا مجموع شش رکعت شود
و میتواند بود که آن دو رکعت ساقط باشد والله اعلم باب هفتاد و پنجم اصل باب نوادر الجمعة شرح این باب
بیان احادیث تازه غیر مشهور متعلق بجمعه است درین باب ده حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام
قَالَ تَقُوْلُ فِي اٰخِرِ سَجْدَةٍ مِنَ النَّوَافِلِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيْمِ
وَاسْمِكَ الْعَظِيْمِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِيَ الْعَظِيْمَ سَبْعًا شرح معنی وجه الله گذشت
در کتاب التوحید در حدیث اول و دوم و سیوم باب النوادر که باب بیست و سیوم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
امام گفت که میگوئی در آخر سجده از جمله نافلها بعد از نماز شام در شب جمعه که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بر اه تو
که گرامیست و نام تو که بزرگست اینرا که درود کنی بر محمد و آل محمد و اینرا که آمرزی برای من گناه مرا که بزرگست هفت بار میگوئی
این دعا را دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اَكْثِرُوْا
مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَيَّ فِي اللَّيْلَةِ الْغَرَّاءِ وَالْيَوْمِ الْاَزْهَرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَيَوْمِ الْجُمُعَةِ فَسُئِلَ اِلٰى كَمِ
الْكَثِيْرُ قَالَ اِلٰى مِائَةٍ وَمَا زَادَ اَفْضَلُ شرح اکثروا بصیغه امر باب افعالست الغرا بفتح غین با نقطه و تشدید
را بی نقطه و الف ممدوده مونث اغرست و صفت مشبهه است یعنی نورانی یا بمعنی سفید پیشانی و بر هر تقدیر مراد
مبارکست الازهر بفتح همزه و سکون زای با نقطه و فتح ها و را بی نقطه بصیغه صفت مشبهه باب علم حسن و مانند آن کال
حسن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیار کنید از درود بر من
در شب مبارک و روز تابان که شب جمعه و روز جمعه است پس پرسیده شد که تا چند است آن بسیار گفت تا صد
و آنچه زیاد باشد بر صد پس آن بهترست سیوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُعْبَدُ اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ بِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَحَبَّ اِلَيَّ مِنَ الصَّلٰوةِ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ شرح روایتست از امام محمد باقر
گفت نیست هیچ چیزی که عبادت کرده میشود الله عز و جل بآن در روز جمعه محبوب تر سوی من از درود بر محمد و آل محمد
مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که افضل اجزای نماز خواه فریضه و خواه نافله صلوة بر محمد و آل محمد باشد و الله
مسمی بآن شده و بیان این شده در کتاب الحجه در شرح حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف
من التنزیل فی الولایه است و میتواند بود که مراد شیئی بعید الله باعدای نماز باشد چهارم اصل عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ
رَفَعَهُ قَالَ اِذَا صَلَّيْتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقُلِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّيْنَ
بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ
فَاِنَّهُ مَنْ قَالَهَا فِي دُبُرِ الْعَصْرِ كَتَبَ اللهُ لَهُ مِائَةَ اَلْفِ حَسَنَةٍ وَمَحٰى عَنْهُ مِائَةَ اَلْفِ سَيِّئَةٍ وَقَضٰى لَهُ
بِهَا مِائَةَ اَلْفِ حَاجَةٍ وَرَفَعَ لَهُ بِهَا مِائَةَ اَلْفِ دَرَجَةٍ شرح روایتست از سهل بن زیاد بالا برد این حدیث را سوی
امام صلوات الله علیه سهل گفت که امام گفت که چون نماز گزاری در روز جمعه پس بگو خداوندا درود کن بر محمد و بر آل محمد
که جانشینانند بنص رسول از جانب الله تعالی و راضی بامت ایشانند خدا و رسول و مومنان بهترین درودهای تو و برکت
کن بر ایشان بهترین برکتهای تو و سلام باد بر محمد و آل او و رحمت خدا و برکتهای خدا چه بدرستی که شان اینست که هر که گوید آن
کلمات را در عقب نماز عصر روز جمعه مینویسد الله تعالی برای او صد هزار حسنه و محو میکند از او صد هزار سیئه را و بر می آورد

براى او سبب آن كلمات صد هزار حاجت را خواه در ظاهر و خواه در باطن و بلند ميكند براى او بسبب آن كلمات صد هزار درجه را و در بهشت **نهم اصل** وَرُوِيَ انَّ مَنْ قالَها سَبْعَ مَرّاتٍ رَدَّ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ عَبْدٍ حَسَنَةً وَكانَ عَمَلُهُ فِي ذلِكَ الْيَوْمِ مَقْبُولاً وَجاءَ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَبَيْنَ عَيْنَيْهِ نُورٌ **شرح** و روايت كرده شده از امام صلى الله عليه اينكه هر كه گويد اينكلمات را در عقب عصر روز جمعه هفت بار بر ميگرداند خدا بسوى او بعدد هر بنده حسنه را و ميشود عمل او در آن روز جمعه مقبول و مى آيد در روز قيامت در حالى كه ميان دو چشم او نورى است **ششم اصل** سَمِعْتُ اَبا عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ يُسْتَحَبُّ اَنْ تَقْرَأَ فِي دُبُرِ الْغَداةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الرَّحْمنَ كُلَّها ثُمَّ تَقُولُ كُلَّما قُلْتَ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ قُلْتَ لا بِشَيْءٍ مِنْ آلائِكَ رَبِّ اُكَذِّبُ **شرح** تقرأ بصيغه مضارع مخاطب است كلها براى دفع توهم است كه آنچه مذكور ميشود در ميان اجزاى سوره باشد ذكر بعضى [illegible] براى تاكيد و دفع آن توهم است كلما قلت [illegible] منصوب است محلا و مفعول فقول است پس قلت در اول بصيغه مخاطب است و مخاطب [illegible] متكلم است الآء جمع الى بفتح همزه و سكون لام و او جمع الو بفتح همزه و سكون لام و واو و نعمتها مخاطب در بكاجن [illegible] **يعنى** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت مستحب است اينكه خوانى در عقب نماز صبح در روز جمعه سوره رحمن را همگى آن يا بعضى كه پيوسته خوانى آن را و بعد از آن گوئى كه هر بار كه گفتى كه پس كدام نعمتهاى صاحب كل اختيار شما اى جن و انس تكذيب ميكنيد گفتى كه نه بچيزى از نعمتهاى تو تكذيب ميكنم **هفتم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ عَنْ اَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي حَمْزَةَ قالَ قالَ اَبُو عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ مَنْ قَرَأَ الْكَهْفَ فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ كانَتْ كَفّارَةً ما بَيْنَ الْجُمُعَةِ اِلَى الْجُمُعَةِ قالَ وَرَوى اَيْضاً فِيمَنْ قَرَأَها يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ مِثْلَ ذلِكَ **شرح** كفاره با تنوين است و با تنوين ميتواند بود و بنا بر اول ما عبارت از زمانست نظير آنچه گذشت در اول باب فرض الصلوة و بنا بر دوم عبارت از گناه و عبارت از زمان ميتواند بود و جمعه يعنى هفته است يا بتقدير مضاف چنانچه گذشت در شرح حديث ششم باب نهصد و هشتم ضمير مستتر در قال و در روى غيره راجع بايوب بن نوح است و ممكن بود كه راجع بعلى بن مهزيار باشد **يعنى** روايت است از على بن مهزيار از ايوب بن نوح از محمد بن ابى حمزه گفت كه گفت امام جعفر صادق كه هر كه خواند سوره كهف را در هر شب جمعه ميشود كفاره گناه در زمانى كه ميان هفته گذشته است و هفته آينده ايوب بن نوح گفت كه روايت كرده غير محمد بن ابى حمزه نيز در كسى كه خواند سوره كهف را در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر مثل آنچه مذكور شد از ثواب **هشتم اصل** كانَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يُبَكِّرُ اِلَى الْمَسْجِدِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ تَكُونُ الشَّمْسُ قَيْدَ رُمْحٍ فَاِذا كانَ شَهْرُ رَمَضانَ يَكُونُ قَبْلَ ذلِكَ وَكانَ يَقُولُ اِنَّ لِجُمَعِ شَهْرِ رَمَضانَ عَلى جُمَعِ سائِرِ الشُّهُورِ فَضْلاً كَفَضْلِ شَهْرِ رَمَضانَ عَلى سائِرِ الشُّهُورِ **شرح** يبكر با يا مفتوح و با بنقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر يا باب تفعيل يا باب افعال است القيد بفتح قاف و سكون يا دو نقطه در پايين و دال بىنقطه و بكسر قاف ميگويند مقدار **يعنى** عادت امام محمد باقر عليه السلم اين بود كه زود مى آمد سوى مسجد در روز جمعه در وقتى مى آمد كه ميشد ارتفاع آفتاب مقدار نيزه پس چون ميشد ماه رمضان ميبود زود آمدن او بمسجد پيش از آن وقت و ميگفت كه بدرستى كه براى جمعهاى ماه رمضان بر جمعهاى باقى ماهها رجحانيست مانند رجحان ماه رمضان بر باقى ماهها **نهم اصل** سَمِعْتُ اَبا عَبْدِ اللّهِ يَقُولُ فِي رَجُلٍ اَدْرَكَ الْجُمُعَةَ وَقَدِ ازْدَحَمَ النّاسُ فَكَبَّرَ مَعَ الْاِمامِ وَرَكَعَ وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى السُّجُودِ وَقامَ الْاِمامُ وَالنّاسُ فِي الرَّكْعَةِ الثّانِيَةِ وَقامَ هذا مَعَهُمْ فَرَكَعَ الْاِمامُ وَلَمْ يَقْدِرْ هذا

اكرم

الصاحب كل اختيار من هم

عَلَى الرُّكُوعِ فِي الرَّكْعَةِ الثّانِيَةِ مِنَ الزِّحامِ وَقَدَرَ عَلَى السُّجُودِ كَيْفَ يَصْنَعُ **شرح** فكبر مع الامام يعنى گو همراه با امام اينجا بشمار مخالفانست زيرا كه مذهب ايشان اينست كه او راك ركعت با او راك تكبير ركوع ميباشد چنانچه بيان شد در شرح حديث اول باب هفتاد و سوم من براى كاسببيت است زحام بكسر زاى با نقطه است **يعنى** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت در جواب سوالى در مردى كه دريافت نماز جمعه را بر حالى كه بتحقيق تنگ كرده جا را مردمان پس تكبير گفت با ايشان و در ركوع كرد و نتوانست پيشانى برساند بر سجده و برخاست پيشنماز و برخاست مردمان در ركعت دوم و برخاست اينمرد نيز با ايشان پيش از آنكه سجده كند پس ركوع كرد پيشنماز و نتوانست اينمرد برسد بر ركوع با ايشان در ركعت دوم بسبب تنگ كردن جا و توانست برساند بر سجده چگونه ميكند **اصل** فَقالَ اَبُو عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ اَمَّا الرَّكْعَةُ الْاُولى فَهِيَ اِلى عِنْدِ الرُّكُوعِ تامَّةٌ فَلَمّا لَمْ يَسْجُدْ لَها حَتّى دَخَلَ فِي الثّانِيَةِ لَمْ يَكُنْ لَهُ ذلِكَ فَلَمّا سَجَدَ فِي الثّانِيَةِ اِنْ كانَ نَوى هذِهِ السَّجْدَةَ الَّتِي هِيَ لِلرَّكْعَةِ الْاُولى فَقَدْ تَمَّتْ لَهُ الْاُولى فَاِذا سَلَّمَ الْاِمامُ قامَ فَصَلّى رَكْعَةً يَسْجُدُ فِيها ثُمَّ يَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ وَاِنْ كانَ لَمْ يَنْوِ اَنْ تَكُونَ تِلْكَ السَّجْدَةُ لِلرَّكْعَةِ الْاُولى لَمْ تُجْزِ عَنْهُ الْاُولى وَلَا الثّانِيَةُ **شرح** پس گفت امام جعفر صادق عليه السلم اما ركعت اول پس آن تمام نزد ركوع درست است پس وقتى كه سجده نكرد براى ركعت اول تا آنكه داخل شد در ركعت دوم جايز نبود او را آن مراد اينست كه مبايست كه بعد از برخاستن مردمان در ركعت دوم او سجده كند و بعد از آن ملحق شود با ايشان پس وقتى كه سجده كرد در ركعت دوم ايشان اگر نيت كرده باشد اين سجده را بحساب آنچه در ركعت اولست پس بتحقيق درست شد براى او ركعت اول پس چون سلام دهد پيشنماز او برخيزد و بگزارد ديگر ركعت را سجده ميكند در آن ركعت اول و نه ركعت دوم مراد اينست كه نماز را عليحده ميكند بعنوان چهار ركعت زيرا كه مخالفان نيز درين قسم صورتى مضايقه ندارند از چهار ركعت **دهم اصل** قيلَ لِاَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بَلَغَنا بَعْضُ النّاسِ اَنَّ النُّورَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَكْرُوهَةٌ فَقالَ لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبَ اَيُّ طَهُورٍ اَطْهَرُ مِنَ النُّورَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ **شرح** الطهور بفتح طا آنچه بآن پاك كرده شود چيزى مثل سحور بفتح سين كه بمعنى چيزيست كه در سحر خورده شود و بضم طا مصدر بمعنى پاكيزگيست و استعمال هر مصدر در باعث آن براى مبالغه است و همچنين حمل اطهر كه افعل التفضيل است بر باعث طهارت براى مبالغه است **يعنى** گفته شد امام جعفر صادق عليه السلم را كه گمان ميكند بعضى مردمان كه نوره در روز جمعه مكروهست پس امام گفت نيست حق انجا كه آن بعض رفته كدام باعث پاكيزگى پاكيزه ترست از نوره در روز جمعه مراد اينست كه كراهت نوره در روز جمعه مطلق نيست بلكه مقيدست بوقتى كه مانع حضور نماز جمعه باشد **باب هفتاد و هشتم اصل ابواب السفر باب وقت الصلوة فى السفر و الجمع بين الصلوتين** **شرح** ابواب السفر عنوانست براى هشت باب كه اول انها باب وقت الصلوة فى السفر است و آخر انها باب الصلوة فى السفينه است **يعنى** اينها ابواب احاديث متعلقه بنماز در سفرست از جمله اينها باب بيان وقت نماز در سفرست و بيان جمع ميان دو نماز در سفر درين باب پنج حديث است **اول اصل** عَنْ صَفْوانَ الْجَمّالِ قالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ اَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عِنْدَ الزَّوالِ فَقُلْتُ بِاَبِي وَاُمِّي وَقْتُ الْعَصْرِ فَقالَ وَقْتُ ما يَسْتَقْبِلُ اِبِلَكَ فَقُلْتُ اِذا كُنْتُ فِي غَيْرِ سَفَرٍ فَقالَ عَلى اَقَلَّ مِنْ قَدَمٍ ثُلُثَيْ وَقْتِ الْعَصْرِ **شرح** در يستقبل مصدريه است عادت مسافران در ان زمان اين بود كه از منزل كوچ ميكرده اند بعد

بمعنى وقت [illegible]

از وقت زوال و پيش از رسيدن وقت عصر كه بعد از زياد شدن سايه شاخص بقدر هفت قدم است بر سايه شاخص از وقت زوال چنانچه بيان شد در حديث اول باب وقت الظهر و العصر پس چند انكه ميسر باشد ايشان را اينكه كمتر تقديم كنند نماز عصر را بر وقت آن در منزلى كه از آنجا كوچ خواهند كرد بهترست و صفوان چون شتردار بوده او را تاخير ميسر نبوده مگر تا وقتى كه شتران او را بار در ميان راه و بمنزل كنند از چراگاه زيرا كه بعد از رسيدن شتران بمنزل امثال او را شغل بسيار بهم ميرسد بخلاف جماعت ديگر از اهل قافله پس استقبال اينجا بمعنى شروع در حركت شتران از چراگاه بسوى منزلست على اقل خبر مبتدا است مقدم شده و مبتدا قدم بفتح قاف و فتح دال بمعنى شاخص است ثلثى عطف بيان اقل است و قت مرفوع و مبتدا است العصر مجرور و مضاف اليه است و چون مقصود صفوان در هر دو سوال استكشاف از حد تقديم نماز عصر از وقت متعود آن براى صاحبان شغل است امام در جواب سوال دوم بيان مقدار تقديم كرده و آن زياده و ثلث قدم قرار داده اينكه پيش از فارغ شدن از نماز عصر وقت متعود عصر داخل شود **يعنى** روايت است از صفوان شتردار گفت نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق عليه السلم در سفر نزد زوال آفتاب پس گفتم پدرم و مادرم فداى تو باد وقت نماز عصر كداست براى من پس گفت وقت استقبال شتران تو پس گفتم كه چون باشم در غير سفر چه مقدار تقديم نماز عصر بر وقت متعود آن ميتوانم كرد براى شغل پس امام گفت بنا بر كمتر از قدمى است كه آن كمتر دو ثلث قدم باشد وقت عصر براى تو مراد اينست كه هرگاه سايه شاخص شش قدم و يكثلث قدم زياده شده باشد بر سايه زوال ميتوانى شروع در عصر كنى براى شغل **دوم اصل** سَاَلْتُ اَبا عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي السَّفَرِ فَقالَ عِنْدَ زَوالِ الشَّمْسِ وَذلِكَ وَقْتُها يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي غَيْرِ السَّفَرِ **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از وقت فريضه ظهر در روز جمعه در سفر پس گفت نزد زوال آفتاب و آن زمان وقت فريضه ظهرست در روز جمعه در غير سفر نيز **سوم اصل** عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ كانَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذا كانَ فِي سَفَرٍ اَوْ عَجَّلَتْ بِهِ حاجَةٌ يَجْمَعُ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشاءِ قالَ وَقالَ اَبُو عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ لا بَأْسَ بِاَنْ تُعَجِّلَ الْعِشاءَ الْآخِرَةَ فِي السَّفَرِ قَبْلَ اَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ **شرح** روايت است از حلبى از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه عادت رسول الله صلى الله عليه و آله اين بود كه چون ميبود در سفر يا تعجيل ميفرمود او را حاجتى جمع ميكرد ميان فريضه ظهر و فريضه عصر و ميان فريضه شام و فريضه خفتن حلبى گفت كه امام جعفر صادق گفت روا باشد اينكه تعجيل كنى نماز خفتن را در سفر پيش از آنكه فرو رود سرخى مغرب **چهارم اصل** عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرارَةَ قالَ كُنْتُ اَنَا وَنَفَرٌ مِنْ اَصْحابِنا مُتَرافِقِينَ فِيهِمْ مُيَسِّرٌ فِيما بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَارْتَحَلْنا وَنَحْنُ نَشُكُّ فِي الزَّوالِ فَقالَ بَعْضُنا لِبَعْضٍ فَامْشُوا بِنا قَلِيلاً حَتّى نَتَيَقَّنَ الزَّوالَ ثُمَّ نُصَلِّي فَفَعَلْنا فَما مَشَيْنا اِلّا قَلِيلاً حَتّى عَرَضَ لَنا قِطارُ اَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ اَتَى الْقِطارَ فَرَاَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ اِسْمعِيلَ فَقُلْتُ لَهُ صَلَّيْتُمْ فَقالَ لِي اَمَرَنا جَدِّي فَصَلَّيْنَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعاً ثُمَّ ارْتَحَلْنا فَذَهَبْتُ اِلى اَصْحابِي فَاَعْلَمْتُهُمْ ذلِكَ **شرح** بعض احوال محمد بن اسمعيل بن جعفر مذكور شد در كتاب الحجه در حديث هشتم مولد ابى الحسن موسى و او را اسمعيليه امام ميشمرند بعد از امام جعفر صادق عليه السلم با وجود اينكه اسمعيل در زمان امام جعفر صادق عليه السلم فوت يافته **يعنى** روايت است از عبيد بن زراره گفت بودم من و جمعى از ياران ما رفيق يكديگر در ميان ايشان بود ميسر بضم ميم و فتح دو نقطه در پايين و تشديد سين بىنقطه مكسوره و را بىنقطه در منزلى ميان مكه و مدينه پس كوچ كرديم بر حالى كه ما شك داشتيم

در زوال آفتاب پس گفتند بعضى با بعضى كه پس روانه شويد با ما اندك وقتى تا يقين كنيم زوال آفتاب را بعد از آن نماز كنيم پس چنان كرديم پس روانه نشديم مگر اندك وقتى تا آنكه برخورد ما را قطار امام جعفر صادق عليه السلم پس گفتم كه ميروم نزد اين قطار پس ديدم محمد بن اسمعيل را پس گفتم او را كه آيا نماز گزارده ايد پس گفت كه امر كرد ما را جدم كه امام جعفر صادق عليه السلم است پس گزارديم نماز ظهر و عصر را بيكى بعد از آن كوچ كرديم پس رفتم بجانب ياران خود پس اعلام كردم ايشان را آنچه محمد بن اسمعيل گفت **پنجم اصل** قالَ اَبُو عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ اِلى ثُلُثِ اللَّيْلِ وَرُوِيَ اَيْضاً اِلى نِصْفِ اللَّيْلِ **شرح** گذشت در حديث چهاردهم باب ششم كه وقت المغرب فى السفر الى ربع الليل و جمع ميان اين دو حديث بدو روش ممكنست اول اينكه حديث ربع محمول بر فضيلت باشد و حديث ثلث محمول بر مجزى بودن باشد دوم اينكه ليل در حديث ربع از غروب شمس تا طلوع شمس و در حديث ثلث از غروب شمس تا طلوع فجر باشد و تحديد در هر دو يا در يكى تقريبى باشد و اگر ثلث اينجا بفتح ثا سه نقطه و فتح لام و الف ساقطه در رسم الخط باشد و عبارت از سه ساعت معوجه باشد جمع ظاهرست و بر هر تقدير و روى ايضا كلام امام عليه السلم است و اشاره بروايت مخالفانست نظير آنچه گذشت در حديث سيزدهم باب ششم گفت امام جعفر صادق عليه السلم وقت نماز شام در سفر تا ثلث شبست و روايت كرده شده نيز كه تا نصف شبست يا بمعنى كه اخر آن موافق آخر ثلث يا آخر نصف ميباشد **باب هفتاد و نهم اصل باب حد المسير الذى تقصر فيه الصلوة** **شرح** اين باب بيان مقدار مسافتيست كه تقصير كرده ميشود در ان نماز چهار ركعتى درين باب هفت حديث است **اول اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ التَّقْصِيرُ فِي الْبَرِيدِ وَالْبَرِيدُ اَرْبَعُ فَراسِخَ **شرح** البريد بفتح با يك نقطه و كسر را بىنقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و دال بىنقطه است **يعنى** روايت است از امام محمد باقر عليه السلم گفت كوتاه كردن نماز چهار ركعتى گاهى در بريدست و بريد چهار فرسخست كه دوازده ميل باشد بيان اين مى آيد در شرح حديث آينده **دوم اصل** قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ اَدْنى ما يُقَصِّرُ فِيهِ الْمُسافِرُ فَقالَ بَرِيدٌ **شرح** ادنى بودن بريد اشارتست باينكه مشقت سفر سه قسم است وسط و افراط و تفريط و مسافت تقصير را بيه در قسم اول دو بريدست و در قسم دوم يكبريد است مثل حركت بجانب نماز جمعه امام سفر عرض الطاعه مبسوط اليه در وقت هجوم طايفه از دشمن و در جهاد و مثل حركت اهل مكه در موسم بجانب عرفات چنانچه مى آيد در وجوب تقصير ايشان وارد شده مثل آنچه مى آيد در كتاب الحج در حديث پنجم باب صد و نود و هفتم كه باب الصلوة فى مسجد منى و من يجب عليه التقصير و التمام بمنى است و در قسم سوم چهار بريدست تقريبا چنانچه مى آيد در حديث سوم باب هشتاد و دوم كه باب صلوة الملاحين و المكارين و اصحاب الصيد و الرجل يخرج الى ضيعته است **يعنى** گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه كمتر مسافتى كه تقصير ميكند در آن مسافر كدام است پس امام گفت بريدست **سوم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ بَيْنا نَحْنُ جُلُوسٌ وَاَبِي عِنْدَ والٍ لِبَنِي اُمَيَّةَ عَلَى الْمَدِينَةِ اِذْ جاءَ اَبِي فَجَلَسَ فَقالَ كُنْتُ عِنْدَ هذا قُبَيْلُ فَسَاَلَهُمْ عَنِ التَّقْصِيرِ فَقالَ قائِلٌ مِنْهُمْ فِي ثَلاثٍ وَقالَ قائِلٌ مِنْهُمْ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ وَقالَ قائِلٌ مِنْهُمْ رَوْحَةٌ **شرح** بينا در اصل بين بوده الف باشباع فتحه بهم رسيده و مضافست بجمله جلوس بضم جيم جمع جالس است قبيل بضم قاف و فتح با يكنقطه و سكون يا دو نقطه در پايين مبنى بر ضم است بنا بر اينكه مضاف اليه آن محذوف است بتقدير قبيل هذا الوقت ضمير منصوب در سالهم راجع بفقها مخالفانست اگر چه در لفظ مذكور نيست و ذلث بفتح ثا و لام و الف معنى

ع

سه ساعت و مراد اینست که حد مسافت تقصیر محل سیر در سه ساعت الروحه بفتح رای بی‌نقطه و سکون واو
بی‌نقطه و تا، و حدث زمان سیر مسافر بعد از زوال تا آخر روز یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت بیان آنکه
ما نشستگان بودیم و پدرم نزد حاکمی بود از بنی امیه بر مدینه ناگاه آمد پدرم پس نشست پس گفت بودم نزد این حاکم
اندکی پیش از این وقت پس پرسید فقها را از حد تقصیر پس گفت گوینده از ایشان که در سه ساعت و گفت گوینده
دیگر از ایشان که روز و شبی است و گفت گوینده دیگر از ایشان که بعد از زوال تا شامست اصل فسألني فقلت
له ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما نزل جبرئيل عليه السلام بالتقصير قال له
النبي صلى الله عليه وآله في كم ذاك فقال في بريد قال واي شيء البريد فقال ما بين
ظل عير الى فيء وعير شرح ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده که تقصیر نماز در سال چهارم هجرت حادث شد و مناسب
این می آید در حدیث دوم باب صدم که باب النوادر است عیر بفتح عین بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه و را بی‌نقطه و را
بی‌نقطه کوهیست در قبله مدینه الفیء بفتح فا و سکون یا و همزه سایه چیزی بعد از زوال آفتاب و آن عکس ظلست که
عبارت از سایه چیزی پیش از زوالست و عیر بفتح واو و سکون یا دو نقطه و را بی‌نقطه و را بی‌نقطه کوهی است در جنوب
کوه احد و شمال مدینه ذکر ظل در عیر و ذکر فیء در وعیر اشارتست بآنکه در پهلوی آنها راهی است و راه پهلوی عیر در غربی
آنست و راه پهلوی وعیر در شرقی آنست یعنی پس آن حاکم پرسید مرا پس گفتم او را که بدرستی که رسول الله صلى الله
علیه وآله چون فرود آورد بر او جبرئیل ع تقصیر نماز را گفت او را نبی صلی الله علیه وآله که در چه مقدار از مسافت است
این تقصیر یا بمعنی که قائل آن کدامست پس جبرئیل گفت که در بریدی است نبی گفت و چه چیز است برید پس جبرئیل
گفت آنچه میان پای کوه عیر تا پای کوه وعیر است ذکر این دو کوه مکرر میشود در کتاب الحج در بعض احادیث باب
بیست و سوم که باب تحریم المدینه است اصل قال ثم عبرنا زمانا ثم رأى بنو امية يعملون اعلاما
على الطريق وانهم ذكروا ما تكلم به ابو جعفر عليه السلام فذرعوا ما بين ظل عير
الى فيء وعير ثم جزؤوه على اثني عشر ميلا فكانت ثلاثة آلاف وخمسمائة ذراع كل ميل
فوضعوا الاعلام فلما ظهر بنو هاشم غيروا امر بني امية غيرة لان الحديث هاشمي
فوضعوا الى جنب كل علم علما شرح عبرنا بعین بی‌نقطه و با یکنقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر
نصرات رای بصیغه ماضی معلوم و مجهول میتواند بود و بنا بر اول مراد رؤیت قلب است و یعملون
آنست و بنا بر دوم مراد رؤیت بصرات و یعملون مفعول دوم است یا حال نایب فاعلست الاعلام بفتح همزه جمع علم
بفتح عین و فتح لام نشانها بر سر راهها که آنها میلهاست وانهم بکسر همزه و تشدید نون عطف بر جمله رأی است جزؤوه بجیم
و زای با نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غایب باب تفعیل است کان از افعال ناقصه است ثلثه خبر آن مقدم
شده کل اسم آنست موخر شده مراد بنو هاشم خلفای بنی عباس است غیروا بغین با نقطه است و بعین بی‌نقطه نیز میتواند بود
بنو هاشم از مجاز غیره بفتح غین با نقطه و سکون یا دو نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مصدر باب علم منصوب و مفعول له است الف لام
الحدیث برای عهد خارجیست و مراد حدیثی است که منقولست از رسول الله صلی الله علیه وآله که حد تقصیر برید و چهار میل است
موافق روایتی که در استبصار است در باب المسافة التي يجب فيها التقصير که عن عيص بن القاسم عن ابي عبد الله ع قال في التقصير
حده اربعة وعشرون ميلا هاشمی یعنی اینست که منسوب بملتی است که هاشم بن عبد مناف قرار داده یعنی امام جعفر صادق ع گفت

که بعد از آن زمان گذشتیم زمانی بعد از آن مصلحت دیدند بنو امیه اینرا که سازند علمی چند بر راه مکه و بدرستی که ایشان بجا آوردند
رسانیدند آنچه را که سخن گفته بود آن امام محمد باقر علیه السلام پس بذراع در آوردند مسافتی را که میان سایه اول عیر و سایه دیگر
وعیر است بعد از آن قسمت کردند آن مقدار را بر دوازده میل پس شد سه هزار و پانصد ذراع هر میلی پس گذاشتند
نشانها را پس وقتی که غالب شدند بنو العباس تغییر دادند کار بنی امیه را برای تعصب جد خود زیرا که آن حدیث که حد
تقصیر مبنی بر قرار داد هاشم است پس بنا کردند در پهلوی هر نشان نشانه دیگر یعنی که هر میل اموی را دو میل هاشمی کردند
پس مقدار میل هاشمی هزار و هفتصد و پنجاه ذراعست و آن نصف مقدار میل بنی امیه است و مردمان از این غافل
میشوند و خیال میکنند که اقل مسافت تقصیر هشت فرسخ که دو برید باشد و حال آنکه آن وسیط است تفصیل که
بیان شد در شرح حدیث سابق چهارم اصل وعنه عن ابي عبد الله ع قال سئل عن حد الاميال التي يجب فيها
التقصير فقال ابو عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله جعل حد الاميال من
ظل عير الى ظل وعير وهما جبلان بالمدينة فاذا طلعت الشمس وقع ظل عير الى ظل
وعير وهو الميل الذي وضع رسول الله صلى الله عليه وآله عليه التقصير شرح مراد بظل اینجا
سایه است مطلقا خواه پیش از زوال و خواه بعد از زوال فا در فاذا برای بیان مو ظل است الی برای انتها
در زمانست و این مبنی بر اینست که عیر در جنوب مدینه است در راه مکه در غربی آن متصل بآنست و آن در جانب دامنه
ندارد اصلا پس تا اول زوال سایه آن بر زمین است و آن وقتی است که سایه وعیر بر زمین می افتد زیرا که آن در جانب
شمال مدینه است و راه در جانب شرقی آن متصل بآنست و آن در آنجانب دامنه ندارد اصلا یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مقدار بیست و چهار میل که واجب میشود در آن تقصیر نماز پس گفت
امام جعفر صادق ع که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله گردانید قرار داد آن میلها تقصیر را از سایه عیر تا سایه
و آنها دو کوهست در مدینه بیان این آنکه چون طلوع کند آفتاب می افتد سایه عیر بر زمین تا وقتی که افتد سایه وعیر بر زمین
و آن حد که مذکور شد میلی است که بنا گذاشت رسول الله صلی الله علیه وآله بر آن تقصیر نماز را و آن میل هاشمی است که بیست
و چهار آن چهار فرسخ است پنجم اصل سألت ابا عبد الله ع عن قوم خرجوا في سفر فلما انتهوا الى الموضع
الذي يجب عليهم فيه التقصير قصروا من الصلوة فلما صاروا على فرسخين او على ثلاثة فراسخ او
اربعة تخلف عنهم رجل لا يستقيم لهم سفرهم الا به فاقاموا ينتظرون مجيئه اليهم شرح پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از جمعی که بیرون رفتند با هم سفری پس وقتی که رسیدند بسوی موضعی که واجبست برایشان در آن موضع
تقصیر یا همین که حد رخص است تقصیر کردند بعض نماز را پس وقتی که گردیدند بر دو فرسخ یا سه فرسخ یا چهار باز ایستاد از ایشان
مردی که راست نمیشود برای ایشان سفر ایشان مگر با او پس درنگ کردند در حالی که انتظار میکشیدند آمدن او را
سوی ایشان اصل وهم لا يستقيم لهم السفر الا بمجيئه اليهم فاقاموا على ذلك اياما لا يدرون هل يمضون
في سفرهم او ينصرفون هل ينبغي لهم ان يتموا الصلوة او يقيموا على تقصيرهم قال ان كانوا بلغوا مسيرة
اربع فراسخ فليتموا الصلوة اقاموا او انصرفوا وان كانوا ساروا اقل من اربع فراسخ فليتموا
الصلوة اقاموا او انصرفوا فاذا مضوا فليقصروا شرح تکرار ذکر عدم استقامت سفر ایشان بدون آمدن او برای افاده
اینست که هرچند فکر میکنند تا شاید راهی برای استقامت آن سفر بدون آمدن او بهم رسد بهم نمیرسد یعنی و انجاحت راست نمیشود

برای ایشان آن سفر مگر با آمدن او بسوی ایشان پس درنگ کردند بر آن انتظار چند روز در حالی که نمیدانند که آیا خواهند رفت
در سفر خود شان یا خواهند برگشت آیا سزاوارست برای آن جماعت اینکه تمام کنند نماز را یا سزاوارست اینکه باقی مانند بر تقصیر
نماز خود امام گفت اگر رسیده باشند بمسافت چهار فرسخ پس باید که باقی مانند بر تقصیر نماز خود خواه در وقت درنگ ایشان و خواه
در وقت برگشتن ایشان و اگر حرکت کرده باشند کمتر از چهار فرسخ پس باید که اتمام کنند نماز را خواه در وقت درنگ ایشان و خواه
در وقت برگشتن ایشان پس چون روانه شوند در آن سفر بسبب اینکه رفیق ایشان آمده سوی ایشان مثلا پس باید که تقصیر نماز
خود کنند باب هفتاد و هشتم اصل باب من يريد السفر او يقدم من سفر متى يجب عليه التقصير او الاتمام شرح
یقدم بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یعنی این باب بیان کسی است که اراده سفر میکند یا بر میگردد
از سفری که چه وقت واجب میشود بر اول تقصیر یا بر دوم اتمام و در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن
مسلم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام الرجل يريد السفر متى يقصر قال اذا توارى
من البيوت قال قلت الرجل يريد السفر فيخرج حتى تزول الشمس قال اذا خرجت فصل
ركعتين شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی اراده میکند سفر را چه وقت تقصیر
نماز میکند امام گفت چون پنهان شود از خانها یعنی که دوری او از خانها بر وشی شود که اهل آن خانها او را نه بینند و گم
و بواری یا مثل با مانند آنها از امور خارجیه مانع و دفن شده باشد و مراد بتواری اینست که شناخته نشود که کیست و خانه او
چیست اگرچه سواد او دیده شود راوی گفت که گفتم که مردی اراده سفر میکند پس بیرون میرود تا آنکه زوال آفتاب
شود یا بمعنی که بعد از بیرون رفتن او متصل بآن زوال آفتاب میشود امام گفت چون بیرون رفتی و بعد از آن زوال شد
پس بگذار دو رکعت خواه زوال پیش از بلوغ بحد ترخص شود و تاخیر نماز کنی تا حد ترخص و خواه بعد از آن دوم اصل سمعت
الرضا عليه السلام يقول اذا زالت الشمس وانت في المصر وانت تريد السفر فاتم فاذا خرجت
بعد الزوال قصر العصر شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که چون زوال آفتاب شود در حالی که تو در شهر
باشی و خواهان سفر و آراسته باشی پس اتمام کن نماز را پس چون روی بعد از زوال پیش از دخول وقت عصر تقصیر کن
عصر را سوم اصل عن بشير النبال قال خرجت مع ابي عبد الله عليه السلام حتى اتينا الشجرة فقال لي
ابو عبد الله عليه السلام يا نبال قلت لبيك قال انه لم يجب على احد من اهل هذا العسكر
ان يصلي اربعا غيري وغيرك وذلك انه دخل وقت الصلوة قبل ان نخرج شرح روایتست
از بشیر که گفت بیرون آمدم از مدینه سوی مکه با امام جعفر صادق ع تا آنکه رسیدیم بمسجد شجره پس گفت مرا امام جعفر صادق ع
که ای بشیر گفتم لبیک بدرستی که شان اینست که واجب نشد بر هیچیک از اهل این لشکر که از مدینه بیرون آمده اند اینکه گزارد
چهار رکعت غیر من و غیر تو و این برای اینست که شان اینست که داخل شد وقت نماز چهار رکعتی پیش از آنکه از مدینه بیرون
آییم مراد اینست که سایر اهل این قافله پیش از زوال آفتاب بیرون آمده اند و تو بعد از زوال آفتاب بیرون آمده ایم
چهارم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يدخل من سفره وقد دخل وقت الصلوة قال يصلي
ركعتين واذا خرج الى سفر وقد دخل وقت الصلوة فليصل اربعا شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را
از مردی که داخل میشود از سفر خود در حالی که پیش از آن داخل شده بود وقت نماز چهار رکعتی امام گفت میگزارد دو رکعت و چون بیرون
رود بسوی سفری در حالی که داخل شده باشد پیش از آن وقت نماز پس باید که گزارد چهار رکعت هرچند که بحد ترخص رسیده باشد پنجم اصل

عن ابي ابراهيم عليه السلام قال سألته عن الرجل يكون مسافرا ثم يقدم فيدخل بيوت الكوفة
ايتم الصلوة ام يكون مقصرا حتى يدخل اهله قال بل يكون مقصرا حتى يدخل اهله شرح
روایتست از امام موسی کاظم ع راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میباشد مسافر بعد از آن
می آید پس داخل خانهای کوفه میشود آیا اتمام میکند نماز را یا میباشد تقصیر کننده تا آنکه داخل منزل خود شود امام گفت
میباشد تقصیر کننده تا آنکه داخل منزل خود شود ششم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل صلى وهو
مسافر فاتم الصلوة قال ان كان في وقت فليعد وان كان الوقت قد مضى فلا شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که نماز گزارد در حالی که او مسافر بود پس اتمام کرد نماز چهار رکعتی را از روی غفلت امام گفت اگر باشد
در وقت او پس باید که اعاده کند و اگر وقت او بتحقیق که گذشته باشد پس نیست اعاده آن نماز هفتم اصل عن زرارة قال
قلت له رجل فاتته صلوة من صلوة السفر فذكرها في الحضر قال يقضي ما فاته كما فاته
ان كانت صلوة السفر اداها في الحضر مثلها وان كانت صلوة الحضر فليقض في السفر صلوة
الحضر كما فاتته شرح روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم او را
که مردی فوت شد از او نمازی از نماز سفر پس بیاد آورد آن را در حضر امام گفت قضا میکند آنچه را که فوت شد از او چنانچه
فوت شد از او و بیان این آنکه اگر باشد آن فوت شده نماز سفر بجا می آورد آن را در حضر مثل نماز سفر و اگر باشد نماز حضر
پس باید که قضا کند در سفر نماز حضر را چنانچه فوت شده آن نماز از او هشتم اصل عن ابي الحسن عليه السلام قال
سألته عن رجل خرج في سفر ثم تبدو له الاقامة وهو في صلوته قال يتم اذا بدت له الاقامة
شرح روایتست از امام موسی کاظم ع راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که بیرون رفت در سفری بعد از آن ظاهر
میرسد او را ایستادن در حالی که او در نماز خود است مراد سوال از حال کسی که بحد ترخص رسیده اما بحد مسافت چهار
فرسخ نرسیده و بخاطرش رسیده که ترک آن سفر کند یا از حال کسی که بعد از آنکه بچهار فرسخ نیز رسیده باشد قصد
اقامه عشره و مثلا کند در جاده در اثنای نماز امام گفت اتمام میکند آن نماز را چون بخاطرش رسد او را ایستادن باب هفتاد و
نهم اصل باب المسافر يقدم البلدة كم يقصر الصلوة شرح این باب بیان مسافریست که می آید بشهری تا کی چند وقت
تقصیر میکند نماز چهار رکعتی را و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابي جعفر ع قال قلت له ارأيت من
قدم بلدة الى متى ينبغي له ان يكون مقصرا ومتى ينبغي له ان يتم فقال اذا دخلت ارضا
فايقنت ان لك بها مقام عشرة ايام فاتم الصلوة وان لم تدر ما مقامك بها تقول غدا
اخرج او بعد غد فقصر ما بينك وبين ان يمضي شهر فاذا تم لك شهر فاتم الصلوة وان اردت
ان تخرج من ساعتك شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که خبر ده مرا که کسی که آید بشهری تا کی سزاوارست
او را اینکه باشد تقصیر کننده نماز چهار رکعتی و کی سزاوارست او را اینکه اتمام کند پس امام گفت که چون داخل شوی زمینی را پس یقین
کنی اینرا که برای تست در آن زمین درنگی در ده روز پس اتمام کن نماز را و اگر ندانی که چیست درنگ تو در آن زمین با چه روش که بگوئی
که فردا بیرون میروم یا پس فردا پس تقصیر کن در زمانی که میان تست و میان اینکه بگذرد یک ماهی پس چون تمام شود برای تو ماهی پس
اتمام کن نماز را هرچند که اراده داشته باشی که بیرون روی در همان ساعت دوم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل
يكون بالبصرة وهو من اهل الكوفة له بها دار ومنزل فيمر بالكوفة وانما هو مجتاز لا يريد

المقام الا بقدر ما يتجهز يوما او يومين قال يقيم في جانب المصر و يقصر قلت فان دخل اهله قال عليه التمام شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که مسافر باشد در بصره و او از اهل کوفه است و او را در کوفه سرایه و منزلی پس میگذرد و بکوفه و چون بیشتر که او را بکذرد ارادهٔ نداره و درنگ در کوفه ...

... چون کفت براوست تمام نماز اصل عن ابي ايوب قال سأل محمد بن مسلم ابا عبد الله عليه السلم و انا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ايام قال فليتم الصلوة و ان لم يدر ما يقيم يوما او اكثر فليعد ثلثين يوما ثم ليتم و ان كان اقام يوما او صلوة واحدة فقال له محمد بن مسلم بلغني انك قلت خمسا فقال قد قلت ذاك قال ابو ايوب فقلت انا جعلت فداك يكون اقل من خمس فقال لا شرح ...

... سيوم ... چهارم ... دوم اصل عن احدهما عليهما السلم قال ليس على الملاحين في سفينتهم تقصير و لا على المكاري و الجمال شرح ...

سيوم اصل و في رواية اخرى المكاري اذا جد به السير فليقصر قال و معنى جد به السير جعل منزلين منزلا شرح ...

چهارم اصل سألت الرضا عن الرجل يخرج الى ضيعته فيقيم اليوم و اليومين و الثلثة ايقصر ام يتم قال يتم الصلوة كلما اتى ضيعة من ضياعه شرح پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که بیرون میرود سوی مستغل خود ...

پنجم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن الرجل يتصيد اليوم و اليومين و الثلثة ايقصر الصلوة قال لا الا ان يشيع الرجل اخاه في الدين و ان الصيد مسير باطل لا يقصر الصلوة فيه و قال يقصر اذا شيع اخاه شرح ...

... عن ابي عبد الله عليه السلم قال الاعراب لا يقصرون و ذلك ان منازلهم معهم ...

... قلت لابي عبد الله الرجل يكون له الضياع بعضها قريب من بعض يخرج فيطوف فيها ايتم او يقصر ...

... عن ابي عبد الله عليه السلم في قول الله عز و جل فمن اضطر غير باغ و لا عاد قال الباغي الصيد و العادي السارق ليس لهما ان يأكلا الميتة اذا اضطرا اليها هي حرام عليهما ليس هي عليهما

كما هي على المسلمين و ليس لهما ان يقصرا في الصلوة شرح تعبير باغی و عادی اینجا از قبیل تعبیر است بقرینهٔ آنچه می آید در کتاب الاطعمه در باب ذکر الباغی و العادی که باب هفدهم است ظاهر تقدیم ذکر باغی بر عادی ...

... اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن الرجل يخرج الى الصيد ايقصر او يتم قال يتم لانه ليس بمسير حق شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بیرون میرود سوی شکار ... امام گفت اتمام میکند ...

... اصل عن اسحق بن عمار قال سألته عن الملاحين و الاعراب هل عليهم تقصير قال لا بيوتهم معهم شرح ...

... اصل عن ابي عبد الله ... قال قلت له الرجل يخرج الى الصيد مسيرة يوم او يومين يقصر او يتم فقال ان خرج لقوته و قوت عياله فليفطر و ليقصر و ان خرج لطلب الفضول فلا و لا كرامة ...

... عن محمد بن جزك قال كتبت اليه جعلت فداك ان لي جمالا و لي قوام عليها ... فهل يجب على التقصير في الصلوة

و الصيام فوقع عليه السلم ان كنت لا تلزمها و لا تخرج معها في كل سفر الا الى مكة فعليك تقصير و فطور شرح القوام بضم قاف و تشدید واو ایستاده کی کننده کان بر چیزی مثل ساربان ...

... اصل باب المسافر يدخل في صلوة المقيم شرح این باب بیان مسافریست که داخل میشود در نماز حاضر ...

اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلم في المسافر يصلي خلف المقيم قال يصلي ركعتين و يمضي حيث شاء شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مسافری که نماز میکزارد ...

... سألت ابا عبد الله عليه السلم عن المسافر يصلي مع الامام فيدرك من الصلوة ركعتين ايجزي ذلك عنه فقال نعم ...

... عن جماعة قال سألته عن الصلوة في السفر فقال ركعتين ليس قبلهما و لا بعدهما شيء الا انه ينبغي للمسافر ان يصلي بعد المغرب اربع ركعات و لا يدعهن في سفر و لا حضر و ليس عليك قضاء صلوة النهار و صل صلوة الليل و اقضه ...

اگر در منزل باشد و اگر سوار باشد پس باید که نماز شب گزارد بر سر چارپای خود بر حالی که او سوار است و باید که باشد نمازش
اشارت و باید که باشد سر او در جایی که میخواهد سجود را پستتر از حال رکوع او **دوم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم أَرْبَعُ
رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ لَا تَدَعْهُنَّ فِي حَضَرٍ وَلَا سَفَرٍ **شرح** اربع منصوب و مرفوع میتواند بود و لا تدعهن مجزوم و مرفوع
میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چهار رکعت بعد از نماز شام وا مگذار آنها را در حضر و نه در سفر **سوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
قَالَ الصَّلَوةُ فِي السَّفَرِ رَكْعَتَانِ لَيْسَ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَهُمَا شَيْءٌ إِلَّا الْمَغْرِبَ فَإِنَّ بَعْدَهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
لَا تَدَعْهُنَّ فِي حَضَرٍ وَلَا سَفَرٍ وَلَيْسَ عَلَيْكَ قَضَاءُ صَلَوةِ النَّهَارِ وَصَلِّ صَلَوةَ اللَّيْلِ وَاقْضِهِ
شرح الف لام الصلوة برای عهد خارجیست و عبارت است از فریضه رباعیه استثنا در الا المغرب منقطع است پس
... یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
نماز چهار رکعتی در سفر دو رکعت است پیش از آن و نه بعد از آن ... بخلاف نماز شام چه در سفر که بعد از آن
چهار رکعت ... را در حضر و نه در سفر ... نماز شب را در سفر و قضا کن
چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم فَاتَتْنِي صَلَوةُ اللَّيْلِ فِي السَّفَرِ فَأَقْضِيهَا فِي النَّهَارِ فَقَالَ
نَعَمْ إِنْ أَطَقْتَ ذَلِكَ **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که فوت شد از من نماز شب در سفر آیا پس قضا کنم
آن را در روز پس گفت آری اگر طاقت آوری آن را **پنجم اصل** عَنِ الْحَلَبِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم عَنْ صَلَوةِ
النَّافِلَةِ عَلَى الْبَعِيرِ وَالدَّابَّةِ فَقَالَ نَعَمْ حَيْثُ مَا كُنْتَ مُتَوَجِّهًا قَالَ قُلْتُ أَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ إِذَا أَرَدْتُ
التَّكْبِيرَ قَالَ لَا وَلَكِنْ تُكَبِّرُ حَيْثُ مَا كَانَ مُتَوَجِّهًا وَكَذَلِكَ فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالِهِ
شرح روایت است از حلبی که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز نافله بر شتر و اسب پس گفت آری هر جا که
باشی متوجه بآن جانب حلبی گفت که گفتم که رو کنم بقبله چون خواهم که تکبیر احرام گویم امام گفت که نه و لیکن تکبیر
میگوید هر جایی که مرکوب تو متوجه باشد و چنان کرد رسول الله صلی الله علیه و آله مراد اینست که شرط نیست استقبال
در نافله در سفر و این منافات ندارد با آنکه استقبال افضل باشد اگر آسان باشد **ششم اصل** عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ
قَالَ خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَكَانَ يَقُولُ أَمَّا أَنْتُمْ
فَشَبَابٌ تُؤَخِّرُونَ وَأَمَّا أَنَا فَشَيْخٌ أُعَجِّلُ فَكَانَ يُصَلِّي صَلَوةَ اللَّيْلِ أَوَّلَ اللَّيْلِ **شرح** شباب
بفتح شین با نقطه و تخفیف با بیک نقطه و الف و با بیک نقطه جمع شاب بتشدید با یعنی جوانان **یعنی** روایت است از ابان بن تغلب
گفت سفر کردم با امام جعفر صادق علیه السلم در میان مکه و مدینه پس گفت اما شما پس جوانانید تاخیر میکنید نماز شب را
و اما من پس پیرم تعجیل میکنم نماز شب را پس عادت او این بود که میگزارد نماز شب را در نصف اول شب بسبب آنکه
بر خاستن پیران و بزرگان در نصف آخر شب سرد در سفر بمشقت بود مسکاران و رفیقان میباشد **هفتم اصل**
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ قَالَ يُومِي إِيمَاءً يَجْعَلُ السُّجُودَ
أَخْفَضَ مِنَ الرُّكُوعِ قُلْتُ يُصَلِّي وَهُوَ يَمْشِي قَالَ نَعَمْ يُومِي إِيمَاءً وَلْيَجْعَلِ السُّجُودَ أَخْفَضَ مِنَ الرُّكُوعِ
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میگزارد بر مرکوب خود امام گفت اشارت میکند اشارت
کردنی میکند و سجود را پستتر از رکوع گفتم آیا نماز میکند بر حالی که او راه میرود امام گفت آری اشارت میکند اشارت
کردنی و باید که گرداند سجود را پستتر از رکوع **هشتم اصل** عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَم فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي النَّوَافِلَ

فِي الْأَمْصَارِ وَهُوَ عَلَى دَابَّتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ فَقَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ **شرح** روایت است از امام موسی کاظم
در مردی که میگزارد نوافل را در شهرها بر حالی که او بر اسب خود است هر جانبی که میگرداند او را پس امام گفت آری نیست
پروا **نهم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَم أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَرَى بَأْسًا أَنْ يُصَلِّيَ الْمَاشِي وَهُوَ
يَمْشِي وَلَكِنْ لَا يَسُوقُ الْإِبِلَ **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم آنکه او نمیدید پروا با آنکه نماز گزارد رونده
بر حالی که او راه میرفته باشد و لیکن نمیراند شتر را مراد اینست که راندن شتر که با سخن گفتن و حرکات باطراف باشد
در اثنای نماز نافله خوب نیست **دهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم عَنْ صَلَوةِ اللَّيْلِ وَالْوَتْرِ فِي أَوَّلِ
اللَّيْلِ فِي السَّفَرِ إِذَا تَخَوَّفْتُ الْبَرْدَ وَكَانَتْ عِلَّةٌ فَقَالَ لَا بَأْسَ أَنَا أَفْعَلُ ذَلِكَ **شرح** واو در وکانت را
جمع است و میتواند بود که بمعنی او باشد کانت از افعال تامه است علة بکسر عین مرفوع و فاعل است و بمعنی عذر است
مطلقا و میتواند بود که بمعنی مرض باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز شب که هشت رکعت و نماز وتر
که سه رکعت در نصف اول شب در سفر چون ترسم از سرما و باشد عذری که باعث ترسیدن از سرما شود پس امام
گفت نیست پروا من میکنم آن را **یازدهم اصل** عَنْ أَبِي الْحَارِثِ قَالَ سَأَلْتُهُ يَعْنِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَم عَنِ
الْأَرْبَعِ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ يُعْجِلُنِي الْجَمَّالُ فَلَا يُمَكِّنُنِي الصَّلَوةُ عَلَى الْأَرْضِ هَلْ
أُصَلِّيهَا فِي الْمَحْمِلِ فَقَالَ نَعَمْ صَلِّهَا فِي الْمَحْمِلِ **شرح** یعجلنی بصیغه مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل
لا یمکننی با ادغام نون بصیغه مضارع معلوم باب افعالست ... **یعنی** روایت است از ابو الحارث
گفت پرسیدم او را یعنی امام رضا علیه السلم را از آن چهار رکعت نافله که بعد از نماز مغربست در سفر شتربان میفرماید
مرا بشتاب و پس ممکن نمیشود مرا آن نماز بر زمین آیا بگزارم آن را در کجاوه پس امام گفت آری بگزار آن را در کجاوه **دوازدهم اصل**
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَم قَالَ صَلِّ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ فِي الْمَحْمِلِ **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلم
گفت بگزار دو رکعت نافله فجر را در کجاوه یا بمعنی که بحضور دهست آن را در کجاوه میتوان گزارد **باب هشتاد و سوم**
اصل باب الصلوة فی السفینة شرح این باب بیان نماز در کشتی است و درین باب پنج حدیث است **اول اصل**
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم يُسْأَلُ عَنِ الصَّلَوةِ فِي السَّفِينَةِ فَيَقُولُ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَخْرُجُوا
إِلَى الْجَدَدِ فَاخْرُجُوا فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا فَصَلُّوا قِيَامًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فَصَلُّوا قُعُودًا وَتَحَرَّوُا
الْقِبْلَةَ **شرح** الجدد بفتح جیم و فتح دال بینقطه و دال بینقطه روی زمین قیاما بکسر قاف و تخفیف یا دو نقطه در پایین
جمع قائم است قعودا بضم قاف و ضم عین بینقطه جمع قاعد است تحروا بحای بینقطه و فتح را بینقطه مشدده بصیغه
معتل اللام یایی باب تفعل است التحری قصد چیزی کردن و طلب چیزی که لایقتر باشد و مراد اینجا اجتهاد و طلب قبلهاست
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که پرسیده میشد از نماز در کشتی پس میگفت اگر وسعت در قدرت دارید در
آنکه بیرون آیید سوی هموار روی زمین پس بیرون آیید پس اگر قدرت داشته باشید پس نماز گزارید بر حالی که ایستاده
باشید پس اگر وسعت در قدرت نداشته باشید پس نماز گزارید بر حالی که نشستگان باشید و طلب جانب قبله
کنید بجهد و اجتهاد آن کنید **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّلَوةِ فِي السَّفِينَةِ
فَقَالَ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ فَإِذَا دَارَتْ وَاسْتَطَاعَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ فَلْيَفْعَلْ وَإِلَّا فَلْيُصَلِّ
حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ قَالَ فَإِنْ أَمْكَنَهُ الْقِيَامُ فَلْيُصَلِّ قَائِمًا وَإِلَّا فَلْيَقْعُدْ ثُمَّ لِيُصَلِّ **شرح**

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه او پرسیده شد از نماز در کشتی پس امام گفت رو میکند بقبله پس چون کشتی گردد
و وسعت در قدرت داشته باشد آنکه رو کند سوی قبله پس باید که کند و اگر استطاعت نداشته باشد پس باید که نماز گزارد
بهر جانب که کشتی رو بآن جانب کرده او را امام گفت پس اگر ممکن باشد او را ایستادن پس باید که نماز گزارد ایستاده
و اگر ممکن نباشد پس باید که نشیند بعد از آن باید که نماز گزارد **سوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم فِي الرَّجُلِ يَكُونُ
فِي السَّفِينَةِ فَلَا يَدْرِي أَيْنَ الْقِبْلَةُ قَالَ يَتَحَرَّى فَإِنْ لَمْ يَدْرِ صَلَّى نَحْوَ رَأْسِهَا **شرح** معنی تحری گذشت
در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که میباشد در کشتی پس نمیداند که کجا
قبله امام گفت بجد و جهد طلب میکند قبله را پس اگر نداند نماز میگزارد و بجانب سر کشتی که پیش روی کشتی است **چهارم اصل** عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَوةِ فِي السَّفِينَةِ فَقَالَ إِذَا كَانَتْ مُحَمَّلَةً ثَقِيلَةً إِذَا قُمْتَ
فِيهَا لَمْ تَتَحَرَّكْ فَصَلِّ قَائِمًا وَإِنْ كَانَتْ خَفِيفَةً تَكَفَّأُ فَصَلِّ قَاعِدًا **شرح** محمله بحا بینقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
لم تتحرک بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل است تکفأ بفا و همزه بصیغه مضارع مجهول غایبه باب افعالست
الاکفاء میل و اون چیزی بجانبی **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم امام را از کیفیت نماز
در کشتی پس امام گفت که چون باشد بار کرده شده سنگین که چون ایستی در آن حرکت نکنی پس نماز گزار ایستاده و اگر باشد
سبک که میل داده میشود بطرفها پس نماز گزار نشسته **پنجم اصل** عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كُنْتُ مَعَ
أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَم فِي السَّفِينَةِ فِي دِجْلَةَ فَحَضَرَتِ الصَّلَوةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تُصَلِّي فِي جَمَاعَةٍ
قَالَ فَقَالَ لَا تُصَلِّي فِي بَطْنِ وَادٍ جَمَاعَةً **شرح** روایت است از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است گفت که بودم با امام
علی نقی علیه السلم در کشتی در دجله بغداد پس حاضر شد نماز پس گفتم که قربانت شوم نماز میگزاریم در جماعت راوی گفت
که پس امام گفت مگر نماز گزارده میشود در شکم رودخانه بعنوان جماعت **باب هشتاد و چهارم اصل باب صلوة النوافل**
شرح این باب بیان گزاردن نمازهای نافله است و درین باب سی و هفت حدیث است **اول اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ
دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَم وَأَنَا شَابٌّ فَوَصَفَ لِيَ التَّطَوُّعَ وَالصَّوْمَ فَرَأَى ثِقَلَ ذَلِكَ فِي وَجْهِي
فَقَالَ لِي إِنَّ هَذَا لَيْسَ كَالْفَرِيضَةِ مَنْ تَرَكَهَا هَلَكَ إِنَّمَا هُوَ التَّطَوُّعُ إِنْ شُغِلْتَ عَنْهُ أَوْ تَرَكْتَهُ
قَضَيْتَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يَكْرَهُونَ أَنْ تُرْفَعَ أَعْمَالُهُمْ يَوْمًا تَامًّا وَيَوْمًا نَاقِصًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ الَّذِينَ هُمْ
عَلَى صَلَوتِهِمْ دَائِمُونَ وَكَانُوا يَكْرَهُونَ أَنْ يُصَلُّوا حَتَّى يَزُولَ النَّهَارُ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ إِذَا
زَالَ النَّهَارُ **شرح** ان در انهم بکسر همزه است ان الله بفتح همزه است بتقدیر لان الله ان ابواب نیز بفتح همزه است بتقدیر
لان ابواب تفتح بتا و فا و نقطه در بالا و حا بینقطه بصیغه مضارع مجهول غایبه باب تفعیل است برای کثرت و میتواند
بود که از باب منع باشد **یعنی** روایت است از زراره گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم و جوان بودم پس بیان کرد برای
من نماز نافله را و روزه نافله را پس دید سنگینی آن را در روی من پس امام گفت مرا بدرستی که این نیست مانند فریضه که هر
که ترک کند آن را هلاک شود و جز این نیست که آن نماز نافله است اگر مشغول شوی از آن بکاری دیگر یا ترک کنی آن را بی سبب
کاهلی قضا میکنی آن را بیان این آنکه بدرستی که عادت اهل حق این بود که کراهت داشتند از آنکه بالا برده شود عملهای ایشان
روزی کامل و روزی ناقص برای آنکه الله عز و جل میگوید در سوره معارج المجمع که ایشان بر نماز خود مستمرند بیان این شد
در حدیث دوازدهم باب دوم و عادت اهل حق این بود که کراهت داشتند از آنکه نماز نافله کنند پیش از زوال آفتاب

برای آنکه درهای آسمان بسیار گشوده میشود چون زوال روز شود اشارت با آنکه مخالفان نماز چاشت را بدعت کرده اند
و درهای آسمان بسبب آن بسته شده در آن وقت و الله اعلم **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم قَالَ الْفَرِيضَةُ
وَالنَّافِلَةُ أَحَدٌ وَخَمْسُونَ رَكْعَةً مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِسًا تُعَدَّانِ بِرَكْعَةٍ وَهُوَ قَائِمٌ
الْفَرِيضَةُ مِنْهَا سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً وَالنَّافِلَةُ أَرْبَعٌ وَثَلَثُونَ رَكْعَةً **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
گفت که مجموع نماز فریضه و نافله که در هر شبانه روز میباشد پنجاه و یک رکعت است از جمله آن کمتر دو رکعت بعد
از نماز خفتن نشسته شمرده میشود آن دو یک رکعت بر حالی که نمازگزار ایستاده باشد بیان این آنکه نماز فریضه از
جمله آن نمازها هفده رکعت است و نماز نافله سی و چهار رکعت است مراد اینست که نافله دو برابر فریضه میشود بنا بر آنکه
دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن یک رکعت ایستاده حساب میشود **سوم اصل** سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم
يَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالِهِ يُصَلِّي مِنَ التَّطَوُّعِ مِثْلَيِ الْفَرِيضَةِ وَيَصُومُ
مِنَ التَّطَوُّعِ مِثْلَيِ الْفَرِيضَةِ **شرح** شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله
این بود که میگزارد از جمله نماز نافله دو برابر نماز فریضه بیان این شد در حدیث سابق و روزه میداشت از جمله روزه نافله
دو برابر روزه فریضه مثل آنکه در هر یک از ده ماه بعد از ماه رمضان سه روز روزه میگرفته باشد پنجشنبه اول
و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر و کل ماه شعبان را روزه میگرفته باشد **چهارم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم
عَنْ أَفْضَلِ مَا جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ مِنَ الصَّلَوةِ فَقَالَ تَمَامُ الْخَمْسِينَ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از فاضلتر آنچه جاری شده بآن طریقه رسول صلی الله علیه و آله از جمله نماز پس گفت مجموع پنجاه رکعت در هر شبانه روز
اشارت بآنکه دو رکعت نشسته بعد از خفتن نیز موافق سنت است لیک داخل افضل نیست و لهذا آن را گاهی
ترک میکرده چنانچه می آید در شرح حدیث آینده **پنجم اصل** عَنْ حَنَانٍ قَالَ سَأَلَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَم
وَأَنَا جَالِسٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ صَلَوةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالِهِ فَقَالَ
كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي ثَمَانَ رَكَعَاتِ الزَّوَالِ وَأَرْبَعًا الْأُولَى وَثَمَانِيًا بَعْدَهَا وَأَرْبَعًا الْعَصْرَ
وَثَلَثًا الْمَغْرِبَ وَأَرْبَعًا بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ أَرْبَعًا وَثَمَانِيًا صَلَوةَ اللَّيْلِ وَثَلَثًا
الْوَتْرَ وَرَكْعَتَيِ الْفَجْرِ وَصَلَوةَ الْغَدَاةِ رَكْعَتَيْنِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَإِنْ كُنْتُ أَقْوَى عَلَى أَكْثَرَ
مِنْ هَذَا يُعَذِّبُنِي اللَّهُ عَلَى كَثْرَةِ الصَّلَوةِ فَقَالَ لَا وَلَكِنْ يُعَذِّبُ عَلَى تَرْكِ السُّنَّةِ **شرح** ثمانیا
بفتح ثا سه نقطه و تخفیف میم و الف و نون منصوب و مضافست و آن اسم عددیست معین و گاهی یا مخففه ملحق
بآن میشود و مع ذا منصرف میباشد زیرا که جمع نیست مراد بصلوة رسول الله صلعم نمازیست که در هر شبانه روز
در حضر بغیر روز جمعه البته میکرده و لهذا دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن را امام در جواب مذکور نساخته بنا بر آنکه گاهی
ترک آن میکرده چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق الزوال و نظایر آن منصوب است بعطف بیان یا بر مفعول فیه
و جار و مجرور الاولی یعنی الساعة الاولی است مراد بسنه نمازهاییست که مذکور شد و مراد بترک السنه ترک آنست در صورت
کثرت صلوة یعنی صورتی که عدد رکعات نماز شبانه روزی کسی زیاده باشد از عدد رکعات نمازهایی که مذکور شد
مثل آنکه کسی دو رکعت نافله فجر را ترک کند بی عذر و بعد از فریضه چهار رکعت نافله کند بقصد قضا هر چند که بصورت نماز
جعفر باشد و مثل آنکه کسی که بجای یک رکعت وتر دو رکعت کند و مانند اینها و عذاب بر شغل باعتبار اینست که این بازگشت

باحکام آلهی زیرا که نوافل یومیه برای اتمام فرایض است و حضرت نماز سایر نوافل است پس حال اکمل باشد حال کسی است
که قضای فریضه در ذمه او باشد و نافله گزارد و بجای آن **نهی** روایتست از حنان بفتح حاء بینقطه و تخفیف نون گفت پرسید
عمرو بن حریث بضم حاء بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه امام جعفر صادق علیه السلام را در حالی که من نشسته بودم
با پیروش پرسید که گفت امام را که قرابت شوم فدای تو مرا از نماز رسول الله صلی الله علیه و آله که او در هر شبانه روزی چه
واجبت میکرد و ما هیچ وقت ترک آن کرده پس امام گفت که عادت نبی این بوده که میگزارد هشت رکعت را که نافله زوال
آفتابست و چهار رکعت را که فریضه ظهرست و هشت رکعت نافله را که بعد از فریضه ظهرست و چهار رکعت را که فریضه عصرست
و سه رکعت را که فریضه شامست و چهار رکعت نافله را که بعد از فریضه شامست و فریضه خفتن را که چهار رکعتست و هشت رکعت
که نماز شبست و سه رکعت را که وترست و دو رکعت نافله صبح را و نماز فریضه صبح را که دو رکعتست گفتم که قرابت شوم اگر
باشم با پیروش که قوت داشته باشم بر بیشتر ازین عذاب میکند مرا الله تعم بر بسیاری نماز پس امام گفت که نه و لیکن عذاب
میکند بر واگذاشتن طریقت رسول در بعضی روایت **ششم اصل** سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ قَبْلَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ
وَبَعْدَهَا شَيْءٌ قَالَ لَا اِنِّي اُصَلِّي بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَلَسْتُ اَحْسِبُهُمَا مِنْ صَلٰوةِ اللَّيْلِ **شرح** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا پیش از فریضه خفتن و بعد از آن چیزی از نماز نافله هست که مثل نافلهای فرایض دیگر
باشد او تاکید امام گفت که نه بتقدیرست که من میگزارم بعد از فریضه خفتن دو رکعت و نمیشمارم ایشان را که حساب کنم آن دو را
از نماز شب یعنی که از عدد نماز شب چیزی کم میکنم بسبب آن دو رکعت **هفتم اصل** نَهَانِي اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ
اَتَكَلَّمَ بَيْنَ الْاَرْبَعِ رَكَعَاتٍ الَّتِي بَعْدَ الْمَغْرِبِ **شرح** نهی کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام از آنکه سخن گویم میان آن چهار
رکعت که بعد از فریضه مغرب شامست که مراد از آن سخن باشد میان دو رکعت و دو رکعت دیگر **هشتم اصل** قُلْتُ لِاَبِي
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَصْحَابَنَا يَخْتَلِفُوْنَ فِيْ صَلٰوةِ التَّطَوُّعِ بَعْضُهُمْ يُصَلِّيْ اَرْبَعًا وَاَرْبَعِيْنَ
وَبَعْضُهُمْ يُصَلِّيْ خَمْسِيْنَ فَاَخْبِرْنِيْ بِالَّذِيْ تَعْمَلُ اَنْتَ كَيْفَ هُوَ حَتّٰى اَعْمَلَ بِمِثْلِهِ فَقَالَ اُصَلِّيْ
وَاحِدَةً وَخَمْسِيْنَ ثُمَّ قَالَ اَمْسِكْ وَعَقَدَ بِيَدِهِ الزَّوَالَ ثَمَانِيَةً وَاَرْبَعًا بَعْدَ الظُّهْرِ وَاَرْبَعًا قَبْلَ
الْعَصْرِ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ مِنْ قُعُوْدٍ
تُعَدَّانِ بِرَكْعَةٍ مِنْ قِيَامٍ وَثَمَانِيَ اللَّيْلِ وَالْوِتْرَ ثَلَاثًا وَرَكْعَتَيِ الْفَجْرِ وَالْفَرَائِضَ سَبْعَ عَشْرَةَ فَذٰلِكَ
اِحْدٰى وَخَمْسُوْنَ **شرح** امسک بسین بینقطه بصیغه امر باب افعالست الامساک نگاه داشتن چیزی و سکوت کردن و اینجا مناسب سکوتست
عقد بعین بینقطه و قاف و دال بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضربست العقد حساب کردن الزوال و نظر از آن عقد
بفعل محذوف بتقدیر اصلی الزوال و مراد بزوال نافله وقت زوالست تذکیر ثمانیه باعتبار رکعتست که رکعت در اصل مصدرست
و تذکیر و تانیث در آن جایزست ثمانی منصوب و مضاف بصلوة **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستی که یاران ما اختلاف
میکنند در نماز نافله بعض ایشان میگزارد مجموع فریضه و نافله را چهل و چهار رکعت و بعض ایشان میگزارد پنجاه رکعت پس خبر ده
مرا بانچه عمل میکنی بآن تو که چگونه است آن تا آنکه عمل کنم مثل آن پس امام گفت که میگزارم پنجاه و یک رکعت را بعد از آن گفت
حساب را نگاه دار و شمرد بدست خود باین عنوان که گفت میگزارم نافله زوال را هشت رکعت و چهار رکعت نافله را بعد از فریضه
ظهر و چهار رکعت نافله را پیش از فریضه عصر و دو رکعت نافله را بعد از فریضه شام و دو رکعت نافله را پیش از فریضه خفتن
و دو رکعت را بعد از فریضه خفتن در حالت نشستن که شمرده میشود یک رکعت در حالت ایستادن و هشت رکعت نماز شب

و وتررا

و وتر را سه رکعت و دو رکعت نافله صبح را و فرایض را هفده رکعت پس جمیع آنچه مذکور شد پنجاه و یک رکعت است **نهم اصل** عَنْ حَمَّادِ بْنِ
عُثْمَانَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ التَّطَوُّعِ بِالنَّهَارِ فَذَكَرَ اَنَّهُ يُصَلِّيْ ثَمَانَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَثَمَانَ بَعْدَهَا **شرح**
قبل منصوبست بعد مجرور و مضاف الیه ثمان است **یعنی** روایتست از حماد بن عثمان که از راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز نافله در روز پس مذکور کرد که او میگزارد هشت رکعت
پیش از فریضه ظهر و هشت رکعت بعد از فریضه ظهر را **دهم اصل** قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ صَلٰوةُ الزَّوَالِ
صَلٰوةُ الْاَوَّابِيْنَ **شرح** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که هشت رکعت نماز نافله وقت زوال آفتاب نماز
بغایت بازگشت کننده گان بسوی امر و نهی الله تعم است بیان این شد در شرح حدیث پنجم باب یازدهم که باب التطوع
فی وقت الفریضة است **یازدهم اصل** عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِيْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ اٰنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا
وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَيَرْجُوْ رَحْمَةَ رَبِّهِ قَالَ يَعْنِيْ صَلٰوةَ اللَّيْلِ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَاَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ
تَرْضٰى قَالَ يَعْنِي التَّطَوُّعَ بِالنَّهَارِ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَاِدْبَارَ النُّجُوْمِ قَالَ رَكْعَتَانِ قَبْلَ الصُّبْحِ قُلْتُ وَاَدْبَارَ
السُّجُوْدِ قَالَ رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ **شرح** الآناء بهمزه و نون و الف ممدوده جمع انی بفتح و کسر همزه و سکون نون
و یاء دو نقطه در پایین و انو بکسر همزه و سکون نون و واو ساعاتست الاطراف جمع طریف مثل شریف و اشراف
یا جمع طرف بفتح طا و فتح را نقیضهاست مثل ساعت اول زوال زیرا که درهای آسمان در آن گشوده میشود چنانچه گذشت
در حدیث اول این باب یعنی التطوع از قبیل تصریح بعد و خفی است زیرا که فریضه داخل است بطریق اولی **یعنی** سوال است
از زراره از امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت که گفتم امام را که چه معنی دارد قول الله تعم در سوره زمر اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ
آنَاءَ اللَّيْلِ یعنی کافران بری که از اهل جهنم کسی است که او بجا آورنده طاعت در ساعتهای شب خواه در حال فروتنی و سجود
خواه در حال ایستاده کان بکار امامت بیان این آنکه میترسد از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت صاحب
کل اختیار خود را بیان این آیت شده در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول امام گفت که میخواهد بقنوت
در ساعتهای شب نماز شب را زراره گفت که گفتم امام را که چه معنی دارد قول الله تعم در سوره طه و سبح بحمد ربک قبل
طلوع الشمس و قبل غروبها و من آناء اللیل فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی و تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار خود
پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و در ساعتهای شب پس تنزیه کن و در ساعتهای [illegible] شاید که تو
خشنود شوی امام گفت میخواهد تسبیح در اطراف نهار نماز نافله مقرره را در روز زراره گفت که گفتم امام را که چه معنی قول
الله تعم در سوره طور و سبح بحمد ربک حین تقوم و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم قرائت قراء همگانه بکسر همزه ادبارست و ادبار
[illegible] معطوف بفتح همزه است و تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار تو وقتی که برمیخیزی در شب پس تنزیه کن او را در وقت
پشت گردانیدن ستارگان امام گفت که مراد تسبیح در وقت پشت گردانیدن ستارگان دو رکعت نافله است که پیش از صبح
صادق است یعنی که ادبار مصدر نایب ظرف زمانست و عبارتست از آنکه ستارگانی که در اول شب طلوع کرده اند نزدیک
غروب شده باشند گفتم که چیست معنی قول الله تعم در سوره ق و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و من اللیل فسبحه
و ادبار السجود و قرائت نافع و حمزه و ابن کثیر ادبار بکسر همزه است و قرائت عاصم و کسائی و ابن عامر و ابوعمرو بفتح همزه است
و تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار تو پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب و در شب پس تنزیه کن او را و در
پشت گردانیدن سجود که نماز مغرب باشد در عقبهای سجود امام گفت مراد تسبیح در وقت ادبار السجود دو رکعت نافله

بعد از فریضه مغرب اشارتست بآنکه الف لام السجود برای عهد خارجیست و سجود عبارتست از فریضه مغرب که معهودست
از و من اللیل فسبحه زیرا که تسبیح اینجا عبارتست از نماز شب و اشارتست بآنکه از جمله چهار رکعت نافله نماز مغرب
دو رکعت متصل بفریضه میباید و دو رکعت دیگر را تاخیر میتوان کرد تا آنکه متصل بنماز خفتن شود چنانچه ظاهر شد
در حدیث ششم این باب **دوازدهم اصل** عَنْ اَبِيْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ مِنْ مَنَامِكَ
فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ رَدَّ عَلَيَّ رُوْحِيْ لِاَحْمَدَهُ وَاَعْبُدَهُ فَاِذَا سَمِعْتَ صَوْتَ الدِّيُوْكِ
فَقُلْ سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوْحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ عَمِلْتُ سُوْءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِيْ فَاغْفِرْ لِيْ وَارْحَمْنِيْ اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ
اِلَّا اَنْتَ فَاِذَا قُمْتَ فَانْظُرْ فِيْ اٰفَاقِ السَّمَاءِ وَقُلِ اللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا يُوَارِيْ عَنْكَ لَيْلٌ سَاجٍ وَلَا
سَمَاءٌ ذَاتُ اَبْرَاجٍ وَلَا اَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ وَلَا ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَلَا بَحْرٌ لُجِّيٌّ تُدْلِجُ
بَيْنَ يَدَيِ الْمُدْلِجِ مِنْ خَلْقِكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْاَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُوْرُ غَارَتِ النُّجُوْمُ وَنَامَتِ
الْعُيُوْنُ وَاَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا تَاْخُذُكَ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ سُبْحَانَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَاِلٰهِ الْمُرْسَلِيْنَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ **شرح** توضیح اکثر این گذشت در کتاب الدعاء در شرح حدیث دوازدهم باب الدعاء
عند النوم والانتباه که باب چهل و نهم است الساجی بسین بینقطه و جیم ساکن و مراد اینجا بغایت تاریکست که مردم
در آن ساکنان میباشند **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون برخاستی در شب از خواب خود و از نشستی
در خوابگاه خود پس بگو سپاس الله راست آنکه برگردانید بر من جان مرا که در خواب گرفته بود تا سپاس گویم او را
و پرستش کنم او را پس چون شنیدی آواز خروسان را پس بگو بغایت منزه است بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار
ملائکه و روح که در سوره قدر مذکورست پیشی گرفت رحمت تو غضب ترا نیست مستحق عبادتی مگر تو تنهایی نیست
شریکی ترا کردم بدی را و ستم کردم خود را پس بیامرز گناهان را برای من و رحم کن مرا بدرستی که شان اینست که نمی آمرزد
آن گناهان را کسی مگر تو یعنی که اگر مردمان مطلع شوند بر گناهان پنهان من معذور نمیدارند و تشهیر میکنند پس چون برخاستی
از خوابگاه پس نگاه کن در اطراف آسمان و بگو خداوندا بدرستی که شان اینست که نمیپوشاند از تو چیزی را شبی که بغایت
تاریکست و نه آسمانی که صاحب برجهای کواکبست و نه زمینی که صاحب خوابگاههای موالیدست و نه تاریکیهایی که بعضی آنها در
بالای بعضی دیگرست و نه دریایی که عمیق است [illegible] از جمله مخلوقان تو تو میدانی گناه نالایق
چشمها را و قصدها را [illegible] سینهها فرو رفت اکثر ستارها که در اول شب پیدا بود و خوابید اکثر چشمها و تو زنده
ایستاده کننده بکار خلایق [illegible] و نه خواب [illegible] صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز و معبود
همه رسولان سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست **اصل** ثُمَّ اقْرَاِ الْخَمْسَ الْاٰيَاتِ مِنْ
اٰلِ عِمْرَانَ اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اِلٰى قَوْلِهِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ ثُمَّ اسْتَكْ وَتَوَضَّ
فَاِذَا وَضَعْتَ يَدَكَ فِي الْمَاءِ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنَ التَّوَّابِيْنَ وَاجْعَلْنِيْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِيْنَ
فَاِذَا فَرَغْتَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ **شرح** پنج آیت اینست **اول** اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰيَاتٍ لِاُولِي الْاَلْبَابِ **دوم** الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيَامًا وَقُعُوْدًا وَعَلٰى جُنُوْبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُوْنَ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ **سوم** رَبَّنَا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِيْنَ

من

مِنْ اَنْصَارٍ **چهارم** رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِيْ لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ
پنجم رَبَّنَا وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلٰى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ الاختلاف دگرگون شدن و آن دو قسم است
اول دگرگون شدن هر یک باعتبار زمان مثل زیاد شدن شب بتدریج در شش ماه و کم شدن شب بتدریج در شش ماه دیگر
و بر قیاس است روز دوم دگرگون شدن دو چیز نسبت بیکدیگر در یک زمان مثل زیاد شدن روز در وقت کم شدن شب
و بر عکس و مثل رفتن روز و آمدن شب و بر عکس در جمیع سال تنوین منادیا برای تعظیم است و آن امام است از شواهد
ربوبیت در آسمانها و زمین و مانند آنها که ندای آنها بزبان حالت و شنیدن آن بگوش هوش است و از رسول
و از محکمات کتاب آلهی لام در للایمان برای سببیت است بتقدیر لصحة الایمان یا بمعنی الی است یعنی بسوی الایمان
ایمان بربوبیت عبارتست از ترک خودرایی و پیروی ظن و اختلاف ما و ما وعدتنا عبارتست از غلبه دین اسلام
بظهور مهدی آخر الزمان صلوات الله علیه علی رسلک بتقدیر علی السنة رسلک است زیرا که رسولان سابق نیز خبر
داده اند چنانچه گفته در سوره انبیا وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُوْرِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُوْنَ و من [illegible]
برای تبعیض است پس منافات ندارد با آنکه بعد ازین آیت چند آیت دیگر باشد استک بسکون کاف مخففه بصیغه
امر معتل العین واوی باب افتعالست توض بصیغه امر مهموز اللام باب تفعل است همزه منقلب بالف شده و
بجزم افتاده **یعنی** بعد از آن بخوان آن پنج آیت مشهور را از جمله آخر سوره آل عمران که بدرستی که در [illegible] آسمانها
و زمین و در هر دگرگون شدن شب و روز هر آینه نشانهای ربوبیت است برای صاحبان خردها آنانکه یاد میکنند الله را
در حالی که ایستاده اند و نشسته اند و بر حالی که بر پهلوی خود اند و اندیشه میکنند در [illegible] آسمانها و زمین که ای
صاحب کل اختیار ما نیافریدی اینها را بکار نیامدنی چنانچه جمعی خیال میکنند که برای همین زادن و زیستن و مردن [illegible]
در دنیا که پر شر و شورست ای تنزیه تو از آنچه خیال میکنند اهل باطل پس نگاهدار ما را از عذاب آتش جهنم ای صاحب
کل اختیار ما بدرستی که تو هر کرا که داخل کنی در آتش جهنم پس بتحقیق رسوا و خوار کردی او را در دنیا یا باعتبار آنکه [illegible]
و خواری گمراهی علتی است که هیچ دولت و نعمت تلافی آن نمیکند و نیست برای آن ستمکاران هیچ یاری کننده
در آخرت ای صاحب کل اختیار ما بدرستی که ما شنیدیم از فریاد کننده عظیم که فریاد میکرد برای صحت ایمان که مومن
شوید بصاحب کل اختیار ما پس بیامرز برای ما گناهان ما را و بپوشان از ما بدیهای ما را و فرا گیر ما را با نیکان ای صاحب
کل اختیار ما و بده ما را آنچه وعده کردی ما را بر زبانهای رسولان تو و رسوا و خوار مکن ما را در روز قیامت بدرستی
که تو خلاف نمیکنی وعده را بعد از آن مسواک کن و وضو بساز با پیروش که چون گذاری دست خود را در آب پس بگو
بنام خداست و بید خداست خداوندا بگردان مرا از جمله بغایت بازگشت کننده گان و بگردان مرا از جمله پاکیزه
روزگاران پس چون فارغ شوی از وضو پس بگو سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست **اصل**
فَاِذَا قُمْتَ اِلٰى صَلٰوتِكَ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ وَمِنَ اللّٰهِ وَمَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ زُوَّارِكَ وَعُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَافْتَحْ لِيْ بَابَ تَوْبَتِكَ وَاَغْلِقْ عَنِّيْ بَابَ
مَعْصِيَتِكَ وَكُلِّ مَعْصِيَةٍ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَنِيْ مِمَّنْ يُنَاجِيْهِ اللّٰهُمَّ اَقْبِلْ عَلَيَّ بِوَجْهِكَ جَلَّ
ثَنَاؤُكَ ثُمَّ افْتَتِحِ الصَّلٰوةَ بِالتَّكْبِيْرِ **شرح** ما در ما شاء الله مبتداست خبرش محذوفست بتقدیر ما شاء الله یکون الحول بفتح
حاء بینقطه و سکون واو [illegible] و مراد اینجا [illegible] از کاری و مراد بقوت [illegible] و آن قوی بودن [illegible]

کاری زیارت امه تعه عبارت است از نماز بحضور قلب چنانچه منقولست که الصلوة معراج المؤمن عمارت مساجد عبارت
از رفتن بسیار سوی آنها اغلق بغین با نقطه وقاف بصیغه امر باب افعالست وگاهی از باب ضرب میباشد وکل
معصیة عبارتست از امثال مخالفت رعیت امام را و فرزند پدر و مادر را و امر و نواهی که متعلق است بمباحات
در اصل شرع زیرا که اطاعت ایشان گاهی معروض میشود اما بالعرض است نه بالذات اقبل بقاف و با بی نقطه بصیغه
امر باب افعالست وجهک عبارتست از توفیق الهی و نظر رحمت او یعنی پس چون بر خیزی سوی نماز شب خود پس
بگو بنام خداست و بعد و خداست و سوی خداست و از جانب حکم خداست و آنچه خواسته آنرا خدا میشود و نیست
عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله اکبری خدا خدایا ذاکر گردان مرا از زائران تو و آباد کنندگان
مسجدهای تو و بگشا برای من در بازگشت را و جدا از من در مخالفت را و در هر مخالفتی را سپاس الله را است اگر
گردانید مرا از جمله کسی که راز میگوید با او خدا و خدا رو آور بر من بتوفیق تو بزرگست ستایش تو بعد از آن ابتدا کن نماز
شب را بتکبیر مفرد سیزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان رسول الله صلى الله عليه واله
كان اذا صلى العشاء الاخرة امر بوضوئه وسواكه يوضع عند رأسه مخمرا فيرقد ما شاء
الله ثم يقوم فيستاك ويتوضأ ويصلي اربع ركعات ثم يرقد ثم يقوم فيستاك ويتوضأ
ويصلي اربع ركعات ثم يرقد حتى اذا كان في وجه الصبح قام فاوتر ثم صلى الركعتين شرح
الوضوء بفتح واو آبی که بآن وضو کنند وگاهی بضم واو و نیز میباشد و او در وسواکه بمعنی مع است و سواکه منصوبست و این
اشارتست باینکه مسواک را خود و نزد سر خود میگذاشت السواک بکسر سین بی نقطه چوب اراک یا عال یوضع بصیغه مجهول
بتقدیر ان یوضع است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و مصدر بدل اشتمال وضوءست مخمرا با خا با نقطه و را
بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است مراد بوجه صبح صادقست وجه الصبح عبارتست از زمانی نزدیک بصبح
که سه رکعت وتر و نافله صبح در آن کنند و آن منطبق است بر اول صبح کاذب غالبا چنانچه منفصل میشود در شرح حدیث
بیست و پنجم این باب مراد برکعتین نافله فجرست که وقت آن متصل بصبح صادق میشود چنانچه می آید در حدیث شانزدهم
این باب یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله عادت او
این بود که چون میگزارد نماز خفتن را امر میکرد باب وضوی او و بامسواک او و اینکه گذاشته شود آن آب وضو نزد
سر او پوشیده پس میخوابید چندانکه خدا خواسته باشد بعد از آن بر میخواست پس مسواک میکرد و وضو میساخت
و میگزارد چهار رکعت بعد از آن میخوابید بعد از آن بر میخواست پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد چهار
رکعت بعد از آن میخوابید تا آنکه چون میشد نزدیکی صبح صادق بر میخواست پس سه رکعت نماز وتر میگزارد و بعد
از آن میگزارد دو رکعت نافله صبح را اصل ثم قال لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة قلت متى
كان يقوم قال بعد ثلث الليل شرح ذکر این آیت از سوره احزاب در مقام اشارتست باینکه مشهورست
که هشت رکعت نماز شب و سه رکعت وتر فریضه بوده بر رسول الله صلی الله علیه واله برای آنکه سبب شفاعت باشد
شفاعت کامله در روز قیامت چنانچه گفته اند در تفسیر آیت سوره بنی اسرائیل ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان
يبعثك ربك مقاما محمودا صاحب مجمع البیان در تفسیر این گفته که فقد اجمع المفسرون على ان المقام المحمود هو مقام الشفاعة
وهو المقام الذي يشفع فيه للناس تا آخر و بنابرین میگوئیم که نفی و رفی رسول الله برای مصاحبت است مثل [illegible]

عن الحلبي

فی اسوه یا برای ظرفیت است و اسوه بکسر و ضم همزه و سکون سین بمعنی باعث امید واری و تسلی اند و بکیفیت جر
در صحاح گفته که والاسوة والاسوة بالكسر والضم لغتان وهو ما يأتسي به الحزين اي يتعزى به مضمون آیت
سوره احزاب طعن است بر منافقان و مسلمانان متزلزل که در روز جنگ احزاب قصد گریختن کردند و گمانها
ناخوش کردند و خیال محال بخود راه دادند که دروغ بودن وعده رسول و برهم خوردن دین اسلام باشد پس آن
چنانچه شامل معجزات رسول و صدق وعده های مکرر او وعده شده آنهاست شامل امیر المؤمنین علیه السلم نیز هست که در آن روز
یار رسول الله صلی الله علیه واله بود و عمرو بن عبدود را کشت و بآن پشت اسلام قوی شد تا روز قیامت و لهذا
رسول الله صلی الله علیه واله گفت ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الجن والانس الى يوم القيمة و از ین ظاهر میشود
که استدلال جمعی باین آیت بر اینکه هرچه رسول الله صلی الله علیه واله کرده باشد واجبست که مثل آن کنند الا ما اخرجه
الدليل بسیار دورست یعنی بعد از آن امام گفت از سوره احزاب که هر آینه بتحقیق بود برای شما با رسول الله
امید واری که خوب باعثی است گفتم که وچه وقت شب بر میخواست رسول الله صلی الله علیه واله امام گفت که بعد از
دو دانگ شب یا آنکه ظاهر این است که رسول الله صلی الله علیه واله داشته تقدیم چهار رکعت اول نماز شب بر نصف دوم
شب میکرده و این از خواص او است بنا بر ظاهر آنچه گذشت در حدیث ششم باب مقنعم که تا وقت الفجرست و میتواند بود
که در بین برخاستن چهار رکعت اول نماز شب را تاخیر میکرده باشد بعد از نصف شب والله اعلم چهاردهم اصل وقال
في حديث اخر بعد نصف الليل شرح این عبارت حلبی است و ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است یعنی و امام گفت
در حدیثی دیگر که رسول الله صلی الله علیه واله که بر میخاست بعد از نصف شب اشارتست باینکه منافات نیست میان
این دو حدیث زیرا که چنانچه مراد بعد بلا فاصله نیست همچنین مراد دو دانگ بلا فاصله نیست پس گاهی پیشتر از نصف دوم برمیخاسته
وگاهی در اول نصف دوم بر میخاسته وگاهی اندکی بعد از اول نصف دوم بر میخاسته چنانچه گفته در سوره مزمل
قم الليل الا قليلا نصفه او انقص منه قليلا او زد عليه بر خیز در هر شب مگر کمی از شبها یعنی که بر نخیزی بر خیز در نصف آن شب
یا کم کن از نصف اندکی یا زیاده کن بر نصف و چنانچه گفته در همین سوره ان ربك يعلم انك تقوم ادنى من ثلثي الليل
ونصفه وثلثه بدرستی که صاحب کل اختیار تو میداند که تو گاهی برمیخیزی در کمتر از دو ثلث شب و گاهی بر میخیزی در نصف
شب و گاهی بر میخیزی در ثلث باقیمانده شب پانزدهم اصل وفي رواية اخرى يكون قيامه وركوعه وسجوده
سواء ويستاك في كل مرة قام من نومه ويقرأ الايات من ال عمران ان في خلق السموات والارض
الى قوله انك لا تخلف الميعاد شرح این نیز کلام حلبی است و میتواند بود که کلام مصنف باشد یعنی و در روایتی دیگر از امام
است که میبود مقدار قیام رسول الله صلی الله علیه واله در نماز شب و مقدار رکوع او و مقدار سجود او برابر و مسواک
میکرد در هر بار که بر میخواست از خواب خود و میخواند آن آیات مشهوره را از سوره آل عمران که ان في خلق السموات والارض
تا قوله انك لا تخلف الميعاد چنانچه گذشت در شرح حدیث دوازدهم این باب شانزدهم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال
كان رسول الله صلى الله عليه واله يصلي من الليل ثلث عشرة ركعة منها الوتر وركعتا الفجر
في السفر والحضر شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت عادت رسول الله صلی الله علیه واله این بود که میگزارد در شب
سیزده رکعت از آنجمله بود سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح در سفر و حضر هفدهم اصل عن الحارث بن المغيرة النصري
قال سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول صلوة النهار ست عشرة ركعة ثمان اذا زالت الشمس

الا قليلا

وثمان بعد الظهر واربع ركعات بعد المغرب يا حارث لا تدعهن في سفر ولا حضر وركعتان
بعد العشاء الاخرة كان ابي يصليهما وهو قاعد وانا اصليهما وانا قائم وكان رسول الله صلى الله
عليه واله يصلي ثلث عشرة ركعة من الليل شرح روایتست از حارث بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و
سکون یا دو نقطه و را بی نقطه نصری بفتح نون و سکون صاد بی نقطه و را بی نقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق
میگفت که نماز نافله روز شانزده رکعت است هشت رکعت وقت زوال آفتابست و هشت رکعت بعد از
فریضه ظهرست و چهار رکعت نافله است بعد از فریضه شام ای حارث و امگذار آنچهار رکعت را در سفر و در حضر
و دو رکعت نافله است بعد از فریضه خفتن پدرم میگزارد آن دو را در حالی که او نشسته بود و میگزارم این دو را
در حالی که من ایستاده ام شاید که وجه عدم موافقت در بجا کثرت شغل امام جعفر صادق علیه السلم و سبکی بدن او
باشد بخلاف امام محمد باقر علیه السلم مخفی نماند که ظاهر احادیثی که دلالت میکند بر اینکه نوافل یومیه پنجاه و یک رکعت است
اینست که در و انا اصليهما وانا قائم مسامحه شده باشد و مراد این باشد که بجای دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده میکنم
و عادت رسول الله صلی الله علیه واله این بود که میگزارد سیزده رکعت در شب بیان این شد در حدیث سابق هجدهم
اصل قلت للرضا عليه السلم كم الصلوة من ركعة فقال احدى وخمسون ركعة شرح كم استفهام
من در من ركعة بیانیه است و مدخول آن تمیز کم است و مجرور شده بمن یعنی گفتم امام رضا علیه السلم را که چندست نماز یعنی
عدد رکعات پس امام گفت پنجاه و یک رکعت است نوزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم في قول الله عز وجل
ان ناشئة الليل هي اشد وطأ واقوم قيلا قال يعني بقوله واقوم قيلا قيام الرجل عن فراشه
يريد به الله لا يريد به غيره شرح درین چند احتمالست از آنجمله اینکه ناشئة الليل بمعنی عبادتست که بی
بنده در رسد که آنرا در شب بعمل آورده و در حلوة مثل صلوة فریضه زیرا که فریضه باختیار بنده نیست و در حضور جماعت
قیام الرجل عن فراشه از قبیل تصویر بمثالست و تفسیر ناشئة الليل بمثالی دیگر می آید در حدیث ششم باب فضل
فاطمه علیها السلم و نیز مراد من صلوة الرغيب که باب نوزدهمست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول
عز وجل در سوره مزمل بدرستی که عبادت جامعه در شب آنست سخت تر باعتبار قدم نهادن و استوار تر در عبادت و استوار تر
باعتبار سخن امام گفت که میخواهد بقول واقوم قيلا مثل بر خاستن مرد از جامه خواب خود در حالی که اراده کرده باشد
بآن برخاستن الله تعالی را و اراده نکرده باشد بآن غیر او را بیستم اصل عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله
يقول ان العبد يوقظ ثلث مرات من الليل فان لم يقم اتاه الشيطان فبال في اذنه قال
وسالته عن قول الله عز وجل كانوا قليلا من الليل ما يهجعون قال كانوا اقل الليالي تفوتهم
لا يقومون فيها شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که بنده
گاهی بیدار کرده میشود سه بار در شب پس اگر بر نخیزد برای نماز شب می آید نزد او شیطان پس بول میکند در گوش او یعنی
گران و سنگین میشود راوی گفت که و پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سوره ذاریات که عادت ایشان که در کمی
از شبها فوت میشد نماز شب ایشان بر نمیخاستند در آن شبهای کم بیان این آیت شد در حدیث شانزدهم باب
بیست و چهارم و این تفسیر موافقست با آیت سوره مزمل قم الليل الا قليلا بنا بر اینکه الف لام الليل برای استغراق
باشد و قلیلا بمعنی قلیل از افراد شب باشد و بمعنی قلیلی از اجزاء شب نباشد بیست و یکم اصل عن عمر بن يزيد انه سمع

ابا عبد الله عليه السلم يقول ان في الليل لساعة ما يوافقها عبد مسلم يصلي ويدعو الله
فيها الا استجيب له في كل ليلة قلت اصلحك الله فاية ساعة هي من الليل قال اذا مضى نصف
الليل في السدس الاول من النصف الباقي شرح مضمون این گذشت در کتاب الدعا در حدیث دوم
باب سیزدهم که باب الاوقات والحالات التي ترجى فيها الاجابة است یعنی روایتست از عمر بن یزید اینکه او
شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که در شب ساعتی است که موافق آن نمیشود بنده مسلمانی که نماز
گزارده و دعا کند در آن ساعت مگر آنکه مستجاب میشود برای او در هر شب که باشد گفتم بسلامت دارا و ترا الله تعالی پس
کدام ساعت آن از جمله شب گفت چون گذشت نصف شب در دانگ اول از جمله شش دانگ نصف باقیمانده مراد
ساعت معتبر است از جمله دوازده ساعت معوجه شب بیست و دوم اصل عن معوية بن وهب عن ابي عبد الله عليه السلم
قال قلت له ان رجلا من مواليك من صلحائهم شكا الي ما يلقى من النوم وقال اني اريد القيام
الى الصلوة بالليل فيغلبني النوم حتى اصبح فربما قضيت صلوتي الشهر متتابعا والشهرين
اصبر على ثقله فقال قرة عين له والله قال ولم يرخص له في الصلوة في اول الليل وقال
القضاء بالنهار افضل قلت فان من نسائنا ابكارا الجارية تحب الخير واهله وتحرص على الصلوة
فيغلبها النوم حتى ربما قضت وربما ضعفت عن قضائه وهي تقوى عليه اول الليل
فرخص لهن في الصلوة اول الليل اذا ضعفن وضيعن القضاء شرح روایتست از معویة بن وهب
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را بدرستی که مردی از مخلصان تو از صالحان آن مخلصان شکایت
آورد سوی من از آنچه بر میخورد او را بسبب خواب و گفت بدرستی که من اراده میکنم در اول شب برخاستن را
سوی نماز در شب پس غالب میشود مرا خواب تا آنکه بصبح میرسم پس بسا که قضا کرده ام نماز شب خود را در یکماه پی
در پی و دو ماه صبر میکنم بر سنگینی آن قضا پس امام گفت که روشنی چشم است برای او بخدا قسم راوی گفت که و امام
رخصت نداد برای آنمرد در نماز شب در اول شب و گفت قضای نماز شب در روز بهترست گفتم بدرستی که از جمله
زنان ما دختران بکرند بیان این آنکه دختری دوست میدارد خیر معنی شب را و اهل خیر را و حرص میورزد بر نماز
پس غالب میشود او را خواب تا آنکه بسا که قضا کرده و بسا که سستی کرده از قضای آن خیرها و توانایی دارد بر خیر در اول
شب پس امام رخصت داد برای آن دختران که در نماز شب در اول شب چون سست میشوند و ضایع میکنند قضا را بیست
و سوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم ما كان يحمد الرجل ان يقوم من اخر الليل فيصلي صلوته
ضربة واحدة ثم ينام ويذهب شرح يحمد بحا بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب علم است ان
يقوم بتقدیر بان يقوم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که عادت نبوده و در میان اهل حق اینکه ستوده
و سپاس کرده شود مردی بنا بر اینکه بر خیزد در آخر شب پس گزارد نماز شب خود را یکبار بعد از آن خوابد و رود
بمعنی که تا صبح بیدار نشود بیست و چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال قلت له الرجل يصلي الركعتين
من الوتر ثم يقوم فينسى التشهد حتى يركع فيذكر وهو راكع قال يجلس من ركوعه فيتشهد
ثم يقوم فيتم قال قلت اليس قلت في الفريضة اذا ذكره بعد ما ركع مضى ثم يسجد سجدتي
السهو بعد ما ينصرف يتشهد فيهما قال ليس النافلة مثل الفريضة شرح فی در فیهما بمعنی مع است

مثل فجر علی تو سر فی زبینه ومراد قضاء تشهد فراموش شده است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
که گفتم او را که مردی میگزارد دو رکعت را از جمله سه رکعت وتر بعد از ان بر میخیزد با بر دوش که فراموش میکند تشهد را بعد
از رکعت دوم پس یاد می آورد تشهد فراموش شده را بر حالی که او را رکعت در رکعت سوم وتر امام گفت که می نشیند
از رکوع خود پس تشهد میکند بعد از ان بر میخیزد و سوی رکوع پس اتمام میکند یعنی که تمام رکوع و بعد از انرا بجای آورد راوی
گفت که گفتم آیا نیست اینکه گفتی در نماز فریضه که چون یاد آورد تشهد را بعد از انکه رکوع کرده باشد میرود در نماز خود
بعد از ان سجده میکند دو سجده سهو بعد از انکه سلام داده باشد تشهد میکند بان دو سجده سهو امام گفت که نیست وتر
مثل فریضه مخفی نماند که ظاهر این حدیث مانند حدیث سی و یکم این باب است که سه رکعت وتر را بیک سلام میتوان کرد
و حکم فراموش کردن تشهد در فریضه گذشت در کلام مصنف در ذیل باب چهل و سوم **حدیث چهل و پنجم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن افضل ساعات الوتر فقال الفجر اول ذلك **شرح** الفجر منصوب باغراء است بتقدیر ادرک الفجر او اول وقت
او اول الفجر است مثل الیه ذلک الفجر است ومراد بان همانست که در آیت و قرآن الفجر و آیت حتی یتبین لکم الخیط الابیض
من الخیط الاسود من الفجر است و مقصود از جواب است که افضل ساعات وتر ساعتی است که شروع در وتر
در آن ساعت مزاحمت نماید به شروع در فریضه فجر که مستجمع اذان و اقامت باشد در اول طلوع فجر باینمعنی که وتر را
در وقتی گزارد که چون از ان فارغ شود از دو رکعت نافله صبح نیز فارغ شود و اول طلوع صبح صادق باشد و این مختلف میشود
باختلاف اشخاص پس اگر شخصی ضبط ساعت شب کرده باشد یا از بنا باشد و از ستاره گان و وقت ساعت را تا خیر میکند تا
تا وقتی که مذکور شد والا تقدیم میکند تا بوقت احتیاط و آنچه گفت که مذکور شد منطبق است غالبا با اول طلوع صبح کاذب
چنانچه در بعض روایات است **چرا که** مشهور میان منجمان و اهل هیئت اینست که انحطاط مرکز آفتاب در اول طلوع صبح
کاذب هجده درجه است از دایره ارتفاع و بعضی نوزده درجه گفته اند و انحطاط مرکز آفتاب در اول طلوع صبح صادق مشهور
نیست و در بعض مصنفات قدیمه مذکور است که آن پانزده درجه است از دایره ارتفاع پس بنابر مشهور در صبح
کاذب و مذکور در صبح صادق تفاوت میان صبحین سه درجه از دایره ارتفاعست و زمان قطع مرکز آفتاب
آن سه درجه را مختلف میشود بحسب اختلاف مواضع اقالیم در عرض و بحسب اختلاف فصول و اقل آن در صورتیست
که مرکز آفتاب در اول حمل یا اول میزان باشد در خط استوا که عرض ندارد اصلا و آن خمس ساعت مستویه است
و آن گنجایش بجز گفت که سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح است دارد و فی الجمله اینک معلوم شده بتجربه و تامل
دو وجه که منافی قول منجمان و اهل هیئت است اول اینکه از طلوع صبح کاذب تا اول فجر بیشتر از یکساعت است
بروشی که سه رکعت وتر و دعاهای متعلقه بآنها و دو رکعت نافله فجر در ان میگنجد بی شتاب دوم اینکه طلوع صبح کاذب
بسبب قرب محیط ظل مخروط بر بصر ناظر نیست والا از بعض میشود زیرا که دو پهلوی اقرب نقاط محیط ظل مخروط
بر بصر ناظر درین هنگام اقرب است از فوق و تحت آن و این دلیل است بر آنکه فلق صبح کاذب محض قدرت
صانع است و از راه قرب و بعد محیط ظل مخروط بر بصر ناظر نیست چنانچه منجمان و اهل هیئت توهم کرده اند موافق
آیت سوره انعام فالق الاصباح و شاید که تسمیه آن بکاذب باعتبار این ایهام باشد مخفی نماند که اگر مراد بفجر کاذب
باشد مشار الیه ذلک افضل خواهد بود و اگر مراد بفجر اعم از صبح کاذب و صادق باشد الفجر خبر مبتدا خواهد بود و اول
بدل اشتمال الفجر خواهد بود و مشار الیه ذلک الفجر خواهد بود و مقصود بذکر بدل احتراز از تاخیر خواهد بود که صبح صادق

و بعضی هفده درجه گفته اند

وحاصل جمیع احتمالات یکیست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بهترین ساعتهای وتر پس امام گفت که در اول
صبح صادق را اول آنرا برای نماز فریضه والله اعلم **حدیث چهل و ششم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ای
ساعة کان رسول الله صلی الله علیه و آله یوتر فقال علی مثل مغیب الشمس الی صلوة المغرب
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در کدام ساعت که متصل بود آخرهای شب که عادت رسول الله صلی الله علیه
این بود که نماز سه رکعت وتر میکرد پس امام گفت که آن ساعت بر مقداری بود که مثل مقدار فرو رفتن آفتاب تا نماز
سه رکعت نماز فریضه شام باشد باینمعنی که مقدار ساعت وتر او موافق مقدار زمان اذان و اقامت و مجموع سه رکعت
فریضه شام بود و شاید که زمان وضو نیز داخل باشد پس مدخول الی اینجا داخل در حکم ماقبل است و میتواند بود که خارج باشد
ومراد زمان وضو و سایر مقدمات نماز فریضه شام باشد والله اعلم **حدیث چهل و هفتم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام الرکعتان
اللتان قبل الغداة این موضعهما فقال قبل طلوع الفجر فاذا طلع الفجر فقد دخل وقت الغداة
شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که دو رکعت نافله که پیش از فریضه صبح است کجاست جای آنها باینمعنی که افضل اوقات
آنها کدامست پس امام گفت که پیش از طلوع صبح صادقست پس چون طلوع کند صبح صادق پس بتحقیق داخل میشود
وقت فضیلت فریضه صبح برای کسی که آن دو رکعت را گزارده باشد **حدیث چهل و هشتم اصل** صلیت خلف الرضا علیه السلام فی المسجد
الحرام صلوة اللیل فلما فرغ جعل مکان الضجعة سجدة **شرح** الضجعة بفتح ضاد با نقطه و سکون جیم و فتح عین
بی نقطه بمعنی خوابیدن این اشارتست بآنچه گذشت در حدیث سیزدهم این باب یعنی گزاردم در پس امام رضا علیه السلام در شب
یا در مسجد حرام نماز شب را پس وقتی که فارغ شد از چهار رکعت اول و از چهار رکعت دوم گردانید بجای خوابیدن هر دو وقت
سجده را **حدیث چهل و نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اقوم آخر اللیل واخاف الصبح قال اقرأ
الحمد واعجل واعجل **شرح** اعجل بعین بی نقطه وجیم بصیغه امر باب علم است و تکرار برای تاکید است گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که بدرستی که من بر میخیزم در آخر شب و میترسم که صبح شود پیش از فراغ از نماز شب و وتر امام گفت
بخوان سوره حمد را و شتاب کن شتاب کن در رکوع و سجود و مانند اینها **حدیث پنجاهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال
سألته عن الرجل یقوم من آخر اللیل وهو یخشی ان یفجأه الصبح أیبدأ بالوتر او یصلی الصلوة
علی وجهها حتی یکون الوتر آخر ذلك قال بل یبدأ بالوتر وقال انا كنت فاعلا ذلك **شرح** یفجأه بفتح یاء و سکون فاء و فتح جیم
و همزه بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع و علم است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که پرسیدم
امام را از مردی که بر میخیزد در آخر شب و او میترسد که ناگاه آید او را صبح آیا ابتدا میکند به سه رکعت وتر برای ادراک دعای
استغفار در سحر که قنوت وتر میباشد یا میگزارد نماز شب را بر ترتیب آن نماز تا آنکه باشد نماز وتر آخر آن نماز
امام گفت بلکه ابتدا میکند بوتر و امام گفت که من میکردم آنرا **حدیث پنجاه و یکم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التسلیم
فی رکعتی الوتر فقال نعم وان کانت لك حاجة فاخرج واقضها ثم عد واركع ركعة **شرح** نعم
بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از سلام دادن در دو رکعت وتر که آیا خوبست یا نه پس امام گفت خوبست و اگر باشد ترا
حاجتی پس بیرون رو از مصلی و بساز آن کار را بعد از ان برگرد و بگزار یک رکعت مخفی نماند که ظاهر این حدیث مانند حدیث بیست
و چهارم این بابست که سه رکعت وتر را بیک سلام میتوان کرد **حدیث پنجاه و دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الوتر

ما یقرأ فیهن جمیعا قال بقل هو الله احد قلت فی ثلاثهن قال نعم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از سه رکعت نماز وتر که چه سوره خوانده میشود در آنها یعنی امام گفت خوانده میشود سوره حمد با سوره قل هو الله احد
گفتم در هر سه رکعت پس امام گفت آری **حدیث پنجاه و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن القنوت
فی الوتر هل فیه شیء موقت یتبع ویقال فقال لا اثن علی الله عز وجل وصل علی النبی صلی الله
علیه و آله واستغفر لذنبك العظیم ثم قال کل ذنب عظیم **شرح** یتبع بیاء دو نقطه در بالا و با یک نقطه و عین
بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست لا قائم مقام جمله است اثن بثاء سه نقطه بصیغه امر معتل اللام
یا باب افعالست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از قنوت در نماز وتر که آیا
در ان چیزی معین هست که پیروی کرده شود و گفته شود پس امام گفت که نه بیان این اینکه ستایش کن برای خدا و جل
و درود بفرست بر نبی صلی الله علیه و آله باینمعنی که بر آل او نیز درود کن و استغفار کن برای گناه تو که بزرگست بعد از ان امام
گفت که هر گناهی بزرگست اشارتست باینکه العظیم صفت کاشفه است و گناه صغیره نیز بزرگست برای اینکه نافرمانی
خدای بزرگست و این منافات ندارد با اینکه بعض گناهان بزرگتر از بعضی دیگر باشد **حدیث پنجاه و چهارم اصل** قال ابو عبد الله
القنوت فی الوتر الاستغفار وفی الفریضة الدعاء **شرح** مضمون این گذشت در حدیث نهم باب سی و یکم
حدیث پنجاه و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال استغفر الله فی الوتر سبعین مرة **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طلب آمرزش کن یعنی بگو استغفر الله ربی و اتوب الیه در قنوت نماز وتر هفتاد بار مخفی نماند که گاهی
سبعین مستعمل میشود در عدد بسیار مطلقا چنانچه می آید در شرح حدیث دوم باب فضل المسجد الاعظم بالکوفه که باب صد
و دوم است **حدیث پنجاه و ششم اصل** جاء رجل الی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فقال یا
امیر المؤمنین انی قد حرمت الصلوة باللیل فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
انت رجل قد قیدتك ذنوبك **شرح** حرمت بحاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب
ضرب و علم است قیدتك بقاف و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه باب تفعیلست
آمد مردی سوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستی که من بتحقیق محروم شدم
از نماز در شب پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که تو مردی که بتحقیق بند کرده ترا گناهان تو **حدیث پنجاه و هفتم اصل** عن
علی بن مهزیار قال قرأت فی کتاب رجل الی ابی جعفر علیه السلام الرکعتان اللتان قبل صلوة
الفجر من صلوة اللیل هی ام من صلوة النهار وفی ای وقت اصلیهما فکتب بخطه احشهما فی
صلوة اللیل حشوا **شرح** احش بحاء بی نقطه و شین با نقطه بصیغه امر معتل اللام باب نصر است حشوا بفتح حاء و سکون
شین مفعول مطلق برای نوعست یعنی روایت از علی بن مهزیار گفت که خواندم در مکتوب مردی سوی امام محمد تقی
که ان دو رکعت نافله که پیش از نماز فریضه صبح است آیا از نماز شب است آن نماز یا از نماز روز است و در کدام وقت
گزارم آن نماز را پس امام نوشت بخط خود که داخل کن آن نماز را در نماز شب نوعی از داخل کردن باینمعنی که بعد از یازده
رکعت نماز شب و پیش از صبح صادق بگزار آنرا **باب هشتاد و هفتم اصل باب تقدیم النوافل وتأخیرها وقضائها**
وصلوة الضحی شرح مراد بقضا اینجا بجا آوردن چیزیست تمام ماست خواه در وقت مقرر آن و خواه در غیر آن پس حدیث بعد و سیم
این باب مناسب این عنوانست یعنی این باب بیان حکم پیش گزاردن نمازهای نافلات از وقت مقرر آنها و پس گزاردن آنها

از وقت مقرر آنها و بجا آوردن آنها و نماز چاشت در این بابست **حدیث اول اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام
عن الرجل یشتغل عن الزوال أیعجل من اول النهار فقال نعم اذا علم انه یشتغل فیعجلها
فی صدر النهار کلها **شرح** یعجل دو جا بعین بی نقطه وجیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التعجیل
پیش انداختن چیزی از وقت مقرر آن یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که گرفتار کاری میشود که مانع او میشود
از هشت رکعت نافله زوال آیا پیش می اندازد در اول روز پس امام گفت آری چون داند اینرا که او گرفتار کاری
میشود پس پیش می اندازد آن نافله را در اول روز همگی آن نافله **حدیث دوم اصل** عن معاویة بن وهب قال لما کان
یوم فتح مکة ضربت علی رسول الله صلی الله علیه و آله خیمة سوداء من شعر بالابطح
ثم افاض علیه الماء من جفنة یری فیها اثر العجین ثم تحری القبلة ضحی فرکع ثمانی
رکعات لم یرکعها رسول الله صلی الله علیه و آله قبل ذلك ولا بعد **شرح** رکع براء بی نقطه و عین
بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الترکیع مبالغه رکوع و مراد اینجا گزاردن نافله است زیرا که گزارنده آن بیشتر است از رکوع اکتفا کننده بفریضه و مثل این گذشت در حدیث دوم باب دوم و حدیث چهارم
باب پنجاه و پنجم و برای قیاس است تسلم رکعها و میتواند بود که از باب منع باشد نظیر آنچه گذشت در حدیث سی و یکم
باب سابق مخفی نماند که چون نافله زوال در سفر ساقطست حمل این بر تقدیم نافله زوال برای عذر نمیتوان کرد یعنی
روایت از معویه بن وهب که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که وقتی که شد روز
فتح مکه زده شده بر رسول الله صلی الله علیه و آله خیمه سیاه از مو در ابطح بعد از ان ریخت بر خود آب باینمعنی که غسل
کرد از کاسه چوبینی که دیده میشد در ان کاسه اثر خمیر بعد از ان اختیار کرد باجتهاد جانب قبله را در چاشت پس نافله گزارد
هشت رکعت نگزارد آن هشت رکعت چاشت را رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از ان روز و نه بعد از ان روز **حدیث سوم**
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اقض ما فاتك من صلوة النهار بالنهار وما فاتك من صلوة
اللیل باللیل قلت اقضی وترین فی لیلة فقال نعم اقض وترا ابدا **شرح** قضا سه جا بمعنی بجا آوردن
وترین عبارتست از وتری که فوت شده و وتری که در شب حاضر است و وترا حالست از مفعول اقض که محذوفست
بتقدیر اقض الوتر وترا یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بجا آور آنچه را که فوت شده از تو از نماز نافله شب در شب گفتم
بجا آورم دو نماز وتر را در یک شب پس امام گفت آری بجا آور بر حالی که آن وتر باشد همیشه باینمعنی که طاق باشد و جفت نشده
باشد با رکعتی دیگر مخفی نماند که اکتفا کرد بوتر باعتبار اینست که آن نظیر ندارد زیرا که هیچ نمازی که ابتدا یافته باشد و طاق بوده
نباشد بر رکعتی نباشد مگر مفرده و تر و هیچ نماز نافله سه رکعتی نباشد مگر سه رکعت وتر اگر بیک سلام باشد چنانچه گذشت
در شرح حدیث سی و یکم باب سابق پس توهم این میشود که در صورت قضای آن ضم رکعتی دیگر بآن لازم باشد بخلاف
هشت رکعت پیش از وتر پس مراد قضای یازده رکعت است بترتیب چنانچه می آید در حدیث دوازدهم این باب **حدیث چهارم اصل**
عن مرازم قال سأل اسمعیل بن جابر ابا عبد الله علیه السلام فقال اصلحك الله ان علی نوافل
کثیرة فکیف اصنع فقال اقضها فقال له انها اکثر من ذلك فقال اقضها قلت لا احصیها قال توخ
قال مرازم وکنت مرضت اربعة اشهر لم اتنفل فیها فقلت اصلحك الله وجعلت فداك مرضت اربعة
اشهر لم اصل نافلة فقال لیس علیك قضاء ان المریض لیس کالصحیح کل ما غلب الله علیه فالله اولی

بالعذر فیه

شرح ثلث لا احصیها کلام مرازم است و مبنی بر اینست که خود را نازل منزله اسمعیل کرده توخ بواو و تشدید خاء با نقطه مفتوحه
بصیغه امر معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب تفعّل است التوخّی کزین کردن لا تحصی کل مرفوع و مبتداست
و مضافست با موصوله که عبارت از عمل است ضمیر علیه راجع با موصوله است جمله فاعله خبر مبتداست و دخول فاء برای
اینست که مبتدا متضمن معنی شرطست ضمیر فیه راجع بکل است یعنی روایتست از مرازم بضم میم و راء بی نقطه و الف و کسر
زای با نقطه گفت که پرسید اسمعیل بن جابر از امام جعفر صادق علیه السلم را با بنده وش که گفت که بسلامت دارد او را الله
در رستی که بر منست نوافل بسیار پس چگونه کنم پس امام گفت قضا کن آنها را پس اسمعیل گفت امام را بدرستی که آنها
بیشتر از آنست که قضای آن آسان باشد پس امام گفت که قضا کن آنها را گفتم که نمیدانم شمار آنها را امام گفت که کزین
باجتهاد خود عددی را که واسطه باشد میان افراط و تفریط گفت مرازم که بیمار شده بودم چهار ماه نافله نگزارده بودم
پس گفتم که بسلامت دارد ترا الله تعالی و قربانت شوم بیمار شدم چهار ماه و نگزاردم هیچ نافله پس امام گفت نیست بر تو قضایی
بدرستی که بیمار نیست مانند تندرست هر عملی که عاجز کند کسی را الله تعالی بر سر آن عمل پس الله تعالی سزاوارترست بعذر خواهی در آن
و بمعنی که تارک آنرا عذر خواهی نبباید کرد و شاید که مراد بعدم تاکید در استحباب این قضا باشد پس منافات ندارد با احتمالی
که مذکور میشود در شرح حدیث یازدهم این باب پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلم افضل قضاء النوافل
قضاء صلوة اللیل باللیل و صلوة النهار بالنهار قلت فیکون وتران فی لیلة قال لا قلت
و لم تأمرنی ان اوتر وترین فی لیلة فقال احدهما قضاء شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم که بهترین قضای
نوافل قضای نماز نافله شب در شب و قضای نافله روز در روزست گفتم پس آیا میباشد دو نماز وتر در یک شب امام گفت که نه
گفتم که و چرا امر میکنی مرا باینکه بجا آورم دو نماز وتر را در یک شب پس گفت امام علیه السلم که یکی از آن دو وتر قضاست مراد اینست
که معنی آنچه گفتم اینست که دو وتر ادا در یک شب نباشد ششم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم عن رجل فاتته
صلوة النهار متی یقضیها قال متی شاء ان شاء بعد المغرب و ان شاء بعد العشاء شرح پرسیده
شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که فوت شد از او نماز نافله روز چه وقت قضا میکند آنرا امام گفت هر وقت که خواهد
اگر خواهد بعد از فریضه شام و اگر خواهد بعد از فریضه خفتن مراد اینست که نافله روز در شب قضا میتوان کرد اگر چه افضل
تاخیر آن باشد تا روز هفتم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل یفوته صلوة اللیل قال یصلیها
ان شاء بعد المغرب و ان شاء بعد العشاء شرح روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که فوت میشود از او نماز نافله شب امام گفت میگزارد او آنرا در شبی
دیگر اگر خواهد بعد از فریضه شام و اگر خواهد بعد از فریضه خفتن هشتم اصل عن سیف بن عمیرة رفعه قال مرّ امیر المؤمنین
صلی الله علیه برجل یصلی الضحی فی مسجد الکوفة فغمز جنبه بالدرّة و قال نحرت صلوة
الاوابین نحرک الله قال فاترکها فقال ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی فقال ابو عبد الله
و کفی بانکار علی علیه السلم نهیا شرح عمیره بفتح عین بی نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است
مراد برفع اینجا عرض سخن است بر امام جعفر صادق علیه السلم و ضمیر مستتر در رفعه راجع بسیف است و ضمیر منصوب ...
بر روایت جمله قال تا آخر استینافست و بالا یان رفع است الضحی بضم ضاد با نقطه و حاء بی نقطه و الف وقت چاشت و نماز
کوتاهت مخالفانست در آنوقت در غیر روز جمعه بر نقصان نیکه نشدیم نافله ظهر بر وقت زوال آفتاب افضل است در غیر روز جمعه

اسم مستتر راجع بسیف

نماز قیاس آن بر نافله عصر و نافله فجر و قیاس ظهر روز جمعه بر روز جمعه در روایات مخالفان درین باب مختلف است در بعض آنها
افضلیت تقدیم دو رکعت از جمله هشت رکعت است غمز بغین با نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر یا باب تفعیلست
برای مبالغه الغمز سیخکی زدن بفرو بردن سر چوب و مانند آن در جای الدره بکسر دال بی نقطه و تشدید را تازیانه و مراد
اینجا چوبیست که وسته تازیانه است ضمیر قال راجع با میر المؤمنین علیه السلم است نحرت بنون و حاء بی نقطه و راء بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب منع است النحر وثت بر بالای سینه کسی زدن برای دفع او و مراد اینجا ضایع کردنست
صلوة الاوابین عبارتست از هشت رکعت نافله زوال آفتاب الاواب بفتح همزه و تشدید واو و الف و باء یک نقطه
بغایت رجوع کننده سوی طاعت چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب یازدهم که باب التطوع فی وقت الفریضة
نماز واتست نحرک الله نفرینست و مذمت تقدیم نافله ظهر بر وقت زوال آفتاب در بعض روایات مخالفان نیز
هست در روایت مسلم چنین است که من زید بن ارقم انه رأی قوما یصلون من الضحی فقال لقد علموا ان الصلوة فی غیر
هذه الساعة افضل ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال صلوة الاوابین حین ترمض الفصال و مراد وقت زوال آفتابست
ضمیر مستتر در قال راجع برجل است اترکها بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است و جمله خبریه است بمعنی نماز کردنست
نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث دوم این باب زیرا که آنچه گذشت در صورت سقوط صلوة اوابین باعتبار
اینکه آن در سفر میباشد و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز مسافر بوده و دو قضا مستحب نبوده و ابتدا بعنوان استحباب
میگزارده ضمیر مستتر در فقال راجع بسیف است و مقصود سیف اینست که توهم منافات میشود میان این عمل امیر المؤمنین
و میان این آیت و حاصل جواب امام علیه السلم برای دفع توهم منافات اینست که عمل امیر المؤمنین علیه السلم حجت است پس
معنی آیت آن نیست که خیال کرده زیرا که مراد در آیت مذمت نهی از مطلق نمازست و منافات نیست میان آن
و میان ممدوح بودن نهی از نماز خاص که مشتمل بر بدعت باشد چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب صلوة النوافل که فقال
لا و لکن یعذب علی ترک السنة یعنی روایت از سیف بن عمیره که عرض کرد آنچه را که مذکور میشود بر امام جعفر صادق علیه السلم
بیان این که سیف گفت امام بود را که گذشت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بر مردی که میگزارد نماز چاشت را در مسجد کوفه پس
سیخکی زد بپهلوی او را بدسته تازیانه و گفت که ضایع کردی نماز بغایت بازگشت کننده گان را ضایع کناد ترا الله تعالی آن مرد
گفت که پس وامیگزارم بعد ازین نماز چاشت را پس سیف گفت امام جعفر صادق علیه السلم را از سوره علق که آیا
دیدی آنکس را که نهی میکند بنده را چون نماز کند پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که کافیست انکار شمردن امیر المؤمنین
که نهی باشد از نماز چاشت و دیگر تفحص خوب نیست نهم اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم ان
رسول الله صلی الله علیه و آله قال الصلوة الضحی بدعة شرح روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که نماز چاشت در وقت بدعت است یعنی که گزاردن نماز در آن وقت بقصد
ترجیح آن وقت بر سابق و لاحق در هر روز برای نافله چنانچه مخالفان میکنند حرامست دهم اصل سألت اباعبد الله
عن قضاء الوتر بعد الظهر فقال اقضه وترا ابدا کما فاتک قلت وتران فی لیلة قال نعم الیس
انما احدهما قضاء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قضای نماز وتر بعد از نماز ظهر که آیا طاق میباید کرد یا بگو
ضم رکعتی دیگر بآن میباید کرد تا جفت شود پس امام گفت که قضا کن آنرا بر حالی که طاق باشد همیشه خواه در روز باشد و خواه در شب
چنانچه فوت شد از تو گفتم و نماز وتر در یک شب میباشد امام گفت آری آیا نیست اینکه جز این نیست که یکی از آن دو قضاست

بیان این شد در شرح حدیث سیوم این باب یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان ابو جعفر علیه السلم
یقضی عشرین وترا فی لیلة شرح یقضی بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعالست الاقضاء در عرف قضا را در کرده و ... جیزی
و امر بقضای آن جیز و میتواند بود که از باب ضرب باشد و مراد قضای نماز وتر ایام مرض باشد اگر چه تاکید در آن قضا نیست چنانچه
گذشت در حدیث چهارم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امام محمد باقر علیه السلم که بجا میآورد
قضای بیست نماز وتر را در یک شب دوازدهم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا اجتمع علیک
وتران او ثلاثة او اکثر من ذلک فاقض ذلک کما فاتک تفصل بین کل وترین بصلوة لان
الوتر الآخر لا تقدمن شیئا قبل اوله الاول فالاول تبدأ اذا انت قضیت صلوة لیلتک
ثم الوتر قال و قال ابو جعفر علیه السلم لا وتران فی لیلة الا و احدهما قضاء و قال ان اوترت
من اول اللیل و قمت فی آخر اللیل فوترک الاول قضاء و ما صلیت من صلوة فی لیلتک
کلها فلتکن قضاء الی آخر صلوتک فانها للیلتک و لتکن آخر صلوتک الوتر وتر لیلتک شرح تفصل
بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب استیناف بیانیست مراد بصلوة اینجا هشت رکعت نماز شب است الوتر منصوب
و اسم ان است الآخر بکسر خاء با نقطه مرفوع و خبر انست لا تقدمن بصیغه نهی حاضر موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه از باب تفعیل
اول بمعنی مقدم بر آخرست الاول دوم منصوب و مفعول فعل محذوفست بتقدیر اقض الاول تبدأ بصیغه مضارع
معلوم مخاطب باب منع است صلوة منصوب و مفعول تبدأ است لیلتک اینجا عبارتست از شبی که گذشته است و نماز
آن قضا کرده میشود در شب حاضر ثم الوتر عطف است بر صلوة و مراد امر بشروع در وترست لا در و لا ثران منانیه للجنس
و نون مکسوره است فی لیلة خبر لا است واو در و احدهما حالیه است ما در ماصلیت موصوله است و مبتداست و متضمن
معنی شرطست و لهذا فاء داخل شده بر فلتکن که خبر مبتداست و ضمیر مستتر راجع بما است که عبارت از صلوة است پس تذکیر
و تانیث در فلتکن جایز است مدخول الی در الی آخر صلوتک خارجست از حکم ما قبل ان ضمیر فانها راجع با آخر صلوتک است
و تانیث باعتبار مضاف الیه است یا باعتبار اینست که آخر عبارت از صلوة است للیلتک اینجا عبارتست از شب
حاضر است آخر مرفوعست الوتر منصوب و وتر منصوب و بدل الوتر است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت
چون جمع شود بر تو دو وتر یا سه یا بیشتر از آن پس قضا کن آنرا چنانچه فوت شد از تو بیان این آنکه فاصله میکنی میان دو وتر
بنماز شبی که هشت رکعتست چه بدرستی که وتر موخراست از نماز شب مقدم مکن البته چیزی را پیش از آنچه مقدم است بر آخر ...
شروع قضا کن مقدم را پس مقدم بعد از آن را بیان این آنکه ابتدا میکنی چون توارا ده قضا کنی نماز شب ترا بعد از آن ابتدا میکنی
نماز وتر را و راوی گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که نیست دو وتر در یک شب بر هیچ حال از احوال مگر در حالی که یکی از آن دو قضا باشد
و امام محمد باقر علیه السلم گفت که اگر نماز وتر کنی در اول شب بقصد تقدیم که مباد او در آخر شب مانعی بهم رسد و بر خیزی بجا می‌آوری در آخر شب
پس وتر تو که در اول شب کردی قضاست بمعنی که اگر قضای وتر در ذمه تو باشد آن وتر جای آنرا میگیرد و احتیاج بتکرار نیست و اینچه
گزاری از نمازی در شب تو همگی آن بمعنی که اگر احیا کنی شبی را از اول شب تا آخر شب نماز کنی بقدر وسع پس باید که آن نماز
قضای شبهای گذشته باشد تا نماز شبی که آخر نمازست در آن شب چه بدرستی که آن نماز شب برای شب تست که حاضرست
بمعنی که ادا است و باید که باشد آخر نماز ادای تو وتر شب تو بمعنی که در نماز ادا ترتیب میان یازده رکعت را رعایت کن چنانچه قضا
گفتیم سیزدهم اصل عن عبد الله بن سنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلم رجل علیه من صلوة

النوافل ما لا یدری ما هو من کثرته کیف یصنع قال فلیصل حتی لا یدری کم صلی من کثرته
فیکون قد قضی بقدر علمه قلت فانه لا یقدر علی القضاء من کثرة شغله فقال ان کان شغله
فی طلب معیشة لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شیء علیه و ان کان شغله لدنیا تشاغل
بها عن الصلوة فعلیه القضاء و الا لقی الله مستخفا متهاونا مضیعا لسنة رسول الله صلی الله
علیه و آله شرح عبد الله بن سنان بکسر سین حرزینه دار منصور بوده و مال عظیم داشته و بعد از آن حرزینه دار
مهدی و رشید نیز شد و از ثقات شیعه امامیه است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را که مردی بر اوست از نماز نوافل آنقدر که نمیداند که چیست آن بسبب بسیاری آن چگونه میکند امام گفت پس باید که
قضای نافله کند تا آنکه نداند که چه مقدار گزارده بسبب بسیاری آن پس شود با بنده وش که بتحقیق قضا کرده باشد بقدر دانش
خود گفتم پس بدرستی که او توانایی ندارد بر قضا بسبب بسیاری شغل او پس امام گفت که اگر باشد شغل او مشغول در کسب معاش
که ضرورت برای او و عیال او باشد و یا در حاجتی برای برادر مومنی پس نیست چیزی بر او و اگر باشد شغل او برای دنیا که شغل آنرا
بر خود بسته بیضرورت جانب آن و روگردان شده از نماز نافله پس بر اوست قضا و اگر قضا نکند بر میخورد با الله تعالی بر حالی
که سبک گرفته باشد کاهلی کرده و باشد ضایع کننده طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله را بمعنی که مرتبه علیای
روایت اگر چه معذب نشود و چنانچه می‌آید در حدیث سیوم باب صدم اصل قلت فانه لا یقدر علی القضاء فهل
یصلح له ان یتصدق فسکت ملیا ثم قال نعم فلیتصدق بصدقة قلت و ما یتصدق
بقدر طوله و ادنی ذلک مد لکل مسکین مکان کل صلوة قلت و کم الصلوة التی یجب علی
فیها مد لکل مسکین فقال لکل رکعتین من صلوة اللیل و کل رکعتین من صلوة النهار فقلت
لا یقدر فقال مد لکل اربع رکعات فقلت لا یقدر فقال مد لکل صلوة اللیل و مد
لصلوة النهار و الصلوة افضل و الصلوة افضل شرح ملیا بفتح میم و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین
منصوب و ظرف زمانست الملی ساعتی طویل از روز سکوت طویل برای اشعارست بآنچه در آخر تصریح بآن شد که نماز
افضل است ظاهر فلیتصدق بصدقة اینست که هر چه تصدق کند کافی باشد لیک سائل لجاج کرده در سوال مانند لجاج جهودان
در سوال از کیفیت بقره تا آنکه سخت گرفته شد بر ایشان چنانچه مذکورست در سوره البقرة الطول بفتح طاء بی نقطه
و سکون واو فراخ دستی ادنی بمعنی اقربست و مقصود بیان اقل افراد تصدقست که نزد کثرت باشد بنماز در فضیلت
استغراق در کل مسکین استغراق عرفیست و مراد مسکینان حاضرست در وقت اراده تصدق و اعلام بآن المد
بضم میم و تشدید دال بی نقطه قدری از گندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را چون آن دو دست را متصل
بیکدیگر کشیده دارد بر روشی که چیزی در آن بیشتر گنجد و آن چهار یک صاع است مکان منصوب و ظرف ذکر علی بعد
علیه مبنی بر اینست که سائل از حال خود سوال میکرده پس تعبیر از خود بلفظ غایب بعد ازین از قبیل التفات بعد از آن
یعنی گفتم پس بدرستی که آنمرد توانایی ندارد بر قضا بمعنی که مشکل است بر او قضا پس آیا می‌سزد او را اینکه تصدق کند
تا مستخف متهاون مضیع نباشد پس امام ساکت شد وقتی بعد از آن گفت آری پس باید که تصدق کند بصدقه گفتم و چه چیز
تصدق میکند پس امام گفت بقدر مالداری و کمترین آن تصدق مدی از طعام است برای هر مسکینی بجای هر نمازی گفتم و چند است
آن نمازی که واجبست بر من در آن مدی برای هر مسکین گفت برای هر دو رکعت خواه از نماز شب و خواه از نماز روز پس گفتم

که قدرت ندارد و آمرزد پس امام گفت مدی برای هر چهار رکعت پس گفتم آمرزد و قدرت ندارد پس امام گفت مدی برای
مجمع نماز شب و مدی برای نماز روز یعنی مجموع آن و نماز بهتر است و نماز بهتر است چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال اعلم ان النافلة بمنزلة الهدیة متی ما اتی بها قبلت شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که امام گفت که بدان که نماز نافله مانند هدیه است هر وقت که آورده شود مقبول میشود خواه در وقت ادا
و خواه در وقت قضا و خواه در وقت تقدیم بسبب عذر پانزدهم اصل عن عدة من اصحابنا ان ابا الحسن
الاول علیه السلم کان اذا اهتم ترک النافلة شرح روایت است از جمعی از یاران ما اینکه امام موسی کاظم علیه السلم
عادت او این بود که چون شغلی ضروری بهم میرساند مثل قضای حاجت برادر مومن ترک میکرد نماز نافله را تا بعد از آن
قضا کند شانزدهم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله ان للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا اقبلت
فتنفلوا و اذا ادبرت فعلیکم بالفریضة شرح گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که دلها را رو آوردن
و رو گردانیدنیست بسبب اهتمام شغلهای ضروری و سبب تشویش خاطر و مانند آنها میباشد پس چون دلها رو آورد
پس نماز نافله کنید و چون پشت گرداند پس بر شما باد که فریضه کنید و نافله را قضا کنید در وقت اقبال دلها هفدهم اصل
کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلم تکون علی الصلوة النافلة متی اقضیها فکتب علیه السلم
ای ساعة شئت من لیل او نهار شرح نوشتم سوی امام رضا که میباشد بر من نماز نافله کی قضا کنم او پس نوشت
که در هر وقت که خواسته باشی از شب یا روز هجدهم اصل سأل ابو کهمس ابا عبد الله علیه السلم فقال یصلی الرجل
نوافله فی موضع او یفرقها فقال لا بل یفرقها ههنا و ههنا فانها تشهد له یوم القیمة شرح
ابو کهمس بفتح کاف و سکون ها و میم و سین مهمله امام جعفر صادق علیه السلم را پرسش که گفت که آیا لازم است که گزارد مرد نوافل
خود را در یکجا یا لازم نیست و میشود اگر تفریق کند آنها را و هر نمازی از آنها در جایی گزارد پس گفت که لازم نیست یکجا گزاردن
بلکه میشود اگر تفریق کند آنها را اینجا و اینجا چه بدرستی که مجموع آن جاها مانند یک گواه میشود و گواهی میدهد برای او در روز
قیامت باینکه او مجموع نوافل را گزارده نوزدهم اصل کتبت الی ابی جعفر علیه السلم رجل یقضی شیئا من صلوته
الخمسین فی المسجد الحرام او فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله او فی مسجد الکوفة اتحسب له
الرکعة علی تضاعف ما جاء عن آبائک علیهم السلم فی هذه المساجد حتی یجزئه اذا کانت علیه عشرة
الاف رکعة ان یصلی مائة رکعة او اقل او اکثر و کیف یکون حاله فوقع علیه السلم تحسب
له بالضعف فاما ان یکون تقصیرا من صلوته بحالها فلا یفعل هو الی الزیادة اقرب منه
الی النقصان شرح الکتاب ذکر خمسین از قبیل اختصارست و مراد الاحدی و الخمسین است یا بنا بر اینست که دو رکعت
بعد از نماز خفتن که یک رکعت حساب میشود مانند باقی نیست در فضیلت چنانچه گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب
صلوة النوافل نوشتم سوی امام محمد تقی که مردی قضا میکند چیزی که نافله است از جمله نماز او که پنجاه رکعت است
در مسجد حرام که در مکه است یا در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله که در مدینه است یا در مسجد کوفه که فضل نماز در آن گاه
در باب صد و دوم آمده حساب کرده میشود برای او هر رکعت بر زیادتی ثواب که مذکور است در آنچه روایت شده
پدران تو علیهم السلم در این سه مسجد تا حدی که کافی باشد او را چون باشد بر او ده هزار رکعت اینکه گزارد صد رکعت را یا کمتر
یا بیشتر و چگونه میباشد حال آمرزد یا بمعنی که اینقسم کسی از ترک قضای باقی نوافل کند یا مستحق متهاون مضیع گردد

صلوه

شد

شده و حدیث سیزدهم این باب مستند است پس نوشت امام علیه السلم که حساب کرده میشود برای او بآن زیادتی ثواب
که در روایات آمده پس اما اینکه شود آن حساب کردن باعث کوتاه کردن و اسقاط چیزی از نماز او بسبب حال آن
سه مسجد در فضیلت پس باید که نکند آن کار را بیان این آنکه آن حساب کردن سوی زیاد کردن نماز نزدیکتر است از آن
سوی کم کردن نماز حاصل آنست که آنچه در روایات آمده حق است اما کم کردن قضا بسبب آن خوب نیست بنا بر منافات
با استخفاف و تهاون و تضییع نماز روز برای که آن باعث آنست که زیاده بر قضا در آن مساجد گزارده شود بیستم اصل سألت
ابا الحسن علیه السلم عن الرجل المستعجل ما الذی یجزئه فی النافلة قال ثلاث تسبیحات فی القراءة
و تسبیحة فی الرکوع و تسبیحة فی السجود شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مرد شتاب زده که چیست
آنچه کافیست او را در نماز نافله گفت سه تسبیح در جای قرائت و یک تسبیح در رکوع و یک تسبیح در سجود باب هشتاد و ششم
اصل باب صلوة الخوف شرح این باب بیان نماز در وقت ترس است و در این باب شش حدیث است
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن صلوة الخوف قال یقوم الامام و تجیء طائفة من اصحابه
فیقومون خلفه و طائفة بازاء العدو فیصلی بهم الامام رکعة ثم یقوم و یقومون معه
فیمثل قائما و یصلون هم الرکعة الثانیة ثم یسلم بعضهم علی بعض ثم ینصرفون فیقومون
فی مقام اصحابهم و یجیء الاخرون فیقومون خلف الامام فیصلی بهم الرکعة الثانیة ثم
یجلس الامام فیقومون هم فیصلون رکعة اخری ثم یسلم علیهم فینصرفون بتسلیمه شرح یمثل
به نقط بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر و حسن است المثول و المثوله بضم میم در هر دو ایستادن و مراد
اینجا بر جا ماندن است تسلیمه بکسر میم و ها و ضمیر راجع بامام است و اضافه مصدر بفاعلست و مراد سلام او است که امام
میکند بر ایشان بعد از سلام انصراف چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سی ام که امام بعد از آنکه رو بجانب
راست گفته باشد که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین رو بقبله میکند و بر ماموین میکند که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز ترس دشمن در صورتی که نماز جماعت ممکن باشد امام گفت می ایستد
پیشنماز و می آیند طایفه از لشکر او و پس می ایستند در پس او در حالی که طایفه در برابر دشمنند پس میگزارد با طایفه اول پیشنماز
یک رکعت را بعد از آن پیشنماز می ایستد و آن طایفه می ایستند با او پس پیشنماز بر جا میماند ایستاده پس آن طایفه میگزارند
بقصد انفراد رکعت دوم را بعد از آن سلام میکنند بعض ایشان بر بعضی یعنی که هر کدام ایشان بعد از آنکه گفته باشند
رو بجانب راست که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین میگوید رو بجانب راست که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اگر
در جانب چپ او نیز کسی باشد میگوید رو بجانب چپ نیز که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بعد از آن آن طایفه بر میگردند و پس
می ایستند در برابر دشمن در جای یاران خود و می آیند دیگران پس می ایستند در پس پیشنماز پس میگزارد با ایشان رکعت
دوم را بعد از آن می نشیند پیشنماز در وقت تشهد پس بر میخیزند ایشان پس میگزارند رکعت دیگر را بعد از آن که پیشنماز
و ایشان گفته باشند که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین سلام میکند پیشنماز بر ایشان پس بر میگردند سوی جای خود
معرکه جهاد بسبب سلام او در امام اصل قال و فی المغرب مثل ذلک یقوم الامام و تجیء طائفة فیقومون
خلفه ثم یصلی بهم رکعة ثم یقوم و یقومون فیمثل الامام قائما و یصلون الرکعتین فیتشهدون
و یسلم بعضهم علی بعض ثم ینصرفون فیقومون فی موقف اصحابهم و یجیء الاخرون فیقومون خلف الامام

فیصلی بهم رکعة یقرأ فیها ثم یجلس فیتشهد ثم یقوم و یقومون معه و یصلی بهم رکعة اخری
ثم یجلس و یقومون هم فیتمون رکعة اخری ثم یسلم علیهم شرح امام گفت که در نماز شام مانند آن است بیان
این آنکه می ایستد پیشنماز و می آیند طایفه از لشکر پس می ایستند در پس او بعد از آن پیشنماز میگزارد با ایشان یک رکعت را بعد از آن
پیشنماز می ایستد و ایشان نیز می ایستند پس بر جا میماند پیشنماز ایستاده و ایشان میگزارند بقصد انفراد دو رکعت را پس
تشهد میکنند و سلام میدهد بعض ایشان بر بعضی بعد از آن بر میگردند پس می ایستند در موضع یاران خود و می آیند آن طایفه
دیگر پس می ایستند در پس پیشنماز پس پیشنماز میگزارد با ایشان یک رکعت را قرائت میکند در آن رکعت یعنی که در وقتی که
ایستاده است و انتظار میکشد قرائت میکند تا آمدن طایفه ثانیه بعد از آن پیشنماز می نشیند پس تشهد میکند بعد از آن
پیشنماز می ایستد و ایشان نیز می ایستند با او و پیشنماز میگزارد با ایشان رکعتی دیگر را بعد از آن پیشنماز می نشیند و بر میخیزند
ایشان پس اتمام میکنند رکعتی دیگر را یعنی که رکعتی دیگر را میگزارند تا تمام شود سه رکعت ایشان نیز بعد از آن پیشنماز
سلام او میکند بر ایشان دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال صلی رسول الله صلی الله علیه و آله
باصحابه فی غزوة ذات الرقاع صلوة الخوف ففرق اصحابه فرقتین اقام فرقة بازاء العدو
و فرقة خلفه فکبر و کبروا فقرأ و انصتوا و رکع فرکعوا و سجد فسجدوا ثم استتم رسول
الله صلی الله علیه و آله قائما و صلوا لانفسهم رکعة ثم سلم بعضهم علی بعض ثم خرجوا الی اصحابهم
و قاموا بازاء العدو و جاء اصحابهم فقاموا خلف رسول الله صلی الله علیه و آله فصلی بهم
رکعة ثم تشهد و سلم علیهم فقاموا فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلم بعضهم علی بعض شرح الغزوه
بفتح غین با نقطه و سکون زای با نقطه و فتح واو و تاء وحدت یک جنگ با دشمن ذات مونث ذو است بمعنی صاحب و ذات بمعنی
صاحب الرقاع بکسر را بی نقطه و قاف و الف و عین بی نقطه جمع رقعه پاره اضافه غزوه بذات الرقاع بیانیه است و تسمیه آن
غزوه بذات الرقاع باعتبار آنست که پیادگان لشکر خرقه چند بر پای خود پیچیده بودند برای اینکه آبله کرده بوده و بعضی
میگویند که ذات الرقاع اسم کوهیست که بعض آن سرخ و بعضی دیگر سفید و بعضی دیگر سیاهست و بنا بر این اضافه لامیه میشود
الانصات سکوت برای استماع سخنی و انصات ماموین در صلوات جهریه میباشد استتم بتاء دو نقطه در بالا و تشدید
میم بصیغه ماضی معلوم باب استفعالست الاستتمام طلب تتمه چیزی و مراد اینجا انتظار با قیام در شکرست یا مراد انتظار
تتمه نماز فرقه اولی است و حاصل هر دو یکیست ثم تشهد و سلم علیهم منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق زیرا که میتواند
بود که پیشنماز مخیر باشد میان تعجیل تشهد و سلام چنانکه اینجاست و میان تطویل و تاخیر تشهد و سلام تا وقتی که با ماموین
فارغ شود چنانچه در حدیث سابقست ظاهر سلم علیهم اینست که ایشان جواب سلام گویند بغیر لفظی که مشتمل بر سلام بر خود باشد
چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل و ششم و میتواند بود که جواب گویند بنا بر اینکه این سلام اذن است چنانچه بیان شد
در شرح حدیث هفتم باب سی ام یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله با یاران
خود در جنگ ذات الرقاع نماز خوف را باین روش که تفریق کرد یاران خود را دو فرقه بیان این آنکه واداشت فرقه را در برابر
دشمن و فرقه را در پس خود پس تکبیر احرام گفت و ایشان نیز تکبیر احرام گفتند پس قرائت کرد و ایشان گوش بآن داده خاموش
کرد پس ایشان رکوع کردند و سجده کرد پس ایشان سجده کردند بعد از آن انتظار کشید رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده
پس ایشان گزاردند بقصد انفراد یک رکعت را بعد از آن سلام کرد بعض ایشان بر بعضی بروشی که بیان شد در شرح حدیث

سابق

سابق بعد از آن ایشان رفتند سوی یاران خود و ایستادند در برابر دشمن و آمدند یاران ایشان پس ایستادند در پس رسول الله
صلی الله علیه و آله پس گزارد با ایشان یک رکعت را بعد از آن تشهد کرد و سلام کرد بر ایشان پس ایشان برخاستند پس گزاردند
بقصد انفراد یک رکعت را بعد از آن سلام کرد بعض ایشان بر بعضی سوم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلم یقول ان
کنت فی ارض مخافة فخشیت لصا او سبعا فصل علی دابتک شرح ارض مخافة بفتح میم مصدر
میمی باب علم ترس اللص بضم و فتح و کسر لام و تشدید صاد بی نقطه دزد خواه قوی باشد مثل راه زن و خواه ضعیف باشد
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که اگر باشی در زمین ترس پس ترسی از دزدی یا درنده پس نماز بگزار در راه یا بر
اسب خود مثلا بایما و اشارت برای رکوع و سجود چهارم اصل عن سماعة قال سألته عن الاسیر یأسره المشرکون
فتحضره الصلوة فیمنعه الذی اسره منها قال یومئ ایماء شرح روایت است از سماعه که از راویان امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از اسیر که اسیر میکند او را مشرکان پس حاضر
میشود او را وقت نماز پس منع میکند او را آنکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت که اشارت میکند نوعی از اشارت که میسر
باشد مخفی نماند که این بعد از طهارت است بهر نوع که میسر باشد اگرچه تیمم بر جامه باشد پنجم اصل عن محمد بن اسمعیل
قال سألته قلت اکون فی طریق مکة فننزل للصلوة فی مواضع فیها الاعراب انصلی المکتوبة
علی الارض فنقرأ ام الکتاب وحدها ام نصلی علی الراحلة فنقرأ فاتحة الکتاب و السورة
فقال اذا خفت فصل علی الراحلة المکتوبة و غیرها و اذا قرأت الحمد و سورة احب الی
و لا اری بالذی فعلت باسا شرح احب مرفوع و خبر مبتدای محذوف است تقدیر هو احب و جمله جزای شرط است
یعنی روایت است از محمد بن اسمعیل بن بزیع که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلم است گفت
پرسیدم امام را گفتم میباشم در راه مکه پس فرود می آییم برای نماز در مواضعی که در آنجا بادیه نشینان عرب هستند که
تاراج میکنند آیا گزاریم نماز فریضه را بر زمین پس خوانیم سوره فاتحه را تنها یا آن را گزاریم بر بالای شتر سواری خوانیم
سوره فاتحه پس امام گفت که چون ترسیده باشی پس گزار بر بالای شتر سواری نماز فریضه و غیر آن را و چون خوانی حمد و سوره را
آن محبوبتر است سوی من و نمی بینم با آنچه کرده باشی بر وایی مراد اینست که هر دو روش جایز است و دوم افضل است
ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل فان خفتم فرجالا او رکبانا
کیف یصلی و ما یقول اذا خاف من سبع او لص کیف یصلی قال یکبر و یومی ایماء شرح کیف یصلی
در اول بتقدیر قولست و استینافست برای بیان سالت و ما یقول معطوفست بر کیف یصلی و جمله اذا خاف استیناف
نحویست و جمله مؤکده است کیف یصلی در دوم جزای شرطست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله
عز و جل بعد از آیتی که مذکور شد در حدیث اول باب سوم در سوره بقره که پس اگر ترسید پس نماز گزارید در حالی که
پیادگان باشید یا سواران باشید گفتم خائف چگونه نماز میگزارد و چه میگوید چون ترسد کسی از درنده یا دزدی چگونه
نماز میگزارد گفت تکبیر میگوید و اشارت میکند نوعی از اشارت را که میسر باشد بر خود برای رکوع و سجود باب هشتاد
و هفتم اصل باب صلوة المطاردة و المواقفة و المسایفة شرح المطارده بطاء بی نقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه و المعانقه
باب مفاعله انداختن دو دشمن از دور سوی یکدیگر تیر و مانند آن را المواقفه بواو و قاف و فا مصدر باب مفاعله برجا
بودن دو دشمن در برابر یکدیگر برای شروع در جنگ و این پیش از مطارده است و صورت نماز هر دو یکیست و در بعض نسخ

بجای این المعانقة بعین بی‌نقطه و نون و قاف بمعنی دست و گریبان شدن دو دشمن و بنا بر این ابن زوبک مبالغه شود
و صورت نماز بهر دو وجهست المسایفة شمشیر کشیدن دو دشمن بر یکدیگر یعنی این باب بیان صورت نماز زد و خورد از دو رو
برجا بودن دو دشمن در برابر یکدیگر در وقت زد و خورد از دو رو و بیان صورت نماز شمشیر کشیدن بر یکدیگرست و درین باب
هفت حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا جالت الخیل تضطرب السیوف اجزاه تکبیرتان
فهذا تقصیر اخر شرح این حدیث برای بیان صورت صلوة مسایفه است جالت بجیم و الف بصیغه ماضی معلوم معتل
العین واوی باب نصرست الخیل بفتح خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین اسپان و بهر دو اینجا مناسبست اجزا
بهمزه و الف و کسر خا با نقطه و را بی‌نقطه مشهورست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون بجولان در آیند
اسپان بر حالی که آمد و رفت میکرده باشند شمشیرها کافیست نماز گزار را دو تکبیر پس این تقصیر دیگرست برای نماز باینمعنی
که چهار رکعتی دو رکعتی شده و مع هذا رکوع و سجود حقیقی ساقط شده و اشارت نیز ساقط شده و بجای هر رکعتی تکبیری شده و ازین
کمتر نباشد دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال فی صلوة الخوف عند المطاردة والمناوشة یصلی
کل انسان منهم بالایماء حیث کان وجهه وان کانت المسایفة والمعانقة وتلاحم القتال فان امیر
المؤمنین صلی الله علیه واله صلی لیلة صفین وهی لیلة الهریر لم تکن صلوتهم الظهر
والعصر والمغرب والعشاء عند وقت کل صلوة الا التکبیر والتهلیل والتسبیح والتحمید
والدعاء فکانت تلک صلوتهم لم یامرهم باعادة الصلوة شرح المناوشة بنون و واو و شین نقطه
مصدر باب مفاعله مناوله در جنگ کمتر از مطارده است که زخم زدن بر یکدیگر و مانند آنست ان در وان کانت
شرطیه است و کانت از افعال تامه است التلاحم بحا بی‌نقطه مصدر باب تفاعل مخلوط شدن بیکدیگر فان امیر المؤمنین
تا آخر دلیل و قائم مقام جزای شرط محذوفست بتقدیر فلیکفی مکان کل رکعة ذکر لان امیر المؤمنین تا آخر صفین بکسر صاد بی‌نقطه
و کسر فا مشدده و سکون یا دو نقطه در پایین و نون مجرور بکسره و منون است مانند سجین و بعضی میگویند بفتح فا و فتح نون
معرب باعراب جمع مذکر سالم است مثل مصطفین و بر هر تقدیر اسم موضعیست میان کوفه و شام که در آنجا جنگ عظیم میان
امیر المؤمنین علیه السلم و معاویه واقع شد الهریر بفتح ها و کسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه ناله سگ از شدت
سرما لیلة الهریر چند وجه است از جمله آنکه معاویه که کمتر از سگ است ناله میکرد از شدت خوف بسبب هجوم امیر
صاحب سرایت بنابر آنکه ... مناسب کرمی است و از آن گفته اند که شب آهر ... باب صلوة در صلوتهم اگر مصدرست
الظهر منصوب و مفعول بهست و اگر بمعنی نمازست الظهر مرفوع و بدل یا عطف بیانست یا منصوب و ظرف زمانست یعنی
وقت الظهر التکبیر و معطوفات بران منصوب و خبر لم تکن است و مستثنای مفرغست واو در والتهلیل و نظایر آن برای
تقسیم است باینمعنی که بجای دو رکعت دو تکبیر کردند و بعضی دو تهلیل کردند و بعضی دو تسبیح کردند و بعضی دو تحمید کردند
و بعضی دو دعا و درود بر محمد و آل محمد کردند و بعضی مختلف کردند یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت در نماز خوف نزد تیر
اندازی و زد و خورد از دو رو نماز میگزارد هر شخصی از لشکر اسلام باشاره بهر طرف که باشد روی او و اگر باشد شمشیر بر یکدیگر
کشیدن و دست و گریبان یکدیگر شدن پس درهم شده باشد جنگ پس بجای هر رکعتی ذکریست چه بدرستی امیر المؤمنین صلی الله
علیه واله نماز گزارد در شب صفین و نام آن شب لیلة الهریرست بر حالی که نبود نماز گزاردن لشکر اسلام نماز ظهر را و نماز عصر را و نماز مغرب
و نماز عشا را نزد وقت هر نمازی مگر گفتن الله اکبر و گفتن لا اله الا الله و گفتن سبحان الله و گفتن الحمد لله و گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد

بعضی

پس

پس بود آن ذکرها نماز ایشان بیان این آنکه امیر المؤمنین علیه السلم امر نکرد ایشان را باعاده نماز بعد از فراغ از جنگ سیوم اصل عن
عبد الله بن المغیرة قال سمعت بعض اصحابنا یذکر ان اقل ما یجزئ فی حد المسایفة من التکبیر
تکبیرتان لکل صلوة الا المغرب فان لها ثلاثا شرح روایت از عبد الله بن مغیره که از راویان امام موسی کاظم
علیه السلم و از جمله من اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه است گفت شنیدم از بعض یاران ما مذکور میکرد که کمتر چیزی که
کافیست در مرتبه مسایفه از جمله تکبیر دو تکبیرست مثلا برای هر نمازی مگر نماز شام چه بدرستی که برای آن سه تکبیرست چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة
ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا قال فی الرکعتین تنقص منهما واحدة شرح فی الرکعتین خبر مبتدای
محذوفست بتقدیر هی فی الرکعتین و ذکر رکعتین از قبیل اکتفا باقل است زیرا که سه رکعت مغرب نیز مثل این حکم دارد
تنقص بنون و قاف و صاد بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصرست النقص بفتح نون و سکون قاف
کم کردن و جمله صفت الرکعتین است زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا جمله استینافی
بیانی سابقست و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب اشارتست باینکه منهما نایب فاعل است و واحده منصوب
و نایب مفعول مطلق است بتقدیر نقصة واحدة و مراد اینست که جمیع افراد نقص که ممکن باشد بیکبارگی واقع میشود نظیر
آیت سوره نسا فیمیلون علیکم میلة واحدة پس مراد اینست که بجای هر رکعتی یک تکبیرست مثلا و ازین ظاهر میشود که مراد
بضرب در و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح تا آخر شمشیر زدن و نیزه زدن و مانند آنهاست و ذکر فی الارض برای دلالت
بر تفرقه است که در وقت مسایفه میباشد و نماز جماعت با آن ممکن نیست و تعدیه قصر بمن با وجود آنکه آن متعدی بنفسه است
برای تضمین معنی انصرافست و مراد حالتیست که میان کوتاه کردن نماز و میان ترک نمازست و آن اکتفا بیک تکبیرست
مثلا بجای هر رکعت و جمعی در این آیت خیالهای دیگر کرده اند و واحده را در این حدیث مرفوع و نایب فاعل گرفته اند
و گفته اند که مراد اینست که بجای دو رکعت یک رکعت میشود یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل
در سوره نسا و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا و چون
زد و خورد کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی از اینکه کوتاه کنید چیزی را از نماز اگر ترسید که
قتل کنند شما را جمعی که کافر شده اند امام گفت که آن آیت در دو رکعت است که کم کرده میشود از آنها یکبارگی پنجم اصل
عن سماعة قال سالته عن صلوة القتال فقال اذا التقوا فاقتتلوا فان الصلوة حینئذ
التکبیر وان کانوا وقوفا لا یقدرون علی الجماعة فالصلوة ایماء شرح روایت از سماعه که از راویان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از نماز جنگ پس امام گفت چون بیکدیگر
برخورند پس جنگ کنند بمسایفه و مانند آن پس بدرستی که نماز درین هنگام تکبیرست باینمعنی که بجای هر رکعتی یک تکبیر
مثلا کافیست و اگر باشند ایستادگان در برابر یکدیگر بر حالی که قدرت ندارند بر فرود آمدن و نماز جماعت گزاردن
پس نماز اشارتست باینمعنی که بعنوان صلوة مطارده است در رکوع و سجود آن باشارت بسرست ششم اصل
عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له ارایت ان لم یکن المواقف علی وضوء کیف یصنع ولا یقدر
علی النزول قال یتیمم من لبده او سرجه او معرفة دابته فان فیها غبارا ویصلی ویجعل السجود
اخفض من الرکوع ولا یدور الی القبلة ولکن اینما دارت دابته غیر انه یستقبل القبلة باول

تکبیرة حین یتوجه شرح اللبد بکسر لام و سکون با یکنقطه و دال بی‌نقطه نمد زین المعرفة بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه
و فتح را بی‌نقطه و فا بصیغه اسم مکان برای کثرت جای روییدن یال اسب ماخوذ است از عرف بضم عین و سکون
و ضم را بمعنی موی یال اسب تکبیره بتای وحدت میتواند بود و بضمیر غایب میتواند بود یعنی روایت از امام محمد باقر
راوی گفت که گفتم او را که خبر ده مرا که اگر نباشد کسی که در برابر دشمن ایستاده باشد از دو رو بر وضو چگونه میکند و حال
آنکه قدرت ندارد بر فرود آمدن امام گفت تیمم میکند از نمد زین او یا زین او یا یال اسب او چه بدرستی که در آنها گرد
هست و نماز میگزارد و میکند سجود را پستتر از رکوع و نمیگردد سوی قبله و لیکن میگردد هر جا که گردد اسب او ایستاده است
که پیش رو میکند قبله را باول تکبیر جا که میگوید وقتی که متوجه قبله تواند شد مراد اینست که اگر اصلا متوجه قبله نتواند شد ساقطست
از او بالکلیه و اگر فی الجمله متوجه تواند شد باید که آن در وقت تکبیر احرام باشد هفتم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه
ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن الرجل یلقی السبع وقد حضرت الصلوة ولا یستطیع المشی
مخافة السبع فان قام یصلی خاف فی رکوعه وسجوده السبع والسبع امامه علی غیر القبلة
فان توجه الی القبلة خاف ان یثب علیه الاسد کیف یصنع قال فقال یستقبل الاسد ویصلی
ویومی براسه ایماء وهو قائم وان کان الاسد علی غیر القبلة شرح روایت از علی بن جعفر از برادرش امام
موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم امام را از مردی که برمیخورد درنده را بر حالی که حاضر شد نماز و نتواند یافت رفتن را بجایی
که نماز در آن بگزارد بسبب ترس از درنده پس اگر ایستد که نماز گزارد ترسد در رکوع خود و در سجود خود از درنده و درنده
در پیش اوست بر غیر جانب قبله پس اگر رو کند سوی قبله میترسد که بجهد بر او شیر مثلا چگونه کند راوی گفت که امام گفت
که رو میکند بشیر و نماز میگزارد و اشارت میکند بسر خود نوعی از اشاره که برای سجود پستتر از رکوع باشد بر حالی که او ایستاده
باشد هر چند که شیر بر غیر جانب قبله باشد باب هشتاد و هشتم اصل باب صلوة العیدین والخطبة فیهما شرح
باب بیان نماز عید ماه رمضان و عید قربان و بیان خطبه در آنهاست و درین باب یازده حدیثست اول اصل قال ابو
جعفر علیه السلم لیس فی یوم الفطر والاضحی اذان ولا اقامة اذانهما طلوع الشمس اذا طلعت
خرجوا ولیس قبلهما ولا بعدهما صلوة ومن لم یصل مع امام فی جماعة فلا صلوة له ولا قضاء
علیه شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم نیست در روز عید ماه رمضان و عید قربان اذانی و نه اقامتی برای نماز عید بلکه اذان
آنها طلوع آفتابست بیان این آنکه چون آفتاب طلوع کند مردمان از خانهای خود بیرون میروند بجانب مصلی و نیست پیش
از نماز دو عید و نه بعد از آنها نمازی مراد صورتیست که در غیر مدینه باشد بقرینه حدیث یازدهم این باب و هر که نماز نگزارد با امام
در جماعتی پس نیست نمازی برای او و نیست قضا برای او و معنی آنکه امام مستثنی است از عموم من لم یصل مع امام مثل استثنای
الله از عموم الله خالق کل شیء و ظاهر امام بلفظ نکره اینست که شرط نباشد در انعقاد نماز عیدین حضور امام مفترض الطاعه
و جایز باشد تعدد نماز عید در یک شهر و این منافات ندارد با اینکه واجب مطلق باشد بر جهت حضور نماز عیدین
بشروط جواز قصر جمعه در حضر که از جمله آنها حضور امام مفترض الطاعه باشد و اینکه جایز نباشد تعدد در آن صورت دوم اصل عن
ابی جعفر علیه السلم قال لا صلوة یوم الفطر والاضحی الا مع امام شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم
صحیح نیست نماز روز عید ماه رمضان و عید قربان مگر با پیشنمازی خواه مفترض الطاعه و خواه غیر آن چنانچه گذشت
در شرح حدیث سابق سیوم اصل عن معاویة قال سالته عن صلوة العید فقال رکعتان لیس قبلهما

ولا

ولا بعدهما شیء ولیس فیهما اذان ولا اقامة تکبر فیهما اثنتی عشرة تکبیرة تبدا فتکبر وتفتتح الصلوة
ثم تقرأ فاتحة الکتاب ثم تقرأ والشمس وضحیها ثم تکبر خمس تکبیرات ثم تکبر وترکع فتکون ترکع
بالسابعة ثم تسجد سجدتین ثم تقوم فتقرأ فاتحة الکتاب وهل اتیک حدیث الغاشیة ثم تکبر
اربع تکبیرات وتسجد سجدتین وتتشهد وتسلم شرح روایت از معویه بن عمار که از راویان امام جعفر صادق است
گفت پرسیدم امام را از نماز عید فطر و عید اضحی پس گفت دو رکعت است نیست پیش از آنها و نه بعد از آنها چیزی
از نماز مراد در غیر مدینه است بقرینه حدیث یازدهم این باب و نیست در آنها اذانی و نه اقامتی تکبیر میگویی در آنها
دوازده تکبیر در حال قیام در رکعت اول هفت تکبیر یکی تکبیر احرام و پنج تکبیر برای قنوت و یک تکبیر برای رکوع
و در رکعت دوم پنج تکبیر چهار تکبیر برای چهار قنوت و یک تکبیر برای رکوع بیان آنکه ابتدا میکنی پس تکبیر میگویی و افتتاح
میکنی نماز را باینمعنی که هفت تکبیر میگویی و چهار را افتتاح میکنی چنانچه میآید در شرح حدیث اول باب النوادر که باب
صدم است بعد از آن میخوانی سوره فاتحه را بعد از آن میخوانی سوره والشمس وضحیها را بعد از آن تکبیر میگویی پنج تکبیر
برای قنوت بعد از آن تکبیر میگویی پس میباشد باین روش که رکوع کنی بتکبیر هفتم بعد از آن سجده میکنی دو سجده بعد
از آن می ایستی پس میخوانی سوره فاتحه را و سوره هل اتیک حدیث الغاشیة را بعد از آن تکبیر میگویی چهار تکبیر
برای چهار قنوت و سجده میکنی دو سجده بعد از رکوع و تشهد میکنی و سلام میکنی اصل قال وکذلک صنع رسول
الله صلی الله علیه واله والخطبة بعد الصلوة وانما احدث الخطبة قبل الصلوة عثمان
واذا خطب الامام فلیقعد بین الخطبتین قلیلا وینبغی للامام ان یلبس یوم العید بردا
او یعتم شاتیا کان او قائظا ویخرج الی البر حیث ینظر الی افاق السماء ولا یصلی علی
حصیر ولا یسجد علیه وقد کان رسول الله صلی الله علیه واله یخرج الی البقیع فیصلی بالناس
شرح البرد بضم با یکنقطه و را بی‌نقطه و دال بی‌نقطه جامه کرباس راه راه یعتم بعین بی‌نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع
معلوم غایب باب افتعالست الشاتی بشین با نقطه و تا دو نقطه در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل معتل
واوی باب نصر کسی که در زمستان باشد القائظ بقاف و الف و همزه منقلب از یا و ظا با نقطه بصیغه اسم فاعل باب
ضرب کسی که در میان گرما در تابستان باشد البقیع بفتح با یکنقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه
اسم چند موضعست در مدینه و از آنجمله است بقیع المصلی و آنست مراد اینجا یعنی امام گفت و چنانچه مذکور شد بجا آورد
رسول الله صلی الله علیه واله و خطبه نماز عید بعد از نمازست و جز این نیست که پدید کرد خطبه را پیش از نماز عید عثمان
و چون خطبه گوید پیشنماز پس باید که بنشیند میان دو خطبه اندکی و سزاوارست برای پیشنماز اینکه بپوشد در روز عید
برد را یا عمامه بر سر گذارد خواه در زمستان باشد و خواه در تابستان و بیرون رود سوی صحرای بی
که نظر کند سوی اطراف آسمان و نماز نگزارد بر روی حصیری و سجده نکند بر حصیری و تحقیق عادت رسول الله صلی الله علیه واله
این بود که بیرون میرفت سوی بقیع مصلی و نماز میگزارد با مردمان چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قیل لرسول الله
صلی الله علیه واله یوم فطر او یوم اضحی لو صلیت فی مسجدک فقال انی لاحب ان ابرز الی
افاق السماء شرح او برای شک راویست یا برای تعمیمست لو برای تمنیست ابرز بهمزه و با یکنقطه و را بی‌نقطه و زا با نقطه
بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصرست روایت از امام جعفر صادق گفت که گفته شد رسول الله را

صلی الله علیه و آله در روز عید فطر یا در روز عید قربان که کاش نماز عید کنی در مسجد تو پس گفت بدرستی که من دوست میدارم اینرا که بیرون روم بسوی جاییکه اطراف آسمان نمایان باشد **پنجم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی صَلٰوةِ الْعِیْدَیْنِ قَالَ یُکَبِّرُ ثُمَّ یَقْرَأُ ثُمَّ یُکَبِّرُ خَمْسًا وَ یَقْنُتُ بَیْنَ کُلِّ تَکْبِیْرَتَیْنِ ثُمَّ یُکَبِّرُ السَّابِعَةَ وَ یَرْکَعُ بِهَا ثُمَّ یَسْجُدُ ثُمَّ یَقُوْمُ فِی الثَّانِیَةِ فَیَقْرَأُ ثُمَّ یُکَبِّرُ اَرْبَعًا فَیَقْنُتُ بَیْنَ کُلِّ تَکْبِیْرَتَیْنِ ثُمَّ یُکَبِّرُ وَ یَرْکَعُ بِهَا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز عید فطر و عید اضحی اینکه امام گفت که پیشنماز تکبیر احرام میگوید بعد از ان قرائت حمد و سوره میکند بعد از ان تکبیر میگوید پنج بار و قنوت میکند میان هر دو تکبیر بعد از ان تکبیر هفتم میگوید باینمعنی که قنوت پنجم میکند و در عقب آن تکبیر هفتم میگوید و در رکوع میکند بتکبیر هفتم بعد از ان سجده میکند بعد از ان بر میخیزد در رکعت دوم پس قرائت حمد و سوره میکند بعد از ان تکبیر میگوید چهار بار باین روش که قنوت میکند میان هر دو تکبیر بعد از ان تکبیر میگوید و در عقب قنوت چهارم و در رکوع میکند بان تکبیر **ششم اصل** عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِیْهِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ نَهٰی رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ اَنْ یُخْرَجَ السِّلَاحُ فِی الْعِیْدَیْنِ اِلَّا اَنْ یَکُوْنَ عَدُوٌّ حَاضِرٌ **شرح** روایت از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه بیرون برده شود یراق جنگ در عید فطر و عید اضحی مگر اینکه باشد دشمنی که نزدیک باشد **هفتم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ اُتِیَ اَبِیْ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِالْخُمْرَةِ یَوْمَ الْفِطْرِ فَاَمَرَ بِرَدِّهَا ثُمَّ قَالَ هٰذَا یَوْمٌ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ یُحِبُّ اَنْ یَنْظُرَ اِلٰی اٰفَاقِ السَّمَاءِ وَ یَضَعَ وَجْهَهُ عَلَی الْاَرْضِ **شرح** الخمره بضم خاء نقطه دار و سکون میم و راء بی نقطه حصیری کوچک که برای سجده بافته میشود و گاهی مستعمل میشود در حصیر بزرگ که بقدر جای نماز باشد چنانچه ابن اثیر در نهایه گفته و شاید که آنرا و باشد اینجا **یعنی** روایت از امام جعفر صادق که گفت که آورده شد نزد پدرم علیه السلام حصیر در روز عید فطر پس امر کرد به برگردانیدن آن بعد از ان گفت که این روزیست که رسول الله صلی الله علیه و آله دوست میداشت اینرا که نظر کند بسوی اطراف آسمان و گذارد روی خود را بر زمین **هشتم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اجْتَمَعَ عِیْدَانِ عَلٰی عَهْدِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ فَخَطَبَ النَّاسَ ثُمَّ قَالَ هٰذَا یَوْمٌ اجْتَمَعَ فِیْهِ عِیْدَانِ فَمَنْ اَحَبَّ اَنْ یُجَمِّعَ مَعَنَا فَلْیَفْعَلْ وَ مَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَاِنَّ لَهُ رُخْصَةً یَعْنِیْ مَنْ کَانَ مُتَنَحِّیًا **شرح** یجمع بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است متنحیا بنون و حاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغه اسم فاعل باب تفعل است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جمع شده دو عید که یکی از انها روز جمعه بود در زمان حکومت امیر المومنین صلی الله علیه و آله مراد بعد از کشته شدن عثمان است پس خطبه گفت مردمان را بعد از نماز عید بعد از ان گفت که این روزیست که جمع شده در ان دو عید پس هر کس که دوست دارد اینرا که نماز جمعه کند با ما پس باید که کند و هر کس که نکند پس بدرستی که او راست رخصتی میخواست امیر المومنین صلوات الله علیه کسی را که منزل او در ناحیه دور بود مراد اینست که رخصت مخصوص جمعی بود که منزل ایشان دور بود **نهم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ فَاتَتْهُ رَکْعَةٌ مَعَ الْاِمَامِ مِنَ الصَّلٰوةِ اَیَّامَ التَّشْرِیْقِ قَالَ یُتِمُّ الصَّلٰوةَ وَ یُکَبِّرُ **شرح** می آید در کتاب الحج در حدیث پنجم باب التکبیر ایام التشریق که باب صد و نود و ششم است که عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رجل فاتته رکعة مع الامام من الصلوة ایام التشریق قال یتم صلوته ثم یکبر و بیان میشود و اینجا میگوییم که الف لام الصلوة برای عهد خارجیست و اشارتست

بنماز

بنمازهاییکه در عقب آن تکبیر میباید گفت و آن در فطر چهار نماز است مغرب و عشا و فجر و نماز عید چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث اول باب التکبیر لیلة الفطر و یومه که باب هفتاد و یکم است و در اضحی برای بعضی پانزده نماز است و برای بعضی ده نماز است بتفصیلی که می آید در احادیث باب صد و نود و ششم کتاب الحج و بر هر تقدیر اول آنها ظهر روز عید است پس ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار اشتمال بر حکم نماز عید فطر است التشریق بشین با نقطه و را بی نقطه و قاف مصدر باب تفعیل از سر سایه خود بیرون آمدن بجانب آفتاب برای دیدن و واه ید و ایام التشریق مستعمل میشود در چند روز که دید و واه ید در آنها متعارفست و آنها روز عید فطر و عید اضحی و چند روز بعد از آنهاست و گاهی مستعمل میشود در خصوص چند روز بعد از انها بتفصیلی که می آید در کتاب الصیام در شرح عنوان باب شصت و دوم که باب صوم العیدین و ایام التشریق است **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که فوت شد از و یک رکعت با پیشنماز از جمله نمازی که در عقب آن تکبیر هست در ایام التشریق مثل نماز عید فطر امام گفت که امام میکند نماز را و تکبیر میگوید مراد اینست که وقتی که پیشنماز و سایر جماعت تکبیر میگویند او نمیگوید و بعد از تمام نماز خود تکبیر میگوید **دهم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ السُّنَّةُ عَلٰی اَهْلِ الْاَمْصَارِ اَنْ یَبْرُزُوْا مِنْ اَمْصَارِهِمْ فِی الْعِیْدَیْنِ اِلَّا اَهْلَ مَکَّةَ فَاِنَّهُمْ یُصَلُّوْنَ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سنتست بر اهل شهرها اینست که بیرون روند از شهرهای خود در عید رمضان و عید قربان مگر اهل مکه چه بدرستی که ایشان نماز عید میگزارند در مسجد حرام **یازدهم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ رَکْعَتَانِ مِنَ السُّنَّةِ لَیْسَ تُصَلَّیَانِ بِمَوْضِعٍ اِلَّا بِالْمَدِیْنَةِ قَالَ تُصَلِّیْ فِیْ مَسْجِدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ فِی الْعِیْدِ قَبْلَ اَنْ تَخْرُجَ اِلَی الْمُصَلّٰی لَیْسَ ذٰلِکَ اِلَّا بِالْمَدِیْنَةِ لِاَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ **شرح** روایت از امام جعفر صادق گفت دو رکعت از جمله سنت گزارده نمیشود آنها در موضعی مگر در مدینه امام گفت بیان این اینکه میگزاری در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در روز عید پیش از انکه بیرون روی بسوی مصلی نیست آن مگر در مدینه برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله کرد آنرا مراد اینست که فعل رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا دلالت میکند بر اینکه عموم نهی از نماز قبل از نماز عید تخصیص داده مراد و ما عدای مدینه است

باب صلوة الاستسقا **دوم اصل** **باب صلوة الاستسقاء** **شرح** این باب بیان نماز طلب بارانست و در این باب چهار حدیث است

عَلِیُّ بْنُ اِبْرٰهِیْمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسٰی عَنْ یُوْنُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ اَیُّوْبَ عَنْ اَحْمَدَ بْنِ سُلَیْمَانَ جَمِیْعًا عَنْ مُرَّةَ مَوْلٰی مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ صَاحَ اَهْلُ الْمَدِیْنَةِ اِلٰی مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ فِی الْاِسْتِسْقَاءِ فَقَالَ لِیْ انْطَلِقْ اِلٰی اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ فَسَلْهُ مَا رَاْیُکَ فَاِنَّ هٰؤُلَاءِ قَدْ صَاحُوْا اِلَیَّ فَاَتَیْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ فَقَالَ لِیْ قُلْ لَهُ فَلْیَخْرُجْ قُلْتُ لَهُ مَتٰی یَخْرُجُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ قُلْتُ کَیْفَ یَصْنَعُ قَالَ یُخْرِجُ الْمِنْبَرَ ثُمَّ یَخْرُجُ یَمْشِیْ کَمَا یَمْشِیْ یَوْمَ الْعِیْدَیْنِ وَ بَیْنَ یَدَیْهِ الْمُؤَذِّنُوْنَ فِیْ اَیْدِیْهِمْ عَنَزُهُمْ حَتّٰی اِذَا انْتَهٰی اِلَی الْمُصَلّٰی یُصَلِّیْ بِالنَّاسِ رَکْعَتَیْنِ بِغَیْرِ اَذَانٍ وَ لَا اِقَامَةٍ ثُمَّ یَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَیَقْلِبُ رِدَاءَهُ فَیَجْعَلُ الَّذِیْ عَلٰی یَمِیْنِهِ عَلٰی یَسَارِهِ وَ الَّذِیْ عَلٰی یَسَارِهِ عَلٰی یَمِیْنِهِ **شرح** الحسین عطف بر علی بن ابرهیم و مرجع جمیعا مرة است ازمحمد

مسلم و احمد بن سلیمان صاح بصاد بی نقطه و الف منقلب از یاء و حاء بی نقطه بصیغه ماضی باب ضرب است فلیخرج بصیغه امر غائب باب نصر است و بجای فاء خروج است زیرا که طلب حال امر بر حال مامور به شده و پیشاپیش رفتن موذنان برای اینست که ایشان باواز بلند تکبیر و تهلیل و دعا خوانند تا مردمان موافقت نمایند و اجتهاد در دعا چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده بعمل آید العنز بفتح عین بی نقطه و فتح نون و زاء با نقطه جمع عنزه نیزه های کوچک که مانند عصاهاست و ته نیزه دارد و موذنان آنها را میداشتند برای اینکه در شبها و مانند آنها حربه برای ایشان باشد فاء در فیجعل برای بیانست و میتواند بود که برای تعقیب باشد بنا بر اینکه مراد بقلب این باشد که ظاهر را باطن کند یا اسفل را اعلی کند **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از محمد بن مسلم و روایت کرد حسین پسر محمد از عبد الله بن عامر از علی بن مهزیار از فضاله بفتح و ضم فاء ابن ایوب از احمد بن سلیمان همگی از مره بضم میم و تشدید راء بی نقطه که غلام محمد بن خالد والی مدینه است گفت که فریادی شدند اهل مدینه سوی محمد بن خالد برای طلب باران پس محمد بن خالد گفت مرا که روانه شو بسوی امام جعفر صادق پس سوال کن او را که چیست رای تو چه بدرستی که این جماعت بتحقیق فریادی شدند سوی من پس آمدم نزد او پس گفتم او را آنچه محمد بن خالد گفته بود پس امام گفت مرا که بگو او را که پس باید که بیرون رود گفتم امام را که چه وقت بیرون رود قربانت شوم امام گفت روز دوشنبه گفتم چگونه میکند گفت بیرون میفرستد منبر را بعد از ان بیرون میرود پیاده روان چنانچه پیاده میرود در روز عید رمضان و عید قربان و در پیش او موذنان باشند در دستهای ایشان عصا نیزه های ایشان تا اینکه چون رسد بمصلی نماز جماعت گزارد با مردمان دو رکعت بی اذان و بی اقامه بعد از ان بالا رود منبر را پس برگرداند ردای خود را باین روش که گرداند آنچه را که بر جانب راست اوست بر جانب چپ خود و آنچه را که بر جانب چپ اوست بر جانب راست خود **اصل** ثُمَّ یَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ فَیُکَبِّرُ اللّٰهَ مِائَةَ تَکْبِیْرَةٍ رَافِعًا بِهَا صَوْتَهُ ثُمَّ یَلْتَفِتُ اِلَی النَّاسِ عَنْ یَمِیْنِهِ فَیُسَبِّحُ اللّٰهَ مِائَةَ تَسْبِیْحَةٍ رَافِعًا بِهَا صَوْتَهُ ثُمَّ یَلْتَفِتُ اِلَی النَّاسِ عَنْ یَسَارِهِ فَیُهَلِّلُ اللّٰهَ مِائَةَ تَهْلِیْلَةٍ رَافِعًا بِهَا صَوْتَهُ ثُمَّ یَسْتَقْبِلُ النَّاسَ فَیَحْمَدُ اللّٰهَ مِائَةَ تَحْمِیْدَةٍ ثُمَّ یَرْفَعُ یَدَیْهِ فَیَدْعُوْ ثُمَّ یَدْعُوْنَ فَاِنِّیْ لَاَرْجُوْ اَنْ لَا یَخِیْبُوْا قَالَ فَفَعَلَ فَلَمَّا رَجَعْنَا قَالُوْا هٰذَا مِنْ تَعْلِیْمِ جَعْفَرٍ **شرح** عن دو جا است یعنی جانب و منصوبست محلا بظرف مکان و زیاد کردن آن برای اینست که یمین و یسار اسم دو عضوست و عبارت از جانب میشود التحمید مبالغه در حمد ذکر آنچه دلالت کند بر یکه حمد و کرامت نسبت بحمد او میشود چنانچه در لفظ الحمد لله است بنا بر یکه لام برای استغراق و لام لله برای اختصاص است **یعنی** بعد از ان رو بقبله و پشت بمردمان میکند پس تکبیر میکند الله تعالی را بگفتن الله اکبر صد تکبیر بر حالی که بلند کند بان صد تکبیر آواز خود را بعد از ان میگردد بسوی مردمان جانب راست خود مراد جانب راست اوست در وقتی که رو بقبله بود پس تسبیح میکند الله تعالی را بگفتن سبحان الله صد تسبیح بر حالی که بلند کند بان صد تسبیح آواز خود را بعد از ان میگردد بسوی مردمان جانب چپ خود پس تهلیل میکند الله تعالی را بگفتن لا اله الا الله صد تهلیل بر حالی که بلند کند بان صد تهلیل آواز خود را بعد از ان رو بمردمان میکند پشت بقبله پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله صد تحمید بعد از ان بر میدارد دو دست خود را پس دعا میکند و مردمان دعا میکنند بطلب باران چه بدرستی که من هر آینه امید میدارم اینرا که ناکام نشوند مره گفت که پس محمد بن خالد کرد چنانچه مذکور شد پس وقتی که برگشتیم از مصلی مردمان گفتند که این از تعلیم جعفرست مراد اینست که دانستند که محمد بن خالد و امثال

المقدار

او مستعد این نیستند **اصل** وَ فِیْ رِوَایَةِ یُوْنُسَ فَمَا رَجَعْنَا حَتّٰی اَهَمَّتْنَا اَنْفُسُنَا **شرح** این کلام مصنف است و تخصیص ذکر یونس برای اینست که این روایت از کتاب یونس نوشته شده بود و راوی مقدم بر او سند قرائت آن کتاب و مانند آن بوده اند مراد برجوع اینجا رسیدن بمنزلست بخلاف سابق چه مراد آنجا جدا شدن از مصلاست اهمتنا بمیم مشدده بصیغه ماضی معلوم غائبه باب افعالست انفسنا مرفوع و فاعل آنست **یعنی** و در روایت یونس این زیادتست که پس برنگشتیم بمنزلهای خود تا اینکه بجانبهای خود در ماندیم از کثرت باران **دوم اصل** عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ صَلٰوةِ الْاِسْتِسْقَاءِ فَقَالَ مِثْلُ صَلٰوةِ الْعِیْدَیْنِ یَقْرَاُ فِیْهَا وَ یُکَبِّرُ فِیْهَا کَمَا یَقْرَاُ وَ یُکَبِّرُ فِیْهَا یَخْرُجُ الْاِمَامُ وَ یَبْرُزُ اِلٰی مَکَانٍ نَظِیْفٍ فِیْ سَکِیْنَةٍ وَ وَقَارٍ وَ خُشُوْعٍ وَ مَسْکَنَةٍ وَ یَبْرُزُ مَعَهُ النَّاسُ فَیَحْمَدُ اللّٰهَ وَ یُمَجِّدُهُ وَ یُثْنِیْ عَلَیْهِ وَ یَجْتَهِدُ فِی الدُّعَاءِ وَ یُکْثِرُ مِنَ التَّسْبِیْحِ وَ التَّهْلِیْلِ وَ التَّکْبِیْرِ وَ یُصَلِّیْ مِثْلَ صَلٰوةِ الْعِیْدَیْنِ رَکْعَتَیْنِ فِیْ دُعَاءٍ وَ مَسْاَلَةٍ وَ اجْتِهَادٍ فَاِذَا سَلَّمَ الْاِمَامُ قَلَبَ ثَوْبَهُ وَ جَعَلَ الْجَانِبَ الَّذِیْ عَلَی الْمَنْکِبِ الْاَیْمَنِ عَلَی الْاَیْسَرِ وَ الَّذِیْ عَلَی الْاَیْسَرِ عَلَی الْاَیْمَنِ فَاِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ کَذٰلِکَ صَنَعَ **شرح** مراد بخروج اینجا بیرون آمدن از خانه و مانند آنست و مراد ببروز بیرون آمدن از شهرست و هر دو از باب نصر است یبرز بیاء دو نقطه در پایین و نون بصیغه معلوم باب افعالست کثر بثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه معلوم باب افعالست فی بمعنی مع است واو در وجعل برای عطف تفسیرست و میتواند بود که برای بیان نماز باشد و نظیر این گذشت در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت از هشام بن حکم از امام جعفر صادق گفت پرسیدم امام را از کیفیت نماز طلب باران پس امام گفت که مانند نماز عید رمضان و عید قربانست بیان این که قرائت میکند در نماز استسقا و تکبیر میگوید در ان چنانچه قرائت میکند و تکبیر میگوید در نماز عید باینمعنی که در رکعت اول بعد از سوره حمد و سوره والشمس پنج تکبیر و پنج قنوت میگوید پیش از تکبیر رکوع و در رکعت دوم بعد از سوره حمد و سوره هل اتیک حدیث الغاشیه چهار تکبیر و چهار قنوت میگوید پیش از تکبیر رکوع از خانه بیرون میرود پیشنماز و ظاهر میشود بیرون شهر بسوی مکانی که پاکیزه باشد در آرام اعضا و آرام دل و فروتنی و شکستگی و بیرون از شهر می آیند با او مردمان پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله و تعظیم میکند الله تعالی را بگفتن الله اکبر و ستایش میکند الله تعالی بگفتن اسما حسنی و مبالغه میکند در دعا و اکثار میکند از تسبیح و تهلیل و تکبیر و میگزارد مانند نماز دو عید دو رکعت با دعا و طلب حاجت و مبالغه در انها پس چون سلام کند پیشنماز بر میگرداند ردای خود را و میگرداند جانبی که بر دوش راستست بر دوش چپ و جانبی را که بر دوش چپ است بر دوش راست چه بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله چنان بجا آورد **سوم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ تَحْوِیْلِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ رِدَاءَهُ اِذَا اسْتَسْقٰی فَقَالَ عَلَامَةٌ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اَصْحَابِهِ یُحَوِّلُ الْجَدْبَ خِصْبًا **شرح** العلامه بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام نشان و مراد اینست که برگردانیدن ردا برای این بود که اصحاب او نیز ردا ها را برگردانند تا اشارت شود بتوبه و برگشتن از عمل بد بسوی عمل خوب تا باعث استجابت دعا شود پس آن عمل در نبی صلی الله علیه و آله برای توبه خود نیست بلکه ایست بنوده و آنچه برای توبه اصحاب بوده الجدب بفتح جیم و سکون دال بی نقطه و باء یک نقطه کمی گیاه و تنگی معاش الخصب بکسر خاء با نقطه و سکون صاد بی نقطه و باء یک نقطه بسیاری گیاه و فراخی معاش **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از برگردانیدن نبی صلی الله علیه و آله ردای خود را در وقتی که نماز استسقا کرد چه وجه دارد با وجود اینکه نبی صلی الله علیه و آله معصوم بود از گناه

کبیره و صغیره پس امام گفت نشانه بود میان او و میان اصحاب او تا ایشان نیز ردا یا بر گردانند و علما ان بر گردانند
بیان این آنکه آن برگردانیدن میکردند تکبیر فراخی چهارم اصل وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ يُكَبِّرُ فِي صَلَوةِ
الْاسْتِسْقَاءِ كَمَا يُكَبِّرُ فِي الْعِيدَيْنِ فِي الْأُولَى سَبْعًا وَفِي الثَّانِيَةِ خَمْسًا وَيُصَلِّي قَبْلَ الْخُطْبَةِ وَيَجْهَرُ
بِالْقِرَاءَةِ وَيَسْتَسْقِي وَهُوَ قَاعِدٌ شرح عبد الله بن مغیره از راویان امام موسی کاظم علیه السلم است و کتابهای
بسیار تصنیف کرده و کشی گفته انه ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه والاقرار له بالفقه یعنی و در روایت ابن مغیره
است که امام گفت که پیشنماز تکبیر میگوید در نماز استسقا چنانچه تکبیر میگوید در نماز عید رمضان و عید قربان در رکعت
اول هفت تکبیر یکی تکبیر الاحرام و پنج تکبیر برای پنج قنوت و یکی تکبیر رکوع و در رکعت دوم پنج تکبیر میگوید چهار تکبیر برای چهار
قنوت و یکی تکبیر رکوع و نماز میگزارد پیش از خطبه و جهر میکند بقراءت و طلب باران میکند بر حالی که او نشسته است
بعد از فراغ از نماز و پیش از برخاستن برای صعود منبر باب نود و دوم اصل باب صلوة الکسوف شرح کسوف بضم
کاف و سین بی‌نقطه و فا مصدر از باب ضرب گرفته شدن آفتاب یا ماه یعنی این باب بیان نماز گرفته شدن آفتاب یا ماه است
و در این باب شش حدیث و کلام مصنف است بعد از حدیث هفتم اول اصل سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَرَتْ فِيهِ ثَلَاثُ سُنَنٍ
أَمَّا وَاحِدَةٌ فَإِنَّهُ لَمَّا مَاتَ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ النَّاسُ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ لِفَقْدِ ابْنِ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى
عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ يَجْرِيَانِ بِأَمْرِهِ مُطِيعَانِ لَهُ
لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا انْكَسَفَتَا أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُمَا فَصَلُّوا ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ
صَلَوةَ الْكُسُوفِ شرح این که گذشت باتمه در کتاب الجنائز در حدیث هفتم باب غسل الاطفال و الصبیان و الصلوة
علیهم که باب هفتاد و سوم است و گفتیم که فقد مصدر مضاف بمفعول است و او در او واحده منها چهار
احتمال دارد اول آنکه برای شک راوی باشد و مآل هر دو شق اول نیز همان باشد که در شق دوم است دوم آنکه انکساف
هر دو در یک زمان بعنوان معیت ممکن باشد و منافی قاعده منجمان نباشد زیرا که مراد با انکساف احتراق است چنانچه بیان
میشود در شرح حدیث ششم این باب سوم آنکه انکساف هر دو عبارت باشد از آنچه منجمان آن را کسوف شمس
مینامند و انکساف یکی از آن دو عبارت باشد از آنچه منجمان آن را خسوف قمر مینامند چهارم آنکه مراد با انکساف انکساف
در یکماه باشد برای دفع توهم آنکه دو نماز انکساف با این زودی نباید کرد والله اعلم یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم
میگفت بدرستی که شان این است که وقتی که وفات یافت ابراهیم پسر رسول الله صلعم جاری شد در او سه سنت اما یکی پس
بدرستی که شان این است که وقتی که او مرد گرفته شد آفتاب پس گفتند مردمان که گرفته شد آفتاب برای نیافتن ابراهیم
پسر رسول الله را صلی الله علیه واله وسلم پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه وآله منبر را پس حمد گفت الله تعالی را و ثنا
گفت او را بعد از آن گفت ای مردمان بدرستی که آفتاب و ماه دو نشان قدرتند از نشانهای قدرت الله تعالی حرکت میکنند
بفرمان او و فرمانبردارند او را گرفته نمیشوند برای مردن کسی و نه برای زندگی او پس چون گرفته شوند یا گرفته شود یکی از آن دو
پس نماز گزارید بعد از آن از منبر فرود آمد و گزارد با مردمان نماز کسوف را دوم اصل سَأَلْنَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
صَلَوةِ الْكُسُوفِ كَمْ هِيَ مِنْ رَكْعَةٍ وَكَيْفَ نُصَلِّيهَا فَقَالَ هِيَ عَشْرُ رَكَعَاتٍ وَأَرْبَعُ سَجَدَاتٍ تَفْتَتِحُ

الصَّلَوةَ بِتَكْبِيرَةٍ وَتَرْفَعُ رَأْسَكَ بِتَكْبِيرَةٍ إِلَّا فِي الْخَامِسَةِ الَّتِي تَسْجُدُ فِيهَا وَتَقُولُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ
وَتَقْنُتُ فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَتُطِيلُ الْقُنُوتَ وَالرُّكُوعَ عَلَى قَدْرِ الْقِرَاءَةِ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ
وَإِنْ فَرَغْتَ قَبْلَ أَنْ يَنْجَلِيَ فَاقْعُدْ وَادْعُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَنْجَلِيَ وَإِنِ انْجَلَى قَبْلَ أَنْ تَفْرُغَ مِنْ صَلَوتِكَ
فَأَتِمَّ مَا بَقِيَ وَتَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ شرح تطیل بطا بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است القنوت منصوب و مفعول و الرکوع در اول منصوب و معطوف بر القنوت تعطف تفسیر
پس هر کدام را اطاله باید کرد بقدر قراءت و الرکوع در دوم مرفوع و مبتدا است و السجود مرفوع و منصوب میتواند بود مثل
تشبیه در کل رجل و ضیعته و بنا بر اول خبر مبتدای محذوفست بعد از و السجود و تقدیر و الرکوع و السجود متساویان و این اشارت
باستحباب تساوی مقدار رکوع و سجود در هر نماز یعنی پرسیدیم امام محمد باقر علیه السلم را از کیفیت نماز کسوف که چند است
باعتبار رکوع و چگونه میگزاریم آن را پس امام گفت آن نماز ده رکوع و چهار سجود است بیان این آنکه ابتدا میکنی آن نماز را
بیک تکبیر که تکبیر احرام است و در رکوع میکنی بعد از قراءت بیک تکبیر و بر میداری سر خود را بیک تکبیر مگر در رکوع پنجم که سجده میکنی
در آن یعنی که بعد از برداشتن سر از آن بی‌فاصله بسجود میروی و میگویی در رکوع پنجم بجای تکبیر که سمع الله لمن حمده و قنوت
میکنی در هر دو رکوع پیش از رکوع یعنی که پیش از هر رکوع که جفت است قنوت میکنی بعد از قراءت و دراز میکنی قنوت را
و رکوع را بقدر قراءت یعنی که هر کدام را بقدر قراءت میکنی و رکوع و سجود مساوی یکدیگر میباشند در هر نمازی یعنی که سجود را
نیز دراز کن بقدر قراءت پس اگر فارغ شوی پیش از آنکه تمام واشود آنچه گرفته شده پس بنشین و دعا کن الله عز و جل را تا آنکه
تمام گشوده شود و اگر تمام گشوده شود پیش از آنکه فارغ شوی از نماز خود پس اتمام کن آنچه را که باقی مانده و جهر میکنی بقراءت
اصل قَالَ قُلْتُ كَيْفَ الْقِرَاءَةُ فِيهَا فَقَالَ إِنْ قَرَأْتَ سُورَةً فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاقْرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ
وَإِنْ نَقَصْتَ مِنَ السُّورَةِ شَيْئًا فَاقْرَأْ مِنْ حَيْثُ نَقَصْتَ وَلَا تَقْرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ قَالَ وَكَانَ يُسْتَحَبُّ
أَنْ يَقْرَأَ فِيهَا بِالْكَهْفِ وَالْحِجْرِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ إِمَامًا يَشُقُّ عَلَى مَنْ خَلْفَهُ وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ
صَلَوتُكَ بَارِزًا لَا يُجِنُّكَ بَيْتٌ فَافْعَلْ وَصَلَوةُ كُسُوفِ الشَّمْسِ أَطْوَلُ مِنْ صَلَوةِ كُسُوفِ الْقَمَرِ
وَهُمَا سَوَاءٌ فِي الْقِرَاءَةِ وَالرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ شرح یشق بشین بی‌نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است الشق بفتح شین مشکل شدن و مشکل کردن و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بقراءت کهف و حجر است و بنا
بر دوم راجع با امام است و بنا بر دوم بصیغه مجهول نیز میتواند بود و بنا بر این نایب فاعل ضمیر راجع بقراءت است یا نایب
فاعل حرف جر یعنی راوی گفت که گفتم که چگونه است قراءت در نماز کسوف پس امام گفت که اگر قراءت کنی سوره را
بالتمام پیش از هر رکوعی که باشد پس بخوان سوره فاتحة الکتاب را بعد از آن رکوع و اگر ناقص کنی از آن سوره بعد از
فاتحة الکتاب چیزی را پس بخوان از جایی که کم کردی و مخوان سوره فاتحة الکتاب امام گفت که عادت این بود
که دوست داشته میشد در میان اهل حق اینکه قراءت کرده شود در نماز کسوف سوره کهف و سوره حجر مگر آنکه باشد نماز گزار پیشنماز
که مشکل میشود قراءت آنها بر کسی که در پس او است و اگر وسعت و قدرت داشته باشی که باشد نماز تو آشکار بیابان یعنی
آنکه نپوشاند ترا خانه پس بکن آن را و نماز گرفته شدن آفتاب دراز تر است از نماز گرفته شدن ماه و آن دو نماز برابر یکدیگرند در
قراءت و عدد رکوع و عدد سجود سیوم اصل قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الرِّيَاحُ وَالظُّلَمُ الَّتِي تَكُونُ هَلْ يُصَلَّى
لَهَا فَقَالَ كُلُّ أَخَاوِيفِ السَّمَاءِ مِنْ ظُلْمَةٍ أَوْ رِيحٍ أَوْ فَزَعٍ فَصَلِّ لَهُ صَلَوةَ الْكُسُوفِ حَتَّى يَسْكُنَ

بضم ظا با نقطه و فتح لام جمع ظلمت تاریکیها اخاویف بفتح همزه و خا با نقطه و الف و کسر واو و سکون یا و فا نقطه
در پایین و فا جمع اخوافت که جمع خوف بفتح خا و سکون واو است بمعنی ترسانند و مثل قول و اقوال و اقاویل
سما اینجا بمعنی بالای زمین است و مراد هوا است افزع بفا و زای با نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
افعال است و ضمیر مستتر راجع بکل است ظاهر حتی یسکن این است که بعد از سکون قضا نداشته باشد گفتیم امام
محمد باقر علیه السلم را که این بادها و تاریکیهای صعب که واقع میشود آیا نماز گزارده میشود برای آنها پس
امام گفت که هر کدام از ترسانندها که در هوا واقع میشود خواه تاریکی باشد و خواه بادی باشد که باضطراب اندازد مردمان
پس نماز گزار برای آن مانند نماز کسوف تا آنکه ساکن شود چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ وَقْتُ
صَلَوةِ الْكُسُوفِ فِي السَّاعَةِ الَّتِي تَنْكَسِفُ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا قَالَ وَقَالَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ فَرِيضَةٌ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت
که وقت نماز کسوف آفتاب مثلا در ساعتی است که گرفته میشود نزد طلوع آفتاب باشد که ابتدای نماز نافله در آن
مکروهست و خواه نزد غروب آفتاب باشد که در آن نیز مکروهست راوی گفت که و گفت امام جعفر صادق که آن نماز
فریضه است یعنی که تارک آن عمدا مستحق عقاب میشود مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت
در حدیث سوم باب سوم زیرا که آنچه گذشت فرضه الله است و مراد با این ما فرضه الرسول است پنجم اصل عَنْ
أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ صَلَوةِ الْكُسُوفِ فِي وَقْتِ الْفَرِيضَةِ فَقَالَ ابْدَأْ بِالْفَرِيضَةِ
فَقِيلَ لَهُ فِي وَقْتِ صَلَوةِ اللَّيْلِ فَقَالَ صَلِّ صَلَوةَ الْكُسُوفِ قَبْلَ صَلَوةِ اللَّيْلِ شرح مراد بفریضه
اینجا فرضه الله است یعنی روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت که پرسیدم امام را
از نماز کسوف در وقت نماز فریضه پس امام گفت که ابتدا کن بفریضه پس گفته شد امام را که نماز کسوف در وقت نماز شب
چون است پس امام گفت که بگزار نماز کسوف را پیش از نماز شب ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا انْكَسَفَتِ
الشَّمْسُ كُلُّهَا وَاحْتَرَقَتْ وَلَمْ تَعْلَمْ ثُمَّ عَلِمْتَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ الْقَضَاءُ وَإِنْ لَمْ تَحْتَرِقْ كُلُّهَا
فَلَيْسَ عَلَيْكَ قَضَاءٌ شرح الاحتراق سوخته شدن و مراد اینجا برنگ سوخته شدن است و ذکر آن برای دو فایده است اول دفع
توهم آنکه انکساف شمس منحصر باشد در حایل شدن قمر میان شمس و میان ما چنانچه از کلام منجمان متوهم میشود زیرا که اگر شمس
برنگ سوخته شود بسببی دیگر مثل حایل شدن جسمی سیاه که مخلوق شود در نظر ما بقدر شمس باشد مثلا نماز کسوف واجب
میشود دوم مبالغه در دفع توهم آنکه پنهان شدن در پس ابر تیره داخل در مراد با انکساف باشد یعنی روایت از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت چون گرفته شود آفتاب همگی آن و برنگ سوخته شود و ندانی بعد از آن دانی بعد از تمام انجلا پس
واجب است بر تو قضای آن نماز و اگر برنگ سوخته نشده باشد جمیع آن پس واجب نیست بر تو قضای آن هفتم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى
إِذَا عَلِمَ بِالْكُسُوفِ وَنَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ فَلَا قَضَاءَ عَلَيْهِ شرح و در روایتی
دیگر از امام صلوات الله علیه این است که چون داند کسوف را و فراموش کند اینکه نماز گزارد پس واجب است بر او قضا
و اگر نداند کسوف را پس نیست قضا بر او کلام مصنف رحمه الله تعالی اصل این کلام مصنف است برای دفع منافات
میان این حدیث و حدیث سابق و میتواند بود که تتمه روایت باشد یعنی اینکه اگر نداند قضا ندارد در صورتی که برنگ سوخته
نشده باشد جمیع قرص هشتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْفُضَيْلِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ إِذَا انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

هذا اذا لم يحترق كله شرح

وَأَنَا رَاكِبٌ لَا أَقْدِرُ عَلَى النُّزُولِ فَكَتَبَ إِلَيَّ صَلِّ عَلَى مَرْكَبِكَ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ شرح روایت از علی بن فضیل
واسطی که از راویان امام رضا علیه السلم است گفت نوشتم سوی امام علیه السلم که چون گرفته شود آفتاب یا ماه بر حالی که
من سوار باشم قدرت نداشته باشم بر فرود آمدن چون کنم راوی گفت پس امام نوشت سوی من که نماز کن بر مرکب
خود که تو بر آنی باب نود و سوم اصل باب صلوة التسبیح شرح التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص و قبیح خواه بلفظ سبحان الله
باشد و خواه بلفظ دیگر باشد یعنی این باب بیان نمازیست که در آن تسبیح بسیار است مراد جعفر طیار رحمه الله است و در این
باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لِجَعْفَرٍ يَا جَعْفَرُ أَلَا أَمْنَحُكَ أَلَا أُعْطِيكَ أَلَا أَحْبُوكَ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَظَنَّ
النَّاسُ أَنَّهُ يُعْطِيهِ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً فَتَشَرَّفَ النَّاسُ لِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ إِنِّي أُعْطِيكَ شَيْئًا إِنْ أَنْتَ
صَنَعْتَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ كَانَ خَيْرًا لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنْ صَنَعْتَهُ بَيْنَ يَوْمَيْنِ غُفِرَ لَكَ مَا بَيْنَهُمَا
أَوْ كُلَّ جُمُعَةٍ أَوْ كُلَّ شَهْرٍ أَوْ كُلَّ سَنَةٍ غُفِرَ لَكَ مَا بَيْنَهُمَا شرح الا بهمزه استفهام و حرف نفی است امنح بنون
و حا بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال مرفوعست تقدیرا احبو بحا بی‌نقطه و با یک نقطه و واو
بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر مرفوعست تقدیرا الحبو بفتح حا و سکون با و واو بخشیدن و بی طلب عوض
تشرف بشین با نقطه و را بی‌نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التشرف مشرف شدن بر چیزی برای تماشای آن
بین یومین عبارتست از تماشای دو روز و ضمیر بینهما و جار راجعست بدو نماز تسبیح و بین اینجا بمعنی زمانیست که واسطه است
میان دو چیز کل سه جا مجرور و معطوف بر یومین است یعنی روایت از امام جعفر صادق تمام گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله جعفر طیار را ای جعفر آیا نفع نرسانم ترا آیا بخشش نکنم ترا آیا رایگان ندهم ترا پس گفت جعفر که بلی یا رسول الله امام گفت
پس گمان کردند مردمان اینرا که او میدهد جعفر را طلا یا نقره پس مشرف شدند مردمان برای تماشای آن پس گفت جعفر را که بدرستی
که من میدهم ترا چیزی که اگر تو کنی آن را در هر شبانه روزی باشد بهتر برای تو از دنیا و آنچه در دنیاست و اگر کنی آن را در میان
دو روز یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این نماز و آن نماز است یا اگر کنی در هر هفته یکبار یا در هر ماهی
یکبار یا در هر سالی یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این نماز و آن نماز است اگر گویی چون بجا گزارد
این نماز در هر سالی گناهان مابین بخشیده میشود پس فایده گزاردن در هر دو روز و مانند آن چیست گوییم فایده اول
اطمینان قلب زیرا که شاید اجل امان ندهد و فایده دوم زیادتی بخشایش گناهان زیرا که بخشایش مختلف میباشد باعتبار
شدت و ضعف و میتواند بود که مراد این باشد که برای صاحبان شغل بسیار که ضروری باشد گزاردن در یکسال کافی است
و از برای غیر ایشان در هر ماهی است یا در هر هفته است یا هر دو روز است بحسب تفاوت در کمی شغل اصل تُصَلِّي
أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ تَبْتَدِئُ فَتَقْرَأُ وَتَقُولُ إِذَا فَرَغْتَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَاللَّهُ أَكْبَرُ تَقُولُ ذَلِكَ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً فَإِذَا رَكَعْتَ قُلْتَهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ
الرُّكُوعِ قُلْتَهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا سَجَدْتَ قُلْتَهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ السُّجُودِ فَقُلْ
بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا سَجَدْتَ الثَّانِيَةَ فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ
السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ قُلْتَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَأَنْتَ قَاعِدٌ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ شرح بیان این آنکه میگزاری چهار
رکعت را ابتدا میکنی پس قراءت میکنی و میگویی چون از قراءت فارغ شوی اینرا که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

بازده بار پس چون رکوع میکنی میگوئی آنرا ده بار پس چون برداری سر خود را از رکوع میگوئی آنرا ده بار پس چون
سجده کنی پس بگو ده بار پس چون برداری سر خود را از سجده پس بگو در میان دو سجده ده بار پس چون سجده کنی سجده دوم
پس بگو ده بار پس چون برداری سر خود را از سجده دوم میگوئی ده بار در حالی که نشسته باشی پیش از آنکه برخیزی اصل فتلک
خمس وسبعون تسبيحة في كل ركعة ثلثمائة تسبيحة في اربع ركعات الف ومائتا تسبيحة وتهليلة
وتكبيرة وتحميد وان شئت صليتها بالنهار وان شئت صليتها بالليل شرح مشهور است که این
چهار رکعت جعفر رضی الله عنه است تسبیحة در اول و دوم عبارت است از تسبیح بزرگ که مرکب است از چهار تسبیح کوچک و در سوم
از گفتن سبحان الله فی کل رکعة صفت خمس وسبعون است ثلثمائة بدل خمس وسبعون است فی اربع رکعات صفت ثلثمائة است
الف مرفوع و بدل ثلثمائة است یعنی پس جمیع آنچه مذکور شد هفتاد و پنج تسبیح بزرگ در هر رکعتی است و سیصد تسبیح بزرگ در چهار
رکعت است هزار و دویست تسبیح کوچک که قدر مشترک میان گفتن سبحان و گفتن لا اله الا الله و گفتن الله اکبر و گفتن
الحمد لله اگر خواهی میگزاری آن چهار رکعت را در روز و اگر خواهی میگزاری آنرا در شب دوم اصل وفي رواية ابراهيم
بن عبد الحميد عن ابي الحسن عليه السلم يقرأ في الاولى اذا زلزلت وفي الثانية والعاديات
وفي الثالثة اذا جاء نصر الله وفي الرابعة بقل هو الله احد قلت فما ثوابها قال لو كان عليه
مثل رمل عالج ذنوبا غفر له ثم نظر الي فقال انما ذلك لك ولاصحابك شرح عالج بعین بی نقطه و الف
و کسر لام و جیم موضعی است که ریگ در آن بسیار است یعنی و در روایت ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلام است
که کسی که نماز تسبیح گزارد میخواند بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره اذا زلزلت را و در رکعت دوم عادیات را و در رکعت سوم
سوره اذا جاء نصر الله را و در رکعت چهارم سوره قل هو الله احد را گفتم پس چیست ثواب آن نماز امام گفت اگر باشد بر او
مانند ریگ عالج باعتبار گناهان بخشایش کرده میشود برای او و بعد از آن امام نگاه کرد بسوی من پس گفت جز این نیست که این
ثواب برای تو و برای یاران تست مراد این است که مخصوص شیعه امامیه است سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال تصليها بالليل وتصليها بالنهار وتصليها في السفر بالليل والنهار وان شئت
فاجعلها من نوافلك شرح ضمیر تصلیها راجع بنماز تسبیح است که در کلام سابق بوده و در اینجا منقول شده یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میگزاری نماز تسبیح را در شب و میگزاری آنرا در روز و میگزاری آنرا در سفر در شب
و در روز و اگر خواهی پس بگردان آنرا از جمله نوافل تو که قضا شده یا نوافل روز حاضر مراد این است که اگر کسی آنرا حساب نافله کند
ترک آن نافله باعث این نمیشود که آنکس مستخف بتهاون مضیع سنت باشد چنانچه گذشت در حدیث سیزدهم باب
هشتاد و پنجم چهارم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول من كان مستعجلا يصلي صلوة جعفر
مجردة ثم يقضي التسبيح وهو ذاهب في حوائجه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که
باشد صاحب شتاب میگزارد نماز جعفر را بر حالی که بی تسبیح مقرر آن باشد بعد از آن قضا میکند آن تسبیح مقرر را
بر حالی که او سعی میکرده باشد در حاجتهای خود پنجم اصل عن علي بن سليمان قال كتبت الى الرجل عليه السلم
ما تقول في صلوة التسبيح في المحمل فكتب عليه السلم اذا كنت مسافرا فصل شرح علی بن سلیمان
میان سه کس مشترک است یکی راوی از صاحب الزمان صلوات الله علیه است و دیگر راوی از امام حسن عسکری علیه السلام است و دیگر
راوی از امام علی نقی علیه السلام است یعنی روایت است از علی بن سلیمان گفت نوشتم سوی آنمرد که امام علیه السلام است که چه میگوئی

در نماز تسبیح در کجاوه پس نوشت علیه السلم که چون باشی مسافر پس بگزار ششم اصل عن ابن محبوب رفعه قال
تقول في آخر ركعة من صلوة جعفر يا من لبس العز والوقار يا من تعطف بالمجد وتكرم
به يا من لا ينبغي التسبيح الا له يا من احصى كل شيء علمه يا ذا النعمة والطول يا ذا المن
والفضل يا ذا القدرة والكرم اسألك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك و
باسمك الاعظم الاعلى وكلماتك التامة ان تصلي على محمد وآل محمد وان تفعل بي كذا وكذا
شرح حسن بن محبوب از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است مراد بنفع اینجا نسبت حدیث است بامامی
که روایت از او نشده ضمیر قال در اول راجع با ابن محبوب است مقتضای حدیث آینده این است که موضع این دعا سجده دوم
از رکعت چهارم باشد لبس بفتح لام ... باب علم است الوقار بفتح واو ...
باب ضرب ... التعطف بعین بی نقطه و طا بی نقطه ...
آنکس الکرم ... مصدر باب تفعل عدم التفات ...
واقع شده الطول بفتح طا بی نقطه و سکون واو ... المن بفتح میم و تشدید نون مصدر باب
نصر ... الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه مصدر باب نصر و علم ... المعاقد بفتح میم و عین بی نقطه و کسر قاف
و دال بی نقطه جمع معقد بفتح میم و سکون عین و کسر قاف مواضع بستن ... برای تبعیض است ... در اصل یعنی
تخت پادشاهی است و اینجا عبارت است از مجموع مخلوقات پس معاقد العز عبارت است از آنچه ...
باعتبار اینکه ...
یا باعتبار اینکه عزت در مخلوق غیر ایشان ... موافق آیت سوره منافقین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
منتهی الرحمة بصیغه اسم مکان از انفعال ... آنچه است که از آن تجاوز نمیکند و عبارت است از آیات بینات
محکمات ناهیه از اتباع ظن و اختلاف از روی ظن زیرا که رحمت عبارت است از رضای الهی و مناط آن عمل بآن آیات است
الاعظم الاعلی عبارت است از ذوات ائمه که از اسم مکنون مخزون میگویند چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث
اول باب یازدهم که باب حدوث الاسماء است و موافق این گذشت در کتاب الدعا در حدیث ...
کلماتک التامة عبارت است از آیات محکمات کتاب الهی ...
بجمیع مسائل ... یعنی روایت است از ابن محبوب ... امام گفت که میگوئی
در رکعت آخر رکعتهای نماز جعفر ... ای آنکه پوشید لباس عزت ...
... سزاوار نیست تنزیه از نقصان و قبیح مگر برای او ... ای صاحب نعمت و بی نیازی ای
صاحب عطا و کمال ای صاحب قدرت و جود سوال میکنم ترا بجاهای بستن عزت از جمله عرش تو و منتهای رحمت از جمله کتاب
و بنام تو که بزرگتر ... و کلمه های تو که هر یک از آنها کامل است ... که درود کنی بر محمد و آل محمد و اینکه کنی با من چنین و چنین
مراد این است که حاجت خود را ذکر میکنی هرچه باشد هفتم اصل قال لي ابو عبد الله عليه السلم الا اعلمك شيئا تقوله
في صلوة جعفر فقلت بلى فقال اذا كنت في آخر سجدة من الاربع ركعات فقل اذا فرغت من
تسبيحك سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتكرم به سبحان من لا ينبغي
التسبيح الا له سبحان من احصى كل شيء علمه سبحان ذي المن والنعم سبحان ذي القدرة والكرم

اللهم اني اسألك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك واسمك الاعظم وكلماتك التامة
التي تمت صدقا وعدلا صل على محمد واهل بيته وافعل بي كذا وكذا شرح التي تمت صدقا و عدلا
آیت سوره انعام و بیان شده در کتاب الحجة در شرح احادیث باب نود و دوم که باب مواليد الائمه علیهم السلام است و باقی کلام
از شرح حدیث سابق هشتم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلم من صلى صلوة جعفر كتب الله عز وجل
له من الاجر مثل ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجعفر قال اي والله شرح گفتم امام جعفر صادق را
که آیا هر که گزارد نماز جعفر را مینویسد الله عزوجل برای او از مزد مثل آنچه را که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله برای جعفر که
بیان شد در حدیث اول این باب امام گفت آری بخدا قسم باب نود و دوم اصل باب صلوة فاطمة عليها السلم وغيرها
من صلوة الترغيب شرح صلوة فاطمه عبارت است از چهار رکعت بکیفیتی که مذکور است در حدیث اول و دوم این باب الترغیب
برا بی نقطه و غین با نقطه ... مصدر باب تفعیل ... مراد بصلوة الترغیب نمازیست که خلفای ائمه
رغبت فرموده اند در آن بذکر ثواب آن یعنی این باب بیان نماز فاطمه زهرا علیها السلم و غیر آنست از جمله نمازی که ذکر ثواب
آن شده در احادیث ائمه معصومین از جانب الله تعالی در این باب هفت حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلم
يقول من صلى اربع ركعات يقرأ في كل ركعة خمسين مرة قل هو الله احد لم ينفتل وبينه
وبين الله ذنب الا غفر له شرح لم ینفتل بفا و تا دو نقطه بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعال است ظاهر حدیث
آنست که استثنا اینجا منقطع باشد و میتواند بود که متصل باشد بر این روش که مراد ذنب اینجا اعم از مغفور و غیر مغفور باشد
و در حدیث آینده مخصوص غیر مغفور باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که گزارد چهار رکعت را با دویست بار
سوره قل هو الله احد در هر رکعتی پنجاه بار جدا نمیشود از آن نماز بر حالی که میان او و میان الله تعالی گناهی مانده باشد مگر آمرزیده
میشود آن گناه برای او دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال من صلى اربع ركعات يقرأ في كل ركعة
قل هو الله احد خمسين مرة لم ينفتل وبينه وبين الله ذنب شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق
سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال من صلى ركعتين يقرأ قل هو الله احد في كل ركعة ستين
مرة انفتل وليس بينه وبين الله ذنب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت هر که گزارد دو رکعت
با سوره قل هو الله احد در هر رکعتی شصت بار جدا میشود از آن نماز بر حالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی چهارم اصل
عن ابي الحسن الرضا عليه السلم قال من صلى المغرب وبعدها اربع ركعات ولم يتكلم حتى يصلي
عشر ركعات يقرأ في كل ركعة بالحمد وقل هو الله احد كانت عدل عشر رقاب شرح العدل بکسر عین بی نقطه
و سکون دال بی نقطه متاعی ... مراد اینجا ... یعنی روایت است از امام رضا علیه السلم
هر که گزارد فریضه مغرب را و بعد از آن چهار رکعت نافله را و سخن نگوید تا آنکه گزارد ده رکعت بر حالی که خواند در هر رکعتی از این
ده رکعت سوره فاتحه و سوره قل هو الله احد را میشود آن نماز همسنگ ده بنده که آزاد کرده شود در راه خدا پنجم اصل عن
ابي عبد الله عليه السلم قال من تطهر ثم اوى الى فراشه بات وفراشه كمسجده فان قام من الليل
فذكر الله تناثرت عنه خطاياه فان قام من آخر الليل فتطهر وصلى ركعتين وحمد الله واثنى عليه
وصلى على النبي صلى الله عليه وآله لم يسأل الله شيئا الا اعطاه اما ان يعطيه الذي يسأله بعينه
واما ان يدخر له ما هو خير له منه شرح اوی بهمزه و واو و الف منقلب از یا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب

باب تفعیل است اخر اللیل بکسر خا و فتح خا میتواند بود و بهر تقدیر مراد اول نصف دوم شب است ظاهر این است که این دو رکعت
خارج از نماز شب باشد و پیش از آن باشد بر روشی که در میان اول نصف دوم شب و اول ثلث سوم شب باشد و این
ثلث سوم وقت نماز شب است چنانچه گذشت در حدیث ششم باب هفتم یدخر بدال با نقطه و خا با نقطه و را بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع یا باب افتعال است الذخر بضم ذال و سکون خا و الادخار گزیدن و نگاه داشتن
چیزی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که وضو سازد و متوجه بعد از آن جا گیرد در جامه خواب خود شب میگذراند
بر حالی که جامه خواب او مانند مسجد اوست پس اگر بیدار شود در شب پس یاد کند الله تعالی را پراکنده میشود از او خطاهای
او پس اگر برخیزد در آخر شب پس وضو سازد و مثلا و گزارد دو رکعت و سپاس کند الله تعالی را و ستایش کند برای او و ذکر
اسمای حسنی او درود کند بر نبی صلی الله علیه و آله طلب نمیکند از الله تعالی چیزی را مگر آنکه میدهد الله تعالی او را یا بهتر روش که بده
او را آنچه مطلبه آنرا بعینه یا بهتر روش که گزیند و نگاه دارد برای او آنچه را که بهتر است برای او از آنچه طلبیده ششم اصل عن بعضهم
عليهم السلم في قول الله عز وجل ان ناشئة الليل هي اشد وطأ واقوم قيلا قال هي ركعتان
بعد المغرب تقرأ في اول ركعة بفاتحة الكتاب وعشر من اول البقرة وآية السخرة ومن قوله
والهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم ان في خلق السموات والارض الى قوله لآيات لقوم
يعقلون وخمس عشرة مرة قل هو الله احد وفي الركعة الثانية فاتحة الكتاب وآية الكرسي
وآخر البقرة من قوله لله ما في السموات وما في الارض الى ان تختم السورة وخمس عشرة مرة
الله احد ثم ادع بعد هذا بما شئت قال ومن واظب عليه كتب له بكل صلوة ستمائة
الف حجة شرح گذشت در حدیث نوزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است که این از قبیل تفسیر
تاویل است یعنی روایت است از بعض ائمه معصومین علیهم السلم در قول الله عزوجل در سوره مزمل که بدرستی که عبادت
ناشئه در شب آنست سختتر باعتبار قدم نهادن و درست تر باعتبار سخن امام گفت که ناشئة اللیل عبارت است
از مثل دو رکعت بعد از نماز مغرب میخوانی در رکعت اول بسوره فاتحه و ده آیت از اول سوره بقره سوای بسم الله
الرحمن الرحیم اول الم دوم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین سوم الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم
ینفقون چهارم والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون پنجم اولئک علی هدی من ربهم
واولئک هم المفلحون ششم ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون هفتم ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم
وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم هشتم ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین نهم یخادعون
الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون دهم فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون
مخفی نماند که بنابر اینکه الم آیت علیحده نباشد آیت دهم واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون خواهد بود
و میخوانی آیت سخره را بضم سین بی نقطه و سکون خا با نقطه و را بی نقطه از سوره اعراف که ان ربکم الله الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات
بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب ما یفصل به
بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتاد و هم است و میخوانی از سوره بقره که والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن
الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله

من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء والارض لآيات لقوم يعقلون وبيان شد در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول ومیخوانی پانزده بار سوره قل هو الله احد را و در رکعت دوم میخوانی سوره فاتحه را وآیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم وبیان شد در کتاب الدعاء در شرح حدیث هشتم باب الدعاء فی ادبار الصلوات که باب پنجاه ودوم است ومیخوانی آخر سوره بقره را که لله ما فی السموات وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین ومیخوانی پانزده بار سوره قل هو الله احد را بعد از آن و دعا کن بعد از آنچه مذکور شد بآنچه خواستی امام گفت که هر که مداومت کند بر آنچه مذکور شد نوشته میشود برای او بهر نمازی ششصد هزار حجه

اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کان النصف من شعبان فصل اربع رکعات تقرا فی کل رکعة الحمد مرة وقل هو الله احد مائة مرة فاذا فرغت فقل اللهم انی الیک فقیر وانی عائذ بک ومنک خائف مستجیر رب لا تبدل اسمی رب لا تغیر جسمی رب لا تجهد بلائی اعوذ بعفوک من عقابک واعوذ برضاک من سخطک واعوذ برحمتک من عذابک واعوذ بک منک جل ثناؤک وانت کما اثنیت علی نفسک وفوق ما یقول القائلون شرح

تبدیل اسم عبارت است از زوال آنچه باعث لقب بد شود وتغییر جسم عبارت است از زوال آفت در بدن یعنی روایت است از امام جعفر صادق که گفت چون شود شب پانزدهم شعبان پس بگزار چهار رکعت میخوانی در هر رکعتی سوره الحمد را یکبار وسوره قل هو الله احد را صد بار پس چون فارغ شوی پس بگو خداوندا بدرستی که من سوی تو نیازمندم وبدرستی که من پناه گیرنده ام بتو واز تو ترسانم وپناه جوینده ام ای صاحب کل اختیار من تبدیل مکن نام مرا ای صاحب کل اختیار من تغییر مده بدن مرا ای صاحب کل اختیار من مکن بلای مرا پناه میگیرم بآمرزش تو از بازخواست تو وپناه میگیرم بخوشنودی تو از غضب تو وپناه میگیرم برحمت تو از عذاب تو وپناه میگیرم بتو از تو بزرگ است ستایش تو وتو چنانی که ستایش کردی در قرآن بر خود وبالای آنی که میگویند گویندگان از صفات تو

اصل قال وقال ابو عبد الله علیه السلم یوم سبعة وعشرین من رجب نبئ فیه رسول الله صلی الله علیه واله من صلی فیه ای وقت شاء اثنتی عشرة رکعة یقرا فی کل رکعة بام القران وسورة ما تیسر فاذا فرغ وسلم جلس مکانه ثم قرا ام القران اربع مرات والمعوذات الثلث کل واحدة اربع مرات شرح سوره بجره در منونات باموصوفات معنی شیء وصف سوره است نیسر بصیغه ماضی معلوم غائب باب تفعل صفت ماء است المعوذات الثلث بصیغه اسم فاعل باب تفعیل عبارت است از سوره قل اعوذ برب الفلق وسوره قل اعوذ برب الناس وسوره قل هو الله احد زیرا که هر سه سوره برای تعویذ واحتراز از ضرر است چنانچه گذشت در حدیث هم باب التعقیب وظاهر است از حدیث دوم باب آینده ومیتواند بود که بجای سوم سوره قل یا ایها الکافرون باشد زیرا که آن برای احتراز از ضرر کافران وظالمان است یعنی راوی گفت که گفت امام جعفر صادق که روز بیست وهفتم بعثت داده شد

از رجب

در آن رسول الله صلی الله علیه واله هر که گزارد در آن روز در هر وقتی که خواهد دوازده رکعت بر حالی که خواند در هر رکعتی سوره فاتحه وسوره از سورها که آسان باشد بر او پس چون فارغ شود وسلام دهد بنشیند همانجا بعد از آن خواند سوره فاتحه را چهار بار وسه سوره را که هر کدام پناه دهنده است از ضرر هر کدام را چهار بار

اصل فاذا فرغ فهو فی مکانه قال لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله وسبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اربع مرات ثم یقول الله الله ربی لا اشرک به شیئا اربع مرات ثم یدعو فلا یدعو بشیء الا استجیب له فی کل حاجة الا ان یدعو فی جائحة قوم او قطیعة رحم شرح

الحول بفتح حاء بی نقطه وسکون واو وکجی واز آن ماخوذ است احول بمعنی کج چشم ومراد اینجا گردیدن وسست شدن عزم کسی از کاریست ومراد از قوه قوت آنست وآن راست شدن عزم کسی سوی کاریست تقسیم استجابت بدو قسم مذکور شد در حدیث هفتم این باب الجائحة بجیم والف وهمزه وحاء بی نقطه مصدر باب منع بر بیدن خویشان وندا از خود یعنی پس چون فارغ شود بر حالی که او در همانجا باشد گوید نیست مستحق عبادتی مگر الله والله بزرگتر است از آنکه وصف کرده شود ولطف کسی وسپاسی خاص است وای تنزیه الله ونیست گردیدن عزم کسی از کاری ونه راستی عزم کسی سوی کاری مگر بوسیله الله که بلند مرتبه بزرگ است چهار بار بعد از آن گوید الله صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او در ربوبیت چیزی را چهار بار بعد از آن دعا کند پس دعا نمیکند بچیزی از حاجتها مگر آنکه مستجاب میشود هر حاجتی که باشد مگر آنکه دعا کند در برانداختن قومی یا بریدن خویشاوندی مراد استثنای دعائیست که نامشروع باشد باب نود وسوم

اصل باب صلوة الاستخارة شرح این باب بیان نماز طلب خیرت است در این باب شش حدیث است اول

اصل قال ابو عبد الله علیه السلم صل رکعتین واستخر الله فوالله ما استخار الله مسلم الا خار له البتة شرح خار بخاء بانقطه والف ورای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل العین یائی باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بگزار دو رکعت نماز و طلب خیر کن از الله تعالی در وقتی که متردد شوی چه بخدا قسم که طلب خیر از الله تعالی نکند مسلمانی مگر آنکه میگزیند الله تعالی برای آن بنده البته مراد این است که بعد از این نماز دعائی که پیش نهاد خاطر او شود کند که الله خیر خواهد بود دوم

اصل عن ابی جعفر قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا هم بامر حج او عمرة او بیع او شراء او عتق تطهر ثم صلی رکعتی الاستخارة فقرا فیهما بسورة الحشر وبسورة الرحمن شرح تطهر بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است وآن اعم است از غسل تنها ووضوی تنها وجمع هر دو وتقدیم وضو بر غسل یعنی روایت است از امام محمد باقر که گفت که عادت امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما این بود که چون قصد میکرد کاری مثل حج یا عمره یا فروختنی یا خریدنی یا آزاد کردن بنده پاکیزه میکرد خود را بعد از آن میگزارد دو رکعت استخاره را با این روش که میخواند بعد از سوره حمد سوره حشر را در رکعت اول وسوره رحمن را در رکعت دوم

اصل ثم یقرا المعوذتین وقل هو الله احد اذا فرغ وهو جالس فی دبر الرکعتین ثم یقول اللهم ان کان کذا وکذا خیرا لی فی دینی ودنیای وعاجل امری وآجله فصل علی محمد واله ویسره لی علی احسن الوجوه واجملها اللهم وان کان کذا وکذا شرا لی فی دینی ودنیای وآخرتی وعاجل امری وآجله فصل علی محمد واله واصرفه عنی رب صل علی محمد واله واعزم لی علی رشدی وان کرهت ذلک او ابته نفسی شرح

المعوذتین بکسر واو مشدده است اعزم بعین بی نقطه وزای بانقطه بصیغه امر باب ضرب است العزم اراده کاری

بعنوان قطع وفصل بر آن کار الرشد بضم را بی نقطه وسکون شین بانقطه ودال بی نقطه مستقیم بودن در راه حق وآن ضد ضلالت است کرهت بصیغه ماضی متکلم وحده از باب علم است ابته بهمزه وبای یکنقطه بصیغه ماضی معلوم غائبه معتل اللام یائی باب منع یعنی بعد از آن میخواند سوره قل اعوذ برب الفلق را وسوره قل اعوذ برب الناس را وسوره قل هو الله احد را چون فارغ شود بر حالی که او نشسته باشد در عقب آن دو رکعت بعد از آن میگفت که خداوندا اگر باشد چنین وچنین که خیال کرده ام بهتر برای من در کار دین من ودنیای من وحاضر کار من وآینده کار من پس درود کن بر محمد وآل محمد وآسان کن آنرا برای من بر بهتر طرق وزیباتر آنها خداوندا واگر باشد چنین وچنین که خیال کرده ام بد برای دین من ودنیای من وآخرت من وحاضر کار من وآینده کار من پس درود کن بر محمد وآل محمد وبرگردان آنرا از من ای صاحب کل اختیار من درود کن بر محمد وآل محمد وقطع وفصل کن برای من بر آنچه رشد من است که کراهت داشته باشم آنرا یا ابا داشته باشد از آن دل من سوم

اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اردت امرا فخذ ست رقاع فاکتب فی ثلث منها بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة افعله وفی ثلث منها بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة لا تفعله ثم ضعها تحت مصلاک ثم صل رکعتین فاذا فرغت فاسجد سجدة وقل فیها مائة مرة استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة ثم استو جالسا وقل اللهم خر لی واختر لی فی جمیع اموری فی یسر منک وعافیة شرح

الخیرة بکسر خاء بانقطه وسکون یاء دو نقطه در پائین ورای بی نقطه اسم اختیار بمعنی گزیدن خیره در اول ودوم مرفوع وخبر مبتدای محذوف بتقدیر هذه الرقعة خیرة یا منصوب ومفعول فعل محذوف بتقدیر اطلب خیرة در سوم منصوب ومفعول مطلق است من ابتدائیه است وظرف صفت خیرة است خر بکسر خاء بانقطه وسکون رای بی نقطه بصیغه امر معتل العین یائی باب ضرب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون اراده کنی کاری مهمی را که متردد در آن باشی بگیر شش پارچه کاغذ را مثلا وبنویس در سه پارچه از آنها اینکه ابتدا میکنم بنام خدای مهربان مهربان بمؤمنان این گزین است از جانب خدای که بی شکست رعایت کننده مصالحت برای فلان پسر فلانه که بکن آن کار را ودر سه پارچه از آنها همان مضمون وتبدیل افعله بلا تفعله بعد از آن بگذار آنها را در پائین جای نماز خود بعد از آن بگزار دو رکعت نماز پس چون فارغ شوی پس بجود کن یک سجود وبگو در آن سجده صد بار که طلب گزین کردن میکنم از الله تعالی برحمت او گزینی که با فراغت باشد بعد از آن راست شو نشسته وبگو خداوندا خیر نصیب کن مرا وگزین برای من در جمیع کارهای عمده من با آسانی از جانب تو وعافیتی

اصل ثم اضرب بیدک الی الرقاع فشوشها واخرج واحدة واحدة فان خرج ثلث متوالیات افعل فافعل الامر الذی تریده وان خرج ثلث متوالیات لا تفعل فلا تفعله وان خرجت واحدة افعل والاخری لا تفعل فاخرج من الرقاع الی خمس فانظر اکثرها فاعمل به ودع السادسة لا تحتاج الیها شرح

بعد از آن فرو کوب دست خود را سوی آن پارچها پس بر هم زن آنها را وبیرون آور یکی را پس اگر بیرون آید سه پارچه پی در پی که بکن پس بکن آن کاری را که اراده داری آنرا واگر بیرون آید سه پارچه پی در پی که مکن پس مکن آنرا واگر بیرون آید مثلا یک پارچه که بکن ودیگری که مکن پس بیرون آور از آن پارچها تا پنج پارچه پس ملاحظه کن بیشتر آنها را که آیا افعل است یا لا تفعل واو پس عمل کن آن اکثر را وواگذار پارچه ششم را احتیاج نداری بآن چهارم

اصل سال الحسن بن الجهم ابا الحسن علیه السلم لابن اسباط فقال ما تری له وابن اسباط حاضر ونحن جمیعا نرکب البحر او البر الی مصر فاخبره

بخبر طریق البر فقال البر طریق وائت المسجد فی غیر وقت صلوة الفریضة فصل رکعتین واستخر الله مائة مرة ثم انظر ای شیء یقع فی قلبک فاعمل به وقال له الحسن البر احب الی له قال والی شرح وتحن عطف بر ابن اسباط جمیعا حالست از نحن نرکب بتقدیر استفهام است وبصیغه مضارع معلوم غائب باب علم است وضمیر مستتر راجع بابن اسباط است که اراده سفر مصر داشت البحر منصوب ومفعول نرکب است وضمیر مستتر در اخبره راجع است بحسن وضمیر بارز راجع بابو الحسن علیه السلم ضمیر مستتر در فقال راجع بابو الحسن است البر مبتداست طریق خبر مبتداست ای مرفوع ومبتداست تقع خبر مبتداست ضمیر له در اول راجع بابو الحسن است ودر دوم راجع بابن اسباط است ضمیر مستتر در قال راجع بابو الحسن است یعنی پرسید حسن بن جهم بفتح جیم وسکون ها امام رضا علیه السلم را برای علی بن اسباط بفتح همزه وسکون سین بی نقطه وبای یکنقطه والف وطاء بی نقطه با این روش که حسن گفت که چه میبینی برای ابن اسباط بر حالی که گفت که ابن اسباط در مجلس حاضر بود وما نیز حاضر بودیم همگی یا پیش گیرد راه دریا را یا راه صحرا را سوی مصر پس حسن خبر داد امام را بحال راه صحرا پس امام گفت ابن اسباط را که صحرا یا بمعنی که راه صحرا بهتر مینماید ودر آ مسجد در غیر وقت نماز فریضه پس بگزار دو رکعت وطلب گزین کردن کن از الله تعالی صد بار بعد از آن ملاحظه کن که چه چیزی می افتد در دل تو پس عمل بآن کن یا بمعنی که هر کدام که پیش نهاد خاطر تو شود خیر خواهد بود وگفت امام را حسن که راه صحرا محبوبتر است سوی من برای ابن اسباط امام گفت سوی من نیز محبوبتر است

هست

آنراه برای او پنجم

اصل عن علی بن اسباط قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلم جعلت فداک ما تری آخذ برا او بحرا فان طریقنا مخوف شدید الخطر فقال اخرج برا ولا علیک ان تاتی مسجد رسول الله صلی الله علیه واله وتصلی رکعتین فی غیر وقت فریضة ثم تستخیر الله مائة مرة ومرة ثم تنظر فان عزم الله لک علی البحر فقل الذی قال الله عز وجل وقال ارکبوا فیها بسم الله مجراها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم فان اضطرب بک البحر فاتک علی جانبک الایمن وقل بسم الله اسکن بسکینة الله وقر بوقار الله واهدا باذن الله ولا حول ولا قوة الا بالله شرح

آخذ بهمزه والف وخاء بانقطه وذال بانقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است وبتقدیر استفهام محذوف بفتح میم وضم خاء بانقطه بصیغه اسم مفعول معتل العین باب علم است ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر ونافع وکرار مجراها بضم میم خوانده اند وحمزه وکسائی وحفص از عاصم بفتح میم خوانده اند وبنا بر اول مصدر میمی از باب افعال است وبنا بر دوم مصدر میمی از باب ضرب است وبعض قرا امالة الف کرده اند قرا اتفاق کرده اند مرسیها بضم میم خوانده اند ودر قرائت شاذه ابن محیص بفتح میم خوانده اند ودر یک برای تعدیه وبرای ملابست میتواند بود اتک بهمزه ووصل وتشدید تا دو نقطه در بالای مفتوحه وکسر کاف بصیغه امر معتل الفاء واوی ومهموز اللام باب افتعال است فاء الفعل آن منقلب بتا شده وادغام شده ولام الفعل منقلب بیا شده وبجزم افتاده الاتکاء تکیه کردن بر چیزی اسکن بفتح سین بی نقطه وکسر کاف مشدده وسکون یاء دو نقطه در پائین وکسر سین وتشدید کاف آرام گرفتن کاف وسکون را بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء واوی باب ضرب است الوقار بفتح واو مصدر باب ضرب وحسن سنگینی ومیتواند بود که قر بکسر یا فتح قاف وتشدید را المضمومه ومفتوحه بصیغه امر مضاعف باب ضرب یا باب علم باشد القرار بفتح قاف ساکن شدن اهدا بهمزه وصل وسکون ها وفتح دال بی نقطه بصیغه امر مهموز اللام باب منع است لام الفعل آن منقلب بالف شده وبجزم افتاده ودر بعض نسخ

همزه لام الفعل ثابت است الهد بفتح ها و سکون دال و همزه والهدء بضم دال و سکون واو و همزه قرار گرفتن یعنی روایت
از علی بن اسباط گفت که گفتم امام رضا علیه السلم را که قربانت شوم چه می‌بینی آیا فرا گیرم راه صحرا یا راه دریا را چه بدرستی که راه
ما بر مصر خطر بسیار دارد پس امام گفت که بیرون رو براه صحرا و نیست بر تو از آنکه روی بمسجد رسول الله صلی الله علیه وآله
و گزاری دو رکعت در غیر وقت نماز فریضه بعد از آن طلب کنی گزین کردن را از الله تعم صد بار بعد از آن نگاه کنی که در دل تو
چه می‌افتد پس اگر قطع و فیصل کند الله تعم برای تو بر راه دریا پس بگو در وقت سوار شدن کشتی آنچه را که گفت الله عز و جل
هود که گفت نوح مومنان را که سوار شوید در کشتی در حالی که مقدر باشد اینکه بنام الله تعم باشد روان کردن کشتی و لنگر کردن کشتی
بدرستی که صاحب کل اختیار من هر آینه بخشایش کننده مهربانست با مومنان یا بمعنی که شما را بر خطاهای شما مواخذه نخواهد کرد
و کشتی را موافق خواهش شما اجرا و ارسا خواهد کرد پس اگر مضطرب کند ترا دریا پس تکیه کن بر جانب راست خود و بگو بنام
خداست سوار شدن من در کشتی آرام گیر ای دریا بآرام الله تعم و ساکن باش بتسکینی الله تعم و قرار گیر برخصت الله تعم
نیست عزم کسی از کاری و نه راستی عزم کسی در کاری مگر بوسیله الکبیری الله تعم اصل قلت اصلحك الله ما السكينة
قال ريح تخرج من الجنة لها صورة كصورة الانسان ورائحة طيبة وهي التي نزلت على ابرهيم
فاقبلت تدور حول اركان البيت وهو يضع الاساطين قيل له هي من التي قال الله عز وجل
فيه سكينة من ربكم وبقية مما ترك آل موسى وآل هرون قال تلك السكينة في التابوت
وكانت فيه طست تغسل فيها قلوب الانبياء وكان التابوت يدور في بني اسرائيل مع الانبياء
ثم اقبل علينا فقال فما تابوتكم قلنا السلاح قال صدقتم هو تابوتكم شرح من در من التي ابتدائیه است
و مراد وحدت که آن دو مثل یکدیگر است بنابر اینکه مثل چیزی منسلخ با یکجز میباشد غالبا پس چون دوری واقع باشد گویا که
هرکدام از یکدیگر جدا شده و بعد از انفصال مثل حدیث انا من علی و علی منی و میتواند بود که برای تبعیض باشد بتقدیر من جنس
التی و حاصل هر دو یکیست تلک مبتداست و مشار الیه آن ریح است که مذکور شد السکینه خبر مبتداست و حاصل جواب
اینست که آن ریح و آن سکینه که در تابوت یکیست یا بمعنی که واحد بالشخص است یا بمعنی که واحد بالنوع است و این
منافات ندارد با اینکه مراد بسکینه در آیت سوره فتح ایمان باشد چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب دوم
که باب فی ان السکینة هی الایمان است و کانت فیه تا آخر برای تفسیر بقیه است و لهذا ارجاع ضمیر مونث مطلقا شده
با وجود آنکه مذکرست الطست بفتح طا بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا منقلب از سین بی نقطه ظرف معروف
که از مس است و گاهی بشین با نقطه مستعمل میشود چنانچه در لغت میراث الانبیاء و او اول برای حبس است و دوم برای
عهد خارجیست و گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب سی و هشتم که باب ما عند الائمه من سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله
و متاعه است که وان عندی الطست الذی کان موسی یقرب به القربان و بیان شده در شرح آن السلاح بکسر سین بی نقطه یراق جنگ
و مراد اینجا جنگ افزارهاست که بیان شد در کتاب الحجه در حدیث سوم باب چهلم یعنی گفتم که بسلامت دارد ترا الله تعم چه چیزست
سکینه یا بمعنی که حقیقت آنچه باعث آرام است چه چیزست امام گفت که بادی است که بیرون می‌آید از بهشت آن را صورتیست
مانند صورت آدمی و بوی خوش و آن بادیست که فرود آمد بر ابراهیم علیه السلم پس شروع کرد میگردید در کنجهای کعبه در حالی
که ابراهیم میگذاشت ستونهای کعبه را گفته شد امام را که آیا آن باد از آن سکینه است که گفت الله عز و جل در سوره بقره که در آن
سکینه است از جانب صاحب کل اختیار شما و باقیمانده است از آل موسی و آل هرون امام گفت که آن باد است سکینه در تابوت

و بود در آن تابوت طشتی که شسته میشد در آن طشت دلهای پیغمبران یا بمعنی که هرکدام از پیغمبران بنی اسرائیل که امام مفترض الطاعه
میشد دل او در آن طشت شسته میشد و عادت این بود که آن تابوت میگردید در میان بنی اسرائیل با آن پیغمبران که دل ایشان
شسته میشد در آن طشت برای امامت بعد از آن امام رو آورد بر ما پس گفت که پس چه چیزست تابوت شما شیعه امامیه
یا بمعنی که آنچه در میان شما علامت امامت و امامت دو در میگردد با امامان مفترض الطاعه مانند تابوت در امامان بنی اسرائیل
کدامست گفتیم سلاح رسول الله است امام گفت راست گفتید آن تابوت شماست اصل وان خرجت برا فقل
الذي قال الله عز وجل سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا
لمنقلبون فانه ليس من عبد يقولها عند ركوبه فيقع من بعير او دابة فيصيبه شيء
باذن الله شرح فا در فیقع برای تعقیب است پس یقع مرفوعست و ممکن است فیصیبه پس در کلام دلالت
بر عدم وقوع فاعل هست و میتواند بود که فا در فیصیبه برای سببیت باشد پس فیصیبه منصوب باشد و در کلام دلالت
بر عدم وقوع قائل باشد یعنی و اگر بیرون روی در راه صحرا پس بگو بعد از سوار شدن آنچه را که گفت الله عز و جل در سوره
زخرف که ای تنزیه آنکه بفرمان در آورد برای ما این مرکوب را و نبودیم برای آن بفرمان در آورندگان و بدرستی که
ما سوی صاحب کل اختیار خود هر آینه بازگشت کنندگانیم چه بدرستی که شان اینست که نیست هیچ بنده که گوید آن کلمه را
نزد سوار شدن او پس افتد از شتری یا اسبی مثلا پس برخورد او را چیزی از آزار برخصت الله تعم اصل ثم قال
فاذا خرجت من منزلك فقل بسم الله آمنت بالله توكلت على الله لا حول ولا قوة الا بالله
فان الملائكة تضرب وجوه الشياطين ويقولون قد سمى الله وآمن بالله وتوكل على الله
وقال لا حول ولا قوة الا بالله شرح بعد از آن امام گفت که پس چون بیرون روی از منزل خود پس بگو بنام خدا
این سفر من کردم ایمان آوردم بالله تعم و توکل کردم بالله تعم نیست عزم کسی از کاری و نه درستی و قوت عزم کسی در کاری
بوسیله الکبیری الله تعم چه بدرستی که فرشتگان میزنند روهای شیاطین را یا بمعنی که برمیگردانند ایشان را و میگویند
که بتحقیق که نام برد الله تعم را و مومن شد بالله و توکل کرد بالله تعم و گفت که نیست حولی و نه قوتی مگر بالله تعم ششم اصل
قال لي ابو عبد الله عليه السلم اذا اراد احدكم شيئا فليصل ركعتين ثم ليحمد الله وليثن عليه
ويصلي على محمد واهل بيته ويقول اللهم ان كان هذا الامر خيرا لي في ديني ودنياي فيسره
لي واقدره وان كان غير ذلك فاصرفه عني فسالته اي شيء اقرا فيهما فقال اقرا فيهما ما
شئت وان شئت قرات فيهما قل هو الله احد وقل يا ايها الكافرون شرح گفت مرا امام جعفر
صادق علیه السلم که چون اراده کند یکی از شما چیزی را که متردد باشد در آن پس باید که گزارد دو رکعت بعد از آن باید که ستایش
کند الله تعم را و باید که ستایش کند بر وی بذکر اسما حسنی و درود بفرستد بر محمد و اوصیای او و میگوید که خداوندا اگر باشد این کار
بهتر برای من در کار دین من و دنیای من پس آسان کن برای من و قضا و قدر کن آن را برای من و اگر باشد غیر آن پس بگردان
آن را از من پس پرسیدم امام را که چه چیز میخوانم در آن دو رکعت بعد از سوره فاتحه پس امام گفت که بخوان در آن دو رکعت
هرچه را که خواستی و اگر خواهی بخوانی در آن دو رکعت سوره قل هو الله احد را در رکعت اول و سوره قل یا ایها الکافرون را
در رکعت دوم مراد اینست که این بهترست فی الجمله هفتم اصل عنه عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلم
قال قلت له ربما اردت الامر يفرق مني فريقان احدهما يامرني والاخر ينهاني قال فقال

اذا كنت كذلك فصل ركعتين واستخر الله مائة مرة ومرة ثم انظر احزم الامرين لك فافعله
فان الخيرة فيه ان شاء الله ولتكن استخارتك في عافية فانه ربما خير للرجل في قطع يده وموت
ولده وذهاب ماله شرح يفرق بفا و را بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل برای تکثیر یا باب نصر است
و جمله حالیه است الفریق بفتح فا و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف طایفه بسیار از مردمان و استعاره شده
اینجا برای عدد بسیار از علم بنفع در کاری یا در ترک آن کار پس من در منی برای تبعیض مجازیست زیراکه فریقان که نایب فاعل
عبارتست از دو لشکر داعی یا بمعنی علم بنفع که مقتضای هر کدام از آن دو لشکر خلاف مقتضای دیگریست و علم کسی جزو اوست
و جزو او بیرون هست حقیقه امر و نهی در احدهما یامرنی و الاخر ینهانی عبارتست از اقتضای فعل و ترک و مراد وحدت که از بسیاری
وجوه نفع و ضرر که متعارضات [illegible] احزم بفتح همزه و سکون حا بی نقطه و فتح زا
با نقطه بصیغه افعل التفضیل آنچه احتیاط در آن بیشتر باشد ثم انظر احزم الامرین اشارتست باینکه صلاح عقلی میباشد
یا بمعنی که میان هر فعلی و ترک آن رجحانی فی الجمله هست در نظر عاقل و برهان این اینست که هر فعل و ترک قطع نظر از
عدم دو ممکن [illegible] اینکه رجحانی فی الجمله یکی از آن دو را بر دیگری هست در نظر عاقل آنکه رجحانی نیست اصلا و بنابر شق اول
عدم اباحت فعل ظاهرست زیراکه اصالة عدم معارضه میتواند ذکر را با نفعی که راجح سازد وجود را هر چند که کم باشد و بنابر دوم
ترک راجح بر فعلست بنابر اصالة عدم زیراکه دفع ضرر اهم از جلب نفعست و پشیمان شدن که چرا کردم بدترست از پشیمان
شدن او که چرا نکردم [illegible] که با وجود رجحان فی الجمله [illegible]
و این استخاره برای آنست یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم اسحق گفت که گفتم او را که بسا
که اراده کردم کاری را در حالی که بسیار جدا کرده میشود از جمله من یا بمعنی که دو لشکر داعی در من بهم میرسد که مقتضای
هر یکی ضد مقتضای دیگریست باعتبار اینکه یکی علم بنفع فعل است و دیگری علم بنفع ترک آن فعلست یکی از آن دو لشکر
امر میکند مرا بفعل و دیگری نهی میکند مرا از آن فعل اسحق گفت که پس امام گفت که چون باشی چنان پس بگزار دو رکعت
و طلب گزین کن از الله تعم صد و یکبار بعد از آن نگاه کن احوط آن دو کار را برای خود پس بکن آن را چه بدرستی که گزیده
در آنست ان شاء الله تعم و باید که باشد طلب گزین تو در فراخی یا بمعنی که هربار بگوید که استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة
چه بدرستی که بسا که گزین کرده میشود برای مرد در بریدن دست او و مردن فرزند او و رفتن مال او هشتم اصل عنهم علیهم السلم
انه قال لبعض اصحابه وقد ساله عن الامر يمضي فيه ولا يجد احدا يشاوره فكيف يصنع قال
شاور ربك قال فقال له كيف قال انو الحاجة في نفسك ثم اكتب رقعتين في واحدة لا
وفي واحدة نعم واجعلهما في بندقتين من طين ثم صل ركعتين واجعلهما تحت ذيلك وقل
يا الله اني اشاورك في امري هذا وانت خير مستشار ومشير فاشر علي بما فيه صلاح وحسن عاقبة — عافية
ثم ادخل يدك فان كان فيها نعم فافعل وان كان فيها لا لا تفعل هكذا تشاور ربك شرح ضمیر منهم
راجع بائمه معصومین علیهم السلم است و مراد روایت از یکی از ایشانست [illegible] و لهذا ارجاع ضمیر مفرد بر جمع
شده یمضی بفا و با نقطه و یا بصیغه مضارع معلوم غایب معتل اللام یایی باب ضرب است المضی بضم میم و کسر ضاد و تشدید
یا رفتن و مراد اینجا بکار کردن و در چیزیست و ضمیر مستتر راجع ببعض اصحابست و این از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است
زیراکه آن بعض اصحاب بصیغه متکلم وحده گفته [illegible] قال در قال شاور تکرار سابقست برای وقوع فاصله بسیار

کیف

کیف یصنع در کیف اشاوره [illegible] البندقه بضم با یک نقطه و سکون نون و ضم دال بی نقطه و قاف و تا وحدت یک گروهه اشر بفتح همزه
و کسر شین با نقطه و سکون را بی نقطه بصیغه امر معتل العین واوی باب افعالست الاشاره بیرون آوردن عسل از کندو
و اینجا استعاره شده برای راه نمایی کسی که مشورت کند و تعدیه آن بعلی برای معنی استعلاست حسن بضم حا و سکون سین معطوف
عاقبه بقاف و با یکنقطه است و در بعض نسخ بفا و یا دو نقطه در پایین است یعنی روایتست از یکی از معصومین علیهم السلم که
او گفت بعض یاران خود را در حالی که بتحقیق پرسیده بود امام را از کار عمده که فکر میکند در آن و نیافته دیگری را که مشورت کند
با او پس چگونه میکند امام گفت مشورت کن با صاحب کل اختیار خود را وی گفت که بعض آن یاران گفت امام را که چگونه مشورت
کنم با صاحب کل اختیار خود امام گفت که قصد کن الحاجت را در دل خود بعد از آن بنویس دو پارچه کاغذ را در یکی لا و در یکی نعم
و داخل کن آنها را در دو گروهه از گل بعد از آن بگزار دو رکعت و بگذار آنها را در زیر دامن خود و بگو خداوندا بدرستی که من
مشورت میکنم با تو در این کار خود و تو بهتر مشورت کرده شده و بهتر راه نما یی پس راه نما بر من کن با آنچه در آنست صلاح
و عاقبت بخیری بعد از آن داخل کن دست خود را در زیر دامن برای بیرون آوردن یک گروهه پس اگر باشد در آن گروهه
نعم پس بکن و اگر باشد در آن لا مکن چنین مشورت میکنی با صاحب کل اختیار خود باب نود و چهارم اصل باب الصلوة
في طلب الرزق شرح این باب بیان نماز در طلب روزیست در این باب هفت حدیثست اول اصل شكا رجل
الى ابي عبد الله عليه السلم الفاقة والحرفة في التجارة بعد يسار قد كان فيه ما يتوجه
في حاجة الاضاقة عليه المعيشة فامره ابو عبد الله عليه السلم ان ياتي مقام رسول الله صلى الله
عليه وآله بين القبر والمنبر فيصلي ركعتين ويقول مائة مرة اللهم اني اسالك بقوتك و
قدرتك وبعزتك وما احاط به علمك ان تيسر لي من التجارة اوسعها رزقا واعمها فضلا وخيرها
عاقبة قال الرجل ففعلت ما امرني به فما توجهت بعد ذلك في وجه الا رزقني الله عز وجل
شرح الحرفه بکسر حا بی نقطه و سکون را بی نقطه و فا نقصان برکت در مال ما یتوجه بحرف نفی و صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل
از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است و بتقدیر قول است یعنی شکایت برد مردی در مدینه بسوی امام جعفر صادق علیه السلم
از نیازمندی و بی برکتی در سود بعد از توسعی که بتحقیق بود در او و گفت که رو نمی‌آورم در حاجتی مگر آنکه تنگ میشود بر او معاش
پس امر کرد او را امام جعفر صادق علیه السلم باینکه رود نزد مقام رسول الله صلی الله علیه وآله در میان قبر و منبر پس بگزارد دو
رکعت و گوید صد بار که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بتوانایی تو و وسعت خزینه تو و بزرگی تو و آنچه احاطه کرده
بآن دانش تو از سرافرازی اینکه آسان کنی برای من از سودا فراخترش را باعتبار روزی و شاملترش را باعتبار فایده
و بهترش را باعتبار اثر گفت آن مرد که پس کردم آنچه را که امر کرد مرا بآن پس رو نیاوردم بعد از آن در راهی از کسب معاش
مگر آنکه روزی داد مرا الله عز و جل دوم اصل جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله
اني ذو عيال وعلي دين وقد اشتدت حالي فعلمني دعاء اذا دعوت به الله رزقني الله
عز وجل ما اقضي به ديني واستعين به على عيالي فقال يا عبد الله توضا واسبغ وضوءك — اسبغها
ثم صل ركعتين تتم الركوع والسجود فيهما ثم قل يا ماجد يا واحد يا كريم اتوجه اليك بمحمد
نبيك نبي الرحمة يا محمد يا رسول الله اني اتوجه بك الى الله ربك ورب كل شيء ان تصلي
على محمد وعلى اهل بيته واسالك نفحة من نفحاتك وفتحا يسيرا ورزقا واسعا الم به شعثي

وَأَقْضِي بِهِ دَيْنِي وَأَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عِيَالِي شرح این مضمون گذشت در کتاب الدعا در حدیث ششم باب الدعا
للرزق که باب بیست و سوم است اسبغ بسین بی‌نقطه و با یک نقطه و غین با نقطه بصیغه امر باب افعال است اسباغ
فراخ و بسیار کردن چیزی و وضوء که بفتح واو بمعنای آب وضوء است و مصدر بضم واو است و همه اینجا مناسبت
و فراخ کردن آب وضوء عبارتست از اتیان مستحبات وضوء مثل شستن دو دست و مضمضه و استنشاق و ریختن آب
بسیار در ظرفی که سر فراخ باشد تا آنکه اغتراف از آن توان کرد آسان واحد بحار بی‌نقطه و جیم میتواند بود و بیاید و ...
ان تصلی میتواند بود که مجرور و بدل اشتمال محمد نبیک باشد و میتواند بود که بتقدیر لان تصلی باشد و متعلق باشد باتوجه الیک
بمحمد نبیک نبی الرحمه زیرا که با محمد از جمله معترضه است النفحه بفتح نون و سکون فا و حا بی‌نقطه و تا وحدت یک وزیدن
باد و بخار استعاره شده برای یکبار آوردن دولت نفحات بفتح نون و فتح فا است الم بتشدید میم بصیغه مضارع معلوم
متکلم وحده از باب نصر است اللم بفتح لام جمع متفرق الشعث بفتح شین با نقطه و فتح عین بی‌نقطه و ثا سه نقطه پراکندگی کار
و مقصود جمع کارهای پراکنده و بی سر و سامانست یعنی آمد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی
که من عیال بارم و برمنست قرضی و بتحقیق سخت شده حال من پس تعلیم کن مرا دعائی که چون کنم بآن الله تعالی روزی گند
مرا الله عز و جل آنچه را که ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن در نفقه عیال خود پس نبی صلی الله علیه و آله گفت که ای
بنده خدا وضو بساز و فراخ کن آب وضوی خود را بعد از آن بگزار دو رکعت بر حالی که کامل کنی رکوع را و سجود را در آن دو رکعت
پس بعد از آن بگو که ای بزرگ ای یگانه ای صاحب کرم رو می‌آورم سوی تو بمحمد پیغمبر تو که پیغمبر رحمتست ای محمد ای رسول الله
بدرستی که من رو می‌آورم بوسیله تو سوی الله تعالی که صاحب کل اختیار تو و صاحب کل اختیار هر چیزست با بکه در دو کنی
بر محمد و بر اولاد و صیای او و طلب میکنم از تو وزیدن نسیم دولتی را از جمله وزیدن نسیم دولت که از جانب تست و گشادن را
که آسان باشد و روزی را که فراخ باشد که جمع کنم بآن روزی فراخ پراکندگی کار خود را و ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن
بر نفقه عیال خود سوم اصل عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ كَانَ فِي يَدِي شَيْءٌ
فَتَفَرَّقَ وَضِقْتُ بِهِ ضِيقاً شَدِيداً فَقَالَ لِي أَلَكَ حَانُوتٌ فِي السُّوقِ قُلْتُ نَعَمْ وَقَدْ تَرَكْتُهُ فَقَالَ إِذَا
رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ فَاقْعُدْ فِي حَانُوتِكَ وَاكْنُسْهُ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى سُوقِكَ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ
أَوْ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ شرح ضقت بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی معلوم معتل العین یایی متکلم وحده از باب ضرب است
ضیقا بکسر ضاد و سکون یا دو نقطه در پایین است الحانوت بحای بی‌نقطه و الف و ضم نون و سکون واو و تا دو نقطه در بالا بر وزن
فاعول دکان شراب فروشی و مراد اینجا مطلق دکانست که پس دکان داشته باشد چنانچه دکان شراب فروشی میدارد و کنس
بنون و سین بی‌نقطه بصیغه امر باب نصر است یعنی روایتست از حمزه بن محمد طیار که کوفی بوده گفت که گفتم در مدینه امام
جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که شان اینست که بود در دست من چیزی از مال پس پراکنده شد و تنگدست شدم تنگی سخت
پس امام گفت مرا که آیا ترا دکانی که خانه در عقب باشد هست در بازار کوفه گفتم آری و بتحقیق واگذاشتم آن را امام گفت که
چون برگردی سوی کوفه پس بنشین در دکان خود و جاروب کن آن را پس چون اراده کنی که از منزل خود بیرون روی سوی بازار
خود پس بگزار دو رکعت یا چهار رکعت اصل ثُمَّ قُلْ فِي دُبُرِ صَلَاتِكَ تَوَجَّهْتُ بِلَا حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ وَلَكِنْ بِحَوْلِكَ
وَقُوَّتِكَ أَبْرَأُ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ إِلَّا بِكَ فَأَنْتَ حَوْلِي وَمِنْكَ قُوَّتِي اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ
رِزْقاً كَثِيراً طَيِّباً وَأَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ شرح با در بلا حول و در بحولک صلهٔ توجهت

باعتبار تضمین معنی وثوق الحول بفتح حا بی‌نقطه و سکون واو یکی و سستی عزم کسی از کاری القوه بضم قاف و تشدید واو و درستی
و عدم انحراف عزم کسی از کاری نفی اعتماد و وثوق بحول و قوت خود و دیگران غیر الله تعالی عبارتست از اعتقاد مذهب معتزله
قدریه که در باب الاستطاعه و غیر آن در باب الخافض بخا با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه اسم فاعل با حسن خوش عیش
برای سببیت است یعنی بعد از آن بگو در عقب نماز خود وقت اراده رفتن سوی بازار که رو آورده روم سوی بازار بلا وثوق
بحولی که از جانب من باشد و نه قوتی که از جانب من باشد یعنی که ترک آنچه ترک خواهم کرد در بازار و فعل آنچه فعل
خواهم آورد در بازار بوسیله الکیزی من نخواهد بود و من مستقل در آن نخواهم بود و لیک توجه و وثوق من بحول
تو و قوت تست بیزار میشوم از هر حول و هر قوت که بوسیله الکیزی کسی باشد مگر بوسیله الکیزی تو پس تو حول
من در بازار و از جانب تست قوت من در بازار خداوندا پس بنا بر این توجه و وثوقی که بحول و قوت تو دارم
و بحول و قوت دیگری ندارم روزی کن مرا از عطای تو که فراخست روزی بسیار با شد بر حالی که من خوش عیش
باشم بسبب فراغت تو یعنی فراغتی که بوسیله الکیزی تو باشد چه بدرستی که شان اینست که مالک و صاحب آن
فراغت نمیشود هیچ یک غیر تو اصل قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ وَكُنْتُ أَخْرُجُ إِلَى دُكَّانِي حَتَّى خِفْتُ أَنْ يَأْخُذَنِي
الْجَابِي بِأُجْرَةِ دُكَّانِي وَمَا عِنْدِي شَيْءٌ قَالَ فَجَاءَ جَالِبٌ بِمَتَاعٍ فَقَالَ لِي تُكْرِينِي نِصْفَ بَيْتِكَ
فَأَكْرَيْتُهُ نِصْفَ بَيْتِي بِكِرَاءِ الْبَيْتِ كُلِّهِ قَالَ وَعَرَضَ مَتَاعَهُ فَأُعْطِيَ بِهِ شَيْئاً لَمْ يَبِعْهُ شرح خفت بکسر
خا با نقطه و سکون فا بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی متکلم وحده از باب علم است الجابی بجیم و با یک نقطه و یا
بصیغه اسم فاعل معتل اللام یایی و واوی باب ضرب و باب علم تحصیلدار خراج و مانند آن الاجره بضم همزه و سکون
جیم و را بی‌نقطه کرایه و مراد اینجا کرایه زمینست که در ارض خراجیه میباشد اگر چه عمارت آن کرایه ندارد یا مراد و فرادی
علت یعنی مالیه که حاکم میگیرد و در برابر کار کرد هر کس از اهل بازار در دکان الجالب بجیم و با یک نقطه بصیغه اسم فاعل
باب نصر و ضرب آنکه متاعی از دیاری بدیاری آورده برای فروختن تکرینی برا بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه
مضارع مخاطب باب افعالست و خبر بمعنای امر است الاکرا بکرایه دادن چیزی الکرا بکسر کاف و الف ممدوده کرایه
عرض بعین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التعریض چیزی را مهیای فروختن
و مانند آن کردن یا در معرض برای معامله است و ضمیر راجع بکراست ضمیر لم یبعه راجع بشیئا است و مراد و ثبت که
احسانی کرد و قدری از متاع داد که مشتمل بر زیاد بر طلب من بوده و احتیاج بر احتیاج کردن من بوده تا بیع واقع شود
یعنی ابن طیار گفت که پس کردم آنچه را که امام فرمود و عادت من این بود که بیرون میرفتم سوی دکان خود تا آنکه ترسیدم
از آنکه بگیرد مرا تحصیلدار خراج بکرایه دکان من بر حالی که نباشد نزد من چیزی ابن طیار گفت پس آورد آورنده متاعی
پس گفت مرا که بکرایه بده بمن نصف خانه دکان ترا پس کرایه دادم او را نصف خانه دکان خود را بکرایه خانه تمامی
یعنی آنچه گنجایش داشت که کل خانه را بآن بکرایه و هند ابن طیار گفت که وا کرد متاع خود را برای فروختن پس داد
در مقابل کرایه من چیزی از متاع را که نفروخت آن را مگر احسان کرد اصل فَقُلْتُ لَهُ هَلْ لَكَ إِلَى خَيْرٍ تُعْطِينِي
عِدْلًا مِنْ مَتَاعِكَ هَذَا أَبِيعُهُ وَآخُذُ فَضْلَهُ وَأَدْفَعُ إِلَيْكَ ثَمَنَهُ قَالَ وَكَيْفَ لِي بِذَلِكَ قَالَ قُلْتُ
وَلَكَ اللَّهُ عَلَيَّ بِذَلِكَ قَالَ فَخُذْ عِدْلًا مِنْهَا فَأَخَذْتُهُ وَرَقَمْتُهُ وَجَاءَ بَرْدٌ شَدِيدٌ فَبِعْتُ الْمَتَاعَ
مِنْ يَوْمِي وَدَفَعْتُ إِلَيْهِ الثَّمَنَ وَأَخَذْتُ الْفَضْلَ فَمَا زِلْتُ آخُذُ عِدْلًا عِدْلًا فَأَبِيعُهُ وَآخُذُ فَضْلَهُ

فَأَرُدُّ عَلَيْهِ رَأْسَ الْمَالِ حَتَّى رَكِبْتُ الدَّوَابَّ وَاشْتَرَيْتُ الرَّقِيقَ وَبَنَيْتُ الدُّورَ شرح الی متعلق بمحذوفست
بتقدیر سبیل الی خیر و خیر افعل التفضیل است یعنی احسانی که بهتر از احسانی باشد یعنی بتقدیر ان نامیدست بدل اشتمال
خیرست و مرفوع و منصوب میتواند بود ابیعه مرفوعست و جمله استینافیه بیانیه سابقست با در بذلک دو جا متعلق
بمحذوفست بتقدیر کفیل بذلک عدلا بکسر عین بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه است من در منها برای سببیت است و مرجع ضمیر
مونث لک الله علیّ است باعتبار اینکه کلامست یا قوه است یا باعتبار اینکه یمین است و میتواند بود که من برای تبعیض باشد
ضمیر مونث راجع باشد بعدلها یا بکر که مفهومست از کلام سابق رقمت براء بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی متکلم وحده از باب نصر
الرقم نوشتن و مراد اینجا نوشتن در دستکت بتفصیل با قیمت تا قیمت معلوم شود یا مراد نوشتن تمکن که در آن مبلغ قیمت
و تاریخ اداء او نوشته میشود ما زلت بحرف نفی و کسر زای با نقطه و سکون لام بصیغه ماضی معتل اللام واوی متکلم وحده از باب علم
از افعال ناقصه است و خبر متکلم اسم آنست و جمله خبر آنست الرقیق بفتح را بی‌نقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین
و قاف جمع رق بکسر را و تشدید قاف بندگان الدور بضم دال بی‌نقطه و سکون واو و را بی‌نقطه جمع دار خانه‌ها یعنی پس گفتم او را
که آیا ترا میل هست سوی احسانی که بهتر باشد از آنکه کردی اینکه فروشی بمن لنگه باری از این متاع خود بیان این لنگه بفروشم
آن را و نگاه میدارم برای خود زیادتی آن را و تسلیم میکنم سوی تو قیمت آن را آن مرد گفت و چگونه میشود برای من کفیلی باینکه
که قیمت آن را تسلیم کنی ابن طیار گفت که گفتم که و برای تست الله تعالی بر من کفیل آن آن مرد گفت پس بگیر لنگه باری از اسبب
آنکه گفتی پس گرفتم آن را و نوشتم آن را و آمد سرمای سخت پس فروختم آن متاع را در همان روز خود و تسلیم کردم سوی او آن
قیمت را و نگاه داشتم زیادتی را پس مکرر میگرفتم لنگه باری را پس میفروختم آن را و نگاه میداشتم زیادتی آن را و بر میگرداندم
بر او راس المال را تا آنکه سوار شدم اسبان را و خریدم غلامان و کنیزان را و بنا کردم خانه‌ها را چهارم اصل عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ
بْنِ صَبِيحٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا وَلِيدُ أَيْنَ حَانُوتُكَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ عَلَى
بَابِهِ فَقَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَأْتِيَ حَانُوتَكَ فَابْدَأْ بِالْمَسْجِدِ فَصَلِّ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ أَوْ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قُلْ غَدَوْتُ
بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَغَدَوْتُ بِلَا حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ بَلْ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا رَبِّ اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ
أَلْتَمِسُ مِنْ فَضْلِكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَيَسِّرْ لِي ذَلِكَ وَأَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ شرح غدوت بغین با نقطه و دال بی‌نقطه
ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر است الغدو بفتح غین و سکون دال و الغدوه بضم غین و سکون دال در اول روز
رفتن بجایی و توضیح باقی ظاهرست از شرح حدیث سابق یعنی روایتست از عباس بن ولید بفتح واو و کسر لام و سکون یا دو نقطه
در پایین و دال بی‌نقطه ابن صبیح بضم صاد بی‌نقطه و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بی‌نقطه از پدرش گفت که
گفت امام جعفر صادق ندای ولید بگو کجاست دکان تو در کوفه نسبت بمسجد پس گفتم که بر در مسجدست پس امام گفت که چون اراده
کنی که آیی بدکان خود پس ابتدا کن بمسجد پس بگزار در آن دو رکعت یا چهار رکعت بعد از آن بگو که حرکت اول روز و وثوق
کردم بحول الله تعالی و قوه او و حرکت اول روز کردم با وثوق بحولی از جانب من و نه قوه من بلکه بحول تو و قوت تو ای صاحب
کل اختیار من خداوندا بدرستی که من بنده توام طلب میکنم از عطای تو چنانچه امر کردی مرا در سوره جمعه فاذا قضیت الصلوه
فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله و در سوره نسا و سئلوا الله من فضله پس آسان کن برای من آن را بر حالی که من
خوش عیش باشم بسبب فراغت تو پنجم اصل عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي
يَا فُلَانُ أَمَا تَغْدُو فِي الْحَاجَةِ أَمَا تَمُرُّ بِالْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ عِنْدَكُمْ بِالْكُوفَةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَصَلِّ

فِيهِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قُلْ غَدَوْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ غَدَوْتُ بِغَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ وَلَكِنْ
بِحَوْلِكَ يَا رَبِّ وَقُوَّتِكَ أَسْأَلُكَ بَرَكَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَبَرَكَةَ أَهْلِهِ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ فَضْلِكَ
حَلَالًا طَيِّباً تَسُوقُهُ إِلَيَّ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَأَنَا خَافِضٌ عَلَى عَافِيَتِكَ شرح توضیح بعض این نیز مثل سابقست
یعنی روایتست از مردی از یاران ما از اهل کوفه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت مرا که ای فلان آیا
اول روز نمیکنی برای حاجت آیا گذر نمیکنی بمسجد بزرگتر نزد شما در کوفه گفتم که آری امام گفت پس بگزار در آن مسجد چهار رکعت بگو
در آنجا که حرکت اول روز و وثوق کردم بحول الله تعالی و قوت او بغیر حولی که از جانب من باشد و نه قوتی که از جانب من
باشد و لیک بحول تو ای صاحب کل اختیار من و قوت تو طلب میکنم از تو برکت این روز را و برکت اهل آن را و طلب میکنم
از تو اینکه روزی کنی مرا از عطای تو حلالی پاکیزه را که رانی آن را سوی من بحول تو و قوت تو بر حالی که من خوش عیش باشم ششم
اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ جَاعَ فَلْيَتَوَضَّأْ وَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَقُولُ يَا رَبِّ إِنِّي
جَائِعٌ فَأَطْعِمْنِي فَإِنَّهُ يُطْعَمُ مِنْ سَاعَتِهِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که گرسنه شود پس باید که وضو سازد
و باید که بگزارد دو رکعت بعد از آن میگوید که ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من گرسنه ام پس اطعام کن مرا چه
بدرستی که او اطعام کرده میشود در همان ساعت خود هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا غَدَوْتَ
فِي حَاجَتِكَ بَعْدَ أَنْ تَجِبَ الصَّلَاةُ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ التَّشَهُّدِ قُلْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي غَدَوْتُ
أَلْتَمِسُ مِنْ فَضْلِكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَارْزُقْنِي رِزْقاً حَلَالًا طَيِّباً وَأَعْطِنِي فِيمَا رَزَقْتَنِي الْعَافِيَةَ تُعِيدُهَا
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ شرح تجب بجیم و تخفیف با بصیغه معلوم غایبه معتل الفا باب ضرب است و الصلوه مرفوع و فاعل است
و وجوب بمعنی ثبوت و بمعنی استقرار آمده و این اشارتست باینکه نماز نافله مبتداء بعد از فریضه مجزی و بیش از طلوع
آفتاب مکروهست کما امرتنی اشارتست بآیت سوره نسا که و اسئلوا الله من فضله یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون حرکت اول روز کنی برای حاجت خود بعد از آنکه ثابت شود نماز نافله پس بگزار در مسجدی از مساجد یا در
موضعی دیگر دو رکعت پس چون فارغ شوی از تشهد میگویی که خداوندا بدرستی که من حرکت اول روز کردم بر حالی که طلب
میکنم از عطای تو چنانچه امر کردی مرا پس روزی کن روزی حلال پاکیزه و بده مرا در آنچه روزی کنی مرا فراغت اعاده میکنی
این کلمات را سه بار اصل ثُمَّ تُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ أُخْرَاوَيْنِ فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ التَّشَهُّدِ قُلْتَ بِحَوْلِ اللَّهِ
وَقُوَّتِهِ غَدَوْتُ بِغَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ وَلَكِنْ بِحَوْلِكَ يَا رَبِّ وَقُوَّتِكَ وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الْحَوْلِ
وَالْقُوَّةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بَرَكَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَبَرَكَةَ أَهْلِهِ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ فَضْلِكَ
رِزْقاً وَاسِعاً طَيِّباً حَلَالًا تَسُوقُهُ إِلَيَّ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَأَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ تَقُولُهَا ثَلَاثاً شرح اخراوین
بضم همزه و سکون خا با نقطه تثنیه اخری است بزیاده کردن واو برای التقای ساکنین و توضیح باقی این ظاهرست از شرح
حدیث سوم این باب یعنی بعد از آن میگزاری دو رکعت دیگر پس چون فارغ شوی از تشهد میگویی بحول خدا و قوت
او حرکت اول روز و وثوق کردم بغیر حولی که از من باشد و نه قوتی که از من باشد و لیک بحول تو ای صاحب کل اختیار من
و قوت تو و بیزار میشوم سوی تو از هر حول و قوت که از دیگری باشد خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو برکت این
روز را و برکت اهل آن را و طلب میکنم از تو اینکه روزی کنی از عطای تو روزی فراخ پاکیزه حلال را که رانی آن را سوی من بحول تو
و قوت تو بر حالی که من خوش عیش باشم بسبب فراغت تو میگویی این کلمات را سه بار باب نود و پنجم اصل باب صلوة الحوائج شرح

الحوائج بفتح حاء بی‌نقطه و واو و الف و همزه و جیم جمع حاجت چیزها که احتیاج بآنها باشد یعنی این باب بیان نماز حاجات است
و درین باب یازده حدیث است اول اصل وقعت عَلیٰ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنّی
اخْتَرَعْتُ دُعَاءً قَالَ دَعْنِی مِنِ اخْتِرَاعِكَ اِذَا نَزَلَ بِكَ اَمْرٌ فَافْزَعْ اِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه
قُلْتُ كَیْفَ اَصْنَعُ قَالَ تَغْتَسِلُ وَتُصَلّی رَكْعَتَیْنِ تَسْتَفْتِحُ بِهِمَا افْتِتَاحَ الْفَرِیضَةِ وَتَشَهَّدُ تَشَهُّدَ الْفَرِیضَةِ

وَتُصَلّی رَكْعَتَیْنِ تُهْدِیهِمَا اِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه

شرح دعنی بفتح دال بی‌نقطه و سکون عین بی‌نقطه و نون وقایه و یاء متکلم بصیغه امر معتل الفاء واوی باب منع است
الودع بفتح واو واگذاشتن و تعدیه آن بمفعول دوم بمن برای تضمین معنی تبعید است افزع بکاف و زای بانقطه و عین
بی‌نقطه بصیغه امر باب علم و منع است الفزع بفتح فاء و فتح و سکون زای و کسر فاء و سکون زای زاری کردن تهدیهما
بدال بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معتل اللام یائی باب افعال جمله حالیه است فاء تغتسل
وتصلی است که با غسل سنت و وضو در کار است و بیان این شد در کتاب الطهاره در احادیث باب صفة الغسل
والوضوء قبله و بعده تا آخر که باب سیم است افتتاح منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه یا برای نوع است
و مراد این است که هفت تکبیر و چهار افتتاح که در اول فریضه مستحب است چنانچه می‌آید در حدیث اول باب النوادر و تعجیل
نیز مستحب است تشهد در اول بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل بحذف یکی از دو تاء مرفوعت و در دوم بصیغه باب تفعل
منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه یا برای نوعیت و مراد ضم مستحبات تشهد است چنانچه می‌آید نیز در حدیث اول
باب النوادر یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که قربان شوم بدرستی که من اختراع کردم دعایی را
در طلب حاجت امام گفت که واگذار مرا از اختراع تو چون فرود آید بتو حاجتی پس زاری و استغاثه کن سوی رسول الله
صلی الله علیه وآله و بگزار دو رکعت بر حالی که هدیه کنی آنها را سوی رسول الله صلی الله علیه وآله گفتم چگونه میکنم امام گفت
که غسل طلب حاجت میکنی و میگزاری دو رکعت ابتدا میکنی مانند ابتدای فریضه و تشهد میکنی مانند تشهد فریضه اصل
فَاِذَا فَرَغْتَ مِنَ التَّشَهُّدِ وَسَلَّمْتَ قُلْتَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَیْكَ السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ مِنّی السَّلَامَ وَاَرْوَاحَ الْاَئِمَّةِ الصَّادِقِینَ سَلَامی وَارْدُدْ
عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلَامَ وَالسَّلَامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَاتَیْنِ الرَّكْعَتَیْنِ هَدِیَّةٌ مِنّی
اِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه فَاَثِبْنی عَلَیْهِمَا مَا اَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ فِیكَ وَفی رَسُولِكَ یَا وَلِیَّ
الْمُؤْمِنِینَ شرح سلام بفتح سین بی‌نقطه در اصل مصدر است بمعنی بی‌آزار بودن و استعمال میشود در آنچه از جانب آن
آزاری بکسی نرسد و هر آزاری که بوسیله آن بکسی رسد از مخالفت آن باشد مثل عدالت و مثل عهد الهی چنانچه گذشت در
کتاب العشره در حدیث چهارم باب التسلیم که افشوا سلام الله فان سلام الله لا ینال الظالمین و سلام چون محمول شود بر کسی
مراد این است که صاحب اعلای مراتب عدالت پس بر کسی غیر الله تعالی محمول نمیشود و چون محمول شود بر فعل مراد این است
که مشتمل بر عدالت است اثبنی بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و نون و قایه و یاء متکلم بصیغه امر معتل العین واوی باب افعال است
املت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر یا باب تفعیل است فرق میان امل و رجا این است که امل متعلق بچیزها
دور میباشد و رجا متعلق بنزدیک یعنی پس چون فارغ شوی از تشهد و سلام دهی بگو یا خداوند تو اینی سلام و از جانب تست
سلام یعنی کسی که علم باحکام حلال و حرام که مشتمل بر عدالت است حاصل میشود و همه بوسیله وحی تو بانبیا و سوی تست سلام
یعنی که هرچه از اعمال خلایق که حق باشد مقبول تست خداوندا درود کن بر محمد و آل محمد و برسان روح محمد را از جانب من

سلام و برسان ارواح امامان راستگو را سلام من و برگردان بر من از جانب ایشان سلام را و سلام بر ایشان باد و رحمت خدا
و برکتهای خدا خداوندا بدرستی که این دو رکعت هدیه است از جانب من سوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس ثواب ده مرا
بر آن دو رکعت آنچه را که آرزو دارم و امید دارم در تو و در رسول تو ای کارساز مؤمنان اصل ثُمَّ تَخِرُّ سَاجِداً وَتَقُولُ
یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا حَیّاً لَا یَمُوتُ یَا حَیُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اَرْبَعِینَ
مَرَّةً ثُمَّ تَضَعُ خَدَّكَ الْاَیْمَنَ فَتَقُولُهَا اَرْبَعِینَ مَرَّةً ثُمَّ تَضَعُ خَدَّكَ الْاَیْسَرَ فَتَقُولُهَا اَرْبَعِینَ مَرَّةً
شرح تخر بخاء بانقطه و تشدید راء بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب نصر یا ضرب است لا تموت بصیغه مضارع
مخاطب است زیرا که اگر بصیغه غایب میبود حیا منصوب میبود اربعین مرة متعلق بمجموع یا حی یا قیوم تا آخر است یعنی
بعد از آن می‌افتی بسجده و کمان و میگویی که ای زنده ای بغایت ایستادگی کننده بکار خلایق ای زنده همیشه ای زنده
مستحق عبادتی بجز تو ای صاحب بزرگی و گرامی کردن هر گرامی ای رحم کننده تر رحم کنندگان چهل بار بعد از آن میگذاری پهلوی
راست روی خود را بر سجده گاه پس میگویی آن کلمات را چهل بار بعد از آن میگذاری پهلوی چپ روی خود را پس میگویی آن کلمات را
چهل بار اصل ثُمَّ تَرْفَعُ رَاْسَكَ وَتَمُدُّ یَدَكَ فَتَقُولُ اَرْبَعِینَ مَرَّةً ثُمَّ تَرُدُّ یَدَكَ اِلیٰ رَقَبَتِكَ وَ
تَلُوذُ بِسَبَّابَتِكَ وَتَقُولُ ذٰلِكَ اَرْبَعِینَ مَرَّةً ثُمَّ خُذْ لِحْیَتَكَ بِیَدِكَ الْیُسْریٰ وَابْكِ اَوْ تَبَاكَ وَقُلْ
یَا مُحَمَّدُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اَشْكُو اِلَی اللّٰهِ وَاِلَیْكَ حَاجَتی وَاِلیٰ اَهْلِ بَیْتِكَ الرَّاشِدِینَ حَاجَتی وَبِكُمْ
اَتَوَجَّهُ اِلَی اللّٰهِ فی حَاجَتی ثُمَّ تَسْجُدُ وَتَقُولُ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ حَتّیٰ یَنْقَطِعَ نَفَسُكَ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بی كَذَا وَكَذَا قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَاَنَا الضَّامِنُ عَلَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ لَا
یَبْرَحَ حَتّیٰ یَقْضِیَ حَاجَتَهُ شرح شاید که دست کشیدن وقت دعا و ابتهال در اول بعنوان دور کردن نماز از رو
باشد و در جانب قبله چنانچه در صورت ابتهال مذکور شد در کتاب الدعا در حدیث اول باب چهارم که باب الرغبة والرهبة
تا آخر است و دوم اینکه بعنوان دور کردن نباشد چنانچه در صورت تبتل میباشد و این نیز بیان شد در آن حدیث کتاب
الدعا و جنبانیدن یک انگشت و دو انگشت در صورت تبتل و تضرع نیز مذکور شد در آن حدیث کتاب الدعا تلوذ بلام و ذال بانقطه
بصیغه مضارع مخاطب معتل العین واوی باب نصر است اللوذ بفتح لام و سکون واو و پناه بردن بچیزی و مراد اینجا حرکتی
که علامت پناه بردن بالله تعالی باشد برای آلت است السبابة بفتح سین بی‌نقطه و تشدید باء یک نقطه و الف و باء یک نقطه انگشتی
از دست که پهلوی شست است ظرف در الی الله و در الی اهل خبر مبتدا است و حاجتی مبتدا است و جمله استیناف بیانی اشکوا
یعنی بعد از آن بر میداری سر خود را و دراز میکنی دست خود را چنانچه در وقت زاری در دعا میباشد و میگویی چهل بار بعد از آن
برمیگردانی دست خود را سوی گردن خود بعنوان چپ راست یا بعنوانی دیگر و پناه میبری بالله بوسیله جنبانیدن انگشت شهادت خود
و میگویی آن را چهل بار بعد از آن بگیر ریش خود را بدست چپ خود و گریه کن یا خود را بصورت گریه کننده کن و بگو ای محمد رسول الله
شکایت میکنم بیان این که سوی الله تعالی است و سوی تست حاجت من و سوی اوصیای تست حاجت من و بوسیله شما
متوجه میشوم سوی الله تعالی در حاجت خود بعد از آن سجده میکنی و میگویی ای الله ای الله تا اینکه بریده شود نفس در دو درود کن بر محمد و آل
محمد و کن با من چنین و چنین مراد این است که حاجت خود را مذکور کن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس منم ضامن بر الله عز و جل اینرا
که از مکان خود نرود تا آنکه براورده شود حاجت او دوم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا رَفَعَهُ اِلیٰ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ فِی الرَّجُلِ یَحْزُنُهُ الْاَمْرُ اَوْ یُرِیدُ الْحَاجَةَ قَالَ یُصَلّی رَكْعَتَیْنِ یَقْرَاُ فی اِحْدٰیهِمَا قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ

اَلْفَ مَرَّةٍ وَفِی الْاُخْریٰ مَرَّةً ثُمَّ یَسْاَلُ الْحَاجَةَ شرح مراد بر رفع ابن عارض سخت مثل آنچه گذشت در حدیث هشتم باب
هشتاد و پنجم پس منبر قال در اول راجع ببعض اصحاب است و میتواند بود که مراد بر رفع بالا بردن سند حدیث باشد و ضمیر قال دوم
راجع بامام باشد و دوم تکرار اول باشد یحزنه بحاء بی‌نقطه و زاء بانقطه و نون بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال یا باب
نصر است یعنی روایت است از بعض یاران ما که رفع کرد آنچه را که مذکور میشود سوی امام جعفر صادق علیه السلام بیان این که آن بعض
اصحاب گفتگو کرد با امام در مردی که غمگین میکند او را کاری عظیم یا میخواهد حاجتی را امام گفت که میگزارد دو رکعت میخواند در
فاتحه در یکی از آنها سوره قل هو الله احد را هزار بار و در دیگری یکبار بعد از آن طلب میکند حاجت خود را سیوم اصل قُلْتُ لِلرِّضَا
جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلِّمْنی دُعَاءً لِقَضَاءِ الْحَوَائِجِ فَقَالَ اِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ اِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مُهِمَّةٌ فَاغْتَسِلْ
وَالْبَسْ اَنْظَفَ ثِیَابِكَ وَشُمَّ شَیْئاً مِنَ الطّیبِ ثُمَّ ابْرُزْ تَحْتَ السَّمَاءِ فَصَلِّ رَكْعَتَیْنِ تَفْتَتِحُ الصَّلٰوةَ
فَتَقْرَاُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَرْكَعُ فَتَقْرَاُ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً تُتِمُّ
بِهِمَا عَلیٰ مِثَالِ صَلٰوةِ التَّسْبِیحِ غَیْرَ اَنَّ الْقِرَاءَةَ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً فَاِذَا سَلَّمْتَ فَاقْرَاْهَا خَمْسَ عَشْرَةَ
مَرَّةً ثُمَّ تَسْجُدُ فَتَقُولُ فی سُجُودِكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ لَدُنْ عَرْشِكَ اِلیٰ قَرَارِ اَرْضِكَ
فَهُوَ بَاطِلٌ سِوَاكَ فَاِنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ الْحَقُّ الْمُبِینُ اِقْضِ لی حَاجَةَ كَذَا وَكَذَا السَّاعَةَ السَّاعَةَ وَتُلِحُّ فِیمَا اَرَدْتَ

استخ

شرح ابرز بباء یک نقطه و راء بی‌نقطه و زای بانقطه بصیغه امر باب نصر یا علم است و میتواند بود که خمس عشرة مرة همه جا متعلق بمجموع
قرائت فاتحة الکتاب و قل هو الله احد باشد و میتواند بود که همه جا متعلق بقرائت قل هو الله احد تنها باشد و مناسب حدیث بعد
این است که در اول متعلق بمجموع باشد و در باقی متعلق بقرائت قل هو الله احد تنها باشد لدن بفتح لام و ضم دال بی‌نقطه و سکون
نون اینجا ظرف مکان است و در آن لغات دیگر جایز است و مراد بعرش اینجا سطح محیط بجمیع اجسام است القرار بفتح قاف
مصدر باب ضرب و علم ضد حرکت و مراد بقرار ارض اینجا مرکز ثقل زمین است خواه در خارج زمین باشد الباطل یکی
نیامدنی و مراد اینجا این است که عبادت آن بکار نمی‌آید سواک برای استثنای متصل است و این لازم ندارد اینکه الله تعالی را
مکانی باشد چنانچه ظاهر شد در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب الحرکة والانتقال که باب نوزدهم است در تفسیر
آیت سوره زخرف و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله تلح بتاء دو نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است
و مراد بالحاح مبالغه در دعا است مثل توسل بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام چنانچه گذشت در کتاب الدعا
در حدیث یازدهم باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج که آخر ابواب است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را که قربانت
شوم تعلیم کن مرا دعایی برای برآوردن حاجتها پس امام گفت که چون باشد ترا حاجتی سوی الله عز و جل که مهم باشد
پس غسل کن و بپوش پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را و بو کن چیزی از خوشبو را بعد از آن ظاهر شو در زیر آسمان پس بگزار
دو رکعت بیان این که ابتدا میکنی آن نماز را بتکبیر الاحرام پس میخوانی سوره فاتحة الکتاب و سوره قل هو الله احد را پانزده
بعد از آن رکوع میکنی و میخوانی آن را پانزده بار بعد از آن اتمام میکنی آن نماز را بر مانند نماز جعفر طیار که بیان شد در باب
صلوة التسبیح تفاوت این است که قرائت اینجا در آنچه تسبیح اعتبار آن شده پانزده بار است و در نماز جعفر تسبیح بزرگ
ده بار است پس چون سلام دهی پس بخوان سوره قل هو الله احد را پانزده بار بعد از آن سجده میکنی پس میگویی در سجده
خود که خداوندا بدرستی که هر معبودی از نزد عرش تو تا مستقر زمین تو پس آن بکار نیامدنی است غیر تو چه بدرستی که تویی
و بس آن مستحق عبادت مشهور که بکار آمدنی ظاهر است براور برای من حاجت چنین و چنین را در این ساعت در این ساعت

و الحاح میکنی در آنچه خواستی چهارم اصل عَنْ اَبی عَلِیٍّ الْخَزَّازِ قَالَ حَضَرْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَاَتَاهُ رَجُلٌ
فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اُمّی بِهِ بَلِیَّةٌ اَسْتَحْیی اَنْ اَذْكُرَهَا فَقَالَ لَهُ اسْتُرْ ذٰلِكَ وَقُلْ لَهُ تَصُومُ یَوْمَ
الْاَرْبِعَاءِ وَالْخَمِیسِ وَالْجُمُعَةِ وَتَخْرُجُ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَتَلْبَسُ ثَوْبَیْنِ اِمَّا جَدِیدَیْنِ وَاِمَّا غَسِیلَیْنِ
حَیْثُ لَا یَرَاهُ اَحَدٌ فَیُصَلّی وَیَكْشِفُ عَنْ رُكْبَتَیْهِ وَیَمْطِی بِرَاحَتَیْهِ الْاَرْضَ وَجَبْهَتَهُ شرح استحیی
بکسر حاء بی‌نقطه و سکون یاء بصیغه مضارع متکلم وحده از معتل العین یائی و معتل اللام یائی باب استفعال است بحذف
یکی از دو یاء الاربعاء بفتح همزه و سکون راء بی‌نقطه و فتح و کسر و ضم باء یک نقطه و عین بی‌نقطه و الف ممدوده چهارشنبه الخمیس بفتح خاء بانقطه
و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه پنجشنبه یمطی بطاء بی‌نقطه و الف منقلب از واو بصیغه مضارع غایب باب
تفعل است التمطی دراز شدن و مراد اینجا رسیدن است یا در راحتیه برای تعدیه است الراحة براء بی‌نقطه و الف و حاء بی‌نقطه
کف دست جبینه بفتح جیم و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون مفتوحه و یاء تثنیه یعنی دو پهلوی پیشانی معطوف
بر راحتیه و این اشارت است باینکه میباید که سجده گاه خاک باشد تا دو پهلوی پیشانی نیز رسد یعنی روایت است از ابو علی خزاز بفتح
خاء بانقطه و تشدید زاء بانقطه یا بانقطه و الف و زای بانقطه گفت که حاضر شدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آمد نزد او
مردی پس گفت او را که قربانت شوم برادر من با او بلایی است که شرم میدارم از اینکه مذکور کنم آن را پس امام گفت او را
که پوشیده دار آن را و بگو او را که روزه دارد در روز چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه و بیرون رود چون زوال آفتاب شود یعنی
زوال روز آدینه است یا مراد زوال هر یک از این سه روز است و بپوشد دو جامه را که یا نو باشد یا شسته و مراد این است که در آن
در جایی که نبیند او را هیچ یک و نماز گزارد و پرده بردارد از دو زانوی خود یا بمعنی که در وقت سجده دو زانوی خود را بزمین
متصل کند و رسانده دو کف دست خود را بزمین و دو جبین خود را نیز مراد این است که این نماز بر بالای جای نماز و مانند آنها
نباشد بلکه بر روی زمین و خاک آن باشد اصل وَیَقْرَاُ فی صَلٰوتِهِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ
اَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَاِذَا رَكَعَ قَرَاَ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ فَاِذَا سَجَدَ قَرَاَهَا عَشْراً فَاِذَا
رَفَعَ رَاْسَهُ قَبْلَ اَنْ یَسْجُدَ قَرَاَهَا عِشْرِینَ مَرَّةً یُصَلّی اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ عَلیٰ مِثْلِ هٰذَا شرح و بخواند
در نماز خود سوره فاتحة الکتاب را ده بار و سوره قل هو الله احد را ده بار پس چون رکوع کند میخواند پانزده بار سوره قل
هو الله احد را مجرد از سوره فاتحه پس چون سجده کند میخواند سوره قل هو الله احد را ده بار پس چون بردارد سر خود را
پیش از آنکه سجده دیگر کند میخواند سوره قل هو الله احد را بیست بار میگزارد چهار رکعت را بدو سلام بر مانند آنچه مذکور شد
اصل فَاِذَا فَرَغَ مِنَ التَّشَهُّدِ قَالَ یَا مَعْرُوفاً بِالْمَعْرُوفِ یَا اَوَّلَ الْاَوَّلِینَ یَا آخِرَ الْآخِرِینَ یَا ذَا الْقُوَّةِ
الْمَتِینِ یَا رَازِقَ الْمَسَاكِینِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اِنّی اشْتَرَیْتُ نَفْسی مِنْكَ بِثُلُثِ مَا اَمْلِكُ فَاصْرِفْ
شَرَّ مَا ابْتَلَیْتَ بِهِ اِنَّكَ عَلیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ شرح المتین منصوب وصفت ذا القوة است و میتواند بود که مجرور
باشد وصفت القوة باشد یا مجرور بجر جوار باشد نظیر قرائت شاذه که منقول از یحیی و اعمش شده در آیت سوره
ذاریات ذو القوة المتین که ایشان بجر المتین خوانده‌اند و باقی قراء برفع خوانده‌اند املک بصیغه مضارع معلوم متکلم
وحده از معتل اللام یائی باب افتعال است الابتلاء آزمودن بآزار و مانند آن یعنی پس چون فارغ شود از تشهد یعنی
که سلام نیز دهد گوید که ای مشهور بعطا و احسان ای پیش پیشینیان و ای پس پسینیان ای صاحب قدرت مستحکم یعنی
که احتمال عجز ندارد و ای بغایت روزی رسان مساکین ای رحم کننده‌تر رحم کنندگان بدرستی که من خریداری کردم خود را

از تو بوده و آنکه آنچه مالک میشوم پس برگردان از من ضرر آنچه را که مبتلا شدم بآن بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانائی و تمام
کرنبازی مبادکه دو دانک ما البراکه مالک شو و تصدق کنید پنجم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول من
توضأ فأحسن الوضوء وصلى ركعتين فأتم ركوعهما وسجودهما ثم جلس فأثنى على الله عز وجل
وصلى على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم سأل الله حاجته فقد طلب الخير من مظانه
ومن طلب الخير من مظانه لم يخب شرح احسان وضو بمعنی اسباغ وضوء است که بیان شد در شرح حدیث دوم باب
سابق المظان بفتح میم وظا با نقطه والف وتشدید نون جمع مظنه بفتح میم وفتح ظا وتشدید نون بصیغه اسم مکان برای کثرت
جاهایی که گمان بسیار رفت که چیزها در آنها باشد لم یخب بکسر خا با نقطه وسکون با یکنقطه بصیغه مضارع معلوم غائب معتل
العین یائی باب ضرب است شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که وضو سازد و نیکو کند وضو را
وگزارد دو رکعت با نیروش که اتمام کند وطول دهد رکوع آنها را وسجود آنها را بعد از آن ستایش کند پس ستایش کوید برای عز وجل
بذکر اسما حسنی ودرود کند بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن طلب کند از الله عز وجل حاجت خود را پس بتحقیق طلب
کرده نیکوتر را از جاهای گمان بسیار بودن آن نیکوتر در آنها وهر که طلب کند خیر را از مظان آن نا امید نمیشود ششم اصل عن اسمعيل
بن الارقط وامه ام سلمة اخت ابي عبد الله عليه السلم قال مرضت في شهر رمضان مرضا
شديدا حتى ثقلت واجتمعت بنو هاشم ليلا للجنازة وهم يرون اني ميت فجزعت امي
علي فقال لها ابو عبد الله عليه السلم خالي اصعدي الى فوق البيت فابرزي الى السماء
وصلي ركعتين فاذا سلمت فقولي اللهم انك وهبته لي ولم يك شيئا اللهم واني استوهبكه
مبتدأ فاعرنيه قال ففعلت فأفقت وقعدت ودعوا بسحور لهم هريسة فتسحروا بها
وتسحرت معهم شرح مرضت از باب علم است ثقلت بنون وقاف بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب نصر است
ومراد از خانه کوچک درونی بخانه بزرگ بیرونی تا وسعت تعزیه داشته باشد الجنازه بکسر جیم ونون والف وزای
با نقطه وگاهی بفتح جیم نیز میباشد واقعه ها که با میت اند و مردمان و اجتماع ایشان شود مثل مردن عزیزی جزعت
بجیم وزای با نقطه وعین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غائبه باب علم است ابرزی با یکنقطه ورا بی نقطه وزای با نقطه بصیغه
امر مونث از باب نصر یا باب علم است مبتدأ بصیغه اسم فاعل مهموز اللام باب افتعال حال مفعول اول استوهبکه
افرنیه بعین بی نقطه ورا بی نقطه بصیغه امر معتل العین واوی باب افعال است ففعلت بصیغه غائبه است افقت بفا
وقاف بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی متکلم وحده از باب افعال است الافاقه انتقال از مرض سوی صحت وبهوش
آمدن وراحت یافتن واول اینجا مناسب تر است السحور بفتح سین بی نقطه وضم حا بی نقطه وسکون واو ورا بی نقطه آنچه در سحر خورده
شود هریسه مجرور وعطف بیان سحورست التسحر مصدر باب تفعل خوردن چیزها در سحر یعنی روایت است از اسمعیل بن ارقط
بفتح همزه وسکون را بی نقطه وفتح قاف وطا بی نقطه ومادر اسمعیل ام سلمه است که خواهر امام جعفر صادق علیه السلم است اسمعیل
گفت که بیمار شدم در ماه رمضان بیماری سخت تا آنکه نقل کرده شدم از خانه بخانه دیگر وجمع شدند بنو هاشم برای واقعه آنکه ایشان
گمان میبردند که من مرده ام پس جزع کرد مادرم بر من پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم خالوی من که بالا رو سوی بالای آن خانه
پس ظاهر شو سوی آسمان وبگزار دو رکعت پس چون سلام دادی پس بگو که خداوندا بدرستی که تو بخشیدی او را برای من ونبود چیزی
خداوندا بدرستی که طلب بخشش میکنم از تو او را بر حالی که از سر نو بخشنده گی کنی پس بعاریه ده بمن او را اسمعیل گفت که پس مادرم کرد

پس بحال صحت آمدم ونشستم ودعوت کردند مردمان بسحوری که ایشان را بود هریسه بود پس در سحر خوردند آن را ومن خوردم
با ایشان هفتم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال اذا اردت امرا تسأله ربك فتوضأ واحسن الوضوء
ثم صل ركعتين وعظم الله وصل على النبي صلى الله عليه وآله وقل بعد التسليم اللهم اني
اسألك بانك ملك وانك على كل شيء قدير مقتدر وبانك ما تشاء من امر يكون اللهم اني
اتوجه اليك بنبيك محمد نبي الرحمة صلى الله عليه وآله يا محمد يا رسول الله اني اتوجه بك
الى الله ربك وربي لينجح لي بك طلبتي اللهم بنبيك انجح لي طلبتي بمحمد ثم سل حاجتك ع
تکون بصیغه مضارع غائب باب نصر از افعال تامه است پس ما مبتدا است وعائد باسم آن ضمیر مخاطب در تشاء است
ومیتواند بود که تکون بصیغه مخاطب معلوم باب تفعیل باشد وعائد مستتر در آن باشد وما منصوب باشد محلا [illegible]
ما امر عاطف علی شرطیه تفسیر باشد ینجح بنون وجیم وحا بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است الطلبه بفتح طا
بی نقطه وکسر لام وبا یکنقطه مطلوب یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم که گفت چون خواهی کار عمده را که طلب کنی از او از
صاحب کل اختیار خود پس وضو بساز ونیکو کن وضو را بعد از آن بگزار دو رکعت وتعظیم کن الله تعم را در تشهد بگو آنچه
در تشهد مستحب است ودرود کن بر نبی صلی الله علیه وآله وبگو بعد از سلام که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله
اینکه تو پادشاهی واینکه تو بر هر چیز بغایت توانای قرار دهنده اندازه ده وبوسیله اینکه تو آنچه خواهی از کاری که عمده باشد
میشود خداوندا بدرستی که من رو می آورم سوی تو بوسیله پیغمبر تو محمد که پیغمبر رحمت است یعنی که [illegible] بر خاصیان امت
پیغمبران سابق که نازل میشد در امت او نیست صلی الله علیه وآله ای محمد ای رسول الله بدرستی که من رو می آورم بوسیله تو سوی
الله تعم که صاحب کل اختیار تو وصاحب کل اختیار منست تا آنکه برآورد برای من بوسیله تو حاجت مرا خداوندا بوسیله نبی تو برآور
برای من حاجت مرا بوسیله محمد بعد از آن طلب کن حاجت خود را هشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال
في الامر يطلبه الطالب من ربه قال تصدق في يومك على ستين مسكينا على كل مسكين صاع
بصاع النبي صلى الله عليه وآله فاذا كان الليل اغتسلت في الثلث الباقي ولبست ادنى ما
يلبس من تعول من الثياب الا ان عليك في تلك الثياب ازارا شرح قال در دوم تکرار اول است الصاع
بصاد بی نقطه والف وعین بی نقطه جام آبخوری صاع النبی صلی الله علیه وآله عبارت از پیمانه که چهار مد است
ومراد بمد بضم میم قدری است از گندم ومانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را اگر آنها را در پهلوی یکدیگر گذارد ودو کشیده
دارد بروشی که گنجایش چیزها بسیار داشته باشد لبست از باب علم است فی بمعنی مع است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت در کاری عمده که طلب میکند آن را طلب کننده از صاحب کل اختیار خود گفت تصدق کن در همان روز خود بر شصت
مسکین بهر مسکینی صاعی از گندم ومانند آن بصاع نبی صلی الله علیه وآله پس چون شود شب غسل میکنی در سه دانگ باقیمانده
شب ومیپوشی پست تر آنچه را که میپوشند جمعی که خرج ایشان میکشی مثل غلامان از جامها اینقدر هست که بر تو باشد با آن
جامها لنگی مراد آنست که شب جامه ایشان را نباید پوشید وبجای آن لنگی میباید پوشید اصل ثم تصلي ركعتين
فاذا وضعت جبهتك في الركعة الاخيرة للسجود هللت الله وعظمته وقدسته ومجدته
وذكرت ذنوبك فاقررت بما تعرف منها مسمى ثم رفعت رأسك ثم اذا وضعت
رأسك للسجدة الثانية استخرت الله مائة مرة اللهم اني استخيرك ثم تدعو الله بما شئت

وتسأله اياه وكلما سجدت فافض بركبتيك الى الارض ثم ترفع الازار حتى تكشفهما واجعل
الازار من خلفك بين اليتيك وباطن ساقيك شرح مسمى بصیغه اسم مفعول معتل اللام واوی باب تفعیل حال
از ما که اسم موصول است ثم چهار جا بضم ثا سه نقطه حرف عطف است ودر پنجم بفتح ثا سه نقطه اسم اشاره مکانیه است ترفع بصیغه
مضارع مخاطب باب منع است استیناف بیانیه ساقیت الالیه بفتح همزه وسکون لام ویاء دو نقطه در پایین گوشت پس ران
باطن مجرور ومعطوف الیتیک است یعنی بعد از آن میگزاری دو رکعت پس چون گزاری پیشانی خود را در رکعت آخر برای سجده
اول از رکعت لا اله الا الله میگویی والله اکبر میگویی وسبحان الله میگویی والحمد لله میگویی ویاد می آوری گناهان خود را با نیروش
که اقرار میکنی بآنچه میشناسی از جمله آنها نام برده شده بعد از آن بر میداری سر خود را بعد از آن چون گزاری سر خود را برای سجده
دوم از رکعت طلب کرزین میکنی از الله تعم صد بار با نیروش که خداوندا بدرستی که من طلب کرزین میکنم از تو بعد از آن دعا
میکنی بآنچه خواستی ومیطلبی از او آن را وهر بار که سجده کنی در آن نماز پس برسان دو زانوی خود را سوی زمین همانجا باشد
این آنکه پس خود میان دو پس ران خود ودو شکم ساق خود مراد آنست که دو ران را متصل کن بدو ساق بر روشی که زانوها
در سجده میکنند تا زمین چسبیده تر شود نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا كانت لك حاجة فتوضأ
وصل ركعتين ثم احمد الله واثن عليه واذكر من آلائه ثم ادع بما تحب شرح الالا بهمزه والف
ولام والف ممدوده جمع الی بفتح وکسر همزه وسکون لام والو بفتح همزه وسکون لام والی بفتح وکسر همزه وفتح لام والف بمعنی نعمتها
بما تحب بحا بی نقطه وتشدید با یکنقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم مضاعف باب افعال است ودر بعض نسخ تجب بجیم وتخفیف
با یکنقطه ساکنه بصیغه مضارع مجهول مجزوم معتل العین واوی باب افعال بجای مجموع بما تحب است الاجابه بجا آوردن
آنچه دعا کنند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشد ترا حاجتی پس وضو بساز وبگزار دو رکعت بعد از آن
سپاس کن الله تعم را وستایش کن بر او بذکر اسما حسنی ومذکور کن از نعمتهای او آنچه را که میسر شود بعد از آن دعا کن بآنچه
دوست میداری دهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا اردت حاجة فصل ركعتين و
صل على محمد وآل محمد وسل تعطه شرح تعطه بعین بی نقطه وطا بی نقطه وها ساکنه برای سکت بصیغه مضارع
مجهول مجزوم معتل اللام واوی باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون خواهی حاجتی پس
بگزار دو رکعت ودرود کن بر محمد وآل محمد وطلب کن تا داده شوی یازدهم اصل كنت عند ابي عبد الله فدخلت عليه
امرأة وذكرت انها تركت ابنها وقد قالت بالملحفة على وجهه ميتا فقال لها لعله لم يمت
فقومي فاذهبي الى بيتك واغتسلي وصلي ركعتين وادعي وقولي يا من وهبه لي ولم يك
شيئا جدد هبته لي ثم حركيه ولا تخبري بذلك احدا قالت ففعلت فحركته فاذا هو قد بكى
شرح ابنها بکسر همزه وسکون با یکنقطه ونون است وقد قالت کلام راوی است که در میان اجزای حکایت واقع شده برای [illegible]
پس واو عاطفه است ومیتواند بود که از اجزای حکایت باشد وواو حالیه باشد وقول اینجا بمعنی میل باشد وبا در بالملحفه
براول برای ملابست است ومتعلق بترک است ودر ثانی ودوم برای تعدیه است ومتعلق بقالت است الملحفه بکسر میم وسکون
لام وفتح حا بی نقطه وفا بالاپوش ومراد اینجا چادر زنست که بالاپوش اوست میتا حالست از ابنها یا از ضمیر وجهه لم یمت
بفتح یا یکنقطه وسکون واو ونقطه در پایین وتا دو نقطه در بالا است ومیتواند بود که بضم یا وفتح نون وتشدید یا دو نقطه
در پایین باشد ولا تخبری بذلک احدا برای اینست که اگر خویشان در آن وقت خبردار شوند هجوم میکنند ومانع غسل ونماز در خلوت میشوند

یا برای اینست که چون آنمرض بصحت بدل میشود احتیاج بخبر کردن کسی نیست یعنی بودم نزد امام جعفر صادق پس داخل شد بر او زنی
ومذکور کرد اینرا که او واگذاشته پسر خود را بتحقیق گفت که با چادر بر روی او بر حالی که مرده است پس امام گفت او را شاید
که نمرده باشد پس برخیز پس برو سوی خانه خود وغسل کن وبگزار دو رکعت ودعا کن وبگو ای آنکه بخشیدی او را برای من
ونبود چیزی تجدید کن بخشش او را برای من بعد از آن بجنبان او را [illegible]
شده [illegible] آن زن گفت پس کردم پس جنبانیدم او را پس ناگاه او بتحقیق گریه کرد ومراد باینمعنی که برای خواستن شیر گریه کرد
باب نود وششم اصل باب صلوة من خاف مكروها شرح این باب بیان نماز کسی است که ترسید از بلا ودر این
دو حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال كان علي عليه السلم اذا هاله شيء فزع
الى الصلوة ثم تلا هذه الآية واستعينوا بالصبر والصلوة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت عادت علی علیه السلم این بود که چون هولناک میکرد او را چیزی میگریخت سوی نماز بعد از آن امام جعفر صادق خواند
این آیت را از سوره بقره ومضمون آن در آن سوره مکرر است که مدد طلبید در کارهای خود بشکیبائی ونماز تفسیر صبر در این
آیت بصوم می آید در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب اول واین منافات ندارد با اینکه ترک تضرع نزد مخلوق برای
دفع مکروه نیز داخل مراد باشد دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اتخذ مسجدا في بيتك فاذا خفت
شيئا فالبس ثوبين غليظين من اغلظ ثيابك وصل فيهما ثم اجث على ركبتيك فاصرخ الى الله
وسله الجنة وتعوذ بالله من شر الذي تخافه واياك ان يسمع الله منك كلمة بغي وان اعجبتك
نفسك وعشيرتك شرح اجث بجیم وثا سه نقطه بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است الجثو بضم جیم وضم ثا سه نقطه
واو بزانو در آمدن اصرخ بصاد بی نقطه ورا بی نقطه وخا با نقطه بصیغه امر باب نصر است الصراخ بضم صاد آواز از روی
یعنی روایت است از امام جعفر صادق که گفت بساز مسجدی در خانه خود پس چون ترسیدی از چیزی پس بپوش دو جامه
کنده از کنده تر جامهای خود که یکی دامنک کنی ودیگری ردا وادا نماز کن در آن دو جامه بعد از آن بر دو زانو بنشین پس فریاد
کن سوی الله تعم وطلب کن از او بهشت را وپناه بگیر بالله تعم از ضرر آنچه میترسی از آن ودور دار خود را از آنکه بشنود الله تعم
از تو کلمه زیاده روی هر چند که بشگفت آورد ترا نفس تو وخویشان تو مراد آنست که بعضی مردمان در وقت ترس لاف
ولاف وگزاف میکنند واظهار قوت بازوی خود وعشیرت میکنند تا دشمن مغلوب ومنکوب شود واین خوب نیست باب
نود وهفتم اصل باب صلوة من اراد سفرا شرح این باب بیان نماز کسی است که اراده سفری کند ودر این باب
یک حدیث است اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما استخلف عبد على اهله بخلافة افضل
من ركعتين يركعهما اذا اراد سفرا يقول اللهم اني استودعك نفسي واهلي ومالي وديني
ودنياي وآخرتي وامانتي وخواتيم عملي الا اعطاه الله ما سأل شرح استخلف بخا با نقطه وفا
بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است الاستخلاف چیزی را بجای خود واداشتن در وقت رفتن بجایی یا در خلافه
برای الف الخلاف بکسر خا با نقطه وتخفیف لام والف وفا وتا وحدت بچیزی که بعد از چیزی دیگر باشد مثل جانشینی که
بعد از رفتن کسی باشد افضل مفتوح وصفت خلافه است یرکعهما بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل وباب منع
میتواند بود والترکیع گزاردن نماز نافله والرکوع گزاردن نماز مطلقا استودعک بدال بی نقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم متکلم وحده از معتل الفاء واوی باب استفعال است الاستیداع سپردن چیزی بامانت الامانه بفتح همزه مصدر باب حسن

[illegible]

اصل باب صلوة الشكر شرح [illegible]

اصل عن هرون بن خارجة عن ابي عبد الله عليه السلم قال قال في صلوة الشكر اذا انعم الله عليك بنعمة فصل ركعتين تقرأ في الاولى بفاتحة الكتاب وقل هو الله احد وتقرأ في الثانية بفاتحة الكتاب وقل يا ايها الكافرون وتقول في الركعة الاولى في ركوعك وسجودك الحمد لله شكرا شكرا وحمدا وتقول في الركعة الثانية في ركوعك وسجودك الحمد لله الذي استجاب دعائي واعطاني مسئلتي شرح [illegible]

[illegible]

باب نود ونهم اصل باب صلوة من اراد ان يدخل اهله ومن اراد ان يتزوج شرح [illegible]

اول اصل سمعت رجلا وهو يقول لابي جعفر عليه السلم جعلت فداك اني رجل قد اسننت وقد تزوجت امرأة بكرا صغيرة ولم ادخل بها وانا اخاف اذا دخلت بها علي فرأتني ان تكرهني لخضابي وكبري فقال ابو جعفر عليه السلم اذا دخلت فمرهم قبل ان تصل اليك ان تكون متوضية ثم انت لا تصل اليها حتى تتوضأ وتصلي ركعتين شرح [illegible]

[illegible]

[illegible]

اصل وعرج بي الى السماء الثانية فلما قربت من باب السماء الثانية نفرت الملائكة الى اطراف السماء وخرت سجدا وقالت سبوح قدوس رب الملائكة والروح ما اشبه هذا النور بنور ربنا فقال جبرئيل عليه السلم اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله فاجتمعت الملائكة وقالت يا جبرئيل من هذا معك قال هذا محمد صلى الله عليه وآله قالوا وقد بعث

قال نعم قال النبي صلى الله عليه وآله فخرجوا الى شبه المعانيق فسلموا علي وقالوا اقرأ اخاك السلام قلت اتعرفونه قالوا وكيف لا نعرفه وقد اخذ ميثاقك وميثاقه وميثاق شيعته الى يوم القيمة علينا وانا لنتصفح وجوه شيعته في كل يوم وليلة خمسا يعنون في كل وقت صلوة قال ثم زادني ربي اربعين نوعا من انواع النور لا يشبه الانوار الاولى شرح [illegible]

[illegible]

اصل ثم عرج بي الى السماء الثالثة [illegible] رب الملائكة والروح ما هذا النور الذي يشبه نور ربنا فقال جبرئيل عليه السلم اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله فاجتمعت الملائكة وقالت مرحبا بالاول ومرحبا بالآخر ومرحبا بالحاشر ومرحبا بالناشر محمد خير النبيين وعلي خير الوصيين شرح [illegible]

[illegible]

اصل قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ثم سلموا علي وسألوني عن اخي فقلت هو في الارض افتعرفونه قالوا وكيف لا نعرفه وقد نحج البيت المعمور في كل سنة وعليه رق ابيض فيه اسم محمد واسم علي والحسن والحسين والائمة وشيعتهم الى يوم القيمة وانا لنبارك عليهم في كل يوم وليلة خمسا يعنون في كل وقت صلوة ويمسحون رؤسهم بايديهم قال ثم زادني ربي اربعين نوعا من انواع النور لا يشبه تلك الانوار الاولى شرح [illegible]

[illegible]

اصل ثم عرج بي حتى انتهيت الى السماء الرابعة فلم تقل الملائكة شيئا وسمعت دويا كانه في الصدور فاجتمعت الملائكة ففتحت ابواب السماء وخرجت الى شبه المعانيق فقال جبرئيل عليه السلم حي على الصلوة حي على الصلوة حي على الفلاح حي على الفلاح فقالت الملائكة صوتان مقرونان معروفان فقال جبرئيل قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة فقالت الملائكة هي لشيعته الى يوم القيمة شرح [illegible]

در اینجا مطلع بوده اند که خواهد آمد پس تعجبی نداشته اند و از این ظاهر میشود که اگر کسی به بیت معمور رسد مانند آنست که
بهفت آسمان رسیده باشد و لهذا امام عم در سابق کف ال سموات السبع و در اینجا اکتفا کرد بذکر رسیدن نبی صلی الله علیه و آله
به بیت معمور الدوی بفتح دال بی نقطه و کسر واو و تشدید یاء دو نقطه در پایین آوازی که در هم باشد یا بمعنی که مرکب از آوازها باشد
و اینجا عبارتست از تسبیح ملائکه که بر دور بیت معمور طواف میکنند الصدر بضم صاد بی نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه
مصدر باب نصر و ضرب رجوع یا جمع صدر بفتح صاد و فتح دال که اسم مصدر است از همان باب مثل سند و اسود و وارد دوم اوست
طواف الصدر یعنی طواف الوداع و بر هر تقدیر مقصود اینست که آن غلغله ملائکه از جای خود بیرون می آمد و نزدیک حین
میشد بسبب اینکه ملائکه که بر دور بیت معمور در طواف بودند قصد استقبال میکردند صوتان عبارتست از حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح و آن خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذان صوتان المقرونان بقاف و راء بی نقطه و نون بصیغه اسم مفعول باب
نصر و جفت یکدیگر و این اشارتست باینکه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح هرگز از یکدیگر جدا نخواهد شد بخلاف ما بعد آن زیرا که
میان آن و میان این دو فقره فاصله حی علی خیر العمل واقع خواهد شد معروفان بعین بی نقطه و راء بی نقطه و فاء بصیغه اسم مفعول
باب ضرب اشارتست باینکه دو آواز از مخالفان منکر نخواهند شد بخلاف آنچه بعد از اینها فاصله خواهد شد منکر می نخجیت بالفعل
و مراد اینست که نماز مخالفان هرگز صحیح نخواهد بود و ضمیر شیعته راجع بامیر المؤمنین علیه السلم است اگرچه مذکور نیست و لفظ یا راجع بمعنی صوت است
و حاصل هر دو یکیست **یعنی** بعد از آن بالا برده شدم تا آنکه رسیدم بآسمان چهارم پس نگفتند ملائکه آنجا چیزی و شنیدم غلغله ای
آن غلغله در رجوع ملائکه از بیت معمور بود پس جمع شدند ملائکه و در آسمان چهارم پس گشوده شد درهای آسمان چهارم و ملائکه بیرون آمدند
سوی من مانند کوههای ریگ پس گفت جبرئیل حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح پس گفتند ملائکه
اینها دو آوازاند که وصل کرده شده خواهد بود همیشه شناخته شده خواهد بود همیشه پس گفت جبرئیل قد قامت الصلوة
قد قامت الصلوة پس گفتند ملائکه که آن نماز که قائم و صحیح است برای شیعه اوست تا روز قیامت **اصل** ثم اجتمعت الملائکة
و قالت کیف ترکت اخاک فقلت لهم و تعرفونه قالوا نعرفه و شیعته و هم نور حول عرش الله و ان
فی البیت المعمور لرقا من نور فیه کتاب من نور فیه اسم محمد و علی و الحسن و الحسین و الائمة علیهم
و شیعتهم الی یوم القیمة لا یزید فیهم رجل و لا ینقص منهم رجل و انه لمیثاقنا و انه لیقرأ علینا کل یوم
جمعة **شرح** مراد بملائکه اینجا ملائکه آسمان پنجم و آسمان ششم و آسمان هفتم است مراد اینست که چون من بآسمان چهارم که بیت
معمور آنجاست رسیدم ایشان نزول کردند برای ملاقات من **یعنی** بعد از آن جمع شدند ملائکه پس گفتند بچه حال واگذاشتی برادر
خود را پس گفتم ایشان را که آیا میشناسید او را گفتند که میشناسیم او را و شیعه او را و ایشان نورند در دور عرش الله و بدرستی
که در بیت معمور هر آینه صحیفه سفیدیست از نور و در آن نوشته است از نور و در آن نوشته است اسم محمد و علی و حسن و حسین و باقی ائمه علیهم السلم
و شیعه ایشان تا روز قیامت زیاد نمیشود در آن مردی و شیعه ایشان مردی و کم نمیشود از ایشان مردی یا بمعنی که در آن صحیفه و مکتوب
تغییری نخواهد شد و بدرستی که آن مکتوب پیمان ماست و بدرستی که آن مکتوب خوانده میشود بر ما در هر روز جمعه **اصل** ثم قیل لی
ارفع رأسک یا محمد فرفعت رأسی فاذا اطباق السماء قد خرقت و الحجب قد رفعت ثم قیل لی
طأطئ رأسک انظر ما ترى فطأطأت رأسي فنظرت الى بيت مثل بيتكم هذا و حرم مثل حرم هذا البيت
لو القيت شيئا من يدي لم يقع الا عليه فقيل لي يا محمد ان هذا الحرم و انت الحرام و لكل مثل مثال **شرح**
الاطباق بفتح همزه و سکون طاء بی نقطه و باء یک نقطه و الف و قاف جمع طبق بفتح طاء و فتح باء بر دو حرف خرقت بخاء با نقطه و راء بی نقطه

و قاف بصیغه ماضی مجهول باب نصر و ضرب است الخرق بفتح خاء و سکون راء شکافتن و دریدن الحجب بضم حاء بی نقطه و ضم
جیم و باء یک نقطه جمع حجاب بکسر حاء مانعهای دیدن رفعت براء بی نقطه و فاء و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب فتح است
طأطئ بفتح طاء بی نقطه و سکون همزه و کسر طاء بی نقطه دوم و سکون همزه دوم بصیغه امر باب فعلله است الطأطأة فرود آوردن
و مراد اینجا برگردانیدن سر است بحالت اصلی که نه رو بالا باشد و نه رو بپایین ظاهر فنظرت الی آخره اینست که نبی صلی الله علیه و آله
در وقتی که مامور شده برفع راس در حرم بیت معمور بوده و لیک آن زمانی دیده برای اینکه نوعی از پرده از چشم او برداشته نشده بود
هنوز و چون وقت رفع راس پرده ها برداشته شد از چشم او بعد از فرود آوردن سر الحرم را دید و از این ظاهر میشود که خرق
اطباق و رفع حجب بسبب تغییری در سموات نیست بلکه بسبب تغییری در چشم نبی صلی الله علیه و آله است پس سبب آن تغییر شکافتن
بصر او شکافت جمیع آنها را چنانچه شعاع چشم ما میشکافد شیشه نازک را و می بیند چیزی را که در پس آنست و نزدیک است پس الحجب
قد رفعت عطف تفسیریست برای اطباق السماء قد خرقت و مراد اینست که هر چه در آن آسمانها بود دیدم تفصیل بیت عبارتست
از بیت معمور مثل بکسر میم و سکون ثاء سه نقطه مجرور و صفت بیت است بیتکم عبارتست از کعبه هذا صفت بیتکم است و حرم
بفتح حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه مجرور است عطف بر بیت الحرم مسافتی که عظیم القدر شده باشد بسبب چیزی که در میان آنست
هذا البیت عبارتست از کعبه ظاهر مثل بیتکم هذا اینست که بیت معمور مساوی کعبه باشد در مساحت چنانچه مذکور شد در شرح حدیث
بیست و چهارم باب الصلوة فی الکعبة از فروع کافی که باب پنجاه و ششم است ضمیر علیه راجع بحرم هذا البیت است هذا اسم
ان است الحرم مرفوع و خبر ان است و حصری که مفهوم میشود از الف لام باعتبار اینست که در سموات مثل آن باعتبار فضیلت
حرمی نیست و انت بفتح همزه و سکون نون و فتح تاء دو نقطه در بالا عطف بر هذا است الحرام بفتح حاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف عطف
بر الحرم است الحرام آنچه عظیم القدر باشد و در میان امثال خود مثل المسجد الحرام و مثل الشهر الحرام و حصری که مفهوم میشود از الف لام
باعتبار اینست که او در میان افراد انسان افضل از جمیع ماعدای خود است لکل با تنوین است و تنوین عوض مضاف الیه است بتقدیر
و لکل واحد منک و منه مثل بکسر میم و سکون ثاء سه نقطه مرفوع و با تنوین و مبتداست مثال بفتح میم و تشدید ثاء سه نقطه بصیغه
مبالغه است از باب حسن بغایت فاضل المثالة بفتح میم و تخفیف ثاء فاضل بودن و نظیر اینست حسان که بمعنی بغایت
نیکوست و میشود که مثال بغایت مانند باشد و بر هر تقدیر مرفوع و صفت مثل است و مراد اینست که حرم کعبه مانندیست
باین حرم و امیر المؤمنین علیه السلم مانندیست تو و هر دو آنها بغایت فاضل است یا بغایت مانندست **یعنی** بعد از آن گفته شد مرا
از جانب الله تعم که بردار سر خود را یا بمعنی که بالا نگاه کن ای محمد پس برداشتم سر خود را پس ناگاه پوششهای آسمان بتحقیق
شکافته شد و مانعهای دیدن بتحقیق برطرف شد بعد از آن گفته شد مرا از جانب الله تعم که فرود آور سر خود را چنانچه بود نگاه کن
چه میبینی پس فرود آوردم سر خود را پس نگاه کردم سوی خانه مانند این خانه شما و حرمی مانند حرم اینجا نه اگر می انداختم چیزی را از دست
خود نمی افتاد مگر بر حرم اینجا پس گفته شد مرا از جانب الله تعم که ای محمد بدرستی که اینست حرم تو و تو بغایت عظیم القدری و برای
هر یکی مانندیست بغایت فاضل یا بغایت مانند **اصل** ثم اوحی الله الیّ یا محمد ادن من صاد فاغسل
مساجدک و طهرها و صل لربک فدنا رسول الله صلی الله علیه و آله من صاد و هو ماء
یسیل من ساق العرش الایمن فتلقی رسول الله صلی الله علیه الماء بیده الیمنی فمن اجل ذلک
صار الوضوء بالیمین **شرح** ادن بدال بی نقطه و ضم نون بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است صاد بصاد بی نقطه
و الف و سکون دال بی نقطه است و کسر و فتح آن جایز است موافق بعض قراءات شاذه در اول سوره ص چنانچه گذشت و گفته

العشره در شرح حدیث پنجم باب یازدهم که باب التسلیم علی اهل الملل است المساجد بفتح میم و سین بی نقطه و الف و کسر جیم و دال بی نقطه
جمع مسجد بکسر میم و سکون سین و فتح جیم بصیغه اسم آلت باب نصر آلات سجده و آنها هفت عضواند پیشانی و کف دو دست و دو
زانو و سر شست دو پا سیل بسین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه معلوم غائب باب ضرب است الساق بسین بی نقطه و الف
و قاف پایین چیزی مانند تنه درخت عرش اینجا عبارت از تختی است که بیان شد در شرح فانزل الله محلا تا آخر الایمن بفتح همزه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح میم بصیغه افعل التفضیل مبارک تر و آن مجرور و صفت العرش یا صفت ساق است و اول
مبنی بر اینست که عرش محل جلوس چهار کس از اولین و چهار کس از آخرین در آخرت میشود و دوم مبنی بر اینست که طینت محمد و آل محمد علیهم السلم
از ساق عرش است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم و سوم باب مولد الائمة علیهم السلم که نود و دوم است و در حدیث سوم
باب نود و سوم تلقی بتشدید قاف و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین یایی باب تفعل است التلقی فرا گرفتن چیزی را **یعنی** بعد از آن وحی
کرد الله تعم سوی من که ای محمد نزدیک شو بنشست صاد پس بشو آلات سجده خود را و پاکیزه کن آنها را یا بمعنی که مبالغه کن در شستن آنها مثل
اینکه سه بار شسته شود و نماز گزار برای صاحب کل اختیار خود پس نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه و آله بنشست بصاد و آن آبیست
که جاری میشود از پایین عرش که مبارکتر است پس فرا گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله آب را بدست راست خود پس از برای آن گردید
وضو بدست راست یا بمعنی که مستحب شد برداشتن آب وضو بدست راست **اصل** ثم اوحی الله عز و جل الیه ان اغسل
وجهک فانک تنظر الی عظمتی ثم اغسل ذراعیک الیمنی و الیسری فانک تلقی بیدک کلامی ثم امسح رأسک
بفضل ما بقی فی یدیک من الماء و رجلیک الی کعبیک فانی ابارک علیک و اوطئک موطئا لم یطأه
احد غیرک فهذا علة الاذان و الوضوء **شرح** ضمیر غائب در الیه مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال محکی است ان بفتح همزه
و سکون نون مفسره است نظر در صفت الله تعم عبارتست از نظر در اثری بزرگ از آثار قدرت الله تعم چنانچه مذکور میشود در احادیث
که بعد از رفع راس از سجود اول عظمت را دید و سجده دیگر کرد یا عبارتست از رو کردن بجانب عرش الله تعم و ذراع بکسر ذال بی نقطه
از عضوی که از آرنج تا سر انگشتان است تلقی بتشدید قاف و الف بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تاء
یا بصیغه مجهول باب تفعیل است و بنا بر اول کلامی مفعول آنست و مفعول دیگر ندارد و بنا بر دوم کلامی مفعول دوم آنست
و مفعول اول آن ضمیر مستتر در انت که نایب فاعل شده باشد و بیدک برای استعانت است و ید اینجا عبارتست از ذراع چنانچه
در آیت وضو است و بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم که باب حد الوجه الذی یغسل و الذراعین و کیف
یغسل است و این اشارتست باینکه تحریک دو ذراع بجانب بالا در تکبیر احرام و مانند آن در کار فرا گرفتن دل نمازگزار است معانی
کلام الهی را در قرائت نماز و از این ظاهر میشود اینکه تحریک عضدین در وقت رفع یدین بتکبیر در کار نیست مگر بقدر ضرورت بالی
کعبین شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث پنجم باب هفدهم که باب صفة الوضوء است ابارک علیک ناظر است بمسح راس و اوطئک
ناظر است بمسح رجلین پس در کلام لف و نشر مرتب است اوطئک بواو و طاء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از
باب افعال است الایطاء کسی را بر پا داشتن در مقامی موطئا بفتح میم و سکون واو و کسر طاء بی نقطه و همزه مفعول دوم ایطاء
و عبارتست از مقامی در روز قیامت و در بهشت که بغایت رفیع است و هیچکدام از انبیا و اوصیاء ایشان و شیعه ایشان
در آن مقام نیستند غیر نبی صلی الله علیه و آله و اوصیای او علیهم السلم و شیعه ایشان و این منافات ندارد با اینکه مراتب ایشان
بسیار تفاوت داشته باشد و مقام انبیای سابق بالاتر باشد از مقام بعض شیعه بنا بر این ظاهر این اینست که
در زمان انبیای سابق وضو متعلق برجلین نبوده و ظاهر آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب دوازدهم

که باب الشرائع است که در زمان وضو اینست که وضو اصلا در شرائع سابقه نبوده و لم یطأه بفتح طاء و سکون همزه بصیغه مضارع
غائب معلوم معتل الفاء واوی باب منع است غیر مرفوع و صفت احد است زیرا که غیر کسب تعریف باضافه نمیکند یا منصوب
و مانند استثنای منقطع است و مشار الیه هذا اذان مشهور و وضوی مشهور است که تفاوت دارد با اذانی که مذکور شد
و وضوئی که مذکور شد زیرا که در اذان مشهور دو تکبیر از جمله چهار تکبیر در اول نبود و حی علی خیر العمل نبود و قد قامت الصلوة
داخل بود و تکبیر و تهلیل در آخر نبود و در وضوی مذکور شستن مساجد هفت را شستن رو بود و شستن آنها در وضوی مشهور
مشروع نیست اصلا نه بعنوان فرض و نه بعنوان استحباب علة بفتح عین بی نقطه و تشدید لام و در اصل بمعنی آشامیدن بعد
از آشامیدنی دیگر است و مراد اینجا عبادتیست که ناسخ عبادت دیگر است **یعنی** بعد از آن وحی کرد الله عز و جل سوی او
که بشو روی خود را چه بدرستی که نظر میکنی سوی بزرگ آثار قدرت من بعد از آن بشو دو ذراع خود را که راست و چپ است
چه بدرستی که تو فرا میگیری یا بمعنی که در دل خود جا میدهی بمدد دست خود کلام مرا بعد از آن مسح کن سر خود را بزیادتی آنچه باقیمانده
در دست تو از آب و مسح کن دو پای خود را تا دو بجول پای تو چه بدرستی که برکت فرود می آورم بر سر تو و بر پای میدارم
و میرسانم ترا بمقامی که پا نگذاشته آنرا هیچکس غیر تو پس این که مشهور است دو امر اذان و وضو است مراد اینست که بوحی
و دست که ناسخ وحی اوست و معقول نیست قول مخالفان که سابقا مذکور شده زیرا که ناسخ حکم آلهی خواب مردمان نمیشود **اصل**
ثم اوحی الله عز و جل الیه یا محمد استقبل الحجر الاسود و کبرنی علی عدد حجبی فمن اجل ذلک صار التکبیر
سبعا لان الحجب سبع فافتتح عند انقطاع الحجب فمن اجل ذلک صار الافتتاح سنة و الحجب متطابقة بقیة
بینهن بحار النور و ذلک النور الذی انزله الله علی محمد صلی الله علیه و آله فمن اجل ذلک صار
الافتتاح ثلاث مرات لافتتاح الحجب ثلاث مرات فصار التکبیر سبعا و الافتتاح ثلاثا **شرح** الحجر
الاسود عبارتست از آنچه در بیت المعمور است و نظیر حجر اسود کعبه است که در رکن کعبه واقع شده در جانب مشرق
در کعبه و امر باستقبال آن مبنی بر اینست که نبی صلی الله علیه و آله در آن وقت در موضعی بوده از حرم بیت معمور که مشغول
او حجر اسود در استقبال و وسط بیت معمور بوده یا مبنی بر اینست که رکن حجر اسود اشرف ارکان است حجبی عبارتست از
هفت آسمان که یکی مانند خیمه ایست نسبت باهل زمین پس مانند حجابست بر اهل زمین فافتتح بفاء و تاء دو نقطه در بالا
و حاء بی نقطه بصیغه امر باب افتعال است و این تتمه کلام آلهی است پس مقدم که کلام آلهی نیست جمله معترضه است الافتتاح
گشوده شدن و شروع در چیزی کردن و گشودن و هر سه اینجا مناسبست و بر هر تقدیر استعاره شده برای فاصله کردن میان
دو چیز که متصل بیکدیگر یا مانند متصل بیکدیگرست مثل گفتن وجهت وجهی تا آخر که مذکور شد در حدیث ششم باب بیستم بعد از تکبیر هفتم
و پیش از قرائت الف لام الافتتاح برای عهد خارجیست و اشارتست بافتتاح بعد از انقطاع حجب که وجهت وجهی تا آخر است
الحجب مبتداست متطابقة خبر مبتداست التطابق اتصال دو چیز بیکدیگر در همه جوانب و این جمله تا آخر برای بیان سه افتتاح
در اثنای هفت تکبیرست و بیان وجه تسمیه افتتاح است زیرا که این تکبیرات مانند چیزهای متصل بیکدیگرست که فاصله در میان
آنها عارض شده باشد بینهن عبارتست از آسمان چهارم که بیت معمور آنجاست ذلک مبتداست و مشار الیه آن بحار النور
النور خبر مبتداست الافتتاح دوم عبارتست از افتتاحی که جزو آنست که مذکور شد پس افتتاح فی الحقیقه چهار بارست زیرا که در
این حدیث مذکور شد که نور بر محمد صلی الله علیه و آله چهار بار فرود آمد و ظاهر احادیث کافی در چهار افتتاح این ترتیب است که اول بعد
از سه تکبیر باشد و آن اینست اللهم انت الملک الحق تا آخر و بیان شد در حدیث ششم باب بیستم و دوم بعد از تکبیر پنجم باشد و آن اینست

لبیک وسعدیک تا آخر و آن نیز بیان شد در حدیث ششم باب سیم و سوم بعد از تکبیر ششم باشد و آن اینست اللهم انی توجه
الیک بمحمد وآل محمد واقدمهم بین یدی صلوتی واتقرب بهم الیک فاجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین منت علی
بمعرفتهم فاختم لی بطاعتهم ومعرفتهم وولایتهم فانها السعادة اختم لی بها فانک علی کل شیء قدیر و این گذشت در کتاب الدعا در
حدیث اول باب پنجاه و کیم که باب الدعا قبل الصلوة است و نزدیک باین در محلی دیگر مذکور شد در حدیث سوم باب نود و کیم
که باب القول عند دخول المسجد والخروج منه است و چهارم بعد از تکبیر هفتم باشد که وقت وجهت است اگرچه کمی پس
در حدیث ششم باب سیم در تکبیر ششم و هفتم گفت که ثم تکبر تکبیرتین و این موهم اینست که در میان تکبیر ششم و هفتم افتتاح
نباشد تکریم برای دو وجه اول اشعار باینکه این افتتاح در مرتبه افتتاح دیگر نیست چنانچه در این حدیث در افتتاح بعد انقطاع حجب گفت
که فمن اجل ذلک صار الافتتاح سنة و در سه افتتاح دیگر این را نگفت برای اشعار باینکه آن سه افتتاح در مرتبه این افتتاح نیست
دوم اشعار باینکه افتتاح میان تکبیر ششم و هفتم دعاء علیحده نیست بلکه جزو مجموع دعاهاییست که بعض آن بعد از سلام نماز چنانچه
مذکور شد در کتاب الدعا در حدیث اول باب پنجاه و کیم و آن بعض اینست که اللهم اجعلنی مع محمد وآل محمد فی کل عافیة وبلاء
واجعلنی مع محمد وآل محمد فی کل مثوی ومنقلب اللهم اجعل محیای محیاهم ومماتی مماتهم واجعلنی معهم فی المواطن کلها ولا
تفرق بینی وبینهم ابدا انک علی کل شیء قدیر **یعنی** بعد از آن وحی کرد الله عز وجل سوی او که ای محمد رو کن بحجر اسود و تکبیر کن
بر عدد آسمانهای من پس برای آن کرد تکبیر هفت بار بجای آنکه آسمانها هفت است پس افتتاح کن نزد انوشدن هفت حجب
که مانند آسمانهاست پس از برای آن شد افتتاح طریقت سنت و معنی آنکه جزو تر شد از سه افتتاح دیگر آسمانها متصل یکدیگر نیست
در میان آنها که آسمان چهارم است در بالای نور است و آن نوری که فرود آورد آن را چهار بار الله تعالی بر محمد صلی الله علیه وآله چنانچه
مفصلا مذکور شد در این حدیث پس از برای آن کرد افتتاح در میان تکبیرات سه بار برای کشوده شدن آسمانها سه بار یعنی یکی از
سه آسمان نور بر او فرود آمد که هر یک از آن آسمانها کشوده شد پس کرد تکبیر هفت بار و کرد افتتاح میان تکبیرات سه بار **اصل** فلما
فرغ من التکبیر والافتتاح اوحی الله الیه سم باسمی فمن اجل ذلک جعل بسم الله الرحمن الرحیم فی اول
السورة ثم اوحی الله الیه ان احمدنی فلما قال الحمد لله رب العالمین قال النبی صلی الله علیه وآله
فی نفسه شکرا فاوحی الله عز وجل الیه قطعت حمدی فسم باسمی فمن اجل ذلک جعل فی الحمد الرحمن الرحیم
مرتین **شرح** الف لام السورة برای عهد خارجیست یعنی سوره حمد و میتواند بود که برای استغراق باشد چنانچه بیان میشود در شرح فقره
آینده شکرا مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر شکرت شکرا و جمله محلا منصوبست و مفعول قال است و میتواند بود که حال
حمد باشد و میتواند بود که شکرا مفعول له باشد و مشهور اینست که سقیا و رعیا و حمدا و شکرا و حمدا و امثال آنها مفعول مطلق
و حذف عامل آنها واجبست قیاسا و شیخ رضی رحمه الله در شرح کافیه گفته یجوز سقاک الله سقیا ورعاک الله رعیا وحمدک
حمدا وشکرت شکرا وحمدت حمدا وفی نهج البلاغة فی الخطبة البکائیة نحمده علی عظیم احسانه ونیر برهانه ونوامی فضله وامتنانه حمدا
لحقه اداء و قطعت بقاف و طاء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب منع است القطع بریدن و این اشارت باینکه چون
فاصله شود میان اجزای کلام الهی بشبه لا اکبر میباید کرد هرچند که فاصله بکلام نفسی باشد فرق میان حمد و شکر اینست که حمد وصف بجمیل
اختیاریست خواه در مقابل نعمت باشد و خواه نباشد و شکر تعظیم منعم است برای انعامش حمدی عبارتست از سوره فاتحه که اولا ذکر لفظ
الرحمن الرحیم در آن نبوده زیرا که قطع چیزی فاصله کردن میان اجزای آنست چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم
باب صفة التیمم که باب چهلم است **یعنی** پس وقتی که فارغ شد از هفت تکبیر و چهار افتتاح وحی کرد الله تعالی سوی او که نام ببر مرا بنام من

الرحمن الرحیم است پس از برای آن کردانیده شد بسم الله الرحمن الرحیم در اول سوره فاتحة الکتاب بعد از آن وحی کرد الله تعالی
سوی او که سپاس کن مرا پس وقتی که نبی گفت که الحمد لله رب العالمین گفت نبی صلی الله علیه وآله در دل خود که شکرا پس وحی کرد
الله عز وجل سوی او که بریدی سوره حمد مرا پس نام مرا ببر بنام من که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد در سوره الحمد الرحمن الرحیم
دو بار **اصل** فلما بلغ ولا الضالین قال النبی صلی الله علیه وآله الحمد لله رب العالمین شکرا فاوحی الله
الیه قطعت ذکری فسم باسمی فمن اجل ذلک جعل بسم الله الرحمن الرحیم **شرح** ظاهر اینست که میان این فقره
و فقره سابقه فاصله باشد که منقول نشده باشد مراد بقول در قال النبی قول زبانیست و لهذا مجموع بسمله اعاده کرده شده بخلاف آنکه
در فقره سابقه گذشت بیان شکرا شد در فقره سابقه و بیان قطعت نیز شد الذکر بکسر ذال با نقطه و سکون کاف و راء بی‌نقطه سخن حکم
که شکی و سستی در آن نباشد اصلا مثل قرآن **یعنی** پس وقتی که رسید بآخر و لا الضالین گفت نبی صلی الله علیه وآله که الحمد لله رب العالمین
شکرا پس وحی کرد الله تعالی سوی او که بریدی سخن مرا یعنی که هنوز بعض کلام من مانده که در نماز واجبست که خوانده شود پس نام
ببر مرا بنام من که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد بسم الله الرحمن الرحیم یعنی که در اول هر سوره واجب شد مجموع
بسم الله الرحمن الرحیم زیرا که بعد از اتمام هر سوره آدمی در معرض اینست که سخنی گوید که خارج از قرآن باشد یا یعنی
واجب شد در اول سوره که بعد از سوره حمد در نماز خوانده میشود **اصل** ثم اوحی الله عز وجل الیه اقرأ یا محمد نسبة
ربک تبارک وتعالی قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ثم امسک
عنه الوحی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الله الواحد الاحد الصمد فاوحی الله الیه
لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ثم امسک عنه الوحی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
کذلک الله کذلک ربنا **شرح** النسبة بکسر نون و سکون سین بی‌نقطه و باء یک نقطه مصدر باب نصر کسی را نسب او ذکر کردن یعنی
نسبت دادن او به پدرش تا ممتاز شود از غیر و مراد اینجا ذکر طریق مستقیم و انهج سوی معرفت مرتبه کسی است بر وجهی که سامع
اکتفا بآن تواند کرد و حاجت بزیاده بر آن نداشته باشد برای تمییز او از جمیع کم شبیه او باشند و از این ماخوذ است نسب بفتح نون و
سکون یا دو نقطه در پایین بمعنی طریق مستقیم و انهج و مثل این بیان شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب النسبة که باب
هفتم است جمله قل هو الله احد تا آخر منصوبست محلا و عطف بیان یا بدل نسبة است امسک بسین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم
یا مجهول باب افعالست الامساک باز داشتن چیزی از کسی نسخ اینجا مختلف است در بعضی چنین است که فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله الله الواحد الاحد الصمد و در بعضی چنین است که فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الواحد الاحد الصمد و در بعضی
چنین است که فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الله الواحد الصمد و بر هر تقدیر مراد اینست که رسول الله بعد از اتمام سوره این
کلام را گفت برای تصدیق مضمون صدر سوره پس فاوحی الله الیه تا آخر برای تنبیه بر اینست که تصدیق تتمه سوره نیز باید کرد
و لهذا رسول الله بجای آنچه اول گفته بود گفت کذلک الله کذلک ربنا پس مشار الیه ذلک دو جا مضمون مجموع سوره است
یعنی بعد از آن وحی کرد الله عز وجل سوی او که بخوان ای محمد نسبت صاحب کل اختیار خود را تبارک و تعالی که قل هو الله احد تا آخر
بعد از آن باز داشت از او وحی را تا آنکه آن سوره را خواند پس گفت رسول صلی الله علیه وآله پس از اتمام سوره که الله الواحد الاحد الصمد
پس وحی کرد الله تعالی سوی او که لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد را نیز تصدیق کن بلفظی که دال بر آن نیز باشد بعد از آن باز داشت
از او وحی را یعنی که تعیین آن لفظ نکرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که کذلک الله کذلک ربنا یعنی که اختیار این لفظ کرد با وجود آنکه
مخیر بود میان الفاظ دیگر که موافق مضمون آن باشد مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النسبة که کذلک الله ربی کذلک الله ربی

فلما قال ذلک اوحی الله الیه ارکع لربک یا محمد فرکع فاوحی الله الیه وهو راکع قل سبحان
ربی العظیم ففعل ذلک ثلثا ثم اوحی الله الیه ان ارفع راسک یا محمد ففعل رسول الله صلی الله
علیه وآله فقام منتصبا **شرح** پس وقتی که گفت آن را که مذکور شد وحی کرد الله تعالی سوی او که رکوع کن برای صاحب کل
اختیار خود ای محمد پس رکوع کرد پس وحی کرد الله عز وجل سوی او در حالی که او در رکوع بود که بگو سبحان ربی العظیم پس کرد آن را
سه بار اگرچه یکی کافی بوده باشد بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که بردار سر خود را ای محمد پس کرد رسول الله صلی الله علیه وآله
پس ایستاده راست **اصل** فاوحی الله عز وجل الیه ان اسجد لربک یا محمد فخر رسول الله صلی الله
علیه وآله ساجدا فاوحی الله عز وجل الیه قل سبحان ربی الاعلی ففعل علیه السلام ذلک
ثلثا ثم اوحی الله الیه استو جالسا یا محمد ففعل فلما رفع راسه من سجوده واستوی جالسا
نظر الی عظمة تجلت له فخر ساجدا من تلقاء نفسه لا لامر امر به فسبح ایضا ثلثا فاوحی الله
الیه انتصب قائما ففعل فلم یر ما کان رای من العظمة فمن اجل ذلک صارت الصلوة
رکعة وسجدتین **شرح** تقدیم ظرف در فمن اجل ذلک صارت برای دفع سخن ناصبیانست که مذکور شد در اول الحج
که ابی بن کعب در خواب دید که در بارة هر رکعتی در نماز دو سجده است و آن را برسول الله صلی الله علیه وآله نقل کرد و او حکم از آن
خواب او کرد **یعنی** پس وحی کرد الله عز وجل سوی او که سجده کن برای صاحب کل اختیار خود ای محمد پس افتاد رسول الله صلی الله علیه وآله
سجده کنان پس وحی کرد الله عز وجل سوی او که بگو سبحان ربی الاعلی پس کرد علیه السلام آن را سه بار بعد از آن وحی کرد الله تعالی
سوی او که راست شو نشسته ای محمد پس کرد پس وقتی که برداشت سر خود را از سجود خود و راست شد نشسته نظر کرد سوی
عظمتی یعنی اثری بزرگ از آثار قدرت الله تعالی که ظاهر شد او را پس افتاد سجده کنان از جانب خویش نه برای امری که مامور
شده باشد بسبب آن امر مراد اینست که نبودن آن عظمت بجای امر بوده و احتیاج امر علیحده نبوده پس تسبیح گفت نیز سه بار
پس وحی کرد الله تعالی سوی او که راست شو ایستاده پس کرد پس ندید آنچه را که دیده بود در میان دو سجده از آثار بزرگ قدرت
پس از برای آن گردید نماز مرکب از یک رکعت و دو سجده یعنی که با زاء هر یک رکوع در نماز دو سجده واجب شد **اصل** ثم اوحی الله
عز وجل الیه اقرأ بالحمد لله فقرأها مثل ما قرأ اولا ثم اوحی الله الیه اقرأ انا انزلناه فانها
نسبتک ونسبة اهل بیتک الی یوم القیمة وفعل فی الرکوع مثل ما فعل فی المرة الاولی ثم سجد
سجدة واحدة فلما رفع راسه تجلت له العظمة فخر ساجدا من تلقاء نفسه لا لامر امر
به فسبح ایضا **شرح** یعنی نسبت بیان شد در شرح اقرأ یا محمد نسبة ربک در این حدیث نسبتک ونسبة اهل بیتک الی یوم القیمة
اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب فی شأن انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها که باب چهل و کیم است
که این صریحست در یک علامت امامت امام حق تا روز قیامت نزول ملائکه و روح است بر امام زمان در هر شب قدر برای تفصیل
احکام حوادث تا سال آینده پس این سوره بیان طریق مستقیم و انهج برای معرفت امامت امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام است
و ذکر نسبتک اینجا مبنی بر اینست که هرچه نسبت اهل البیت باشد نسبت رسول خواهد بود بالعرض نظیر آیت سوره نساء یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم که برای دلالت بر اینست که اطاعت اولی الامر اطاعت رسولست چنانچه
بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و نظیر آیت سوره زخرف
فلما آسفونا انتقمنا منهم که مبنی بر خلط الله با عبد خود است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب بیست و سوم که

النوادر است **یعنی** بعد از آن وحی کرد الله عز وجل سوی او که قرائت کن بسوره الحمد لله پس قرائت کرد آن را مانند آنچه قرائت
کرده بود در اول بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که قرائت کن سوره انا انزلناه را چه بدرستی که آن نسبت تو و نسبت
اهل بیت تست تا روز قیامت یعنی که تمییز امام حق از امام باطل بتصدیق بمضمون این سوره میشود و کرد در رکوع آنچه کرد
در بار اول بعد از آن سجود کرد یک سجود پس وقتی که برداشت سر خود را ظاهر شد او را آن اثر بزرگ از آثار قدرت پس افتاد سجده
کنان از جانب خویش نه برای امری که مامور شده باشد بسبب آن امر پس تسبیح گفت نیز یعنی که سه بار سبحان ربی الاعلی گفت
اصل ثم اوحی الله الیه ارفع راسک یا محمد ثبتک ربک فلما ذهب لیقوم قیل یا محمد اجلس
فاوحی الله الیه یا محمد اذا ما انعمت علیک فسم باسمی فالهم ان قال بسم الله وبالله ولا اله الا الله
والاسماء الحسنی کلها لله ثم اوحی الله الیه یا محمد صل علی نفسک وعلی اهل بیتک فقال صلی الله علی
وعلی اهل بیتی وقد فعل **شرح** ثبتک بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم غائب باب تفعیل
و جمله دعائیه است و جمله دعائیه در کلام الهی میباشد بنوعی از مجاز مثل آیت سوره مدثر فقتل کیف قدر و میتواند بود که ثبتک
جمله خبریه باشد و ثبت بمعنی اراده است الهم بصیغه ماضی غائب مجهول باب افعالست فرق میان الهام و وحی
اینست که الهام انداختن تصور قضیه ایست در دل کسی که بعد از تصور آن میدانند که آن قضیه را بسبب برهان آن قضیه یا بسبب
نظری که سابق بر آن واقع شده است و وحی آن که سابق بر رسیده و وحی انداختن علم بصدق قضیه ایست در دل کسی که اگر تصور
آن قضیه کند صدق آن را میداند الحسنی صفت که حاصل شود و الحسنی بضم حاء بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و نون والف مؤنث احسن
که افعل التفضیل است و مراد نامهاست که اشرف طرفین نقیض و مصداق تصدیق بآن اسما حسنی تصدیق
بامامت ائمه معصومین چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که باب بیست و سوم است که نحن
والله الاسماء الحسنی وقد فعل بصیغه ماضی معلوم غائب است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و این اشارتست باینکه دعا برای نجم
حاجت است نه حاجت با آن دعا نمیخواهد بلکه گاهی واجب میشود برای تحصیل ثواب آخرت و مانند آن و نظیر اینست بعض
برانه ضلالات **یعنی** بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که بردار سر خود را ای محمد ثابت قدم در صراط مستقیم کناد ترا صاحب کل
اختیار تو پس وقتی که اراده کرد که ای محمد بنشین پس نشست پس وحی کرد الله تعالی سوی او که ای محمد چون انعام کردم بر تو
پس نام ببر مرا بنام من یعنی بهترین نامها که از منست پس ملهم شد باینکه گفت بنام خداست و نیست مستحق عبادتی مگر الله
و نامهای بهتر جمیع آنها از الله است بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که درود کن بر خود و بر اهل بیت خود پس گفت که
درود کناد الله تعالی بر من و بر اهل بیت من و بتحقیق کرد آن درود را **اصل** ثم التفت فاذا بصفوف من الملائکة والمرسلین
والنبیین فقیل یا محمد سلم علیهم فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته فاوحی الله الیه ان السلام
والتحیة والرحمة والبرکات انت وذریتک ثم اوحی الله الیه ان لا تلتفت یسارا واول آیة
سمعها بعد قل هو الله احد وانا انزلناه آیة اصحاب الیمین واصحاب الشمال فمن اجل ذلک کان
السلام واحدة تجاه القبلة ومن اجل ذلک کان التکبیر فی السجود شکرا **شرح** التفت بفاء و تاء دو نقطه
در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست الالتفات رو گردانیدن بجانبی و این عبارتست از انصراف یعنی گفتن السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین رو بجانب راست چنانچه گذشت در حدیث ششم و هشتم باب سی ام که در هر نمازی که انصراف باید
بسیار اذا بالف مقصوره حرف مفاجاة است باء در بصفوف برای ملابست ظرف مستقر خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو بصفوف

[illegible]

[illegible]

اصل وَقَوْلُهُ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ لِاَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمِعَ ضَجَّةَ الْمَلَائِكَةِ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّحْمِيدِ وَالتَّهْلِيلِ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ قَالَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ شرح [illegible]

اصل وَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ صَارَتِ الرَّكْعَتَانِ الْاُولَيَانِ كُلَّمَا اُحْدِثَ فِيهِمَا حَدَثٌ كَانَ عَلَى صَاحِبِهِمَا اِعَادَتُهُمَا شرح [illegible]

اصل فَهٰذَا الْفَرْضُ الْاَوَّلُ فِي صَلٰوةِ الزَّوَالِ يَعْنِي صَلٰوةَ الظُّهْرِ شرح [illegible]

دوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَزَلَ بِالصَّلٰوةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ فَلَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ زَادَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعَ رَكَعَاتٍ شُكْرًا لِلّٰهِ فَاَجَازَ اللّٰهُ لَهُ ذٰلِكَ وَتَرَكَ الْفَجْرَ لَمْ يَزِدْ فِيهَا لِضِيقِ وَقْتِهَا لِاَنَّهُ تَحْضُرُهَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ شرح [illegible]

[illegible]

اصل فَلَمَّا اَمَرَهُ اللّٰهُ بِالتَّقْصِيرِ فِي السَّفَرِ وَضَعَ عَنْ اُمَّتِهِ سِتَّ رَكَعَاتٍ وَتَرَكَ الْمَغْرِبَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهَا شَيْئًا وَاِنَّمَا يَجِبُ السَّهْوُ فِيمَا زَادَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَنْ شَكَّ فِي اَصْلِ الْفَرْضِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْاُولَيَيْنِ اسْتَقْبَلَ صَلٰوتَهُ شرح [illegible]

اُرِيدُ اَنْ اَسْاَلَهُ عَنْ صَلٰوةِ اللَّيْلِ فَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ اِي وَاللّٰهِ اِنَّا لَوُلْدُهُ وَمَا نَحْنُ بِذَوِي قَرَابَتِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ غَيْرِ اَنْ اَسْاَلَهُ اِذَا لَقِيتَ اللّٰهَ بِالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ الْمَفْرُوضَاتِ لَمْ يَسْاَلْكَ عَمَّا سِوَى ذٰلِكَ شرح [illegible]

چهارم اصل ذَكَرْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنْ اَصْحَابِنَا فَاَحْسَنْتُ عَلَيْهِ الثَّنَاءَ فَقَالَ لِي كَيْفَ صَلٰوتُهُ شرح [illegible]

پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ الْوَاحِدَةِ وَالْخَمْسِينَ [illegible] النَّهَارِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَسَاعَاتُ اللَّيْلِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَمِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ اِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَاعَةٌ وَمِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ اِلَى غُرُوبِ الشَّفَقِ غَسَقٌ فَلِكُلِّ سَاعَةٍ رَكْعَتَانِ وَلِلْغَسَقِ رَكْعَةٌ شرح [illegible]

ششم اصل قِيلَ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَ صَارَ الرَّجُلُ يَنْحَرِفُ فِي الصَّلٰوةِ اِلَى الْيَسَارِ فَقَالَ لِاَنَّ لِلْكَعْبَةِ سِتَّةَ حُدُودٍ اَرْبَعَةٌ مِنْهَا عَنْ يَسَارِكَ وَاثْنَانِ مِنْهَا عَنْ يَمِينِكَ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ وَقَعَ التَّحْرِيفُ اِلَى الْيَسَارِ شرح [illegible]

مخصوص مسجد مدینه و مانند آن از مساجد و بناهاست و مراد بجهة و کعبه اینجا جهات کعبه است و مراد بجهة کعبه قوسی است از افق که استقبال
حقیقی هر جزء از آن قوس استقبال عرفی کعبه است بدانکه این حدیث مبنی بر اینست که واجب بر مصلی استقبال عرفی کعبه است نه استقبال
حقیقی جهة کعبه است چنانچه گفته در سوره بقره قول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره و گفته که و لکل وجهة هو
مولیها تا قول او و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و ایضا اگر استقبال حقیقی کعبه واجب بود نماز بعضی صف مستطیل
مستقیم که طول آن زیاده بر طول کعبه باشد بر خلاف واجب میبود در مواضع دور از کعبه پس اگر کسی نماز ظهر را مثلا در کناری از آن
صف میکرد و نماز عصر را در کنار دیگر آن صف میکرد معلومش میبود که یکی از آن دو نماز بر خلاف واجب و این ظاهر البطلان است
و استقبال عرفی چیزی اعم مطلق از استقبال حقیقی است و بنابر استقبال عرفی آنچه مشهور است که کلما ازداد البعد ازدادت
المحاذاة پس در بنای مساجد وسعتی هست و بنای آنها رو بوسط مجموع جهات کعبه بهتر است که در جایی که مصلحتی عظیم تقاضای خلاف
آن کند مثل مسجد مدینه که برای سهولت معرفت بعض اوقات صلوات بنای آن موافق نصف النهار شده بقدر دو سدس مجموع
جهات کعبه منحرف شده از وسط آن مجموع بجانب مغرب زیرا که طول که بیشتر است از طول مدینه و عرض مدینه در جانب شمال
بیشتر است از عرض مکه و ملاحظه شد از این دو تفاوت میل همین قدر انحراف پس اندکی تیاسر مستحب است برای کسی که نماز کند در
ایوان مسجد و مانند آن از مساجد و بناها مثلا اگر مجموع جهات کعبه در مدینه و برابر میل کلی باشد چنانچه ظاهر شد از آنچه گذشت در حدیث
چهارم باب ششم و آن چهل و هشت درجه است تقریبا تیاسر بقدر هشت درجه تقریبا مستحب خواهد بود و مثل مسجد سهله که در کوفه است
و آنچه موافق آن باشد از مساجد و بناهای کوفه چنانچه احتمال آن می‌آید در حدیث اول باب صد و سوم که باب مسجد السهلة است و از اینجا
ظاهر میشود که میتواند بود که در بعض مساجد که در شهرهای دیگر است تیامن مستحب باشد بنابر اینکه بنای آنها موافق نصف النهار باشد
و اندکی منحرف باشد از وسط مجموع جهات کعبه بجانب مشرق و در بعضی دیگر که بناهای آنها موافق وسط جهات کعبه باشد نه تیامن مستحب
باشد و نه تیاسر **یعنی** گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که چرا گردیده مردم را بنیروش که منحرف میشود در نماز در مسجد مدینه و مانند آن بسوی
جانب چپ پس امام گفت برای اینکه کعبه را شش حد است مساوی که چهار از آنها در جانب چپ است در وقتی که مواجه
المسجد است و دو از آنها در جانب راست است پس برای آن واقع شد امر بانحراف بجانب چپ بعنوان استحباب **و مکل**
تقریر ظاهر شد که مضمون این حدیث غیر مضمون حدیث ضعیفی است که شیخ طوسی روایت کرده در تهذیب در باب القبلة از مفضل
بن عمر و خارجست از قیاس و اعتبار و مجتهدان بغلط خیال کرده اند که مضمون هر دو یکیست و این ظاهر میشود بنقل بعض عبارات
مجتهدان در قبله اهل عراق صاحب کتاب شرایع گفته و یستحب لهم التیاسر الی یسار المصلی منهم قلیلا و صاحب کتاب مدارک
که شرح کتاب شرایعست در شرح این گفته هذا هو المشهور بین الاصحاب و ظاهر عبارة الشیخ فی النهایة و المبسوط و الخلاف
یعطی الوجوب و استدل علیه فی الخلاف باجماع الفرقة و ما رواه المفضل بن عمر انه سأل اباعبدالله ع عن التحریف اصحابنا ذات الیسار
عن القبلة و عن السبب فیه فقال ان الحجر الاسود لما انزل به من الجنة و وضع فی موضعه جعل انصاب الحرم من حیث لحقه النور نور
الحجر عن یمین الکعبة اربعة امیال و عن یسارها ثمانیة امیال کلها اثنا عشر میلا فاذا انحرف الانسان ذات الیمین خرج عن حد القبلة لقلة انصاب
الحرم و اذا انحرف ذات الیسار لم یکن خارجا من حد القبلة و روی الکلینی عن علی بن محمد رفعه الی ابی عبدالله ع نحو ذلک و الروایتان
ضعیفتا السند جدا و العمل بهما لا یؤمن معه الانحراف الفاحش عن حد القبلة و ان کان قلیلا فی ابتدائه یسیرا و الحکم مبنی علی ان البعید یستقبل
الحرم کما ذکره المصنف فی النافع و العلامة فی المنتهی و احتمل فی المختلف اطراد الحکم علی القولین و هو بعید اذ العلامات المنصوبة
مجتهد لا یقتضی وقوع الصلوة علی نفس الحرم هذا و قد نقل عن افضل المحققین نصیر الملة و الدین قدس الله روحه انه حضر المجلس المصنف

قوی

یوما فی درسه و جری البحث فی هذه المسئلة فاورد علیها اشکالا حاصله ان التیاسر امر اضافی لا یتحقق الا بالاضافة الی صاحب یسار متوجه الی جهة
فان کانت تلک الجهة محصلة لزم التیاسر عما وجب التوجه الیه و هو حرام لانه خلاف مدلول الآیة و ان لم تکن محصلة لزم عدم امکان التیاسر
اذ تحققه موقوف علی تحقق الجهة التی یتیاسر عنها فکیف یتصور الاستحباب و اجاب المصنف رحمه الله فی الدرس بما اقتضاه الحال
ثم کتب فی ذلک رسالة استحسنها المحقق الطوسی رحمه الله و حاصل الجواب ان التیاسر من تلک الجهة المحصلة المقابلة لوجه
المصلی حال استعمال تلک العلامات المنصوبة لذلک استظهارا فی مقابلة الحرم لان قدر الحرم عن یمین الکعبة یسیر و عن یسارها
متسع کما دلت علیه الروایة التی استند الیها الاصحاب فی ذلک و حیث ظهر ضعف هذا المستند و ما بنی علیه کان الاعراض عن هذا
الحکم و تحریره اقرب الی الصواب محقق نماند که حکم بضعف روایت کلینی فاسدست چنانچه بیان شد در شرح عنوان کتاب
الصلوة و مقدمه سوم والله اعلم **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من تنفل ما بین الجمعة الی الجمعة
خمسمائة رکعة فله عند الله ما شاء الا ان یتمنی محرما **شرح** ظاهرا بین الجمعة الی الجمعه بیان شد در شرح حدیث
ششم باب شصت و هشتم و در اینجا احتمال دیگر هست و آن اینست که مراد عوض شش شبانه روز باشد **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نماز نافله کند در زمانی که میان هفته است تا هفته دیگر پانصد رکعت خواه نوافل یومیه
داخل آنها باشد و خواه سوای آنها باشد پس او راست نزد الله تعالی آنچه خواسته باشد یعنی که هر چیز خواهد مستجاب میشود مگر
آنکه آرزو کند حرام کرده شده را خواه حرام کرده شده شرعی و خواه حرام کرده شده عقلی مثل ظهور قائم علیه السلام در وقتی که حکمت
الهی مقتضی تاخیر از آن وقت میتواند بود که مراد حرام کرده شده شرعی باشد و طلب ظهور قائم علیه السلام در آن وقت مستحب
باشد باعتبار اینکه آنچه الله تعالی خیر میکند برای طلب کننده آن جاری مجرای آن باشد چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب نود و دوم
هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان العبد یقوم فیصلی النافلة فیعجب الرب ملائکته منه
فیقول یا ملائکتی عبدی یقضی ما لم افترض علیه **شرح** یعجب بیا مضموم و عین بی نقطه و جیم و با مکسوره بصیغه مضارع غائب
معلوم باب تفعیل است التعجب کسی را بشگفت آوردن از چیزی و ضمیر ملائکته راجعست بالعبد یعنی ملائکه که هر روزه نازل می‌شوند
برای حفظ اعمال او و مانند آن و راجعست بالرب و اول اقرب بحسب معنی و دوم مناسبتر است بلفظ ملائکتی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق
گفت بدرستی که بنده بر میخیزد پس میگزارد نماز نافله را پس بشگفت می‌آورد صاحب کل اختیار فرشتگان او را از اعمال او پس میگوید
که ای فرشتگان من بنده من بجای می‌آورد آنچه را که فرض نکرده ام بر او **نهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال
شرف المؤمن صلوته باللیل و عز المؤمن کفه عن اعراض الناس **شرح** الاعراض بعین بی نقطه و را بی نقطه
و الف و ضاد با نقطه جمع عرض بکسر عین و سکون را یعنی آنچه آدمی حمایت میکند آن را از احوال خود تا بر طرف نشود **یعنی** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بلندی مرتبه مؤمن نماز اوست در شب و عزیز بودن مؤمن خودداری اوست از عرضهای مردمان مراد اینست که
که نماز شب کننده خسیس نیست در میان مردمان و مؤمنی که غیبت مردمان کند هر چند که غیبتی باشد که منافی ایمان نباشد خارجست از
مؤمنان **دهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال الصلوة و کل بها ملک لیس له عمل غیرها فاذا فرغ
منها قبضها ثم صعد بها فان کانت مما یقبل قبلت و ان کانت مما لا یقبل قیل له ردها علی عبدی
فینزل بها حتی یضرب بها وجهه ثم یقول اف لک ما یزال لک عمل یعنینی **شرح** و کل بصیغه ماضی مجهول باب
تفعیل است ضمیر بها راجع بالصلوة است و یعنی بنزان نوکل بهااست فرغ بصیغه ماضی مجهول باب نصر و منع و علم است
و ظرف نایب فاعلست صعد بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل است و بر هر تقدیر با در بها برای تعدیه است یا برای مصاحبت

ینزل بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است با در بها برای تعدیه یا برای مصاحبت است یضرب مرفوع و منصوب میشود
اف بضم همزه و تشدید فا مکسوره منونه مبنی بر کسرست و تنوین برای تنکیرست و در آن لغات دیگرست و بمعنی زشتی است و منصوب
محلا بفعل محذوف بتقدیر اطلب اف پس تنوین است یزال بصیغه معلوم باب علم از افعال ناقصه است و اسم آن ضمیر شان
مستترست یعنینی بعین بی نقطه و نون و یا دو نقطه در پایین و نون و قایه و ضمیر متکلم وحده بصیغه مضارع غائب معلوم معتل اللام
یایی باب افعال یا معتل اللام واوی باب تفعیل صفت عمل است الاعناء کسی را در آزار انداختن و التعنیه کسی را محبوس کردن
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز موکل شده بآن فرشته که نیست آن فرشته را عملی غیر اینکه موکل باشد بآن نماز
پس چون تمام کرده شود نماز یافت میکند آن را بعد از آن بالا میبرد آن را پس اگر باشد از جمله عملی که مقبول میشود قبول کرده میشود اگر
باشد از جمله عملی که مقبول نمیشود گفته میشود آن فرشته را که برگردان آن نماز را بر بنده من پس فرود می‌آورد آن را تا آنکه میزند
بآن نماز روی آن بنده را بعد از آن میگوید زشتی باد ترا همیشه ترا عملی که آزار میکند مرا اشاره است باینکه اگر کسی نماز اوّلی
مقبول شود باقی نیز مقبول میشود غالبا و مناسب این گذشت در حدیث یازدهم باب اول و یازدهم باب دوم **دوازدهم**
اصل جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اوصنی فقال لا تدع الصلوة متعمدا
فان من ترکها متعمدا فقد برئت منه ملة الاسلام **شرح** آمد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله
سفارشی کن مرا پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت وا مگذار نماز را دانسته بعذری چه بدرستی که هر که ترک کند نماز را دانسته
پس بتحقیق بری میشود از او دین اسلام **دوازدهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز و جل و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله قال صلوة اللیل **شرح** توضیح این آیت و وجهی که گذشت
در کتاب العشره در شرح حدیث اول باب الاتکاء و الاحتباء که باب بیست و دوم است مجمل اینکه رهبانیة بفتح را و گاهی بضم را
عبارتست از تحمل مشقت در کاری بقصد عبادت و آن از قبیل ما اضمر عامله علی شریطة التفسیر است و ابتداع بمعنی اختراع است و ضمیر
جمع در ابتدعوها راجع بانصار است که در پیش مذکور است و عبارتست از بقایای فاسقان جمله ما کتبناها استیناف بیانیست و ضمیر
راجع برهبانیه مطلقه است زیرا که اگر راجع برهبانیه مبتدعه باشد ذکر این جمله مانند لغو میشود الا برای استثنای متصل است ابتغاء
بتقدیر مضاف و مراد رهبانیه ابتغاء است و مراد بابتغاء رضوان الله پیروی اوامر و نواهی او و اجتناب از بدعت صلوة
اللیل مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و ضمیر مقدر راجعست بابتغاء و شاید که صلوة اللیل عبارت باشد از فریضه مغرب و عشا
و نحو این از قبیل مثال باشد پس جهاد و حج و عمره و مانند آنها در حکم این باشد موافق روایت صاحب مجمع البیان از عبدالله بن
مسعود از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت یا ابن ام عبد آیا میدانی که رهبانیة امتی قال الله و رسوله اعلم قال الهجرة و الجهاد و الصوم
و الصلوة و الحج و العمرة **یعنی** روایتست از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام در قول الله عز و جل در سوره حدید و رهبانیت کیشی
بدعت کردند آن را بقایای فاسقان بیان این آنکه ننوشتیم رهبانیت کیشی را بر ایشان مگر رهبانیت کیشی طلب موافقت اوامر و نواهی
الله امام گفت که آن نماز فریضه در شب است مثلا **سیزدهم اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول افضل مواضع القدمین
للصلوة النعلان **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که فاضلترین جاهای دو پا برای نماز دو نعل عربیست **چهاردهم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لجبرئیل یا جبرئیل ای البقاع احب الی الله عز و جل قال المساجد
و احب اهلها الی الله اولهم دخولا و آخرهم خروجا منها **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جبرئیل را که ای جبرئیل کدام از جاهای
زمین محبوبترست سوی الله عز و جل گفت مسجدها و محبوبتر اهل مسجدها سوی الله تعالی اول ایشان باعتبار دخول و آخر ایشان باعتبار خروج از مسجدها

یازدهم

پانزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما من یوم سحاب یخفی فیه علی الناس وقت الزوال الا
کان من الامام للشمس زجرة حتی تبدو فیحتج علی اهل کل قریة من اهتم بصلوته و من ضیعها **شرح** من
الامام ابتدائیه است الزجره بفتح زای با نقطه و سکون جیم و را بی نقطه مصدر باب نصر موقوف آنچه برو گران بنهات و الله ذ
کاهن را زجر و منامیدند بخیال اینکه معرفتی دارد و مراد درینجا آنچه منجمان باسطرلاب و مانند آن در روزی که ابر میبیند و امام
بحاجت بآلتی میداند بسبب استنباط از قرآن که تبیان کل شیء است و مانند آن چون متوجه شود بنده مرفوعست و میتواند بود که
منصوب باشد فیحتج بحا بی نقطه و تشدید جیم بصیغه مضارع غائب معلوم باب افتعال عطف بر تبدو است عموم در کل قریه
بعنوان بدلیت است و مراد هر موضع اجتماع خلایق که امام در آنجا نماز ظهر میگزارد باشد من موصوله مجرورست محلا بدل البعض
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ روز ابری که پنهان شود در آن روز بر مردمان وقت زوال آفتاب
مگر آنکه هست از جانب امام برای آفتاب معرفتی دینی یا آنکه ظاهر میشود بر امام پس امام حجت میگیرد و الزام میکند بر اهل هر جمعی
که امام در آنجاست خواه جمعی که اهتمام کرده باشند بنماز خود که در اول وقت فضیلت بجا آورند و خواه جمعی که ضایع کرده
باشند نماز را بتاخیر از اول وقت فضیلت آن **باب صد و یکم اصل باب مساجد الکوفه** **شرح** این باب بیان مساجد
کوفه است و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان بالکوفة مساجد ملعونة
و مساجد مبارکة فاما المبارکة فمسجد غنی و الله ان قبلته لقاسطة و ان طینته لطیبة و لقد
وضعه رجل مؤمن و لا تذهب الدنیا حتی تنفجر منه عینان و تکون عنده جنتان و اهله
ملعونون و هو مسلوب منهم و مسجد بنی ظفر و هو مسجد السهلة و مسجد بالحمراء و مسجد جعفی
و لیس هو الیوم مسجدهم قال درس فاما المساجد الملعونة فمسجد ثقیف و مسجد الاشعث و مسجد
جریر و مسجد سماک و مسجد بالحمراء بنی علی قبر فرعون من الفراعنة **شرح** درس بدال بی نقطه و را
بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم و مجهول باب نصر میتواند بود زیرا که لازم و متعدی آمده **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که در کوفه چند مسجد است که ملعونست و چند مسجد است که مبارکست پس اما مساجد مبارکه پس
اول مسجد غنی بفتح غین با نقطه و کسر نون و تشدید که اسم طایفه است از غطفان بخدا قسم بدرستی که قبله آن مسجد هر آینه عدالت
دارد یعنی که رو بوسط مجموع جهات کعبه دارد که بیان شد در شرح حدیث ششم باب سابق و بدرستی که سرشت آن مسجد
هر آینه پاکیزه است یعنی که پاک بودن عارض آن شده چنانچه میگوید که و هر آینه بتحقیق بنا کرده آن را مردی مؤمن و بر طرف نمیشود
دنیا تا آنکه جوش کند از آنجا دو چشمه و باشد نزد آن دو باغ و اهل آن مسجد که آنجا نماز میگزارند مردمی ملعون باشند و شرف آن مسجد گرفته شده
از ایشان و دوم مسجد بنی ظفر بفتح ظای با نقطه و فتح فا و را بی نقطه که طایفه از انصارند و طایفه دیگرند از بنی سلیم و هر دو اینجا
محتملست و آن مسجد سهله است بفتح سین بی نقطه و سکون ها و سوم مسجدی که در حمراست بفتح حا بی نقطه و سکون میم و را بی نقطه
ممدوده و آن محلی است در کوفه و چهارم مسجد جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا و تشدید یا که اسم طایفه است از یمن که ساکن
کوفه اند و منصوب و منسوب الیه بیکلفظ است و نیست آن مسجد امروز مسجد آن طایفه امام گفت که اثر آن برطرف شده
پس اما مساجدی که ملعونست پس اول مسجد ثقیف بفتح ثای سه نقطه و کسر قاف و سکون یا و فا و نقطه در پایین و فاکه اسم قبیله است
از هوازن و دوم مسجد اشعث ابن قیس بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح عین بی نقطه و ثای سه نقطه که او با ابوبکر و دشمن امیرالمؤمنین
بوده و منافق بوده و سوم مسجد جریر بن عبدالله بجلی که او نیز نفاق ورزیده با امیرالمؤمنین علیه السلام و آخر ملحق بمعویه شده و جریر بفتح

جیم وکسر را بینقطه وسکون یا دو نقطه در پایین ورا بینقطه است وچهارم مسجد سماک بکسر سین بینقطه وتخفیف میم والف وبا [illegible] میشود ودر حدیث سوم این باب وپنجم مسجد [illegible] در محله [illegible] که بنا کرده شده است بر قبر ظالمی از ظالمان بنی امیه اول اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال جددت اربعة مساجد بالكوفة فرحا لقتل الحسين عليه السلم مسجد الاشعث ومسجد جرير ومسجد سماك ومسجد شبث بن ربعي شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت [illegible] چهار مسجد در کوفه برای خوشحالی از کشتن امام حسین علیه السلم اول مسجد اشعث که پدران او از قاتلان امام حسین بوده ودوم مسجد جریر وسوم مسجد سماک که بیان میشود در حدیث آینده وچهارم مسجد شبث بفتح شین با نقطه وفتح با یکنقطه و[illegible] سه نقطه ابن ربعی بکسر را بینقطه وسکون با یکنقطه وعین بینقطه وتشدید یا [illegible] امیر المومنین علیه السلم سوم اصل عن صفوان بن يحيى عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان امير المؤمنين عليه السلم نهى بالكوفة عن الصلوة في خمسة مساجد مسجد الاشعث بن قيس ومسجد جرير بن عبد الله البجلي ومسجد سماك بن مخرمة ومسجد شبث بن ربعي ومسجد التيم شرح روایت است از صفوان بن یحیی از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که امیر المومنین علیه السلم نهی کرده در کوفه از نماز در پنج مسجد اول مسجد اشعث بن قیس دوم مسجد جریر بن عبد الله بجلی بفتح با یکنقطه وفتح جیم منسوب بجمله [illegible] وسکون یا دو نقطه در پایین که اسم قبیله است وسوم مسجد سماک بکسر سین بینقطه وتخفیف میم ابن مخرمه بفتح میم وسکون خا با نقطه وفتح را بینقطه که صحابی است وچهارم مسجد شبث بن ربعی وپنجم مسجد تیم بفتح تا دو نقطه در بالا وسکون یا دو نقطه در پایین که اسم قبیله ابو بکر است چهارم اصل وفي رواية ابي بصير مسجد بني السيد ومسجد بني عبد الله بن دارم ومسجد غني ومسجد سماك ومسجد الاشعث شرح این کلام مصنفست ومیتواند که کلام صفوان بن یحیی باشد مسجد مرفوع ومبتداست وظرف خبر مبتدا ومقدم بر [illegible] یعنی ودر روایت ابو بصیر که از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلم است در مقام بیان مساجد که [illegible] شش مسجدست اول مسجد بنی سید بکسر سین بینقطه [illegible] [illegible] مسجد بنی عبد الله بن دارم بدال بینقطه والف وکسر را بینقطه وسوم مسجد غنی [illegible] چنانچه گذشت در حدیث اول این باب وچهارم مسجد سماک وپنجم مسجد ثقیف وششم مسجد اشعث [illegible] وحدیث سابق [illegible]

باب فضل المسجد الاعظم بالكوفة وفضل الصلوة فيه والمواضع المحبوبة منه

شرح این باب بیان مسجد بزرگترست در کوفه وبیان فضیلت نماز در آن مسجد وبیان مواضع محبوبه در آن مسجد ودر این باب [illegible] حدیث است اول اصل عن سهل بن زياد عن عمرو بن عثمن عن محمد بن عبد الله الخزاز عن هرون بن خارجة عن ابي عبد الله عليه السلم قال لي يا هرون بن خارجة كم بينك وبين مسجد الكوفة يكون ميلا قلت لا قال افتصلي فيه الصلوات كلها قلت لا فقال اما لو كنت بحضرته لرجوت ان لا تفوتني فيه صلوة وتدري ما فضل ذلك الموضع ما من عبد صالح ولا نبي الا وقد صلى في مسجد كوفان

شرح

شرح المیل بکسر میم وسکون یا دو نقطه در پایین [illegible] کوفان بضم کاف وسکون واو اسم کوفه است یعنی روایت است از سهل بن زیاد از عمرو بن عثمن از محمد بن عبد الله خزاز بفتح خا با نقطه وتشدید زای با نقطه والف وزای با نقطه از هرون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلم هرون گفت که امام گفت مرا که ای هرون بن خارجه چه مقدارست میان خانه تو ومیان مسجد کوفه که مشهورست آیا میباشد یکمیل گفتم نه امام گفت آیا پس میگزاری در آن مسجد نمازهای فریضه را همگی آنها گفتم نه پس امام گفت آگاه باش اگر میبودم در نزدیکی آن هر آینه امید میداشتم این را که فوت نشود از من در آن مسجد نمازی وآیا میدانی که چیست فضیلت آن جایگاه هیچ بنده صالحی ونه پیغمبری مگر بر حالی که بتحقیق نماز گزارده در مسجد کوفان اصل حتى ان رسول الله صلى الله عليه واله لما اسرى الله به قال له جبرئيل عليه السلم تدري اين انت يا رسول الله الساعة انت مقابل مسجد كوفان فاستاذن لي ربي حتى اتيه فاصلي فيه ركعتين فاستاذن الله عز وجل فاذن له شرح ان بفتح وکسر همزه میتواند بود واسری بسین بینقطه ورا بینقطه [illegible] ماضی معلوم [illegible] باب افعالست [illegible] دوست [illegible] سوره بنی اسرائیل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مقابل منصوب ومفعول فیه [illegible] ومقابله اینجا باعتبار اینست که کوفان [illegible] بیت المقدس [illegible] بصیغه مجهول ومعلوم میتواند بود یعنی تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وقتی که سیر در شب فرمود الله تعالی جبرئیل با او از مسجد حرام سوی مسجد اقصی گفت او را جبرئیل آیا میدانی که در کجایی تو ای رسول الله در این ساعت تو در برابر مسجد کوفانی رسول الله گفت پس طلب رخصت کن برای من از صاحب کل اختیار من تا روم نزد آن پس گزارم در آنجا دو رکعت پس جبرئیل طلب رخصت کرد از الله عز وجل پس رخصت داده شد برای او اصل وان ميمنته لروضة من رياض الجنة وان مؤخره لروضة من رياض الجنة وان الصلوة المكتوبة فيه لتعدل الف صلوة وان النافلة فيه لتعدل خمسمائة صلوة وان الجلوس فيه بغير تلاوة ولا ذكر لعبادة ولو علم الناس ما فيه لاتوه ولو حبوا قال سهل وروى لي غير عمرو ان الصلوة فيه لتعدل بحجة وان النافلة لتعدل بعمرة شرح مراد بمیمنه مسجد بیرون مسجدست که در پشت دیوار قبلست پس مراد بوسط مجموع مساحت مسجدست که احاطه کرده شده است بچهار دیوار ومراد بمؤخر مسجد بیرون مسجدست که در پشت دیوار شمالی است وشرف میمنه باعتبار اینست که مسجد سهله ومانند آن در آن طرفست وبر قیاس است شرف مؤخر زیرا که قبر یونس [illegible] ومانند آن در آن طرفست یا باعتبار اینست که میمنه ومؤخر داخل مسجد بوده وبیرون کرده شده در وقت کوچک کردن مسجد [illegible] در حدیث سوم این باب الروضه بفتح را بینقطه وسکون واو وضاد با نقطه مرغزار [illegible] مضارع معلوم غایب باب ضرب [illegible] باب ضرب است العدل موزون شدن چیزی [illegible] دیگر وبرابر کردن چیزی با چیزی دیگر الحبو بفتح حا بینقطه وسکون با [illegible] مصدر باب نصر [illegible] [illegible] وبدرستی که جانب راست آن هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت وبدرستی که میان آن هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت وبدرستی که دنبال آن هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت وبدرستی که نماز فریضه در آن هر آینه موزون میشود باعتبار ثواب بهزار نماز وبدرستی که نماز نافله در آن هر آینه موزون میشود باعتبار ثواب بپانصد نماز وبدرستی که نشستن در آن [illegible]

قال م

وانّ وسطه لروضة من رياض الجنة ٥٥

بکنقطه و

قران وبه ذکر الهی هر آینه عبادتست واگر میدانستند مردمان فضیلتی را که در آن مسجدست هر آینه می آمدند نزد آن هر چند که باشد بعنوان [illegible] [illegible] سهل بن زیاد که روایت کرد برای من غیر عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله خزاز از هرون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلم این تتمه را نیز که نماز در آن هر آینه برابر کرده میشود باعتبار ثواب بحج وبدرستی که نماز نافله در آن هر آینه برابر کرده میشود باعتبار ثواب بعمره دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال جاء رجل الى امير المؤمنين صلى الله عليه واله وهو في مسجد الكوفة فقال السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته فرد عليه فقال جعلت فداك اني اردت المسجد الاقصى فاردت ان اسلم عليك واودعك فقال له واي شيء اردت بذلك فقال الفضل جعلت فداك قال فبع راحلتك وكل زادك وصل في هذا المسجد شرح المسجد الاقصی عبارت از بیت المقدس است که در شام است ومذکورست در اول سوره بنی اسرائیل الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله [illegible] از باب تفعیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت آمد مردی سوی امیر المومنین صلی الله علیه وآله بر حالی که او در مسجد کوفه بود وگفت سلام بر تو باد ای امیر المومنین ورحمت خدا وبرکات او پس جواب سلام او گفت پس آن مرد گفت که قربانت شوم بدرستی که من قصد کردم بیت المقدس را پس خواستم که سلام کنم بر تو ووداع کنم ترا پس امیر المومنین علیه السلم گفت آن مرد را که وچه چیز قصد کردی از این سفر پس آن مرد گفت زیادتی ثواب را قربانت شوم امیر المومنین گفت پس بفروش شتر سواری خود را وبخور توشه خود را ونماز بگزار در این مسجد اصل فان الصلوة المكتوبة فيه حجة مبرورة والنافلة عمرة مبرورة والبركة منه على اثني عشر ميلا يمينه يمن ويساره مكر وفي وسطه عين من دهن وعين من لبن وعين من ماء شراب للمؤمنين وعين من ماء طهر للمؤمنين منه سارت سفينة نوح عليه السلم وكان فيه نسر ويغوث ويعوق وصلى فيه سبعون نبيا وسبعون وصيا انا احدهم وقال بيده في صدره ما دعا فيه مكروب بمسئلة في حاجة من الحوائج الا اجابه الله وفرج عنه كربته شرح سابقا نیست بیان فان الصلوة المكتوبة فيه بحجة وبیان حدیث هفتم باب اول بابر الحجه بیان شده در شرح آن ظاهر والبركة منه على اثني عشر ميلا اینست که حول مسجد اقصی که مبارکست کمتر از دوازده میل باشد مراد بیسار مسجد پشت دیوار شرقی آنست ومکر بودن آن بیان میشود در شرح حدیث آینده ومراد اینجا نسر ویغوث ویعوق سه مرد صالح است که میان آدم ونوح بوده اند وبعد از وفات ایشان مردمان سه تمثال ساختند هر یکی تمثال مردی از ایشان وباسم ایشان [illegible] آن تمثالها که ایستاده [illegible] قوم نوح عبادت آن تمثالها کردند باغوای ابلیس چنانچه مذکورست در سوره نوح سابقا نیست بیان سبعون اینجا ومانند آنچه گذشت در حدیث اول که هر عبد صالح وهر نبی در اینجا نماز کرده زیرا که سبعون عبارت از عدد بسیارست مطلقا چنانچه مذکورست در تفسیر آیت سوره توبه ان تستغفر لهم سبعين مرة وقال بيده في صدره متعلق بما بعد است ومراد اینست که در وقت گفتن انا احدهم دست بر سینه خود گذاشت یعنی چه بدرستی که نماز فریضه در آن برابر حج مقبولست در ثواب ونماز نافله برابر عمره مقبولست وبرکت از آن بر دوازده میل است که چهار فرسخ باشد از هر طرف ومجموع آن هشت فرسخ در هشت فرسخ باشد نیز با جانب راست آن مبارک بوده است بیان این شد در شرح حدیث سابق وجانب چپ آن محل قائم آل محمد علیهم السلم که از مکر الله تعالی است ودر میان مسجد یعنی آنچه احاطه کرده شده است بچهار دیوار آن چشمه ایست از روغن وچشمه ایست از شیر وچشمه ایست از آب که آشامیدنیست برای مومنان وچشمه ایست از آب که باعث پاکیزگیست برای مومنان [illegible]

که مومنی که در آن مسجد نماز کند در بهشت این چهار چشمه را خواهد داشت از آن مسجد حرکت کرد کشتی نوح [illegible] وبوده اند در آن مسجد نسر ویغوث ویعوق که سه مرد صالح عابد بوده اند ودر آنجا عبادت میکرده اند ونماز گزارده در آن مسجد بسیار پیغمبر وبسیار وصی پیغمبر من یکی از ایشانم وگذاشت دست خود را در سینه خود ودعا کرده در آن مسجد غمگینی بسوالی در حاجتی از حاجتها مگر که قبول دعای او کرد الله تعالی سوم اصل عن الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلم قال سمعته يقول نعم المسجد مسجد الكوفة صلى فيه الف نبي والف وصي ومنه فار التنور وفيه نجرت السفينة ميمنته رضوان الله ووسطه روضة من رياض الجنة وميسرته مكر فقلت لابي بصير ما يعني بقوله مكر قال يعني منازل السلطان وكان امير المؤمنين عليه السلم يقوم على باب المسجد ثم يرمي بسهمه فيقع في موضع التمارين فيقول ذلك من المسجد وكان يقول قد نقص من اساس المسجد مثل ما في تربيعه شرح الف اینجا مانند سبعون در حدیث سابق عبارت از عدد بسیار است وضوان الله باعتبار اینست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب المکر بفتح میم وسکون کاف ورا بینقطه پنهانی که باعث ضرر کسی شود ومراد اینجا اثر مکر الله تعالی است مثل آیت سوره آل عمران ومکر الله والله خیر الماکرین ودو مضاف محذوفست بتقدیر محل اثر مکر المنازل بضم میم بصیغه اسم فاعل باب مفاعله که برای مبالغه اسم فاعل باب افعالست مثل معاون که بمعنی بغایت معین است کسی که بغایت از هم شکننده پادشاهی پادشاهان را وفرود آورنده سلطنت ایشان را ومراد قائم آل محمد علیهم السلم السلطان بضم سین بینقطه وسکون لام وطا بینقطه حکومت مثل آیت سوره نحل انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون باب المسجد عبارت از دروازه ایست که در دیوار راست مسجدست نزدیک بکنجی که در جانب قبله است بقرینه آنکه باب کنده را که بعد از آنست باب ثانی نامیده چنانچه می آید در حدیث ششم این باب الاساس بفتح همزه ودو سین بینقطه آنچه بنای دیوار بر آنست التربیع برا بینقطه ویا یکنقطه وعین بینقطه بصیغه مصدر باب تفعیل چهار دیوار که بر گرد موضعی ساختن ومراد اینجا چهار دیوار یعنی روایت است از حسن بن علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم ابو بصیر گفت شنیدم از امام علیه السلم که میگفت خوب مسجدیست مسجد کوفه نماز گزارده در آن هزار پیغمبر وهزار وصی واز آن مسجد جوشید تنور که در سوره هود مذکورست ودر آن مسجد تراشیده شد کشتی نوح جانب راست آن سمت کسی که در آن رو بقبله ایستد محل رضای الله تعالی است ومیان چهار دیوار آن روضه ایست از روضهای بهشت وجانب چپ آن محل اثر مکر الله تعالی است پس گفتم ابو بصیر را که امام چه میخواهد بلفظه مکر ابو بصیر گفت که میخواهد قائم آل محمد را که بغایت فرود آورنده این سلطنت ظالمانست وعادت امیر المومنین این بود که می ایستاد بر در آن مسجد بعد از آن می انداخت تیر خود را یکان پس می افتاد در بازار خرما فروشان پس میگفت که آن مقدار از جمله مسجد قدیم است وعادت او این بود که میگفت که بتحقیق کم کرده شده از بنای قدیم مثل آنچه در میان چهار دیوار آنست مراد اینست که ظالمان نصف مسجد را کم کرده اند ودر زمان عمر بن الخطاب وقتی که کوفه را آباد کردند الکوفی چرا امیر المومنین در زمان استقلال خود بر نگردانید گوییم این مثل آنست که مخالفان در صحیح بخاری ومانند آن نقل کرده اند که پیغمبر عائشه را گفت که لولا حدثان قومك بالكفر لبنيتها على اساس ابرهيم ومراد بنای کعبه است چهارم اصل عن علي بن اسباط عن علي بن ابي حمزة عن بعض قومه قال كان امير المؤمنين عليه السلم يصلي الى الاسطوانة السابعة مما يلي ابواب كندة وبينه وبين السابعة مقدار ممر عنز شرح ششم بکسر میم وسکون یا دو نقطه در پایین وفتح با سه نقطه از خواص امیر المومنین علیه السلم بوده کنده بکسر کاف وسکون نون ودال بینقطه قبیله ایست از اهل یمن العنز بفتح عین بینقطه وسکون نون وزای با نقطه ماده بز یعنی روایت

از علی بن اسباط از علی بن شجره از بعض فرزندان هیثم گفت عادت امیر المومنین علیه السلم این بود که نماز میکزارد رو بسوی ستون
هفتم از دری که در پهلوی کوچه است و مسجد که درهای خانها کنده و دران کوچه است و میان مسجد گاه امیر المومنین و میان آن ستون
مقدار گذرگاه بزیاده بود پنجم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ وَحَدَّثَنِي غَيْرُهُ أَنَّهُ كَانَ يَنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ سَبْعُونَ
أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ عِنْدَ السَّابِعَةِ ثُمَّ لَا يَعُودُ مِنْهُمْ مَلَكٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ شرح علی بن اسباط از راویان امام
محمد تقی و امام رضا علیهما السلم است و ظاهر اینست که غیره عبارت از یکی از ان دو امام باشد کان برای دوام است نحو وکان الله عزیزا
حکیما لا یعود دو احتمال دارد اول اینکه مراد نفی عود سوی آسمان باشد برای مبالغه در شرف مسجد دوم اینکه مراد نفی عود نزول
باشد برای مبالغه در کثرت ملائکه الی متعلق بلا یعود است یعنی روایت از علی بن اسباط گفت و حکایت کرد مرا غیر علی بن اسباط اینکه
همیشه فرود می آمده و فرود می آمد در هر شب هفتاد هزار فرشته نماز میکزارد نزد آن ستون هفتم بعد ازان بر نمیگردد از ایشان
تا روز قیامت ششم اصل عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السِّمْطِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلْتَ مِنَ الْبَابِ الثَّانِي
فِي مَيْمَنَةِ الْمَسْجِدِ فَعُدَّ خَمْسَ أَسَاطِينَ ثِنْتَانِ مِنْهَا فِي الظِّلَالِ وَثَلَاثٌ فِي الصَّحْنِ فَعِنْدَ الثَّالِثَةِ مُصَلَّى
إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَهِيَ الْخَامِسَةُ مِنَ الْحَائِطِ قَالَ فَلَمَّا كَانَ أَيَّامُ أَبِي الْعَبَّاسِ دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِنْ بَابِ الْفِيلِ
فَتَيَاسَرَ حِينَ دَخَلَ مِنَ الْبَابِ فَصَلَّى عِنْدَ الْأُسْطُوَانَةِ الرَّابِعَةِ وَهِيَ حِذَاءَ الْخَامِسَةِ فَقُلْتُ أُسْطُوَانَةُ
إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَقَالَ لِي نَعَمْ شرح الباب الثانی عبارت از باب کنده و چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب باب
الفیل در دیوار موخر مسجد است نزدیک کنج غربی و میان برابر آن در و میان دیوار غربی یک ستون بوده پس از برابر آن در تا ستون ...
که در صحن مسجد است در جانب موخر مسجد و برابر ستون پنجم است که مذکور شد سه ستون است و آن ستون چهارم است ...
پشت را باین ستون چهارم کرده در صحن مسجد نماز گزارده و آن ستون پنجم در مقابل قبله او بوده یعنی روایت است از سفیان
بن سمط بکسر سین بی نقطه و سکون میم و طاء بی نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق ع که چون داخل شوی از در دوم در جانب
راست مسجد کوفه پس بشمار پنج ستون را که دو ازانها در مواضع سایه است و سه در صحن مسجد است پس نزد ستون سیوم در صحن
جای نماز ابرهیم علیه السلم است و ان ستون ستون پنجم است از دیوار جانب راست مسجد سفیان گفت پس وقتی که شد ایام
دولت ابو العباس سفاح که اول خلفای عباسیه است باعتبار دوم ایشانست باعتبار اینکه ابرهیم برادر او را از خلفا حساب
کنند داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم از باب الفیل پس بجانب چپ روان شد وقتی که داخل شد ازان در پس نماز گزارد نزد
ستون چهارم از برابر آن در و آن در برابر ستون پنجم است پس گفتم آیا پس این ستون پنجم که در برابر این ستونست که نوبت
آن کردی ستون ابرهیم است پس گفت مرا که آری هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْأُسْطُوَانَةُ السَّابِعَةُ
مِمَّا يَلِي أَبْوَابَ كِنْدَةَ فِي الصَّحْنِ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَالْخَامِسَةُ مَقَامُ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح مقام جبرئیل شاید کرانشا
باشد باینکه در شب اسرا که مذکور شد در حدیث اول این باب جبرئیل آنجا توقف نموده باشد در وقت نماز رسول الله صلی الله علیه
در موضعی از مواضع المسجد و میتواند بود که توقف جبرئیل آنجا در زمان نزول وحی بر نوح علیه السلم باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق ع
گفت ستون هفتم از درها که در پهلوی درهای کنده است در صحن مقام ابرهیم است و پنجم مقام جبرئیل علیه السلام است منافات نیست
میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که میتواند بود که مقام بمعنی مصلی نباشد بلکه چون ابرهیم و اسمعیل باشد که امیر المومنین نزد ستون
هفتم نماز خواند و کرد و آنجا می آمده باشد و در نمکه میکرده باشد اگر چه خود مامور به نماز نزد ستون پنجم باشد والله اعلم هشتم اصل عَنْ أَبِي
إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ قَالَ قَالَ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهْبٍ وَأَخَذَ بِيَدِي وَقَالَ قَالَ لِي أَبُو حَمْزَةَ وَأَخَذَ بِيَدِي قَالَ قَالَ لِي

الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ وَأَخَذَ بِيَدِي فَأَرَانِي الْأُسْطُوَانَةَ السَّابِعَةَ فَقَالَ هَذَا مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام يُصَلِّي عِنْدَ الْخَامِسَةِ فَإِذَا غَابَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى فِيهَا الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
هِيَ مِنْ بَابِ كِنْدَةَ شرح روایت از ابو اسمعیل سراج گفت که گفت مرا معویه بن وهب بفتح واو و سکون ها و گرفت
دست مرا و معویه گفت که گفت مرا ابو حمزه و گرفت دست مرا ابو حمزه گفت که گفت مرا اصبغ بن نباته و گرفت دست مرا
پس نمود بمن ستون هفتم مسجد کوفه را پس گفت این جای امیر المومنین علیه السلم است اصبغ گفت و عادت امام حسن بن علی
این بود که نماز میکزارد در ستون پنجم پس چون غایب میشد امیر المومنین علیه السلم نماز میکزارد در ستون هفتم امام حسن علیه السلم و این
ستون هفتم است از در کنده یا بمعنی که میان این ستون و میان دری که در پهلوی کوچه کنده است شش ستون فاصله
و این هفتم است نهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَسْجِدُ كُوفَانَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ صَلَّى
فِيهِ أَلْفُ نَبِيٍّ وَسَبْعُونَ نَبِيّاً وَمَيْمَنَتُهُ رَحْمَةٌ وَمَيْسَرَتُهُ مَكْرٌ فِيهِ عَصَا مُوسَى عليه السلام وَشَجَرَةُ يَقْطِينٍ
وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ عليه السلام وَمِنْهُ فَارَ التَّنُّورُ وَجَرَتِ السَّفِينَةُ وَهِيَ صُرَّةُ بَابِلَ وَمَجْمَعُ الْأَنْبِيَاءِ شرح کاهی
تعبیر از صد و بسیار بالف میشود و گاهی بسبعون میشود و گاهی بهر دو میشود مثل اینجا و میتواند بود که جمع میان آن دو ...
از قبیل دو تعبیر باشد از یکچیز برای اشارت باینکه هر دو تعبیر از ائمه سابقین صادر شده و مراد یکچیز است والله اعلم تعبیر
مکر گذشت در حدیث سیوم این باب و جرت عطف است بر فار التنور بعنوان مسامحه زیرا که بجای منه در معطوف فیه
میباید پس از قبیل علفته تبناً و ماءً بارداً است واو در و هی حالیه است و ضمیر راجع بمرجع ضمیر منه است و تانیث باعتبار
خبر است الصره بضم صاد بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و تا و وحدت زمینی مرتفع که سیلاب آنرا نگیرد و جمع ان صرار بکسر
صاد است جوهری گفته الصرار الاماکن المرتفعه لا یعلوها الماء صره بابل اشارتست باینکه بحربست و استهزای قوم نوح که گذشت
در سوره هود و برای این بوده که کشتی را در بلند تر مواضع ولایت بابل میتراشیده مجمع الانبیاء باعتبار اینست که در اوقات
غیر نوح و تابعان او مسلمانی نبوده چه جای پیغمبری و ایشان در آن وقت دران مسجد بوده اند و سایر انبیای بعد ازان زمان در صلب
ایشان بوده اند یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت نماز گزارده دران
هزار پیغمبر و هفتاد پیغمبر در جانب راست آن رحمت است برای مومنان و جانب چپ آن مکرست برای کافران دران مسجد است
عصای موسی علیه السلم و درخت کدو که مذکور است در آیت سوره صافات وانبتنا علیه شجرة من یقطین و انگشتر سلیمان ع
مراد اینست که دران مسجد نماز خواهد گزارد قائم آل محمد علیه السلم و اینها با او خواهد بود و بقرینه اینکه عصا و خاتم نزد امام زمان میباشد
چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب سی و هفتم که باب ما عند الائمه علیهم السلم من آیات الانبیاء علیهم السلم است و در
حدیث اول باب سی و هشتم که باب ما عند الائمه من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و متاعه است و ازان مسجد جوشید تنور آن
نوح ع چنانچه مذکور است در سوره هود و دران مسجد تراشیده شد کشتی نوح ع و بر حالی که آن مسجد بلند تر مواضع بابل بود و محل اجتماع
پیغمبران بود باب صد و سیوم اصل باب مسجد السهله شرح این باب بیان مسجد سهله است بفتح سین بی نقطه و سکون
ها که مذکور شد و درین باب چهار حدیث است اول اصل دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَنَا أَفِيكُمْ أَحَدٌ
عِنْدَهُ عِلْمُ عَمِّي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ أَنَا عِنْدِي عِلْمٌ مِنْ عِلْمِ عَمِّكَ كُنَّا عِنْدَهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي
دَارِ مُعَاوِيَةَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيِّ إِذْ قَالَ انْطَلِقُوا بِنَا نُصَلِّي فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ شرح نصلی بتقدیران نصلی است
پس منصوب و مرفوع تقدیری میتواند بود و مصدر مفعول له است یعنی داخل شدیم در مدینه بر امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید

... اگر آیا در شما اهل کوفه کسی هست که نزد او باشد خبر عم من زید بن علی که در کوفه کشته شد پس گفت مردی از جماعت مخاطبان که من
نزد من خبریست از جمله خبرهای عم تو بودیم نزد او در کوفه در اثنای شبی در سرای معاویه بن اسحق انصاری ناگاه گفت بیایید با او
اینکه نماز گزاریم در مسجد سهله اصل فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَعَلَ فَقَالَ لَا جَاءَهُ أَمْرٌ فَشَغَلَهُ عَنِ الذَّهَابِ
فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَعَاذَ اللَّهُ بِهِ حَوْلاً لَأَعَاذَهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مَوْضِعُ بَيْتِ إِدْرِيسَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي
كَانَ يَخِيطُ فِيهِ وَمِنْهُ سَارَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْيَمَنِ بِالْعَمَالِقَةِ وَمِنْهُ سَارَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَالُوتَ
وَإِنَّ فِيهِ لَصَخْرَةً خَضْرَاءَ فِيهَا مِثَالُ كُلِّ نَبِيٍّ وَإِنَّهُ لَمُنَاخُ الرَّاكِبِ فَلَوْ مِنَ الرَّاكِبِ قَالَ الْخَضِرُ ع شرح و فعل ...
استفهامست و عطف بر مقدر و آن مذکور است در قول آخر که قال انطلقوا ... جاء بفتح جیم و همزه و ضمیر غایب بصیغه معلوم ...
العین مهموز اللام از باب منع استیناف بیانست الاعاذه کسی را پناه خود کردن و کسی را پناه دادن و اول مراد است در اول و دوم
مراد است در دوم یا در به بمعنی فی است ذکر حول از ... باعتبار اینست که صاحب خروج عمده خطر او در سال اول است و اگر آنسال را گذرانید
مستقل میشود غالبا پس منافات نیست میان این و میان انچه در حدیث سیوم این باب است که عشرین سنه باو ... العمالقه ...
صاحب قاموس گفته العمالقه قوم تفرقوا فی البلاد من ولد عملیق کقندیل او قرطاس ابن لاوذ بن ارم بن سام در بعض نسخ
بعد از کل نبی الی ع بضم میم و نون والف و خاء با نقطه محل خوابانیدن شتر یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم آیا گفت ازان
ذکر و پس آمد گفت که نه بیان این آنکه ناگاه برخورد او را کاری پس واداشت او را از رفتن پس امام گفت آگاه باش بخدا قسم
که اگر پناه خود میکرد والله تعالی او را دران مسجد یکسال هر آینه الله تعالی پناه میداد او را آیا ندانستی که آن مسجد جای خانه ادریس پیغمبر علیه السلم است
که دوزندگی میکرد و دران و ازان مسجد روانه شد ابرهیم ع بسوی یمن بسبب عمالقه که در یمن بودند و کافر بودند مراد ابتلای ...
جنگ با عمالقه روانه شد و ازان مسجد روانه شد داود ع بسوی جالوت که مذکور است در سوره بقره و بدرستی که در زمین آن مسجد
هر آینه سنگیست سبز که بر انست صورت هر پیغمبری و بدرستی که آن مسجد جای شتر خوابیدن سوار است گفته شد که وکیست آن
سوار گفت خضر علیه السلم است مراد اینست که خضر بسیار بان مسجد می آید و شتر خود را میخواباند و نماز میگزارد دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
وَذَكَرَ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ مَنْزِلُ صَاحِبِنَا إِذَا قَامَ بِأَهْلِهِ شرح و ذکر عطف است بر قال بعطف تفسیر و مراد
اینست که احوال مسجد سهله را بسیار گفت صاحبنا عبارت از قائم آل محمد علیهم السلم با در باهله برای مصاحبت است و مراد باهله کسانی اند که ...
قائم علیه السلم است که مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث شانزدهم باب فی الغیبه که باب هشتاد و نهم است که جیش ... و همراه بیابند
در زمین مدینه پس مراد اینست که چون از زمین مدینه در زمان غیبت متوجه کوفه میشود در مسجد سهله فرود می آید از گرد راه و میتواند بود
که مراد باهله مخلصان باشند که در وقت ظهور قائم مع لشکر او خواهند بود و آنها سیصد و سیزده کسند در اول ظهور بنا بر مشهور و مراد اینست
که اول از گرد راه آنجا فرود می آید و بعد ازان بجای خود و جاهای دیگر میرود و بر تقدیر منافات نیست میان این و انچه گذشت در
شرح حدیث سیوم باب سابق که در بیرون کوفه یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم و مذکور کرد فضایل مسجد سهله را پس گفت آگاه باش
بدرستی که آن مسجد جای فرود آمدن صاحب ماست چون بر خیزد و ظاهر شود با جمعی که مخلصان او باشند سیوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعِيدٍ
الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بِالْكُوفَةِ مَسْجِدٌ يُقَالُ لَهُ مَسْجِدُ السَّهْلَةِ لَوْ أَنَّ عَمِّي زَيْداً أَتَاهُ فَصَلَّى
فِيهِ وَاسْتَجَارَ اللَّهَ لَأَجَارَهُ عِشْرِينَ سَنَةً فِيهِ مُنَاخُ الرَّاكِبِ وَبَيْتُ إِدْرِيسَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا أَتَاهُ مَكْرُوبٌ قَطُّ
فَصَلَّى فِيهِ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ وَدَعَا اللَّهَ إِلَّا فَرَّجَ اللَّهُ كُرْبَتَهُ شرح استجار بجیم است یعنی روایت از عبد الرحمن بن سعید خزاز
فروش از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت که در کوفه مسجدیست که گفته میشود آنرا مسجد سهله اگر اینکه عم من ... زید ...

ومن تحت تلك الصخرة اخذت طينته كل نبي ع

نزد آن پس نماز میگزارد دران و طلب پناه دادن میکرد از الله تعالی هر آینه پناه میداد او را بیست سال دران مسجد است محل شتر
خوابانیدن خضر ع و خانه ادریس پیغمبر صلی الله علیه و نیست اینکه آمده باشد نزد آن مسجد غمگینی هرگز پس نماز گزارده باشد دران در ...
شام و خفتن و دعا کرده باشد الله تعالی را مگر اینکه گشاده باشد الله تعالی غم او را چهارم اصل وَتُرْوَى أَنَّ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ حَدُّهُ
إِلَى الرَّوْحَاءِ شرح معلوم عبارت مصنفست و ظاهر اینست که مروی عنه صاحب الزمان علیه السلم باشد بتوسط سفرا الحد بفتح حاء
بی نقطه و تشدید دال بی نقطه حاجز میان دو چیز و طرف چیزی و بنا بر اول مراد اینجا دیوار باهر است که فصل است میان درون مسجد
و بیرون مسجد و بنا بر دوم مراد مسافتی است که هر که در مسجد است و برکت مسجد تا منتهای آن میرسد نظیر آنچه گذشت در حدیث
دوم باب سابق که والبرکة فیه علی اثنی عشر میلا روحاء بفتح رای بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه و الف ممدوده در چند معنی مستعمل
میشود و ازانجمله کوهستانیست از توابع مدینه که در میان مدینه و مکه است و ازجمله آن کوهستان دره ایست فراخ که در اول
آن از جانب مدینه بر سر راه مانند دیواریست از سنگ که از دو جانب تا سر کوه کشیده و قافله از رخنهای دیوار عبور میکند
احرام را مستحب است در وقت رسیدن نزد آن دیوار و اینکه تبه را لبیک گوید چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث پنجم باب التلبیه
که باب هشتاد و یکم است و در او قرآن وره که در جانب مکه است در دست چپ راه در کنج کوه بنایست که انرا
مسجد غزاله مینامند و بعض مردمان قافله زیارت آنجا میروند و ازانجمله دهی است بر کنار نهر عیسی صاحب قاموس گفته
والروحاء موضع بین الحرمین علی ثلثین او اربعین میلا من المدینه و قریه من رحبه الشام و قریه من نهر عیسی و بعد ازان گفته
و قصبه روحاء قریه القنوال الروحاء ظرف مستقرست و خبر انست بتقدیر متوجها الی الروحاء بنا بر اول مراد متوجه بودن
مسجد سوی روحاء اینست که اگر دو دیوار راست و چپ آن خط مستقیم اخراج کنیم بروحاء رسد و اگر از دیوار محراب آن خطی
بعنوان عمود اخراج کنیم بروحاء رسد و مراد بر دوم مراد با نتها طرف مسجد سوی روحاء اینست که برکت از مسجد میرسد تا دهی که
بر نهر عیسی است یعنی و روایت کرده شد از امام صلوات الله علیه اینکه مسجد سهله دیوار آن رو بسوی روحاء دارد و بدانکه این اشارتست
بچند چیز اول آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث هفدهم باب فی الغیبه که باب هشتاد و نهم است که صاحب الزمان صلوات الله علیه در زمان غیبت گاهی در
المسجد بن میباشد و گفتیم در شرح الحدیث که شاید که در روحاء باشد و این حدیث موید انست و مناسبت باحتمال اول در شرح او تمام با اهله در حدیث سابق
دوم آنچه گذشت در شرح حدیث ششم باب صد و دوم که بعض مساجد منحرفند از وسط جهت کعبه سوی جزئی دیگر از جهت کعبه که در جانب مغربست برای
مصلحتی عظیم و ازانجملهٔ است مسجد سهله زیرا که روحاء نسبت بقافله که از کوفه بمدینه رود در دست راست واقعست بچند میل فرسخ سیوم اینکه قبله بوده
کعبه باعتبار حیثیت که مقرر است که اگر مانعی نباشد امام زمان مجاور آن میبوده باشد و در هر سالی حاضر میشده است چنانچه گفته در سوره حج و اذن فی الناس
بالحج یاتوک و در سوره یونس و اجعلوا بیوتکم قبله و در سوره بقره اجعله والاول و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم که باب فیه
نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است پس اگر معلوم باشد که در سالهای بسیار امام از زمان مکثی خواهد داشت و جزئی از جمیع جهات کعبه که غیر وسط مجموع جهات کعبه است بنای
مسجد در یکجزء بیشتر خواهد بود و موافق اینست بنای مسجد سهله پیش قبل از استقرار امام صلوات الله در روحاء بنابر در مسجد سهله و موافق آن از مساجد و بناهای کوفه
مستحب بوده و بعد از استقرار مستحب نیست که در موسم حج و علم باینکه امام نزد کعبه است والله اعلم اصل هَذَا آخِرُ كِتَابِ الصَّلَاةِ مِنَ الْكَافِي
لِأَبِي جَعْفَرٍ الْكُلَيْنِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الزَّكَاةِ شرح این اشارات کاتبانست
این آخر کتاب صلوه است که کتاب کافی از ابو جعفر کلینی رحمه الله و سپاس الله راست و درود و کمال الله تعالی بر محمد و آل او و بجوبان اوکه پاکیزه کانند و در عقب آن می آید کتاب زکوه
قد وفق الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما و من جمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات لاتمام شرح هذا الکتاب یوم الخمیس
عاشر جمادی الثانیه سنه احدی و سبعین والف من الهجرة النبویه هزاران درود و هزاران سلام بر محمد و آلش تمام ت کتاب ... سنه ۱۱۲...

الکتاب ...

۶۶۵